M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE14771

لوامع التنزیل سواطع التاویل

سید ابو القاسم

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا

بعون الله الجلیل این مجلد از تفسیر بی‌نقط جامع جمیع علوم عقلیه و نقلیه اصلیه و فرعیه و منابع همه غرایب فنون قرآنیه و مضمون فی قاطبه ... تفسیر شریف

سواطع الالهام

در این ایام فرخنده انجام بغرض افاده و استفاده عوام و خواص ... باتمام

در مطبع اسلامیه واقع لاهور باهتمام مولوی ... بخش مالک مطبع مطبوع گردید

بشارة

ذات المسرة باسمه سبحانه

الحمد لله رب المشارق والمغارب والصلوة والسلام على محمد سيد الانبياء

الاطائب والائمة من عترته الاقارب وبعد فعلى البصير العارف والخبير الواقف واضح ولائح

بان الحيوة الدنيا غير باق ولا واف فلا يصحبه مع صاحبه الا اعماله واعطاه بيده لربه الواهب

فهل رايت الدنيا الا دارا دائرة ولذاتها فانية واعمالها من خيرها وشرها باقية وحاصلها مقت حصولها فوت و

ابداننا ضعيفة واجسادنا نحيفة وزادنا قليل وسفرنا طويل وعمرنا قصير وطمعنا يوما فيوما كثير وغفلتنا عن ذلك

عجب عجيب فبئس ويقول عند اجله رب لولا اخرتني الى اجل قريب لاصدق واكون من الصالحين كما قال سيدنا امام المتقين

عليه السلام من الرب الغفور مخاطبا لاهل القبور في مخض جم غفير لاهل القبور هل تخبرونا عن احوالكم الهائلة ام اخبركم عن ابوا

الماضية من بعدكم فاعلموا يا اهل القبور ان اجسادكم مقبورة وابدانكم متروبة واسمائكم محوة واثاركم معدومة ودياركم مخروبة

واموالكم مقسومة واولادكم [illegible] واعمالكم عند الله مرهونة فاعلموا من الخير والشر موجودة فانها لازمة [illegible] قال تعالى

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره پس كل اهل قبور يكدفعه بكلمه واحده عرض كردند كه از لسان الله شنيديم ترا يا امير مومنين

فرموده بدانيد اى اهل قبور كه اجساد شما مقبور و استخوانهاى ابدان شما خاك گرديده و اسماء شما از صفحه دنيا محو شده و احدى از اقربا شما ياد نمانده و آثار نشانهاى شما

از دنيا نيست و نابود گرديده و مساكن رفيعه شما افتاده خراب و ويران شده و اموال باقى مانده شما كه بكمال زحمت و محنت جمع كرده بوديد مقسوم شده مردم بخورده و از انتفاع

آن شما محروم مانده و زوجات شما منكوحه ديگران شده و اعمال نيك و بد شما نزد خدا مرهون افتاده پس هيچ آنچه از خير و شر عمل كرده [illegible] جزاء [illegible]

بشما ميباشد چنانچه فرموده هر كه بكند [illegible] در دنيا عمل كرده جزا و سزا [illegible] خواهد ديد پس اهل عقل و ايمان باليقان [illegible]

[illegible] صاحب عرفان و ايقان [illegible] اعمال خير ميكوشد و اجل و افضل ثمره [illegible] بقاء الدنيا [illegible] والامام حجة الله [illegible]

و ثواب آن بغير الله [illegible] من احياها فكانما احيى الناس جميعا شامل ميباشد فالحمد لله تعم در اين [illegible] اعزه عرفاء [illegible] دين و ايمان [illegible] شهزادگان

و نوابان در هندوستان بسيارند منجمله [illegible] شهزادگان حيدرآباد سنده حضرات مير صاحبان [illegible] صاحب تاريخ سنده منسوب بحضرت اسد الله امير حمزه عم حضرت رسول الله عليهما السلام [illegible]

پس [illegible] خاندان سلاله جميله طيبه [illegible] اند پس [illegible] الولد سر لابيه [illegible] عليه و السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] الملقب من ملكه هندوستان [illegible] حاجى نواب

مير نور محمد خان [illegible] نواب مير محمد حسين على خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لوامع التنزيل سواطع التاويل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واما اسم شريف [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرة ابو القاسم [illegible]

[illegible]

[illegible] الله عليهم اجمعين

[illegible] ابو الفضل [illegible]

چونکه
مکرر وعده کرده شده که باقی تقریظات
بر هر یکی مجلدات نوشته میشود اگرچه تقریظات
جمهور علمای اسلام ایران و عربستان و هندوستان
بر این تفسیر بی‌نظیر بسیار اند لکن در هر مجلد چند چند تقریظ
طبع خواهند شد و در این مجلد تاسع تقریظ سه نفر جمهور علمای عصر
هر یکی حجة الاسلام در مملکت ایران است و نیز تقریظ بعضی از جمهور
علمای عراق عرب و بعض فضلای هندوستان درج می‌شوند
هو الموفق و به نستعین بالنبی الامی الامین وآله الطاهرین [illegible]
الفقیر سید علی الحائری لاهوری

هذا
هو التقریظ من [illegible]
الرضوی [illegible] من الائمة علیه السلام
وقد کتبه معا مشایخ الثلاثة من اعاظم علماء
خراسان وکل واحد منهم رکن الارکان عین الاعیان
من جمیع صوب خراسان وهم فی ذلک النواحی صاحبا الاجتهاد
وبهم التقلید واشخاص الاعتماد والتجدید فی جملة احکام الدین
حفظة الشرع المتین هداة طریق الحق والیقین دام [illegible] رب العالمین
جناب الشیخ محمد رحیم وجناب الشیخ محمد تقی وجناب السید
حبیب الله الحسینی احسن الله عواقبهم معنا فی الدنیا
والدین بالنبی الامی الامین آمین
یا رب العالمین

واینست
عنوان الفاضه پنجاب دار الشریعه
[illegible] حضرة علم الاعلام [illegible] الاحکام مرجع
الخاص والعام منبع الکمال والمکارم بقیة مشایخ العظام
حجة الاسلام قبلة الانام کعبة الاسلام آیة الله الملک العلام
فخر المجتهدین والاعلام المشهور فی الاکناف بین الخواص والعوام
[illegible] الدهور والشهور والایام حافظ شریعة سید الانام جناب المستطاب
[illegible] السید ابو القاسم الرضوی القمی لازالت شموس
افاداته طالعة واقمار افاداته ساطعة ما دام اللیالی والایام
[illegible]

وهذا هو التقریظ الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق فدعاهم الی طاعته وحذرهم عن معصیته وسهل لهم طریق معرفته وعلمهم علوم التوحید بلسان فطرته
وبعث الانبیاء اتماما لنعمته وتلقینا لحجته [illegible] مبشرین الی مشارع جنته منذرین عن مقارع عقوبته داعین الی مشاعر هدایته و
فضل بعضهم علی بعض فی درجته فقال عز من قائل تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض والصلوة علی اشرفهم محمد [illegible] واشرفهم
مصدرا وموردا واطیبهم [illegible] ومهتدی اولهم حقیقة [illegible] واخرهم شریعة وظهورا وهو الاول والآخر والباطن الظاهر و
مبتدی اخبارهم ومختتم آثارهم ومبین اسرارهم وعلی اهل بیته وعترته الذین بهم عرف الصواب والیهم توجه الخطاب وفی ابیاتهم
نزل الکتاب ولا سیما حقیقة صفیه وزوج ابنته وحامی حوزته ومکمل رسالته ومشید ملته ووصی نبوته علی المرتضی الحاوی مدایح
اسفار التورات وآیات القرآن وبعد فان اجل العلوم ابدا واعلاهم شرفا وقدرا علم تنزیل الکتاب وتاویله ومعرفة اجماله وتفصیله
فهو بحر الذی یغترف منه المغارف وینتهی الیه جمیع العلوم والمعارف ویقف عنده کل مجتهد وعارف وهو ابتغی المقاصد والمواقف فان فیه
تبیان کل شیء من الحکمة والکلام والفرائض والاحکام وقد صنف فیه الاولون والآخرون واجتهد فیه المتقدمون والمتاخرون ومن اجل ما سمی
وابهی واعلی ما صنف فیه تفسیر هذا العالم العامل والحبر الکامل خلاصة المتقدمین والمتاخرین وصفوة العلماء العاملین جناب المستطاب المستغنی
عن الالقاب آقا میرزا ابو القاسم اللاهوری زاده الله ذکرا وکرامة وتاییدا ومجدا وتسدیدا که متفرقات [illegible]
را جمع نموده و [illegible] را الفت داده وعلاوه بر آن اجوبه اشکالات [illegible] هر نوع را با حسن براهین [illegible] ذیل هر آیه کریمه درج نموده لهذا
این تفسیر شریف [illegible] بعقول افهام واذهان اولی الالباب بحد قصوی رسیده [illegible] که هیچ کتابی دیگر این ندارد ودر بیان مدایح ومناقب ائمه
طریق حق والزام الخصام وابطال باطل [illegible] شیاطین نفاق را [illegible] اثبات ولایت را برهان قاطع ورفع ظلمت شبهت را نور
ساطع [illegible]
[illegible]
[illegible]
نشده است جزاه الله عن الاسلام خیرا وقد طالعت جزءا منه فرایت فیما [illegible] النفوس وتقربه الاعین [illegible]

الصدور وهو حقیق بان یکتب بمداد النور علی جباه الحور والقصور والسلام حرره الاثم حبیب الله بن هاشم الگیلانی فی مشهد الرضوی علیه
سلام الله من ربی و اکتفی علی هذا المحرر شیخ المشایخ مدار شریعت ملک خراسان الجناب شیخ محمد تقی المشهدی و عبارته فی خاتمة هذا
التقریظ الشریف شکر الله سعی مؤلف هذا التفسیر والتمس الدعاء من جنابه العالی حرره الفانی محمد تقی المشهدی و اما اکتفی علی هذا المحرر
شمس علماء الایران مدار احکام القران مولینا واولینا جناب میرزا عبد الرحیم ساکن مهد ثامن ائمة الانس والجن وهذه عبارته
فی اخر هذه التقریظ کلما سطر فی هذه الورقة من اوصاف جنابه وحسن تالیفه تفسیره الشریف فهو حق وصدق فجزاه الله عن الاسلام
احسن الجزاء ووفقه لاکماله واتمامه بجرمة خیار البریه حرره العبد الاثیم محمد عبد الرحیم الخراسانی

وهذا خط حضرة بحر العلوم جناب اقا السید محمد حسین الطباطبائی النجفی

وهذا عنوانه در لاهور بحضور باهر النور شریعت ظهور جناب مستطاب فواضل و فضائل ماب مرجع الانام من جمیع الانام سید الانام مفخر
المجتهدین و ایة المتورعین ذو الفضل الدائم اقا سید ابو القاسم دام ایام افضاله و افاضاته العلیه برسد از کربلاء معلی ۲۱ صفر سنه ۱۳۱۰
شرف ... مکتوب شریف که مورخه سوم شهر رجب بمصاحبة عالی جاه نائب نور محمد خان افغان مرسول است این اوقات که ایام زیارت قریب است بکربلاء معلی
واصل گردید ... از جانب عالی رسیده از مجاری حالات آنجناب سلمه الله ... خاطر شریف ... مستحضر بودم
از دعاگوئی ... فراموشی و غفلت نداشتم ... دعاگوئی ... درمزاج شریف داشت
... است بسیار دعا کردم و امیدوارم که انشاء الله بالکلیه رفع نقاهت و کسالت گردیده ... باشد ... ملاقات ... دیدار
فیض صحبت آنجناب ... این مطلب نکرده امید که انشاء الله بعتبات عالیات دوباره مشرف ... ملاقات سامی
... دعاگوئی ... واقبال جناب عالی ... فراموش نکنم و دیگر جلد اول و ثانی و ثالث از تفسیر ... کرده ...
... الحاج سید مهدی یزدی فرستاده ... انشاء الله ... اگر ... بعضی ...
... مضمون شدم خیلی التفات کرده ... شهرت این تفسیر شریف ... سید ... شائق ...
... انشاء الله ... ایام ... اوقات ... خاطر جمع ... باشد
انشاء الله تعالی ... انشاء الله تعالی ...
عتبات عالیات ... الوقت ... اخلاص ... باشم ... دعاگوئی ... ملاقات جناب سلمه الله ...
... احوال ... حالات ... مرقوم ... باشید
همیشه اعلام فرموده باشید والسلام خیر ختام ۲ شهر صفر المظفر سنه ۱۳۱۰ از کربلاء ... محمد حسین

وهذا هو خط الفاضل المحقق محمد الشرابیانی الحال النجفی دام ظله وسلمه ایام

وهذا خط مجمع المعقول والمنقول منبع الفروع والاصول واکمل الفحول الذی اعترف بکمال فضله اهل العلوم والفهوم والعقول فهو ضیئ
... منظهر الفضائل ... الخصائل مولینا الاکامل مولینا واولینا الفاضل محمد الغروی الشرابیانی دام ظله العالی علی
المعالی وهذا عنوانه خط هذا بلا هو ... سرکار شریعت مدار سید العلماء المحققین وسند الفضلاء
المدققین رئیس الفقهاء المجتهدین وحید العصر فرید الدهر ثقة الاسلام ... الاعلام جناب مستطاب سید ابو القاسم الرضوی
دام افضاله العالی برسد انشاء الله تعالی ... کتاب ... جناب عالی سلمه الله ... تفسیر شریف ... سرکار ...
عالی ... انجاب ... لازم ... زیارت گردید ... اولاً ... بشارت و عافیت وجود مسعود جناب مستطاب
عالی ... بشارت ... همگنان و عموم علماء ... و ابتهاج حاصل گشته ... شکر گذار بدرگاه الهی شدم وثانیاً ...

شریف را بتفصیل لا بمطالعه نموده فوق آنچه بتقریر و بشنود محظوظ و سعادت یاب گردیدم تبارک الله بر مراتب سعادت و فضل و علم جناب مستطاب عالی که در صفت
بیان سبقت بر علما ء متقدمین و گذشتگان گرفته البته در فنون و فضایل هم پایه افتخار و مباهات سلسله هستند و دعا تأیید و مزید توفیقات منتهای جناب
عالی بر همه لازم است من از علما و معارف طلاب انتاب مستطاب امی هستید بسیار تجلید و تجلیل جناب عالی مینمائید و مشتاق مطالعه و تعدد نسخه هستند
الحق هدیه خوب و تحفه خوب بر آن حقر و ابنای نوع ستاده اید خداوند تعالی بر درجات علم و عمل و برکات انفاس شریفه جناب عالی بیفزاید و تأییدات
سرکار ایشان را و بنده خدمات بر شریعت طاهره علیه الاف التحیة و الثناء مضاعف فرماید و احقر اگرچه در اخلاص غائبانه وجود شریف ثابت و همیشه دعا گو هستم
و ناشب از زیارت محروم هر گونه خدمت و ترویج از ضعیف بر آید ضروری است که هیچ وقت مضایقه نخواهم داشت انشاء الله تعالی همه وقت سلامت ایام سعادت
فرجام خود با سر گوارا بشارات و رجعات که در اه فتحه داشته باشید مرقوم فرمائند و در عالم مودت و یک جهتی ممنون و متشکرم والسلام من الاحقر الجانی محمد الغروی
الشهرستانی من النجف الاشرف سنه ١٣١٤هـ

وهذا لفظ التقریظ من فخر المجتهدین الدهور و اشهر و صانعین البراق المتقدمین علی الملتوی فی الفحول جامع المعقول و المنقول
حاوی الفروع والاصول و نور الثاقبین جناب السید حسین بن المرتضی الطباطبائی الکاظمی اعلی الله درجاته

و این عنوان در رسیدن لوامع التنزیل جناب ایشان می باشد بعد حضور مبارک خدمت سراسر سعادت و علم و هدایت سلاله خاندان لوامع التنزیل و سواطع
و دودمان سواطع التاویل اس اساس المعقول اس اساس المنقول محل الفحول سید علماء المتقدمین سند المجتهدین شیخ عمدة الفقهاء المجتهدین قدوة الاعلام المدققین لسان
المتکلمین بیان المحدثین البحر الطامح فی الاعوان العیلم و البصیرة الشهیرة و الامام مولینا ابا الفضائل ذو الفواضل اولیا جناب آقا السید ابو القاسم
الرضوی القمی یونا فی ایامه و اللیالی تعلیقه شریفه که بیاد اقل خلاص کیشان و احقر دعا گویان قلمی و کاشف مرحمت و عنایت فرموده بود رسید و ضیا
بخش دیده انتظار گردید در رسیده الروبیشل مشهور رحمه خوش باشد که ایام انتظاری باید رسد امید واری و چون مشعر بر سلامتی ذات محمد
صفات بابرکات بود موجب حمد الهی و باعث خوشحالی اشتیاق کرد احسن الفال است شرح گردید که الهی جهان باشد تو باشی تفقدی از احوالم فرموده بودید
لا اقدکم الله برادر عزیز مرحوم برادرم آنچه به زبان بود تعزیه ام فرموده بودید اجر الکم الله فی الدارین در این مصیبت عظمی که اکثر ظهری و امر بصبر و تسلیم و تسلیم
ام فرموده بودید الان السلوة و اسوة الحکم الله العلی الکبیر رضا بقضائه و تسلیما لامره و الحمد لله علی کل حال فاتحه بر ارواح مرحومین حواله فرموده بودید فقه الله
لکم فیحامینا اجرکم بخیر جزا الصالحین و التابعین اما بشارتی از لمعات و سطعات کتاب مستطاب لوامع التنزیل و سواطع التاویل
فرموده بودید بلی حسب قبل از این خدمت با سعادت جناب المستغنی عن الالقاب وحید العصر فرید الدهر حاج میرزا محمد حسین فاضل شهرستانی سلمه الله که
قرین دمیل و رفیق مرحوم برادر مرحوم سید محمد باقر شریعتمدار شارح رسایل مرحوم انصاری که دمیل و رفیق و مشفق شفیق و دوست قدیم محبت و حقیر نسبت
بجناب عقیدت و دوست است آنچه من بنده را قابلیت نیست ولی محض مثل میکویم انما یعرف ذا الفضل من الناس ذووه باری در نجف مشغول بودم که جلد
اول تفسیر لوامع شریفه از قبل از سرکار نزد ایشان آورده دیدم و اجمالا مطالعش کردم براستی غبطه بردم و افسوس خوردم که چرا جناب و نفس مرا بارسال آن یاد
نفرموده ند و همه مشرع علماء جناب بودم تا زمانیکه تعلیقه سرکار رسید از آنکه خبر جلد دوم و سیم نوشته خود عذر ارسال نفرمودن کتاب را برای مخلص
گردیده و الحال خود از سرکار خواستم و چون بشارت ارسال آن به جناب الحاج سید مهدی قلی فرموده بودید بازیابی آن مجلد که دیده بودم کمال مسرت روداد و بلی
این عطیه عظمی رهین و ممنون احسان عالی مدت العمر باشم وفقکم الله لتتمیمها و تکمیلها و بعد حصول مجلد آن انشاء الله تعالی حفظ و اعزاز دقیقات
و تحقیقات و کشف رموز اسرار ان شریعتمدار خواهم یافت و منتظر وصول سایر مجلدات او میباشم زیاده والسلام ٢ شهر شوال سنه ١٣١٢ هزار و سیصد و دو نقطه
اقل السادة حسین ابن مرتضی الطباطبائی

وهذا عنوان الاخر خطه الشریف متضمنا بوصول التفسیر الشریف الیه

بعرض قدس عالی صاحب لوامع التنزیل و سواطع التاویل الراسخ فی معالم التنزیل و الشامخ فی علوم التفسیر و التاویل و الباذخ فی ابطال الاباطیل

وبانی الحق عن تضلیل عزازیل وناسخ الاساطیر والاقاویل لعصری انه سراج الامة منهاج الشریعة تاج الشیعة المحقق والفهامة المدقق الذی لیس له نظیر ولا مثیل ولا شبیه ولا عدیل نور وضیئ نیر مضیئ الذی سینیر بتفسیره عالم السماوی والمتقی معیار الملة مدار الشریعة ابو المفاخر والمکارم جناب **السید ابو القاسم** الرضوی القمی اللاهوری دام الله وجوده العالی که سر مطالب و مقاصد همواره سلامتی ذات بابرکات عالی است امید که در کنف الهی لایزال مصون و محفوظ بوده باشد بالنبی والائمة و مخلص قدیم همیشه مترقب و جویای سلامتی آن وجود ذیجود است و بحمد الله سبحانه مجلد اول و ثانی و ثالث تفسیر شریف لوامع التنزیل و سواطع التأویل بعنایت خدا و جلیل جمهر بانی سرکار نبیل در عین ترصد و ترقب وصول این مجلدات را سر بلندی و سرافرازی کامل حاصل گردید الحق تفسیریست عدیم النظیر مثیل لسان هر صاحب لسان از توصیف آن کال و قاصر و در این اوقات علیل و فارغ البال نیستم و انشاء الله تعالی بعد صحت و فراغت از آن من اول المجلد الی آخرها بالتفصیل ملاحظه نموده چیزی در وصف این کرام الکتاب که در واقع فصل الخطاب است خواهم نوشت و روی شرح الوزرا سفید و چهره مخالف را سیاه و چشم دشمن را و افسرده علما حقه را منور و طلاب مدارس را احیا به تدریس و ابواب سوز علوم قرآنی عقلی و سمعی را در عالم مفتوح ساخته تا علام ظل هما پایه جناب شریعت مقدسه و مطهر علی الدوام باقی دارد و باقی مجلدات را بفضل و کرم خود با کمال و با تمام برساند و احقر اینها را معاینه و ملاحظه فی المخلص هم معف حال تردد بال برای مبارک فور چیزی نوشتم و ارسال خدمت بغرض تصحیح و اصلاح خواهد شد لانه لا معصوم الا معصوم زیاده و السلام و اسئل الاستغفار والدعا

حرره الاحقر **حسین بن مرتضی** الطباطبائی الیزدی الکاظمی خامس شهر ذی الحجة الحرام سنه [illegible] هجری به بلدة کربلاء المعلی

سلام الله علی ساکنها بلا حد ولا احصاء

وهذا هو التقریظ الشریف للعلامة الفضیل المعروف فی الافغانستان والهندوستان جناب المولوی غلام جیلانی الحنفی الفشاوری

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً ومصلیاً اما بعد فقد وجدنا فی ایامنا هذا تفسیراً موسوماً **بلوامع التنزیل** ما راینا مثل هذا فی التحریر والتحقیق والتدقیق تفسیراً من ائمة التفاسیر وما سلك بهذه المسالك احد من اصحاب المدارك والانظار وذلك باسلوب عجیب فی کتب غریب وترتیب عجیب من ترتیب کل ادیب لبیب ومصنفه جمع فیه انواع علوم القرآن جمعاً واودع فیه فنوناً شتی ومحققة الحقائق والدقائق فیه لا تعد ولا تحصی فهو للاسلام منار نور وسرور ولاهل الرشد رشاد وحسب الفضلاء امن وللعلماء ذخر وللمباحث وللفهام عقل وللمفضل حل وللضال قفل وللمجمل فصل وللفرع اصل وللطالب وصل وللمبهم بیان ولاسرار القرآن تبیان ولرموز الفرقان کشاف

ولله وصاف وللحقائق والدقائق کنز العرفان بلا خلاف وللسائر یتسار وللذاکر تذکرة فلله
در هذا المفسر المتوفق فتح له هذا الباب الانور وما کان من الاثنی عشر
فانه لا ینقص فی فضله الا ذهران یزید فی عمره ویکثر ویبقیه و
یؤیده ویسیر حتی یتمه ویکمله الی الآخر فقط والسلام علیك
الراجی الی الله الاحقر العبد المسکین غلام جیلانی الحنفی
الفشاوری فی سابع عشر من
جمادی الثانی
سنه ١٣٠٨

هذا هو التقريظ المنيف للفاضل الكامل الحاوي للمعقول والمنقول والماهر في الطب والادب كما هذا تقريظه الشريف شاهد على حاله وصدق مقاله وله تصانيف عديدة في المعقول والمنقول وفي طب الفرنج واليونان مع هذا انه صحيح العمل والايمان الملقب من جانب السلطان بتاج الاطباء خلاصة الحكماء شفاء الدولة ذكاء الملك حكيم نواب سيد افضل عليخان بهادر مدبر جنگ سلمه المنان عن طوارق الحدثان

مبسملا ومحوقلا
ومحمدلا ومسملا

الحمد لله مجزل المواهب معطي المآرب والصلوة على سيدنا المبعوث على كافة الانام في المشارق والمغارب وعلى اخيه وصنوه ووصيه غالب كل غالب وآله المعصومين الاطاهر الاطائب

ثم السلام التام الوافر والثناء الزائد المتكاثر على العلماء الاكابر ودونه الكمل عن الاكابر الاداني الاراذب

اخص به من هو مليك المفاخر ومجمع البحرين من البحر الزاخر منكر الاوائل والاواخر سراج الافاضل الليالي

لا مثيل له ولا بديل له لوامع التنزيل مفيدة للشيعة مروجة للشريعة

طائف النكات فيها وديعة تميل اليها الطبيعة سريعة

لا ارتياب فيها رائب

اوحدي عصره المعي دهره اريحي فاما هو خرّيا وانه اوحد ايامه المتبحر انا حارع عن الثواقب

(ا) افادات بديعة افاضاته وسيعة تدقيقاته رفيعة تحقيقاته منيعة تستفيد منها الاذهان لاولي الالباب الصوائب

(ب) بارع بلا بارّ محمعي باذل سري باسل دري كوكب دري كاشف للعجائب

(و) وحيد الاقران وارث المجد والاحسان - وعظه الصافي كشاف مجمع البيان ولي التوجيه والتبيان من اتاه متعطشا زلال رعايته البري عن النقصان

ترويّا ورجع غير لائب

(ا) افكاره فصول مهمة يعترف اناء الليل واطراف النهار والبها الشهادة منارك صوت لكشف الغمة بصلوات يأتيه الائمة بعداتة مستكشفين للمسائل كتائب كتائب

(ل) لو ارباب الفضل والنهى لذ بذا لعيش والحيا الكل غليل رواء ولكل عليل شفاء علاج الامراض عند باس الطبائب

(ق) قاطع وتين الكفر والضلال قامع اصول البغي والجدال قاموس العلم والكمال قاموس الفضل والافضال قارّ في غير قار من الماضي والحال

والاستقبال قالع حصون النوائب

(ا) البعيد الورع والنبالة عن ارباب الغواية والضلالة مستغني بشموس النبوة والرسالة اثبات بالبرهان من التفسير والرسالة جزاؤه الحسنى واجره المهنى من عند ربه البرائب

(س) سماء الحجى واللغى سليم الطبع والذكا سحاب الجد والعطاء من الفهم بين التقى حميد المناقب

(م) مفيض الخير فقيد النظير معين الطلبة بما هو خير وكمال من سلس التحرير محيط البوارق والتنوير مظل البلايا كالسحائب

الظاهر اسمه الشريف من اول حرف من كل الفقرات المبتدية المصفوفة بالاعداد الا ما هو ساقط العدد للفرقة الاثنى عشرية وهو المظهر المنافقين مع ولوا الفساد ما يتجنب الملا الى البقا سمو مما الاذلال به عطا الرجال الحاضر ومقبول ومطعم الغائب

وهي فقد واف الى كتاب الاربعة متغير بشارات وبيان واف بكمال الشيعة بيده والحق معه منها كتابا ان يقرئان بقرات المتعبد ين في تفسير القرآن بحق الرقاع والعلماء جميعه الجامع للغرائب

ومنها رسالة في ذب المخالفين واهل الاديان اشرقت على نادينا فانشرح الطبع القاصر ونادينا يا هذا طوبى لمن بلغ ذاك فكره الصائب

كيف لا وهو لا يبلغ معشار الامر فيض عليه بركات الرب جامعا بالقرب بتقي عليه العجم والعرب شطم مقالاته بغاية النشاط والطرب ويذهب بالاشجان والمصائب

انما صدورهما من صدر نقي وقلب تقي وذهن حلي وطبع سوي خاليا عن العوائب

ثم لا يخفي عليكم الي وان كنت شخت في نهايات الايام باقسا الضعف

[illegible]

والاسقام بيد انه قد قوى قلبى بهمتكم العالى الذى هو اشهى من الشهد
للسائل باسر لا يستشكل مباحثه بروضها حسنه حارت فيه عقول ذوى الاعلام
والمطالب مباينه مليحه لا يقال فيها من تحير بل فانه عديم الحرمة لوجه
الحرمة وانها لطيفة نظيفة ملح ابقاكم الله مولانا الكملاء رأس الفضلاء
للدين فهم العمائم والسبائب
لقد اجدتم ايها الجليل حيث اقتضيتم المدلول من الدليل وابنتم اسرار
المسائل بتسطير انيق ينتفع به المبتدى والمتوسط والواصل
لا يتمكن على العيب فيه عائب
احرزتم بين السابقين قصب السباق وفقتم فى ذلك عليهم فى الافاق

فهاهى قد تخصصت اليها الابصار طمعا منها فى وصالها وتاقت اليها نفوس صماء منها
على مثالها فحسرت عنها عيون الناظرين فاعجز نظرائها مثالها وحلّ استشكالها وانّى
ذلك لمن يحاول وابن الثريا من يد المتناول وعلا على الانفيا كقبسة طوى من بالغيان
فى احد كم خائب
انما اهل الدنيا كلاب عاوية تعجب العزقة الغاوية كلما انصح لهم ناصح
ان تقوا يوما يوخذ فيه بالناصية لا تقيا فذر واعيبه بل هم بذلك يتهمون منهم
الا يجيبون القلب الذائب
والسلام عليكم وعلى من ينتمى اليكم وحضر لديكم وجلس بين يديكم
ما اضاء النجم الدائب

من جان وان فان التائق بنهاية التوقان الى لقاء من يطوف طيفه حوله
السيد افضل على المعروف بالنواب الملقب بشفاء الدولة ظهر
يوم الخميس التاسع والعشرين من ربيع الاول سنة ١٢٨١ من هجرة
سيد الثقلين خاتم الرسالة صلى الله عليه وآله وسلم
والله ولى المتفضل دون
كل واهب

هذا
هو المجلد
التاسع وقال الملأ
من تفسير الشهير
بلوامع التنزيل وسواطع التأويل
في بيان آيات القرآن و
حل معضلات المعاني و
مشكلات
الدعاوي

رب یسر ولا تعسر وتمم بالخیر

کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون

بسم الله الرحمن الرحیم

یا من نحمدک الذی تجلی بوجوب وجوده عن جمیع انواع الممکنات والکائنات واستعلی بالتجرد عن عالم الجسمانیات والعرضیات وعن اجناس المخلوقات والموجودات فتبعد بلاهوتیته عن وصول العقول الی ساحة کبریائه السرمدیة وتوحد بهویته عن احاطة العلوم من حصول کنه ذاته الاحدیة وتنزه عن الاشباه والاکفاء والامثال حقیقته الازلیة وتقدس عن التغیر والفناء والزوال والانفعال ماهیته الابدیة وتبرء عن التشبیه والتشریک فی صفات الکمال والجمال والجلال واجبته الاصلیة فتجلی علی کل ذرة من العلویة والسفلیة فیشهد حقیقته کل شیء من الانفس والافاق علی انه الفیاض علی الاطلاق وینشد کل ورقة من الاوراق فی الاطباق علی وحدته ووجوده وجوده بلا افتراق وینطق کل طبقة من الارض والسبع الطباق بانه واحد لا الی و الاحد الابدی والفرد السرمدی بلا اختلاق والصمد بغیر الثانی ولا اشتقاق وهو یخلق الخلق بلا مادة ولا مدة بلا اخلاق وهو العلیم الحکیم القدیر الخلاق ویرزق کل ذی حی ویربی کل شیء وهو الرزاق فیسبح لعظمة جلاله جباه الاجرام الفلکیة ویعبد لکمال جماله اشباح الملکیة ویشکر بجلاله کل حی موجود ویعترف بذاته وجود کل موجود بانه سبحانه ما اجل شانه وعم نیله واعظم انعامه واجزل اکرامه وفیضه وکلما صنع وفعل فقد صنع وفعل بکمال علمه علی عدل بغیر خلل ولا زلل ولا جهل وکلما اخترع وجعل فقد اخترع وجعل بغیر سبق اصل ولا مثل علی هیکل وشکل فلا یتشکل شکل بشکل ولا یشتبه فعل بفعل وفی کل جزء من کل فعل یتحیر العقل الاول وهذا هو العیان فالعیان لا یحتاج الی البیان ونشکر للمنان الذی انزل القران فرقانا بین الحق والبطلان سلطانا فی الدوران برهانا للدین والایمان بینة للبیان حجة علی الانس والجان تبصرة للبصائر تذکرة للذخائر

الى بقاء الزمان وكلّ القران محكم ومتقن لمعان يفهمه اهل اللسان ويعلمه اهل البديع والبيان ويعرفه اهل الكشف والعرفان و كل اية منه منبع عيون الانوار وكلّ سورة منه مجمع علوم الانهار فالقران لعمرى مجمع البحار بحر محيط متلاطم زخار فلا يتناهى ولا يتناقص بكثرة الاستخراج منه اللدارى الغر الكبار واللئالى الابكار فى الليالى والنهار وهذا كتاب مشحون بفنون المعقول ومملو بغصون المنقول كلّ ذلك محكم معمول ومعلوم مقبول وفيه الحقائق لاتحصى لاهل العقول والدقائق لاتقضى لارباب الفحول فلا يساويه البينات المنزول ولا يوازيه الباب المخلول وكيف يساوى بالكتاب المنزول ما هو مجعول واكثر فيه مدخول معهذا هو المنسوخ المعزول وهذا القران تنزيل بالاعجاز تعجيز جميع الخلق الى بقاء الاحيار وهذا هو بين الكتاب السابق واللاحق اعظم وجه الامتياز فاقسم ناطقا واشهد صادقا واعهد واتقاان منزل هذا الكتاب هو الله الواحد الوهاب بغير شك ولا ارتياب واشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له الى الابد من الازل واشهد ان محمدا سيد الانبياء صلى الله عليه وآله وسلم خاتم الرسل واشهد ان القران كتاب الله المنزل على محمد الرسول المرسل فلا كتاب ولا نبى بعدهما الى قيام يوم الجزاء والعدل واشهد ان المعصومين المطهرين المنصوصين من الائمة الاثنى عشر من عترة خير البشر خلفاء الله بمقام رسوله فى البرّ والبحر اصفياء الانور الذين رباهم الله الجليل بتربية الجميل فى بيت الوحى والتنزيل فعلمهم علم التفسير والتنزيل والتاويل والترتيل بالتفصيل فاكمل الصلوات واجل التحيات عليه وعليهم اجملها اصفيها اولها اوفيها اعليها متوالية متوافرة متكاثرة متواترة لا انقطاع لامدها ولا نهاية لابدها اما بعد بعرض ميرساند ذليل بنى فاطمه واقل بنى هاشم ابو القاسم ابن الحسين ابن النقى الرضوى الحسينى الحسنى سلام الله عليهم الى جدنا الاهورى مسكنا نجفى مدفنا وبآبائى الطاهرين محشورا بلطفه ومنه تعالى كه متوكلا على الله سبحانه در مجلد تاسع تفسير لوامع التنزيل سواطع التاويل بيوم تاسع شهر ربيع الاول ١٣٠٣ سيزده صد وسه هجرى شروع نمودم از خالق صادق ولى سابق و لاحق رجا واثق دارم كه اين تفسير شريف را باكمال واتمام الى آخر والناس برساند انه يمحو ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ودر عالم قيام ساعة قيامت منشور سازد ومروج ناشر را موافق ومؤيد گرداند در نشر وترويج آن چه دنيا گذشتنى وگذاشتنى است بقا ووفا ندارد وميت تخصص نميرود الا عمل وفعل فافضل ذلك احياء الدين والشريعة وثواب مراتبها فكانما احيى الناس جميعا فى يوم لا ينفع مال ولا بنون فطوبى لمن له بصر ونظر فى عاقبة الامر پس باروح تهدا انواع خلق الله بسبب وتابلة صفحه روزگار باقى ويادگار گرداند وهمان را زاد راه وتوشه آخرة همراه سازد واز رنج اقسام هموم وغموم وتردّدات بال وشوق شغال وسوء احوال واز انواع امراض واعراض والاوجاع والالام والاسقام محفوظ دارد اين كلام حضرت ملك العلام مؤلف ومروج آنرا محفوظ ومصون دارد الى ختم على التفسير والهمنى التاويل وسهل على كل عسير فان تيسير على العسير عليك يسير ربّى وسيّدى ومالكى ايّدنى عند التحرير وسددنى عند التطبيق وبين لى عند التحقيق ما هو حق حقيق انك انت ركنى الوثيق و خير رفيق وشفيقى واقول فى دائما ما هو يقينى وان توكلت عليك ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره وافوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد وهو نعم المولى ونعم النصير فى الدنيا والمعاد وههنا نشرع ونبدء فى كتاب الله تعالى قوله تعالى

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفٰتِحِيْنَ

ترجمہ این دو آیہ یعنے گفتند اکابر و اشراف آنانیکہ گردن کشی و تکبر کردند در پرستش خدا و رسول از قوم شعیب بعد انکار از اجابۃ دعوۃ آنچہ گفتند مقولہ شان اینست ہر آئینہ بیرون میکنیم ترا یا شعیب و آنرا کہ ایمان آوردہ و تصدیق کردہ اند ترا در نبوۃ تو با تو یعنے ترا و مصدقین ترا با تو یکجا اخراج میکنیم و برمیاریم از دیہ و قریہ خود یا بر گردید و عود کنید شما در ملۃ و کیش کفر ما شعیب در جواب شان فرمود مجبور و مقہور میسازید ما را بعود الی الکفر یعنے قوم ما را با من رجع میسازید بر بیگر دانید از دین حق بسوی باطل و اگرچہ باشیم ما کارہ و ناخواہان یعنی از ملت شما ناخوش و کارہ میباشیم بجہۃ آنکہ او کفر باللہ ہست و اگر جبراً و قہراً بسوی آن ملۃ بگردانید ما را البتہ بلا رضا و لا اعتقاد قلبی مقر بلسانی باآن کفر میباشیم تحقیق بہتان و افترا بستہ و بافتہ باشیم بر خدا از روی دروغ اگر باز عود کردیم در ملت باطلہ شما جبراً و قہراً چہ اقرار بباطل بہتان و افتراء و دروغ محض میباشد طوعاً او کرہاً بعد از آنکہ رہائید ما را خدا از ان ملت باطلہ شما و نمیباید و نمیشاید ما را کہ باز بگردیم بملت کفر و شرک مگر آنکہ بخواہد خدا پروردگار ما بہر چیزے از روی دانش و علم تعالیٰ محیط ہر شئے کما ینبغی ہست بر خدا توکل کردیم در ہمہ امور خود با بسوی او باز گذاشتیم پس از ین شعیب نبی وی از ان کفار بر تافتہ و بمناجات مجیب الدعوات متوجہ شدہ عرض کرد ای پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم کفار ما بحق و براستی و تو بہترین حکم کنندہ گانی ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول ہرگاہ در مجلد سابق معنی ملا لغۃ و عرفاً شنیدی کہ لفظ مفرد چون قوم و رہط و سینے ہم جماعت ہست پس فرق مابین این الفاظ آنست کہ قوم و رہط اعم ہست یعنی در اینہا اعلیٰ و ادنیٰ و امیر و فقیر و کبیر و صغیر ذکور و اناث داخل ہست بخلاف ملا چہ مراد از ان خاصان کابر طاع و اشراف و سادات متبوع ہست کہ دار و مدار قوم منحصر برانہا میباشد بحث ثانی قال الملا الذین استکبروا من قومہ وقتیکہ حضرت شعیب مستمر القوم امر بتوحید و تعبید الواحد دعوت میفرمود و قوم شعیب عندہ بدلائل قاہرہ و حجج باہرہ نبی اللہ شدہ میشنوانستند آخر آن قوم لاچار گردیدہ باہم متفق براین شدند کہ شعیب با قوم بدین ما بیایند و الا از ین ملک برائید تا دین و ملت ما رخنہ نگردانند و عادۃ جہال ضعفا از دین قدیماً الی حین ہمین ہست کہ وقتیکہ دفع دلیل خصم کردہ نمیتوانند بجنگ و ضرب و قتل و اجلاء وطن و اخراج مقابل میکوشند پس و تعالیٰ نقل مقال قوم شعیب میکند کہ گفتند اکابر و اشراف آنانیکہ بتکبر ترک دین از قوم شعیب کردہ بودند یعنی اکابر و اشراف قوم کفار در جواب شعیب گفتند و مقال شان میاید بحث ثالث اخراج عبارت ہست از بر آوردن شے از جائے و از مقام خود اما عود او بمعنے رجوع و ان یصیر الشی الی حال کان علیہا باشد و از این باب ہست اعادۃ اموات بحالت حیوۃ و صفات سابقہ در جمع و سود

ویستعمل لفظ الاعادۃ فی الفعل مرۃ ثانیۃ حقیقۃ و فی فعل مثلہ مجازاً وکلاہما یسمی اعادۃ کما تقول اعدت الکتابۃ والقراءۃ ومعناہ فعلت مثلہ و استعمال لفظ اعادۃ در فعل مرۃ ثانیہ حقیقۃ میباشد و در فعل مثل آن مجازاً میباشد و این ہر دو حالت را اعادہ میامند چنانچہ میگوئی کہ اعادہ کردم کتابت و قراءۃ را و معنیش آنکہ کردم مثل آنرا زجاج گفت کہ عود مستلزم بحالت نیست کما یقال قد عاد علی من فلان مکروہ وان لم یکن سبقہ مکروہ قبل ذلک وتاویلہ قد لحقنی منہ مکروہ کما قال الشاعر کانت الایام احسن مرۃ الیٰ ☆ فقد عادت لہن ذنوب

بحث رابع لنخرجنک یا شعیب والذین آمنوا معک من قریتنا این مقولہ قوم کفا ہست بشعیب متضمن تہدید اما در لام لنخرجنک دو وجہ اند احدھما لام قسم یعنے لقسم لنخرجنک ثانیہما جواب قسم مقدر چون واللہ لنخرجنک بحث خامس کفار دو شق دربارہ شعیب و قوم او سپرد اوند احدھما بیاد قسم میگوئیم ما کہ ہر آئینہ برمیاریم و جلاء وطن میسازیم ترا اے شعیب و آنانیکہ ترا کہ تصدیق تو کردہ و ایمان بتو آوردہ اند از این دہ و مراد از دیہ ملک ہست ایا خاص ملک قوم کفار مراد ہست یا مراد ملک و بلد و قریہ تبعہ شعیب خاص بر این ہر دو وجہ محتمل اند غرض قطعے با جلاء اوطان و اخراج ایشان از مقر و مکان شان ازالہ معارضۂ ایشان و در دین بود چہ اخراج ایشان ازالہ مادہ افساد و دین باطلہ ایشان میشود بحث سادس اولتعودن فی ملتنا ثانی الشقین ایشان ہمین بود یا عود و رجوع بسوے ملت ما در دین ما۔ عامل اعمال و فاعل افعال مطابق ملت ما باشید و خلاف آن نگوئید و اظہار منافی آن ننمائید گویا از جانب خود حصر کردند کہ یا از این اوطان بر آئید و در حکم شوید و الا پائے ملت و ہمین ما بلا تخلف و لا تعارض باقی باشید سوال مطابق ماقبل اولتعبدن کو فی ملتنا چرا نگفتند یعنے یا اخراج میکنیم شما را بر بیگر دانیدیم ہمہ شما را در ملت خود جواب در فقرہ اولے تحذیر بقوم شعیب بود کہ شما را جبرا و قہراً اجلاء وطن میکنیم مگر آنکہ برضا و رغبت

در منازعۂ کفار با شعیب گفتگو

طلبی رجوع کنید بسوے دین ما چه آنکس که اگر اگر رجوع بدینے کرده او باعتقاد قلبے بر آن دین نمیباشد بل یا بطور تقیه یا بنفاق میماند و آن مطلوب ذیبار
دین و در رجوع بآن نمیباشد لهذا لتعودن گفتند سوال چرا و لتعودن فی ملتنا بجاے الی ملتنا گفتند جواب چونکه لفظ الی برائے غایة مسافة
میباشد این مستلزم دخول و بقار در ان نمیباشد و امّا بفی ملتنا برائے همین گفتند تا باشند که در آن دین لائق قائم باشند ثم الله اعلم سوال ملت
چه معنے دارد ماخوذ از چه و فرق مابین ملت حق و باطل چیست جواب ملت بالکسر معنی دین و طریقه سلوک اعتقادی و جمعش ملل بکسر اول و فتح ثانی است و
اطلاق بر حق و باطل میشود چنانچه همین آیه لتعودن فی ملتنا دال است و تفریق آن باضافه میشود اگر مضاف الی الانبیاء چون علے ملت ابراهیم و دین محمد
صلی الله علیه وسلم و منهاج علی باشد پس آن ملت و دین و مذهب حق صحیح میباشد و اگر مضاف الی غیر الانبیاء و غیر خلفائهم باشد پس آن ملت و
دین و مذهب باطل میباشد چه نقیض دین انبیاء باطل است امّا ماخوذ از ملّ یملّ مللاً فهو ملیل و مملول کما ذکر فی الصحاح و المصباح امّا در وجه تسمیه
آن بملت وجوه دارند احدها ملت ماخوذ از ملّ بفتحتین نام جاے و طریق میباشد چنانچه میگویند طریق ملّ یعنے راه کشاده و مسلوک و ملّ فلان ملل اذا
اکثر سار یا پس بنا بر این ملت هم طریقه رفتار بسوی دین یا در دین میباشد ثانیها نزد ابو عبیده ملت در اصل گودالی مملو بحرارة میباشد و شخص
داخل در آن حرارتش را در میباید کما قال الملة الحفرة فيها ملیلة الحرارة یجدها الرجل وهی الحمی فی المعظم در مصباح گفته و الملة
بالفتح الحفرة التی تحفر للخبز وقیل التراب الحار و الرماد و مللت الخبز و اللحم فی النار ملا من قتل فهو ملیل و مملول و الحمة
خبز ملة بالاضافة و خبزة ملیلة علے الوصف مع الهاء در مجمع هم فرموده الملة الرماد الحار تدفن فیه الخبزة حتے تنضج لتکرر الحمی علیها
پس بنا بر این بلائے اهل ملت چون حفره قلب گودالی گرم میباشد در آن سخته و کامل میشود اعتقاد و عمل و ثالثها ملت جای اجتماع ماخوذ از مللت الثوب
بالفتح اذا خطته الخیاطة الاولی قبل الکف پس بنا بر این ملت عبارت است از اجتماع جماعتے بر اعتقادات و عملیات مجتمعه متفرقه از اصول دین و فروع آن
در مجمع و روض الجنان هم قریب بهمین فرموده و الملة الدیانة التی یجتمع علے العمل بها فرقة عظیمة یعنی ملت عبارت است از دیانتے که جمعیت
کرده باشد بر عمل آن دین فرقه عظیمه از مردم اشکال بنداریا شعیب قبل بر لتعودن فی ملتنا دلالت دارد که شعیب نبی قبل بر این عیاذاً بالله بر ملة کفر شان
بوده چون بود لهذا خطاب او لا شعیب و مع قومش را بعود الی کفرهم کردند و ایضا قول شعیب در جواب قد افترینا علے الله کذبا ان عدنا فی ملتکم دلالة بر آن دارد
جواب اول باید دانست که شود که پیش از انبیاء ایا قبل النبوة و الرسالت تجویز کفر و شرک نهست بانه الکذ است مجمع علیه است که ضلالاً و ابداً طرفة
العین بر انبیاء و خلفاء تعالے کفر و شرک جائز نیست و همین مشهور است زیرا که در آن بعد حصول رسالت حط مرتبه و سقط عظم و وقار و محل اعتراض و توهین
او و در انظار و السنة موالف و مخالف او باقی است چون یا ابن الکافر و یا ابن المشرک انت کنت و اباؤک المشرکون و الکافرون قبل هذا پس این بعد توهین و حجب
تنفیر خلق از و میباشد و تجویز آنچه موجب توهین و تنفیر او باشد بر انبیاء و خلفاء ایشان لا جائز نیست امّا سمعها چون آیه انی جاعلک للناس اماما قال
و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و این نفی میکند از حصول و وصول منصب نبوة و امامة مطلقا بفاعل ظلم قبل و بعد نبوة و امامة ابدا تقلید
این آیه واجب التاویل بوجوه میباشد احدها چونکه مصدقین شعیب قبل التصدیق بشعیب همه بر آن ملت بودند و شعیب الحال راس و رئیس متبوع
ایشان بود و خود شعیب ایا قوم تبعش و عوة عود الی کفرهم کردند که اگر تبعه قوم بابتبع برجوع الی ملتهم کردند در آن دو مطلب با تباع حاصل میشود یکے رجوع رئیس
متبوع و قومش هم بکیفیت جمله میکند دوم در ترک دین خود اگر رئیس و تبعه او بسوے دینیکه تقبیح او میکردند رجوع نمایند البته بآن تقویت دین
مرجوع الیه میباید و الزام بمنکرین آن عاید میشود ثانیها اکابر کفار باین تلبیس بقوم تبعه شعیب کرده باشند که بطوریکه شما بر دین ما سابق
بودید همچنین شعیب هم سابق بر همین دین ما بوده تا تبعه او در باب شعیب شک پیدا کنند که اگر شعیب سابق بر آن دین نمیبود پس ایشان اسناد او الی دینهم
السابق نمیکردند ثالثها چونکه ایشان قبل النبوة علم بدین شعیب و ایمان او بالله عیاذاً نشتند بل در شعیب گمان همین داشتند که شعیب با بریک ملتهم و بعد
رسالة اظهار دعوة الی التوحید کرده پس ایشان بهمان گمان خود و شعیب که پیشتر مابوده او لتعودن فی ملتنا گفتند باین قول شان تحقیقات میشود رابعها
ابن لتعودن عود ابتدائی میباشد عود بحالت اولی پس این عود بمعنی التصدیر باشد چنانچه بجاج گفته و در بحث لغت ذکر شد و عرب میگوید قد عاد الی من فلان
مکروه پس مراد شان از این قد صار الی منه المکروه ابتداء شعر فان تکن الایام احسن مدة الی فقد عادت لهن ذنوب ای قد صارت
لهن ذنوب ولم یرد ان ذنوبا کانت لهن قبل الاحسان خامسها قیل ان اتباع الشعیب کانوا قبل الایمان به علے ملتها و لذلک الکفار قالوا لهم

شعیبا و اتباعه جمیعًا فلاجله دخل هو فی هذا الخطاب وان لم یکن علی ملتهم قط یعنی تبعۂ شعیب کلهم قبل الایمان بر ملت آن کفار بودند پس قوم کفار
خطاب کردند شعیب و اتباع او را جمیعًا لهذا شعیب هم درین خطاب شامل شد هرچند بر ملت ایشان نبود **بحث سابع** کره یعنی ناخوش ضد مرغوب ست
در مصباح گفته کرهته اکرهه من باب بحث کرهًا بضم الکاف وفتحها ضد احببته فهو مکروه **و** الکرہ بالفتح المشقة **و** بالضم القهر وقیل
بالفتح الاکراه **و** بالضم المشقة **و** اکرهته علی الامر اکراهًا حملته علیه قهرًا یقال فعلته کرهًا بالفتح ای اکراها وعلیه قوله تعالی طوعًا او کرهًا **بحث ثامن** قال اولو کنا کارہین
همزه اینجا استفهام واو واو حال است واین جواب شعیب است پس معنی این بوجوه است **اول** انعیدونا فی ملتکم فی حال کراهتنا ومع کوننا کارهین یعنی
آیا بر میگردانید ما را در ملت خود در حالت کراهت وما کاره وناراض وناخوش باشیم ازان ملت وانما **ثانی** انعیدوننا فی ملتکم وتردوننا الیها ولو کنا کارهین
للدخول فیها فالمعنی انما کراهتنا لذلک لما عرفناه من بطلانه لا نرجع الیها فادخل همزة الاستفهام علی ولو آیا ردمیکنید ما را بسوی ملت خود اگرچه ما ناراض
وناخوش باشیم ازان ملت وازدخول در آن **پس** حاصل معنیش آنکه ما را ابطلان آن ملت ثابت ست لهذا رجوع بآن ملت وقبول از مکروه میداریم **و** همزه را بر ولو
برائے همین داخل کرده **ثالث** قیل معناه اتکرهوننا لا تقدرون علی ردنا الی دینکم علی کره منا فیکون علی هذا کارهین بمعنی مکرهین بفتح الراء معنیش آنکه
شعیب در جواب کفار میفرماید بتحقیق شما قادر نیستید بر رد ما بسوی دین باطل خود بطور کراهت وعدم اعتقاد ما بآن **پس** بنابرین کارهین بمعنی مکرهین میباشد
بحث تاسع افتراء باب افتعال بمعنی دروغ بافتن وبستن **و** افتراء **و** اختلاق **و** افتعال متحد ومتقارب المعنی اند **در مصباح** است افتری
علیه کذبا اختلقه الاسم الفریة بالکسر فری علیه یفری فریًا وفریًا من باب رمی یرمی رمیا مثل افتری **در مجمع** فرموده الافتراء مشتق من
فری الادیم وهو مثل الاختلاق والافتعال **و** اصل باب افتراء از فری الاوداج دریدن وبریدن رگهائی ذبیحه باشد **سوال** چرا کذب یافته را بافتراء
نامیده **جواب** چونکه مفتری اوصاف حمیده ومنافع شخصے را میدرد وبعوض وبجائے آن اوصاف ذمیمه وقبیحه را میبافد لهذا بافتراء نامیده شد
بحث عاشر فتح یفتح فتحًا بمعنی کشادن بسته **و** باب مفتوح خلاف باب مردود ومقفل میباشد **و** بمعنی حکم وقضا آمده چنانچه میگویند فتح الحاکم
بین الناس فتحًا بمعنی قضی **و** فتح السلطان البلاد بمعنی غلب علیها وتملکها قهرًا **و** فتح الله علی نبیه نصره **و** استفتحت بمعنی استنصرت **و**
المفتاح الذی یفتح به المغلاق **و** المفتح مثله **و** جمع الاول مفاتیح **و** جمع الثانی مفاتح بغیر یاء **در مجمع** فرموده والفتح الحکم **و** الفاتح **و** الفتاح
الحاکم لانه یفتح باب العلم الذی انغلق علی غیره وفاتحه کذا ای قاضیته **و** بعد این نقل کرده که ابن عباس فرموده که من معنی فتح نمیدانستم که چیست تا آنکه شنیدم
از دختر سیف بن یزن که در بین من واو کلامی جاری شد فقالت انطلق افاتحک الی القاضی ای احاکمک الیه **بحث حادی عشر** قد افترینا علی الله
کذبا بعضے تصریح کردند که این جمله جواب قسم محذوف بلام وارد شده **و** تقدیرش والله لقد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی ملتکم **و** اینجمله در واقع جواب تا نیه بمعنی
ضمن جواب اول کارهین از شعیب باشد یعنی اگر ما را باکراه واجبار بسوے ملت خود میبرید ومیگردانید وما بطلان آنرا دانسته ایم پس ما کراهت قلبی ازان واز
اجابت وقبول آن داریم وهمین کراهت اگر اقرار وعمل بآن ملت باطله کردیم تحقیق افتراء وبهتان بدروغ بر خدا بسته باشیم اگر ما عود کردیم در ملت شما چه اعمال
وافعال آن من جانب الله نیستند وآن اعمال از موضوعات ومخترعات کفر هست پس انتساب آن الی الله افتراء بحت وبهتان محض میباشد **و** بقولی
هذا من شعیب تصریح بانه لا یفعل ذلک فقال انه ان فعلنا ذلک فقد افترینا علی الله کذبا لان اصل الباب فی النبوة والرسالة صدق اللهجة و
البراءة عن الکذب فالعود فی ملتکم یبطل النبوة ویزیل الرسالة یعنی اینجواب از جواب اول از شعیب صریح است باینکه عود ما بملت کفر ممکن نیست چه
اگر ما بالفرض برگردیم بسوے آن بتحقیق افتراء بر خدا بدروغ میبندیم باینکه این امر حلال واین امر حرام خدا وانیفرض وبافعل وبترک این اعمال ما ماموریم ومنهی
من الله وحال آنکه هیچ امری ازان بامر اله نیست پس ما باین سبب وباین مقال مفتری علی الله خواهیم شد **و** اصل باب نبوة ورسالت صدق لهجه و
براءة از کذب علی الدوام میباشد پس عود ما بملت کفار موجب ابطال نبوة وازاله رسالة میباشد **بحث ثانی عشر** ان عدنا فی ملتکم بعد اذ
نجینا الله منها وما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله **بقولی** در اینجا تقدیم وتاخیر است چون بعد اذ نجینا الله منها قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی
ملتکم وما یکون لنا ان نعود فیها یعنی وقتیکه کفار بشعیب گفتند که یا شما را اخراج ازین بلد میکنیم یا شما عود کنید در ملت ما **و** شعیب در جواب شان گفته
چونکه ما را خالق نجات داده ازان ملت کفر قسم بخدا هر آئینه افترا می بندیم بر خدا دروغ را اگر عود کردیم ما در ملت شما واصلاً جائز وصحیح نیست برای ما که عود کنیم
دران ملت بعد ثبوت ووضوح بطلان آن ممکن الوقوع نیست ابدًا مگر آنکه خدا بمشیت قهرے وجبری ما را بگرداند **اشکال** چگونه اسلوب به قد افترینا علی الله کذبا

الخ ہست جواب زمخشری گفتہ کہ این اخبار مقید بالشرط ہست و در آن دو وجہ اند احدھما اینکون کلاما مستانفا فیہ معنی التعجب کانہم قالوا ما

اکذبنا علی اللہ ان عدنا فی الکفر بعد الاسلام لان المرتد ابلغ فی الافتراء من الکافر لان الکافر مفتر علی اللہ الکذب حیث یزعم ان للہ ندا ولا ند لہ

والمرتد مثلہ فی ذلک وزائد علیہ حیث یزعم انہ قد تبین لہ ما خفی علیہ من التمییز بین الحق والباطل وحاصل آنکہ این کلام مستانف متضمن معنی التعجب

گویا آنہا گفتند کہ دروغ نمی بندیم بر خدا اگر برگردیدیم ہم اکنون چہ مرتد از دین بلیغ تر ہست در افترا بر خدا چہ او بزعم خود ند و ضد برائے خدا قرار میدہد و حال آنکہ ند و

ضد خدا اصلا ندارد و اما مرتد مثل وہست بلی زائد کفر او ہست چہ او بعد ظہور حق از باطل و بعد کشف آنچہ مخفی بر او بودہ ترک حق و اختیار کفر کرد والثانی

ان یکون قسما علی تقدیر حذف اللام یعنی واللہ لقد افترینا علی اللہ کذبا اشکال اول باعتراف شعیب صحیح و ثابت شد بقولہ بعد اذ نجینا اللہ منہا

کہ خود آنحضرت در ان ملت قطعا و یقینا بودہ والا آنحضرت را اسناد بآن ملت باطلہ نمیکردند و اگر بغرض بعض عوام اسناد ہم میکردند علامت ردّ ایشان میکردند

ما کان لی ملتکم قبل ھذا و ہرگاہ بغیر ردّ و انکار با مقال تفوہ کرد و جواب داد ثابت شد کہ آنحضرت قبل از نبوت بر ملت یقینا بودہ واز این واضح شد کہ اگر

انبیاء قبل النبوة در ملت کفر باشند پس از ایمان انبیاء شدہ میتوانند اشکال ثانی بعد این بالا ان یشاء اللہ عود خود را تعلیق کرد بمشیت الہی اینہم مقتضی ہست

کہ انبیاء و خلفاء اللہ را بحالت نبوة و خلافة عود و ردّ و رجوع الی الکفر جائز ہست والا تعلیق عود خود علی المشیة نمیکرد قبل جواب بعون اللہ الوھاب

اول مقرر شود کہ آیا بعد شرک و کفر نبی و رسول و خلیفة اللہ گردیدن عرفا و عقلا و نقلا جائز ہست یا ابدا و اصلا جائز نیست ثانیا نیز مقرر شود کہ بعد

حصول رسالت و خلافت نعم مخفی آیا ارتداد آنہا از دین حق ثابت و رجوع او الی الشرک والکفر جائز ہست یا اصلا و ابدا جائز بل ممکن نیست جواب این

ہر دو اشکال آنکہ درست بالجملہ دو قول اند اولھما مذہب نصف ہست لیس ... اہل سنت ہست کہ قبل النبوت نبوت مشروط بعصمت و طہارت

انبیاء نیست وھرگاہ مشروط بعصمت باتفاق آنہا نیست پس صادر و جائز الخطایا والمعاصی میباشند پس در بین خود خلاف کردند نزد جمہور معتزلہ و

جمہور جبریہ قبل النبوة مرتکب صغائر عمدا و سہوا و جہلا و تاویلا میشوند و اما نزد عموم اینہا وحشویہ وحنابلہ واہل ظاہر والحدیث مرتکب کبائر و صغائر

میشوند اما بعد آن تکفیر غیر با خود میکردند و از علم کلام اینہا در ابحاث نبوت بالتفصیل دریافت خواہد شد ودلیل بر آن ظاہر آیات قرآن میارند کہ در آنہا

عتاب بانبیاء وارد شدہ وغیر طائفہ معتزلہ از ایشان میگوید کہ بعد نبوت عود و ردّ ایشان الی الشرک والکفر اصلا جائز نیست واحدی

در اینجا میگوید ولم تزل الانبیاء والاکابر یخافون العاقبة وانقلاب الامر الا تری الی قول الخلیل قال واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام

ونبینا کثیرا ما یقول یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی دینک وطاعتک وقال یوسف توفنی مسلما وغیرھم ورازی وبعد

از مفسرین و متکلمین گفتند در ذیل این آیہ شعیب الا ان یشاء اللہ اعلم ان اصحابنا یتمسکون بھذہ الآیة علی انہ تعالی قد یشاء الکفر یعنی اصحاب جبریہ

تمسک کردند باین آیہ بر آنکہ او تعالی گاہی میخواہد کفر را الذا از ایمان بسوی کفر میگرداند مومن را وبعد این در معنی این فرمودہ ان معنی الآیة انہ لیس لنا ان

نعود الی ملتکم الا ان یشاء اللہ ان یعیدنا الی تلک الملة ولما کانت تلک الملة کفرا کان ھذا تجویزا من شعیب ان یعیدھم الی الکفر فکاد ھذا یکون

تصریحا من شعیب انہ تعالی قد یشاء ردّ المسلم الی الکفر ثم قال وذلک عین مذھبنا انتہی کلامہ حاصل آنکہ قول شعیب الا ان یشاء اللہ تصریح ہست

کہ اگر مشیت خدا باشد اعادہ و ردّ میکند ما را بسوی کفر و از این واضح شد کہ اعادہ و ردّ انبیاء الی الکفر والشرک بعد الایمان والنبوة بحسب مشیت از خدا جائز ہست

پس امام رازی بعد از این فرمود کہ این مذہب ما نیست ثانی القولین در این مسئلہ خاص ہمین مذہب امامیہ ہست کہ از عہد طفولیت یعنی قبل البلوغ

وقبل النبوة والامامت ہر نبی و رسول و خلیفہ و امام معصوم و مطہر و محفوظ از جمیع اقسام و انواع کفر و شرک و کبائر و صغائر مطلقا عمدا و سہوا و جہلا و تاویلا

و ارادة و وجوبا باید باشند اما عقلا منجملہ آن دفع عظیم و رغبت از فاعل کفر و شرک و معاصی ساقط از قلوب میباشد و موجب ابعاد و توہین و طعن میگردد

و در انظار اعیان جلوہ نمید ہد ریاست او ہر چند اظہار خوارق بعد آن کند ویا فاسق و یا فاجر و یا سابق الشرک والکفر او ظاہر او حاضر آید غیا بالطلاق

بر لسان و در انظار ناظرین لاحظ میشود و موجب تنفیر و توہین میگردد و بجواز سہو در کل خلق ... دلیل و ثوق و اعتماد بر او نماند و غرض از ابعاث

و ارسال او باطل میشود اما سمعا آیہ انی جاعلک للناس اماما خواہ از امام مراد رسول را بگیرد خواہ نائب قائم مقام او و ابراہیم ...

ومن ذریتی قال لا ینال عہدی الظالمین نیل منصب رسالت و خلافة و امامت مطلقہ را نفی عام کرد از ہر نوع و قسم ظالم و ظالم کافر و مشرک

و فاجر و ہر عاصی ہست خواہ عامل کبیرہ باشد خواہ صغیرہ چہ مآل و منتج ہر دو نوع نافرمانی ہست و ... ظلم ... الظالمین کہ صیغہ جمع ...

الف لام استغراقی برآن واین مقتضی جمیع انواع ومهۂ افراد طلب میباشد اما بعد نبوة وخلافت ارتداد انبیاء الی الکفر نزد جمع کثیر جبریه بمشیة الله جائز
است چه نزد ایشان خالق اکثر ناری قطعی یعنی چون الملبس لعین را ناجی سازد واگر بخواهد انبیاء را ناری گرداند جائز است زیرا که هیچ قبحی قبیح بر تعالی ابدا
وصلا نیست چنانچه بالا از امام واحدی آنها دانسته اما نزد عدلیه از امامیه و معتزله و محققین جبریه چون رازی وتبعه او بعد تشرف انبیا بخلافة ورسالة
ارتداد بکفر انبیاء وخلفاء الله را اصلا و بر خالق هم کافر و مرتد گردانیدن ایشان ابدا جائز و ممکن الحصول والوقوع ابدا نیست اما عقلا چونکه عالم الغیوب
تعالی جمیع آنچه در ابد میکند همه را در ازل دانسته پس نبوة هر شخص نبی را در ازل اعیانا دانسته که ایشان را خلفاء ورسل خود میسازم پس عند تخلیقهم
هر یکی را از ایشان کامل وقابل رسالة وخلافت خود آفریده وخلافة ورسالة نهایت منزله عالم امکانی است وفوق بر مرتبه خلافت در عالم امکانی
نیست الا درجه الالوهیة تنبیه بوضوح این ثابت شد که از علیم حکیم تعالی کافر و مرتد گردانیدن خلفاء معصومین خود را ابدا محال وممتنع است زیرا که
بتغییر معلوم متقدم و تغییر علم ذاتی وانفعال وجهل واجب علیم قدیم تعالی لازم میآید قطع نظر از اینکه ارتکاب قبیح قبائح واشد واعظم مشکلات است تعالی الله عن
ذلك علوا کبیرا وآیه ولن تجد لسنة الله تبدیلا وآیه وتمت کلمت ربك صدقا وعدلا مؤید وش میباشد پس تبدیل ایمان انبیاء
وخلفاء بکفر محال میباشد واما سمعا کمال انبیاء وخلفاء منصوبه ومنصوصه خود را ممنوع ومحروس ومحفوظ ومعصوم از جمیع انواع جهل وخلل وزلل وتغیر وتبدل
آفریده وگردانیده پس کافر شدن وگردانیدن ایشان محال عقلی است مجملا دلیل سمعی بر مصون ومعصوم بودن ایشان آیه ان الله اصطفى آدم
ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران على العالمین واصطفاء از صفوة بمعنی صافی وخالص شئی از اختلاط وآمیزش شئی دیگر باشد پس باین صفوت وصفای
طهارة ذاتی وخلاص بکمال ایمانی وعلمی واصطفاء ایشان از بدایة اصطفاء بلا تغیر ولا تبدیل ولا زوال على الدوام ظاهرا وباطنا از خود خدا وایشان علیهم
السلام ثابت واین معنی عصمة وطهارة میباشد پس ثابت شد که تبدیل سنت وفعل واجب عالم الغیوب تعالی على الدوام محال وممتنع است تنبیه
هرگاه این ثابت شد پس حمل وتاویل الا ان یشاء الله واجب است وتاویلش بوجوه کرده اند اول هرگاه شعیب جواب کفار را از عدول خود
واز عدول مؤمنین الی الکفر بدلائل داد پس ازان استثناء بالا ان یشاء الله کرد ومراد ازان مشیت اجباری والجائی واکراهی است یعنی اگر خدا مارا العیاذ
وارجاع الی الکفر والشرك بمشیت الجائی واجباری کند در آنوقت ممکن است رجوع ما الی الکفر اما اراده ومشیت اجباری واکراهی تعالی ممتنع ومحال است
چرا که کافر و مؤمن گردانیدن شخصی را خصوصا انبیاء وخلفاء را زیرا که یا آن همه مؤمن یا همه کافر میشدند ودو صنف بودن کل خلق از مؤمن وکافر
دلیل قطعی است بر بطلان وعدم مشیت اجباری ودر آنوقت حاجت ارسال رسل وانزال کتب نبود وبرجبر ثواب عذاب بلحوق ذوم عبث بود
ودلیل سمعی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر وآیه لا اکراه فی الدین عموما نص جلی بر بطلان آن مشیت جبری وبر اختیار عبید
ثابت قطعی میباشد واین مذهب امامیه ومختار عدلیه معتزله میباشد ثانیها انه علق ما لا یکون بما علم انه لا یکون على وجه التبعید کما
قال تعالى لا یدخلون الجنة حتى یلج الجمل فی سم الخیاط یعنی شعیب رجوع خود الی الملتهم بعید گردانید زیرا که تعلیق بمحال کرد وآنچه بر محال معلق باشد او هم
محال است چنانچه ادخال شتر در سوراخ سوزن وهر دو محال خود باشند محال است وعرب میگوید لا افعل هذا الا ابیض القار وشاب الغراب ثالثها الا ان
یشاء الله ان یمکنکم منا اکراهنا واجبارنا على اعادة تنالى ملتکم ویخلی بیننا وبینکم فنعود الی اظهارها مکرهین یعنی مگر در مشیت الله گذشته باشد
تمکین شما بر اکراه واجبار ما بر عود ما بسوی ملت شما وخالق تخلیه کند ما بین ما وشما ومانع نشود شما را پس عود ما بسوی ملت شما بحالت کراهت ممکن است وابو جعفر
بنا بر آنکه ملت ایشان کفر بوده یا بنا بر آنکه ملت ایشان از شرائع منسوخه انبیاء بوده رابعها ابو علی جبائی وقاضی میگوید المراد من الملة
الشریعة التی صارت منسوخة وفی الشرائع یجوز اختلاف الاحکام فیها فقال شعیب وما یکون لنا ان نعود فی ملتکم الا ان یشاء الله
ان یتعبدنا بها اشتراکا وینسخ ما نحن فیه من الشریعة الجدیدة یعنی شریعت نبی از انبیاء ایشان داشتند وآن نبی شعیب منسوخ گردید
چونکه اختلاف وتفاوت در احکام شرائع جائز بل واقع است پس شعیب در جواب شان فرموده که با شما روا نیست که عود بسوی ملت شما کنیم مگر آنکه
خدا خواسته باشد تعبد ما بآن شریعت وشریعت ما یعنی عامل با حکام هر دو شریعت باشیم یا اجرای شرع شما ونسخ شریعت ما بکند اقول بودن
قوم شعیب بر شریعت پیغمبری ثابت نیست وآن ملت کفر خالص بوده بحسب سیاق ولحاق آیات خصوصا لفظ نجانا الله و نجاة استعمال وگفته نمیشود
مگر در خلاصی از هلاکت ومؤذیات وآنچه مهلک باشد وآن ملت کفریه است نه ملت منسوخه خامسها چونکه در آیه ذکر عود است چنانچه ذکر ملت است

قال اولو کنا کارهین قد افترینا على الله

پس جائز نیست که این تعلیق بمشیت بتقریبی داشته باشد و بنا بر آن الا ان یشاء الله جواب لنخرجنک من قریتنا باشد پس اینجا دو وجه محتمل اند یکی آنکه لا نخرج من هذه القریة الا ان یشاء الله یعنی ما ازین قریه موطن خارج نے شویم مگر وقتیکه خدا بخواهد اخراج و خروج ما دیگر آنکه سنخرج من قریتکم هذا و لا نعود فیها الا ان یشاء الله لانه وعدنا بالظفر بکم والنصرة علیکم یعنی زود خارج میشویم از این قریه شما و عود نے کنیم در ان مگر بمشیت الهی چه او تعالی ما را وعده ظفر و نصرة بر شما داده در آن وقت عود باین قریه خواهیم کرد انشاء الله تعالی **ساسها** چه کافران گفته بودند او لتعودن فی ملتنا سنیش چنین میشود که تا ما و شما بر ملت واحده مجتمع باشیم لاجل ذلک قال شعیب الا ان یشاء الله ربنا ان یجمعکم معنا علی ملة واحدة وسع کل شیء علما علی الله توکلنا الخ یعنی بر لے همین شعیب عقب آن تعلیق و تفویض آنرا بمشیت الٰه کرد که اگر خدا خواسته جمع کند شما را با ما بر یک ملت حقه صحیحه چه حاوی است بکل شیء علم تو بر او توکل کردیم **و** بعد آن کلمه دعائیه شعیب شاهد دیگر موید این مرام است که ای پروردگار ما حکم کن در میان ما و قوم ما بالحق را بر ایشان تو بهترین حکم کنندگانی **اشکال** بنا بر این لازم میشود که مشیت الٰه در ایمان کفار و در رجوع شان بسوی حق نبود بلی مراد از مشیت الٰه ایمان و رجوع کردن بسوی حق از جمیع کفار و مشرکین بود و میباشد **اما** بالاراده والاختیار نه بالاکراه والاجبار تا تحقق ثواب و جزا و مدح شوند چه مدح و ذم و ثواب و عقاب بر فعل اجباری و تخلیقی عائد و مرتب نمیشود والا احدی در دنیا ابدا بر کفر و شرک باقی نمی ماند **و** بر یک ملت واحده حقه ایمانی از بدایة ولادة و بلوغ و رشد بلا ارسال رسل و انزال کتب کلهم میبودند و میشدند **و** هرگاه اینطور کل مکلفین بنی آدم نبوده و نمیشدند بر یک ملت پس همین مشاهده و معاینه دلیل قطعی ست بر اراده اختیاری داشتن عباد در اختیار کفر با ایمان و اعتقاد بآن **ساسها** زمخشری تاویل الا ان یشاء الله بر خذلاننا و منعنا الالطاف کرده **و** در **کشاف** آنچه گفته همه آنرا در اینجا عینا ثبت میکنیم **فان قلت** کیف خاطبوا شعیبا بالعود فی الکفر فی قولهم او لتعودن فی ملتنا **و** کیف اجابهم بقوله ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها و ما یکون لنا ان نعود فیها **و** الانبیاء علیهم السلام لا یجوز علیهم من الصغائر الا ما لیس فیه تنفیر فضلا عن الکبائر فضلا عن الکفر حاصل سوال آنکه شعیب نبی چگونه وعده عود بالا ان یشاء الله بملت کفر قوم داده و حالی آنکه بر انبیا صغائر منفره فضلا از عمل کبائر فضلا از عود در کفر جائز نیست **قلت** لما قالوا لنخرجنک یا شعیب والذین آمنوا معک فعطفوا علی ضمیره الذین دخلوا فی الایمان منهم بعد کفرهم قالوا لتعودن فغلبوا الجماعة علی الواحد فجعلوهم عائدین جمیعا اجراء للکلام علی حکم التغلیب و علی ذلک اجرى شعیب جوابه فقال ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها وهو یرید عود قومه الا انه نظم نفسه فی جملتهم و ان کان بریا من ذلک اجراء لکلامه علی حکم التغلیب حاصل که جواب آنحضرت شعیب گفته از جانب قوم مومنین خود و در انضمام با مومنین ساخته چه ایشان جماعت را بر واحد تغلیب کرده عطف بر ضمیر لنخرجنک والذین آمنوا معک پس مراد شعیب از عدنا قوم مومنین است که بر کفر خود اول بودند و این انضمام خود با قوم بجهة اجراء کلام آنها بر تغلیب حکم بر مشاکلت عائد میشود **فان قلت** فما معنى قوله و ما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله والله تعالى متعال ان یشاء ردة المومنین وعودهم فی الکفر یعنی اگر کسی بگوید که مقصود از قول جواب شعیب که ما را ممکن نیست عود بکفر مگر آنکه خدا بخواهد چیست **قلت** معناه الا ان یشاء الله خذلاننا و منعنا الالطاف لعلمه انها لا تنفع فینا و تکون عبثا والعبث قبیح لا یفعله الحکیم والدلیل علیه قوله وسع ربنا کل شیء علما ای هو عالم بکل شیء مما کان و یکون فهو یعلم احوال عباده کیف تتحول و قلوبهم کیف تنقلب و کیف تقسو بعد الرقة و تمرض بعد الصحة و ترجع الى الکفر بعد الایمان علی الله توکلنا فی ان یثبتنا علی الایمان و یوفقنا لازدیاد الایقان [illegible] الا ان یشاء الله [illegible] الطافهم فی العود ان یشاء الله لعودهم فی الکفر محال خارج عن الحکمة والصواب انتهى حاصل کلام آنکه معنی الا ان یشاء الله آنست که مگر خدا خذلان ما بخواهد و منع از الطاف خود بما بیارد بجهة علم او که نافع نشوند بآن و ترک آن شیء قبیح است و علیم حکیم از ارتکاب قبیح منزه است چه علم بقبح آن صارف است از فعل آن **و** دلیل بر آن قول وسع ربنا کل شیء علما است چه او تعالی عالم است بهر شیء از آنچه کان و ما یکون **و** او عالم باحوال همه عباد است که چگونه تحول احوال عبید و چگونه تقلب قلوب و قسوة قلوب شان بعد رقة آنها و تمرض آنها بعد صحت آنها و رجوع و عود ایشان الی الکفر بعد الایمان میشود بر خدا توکل و اعتماد کردیم در اثبات ما بر ایمان و بر توفیق زیادتی ایقان ما **و** جائز نیست که قول ایشان بطور قطع شان و عود مومنین الی الکفر باشد زیرا که اراده عود مومنین بکفر محال خارج از حکمت و از صواب میباشد **بحث** **تالی عشر** وسعة در لغت عبارت از گنجایش و بسط و کثرة و زیادتی میباشد چنانچه وسع المکان والظرف لهذا القدر والعدد از وسع یسع سعة چون وعد یعد عدة واو از مضارع این حذف کردند چنانچه

حلق بفتحه دادند سین را و در کسر سین سعة و فتح دولغت اند بحث رابع عشر وسع ربنا کل شیٔ علما و نصب علما بنا بر تمیز است
بقولی این در جواب ملت است ان الملة یتعبّد بها علی حسب ما فی المعلوم من المصلحة فالمعنا انه سبحانه احاط علمه بکل شیٔ فهو اعلم بما هو
الاصلح لنا فیتعبّد نا به یعنی هر ملتیکه عبادة کرده میشود بآن بحسب آنچه مصلحت آن در معلوم تعالی میباشد پس علم او تعالی محیط بهر شیٔ است و او اعلم بصلاح و انفع عباد است
پس بحسب آن مصلحة عبادة از ما میخواهد و بقولی این قول شعیب ضمیمه الا ان یشاء الله در جواب کفار است یعنی او تعالی وسیع العلم محیط کل وجود ما کان
و ما یکون از کائنات و موجودات هر عصر و زمان بر حال است منجمله آن احوال عباد و عزائم دنیات و قصود و دواعی ایشان و آنچه لائق بهر یکی از انها
بالفعل و القوه میباشد همه میداند پس محال است از لطف تعالی که تعود بدار انبیاء یا مؤمنین را بسوی کفر کند بعد نجاة و خلاصی ایشان ازان بعض اعلام
فرمود یدل هذا علی انه علم الماضی و الحال و الاستقبال و علم المعدوم بانه لو کان کیف کان و یکون فهذه اقسام اربعة ثم کل واحد من هذه
الاقسام الاربعة یقع علی اربعة اوجه اما الماضی فانه علم انه لما کان ماضیا فانه کیف کان و علم انه لو لم یکن ماضیا بل کان حاضرا فانه کیف
یکون و علم انه لو کان مستقبلا کیف یکون و علم انه لو کان عدما محضا کیف یکون فهذه اقسام اربعة بحسب الماضی و اعتبر هذه الاقسام
الاربعة بحسب الحال و بحسب المستقبل و بحسب المعدوم المحض فیکون المجموع ستة عشر ثم اعتبر هذه الاقسام الستة عشر بحسب
کل واحد من الذوات و الالوان و الطعوم و الروائح و کذا القول فی سائر المفردات من انواع الاعراض و اجناسها فح یلوح لعقلک من قوله
وسع کل شیٔ علما بحر لا نهایة له و لا یبلغ مجموع عقول العقلاء الی اول خطوة من خطوات ساحله حاصل آنکه این وسعت علم تعالی در این آیه
دلالت دارد و تعالی علم بماضی و علم بحال و علم باستقبال و علم بمعدوم دارد که چگونه و چه کیفیت بود و میباشد پس هر یکی ازین چهار قسم بچه کیفیت و چگونه
بود و چگونه هست و چگونه خواهد بود در هر زمانی از ازمنه ثلثه و باعتبار هر یکی ازین چهار قسم بحسب حال و استقبال و بحسب عدم محض مجموع انها شانزده میشود
پس باعتبار این شانزده قسم بحسب هر یکی از ذوات و الوان و طعوم و روائح اند و هکذا قول در همه مفردات از انواع اعراض و اجناس و در انوقت
لایح و واضح میشود بعقل تو وسعت علم الهی بهر شیٔ و چنان که بحر محیط لا تناهی است و ساحلش اصلاً نمودار نیست پس مجموع عقول کافه عقلاء باول قدم
از اقدام ساحل آن نمیرسد و پی نمیبرد بحث خامس عشر ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین بالا شنیدی فتح بمعنی حکم و قضا
فیصل در لغت میباشد پس انجمله از کلمات و سوالات دعائیه شعیب است که ای پروردگار ما حکم کن تو میان ما و میان قوم کفار ما براستی و درستی و حال انکه
تو بهترین حکم کنندگانی و در طلب الحکم وجوه اند و بعض اعلام فرمود که ختم کلام بدو امر کرد احدهما توکل او و اعتماد خاص بر خدا بطور حصر و
منقطع از غیر تعالی میباشد فکانه عزل عن الاسباب و ارتقی عنها الی مسبب الاسباب خاصة و خالصة ثانیهما بدعاء ربنا افتح بیننا و بین قومنا
بالحق الخ قال ابن عباس و الحسن و قتادة و السدی احکم و اقض فراء گفته که ان اهل عمان یسمون القاضی الفاتح و الفتاح لانه
یفتح مواضع الحق یعنی اهل عمان قاضی را فاتح و فتاح مینامند زیرا که میگشاید جاهای حق را و شیخنا الطبرسی و فخر رازی نیز نقل
کرده اند از ابن عباس رض انه قال ما کنت ادری معنی الفتح حتی سمعت ابنة ذی یزن تقول لزوجها تعال افاتحک ای احاکمک یعنی ابن عباس رض
فرمود که من معنی فتح را نمیدانستم تا آنکه شنیدم که دختر ذی یزن بشوهر خود گفت که افاتحک یعنی احاکمک یعنی بحاکمه بروییم زجاج گفت جائز است که مراد
از آیه فتح الخ اظهار امر باشد حتی ینفتح بیننا و بین قومنا و ینکشف و المراد منه ان ینزل علیهم عذابا یدل علی کونهم مبطلین و علی کون شعیب
مع قومه محقین فعلی هذا یراد بالفتح الکشف و البیان حاصل آنکه مراد از فتح اظهار امر باشد تا منفتح و منکشف شود بین الفریقین حق از باطل پس بنابر
این مطلوب ازین دعا تنزیل عذابی باشد تا دلالت کند بمبطل بودن خصام شعیب و بحق بودن شعیب و تبعه او پس حاصل مراد از این آیه فتح کشف و تبیین
میباشد اما و انت خیر الفاتحین ثناء الهی است یعنی انت خیر الحاکمین و خیر الفاصلین یعنی ای پروردگار تو بهترین حکم کنندگانی و بهترین فیصل کنندگانی
در حکم چه در حکم تو جهل و ظلم و زلل و خطا اصلاً نمیباشد اشکال او تعالی بذاته حق ثابت است پس حکم او عین حق ثابت بلا انقلاب است و بغیر باطل بالضرورة
است پس طلب حکم بالحق از خدا چرا و چه معنی دارد و معلوم بهر ذی شعوری است که حکم تعالی بغیر حق صحیح و ثابت اصلاً نمیباشد جواب چون تعالی خاصم بین
الفریقین از مبطل و محق بود و شعیب کانه شخص ثالث بطور فیصل بین الفریقین این دعا کرد تا فرقه مبطل نگویند و گمان نکنند که برعایت و حمیت فرقه محق او
تعالی این حکم کرده باین لفظ بالحق تلفظ نمود تا قطع لسان خصام شود جواب ثانی افتح بمعنی انکشف حتی یتمیز و یتضح الحق عن الباطل باشد جواب

ثالث افتح بمعنی اظهر حقیقة امرنا علی خصامنا وانت خیر المظهرین الممیزین است **تنبیه** وانت خیر الفاتحین قطع دلیلی واتوی نصیحت برانکه بغیر الله نیز فاتحین اند چنانچه بخیر الحاکمین **و** باحکم الحاکمین **و** باحسن الخالقین حکام وموجد اعمال وافعال خود ثابت شدند اما فاتح **و** حکم **و** تخلیق از نوع لسعالی واکمل بلا اسباب است لهذا باحسن وبلفظ بخیر بعوض اخیر تفصیل خاص بتبع وصف میباشد وبآن ممتاز از جمیع فاتحین **و** حاکمین **و** خالقین **و** فاعلین میباشد **پس** باطل شد مزعوم جبریه که بند گانرا اصلاً وابداً علمی وفعلی نیست **و** فاعل کل وخالق هر جزء وکل از اقوال واعمال وافعال واحوال عباد خاص جناب باری میباشد **حق له تعالی**

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۚ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۝ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ ۖ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝

ترجمه آیات اربعه گفتند از اشراف واکابر قبیله آنانیکه کافر بودند بعضی از گروه وقوم مرسل الیهم از شعیب بقوم کفار خود **یا** بقوم مصدقین شعیب که اگر شما متابعت وپیروی کردید **یا** پیروی کردید شما شعیب را بدرستی وبتحقیق شما آنهنگام هر آئینه زیان کاران **و** نقصان یافتگان خواهید بود وخواهید شد چه دین قدیم آبائی را ترک کرده ملت مخترعه جدیده شعیب را متمسک شدید پس فراگرفت آن قوم کفار را زلزله **یا** صیحه سماوی پس صبح کردند **یا** گشتند در منازل واماکن بلاد خود وقفة مردند بحالیکه بروی افتاده بودند آنانیکه تکذیب کردند ودروغگو شمردند شعیب را بودند همه ایشان زیان یافتگان پس شعیب نبی چون آثار نزول غضب الهی مشاهده ومعاینه کرد برگردید وبر آمد از ملک وبلاد ایشان وفرمود در آن وقت مخاطب بآن قوم از روی حسرت که ای قوم من بدرستی وبتحقیق رسانیدم شما را پیامهای پروردگار خودم ونصیحت کردم مر شما را بکمال شفقت ودل سوزی بر بد مآلی شما پس چگونه تأسف واندوه بخورم وافسوس بکنم بر هلاک قومی از کافران که نصیحت پذیر نشدند ایشان وبغضب قهار نعم از دنیا الی ابد الآباد بعقبی گرفتار شدند **یا** بگویم بر هلاک قوم کفار تاسف نمیخورم وآنها مستحق عذاب بودند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** متفق علیه مفسرین است که شعیب مبعوث گردیده بود بدو قوم **احدهما** باصحاب مدین **ثانیهما** باصحاب الایکه **ایا** دریک وقت بسوی هر دو قوم معاً مبعوث **یا** بعید یکدیگر در آن دو قول اند اشهرهما ثانی است **پس** هم مقال از بیجا **ایا** مقال اصحاب مدین است **یا** مقال اصحاب الایکه اظهرهما در سوره هود ذکر اصحاب الایکه **و** انتقال اصحاب مدین است **بحث ثانی** قال الملأ الذین کفروا من قومه یعنی گفتند اکابر واشراف کفار از قوم شعیب **ایا** مراد از قوم قوم کفار شعیب است یعنی اشراف کفار بگروه کفار عوام بطور تحذیر وتنفیر گفتند تا متابعت وپیروی شعیب ننمائید ونکنید **یا** بقوم مومنین تبعه شعیب گفتند که شما بمتابعت شعیب زیانکار شدید **و ایا** این اشراف اولی اند **یا** اشراف قوم دیگر اند چه عطف ومعطوف مقتضی مغایرة است در این هر دو وجه محتمل اند **بحث ثالث** معنی اتباع مکرر ذکر شد بانه هو طلب الثانی موافقة الاول فیما دعی الیه من اتبع ذیله اکمرا مشی خلفه ومر به فمضی معه **و** المصلی تبع لامامه والناس تبع له **و** تتابعت الاخبار جاءه بعضها اثر بعض بلا فصل وتتبعت احواله تطلبتها شیئاً بعد شیئی فی مهلة وتتابع القوم بمعنی تبع بعضهم بعضاً **اما** خسران ذهاب رأس المال ونقصان حاصل آن باشد از خسر یخسر خسراً وخسراناً بمعنی النقصان فی الشئی وتقلیله **بحث رابع** لئن اتبعتم شعیباً در اینجا قسم مقدر چون والله لئن اتبعتم شعیباً وجواب القسم

لئن اتبعتم و جواب شرط اذ الخاسرون و بقول جمی لفظ اذًا درینجا ملغی ہست زیراکہ در حشو کلام واقع شدہ و مابعد شش معتمد بر ماقبلش الذین کذبوا شعیبًا بیاشد زمخشری گفتہ کہ اگر گفتہ شود ماجواب القسم الذی وطائہ اللام فی لئن اتبعتم و ماجواب الشرط قلت قولہ انکم اذا لخٰسرون ساد مسد الجوابین بحث خامس لئن اتبعتم شعیبًا انکم اذا لخٰسرون یعنے اکابر کفار مخاطب بقوم کفار خود گفتند قسم میخوریم ما اگر پیروی کردید شعیب را بتحقیق در انوقت نقصان و زیان حائد میشود شمارا در امور دنیا چہ او نہی و منع میکند شمارا از یادگرفتن و از قلیل دادن در وزن و کیل و کذ پس تبعیت او ترک این میشود و بترک آن نقصان و تقلیل اصل مال شما میشود و بقولی بتابعت شعیب استبدال میکنید ضلالت را یعنے ترک دین قدیم آبائی را بہدایۃ و رشد چنانچہ در آیہ دیگر در بارہ کفار فرمودہ اولئک الذین اشتروا الضلالۃ بالھدیٰ فما ربحت تجارتھم یعنے آن کفار خریدند یعنے بدل گرفتند ضلالت را از ہدایۃ ایمان پس نفع و سود نکرد تجارت ایشان باین تبدیل پس حقیقۃ قول اول بالنسبۃ قول ثانی بالجملہ بر مجاز میباشد ابن عباس رض فرمودہ انکم لمغبونون لفوات فوائد البخس والتطفیف باتباعہ لانہ ینہاکم عنہا و یامرکم علی الایفاء والتسویۃ فی الاخذ والعطاء یعنے کفار متبوعہ بقوم عوام تبعہ خود فرمودند کہ بمتابعت شعیب نقصان عاید میشود شمارا برائے فوت فواید و عوائد از وزن و کیل و ذرع چہ او نہی میکند شمارا از قلیل و امر میکند شمارا بر اتمام و اکمال و ایفاء و تسویہ در اخذ و دادن آن اقول ہر چند مراد از اشراف کفار از لخاسرون خسران و نقصان دنیا خاص ہست و لیکن شامل ہر دو نقصان دنیا و دین اما خسران دنیا بخس و تطفیف و اما نقصان آخرۃ بتبدیل دین قدیم آبائی بدین جدید شعیب میباشد بحث سادس فاخذتھم الرجفۃ فاصبحوا فی دارھم جاثمین رجف یرجف رجفا و رجیفا و رجفانا بمعنے تحرک و تزلزل و جنبیدن ہست و رجفۃ الارض ازینجا بمعنے زلزلت الارض باشد اما اصبح بمعنے دخول در صباح است چنانچہ در مصباح از ثعلب نقل کردہ و اصبحنا دخلنا فی الصّباح اما جاثم فاعل جثم یجثم جثما و جثوما فھو جاثم از باب ضرب بمعنی قعود بر بروک و دو زانو و پیش رو بسینہ باشد چون نشستن شتر ببروک و بسینہ و خوابیدن طیر در آشیانہ خود بر سینہ باشد و ابو زید گفت کہ الجثمان بالضم ہو الجسمان و اصمعی گفت الجثمان ہو الشخص والجسمان ہو الجسم و الجسد بحث سابع فاخذتھم الرجفۃ فاصبحوا فی دارھم جاثمین یعنے آنکہ این جملہ بطور نتیجہ بر سوء اعمال شان میباشد بسبب سوء رفتار و کردار شان فراگرفت ایشان را رجفہ پس صبح کردند ایشان در خانہای خود بحالیکہ روی و سینہ بر زمین نہادہ ہمہ مردہ و ہلاک شدہ بودند و مفسرین در این رجفہ خلاف کردند نزد کلبی مراد از رجفہ زلزلہ ہست چہ او تعالیٰ بر بلاد ایشان زلزلہ شدیدہ عظیمہ شبانہ پس تبزلزل ارض و وحشت و دہشت آن کلہم دفعۃ در خانہا مردند و روی و سینہ بر زمین افتادہ بودند نزد ابن عباس رضی اللہ عنہ وغیرہ فتح اللہ علیہم بابا من جہنم فارسل علیہم حرا شدیدا فاخذ بانفاسہم ولم ینفعہم ظل ولا ماء فکانوا یدخلون اجواف البیوت والاسراب لیبرد وافیہا فاذا دخلوہا وجدوہا اشد حرا من الظاہر فخرجوا ہربا الی البریۃ فبعث اللہ سحابا فیہا ریح باردۃ طیبۃ فاظلتہم فنادی بعضہم بعضا وہی الظلۃ فوجدوا الہا بردا و نسیما حتی اجتمعوا تحت السحابۃ رجالہم و نساءہم و صبیانہم فالہبہا اللہ علیہم نارا و رجفت بہم الارض من تحتہم فاحترقوا کما یحترق الجراد المقلاۃ و صاروا رمادا یعنے او سبحانہ بکشاد بر اقوام کفار بابی را از جہنم و شدۃ حرارۃ آن نفوس ایشان را فرا گرفت و فائدہ نداد ایشان را اصلا نہ سایہ و نہ آب سردی پس بحصول آن حالۃ داخل میشدند در جوفہای خانہا و در غار و سرداب ہا برای وصول برودت و سرد ہا حرارۃ زیادہ تر از خارج با نہا محسوس میشد پس باین جہتہ فرار کردند بسوی بر پس خالق ابری را فرستاد با ہوای سرد و خوب گوار پس بزیر یکدیگر کل مردان و زنان و صبیان زیر سایہ آن لختہ ابر مجمع گردیدہ خالق از ان شعلہای آتش از بالا فرو فرستاد و زلزلہ عظیم از تحت پای ایشان فرا گرفت ایشان را پس ہمہ ایشان دفعۃ چون ملخ بریان و سوختہ خاکستر شدند و بقولی روی ان اللہ تعالیٰ حبس عنہم الریح سبعۃ ایام ثم سلط علیہم الحر حتی ہلکوا بہا یعنی مرویست کہ او تعالیٰ حبس ہوا کرد بر ایشان تا ہفت روز پس از ان مسلط کرد بر ایشان حرارۃ شدیدہ را تا آنکہ بآن حرارۃ و سوزش کلہم ہلاک شدند بغوی و ثعلبی و خازن بغدادی وغیرہم از ابو عبد اللہ البجلی اورده انہ قال کان ابو جاد و ہوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت ملوک مدین وکان ملکہم فی زمن شعیب یوم الظلۃ اسمہ کلمن فلما ہلک قالت ابنتہ شعرا تبکیہ و ترثیہ یعنی ملوک و پادشاہان ملک مدین چند شخص بودند باسماء کلمات ابجد منہم ابو جاد و منہم ہوز و منہم حطی و منہم کلمن و منہم سعفص و منہم قرشت و بود پادشاہ ملک زمانہ شعیب نبی در یوم عذاب الظلۃ کلمن نام ہرگاہ او ہلاک شد دختر شاہ کلمن در اشعار خود گریہ کرد کلمن ہدم رکنی + ملکہ وسط المحلۃ + سید القوم اتاہ + ہلک نار تحت ظلۃ

تحت ظله فجعلت نارا علیهم • دارهم کالمضمحله • **اشکال** در این سوره و در سوره عنکبوت ذکر عذاب شان برجفه یعنی زلزله و در سوره هود بصیحه کما قال واخذت الذین ظلموا الصیحة و در سوره شعراء بعذاب ظله کما قال فاخذهم عذاب یوم الظلة و بنزول کسفا من السماء و بریاح مهلکه مختلف وارد شده و خلاف در کلام الهی در نزول عذاب بر ایشان چرا باشد **جواب اوّل** اختلاف نیست در حالات عذاب شان **پس** انواع همه عذابهای علوی و سفلی بر ایشان در یک وقت جمعا وارد شد ابتدا از ابر نزول نار و در دو ریح صرصر و صیحه جبرئیل از سما و زلزله از زیر بر آنها مسلط گردیده و باد بغبار داد خاکستر سوخته آنها **جواب ثانی** قتاده گفته بعث الله شعیبا الی اصحاب الایکة فاهلکوا بالظلة و الی اهل مدین فاخذتهم الرجفة و صاح بهم جبرئیل صیحة هلکوا اجمیعا یعنی خدا فرستاد شعیب را بسوی اصحاب ایکه و تمردی همه ایشان را بار سال ابر ظل هلاک ساخت و فرستاد نیز شعیب را بسوی اهل مدین پس ایشان را زلزله گرفت از زیر و از بالا صیحه و آن آواز جبرئیل امین بود **بحث ثامن** غنی یعنی بی نیاز و بی حاجت شدن **در مصباح** گفته و غنی من المال یغنی غنی مثل رضی یرضی رضی فهو غنی الجمع اغنیاء و غنی بالمکان اقام به فهو غان **در مجمع** فرمود غنی بالمکان یغنی غنا و غنیانا اقام به کانه استغنی بذلك المکان عن غیره و المغانی المنازل و واحدها مغنی **بحث تاسع** الذین کذبوا شعیبا جمله مرفوع المحل بالابتداء و جمله کان لم یغنوا فیها خبرش میباشد یعنی آن کفار یکه تکذیب کردند شعیب را گویا هرگز ساکن در آن خانها نبودند و مستاصل گردیدند بنحویکه نام و نشان آنها در آن دیار باقی نمانده و بعد آنها آن اماکن بلا مکین باقی ماندند و صلا و ابدا گویا در آن احدی زندگی نکرده بوده و نیست و نابود محض از دنیا گردیدند و از دیار بر آورده شدند در رجوع و دخول و عود بسوی دنیا الی الابد **زجاج** گفته کان لم یغنوا فیها کان لم یعیشوا فیها مستغنین یقال غنی الرجل یغنی اذا استغنی و هو من الغنی الذی ضد الفقر **و تشبیه** در این حال مکذبین را بحال آنکس داده که کسی خانه ساخته اما هرگز در آنجا نه گویا سکونت نکرده و در آن داخل نشده و در این باب **شاعر** گفته کان لم یکن بین الحجون الی الصفا • انیس ولم یسمر بمکة سامر • بلی نحن کنا اهلها فابادنا • صروف اللیالی و الجدود العواثر • **اشکال** هرگاه کلهم از کبیر و صغیر از مرد و زن ضعیف از کفار بغضب الله نیست و نابود از دنیا گردیدند **پس** زنان و صغار اطفال و ضعفا آنها را چرا نیست و نابود عادل تعالی گردانید **و اگر** بوزر و بال آباء و ازواج کفار بود این بر عادل تعالی عقلا و نقلا جائز نیست زیرا که بگناه کسی دیگر را هم مواخذه ظلم لا انتها است و قرآن بر این ناص صریح بقوله ولا تزر وازرة وزر اخری است **جواب** چونکه او تعالی جمیع آنچه در ابد میکند همه آنرا بالتفصیل در ازل میداند **پس** اولا او تعالی میداند که تولد و تناسل آنها صغیری و ضعیفی نشده و نبوده و کل ایشان فی الرشد بکمال فی العقل بوده هلاک و هالکین عصار جمیع ابنیا بغضب الله گردیدند **امّا** زنان ایشان کامل ذوات الرشد بوده برضا تابع ازواج و آبار در قبائح شان بوده لهذا بمعیت ایشان مستاصل بهلاک استیصال تعجیلا لعقوبتهم فی الدنیا گردیدند اشکال عائد نمیشود **اشکال** هرگاه آن هالکین کفار و عصار همه ابنیاء بجزاو سزا قبائح اعمال خود رسیدند **پس** آیا بانها هالکین را در عالم عقبی سزائی دیگر هست یا نه اگر اوّل تکرار سزا بمجرمین عاید میشود و بر عادل تعالی سزا مرتبتا نیز غیر جائز زیرا که ظلم است و ظلم قبیح است بر تعالی روا نیست **جواب** بنا بر مذهب مجبره بر تعالی هیچ قبیح نیست اگر نار را ناجی و ناجی را در نار بلا تقصیر ابد الاباد بسوزاند جائز است **امّا نزد عدلیه** متفق علیه است که گناه سه درجه دارد صغیره و کبیره و اکبر و اعظم کبائر چون زدن سیلی بلاوجه و قتل مومن بلاحق و تشریک و تکذیب انبیاء و خلفاء صادقین در صدق تعالی و صغیره مقتضی عذاب صغیر یا عذاب خفیف است **امّا** کبیره مقتضی عذاب شدید میباشد **امّا** اکبر مقتضی او عذاب عظیم میباشد **پس** باین اعتبار جزئی از آن سزا و جزاء عظیم او در دنیا حاصل و باقی آن جزا در عقبی بانها عاید میشود و تکرار بانتقال و باعتبار دو عالم اطلاق میشود و در اصل حقیقتا آن جزاء و سزا واحد بود است بیش در دنیا و نهایتش لانهایة ولا انقطاع در عقبی میباشد اشکال باطل است **بحث عاشر** الذین کذبوا شعیبا نیز مبتدا و کانوا هم الخاسرین خبرش است **اشکال** این تکرار در یکجا بلا فائده میباشد **جواب** در یکجا دو فائده ذکر کرده احدهما و فی هذا الابتداء معنی الاختصاص کانه قیل الذین کذبوا شعیبا هم المخصوصون بان اهلکوا واستوصلوا کان لم یقیموا فی دارهم لان الذین اتبعوا شعیبا قد انجاهم الله و الذین کذبوا شعیبا هم المخصوصون بالخسران العظیم دون اتباعه حاصل آنکه در این دو امر واضح میکی آنکه مکذبین شعیب مخصوص بهلاکت استیصال دیگر عدم بقا و امحای از آنها در آن اماکن سکونتی و مخصوص بخسران دنیا و دین گردیدند و اتباع مصدقین شعیب هم مخصوص بنجاة و بفلاح و متنفع با رباح ابدی شدند ثانیهما و فی هذا الاستیناف والابتداء و هذا التکریر مبالغة فی رد الملاء لاشیاعهم و تسفیه لرایهم و استهزاء بنصحهم لقومهم و استعظام لما جری علیهم و در این استیناف جمله ثانیه مبالغه در رد ملاء کفار برای اشیاع شان و اظهار سفاهة آراء آنها و استهزاء بنصائح اتباعهم و تعظیم عذاب ایشان میباشد **فخر رازی** در اینجا فرمود انما کرر بقوله الذین کذبوا شعیبا لتعظیم المذلة لهم و تفظیع ما یستحقون من الجزاء علی جهلهم و العرب تکرر مثل هذا فی التفخیم

والتعظیم فیقول الرجل لغیره اخوک الذی ظلمنا اخوک الذی اخذ اموالنا اخوک الذی هتک اعراضنا حاصل آنکه جمله ثانیه تکرره برای تعظیم گردیدت
مذلة آنها و حصول عظم رسوائی آنچه مستحق شد بجزای آن بر جهل خود آنها گردیده بدانکه او فرمود چه چنین تکرار عرب در مقال بسیار دارند و میگویند که برادرت ظلم کرد مال
برادرت گرفت اموال ما برادرت هتک اعراض و حرمتها کرد **تنبیه** در اینجا دلالت بر چند چیز است **احدها** آن عذاب سماوی و جوی و ارضی خاص بتخلیق
فاعل قادر مختار الهی حادث شده و نیست آن از آثار کواکب و از طبیعة والا تبعه شعیب هم حاصل میشد چنانچه در حق کفار حاصل شده بود پس باطل شد زعم مجوس و
عبده کواکب **ثانی** این دلالت دارد که آن فاعل مختار عالم بجمیع جزئیات علوی و سفلی و زمانی ست لهذا تمییز بین المطیع والمتمرد حاصل شده والا تمییز حاصل نمیشد
پس باطل شد قول آنانکه میگویند که او عالم بتغیر جزئیات زمانی نیست **ثالث** این دلالة دارد بر معجزه عظیمه شعیب چه عذاب سماوی خاص نازل شد بر مخالفان او
و خاص آن کفار را هلاک ساخت و احدی از مصدقین شعیب ضرر و اذیت آن نرسید با وجودیکه هر دو فریق از کافر و مومن باهم مختلط و مجتمع بودند **رابع** درین دلالة
بر حق و صدق نبوة خاتم الانبیا دارد چه مردامی لا یسوا او اخبار از آن کرد در بین اهل علم و اهل کتابین و اهل سیر و تواریخ و احدی انکار از آن نکرد **بحث حادیعشر** آسی
شده حزن و غم و اندوه از آسی یاسی آسیٰ چون رضی یرضی رضیً **در صحاح و صراح** گفته تاسیة یعنی تعزیة کردن و اندوه نمودن **و** آسی یواسی مواساة بمال و
جان با کسی غمخواری کردن کما یقال آسیته بمالی **و** واسیته تبدیل همزه بواو در لغتیست نیز بهمین معنی میباشد **و** اسوة اسم یقولی بالضم **و** بالکسر نیز بمعنی پیشوا و
مقتدا در مهمات **و** ما یاتسی به الحزین المتعزی به **و** الاسی بالکسر جمع **و** بالضم ایضاً **و** ازین باب است آیه ولکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی مر شمار است اقتدا و
پیروی و تبعیت نیک و خوب باآنحضرت **در مصباح** گفته الاسوة بکسر الهمزة وضمها القدوة **و** تاسیت اقتدیت واسیٰ اسیٰ من باب تعب بمعنی
حزن فهو آسی مثل حزین **و** اسوت بین القوم اصلحت واسیته بنفسی بالمد سویته ویجوز ابدال الهمزة واو فی لغة الیمن فیقال واسیته **بحث**
ثانی عشر فتولی عنهم وقال یقوم ابلغتکم رسالات ربی ونصحت لکم یعنی پس شعیب روی بگردانید از قوم کفار و فرمود مخاطب بایشان که ای قوم من
هر آینه ابلاغ کردم و رسانیدم شمارا اوامر و نواهی الهی را و نصیحت بکمال شفقت کردم شمارا **و** در مفسرین در تولی شعیب از قوم کفار دو قول دارند **احدها** قبل
اهلاکهم نزدیک نزول ابتلاء علیهم شعیب روی خود از ایشان برگردانید یعنی از بین ایشان برآمد **ثانیهما** بعد از فوت و هلاکت ایشان از ملک ایشان برآید
اول مختار اکثر است چه خطاب اموات که بموت جماد میگردند ندا بیا قوم **و** خطاب لقد ابلغتکم **و** نصحت لکم جائز نیست **ثانی** مختار جم غفیر است که بعد مرگ
با آنها باین قول بشماتت گفت چنانچه خاتم الانبیاء بمقتولین بدر **و** حضرت مرتضی علیهما السلام بمقتولین خوارج خطاب بهل وجدتم ما وعدکم ربکم حقاً فرمود
و بعضیها در جواب عمر فرمود بلی اینها از کرده شما خوب میفهمند و میشنوند ولیکن قادر بر جواب اذن نیستند **بحث ثالث عشر** فکیف آسی علی قوم کفرین پس شعیب
گفت که چگونه من غم و حزن میکنم و اندوهگین میشوم بر قوم کفار **اشکال** چگونه نبی الله بعد طلب عذاب هلاک بر قوم کفار حزین و غمگین میشود و چگونه جائز
براو باشد چه کفار اعداء الله و مکذب تو و رسول او بودند **جواب** این بدو وجه داده اند **احدهما** انه یرید لقد عذرت الیکم فی الابلاغ والنصیحة والتحذیر
مما حل بکم فلم تسمعوا قولی ولم تصدقوا قولی فکیف آسی علیکم یعنی کیف لا آسی علیکم وفعلتم ما فعلتم حتی حصل بکم هذا یعنی درین قول شعیب عذرخواهی
با آنها میکند یعنی عذر میکردم شمارا در ابلاغ اوامر و نواهی الهی و در نصیحه و تحذیر از آنچه بشما حلول کند و عاید میشود بنافرمانی و شما گوش گذار نشدید سخن مرا و تصدیق
من تا اینوقت نکردید پس چگونه من حزین و اندوهگین نشوم بسوء حال و مآل شما هر چند سزاوار تاسی با نبود و نمیباشد چه شما کردید آنچه کردید و بشما رسید و
حاصل شد آنچه رسیدن بود پس برای اظهار تاسف بر جهل ایشان بود که چرا بجهل و جحود مستحق این هلاکت گردانیدند خود را چنانچه مثل در عالم سایر است که اگر کسی مبتلا
مبتلا شد دیگری میگوید که افسوس میکنم بر آنکه چنین کار کردی که مستحق و مبتلا باین بلا شدی ضمناً در آن عدم رضا بفعل ایشان میباشد و اشکال ندارد **جواب**
ثانی مختار جمعی منهم **زمخشری** است انه اشتد حزنه علی قومه ثم انکر علی نفسه فقال فکیف یشتد حزنی علی قوم لیسوا باهل للحزن علیهم لکفرهم و
استحقاقهم ما نزل بهم یعنی سخت اندوه کرد شعیب بر هلاکت آن قوم پس از آن انکار کرد بر نفس خود پس گفت چگونه و چرا حزن من باشد بر آنانکه سزاوار نیستند
غم و حزن کردن بر موت آنها بجهت تعصب کفر ایشان و استحقاق آنها با آنچه نازل و حاصل شد آنها را **و** بر قول **اول** شعیب بر هلاکت قوم حزن کرد زیراکه
امید ایمان آوردن ایشان داشت **و** بر **ثانی** حزن نکرد بر موت ایشان **و** قرائت یحیی بن وثاب فکیف ایسی بکسر الهمزة **اشکال** کیف اسی در اینجا بغیر نفی است
و چگونه حمل مثبت بر نفی جائز باشد **جواب** بعض اعلام فرموده اگرچه لفظ کیف آسی بطور استفهام است پس مراد با آن نفی است زیراکه جواب آن درین موضع صحیح نمیشود
مگر بنفی و انما یدخله معنی الانکار ایضاً لهذه العلة **و** لانه لا ینبغی للنبی المعصوم ان یاسی علیهم مع تمردهم فی کفرهم وشدة عتوهم **تنبیه** آنچه رقم

جواب اشکال عطف ... چگونه جائز باشد

بلحی در اینجا گفته که در آیه دلالت بر دو چیز است **اوّلها** لا یجوز ان یدعو المسلم للکافر بالخیر وان کان من اقاربه یعنی جائز نیست که مومن برای کافر دعا
موتش دعا بخیر کند اگرچه از اقرب قربی او پدر و مادر و پسر ش باشد **ثانیهما** انه لا یجوز الحزن علی الکافرین والظالمین والفاجرین الذین ما توا علی الکفر
والفسق والنفاق یعنی و جائز نیست غم و اندوه کردن بر موت کفار و ظالمین و منافقین و فاجرین که بر کفر و فجور و نفاق جبرا مرده باشد **و** برائت از جمیع انواع
اعداء الله که کفار و فجار و اهل نفاق اند واجب است و بغیر بیزاری از ایشان تصدیق کامل نیست بل بر تولا و تصدیق بیزاری اقدم است **و** دلیل
بر آن تقدیم تبرا و نفی در کلمه طیبه لا اله بر کلمه الا الله مقرر گردیده کافی است والله اعلم **قوله تعالیٰ**

وَمَآ اَرْسَلْنَا فِیْ قَرْیَةٍ مِّنْ نَّبِیٍّ اِلَّآ اَخَذْنَآ اَهْلَهَا بِالْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُوْنَ ۝ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰی عَفَوْا وَّقَالُوْا قَدْ مَسَّ اٰبَآءَنَا الضَّرَّآءُ وَالسَّرَّآءُ فَاَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ

ترجمه این دو آیه و ما نفرستادیم در هیچ شهری و دیهی و در هیچ بلدی پیغمبری را که او را تکذیب کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر و دیه را بسختی **و** تنگی و رنج و بیماری
تا شاید که ایشان عذر و زاری کنند و پند پذیرند و متنبه و تائب شوند پس گرفتیم یعنی بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت را تا وقتیکه بسیار شدند
و کثیر گردیدند در جان در عدد و در مال و گفتند ایشان که گاهی امینی و نعمت و صحت و سلامتی و گاهی بجای آن محنت و عسرت و مضرت هر دو از عادت طبیعت **و**
روزگار قدیم است بدرستیکه پدران ما را نیز رسید مضرت و مسرت و سختی و وسعت و قحط و ارزانی و بیماری و صحت و اندوه و فرح این عادت قدیمه در هر زمان میباشد و ما
باین سبب ترک ملت آبائی نمیکنیم پس گرفتیم ما ایشان را ناگهان **و** در حالیکه ایشان شعور آن نمیکردند و تنبیه نشدند از او **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل**
وجه اتصال بدانکه اوتعم هر گاه بالا ذکر انبیاء و ایذا رسانی امم بایشان بیان کرد میس متصل باین در تسلی و تسکین خاتم الانبیاء نوع دیگر از مواخذه بعض امم و گفتار
و رفتار ایشان ذکر فرموده تا آنحضرت از تکذیب و ایذا کفار عرب ملول و متاذی و حزین نباشد **بحث ثانی** و ما ارسلنا فی قریة من نبی **در** اینجا حذفی است
تقدیرش فکذبوه یعنی خالق سبحانه فرمایند که و ما نفرستادیم در هیچ قریه از قری و بلاد و در عصار سالفه احدی را از انبیاء مرسله باشکبار و جهل و عناد خود پس ایشان
تکذیب انبیاء کردند **سعودی** تصریح کرد که من در من نبی مزیدة لتاکید النفی **و** الصفة محذوفة ای من نبی کذب وکذب به اهلها **و** تقدیرش **و** ما
ارسلنا فی قریة من القری المهلکة نبیا من الانبیاء فی حال من الاحوال کذبوهم **و قریه** بتنکیر مقتضی افراد است لهذا **جبائی** گفته مراد بآن سایر قری
هالکه سالفه است که انبیاء بسوی اهالی آن قری و بلاد مبعوث و مرسل گردیدند **و نقولی** مراد نواحی شام است **و بقولی** ما حول ام القری که مکه یعنی مراد بلاد
و قریهای اند که چهار اطراف مکه اند بعد از ابراهیم بسوی آن بلاد انبیاء مبعوث گردیده بودند و بسبب تکذیب ایشان انبیاء را اهلاک بانواع و اقسام عذابها گردیدند
سوال چرا قریه بجای بلده فرمود و حال آنکه لفظ بلد اعلی شانا فی مسامع السامعین است چون در آن کثرت اشراف مردم از قریه میباشد **جواب** فخر رازی
فرمود انما ذکر القریة لانها تجمع القوم الذین الیهم یبعث الرسل **و** یدخل تحت هذا اللفظ المدینة لانها مجتمع الاقوام یعنی باسم قریه ذکر کرد چه هر قریه مجمع الخلق
میباشد که بسوی آنها انبیاء مبعوث شدند **و** داخل در تحت لفظ قریه مدینه است که بمعنی شهر میباشد چه شهر مجتمع اقوام است **جواب ثانی** بعضی فرموده چونکه اکثر
انبیاء غیر اولو العزم بسوی بعض دیهات فرستاده شدند که در آن ساکن فقط یک قبیله یا یک قوم مجتمع بودند و آنها کثیر العدد و قبائل مختلفه نبودند بخلاف اولو
العزم چه آنها بسوی بلاد و مدائن و قری کل روی زمین مبعوث کردیدند پس مراد از تنکیر قریه دیهیکه یک جماعه قلیل در آن ساکن باشد **و** مراد از نبی پیغمبر یکه مرسل از
غیر اولو العزم بسوی آنها خاص باشد ثم الله اعلم **بحث ثالث** البأساء **و** الضراء هر دو بمعنی سختی و شدت و درهم است چنانچه **جوهری** گفته الباساء الشدة وهما
اسمان مونثان من غیر تذکیر **قال الفراء** لو جمعا علی ابؤس **و** اضر کما یجمع النعماء بمعنی النعمة علی انعم لجاز از ضر یضر ضرا خلاف نفع **و** ضره و ضاره بیک
معنی **و** الضر اسم از آن است **امّا** باس بمعنی عذاب و شدت و سختی حرب است از بؤس یبؤس باسا **و** بئس الرجل ییاس بؤسا و بئیسا اشتدت حاجته فهو
بائس **و** بئس کلمة ذم و نعم کلمة مدح یقول بئس الرجل زید **و** بئست المرأة هند و بئیس بمعنی مرد شجاع **در مصباح** گفته که ضرّ بمعنی فقر و فاقه بضم ضاد
معجمه است **و** بفتح آن مصدر ضره یضره ضرا از باب ضرب یضرب ضربا است **ازهری** گفته کلما کان سوء حال و فقر و شدة فی بدن فهو ضر بالضم و ما
کان ضد النفع فهو بفتحها **و** فی التنزیل بمعنی الضراء المرض **و** الاسم الضرر **و** قد یطلق علی نقص یدخل الاعیان **در شرح سجادیه** علیه السلام

جواب سوال چرا بعوض بلدہ قریہ فرمود

معانی عدیده مطابق لغویه ذکر کرده **بحث رابع** الا اخذنا اهلها این استثناء مفرغ است از اعم احوال جمله اخذنا در محل نصب مفعولیة از فاعل ارسلنا
میباشد یلی فعل ماضی بعد حرف استثناء واقع نمیشود مگر بعد و شرط احدهما با لفظ قد بر سر او صریحاً باشد چون مازید الا قد قام ثانیهما یا قد تقدیر باشد
چنانچه در همین آیه الا اخذنا قد مقدر است **بحث خامس** الا اخذنا اهلها بالبأساء والضراء پس تقدیرش وما ارسلنا فی قریة من القری المهلکة
نبیاً من الانبیاء فی حال من الاحوال الا حال کوننا آخذین اهلها بالبأساء والضراء میباشد یعنی ما فرستادیم در هیچ دهی از دهات هلاک شده پیغمبری از پیغمبران
در هیچ حالی از احوال مگر بحالیکه گیرنده بعقاب بودیم اهل القریه را ببوس و ضرر و مفسرین در این باساء و ضراء وجوه گفته اند **احدها** باساء یعنی جوع و گرسنگی سخت
بقحط و ضراء یعنی امراض صعبه شدیده مولمه است و بقول الحسن البصری است **ثانیها** باساء یعنی جوع و ضراء یعنی فقر و عسر و همین قول سدی است **ثالثها** باساء
یعنی کلما نالهم من الشدة والعسر والفقر والقحط فی احوالهم و الضراء ما نالهم من الامراض والاوجاع والآلام والاسقام یعنی باساء یعنی جمیع آنچه از شدت و عسر
و فقر و قحط در احوال ایشان میرسد و ضراء یعنی اعراض بدنیه است پس جمیع آنچه از امراض و اوجاع و وباء و آلام و اسقام و الام و غموم و هموم و احزان در ابدان
ایشان ناشی میشود همه آن داخل در ضراء است و همین قول زجاج و غیر او است **رابعها** در ریاض السالکین که شرح صحیفه حضرت سجادیه از سید علیخان
مدنی است حمل هر دو لفظ بعد ذکر وجوه معانی آنها بر همه وجوه کرده **بحث سادس** یضرعون اصلش یتضرعون باب تفعل است تاء تفعل را بسبب [illegible]
و اشتقاق بضاد بجهت بدل کرده هر دو ضاد را ادغام کردند بمعنی خشوع و خضوع و انقیاد از ضرع یضرع ضرعاً بمعنی زاری و خواری در لغت میباشد **سوال** چرا ضاد
را ادغام در تاء نکردند **جواب** لان فی الضاد استطالة وانما یدغم الناقص فی الزائد ولا یدغم الزائد فی الناقص لما فی ذلک من الاخلال به حاصل آنکه
ضاد بذاته قویست از تاء و ضعیف ادغام کرده میشود قوی را بلکه ضعیف را در قوی زائد ادغام کرده میشود **در مصباح** گفته ضرع له یضرع بفتحتین ضراعة ذل و
خضع فهو ضارع و ضرع ضرعاً فهو ضرع من باب تعب لغة **در صحاح و صراح و مصباح** بمعنی گریه و زاری شاهد آورده اند استعمال عرب را که ضرعتنی
الحمی و اضرعتنی **بحث سابع** لعلهم یضرعون یعنی خدا ایشان را بالباساء والضراء در بیان علت آن ایراد فرموده یعنی بجهت بسبب آن ایشان مضطر و مبتلی
شوند تا که بدانند و متنبه شوند که ابتلا بباساء و ضراء از مقدمه نزول عذاب الهی است و قبل از نزول ایشان گریه و زاری و رجوع و توبه از کفر الی الله بتصدیق و ایمان
نمایند و شیخنا الطبرسی نیز همین فرموده ای لینتبهوا و یعلموا انه مقدمة العذاب فیتضرعوا و یتوبوا عن شرکهم و مخالفتهم **اشکال** لعل موضوع
برای شک الواقع است و شک جاهل و فلان را لاحق میشود نه عالم قطعی و بر عالم ذاتی شک و ظن محال و ممتنع است **جواب** تفریع این مسئله مبنی بر این است
که آیا افعال تعالی معلل بالعلل والاغراض الصحیحه هست یا نه متکلمین است در این دو قول دارند **اول** مذهب عدلیه است که جمیع افعال الهی منوط و معلل
بالاغراض الصحیحه است والا عبث لازم میاید و عبث و لهو و لغو بر تعالی علی کل حال محال است پس نزد این طائفه اخذنا بالبأساء والضراء بعلة صحیحه و
آن اینست که تا متنبه بشوند و بدانند که این مواخذه مقدمه غضب تعالی و نتیجه عدول از کفر بایمان و توبه نمایند پس لعل هر جا در کلام الهی بمعنی لکی و بمعنی رجاء و امید
دادن بعباد میباشد **ثانی** مذهب جبریه است چه نزد ایشان افعال الهی منوط بعلة و غرض نمیباشد چه باین حاجة اله الی غیره لازم میاید و آن محال و باطل
است پس نزد ایشان تاویلش واجب است باینکه انه لو فعله غیره تعالی لکان ذلک شبیها بالعلة والغرض یعنی اگر این فعل غیر تعالی میکرد هر آینه او شبیه بعلة
و غرض میشد و بهذا یلزم العبث علی الله تعالی و هو منزه عن العبث عقلاً و شرعاً **و بعض علماء** مفسرین جبریه فرموده و لما علمت ان قوله لعلهم لا یمکن حمله
علی الشک فی حق الله تعالی وجب حمله علی ان المراد انه تعالی فعل هذا الفعل لکی یتضرعوا الیه یعنی هرگاه دانستی که لفظ لعل حمل کردن بر شک در حق تعالی ممکن نیست
پس واجب حمل آن بر اینکه او تعالی این فعل را کرد با ایشان تا تضرع و خضوع و خشوع و رجوع نمایند و توبه الی الله **و قالت المعتزلة** و هذا یدل علی انه تعالی
اراد من کل المکلفین الایمان والطاعة **و قالت الاشاعرة** لما ثبت بالدلیل ان تعلیل افعال الله و احکامه تعالی وجب حمل الآیة علی انه تعالی فعل ما لو
فعله غیره لکان ذلک شبیها بالعلة والغرض **بحث ثامن** تبدیل عبارة است از وضع احد الشیئین بجای دیگر از بدل یبدل بدلاً فهو بدیل **در مصباح** گفته البدل
بفتحتین والبدل بالکسر والبدیل کلها بمعنی والجمع ابدال و **حدیث ابدال** از همین باب است قال ع الابدال قوم من الصالحین لا تخلو الدنیا منهم
اذا مات واحد ابدل الله مکانه آخر یعنی ابدال قوم صالحین اند زمین و دنیا خالی از ایشان نمی باشد و هرگاه احدی از ایشان بمیرد خدا بدل بجای
او شخص دیگر میگذارد **فیروزآبادی** گفته الابدال قوم یقیم الله بهم الارض وهم سبعون رجلاً اربعون بالشام و ثلثون بغیرها
لا یموت احدهم الا قام مقامه آخر من سائر الناس و همین را خاصه و عامه بلاتفاوت از حضرت پیغمبر روایة کرده اند یعنی ابدال قوم هستند که خدا بوجود ایشان ارض

قائم نهاده وایشان هفتاد آدم اند و چهل از انها بنواحی شام وسی آدم از انها در اطراف دیگر زمین اند احدی از انها نمیرد مگر آنکه بعوض قائم بمقام او دیگر میشود از سائر مردم لهذا بانها ابدال نامیده شدند بدانکه نزد اهل اسلام پاره این اینها را ابدال نامیده اند چه بوجود ایشان زمین قائم مگر خود هست واحدی نمیرد مگر آنکه بدل وعوض مثل او بجای او قائم میشود پس بعضی از اینها از رجال الغیب میباشد وشب وروز در چهار اطراف زمین میگردند **ونزد محدثین** هست اسم القوم ابدال هست **پس** بعضی تصریح کرده اند که اینها نائب مهدی آخر الزمان ع وصحابش ووزرایش اند **ووقت ظهور آنحضرت** همان قوم بدل **و**صحاب کهف انصار واعوانش میباشند ان شاء الله **بحث تاسع** بغتة بمعنی حصول ووصول شی ناگهانی وبحال غفلة بنحویکه دل بحصول آن متوحش ومتوحج میشود **در مجمع** فرموده البغتة الفجاة وهی الاخذ علی غرة من غیر مقدمة تؤذن بالنازلة یقال بغته یبغته بغتا وبغتة **بحث عاشر** ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة پس از ضد آن اقوام بیاساء وضراء تبدیل کردیم یعنی عوض کردیم بمقام بدی نیکی را **و** در مراد تبدیل سیئه بحسنه را مفسرین وجوه دارند **احدها** بجای اشخاص بد یعنی بعوض وبجای اشخاص کفار که بجهة کفر وشرک بد وزشت اند نیکان وصالحان اشخاص را بجهة تصدیق وایمان با بنیاد نیک باشند وضع کردیم یعنی بعد اهلاک کفار مومنین را بجای ایشان مقرر کردیم **ثانیها** مراد از تفویض سیئه بحسنه قحط وگرسنگی وتنگی وعسر وفقر وعلل وامراض باشد ومردم بد وزشت وسخت سیئه نامش سیئه شده مبدل بارزاق وفراخی ووسعة وگشایش وسست وبرکت در مال ومزارع وفواکه کردیم چه باین امور نیک وخوش میگذرد ومراد از حسنه هست **و**همین قول ابن عباس وحسن وسدی **و**قتاده ومجاهد هست **وجبائی** گفته جری فی هذا الموضع علی سبیل التوسع والمجاز یعنی بمعنی اطلاق سیئه وحسنه براین مذکور اموال بطور مجاز وتوسع شده نه بطریق مجاز **خازن** فرموده دریری النعمة علی الهلاک والمال بعد الشدة والصعوبة علی الانقیاد للطاعة والاشتغال بالشکر **قال اهل اللغة** السیئة کل ما یسوء صاحبه **و**الحسنة کلما یستحسنه الطبع والعقل فالسیئة والحسنة هنا الشدة والرخاء **و**المعنی انه تعالی بدل مکان البأساء والضراء النعمة والسعة والخصب والصحة فی الابدان اخبر انه تعالی فی هذه الآیة انه یاخذ العاصی والکفر تارة بالشدة **و**تارة بالرخاء علی سبیل الاستدراج وهو قوله حتی عفوا حاصل آنکه وروی نعمة صحت بر بدن ووسعت اموال بعد از شدة وضیق معاش هست مقتضی انقیاد برای طاعة منعم تعالی و مقتضی اشتغال بشکر او سبحانه میباشد چه **نزد اهل لغة** سیئه عبارت هست از کل آنچه بد وزشت میسازد صاحب را **و** حسنه عبارت هست از جمیع آنچه خوش میآید طبیعة وعقل را پس سیئه وحسنه دراینجا بمعنی شدة ورخا هست **و**معنیش چنین میشود که او تعالی تبدیل میکند بجای تنگی وبیماری صحت بدن **و** فراخی ووسعة معاش را **و** او تعالی خبر داد دراین آیه بآنکه او تعالی اخذ میکند عصاة وکفره را گاهی بقحط وگرانی وتنگی وبیماری وگاهی بنرمی وارزاق وفراخی وصحة بطریق استدراج وحتی عفوا تفسیر آن هست **تنبیه** درآیه دلالت هست که تعلیل وتعریض وتصحیح ابدان **و** تیسیر وتقتیر معاش وارزاق **و** تیسیر وتوسیع اموال من باب الابتلاء والامتحان والاستدراج بعباد میباشد **بحث حادی عشر** عفوا من باب عفو ترک شی باشد **کسائی** گفته یقال قد عفی الشعر وغیره یعفو اذا کثر فهو عاف **و** از اینجا هست آیه فمن عفی له من اخیه شیء بمعنی ترک **و** خود این آیه حتی عفوا یعنی ترک حتی کثر باشد **وحدیث نبوی** در باب اخذ شارب وترک ریش چون نحن معاشر المسلمین ناخذ الشوارب ونعفوا اللحیة یعنی ما گروه اهل اسلام موی شارب یعنی موی از لب بالا میگیریم **و** موی ریش را باقی میگذاریم آنرا نمیتراشیم **در مصباح** گفته عفی یعفو عفوا وعفوا وعفاء بالمد ومنه عفی الله عنك ای محی ذنوبك **و**عفوت عن الحق اسقطته کانك محوته عن الذی هو علیه وعافاه الله محی عنه الاسقام والاعراض والعافیة اسم منه **و** او مصدر هست بروزن فاعلة **و**مثل او ناشئة اللیل بمعنی نشوء اللیل **و**خاتمه بمعنی ختم **و** عاقبة بمعنی عقب **و**فی التنزیل حتی عفوا ای کثروا وعفوته کثرته **و**عفوت الشعر اعفوه عفوا **یعنی** ترک کنم حتی کثر باشد **بحث ثانی عشر** حتی عفوا یعنی القوم را ترک کردم یعنی باقی گذاشتیم واهلاک نکردم تا آنکه کثیر العدد وکثیر المال والآل والنعم شدند **و**مفسرین دراینجا وجوه دارند **نزد** ابن عباس **و**مجاهد **و**سدی ترکوا حتی کثروا فی الانفس والاموال یعنی آنها باقی گذاشته شدند تا کثیر الاشخاص واموال گردیدند **نزد** حسن ایشان را بکثیر معاش واموال سمین وفربه وچاق شدند **نزد** ابو مسلم معنیها اعرضوا عن الشکر یعنی مراد از عفو اعراض کردند از شکر نعمت یعنی ترک شکر نعمات کردند **بحث ثالث عشر** سرا یعنی خیر وفضل نقیض ضرا **در صحاح** گفته سرا نقیض ضرا هست چنانچه جیل بر شر مرد نیکو ونیکی کننده **و**شادمان کننده را میگویند **و**سرور شادی وخوشی **و**مسرة شاد کردن هست کما یقال سرنی فلان **و**سره یسره سرورا بالضم والاسم السرور بالفتح اذا فرحه والمسرة منه وهو ما یسر به الانسان **و**الجمع المسار **در مصباح** ایضا گفته واسررته اظهرته فهو من باب الاضداد **بحث رابع عشر** قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء یعنی کفار در جواب خالق وکلام او مثل بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا گفتند که این قبول تسلیم نمیکنیم چه

بتحقیق مس کرد آبا ما اسلاف ما راسیئة و فرحتها و صحتها این دو چیز عسر و یسر و مرض و صحت و موت و حیوة و قحط و ارزانی کا نه توأم از قدیم و هرالی حین در هر عصر و شهر و دهر جاری و ساری است و مخصوص آبار و اسلاف ما فقط نبود تا خاص امراض و اعراض نیک و بد باعاید شده و حجة بآن بر ما شود و عدول و روآن کفار بقول قد مس آباءنا الضراء والسراء خالی از دو حالة نیست یا ایشان قایل و معتقد وجود موجد تعم نبودند بل معتقد بدهریة الدهر بودند لهذا اسناد ضرّا و سرّا را الی الدهر کردند یا ایشان معتقد واجب تعم بوده اما اعراض و عدول کردند از فعل الهی کر اخذ آنها بتبدیل سیئة بالحسنة باشد یا دانسته و فهمیده بعنا و مکابره یا بجهل نادانسته بحث خامس عشر شعر والش و فهم مطلب از کلام و فطانت و تیزی قلب و ذهن و ذکا را از شعر یشعر شعرا و شعورا و شعرة در مصباح گفته و شعرت بالشی شعورا من باب قعد و شعرا و شعرة بکسر هما علمت و فطنت لیت شعری و لیتنی علمت بمعنی کاشکی دانستمی و از این باب شعر است و شعر عبارة از کلام موزون و مقفی متضمن مجاز و مبالغه اکثر میباشد در مصباح گفته والشعر العربی هو النظم الموزون وحده ما ترکب ترکبا متعاضدا و کان مقفی موزونا مقصودا به ذلك فما خلا من هذه القیود او من بعضها فلا یسمی شعرا ولا یسمی قائله شاعرا و هذا ما ورد فی الکتاب والسنة موزونا فلیس بشعر لعدم القصد والتقفیة و کذلك ما یجری علی السنة بعض الناس من غیر قصد لانه ماخوذ من شعرت اذا فطنت و علمت و سمی للافطة شاعرا لفطنه و علمه فاذا لم یقصده فکانه لم یشعر به و هو مصدر فی الاصل بحث سادس عشر فاخذنهم بغتة وهم لا یشعرون این تفریع بر وقالوا قد مس آباءنا کردیس دو وجه در اینجا میباشد احدهما لما تمردوا فاخذناهم فهم لا یشعرون یعنی هرگاه آنقوم کفار تمرد از انقیاد داله کردند وا تم سیغر باید که پس بسبب آن تمرد گرفتیم ایشانرا بعذاب ناگهانی و حال آنکه ایشان شعور آن نمیکردند یعنی نمیدانستند که ما را بجهة نافرمانی الهی این عذاب وارد شده و بخاطرهای ایشان خطور نمیکرد وصول هیچ چیزی از مطارح و مکاره عذاب بهیچ وقتی از اوقات ثانیهما لما قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء فاستحقوا العذاب الفجائی یعنی هرگاه آنها در تکذیب نبی واله تعم گفتند که مس مضرت و مسرت بار بار ما بحسب عادة قدیمه دهری و زمانی بوده نه بفعل تعم پس بجهة این تکذیب آن کفار مستحق وصول و حصول عقاب مفاجاتی از جانب باشند سوال چرا ایشانرا ناگهانی بحال غفلة فراگرفت و ایشانرا قبل البلاء با ثار آن اشعار نکرد جواب تخصیکه بیلا و عذاب ناگهانی گرفتار میشود جزع و فظع و فزع و هول او اشد میشود سوال از تنزیل عذاب بغتة چه مراد است آیا اهلاک ایشان طرفة العین بحالة غفلة است چون اهلاک قوم عاد و لوط یا جمع بین الاخذ و اتمام الاهلاک الی ایام بغیر شعورهم بو تمم کذا قوم ثمود جواب بعضی تصریح کرده و جه وحالة ثانیه را اشکال چرا خالق رد تکذیب ایشان بتعم در قول قد مس آباءنا الضراء نکرده جواب چونکه ایشان منکر وجود الهیت و مشاهد تغیر و تبدل احوال ایشان و دهر و احوال کردند لیس رد ایشان با هلاک ایشان بناگهانی کرد و دفعل اقوی و اثبت درجة از قول میباشد ثم الله اعلم سوال در ذکر چنین قصص هالکین کفار سالفین چه فائده است جواب غرض اقصی در ذکر اهلاک امم سالفین دو وجه است احدهما اثبات نبوة نبی امی مکی خاتم الانبیاء است چه آدمی که ناخوانده و نانویسنده و لا سواد و بلا تلمذ احدی از علما قصص حقه مفصله و واقعات حادثه صحیحه ثابته در بین و اخبار علماء اهل ملل و اهل تواریخ ذکر و نقل بکند واحدی را مجال انکار آن نماند پس اعجازی که بنبوت نبوة او است ثانیهما ذکر چنین قصص سالفه بجهة اعتبار و عبرة گرفتن ایندگان عصر بعصر الی یوم القیامة شده که بسوء کردار و گفتار و رفتار اسلاف ما چنین شود احوال و آل گرفتار شدند تا اینها متعظ و متنبه بآن شده مثل آنها اسوء الاحوال والمآل نه کردند و نشوند و این یاد آوری و یاد دهی حالات سرگذشته اسلاف از الطاف مقتضیه الهیه کان ترک مکلفین میباشد تا بسماع آن قریب بطاعة و بعید از معاصی سبحانه تعم بشویم سبحان الله چه کثرة رافة و عطوفة الهی تعم نسبت به بندگان معطوف میباشد

قوله تعالی. وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ۝ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ ۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه این چهار آیه. و اگر بتحقیق اهل آن دهات کلمه ایمان میاوردند یعنی آن دهاتیکه در آن کفار و مشرکین ساکن بودند و خدا ترسی و پرهیزگاری میکردند از کفر و شرک و مخالفة خدا و رسولان او تعم هر آینه میگشادیم بر اهالی آن دهات برکتها و زیادتیها را که از جانب آسمان فرود میامدند یعنی باران رحمة و برکتها از زمین

یعنی ببرکۃ باران سماوی برکت ارضی نمود و حاصل میشود چه بنزول باران زراعات و فواکه و میوه جات و سبزه و بقولات و گیاه و علف حیوانات و ثمار گوناگون
ناشی و پیدا میشوند و همه حیوانات بری و بحری و طیور متمتع بآن میشوند و بوفور اطعمه و اغذیه و اموال عیش میکنند اما کفار آن دهات تکذیب ما و انبیاء کردند پس بهمان
جهة گرفتیم ایشان را بسوء اعمال و افعال آنچه بعمل و بفعل میاوردند یعنی بسوء اعمال و قبیح اقوال و افعال خود مستحق عقوبت گردیدند آیا پس ایمن و بیباک شدند اهالی
آن دهات از اینکه بیاید ایشان را عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته و بخواب غافل باشند آیا بیخوف و بیباک شدند اهل آن بلاد و شهرها و دهها از اینکه بیاید
ایشان را عذاب ما بوقت چاشت روز و حال آنکه ایشان ببازی و لهو مشغول و مصروف باشند آیا پس آن قوم فجار و کفار بیخوف و بی ترس شدند از ناگاه
گرفتن خدای ایشان را پس بیبیم و بیخوف نشوند و نباشند مگر خدا را یعنی اخذ خدائی را مگر قوم زیانکاران و آنها کفار و فساق و فجار اند و در تفسیرش
چند بحث اند **بحث اول** البرکات جمع البرکة بمعنی خیر زاید ثابت باشد **در صحیح** و سود البرکات الخیرات النامیه و اصله الثبوت **در مصباح**
گفته البرکة الزیادة و النماء و بارك الله تعالی فیه ای زاد و انمی فهو مبارك از برکت یبرك برو کا **بحث ثانی** لفظ لو شرطیه میباشد تعلق او بر ممتنع
الحصول و ممکن الوقوع معاً میباشد **واهل معنا** فرموده اند لو معناه تعلیق الثانی بالاول الذی یجب الثانی بوجوبه و ینتفی بانتفائه علی طریقة کان
وان فیها هذا المعنی علی طریقة یکون **والفرق بینهما** ان تعلق الثانی بالاول الذی یمکن ان یکون و یمکن لا یکون کقولك ان امن هذا الکافر
استحق الثواب و هذا مفقود و لیس کذلك لولانها قد تدخل علی ما لا یمکن ان یکون کقولك لو کان الجسم قدیما لا ستغنی عن صانع **واما** فتحت آن بعد
لو چه او واقع شد در موضعیکه مختص بفعل باشد **و لو** داخل نمیشود مگر بر فعل **واما** آن مع اسم و خبر خود در تاویل اسم مفرد میشود **لیس** تقدیرش لو وقع ان اهل
القری امنوا پس ان مع مابعد خود در موضع رفع بفعل مقدر بعد لو میباشد **بحث ثالث** لو ان اهل القری در این قری آیا مراد مکه و ماحولها از دهات
است یا مراد دهات هالکه سالفه غیر مکه که اهالی آنها تکذیب انبیاء مرسلین کرده بودند مفسرین در آن دو قول دارند **اولهما** مختار جبی است بدلیل الف و لام
عهدی در قری **و** برای آنکه ام القری خاص مکه است **ثانیهما** مختار طائفه ایست بدلیل آنکه قری جمع قریه بالف و لام استغراقی مفید جمیع افراد آن قریات است که
تکذیب انبیا و خدا نمودند همه آنها هلاک گردیدند همین قول انسب بنظم و نسق آیات ماقبل است ثم الله اعلم **بحث رابع** ولو ان اهل القری امنوا واتقوا یعنی
هرگاه او تعالی قبل برین ذکر احوال اهل قریات هالکه کرد پس در اینجا درباره ایشان تحذیراً للامم الآتیه و ترغیباً و تثبیتاً و رجاً للمومنین ذکر فرمود که اگر ایشان تصدیق
خدا و رسول میکردند و بعد ایمان پرهیز از انواع ماثم و معاصی کفر و فسق یعنی باوامر و احکام و مناهی تعمل میکردند و بخلاف آن رفتار و گفتار و کردار میکردند
البته وقایه و صیانت از هلاکت و نزول عقوبت در دنیا با آنها حاصل میشد **بحث خامس** لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض هر آئینه میکشادیم بر ایشان
یعنی بر آن قرون هالکه برکتهای سماوی و ارضی **و** در برکت سماوی دو قول اند **احدهما** المراد من برکات السماء اجابة الدعوات **و** من برکات الارض
تیسیر جمیع الحوائج یعنی مراد از برکات اجابت دعای مردم هرچه میخواستند خالق قبول و نازل برای آنها میفرمود چنانچه برای بنی اسرائیل من و سلوی و
برای یک طائفه مومنه نصاری مائده من السماء فرستاده بود **ثانیهما** والمراد من برکات السماء المطر و من برکات الارض انواع الزراعات والثمار و
الفواکه و البقولات والنباتات و جمیع ما فیها من الخیرات والنعمات والاموال والانعام والارزاق والامن والسلامة من الآفات و کل
ذلك من فضل الله تعالی و احسانه علی عباده یعنی مراد از برکات سماوی باران رحمة است که دار مدار حصول خیرات ارضی بسبب آن است **و** مراد از برکات
زمین بحصول باران روئیدن اقسام و انواع زراعات و اشجار و ثمار و فواکه و بقولات و سبزیات و گیاه و علف حیوانات و جمیع آنچه در آن از وجوه خیرات
از قسمهای نعمات و اموال و مواشی جانوران و ارزاق آنها و امنیت و سلامتی از آفات علوی و سفلی میباشد لان السماء تجری مجری الاب والارض
تجری مجری الام فنطفة السماوی بمنزل نطفة المطر فی رحم الارض تنعقد انواع الاولاد و تتولد منها انواع المنافع والخیرات والنعمات بتدبیر الخالق
المدبر الحکیم و اراده تعالی یعنی تعلیق نزول برکات از سما و حصول فصول آن از ارض برای آن است که دنیا را عالم اسباب بحسب مصلحت و حکمة قرار داده لهذا
اسناد حصول برکات از این سماء و ارض کرد چه سما را بتحقیق بمنزله پدر و ارض بمنزله مادر آفریده و قرار داده چنانچه بنطفه پدر بعد انتقال او در رحم الام ولد
نرمایه منعقد شده میزاید همچنین از نطفه باران سماوی در رحم ارض نازل و وارد شده گوناگون و انواع منافع و خیرات از ارض بهره مند میزایند و رویید و بالیدن
و زائیدن آن اشیاء بتدبیر مدبر علیم مریدیت میشود **خازن بغدادی** گفته و اصل البرکة ثبوت الخیر الالهی فی الشیء و سمی المطر برکة السماء لثبوت
البرکة فیه و کذا ثبوت البرکة فی نبات الارض لانه نشاء عن برکات السماء و هو المطر **و بغوی** گفته اصل البرکة المواظبة علی الشیء ای تتابعنا

علیهم بالمطر من السماء والنبات من الارض **و** دفعنا عنهم القحط والجدب یعنی اصل برکت مواظبت بر شی است یعنی با بی دری برایشان باران از سماء سیکردیم گیاه وعلف وزرع وثمار از زمین بیرون آنیم **و** قحط وگرانی از ایشان برداشتیم **سوال** معنی فتح برکات از سماء چیست **جواب** صاحب الکشاف فرمود تیسیرها

علیهم کما یتیسر امر الابواب المستغلقة بفتحها **و** منه قولهم فتحت علی القاری اذا تعذرت علیه القراءة فیسّرتها علیه بالتلقین یعنی مراد از فتح درینجا مجازست **و** از مجاز درینجا میسر و فور گردانیدن برکات سماوی وارضی چنانچه میسر میشود امر و کار بکشادن دروازهای بسته شده **و** ازهمین بابست قول شخصی که کشادم بر قاری قراءتیکه متعذر بود براو قراءة آن پس بتلقین وتعلیم میسر گردانیدم قراءة اورا **بحث سادس** کسب یکسب کسبًا فهو کاسب در لغة فعلی

وعلی وطلب رزق میباشد **در صحاح** گفته واصله طلب الرزق یقول منه کسبت واکتسبت شیئًا **بحث سابع** ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون چونکه آن قریات ایمان نیاوردند وتصدیق نکردند بانبیا وبرسالة من پس بگرفتیم ایشانرا بسبب آن فعال واعمالیکه بعمل وبفعل میآوردند ومیکردند یعنی بعمل واعتقاد کفر وتکذیب دین وایمان در دنیا مستحق حبس باران وقحط وضرر وبا تعجیلا فی الدنیا بطور عقوبة کردیدند **بعض علماء** چنین بدل این فرمودند

یعنی فعلنا بهم بذلك لیؤمنوا فما امنوا وکذبوا الرسل فاخذناهم بانواع العذاب بما کانوا یکسبون یعنی اخذناهم بسبب کسبهم الاعمال الخبیثة **و** بابهاسببیت **تنبیهی** درآیه دلالة بردوچیز است **احدهما** بافعال معاصی وآثام وجدل بر آن بلا توبه موجب نزول عقوبة ازحبس باران **و** قحط **و** وباء **و** طاعون **و** امراض **و** آلام **و** اسقام **و** اعراض سفاجانی چنانچه حبس مسرت از ارزاق **و** وفور نعمات الهی در دنیا **و** انزال باران درمواسم **و** توفیر اموال **و** برکة در مواشی **و** صحة **و** سلامتی ابدان از هلاکة وتلف **و** زیادتی اعمار **و** ارزاق **و** تکثیر اولاد **و** اموال **و** استیصال انسال **و** القاء انسال **و** غیرهما **و در صحاح احادیث** همچنین امور وارد اند که درملکی وقومیکه غفلة از عاقبة اندیشی وکمال شغل بفسق وفجور وشرور وزنا وقمار وتوغل بدنیا **و** بلهو ولعب وتحصیل آن تارک امور دین بالکل یا تارک اکثر آن میشوند **پس** آن ملک وقوم رمسلط قحطا **یا** وباء تام **یا** قحط عام **یا** سلطان جبار ظالم قهار **یا** تعسر ارزاق **یا** تقلیل برکة درنشو ونمو در مال تجارة **و** قلة حصول زراعة وفواکه وثمار **یا** زوال صحة **یا** ذلة وخواری عاید میشود **و دواء** وتدارک این چنین احوال اخلاص در ایمان وعمل صالح **و** اعمال **و** عطاء **و** انفاق بمساکین وفقراء ویتامی ومحاویج **و** توبه نصوحا بتضرع وتخشع **و** اداء زکوات وصدقات وخمس آل رسول الله **و** اعانة در پرورش محاویج ایشان اقدم برکل محتاجین میباشد چه اعانة ذریه سرور عالم وآدم صلعم عینا اعانة آنحضرت موجب اجابة دعوات **و** زیادتی اعمار **و** ردّ بلایا **و** قضایای تعالی وخوشنودی اله در رضا حضرت سید الانبیاء یقینًا میباشد **ثانیهما** تکذیب خدا وانبیاء واکتساب اعمال وافعال واحوالة واسناد بکفار کرد **پس** اگر بندگان کاسب اعمال خود وذوی الاختیار والارادة نمی بودند تحویل واضافة افعال بعباد بهتان وافتراء عظیم بود ونعوذ بالله خالق متعال کذاب ذی الاخلاق میشود تعالی الله عما یقول الظالمون علوًا کبیرًا **پس** باطل شد مزعوم جبریه در اسناد افعال عباد الی الله **و ایضًا** باطل شد توجیه غیر معقول مجبره در معنی کسب عباد ثم الله اعلم **بحث ثامن** بأس بیئس بأسًا بمعنی عذاب شدید **در صحاح** گفته بؤس الرجل بیؤس بأسًا فهو شدید البأس حکاه ابوزید فهو بئیس علی فعیل ای شجاع وعذاب بئیس ای شدید **وقال** وبئس الرجل یبأس بؤسًا وبئیسًا اشتد حاجته فهو بائس **در قاموس** گفته البأس العذاب والشدة فی الحرب بؤس ککرم بأسًا فهو بئیس شجاع وبئس کسمع بؤسًا وبؤوسًا وبئیسًا وبؤسی وبیئسی اشتدت حاجته **و** الباساء والابؤس الداهیة **در مجمع** فرمود البأس العذاب **و** البؤس الفقر **و** الاصل الشدة **و** رجل بئیس شدید فی القتال **بحث تاسع** ایضًا **در مجمع** فرمود الامن والثقة **و** الطمانینة نظایر فی اللغة **و** ضد الامن الخوف **و** ضد الثقة الریبة **و** ضد الطمانینة الانزعاج **و** الامن الثقة بالسلامة من الخوف یعنی امن عبارتست از وثاقة بسلامتی از خوف وحصول امنی وبلائی **و** عند الی **اقا بیاتًا** مصدر از بات یبیت بیتوتة ومبیتًا ومباتًا فهو بایت بمعنی شب آرام وقرار هرچند بیدار باشد **در صحاح** گفته ویاتی نادرًا بمعنی نام **و** فی الاغلب بمعنی فعل ذلك الفعل باللیل کما اختص الفعل فی ظل بالنهار فاذا قلت بات یفعل کذا فمعناه فعله باللیل ولا یکون الا مع سهر اللیل **و** علیه قوله تعالی والذین یبیتون لربهم سجدًا وقیامًا **و** ازو قیل گفته بات الرجل اذا سهر اللیل کله او بعضه فی طاعة او معصیة یعنی شب بیدار ماند خواه تمام شب خواه بعض آن خواه در طاعة خواه در معصیة **و** لیث گفته هرکه بگوید بات بمعنی نام است تحقیق او خطا کرده آیا نمی بینی میگوئی بات یرعی النجوم معنیش آنکه ینظر الیها وکیف ینام من یراقب النجوم **و** همین قول قرطبی **و** قرطبی **و** ابن القطاع است بات فلان یفعل کذا اذا فعله لیلًا ولا یقال بمعنی نام **بحث عاشر** درافامن همزه استفهام انکاری **و** فاء حرف عطف **و** معطوف علیه فاخذناهم بغتة است **و** آیه ولو ان اهل القری تا یکسبون درمیان جمله معترضه واقع شده **پس** تقدیرش چنین میشود لما فعلوا کذا وکذا فاخذناهم بغتة

بعد ذلك امن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا ای لیلا و امنوا ان یاتیهم ضحی وهم یلعبون یعنی هرگاه کفار چنین و چنان انواع کفر کردند پس بجهة آن گرفتیم ایشانرا ناگهان آیا بعد حصول آنحالة بکفار بی باک و بی خوف اند اهل قری ازانکه بیاید ایشانرا عذاب ما شبانگاه یا چاشتگاه **بحث حادیعشر**
نوم بمعنی خواب از نام ینام نوما و منامًا فهو نائم و جمعش نُوَّم بر اصل و نِیَم بر لفظ واحد و نِیام ایضًا متعدی بهمزه چون انام و بتضعیف چون نوم میباشد
سوال نوم در حقیقة چه حالة و چه کیفیة در انسان و حیوان غیر ناطق میباشد **جواب** در حقیقة آن دو قول اند **احد القولین** نوم در اصل راحتی است برای روح و بدن و عدم آن آفة و مرض است **ثانی القولین** در اصل آفتی است که حیوان خواه انسان باشد خواه غیر انسان و این حالة لاحق میشود بوقتی دون وقتی و بلحوق آنحالة حواس ظاهری و باطنی و عقل و اراده و ادراک و علم و عمل معطل و حیوان غافل از خود میشود **و هذا** نائم در غیر مکلفین معدود و محسوب در شریعة شده **و حدیث** مشهور متفق علیه است قال صلعم النوم اخ الموت وارد شده **پس** با آنچه عاقل مکلف غیر مکلف میگردد او آفة است هر چند بنفسها راحة و آرام روح و بدن باشد **پس** نوم حالات متفاوته متدرجه اسمای مختلفه دارد **اسمای** سِنَة ب نعاس ج رقدة د نوم ه والوسن **در مصباح المنیر** شرح کبیر رافعی آنچه فرموده است **و النوم** غشیة ثقیلة تهجم علی القلب فتقطعه عن المعرفة بالاشیاء یعنی خواب واقعًا پوششی و پرده است ثقیل و سنگین وارد و داخل میشود بر دل انسان و حیوان پس بغشیان و پوشیده شدن قلب منقطع میشود از معرفة و شناخت اشیاء **و هذا** قیل هو آفة لان النوم اخو الموت یعنی برای همین گفته شد که بتحقیق نوم آفتی است برای حیوان چه نوم برادر مرگ است و بحصول آن عقل و احساس و معرفة و ادراک او معطل میماند چنانچه بمرگ بالکلیه سلب حساس و حواس و علم و عقل میشود **و قیل** النوم مزیل للقوة و العقل و بقول خواب زائل سازنده قوة حسیه و عقل است **و اما السنة** ففی الراس و النعاس فی العین یعنی حالة سنة که مقدمه خواب است محلش در سر حیوان و نعاس محلش در عین و چشم است **و قیل** السنة هی النعاس **و بقولی** سنة او عین نعاس است **و قیل** السنة ریح النوم تبدو فی الوجه ثم تنبعث الی القلب فینعس الانسان فینام و تام عن حاجته اذا لم یهتم **و بقولی** سنة ریح و هوای خواب است میخیزد و ظاهر میشود در روی نائم ابتدا از پس ازان منبعث میشود بسوی دل پس بینگی در انسان ناشی شده خوابش فرا میگیرد و بی خبر از حاجة خود و از ادراک میشود تا هنگامی که او را اهتمام لاحق نشود **در کلیات** ابو البقا گفته النوم حال تعرض للحیوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات الابخرة المتصاعدة بحیث تقف الحواس الظاهرة عن الاحساس راسًا یعنی خواب حالتیست که عارض میشود برای جنس حیوان از استرخا و سستی عصاب و عروق دماغ از رطوبات صعود بخارات متصاعده میشود بنحویکه در نگ و واقف میشوند حواس ظاهره از احساس و ادراک بالاصالة و از اصل **و همین قول اطباء** است **و اما النعاس** هو اول النوم **و الوسن** ثقل النوم **و الرقاد** النوم الطویل او هو خاص باللیل یعنی نعاس اول ابتداء خواب **و وسن** ثقل و سنگینی خواب و رقاد خواب طویل و غلیظ است یا این خواب شب خاص است **و قیل** السنة ثقل فی الراس و النعاس فی العین و النوم فی القلب و بقولی سنة ثقلی در سر و نعاس در چشم و نوم در قلب میباشد **در مجمع البحرین** شیخ طریحی فرموده العین موضع النوم فالنوم معروف و هو ریح تقدم من اغشیة الدماغ فاذا وصل الی العین فترت و اذا وصل الی القلب نام یعنی چشم جای خواب است و نوم حالتی معروف است و آن هوای است از مقدمه غشیات دماغ و هنگامیکه بسوی چشم آن هوا میرسد در چشم او سستی و فتور در عین ناشی میشود و هرگاه بسوی دل رسید پس خواب میکند **و جدا الفقها** بانها حاسة السمع و البصر و غیبته ادراکهما عنهما تحقیقا او تقدیرا **و اما باب** ان نام نومًا و منامًا فهو نائم و الجمع نیام و جمع النائمة النوم علی الاصل و نیم علی اللفظ و نام عن حاجته اذا لم یهتم لها **و در خبر** متفق علیه است از نبی و ولی او علی علیهما السلام و النوم علی ما فی هذه الروایة اربعة نوم الانبیاء علی اقفیتهم و نوم المومنین علی ایمانهم و نوم الکفار علی یسارهم و نوم الشیاطین علی وجوههم **و فی خبر اخر** و نوم المنافقین علی ایسارهم و نوم الشیاطین علی بطونهم **و فی خبر اخر** نوم المنافقین علی بطونهم **و فی خبر اخر** نوم الملوک علی الیسار هم حاصل آنکه خواب انبیاء کلهم علیهم السلام مخصوص بر پشت **و** خواب مومنین بر پهلوی راست **و** خواب کفار و منافقین بر پهلوی چپ **و** بروایتی خواب ملوک هم بر پهلوی چپ **و** خواب شیاطین بر روی شکم میباشد **و از خصائص** سرور عالم صلعم است که بر پشت اکثر خوابش بود **و** لکن آنحضرت نمیخوابید چشمش میخوابید چه اکثر اوقات بیداری دل رؤیای صادقه ایشان می بینند و آن نوعی از اقسام وحی با ایشان میآید و میباشد **اشکال** اختلاف در روایات چگونه جمع و صحیح شود **جواب** اگر همه این اخبار صحیح شوند جمع آنها ممکن است بانکه از خصائص این اشخاص اربعة طبعًا و رغبةً و غالبًا خواب بر همین حالة اربعه میباشد **اما** منافقین بلا خلاف در حقیقة کفار اند پس خواب

جواب سوال در بیان معنی نوم و منبع و منشأ و کیفیت و معنی نوم و اسماء مختلفه آن

یعنی دو طایفه مشرکین و منافقین مخصوص به پهلوی چپ افتر است و گاهی بر شکم و روی میخوابند اما اصل در اول کفار و منافقین شیاطین و ابالیس التی
حبس اند خواب ایشان بروی شکم طبعا مخصوص نمایات اما ملوک و سلاطین خواب ایشان اکثر به پهلوی چپ بجهت هضم و تحلیل غذا و گاهی بر پشت میباشد
اشکال عائد میشود سوال هرگاه هر ذی حیوة نوم دارد پس آیا ملائکه هم خواب دارند یا نه جواب در آن بدو قسم روایات دو قول اند اولهما ملک
هم خواب دارد چه لازمه حیوة حیوانی هر ذی الحیوة است ولکن نهایة قلیل بنحویکه ایشان مفتور الحواس و العقل و العلم اصلا نمیشوند ثانیهما ملک خواب
ندارد چه بمجرد ایشان کاری امری و عمل سپرده است و کارگذاری بلا فصل بالاستمرار دارند و هرگاه بانبیا خواب بیا بجهت تعطیل عقل و حواس و علم و ادراک
نقص و خلل و زلل در اعمال و افعال محوله ایشان اگر یکوقت ز وقت دیگر عاید میشود پس جائز است که مدبر حکیم تو ماده خواب و نعاس و سنه از ایشان
زائل فرموده باشد ثم الله اعلم اشکال هرگاه از لوازم هر ذی الحیوة طبعا نوم است پس جناب باری هم ذو الحیوة است آیا او خواب نوم دارد یا نه بنابر
ثانی ست دعاء بعینک التی لا تنام و استعلام موسی بل تنام ام لا چه معنی دارد جواب بدانکه عقلا مبرهن گردیده که جناب باری مجرد محض واجب بذاته
است پس هر که واجب باشد او مجرد از کل قوام اجسام و اجرام و از لوازم آن نیز مبرا و منزه بالضرورة میباشد پس او سبحانه مقدس و منزه از خواب میباشد
اما نقلا کافیست آیه لا تأخذه سنة ولا نوم که سلب نوم صریح از خود فرمود پس ولا نوم چون لا شریک له از صفات سلبیه است اما جواب حیوة خالق
چون حیوة حیوانات ذوات الاجسام نیست پس مراد از حیوة نزد بعض از علم و تقدر علیه دائما چه از لازمه حیوة است ادراک و علم و قدرة بر فعل و بر ترک تنبیه
هرگاه این ثابت شد پس دعاء بعینک التی لا تنام اگر صحیح باشد محمول بر مجاز میشود بر بعیانک الذی لا تغفل و لا تغیب و لا تسهو چه لازمه عین
عیان است و اما جواب روایت موسی که بعض از جمهور عدلیه امامیه و معتزله این قول را از مقولات مخترعه یهود باطل محض شمرده اند چنانچه از زمخشری در
آیة الکرسی مذکور گردیده و اگر از کلیم الله چنین مقال اثبات شود پس تاویلش چون تاویل رب ارنی انظر الیک برای افحام و اسکات قوم جهله
اسرائیلیه بود تا آنچه آنحضرت عقلا دانسته و بایشان فرموده بود معاهم با ایشان بشنوند که نوم بر من اصلا جائز نیست بحث ثانی عشر أفأمن اهل
القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون در این همزه استفهام انکاری است و در این توعید و تهدید شدید بمشرکین است که آیا پس ایمن و بی باک و لا
خوف اند اهالی و دهات یعنی بیباک و مطمئن نباشند اشخاص آن دهات اینکه بیاید ایشان را عذاب شدید بیاتا شبانگاه و ایشان در غفلة خواب باشند تحقیق
سهم بغوی و خازن و غیرهما تصریح کردند در اینکه مراد از این قری کفار مکه و حوالی آن غالبا بودند و بقول جم غفیر مراد عام دهات کفار بودند و در آن شامل
کفار مکه هم است چه توعید و تهدید و تخویف شدید است که بلاد مشرکین بیخوف و بی باک نباشند از اینکه عذاب الهی بایشان شبانگاه در حال غفلة خواب
بیاید چنانچه بقوم لوط و بقوم شعیب آمد در کشاف گفته بیات بمعنی بیتوته باشد از بات بیاتا و از این جاست آیه فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون
و بمعنی تبییت چون سلام بمعنی تسلیم میباشد یقال بیته العدو بیاتا فیجوز ان یراد ان یاتیهم باسنا بائتین او وقت بیات او مبیتا او مبیتین او یکون
بمعنی تبییتا کانه قیل ان یبیتهم باسنا بیاتا و ضحی تنبیه اکثر علما اسلاف را که عذاب الهی فرا گرفت و آن وقت خاص شب یا روز وقت چاشت
بود چه این هر دو وقت از اوقات غفلة و خواب بودند و میباشند و مردم تا آنچه فرداروز بوقوع آید شب آنرا مقرر کرده و خوض نموده بخواب غفلت
میخوابند و وقت چاشت هم خوض در کفریات و لهویات و لغویات مینمایند پس بعد اکل غذیه چاشت بخواب راحة قیلوله غافل میشوند و بحالة
غفلة و بیخبری عذاب و عقاب ناگهانی اگر کسی مبتلا و گرفتار دفعة شد او اهول و اشد و حسرت و حیرة او بیشتر گردد در کشاف و بیضاوی نقل کردند که دختر
ربیع بن خثیم بربیع گفت یا ابه مالی اری الناس ینامون ولا اراک تنام فقال یا بنتاه ان اباک یخاف البیات اراد ان یاتیه الباس بیاتا یعنی ای پدر
من که همه مردم شبانگاه بخواب میروند و ترا نمی بینم که شب خواب کنی در آن چه سبب است پدرش ربیع گفت کای دخترم پدرت خائف میباشد از ورود
و حلول عذاب الهی بحالة خواب غفلة لهذا مرا خواب نمی آید سوال نصب بیاتا و ضحی بچه سبب میباشد جواب دراو دو وجه محتمل اند احدهما نصب
آنها بحال از باسنا است چنانچه در تفسیر تبیان ابو البقاء فرموده فالمعنی افامنوا ان یاتیهم لیلا و بیاتا حال من باسنا ای مستخفیا یا بغتا لیلا او ضحی
یعنی نهارا یا بتقدیر بیاتا و مبیتا او مبیتین ثانیهما نصب آن بسببیست لانها فی الاصل مصدران بمعنی البیتوته و کذا ضحی یعنی ضحا قاله السعید
بحث ثالث عشر در فتح واو آو از این یا بتسکین آن دو قرائة اند و نحاة هم دو قول دارند قرائة باقی قراء و اهل عراق و ابن کثیر بفتح واو است اما
بر قرائة ثانیه نزد آنها واو مفتوح حرف عطف است و بر آن همزه استفهام داخل شده چنانچه در آیه ثم اذا ما وقع و در آیه او کلما عاهدوا داخل شد

جواب سوال آیا ملائک خواب دارد یا نه

جواب اشکال آنکه خدا ...

جواب سوال ...

واین مطابقه با ماقبل وارد وان أوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ و امّا ما بعدش افامنوا مکرالله و در اوّلم یهد للذین یرثون الارض باشد امّا در قرائة اولی
واو ساکن است بدو وجه مستعمل شده احدهما ان تکون بمعنے احد الشیئین کقولهم فی الدار الحسن وابن السیرین وجاء زیدا وعمرو یعنے احدهما
یعنی او کلمه تردید است پس مقصود احد الشیئین میباشد چنانچه میگویند که آمد زید یا عمر یعنے یکی ازین دو آمد و در خانه حسن یا ابن سیرین ست یعنی خانه خالی
از وجود یکی ازین دو نیست ثانیهما ان تکون للاضراب عما قبلها کقولک انا اخرج ثم تقول او اقیم اضربت عن الخروج واثبت الاقامة کانک
قلت لا بل اقیم فوجه هذه القرائة انه جعل او للاضراب لا علی انه ابطل الاول و هو کقوله الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون
فکان المعنی من هذه الآیة استواء هذه الضروب من العذاب وقالوا وان شئت جعلت او ههنا التی لاحد الشیئین ویکون المعنے افامنوا احدی
هذه العقوبة وجه ثانی آنکه لفظ او ساکن برای اضراب است از ماقبل خود چون قول تو من بر میآیم پس ازان میگوئی یا من قائم میباشم اینجا و باین تمثیل
اضراب از خروج و اثبات اقامة خود کردی گویا گفتی بیرون بر نمیآیم بلکه باقی و قائم درهمین جا میباشم پس مراد و مقصود ازین وجه قرائة اضراب از اول
ثبانی حالة کردی پس باطل گردید مقصود اول چنانچه در آیه الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون الخ مثل اینحالة واضح ست
پس معنی این آیه او یومن استوار درین ضروب از عذاب ثابت میشود و ایشان یعنی نحویین بنابراین قرائة تسکین واو فرمودند که اگر بخواهی لفظ او
را در اینجا برای احد الشیئین بگردانی پس میشود معنی افامنوا یکی ازین عقوبه بحث رابع عشر ضحی بمعنی وقت چاشت روز باشد در صحاح و
در صراح گفته ضحوة النهار نیم چاشت بعد طلوع آفتاب است و بعده الضحی بالضم والقصر چاشتگاه مذکر و مونث هر دو حالة وارد و نزد هر که مونث است
پس الضحی نزد او جمع ضحوة است و نزد هر کس که مذکر است نزد او الضحی اسم بوزن فُعَل چون صُرَد و نُغَر ظرف غیر متمکن مثل سحر است و اذا اردت به
ضحی یومک لم تنونه و بعده الضحاء ممدود مذکر و هو عند ارتفاع الشمس وارتفاع النهار الاعلی و الضحاء بمعنی غذاء چاشت چنانچه عشاء غذاء شب
میباشد و صاحب ضحوة ظهور است رازی هم فرموده الضحی صدر النهار واصله الظهور من قولهم ضحی الشمس اذا ظهر لها سعودی گفته الضحی ضحوة النهار
وهو فی الاصل ضوء الشمس اذا ارتفعت نزد ابو زید ضحی الطریق یضحو ضحوا اذا ابدلک وظهر در قاموس گفته و ضحی ضحوا و ضحوّا و ضحیا برز للشمس
کسعی و رضی ضحوا و ضحیا در مصباح گفته وارتفعت الضحی بمعنی ارتفعت الشمس ثم استعملت الضحی استعمال المفرد و سمی بها ثم صغر علی
ضحی بغیر ها و قال الفراء کرهوا ادخال الهاء لئلا یلتبس بتصغیره و الاضحیة فیها لغات ضم الهمزة فی الاکثر وهی تقدیرا فعوله وکسرها
اتباعا لکسرة الهاء و الجمع اضاحی والثالثة ضحیة والجمع ضحایا مثل عطیه وعطایا والرابعة اضحاة بفتح الهمزة والجمع اضحی مثل ارطاة وارطی و الاضحی
مونثه ویوم الضحی یوم قربانی یوم العید دهم ذی الحجه یکی از افعال مناسک حج است و آنرا بیوم الضحی برای آن نامیدند که وقت چاشت قربانی حیوانات
در مقام منی حجاج میکنند و ایضا غذا و وقت چاشت از قربانی میخورند بحث خامس عشر اوامن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی و هم یلعبون
بدانکه تعبیر از نزول هلاکه وامالی بلاد فانیه نزول هلاکه بدو وقت شده بعضهم را شبانگاه و بعضهم را چاشت روز چه ایشان درین دو وقت در کمال غفلة
از خدا و از عاقبت و نهایة شغل بدنیا و مهور آن بودند پس خالق قهار تحذیر و تنذیر و تهدید بکفار مکه و نواحی و حوالی آن میفرماید که آیا اهل این قریات
بی خوف در امن و امان اند از اتیان وصول عذاب ما بایشان وقت ارتفاع روز و ایشان مشغول بلهو و لغو و لعب دنیا میباشند وجه ثانی
اهل این قریات آیا غافل اند ازانیکه بیاید ایشانرا عذاب الهی شبانگاه بحالة خواب ایشان یا چاشت نهار و ایشان مشغول بدنیا بافعال و احوال
لعب و لهو باشند یعنی اگر ایشان مصر بر تکذیب خدا و خاتم الانبیا و مشغول بدنیا و تحصیل جاه و جلال و مال آن باشند پس ایشان هم بخوف و بیم
نباشند ازانیکه بایشان هم چون هالکین اسلاف عذاب شدید الهی در شام یا صبح حاصل بشود و این چنین بمقال سلاطین قهار مجرمین مسرفین
و مصرین میگویند که شما بخوف نباشید مواخذه شما در صبح و شام خواهیم کرد در باب التنزیل فرموده والمقصود من الآیة ان الله تعالی خوفهم نزول
العذاب وهم فی غایة الغفلة وهو حال النوم باللیل وحال الضحی بالنهار لانهما الوقتان اللذان یغلب علی الانسان التشاغل فیه بامور الدنیا و امور الدنیا کلها
اللعب ویحتمل المراد خوضهم فی کفرهم وذلک اصل لعب لانه یضره ولا ینفع انتهی اشکال بنابر حرف عطف او امن چرا تردید ذکر نزول عذاب کرد که
شب یا چاشت روز میآید ایشانرا و این تردید بعلم علیم تعالی عاید میشود و در علم و معلوم تعالی تردید ابدا جائز نیست جواب درین تردید صلاحیت بمثل
مشهور نحویین و لغویین عرب فی الدار الحسن او ابن السیرین وجاء زیدا و عمرو است و مراد ازین تمثیل وجود احدهما فی الدار و مجی احدهما است تنبیه

هرگاه اینواضح شد پس مراد ازین آیه انهام و اعلام بکفار است که عذاب الهی با بینها هم در احد الوقتین شب یا روز بحالة غفلة چون اسلاف قطعًا میآید هرگاه تائب از تکذیب و کفر نشدند و غرض اقصی درین نهایة تحذیر و غایة تهدید در ترک تعجیل و رجوع ایشان از تکذیب و از تکفیر الی الله و رسوله است باید که بفور توبه در شب و روز نمایند والّا در یکوقت ازین دو اوقات بایشان هم عذاب میآید چنانچه بعض طایفه قوم شعیب را شبا ندو بعض طایفه او را نزد ارتفاع شمس عذاب نازل شد اشکال باطل است ثم الله اعلم جواب ثانی از حسن بصری است وانما خصّ هذا الوقتین لانه لایجوز لهم ان یامنوا لیلا ولا نهارًا و این جواب هم قریب بجواب بالا است سوال این تنذیر آیا شامل وعاید بمشرکین عصر نبوی هست خاص یا عام بکل بلاد و قری مشرکین غافلین و همه شاغلین دنیا الی القیمة از مسلمین و کافرین است جواب در آن دو وجه اند احدهما این توعید خاص بمشرکین عرب از عصر نبوی است که اگر شما ایمان و اسلام نیاوردید در شب یا در روز چون هالکین اسلاف معذب خواهید شد ثانیهما این وعید عام بجمیع بلاد و قری مشرکین و غافلین اهل اسلام از آخرة بشغل و تحصیل دنیا از عصر نبوی م الی القیمة و ظاهر عبارة قرآن مقتضی عموم هر چند تنزیلش خاص قومی باشد چه در علم اصول فقه قانون متقن و مبرهن گردیده خصوصیت سبب تنزول مانع از عمومیت حکم نیست والّا تعطیل اکثر احکام شرعیه لازم میآید شیخنا الطبرسی فرموده فان لمن شتغل بدنیاه واعرض عن الاخرة فهو کاللاعب فالمعنی باهل القری کل اهل قریة یقیم دیدبهم علی کفرهم ومعاصیهم فی کلوقت وزمان وان نزلت بسبب اهل القری الظالم اهلها المشرکین فی زمن النبی ع یعنی هر کس که مشغول بدنیا و بتحصیل آن و معرض از امور و فکر آخرة باشد او چون لاهی ولاعب میباشد لقوله انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و تفاخر الخ پس معنی اهل القری کل اهل قریاتی اند که مقیم بدوام بر کفر و شرک و معاصی خالق و غافل و بی فکر و بیخوف از آخرة و از جزا و سزای آن در هر وقت و زمان مستمرًا باشند و هر چند نزولش بسبب ظلمه مشرکین اهل قریات عینیه در اعصار ختم الانبیاء م است و این خصوصیت مانع از عمومیت حکم نیست چه عبرة و اعتبار باصل و بظاهر الفاظ کلمات صلیه است و ترک آن بلا ضرورة جایز نیست ثم الله اعلم بحث سادس عشر فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون بعضی فرموده که این استثناء مفرغ است چه قوم از جنس مکر نیست پس تقدیرش چنین خواهد شد بل یامن مکر الله القوم الخاسرون و بقولی استثنا متصل و تقدیرش فلا یامن احد الّا القوم الخاسرون انیو جه اولی از اول است بحث سابع عشر معنی این جمله بیان بلاخوف بکمال امن و امان از مواخذه و عذاب خدا دیده هیچ وقتی احدی باقی نمیماند سوای قوم زیان کاران چه ایشان معرفة خدا و اعتقاد بعالم آخرة ندارند لهذا مستمرًا از مواخذه و از عذاب آخرة بلا خوف اعمار خود را بلهو و لعب و لغویات دنیا میگذرانند اشکال چرا اول افامن و ثالث کلمه افامنوا را بفا و کلمه ثانیه را در بین افامنوا بغیر فا و بتکرار امن را ایراد کرده جواب چونکه بکرر ایام و اوقات بایشان نبی الله توعیدات الٰه رسانیده و ایشان بغیر التفقت ولا توجه الی مقالکم لم یسمعوا بر تمردی و بشغل لعبیات و لهوات دنیا مشتغل و متوغل بودند پس تکریر امن بجهة اعراض کلی ایشان از امر الله ایراد کرده تا در قلوب و انظار ایشان مقرر بطور قطع سازد که عذاب و مواخذه الٰه بایشان هم اگر باقی بر همین حال ماندند مانند اسلاف ایشان را شام و صباح خواهد آمد سعودی گفته در ذیل این فرموده و تکریر للتنکیر لزیادة التقریر والمراد به اتیان باسه تعرفی الوقتین المذکورین و لذلک عطف الاول والثالث بالفاء واما الثانی فمن تتمة الاول سوال مکر در اصل لغة خدع و فریب در باطن آن میباشد و اطلاق ماکر و مکر بر جهه جائز میباشد جواب جزاء و سزای بدیرا بمقابل فعل بد بر فاعل مجاز بلفظ مکرا اطلاق در عرف و لغة میشود هکذا جزای نیک و حسن را حسن اطلاق بمقابل میشود چنانچه برای همین در کتاب الله جزاء الحسنة حسنة و جزاء السیئة سیئة اطلاق شده در مصباح گفته در باب مکر الله و امکر مجنه جاذی علی المکر وسمی الجزاء المکر مکرًا کما سمی جزاء السیئة سیئة مجازًا علی سبیل مقابلة اللفظ باللفظ انتهی تنبیه هرگاه اینواضح پس آنچه مکار را بر فعل مکر که در واقع متضمن خدعه و فریب در باطنش هست سزایش هم باخفاء حقیقة او داده خواهد شد چنانچه در آیه ظاهره الرحمة و باطنه من قبله العذاب وارد شده و در اخبار آمده که طایفه عصاة و کفار را در قیمة امر کرده خواهد شد که داخل این مقام شوید پس ظاهر انتقام بصورة مرحمة و نیک منظر مینماید و در آنکه داخل شدند باطن آن واقعًا عذاب برای آنها بوده باشد چنانچه عطاش را در دشت و بیابان از دور آب مینماید و نزدیک آن شده می بینند که سراب بوده پس باین جهه بسزای ماکر مکرا اطلاق شده بلی این مستلزم نیست که بر تم اطلاق مکار و ماکر شود الا فاعل سزاء باخفاء حالة صلیه میشود ثم الله اعلم جواب ثانی جمهور مفسرین و اساطین متکلمین فرموده اند که مکر الله مستعار از استدراج و استنزال است که مثلاً اکثر کفار و کذا فجار و فساق اهل اسلام را هم آل و اموال و رفاهیة احوال و عزة و سلطنت و تمکن میدهد و باصرار و استمرار آنها درجه درجه منزله منزله عصیانی و دنیایی م اسهال فرود میآرد و

واخراج او میکند در مجمع و سعودی وغیرهما هم تریب بهمین نقل فرموده اند وقیل ان مکر الله استدراجه ایاهم بالصحة والسلامة وطول العمر وتظاهر النعمة جبائی در افأمنوا مکر الله فرموده افبعد هذا کله امنوا عذاب الله ان یاتیهم من حیث لا یعلمون اشکال عظیم او تعالی در آخر این آیه عموماً فرموده فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و قوم متضمن معنی جنسیت و حاوی جمیع افراد بدخول الالف واللام بر القوم میباشد پس این مقتضی دخول جمیع افراد معصومین از انبیا وائمه اطهار بل اطفال صغار هم میباشد پس انبیا علیهم السلام هم خائب و خاسر و زیانکار مع عصمتهم وتطهیرهم در قوم و جنس الناس داخل و شامل میباشند و اگر بدلیل قاطعی از قومیت خارج شوند پس آیا این طائفه انبیاء الله و خلفائه تع مامون و بلا اندیشه از عذاب میباشند یا نه پس اول یعنی اگر بلا خوف از مواخذه تع باشند پس داخل در مفهوم الا القوم الخاسرون میشوند و بر ثانی که بخوف نباشند پس باستغناء ایشان وصف مذموم در معصومین لازم میآید چه ترس و خوف خدا در بنده کمال اعتقاد او ست جواب این بدو وجه ست احدها ان معناه لا یأمن مکر الله من المذنبین الا القوم الخاسرون یعنی از مواخذه خدا از گناهگاران نمی باشند مگر قوم خاسران لقوله تع ان المتقین فی مقام امین ثانیها ان معناه لا یأمن عذاب الله للعصاة الا الخاسرون و المعصومون متقون لا یامنون عن عذاب الله للعصاة بعدله و لهذا سلموا من مواقعة الذنوب یعنی بی باک از عذاب عصاة نمی باشد مگر قوم خاسرین و اما طائفه انبیا و خلفاء تع معصوم و محفوظ متقی خدا ترس اند لهذا گناه از ایشان بوقوع نمی آید و نه اراده آن اصلاً میکنند پس ایشان مامون از وصول عذاب الهی بعصاة و کفار نیستند و نمی باشند و برای همین مانع و ناهی مردم میباشند از عمل گناه و افعال مناهی تع ثالثها لا یأمن من مواخذة الله و عقابه تع جهلاً و بحکمته الا الخاسرون یعنی مامون و بیخوف یعنی بلا خوف نمی باشند از عقاب و مواخذه خدا از روی جهالت بحکمته و عدالته تع مگر خاص قوم خاسرین چه مقتضای عقل سلیم همین ست که مکلف متقی از خوف حصول و وصول عذاب الهی تع نمی باشد و نماند و آن موجب مسارعة او بطاعة و عبادة و مجانبت از معصیت میشود و الا بیخوف مستمر افاعل معاصی و مرتکب مناهی میشود در دنیا و عقبی مستحق استیصال و عذاب دائم میگردد اما جواب در باره انبیا و خلفاء الله المعصومین آنکه شکی نیست که خلفا و انبیا و ملائکه معصومین علیهم السلام خائف از عدل عادل عالم الغیب مقلب القلوب علی الدوام میباشند و ازین جهة ایشان علیهم السلام در دعوات و مناجات خود بخضوع و خشوع و گریه بعرض بارگاه واجب تع میرسانیدند فان ادخلتنی النار فبعدلک فما ظلمتنی و ان ادخلتنی الجنة فبفضلک لا باستحقاق بذلک از واحدی و رازی و نیشاپوری انفاً بالاردستی قالوا ولکم تزل الانبیاء والاکابر یخافون العاقبة وانقلاب الامر الا تری الی قول الخلیل یعنی علی الدوام انبیا و اکابر عظام در روس اسلام مع العصمة و الطهارة خائف از عاقبت و انقلاب الامر میشدند آیا نمی بینی مقال ابراهیم خلیل دعا میکرد واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام و قول یوسف توفنی مسلماً و قول محمد علیه السلام یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی دینک و طاعتک اشکال این مقال از فرقه جبریه ست چه نزد ایشان اگر اهل ناجی جنتی و انبیا معصومین را در نار داخل سازد جائز ست چه نزد ایشان هیچ قبیح قبیح بر اله قادر جبار تع اصلا نیست اما نزد عدلیه این دعوات از معصومین چرا باشد چه اگر ایشان ممنوع و محفوظ و معصوم از همه انواع مآثم باشند پس مع عصمتهم این دعوات و این مقالات خالی نیست یا واقعاً و حقیقة اعتراف بگناه و امکان انقلاب خود ازدین گفتند پس معصوم نیستند بل مانند عوام امت جائز الخطاء و الزلل میباشند و ادعا عصمة در ایشان باطل باشد یا معصوم بلا گناه و بغیر امکان الزلل و الخلل باشند پس این دعاها و مناجاة و گریه ها چرا باشد و چرا کردند این خلاف واقع از معصومین باشد و معصوم خلاف واقع گفتار ابداً نمی کند جواب نزد عدلیه خصوصاً نزد فرقه ناجیه امامیه از کل معصومین انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام آنکه نبوة و منصب خلافة بشری منتهای درجه علو عالم امکانی هست و فوق بر نبوة و خلافة منزلتی سوای مرتبه الهیت نیست و ایشان معصوم و مطهر و محفوظ از جمیع اقسام خلل و زلل و خطاء عمداً و سهواً و جهلاً و تاویلاً از مهد الی لحد میباشند و ایشان بکمال علم و معارف خود نظر بعبودیة خود و معبودیة اله انکساراً و انهضاماً لانفسهم اعتراف و اقرار و دعا بچنین کلمات کردند چه بحسب نهایة معارف شان از محضر حضرت اله و مکالمه تع نزول بمقامات مباحات میکنند و خواب و آرام و اکل و شرب و خنده و مناکحه و امثال ایشان مینمایند و معلوم هر عاقل و جاهل ست که این مقام و معاشرة چون مقام محاضره و مکالمه مالک الملک خالق العالم تع اصلا نیست پس نزد تنزل شان از عالم ملکوت و لاهوت و مصاحبة بعالم ناسوت بمنزله گناهان برای خود شمردند و ازین جهة بچنین کلمات متلفظ میشدند و حدیث مشهور ان حسنات الابرار سیئات المقربین نیز برین مرام شاهد صحیح و امر معقول ست و خلاف واقع از معصومین علیهم السلام اصلاً و ابداً بوقوع نیامده اشکال معضل باطل باشد بحمد الله تعالی قوله تعالی

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ
وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۝

ترجمه این سه آیه یعنی آیا بیان نکرد و راه نمود یعنی راه نمود خدا برای آنانی که میراث گرفتند آنها زمین را یعنی متمکن و متصرف شده اند در آن
زمین بعد از هلاکت اهل آن زمین یعنی اخلاف آنها بطور وارث زمین و ملک مالکین اسلاف را گرفته اند و در ملک ایشان بالفعل متمکن و متصرف شده اند
و خالق ذکر و بیان میکند اینکه اگر ما بخواهیم بگیریم ایشان را بسبب و بجزای گناهان ایشان یعنی تعجیلا عقوبة در دنیا بکنیم ایشان را بگناه و سوء اعمال ایشان
چنانچه پیشینیان را کردیم و ما مهر میکنیم بر دلهای ایشان پس ایشان نمی شنوند و گوش نمی نهند دلائل حق را هرچند قلوب شان منشرح اند و میفهمند
و میدانند دلائل را اما در کلام حق که فائده میباشد بآن عمل نمی کنند و ترک مسموع و مفهوم عمدا میکنند آن بلاد و قریات که امم سالفه داشتند چون اهل
احقاف و حجر و موتفکات و غیر ایشان ما میخوانیم و ذکر میکنیم بر تو خبرهای واقعه آنها را و بعضی آن اخبار و بیانهای ایشان اینست و بدرستی و
بتحقیق آمدند بآن اهالی قری و بلاد را پیغمبران شان چون هود و صالح و لوط و شعیب بمعاجز روشن و واضح و دلائل قاطعه بر ثبوت حق و بر بطلان
باطل کفر آنها و ایشان آنرا دیدند و دانستند پس ایشان مع ذلک نبودند که ایمان بیارند و تصدیق انبیاء خود نمایند بسبب آنچه تکذیب میکردند قبل
از مجیء و آمدن انبیاء یعنی بکفر سابق که بتقلید اسلاف رفتار بر آن میکردند معاجز و دلائل دیده ایمان نیاوردند همچنین که بر قلوب اسلاف شان مهر خدا
زده مثل آنها خدا مهر میزند بر قلوب این کفار که از نتیجه مقلدین سابقین میباشند و نیافتیم ما بیشتر و اکثر کفار امم سالفه مذکوره را از وفای عهد و میثاق
چیزی و حیوان خوف مضرت میگفتند و عهد میکردند که اگر ازین خوف و مهلکه نجاة یافتیم ایمان بخدا و با نبیاء او خواهیم آورد و بعد زوال خوف ایفاء بآن
عهد و وعده نمیکردند و بدرستی که یافتیم ما اکثر و بیشتر ایشان را فاسق کنندگان بنقض عهد و پیمان خود و خارج شوندگان از عهود و معهودهای خود و در
تفسیرش چند بحث اند بحث اول در وجه اتصال این آیه با ما قبل هرگاه او سبحانه در بالائی آیات مجملا و مفصلا احوال کفار اسلاف و اهلاک ایشان
ذکر فرمود پس اینجا متصل بآن بیان میفرماید که از ذکر قصص ایشان حصول عبرة برای جمیع مکلفین آیندگان در مصالح ادیان و طاعة ایشان بجهدای زمین
و آسمان میباشد تا قریب بطاعة و بعید از معصیت باشند پس ذکر قصص سالفه از الطاف مقربه الی العباد قطعا میباشد بحث ثانی در اولم یهد آیا
بیاء غائب هست یا بنون کبریائی اله برای تعظیم در آن دو قراءة اند قاتیه قراءة یعقوب بروایة زید و قتاده و بعض علماء چون عبد الرحمن سلمی تابعی و کذا
در سوره طه و سوره سجده هست اولی قراءة باقی قراء اینجا و در دو سوره مذکوره هست بحث ثالث جمیع نحاة متقدمین و متاخرین گفته بر قراءة

اولم یهد بالیاء التحتانیة پس فاعلش جمله شرطیه ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم مرفوع المحل میباشد کما قال الزجاج و اذا قرئ بالیاء التحتانیة فقوله ان لو نشاء مرفوعا بانه

فاعله بمعنا اولم یهد الله للذین یخلفون اولئك المتقدمین و یرثون ارضهم و دیارهم و هذا هو الشأن و هو انا لو نشاء اصبناهم بذنوبهم کما اصبنا من قبلهم
واهلکنا الوارثین کما اهلکنا المورثین زجاج بر قراءة یاء اولم یهد معنیش چنین کرد که آیا بیان نشد برای آنانکه خلفاء متقدمین هالکین اند و همین خلاف وارث
ارض و ملک و دیار و اموال سابقین بالفعل شده اند و همین همان شأن است که ما اگر بخواهیم بتحقیق میگیریم ایشان را و مواخذه بقصور میکردیم ایشان را بگناهان
ایشان چنانچه گرفتیم پیشینیان اینها را و هلاک ساختیم و گرفتیم ایشان را چنانچه اهلاک مورثین ایشان را کردیم و اما بر قراءة نون اولم نهد پس وجه که جمله ان لو نشاء منصوب
المحل بمفعول برای اولم نهد باشد پس تقدیرش اولم نهد للوارثین هذا الشأن یعنی اولم نبین لهم ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم کما اصبنا من قبلهم باشد
یعنی آیا بیان نکردیم برای اخلاف طایفه موجودین قریش را که ما بتحقیق خواهیم گرفت بعقاب بگناهان و کفر ایشان چنانچه پیشینیان ایشان را بالعقوبة گرفتیم

تنبیه حاصل آنکه ما بیان مکرر کردیم بهیچ وجه دین کفار عموماً خصوصاً بکفار قریش که اگر شما هم مصر و متمادی بر شرک و تکفیر باشید و ترک آن و اطاعت رسول نکنید
پس بطوریکه اسلاف شما و امم آخر بفور در دنیا بانزال الوان عذابها و عقوبتها گرفتیم شما هم را باصرار بر افعال معاصی اهلاک بعقوبتها خواهیم گرفت تنبیه
بر هر دو تقدیر لفظ ان نشاء مخفف از ثقیله میباشد و تقدیرش اناّ لونشاء اصبناهم بذنوبهم باشد در مدارك و در تبیان ابو البقاء و غیرهما
تصریح بآن کرده سوال چرا هیدی التعدی بلام للذین کرده جواب جمعی نهم زمخشری و تبعا و بیضاوی و نسفی و غیرهم گفتند انما عدّی فعل الهدایة
باللام لانه بمعنی التبیین سوال ارث در لغت و شریعت چه معنی دارد و بکدام وجه و سبب خالق در اینجا بکفار خلاف از بیگانه و قرابه توریث اراضی و
اموال و دیار داده جواب ارث بهمزه مبدله از واو و ورث یورث ورثا و وراثة و ارثا ورثة بالکسر کعدة باشد در لغت بقیة اشیاء متروکه باشد چنانچه
در کلیات ابو البقاء گفته المیراث والاصل والامر القدیم توارثه الآخر عن الاول والبقیة من الشیء و قیل المیراث الارث فی الحسب والورث
فی المال در صراح گفته آنکه از مرده رسد بکسی نزد فقهاء الارث والمیراث عبارة عما یستحق انسان من الاشیاء المتروکة یعنی ارث و میراث عبارة
است از آنچه مستحق آن میشود انسانی دیگر و آن از اشیاء متروکه باقیه باشد و قیل الارث هو استحقاق انسان بنسب و سبب شیئا بالاصالة و بقولی
دیگر ارث عبارة از استحقاق انسانی بنسب یا بسبب شیئی را بالاصالة میباشد و قیل الارث هو کلما یترکه و یبقیه الانسان من الاشیاء الاموالی
قلیلا کان او کثیرا بعد موته فیرثه ای یستحقه خلفه لنسب و سبب بالاصالة اما قرب النسب هو الاقدم علی غیره یعنی ارث عبارتست از جمیع اشیاء اموال
که آنرا ترک و باقی بگذارد انسانی بعد موت و مرگ خود و آن اشیاء و اموال خواه قلیل باشد خواه کثیر و مستحق و وارث آن بعد موت آن انسان میشود بجهة نسب یا بجهة
سبب بالاصالة انسانی دیگر اما اقرب الانساب اقدم هست بر غیر او تنبیه بنا بر حدیث ارث ثابت شد که متروکه مالی خواه قیمی باشد خواه نقدی
بر او مال عرفا اطلاق بلا خلاف میشود آن خاص میراث میرسد و تقسیم میشود پس بنا بر آن بر قسم اوصاف و اعراض چون علم و عمل عقلا و شرعا اطلاق میراث
علی الحقیقة نمیشود اشکال پس بنا بر این معنی حدیث العلماء ورثة الانبیاء و حدیث ان العلماء ورثة الانبیاء وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا
درهما ولکن ارثوا العلم فمن اخذه فقد اخذ بحظ وافر و در حدیث دیگر زاید است انما اورثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ
حظا وافرا و در این احادیث صحیح وارد است که ورثه انبیاء علماء اند و ایشان دراهم و دنانیر را ارث نگذاشتند و میراث ندادند درهمی و دیناری را اگر میراث
دادند علم و حدیث را از علم و احادیث خود پس کسانیکه چیزی را از حدیث و علم ایشان گرفتند بتحقیق ایشان حظ و سهم وافر گرفته اند پس ازین ثابت شد
که علم حدیث بعلما میراث از انبیاء رسیده و این منافی ما ذکره الفقهاء و اهل اللغات است جواب مراد از تحدیدات شرعیه در ارث آنکه بر اموال
بقیه متروکه اموات بالاصالة و بحقیقة توریث وارث و میراث اطلاق لغة و وضعا و شرعا خاص شده اما در بعض این احادیث از لم یورثوا و ورثوا
شده او محمول بر مجاز میباشد نه بر حقیقة چه امور اعراضی قابلیت توریث ندارند چنانچه آن تاویلش چنین میباشد ان الانبیاء لم یترکوا الدنانیر والدراهم
فی الدنیا للاهم ولکن ترکوا بعض احادیثهم و علومهم بعدهم فمن اخذ من علومهم و احادیثهم شیئا فاخذهم کما یاخذ الورثة الاشیاء والاموال
من اسلافهم النسبیة فحق العلماء ورثة الانبیاء ان العلماء باکتسابهم و تحصیلهم علم الانبیاء و احادیثهم صاروا کالورثة الذین یصل الیهم اموال
المتروکة ارثا من ابائهم و انسابهم اشکال ندارد و الله اعلم یعنی انبیاء دینار و درهم میراث بعد خود برای نسبی خود نگذاشتند بلکه اموال آنچه از متروکه انبیاء
ساری و باقی در دنیا و بامم ایشان رسیده او از باب علم و حدیث ایشان رسیده پس هر کس که تحصیل و اکتساب از حدیث ایشان چیزی کرد او سهم و حظ وافر
تحصیل کرده و میراث مالی باعتبار نسبیت از آباء اسلاف باخلاف بلا اکتساب و لا علی قدیما و حدیثا الی الآن رسیده و خواهد رسید و اما علوم و اوصاف و
اخلاق و آداب و امثال این دیگر قسم اعراض را هر آدم عاقل مکلف در تحصیل و تعلم و اکتساب آن مده اجر عقلا و شرعا میباشد پس توریث و توریث امور اعراضی
را دخلی اصلا و ابدا در حقیقة توریث و توارث اموالی نمیباشد پس باطل شد قول آنانکه توارث اعراض و اعمال و علوم را چون ارث مالی حقیقة گمان کرده اجهل محض
از علم موضوع لغة و شریعة و جهول بوده و قول و فعل اجهل را اعتنائی و اعتباری و حجتی ابدا نیست ایضاً دلیل بر بطلان توریث اعراض از علوم و احادیث آنکه
توریث و توارث یا بنسب الصحیح یا بسبب اثبات تحقق میشود پس اینجا این هر دو وجه مابین انبیاء و امم مفقود است و ایضاً لازم میآید که بهر یکی از صحابه و امت هر نبی
علوم انبیاء بلا کسب و بلا تحصیل استحقاقا رسیده و حاصل شده باشد و حال آنکه اکثر اولاد انبیاء بلا فضل و از کنعان یک ادم تا ... هر عالم نبی باشد و هرگاه این حالت مشهود
عیون اعیان هر عصر باشد پس تخصیص علماء میراث علمی بغیر مصطفی ایشان باطل شد و علم چون میراث مالی علی الحقیقة بلا میباشد ایراد بنا بر این معنی العلماء

ورثة الانبياء چیست جواب بوجوه است منها در اینجا کاف تشبیه مقدر است پس تقدیرش ان العلماء کورثة الانبیاء فی الاتباع والاهتداء والتعظیم
لان فیهم صفة العلم والاهتداء من صفة الانبیاء منها ان العلماء الربانیین القائمین بمقامهم فی امهم کقیام الورثة من ابنائهم المتورثین بمقام آباء الانبیاء
منها چونکه اوصاف مخصوصه انبیاء الله تکمیل ناقصین وتعلیم جاهلین واهداء کافرین الی تصدیق رب العالمین است و علماء ربانیین هم در غیاب انبیاء تکمیل
وتعلیم واهدار وارشاد خلق وحفظ کتاب ودین وترجیح الیشان وجهاد فی سبیل الله بدل ودست وزبان بعوض ایشان میکنند گویا این امور واوصاف بعلما
چون بوراثة بورثه رسیده میباشد هذا بایشان حکم بالعلماء ورثة الانبیاء فرموده بحث رابع اولم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها
بدانکه این همزه استفهامی تقریری است بالاتفاق یعنی او تعه میفرماید آیا هدایة نکرد خدا و بقراءة نهد بالنون آیا هدایة یعنی بیان نکردیم ما یعنی بیان کردیم
مر آنانی را که بفعل بوراثة رسیده است زمین وملک ودیار بایشان بعد از هلاکة اهالی آن ارض وملک و همین قول ابن عباس و مجاهد و سدی است
نزد بعضی اولم یهد بمعنی وما تلونا من انباء القری یعنی تلونا علیهم اهلاک القری واستیصالهم نزد بعضی تقدیره اولم یهد لهم مشیتنا لان قوله تعالی
بعد هذا ان لونشاء اصبناهم بذنوبهم فی موضع رفع بانه فاعل یهدی آیا مراد اهل القری مشرکین عرب است یا غیر عرب نزد اکثر مشرکین عرب است سوال
از این تذکیر اولم یهد چه غرض است جواب غرض قصی از این تذکیر یاد آوری خلاف کفار مع التنبیه با هلاک اسلاف کفار ارشاد واهدا موجودین
الی تصدیق النبی بترک الکفر است چه نوعی زجر متضمن لطف مقرب است تا قریب بطاعة وبعید از کفر ومعصیت بکردند نزد متکلمین از جمله الطاف
مقربه تنذیر وتبشیر میباشد چه مکلف عاقل هرگاه گوش کند توعید مواخذه بر قبیحی ووعده نجاة وانعام وعطاء بر ترک آن و بر رجوع بسوی نقیض آن
البته طلب واکثر فکر نجاة خود از آن محذور الی نجاة میکند بحث خامس ان لونشاء اصبناهم بذنوبهم اصابة بمعنی رسیدن شئ بمقصود وانزال
وارسال باشد از باب افعال اصاب یصیب اصابة در مصباح گفته بمعنی وصل الغرض باشد وقال وفیه لغتان اخریان احدیهما صابه صوبا
من باب قال والثانیة صابه یصیبه صیبا من باب باع وصابه المطر والسهم صوبا من باب قال واصاب الرای فهو مصیب واصاب الرجل الشئ
اراده ومنه قولهم اصاب الصواب فاخطاء الرای ای اراد الصواب واصاب فی قوله وفعله والاسم الصواب وهو ضد الخطاء والتصویب بمعنی تحسین الرای
والقول والفعل باشد بحث سادس بالا ذکر شد که جمله ان لونشاء الخ یا مرفوع المحل فاعل ولم یهد صیغه غائب یا منصوب المحل بوقوع مفعول اولم نهد بصیغه متکلم باشد
وسبب ان لونشاء اصبناهم جمله مصدریه میگردد واما یاد بذنوبهم بار سببیه است بحث سابع ان لونشاء اصبناهم بذنوبهم یعنی آیا ما بیان نکردیم ایشانرا
که اگر مهتدی بایمان وتصدیق نشدند ما اگر بخواهیم هلاک میسازیم این خلاف مورثین اراضی را چون اهلاک استیصالی مورثین ایشان یعنی هرگاه ایشان
ایمان نیاوردند بحسب مشیت خود مانند کفار اسلاف بانزال عذاب هلاک خواهیم ساخت این وارثین انظار السبب عمل وفعل گناهان وبقولی اهلکناهم
بجزاء ذنوبهم بانزال العقوبة تعجیلا وفی العقبی تاجیلا میباشد سوال اصابة را چرا تعلیق بمشیت کرد جواب اول تعلیق این بمشیت بما صابهم کرد که در مصلحة
ومشیت تو هر عقوبة که انسب واصلح باحوال ایشان باشد انزال آن عقوبة بر ایشان میکند چه اتحاد عقوبة مورثین لازم نیست که عینا همان عقوبة بر این وارثین
هم انزال کند جواب ثانی محتمل است که اگر ایشان ایمان نیاوردند مثل عقوبة اسلاف ضرور ایشانرا عذاب نازل میسازد والا عذاب نمیرسید وایضا
محتمل است که ایشان اگر ایمان نیاوردند اگر بخواهیم در عقوبة ایشان در دنیا تعجیل بکنیم اگر بخواهیم بحسب مشیت ومصلحة عذاب ایشانرا موخر باخرة میگذارم جواب
ثالث این مشیت را دائر در بین دو امر کرده یعنی اگر مشیتم تعلق گرفت تنزیل عذاب بر آنها میکنم والا بعوض تنزیل عذاب استیصال مهر قلوب ایشان
مهر میزنم یا ابدا منقطع ومهتدی من بعد آن نشوند پس لفظ واو ونطبع بمورد او نطبع باشد بحث ثامن طبع در لغة نقش وکندن وختم از طبع یطبع طبعا
در مصباح گفته الطبع الختم وهو مصدر من باب نفع وطبعت الدراهم ضربتها وطبعت السیف ونحوه بمعنی عملته وطبعت الکتاب علیه ختمته
بحث تاسع در ونطبع دو وجه اند احدهما عطف بر اولم نهد باشد وقول بر اصبناهم ضعیف میشمارند ثانیهما ونطبع از اینجا جمله مستانفه باشد
وهمین قول طبرسی واکثر مفسرین است بیضاوی وسعودی گفته ونطبع علی قلوبهم عطف علی ما دل علیه او علی اولم یهدی یغفلون عن الهدایة
او منقطع عنه بمعنی ونحن نطبع ولا یجوز عطفه علی اصبناهم علی انه بمعنی وطبعنا لانه فی سیاقه جواب لولا فضائه الی نفی الطبع عنهم ومتنوع
اینها در کشاف گفته فان قلت بم تعلق قوله ونطبع علی قلوبهم قلت فیما وجه ان یکون معطوفا علی ما دل علیه معنی اولم یهد کانه قیل
یغفلون عن الهدایة ونطبع علی قلوبهم او علی یرثون الارض او یکون منقطعا بمعنی ونحن نطبع علی قلوبهم فان قلت هل یجوز ان یکون ونطبع

جواب سوال اصابة بجرا التعلیق بمشیت کرده

بمعنی لو نشاء ویجعف علی اصابهم **قلت** لا یساعد علیه المعنی لان القوم کانوا مطبوعاً علی قلوبهم موصوفین بصفة من قبلهم من اقتراف الذنوب الاصابة بها وهذا التفسیر یؤدی الی خلوهم عن هذه الصفة وان الله لو شاء لا تصفوا بها **بحث عاشر** ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون یعنی هرگاه این کفار مهتدی نشدند وایمان نیاوردند بآیات وانبیاء ما ومانشان میگذاریم وختم ومهر میکنیم بر دلهای ایشان پس ایشان گوش نمیکنند کلمات حق ومقالات صدق درست را **فخر رازی** گفته در ذیل ونطبع علی قلوبهم ای انا نهلکهم بالعقاب فنطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون ای لا یقبلون ولا یتعظون ولا ینزجرون **وانما قلنا** ان المراد اما الاهلاک واما الطبع علی القلب لان الاهلاک لا یجتمع مع الطبع علی القلب فاذا اهلکه یستحیل ان یطبع علی قلبه انتهی عین کلامه یعنی مراد اینست که اگر ایمان نیاورند بمشیت خود با ایشان بد وحالت رفتار میکنیم اگر بخواهیم ایشان را چون اسلاف شان بانزال عذاب مستأصل هلاک میسازیم **واگر** هلاک نساختیم پس بر قلوب شان مهر وختم میکنیم تا سخن بعد ازان گوش نکنند ونفهمند ونشنوند وقبول ننمایند ومتعظ ومتنبه نشوند بمواعظ هادیه ومنزجر نشوند از کفر اصلیه خود چه با اهلاک ایشان طبع قلوب شان جمع نمیشود پس ثابت شد که ختم وطبع علی القلوب هم عقوبتی بذاته بباشد تا بعوض آن ایشان را چنین میکند **اشکال** بدانکه طبع وختم ورین وغلق وکنان وغشاوه وصد ومنع متقارب ومتحد المعنی اند پس بنص قرآنی مکرر اسناد طبع وختم وتخلیق وتقدیر الی نفسه المنزهة کرده **و** باین صریحاً ثابت شد که او تعالی مانع عبد از ایمان میشود پس ممنوع تو اصلاً وابداً مومن نخواهد شد وهدایت نخواهد یافت **ومن یضلل فلا هادی له جواب** مکرر ذکر طبع در مجلدات سابقه شده وهمین مذهب جبریه است **اما نزد عدلیه** این از متشابهات آیات معارض محکمات **و** منافی برهان عقلیات واجب التاویل باشد تا معارضه در بین ما حصل زائل شود پس تاویلش بوجوه میباشد **احدها** المراد من هذا الطبع انه تعالی یسم قلوب الکفار بسمات وعلامات تعرف الملائکة بها ان اصحابها لا یؤمنون **وتلک العلامة** غیر مانعة من **الایمان** یعنی مراد ازین طبع آنست که او سبحانه بعد لطف عام ممکن ومقرب بالسویة بهر عاقل برهان وبیان ودلائل بران افزوده پس از ان از آیات ودلائل وبرهان وبیان کانکه اعراض محض کردند وصلاً التفاتی وتوجهی بسوی آن ننمودند **هذا** خالق عالم الغیوب والقلوب بر قلوب آن کفار ومشرکین علامتی ونشانه ممیزه میگذارد وآن بمنزله طبع وختم میباشد تا ملائکه سبحانه بآن علامات بشناسند که ایشان ابداً ایمان نخواهند آورد هرچند آن علامت مانع از آوردن ایمان نمیباشد **و** همین در اوائل تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام **و** همین را جبائی متمسک است **ثانیها** انما اضاف الطبع الی نفسه لان القوم انما صاروا الی ذلک الکفر عند امره وامتحانه فهو کقوله **فلم یزدهم دعائی الا فراراً** یعنی او سبحانه مضاف کرد طبع را بسوی نفس خود بجهت آنکه قوم کفار بعد بیان وابدا وامر بایمان وامتحان بآنها فرموده ایشان بترک آن برجوع زیاده بسوی شرک وکفر کردند ومثل این از قول نوح نقل فرموده که خدایا زیاده نکرد آن کفار را دعوة من الی الحق مگر فرار ونفور وانکار را پس **باصرار** الهی در دعوة بهدایت ایشان وایشان بمقابل آن ایذاء واصرار بر کفر وشرک کردند زاید وراسخ الکفر باحتجاجات تو گردیدند لهذا اسناد رسوخ کفر ایشان را بالطبع الی نفسه تو کرده **و** همین قول کعبی است **ثالثها** جائز است که لفظ واو در نطبع بمعنی او باشد چنانچه از فخر رازی انتقاد دانستی **پس** بنابران تقدیرش چنین میشود او لم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم او نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون حاصل آنکه اگر این کفار هدایت پذیر نشدند پس من بحسب مصلحت ومشیت خود **اگر** بخواهم تعجیل در تنزیل عذاب بر ایشان جزاء بذنوبهم میکنم **یا** بحسب مصلحت تعجیل عذاب **اگر** بر ایشان نکردم پس بعوض **آن** علامتی ونشانه وداغی بر دلهای آنها میگذارم تا ملائکه آنرا دیده بعوض استغفار لعنت بر ایشان بکنند اشکال وجبر تو باطل شد ثم الله اعلم **بحث حادی عشر** قصه در اصل بمصدر بکسر اول واو عام ثانی بمعنی حال وجزو کار وسخن **وقصص** بفتحتین جمعش میباشد **و** قصص بمعنی قصه کما ذکره فی الصحاح بکسر قاف جمع القصة التی تکتب وتحکی قص الاظفار یعنی تراشیدن ناخون وتراشیدن قلم از اینجا است **واصل** باب تتبع شی باشد وقصه خوان تتبع در ذکر ونقل احوال میکند **وبقول** بگو اصل باب قصه قطع شی از شئی باشد چه قصه گوئی قطعه قطعه سیر واحوال را نقل وذکر میکند **در مجمع** فرموده القصص اتباع الحدیث **کما** یقال فلان یقص الاثر ای یتبعه ومنه المقص لانه یتبع فی القطع اثره **در مصباح** گفته قصصته قصاً من باب قتل قطعته **و** قصصت الخبر قصاً من باب قتل حدثت به علی وجهه **و** الاسم القصص بفتحتین **و** قصصت الاثر تتبعته **و** در تفصیل قصصت شد صاد جمع شده واحد صادات را بدل بیاء کرده قصیت شد **و** القصة بمعنی الشان والامر والحال **بحث ثانی عشر** انباء جمع نباء بمعنی الخبر یعنی خبر وانباء بکسر همزه بمعنی خبر رسانیدن وخبر کردن **و** اخبار الخبر بانباء بمعنی اعلام از آن انبیاء بانبوة واز آنجا هم بمعنی تشخیص ...

جواب اشکال در ... بلفظ نطبع متعلقه از کفر ...

عن الله مرفوع الرتبة عند الله میباشد **بحث ثالث عشر** در من انبائها دو وجه محتمل اند **احدهما** من تبعیضیه است یعنی بعض بعض حالات و اخبار از امم سالفه **ثانیهما** من مزیده باشد همین ارجح نزد شیخنا الطبرسی است فقال والاولی ان یکون من مزیدة للتعمیم واستغراق الجنس و بقولی ان اصلها لابتداء الغایة فقد خلت علی ابتداء الجنس الی انتهائه **بحث رابع عشر** در اعراب تلک القری سه وجه اند **اول** تلک القری مبتدا و نقص علیک من انبائها خبر و حال چون آیه هذا بعلی شیخا کبیرا باشد **ثانی** جائز است که القری صفة تلک **و** نقص خبرش باشد **ثالث** القری و نقص خبر بعد خبر باشد **بحث خامس عشر** تلک القری مراد از ان قری اهالی آن قریات است و اهالی آن قریات اقوام مختلفة الاعصار انبیاء مراد است چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و قوم صالح و قوم شعیب و غیرهم میباشد **بحث سادس عشر** نقص علیک من انبائها خطاب علیک خاص بخاتم الانبیاء برای تسلی و تشفی و تسکین آنحضرت و تثبیت اصحاب وهت آنجناب در تحمل مشقت فی سبیل الله و اثبات حق و ابطال باطل و توعید و تحذیر کفار قریش ضمنا میباشد که مخصوص این شداید و اذیات بشما نرسید بلکه احوال اهالی جمیع اعصار با انبیاء و صحابه مصدقین ایشان در بدایة دعوة الی الدین همین بوده پس معنی این چنین میشود یا محمد از احوال و سیر اقوام و اهالی قریات هالکه سالفه میخوانیم بر تو و خبر میدهیم ترا از بعض بعض حالات و کفریات وجهل ایشان که چگونه گفتار و رفتار و کردار با ما و با انبیاء کردند و چرا ایشان مستوجب عذاب هلاک استیصال گردیدند **بحث سابع عشر** فقد جائتهم رسلهم بالبینات این است شروع در ذکر قصص اجمالیه اقوام قری هالکه که بتحقیق آمدند آن اهالی قریات را انبیاء ایشان یعنی بهر عصری لقومی داعی پیغمبری از جانب ما مرسل شد با معاجز قاهره واضحة الصدق والحق رافعه شکوک و شبهات **بحث ثامن عشر** فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل پس انبیاء بعد ابلاغ رسالات الهیه کرات و مرات مع اثبات حقیت و صدق رسالة خود باظهار معجزات قاهره خارقة العادات و ایشان اصلا التفات و تصدیق انبیاء نکردند و ایمان نیاوردند بجهت آنکه قبل از مجی انبیاء سابق الکفر و راسخ و کامل الشرک بودند **و** در من قبل وجوه گفتند **احدها** چونکه قبل از مجی انبیاء پیدایش ایشان بر شرک و کفر بود از بدایة ولادة نشو و نما بر شرک و کفر کرده بودند **و** بر هر طفل تربیت یا بد و والدین و اهل ملک را بران کردار می بیند و می یابد که طبیعة همان مرسوخ و مرکوز خاطرش میشود **و** مثل مشهور است الدرس فی الصغر کالنقش فی الحجر میباشد و بسبب همان کفر سابق تکذیب انبیاء کردند **ثانیها** یعنی موجودین کفار ایمان نیاوردند بسبب تکذیب سابقین ایشان انبیاء را پس اینها هم تکذیب انبیاء کردند و ایمان نیاوردند بتقلید پیشینیان خود **ثالثها** اکثر ما سابقین را ارسال رسل مع المعجزات کردیم و آن سابقین قبل براین اصلا ایمان با انبیاء نیاوردند پس این تابعین ایشان هم در شتهائند ابدا ایمان نخواهند آورد الخ و این هر دو وجه یکی اند **رابعها** در عالم ذر و قتیکه الست بربکم قالوا بلی گفتند پس اینها بیکه در آن وقت کرها بلی گفته بودند آنها منافق بودند بهمان نفاق سابق آن طوائف کفار در دنیا بنفاق سابق خود ظاهر تکذیب کردند و ایمان نیاوردند نزد مجی انبیاء را پس اهالی قری و این کفار که در دنیا انکار از ایمان میکنند این بسبب نفاق سابق از عالم ذر بوده **و** همین قول منسوب بابن عباس و سدی کرده اند **اقول** و این اقوال ضعیف است چه دران اشکال لا ینحل است بمحل خود بیانش میآید **خامسها** والمراد من سبق فی علمه انه لا یؤمن به فلا یؤمن ابدا هذه الامم الکافرة الملذ بذهمن الذین سبق فی علمه تعالی انهم یکذبون لا یؤمنون اصلا یعنی مراد این آنست که در علم سابق الهی مقرر و مقطوع است که اینها ایمان در الید نخواهند آورد پس این مکذبین کفار قریات هالکه از اسلاف و غیرهم از اخلاف اینها همان معلوم الهی است پس برای اتمام حجة و قطع معذرت ایشان انبیاء را مع المعجزات والبینات الواضحه بسوی ایشان فرستاده شد و اینها تکذیب کردند و ایمان نیاوردند **و** همین قول ربیع بن انس **و** قول ابی بن کعب **و** اصح الاقوال محمد بن جریر طبری **و** همین مذهب جبریه است **سادسها** از مخشری فرموده معناه ان تلک القری المذکورة نقص علیک بعض انبائها و لها انباء غیرها مالم نقصها علیک

فما کانوا لیؤمنوا عند مجی الرسل بالبینات بما کذبوه بما کانوا حین جائتهم الرسل ای استمروا علی التکذیب من لدن مجی الرسل الیهم الی ان ماتوا مصرین لا یرعوون ولا تلین شکیمتهم فی کفرهم و عنادهم مع تکرر المواعظ علیهم و تتابع الایات حاصل آنکه یعنی اهل قریات و دهات حالات ایشانرا و بعض خبرهای گذشته آنها را بر تو ذکر و بیان کنیم تا باخبر باشی و ایشان اخباری و احوالی گوناگون دارند بعض آنچه با تو ذکرش کنیم او از بعض سیر و احوال شان میباشد و ایشان ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند نزد مجی انبیاء با ایشان مع المعجزات و آیات البینات بسبب آنکه قبل از مجی انبیاء ایشان مکذب و منکر خالق واحد برحق بودند یا ایشان تا آخر اعمار خود ایمان نیاوردند زیرا که ایشان اول و قبل از آمدن ایشان مکذب و منکر خدا و بر انکار خود مستمر و مصر بودند تا مصر بر تکذیب و کفر مردند مراعاة نمیکردند و دهان بند لگام ایشان نرم نمی شد چه یا دائمی ایشان بر کفر و عناد بود مع وصول مواعظ و هدایات مرات و کرات از ابتداء مجی انبیاء بسوی ایشان و بمعاینه و استماع آیات و دلالات واضحه و معاجزه قاهره پی در پی بر ابطال کفر و شرک اصلا ایشان متاثر نشدند **سابعها** نزد مجاهد مراد آن است که اگر این کفار هالکین را بعد از اهلاک

احیار و بدنیا اعاده کنم بازهم ایشان ابدا ایمان نخواهند آورد زیراکه قبل بران ایمان نیاورده بودند چنانچه تعم لقل احوال چنین کفار فرموده ولو ردوا لعادوا لما نهوا **اقول** همین وجوه ثلثه اوائل ولنوجه اوجه زمخشری صحیح و معقول و مقبول و درین آیه موجب بطلان مذهب جبریه کافی شافی بیباشد حاجت تجدید اجوبه نمیباشد **سوال** این لام لیؤمنوا برای چه آمده و او چه معنی دارد **جواب** بقول جمعی منهم زمخشری و سعودی و نسفی و بیضاوی و غیرهم برای تاکید نفی آمده کما قالوا و معنی اللام تاکید النفی و ان الایمان کان منافیا لحالهم فی التصمیم علی الکفر و انهم کان ذلک ممتنعا منهم الی ان لقوا اما لقوا الغایة عتوهم **اشکال** درجا تهم رسلهم رسل را مضاف بسوی ایشان چرا کرده و رسلنا نفرموده **جواب اول** چونکه این رسل برسالت مخصوص الی دو عصار مختلفه بسوی امم متفاوته مختلفه خاص رسل گردیده بودند پس هر یکی از انبیاء رسول خاص بسوی طایفه خاص بود لهذا اضافه رسلهم انسب باحوال بود اضافه رسل الیهم کرد **جواب ثانی** شیخنا الطبرسی فرموده انما اضاف الرسل الیهم مع انهم رسل الله لان المرسل مالک لرسالته و قد ملک العباد الانتفاع بها و الاهتداء بما فیها من البیان **بحث تاسع عشر** کذلک نطبع علی قلوب الکافرین هرگاه سابقین کفار مطبوع القلوب بالکفر مرسوخ الشرک گردیده بودند با انبیای خود تصدیق نکردند پس همچنین و مثل آن سابقین هالکین بسبب عدم توجه و التفات و بجهة گوش ندادن و ندیدن اینها دلائل قاطعه حقه را بر صحة حقیقه اسلام مطبوع القلوب جمیع اقسام کفار و مشرکین میگردانیم زجاج گفته که کاف کذلک منصوب است پس معنیش مثل الذی طبع الله علی قلوب کفار الامم الخالیة یطبع علی قلوب الکافرین الذین کتب الله علیهم انهم لا یؤمنوا ابدا **اشکال** در همین آیه عقب یکدیگر طبع را اسناد الی نفسه مکرر کرده پس این دلالة دارد بر قول مجبره که کفر و ایمان از طبع اله تعم میباشد **جواب** چونکه سبب آن من الله است و آن اینست که او تعم انبیاء را بسوی کفار برای ترک کفر فرستاده و ایشان بانکار از ایمان کفر را ازیاد و بران اصرار کردند تا بر کفر مردند لهذا طبع را در هر دو جا درین آیه اسناد الی نفسه کرد و اشکال ندارد و بلخی و جعفر بن حرب هم همین گفتند قالا لما صاروا عند امر الله لهم بالایمان الی الکفر جاز ان یضیف الله سبحانه الطبع الی نفسه کما قال زادتهم رجسا الی رجسهم سول در کذلک وجه تشبیه چیست و چگونه است **جواب اول** اما وجه التشبیه فی کذلک فمعناه ان دلالتنا علی انهم لا یؤمنون کالطبع علی قلوب الکافرین الذین فی مثل صفتهم یعنی در وجه تشبیه کاف معنیش چنین است که دلالة در تشبیه کاف کذلک اینست که ایشان ایمان نخواهند آورد چنانچه مطبوع کفار و مشرکین ایمان نمیآرند **جواب ثانی** معناه کما دل الله لکم بالاخبار و الاعلام علی انهم لا یؤمنون فکذلک الله یدل للملائکة بالطبع علی انهم لا یؤمنون یعنی چنانچه او تعم دلالة کرد ما را باخبار و اعلام که ایشان ایمان نخواهند آورد همچنین خدا دلالة و اخبار بملائکه میکند بطبع اینها که ایمان ابدا نخواهند آورد و البته اشکال عاید نمی شود و الله اعلم **بحث عشرین** الوجدان بمعنی دریافتن بدل و دریافتن مطلوب از وجد یجد وجودا و وجدانا و وجود بالفتح بمعنی هستی و بضمهما نیز لغة عامریه لا نظیر میباشد در مجمع فرموده که وجدان و القاء و ادراک و مصادفه نظایر اند **اما عهد** در لغة بمعنی وصیة یقال عهد الیه اذا اوصاه بمعنی پیمان و موثق و ذمه و پیمان که باشد و ازینجا بمعنی میثاق موثوق در آیه الم اعهد الیکم یا بنی آدم باشد **بحث احدی و عشرین** و ما وجدنا لاکثرهم من عهد و بقولی از نحاة در من عهد زاید برای استغراق پس عهد صفة نکره منصوب بفعل حال واقع شده پس اصل ان و ما وجدنا عهدا کائنا لاکثرهم میباشد پس بر **اول** در اینجا تقدیر است من ایفاء و وفاء عهد و ما نافیه میباشد یعنی و ما در نیافتیم اکثر طوائف آن کفار را ایفاء عهد معهود و وعده موعود را یعنی اکثر ایشان ایفاء عهد و وعده خود نمی کردند یا صفة ایشان آن بود که ایفاء وعده موعود و عهد معهود میکردند و بعهد مواثیق و عهود را نکث و نقض و خلاف آن اکثر میکردند و بعضی فرمودند ما وجدنا لاکثر المسکین عهدا چنانچه میگویند فلان لا عهد له یعنی لا وفاء له بالعهد و لیس یحافظ للعهد پس و ما رعم لا عهد لهم عهد چیست که در آن اکثر ایفاء میکردند مفسرین دران وجوه دارند **اولها** ان المراد بهذا ما اودع الله العقول من وجوب شکر المنعم و طاعة المالک المحسن و الاجتناب من القبایح یعنی مراد باین عهد جمیع آنچه خالق و دیعه و امانة سپرده کل عقول را از وجوب شکر منعم و وجوب الطاعة او و اقرار باحسان مالک محسن و وجوب اجتناب از قبایح و از عدول الی غیره او **ثانیها** ان یکون المراد بهذا العهد ما اخذ الله علی المکلفین علی السنة انبیائهم ان یعبدوه خالصا و لا یشرکوا به شیئا مراد ازین عهد جمیع آنچه خدا بواسطه انبیاء خود از مکلفین هر عصر میثاق گرفته منجمله آن که عبادة خاص و خالص برای معبود واحد کنند و شریک نسازند با وی هیچ چیز را و همین قول حسن و اول قول شرف المرتضی و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی ره و شیخ طبرسی و شیخ ابو الفتوح رازی از اساطین اعلام امامیه **ثالثها** یعنی اکثرهم نقض عهد الله و میثاقه فی الایمان و التقوی یعنی اکثر کفار نقض عهد و میثاق ایمان و تقوی میکردند **رابعها** و بجوزان یرجع الضمیر الی الامم المذکورین و انهم کانوا اذا عاهدوا فی ضر و مخافة لئن انجیتنا من هذه لنؤمنن ثم نجیهم الله نکثوا کما قال قوم فرعون لموسی

جواب اشکال اضافه رسلهم
بحث اسناد الطبع الی نفسه
جواب اشکال اسناد الطبع الیه

لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک الی قوله اذا هم ینکثون حاصل آنکه جائز است که ضمیر هم بسوی امم هالکه مذکوره راجع باشد که ایشان وقتیکه عهد نزد ضرر وعلة ومرض وخوف می بستند پس از ان نکث آن عهد میکردند چنانچه قوم فرعون نزد درد وبلایای سبعه بموسی گفتند که اگر از ما این عذاب را بر میداری هر آینه ما ایمان خواهیم آورد تا آنکه آنها نکث ونقض آن عهد بعد کشف آن کردند وهمین دو قول زمخشری وتبعه اوست خامسها بریدن عدم ایفاء العهد الذی عاهدهم الله وهم فی صلب آدم حیث قال الست بربکم قالوا بلی فلما اخذ الله منهم هذا العهد اقروا ثم خالفوا ذلک صار کانه ما کان لهم عهد فلهذا قال وما وجدنا لاکثرهم من عهد حاصل آنکه مراد ازین عهد میثاق عالم ذر است که از صلب آدم همه ذریتش را بر آورده با ایشان خطاب کرد که آیا من خالق شما نیستم همه ایشان بلی یعنی آری خالق مائی گفته بودند پس اکثر ایشان در دنیا آمده بخلاف آن کفر کردند بخدا و اینقول منسوب بابن عباس ومجاهد میباشد واقول در میثاق عالم ذر جمهور متکلمین اشکالات اظهار کردند صحة آن مشکل است بجای خود میآید بیان آنها سادسها قال ابن مسعود العهد ههنا الایمان والدلیل علیه قوله تعالی الا من اتخذ عند الرحمن عهدا یعنی آمن وقال لا اله الا الله یعنی نزد ابن مسعود مراد ازین عهد خاص ایمان بخدا است ودلیل بر آن آیه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا است ومراد باین اعتقاد واقرار بلا اله الا الله سابعها ان العهد عبارة عن وضع الادلة الدالة علی صحة التوحید والنبوة وعلی هذا التقدیر فالمراد ما وجدنا لاکثرهم من الوفاء بالعهد یعنی این عهد عبارة است از وضع ادله داله بر صحة توحید ونبوة پس براین تقدیر مراد از عهد وضع ادله داله بر صحة توحید ونبوة ومعاد است پس بنا براین ثابت شد که مراد ازین ما وجدنا عدم ایفاء عهد ایمان بعد حصول وثبوت دلائل قطعیه بر آن میباشد واینقول امام رازی وتبعه اوست **تنبیه** مراد از ما وجدنا از خدا علم است چه او تعالی عالم الغیوب فی القلوب والشهادة والخفیه است **در کشاف** گفت والوجود بمعنی العلم من قولک وجدت زیدا ذا الحفاظ یعنی علمت زیدا وعرفته **بحث ثانی وعشرین** لفظ ان در وان وجدنا خفیفه او ثقیله است ولام لفاسقین نیز دلیل بر آن است وانما خففت جاء التائیها من العمل وان یلیها الفعل لا نفاح قد صارت خارجة من شبه الفعل والتعمیل فی المعمول **بحث ثالث وعشرین** وان وجدنا اکثرهم لفاسقین بدانکه لام لفاسقین برای تاکید آمده پس معنیش چنین گفته اند وان وجدنا اکثرهم ناقضین للعهود ناکثین المواثیق مخالفین المواعید الموعودة الموثوقة یعنی بافتیم وندیدیم اکثر طوائف کفار مذکورین را که موفی عهود ومواثیق خود باشند وتحقیق اکثر ایشان را خارج از ایفاء عهد وناقض وناکث آن ومخالف بوعود خود بودند وادامه بر همین سوء حالة میکردند تا مصر بر همین علاوه بر کفر مردند و اینقول بصریین است که آن مخففه ثقیله وضمیر شانش مقدر تقدیرش ان الشان وجدناهم عن الطاعة ناقضین العهود والمواثیق **واما عند الکوفیین** ان اینجا نافیه ولام لفاسقین بمعنی الا است پس تقدیرش ما وجدناهم ای ما علمناهم الا فاسقین ای خارجین عن ایفاء العهد دائمین علی کفرهم **اشکال** معلوم است که کل کفار بجهة الکفر والشرک فاسق وفاجر اند پس چرا ذکر کل کفار بفسق نکرده وبجای آن اکثرهم فرموده این چگونه صحیح میشود وبذکر اکثرهم ثابت میشود که بعض الکفار والمشرکین غیر فاسق باشد وبطلان آن نه ضروری بل بدیهی است **جواب** بدانکه در هر ملة باطله اهل آن ملة بدو حالة متصف میباشند **احدهما** مع الکفر بهایة بد افعال واعمال وبد خصال در رفتار وگفتار خوان وغیر صادق کذاب وغیر موفی بوعده وناقض عهد اکثر میباشد **ثانیهما** مع الکفر متصف بصدق ودیانة وامانة دار وموفی عهد امین پسندیده کردار وحمیده رفتار میباشد **تنبیه** هرگاه این واضح شد پس اینجا باکثرهم تعریض کردبسوی وجه ثانی که بعض کفار مع کفرهم صادق در مواعید موفی وعده وعهد ومیثاق وامانة میباشد ومع کفرهم ترک ایفاء عهد ووعده وبخلاف آن رفتار نمیکنند وجمعی اصحاب با صاحب المجمع وغیره مثل همین فرموده اند **والجواب** انه قد یکون الکافر عدلا فی دینه غیر مرتکب لما یحرم فی طریقته فعلی هذا یکون المعنی ان اکثرهم مع کفرهم فاسقین فی دینه غیر لازم لمذهب ناقض العهد وقلیل الوفاء بالوعد **سوال** بنا براین آیا جائز است که شخصی از اهل اهواء وضلال وکفر مع صدق گفتار ورفتار وکردار او بصدق ودیانة وامانة داری ومشهور بعدالة در اهل دین وملة خود ونزد غیر ملة خود هم بوده مسموع القول والخبر والروایة ونافذ الشهادة مطلقا در اسلام میباشد یا مطلقا نمیباشد **جواب** بین اهل روایة سه قول وارد **اول** مذهب بعضی منهم **بخاری** چه شارحین کتاب او در مقدمات شروح آن از و نقل کرده که اکثر اخبار واحادیث بخاری منقول از قوم خوارج است چه او میگوید که من هیچ قومی را از اهالی بدع وضلال اصدق اللهجة از قوم خوارج ندیدم لهذا از خوارج اکثر روایة میگیرم **ثانی** نزد اکثر اهل اسلام مسموع در کل امور دنیویه ابدا نمیباشد **ثالث القولین** آنکه در امور دینیه مطلقا ومطلقا نامنظور ونامسموع نیست الا اگر طبیب ماهر وحاذق مشهور بآن باشد در امور ابدان وجرح ومرض وتولد ولد که منجر به موت است ومثال این مسموع

خواهد شد **ایراد** مفهوم آیه وان وجدنا اکثرهم لفاسقین دلالة دارد کہ اقل آنان کہ از کفار متصف بعدالة بغیر فسق باشند مسموع القول میباشند پس اینده وقول آخر منافی دلالة این آیه غیر مسموع باشند **جواب** نزد اینده وطائفه بعض کفار واهل بدع وضلال اگرچه جمعی متصف بعدالة وامانة وصدق باشند بجهة فسق اصلی کہ کفر وشرک ایشان اعظم فسوق وفجور است پس این مانع غالب از سماع قول واز قبول ونفاذ شهادة او در امور دین اسلامی است هرچند در این امور دروغ نگوید وبهتان نه بندد پس این مفهوم محمول شده براینکه خاص در ایفاء عهد خود بعض کفار مشهور ومتصف میباشند واین مستلزم نیست کہ در اسلام هم عموماً عادل شمرده مسموع باشد ثم الله اعلم- **قوله تعالی**

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ۝ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
ع ۹/۲ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۝ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۝

ترجمه امنه ایات بینه یعنی برانگیختیم وفرستادیم ما بعد از آن پیغمبران سابق موسی کلیم پسر عمران را بنبوة با معجزات وآیاتیکه ما داده بودیم او را بسوی فرعون لقب قابوس یا ولید نام و بیان نسب او بیاید وبسوی اکابر وهنادید او از قوم وتبعه او پس ستم وظلم کردند ایشان یعنی فرعون واصحاب او بسبب انکار بر دلة او پس بنگر وبتامل نگاه کن ای محمد و هر عاقل چگونه بود آخر کار تباه کاران ومفسدان را وگفت موسی ای فرعون بدرستیکه من فرستاده از پروردگار جمیع عالمیانم بسوی تو وبسوی قوم تو سزاوارم برسالة الهی یا آنکه سزاوار است که تو تصدیق کنی مرا بنبوتم ودعوایم را برآنکه من نمی گویم بر خدا تعالی سوی حق وسخن صدق مطابق واقع بلا تفاوة چه بدرستی وبتحقیق بشما حجتی روشن وبیانی محکم بلا دغل از جانب پروردگار شما آمده ام پس از معاینه آن بفرست با من بنی اسرائل را یعنی فرزندان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل را بکنعان وشام که موطن اصلی آبائی ایشان سابق براین بوده پس فرعون گفت ای موسی اگر تو پیغمبر شدی ودعوی میکنی که من بآیات وحجه آمده ام پس بیار آن آیات وعلامات ونشانهای صادقه مصدقه خود ترا اگر تو از راست گویانی پس موسی بیفکند عصای خود را بر زمین پس در آن هنگام ودر همان آن بلا تاخر ولا فصل آن عصا ناگاه بفور اژدهای عظیم الجثه ضخیم هویدا وآشکارا شد که این اژدها بلا شک بغیر تلبیس است و بعد از اظهار گردیدن عصا اژدها موسی دست مبارک خود را از گریبان برآورده پس بفور دست او هم در آنوقت منور بنور سفید چون آفتاب در وسط سما برای بینندگان نمودار شد **ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اوّل** براینکه بعث بعثاً بمعنی برانگیختن وفرستادن باشد در مجمع گوید

البعث الارسال وهو النقل باعتماد یوجب الاسراع فی الشئ فالبعث بعد الموت نقل الی حال الحیوة والبعث للانبیاء نقل بالارسال عن حالة عدم النبوة الی حالة الرسالة یعنی بعث بمعنی ارسال ورها کردن وفرستادن باشد وآن ارسال بمعنی نقل وتحویل باعتماد موجب سرعة وعجلة در شئ میباشد پس بعث بعد الموت عبارة نقل وتحویل اموات بسوی حال حیوة وزندگی است **واما** بعث انبیاء بمعنی نقل بارسال از حالة عدم نبوة بسوی حالة نبوة میباشد و بعث بمعنی جیش وجمعش بعوث است **بحث ثانی** ثم بعثنا من بعدهم موسی در مرجع هم دو وجه اند **احدهما** راجع بسوی رسل میباشد یعنی پس از ارسال رسولان سلف بسوی امم هالکه برانگیختیم وارسال کردیم بعد ایشان موسی کلیم را **ثانیهما** ضمیر هم راجع بسوی امم هالکه یعنی پس برانگیختیم با رسالة بعد امم هالکه موسی کلیم را **اشکال** ثم کلمه تراخیه است پس از ذکر ثم چرا من بعدهم فرمود وحال آنکه از ثم من بعدهم همین معنی حاصل بود **جواب** سعودی گفته ارسلناه

جواب ایراد جمیع مانع از قبول قول وشهادة کافر عادل میباشد

من بعد انقضاء وقايع الرسل بامسهم الحكية والتصريح بذلك مع دلالة ثم على التراخي للايذان بان بعثه عليه السلام جرى على سنن السنة الالهية من ارسال الرسل تترى **جواب ثانی** لفظ ثم تعلق بانقضاء احوال رسل مع اممهم وارد يعنی پس از انقضاء اعصار وازمنه ان رسل وامم ما که مذكورة الصدر باشد و من بعدهم تعلق بابعاث وارسال موسی هم بعد ايشان مثل ابعاث ايشان بسوی فرعون طاغی وقوم بوقوع آمد پس تکرار بلا فائده بترادف وزيادتی کلام لازم نمی آيد والله اعلم **بحث ثالث** لفظ موسی عربی بمعنی الموسی التی سر و آنرا استره میگويند در ماخذ ومشتق منه اين اهل لغة دو قول دارند **نزد طايفه** ميم زائده بر وزن مفعل از آوسی هست **نزد ديگران** ميم اصليه بر وزن فعلی چون حبلی باشد چنانچه **در صحاح** گفته

ماخوذ از ماس راسه من باب قال خلقه والموسى التى الحديد قيل الميم زائدة ووزنه مفعل من اوسى راسه بالالف وعلى هذا هو مصروف بنون عند التنكير **وقيل الميم اصلية** ووزنه فعلى ومن حبلى وعلى هذا لا ينصرف لالف التانيث المقصورة **واوجز ابن الانبارى** فقال موسى يذكر ويؤنث وينصرف ولا ينصرف ويجمع على قول الصرف المواسى وعلى القول المنع الموسيات والحبليات **وقال ابن السكيت** الوجه الصرف وهو مفعل من اوسيت راسه اذا حلقته **واما موسى** اسم رجل فتقدير فعلى ولهذا يمال لاجل الالف ويؤيده قول الكسائى ينسب الى موسى وعيسى وشبههما بالياء زائدة موسى وعيسى فرقا بينه وبين الياء الاصلية نحو معلى فان الياء لاصالتها تقلب واوا فيقال **معلوى** واصل موسى لنبى موشى بالشين المعجمة المثلثة الفوقانية معجمة فعربت بالمهملة انتهى **تنبيه** موسى مركب از دو كلمه اسم سريانی چه لفظ مو بمعنی چوب و سا بسين مهمله بمعنی آب هست چه آنحضرت را وقتيکه در صندوق چوبی بسته در دريای نيل القا کرده زن فرعون از ميان چوب و آب يافته بموسی مشهور و همين علم گرديد و **در شرح مقامات حريری** سريشی **و در رساله** خود عبد الواسع بيتوبيسد که لفظ موسی بزبان قبطی مرکب از دو لفظ مو بمعنی آب **و شا** بشين معجمه بمعنی شجر چه صندوقيکه در ان آنجناب بسته در نهر نيل انداخته بودند **و** آن صندوق بجای منتظرگاه زوجه فرعون بکنار شط نيل بار رسانيد و در آنکنار انبوه اشجار بود **و** در ميان آن اشجار آن صندوق بسته شد زوجه فرعون آن صندوق را برآورده بعد کشودن طفلی گندم گون را خوش صورت و خوش هيکل نفيس بدن يافته در **آسيه** زوجه فرعون خالق محبته بی اندازه آنحضرت دفعة آفريده فريفته آنحضرت شد تا آنکه بافهام و تفهيم فرعون بسيار آن طفل را بولد گرفت **و** تا که جوان شد نزد آسيه بود **و** بنام **موشا** خوانده ميشد **و** برهمين قول اتفاق اهل تواريخ **و** سير **و** حديث هست **در صحاح و صراح** در لغة موش و مائش گفتند که بمعنی مرد سبک سر موسی نام پيغمبری معروف در بنی اسرائيل بود **و** هو فعلى عند الكسائى **و** مفعل عند ابى عمرو **بحث رابع** در اسماء انساب پدری و مادری موسی عليه السلام **اما** مادر را اسم مادر موسی خلاف کردند **نزد** محمد بن اسحاق امام السير **نجيب** نامش ميباشد **نزد بعضی** ناجيه **نزد بعضی** يوخائيل **ثعلبی** گفت وهو المشهور **اما اسم پدر** موسی عمران بن ازد و پسر هارون **و** موسی نام بعمر هفتاد ساله متولد شدند **و** کل عمرش يکصد و سی و هفت سال کرده مرحوم شد **و** عمران ابن يصهر ابن قاهث بن لاوی بن يعقوب نبی بن اسحق بن ابراهيم خليل الرحمن ميباشد **ثعلبی** از اهل سير نقل کرده لاوی از يعقوب بعد انقضاء هشتاد و چهار سال پيدا شد **پس** لاوی نابنت مادی بنت يشجب را بنکاح آورد و از و چهار پسر متولد شدند غرسون **و** مرزی **و** مردی **و** قاهث **پس** قاهث بعد انقضاء چهل و شش سال از عمرش نکاح کرد فاهی بنت مبين بن تنويل بن الياس را **پس** يصهر بنکاح آورد ميست دختر بتادم بن برکيا بن يشعان بن ابراهيم را **پس** يصهر بعد انقضاء شصت سال از عمر او عمران متولد شد **و** عمرش يکصد و هفت و چهل سال رسيد **پس** عمران نکاح کرد نجيب يا ناجيه يا يوقابيل نام دختر شمويل بن برکيا بن يشعان بن ابراهيم را **و** از و دو پسر اول هارون **و** بعد او موسی نام متولد شدند **و** هر دو از يک پدر و مادر بودند **و** عمران بعد انقضاء يکصد و سی و هفت سال انقضاء کرد **و** موسی زندگی کرد هفتاد سال **اما** هارون در زندگی موسی مرد سلام الله عليهم **بحث خامس** ثم بعثنا من بعدهم باياتنا بدانکه اين قصه سادس انبياء و ام سلف هست از نوح **و** هود **و** صالح **و** لوط **و** شعيب **و** موسی ششم آنها ميباشد **اما** قصه موسی اکثر و ابسط از همه انبيا ميباشد **پس** معنيش چنين ميباشد پس از اين انبياء مذکورين فی الصدر بعد يعنی عقب ايشان بر انگيختيم و فرستاديم موسی بن عمران را بعد عطاء آيات و علامات **و** آن آيات دو قسم بودند **اوليهما** قولی و آن حجج و براهين و دلائل داله قطعا بر ثبوت الهيت و توحيد **ثانيهما** معاجز قاهره باهره ملجئه خلق بتصديق نبوة موسی **و** آنچه از جانب ما بگويد آن اقوام جهال را **اما** در ابتداء دعواء نبوة و ارسال او الی فرعون و قومه آنچه از معاجز فعلی بموسی داده شد او گرديدن عصا اژدها **و** يد بيضا **و** حل عقده لسانی موسی بود **اما** عقده لسانی و گرفتگی کلام بالجمله بآنحضرت لاحق و حاصل شده بود وقتيکه موسی در حال رضاعة نزد آسيه بنت مزاحم زوجه فرعون بود **و** شبی فرعون و هامان با ابناء دولة خود مع آسيه جمع بودند **و** فرعون تکلم بانا ربکم الاعلی در محفل کرد **و** موسی آنوقت حرکت رفتار بدست و پای ميکرد چنانچه اطفال رضيع ابتدا قبل مشی بدست و پای راه ميروند چونکه آنحضرت منور جبين و خوش هيکل و خوش حرکات بود بطور تماشا حرکات او را ملاحظه ميکردند **و** آنحضرت بعض

سمع انا ربکم الاعلی از زبان دفعة در بین محفل یک سیلی یعنی طپانچه بر دهان یا بر خد فرعون زد و آن ملعون خیلی متاذی بطپانچه آن طفل رضیع شد و فرعون
و هامان و امنار حاضرین مجلس گفتند که این همان طفل فی الواقع است که منافی من رفتار و گفتار کند و دین و سلطنت و رعیت مرا بر هم میزند این طپانچه زدن
او نزد تکلم من با انا ربکم الاعلی دلالة و علامة آنست و آسیه بکمال جد و جهد در خلاصی موسی از قتل کرد و گفت این حرکة طفولیة است چه این بچه لاشعور و لا فهم است
و آخر فیصل بر این شد که مجمع از جواهرات یاقوت رمانی و بدخشانی و یک مجمع دیگر از اخگرات آتش الحال در مجلس آورده با این طفل امتحان کرده شود و اگر روی
و دست بیاقوت احمر کرد پس شما مختار باشید و اگر باتش کرده متاثر و متاذی شد پس بدانید که این آن طفل موعود مزعوم شما نیست پس موسی روی و میل بسوی
طبقه یاقوت کرد که دست بآن بزند بامر الله جلیل و جمیل ادرک عهدی موسی یا جبرئیل بفور دست موسی را بسوی طبقه آتش القا کرد پس موسی پاره اخگرات
آتش بدست گرفته بدهان خود برد پس از ایلام و احراق دست و زبان مبارکش سوخته هر دو آبله بفور کرده گریه بسیار کرد پس آسیه گفت دیدید اگر این طفل مطابق
مزعوم شما میبود البته دست باتش نمیکرد و متاذی و متالم و گریه و دست و زبانش آبله نمیکرد و آسیه بکمال برحمة خود بمعالجه مراهم دست و زبان موسی صحة یافته علامة
آن احراق در زبانش عقده در تکلم و کف دستش اثر احراق سفیدی نمود و باقی ماند و موسی حصول و نزول نبوة برا و در بدایة نبوة عذر کرده بود از عقده لسانی خود
و هارون افصح مطلق اللسان از من است او را بفرعون برسالة بفرست پس خالق دعاء موسی را بلفظ واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی حل عقده لسان موسی
کرده افصح از برادر خود هارون گردیده بفرعون رفت و عقده کلام در لسانش نیافت گفت که خالقم آن عقده لسانی مرا اول زائل ساخت و مرا نبی گردانید **تنبیه**
در اینجا ثابت شد آنچه متکلمین از شرائط صحة و حصول نبوة ثبت کرده اند که هیچ پیغمبری معیوب الابدان نباشد مثلا لال و کر نباشد چه در این فایده از بعثة نبوة
حاصل نمیشود زیرا که کار و بار انبیاء در ابلاغ منحصر بر صحة و فصاحة لسان و بر سمع استماع مقالات امت میباشد و هرگاه پیغمبری لال و کر باشد جائز نیست که مرسل
من الله برسالة شود **سوال** آیا صحیح البصر بودن نبی شرط هست یا نه **جواب** در آن دو قول اند ثانیهما اگر اعمی پیغمبر باشد قدحی و حرجی در ابلاغ رسالة او عاید
نمیشود و دلیل بر این همین کافی هست که حضرت شعیب خسر موسی کلیم الله اعمی بر رسالة مبعوث شد آیا قبل النبوة اعمی بود یا بعد حصول نبوة اعمی شد ظاهرا قول قبل النبوة
اعمی بود آیا مادرزاد اعمی بود یا بعد تولد احقر در این باب چیزی نیافتم **بحث سادس** در اسم فرعون عربی هست یا عبری یا سریانی و علی کل حال مشتق هست
یا جامد و آیا معنی بهر وجه دارد یا ندارد **جواب** فرعون لفظ عربی بمعنی ستمگار و وصف هر عاتی متکبر و بدکار و بمعنی سخت دشوار و نهایة تبه کار از باب رباعی مجرد
فعلل یفعلل فعللة چون دحرج یدحرج دحرجة و بنا بر آن فرعن یفرعن فرعنة بمعنی عتو یعنی از حد محدود در گذشته در قبایح و منکرات باشد در **صحاح**
فرعون لقب الولید بن مصعب ملک مصر و کل عات فرعون و العتاة الفراعنة و قد تفرعن و هو ذو فرعنة ای دهاء و نکر در **موس** گفته الفرعون التمساح
بمعنی نهنگ و بلا لام لقب ولید بن مصعب و صاحب موسی و والخضر یا اسم پسرا و فیما حکاه النقاش و تاج القراء فی تفسیرهما و لقب کل من ملک مصر او
کل عات متمرد کفرعون و کزنبور و یفتح عینه و تفرعن تخلق بخلق الفراعنة و الفرعنة الدهاء و النکر بمعنی سخت کار و سخت منکر **بحث سابع** هرگاه بسبب
لغة معنی فرعون عاتی متمرد ثابت شد پس باتفاق مفسرین و اهل سیر و تواریخ لفظ **فرعون** از القاب سلاطین مصر هست چنانچه **قیصر** از القاب سلاطین روم
و **کسری** از القاب سلاطین فرس ایران بجمع قیاصره و اکاسره و **نجاشی** از القاب سلاطین حبش و **خاقان** از القاب سلاطین چین و **تبع** از القاب
سلاطین یمن و **نمرود** لقب سلطان بابل بوده **اما فرعون** موسی فرعون ثانی بود اما فرعون اول فرعون یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام بوده و اسم او ریان
مالک و سلطان مصر بوده و همان یوسف را تملیک و تولیة خزائن ارض مالک مصر کرده بود در عصر یوسف علیه السلام مرد و بتخت او و سریر سلطنت او پسرش **مصعب**
بنشست پس در زمان ریان والدین یوسف مع اولاد و احفاد در مصر رفته سکونة کردند پس مصعب هیچ وجه متعرض بنی اسرائیل نمیشد بلکه بحرمة و عظمة صغیر و کبیر بنی اسرائیل
را بعد مردن یوسف نگاه میداشت و چون مصعب هم مرد سلطنت مصر بفرعون ثانی یا ثالث معاصر موسی رسید و در اسم این فرعون دو قول دارند در **کشاف**
زمخشری گفته کان اسمه **قابوس** و قیل الولید بن مصعب بن ریان و همین ثانی قول طبرسی و رازی و اکثر مورخین است و فصل زمان ما بین فرعون یوسف و
فرعون موسی که برسالة داخل مصر شد چهار صد ساله نزد اکثر اهل سیر بود و همین قول شیخنا الطبرسی هست پس این فرعون زبان لاف و گزاف انا ربکم الاعلی علانیة
افشا و خلق را دعوة بسوی الهیة خود کرد و بنی اسرائیل دعوة او را قبول نکردند و با ایشان گفت آیا شما زر خریده غلامان و کنیزان آبائی ما نیستید و شما بندگان و بنده زادگان
ما هستید آباء و ایشان را ببندگی خود قهرا و جبرا گرفت و طایفه را از بنی اسرائیل زبالان قوم خود گردانید و جمعی را افعال شاقه سپرد و جمعی را خشت سازی و خشت پختن
و معماری مقرر نهاد و میگویند که اول کسیکه خشت پخته و گچ سازی و بناء عمارات باین بنا کرد همین فرعون بود و طایفه را سائیس اسبان اصطبل خود و غیر از امور

و زنان و دختران ایشانرا نگاه میداشت و پسران نوزائیده ایشانرا میکشت و آنانرا که اصلاً قابل کار و حرکت نبودند برایشان جزیه بگردن مقرر کرد و همین ظلم بنی اسرائیل میکرد تا آنکه موسی مبعوث برسالة شد ثعلبی گفته قال اهل التاریخ لما مات الریان بن الولید فرعون مصر الاول صاحب یوسف ع وهو الذی ولی یوسف خزائن ارضه واسلم علی یدیه فلما مات ملک بعده قابوس بن مصعب صاحب یوسف الثانی فدعاه یوسف الی الاسلام فابی وکان جبارا و قبض الله یوسف فی ملکه وطال ملکه ثم هلک و قام بالملک بعده اخوه ابو العباس بن الولید بن مصعب بن الریان بن اراشه بن ثروان بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح علیه السلام وکان اعتی من قابوس واکبر وافجر وامتدت ایام ملکه واقام بنو اسرائیل بعد وفاة یوسف علیه السلام وقد انتشروا وکثروا وهم تحت العمالقة وهم علی بقایا من دینهم مما کان یوسف و یعقوب واسحاق وابراهیم علیهم السلام شرعوا فیهم من الاسلام متمسکون به حتی کان فرعون موسی الذی بعثه الله الیه و قد ذکرنا اسمه ونسبه لم یکن فیهم فرعون اعتی علی الله ولا اعظم قولا ولا اقسی قلبا ولا اطول عمرا فی ملکه ولا اسوء ملکا لبنی اسرائیل منه وکان یعذبهم و یستعبدهم فجعلهم خدما وخولا و صنفهم فی اعماله فصنف یبنون و صنف یحرثون و صنف یتولون الاعمال القذرة و من لم یکن له اهلا للعمل فعلیه قرر الجزیة کما قال تعالی یسومونکم سوء العذاب واما آسیة زوجه فرعون او هم از بهترین زنان بنی اسرائیل بود چنانچه او از تمامیها بکمال نسوان اربع شمرده قال ع ما کملت من النساء الا اربع آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و فاطمها فضلهن واکملهن متفق علیه محدثین ثبت است ثعلبی فرموده وقد استنکح فرعون منهم امرئة یقال لها آسیه بنت مزاحم بن عبید بن الریان بن الولید فرعون یوسف الاول من خیار النساء المعدودات و قال مقاتل لم یسلم من اهل مصر الا ثلثة آسیة و حزقیل و مریم بنت موسی التی دلت موسی علی قبر یوسف فجعل فرعون فیهم وهم تحت یده عمرا طویلا اربعمائة سنة یسومهم سوء العذاب فلما اراد الله تعالی ان یفرج عنهم بعث موسی علیهم السلام وسلی وجه دیگر عناد فرعون ببنی اسرائیل گفته که فرعون خوابی دید که ناری از بیت المقدس شام آمده کل اماکن اهل مصر و همه اماکن قوم قبطیه را فراگرفته مع همه مردم را در داد و بسوخت مگر خانها و جاهای همه بنی اسرائیل را نسوخت پس فرعون بسیار حزین و حیران بآنخواب گردیده سحره و کهنه و اهل تنجیم ملک خود را جمع کرده تعبیر خواب خود پرسید و همه ایشان متفق القول گفتند که طفلی از قوم بنی اسرائیل پیدا شده الهیت و مملکت و دین تو و قوم ترا برهم میزند و شما همه را هلاک و نیست و نابود ساخته ملک و مملکت و دولت بنی اسرائیل منتقل شده قرارگاه ایشان ملک مصر خواهد شد پس فرعون بسبب آنخواب و تعبیران منع کلی از مقاربه مردان بزنان بنی اسرائیل کرد و حفظه و حرسه بران گذشت و مردان کلهم در یکجا از زنان جدا میخوابانید بنظر ایشان شب و روز ممنوع محبوس گویا بود تا از دیدن زنان و هر پسریکه از انوقت در انها نادر و قلیل اگر بوجود میآمد او را قتل میکرد و زنان ایشان را باقی میگذاشت و مردانرا در صعب مشقات و تکلیفات شدید میانداخت و اطفالیکه تا آنوقت پیدا شده بودند یکدفعه همه آنها را بقتل آورد و همین سبب دیگر قتل و ظلم بنی اسرائیل بدست فرعون گردید والله اعلم بالصواب

بحث ثامن در وجه تفسیر ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا الی فرعون وملئه یعنی بعد از نوح وغیره از انبیا موسی را فرستادیم بآیات قاهره باهره قاطعه ملجیه عقلاء الی التصدیق والایمان بسوی فرعون واکابر و امنا و دولته و صحاب و اما از آیات موسی در انوقت بدایتی رسالة نزد فرعون با چهار معجزات رفت اما آن سه آیه بدنی موسی علیه السلام اول حل عقده لسانی موسی که بلسان افصح دعوة الی الله بادلة قاطعه و حجج ساطعه و بینات واضحه بفرعون کرد و فرعون و اکابر ایشان او از استماع آن دلائل و برهان و بیان بالغ کلام و فصح لسان بیان کرده همه حیران شده تعجب از ناطقه او کردند دوم ید بیضا رفت اما آیه رابعه غیر بدنی عصائیکه شعیب نبی وقت نکاح دختر خود باو داده بود نزد فرعون هر دو برادر هارون و موسی رسیدند در ابتداء نبوة بآنحضرت داده شد و بعد آن آیات اخر میآیند که در قرآن مذکور است داده شدند تدریجاً فخر رازی در اینجا گفته الاول هذه الآیة تدل علی ان النبی لا بد له من آیة و معجزة بها یمتاز عن غیره و یصح و یصدق دعواه اذ لو لم یکن مختصاً بهذه الآیة لم یکن قبول قوله اولی من قبول قول غیره یعنی این آیه دلالة میکند بر انکه لابد است که هر پیغمبر را آیتی و معجزه میباشد تا بآن ممتاز از غیر نبی شود و صحیح شود و تصدیق نماید دعواء نبوة او را و هرگاه مختص بخارق نباشد قول او در قبول اولی از غیر او نباشد ثانی آنکه ان هذه الآیة انه تعالی اعطاه آیات و معجزات کثیرة پس از ابن عباس رض نقل کرده اند انه قال اول آیاته العصا ثم الید فضرب بالعصا باب فرعون ففزع فرعون منها فشاب رأسه فاستحیی فخضب بالسواد فهو اول من خضب بالسواد و قال آخر الآیات الطمس یعنی اول آیات موسی عطاء عصا بود که اژدها میشد پس از ان ید بیضا بود و وقت حضوری موسی نزد فرعون بسر دروازه فرعون عصا را بینداخت اژدهای عظیم الجثه چون کوه پیچه کرد بدیده بمعاینه آن بر فرعون خوف عظیم مستولی شده بفزع و جزع آمده یکدفعه کل موهای سر و ریشش سفید شده از مردم خود خجالة کشید و خضاب بوسمه سیاه فوراً کرد پس فرعون اول کسی هست که خضاب بسواد استعمال کرده و بقول بعض مورخین که بول و براز هم نزد معاینه اژدهای خطا و جاری بلا اختیار شد خود فرعون مع مشایش فرا بهمین حالة جریان بول و براز و صندوق

خانه مختفی شد و بیانش میآید و ابن عباس گفته که آخر آیات موسی برای فرعون ظهور خون در همه آبها وانهار مشروب قبطیان بود اقول آخر آیات موسی برای فرعون انفلاق وانشقاق بحر وایستادن آب او بود تا فرعون مع کل لشکر در قعر بحر غرق شد سوال شرط صحة نبوة نبی وجود وظهور خارق العادة قرین بدعوی نبوة مطابق واقع مسلم عقلاء بلا شک است آیا آیة واحدة خارق مما شاء الله لاما شاء الناس کافی در ثبوت صدق دعوی نبوة است یا آیات عدیدة مما طلبها الناس واجب الصدور والاظهار شرط صحة نبوة است جواب بجهة اول یعنی یک اظهار معجزه مصدق دعوی نبی مما شاء الله متفق علیه متکلمین وعقلاء کاملین کافی است و تعدید معاجز من باب تفضل الله است یفضل ویؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سوال پس چرا بموسی معاجز عدیده متفاوته داده جواب این وتکثیر آیات گوناگون بموسی من باب الله میباشد و دران دو سبب اند اولهما گردیدن عصا اژدها و عطا ید بیضا مشابه بسحر سحره مبطل آن داده شد معهذا فرعون واکابر دولت او گفتند که این سحر از اکابر واز اعاظم سحره است پس برای اتمام حجة وقطع معذرة فرعون وازاله ماده گمان سحر بعد آن تسعة دیگر تدریجا بموسی داده شد و آخرش فلق بحر باشد و فرعون بالنسبت سلاطین دیگر چون نمرود ذکی الطبیعة بود چنانچه در مناظرات او با موسی ذکاوت و فهم و بفهم واضح ظاهر شد ولهذا با انبیا معاجز بحسب احوال امم اعصار عطا شد تا فرعون فی نفسه بداند که این فعال الهی اند هرچند بظاهر اقرار وتصدیق نکند ومفسرین بحال فطانة وذکاء فرعون وهامان را در قرآن متعدد وجاها اسم آنها برده بخلاف نمرود بحال بلادة بکنایه مضمر در فبهت الذی کفر ذکرش کرده ثانیهما بحال بلادة وغباوة وجهالة بنی اسرائیل که اشد غباوة و اجهل جهلا مثل زد در امم آخره الی حین اند وبودند مع ظهور وتکثیر وتوالی چنین خوارق بایشان آمده که آن معاجز بالنسبت این است موجب ایمان الجائی ومضطرا می کلهم را وفته میکرد بد معهذا از غرق بحر بکنارش برآمده طائفه اصنام پرست را دیدند وهنوز اقدام ایشان بآب بحر تر بوده موسی را گفتند که برای ما هم یکی را مثل اینان الهی مقرر کن تا در حضر وسفر در بغل ما باشد و در قرآن ذکرش هست اجمالا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة وموسی در جواب شان انکم قوم تجهلون فرمود که بتحقیق شما قوم جاهلید و در مقام طور اکابر بنی اسرائیل بموسی گفتند که ما کلامی را شنیدیم اما نمیدانیم که این کلام رحمان بود یا شیطان لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة یعنی ما باور وتصدیق تو در این نمی کنیم که این کلام خداست تا وقتیکه ما بعیون الراس خدا تعالی را معاینه نکنیم اگرچه چنین معاجز ملجئه بایشان آمده معهذا بکرات ومرات مرتد میشدند والا احدی از آنها مومن نیست بحث تاسع فانظر کیف کان عاقبة المفسدین بدانکه در مخاطب نظر دو وجه اند احدهما خطاب بحضرت رسالت مآب چه راس عقلاء وهست ثانیهما خطاب بهر عاقل مکلف است اصحهما بهر دو آنحضرت وبعد آنحضرت هر عاقل راست بحث عاشر فظلموا بها در مرجع بها دو قول اند احدهما فظلموا با نفسهم یعنی بعد معاینه آیات بینات ومعجزات فرعون وقوم او بانکار آنها ستم بنفسهای خود کردند چه بانکار آن در دنیا مستحق عقوبة الهی بغرق بحر گردیدند وهمین قول حسن ومجاهد است ثانیهما قول اکثر است که راجع بسوی آیات است چه ظلم وضع شی در غیر موضع خلاف عدل است وایشان بجای ودر مقام ایمان بجحد وکفر را وضع کردند لقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم وشرک وکفر متحد اند وایشان شرک وکفر را بموضع ایمان وضع کردند اشکال در اینجا ذکر نفرمود که ذهب موسی وادی رسالتی فکذبوه ادای وابلاغ رسالة از موسی بفرعون از کجا ثابت شد جواب عادة کتاب الله تقدیر غیر مخل بوجود قرائن میباشد وهمین فظلموا بها دلالة دارد که اداء رسالة موسی کرد وبقار تفریع برمقدر عبارة مذبوره فظلموا بها کرد نعم الله اعلم بحث حادی عشر فانظر کیف کان عاقبة المفسدین یعنی ای محمد وای عاقل بتامل و تدبر بنگاه کن تو که چگونه وچه طور مآل وآخر کار تبه کاران وافساد کنندگان میباشد ومیشود در دنیا وآخرة بحث ثانی عشر وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین واو تتمه حکایة میکند اژدهای موسی واو ندا میکند بسلطان مصر بلقب مقرر که برای سلاطین بلد بود یعنی موسی گفت ای فرعون بدرستی وتحقیق من رسول مرسل از جانب پروردگار عالمیانم بالفعل بسوی تو وقوم قبطی خاص تو مبعوث شده ام ورب العالمین برای اعلام وافهام والزام فرعون گفت چرا او بادعای انا ربکم الاعلی میگفت تا فرعون وتبعه او بدانند که هرکه خالق ومربی وپروردگار جمیع عالمیان علوی وسفلی بری وبحری وکل وجزء عالم باشد وفرعون هم جزئی از مخلوقات عالم او باشد پس رب العالمین اولی در اضد بالهیبت میباشد از الهیبت فرعون مربوب مخلوق پس ضمنا وهن وحقارة فرعون واسماع وافهام خلق دار ارشاد واهدار اتم وجه اتم بمردم کافة بقول رب العالمین اثبات کرد بحث ثالث عشر حقیق علی آیا با دغام یا و علی هست پس صله حقیق باشد یا بالتخفیف یعنی بالسکون حرف تعدی باشد دران دو قرائة اند قرائة اولی قرائة نافع تنها است لیث گفته حق الشی بمعنی وجب ویحق علیک ان تفعل کذا وحقیق علی ان افعله پس حقیق بمعنی فاعل باشد وبعضی تجویز کرده اند که یکون حقیق بمعنی مفعول وضع فعیل فی موضع مفعول کما تقول العرب حق علی ان افعل کذا الی المحقوق علی ان افعل کذا فهو بمعنی مستحق استحق ذلک رازی گفته بجهة نافع در تشدید یا علی هست که لفظ حق صله علی میباشد چنانچه در آیة فحق علینا قول ربنا ودر آیة فحق علیها القول هست تحقیق یجوز ان یکون موضوع الحرف علی وبای قرائة حقیق بمعنی واجب است چه حق در اصل لغة بمعنی واجب الثبوت میباشد اما در قرائة ثانیة که قرائة عامه قرا بلفظ علی برای تعدی حقیق حرف جر است

وبران وجوه داند اول آنکه لفظ با موحده تحتانیه را در موضع علی جاییز بجای با عرب استعمال کرده اند چنانچه رمیت بالقوس و رمیت علی القوس و جئت علی حال
حسنة و بحال حسنة و مثله آن در علم نحو مذکور اند از مغنی ابن هشام تفصیل و تمثیل این درباب و اخفش و اینجا گفته وهذا کما قال نعم ولا تقعد وا بکل
صراط توعدون یعنی علی کل صراط فکذا وقعت کلمة علی موضع البآء فی قوله حقیق علی ان لا اقول ویؤکده قراءة عبد الله ابن مسعود حقیق بان لا اقول ادا بر قراءة
نافع برفع حقیق برابتدا و خبر ش ان لا اقول باشد در مجمع از ابو علی فارسی بحجة نافع نقل بدو وجه کرده احدهما مرو بان حق الذی هو فعل یتعدی بعلی کما قال
تعرفحق علینا قول ربنا ثانیهما حقیق بمعنی واجب فکما ان وجب یتعدی بعلی کذالك یتعدی حقیق بعلی و من قرء حقیق علی مجاز تعدیته بعلی بالوجهین المذکورین فیجوز
ان یکون علی بمعنی الباء ثانی ان الحق هو الثابت الدائم و الحقیق مبالغة فیه وکان المعنی انا ثابت مستمر علی ان لا اقول الا الحق ثالث الحقیق ههنا بمعنی المحقوق و
هو من قولك حققت الرجل اذ احققته اذا تحققته و عرفته علی یقین و علی ههنا التی تقرن بالاوصاف اللازمة الاصلیة کقوله تع فطرة الله التی فطر الناس علیها
و تقول جاء نی زید علی هیئته و عادته و عرفته و تحققته علی کذا و کذا من الصفات فمعنی الایة انی لم اعرف الا المحقوق علی قول الحق بحث رابع عشر حق بمعنی شی
ثابت و اجب خلاف باطل از حق یحق حقا فهو حقیق و کذا محقوق بمعنی وجب و ثبت و بمعنی سقط نیز آمده کما فی التنزیل وجبت جنوبها ای سقطت در مصباح گفته الحق
خلاف الباطل و هو مصدر حق الشیئ من باب ضرب و قتل اذا وجب و سقط و حقت القیامة تحق من قتل احاطت بالخلایق فهی حاقة و حققت الامر اذا تیقنته
او جعلته ثابتا لازما و حقیقة الشیئ منتهاه و اصله المشتمل علیه و فلان حقیق بکذا بمعنی خلیق و هو ماخوذ من الحق الثابت و قولهم هو احق بکذا یستعمل بمعنیین
احدهما بمعنی اختصاص بغیر مشارکة غیری چون زید احق بماله بمعنی لا حق لغیره فیه ثانیهما بمعنی افعل التفضیل مقتضی اشتراك او مع الغیر میباشد و ترجیح او بر دیگر چون زید احق
و بها من فلان بحث خامس عشر القا بکسر اول بمعنی انداختن چیزی از بالا بزیر از القی یلقی القاء و صله این بوجوه میآید ا بمن چون القیه من یدك ب
القی به من یدك ج القیت الیه المودة و بالمودة د القیت علیه و القیته بغیر صله نیز میباشد کما فی الصحاح و الصراح و اصل باب القاء از لقا بمعنی ازالة اتصال
باشد چنانچه در مجمع فرموده و اصل القی من اللقاء الذی هو الاتصال فالقی عصاه ای ازال اتصالها عما کان علیه اما عصا بالف مقصوره مؤنث بمعنی چوبیکه راست
و باریک برای اتکار و معاونة در رفتار و محافظت خود از قرب گزنده و درنده حیوانات و از وصول مضرات و عصوان تثنیه و عصی و اعص جمع آنست فیروز
ابادی گفته و العصاء العود انثی و الجمع اعص و اعصاء و عصی بضم الاول و فتحه و عصاه ضربها کرضی اخذها در مجمع فرموده و العصا عود کالقضیب
یابس و اصله الامتناع بیبسه یقال عصی بالسیف یعصی اذا امتنع ایا عصا و عصیان هر دو از یک ماده و ماخذ اند یا مختلف غیر مشتق است جواب بدانکه ظاهر
بعضی عصا غیر مشتق از عصیان از اشد داده است و قول شیخنا الطبرسی نیز همین است انه قال و لیست المعصیة بمشتقة من العصا لان العصا من بنات
الواو و المعصیة من بنات الیاء بحث سادس عشر حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق بدانکه اینقول موسی مقتضی است که آنحضرت و قتیکه موسی ع
بفرعون انی رسول من رب العالمین فرموده فرعون گفته باشد که دروغ میگوئی و اینه دعوی تو غلط است برای عوام فریبی چه آن لعین انا ربکم الاعلی بکرات
و مرات بر قوم میگفت و موسی کرد و کلمه مختصره و اصلی اعظم از اصول براهین قطعیه بر ثبوت الهیته تع و بر بطلان دعوی باطل فرعون القاء در مشهد عوام و خواص
کرد و افهام خواص و عوام متوجه ببرهان رب العالمین شده باشد چه این فقره همه قلوب مرده را زنده و اذهان و افهام بلیده غبیه را متنبه و بیدار میساز و لیس فرعون
لابد گفته باشد انت الکذاب کان ما فی لد بیاد بغیری پس این جمله دافعه رادّه مقوله مزبوره فرعون وارد شده اما عدم تذکره آن در جای و آیات دیگر قرآن ضمنا هست که
عادة کتاب الله تقدیر عبارة غیر مخل مع ذکر القرائن و المقتضیات میباشد و اینجا خود جمله حقیق الخ دال بر تقدیر اینمقال فرعونی هست کما ذکره الزمخشری انه قال فذکر
ان عدو الله فرعون قال لما قال موسی انی رسول رب العالمین کذبت فیقول انا حقیق علی قول الحق ان اکون انا قایله و القائم به و لا یرضی بمثل ناطقابه بحث سابع
عشر معنی جمله حقیق الخ بوجوه است نزد زجاج معناه حقیق علی ترك القول علی الله الا الحق است یعنی سزاوار و لازم بر هر کس است که ترک کند اطلاق قول لا ینبغی بر
خدا سوای قول حق ثابت بذات و صفات واجب تع و ان قول حق ثابت بر واجب تع همین است که او واجب لذاته موجود بنفسه دائما موجد کل عالمیان است غیر او
موجدی و ربی و خالقی در عالم و آدم نیست اصلا و ابدا نزد فراء معناه حقیق بان لا اقول علی الله الا الحق و الصدق الثابت بلا زوال و ما فرضه علی من الرسالة
یعنی حق است آنکه من ابدا نگویم بر خدا مگر خاص حق لازم و صدق ثابت مطابق واقع که بلا زوال است و آنچه واجب و همان فرض است بر من از ابلاغ و ادا رسالة تعالی
نزد ابو عبیدة معناه حریص علی ان لا اقول علی الله الا الحق اقول لیس لهذا بوجه وجیه در کشاف درباب لغة و قراءة جمله حقیق فرموده فیه اربع قراءات
ا المشهورة و حقیق علی ان لا اقول و هی قراءة نافع ب و حقیق علی ان لا اقول و هی قراءة عبد الله ج ان لا اقول و هی قراءة ابی د و المشهورة یعنی فی حقیق علی اشکال

تبیان الخلاف فی قراءة حقیق علی ان لا اقول

ولا تقولو من ویعوق **احدها** ان یکون مما یقلب من الکلام لامن الالباس کقوله **شعر** وتشقی الرماح بالضیاطرة الحمر **و** معناه وتشقی الضیاطرة بالرماح وحقیق علی ان
لا اقول وهی قراءة نافع **والثانی** ان ما لزمک فقد لزمته فلما کان قول الحق حقیقا علیه کان هو حقیقا علی قول الحق ای لازما **والثالث** ان یضمن حقیق معنی حریص
کما ضمن هیجنی معنی ذکرنی فی بیت الکتاب **والرابع** وهو الوجه الادخل فی نکت القرآن ان یغرق موسیٰ فی وصف نفسه بالصدق فی ذلک المقام لاسیما عند تکذیب
فرعون بدعوی نبوة موسیٰ **خازن بغدادی** گفته که موسیٰ هرگاه بفرعون گفت که من رسول خدا ام پس فرعون تکذیبش کرد پس موسیٰ در ردش فرمود انی رسول و
الرسول لا یقول ولا ینبغی مطلقا الا قول الحق فی وصفه وتنزیهه وتوحیده تعالیٰ بانه لا اله غیره ولا معبود سواه یعنی ای فرعون من رسول الہ ام و هیچ یک رسول
خصوصا بر رسول خدا اصلا وابدا جائز نیست که دروغ وافترا خلاف واقع و باطل بگوید و من رسول خالقم برمن جائز نیست مگر آنکه قول حق وصدق در توصیف
وتنزیه وتوحید تعالیٰ دائما بگویم وآن اینست که غیر او تعالیٰ معبودی خالق احدی نیست پس تو ادعا باطل خود با نا ربکم الاعلیٰ ترک کن واین اوضح وا وجه الوجوه است **رازی**
دو وجه دیگر افزوده مراد از حقیق اینست ان الحقیق فعیل او فاعل من الحق فالحق هو الثابت الدائم والحقیق مبالغة فیه **و** کان المعنی انا ثابت مستمر علی ان لا اقول الا
الحق یعنی حقیق فعیل خواه فاعل از حق است وحق بمعنی شیٔ ثابت دائم میباشد **و** لفظ حقیق بمعنی مبالغه در حق است **پس** معنیش چنین میشود که من ثابت الحق والصدق
مستمر میباشم لهٰذا برمن جائز نیست مگر خاص قول حق وصدق علی الدوام بر حق تعالیٰ ومن تنخواه بتو رسانیدم آن پیام حق وصدق بلا زیادة ولا نقص ولا تفاوت است **حج**
دیگر آنکه الحقیق هیهنا بمعنی المحقوق وهو من قول حققت الرجل اذا تحققته وعرفته علی یقین **و** لفظة علی هیهنا هی التی تقرن بالاوصاف اللازمة الاصلیة کقوله تعالیٰ
فطرة الله التی فطر الناس علیها وتقول جائی زید علی هیئته وعادته وعرفته وتحققته علی کذا وکذا من الصفات فمعنی الآیة انی لما عرف ولم المحقوق الا علی قول الحق حاصل
آنکه حقیق بمعنی مفعول محقوق از حققت الرجل اذا تحققته وعرفته باشد **و** علی قرین باوصاف لازمه اصلیه میباشد در آیه فطرة الله **و** در جائی زید علیٰ هیئته وعادته
است یعنی شناختم وتحقیق کردم او را بر چنین وچنان حالتها بود پس معنی آن چنین که مرا معروف ومتحقق نیست مگر قول بحق **اقول** درین قول تکلف وتسکع است **اشکال** در قول موسیٰ
حقیق علیٰ صریح ثابت است که توصیف ومدح نفس خود کرد **و** مدح نفس خود بر احدی خصوصا انبیاء را ابدا جائز نیست **جواب الزامی** قول انا رسول الله مدح اعلیٰ الضرورة
است آیا تفوه باین قول بر رسول جائز است یا نه چه اکبر جوابنا **اما جواب بیانی** آنکه حضرات انبیاء وخلفاء تعالیٰ مامور اند که اظهار منصب رسالة وخلافة خود بوجوب عینی
اولاً نمایند بعد آن ابلاغ واداء رسالة الہ نمایند چه اگر اظهار بانا خلیفة الله وانا رسوله نکنند مخاطب شبه میشود که تو کیستی چرا چنین امر را ابلاغ میکنی پس با ظهار این کلمه
گوش زد مخاطب شده که این خاص مرسل است **و** بعد آن رسالة اله را بلا اله الا الله برساند **تبصره** هرگاه اظهار رسول الله وخلیفة بودن خود بر انبیاء وخلفاء ثابت
وواجب لازم شد پس بلفظ بحقیق علیٰ برانبیاء جائز بل لازم شد خصوصا وقتیکه مرسل الیه تکذیبش در دعوایش نماید **و** هرچند لفظ حقیق بذاته از کلمات صفیه
مدحیه است اما در مقام رد مکذب در اظهارش عینا واجب است **و** آن امور من الله نیز عینا اند تا بتشکیک متشکک در مرسل الیهم شبه باقی نماند وحجة الله برآنها
تمام وکامل برسد اشکال باطل است **تنبیه** در اینید لالة بر دو چیز است **احدها** انبیاء وخلفاء اله دائما معصوم ومحفوظ از خلل وزلل وخطاء بسهو وعمد ونسیان
مدة الاعمار اند چه لفظ حقیق علیٰ ان لا اقول علی الله الا الحق وصف لازمی ثابت الدوام میباشد **و** قول صدق عبارة از قول ثابت دائم الاوقات مطابق واقع
بلا تفاوت میباشد **و** بلا تفاوت بودن قول صدق وحق مستمر اعلی الدوام مدة الاعمار در جمیع احوال ومقال وافعال از غیر معصوم محال است پس باین عصمة دائمی
انبیاء وخلفاء واوصیاء منصوصه ایشان هم دائما ثابت شد **ثانیهما** دلالة دارد که علم ایشان در همه امور قطعی است ظنی الاجتهادی نیست چه در ظنی واجتهادی فی نفسه
احتمال خلل وزلل وخطاء است وخطاء اجتهادی بالفرض اگر معفو هم باشد لکن بعفو از خطاء وزلل فی نفسه که هست خارج میشود چنانچه ناحق سلی زدن قبیح وگناه
است لکن بعفو مضروب به مواخذه آن از اصل قباحة بر نمیآید ثم الله اعلم **تبصره** بدانکه این آیه نیز دلالة دارد که شرط صحة نبوة نزد **متکلمین** آنست که نبی
مشهور بصدق قبل البعثة وجوبا باید باشد تا الزام وافحام خصام پیغمبر در ادعاء رسالة عائد نشود که تو قبل برین مشهور بکذب بودی **و** کلام موسیٰ حقیق علیٰ ان لا اقول علی الله
الا الحق دلیل سمعی براین میباشد چه موسیٰ بآنها گفت که هرگاه من قبل از ین دعوی مشهور بصدق عموما بودم پس بشرف یابی رسالة اله چگونه مرا سزاوار باشد که بر خدا دروغ و
افترا وبهتان بهبندم وبشما دروغ خلاف واقع بگویم **بعث تا من عشر** قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل موسیٰ مخاطب بفرعون دشبه او میفرماید که تحقیق
آمدم شمارا بحجة روشن وبرهان قاطع بر ثبوت رسالة خودم وبر صدق دعوی خودم که من رسول از جانب پروردگار شما بسوی شما آمده ام پس بفرعون بامن قوم بنی اسرائیل
کلا را چه ایشانرا غلام خانه بندی ساخته بود مجاز نبودند که از ملک بملکی دیگر حرکت کنند وبیرون روند **و** مراد از بینه درینجا خاص معجزه است تا برسانم ایشانرا بوطن اصلی نواحی شام
وبیت المقدس چه آنکه شام وطن آبائی ایشان از وقت خلیل الرحمٰن ابراهیم بود **و** توطن در مصر از عصر یوسف ایشان کرده بودند این استیطان بطور عرضی بوده **ف**

بیان حقیقت وعصمت انبیاء وعدم خطاء ایشان قطعی است نه ظنی

غرض از این استخلاص بنی سرائیل از چنگ فرعون و از ذلة و محنة و مشقة شدیده بود پس نظر بکمال مرحمة و مهربانی کریم تو که هرگاه موسی و هارون را برای تخلیص
قوم بنی اسرائیل از حبس و پنجه فرعون و از محنة و مشقة بعز لیسد و ذلة و شدة نهانخواهد پس چگونه مومنین را در عذاب آخرة دائم الحبس نماید و امید قطعی هست که
خالق همه مومنین را نجاة از همه شداید دنیا و آخرة میدهد چه غیرة رحیم تو اکثر و اوسع است که عصاة مومنین را در شماتة کفار و مشرکین در شده عذاب نار بگذارد و هو
ارحم الراحمین **حجت تاسع عشر** قال ان کنت جئت بآیة فات بها ان کنت من الصادقین این جواب فرعون در خطاب موسی هست یعنی گفت هرگاه تو بر صدق
دعوی رسالة خود آیت آمدی با نیتی و علامتی هم پس بیار آن آیة و علامة را تا معاینه کنیم اگر تو از رست گویانی چه هیچ دعوی بغیر بینه و بیان قاطع عند العقل ثابت
نمی شود و انیه دعوای تو بر رسالة مالک الملوک و الملک از اعاظم دعاوی است بغیر ارائة و اثبات بینه چگونه تصحیح و تصدیق آن کرده شود **سوال** همین قیل و قال که
درین آیه ذکر هست آیا مرتبه ابتدای ابلاغ بفرعون هست یا قبل برین ابلاغ واقع شده و این مره دیگر هست **جواب** ظاهر این آیه از قول موسی قد جئتکم ببینة من
ربکم و جواب فرعون ان کنت جئت بآیة فات بها ان کنت من الصادقین دلالة دارد که مره ابتدائی در ابلاغ بفرعون هست ثم الله اعلم **اشکال** فرعون هرگاه اول گفت
ان کنت جئت بآیة پس چرا فات بها گفت **جواب اوّل** چونکه فرعون از اکثر سلاطین سلف مرد هشیاری با ذهن و ذکائی در مناظره کامل بود چنانچه بر ماهرین فن مناظره
متضح میشود و حضرت موسی هرگاه در محفل خواص و عوام فرمود که من رسول عالمیانم و بعد آن فرمود قد جئتکم ببینة من ربکم متضمن افحام فرعون و افهام حاضرین مجلس
تا همه بدانند که رب العالمین غیر فرعون است و فرعون احدی از مربوبین او هست پس هرگاه فرعون این کلمه مفحمه ملزمه را فهمید برای ازالة این شبه از حاضرین بالغلط
شرطیه اول بقوله ان کنت جئت بآیة گفت تا یقین نکنند سامعین که موسی آیتی بطور قطع و یقین از رب خود آورده لهذا بطور تفریع بران گفت فات بها ان کنت من
الصادقین یعنی اگر تو برهانی قاطع از رب خود آوردی و داشتی چرا نیاوردی پس بیار آنرا اگر تو در دعوی خود از رست گویانی و این طرز کلام یک باب فن مناظره کاملین
است که مابین موسی و فرعون بوقوع آمده **جواب ثانی** بعض اعلام فرموده جوابه ان کنت جئت من عند من ارسلک بآیة فأت بها و احضرها عندی لیصح دعواك و
یثبت صدقك بادعیت بقولك قد جئتکم ببینة من ربکم یعنی ای موسی هرگاه تو از جانب خود بعلامتی صحیح آمدی پس بیار و حاضر کن آنرا نزد من تا صحیح و ثابت شود
دعوای تو و صدق تو بآنچه گفته بودی که من آمدم بشما بینه روشن از جانب پروردگار شما **اقول** کمال ذکاوة فرعون هست که موسی جواب بطور معقول گفت که اگر تو صادقی
بینه و بیان بر ثبوت آن چرا نیاری و من نبینمای تا راستی تو ثابت شود چه دعوی بغیر دلیل قاطع و برهان ساطع ثابت نمیشود **اما فرعون** هرچند برای رفع شبهه
اهل مجلس باداب عقلا گفتار کرد ولی این خیال نکرد که عدم احضار آیة محتمل صدق و کذب هست و اگر آنرا احضار کرد بعلاینه آن بحر و مر ازالة شبهه سابقه شده یقین بر حقیة
مدعی دفعة حاصل میشود و کارش مختل میگردد چنانچه همین حالة بعد معاینه معجزه عصا هزارها سحره بایمان و باسلام دفعة مشرف شدند **حجت عشرین** فالقى عصاه
فاذا هی ثعبان مبین بدانکه در لغة ثعبان بمعنی مار عظیم الجثه مذکر یعنی نر میباشد و او را اژدها میگویند یعنی در حالة باریک جثه او را مار بفارسی و در عربی حیة و در حالة
عظیم الجثه و ضخامة بدنش بمعنی اژدها در فارسی و در عربی ثعبان مینامند و جمعش ثعابین ذکره فی حیوة الحیوان للدمیری و فی المصباح فی اللغة فراگفته ثعبان عظیم
الحیات مذکر مشتق ثعب الماء انثعبه اذا فجرته و الثعب موضع انفجار الماء فسمی الثعبان لانه یجری علی الارض کعنق الماء عند الانفجار اما تمساح جانور آبی در فارسی
نام نهنگ میباشد آدمی و گاو و شغال و دیگر حیوانات بجذب نفس از کنار های انهار و بحار بگیر تا بن الجثه را میکشد و در عمق آب فرو میرود **حجت احدی و عشرین**
فالقى عصاه فاذا هی ثعبان مبین یعنی وقتیکه فرعون طلب آیة از موسی کرد پس موسی القا کرد و بینداخت عصار خود را بر زمین پیش روی دروازه فرعون و او
بر اعلی منزل بر سریر خود نشسته و همه اکابر و مهاد دولة چهار دورش بودند پس هنگام القا آن عصا اژدهای عظیم الجسم روشن و واضح گردید که احدی از معاینه
کنندگان شکی و شبهه در ثعبان بودن او باقی نماند خاصه و عامه مفسرین روایة کرده اند کما فی **الکشاف** و روی انه کان ثعبانا ذکرا اشعر فاغرفاه بین لحییه
ثمانون ذراعا وضع لحیه الاسفل فی الارض و لحیه الاعلی علی سور القصر ثم توجه نحو فرعون لیاخذه فوثب فرعون من سریره و هرب و احدث و لم یکن احدث
قبل ذلك و هرب الناس و صاحوا و حمل علی الناس فانهزموا فمات منهم خمسة و عشرون الفا قتل بعضهم بعضا و دخل فرعون البیت الداخل و صاح یا موسی خذه
و انا اؤمن بك و ارسل معك بنی اسرائیل فاخذه موسی فعاد عصا یعنی مرویست که عصای موسی بفور اژدهای عظیم الجثه اطول از سوی و پشم دار کشاده گردیده مابین دو
لب او از لب زیرین او تا لب بالا هشتاد ذراع فاصله و دهان کشاده بود پس لب زیرین خود در زیر خانه فرعون و لب بالائی خود بر دیوار سطح خانه فرعون نهاده
متوجه بسوی فرعون شد تا او را بگیرد و بخورد پس فرعون بترس از سریر سلطنت خود خیز زده فرار کرد و بول و براز او بخوف بلا اختیار او جاری و بروز کرد و
قبل بران گاهی بول و براز خود نمودار باحدی نمی ساخت و نمی کرد و مردم دولة از امنا و لشکر بغایة دهشت و وحشت نزد حمله او براثیان نیز همه فرار کردند و

اجوبهٔ اشکال که فرعون چرا از موسی علیه السلام اینها معجزه طلبید بعد از قول قد جئتکم ببینة

بیست و پنجهزار آدم از انمردم تماشابین بپای مال یکدیگر دفعةً مردند و آنانکه مکسور العظام گردید تعداد آنها دریافت نشد پس فرعون مخفی شد ودر داخل خانه و بخانه فرار خود
فریاد کرد ای موسی بگیر این اژدها را و من تصدیق تو کردم وایمان میآرم و بنی اسرائیل را با تو میفرستم پس موسی گردن اژدها را گرفته باز عصا گردید و همین قول ابن عباس
وسدی و دیگر جمعی از مفسرین واهل سیرت در مجمع طول واز قولی نقل کرده که هشتاد ذرع موسی بود در در منثور از ابن جریر و ابن ابی حاتم روایت کرده که احدی بول
وغایط بحضور کسی نکرده و همیشه بطور مخفی ومستور میکرد امّا وقتیکه ثعبان موسی را دید ودهان بازکرد فاخذه یومئذ اربعین مرة چهل مرتبه بول وبراز و در انوقت خطا رو جاری
شد در در منثور از وهب منبه نقل کرده که لحیه ثعبان یعنی استخوانیکه دران دندان ثعبان بود دوازده ذرع بذراع آن مردم بود چه ایشان طویل القامة بودند امّا لون و رنگ
ثعبان موسی بخلاف الوان ثعابین بود چه در در منثور از کلبی نقل کرده قال حیة موسی صفراء ذکراً یعنی مار موسی برنگ زرد بود امّا وقتیکه آن اژدها خود را جمع کرد و نشست
چون بچه میشود در در منثور از حسن نقل کرده که وقت قعود مثل مدینه جای قعود او میشود سوال عصا از کجا واز چه قسم درخت بود جواب اکثر برین اند که آن عصا
آدم از اشجار بهشت بود و وقت هبوط آدم باخود آورده بود و آن عصا از آدم بارث شعیب رسیده بود و نزد معاهده مابین شعیب وموسی درباره حفظ و چرانیدن مواشی
او شعیب گفت که برو ازین صندوق عصای را بگیر و دران عصاهای انبیا بودند و هفت بار موسی علیه السلام رفت همین بدست موسی آمد و شعیب دانست که در همین
مصلحت الهی است امّا انتهای موسی علیه السلام بقولی از درخت انجیر بود و ثعلبی نقل کرده که عصای موسی از درخت آس بوده در طول ده ذرع بطول موسی
حملها ادم من الجنة الی الارض فتوارثها الناس صاغراً عن کابر الی ان وصلت الی شعیب فاعطیها موسی و بقول حسن ابن منذر وابن ابی حاتم از درخت عوسج
بود فقال کانت عصا موسی من عوسج ولم یسخر العوسج لاحد بعده نقله السیوطی فی الدر المنثور طبرسی گفته عوسج درختی خاردار است چون درخت مغیلان العوسج
فوعل من شجر الشوك له ثمر مدور فاذا عظم فهو الغرقد الواحدة واکثر همین است که عصای آدم از درخت بهشت بود سوال اسم عصای موسی چه بود جواب
دران علما خلاف دارند و امّا اسم آنعصا در در منثور از ابن عباس روایت کرده قال عصا موسی اسمها ماشاء یعنی نام عصای موسی بلفظ ماشاء
بود اگر بشین معجمه صحیح باشد نام عصی باشد پس موسی هرچه میخواست باذن الهی از ان بار حاصل میشد ایضاً سیوطی از مسلم باخراج ابوحاتم نقل کرده که نام عصای
موسی دابة الارض است در عرایس ثعلبی گفته واختلف العلماء فی اسمها فقال سعید بن جبیر اسمها ماساء بالسین وقال مقاتل بن سلیمان اسمها نفعة
وقال ابن حبان اسمها غبات وقال آخرون اسمها علیق پس ثعلبی گفت و یقال کانت عصا موسی من اللوز وکان اذا جاع رکزها فی الارض
فاورقت واثمرت واطعمت وکان یاکل منها اللوز واذا اشتهی فاکهة من الفواکه غرسها فی الارض فیتخرج اغصان تلک الشجرة التی اشتهی موسی فاکهتها
واثمرت له من ساعتها الخ ظهور عزابیات و دیگر نقل از عصا کرده در صحاح گفته آس بعربی وابا بفارسی درخت مورد میباشد ثعلبی در روایة دیگر
آورده حاصلش آنکه ملکی این عصا را بصورة ادمی بشعیب ودیعة سپرده بود پس وقتیکه دختر خود صفورا را بنکاح موسی داد وامر کرد بدختر خود که عصائی برای
موسی بده چند بار صفورا را برای تبدیل آمد همین عصا از همه عصاها بدست هربار آمد و شعیب راضی نشد که این عصا بموسی بدهد پس مابین ایشان وبین فیصل
همین قرار یافت که اول کسی که باینجا درداخل شود به هرکس او حکم کند باذن باو باشد پس باین حال ملکی بصورة انسانی آمد او امر کرد که هرکس این عصا را
از زمین برداشته تواند باو باشد و شعیب آنرا از زمین اصلاً برداشته نتوانست پس آن ملک حکم کرد که این عصا بموسی باشد و موسی گرفت فخر رازی درینجا
فرموده آنچه در کتاب الله قلب عصا بثعبان وارد شده او حق و ثابت است و امّا آنچه دیگر حالات از عصا نقل میکنند آنچه در صحاح احادیث متفقه آمده او مسلم میباشد
نه اقوال منقوله از یهود ونصاری در کثیر احادیث اهلبیت عصمت وارد است که عصا و تابوت سکینه بنی اسرائیل و همه تحایف والبسه و صحف واسلحه مخصوصه انبیا
علیهم السلام نزد مهدی آخر الزمان امام ثانی عشر ائمه اهل البیت از پیغمبر امام بعد امام خاص بارث رسیده در ایام ظهور خود اظهار همه آن میفرمایند اشکال
از طبیعیین آنکه انقلاب عصا بحیوانی ثعبان وفرو برده کردن او و نگهداشتن از اسباب وچوبها ورسیمانها وغیر اینها از اجسام واجرام ثقیله و بعد آن عدم نمود و
عود آن اشیا بلع کرده واجب البطلان است زیرا که چنین واقعات اگر مجوز باشد پس این موجب ارتفاع وثوق وزوال اعتماد از علوم ضروریه بدیهیه گردد تجویز
میشود که اشخاصی معینی را که الحال ما معاینه میکنیم اینها از نسل آدم ابوالبشر و از نسل والدین خود نباشند بل اینها هم منقلب از حجر و شجر و مدر واز گیاه وغیر اینها
الآن مخلوق شده باشند و این خلاف مشهودات و محسوسات ضروری البطلان سفسطه است و عقلا حکم بقایل وبمدعی چنین شخص بخبط وجنون و مالیخولیا میکنند
و تجویز این چنین حالات کل معاملات دنیا از مناکحات ومباشرات و مبایعات و طلقات و دیون و مواریث و انتساب انساب و امثال اینها فاسد و معطل
میشوند چه شبهه بمعاینه کننده میشود که این شخص آن زید و بکر و عمر مشهود روز گذشته نباشد شاید که اینها الحال از درختی از حجری یا شجری یا مدری یا از غیر آن

جواب سوال عصای موسی که داده و از چه بود

بیان اسمای عصای موسی بقول علما

بیان آنکه عصا و تابوت سکینه و تحایف انبیا نزد امام آخر الزمان است

بهمین قد و قامت و صورۃ و شکل پیدا شده باشد پس هذا انقلاب ماهیة ممتنع است **و اگر گفته شود** ان تجویز امثال هذه الاشیاء کان مختصا

بزمان الانبیاء و هذا الزمان لیس کذلک **فقلنا** لما حصل ذلک فی بعض اعصار الانبیاء فقد وقع الشبهة ایضا فی الموجودین هل کانوا من انسال آدم البشر ام

بغیر النسل من الجمادات والنباتات وغیرها **جواب** این بدو وجه میباشد **وجه اول لزامی** بدانکه قول ایشان مبنی بر طبیعة است پس ما میگوئیم

که ان طبیعة ذی الحیوة والقدرة والارادة التامة برایجاد معدوم و برا عدام موجود بهمه وجوه و بهر صفة و شکل وارد یا ندارد پس **بر شق ثانی** که اگر

طبیعة لا علم ولا قدرة ولا حیوة ولا ارادة است پس من الجمادات میباشد **و جماد** مؤثر در خود و در غیر خود نمیباشد پس تجویز ایجاد از لا شعور ولا قدرة ولا علم

واجب البطلان محال است عقلا **و ایضا** اگر اصلا مؤثر ذی حیوة و علم و قدرة و اراده نباشد پس وجود جمیع اشیاء عالم بلا مؤثری موجود شده باشد پس

قلب عصا هم بحیوان مجوز میشود **و بر شق اول** که مؤثری ذی حیوة و علم و قدرة اگر موجود بود و باشد پس یا افعال و صنایع او بالاراده اند یا بالایجاب

باضطرار بغیر اختیار و اراده است **بر ثانی** این قلب عصا بثعبان و ایجاد خلق گوناگون مختلف الاشکال بالایجاب والاضطرار بقول تو از و جائز الحصول

باشد جوابک جوابنا **و بر اول** یعنی بالاختیار والاراده مؤثر است پس بایں حالة از وجواز قلب عصا بثعبان بالاراده بمصلحة صحیحه برای اتمام حجة بر خلق

بطور خارق العادة برای تصدیق نبی خاص در وقتی جائز است نه در کل اوقات هر چند جائز است زیرا که از امور ممکنات است لکن در عمومات جائز

نیست تا از خرق العادة بر نیاید پس بعد اثبات کلام در نیست که این مؤثر آیا واجب بالذات است یا ممکن **ثانی** باطل است بلزوم دور و تسلسل

پس واجب لذاته حی و علیم و قدیر بالاراده و اختیار بودن او واجب است فهو المطلوب فی بطل الشبهة الواهیة بحمد الله تعالى **وجه ثانی بیانی** که چند

برهان است **برهان اول** متفق علیه فلاسفه و حکماء اسلام و متکلمین است و اینها اثبات کرده اند که جمیع متصورات خالی از این نیست یا حی واجب

لذاته علیم و قدیر بالاراده عند المتکلمین **و** بالایجاب عند الفلاسفة بالجملة است **یا** ممکن بذاته امکان ایجاده للواجب بذاته **یا** ممتنع بذاته ولغیره میباشد

پس خالق موجد ذی الاراده واجب **و** جمیع ماسواه ممکن و کل ماسواهما غیر معقول ممتنع است **تنبیه** هرگاه این برهن براهین بالتفصیل در

علم کلام و حکمة ثابت میباشد **فقال المتکلمون** ان ذوات الاجرام والاجسام جمیعا متماثلة فی تمام الماهیة فکل ما صح علی الشیء صح علی مثله

فوجب ان یصح علی کل جرم و جسم صغیرا او عظیما علویا او سفلیا ما صح علی غیره **و اذا** صح علی بعض الاجسام صفة من الصفات وجب ان یصح علی کلها

مثل تلک الصفة **و اذا** کان کذلک فقلنا کان جسم العصا قابلا للصفات التی باعتبارها تصیر ثعبانا **و اذا** کان کذلک کان انقلاب العصا ثعبانا امرا

ممکنا الذات **و** ثبت انه تعالى عالم قادر علی جمیع الممکنات فلزم القطع بکونه تعالى قادرا علی قلب العصا ثعبانا **و** ذلک هو المطلوب حاصل آنکه متکلمین هست

اثبات کرده اند که اشیاء ذوات الاجرام والاجسام همه متماثل و متشابه بیکدیگر در تمام ماهیة و در حقیقة اند پس هر چیزیکه صحیح بر شیء جسمی میشود همان صحیح

میشود بر مثل او پس هر صفتیکه بر بعض اجسام صحیح ثابت باشد پس همان حالة و صفة واجب است که صحیح و ثابت بر کل اجرام و اجسام میباشد و میشود

خواه آن جرم و جسم کبیر باشد خواه صغیر علوی باشد خواه سفلی ذی حیوة باشد خواه جماد مثلا انقلاب و انتقال و استحاله و خرق و التیام و تغیر و انفعال در

صور و اشکال و تبدیل و ابدال جائز و صحیح میباشد **تذکره** هرگاه این حالة و صورة واضح شد پس ما میگوئیم که جسم و جرم عصا هم از همین اجسام و اوصاف

قابل تصییر بثعبان بود باراده مؤثر قدیر ماهیتا و بماهیة ثعبان و بعد آن بالعکس دفعة متبدل گردیده پس تقلیب و انقلاب عصا بثعبان بنفسه امری

ممکن **و** مؤثر او قادر قاهر بالاراده بلا ایجاب بر جمیع ممکنات است **و** گردیدن عصا اژدها **و** اژدها عصا قطعا واقع گردید اشکال ملحد طبیعی لا خدا بحمد الله

باطل بالاصالة بود و بطلانش ظاهر گردید **تتمه** وهذا البرهان موقوف علی اثبات مقدمات اربع **احدها** ان الاجسام کلها متماثلة فی تمام الذات

وقبول الحالات والصفات **ثانیها** ان حکم الشیء حکم مثله **ثالثها** انه تعالى قادر علی کل الممکنات **رابعها** تقلیب العصا حیا من الممکنات **فمتی** قدمت

هذه المقدمات الاربعة الثابتة فی علم الکلام فقد حصل المطلوب التام بلا اشتباه **برهان ثانی** بر وقوع انقلاب ماهیة بر آن امور و اشیاء محسوسه مشهوده

ناطق صحیح ثابت اند چنانچه بیضه مرغ فی الحقیقة از نطفه مرغ است پس آن قطره منی مستحیل الحال در بطن ماکیان میشود و بدو قسم یکی چون تالاب نقره

که از دیگر طلا رنگ از و هر دو مایع منقلب الماهیة والمزاج واللون سفید و زرد و مختلف الخاصیت سفیدی آن مزاج سرد و خشک **و** زردی آن گرم و

تر و هر یکے بالانفراد لازمه و خاصیاتی دارد در علم طب مفصل مبین و معلوم اهل تجربه **و** وجدان آکلین میباشد معهذا یعنی با وجود مذاب و مایع حایل و

فاصل ندارد اگر آن تخم را بحال جنبانی اصلا باهم خلط و ملط نمیشوند و آن دو تالاب مایع سفید و زرد اول بحاله ملیحا و بعد آن لخته گوشت منقلب

مستحیل شده و بعدآن دراو استخوان ناشی شده عضلات وجوارح و بعدآن علامات ولوازم ذکوریا اناث دراو حاصل شده و بعدآن براو جلدی محیط
بخلاف از سرتا پایش پوشیده و بعدآن دراو جانی وحیوتی پیدا شده و خارج از تخم گوناگون بالوان مختلفه ریشه وپر وبال حاصل میشود و همین احوال
در نطفه انسان و هر حیوان میشود **تنبیه** از این استحاله وانقلاب عدیده در یک نطفه محسوس و مشهود در مدة الاعمار هر کس میشود پس بوقوع چنین انقلابات
در یک نطفه در یک وضع رحم ضیق بطنی قطعا ثابت شد که انقلاب واستحاله ماهیة جمیع اقسام اجسام ممکن الحصول بل حاصل الوقوع علی الدوام موجد
مؤثر علیم بکمال وقدیر بلا زوال بیک حال در جمیع احوال ذی الاراده والاختیار والتصرف در کل ممکنات وموجودات علی الدوام حیث ما شاء و
کیف یشاء باشد پس باطل شد ادعاء باطل مبطل جاهل که تقلیب ماهیة ممتنع است والحمد لله سبحانه ما اعظم شانه وکتاب الله ازین قسم برهان مملو
چنانچه در یک آیه فکسونا العظام لحما الخ همه تفصیل این برهان از ابتداء نطفه آدمی تا ایلاد واظهار در بنی عالم درج فرموده پس عقلا ممکن الحصول
و سمعا حاصل الوقوع انقلاب ماهیة ثابت میباشد **سوال** در عصاء موسی بمحض القاء وانقلاب بلحم ودم وعظم حاصل شده حیوة ناشی میشد یا اول
در عصا حیوة آفریده منقلب بلحم ودم وعظم شده پس صورة وهیکل ثعبان بفور دران آفریده میشد یا بنوعی غیر این **جواب** محول مدققین مفسرین
تصریحی در این باب نکرده اند ولکن القاء وفاء تعقیبی فاذا هی ثعبان مبین دلالة دارد که بمحض القاء انقلاب طبیعة عصا بطبیعة وصفات ولوازم
ثعبانی بفور حاصل میشد ثم الله اعلم **سوال** پس بعد اخذ موسی که ثعبان عصاء چوبی میگردید آیا آن طبیعة حیوانی دراو ودیعة میماند فقط وبظاهر حالة
عصا عود میکرد یا حالة طبیعة وصورة حیوانی ازان زایل میشد **جواب** هر دو حالة در آن جایز است چه اهل سیر روایة نقل کرده اند که سحره ابتدا
متجسس شدند از اینکه تا بکجا حالة نوم موسی دریافت نمایند پس دیدند که بعض آن اژدها بجای بالین موسی زیر سرش بقیه عصا اژدها صورة جهاز
دور موسی سر بلند کرده نگران ونگهبانی موسی ودیگر مواشی میکند پس سحره بمعاینه این حالة یقین کردند که از قسم سحر نیست بل از قسم خارق العادة است
وایضا وقتیکه کما من سحر سحره از هیزمهای طویل وجسیم وریسمانها وستون سیماب وغیرها بیک لقمه فرو برد وخورد کرد و بعد اخذ موسی اژدها بحالة
عصا عود کرد و اصلا وابدا اثری از فرو برده وخورده او نمودار نشد وعود نکرد **هذا** هم از سحره ایمان آورده سجده بخالق کردند **وایضا** وقتیکه
اژدها شد خود آنحضرت بمعاینه آنحالة خوف خورد از قرب آن دور گریخت وجرئت در اخذ او نمیکرد پس وحی شد یا موسی اقبل ولا تخف انک الاعلی
یعنی پیشی کن در گرفتن مترس چه تو برتری از اینکه ترا ضرر برساند وترسان مرتبه اولی او را گرفت وسبب سوم ایمان آوردن سحره بموسی اینهم بود چه ساحر
نمی ترسد بنفسه از سحر خود زیرا که میداند که این حقیقتی واقعی ندارد و هرگاه خود ترسید از وی پس سحره یقین کردند که این از باب سحر وفعل او نیست بل
این فعل رب مرسل وست لهذا خود ترسید ایمان آوردند وتصدیق بموسی کردند ثم الله اعلم **اشکال** اگر عصا اژدها میشد و در این شکی نیست که معجزه
فعل الله نهایة شرف وعزت وحرمة دارد پس از ثعبان اگر روح حیوانی او منتقل یا منقلب بدن مع روح ثعبانی بچوب میگردید باین توهین وتنزیل
او از علو لازم میاید واو من باب تسیخ باشد وچگونه جایز بر معجزه چنین حالة باشد **جواب** این اشکال رکیک باطل است بالاصالة زیرا که نسخ عبارة از
انتقال نفس ناطقه انسانی خاص ببدن انسانی دیگر است واگر انتقال او ببدن حیوانی غیر ناطق باشد او مسخ است واگر انتقال او بجسم نباتی باشد او
نسخ است واگر بجسم معدنی منتقل شده او رسخ باشد **تنبیه** در اینجا هیچ یکی ازین اقسام نیست نه روح انسان ونه روح ثعبانی منتقل شده تا این اشکال
واهی عاید شود پس بالاصالة ایراد باطل است **اشکال** کلیم الله چرا ترسید از اژدها وفرار کرد این دلالة دارد که آنحضرت کمال ایقان بر قول ووعده تعالی
نداشت ونبی الله چنین نباشد **جواب** نزد احقر اصح ومعقول تر اینست که موسی وقتیکه اژدهائی در جثه وقامت چون کوهی گردیده ودهان او
هشتاد ذراع بذراع قد طویل آنمردم باز دیده لب زیرینه بزیر کرسی خانه فرعون ولب بالا بر سطح بام اعلی منازل مکان فرعون ثعبان گذاشته تا همه نظاره
کنندگان وفرعون وهامان بلا اختیار فرار دفعة کرده بول وبرازش برآمده دید موسی هم خالق ترس والقاء کرد تا سحره که هزارها ماهرین بودند آنها
فرار موسی معاینه کردند که گریخته هر یکی بعلم الیقین دانست که این اژدها از مصنوعات حیلیه موسی نیست وبجهة همین القاء ترس وخوف در خود موسی
کرد تا همین موجب اسراع ایمان خلق کثیر سحره گردید که چندین هزار بودند بمعاینه آن قبل از همه مردم درجهان آن علی الاعلان والاجهار برملا ایمان آوردند
اما وحی یا موسی اقبل ولا تخف انک انت الاعلی وانک من الآمنین خوف وترس از وی مرتفع ساخت پیش ثعبان آمده دست بر گردنش نهاد لیقود
در قبضه او عصا شد **جواب** جمعی از مفسرین آنکه این آیه مزبوره در تسلی وتثبیت خطرات موسی بود چه او میترسید که مبادا مرا هم ساحر مردم بگویند

جواب سوال که عصا بمحض القاء منقلب بلحم ودم وغیره طبیعیات نمیشد

جواب اشکال کلیم الله چرا از اژدها ترسید تا آنکه حکم اقبل ولا تخف آمد

چه این اعجاز مشتبه بسحر الشیاطین بود خالق تسلی داد که تو مترس شان تو از آن برترست که بتو گمان ساحر کنند و بعض محققین فرمودند که اینحالة غریبه عجیبه
ثعبانی و فتیکه معاینه کرد و مثل آن هیئة ثعبانی نبوده و ندیده بمقتضای بشریة در قلبش خوف عظیم ناشی شده پس بموجب آیه مذکوره مطمئن بالیقین
از ضرر رسانی ثعبان گردیده و بدست خود جامه خود بجیبه بدنش و انداختش معهذا میلرزیده دست در دهانش نهاد عصا شد تبصرة عصای
موسی از بادام درخت جنة بود و همه انبیا عصا میگرفتند برای تجنب از خیلاء و از مضرات پس اخذ عصای بادامی گرفتن از سنن انبیاء مرسلین کلهم
است چنانچه در مجمع مرویست قیل کان الانبیاء یاخذون العصاء تجنبا من الخیلاء قال رسول الله تعصّوا فانها من سنن اخوانی المرسلین
یعنی پیغمبر صلعم فرمود شما هم عصا بگیرید چه گرفتن عصا از سنتهای مرسلین انبیا است وقال امیر المؤمنین ع قال النبی صلی الله علیه و اله وسلم من خرج
فی سفر ومعه عصا من اللوز وتلا هذه الایة ولما توجه تلقاء مدین الی علی ما نقول وکیل امنه الله من کل سبع ضاری ومن کل لص عادی ومن
کل ذات حمة حتی یرجع الی اهله ومنزله وکان معه سبعة وسبعون من المعقبات یستغفرون له حتی یرجع ویضعها یعنی علی ع از نبی صلی الله علیه و
اله وسلم نقل کرد حاصل آنکه هر کس را در سفر عصای بادامی در دست باشد او محفوظ از ضرر هر درنده و گزنده و از دزد گیرنده و هر چه موذی باشد تا بخانه برسد
با و هفتاد و هفت ملک عقب استغفار برای او میکنند تا آنکه بگذارد آنرا وقیل ان اول من اخذ العصاء عند الخطبة فی العرب هو قیس بن ساعدة
یعنی اول کسیکه عصا در خطبه از عرب گرفت او قیس بن ساعده بود و ثواب بسیار در احادیث اهل بیت وارد در عصای بادام تلخ وارد شده آنچه معتمدین
اهل سیر در سیر ائمه اطهار و در سیر سلاطین بنی العباس و نیز در احادیث کثیره امامیه ثبت و ضبط و مشهور شده است که باعجاز حضرت رضا علیه السلام
از سراپرده مقام مامون الرشید دو صورة شیر منقوشه بامر امام ع متجسم شده حاجب لعین را هر دو در محضر مامون دو نصفه دریده در مجلس او در محضر خلق
خوردند و بامر آنحضرت باز بسراپرده رجوع کرده مثل سابق بصورة شیر منقوش شدند وایضا بامر حضرت امام علی النقی علیه السلام صورة شیر که بر
مسند تکیه متوکل عباسی منقوش بود آنصورة متجسم شده شعبده باز هندی را در مجلس متوکل برید و درید و خورد پس باز بامر امام همام ع بعد اکل آدمی آن
شیر بعد تجسم بصورة اصلیه خود رجوع کرده منقوش بر متکای متوکل چون سابق شد مرویست که مامون الرشید و متوکل هر دو امام را التماس اعادة آدم
خورده شده کردند امامین ع فرمودند عود اینها محال است هر گاه فرو برده و خورده ثعبان موسی عود نکردند پس اینها هم عود نخواهند کرد سوال
این عود نکردن مبتلعات ثعبان موسی و هکذا عود نکردن آن دو آدم که دو صورة شیر آنها را بمحضر مامون و متوکل خورده بودند چرا عود نکردند و
بعد ابتلاع هیچ اثری و علامتی و ضخامتی در عصای موسی و هیچ گونه جسیمتی در صور منقوشه شیرها یافته نشد و آن اجسام جسیمه از عصا و از صورة
شیر چه شدند و بکجا رفتند جواب بدانکه اعجاز فعل خارق الهی مطابق واقع حقیقة میباشد بخلاف سحر و شعبده و اشیاء مبتلعه عصا و دو
صورة شیر عود نکردند تا فرق اعظم در این نمودار باشد در مابین سحر و شعبده چه سحر و شعبده در واقع حقیقتی اصلا ندارد و اگر اینها از
دو شیر و از عصای موسی عود و نمود میشدند البته احتمال سحر میشد اما جواب آنکه مبتلعات عصا و دو صورة شیر چه شدند اینست که خالق نعم
دران ثعبان و در دو صورة شیر مجسمه طبیعة حیوانیه با جمیع لوازمه علی الحقیقة آفریده بود و در بطون آنها دفعة هضم و تحلیل داده چنانچه در
طبایع دیگر حیوانات تحلیل و هضم آفریده انتقال و استبدال و استجاب دران میباشد لهذا عود نکردند مبتلعات آنها سوال اعجاز عصای موسی
اعلی و اکمل و افضل بود یا این دو اعجاز دو امام ع جواب عند التحقیق دریافت میشود که اعجاز این دو امام اعظم و اعلی از اعجاز موسی اند زیرا که سابق
بیان شد که کل اجسام متماثل قابلیت انقلاب و استحاله بذاته دارند اما این صور منقوشه از جمله الوان و اعراض بلا جسم اند آدمی دو سه گز در
طول و یک ذرع زیاده در بر را دو شیر فرو بردند پس باز بصورة منقوشه خود بر گردند و اثری از آن دو آدم نمودار از آنها اصلا و ابدا نشود
پس نزد هر صاحب بصیرة و عقل اعظم از معاجز موسی و اعجب از عصای موسی و ابعد از سحر و شعبده و اقطع بر صدق امامة و حجیت ایشان بعلم
الیقین میباشد ثم الله اعلم بحث ثانی وعشرین نزع در لغة بمعنی اخراج شیء از مکان خود میباشد در مجمع فرمود والنزع ازالة
الشیء عن مکانه الملابس له المتمکن فیه کنزع الرداء عن الانسان والنزع والقلع والجذب نظائر اما بیضاء صفة ید بتانیث آورده بیاض
رنگ سفید است در مصباح فرمود والبیاض من الالوان وشیء ابیض ذو بیاض وهو اسم فاعل و به سمی والجمع البیض والاصل بضم
الباء لکن کسرت لمجانسة الیاء وایام البیض وان تقدیر ایام اللیالی البیض است واللیلة ثالث عشرة ولیلة رابع عشرة ولیلة خمس عشرة

حواله سوال سحر امتثال ثعبان موسی و دو صورة شیر [illegible]

باشد و برای این نامیدند چه در این شبها وقت از وقت طلوع قمر تا طلوع آفتاب آن شبها روشن میباشند و بعضی آنرا بایام البیض نامیده
مطرزی گفته من فسرها بالایام فقد ابعد **و بیضا** سفید ضد سودا بمعنی سیاه از باض یبیض بیضا و بیاضا هست اما بیضة واحد بیض واحد
بیوض و بیضات بیکون یا نزد بنی تمیم بالفتح لغة هذیل است **بحث ثالث و عشرین** ونزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین مفسرین
فرمودند که فرعون بعد اخذ ثعبان بحال آمده بموسی گفت دیگر آیتی از رب خود آوردی موسی فرمود آری **و** فرعون گفت بیار آنرا پس آنحضرت از بغل
بطرف جیب یا از جانب آستین خود دست منور خود برآورد و پس آنهنگام آن کف دست یا کل دست تا بند دست بنور سفید درخشان برآورد که بر نور
آفتاب غالب بود **و بقول** روی انه علیه السلام اری فرعون یده وقال ما هذه فقال یدک ثم ادخلها فی جیبه ونزعها فاذا هی بیضاء
غلب شعاعها شعاع الشمس وکان موسی آدم شدید الادمة یعنی مرویست که موسی دست خود بفرعون نمود که این چیست فرعون گفت که دست
تو هست و موسی دست در پیراهن برد و برآورد در آنوقت دست مبارک منور بنور سفید برآمد درخشان بحالیکه نورا و غلبه میکرد بر نور آفتاب و موسی
شدید گندم گون بوده چه آدم ماخوذ از ادمه هست بضم بمعنی گندم **و** بعضی فرمودند موسی برنگ سرخ و سفید و سفیدی غالب بر حمرة بود چه آدم
شتر سفید موی و سفید لون میباشد **و** اول شبهه است **سوال** چرا موسی اول دست خود را بفرعون نمود پس در درون بغل برده دست بیضاء
برآورد **جواب** تا فرعون بداند و ببیند که دست موسی بلاشک مالیده بود و دفعة بار دیگر بفور برآورده و آن ید بیضاء گردیده بود و این نور سفید خاص
فعل الهی بود و بحیله و تزویر و بعضاد و مالش شئ و بسحر نبود **ابن عباس** رض فرمود وکان لها نور یضیئ بین السماء والارض **و وجه دیگر** آنکه دست
مبارکش و زبان مبارکش در وقت صباوت بطبقه آتش موسی انداخته بود چنانچه انفا در تفسیر همین سطور گردیده لهذا در دست مبارکش علامة
سوختگی بالجمله باقی بود چه اثر سوخته غالبا در جلد قدری سفیدی بعد صحة باقی میماند پس آنحضرت همان دست را برآورد گفت این چیست فرعون گفت
که این دست سوخته تو هست **و** آنحضرت دست درون برد و برآورد پس تمام کف دست آنحضرت بنور سفید غالب بر نور آفتاب درخشان متلألا برآمد و احدی را
شک نمانده که این تنویر ید من فعل الله هست نه من باب السحر ونه من باب الادویه وغیرها **و ابن عباس** وغیره فرمودند که موسی دست خود از بغل خود
یا از گریبان خود برآورد فرآها بیضاء من غیر سوء بیضاء من غیر سقم یعنی بغیر برص منوّرة **تنبیه** چگونه در عضاء بر جلد بدن برص معیوب از
قدیم الزمان هست **لهذا** در آیه دیگر ازاله این شبهه کرده فقال تعالی بلفظ ذالک بیضاء من غیر سوء یعنی بغیر برص فرمود **و** احدی از فرعون و اهلها دید
بیضاء را و انکار کرده نتوانستند **واما معنی** فاذا هی بیضاء للنظارة ولا تکون بیضاء للنظارة الا اذا کان بیاضها بیاضا عجیبا غریبا خارجا عن
العادة یتعجب الناظرون اذا نظروا الیها حاصل دست مبارکش نهایة سفید برای نظاره و بینندگان بود **و** بیضاء برای نظارة نمیشود تا وقتی که
سفیدی دست آنحضرت بکمال درجه عجیبه و غریبه خارج العادة که اصلا مثل آن سفیدی کافه عقلاء بینندگان ندیده باشند تا تعجب کل ناظرین بسوی
او نگاه کنند **و** از این ثابت شد که چنان دست مبارک بنور سفید منور بود که هیچ عاقلی مثل آن نور سفید درخشنده ندیده بود پس ثابت شد که بر نور
سفیدی آفتاب غالب بود ثم الله اعلم **اشکال** قرآن دلالة صریحه دارد که اعجاز ثعبانی اظهار کرد **و** بعد آن اعجاز ید بیضاء را **و** این را عقل قبول نمیکند
که بروئیة اعظم و افخم که مثل آن ثعبانی خالق در دنیا نیافریده وکافه آن ناظرین از نقصا و بر ضخوشده اصلا و ابدا ندیده بودند و کل مردم ها الشیان و هشت
و هول مفرط خورده راه فرار بلا اختیار پیش گرفته بحالیکه بخوف بول و براز فرعون را بی اختیار جاری شده **و** پناه بموسی از دبرده **و** بیست هزار آدم هلاک
مردند **و** فرعون چگونه بحصول و بقاء این خوف جرئت کند و طلب آیه دیگر **جواب** چونکه موسی را آیند و آیه اعجب و اعظم و اغرب معاجز مخصوص برای
ارائة فرعون و هامان و اهل مملکة او داده شده بود پس خالق مدبر حکیم از قلب فرعون آن وحشت و دهشت و خوف منسی و محو کرده باشد پس آیه ثانیه
ید بیضاء بشوق و ذوق طلبید **و** بمعاینه آیه بعد آیه لسان معذرت او قطع و حجة بر او اتم شود **و** هرچند برویة آیه ثعبانی باور نمیه **واما** برویه آیه ید بیضاء
او را رغبة تاشی شود **و باقی** تفصیل دقایق این قصه بعونه و تاییده تعالی در سوره طه خواهد آمد **اشکال** معجزه واحده صافی شافی کافی خصوصا اعجاز چنین
ثعبانی بود پس چرا بعد آن آیه ید بیضاء آورد پس اتیاء معجزه ثانیه و تکثیر و تعدید آیات بغیر عبث و لعب و لهو در آن فایده نمیباشد بل تکثیر و تعدید عطاء
و اظهار آن موجب تهاون و لا مبالاتی بآنها عاید بل نیز بکثرة از خرق العادة بر میآید **جواب** کثرة معاجز و کثرة دلایل دلایل قاطعه هست **و** کثرة
دلایل موجب زیادتی تقویة و یقین **و** زوال شک و شبهه میباشد پس اشکال باطل شد بلی از خرق العادة وقتی خارج میشد که آن معاجز از غیر انبیاء اگر صادر

وظهور میاید و انکس که میگوید که مراد از عصا و ید بیضا شئی واحد است و مراد از ان حجة قویه است که غالب باشد بر جمیع مخاصمین میشود و ادله آنها همه را باطل میسازد چنانچه گفته میشود که لفلان ید بیضاء فی التقریر و الحطاء جواب عدول وتاویل از ظاهر کتاب الله و سنت رسول الله صلعم تواتر این چنین واقعات اصلا جائز نمیباشد مگر آنکه امکان نبوده باشد و امکانست اینچنین معاجز معلوم هر ذی شعور است و مقال قوی موجب امتیاز نبی از غیر نبی نمیشود و اگر مراد عصا و ید بیضا حجة قویه نمیبود البته کها مردم معاینه آن بدهشت و وحشت او فرار نمیشد و هیبت و بیچهزار آدم در فرار بپامال نمیمردند و فرعون و اکابر انصار او ان هذا لساحر علیم نمیگفتند پس این قول واهی واجب الابطال از عقاید ملاحده و زنادقه معتقدین خدائی طبیعة منکر از وجود خالق علیم قدیر باشد و همچنین ضروریات واقعات معاجز انبیا خصوصا شق بحر و اظلال جبل را و غیراین در عصر موسی شیطان انسی معاصر منکر شده تاویلات کاسده فاسده باطله را کرده **اشکال** در ید بیضا او ته جه کرده پس یا نور در جلد دست او آفریده یا الوان آفریده چون لون سفید مفرط **اول** جائز نیست چه نور در حقیقة از جواهر قائمه و ضیلی بذاته مضیئی لغیره میباشد پس وضع آن جوهر در جلد دست او غیر معقول است و اگر مراد لونی من باب الاعراض آفریده اما همه الوان غیر نورانند و بر الوان اطلاق نور مضیئی نمیشود **جواب** بلی در دست مبارک لون سفیدی مفرط آفریده و در ان اضائه و ضیاء بکمال خوش آینده هر کس آفریده و آن مشابه نور آفتاب مثلا گردانید چنانچه وجه یوسف بکمال حسن و جمال و ضیاء آفرید و انظار مردم بمعاینه آن خیره میشدند و همچنین در ید بیضاء آنحضرت لون صفی بکمال صفا مستشع و مثلا آفریده هیچ اشکالی و استبعادی عاقل خبیر را عاید و لاحق نمیشود و بر درخشنده کی لون اطلاق نور میشود و ثم الله اعلم **جواب ثانی** نزد آنکه نور در اصل ضیائی من باب الاعراض است پس بنا بران اگر نور را عرض کرد بر جلد دست موسی بنا بر این نیز اشکال ساقط بالراس شد علی التقدیرین اشکال باطل است ثم الله اعلم **سوال** آیا نور از ید بیضا منفک و زائل میشد و عند الارادة باز عود میکرد یا مستمر ابعد اعطاء آن نور در دستش باقی میماند **جواب** در این هر دو وجه جائز بغیر دلیل مانعه باشد والله تعالی اعلم **قوله تعالی**

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۝ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۝ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۝ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

ترجمہ منابیات آیہ بہ گفتند بزرگان و اشراف از قوم فرعون بدرستی و بتحقیق این موسی جادوگری است دانائی ماهر بفن سحر چه همین است که عصای چوب مار اژدهای عظیم و دست گندم گون خود را ید بیضائی گردانید میخواهد که این ساحر بیرون و بر آورد شما قبطیان را از زمین ملک شما پس فرعون مخاطب بقوم گفت که پس امر و رای شما در باره او چیست و محتمل است که از یرید الی تامرون جمله مستانفه از کلام فرعون باشد قوم او در جوابش گفتند موسی را حبس کن و نگاه دار مگذار که برود و برادر او هارون را با او نزد خود کن و بفرست در شهرهای قریب ملازمین خود را که فراهم آرنده و جمع کننده باشند بیارند تو به بحضور قسم ساحر را که دانا و حاذق و ماهر در فن سحر باشد **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** قال الملأ من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم یعنی تک فرعون و اشراف و اکابر قوم او هرگاه گردیدن عصا اژدها و نمودن ید بیضا معاینه کردند پس مجلس شوری منعقد ساخته ارکان و اعیان قبطیان بحضر فرعون جمع شده همه آنها گویا متحد الکلمة در باره موسی گفتند و آنرا خالق حکایة بما فرموده او هست که گفت قوم بزرگان فرعون خواه مخاطب بفرعون خواه مخاطب بعوام قوم قبطیان که بدرستی و بتحقیق این موسی هر آینه مردیست جادوگر بسیار دانا و ماهر و حاذق در همه انواع و اقسام سحر مثل او ساحری دیده نشده تا عصا چوبی را بدرجه اتم اژدهای عظیم الجثه چون کوه نماید و آن ثعبان لکهاء من هیزم و رسن و زیبق بیک لقمه فرو برد و بخورد و بعد آن آنرا باز عصا گردانیده اثری از ان اشیاء مبتلعات نمودار نشده و بعد آن ید بیضائی نموده و حال آنکه خود بلون گندم گون از ولادت الی حین بوده و امثاله نیست مگر نظر بندی و صرف انظار نظاره کنندگان **اشکال** در این آیه قال الملأ من قوم فرعون این جا اسناد باشراف قوم فرعون از هذا لساحر علیم کرد **و در سورة شعراء** اسناد این مقال بخود فرعون کرد بقوله و قال فرعون للملأ حوله ان هذا لساحر علیم این تناقض صریح در کلام الهی تعالی ابدا نباید و نشاید پس جمع این چگونه ممکن میشود **جواب اول** جائز است که این مقال منقول

درین سورہ در مجلس شوری اول بحضور فرعون اشارۃً دولۃ او گفتہ باشد و مقال منقول در سورہ شعراء در مجلس شوری ثانی مخاطب با کابر و اعزہ قوم
خود کہ حول آنہا مرۃ ثانیہ جمع شدہ بودند و فرعون بقوم باین تکلم و مشورہ کردہ باشد چہ قوم وقتیکہ در مجلس سابق گفتہ بودند کہ انیہ ساحر ارادہ
دارد کہ شمارا ازین ملک برآوردہ خود سلطنت نماید در خاطر فرعون این سخن قرار یافتہ پس در مجلس دیگر خود فرعون بایشان فرمودہ باشد کہ ای
اشراف رای شما دربارہ موسی الحال چیست و چطور با او معاملہ شود **جواب ثانی** بعض اعلام فرمودند یحتمل ان فرعون قال ھذا القول ثم انھم
بلغوہ الی العامۃ فاخبر اللہ تعالی ھنا عن الملاء واخبر ھنالک عن فرعون **وبعضے** فرمودند کہ موسی بدفعات اظہار عصا و ید بیضا کردہ **پس** در یک مرتبہ
قومش و در مرتبہ دوم خود فرعون گفتہ رائی بر استقبال دادہ باشند **بحث ثانی** بدانکہ سحر در لغۃ صرف شئی از حقیقۃ اصلیہ الی غیرہ ہست چنانچہ
ازھری گفتہ السحر صرف الشئ عن حقیقتہ الی غیرہ واصل السحر خفاء الامر و ازینجا آخر شب را سحر میگویند لخفاء الشخص ببقیۃ ظلمتہ **وایضاً**
دریہ یعنی شش را سحر میگویند لخفاء امرھا والارض مسحورۃ فشبہ سحر الساحر بذلک لتخییلہ الحق من سحرہ انہ یری الشئ بخلاف ما ھو بہ **جوھری**
فرمود السحر الاخذۃ وکلما لطف ماخذہ ودق فھو سحر یعنی سحر بمعنی گرفتن و ہر چیز یکہ لطیف و دقیق و باریک باشد ماخذ او پس او سحر باشد از
سحر یسحر سحراً والساحر ھو العالم والفاعل بہ وسحرہ ایضاً بمعنے خدعہ **وکذا** قالہ الفیروزابادی **در مجمع** السحر لطف الحیلۃ فی اظہار اعجوبۃ
توھم المعجزۃ یعنے سحر عبارۃ ہست از لطیف حیلہ در اظہار اعاجیب امور کہ توہم اعجاز رائی و ناظر میکند **در مصباح** از ابن الفارس نقل کردہ قال السحر
ھو اخراج الباطل فی صورۃ الحق یعنی سحر عبارۃ ہست از اخراج و اظہار باطل در صورۃ حق **وقال یقال** ھو الخدیعۃ بقولی سحر محض فریب و خدع
میباشد **وجمع** ساحر سحرۃ بالتحریک جمع سحر باکسر اسحار ہست **تنبیہ** بدانکہ سحر بکسر اول و سکون ثانی یا عمل و فعلی میباشد یا قول و کلام **اما اول** پس
او بترتیب و ترکیب ادویات و اسباب ناشی میشود و اثران **اما ثانی** یعنی او کلامی میباشد از رقیات و افسونات و بآن اثری ظاہر میشود **ولی** حقیقۃ
و ترتیب و ترکیب این ہر دو نوع قولی و فعلی و حیل آن مخفی میباشد بر اکثر ناظران و معاینہ کنندگان **و سحر البیان** ہم من باب الثانی ہست یعنی کلمات
مشکلہ و معضلہ را باوضح عبارۃ و ابلغ و افصح عبارات بیان میکنند و بآن اثری شدید در قلوب سامعین حاصل و ناشی میشود خواہ آن حق باشد خواہ
باطل **و در مجمع** در تشریح حدیث فرمودہ ان من البیان لسحراً ای بعض البیان سحر لان صاحبہ یوضح الشئ المشکل ویکشف عن حقیقتہ
بحسن بیانہ فیستمیل القلوب کما تستمال بالسحر **وقال** بعضھم لما کان فی البیان من ابداع الترکیب وغرابۃ التالیف بفصاحۃ الالفاظ ما
یجذب السامع ویخرجہ الی حد یشغلہ عن غیرہ شبہ بالسحر الحقیقی **وقیل** ھو السحر الحلال **شیخ طریحی** فرمود والسحر بالکسر فالسکون کلام
او رقیۃ او عمل یؤثر فی بدن الانسان او قلبہ او عقلہ **وقیل** لا حقیقۃ لہ ولکنہ تخییل وتمویہ **وہمین** قول معتزلہ و جمہور امامیہ و جبریہ ہست کہ سحر
بالکلیہ لا حقیقۃ ہست **در کلیات** علامہ ابو البقاء گفتہ السحر بالکسر والسکون ھو مزاولۃ النفوس الخبیثۃ لافعال واحوال یترتب علیھا امور خارقۃ
للعادۃ لا یتعذر معارضتہ یعنی سحر از مہارۃ و مزاولۃ نفوس شریرہ خبیثہ برای افعال و اعمال و احوال خبیثہ کہ مرتب میشود بر ان ظہور امور خارقۃ
العادۃ **اما** متعذر نمیباشد معارضہ آن بدریافت حقیقۃ آن و لو بعد حین چہ این اصل این امر اکتسابی ہست **ثم قال ابو البقاء** وھو فی اصل اللغۃ
الصرف حکاہ الازھری عن الفراء وغیرہ **واطلاقہ علی ما یفعلہ** صاحب الحیل بمعونۃ الالات والادویات **وما** یریک صاحبہ خفۃ
الید باعتبار ما فیہ صرف الشئ عن جہتہ حقیقۃ لغویۃ یعنی سحر در اصل لغۃ بمعنی صرف نظر باشد **و** محکی از ازہری و از فراء و غیرہما از ائمہ لغات ہمین
میباشد **واما** اطلاق او بر فعلیکہ محیل بمعونۃ و امداد اسباب الات و ادویات اظہار میکند و نیز انچہ بد صاحب و فاعل او بخفۃ و سرعۃ و سبکی دست او بینا
باعتبار آنچہ دران صرف شئ از جہۃ حقیقۃ لغویہ میباشد **والسحر الکلامی** ھو غرابتہ ولطافتہ المؤثرۃ فی القلوب المحولۃ ایاھا من حال الی حال
کالسحر **وان من البیان لسحراً** معناہ واللہ اعلم ان یمدح الانسان فیصدق فیہ حتی یصرف قلوب السامعین الیہ **ویذمہ** فیصدق فیہ ایضاً
حتی یصرف قلوبہم ایضاً الیہ **سوال** سحر در عرف شرع چہ معنی و حقیقۃ او چہ مقرر شدہ آیا حقیقتے دارد یا ندارد **و اگر** حقیقتی ندارد پس آنچہ ظاہر و
صادر ازان میشود ان اثر از چیست چہ ظہور اثر بغیر وجود مؤثر ممکن الوجود و الظہور اصلاً نیست **جواب** بدانکہ دران ہست دو قول دارد **احدھما**
مذکور شد کہ یک قسم سحر عملی ہست کہ بترتیب و ترکیب ادویات بعد اجتماع و امتزاج آن اثری ازان حاصل میشود **و** ظہور اثر از ادویات مع الترتیب و الترکیب
از عادۃ عادیہ لازمہ میباشد پس انکار آن خلاف مشہودات و ضروریات میباشد **و** قسم دیگر سحر از قسم کلام و افسونات و رقیات و تسخیرات میباشد

پس بعمل آن ملک وجن وکواکب وارواح سحر عامل آن میشوند ظهور آثار این قسم هم محسوس ومشهود خواص وعوام از انبوه خلق در مشاهد ایشان و مدعیان آها وبکرات ومرات شده پس انکار از نیهم کانه انکار بدیهیات میباشد تذکرہ نزد اینطایفه در اینوع سحر اثر علی الحقیقة میباشد یا تقلیب وتحویل هیئة وهیکل وحقیقة اشیا مسحوره باین انواع ممکن وجائز هست یا نه بعد اعتقاد که سحر حقیقة دارد ودر اینجا درمین خلاف بدو قول کردند و هر یکی ازین فریقین دلائل براثبات دعوی خود پیش کردند ثانی القولین مذهب اکثر معتزله وجمهور امامیه وجمهور اشاعره وغیرهم منکر محض اند از حقیت حقیقة سحر فی نفسه تبصره پس بنابراین تعریف سحر بحسب شرع الطرفین کردند فقالوا ولفظ السحر فی عرف الشرع مختص بکل امر یخفی سببه ویتخیل علی غیر حقیقته ولا حقیقة فی الواقع ویجری ذلک مجری التمویه والتلمیع والتخدیع والتلبیس حاله یعنی لفظ سحر در عرف شرع عبارة است از هر امر یکه سببش مستور ومخفی بر غیر ساحر میباشد وتخیل غیر ساحر نادان را حقیقة حقیقة واقعیه وآن جاری مجرای تمویه وتلمیع وتخدیع وتلبیس محض رحال او میباشد ومؤیدش آیه کتاب الله نیز یخیل الیه من سحرهم انها تسعی نیز میباشد که سحر از تخیلات است وپس فخر رازی ونیشاپوری وغیره از مقلدین او هم همین فرمودند ولفظ السحر فی عرف الشرع مختص بکل امر یخفی سببه ویتخیل علی غیر حقیقته ویجری مجری التمویه والخدع قال تعالی یخیل الیه من سحرهم انها تسعی پس نزد این طوایف بالکل سحر را تاثیری در قلب وتحویل وتبدیل ماهیة سحر ندارد پس جمیع آنچه بنظر میآید او محض تخیل بصرف نظر میباشد چه او بذاته حقیقتی ندارد و در مجلد اول تفصیل باب سحر تحریر یافته بحث ثالث در اعراب فماذا تأمرون نحویین دو قول دارند احدهما این ماذا دو کلمه غیر مرکب است پس لفظ ما محتمل که مرفوع المحل ولفظ ذا بمعنے الذی باشد پس تقدیرش فما الذی تأمرون باشد ثانیهما ماذا بترکیب کلمه واحده اسم واحد است پس بنابران منصوب المحل باشد وتقدیرش فای شئ تأمرون میشود بحث رابع یرید ان یخرجکم من ارضکم در اینجا قول مقدر بالاتفاق است پس مفسرین خلاف کردند نزد انانکه از جمله بقاء مقال قال الملأ است پس نزد ایشان دو وجه محتمل اند یکی آنکه قال الملأ من قوم فرعون مخاطبا للقبطیین یرید موسی ان یخرجکم من ارضکم بسحره فماذا ترون وتقولون فی تدبیر دفعه یعنی امنار دولة فرعون مخاطب بقوم قبطی گفتند که موسی از اجله سحره است اراده دارد که قوم بنی اسرائیل را بسوی خود مایل سازد وشما را از شهر وملک مصر اخراج کند بغلبه سحر خود بشما چه رای دارید وچه میگوئید در تدبیر دفع او تا شما را ذلیل وخوار مانند بنی اسرائیل که الحال در شما اند نسازد و از عوام اهل مصر استماله ودریافت حال ایشان که آیا با موسی موافقت نمایند یا با موسی وسحر موسی در قلوب ایشان تاثیری کرده یا نه دیگر آنکه قال الملأ لفرعون یرید ان یخرجکم من ارضکم فما ذا تأمرون یعنی امنار دولة بخود فرعون گفتند که موسی اراده دارد که شما را از سلطنت وملک خارج سازد بسحر خود پس شما درباره چه رای دارید وچه امر میکنید وغرض شان اراده کردن فرعون بر گرفتاری وفرمان گرفتن از فرعون موسی را ومدلول لفظ تأمرون صیغه جمع است خطاب بآن بواحد درست نمیشود وجوابش چونکه اعظم الملوک والفراعنة بوده بملوک رعایا وامنا خطاب واحد میکنند پس تعظیما للعظیم والملوک خطاب کردند واین شایع قدیما وحدیثا بوده ومیباشد اما نزد آنانکه بر علیم کلام تمام شد واز یرید جمله مستانفه قول مقدر است پس نزد ایشان فاعل یقول فرعون بارکان دولة است وتقدیرش چنین باشد قال فرعون لقومه الی قوله فماذا تأمرون یعنی فرعون بقوم خود گفت ای قوم من این مرد یعنی موسی اراده اخراج شما از حکومت مصر واز عزة سلطنت دارد پس شما درین باب چه رای دارید وچه میگوئید وغرضش بغیرت آوردن قوم وطلب رای صلاح ایشان ازالة اصل از ایشان در دفع موسی بوده همین قول فرا وجبائی وغیرهما است وقول دیگری درین است قال فرعون لقومه یرید موسی ان یخرجکم من ارضکم بسحره استشارة فقال الملأ لفرعون فما تأمرون یعنی فرعون گفت بقوم خود که موسی اراده اخراج شما ازین ملک دارد فقال الملأ فی جواب فرعون فما تأمرون یعنی اشراف قوم در جواب فرعون گفتند پس آنچه شما امر بآن میکنید وفرمان میدهید ما میکنیم با موسی اشکال ازاله شبه وشک عند الاحتجاج بر تعدد واجب است وموسی را اعجازی شبیه بسحر سحره فرعون داد وچرا نوعی غیر آن نداد تا محل شک وشبه وعذر ایشان باقی نمیماند وتالی گفتند بکلیم الله ان هذا لساحر علیم جواب بدانکه هر پیغمبر را اعجازیکه داده شده آنچه اصلح با عصار واهل آن ازمنه بود قدیما وحدیثا داده میشد اما در عصر موسی وفرعون بنهایة مهارة وبکمال درجه سحر رسیده وبسیار مروج بود وموسی را اعجازی بجهة همین عصا مشابه صنایع ایشان داده شده تا مصنوعات سحره را باطل سازد ومعارضه آن ابدا ممکن نباشد ودر عصر داؤد فن موسقی وصنایع آهنی بکمال درجه رسیده بود و آهن وفولاد را گداخته دفعة مدارع وسیوف وچار آئینه ونیزه‌ها ودیگر اقسام اسلحه از قالب بفور بریا وردند لهذا داؤد را خوش الحانی داده شد که نزد

تعریف وتنویع سحر

اعجاز حضرت موسیٰ علیہ السلام

تلاوة زبور اقسام چرنده و پرنده و درنده برای استماع آن جمع میشدند و تلیین حدید چون موم در پنجه داود گداخته دراع و اسلحه و غیر آن دفعة تیار میشد
و بعض عیسی چونکه طبابة بکمال درجه رسیده بود و صعب امراض مزمنه بمعالجه زایل شده صحیح الابدان اهل علل و امراض میشدند و عیسی را معارض
طلب اعجاز عطا شد که بدست مالیدن ابرص و مجذوم و اعمی صحیح و اموات زنده میشدند و در عصر ختم انبیاء چونکه فصاحة و بلاغة کلام بنهایة درجه
رسیده بود لهذا بآنحضرت اعجاز کلام از قرآن داده شد تا هر یک حتی از معارضه آن عاجز شیبی صنایع ایشان را ابدا کرده نتوانند چه اعجاز یکه مشابه
صنایع مصنوعه معموله مردم باشد و صلا و ابدا ایشان مثل او و معارضه او کرده نتوانند و اقطع در اتمام حجة بر آن است میباشد و کما معلوم است که ماهرین
و حاذقین صنعتی اگر از ایشان مثل و شبیه صنعة او معطل بماند و عقل و فهم او وصلا پی نبرد بحقیقة او و معارضه عند التحدی کرده نتوانند البته آن صنیعة اعجاز میباشد
پس قول خصم ان هذا لساحر علیم بجهة عجز او برای تثبیت و فریب عوام خود گفته چه قطعاً دانسته بود که این عصا اژدها گردیدن فعل الله است نه فعل موسی ع
بحث خامس در ارجه دو قرائة اند قرائة اهل مدینه و کسائی و خلف ارجه بکسر ها بغیر همزه بین الجیم والها میباشد مگر نافع و کسائی و خلف اشباع بکسر ها
میکنند و ابوجعفر قالون اشباع نمیکنند بلکه ها بکسره میخوانند و قرائة عاصم و حمزه بغیر همزه و سکون ها میخوانند و قرائة باقی قراء ارجئه
بالهمزه و ضمه ها اینجا و در سوره شعراء مثل آن قرائة دارند اما در ساحر هم دو قرائة دارند احدی القراءتین بالف بعد الحاء قرائة اهل کوفه غیر عاصم
در اینجا و در سوره یونس است و ثانی قرائتین قرائة باقی قراء سحار بالالف ما بین سین و حاء است در هر دو سوره بحث سادس بدانکه رجی بعد جاء
بالمد بمعنی امید و امل و آرزو و اراده است از اینجا آیة لا یرجون نکاحا ای لا یریدون نکاحا است و ارجاء از باب افعال بمعنی تاخیر و توقیف میباشد ذکره
فی المصباح و ابو علی فارسی گفته ارجئه افعله از ارجاء بمعنی تاخیر و توقیف و درنگ دادن باشد و لا بد است از ضمه ها مع الهمزة ولا یجوز غیره و واحدی
گفته ارجه مهموز و غیر مهموز و دو لغة اند یقال ارجیت الامر و ارجأته و منه قوله تعالی و آخرون مرجون لامر الله ای مؤخرون لامره تعالی و ترجی من تشاء بر دو قرائة
خوانند بمعنی تؤخر من تشاء فراء بر قرائة عاصم و حمزه فرموده بغیر همزه و سکون ها دو لغة است چه آنها وقف میکنند بر ها مکنی عنها در وصل اذا تحرک
ما قبلها و شعری انشا کرده سه فیصلح الیوم و یفسده غدا ثم قال کذلک یفعلون بهاء التانیث فیقولون هذه طلحه قد اقبلت و انشد
لما رأی ان لا دعه ولا شبع و واحدی گفته ولا وجه لهذا عند البصریین فی القیاس زجاج متعرض او شده فقال هذا شعر لا نعرف قائله ولو
قاله شاعر لقیل له اخطأت تنبیه اسم فرقه مرجئه از همین معنی است چه ایشان میگویند که ما هر شی را که دیدیم و آن را میدانیم که حقیقتی در واقع دارد یا ندارد
و حکم قطعی بحقیقة آن مؤخر بقیامت گذاشتیم در مصباح گفته المرجئة اسم الفاعل من الارجاء و هم قوم لا یحکمون علی احد بشیء فی الدنیا بل یؤخرون
الحکم الی یوم القیمة بحث سابع قالوا ارجه و اخاه در معنی این مفسرین دو قول دارند احدهما قوم فرعون بفرعون در مجلس شوری در باره
موسی گفتند اخر موسی مع اخاه لان الواو فیه بمعنی مع ولا تعجل بالحکم فیهما بشیء فیکون العجلة حجة علیک لا لک یعنی ای فرعون توقف و تاخیر ده
موسی را مع برادرش هارون ترا و تعجیل مکن بحکم در باب ایشان بهیچ چیزی مبادا در تعجیل حکم بر تو حجتی و مضرتی بر تو عاید شود و پس تدارک آن ممکن نشود بل
سنجیده و غور و فکر بسیار کرده در باره موسی حکم کرده شود تا انجامش بخیر برای تو باشد چه تا مدة تاخیر تدبیر معارضه اعجازش بسحر میکنیم و یقین میکنیم که
با دو تاملی سنجیده باو کرده شود و ثانیهما قالوا ارجه و اخاه ای احبسهما ولا تذرهما یعنی ایشان گفتند که موسی و هارون برادرش را حبس کن و اگذار
اورا باظهار اثرها و بدینها خلق را مسحور خلاف عالم و ملک فاسد میشود و این قول کلبی است و اول مختار اکثر و همین معقول و ثانی ضعیف است
بر دو وجه احدهما ارجاء در لغة تاخیر است نه بمعنی حبس ثانیهما فرعون را جرئت نبود که موسی و هارون را حبس و گرفتار سازد یا بتوعلی ایذا کند بعد
مشاهده حال عصا بحث ثامن در لفظ مدائن جمع جهت لغویین و نحویین اقوال دارند در مصباح است المدینة المصر الجامع و وزنها
فعیلة لانها من مدن وقیل مفعلة بفتح المیم لانه من دان والجمع مدائن بالهمزة علی القول باصالة المیم فوزنها فعائل و بغیر همزة علی القول
بزیادة المیم و وزنها مفاعل لان الیاء اصل فی الحرکة فترد الیه کمعایش بدانکه واحدی از ابو القاسم زجاجی سه قول نقل کرده اول انها فعیلة
لانها ماخوذة من قولهم مدن بالمکان یمدن مدونا اذا قام یعنی مداین بوزن فعیلة است زیرا که ماخوذ از مدن بالمکان بمعنی قیام بمدن مدونا میباشد
و این قائل استدلال میکند باطباق قراء بر همزه مدائن پس او فعائل چون صحائف از صحیفه و سفائن از سفینه باشد والیاء اذا کانت زائدة فی
الواحد همزت فی الجمع کقبائل و قبیله و اذا کانت من نفس الکلمة لم تهمز فی الجمع نحو معایش و معیشة ثانی انها مفعلة فعلی هذا الوجه حقه

المدينة المملوكة من دانه يدينه فقولنا مدينة من دان مثل معيشة من عاش و جمعها مدائن على مفاعل كمعايش غير مهموز فيكون اسما
للمكان والارض التي دانهم السلطان فيها اي ساسهم وقهرهم يعني مدائن جمع مدينة بوزن مفعلة پس بنابرين وجه مدينه بمعنى مملوكه از دانه يدينه
باشد پس قول ما مدينه از دان يدينه مثل معيشة از عاش است و جمعش مدائن بر مفاعل چون معايش غير مهموز باشد پس مدائن اسم براى مكان
وبراى زمينى ميشود كه سلطان دران زمين و مكان سياست و قهر ميكند رعاياى ملكى را ثالث نزد مبرد مدينه اصلش مديونة اذا قهره وساسه باشد
فاستثقلوا حركة الضمة على الياء فسكنوها ونقلوا حركتها الى ما قبلها فاجتمع ساكنان الواو والمزيدة التي هي واو المفعول والياء التي هي من
نفس الكلمة فحذفت الواو لانها زائدة وحذف الزائد من حذف الحرف الاصلى ثم كسروا الدال لتسلم الياء فلا تنقلب واوا لانضمام ما قبلها
فيختلط ذوات الواو بذوات الياء وهكذا القول في المبيع والمخيط والمكيل پس از ذكر اين واحدى گفته والصحيح انها فعيلة لاجماع القراء
على همز المدائن انتهى بحث تاسع وارسل في المدائن حاشرين آنچه در شورى فرعون را راى دادند اينست يعنى وارسل في المدائن رجالا
معين للسحرة يعنى بفرست تو در بلاد و املاك جماعتى را از مردان جمع كننده باشند سحره ماهر را كه در انواع سحر بكمال درجه باشند و بقول ديگر انهم قالوا
لفرعون ارسل الى هذه المدائن رجالا وهم اصحاب الشرطة يحشرون ويجمعون اليك السحرة من فيها من السحرة وكان رؤساء السحرة في قصى
مدائن الصعيد فان غلبهم موسى صدقناه واتبعناه وان غلبوه علمنا انه ساحر ثم نتدبر فيه يعنى اكابر قوم بفرعون گفتند كه بفرست حكم را بسوى
مردمانى كه حكام بلاد كرتو اند حاى املاك باشند تا ايشان جمع كنند از هر شهر ساحران را و بودند رؤساى سحره در قصى مدائن صعيد مصر پس اگر موسى
غالب شد بر ايشان ما هم تصديقش و اتباعش خواهيم كرد و اگر سحر غالب بر موسى شد پس ما ميدانيم او هم ساحر است پس سنجيده با او تدبير رفتار خواهيم
كرد بحث عاشر ياتوك بكل ساحر عليم و ياتوك مجزوم بسبب وقوع جواب امر ارسل و علامتش مقدر است يعنى ياتوك الشرط وجوابهم بكل
سحار عليم يعنى بيارند تو حكام بلاد و لشكريان هر ساحرى دانا حاذق را در سحر و بقرائة ديگر بيارند آن حكام كه بسوى ايشان فرمان فرستاده باشى
هر كسى را كه بسيار ماهر و حاذق و بكمال علم در همه فنون سحر باشند و قرائة سحار بمبالغه اولى از ساحر غير مبالغه مياشد سوال فرق ما بين ساحر و سحار
چيست جواب لفظ ساحر صيغه فاعل بغير مبالغه دران داخل اكثر مبتدى ميباشد و سحار صيغه مبالغه زيادتى معنى بسيار از ساحر است واما
سحار يعنى آنكس كه در جميع فنون سحر بنهاية دانا ماهر و حاذق باشد محتاج الى غيره نباشد و بعض علماهم تصريح كرده والفرق بين الساحر والسحار
بان الساحر هو المبتدى في صناعة السحر فيتعلم ولا يعلم والسحار وهو الماهر الحاذق وله المعرفة التامة بجميع انواعه واقسامه وهو يعلم السحرة
ولا يتعلم من احد وقيل الساحر من يكون سحره وقتا دون وقت والسحار الذى يدوم سحره ويعمل في كل وقت السحر مستمرا حاصل قول ثانى آنكه
ساحر آنكس است كه گاه گاه شغل بسحر داشته نه دائم الاوقات و سحار شخص دائم السحر و عامل آن در جميع اوقات مستمرا بغير الانقطاع باشد هر وليست
كابن عباس و محمد بن اسحاق و سدى فرمودند ان فرعون كان سلطانا قاهر المادى قدرة مالك الملوك ونفاذ حكم سلطان الله تعرف
الجمادات من صيرورة العصاء ثعبانا تاما راى مثله احد ابدا فقال فرعون انا لا نقابل ولا نقدر على قتال موسى وعلى جداله الا من هو منه اشد
سحرا واقوى منه قولا فاتخذ غلمانا من بنى اسرائيل وبعث بهم الى مدينة يقال لها الغوصا يعلمون السحر السحرة فعلموهم سحرا كبيرا ووعد
فرعون موسى موعدا ثم بعث الى السحرة فجاؤا ومعهم معلمهم فقال فرعون للمعلم ماذا صنعت قال علمتهم سحرا لا يطيقه سحرة اهل الارض
الا ان يكون امرا سماويا فانه لا طاقة لهم به ثم بعث فرعون في مملكته فلم يترك ساحرا الا اتى به حاصل آنكه فرعون سلطان قاهر هر گاه قدرة مالك
الملوك و نفاذ حكم سلطان الهى را در جمادات از گرديدن عصاى موسى اژدها بيكه مثل واحدى نديده و نشنيده بود معاينه بعيون الراس كرد لهذا
فرعون تفوه كرد كه ما مقتدر بمقابله موسى نيستيم و حبس و قتال و جدال با او واحدى كرده نميتواند مگر آنكس كه غلب و اشد از و در سحر و اقوى در مقال باشد
پس جمعى را از غلمان بنى اسرائيل را البشيرى فرستاد كه نام آن بلد غوصا كه كان و منبع و مجمع اساتذه سحره و معلمين كل ساحرين بوده و تعليم غايات و
دقائق سحر از ايشان ميا موختند و آن غلمان را آن اكابر سحره غوصائى تعليم كامل سحر مرسلين فرعون مدتى كردند و فرعون موسى را وعده تا زمانى
داده بود پس فرعون جمعى را در طلب متعلمان سحر فرستاده پس آنها با معلم خود حاضر نزد فرعون شدند و از معلم شان پرسيد كه چه كردى با اين طلبه
و معلم گفت ايشانرا تعليم سحرى كردم كه كل سحره اهل زمين طاقة مقابله و مقاومة آن ندارند مگر آنكه مقابل را امر سماوى باشد با آن مقاومة و مقابله كرده

جواب سوال فرق میان ساحر و سحار چیست ۱۲

نمیتوانیم پس فرعون در مملکت خود دیگر ساحری کاملی را باقی نگذاشت مگر آنکه برای مقابله موسی حاضر ساخت **اشکال** فرعون واکابر دولت او
فعل موسی را از صیرورة عصا ثعبان و ید بیضا علم بحقیقة آن من الله هست حاصل شد یا نه پس **بر اول** مع علمهم چگونه بنا بمعارضه موسی نهادند و
علم صادق واقع میباشد شخصی را از خلاف معلوم چنانچه ما علم بدو گونه داریم یکی حسی که نار محرق است پس هیچ عاقلی بلکه هیچ ذی شعوری میل و قرب او
میکند حتی گاو میش و گوسفند لاشعورترین کل حیوانات اند پس او و آدم عقلا فرمان فرمای املاک و رعایا مع علمهم چگونه جرئت و جسارت بمعارضه
موسی کرد بعد معاینه حال عصا و ید بیضا که هر یکی بذاته موجب علم ضروری بل بدیهی میگردد بناسمین فضلا عن الناظرین در تصدیق **دیگر** علم غیر احساسی
چون قبل الوقوع ما میدانیم که اشراق آفتاب از مشرق فردا صبح میشود **و** فردا الوقوع آمد معلوم ما مطابق علم باشد پس علی التقدیرین بخلاف مشهود و
معلوم فرعون عاقل چگونه جسارت و جرئت کرد تکذیب موسی و معارضه آنحضرت کرد و اگر دانسته بود که این فعل الله است نه مصنوع البشر پس مقتضیات علم این شیئا
و بر شق ثانی که فرعون را بحقیت موسی مع معاینه این دو اعجاز مخیر و قاهر الی العلم والتصدیق والصدق علم حاصل نشد عقلا و حکما و حکام و سلاطین
قدیما و حدیثا با دنی وجهی و دلیلی و اثری تفتیح قضایا و تصدیق بطرفی و تکذیب بمعارض او میکنند مقتضی علم و عقل این نیست **مگر آنکه** فرعون و وزرا و
امنا و امرا دولت کلهم اعمی القلوب والابصار معا یا احمق محض باشند و کمال عقل و عدم حمق ایشان در دفاتر اسلاف و اخلاف ثابتست **جواب** این اشکال
رکیک و لا یلیق بدانکه مقابل و نقیض علم و عقل جهل و شهوة نفسانی و تسویل شیطانی هست **پس** فرعون حقیت موسی قطعا دانسته **اما** بر دانستن او چند دلیل
اند **اول** این دو معاجز موسی مع معجزات اخر موجب حصول علم ضروری میباشد **ثانی** چنین سلطان عاقل بمحض معاینه ثعبان از قرار فرار بلا اختیار اختیار
کرد معهذا بول و براز او خطا شد **و** صدا کرد که ای موسی بحق تربیت من بر تو اژدها را از من باز دار و بتو تصدیق و ایمان میآرم و بنی اسرائیل بتو میدهم
ثالث بمعاینه اژدها همه عقلا و مهنا و وزرا و دولت **و** همه تماشائیان نیز یکدفعه بکمال هول و وحشت نیز فرار کردند ثابتست و بیست هزار آدم بیک دفعه فرار مردند **رابع**
قول او فماذا تامرون استشاره از وزرا و عقلا کردن فرعون و مقابله و مقاومت بموسی احدی کرده نمیتوانند مگر آنکس که از و اشد و اقوی در مشابه فعل و قول او
باشد همه این دلائل قاطعه اند بحصول علم از حقیت موسی بفرعون میباشند **تنبیه** هرگاه مقرر شد **پس** فرعون متابعة و تصدیق موسی بچند جهت نکرد **اول**
چونکه موسی را از بحر بطفولیت بر آورده در خانه منعمه خود او را پرورش داده **و** مقتضای غیرة طبیعة مربی خصوصا از سلاطین میباشد که پیروی و متابعة مربوب خود
نماید **ثانی** بغلبه شهوانی **و** تسویلات شیطانی در نفس و ساوس میشد لهذا اعلی الظاهر متابعة و پیروی موسی نکرد **ثالث** بطبعش ناشی شد که من سلطان مالک
مطبوع خلایق از خواص و عوام ملک ام معهذا چگونه پیروی غیر خود بکنم عار و ننگ بر خود دانست پیروی موسی **و** نیز کسیکه قال انا ربکم الاعلی **ثالث** مغرور
سلطنت و مملکت و دولت خود چنانچه همه سلاطین حتی اغنیاء دنیا اغنیا همیشه بربانیین علما ندارند نمیکنند **رابع** بطمع جاه و جلال و مملکت و سلطنت خود که بعد اتباع
موسی مباد امر ازو معطل از آن ساز **و مؤید** این آیات کتاب الله در باب مشرکین عرب که کفار کتابیین هست که بسید انبیا در رفتار همین طور کردند کقوله تعالی
ناقلا عن اهل الکتابین یعرفونه کما یعرفون ابناءهم یعنی بمعرفة خاتم الانبیاء بنبوة داشتند چنانچه پدران بمعرفة اولاد و انسال خود میدارند معهذا بطمع عوائد
و فوائد جیفه دنیا آنحضرت را دیده و شناخته انکارش میکردند **و** ایه وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم انکار و جحد عمدا از آیات میکردند و متیقن بعلم الیقین بودند
و میدانستند حقیت انها جاها نهاهی و دلهای انهاهم الله اعلم **بحث حادی عشر** وجاء السحرة بدانکه سحرة جمع ساحر چون کتبة از کاتب **و** فجرة از فاجر
سوال چرا جادو را سحر و جادوگر را الساحر نامیده اند **جواب** دران دو وجه اند **احدهما** سمی السحر سحرا لانه صرف عن جهته یعنی چونکه سحر در اصل
بمعنی صرف حال از حقیقة و جهت واقعیة اصلیه میباشد **ثانیهما** قیل انه من السحر ای سحر هست خفی لطف عقلات سحر نامیده اند چه ما خوذ از سحر است جادو کرده شدی
پس عقلت مسحور کردید **و اول** صحیح بلا اعتراض است **بحث ثالث عشر** پس بطلب فرعون ساحران عالم آمدند و حاضر شدند بدانکه در تحدید تعداد او هم
ائمه سیر **و** تفسیر اختلاف کردند **نزد** مقاتل کانوا اثنین وسبعین رجلا **و** اثنان منهم من القبط وهما رئیسا القوم **و** سبعون من بنی اسرائیل ای
سحره کلهم هفتاد و دو آدم **و** دو از ایشان آن قوم قبطی دو رئیس قوم **و** هفتاد از بنی اسرائیل بودند که فرعون برای تحصیل علم سحر بلد غوصا فرستاده بودند **نزد**
کلبی کان الذین یعلمونهم سرجلین مجوسیین من اهل نینوی و کانوا سبعین الفا غیر رئیسهم یعنی آنانکه معلم سحره بودند انها دو مرد مجوسی بودند از
بلد **نینوی** که بلد یونس باشد **و** ایشان هفتاد هزار آدم بودند غیر از رئیس معلم ایشان **نزد کعب احبار** کانوا اثنی عشر الفا یعنی سحره دوازده هزار
آدم بودند **نزد محمد** بن اسحاق کانوا خمسة عشر الفا یعنی سحره کل پانزده هزار آدم اند **نزد عکرمه** کانوا سبعین الفا و خبر هفتاد آدم نیز در

جواب اشکال از فرعون بمعاینه عصا و ید بیضا حقیقت موسی را دانسته بود پس تصدیق نکرد ١٢

بجهت غرور و عدم پیروی موسی ...

الجنان در مجمع نیز از ابن عباس مرویست نزد محمد بن مکندر کانوا ثمانین الفا یعنی هشتاد هزار بودند نزد سدی کانوا بضعا و ثلثین الفا سوال یا سحره از خود بلد مصر بودند یا از نواحی و خارج مصر پس از کدام کدام بلد نام بودند جواب دران هم قول مختلف اند نزد ابن جریح اند قال السحرة ثلثة من فیوم و ثلثة من العریش و ثلثة من الاسکندریة یعنی سه سحره از بلد فیوم و سه صد سحره از عریش و سه صد از اسکندریه بودند نقله السیوطی فی الدر المنثور نزد بعضی جمعی از سحره از صعید مصر و جمعی از بلاد متفرقه و اکثر اساتذه از غوسا و نزد جمعی از ملک نینوی بلد یونس نبی م تعلیم یافته از دو مجوس بودند رازی از ابن عباس نقل کرده وکان رؤساء السحرة باقصی مداین الصعید یعنی روس السحره از اقصی مداین الصعید بودند

قاضی ابوبکر معتزلی در تفسیر خود از ابن عباس نیز روایت کرده انهم کانوا سبعین ساحرا سوی رئیسهم وکان الذین یعلمهم رجلا مجوسیا من اهل نینوی بلد یونس النبی وهی قریة بالموصل که سحره معارضین کلیم الله هفتاد آدم سحره بغیر رئیس بودند و رئیس همه آن سحره که معلم کل ایشان و استاذ الاساتذه مردی واحد مجوسی از اهل نینوی بلد یونس نبی از قریات موصل بود امام رازی متعرض قاضی در نقل مخبر شده قال اقول هذا النقل مشکل لان المجوس من اتباع زرادشت و زرادشت انما جاء بعد مجی موسی کلیم الله یعنی صحت این نقل مشکل است زیرا که فرقه مجوس از متبعه زرادشت بودند و زرادشت بعد موسی کلیم الله بود و قبل از موسی بحث حادی عشر یاتوک بجزوم بسبب فرع جواب امر و تقدیرش ارسل هم یاتوک است اما در یاتو بکل ساحر دو وجه محتمل اند احدهما اینکه با است که بمعنی مع باشد و تقدیر یاتوک ومعهم کل ساحر فیکون فی موضع الحال یعنی بیارند نزد تو و حال آنکه با ایشان هر نوع ساحری باشد پس منصوب المحل جمله بموضع حال باشد ثانیهما محتمل است که با بکل با تعدی باشد چنانچه ذهبت به و اذهبته و اتیت به و اتیته میگویند بحث ثالث عشر یاتوک بکل ساحر علیم در اینجا اسم ساحر اما بصیغه واحد اسم فاعل یا بصیغه مبالغه سحار علیم است دراینهم دو قرائة اند قرائة حمزه و کسائی بکل سحار و قرائة باقی قراء بکل ساحر است بحث رابع عشر یاتوک بکل ساحر علیم بدانکه این جمله متمم جمله ما قبل و ارسل فی المدائن حاشرین یاتوک بکل ساحر علیم است هرگاه فرستادی تو جمعی مراد آنرا در بلاد متفرقه املاک جمع کنندگان سحره را بیارند ایشان بتو با هر ساحری حاذق و تجربه کار و ماهر و نهایت دانا در فنون سحر تنبیه بعض علماء دراینجا فرموده اند که این آیه دلالة دارد که سحره کثیر العدد بودند هرچند اقوال اهل سیر مختلف در حد عدد ایشان باشد او منافی آیه قرآن نیست چه دران لفظ فجاء السحرة فرعون بصیغه جمع آمده و بعد این فرموده وهذا یدل ایضا علی صحة ما یقوله المتکلمون من انه تعالی یجعل معجزة کل نبی من جنس ما کان غالبا علی اهل ذلک الزمان فلما کان السحر غالبا علی اهل زمان موسی کانت معجزته شبیهة بالسحر وان کان مخالفا للسحر فی الحقیقة ولما کان غالبا فی عصر داؤد التغنی الموسیقی فکانت معجزة داؤد حسن الالحان ولما کان الطب غالبا علی زمان عیسی کانت معجزته من جنس الطب ولما کانت الفصاحة والبلاغة غالبة علی اهل زمان محمد علیهم السلام کانت معجزته من جنس الفصاحة والبلاغة انتهی کلامه و بیان مضمون هذا انفا ذکر شده

قوله تعالی وَجَآءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوٓا اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ۝ قَالَ نَعَمْ وَاِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۝ قَالُوْا يٰمُوْسٰٓى اِمَّآ اَنْ تُلْقِيَ وَاِمَّآ اَنْ نَّكُوْنَ نَحْنُ الْمُلْقِيْنَ ۝ قَالَ اَلْقُوْا فَلَمَّآ اَلْقَوْا سَحَرُوْٓا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوْهُمْ وَجَآءُوْ بِسِحْرٍ عَظِيْمٍ

ترجمه این آیات ربع یعنی و آمدند سحره و جادو کنندگان بسوی فرعون بعد از طلبیدن ایشان چون چشم ایشان بفرعون افتاد آن سحره گفتند آیا بتحقیق برای ما بان مزدی و جزائی و صله جادوگری هست اگر ما غالب شدیم و غلبه کننده بر مخالف تو موسی باشیم فرعون در جواب ایشان بلفظ نعم وعده داد یعنی آری و علاوه بر اجر و مزد بتحقیق شما از جمله مقربان و نزدیکان بارگاه خواهید بود و دراینجا عبارة مقدر است و آن اینست که بیوم موعود با فرعون سحره سحرهای خود را گوناگون تیار و آماده کرده بمقام و میدان مقرر مع فرعون و وزراء و امناء دولت او برآمدند پس سحره بموسی گفتند ای موسی یا تو القا کنی و بیاندازی عصای خود را و یا ما سابق باشیم افگنندگان حبال و عصی خود گفت موسی از روی کرم شما بیفگنید پس آن هنگام که افگندند جادو کردند چشمهای مردم را و پوشانیدند بر انظار بینندگان

جواب سوال یا سحره از مصر بودند یا از بلاد دیگر
تحقیق

حقیقت بلقیات خود را تا متخیل شد بینندگان را حرکت و رفتار آن اشیا که ایشان سحر کرده بودند و مردم بمعاینه آن سحره نرسانیدند مردمان را و آوردند ایشان قدرا ترو
جادوی بزرگ و حقیقت تلبیس سحره در تفسیرش آخر بیان خواهد شد و او تعالی میفرماید در از وقت ما وحی کردیم بسوی موسی اینکه بفگن عصای خود را پس موسی عصا افگند
بفور اژدها شد فرو برد جمیع آنچه تزویر و تلبیس کرده بودند بدروغ و خدعه نموده بودند **مرویست** بعض فرو بردن آن ریسمانها عظیم و ضخیم و چوبهای طویل و
جسیم رو بسوی مردم نظاره کنندگان کرد دفعة کلهم فرار کردند **و** درانیدند هم هزارها مردم بپایمالی مردند **و** کلهم سحره بمحض معاینه آن باواز بلند کلمه لا اله
الا الله امنا برب موسی بلند بکلمه واحده گفته در سجده خدا افتادند **پس** موسی گرفتن اژدها بدست خود گرفته عصا گردید **در تفسیرش** چند بحث
اند **بحث اول** ان آیا بهمزه واحده هست علی الخبر یا بهمزتین محققتین هست در ان دو قرائة اند **قرائة اولی** قرائة اهل حجاز **و** حفص ست و
قرائة ثانیه بهمزتین محققتین قرائة اهل کوفه **و** ابن عامر بغیر حفص ست **و قرائة ثالثه** ابن عمر بهمزه ممدوده **و قرائة** یعقوب از زید بهمزه غیر ممدوده
انما جمع علیه قرار بر اجتماع همزتین در شعر است **و ابو علی** فارسی **و واحدی** بالاستفهام در اینجا اولی دانسته چه ایشان باستفهام دریافت
میکنند که آیا بما اجری هست اگر غالب شدیم **بحث ثانی** در اعراب نحن در اینجا دو احتمال موجه اند **احدهما** محتمل است که نحن در موضع رفع تاکید
مضمر متصل لنا باشد **ثانیهما** محتمل است که نحن فصل من الخبر والاسم باشد **بحث ثالث** لفظ نعم حرف چون بلا النفی است **و** وقف بر هر دو جایز است زیرا که
جواب کلام بعد ذکر هر یکی ازین دو حرف مستغنی از ایراد کلام میشود و از ما اتصل بها **بحث رابع** اجر یا جرا اجرا بمعنی صله و مزدوری آنچه بمقابل کار و خدمت
بعاملش داده میشود **و در مصباح** گفته اجره الله اجرا من باب قتل و من باب ضرب لغة بنی کعب و اجره بالمد لغة ثالثة اذا اثابه **و** اجرت
الدار و العبد باللغات الثلث **زمخشری** گفته اجرت الدار علی افعلت فانا موجر و لا یقال مؤاجر فهو خطاء و یقال اجرته مواجرة کعاملته
معاملة و عاقدته معاقدة **و** مواجر الا ببیع من ذلک فاجرت الدار و العبد من افعل لا من فاعل **و** منهم من یقول علی فاعل فیقول
اجرته مؤاجرة **و** اقتصر الازهری علی اجرته فهو مؤجر **و** الاخفش اجرته فهو موجر فی تقدیر افعلت **بحث خامس** وجاء السحرة فرعون
بدانکه مفسرین متفق اند که اینجا حذف کثیر از عبارة بوجود این وجاء السحرة علاوة کلام الله است چنانچه حکماء و علماء تقدیر عبارة و انا طالة کلام قرینه میکنند **و**
تقدیرش فارسل فرعون فی المداین حاشرین یحشرون السحرة فجمعوهم فجاء السحرة فرعون یعنی وقتیکه امناء و وزرا برای خود بفرعون عرض اوند
پس فرعون رای ایشان پسندیده فرامین و معتمدین حکام و امناء ملک خود را فرستاده در بلاد متفرقة کثیرة تا جمع و حشر و احضار کنند جمیع اقسام سحره را و ایشان حشر و
جمع کرده بسیاری از انواع سحره را پس آمدند بطلب فرعون همه انواع سحره نزد فرعون و خلاف **در عدد سحره** تا آنفاد انسی **بحث سادس** قالوا
فرعون استیناف است که در جواب سائلی وارد شده که از خود این جمله ناشی میشود **و** سوال تقدیری گویا چنین باشد لما جاء السحرة فماذا قالوا **فی جوابه** قیل قالوا
ائن لنا لاجرا الی قوله قال نعم و انکم لمن المقربین **سوال** عبارة مقتضی بود که فقالوا لفرعون میفرمود چه بفاء تعقیب اتصال ثانی بالاول حاصل میشد و بلا فاء
چرا فرمود **جواب** صاحب المجمع علامه ابو الفتوح من اصحابنا گفت و لم یقل بالفاء لان المعنی لما جاء السحرة قالوا لفرعون فلم یصلح دخول الفاء
علی قالوا یعنی بالفاء فقالوا لفرعون زیرا که معنیش اینست که هنگامیکه سحره آمده حاضر شده بمحض حضوری گفتند مر فرعون را و اینید لالة دارد که سحره بمحض ورود
در مصر طلب و درنگ و لا وقفه برابر نزد فرعون رفته و رسیده ائن لنا اجرا گفتند ثم الله اعلم و اینجا **فخر رازی** و صاحب الکتاب گفتند و القایل یقول کان حق
الکلام ان یقول وجاء السحرة فرعون فقالوا بالفاء **وجوابه** هو علی تقدیر سئل سائل ما قالوا اذ جاؤا **فاجیب** بقوله قالوا ائن لنا لاجرا
ان کنا نحن الغالبین علی موسی **بحث سابع** وجاء السحرة فرعون قالوا ائن لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین یعنی هنگامیکه آمدند ساحران نزد فرعون
حاضر شدند پس اول تکلم شان مخاطب بفرعون همین بود که برای غرضیکه ما را طلبیده ی یعنی بغرض معارضه موسی بمقابله او آیا برای ما جعاله و اجری و عوضی
بر عمل ما هست هرگاه بما غالب شدیم و ظفر و نصرة یافتیم بر موسی **تنبیه** بقول سید لالة دارد که آن جم غفیر سحره کمال اطمینان بر سحر و بر غلبه خود داشتند
لهذا بان شرطیه در ان کنا تکلم کردند چه ایشان محض انکار او لا کرده باشند از دعوای موسی و کیفیت تقلیب جاده عصا بثعبان عظیمی جسیمی که اصلا مثل او دیده و شنیده نبوده
بنوده **پس** قبل معارضه و مقابله اینها مقرر کردیده که اگر فعل موسی فعل بشر بود معارضه لفعل خدا و غلبه بیان ما را محال میباشد لیکن بابر ... دوره بشرطیه
ان کنا نحن الغالبین گفته باشند ثم الله اعلم **بحث ثامن** قالوا نعم و انکم لمن المقربین در اینجا فاعل فرعون مضمر است یعنی در جواب سحره فرعون گفت
اجری جزا و جعاله و نفع دارید و علاوه بر جزا مقام شما بتحقیق نزدیک مقامات بارگاه من خواهید بود **و بعضی** فرموده که مراد فرعون ازین وعده اینست

جواب جمله عطف بر محذوف میشود اینجا حرف عطف شده ۱۲

ولكم مع الاجر والعطاء المنزلة الرفيعة والقرب العزة عندي **كلبي** يعني من المقربين ايست تكونون اول من يدخل على وآخر من يخرج من عندي **اشكال**

وانكم بر چه عطف است چه هم حرف است بر حرف جمله كلاميه عطف نميشود **جواب** عطف بكلامي هست كه در كلمه نعم مضمر است تقديرش نعم ذلك **و** انكم لمن المقربين **اشكال** با طل است **اشكال**

كسره الف در انكم چرا آمده **جواب** چونكه بر نعم كلام تمام شد **پس** انكم لمن المقربين استيناف باشد **و** در ابتداء آن كسور ميايد نه مفتوح **طوسي** فرمود

كسرة الالف من انكم لانه في موضع استيناف بالوعد **و** لم يكسر لدخول اللام في الخبر لانه لو لم يكن اللام لكانت مكسورة **بحث تاسع** اما ان تلقي بكسر

همزه اما ميباشد **اشكال** بعد اما چرا ان مفتوحه داخل و در اما يعذبهم واما يتوب عليهم داخل نشد **جواب** شيخنا الطبرسي فرمود لانه فيه معنى الامر كانه

قال اختر اما ان تلقي اي اما القائك واما القائنا فموضع ان نصب **و** يجوز ايضا ان يكون التقدير اما القائك مبتدء **و** اما القائنا فموضع ان على هذا يكون

نصبا يعني در اينجا بسبب آن متضمن امر است چون اختر يعني اختيار كن احد الامرين را يا اينكه تو القا كن اولا يا ما القا ميكنيم اولا **پس** موضع آن موضع نصب يعني

آن با مابعد خود بمعني مصدر گرديد منصوب محلا باشد **تبصره** بدانكه ايه **علم بدايع** و اعلام اسلوب نظم قانون مقرر **و** از فراء **و** كسائي **و** خليل نقل كرده

اند در باب اما واما **واعلم** اذا كنت آمرا او ناهيا او مخيرا فهي مفتوحة **و** اذا كنت مشترطا او شاكا او مخبرا فهي مكسورة **و** تقول في المفتوحة اما الله

فاعبده **و** اما الخمر فلا تشربوها **و** اما زيد فقد خرج يعني بدانكه اگر تو امر كننده يا نهي كننده يا خبر دهنده باشي پس در آن حالت لفظ اما بقاعده كليه قانون

سلفنه هميشه مفتوح الهمزه ميباشد **و** اگر تو شرط كننده يا شك كننده يا خبر دهنده باشي **پس** در آن وقت لفظ اما بقاعده مقرره هميشه مكسور ميباشد **و** ميگوئي

تو در مفتوحه اما الله فاعبده يعني خدا را عبادة خاص كن **و** اما خمر را مخور و مياشام **و** اما زيد بتحقيق بر آمد **و** اما النوع الثاني **فتقول** اذا كنت مشترطا

اما تعطين زيدا فانه يشكرك كما قال الله تعالى فاما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم **و** تقول في الشك لا ادري من قام اما زيد واما عمرو **و** تقول في التخيير لي بالكوفة

دار فاما اسكنها واما ابيعها وقال اما يعذبهم واما يتوب عليهم يعني در نوع ثاني اما مكسور باشد وقت اشتراط ميگوئي تو اما ببخشي زيد را او شاكر تو باشد چنانچه

ادهم فرمود فاما تثقفنهم في الحرب فرمود و در شك بگوئي كه نميدانم كدام كس قايم شده يا زيد يا عمرو **و** در تخيير بگوئي تو مرا خانه در كوفه هست يا خود ساكن آن ميشوم يا

ميفروشم **و** اما الفرق بين اما الشك **و** بين او انك اذا قلت جاني زيدا او عمرو فقد يجوز ان تكون قد بنيت كلامك على اليقين ثم ادركك الشك

فقلت او عمرو فصار الشك فيهما جميعا **فاول** الاسمين في او يجوز ان يكون بحيث يحسن السكوت عليه ثم يعرض الشك فتستدرك بالاسم الآخر الا

ترى انك تقول قام اخوك وتسكت ثم تشك فتقول او ابوك **و** اذا ذكرت اما فانما تبني كلامك من اول الامر على الشك **و** ليس يجوز ان تقول ضربت اما

عبد الله وتسكت **و** اما **دخول ان** في قوله اما ان تلقي وسقوطها من قوله تعالى اما يعذبهم واما يتوب عليهم **فقال الفراء** ادخل ان في اما في هذه

الآية لانها في موضع امر بالاختيار وهي في موضع نصب كقول القايل اختر ذا او ذا كانهم قالوا اختر ان تلقي او نلقي وقوله تعالى اما يعذبهم واما يتوب عليهم

ليس فيه امر بالتخيير **الا ترى** ان الامر لا يصلح هيهنا فلذلك لم يكن فيه ان ثم الله اعلم **بحث عاشر** قالوا يا موسى اما ان تلقي واما ان تكون

نحن الملقين يعني سحره در ميدان كارزار خود بحضور فرعون و اعيان خلايق گفتند سحره اي موسى يا تو القا ميكني و ميافكني آنچه نزد تو از عصا است و يا اينكه ما القا ميكنيم

و ميافكنيم در اين ميدان محشر و مجمع اصناف خلايق ريسمانها و چوبهاي مجوف خود را **و بعض علام** فرموده و فيه دلالة على ان رغبتهم في ان يلقوا قبله

لاجل هذا التاكيد ضميرا لمتصل في نكون بالمنفصل نحن الملقين وعرف الخبر يعني در اين دلالت است بر آنكه سحره رغبت داشتند كه القاء سحر خود قبل القاء موسى

بكنند لهذا اوشان تاكيد كردند ضمير متصل نكون را بضمير مرفوع منفصل او نحن الملقين **و** الملقين خبر نحن معرفه براي همين آورده **پس** حاصل آنست كه سحره موسى را تخيير

دادند در تقديم و تاخير القاء عصا بگمان كمال و ثاقة و صلاوة و مهارة و حذاقة در سحر خود چه آنكس كه مطمئن باشد در صنع خود او پروا نميكند در اظهار تقديما او تاخيرا **او قل**

اشارة يعني دقيقه لطيفه اظهار كردند وهي ان السحرة راعوا مع موسى حسن الادب حيث قدموه على انفسهم في الالقاء فلا جرم انه تعالى عوضهم حيث

تادبوا مع نبيه موسى بان من عليهم الله تعالى بالايمان والهداية لمراعاتهم الادب مع رغبتهم في تقدمهم على موسى آن دقيقه لطيفه اينست كه سحره بمراعات

حسن ادب با موسى گفتار و رفتار كردند در تقديم القاء موسى با وجوديكه مرغوب شان بود كه خود شان تقدم بر موسى كنند در القاء سحر **بحث حادي عشر**

قال القوا اهر گاه سحره بمراعات حسن ادب آنحضرت را تخيير در تقديم و تاخير القاء داده بودند **موسى** در جواب شان بعد فهميدن رغبت شان در القاء تقدم

خود موسى فرمود كه شما ابتداء تقدم كنيد در القاء انواع سحر خود تا منتشر القاء ايشان در قلوب نمايد چونكه بحسن ادب گفتار و رفتار كرده بودند **پس** بمقابل حسن ادب

ايشان با آنحضرت هم اجازة داد ايشان را در القاء سحر خود **اشكال معضل** در واقع كفر باطل و اظهارش لايجوز است **و** موسى كليم الله چگونه اجازة در اظهار

كفر باطل

کفر باطل مقابل حق ثابت از اعجاز خود داد **جواب** بوجوه میباشد **احدها** این اجازة القوا من باب تهدید و وعید و تقریع است چنانچه او سبحانه فرموده
فاعملوا ما شئتم یعنی بکنید آنچه میخواهید و معلوم است که شرک و کفر قبیح و قبایح است و خالق باجازة رضا فاعملوا ما شئتم نفرموده بل بکمال غضب و سخط فرموده چنانچه
سلاطین بحرمین میفرمایند بکمال غضب بکنید آنچه میخواهید و معلوم است که آن سلاطین باجازه برضا نداده‌اند بلکه اظهار و انشاد ملامت خلق **ثانیها** معناه القوا
علی ما یصح ویجوز لا علی ما یفسد و یستحیل یعنی بعض علمای معتزله گفتند که معنیش آنکه القا کنید چیزیکه صحیح و جایز باشد القاء آن نه بر صورت افساد و استحاله
ثالثها معناه القوا ان کنتم محقین صادقین یعنی القاء کنید اگر شما محق و صادق هستید در حقیقة آن و الا فلا و شرط در اینجا لازم تا مقدر است چنانچه ما میگوییم
اب بده مرا این مشروط است بوجود آب فاذا فقد الشرط فقد المشروط **رابعها** انما امرهم بالالقاء لتظهر معجزته لانهم اذا لم یلقوا حبالهم وعصیهم
لم تظهر معجزة موسی فی عصاه یعنی امر کرد ایشان را بالقا سحر تا معجزه آنحضرت ثابت و سحر ایشان بمقابل آن باطل شود چه بغیر تقابل شبه سحر از عصا در
عیان اعیان و غیر اعیان زایل نمیشد و آنچه ازاله شبه باطل از فعل اگر بشود اظهار و اجازة بآن جایز بل واجب است لهذا کلیم الله امر کرد ایشان را بالقا و
باظهار آن اشکال باطل است **رابعها** و لما تخیر موسی فی التقدیم و التاخیر و علم موسی ان لا یظهر الحق الثابت عن الباطل فی انظار العوام
المشککین لعوامهم الا بالاجازة فی تقدیم القاء الحبال والعصی و لا ثم یاتی فعل الله الخارق اخرا فیحق الحق و یزهق الباطل دفعة فلاجله اجاز
موسی فی القائهم یعنی هرگاه سحره او را تخییر داده بودند موسی را در تقدیم و تاخیر القاء موسی دانست حق ثابت از باطل ظاهر نمیشود در انظار و قلوب عوام ناظرین
تشکیک مشککین خواص شان مگر باجازه بود در تقدیم القاء ریسمانها و چوبهای سحره تقدیما و فعل الله الخارق آخرا بانها میاید پس حقیقت حق و زهوق باطل
دفعة میشود لهذا موسی اجازة القاء داد ایشان را تقدیما **خامسها** چونکه در مناظرات و مباطلات مبطلین حجة بطلان خود فی نفسه سرجا تقدیم میجوید
و میخواهد در ذکر قول و اظهار فعل خود تا قول و فعل آنها در انظار و اسماع و افهام رائی و سامع جلوه ندهد و ساقط الانظار نگردد اما محقین اکثر و اغلب تقدیم
و حدیث قول و فعل و عوار صحیح ثابت خود را بلا وعد عند و لا تقدم و لا تردد آخر می‌آرند تا جواب مبطل منظور و مسموع باطله بهمه وجوه بشود لهذا موسی اجازت
تقدیم بآنها داده و ایشان صنیعه باطله خود را تقدیم کردند عصا موسی همه را تلقف و بلع و فرو برد کرد فوقع الحق و بطل و عدم ما یافکون **سادسها**
ارادة موسی ابطال ما یاتوا به من السحر بود و ابطال ما کان یسهل و یمکن الا باقدامهم علی اظهاره فاذن لهم فی الاتیان بذلک السحر لیمکنه الاقدام
علی ابطاله و مثاله من یرید سماع شبهة ملحد لیجیب عنها و یکشف عن ضعفها و سقوطها یقول له هات و قل واذکرها و بالغ فی تقریرها
و غرض هذا انه یجیبه ببرهان واحد قاطع السنتها و دافع شبهاتها یعنی اراده موسی ابطال آیته سحره بود و ابطالش باسهل وجه ممکن نبود مگر
باقدام ایشان بر اظهار آن لهذا اذن داد ایشان را در اتیان سحر تا متمکن شود بر ابطال آن و مثالش آنکه ملحدی را اجازه بدهد و بشنود الحادش را بغرض ابطال
و اظهار و اثبات لاحقیقة او و سقوطه از انظار و اسماع و قلوب مردم پس میگوید او را بیار و بگو آن را بکمال وجوه و ادله بر اثبات آن و غرضش از استنطاق او آنست
که به برهان الستة و دافع شبهات و ادله او بکند پس از آن بجوابش احد آن را باطل و لاحقیقت محض میسازد و به همه این وجوه اشکال مشکل باطل شد والحمد لله **سوال**
صیغه القوا امر است و هر امر دلالة بر ایجاب و فرض دارد پس بنابرین قول موسی القوا دلالت بر وجوب امر دارد **جواب** بدانکه حکم و امر که واجب از آن مفهوم
میشود او از عالی بطور استعلا بدانی خطاب میشود چنانچه بالاتفاق در علم اصول فقه این قانون متعین و مقرر گردیده **تنبیه** هرگاه واضح کنیم اصولیین خطابات
و حدیثیه اقسام کردند **منها** چون خطاب اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة که برای ایجاب میباشد **منها** کلوا و اشربوا خطاب اباحة است **منها** اذا قضیتم مناسککم
فاصطادوا من باب اذن و اجازت است چه عقلا و شرعا معلوم است که بعد فراغ از مناسک حج و عمره صید و شکار کردن بر حجاج و معتمرین فرض و واجب نیست
و اینجا مفهوم قال موسی القوا من باب الایجاب نیست بل من باب الاذن والاجازة است **و دلیل دیگر** آنکه سحره او را موسی را تخییر داده بودند در تقدیم
و تاخیر القاء از جانبین و آنحضرت القاء خود را آخر اختیار کرد و بسحره اذن اجازه داد که شما تقدیما القاء کنید **و بفرض** اثبات وجوب از خطاب
القوا پس ما میگوییم وجوب هم ازین القوا محتمل است بجهت اثبات حق و ابطال باطل منحصر در آن وقت بر تقدیم القاء سحره بود و هر چیزیکه ثبوت امر حق منحصر
باشد تقدیم او هم واجب است و حال آنکه خطاب اذن و اجازة است ثم الله اعلم و معانی اقسام خطابات قرآنی و حدیثی از امر و نهی مکرر در همه مجلدات
سابقه بر این تفسیر مخصوص صادر شد لها ابانه بالانفراد اکثر ضبط کردیم من شاء فلیرجع الیها **بحث ثانی عشر** فلما القوا سحروا اعین الناس
یعنی پس وقتیکه سحره افگندند و القاء کردند سحر خود را صرف کردند انظار و ابصار مردم بینندگان را از درک و دریافت حقیقة اصلیه از اشیاء سحریه را چه در انظار معاینه

جواب اشکال که موسی چگونه امر بالقاء سحر کرد

جواب سوال لفظ القوا صیغه امر است پس باید هر امر مراد و واجب و فرض میباشد

کنندگان متخیل میشد که انواع و اقسام مارها طویل و قصیر القامة دهشة بحرکة اند و یکی بر دیگر میافتند و آن واقعیتی نداشت بل آن تلبیس و تمویه و تخییل و عیون و انظار مردم بود
و مفسرین فرموده‌اند یعنی صرفوا اعین الناس عن ادراک حقیقة ما فعلوه من التمویه والتخییل **و** هذا هو السحر **و** هذا هو الفرق بین السحر الذی هو
فعل البشر **و** بین معجزة الانبیاء علیهم السلام التی هی فعل الله **و** ذلک لان السحر قلب الاعین و صرفها عن ادراک حقیقة ذلک الشیء **و** المعجز قلب نفس الشیء
عن حقیقة بحقیقة اخری کقلب عصا موسی حیة تسعی **و** قلب صورتی الاسدین عن حجاب المامون الرشید العباسی **و عن** وسادة المتوکل باعجاز امامی
الحق من ائمة اهل بیت النبوة علی ابن موسی الرضا **و** علی بن محمد التقی علیهم السلام حتی اکل کل واحد منهما الحاجب بمحضر المامون **و** مشهد الناس **و** صاحب
الشعبدة فی مجلس المتوکل فعادت الصورتان بعد اکل الرجلین بامر الامامین علی مقامهما **و** لم یجد واثرا من الرجلین المفترسین المبتلعین ابدا حاصل آنکه
سحره صرف انظار ناظرین کردند از ادراک حقیقة آنچه بعمل آورده بودند از تمویه و تخییل **و** همین است اصلیة سحر **و فرق** همین است مابین سحر که از افعال بشر **و**
مابین معاجز انبیا علیهم السلام که همه معاجز فعل خاص خالق تعالی اند چه سحر قلب عین و صرف نظر ناظر محض میباشد **و** اعجاز قلب و تبدیل حقیقة و نفس شیء بحقیقة
اصلیه دیگر میباشد چون قلب عصا موسی بحقیقة اژدها که حیوانی حی گردید حقیقة رفتار و حرکة بر زمین میکرد نه من باب التخیلات خلاف واقع **و** چون تبدیل
و تحویل و تقلیب دو صورة شیر که بر سر پرده مامون عباسی **و** بر تکیه متوکل عباسی منقوش بودند باعجاز دو امام از ائمه اهل بیت عصمة و نبوة **امام علی**
بن موسی الرضا **و** اعجاز مبیره آنحضرت **امام علی النقی** علیهم السلام ان دو صورت شیر بامر آن امام والا مقام از حجاب و تکیه دفعة دو شیر بر مجسم گردیده
و شیر اول صاحب مامون عباسی را در محفل او پاره کرده خورد و بلع نمود **و شیر دوم** شعبده باز را بمجلس متوکل عباسی پاره کرده بلع کرد و اهل هر دو مجلس
مع هر دو سلطان نگران آن احوال بودند **پس** هر یکی از آن دو شیر مابر و فرمان امام خود بمقام خود عود کرد و منقوش چون سابق شدند و اثری ابدا از آن دو آدم خورده
اصلا نمودار نشد و التماس باعاده آدم مبتلع در جواب مامون **و** متوکل دو امام فرمودند که هرگاه مبتلعات عصا موسی برگردیده **پس** اینها چگونه بر میگردند بنا **اشکال**
لکن سنخ یاده یا کم از آن سنهای طویله ضخیمه و چوبهای جسیمه عریضه و طویله را که مملو بودند سیماب بوده هرگاه ثعبان آنرا یکدفعه بیک لقمه خورده و فرو برده پس از گردیدن
او عصا بحال سابق بلا زیادی ثقل لا جسم **و هکذا** بخوردن و بفرو بردن دو آدم بدو صورة شیر مجسم شده پس از آن عود کردن اینها بدو صورة اصلیه منقوشه
خود ابدا اثری از مبتلعات عصا و مبتلعات آن دو شکل و نقش صورتهای شیر بظهور نیامدن آن مبتلعات از بطون اینها چه شدند **جواب** بالا ذکر شد که اعجاز وجوه
حقیقة ثابته بذاته خارق العادة میباشد نه لاحقیقة ولا واقعیة **پس** در عدم معاودة مبتلعات اینها اعدام اینها در بطون اینها میباشد بوجوه عدیده **احدهما** قادر
سبحانه در بطن ثعبان **و** اسد همه مبتلعات اینها را نیست و نابود و باطل و معدوم محض ساخته چنانچه قبل الایجاد و الوجود اینها معدوم و نیست محض بودند **ثانیهما**
بعض ابتلاع این اشیاء باراده حکیم قدیر و بیرتم بعوض بعضهم که از رطوبة اینها ساخته تا آنکه جزء اصلی ابدان ثعبان و اجسام شیر مبتلعات اینها را گردانیده **و** بعد تحویل
ثعبان **و** صور شیر بصورة و حالة اولیه که قبل بر آن ثقل و زیادتی جسم و وزن اینها از اینها معدوم ساخت **ثالثها** جایز است که او تعالی مبتلعات اینها را متفرق الاجزاء
در بطون اینها گردانیده و با جزاء رقیقه اینها را از افواه و منفوس اینها برآورده بباد و فضا در خارج داده بهیچ وجه استبعاد و اشکال عاید نمیشود **در کشاف** همین دو وجه
فرموده روی انها لما تلقفت ملأ الوادی من الخشب و الحبال و رفعها موسی فرجعت عصی کما کانت **و** اعدم الله القادر المتعال بقدرته النافذة الکاملة تلک
الاجرام العظیمة الثقیلة **او** فرقها الله ثم اجزاء لطیفة **قال السحرة** لو کان هذا سحرا لبقیت حبالنا و عصینا انتهی **فخر رازی و نظام الدین**
نیشاپوری هم همین فرموده **و اعلم** ان هذا مما یدل علی وجود الاله القادر المختار و علی المعجز العظیم لموسی **و** ذلک لان الثعبان لما ابتلعت تلک الحبال
والعصی الجسیمة العظیمة الطویلة العریضة جدا مع کثرتها ثم صارت عصی کما کانت **فهذا** یدل علی انه تعالی اعدم اجسام تلک الحبال والعصی **او** علی
انه فرق بین تلک الاجزاء و جعلها کذرات غیر محسوسة و اذهبها فی الهواء بحیث لا یحس بذهابها و تفرقها **و** علی کلا التقدیرین فلا یقدر علی هذا
احد الا الله سبحانه و تعالی انتهی **تبصرة** در ذیل سحروا اعین الناس نافیان از حقیقة سحر میگویند که از باب صرف نظر تمویه و تخییل میشود نه آنکه آن حقیقتی و جیزی
و شیء لمسی و وجودی و عینی داشته **قاضی ابوبکر** و غیره در اینجا گفته لو کان السحر حقا لکانوا قد سحروا قلوب الناس لا اعینهم فثبت ان المراد انهم
فثبت ان المراد انهم تخیلوا احوالا عجیبة مع ان الامر فی الحقیقة ما کان علی وفق ما تخیلوا **و احدی** بل المراد سحروا اعین الناس ای قلبوها
عن صحة ادراکها بسبب تلک التمویهات **و بقولی** اگر سحر حقیقی و نفاذ و تاثیری فی الواقع میداشت **البته** سحره باسهل وجوه دفعة موسی را تسخیر قلب
و لسان و اعضاء و تقلیب حالة آنحضرت میکردند چه هر عاقل اختیار اسهل بر صعب باشد افعال مهما امکن میکند **و** با چنین مزخرفات حیله نمیکردند **و** هرگاه چنین

بخود موسی نکردند ثابت شد قطعاً که سحر حقیقت موثره در نفوس آدم ندارد **وایضاً** اگر در سحر تاثیری در ابدان خلائق میشد **پس** سلاطین دنیا مملکت و دولت
بلا جنگ و قتال و جدال در خانه نشسته سحره میگرفتند و هر ساحری سلطانی میشد **و** بعدم این عدم تاثیر سحر مطلقاً در املاک و خلق قطعاً ثابت شد اگر گفته شود
که سحر خاص موثر در ابدان انبیاء و لوازم ایشان میشود زیرا که خالق حکیم صادق و مانع تاثیر سحر در باب انبیاء و خلفاء ایشان میباشد تا مراد الله که اداء رسالت باشد معطل نماند
جوابش میگوئیم سلمنا پس چرا سحره سلاطین ظلمه جابرین را **و** اعداء دین و خصام خود را بسحر خود هلاک معطل و معزول نمودند و احدے از ایشان را از
قدیم الی حین نکردند **و** خود با اظهار چنین حیل و تزویرات و تلبیسات روزے خود از ایشان میجویند و محتاج بامرا و اغنیاء و ملوک هستند مدام ایشان قطع و لیلی بر
بطلان حقیقت سحر و عدم تاثیر آن در املاک خلق میباشد **سوال** زوجه ابوسفیان **و** زوجه ابولهب که بخاتم انبیاء صلعم سحر کرده بودند **و** آنحضرت هم گمان میکرد
که من چنین کردم و حال آنکه نکرده بود و چندروز قریب تا هفته بحالة مزبوره آنسرور بود تا بوحی حضرت امیر را فرستاد و از قعر چاهی یعنی ته چاهی از زیر سنگ سحر چیده بود
آنحضرت گزیده برآورد **و** دو سوره معوذتین بجهت حرز سحر خالق بآنحضرت فرستاده **و** همین مروی در مسانید خاصه و عامه منهم در کتاب **بخاری و مسلم** است
انه سحر حتی کانه یخیل الیه انه فعل الشیء ولم یکن فعله **جواب** آیا سحر حقیقتے دارد یا ندارد و بالا شنیدی است و سابقه دو قول دارد **نزد آنانکه** سحر حقیقتی و تاثیر
در خارج ندارد نزد ایشان این حالة ساقط الاعتبار بالراس است **امّا نزد آنانکه** سحر بالجمله حقیقتی دارد **پس** در باب انبیاء و خلفاء منصوصه مخصوصه هم تاثیر
آیا دارد **یا** تاثیر ندارد **جواب** درین هم این طائفه دو قول دارد **پس بر ثانی القولین** این طائفه در هیچ پیغمبری **و** خاتم الانبیاء اصلا و ابداً سحر تاثیر
نکرد چه خالق صادق و دافع و مانع تاثیر سحر از جمیع انبیا خصوصاً از سید رسل میباشد چه بآن دو چیز لازم میآید **احدهما** تعطیل مراد الله از ابلاغ و اداء رسالت
و آن محال و ممتنع است **ثانیهما** طعن کفار و مشرکین بانبیاء و دین و بکتاب و شریعت ایشان که مردم اتباع سحور مینمایند **و** سحر کردن حمالة الحطب و منهم و غیرها
بآنحضرت اگر صحیح و اثبات شود قطعاً **پس** این دلالة ندارد که سحر ایشان در آنحضرت موثر شده بود **پس** آنچه نقل کرده اند یخیل له انه فعل الشیء ولم یکن فعله
اگر صحیح و ثابت شود **پس** محمول میشود بمرض وجع صداع که سرش بسبب آن عقده میخورد نه بر تاثیر سحر **و** همین قول جمعی از متکلمین معتزله **و** جمعی از ساطین
و علمای امامیه است **منهم شیخنا بهاء الدین** وغیره انا معاشر الامامیه علی ان السحر لا یوثر فی النبی صلعم **و** امره بالاستعاذة من همزات
لا یدل علی تاثیر السحر فی النبی کالدعاء فی ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا **و** کاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم کما لا تدل حضور
الشیاطین و حلولهم فیه **واما ما نقله المخالفون** من ان السحر اثر فیه صلعم کما رواه البخاری **و** المسلم من انه سحر حتی انه کان یخیل
انه فعل الشیء ولم یکن فعله **فهو** من جملة الاکاذیب **و** لو صح ما نقل لصدق قول الکفار ان تتبعون الا رجلا مسحورا انتهی **سوال** سحره موسی
چگونه حبال و عصا ها که طویله تقابله جسیمه را بحرکت آورده بودند مثل چون مارهاے گوناگون بلکه اژدها مردم نمود و مردم ترسیدند و خالق وصف آن بسحر و السحر
عظیم فرمود **جواب** اهل سیر و تفسیر و تواریخ آنچه ثبت کرده اند که سحره رسنهای بسیار بزرگ مجوف تافته و بافته **و** چوبهای جسیم و ضخیم و طویل بغرابطی مجوف
ساخته و بیرون آن اشکال و صورتهاے ایشان اژدها و گوناگون افاعی و حیات تیار کرده **و** خارج ایشان باقسام الوان آخر و روغنیات مالیده **و** همه اجواف و
بطون ایشان پر ملو بسیماب کرده اینده در دشت بزرگی نقب تهی کرده که دو گرم بآتش گردانیده و ماده نهاده در آن دشت معین آن مصنوعات
حیات و ثعابین را انداخته پس چاشتگاه یوم الموعود بحرارت آنحت ارضیه **و** از بالا تمازت تابش شمسیه بهار سیده زیبق آن اجسام با حرکت آمد بر یکدیگر
پیچا فتادندگان میشد بینندگان انها که ایشان سعی و رفتار چون حیات و ثعابین دارند اشکال شان چون اشکال ثعابین و افاعی بدلیان را مینمود و در اکثر اهل نظار
ابلهان عجب جنبش و حرکت ایشان میآمد **و** همه آن دشت بسیط پراز حبال و عصی ساخته بودند **و** موسی بوحی الهی القاء عصا بزمین کرد **پس** اولا بغو که شده
و دفعه همان ثعبان اعظم الجثه گردیده **پس** القصا و فقه بزمین جنبیده اژدهای عظیمی بال و موی دار و فقه شده **بقولی** اول چون ماری انود و فقه شده
و دفعه همان خود را جنبانیده کوه پیکری جسیم بهشتاد ذراع یا بیشتر میل بدور جای فقود آن ثعبان بوده **و** بیکدفعه کل سحر آن دشت را یکساعت کرده بیکوه بدن
آن همه را فروبرد ظاهر شده تا خلق نظاره میان هم شنیدند دیدند فرو بردن را **و** بقولی بالا جزیرین سالم یا بوت همه را یکدفعه بلع کرد پس توجه بنظاریان کرد **و** همه مردم
یکدفعه بهراس و دهشت عظیمه خورده فرار بلااختیار کردند اینهدفعه هم بیست و پنج هزار آدم از فراریان بپامالی هلاک شدند **و** سحره کلهم این ماجرا دیده و عیان آن بسید ابلغ
انا امنا برب موسی ایمان آورده بدرگاه الهٰ بسجده افتادند **و** اینجا حاصل این قصه ثعبان موسی است **بحث ثالث عشر** استرهاب طلب خوف باب
استفعال از رهبة سبب یا از باب تعب بمعنی خاف باشد **پس** الرهبة اسم است فهو راهب فاعلش **و** مرهوب مفعولش است **و** العبد راهب من الله

ای خائف منه ثم والله مرهوب ای من عقابه باشد **و راهب** عابد نصاری از همین باب است چه او بترس خدا عابد شده **و جمع** رهبان بضم اول بوزن عثمان **و** رهابین نیز آمده **و** الرهبانیة اسم بمعنی عباوة میباشد **و** رهب **و** رعب **و** وجل **و** خوف متحد المعنی اند **بحث رابع عشر** و استرهبوهم وجاؤا بسحر عظیم **زد زجاج** استدعوا رهبتهم حتی رهبهم الناس یعنی این بیان غرض سحره کفعل سحر ایشان است یعنی غرض سحره بسحر طلب رهبت وخوف آن مردم را ایشان بود تا آنکه بمعاینه آن مردم ترسید ند از ان **سحر زد مبرد** معناه ارهبوهم وا فزعوهم یعنی سحره بسحر خود ترسانیدند و بفزع در جزع آوردند مردم بینندگان را **زاد دگیار** و جاز ان یکون استرهبوهم بمعنی ارهبوهم ومولد ذلك بان بعثوا جماعة ینادون عند الالقاء ذلك ایها الناس احذروا فهذا الامر هو حصول بندا لهم یعنی سبب استرهاب مردم این بود که سحره بعضی را برای ندا فرستادند که نزد القاء سحر ای مردم بترسید و پرهیز باشید از ین ثعابین و حیات وافاعی لهذا از دیدن تحرك آن حبال و عصی مردم ترسیدند **اشکال** نهایت تعجب است که مردم عقلا را ایشان صحاح الابصار والعقول بوده و قبل ازین دیده بودند سحره را که برای سحر آمده اند چگونه کل مردم از القاء حبال و عصی مسحوره بعیان ایشان ترسیدند و بفزع آمدند **جواب** تماشیان را ایشان اکثر عوام حشرات الارض کالانعام بل اضل سبیلا بوده اند معاینه سفاهت سفها و دیدن بازیها میروند و هرکس متصف بعقل و فهم و ذهن و ذکا اند ابدا ادنی میلی باموری لهو و لعب میکنند و لغو و سفاهات را قدیما و حدیثا الی حین بنی بینند و رضا بدیدن اینچنین امور نمیدهند چه عقل و علم ایشان را از آن تنافر و مانع میباشد **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** ثابت شد که ان منزهین همین حشرات الارض قطعی اکثر بود که انها اعتقاد بالهیت فرعون داشتند **آیا** عاقل آدمی صاحب السمع و دوم عظم ذی بول و براز دنایم و صحیح و مریض و صغیر بود کبیر شده مع اکل و شرب مثل انها باشد قبول بالهیت میکند **پس** از ترسیدن انها چه عجب میباشد **معهذا** وقتیکه منادی ندا هم میدادند بعبارت و کرات بلفظ احذروا احذروا اجتنبوا اجتنبوا میکندوا آدم بنحیر هم هرچند عاقل باشد بتجذر و تخوف و فرار بوده کثیر گمان واقعیت بنا بر اینها میرسد و قرار میشود و اینطور احوال از فراریان لشکریان عقلا را از منه هم فرار میکنند و پدید آمده **بحث خامس عشر** وجاؤا بسحر عظیم وان سحره در آن روز آمدند بسحر بزرگی در انظار را ایشان **اشکال** چگونه او تعالی بسحر انها وصف بعظیم کرد **و** عظیم آن چه معنی دارد **جواب** بدانکه بالا تفصیل عدد سحره دانستی که تا هشتاد هزار آدم بودند **و** هریکی از ین سحره ریسمانهای و عصاهای متعدد بالوان و اجسام مختلفه ساخته باشکال ثعابین و حیات القاء کردند **و** میگویند آنقدر وسیع میدان کل سحره سحرهای خود را انداخته بودند وسعت آن میل در میل بود **پس** وقتیکه همه اینها بحرارة بحرکت بکیفیة آمدند کانه همه مردم را معلوم شد که کل میدان ثعابین وافاعی و حیات چون اشجار طوال و جبال بلند بحرکت آمده و بر یکدیگر افتاده لوت میخورند پای مردم بمعاینه این احوال در وحشت لغزیده و همه زنان و مردان ترسیده فرار کردند **صاحب لباب** گفته و ذلك انهم القوا حبالا غلاظا و خشبا طوالا فاذا هی حیات و ثعابین کامثال الجبال قد ملئت الوادی یرکب بعضها بعضا و یقال انهم طلوا تلك الجبال بالزیبق و جعلوا داخل تلك العصی زیبقا ایضا والقوها علی الارض فلما اثر حر الشمس فیها تحرکت والتوی بعضها علی بعض حتی تخیل الناس من ذلك انها حیات تخیل لهم ان الحیات تسعی الیهم **و** یقال ان الارض کانت سعتها میلا فی میل فصارت کلها حیات وافاعی ففزع الناس من معاینة ذلك الحال **اشکال** بمعاینه احوال سحره نقل حال ترس موسی در نفس خود کرد و در آیه واوجس فی نفسه خیفة موسی اگر از سحر ترسید پس همه مردم بالا ولی بترسند پس سحر از ین جهت حقیقی و واقعی وارد **و** اللّه لابدا لازم میآید که موسی الیقان والاتقان واعتماد در باب اعجاز خود نداشت **جواب** اوجه الوجوه آنست که آنحضرت اعتماد دایم بوحی و بمعاینه گردیدن ثعبانیکه و رد بنا خالق مساوی و مثل او نا آفریده **و** نه از سحر سحره ترسیده **بل** در نفس آنحضرت محظور شد که اعجاز ثعبانی انتهی از تقلیب عصا و افتادن در اما شبیه بظاهر سحر سحره میباشد و مردم مبادا بگویند که این ساحر اعظم است و مردم فرق نکنند میان فعل من فعلها مبادا بر مردم حق مشتبه بباطل شود پس گوشد انك انت الاعلی یعنی مترس اعجاز تو اعلی است از انکه گمان سحر او ساحر بتو کنند اشکال باطل است ثم الله اعلم **تنبیه** درین آیات دلالة است بر بطلان قول مجبره چه اسناد سحر بسوی ایشان کرد و اگر با یجاد و تاثیر الهی بود البته اسناد بسوی ایشان افترا و بهتان محض بود و بر بیتم چگونه این جایز باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا

قوله تعالی واوحینا الی موسی ان الق عصاك فاذا هی تلقف ما یأفکون ۝ فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون ۝ فغلبوا هنالك وانقلبوا

حبال و عصی سحره بعیان اشکال تعجب مردم
اشکال مستن جواب بیان عصی
مکاشفین
عجیب است نفس نبی
جواب ثعبانیه
اشکال و جواب ترس موسی در نفس

صفحه ۱۱

صٰغِرِيْنَ ۝ وَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سٰجِدِيْنَ ۝ قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ۝

ترجمه ایات ثمانیه یعنی وقتیکه سحره سحرهای خود را تیار و پیراسته و آراسته کردند و وحی کردیم بسوی موسی اینکه بیفگن عصای خود را پس موسی وقتیکه بفرمان تعالی افگند عصا ثعبان عظیمی بقدرت اله گردیده دهان خود را بکشاد پس آن هنگام فرو برد و بلع کرد یکدفعه جمیع آنچه سحره بخلاف واقع تلبیس و دروغ و تزویر برای ستودن فرعون و تملق کرده بودند **راوی** میگوید که چهل هزار خروار و مثل آن خطبها و چوب بیک لقمه خورد و بلع کرد و انبوه خلایق بمعاینه پایمال شده در حالت فرار مردند پس بظهور این اعجاز موسی ثابت و استوار حق پدید آمد راستی موسی و باطل و زایل شد جمیع آنچه ایشان یعنی سحره بعمل و بفعل آورده بود و از اقسام سحرها پس مغلوب و مخذول شدند و در اینجا و بازگشتند از آن مقام فرعون و اتباع او **و** ساحران بمعاینه اینحال ثعبان افگنده شدند و افتادند سجده کنندگان در همانجا گفتند ساحران بکلمه و بصوت واحده که ایمان آوردیم ما بپروردگار عالمیان **و** همان پروردگار موسی و هارون میباشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در لفظ ان در القِ دو قول اند **احدهما** ان مصدریه پس مع جمله ما خوذ بموضع مصدر میشود **و تقدیرش** واوحینا الی موسی بالالقاء میگردد **ثانیهما** این ان تفسیریه است **پس** تقدیرش واوحینا الی موسی ان الق عصاک ای الق عصاک میشود **بحث ثانی** واوحینا الی موسی ان الق عصاک پس بنا بر اول معنیش چنین کرده که وقتیکه سحره گوناگون سحرهای خود در دشت القا و آماده کردند همه حبال و عصاهای بصورت مارها بحرکت و بجنبیدن آمده و آن دشت مملو و مشحون از حیات مسحوره گردیده و گمان مردم شد که این سحر عظیم سحره آوردند **و** در آنوقت خالق وحی کرد **و بقولی** الهام کرد موسی را که تو القا کن و بیفگن عصای خود را پس موسی القاء عصای خود کرد **و** او ثعبانی عظیم ضخیم الجثه بفور گردیده **و بر وجه ثانی** و وقت القاء سحره سحر با وحی کردیم بسوی موسی اینکه بیفگن الآن عصای خود را **و** تقدیر اینجا فالقی عصاه باشد یعنی موسی بامر اله عصای خود را افگند پس او ثعبان عظیم گردید **بحث ثالث** بدانکه تلقف بفتح تا و سکون لام در اینجا **و** در سوره طه **و** شعراء قراءة حفص از عاصم است **و قراءت باقی قراء** تلقف بتشدید در همه اینجا میباشد **و** اصل تلقف تتلقف باب تفعل میباشد تا تفعل را حذف کرده بر تا مضارع و فتح قاف در اد غام آن باقی نهادند **پس** تلقف بتلقف تلقفا گردید **در مجمع** فرموده که تلقف و تلقم واحد است یعنی لقمه واحده که بکمال سرعت بخورد و فرو برد باشد **و اصله** تتلقف فحذفت التاء الثانیة و عند ق تفعل و تثبت التاء التی للمضارعة **و اما** تلقف ساکنة اللام مضارع لقف یلقف لقفا کما قال الشاعر + انت عصا موسی التی + لم تزل تلقف ما یافکه الساحر **بحث رابع** لقف یلقف لقفا یعنی لقمه فرو بردن سریعا باشد **و ابن سکیت** گفته اللقف مصدر من لقفت الشیء القفه لقفا اذا اخذته فاکلته او ابتلعته **و** رجل لقیف بمعنی سریع الاخذ **رازی** از لحیانی نقل کرده قال و مثله ثقف یثقف ثقفا فهو ثقیف کلقف یلقف لقفا فهو لقیف بین الثقافة و اللقافة **در قاموس** گفته لقفه کسمع لقفا و لقفانا محرکة تناوله بسرعة **و** رجل لقف کتف **بحث خامس** افک بمعنی دروغ بحث از افک یافک افکا **و** اصل افک بکسر همزه قلب الشیء عن وجهه چنانچه **در مجمع** هم فرموده الافک قلب الشیء عن وجهه فی الاصل **و** منه الافاک الکذاب لانه قلب المعنی عن جهة الصواب یعنی کذب را برای آن بافک نام نهادند چه در واقع قلب تبدیل معنی از جهت و صورت حق و صواب میباشد **بحث سادس** در لفظ ما در یافکون دو وجه محتمل اند **احدهما** لفظ ما موصول بمعنی الذی **و تقدیرش** تلقف الذی یافکون **ثانیهما** ما مصدریه است **پس تقدیرش** تلقف المافوک الذی حل فیه الافک ای الکذب **بحث سابع** فاذا هی تلقف ما یافکون مفسرین بالاتفاق فرموده که در اینجا تقدیر است و لما القی موسی عصاه فصار ثعبانا حیا عظیما فاذا هی تلقف الذی افکت فیه السحرة من الحبال و العصی یعنی پس بامر الهی موسی عصای خود را افگند و بعض افگندن عصا ثعبانی عظیم الجسم بفور گردیده پس دهان ثعبان وقتیکه بکشاد هشتاد ذراع موسی و قامت موسی هم ده ذراع بذراع خود بود پس آن هنگام بیک لقمه کل ماکولات و کذبات مصنوعه سحره را سرتاپا بلع کرد **و فرعون** و امنا دولة او و سحره بمعاینه آن مبهوت و مرعوب گردیدند **سوال** آیا آن مقام و دشت که در آن القاء سحر کرده بودند او در کدام جا بود **و** ثقل و وزن سحر بطور قطعی ثابت شده یا نه **جواب** بلی در انمقام **ابن زید بغدادی** و غیرهما تصریح کردند فقال ابن زید کان اجتماعهم بالاسکندریة فیقال بلغ ذنب الثعبان من وراء البحر ثم فتحت فاها ثمانین ذراعا بذراع موسی فابتلع کل شیء اتوا به من السحر سریعا فی لقمة واحدة **و** قیل واحدا واحدا و حبلا حتی ابتلعت الکل فما ابقی منها شیئا **و** فصدت القوم الحاضرین الشاهدین ففرعوا و وقع الازدحام فی فرارهم فمات من ذلک خمسة و عشرون الفا منهم اخذها موسی فصارت فی یده عصا کما کانت اولا و لم

جواب سوال ان القاء سحر در کدام دشت و کدام مقام بود و وزن آن سحر چه مقدار بود

یردونها ولم ینقص من اجسامها ولم تظهر الحبال والعصی المبتلعة من سحر السحرة فعلمت السحرة وایقنوا قطعاً انها فعل الهی لا فعل موسی فامنوا وفقد

یعنی **ابن زید** وغیره تصریح کردند که در میدانی که جمعیت فرعون مع لشکر واهل مصر ونواحی آن کرده بودند وسحر سحره خود را آن القا کرده بودند آن میدان

بیرون بلد اسکندریه بود ودنب ثعبان موسی وراء بحر وسرش دران دشت بود **و** بقولی آن دشت میل در میل **و** بقولی سه میل در سه میل بسیط بود تا همه سحر را بیک

لقمه فرو گرفت **و** بقولی واحد بعد واحد هر یکی را بلع کرد **اقول** مشهور منصور والنسب بباب اعجاز همین باشد **و** با وجود حام جمیت چنین اژدهم بیا شمال مرفتند **پس** سحره

هرگاه دیدند که آن اژدها مثل عصای اول در شکل وحجم خود بازیادتی ولا کمی ضخامت ووزن در دست موسی رفته گردید **و** هیچ چیزی از حبال وعصی از مبتلعات

سحر از و نمودار وهلا نشد **پس** سحر بعاینه انتقال بعلم الیقین دانستند که این خاص فعل اله است نه فعل موسی **و** همین سبب ایمان آوردن سحره در همان وقت شد

اما جواب در وزن وثقل سحر سحره دو قول نقل شده **احدهما** آنکه سحر چهل هزار خروار بود **ثانیهما** آنکه آن بار سه صد شتر بود ونقلا **فی لباب**

التنزیل قال قیل ان الحبال والعصو التی کانت مع السحرة کانت حمل ثلثمائة بعیر **بحث ثامن الوقع در مجمع** فرموده الوقوع السقوط

کسقوط الحائط والطائر **و** الواقعة النازلة من السماء یعنی وقوع بمعنی سقوط وافتادن چون افتادن دیوار از بالا بپایین باشد **و** علی بن

عیسی رمانی گفت الوقوع ظهور الشیء بوجوده نازلا الی مستقره یعنی وقوع ظهور شیء بوجود خود بطور نزول بمقر خودش باشد **و دیگران** گفتند که

وقوع الشیء حصول شیء از بالا فرود آمده در موقعی وموضعی باشد کما یقال وقع الشیء بمعنی سقط **و** وقع فلان فی فلان ای نزع علیه وقع یقع وقعاً ووقوعاً ووقیعة

و یقال وقع المطر یقع وقعاً نزل قالوا لا یقال سقط المطر ذکره فی المصباح **بحث تاسع** حق در اصل عبارة از ثابت موجود بذاته باشد **و** بمعنی سزاوار و واجب

و... بمعنی درستی وخالق وواجب الوجود را حق از این سبب نامش بیاشد چه او تعالی ثابت وواجب موجود بذاته در جمیع احوال است **و شیخنا الطبرسی** فرموده

الحق کون الشیء فی موضعه الذی اقتضته الحکمة یعنی حق عبارة است از بودن شیء در جای خود که حکمة مقتضی آن باشد از حق بمعنی حقا خلاف باطل

است یعنی حق امر وجودی ثابت **و** نقیضش باطل یعنی معدوم ولا وجود ولا ثبوت است **و در مجمع** فرموده الباطل الکائن بحیث یودی الی الهلاک **و**

حقیقة الشیء منتهاه **و** اصله المشتمل علیه **در مصباح** گفته بطل الشیء یبطل بطلا وبطولا وبطلانا بضم الاوائل فسد او سقط حکمه فهو باطل

جمعه بواطل **و** قیل یجمع اباطیل علی غیر قیاس **قال ابو حاتم** الاباطیل جمع ابطولة بضم الهمزة **و** قیل جمع ابطالة بالکسر **و** رجل بطل ای الشجاع

شجاع **و** الجمع ابطال **در کلیات** گفته والحق بحسب اللغة الثابت لانه نقیض الباطل المعدوم **و** الفعیل المشتق من الحق ان کان بمعنی الفاعل

کان معناه الثابت **و** ان کان بمعنی المفعول کان معناه المثبت فعل من الامر الذی لا ثبات الی العقد المطابق للواقع لانه اولی بالوجود من العقد

الغیر المطابق **ثم** نقل من العقد الی القول المطابق لهذه العلة بعینها **سوال** در حقیقت وماهیت چیزی فرق هست یانه **جواب** بدانکه فرق در بین

بخاص وعام هست کما قیل حقیقة الشیء وهی کمال الخاص به یقال حقیقة الله **و** لا یقال ماهیة الله لایهامها معنی التجانس فالفرق بالجمع والضم

یعنی حقیقت شیء در واقع کمال خاص او باو میباشد لهذا اطلاق بر تعالی حقیقة الله میشود وماهیة الله اطلاق نمیشود زیراکه در ماهیت ایهام تجانس هست **و فی**

اصطلاح المیزانیین حقیقة الشیء المعمول لها هو به هو یسمی ذات الشیء کالحیوان الناطق للانسان **و ما** ذاتیة وهی الحیوانیة **و** الناطقیة

تسمی ماهیة فاعتبر مثل هذا فی الوجود فانه نفس الماهیة **و** وجود الانسان هو نفس کونه حیوانا ناطقا فی الخارج **اما الحقیقة** المقدسة

الالهیة سبحانه هی الماهیة الکلیة المفاضة للوجود **و** التشخص عند المتکلمین **و** الوجود الخاص الحقیقی القائم بذاته عند الحکماء **و** علی کلا القولین

یمتنع تعقلها بخصوصها ولا تتعقل الا بمفهومات کلیة اعتباریة عند الحکیم **و** المعتزلة **و** بها او بصفات حقیقیة عند الماتریدیة **و** الاشاعرة

در علم کلام تفصیل این دریافت خواهد شد **در علم اصول فقه** نزد جمهور حقیقة لفظا عبارة است عن الاستعمال فی المعنی الحقیقی **و** الحقیقة

عبارة عن الوضع **و** المجاز یتوقف علی الثانی لا علی الاول **و** المجاز ما لا یفهم معناه الا بقرینة من حیث اللفظ **و** بدلالة الحال **و** اعتبار العلاقة

مع القرینة مکاف فی المجاز **و اما** عند غیرهم ولیس کذلک بل السماع عن العرب شرط لها **و** اینهم بالتفصیل از علم اصول فقه مع الخلاف دریافت خواهد شد

بحث عاشر فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون **و** در ما درینجا دو وجه محتمل اند **احدهما** ما موصوله بمحل نصب برای وقوع مفعول باشد **پس**

این تقدیر چنین خواهد شد فثبت الحق وهو امر موسی وبطل الذی کانوا یعملون من سحر السحرة یعنی پس حق بموضع وموقع خود یعنی حقیقة

... شد **و** باطل و نابود گردید همه آنچیز که بعمل آورده بودند ساحران یعنی اعجاز موسی ثابت وظاهر **و** سحر ساحران باطل گردید **و** همین قول حسن بجا هست

جواب سوال از حقیقت و ماهیت فرق هست ... حقیقت ... اعلام

ثانیہما این یعملون مصدریہ است پس ما با جملہ ما بعد خود مصدر میشود **پس بنا بر این** تقدیرش چنین خواہد شد فوقع الحق یعنی حقیقۃ اعجاز موسیٰ و نبوت او
و بطل یعنی عدم عملہم یعنی عمل السحرۃ من الافک والبطلان یعنی ثابت و ظاہر شد حقیقۃ اعجاز موسیٰ و نبوۃ او **و** باطل و نابود گردید صنعت باطلہ و عمل معمولہ
کاذبہ ساحران **نزد جبائی** وقع الحق بان صارت العصا عند التحدی ثعبانا فی الحقیقۃ و بطل ما کانوا یعملون ای بطل تمویہاتہم و تخییلاتہم **نزد**
فراء فبین الحق عن السحر الباطل بتلقف العصا و بطل ای عدم ذلک السحر فی بطن الثعبان **نزد اہل معانی** فوقہم و ظہر حقیقۃ موسیٰ و
اعجاز و فقد کلما افکما لا فاکون من الباطل من السحر **و** ہمین قول حسن و مجاہد ہست **اشکال** قاضی گفتہ بعد ذکر فوقع الحق بمعنی ثبوت یا ظہور آن **پس**
و بطل ما کانوا یعملون تکریر بلا فایدہ است **جواب** بدو وجہ است **احدہما** باعدام متبلعات اشیاء سحر حقیقۃ موسیٰ واضح و ظاہر و ثابت گردید چہ اشیاء
متلقفہ اگر بعد تلقف عود میکرد البتہ اثبات حق نمیشد زیرا کہ متبلعات سحر حضر در بعد ابتلاع منود ار میشود **ثانیہما** نقیض حق باطل است پس بظہور آن باطل معدوم
گردید چہ جمع ضدین محال است و در آیہ اشارہ بسوی ہمین است تکرار بلا فایدہ نیست ثم اللہ اعلم **تبصرہ** سحر از لفس عصا چند اعجاز معاینہ کردند تا آن وقت
منہا عصا را چوبی موسے بمحض القاء علی الارض ثعبانی حی مہیب عظیم ضخیم الجسم طویل القامۃ موئی و بالدار و فتہ منقلب شد کہ بمثل و شکل حال او در دنیا خالق
ثعبانی را نیافریدہ و ایشان ابدا ندیدہ و نشنیدہ بودند مماثل و را **منہا** چہلہزار کہ خروار از ریسمان و حطب زیبق را آن ثعبان بیک لقمہ بلع کرد **منہا** بعد آن
بدست موسیٰ ہمان عصا بغیر زیادتی جسم و وزن گردید **منہا** بعد اکل ہزارہا خروار رسن بافتہ و تافتہ و ہزارہا چوبہا ضخیم و طویل را خوردہ ہیچ اثری از آن
بظہور نیامدہ **پس** خالق آنرا در بطن ثعبان باطل و اعدام محض کردہ **پس** سحرہ بمعاینہ این احوال ملجا و مضطر گردیدند بایمان آوردن **منہا** قبل بر این سحرہ عند
الفحص شبانگاہ دیدہ بودند کہ موسے در خواب بعض لعصا زیر سرش بالین **و** بعض آن اژدہا شدہ نگرانی و حفاظت او از چہار دور او و مواشی او را محاصرہ کردہ میکند
سوال ہرگاہ این ہفتاد یا ہشتاد ہزار حذاق سحرہ بمعاینہ این حالات عصا مقہور بایمان آوردن گردیدند **پس فرعون** وامنا ر دولۃ او چرا ایمان
نیاوردند **و** ادنی ذی شعور ہم باستماع حالات آن فضلا عن المعاینۃ در اعجاز بودن عصا شک نمیشد کہ قطعا این فعل اللہ است نہ فعل آدمی چرا ایمان نیاوردند
جواب بالا در ہمین قصہ موسیٰ ذکرش رفتہ کہ **منجملہ آن** فرعون قبل بر این دعوای ربوبیت خود در مردم نشر و ذکر کردہ بود و بسوی او مردم سجدہ میکردند
و حالا خلاف آن چگونہ اظہار میکرد یعنی معبود ند اللہ فرعون نیست **دیگر** بگمان زوال سلطنت دنیا و النستہ فہمیدہ ایمان نیاوردند **و** اصحاب السلطنت
والدولۃ اکثر از حق کور و کر میباشند **و** دنیا مانع از تمسک حق میشود **بحث حادی عشر** غلبہ عبارۃ است از ظفر یافتن بر مقصود و مطلوب حال منازعہ
و مقابلہ از غلب یغلب غلبا و غلبۃ **اما انقلاب** باب انفعال لازم قبول کردن تبدیل حالت و ماہیۃ از قلب یقلب قلبا بمعنی تحویل حالت شی و تبدیل
حقیقۃ یا حالۃ آن **و** استحالۃ و انقلاب متقارب اندا ما قلب عام ہست **اما صاغر** فاعل صغر یصغر صغرا بمعنی ذلیل و خواری و صغر و صغار بمعنی ذلۃ **در**
مجمع فرمودہ اصلہ صغر القدر **بحث ثانی عشر** ہنالک ظرف مبہم برائی اشارہ بعید مرکب از دو حرف یکی **ہنا دیگر** از لک است چنانچہ ذلک
از ذا **و** لک بہ دو کلمہ مرکب است **و** بغیر لام ک با ہنا نیز ملحق میشود **و** ہناک میگویند **در معنی و مجمع** و غیرہما فرمودند **و** ہنالک دخلت اللام فیہ لیدل
علی بعد المکان المشار الیہ کما دخلت فی ذلک لبعد المشار الیہ **فہنا** لما بعد قلیلا **و** ہنالک لما کان اشد بعدا وہو ظرف مبہم وفیہ معنی الاشارۃ
کما ان **اذا** مبہم **و** انما دخلت کاف المخاطبۃ مع بعد الاشارۃ لتشعر بتاکید معنی الاشارۃ الی المخاطب لیتنبہ علی بعد المشار الیہ من المکان **و** البعید
حق بعلامۃ التنبیہ من القریب انتہی حاصل معنی آنکہ در ہنالک لام داخل شدہ تا دلالۃ بر بباعدۃ مکان مشار الیہ کند چنانچہ لام و کاف در ذا لاحق شدہ ذلک گردید برائے
مشار الیہ بعید **و** ہنا بلا لام و کاف برائی بعید قلیل المسافۃ بود **و** ہنالک برائے اشد و ابعد بعید موضوع گردید **و** این ظرف مبہم ہست و در آن معنی اشارہ ہست چنانچہ
در **ذا** اشارہ مبہمہ ہست **و** کاف خطاب مع بعد اشارہ در آن ملحق شدہ تا اشعار کند بتاکید معنی اشارہ بسوی مخاطب بغرض تنبیہ بر بعد مشار الیہ از مکان **و** بعید حق
بعلامۃ تنبیہ از قریب میباشد **بحث ثالث عشر** فغلبوا ہنالک وانقلبوا صاغرین و غلبوا بصیغہ مجہول است یعنی نزد ثبوت اعجاز موسیٰ و حقیقۃ او **پس**
مغلوب و مقہور گردید فرعون و اعزاب جنود او در ان مقام و مکان مقابلہ و معارضہ و بر گردیدند از انمقام بحالت ہزیمۃ و ذلۃ و خواری و رسوائی تا انقضاء عالم و آدم رسوا
او باقی ماند **بحث رابع عشر** والقی السحرۃ ساجدین اینجا بعد ذکر مغلوب و مقہور گردیدن فرعون و قوم او بطور ہزیمت از انمقام بر گردیدند **پس**
متصل حال سحرہ فرمود یعنی و ہرگاہ این اعجاز موسیٰ سحرہ معاینہ کردند پس سحرہ ہم بلا اختیار بفور در ہمان مقام بطلان سحر خود دیدہ بر زمین افتادند بحالیکہ سجدہ
کنندگان برائی خدا بودند **و** **بقول دیگر** ہرگاہ موسیٰ و ہارون ظفریاب شدند بر اعداء و ہزیمت و رجوع شان بذلۃ دیدند پس این ہر دو برادر بطور شکر

الی مقابل این نعمت عظمی بسجده الٰه افتادند بر زمین **و** سحره کلهم بمعاینه این اعجاز موسی و هارون و سجده کردن اینها سحره هم تباسی اینها بسجده الٰه افتادند **و** وجه اول اکثر و اقوی
و انسب بمقام هست **بقولی** چونکه سجود بمعنی خضوع در لغة پس ساجدین بمعنی خاضعین خاشعین لله باشد چه در قلوب ایشان خضوع و خشوع من الله القا شده
بحث خامس عشر قالوا امنا برب موسی و هارون گفتند سحره علی الاعلان بعد الاعتقاد ما ایمان آوردیم و تصدیق کردیم بپروردگار موسی و هارون
که خالق قهار و ذوالاقتدار بر هر شئی بذات واحد خود میباشد **اشکال** در اینجا سجده کردن سحره قبل المعرفة و التصدیق ذکر شده **و** معرفة و تصدیق واجب و مسبوق و مقدم
و اصل و اول اصول دین هست **و** سجده از اعمال فرعیه از لوازم لاحقه تصدیقیه هست **و** بالاتفاق قبل الایمان و التصدیق عمل صحیح نیست **پس** سجده ایشان قبل التصدیق
چگونه صحیح باشد **جواب** بوجوه هست **اولها** آنست که اینجمله قالوا امنا الخ جمله بدل کل از جمله ساجدین یا بیان او باشد اشکال ساقط بالراس شد **و** سجود
عبارة از تذلل و خضوع و خشوع در لغة میباشد پس سجود بمعنی تذلل و خضوع اینجا میباشد **پس** تقدیرش چنین خواهد شد که وقتیکه سحره را قهاریت قدیر الٰه از اعجاز
عصا معاینه شد **پس** بهمان سبب در قلوب شان القا معرفت واحد تعالی شده خاشع و خاشی من الله سبحانه شده اظهار خضوع بقول امنا برب موسی و هارون
بلسان کردند **پس** در جمله اولی تصدیق قلبی **و** جمله آخری بیانش با قرار لسانی میباشد اشکال ندارد **ثانیها** جمعی گفتند القی الله تعالی اولاً فی قلوبهم الایمان
والمعرفة بالله تعالی فخروا سجداً لله شکراً الیه تعالی علی ما الهمهم من الایمان بالله و تصدیق برسوله موسی و هارون **ثم** اظهروا بعد ذلک ایمانهم باللسان
یعنی بمعاینه اعجاز موسی در قلوب ایشان معرفة الٰه القا و ناشی شده پس بشکر الٰه در سجده تعالی افتادند بالهام تعالی طریق ایمان و تصدیق بسبحانه و برسالة هارون و موسی
پس از ان اظهار و اقرار بلسان بایمان آوری خود علی الاعلان و الاجهار کردند **ابن عباس** فرمود لما رأت السحرة ما رأت و عرفت ان ذلک من امر
الٰه السماء و الارض و لیس بسحر و لا یقدر علیه احد من البشر فخروا سجداً و قالوا امنا برب موسی و هارون **ثالثها** لما حصل لهم المعرفة بالله تعالی بانقلاب
العصا ثعباناً ثم بالعکس و ما وجد و امتلاعاته فاعتقدوا ان موسی و هارون صادقان فی وجود الرب العلیم القدیر القهار فخروا سجداً لله و ذکروا فی السجدة
امنا برب موسی و هارون یعنی بعد حصول معرفة سحره بسجده بر زمین افتاده **و** ذکر در سجده ایشان امنا برب موسی و هارون بود **اشکال** لفظ اُلقی را بصیغه
مجهول چرا ذکر فرمود و ملقی کیست **جواب** در این دو وجه اند **اولهما** بمذهب مجبره ملقی سحره بسجود خالق است چه در قلوب اینها ایمان آفرید و القا کرد و الا ایمان
نمی آوردند چنانچه در قلوب فرعون و جنود او ایمان نیافرید و القا نکرد لهذا صاغرین برگردیدند **وجه ثانی** بمذهب عدلیه چونکه او تعالی خالق کفر و ایمان
نیست بل و فعل ارادی و اختیاری و اکتسابی عباد بعد لطف ممکن بلطف مقرب است **و** لطف او سبحانه تعالی عام بکافر و مومن بالسویه هست **و** او تعالی لطف مقرب بکفار
در ان وقت و مقام هم کرد و اعجاز موسی بود **و** سحره تعقل و تدبر و تامل در حقیقه دعوا و دلیل موسی کردند و اعجازش مؤید و مصدقش بوده ایمان اختیار کردند **و** فرعون
و اخراب او فهمیده ترک و دیده اعراض از تصدیق عمداً نموده کفر اختیار کردند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر باختیار خود شده برگردیدند **پس** سبب القا سحره بایمان
و سجود لطف مقرب خالق فی الواقع بوده ایمان آوردند اشکال و مزعوم مجبره باطل است **شیخنا الطبرسی** رحمه در اینجا فرموده **و** انما القی علی ما لم یسم فاعله
لیکون فیه القاهم بما رأوا من عظیم آیات الله بان دعاهم الی السجود لله و الخضوع لدعوة قدرته تعالی **و** انهم لم یتمالکوا انفسهم عند ذلک بان وقعوا ساجدین
لله **و** هذا کما یقال اعجب فلان بنفسه و ان کان اتی من قبله بفعل ذلک بد غیره **و** اینهم قریب بجواب بالاست **ثالث** اخفش فرموده من سرعة ما سجدوا
صاروا کانهم القاهم غیرهم لانهم لم یتمالکوا ان وقعوا ساجدین لله تعالی یعنی هرگاه سحره عزائبات و خارق عادات آخرهم از خود عصا دیدند مالک اختیار
و تا خیر نشدند لهذا بنهایت عجلة و سرعة در سجده الٰهی افتادند **رابع** چونکه او تعالی فاعل ذی الاختیار و الاراده هر ذی عقل **بل** هر ذی شعور حتی پرنده و چرنده را
گرداننده چنانچه از عجز ذوی العقول هم مشهود هر کس میباشد که بغیر اراده حرکة از جای خود بطرفی نمیکنند **پس** موجد اراده سحره معاینه تقلیب عصا و خوارق او گردید
باراده معاینه خود بفور بسجده افتادند **پس** دعوا تسلسل ارادات نیز باطل شد ثم الله اعلم **سوال** چرا سحره امنا برب العالمین نفرمودند **و** امنا برب موسی و هارون
فرمودند **و** در رب العالمین موسی و هارون قطعاً داخل بودند **جواب اول** ان السحرة خصوا الاله برب موسی و هارون لانهما دعواهم الی الایمان
بالله تعالی و لیشرف ذکرهما **و** لتفضیلهما علی غیرهما علی طریق المدحة و التعظیم یعنی در تخصیص رب موسی و هارون چند وجه است **ا** آنکه سبب ایمان آوری سحره
موسی و هارون گردید چه ایشان را موسی و هارون داعی الی الایمان بودند **ب** بدست موسی عصا ثعبان **و** ثعبان عصا گردید دانستند سحره که اینها اقرب عالمیان
عند الله اند لهذا بتخصیص رب موسی و هارون ذکر کردند **ج** برای ذکر شرف اینها **د** برای تفضیل ایشان بر غیر ایشان بطریق مدح و تعظیم و اجلال اینها **جواب
ثانی** لان فرعون کان یدعی انه رب العالمین و یطلب من الناس السجود الی نفسه و قالت السحرة امنا برب موسی و هارون لئلا یتوهم انهم سجدوا

لفرعون یعنی سبب در ذکر سحره برب موسی وهارون اینست که فرعون دعوا میکرد که من رب العالمین ام و از مردم سجده بسوی خود میخواست و سحره برای همین برب موسی وهارون گفتند علانی تا مردم را گمان نشود که سجده اینها بفرعون چون بطور سابق بود **قول** بهما ینوجه بود **ایراد** بنابراین ریا و سمعه لازم می آید و عبادة ریاء و سمعه شرک خفی باطل فے الواقع است **جواب** در انوقت که مردم سجده بفرعون میکردند و سحره علی الاعلان در سجده الله اگر اراده ارائة و اسماع هم داشتند باشند السجده ارائیتی و اسماعی موجب حبط و شرک خفی نمیباشد بل آن اظهار و ارائة و اسماع در بدایة ایمان اینها غایتش غرض صحیح بود و آن عدول از عبادة و از الهیت فرعون و اعراض از سجده او بسوی سجده عالمین بود و برایشان از ارائة و اسماع در انوقت واجب عینی عقلا بود **چنانچه** اسماع و ارائة قراءة بر امام جماعة در نماز بماموم واجب میباشد و آن از تهمت و شبهه بر آمدند و آن موجب ترغیب تادیب دیگران گردید و اتقوا عن مواضع التهم حدیث متفق علیه هم نیز مشهور است **اشکال** لفظ خالق موسی وهارون و امثال آن از موجد و باری و خالق و غیرها چرا نگفتند و خاص برب گفتند و لفظ رب اطلاق بر غیر نیز هم میشود چنانچه خود فرعون انا ربکم الاعلی بخود گفته بود **جواب** بدانکه لفظ رب در لغة بمعنی سید و مالک و خالق و پرورنده شی علی الحقیقة بجهة تخلیق و ایجاد میباشد و لهذا بغیر اضافة و بلا الف و لام بر غیر تعالی اطلاق میشود **اما** سحره وقتیکه حال موسی و تقلیب عصا را و بکرات و ید بیضاء او دیدند لون گندمی دارد پس وقتیکه او از بغل بیضا بر آورد که بر نور آفتاب غلبه میکرد لون او **پس** سحره بمعاینه این خصوصیت مهربانی اله بموسی وهارون پسندشته و بسبب اینها خدا را شناخته برب موسی وهارون گفتند **سوال** اطلاق رب و مالک قبل المربوب و المملوک بر تعالی جایز هست یا نه **و بر اول** اطلاق رب و مالک بلا وجود مربوب و لا مملوک خلاف واقع لازم میآید **جواب** علی ابن عیسی ربانی آنچه گفته

اینست یجوز ان یقال ان الله تعالی لم یزل ربا و لا مربوب کما جاز لم یزل سمیعا و لا مسموع لانها صفة غیر جاریة علی الفعل کما جری صفة مالک علی ما یملک فالمقصود هو مملوک و لا یطلق الرب الا علی الله نعم لانه یقتضی رب کل شیٔ ملکه و یقال فی غیره رب الدار و رب الفرس و مثله خالق لا یطلق الا علیه و یقال فی غیره خالق الادیم

حاصل مقال ربانی آنست که اطلاق رب و مالک فی الازل بر تعالی جایز هست زیرا که او تعالی رب بلا وجود مربوب سمیع بلا وجود مسموع و خالق بلا وجود مخلوق و مالک بلا وجود مملوک بود و چنین صفات جاری بغیر این افعال بر تعالی در ازل بودند هر چند مربوبی و مسموعی و مملوکی در آنوقت موجود نبوده و اطلاق الرب بالتعریف مختص خالق عالمین هست **اما** بالاضافة مشترک بین الخالق و المخلوق میباشد چون رب العالمین و رب الدار و رب العبد و رب المال و غیر ذلک **تذکره** بعض اهل سیر و تفسیر نقل کردند که فرعون وقتیکه شنید که سحره وقت ایمان قبل السجود اعلان و اجهار کردند بقولهم امنا برب موسی **پس** فرعون گفت این تصدیق بربوبیت من کردند چه من تربیت موسی کردم و من رب هستم **پس** سحره بسجده افتاده باعلان در ذکر سجده گفتند امنا برب موسی وهارون فرعون در آنوقت یقین کرد که سحره از الهیت و عبادة من و از سجده من برگردیدند بالهیت موسی وهارون **پس** فرعون مخاطب باینها بعد این گفت امنتم به قبل ان اذن لکم **سوال** چرا تقدیم کردند در ذکر موسی بر هارون و حال آنکه هارون برادر بزرگ موسی شریک نبوتش بود و لازم بود باعتبار بزرگی هارون که بگویند امنا برب هارون و موسی **جواب** هر چند هارون برادر بزرگ موسی نبی بود **اما** موسی نبی مستقل غیر تابع و هارون نبی تابع بموسی بود لهذا سحره اعلی مراتب موسی را تقدیم در ذکر بر هارون کرد و همین مقتضی عقل و نقل بوده بکمال معرفة و ادب گفتار کردند **تبصره** اصحاب تعلیم و اہل تقلید و صوفیه میگویند که این آیه دلالة دارد بر مقوله یا بان معرفة الله لا تحصل الا بقول النبی و علی هذا الدلیل قویل السحرة انهم قالوا امنا برب موسی وهارون و اہل تقلید میگویند که بغیر ارشاد پیر و مرشد احدی برشد نمیرسد خواه نبی باشد مرشد خواه غیر رسول از شیوخ مرشدین چه سحره بمرشد بغیر ارشاد موسی نرسیدند پس باطل شد قول مستدلین که معارف بغیر استدلال حاصل نمیشود **جواب** عدلیه از معتزله و امامیه و جمهور امة اینست که در تقلید بانبیاء و خلفاء معصومین علیهم السلام حرفی نیست **اما** معارف بدو قسم است عقلی و سمعی **اما عقلی** منجمله آن معرفة اله و صفات ذاتیه از سالبه چون شریک ترکیب و حدوث و حلول جسم و جسمانی و لوازم آن و صفات ثابتة وجود و وجوب و قدم و کمال علم و قدرة و امثال ان و صفات افعال له چون ایجاد و اعدام و جزا و سزا و بر اعمال و قدح و قبح ظلم و ستم و امثال آن و نبوات انبیاء و خلافة خلفاء حقه منصوصه منصوبه اله و لوازم ایشان از امور و معارف عقلیه اند بحسب عقل هر ذی عقل بان مکلف است که دریافت آن نماید و قرآن بان ناطق هست با فلا تعقلون و افلا یتدبرون و غیر اینها **و آنچه** انبیاء علیهم السلام از این ابواب مبدء و معاد او بر ندا و موکد و مؤید معقول عوام علی نور اطمینان کلی در و انتیجه آن حاصل میشود و تحصیل حاصل اینجا لازم نمیآید **و اما سمعی** او در غیر اینچنین امور از احکام شرایع از عبادات و معاملات و مواریث و حدود و تعزیرات است بغیر اعلام و تعلیم انبیاء الله و خلفائه نعم بطور قطعی حاصل نمیشود و در این امور تقلید انبیاء بر مکلفین واجب است عینا چه عقل را مجال ادراک حسن و قبح اکثر با تفصیل احکام سمعی نمیشود و **تنبیه** هرگاه اینقدر رشد **پس** انبیاء و خلفاء الله داعی من الله الی الله در امور معقوله میایند پس دعوة ایشان اقدم و اولی الی اصل الدین و بعد آن بفروع دین و احکام آن

میباشد **وکافی دلیل** برای همین قدر میباشد که **اگر** دعوة انبیاء و رسل الی ما هو المعقول بذاته بینبود البته هر مدعو عاقل بجواب رسل میگفت که بسوی آنچه تو مرا میخوانی او معلوم من نیست که آیا آن معقول است یا غیر معقول است **و** اول باید که معقولیة آن در عقل من ثابت شود **و** معقولیت مجهول من هنوز ثابت نیست پس انبیاء معطل میماندند **و** هرگاه از بدایة فطرة الی حین کل انبیاء داعی خلق الی الخالق شدند ثابت شد که آنها دعوة الی المعقول بوده **و** وجود اله و خالق را امر معقول میدانستند تا دعوة انبیاء بمعقول و دلایل عقلیه انها بر ان موثر شده اجابة دعوة معقوله ایشان را مع اظهار خوارق العادات بر صدق مدعا و دعوی ایشان کردند **پس** ثابت شد که تقلید انبیاء هم بغیر دلیل عقلی و اعجاز الهی در بدایة دعوی نبوة جایز نیست و بعد ثبوت رسالت او هر چه میگوید واجب التسلیم بلا طلب دلیل میباشد چنانچه سحره در اینجا کردند **و** بغیر دریافت دلیل تصدیق موسی نکردند **اما جواب** با اهل طریقه و صوفیه و اهل تقلید عوام بدانکه متبعه دو قسم اند **یا اهلیة** داشته باشند **یا** نه **اما اول** یعنی آنانکه اهل و قابل دریافت هر مسئله از اصول دین و فروع آن بدلیل باشند **پس** در اینصورة تقلید پیر طریقه و مرشد و مجتهد نیست نه در اصول دین و نه در فروع آن هر چند مرشد مجتهد صحیح العقیده و العمل باشند **اما ثانی** یعنی آنانکه اصلا اهلیت و قابلیت و فهم و ادراک و سواد ندارند **پس** مسترشدین و مقلدین را چاره نیست از دریافتن و پرسیدن مسئله از اصول دین و فروع دین **اما** از مرشد و مجتهد صحیح العقیده و العمل ذو العدل مشهور بالفضل الکامل باشند **و** مطابق کتاب الله **و** حدیث رسول الله **و** ائمه هدی از عترة طاهرة آنحضرت بگوید برای چنین اشخاص کافی است **ولی** در هر مسئله اصول دین هر چند معلم و مرشد او بدلیل بگوید باید دلیل او کافی نیست **و اگر** با دلیل بگوید **پس** خود مقلد تامل و دلیل عقلی قایم کند چون معلم بگوید که خدا واحد است البته مرشد و مقلد را میباید دلیلی قرار دهد مثلا مخلوق این خدا ما هستیم **و اگر خدائی** دیگر میبود البته برای او هم عالمی و خلقی دیگر غیر ما و غیر این افلاک ارض و سما میباید باشد چنانچه دو سلطان را دو ملک و دو رعیت جدا و علیحده از یکدیگر میباشد **و** هرگاه غیر این عالم و این آدم دیده نشده پس خالق کل واحد است و دو خالق نیستند **تنبیه** بدانکه بعض متکلمین فرمود در ذیل قول سحره امنا برب موسی و هارون که در این اشاره است باینکه الهیت عام **و** نبوة خاص است **و** تحقق خاص مستلزم تحقق عام میباشد **پس** با اقرار نبوة اقرار با الهیت لازم است **لهذا** سحره ربوبیت را ضم بنبوة موسی کردند و بالا نفراد و امنا برب العالمین نگفتند **و هکذا** امامت اهلبیت طاهرین که اخص از نبوة است **پس** تصدیق امامت ایشان مستلزم تصدیق نبوة عامه و خاصه و جمیع ما جاء النبی از دین و کتاب و احکام شرایع و امور مبدء و معاد الهیه مع لوازم آن میباشد **و** **لاجل ذلک** بعد ابلاغ امامت امیر المومنین ع در غدیر خم آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا متضمن این معنی مذکور نازل شد تدبر و تبصر **سوال** در بعض کتب دیده شد که اصل و ولادة و مولد فرعون شهر بلخ است مسور و مقهور غایة بود نزد خبازی **هامان** نام مزدور بگرم کردن تنور بملازمت اکو را نانی بکفائی میداد وقت جوانی با همراهان بمصر آمده خارج مصر قبرستانی را نگاهبانی میکرد و از مردم قیمت قبره و ارمیگرفت و پول بسیار جمع کرده و غلامهائے کثیر گرفته همیشه انهار املیح و تکمل نگاه میداشت تا نزد سلطان مقرب شده بقطب الدوله ملقب شده نزد موت سلطان مصر بزبردستی خود بر تخت او در مصر نشست **آیا** این صحیح است **یا نه جواب** آنچه از معتمدین اهل التواریخ **و** ائمه سیر اسلامیه **و** اهل تفسیر بیان است که در ابتدا او انجا حسب و نسب و قدامت سلطنت مصر با او مخصوص از چند پشت بود صحیح است پس خلاف مشهور غیر مقبول و لا معقول لایعتبر میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۝ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۝ ترجمہ آیات یا ربع

یعنی وقتیکه در آن مقام علی الاعلان سحره ایمان آوردند و سجده بخدائی واحد واجب کردند فرعون مخاطب بسحره گفت آیا ایمان آوردید برب موسی و تصدیق کردید

سورة الاعراف

بموسی و دعوای رسالت پیش از آنکه اجازت و دستوری بدهم مر شما را در آن بدرستیکه این عمل هر آئینه تدبیری بوده است خفی و دستوری که شما باهم ساخته بودید آنرا در نزد ورود خود در بلد مصر یعنی قبل بر این باهم معاهده مکر و فریب با موسی کرده بودید که بعد القا و اظهار سحر باهمه سحره یکبارهٔ در عامة البلوی بتو ایمان خواهیم آورد تا باین حیله و فریب برآورید و بیرون کنید از این مملکت مصر اهلش و ساکنانش را یعنی قبطیان را برآرید و خود شما با موسی مملکت و سلطنت مصر را بگیرید پس زود باشد که میدانید نتیجه این مکر و فریب و معاهده را **و** بیان و تفصیل این اجمال را الحال میکنم هر آئینه میبرم و قطع میسازم دستهای شما و پاهای شما سر یکی را بخلاف یکدیگر یعنی قطع دستهای راست و مقابل آن پاهای چپ شما را جدا و قطع ابدان شما میکنم پس از آن بردار میکشم همه شما را تا عبرت گیرند حیله گران و مکاران و من بعد ابداً احدی جرئت و جسارت و رفتار چنین نکنند **و** سحره در جواب مقال فرعون گفتند با کی از مرگ و قتل چه میترسانی و توعید میدهی با بیکه و بتحقیق ما مشتاق مرگ و موت خودیم تا بحضور رب خود برگردیم و نزد او برسیم و تو ای فرعون انتقام میکشی از ما مگر خاص برای ایمان آوردن ما **و** تصدیق کردیم و ایمان آوردیم بنشانهای پروردگار ما و بعلامات کردگار که حق سحانه و تعالی که آمدند از آیات و نشانهای که آفریدگار ما بدست موسی و هارون و بواسطه ایشان **پس** از فرعون روی خود گردانیده متوجه بپروردگار خود شده عرض میکنند ای پرورنده و پروردگار ما بریز و افاضه کن بر ما تحمل و شکیبائی را در این بلای فرعونی تا جزع و فزع بکنیم نزد حصول آن بر ما و بمیران ما را بر کمال مسلمانی بلا تردد و لا شک و ثابت قدم دار بعد القتل ما را بر تصدیق و ایمان تو تا از دنیا ثابت الایمان برآمده نزد تو برسیم **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در آمنتم **قرائت عاصم** در روایت حفص آمنتم بهمزه واحده بر لفظ خبر میباشد نه استفهام و همچنین در سوره طه و شعرا است **و قرائت عاصم** در روایت ابی بکر و حمزه و کسائی آآمنتم بهمزتین در جمیع قران است **و قرائت باقی قرا** بهمزه واحده ممدوده در جمیع قران باستفهام است **قراء** گفت که قرائت حفص آمنتم بلفظ بغیر مد در آن اخبار با ایمان ایشان بطور تقریع و توبیخ و انکار مر سحره را است **و اما قرائت** آن بهمزتین فاصله آمنتم علی وزن افعلتم **بحث ثانی** در وجه تنظیم و اتصال با ماقبل **بدانکه** فرعون هرگاه دید که یک باره هفتاد هزار آدم سحره و استاد کل آن اینها یکوقت یکدفعه ایمان آوردند بموسی و انبوه خلایق و عامه البلوی رعشه در بدنش افتاد و یقین کرد از زوال سلطنت خود و رجوع اهل مملکت بموسی بظهور حجة و توبه موسی **پس** فرعون در آنوقت دو شبه قویه بحضور شهد بلوی عام فوراً القا کرد تا مانع از اعتقاد خلق و از رجوع اینها بسوی موسی بگردد **فالشبهة الاولی**

قوله ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة فالمعنی ان هؤلاء السحرة ما آمنوا بموسی و هارون لقوة الدلیل و ظهور حجته بل لاجل انهم تواطئوا مع موسی بانه اذا کان کذا و کذا فنحن نؤمن بک و نقر بنبوتک فایمانهم حصل بهذه المشاورة و الحیلة یعنی سحره بوقت ورود اینها در مصر اولاً با موسی استاذ الاساتذه سحر باهم عهد بستند که در وقتیکه چنین و چنان در مقام القاء سحر بوقوع میآید **و** ما در آن وقت بتو تصدیق بر ملاء عام میکنیم **پس** فرعون گفت که این تصدیق و ایمان سحره علی الاعلان و الاجهار از این جهت بود و بسبب ظهور حجة قاطعه و برهان ساطعه قویه در واقع نبوده **و** این یکی از حیل قویه و شبهات فریب دهنده عوام بغرض بقاء ملک سلطنت خودش بود و گفت **و اما الشبهة الثانیة** فان غرض موسی و السحرة فیما تواطئوا و تعاهدوا علیه اخراج القوم و اهل المملکة من هذه المدینة لیسکنوهم فی هذه المملکة فاخراج الساکنین من المملکة المالوفة المتوطنة قدیماً اصعب التعب لهم **و** قال ذلک غیرة للقوم و عبرة و مهیاة لهم علی اتباع فرعون و دفع موسی فجمع فرعون هاتین الشبهتین اللتین لا یوجد اقوی منهما یعنی غرض موسی و سحره همین بود در آنچه تواطی و توافق و هم عهد باهم شدند بر آن اخراج قوم قبطی و اهل این بلد از مصر و ملک آن و بجای ایشان خود ایشان در این بلد و ملک سکونت کنند و مقیم باشند و ساکنین را اجلاء وطن از ملک مألوف و موطن قدیمی ابائی سازند و آن صعب تعب برای ساکنین قدیمی اهل ملک نهایة میباشد **و** غرض فرعون در اینقول غیرة و عبرة و اماده کردن کل عوام و خواص ملکی بر اتباع و پیروی خود و متنفر از موسی و دفع او باین دو شبهه قویه بود که اقوی و اشد از اینها شبهه و تشکیکی نمیباشد **در تفسیر** خود محمد بن جریر طبری از سدی و او از ابن عباس **و** ابن مسعود و غیرهما از صحابه روایت کرده قالوا ان موسی **و** امیر السحرة لما التقیا فقال له موسی ارایتک ان غلبتک اتؤمن بی و تشهد ان ما جئت به الحق قال الساحر لآتین غداً بسحر لا یغلبه سحر فوالله ان غلبتنی لاؤمنن بک **و** فرعون ینظر الیهما و یسمع قولهما **هذا** قول فرعون ان هذا لمکر مکرتموه یعنی موسی و امیر سحره وقتیکه باهم ملاقاة در ابتدا و قدوم کردند موسی بساحر گفت که وقتی که من بتو اراءة کنم و بنمایم چیزی را اگر غالب بر تو شدم آیا ایمان بمن میآری و گواهی میدهی باینکه من آنچه آوردم او حق صحیح و ثابت است **ساحر** گفت که فردا من سحری پیش میکنم از سحر هیچ ساحری ابداً غلبه نمیکند پس قسم بخدا اگر تو غلبه کردی بر من هر آئینه من بتو ایمان خواهم آورد **و فرعون** هردو را میدید و مقال هردو می شنید **پس** مقال فرعون انه لمکر مکرتموه اشاره باین است **بحث ثالث** اذن یأذن اذناً بمعنی امر و اراده و اجازة و اطلاق و اعلام و اسماع در لغت میباشد و الاذن بکسر همزه اسم است **در مصباح** گفته است

اذنت له فی کذا ای اطلقت له فعله والاسم الاذن و یکون الامر اذنا ولذا الارادة نحو باذن الله واذنت للعبد فی التجارة فهو ماذون وارباب
اعلام بلفظ اذان یعنی بانگ نماز است بان مؤذن ایذان و اعلام میکند نمازیان را بدخول وقت و اقامة نماز **بحث رابع** قال فرعون امنتم به قبل ان اذن
لکم فرعون بعد ایمان آوردن سحره گفت مخاطبا بسحره آیا اقرار کردید بحقیقة موسی و تصدیق کردید بربوبیت رب موسی و هارون **و** این همزه استفهامی انکاری و تقریعی
است از فرعون یعنی چرا شما اقرار و تصدیق کردید بموسی و برب او پیش از آنکه من امر کنیم یا قبل از اجازة من و قبل از دریافت رائی و امر من هر شمارا چه من شمارا
طلبیده بودم برائی ابطال کار و حال او و شما بر عکس آن کردید یعنی با یمان آوردن خود راه مرا باطل و او را صادق ساختید و از من رائی و اجازة درباب ایمان آوردن
خود نگرفتید و بلا امر و بلا اراده من شما اینکار کردید و بایمان آوردن ایشان در عامة آن اعتباریکه در انظار عوام بود دفعة در باطن ساقط شد **و** فرعون در اندیشات سخت
افتاد و آرام نداشت **قاضی ابو بکر** در اینجا گفته در قول فرعون امنتم قبل ان اذن لکم علی مناقضة فرعون فی ادعاء الالهیة لانه لو کان الها لما جاز ان
یاذن لهم فی ان یؤمنوا به مع انه یدعوهم الی الهیة نفسه **ثم قال القاضی** هذا من خذلان الله تعالی الذی یظهر علی السنة المبطلین **بحث خامس**
ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون بدانکه مکر بمعنی خدعه و فریب مکر ذکر شد فرعون مخاطب بسحره میگوید غرضش با نیقال تثبیت
قوم خود و تحذیر سحره یعنی این اظهار ایمان و تصدیق موسی صنیعة و خدیعة شما بود و آنرا با موسی مقرر کرده بودید در مصر قبل از برامدن باین جا و غرض شما باین
خدعة و فریب اخراج اهل مصر و اجلای ایشان ازین وطن مالوف قدیمی ابائی و گرفتن ملک و اماکن ایشان برای خود پس زود سزای این اراده و مکر و خدعه
خواهید دانست **و** این تهدید و توعید شدید از فرعون اجمالا بود **و ذکر** لمکر مکرتموه که فرعون بسحره گفت این اشاره بهمان قیل و قال موسی با امیر سحره بحضور فرعون
مذکور شده و گذشته و محمد بن جریر طبری از جمعی صحابه منهم ابن عباس **و** ابن مسعود نقل کرده انها بالا مسطور شد **بحث سادس** صلیب چوبی بلند استاده شاخ
درختی میباشد که بان آدمی را بیاویزند تا بمیرد یا مرده آدمی را میاویزند تا عبرة بنیند گان شود **و** صلب سخت و درشت میباشد و ارض صلبة زمین سخت که
خلاف نرم باشد میگویند **در مجمع** فرمود الصلب الشد علی الخشبة و غیرها **و** اصله من صلابة الشیء و الفراء کلهم علی تشدید اللام من التصلیب **در**
مصباح گفته صلبت القاتل صلبا من باب ضرب فهو مصلوب **و** الصلیب کل ظهر له فقار و تضم اللام للاتباع **و** صلب الشیء بالضم صلابة اشتد و قوی
فهو صلب و مکان صلب غلیظ شدید **و** صلیبا لنصاری **و** جمعه صلبان **بحث سابع** لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین
بدانکه این بیان اجمال لا فسوف تعلمون هست یعنی هر آئینه میبرم و قطع میسازم دستهای شما و پاهای شمارا خلاف یکدیگر یعنی دست راست خلافش پای چپ
باشد و بر عکس آن یعنی پای راست و دست چپ شمارا قطع میکنیم چه بقطع ایند و عضو از دو طرف بدن کل خون بر می آید اصلا و زنده و باقی نمیماند پس هر آئینه
بر دار میکشیم شما همه را و معلق و آویخته میگذارم شمارا تا حد برای شما یکبرقتل تان نمیگذارم تا عبرة برائی نظاره کنندگان و برای چنین مکر و کار کنندگان باشد و من بعد
احدی چنین فریب مکر و حیله با اهل دولة و سلاطین نکند **بحث ثامن** نقم ینقم نقمتا است **ابن الاعرابی** گفت که نقمة عقوبة و انکار میباشد **علی ابن عیسی**
گفت که نقمة ضد نعمة است نقمة اساءة یکی اند **و الفرق** بین النقمة و الاساءة ان النقمة قد تکون بحق جزاء علی کفر النعمة **و** الاساءة لا تکون الا قبیحة **و**
المسیء مذموم لا محالة **بحث تاسع** قالوا انا الی ربنا منقلبون سحره در جواب فرعون در آنوقت گفتند بدرستی و بتحقیق بسبب قتل تو بسوئی پروردگار
خود منتقل میشویم و از قتل تو پروا و خوف نداریم چه ما رب موسی را خالق بر حق دانستیم و شناختیم هر چه بخواهی بگو و بجا آر خوشی و آرام نزد پروردگار خود میرسیم و منتقل
میشویم **اشکال عظیم** انقلاب استحالة عبارت از تبدیل و تحویل حقیقة و ماهیة شی بحالة و ماهیة دیگر میباشد **و** فرقه **وحدة وجودیه** صوفیه در اینجا می
گویند که انا الی ربنا منقلبون دلالة قطعیة دارد که هر شی بعد موت و فوت منقلب شده خود خدا میگردد چنانچه تمثیلش میدهند که خدا چون آب بحر و هر شی و هر نوعی از
از عالم چون موج و حباب و بخار آب در حقیقة است موج و حباب و بخار هر گاه از تصاعد و تعلو و تفرد خود عود میکند باز با آب بحر خود ملحق میشود **و** خدا چون ارض است
و کوزه گلی آن بعد کسر باز ملحق بارض شده عین ارض و خاک میگردد **و پس** قول سحره انا الی ربنا المنقلبون دلیل بر همین مسطور دارد که هر شی عالم در آخر مقلوب
الماهیة شده عین خدا میشود **جواب** بدانکه انقلاب و استحالة عبارة است از تبدل صورة نوعیة شی الی حالة اخری بنحو یکه اسم دیگری غیر اول بر او اطلاق میشود
آیا تبدیل عین بادیة و حقیقة و ماهیت شی میشود یا نه بعض حکما و علما ممتنع میدانند **فعلی التقدیر** این مزعوم و اهیه و حدیه باطل محض است **اول**
بجهت آنکه واجب تعالی مجرد محض بسیط مطلق لا یتجزی ظاهرا و باطنا عقلا و فرضا و ذو الاجزا و قابل تقسیم ابدا و لو فرضا نیست **پس** انتقال و انقلاب و استحالة ذات مجرد
باری کلا و بعضا محال و ممتنع است پس قول شان بالاصالة باطل است **اما ثانیا** بانقلاب ماهیة شی و حقیقة او و لو فرضنا تجویزه به محال لازم میاید **احدها**

جواب صوفیه وحدت […] انقلاب ذات الممکن بذات […]

ذات الهی که واجب مجرد بلا اجزا و لا ابعاض ست کلاً او بعضاً مستحیل و منقلب بامکان گردیده اینهم از شد محالات عقلیه بطلانش براہین در علم فلسفه و کلام مبرهن
گردیده فثابتهما بالازم میاید که شی ممکن محدث که بالضرورة بوده منقلب و مستحیل و مبدل بواجب و واجب ممکن گردیدن یا ممکن حادث منقلب بواجب ذاتی
و صلی گردیدن نیز از اشد ممتنعات و محالات عقلیه و اجب و ضروری البطلان است پس واهیات وحدیه صوفیه بالاصالة لا حقیقة و اجب البطلان است سوال
پس معنی انا الی ربنا منقلبون چه معنی دارد جواب هرگاه بتو واضح شد امتناع گردیدن واجب ممکن حادث یا گردیدن ممکن حادث واجب پس واجب شد
تاویل انقلاب اینجا حیثا بر تبدیل ظاهر حال حیوة الی الموت و انتقال تحویل اشخاص از دار فنا دنیا الی عالم البقاء العقبی میباشد و در علم موضوع و علم اصول فقه
قانون متقن و بالبراهین مبرهن گردیده که هرجا اطلاق و اجراء لفظ بمعنی موضوعیة و ظاهر معنی ممتنع باشد پس حمل آن بر مجاز و اجب طیناً میباشد و هرگاه
اینجا بر معنی ظاهری منقلبون ممنوع و ممتنع بوده لهذا محمول بر تحویل و تاویل آن از حیوة الی الموت و بر تبدیل از مکان بمکان آخر گردیده ثم الله اعلم
تنبیه میاید دلالة قاطعه دارد که سحره را بجمال معرفة کمال ایمان بدرجة اتم حاصل شده لهذا این جواب دادند فرعون را هیچ ترسی و خوفی نکردند از وعده از مواخذه
او و هر مومن را میباید میشاید که بهمین درجه ایمان و ایقان داشته باشد نه مومن لسانی و نه مومن نامی بل مومن جنانی و جانی فدا جان خود را در راه مالک خالق
خود کند اللهم اجعلنا مثلهم ند مثل انانکه بیعة خاتم الانبیاء صلعم کردند و بر ایفاء عهد میثاق دادند پس بحصص رسیدن بجنگ احد نخست آن دفعه کرده کلهم غیر علی
و عباس گریختند و پیغمبر را بدست کفار دادند تا کفار دندان مبارک آنحضرت را شکستند بعضی چون مشایخ ثلثه یعنی صدیق و فاروق و عثمن بعد سه روز حاضر
خدمت آنحضرت شدند بحث عاشر وما تنقم منا الا ان امنا بایات ربنا لما جاءتنا بدانکه این عطف بر جمله ما قبل جواب الزامی ثانی از سحره بفرعون
شنفاهی میباشد و اینه دلالة دارد که بجمال اتقان و ایمان سحره چنین مقال بچنین سلطان قهار بحضور استاده دولة فرعون را گفتند یعنی ای فرعون تو انتقام از ما نمیگیری
و بما اسائة و اضرار میرسانی بما مکر خاص بعداوة و کینه آنچه ما تصدیق کردیم و ایمان آوردیم بعلامات الوهیت و ترک الهیت و عبادت تو نمودیم و قتیکه آن آیات و علامات
خالق ارض و سما بواسطه موسی و هارون آمدند و رسیدند ما را ابن عباس فرمود معناه مالنا عندک من ذنب ولا رکبنا منک مکروها و ما تعذبنا
علیه الا بایماننا بایات ربنا و هی ما اتی به موسی من عند الله لا یقدر علی مثلها الا هو ثم فامنا بها فافعل بنا ما شئت و حیث شئت یعنی ای
ای فرعون ما گناهی نزد تو نداریم و نکردیم و مکروهی و اذیتی از ما بتو رسیده و تو اراده تعذیب ما نداری و تهدید نمیکنی مگر بجهت آنکه ما ایمان آوردیم بایات پروردگار
خود و آن همان آیاتی اند که موسی پیغمبر از نزد خدای خود آورده و بر ایجاد و اتیان امثال آن احدی از خلق الله ابداً و اصلاً قادر بالذات و متمکن نیست سوی
خالق واحد بحق پس ما ایمان بآن آیات و علامات خالق را آوردیم و ابداً و اصلاً شک بما در آن لاحق نمیشود و از ایمان و تصدیق او متغیر نمیکردیم پس هرچه
تو بخواهی با ما معامله بکن قتل کن یا عقوبت بانواع و اقسام بکن و در اصل این جواب مقال فرعون ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة میباشد یعنی الطمع ما است
و حصول دولة تو و اخراج اهل مصر مکر و فریب نکردیم بل این آیات ما را مقهور و مجبور کردانید بتصدیق خدا و رسول و بجعل و تلبیس نیست بحث دیگر
افرغ یفرغ افراغاً بمعنی انزال و بمعنی ریختن است از فرغ یفرغ فروغاً و فراغاً و هو فارغ در مصباح گفته و الاسم الفراغ و فرغت الشیء و الیه قصدت
و فرغ الشیء خلا و یتعدی بالالف و التضعیف فیقال افرغته و فرغته و افرغ علیه الصبر افراغاً انزله علیه و افرغت الشیء اذا صببته ای اذا
یسیل و من جوهر ذائب اما صبر او عبارة است از حبس نفس از جزع و فزع نزد وصول مضرة و تحمل نفس اذیات و مصیبات را بغیر تردد و بغیر جزع
میباشد از صبر یصبر صبراً و الافراغ صب ما فی الاناء اجمع حتی یخلو مشتق من الفراغ و الصبر حبس النفس علی اظهار الجزع و الصبر علی الحق عز کما ان
الصبر علی الباطل ذل بحث ثانی عشر ربنا افرغ علینا صبراً پس از جواب بفرعون سحره توجه از غیر الله الی الله کرده دعا برای خود کردند و در ابتداء دعا
کلمه ربنا ذکر کردند و لفظ رب در عربی برای انعطاف استعمال میشود یعنی ای پرورنده ما بندگان انزال کن و بفریس و بریز بر ما تحمل را تا حبس سازد
نفس و زبان ما را از اظهار جزع و فزع نزد عقوبة فرعون یا حاصل این ای پروردگار با لطف کن بحالة عقوبت ما آثار شجاعت نفسی بما نیم و بجزع
و فزع و اضطراب بنا بیم بحث ثالث عشر و توفنا مسلمین فوت موت باشد و تفعل آن بمعنی طلب فاد ایفاء و اتمام باشد پس بنابران جمله و توفنا
مسلمین متمم دعا سحره باشد یعنی و ای ربنا وفقنا للثبات علی الایمان و التصلیب عند الفوت یعنی ای پروردگار با توفیق ده ما را بثبات بر ایمان و باقی
دار ما را آن وقت بران نزد قطع ایدی و ارجل و تصلیب ما نزد فوت و موت دیلمی و امتنا عند ذلک مخلصین لک و ثبتنا علی دینک حتی لا یرن
البلاء عن دیننا بعنایت لطف خود بمیران ما را نزد عقوبة ابتلائی فرعونی بحالیکه خالص مخلص مومن و مصدق ثابت بایمان تو باشیم تا آنکه نزد مرگ

ونیز واین چنین ابتلاء بعقوبه مرتد نشویم از دین حق تو واین وجه اقوی است **تنبیه** دراین دلالت است که اعتبار با یمان و کفر آخر وقت موت و فوت میباشد
ونیز موید مضمون این آیه کریمه **واوفوا بعهدی اوف بعهدکم** باشد یعنی شما عند الموت ایفا کنید عهد ایمان خود را و ما ایفا میکنیم بشما در جزاء موعود آنرا **اشکال** نابر
شرط و اعتبار ایفا دوام و اپسین مکلف عند الموت **اگر** شخصی تا صد سال با ایمان بوده و آخر کافر مرد بر عکس آن یعنی بعد کفر صد ساله آخر بر ایمان بمیرد **پس** در جزاء
وسزاء آن ایام دوام کفر و اسلام چگونه رفتار با اینها کرده میشود **واگر** جزاء ایام ایمان و افعال و اعمال آن بآن شخص مومن داده نشود **وکذا بالعکس** که بدم
واپسین یک لمحه مومن مرده با وجزاء ایمان در طبقه واحده مومنین داده شود باین ظلم صریح لازم میآید که بمستحق حق نرسید **و** بغیر مستحق بلا عمل ثواب رسید
مثل اصحاب ایمان و اعمال که بمدة العمر بران بوده مرده **جواب** بدانکه موت آنکس که در معلوم علیم تعالی در آخر بر کفر باشد **پس** نزد طایفه از متکلمین حکم او حکم منافق
است چون ابلیس است که بظاهر تصدیق و عملش از ابتدا صحیح از و نیست و آنرا لغیه بحبط عمل در کتاب الله کرده شد **و بقول دیگر** جزایش فی الجمله خواه در دنیا چون
ایقاء ابلیس تا فناء دنیا جزاء اعمالش باشد خواه در عقبی تخفیف جزئی از عذاب او علی الدوام **یا** بالانقطاع میباشد **اما** جزاء آنکه آخر موت مومن مرده وجبت النجاة
والثواب الابد میباشد چه ایمان اصل و اول و اکمل الاعمال است مستحق جنت میشود هر چند درجه او متفاوت و متنازل از اهل معارف و اعمال باشد **و** بتفضل تعالی ثواب ابد
مساوی اصحاب اعمال هم اگر داده شود جایز است چنانچه باطفال مومنین داده میشود **اما** سزاء کفر او تا مدة العمر او بسبب ایمان او در آخر کفاره او بیگردد و محو میشود و
مواخذه کفر سلف بلحاظ حصول ایمان باو نمیشود و بحمد الله اشکال علی کل حال عاید نمیشود ثم الله اعلم **سوال** پس آیا فرعون ایشان را بهمین طور بعد قتل
تصلیب کرد یا امکان نشد قتل انها **جواب** در این اهل تفسیر و سیر دو قول دارند **احدهما** قول بعضے منهم کلبی است انه قال ان فرعون قطع ایدیهم
وارجلهم وصلبهم بمرویه ابن عباس قال انه فعل ذلك لهم وقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف ثم صلبهم **وقیل** فکانوا اول النهار کفارا سحرة واخر النهار
شهداء بررة **ثانیهما** ایشان تقتل نیامدند و فرعون مقتدر بران نشد بدو سبب **اولهما** بترس از حال ثعبان موسی که بمرتبه اولی و بمرتبه ثانیه نزد تقابل سحره معاینه
کرده **ثانیهما** بصرف الهی فرعون را از قتل ایشان بسبب وعده الهی بموسی و هارون فی قوله تعالی لا یصلون الیکما بآیاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون حاصل آنکه
بسبب آیات قاهره او دست ضرر فرعون و تبعه او بشما و برادر بشما نرسد و شما مع تبعه خود غالب خواهید بود **و** همین صحیح است **سوال** این آیه ربنا افرغ علینا صبرا
وتوفنا مسلمین این قول مقتضی قرب و نزد گرفتاری بمواخذه انها میباشد که در انوقت قطع ایدی و ارجل خود و ثبات خود بر ایمان خواستند **جواب** اینه دعائی
کردند نزد توعید فرعون برای ابقاء خود مطلقا خواه گرفتار شوند یا نشوند خلاف بحسب وعده بموسی و هارون بموجب آیه مذکوره تمکین نداد فرعون را بکمال ایمان
سحره بر قتل موسی و هارون و سحره اصلا **پس** مرویه ابن عباس بمعارضه کتاب الله متروک میباشد **و** تمسک بظاهر کتاب الله عند التعارض واجب عینا است
ثم الله اعلم چه خبر ابن عباس رضی الله عنه اگر صحیح و ثابت بشود خبر واحد است معارض متواتر قرآن نمیشود **قوله تعالی**

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ

ترجمه این آیه واحد یعنی و گفتند مهتران و امناء دولت از گروه و قوم فرعون آیا میگذاری و از دست باز میداری موسی و قوم او را از مواخذه و از
قتل تا تباهی کنند مع قوم در روی زمین **یا** در ملک مصر یعنی مردم را بغیر سبیل تو بسوی خود و ملک خلق و مملکت تو را برای خود بگیرد و ترا و پرستش ترا بگذارد و از
عبادة معبودان و خدایان ترا دست باز دارد و بوجود موسی و خدائی او را اطاعت نمایند و با و عبادة کنند و پرستند فرعون در جواب این بقوم خود گفت که
زود و بفور قتل میکنیم اولاد قوم موسی را و زنده میگذاریم دختران و زنان ایشان را تا خدمت مردان و زنان ما کنند و بر ایشان غالب و قاهر و اینها مقهور زیر دست
و در قبضه ما علی الدوام ذلیل و خوار باشند **و** از جواب قتل موسی اعراض کرد چه دست بر قتل او رسیدن ممکن ندانست بجهت حصول خوف اژدها **و در**
تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** وقال الملاء من قوم فرعون بدانکه بعد از ایمان آوردن سحره که هفتاد یا هشتاد هزار آدم بودند فرعون فی
نفسه موسی و معجزه او را شناخته که من الخالق بغیر اختلاق میباشد و بمعاینه ید بیضا بمعاینه کردیدن عصا اژدها دو دفعه اولی و ثانیه که چند هزار خر وار انقل سنگها

ودر سنہا سی طویلہ وحطبہا سی طویلہ وجسیم یک نفر فرو بردہ پس عود ثعبان بہیئۃ اولیہ عصائی ابدا اثری ازان متبلعات او نظہو پیوستہ نہایۃ وغایۃ ترس وخوف
در دل بیدا شد لہذا موسی وہارون را متعرض بکلام وحبس وسبحتی نمیشد وآنحضرت را بحال خود مطلق العنان گذاشتہ بود ولہذا قومش گفت ای فرعون
تتبعہ موسی یعنی سحرہ را میخواہی بگیری وعقوبت بکنی یا متبوع انہا موسی مطلق العنان میگذاری کہ افساد عالم وآدم میکند واو چرا اورا نمیگیری وہمین را تصریح
جمعی از ائمہ سیر وائمہ تفسیر منہم رازی ونیشاپوری وخطیب وغیرہم کردند علموا ان بعد وقوع ہذہ الواقعۃ لم یتعرض فرعون لموسی ولا اخذہ ولا حبسہ
بل خلی سبیلہ فقال قومہ اتذر موسی وقومہ لیفسدوا فی الارض رازی گفت واعلموا ان فرعون کان کلما رای موسی خافہ اشد الخوف فی الباطن
فلہذا السبب لم یتعرض لہ الا ان قومہ لم یعرفوا ذلک فحملوہ علی اخذہ وحبسہ لئلا یفسد الناس تنبیہ جمعی غفیر از ائمہ سیر وتفسیر گفتند کہ بتبعیۃ ایمان
آوردن سحرہ شش لک آدم از ملک مصر مع بنی اسرائیل بعد سحرہ ایمان بخدا وموسی آوردند پس فرعون بمعاینہ این نہایۃ پریشان ومتحیر شدہ تہدید شدید بسحرہ
کرد وہیچ بموسی وہارون گفتہ نتوانست بترس باطنی چنانچہ خاصہ وعامہ روایۃ کردند منہم شیخ طبرسی وشیخ ابوالفتوح رازی وابن جریر وابن منذر وبغوی
وزمخشری وامام رازی ونیشاپوری وصاحب درمنثور وخازن بغدادی وخطیب وصاحب المدارک وغیرہم از ابن عباس روایۃ کردند انہ قال امنت السحرۃ
فاتبع موسی بالایمان ستمائۃ الف نفس من بنی اسرائیل یعنی بایمان سحرہ متابعت موسی بایمان شش لک آدم کردند از بنی اسرائیل بحث ثانی بدانکہ در
آلہتک دو قرائۃ اند وقرائۃ امیر المومنین علی ع وقرائۃ شاگردش ابن عباس وتلمیذ دیگرش ابن مسعود وانس بن مالک وشعبی وضحاک وعلقمہ وغیرہم ویذرک
والاہتک بکسر ہمزہ میباشد وقرائۃ نعیم بن میسرہ وحسن بخلاف آن ویذرک بالرفع است وقرائۃ اشہب ویذرک بجزم والاہتک است وقرائۃ مشہورہ
ویذرک والہتک است بحث ثالث در یذرک بقرائۃ مختلفہ نحاۃ ہم در اعراب آن وجوہ وارند اما بر قرائۃ مشہورہ ویذرک والہتک در کشاف
وجہ گفتہ احدہا ویذرک عطف بر یفسدوا است لانہ اذا ترکہم ولم یمنعہم وکان ذلک مؤدیا الی ما دعوہ فسادا والی ترکہ وترک آلہتہ فکانہ ترکہم لذلک
ثانیہا یا اینکہ در جواب استفہام وارد شدہ کما قال وہو جواب استفہام بالواو کما یجاب بالفاء نحو قول الحطیئۃ شعر الم اک جارکم ویکون بینی وبینکم
المودۃ والاخاء ای یکون بینی وبینکم المودۃ والاخاء زجاج گفتہ فمعناہ یکون منک ان تذر موسی وان یذرک موسی ثالثہا انکہ یذرک منصوب
باضمار ان باشد فتقدیرہ اتذر موسی وقومہ لیفسدوا وان یذرک والہتک ثم قال الکشاف وقری ویذرک والہتک بالرفع عطفا علی اتذرہ
ویذرک ای اتطلق لہ ذلک او یکون مستانفا او حالا علی معنی اتذرہ وہو یذرک والہتک وقرء الحسن ویذرک بالجزم وقرء انس بن مالک
ونذرک بالنون والنصب ای یصرفنا عن عبادتک فنذرہا وابوبکر انباری گفت کہ ابن عمر انکار از قرائۃ عامہ میکرد وقرائۃ امیر المومنین
الاہتک بمعنی عبادتک میخواند ویقول ان فرعون کان یُعبَد ولا یَعبُد یعنی فرعون معبود مردم گردیدہ بود نہ عابد بحث رابع در وجہ تفسیر اتذر موسی وقومہ
لیفسدوا فی الارض بدانکہ این جملہ اولی از مقولہ قوم فرعون است ای فرعون ارادہ قتل تبعہ موسی از سحرہ میکنی اما موسی وہارون کہ اصل ولی متبوع ایشان
است آیا اورا زندہ میگذاری تا بسبب ابقاء انہا یوما فیوما افساد میکنند در زمین ببر گردانیدن مردم از تو بسوی متابعۃ وپیروی خود سزاوار است تو کہ اول ورا او برادرش
قتل کنی تا فساد باقی در زمین نماند ومحتمل است کہ مراد از اتذر حبس باشد یعنی آیا موسی وہارون را بعد قتل تبعہ سحرہ مطلق العنان وا میگذاری چہ باطلاق او
فساد در ملک خلق میافزاید لہذا باید کہ مقدم بر قتل سحرہ تبعہ تدبیر در اخذ موسی وہارون بکنی خواہ قبل بر قتل سحرہ خواہ بعد قتل انہا میباید کرد وجوبا بحث
خامس ویذرک والہتک وابن مقولہ ثانیہ از قوم فرعون بفرعون در قتل واخذ موسی بطور غیرۃ وتحریص میباشد بر قرائات بالا وجوہ معانی عدیدہ
کردیدند منہا بر قرائۃ الہتک یعنی چنین خواہد بود یعنی ای فرعون آیا تو باقی میگذاری موسی وقوم تبعہ اورا تا افساد در روی زمین وملک مصر کنند و
آیا باقی میگذارد ترا والہتہ وعبادۃ ترا چہ بارائۃ ید بیضا وعصا احدی از مردم بر عبادۃ والہتہ تو باقی نماند در مجمع فرمودہ اما الالاہۃ فانہ الربوبیۃ
والعبادۃ فمن قرء والاہتک فمعناہ ویذرک وربوبیتک یعنی الہیۃ عبارۃ از ربوبیۃ وعبادۃ است پس معنی ویذرک والاہتک آنست کہ آیا باقی بگذارد موسی من بعد
قتل سحرہ ترا وربوبیت ترا یعنی بقتل سحرہ ہرگز موسی زندہ نمیگذارد ترا ونہ ربوبیت ترا واسم ورسم تو از دنیا بالراس والاصالۃ از بیخ وبنیاد زایل میگرداند وہمین
قول زجاج است نزد ابن جنی ویذرک والاہتک ای نفسک وعبادتک فی الدنیا واین ہر دو قول متحد اند وبر قرائۃ مشہورہ ویذرک
والہتک وایا باقی میگذارد ترا موسی ومعبودان ترا یعنی باقی زندہ یا بغیر محبوس گذاری موسی وقومش را مگر چہ با ابقاء موسی وقومش چگونہ باقی بگذارند ترا
ومعبودان ترا وغرض قوم فرعون باین قول قتل موسی مع قوم تبعش بود چہ فرعون وقومش ہرگاہ دیدند کہ یکدفعہ بایمان سحرہ کہ تا ہشتاد ہزار آدم بودند بایمان

آورده‌اند بمعاینه آن بزرگ معجزه یک لک و ششصد هزار آدم از بنی اسرائیل نیز ایمان آورده‌اند فرعون قطعا دانست که اگر موسی مقتول یا محبوس الی الموت نشد اهل روی
زمین از اژدها و ید بیضا همچنین یکدفعه مومن بموسی و هارون میشوند و تبار فرعون و سلطنت و معبودیت او رسم یا اسم فرعون و دنیا اصلا و ابدا باقی نخواهند ماند و یا قوم قبطیان را
بقصاص بنی اسرائیل در مردان قتل عام و زنان را چون زنان بنی اسرائیل در باذلیل و خوار ساخته بکنیزی و برقیت خواهد گرفت لهذا بکمال تحریص و تحریک
قتل و اخذ موسی کردند **بحث سادس** در الالهتک بلفظ تقریر بظاهر مطابقه بقول فرعون انا ربکم الاعلی چندان اشکالات مبنا شد الا بوجه واحد
و بیانش می‌آید **اما اشکال** بر قراءة مشهورة الهتک که جمع اله میباشد جمع این چگونه در کلام الله جایز باشد و این منافات صریحه بین الآیتین میباشد

جواب مفسرین بوجوه است **اول** نزد حسن بصری کان فرعون یستعبد الناس و یعبد الاصنام بنفسه و کان الناس یعبدونها تقربا الیه و
الزلفی لدیه یعنی فرعون خود را معبود مردم ساخته و عبادة برائی خود با اینها مقرر کرده و خود فرعون اصنام اصنام پرست با صنام عبادة میکرد و پس مردم عبادة
بفرعون بتوسط اصنام بجهت تقرب و نزدیکی اینها نزد فرعون میکردند چنانچه مشرکین بتوسط اصنام بجهة تقرب اینها نزد خدا عبادت با صنام میکنند و مردم
میگفت و انا ربکم الاعلی یعنی من رب اعلی شما و رب همه اصنام ام **ثانی** نزد سدی فرعون گاو پرست و خود معبود مردم ساخته و از ایشان برائی خود عبادة
میخواست و خود گاو پرستی میکرد کما قال السدی ان فرعون کان یعبد ما یستحسن من البقر **و روی** انه کان یأمرهم ایضا بعبادة البقر و لذلک اخرج
السامری لهم عجلا جسدا له خوار و قال هذا الهکم و اله موسی یعنی فرعون عابد هر گاو و ساله خوش شکل بوده **و همین است** که فرعون عبادة گاو میکرد
لهذا سامری برای بتجه موسی جسد گاو ساله ذی صدا را ساخته گفت اینست خدای شما و خدای موسی **ثالث** قال الزجاج کانت له اصنام یعبدها تقربا
الیه و من قرء و الاهتک قال کان فرعون یستعبد الناس بنفسه و لا یعبد شیئا نزد زجاج فرعون اصنامی داشت قومش با مر و تقربا و عبادة با اینها
میکرد بغرض تقرب الی فرعون و نزد کسیکه قرائتش الاهتک است او میگوید که فرعون خود را معبود ساخته و از مردم عبادة میخواست برای نفس خود و خود بذاته عبادة
هیچ شی نمیکرد **رابع** مجاهد گفت کان فرعون یُعبَد و لا یَعبُد یعنی فرعون خود را معبود در مردم مشهور کرده بود و خود عابد با حدی نبود همین قول اصح منهم
ملا حسین وغیره اصح دانسته و فرموده **اصح** آنست که او بر صورة خود بتان را ساخته بود و هر یکی از قوم بنی اسرائیل داده بود که این پرستند او شما را
نزدیک بمن کرداند و از این سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خود نزد اند و من خدای برتر و بزرگتر همه اینها شمام **خامس** در تفسیر قمی است کان
فرعون یعبد الاصنام ثم ادعی الربوبیة یعنی فرعون در بدایة اصنام پرست بود و پس در آخر دعوای ربوبیت خود کرد **سادس** در در منثور از عکرمه نقل کرده
در الهتک انه قال لیس یعنون به الاصنام انما یعنون تعظیمه یعنی از الهتک معنی اصنام نمیگرفتند بل معنی الهتک تعظیمش میگرفتند **سادس** ایضا در منثور
نقل کرده از سلیمان تیمی انه قال بلغنی انه کان یجعل فی عنقه شیئا یعبده یعنی سلیمان فرمود که مرا رسیده که فرعون در گردن خود چیزی آویخته و عبادة میکرد
اقول محتمل که از جواهر صورة و شکل خود ساخته بگردن خود آویخته خود با آن سجده میکرد **سابع** ایضا در منثور نقل کرده کان لفرعون الهة یعبدها سرا یعنی
فرعون را الهه اصنامی مخفی نهاده با اینها عبادة سرا میکرد **ثامن** ان فرعون کان من عبدة الکواکب فیعبد الکواکب یعنی فرعون عابد کواکب بود و شمس عبادة
میکرد و در **لباب التنزیل** همین را نیز نقل کرده قال قیل اراد بالالهة الشمس و القمر و الکواکب الاشرتی لانه کان یعبدها یعنی مراد بالهتک شمس و
قمر و کواکب آخر است چه فرعون از عبده کواکب بوده عبادة با اینها میکرد **اما** اطلاق اله بر کواکب شاعر گفته **شعر** تروحنا من اللعباء قصرا و اعجلنا الالهة
ان تؤوبا و اراد بالالهة الشمس **تاسع** نزد محققین فرعون لاخدائی محض معتقد بوجود عالم و آدم طبعی بود یعنی طبیعت را موجد عالم و آدم میدانست
لهذا خود را ربکم الاعلی تفوه علی الاعلان میکرد و این معقول است **عاشر** امام فخر الدین رازی هم متبعه او فرعون را دهری المذهب الاعتقاد دانسته کما قال اقول
الذی یخطر ببالی ان فرعون ان قلنا انه ما کان کامل العقل لم یجز فی حکمة الله تعالی ارسال الرسول الیه و ان کان عاقلا لم یجز ان یعتقد فی نفسه کونه خالقا للسموات
والارض و لم یجز فی الجمع العظیم العقلاء ان یعتقدوا و یقروا فیه ذلک لان فساده معلوم بضرورة العقل **بل** الاقرب ان یقال انه کان دهریا ینکر
وجود الصانع و کان یقول مدبر هذا العالم السفلی هو الکواکب **و اما المجدی** فی هذا العالم للخلق و لتلک الطائفة و المربی لهم فهو نفسه **فقوله** انا
ربکم الاعلی ای مربیکم و المنعم علیکم و المطعم لکم **و اما قوله** ما علمت لکم من اله غیری ای لا اعلم لکم احدا یجب علیکم عبادته الا انا و اذا کان
مذهبه ذلک لم یبعد ان یقال انه کان قد اتخذ الکواکب معبودا و یعبدها و یتقرب الیها علی ما هو دین عبدة الکواکب **و** علی هذا التقدیر فلا امتناع
فی حمل قوله و یذرک و الهتک علی ظاهره فهذا ما عندی فی هذا الباب انتهی عین کلامه حاصل کلام رازی آنکه میگوید بدلم میگذرد و خطور میکند که فرعون یا

جواب اشکال جمع را بیان میدارد و
منافات الهتک و الهتک و بیانا
ربکم الاعلی منافاة
صریحه است
وجوه مفسرین که آمده
در بارهٔ عبادة فرعون
توجیه فخر رازی که
فرعون دهری المذهب
الاعتقاد بود

کامل العقل

کامل العقل والفہم بود یا عاقل کامل بود بر اوّل جایز نیست در حکمت الٰہی کہ ارسال رسول خود بسوی او کنند و بر ثانی اگر عاقل بوده جایز نیست کہ در نفس خود عقاید
کند کہ من خالق ارض وسموات وموجد عالم وآدم وایضاً جایز نیست کہ جمع عظیم کہ عقلاء عصر او کلہم تصدیق واعتقاد باو در ان عموماً وخصوصاً نمایند چہ فساد این
معلوم بضرورة عقلیہ است بل اقرب آنست کہ گفتہ شود کہ فرعون دہری منکر وجود صانع فی الواقع بود و مدبر این عالم سفلی را کواکب معتقد بوده واما مجد
معطی این عالم برای خلق وبرای طایفہ خود مربی وپرورنده انہا بنفسہ بوده اما قولہ تعالیٰ ناقلاً عن فرعون کہ من پرورنده اعلی شما ام یعنی مربی ومنعم ومطعم و
پرورش کننده شما ام واما قول فرعون ما علمت لکم من الٰہ غیری بہمین حیثیت یعنی خواہد بود کہ غیر از من شما را احدی نیست کہ او را الٰہ دانید وعبادت
او و غیر از من بکنید تنبیہ ہرگاه اعتقاد او دہریت فرعون بالجملہ واضح شد پس مستبعد نیست کہ کواکب را معبود گرفتہ باشد وبانہا عبادة بکنند وتقرب بانہا بجوید
بحسب این عبده کواکب وبا این تقریر وتقدیر ممتنع نیست حمل قول قوم او ویذرک والہتک وامام رازی در اینجا میگوید کہ این بر ظاہر خود باقی باشد
ہمین محظور قلیم بود بثبت کر وہم اشکال این وجوه کثیره کدام وجہ صحیح ومقبول میباشد چہ ہمہ وجوه متباینہ ودر کلمہ واحده مقصود در یک حال نمیباشند جواب
وجہ صحیح در اعتقاد فرعون کہ قرائت او والاخذا ولادین محض بود وطبیعتہ یا بدہر ایجاد عالم وآدم را معتقد بود ومؤیدش ہمان قرائت حضرت امیر المؤمنین ع وجملہ اصحاب
چون ابن عباس وابن مسعود وبتبعہ مفسرین میباشد یعنی ویذرک والاہتک پس مراد از الہتک یا ربوبیتک یعنی مربی ومنعم یا عبادتک یعنی معبودیة او باشد
چنانچہ در وجوه آن تفسیر ذکر شد اشکال در این آیہ ویذرک والہتک بصیغہ جمع منافات بقول محکی از فرعون انا ربکم الاعلی میباشد چہ ربکم اسم مفرد والہتک
جمع است ودلالة صریحہ بر عابد بودن خود فرعون باصنام کثیره میباشد جواب بدو وجہ است احدہما بر قرائت امیر المؤمنین علیہ السلام وجمہور اعلام تفسیر قرآن از
اصحاب واجلہ تابعین ایشان الاہتک بکسر ہمزه لفظ مفرد واشکال از راس وتعارض وبین آیتین ساقط است ثانیہما بر قرائت ثانیہ والہتک بصیغہ جمع است جواب
آن نیز بدو طریق میباشد اوّل آنکہ از لفظ الہتک مراد تعظیمات فرعونی باشد کہ بانواع تعظیمات خود را در اہل ملک مقرر کرده بود چون کرش بیارب وکورنش و
سجده او وحضور وغیاب او وقیام ورکوع نزد ذکر اسم فرعون وامثال این کہ در سلاطین مجوس وغیرہم تعظیمات برای سلطان مقرر وجاری بود ومؤیدش
قول عکرمہ منقول در در منثور الخ انتہا بالآخر وسطور گردید وجہ ثانی آنکہ لفظ ربکم مضاف بقوم فرعونی والاعلی صفت ربکم است واین دلالت دارد کہ انہا اصنام
پرستیدند قبل بر این ہرچند معبود انہا فرعون بودند پس در آخر قیام سلطنت خود مقبول انا ربکم الاعلی خاص ربوبیت خود در انہا قرار داده وغرضش از این قول تقریر تخصیص
عبادة خود در قوم بترک عبادة وتعظیم اصنام مقرره سابقہ انہا میباشد زیرا کہ من بیاعلی از ارباب آخر شما ام چہ انہا دون از من اند پس رب اعلی از دون احق بعبادة وتعظیم میباشد
پس منافات نیست بین انہا میباشد اشکال بنا بر قول رازی کہ در قوم فرعون جم غفیر عقلاء بالضرورة بود پس انہا عموماً وخصوصاً چگونہ بخالقیت ارض وسماء
او ویا پیست عالم علوی وسفلی بعید نا بودن او مولود او نطفہ والدین صغیر بوده کبیر شده واوصاف وحالات او مشاہدة بالضرورة مدة العمر با شب وروز حاصل شده وتغیر
یافتہ تسلیم وتصدیق کردند عاقل چگونہ قبول میکند جواب اجمالی از اجابت حشرات الارض عوام این استبعاد نیست چہ فرعون سلطان ذی شوکت والقوة والقہر
الجبروة بوده وحشرات الارض ہم کالانعام بل ہم اضل منہم احجار واصنامی را بالہیت ومعبودیت وقضاء حاجات از ایشان اعتقاد مفروشان قدیماً وحدیثاً میطلبیدند وحال آنکہ
ببدیہی الیقین میدانند کہ بلا روح ولا احساس جماد محض اند واز اصنام جمادی نفعی وضرری ابداً بکسی نمیرسد مع ہذا احجار را بالہیت گرفتند وفرعون را چرا
بالہیت تسلیم نمیکردند با ایصال نفع وضرر واعطاء ومنع قدرة تامہ داشتہ تنبیہ ہرگاه از قدیم الی یومنا ہذا حجار پرستی جاری در کل دنیا باشد وسلطان پرستی چہ استبعاد
میباشد جواب ثانی در ہر عصر ودر ہر مردم دو قسم میباشد اوّلہا اولیہم اہل فہم وعقل بیاد می ثانیہما مردمان کم فہم پس قسم ثانی کہ بہایم قابلین اہل العقلا
والاداک اند در شرایع ودیانت ہر دعوای ہر کس ودر ہر عصر ودر ہر حرفی در اشکالی نیست حضوصاً وقتیکہ اہل محض از علوم ودینیہ باشند وہمہ انہا اجابت دعوای ہر مدعی وقبول
ادعاء وکمال شبہہ میکنند خواه دعوای الہیت کند خواه دعوای نبوة خواه دعوای مہدویة وعیسویت وپیغمبری وامامت وغیر انہا نمایند چنانچہ در ہند در عصر ما شخصی ادعاء
پیغمبری کرده واز کتاب الٰہی میگفت کہ دو سہ جزو آن نزد کار بالجملہ اند وانہا را بالانفراد نوشتہ واز ضروریات ادیان انبیاء موسویہ وعیسویہ واز وحی وجبرئیل و
انزه جود ملک وعزرائیل وابلیس عزازیل واز معاجز انبیاء وامثال ایشان بتخیلات حسنہ وسبہ تعبیرات کرده وغیر انکفریات بیگر دینیہ او مشہور بر السنہ انہا مذکور است و
لیکن در اینجا کہ بیچ آب العیسی موعود ومہدی مسعود خود را قرار داده بمالیخولیا خود ادعاء وحی وتنزیل میکند وانہا اجابت او بیاناتش میگوید وحشرات الارض
والانام کالانعام بل ہم اضل سبیلاً کہ تمثیل چنین اشخاص در قرآن مجید وفرقان حمید وارد است تبعہ انہا الی الآن موجود اند پس ہمچنین اشخاص در ہر عصر
سلاطین اسلاف چون شداد وشدید ونمرود وفرعون بودند اگر بدعاوی خالق ارض وسماء انہا تصدیق نمایند وپیروی انہا کنند چہ استعجاب واستبعاد است

بل عجب از سلاطین پرستی احجار و قبور پرستی است که احجار منحوته بایدی خود ایشان لا روح و لا حس جماد محض لا یسمع و لا یبصر اند و قبور پرستی
صدها و هزارها سال اند که خاک بدان انها در قبور انها نمیباشد مطالب میخواهند و سجده بانها میکنند حیوة و جماد را فرق و تمیز نکنند پس از سلاطین و شیاطین پرستی
انسی زنده اند انها چه باک است اما قسم اول از مردم که عقل و بینائی و آدم شناسی و بینائی بالجمله دارند انها دو حالة میباشند احدهما طالب دنیا و عزة
در فتنه و قرب نزد سلطان پس اینچنین طایفه صدقنا و امنا بالمیت فرعون اکثر بوده باشند و اینچنین مردم معرفة و اعتقاد بجزا و سزا و عقبی ندارند و در هر دهر
بوده و می باشند و الحال موجود اند ثانیهما طایفه ذی بصیرة و عقل پس انها بتحذیر و تخویف و توعید و تهدید فرعون قاهر ظاهرا امنا کرده باشند چنانچه سحره
توعید شدید بر ترک الهیة و عبادة فرعون کرده بود اما انها علی الاعلان و الاجهار نترسیدند بر ایمان خود ظاهرا و باطنا باقی ماندند این قسم نادر الوجود و همیشه میباشد
چگونه رعایا در مخالفة و ممانعة سلطانی مدة العمر گذاره کرده در آن ملک بتوانند حضوصا در مخالفت دعوة ایمانی نزد سلطان ظلم قهار و درین زمان بتواتر مسموع
گردیده که امیر کابل عبدالرحمن نام طوایف شیعه امامیه مردم قزلباش و هزاره و بربادرا از افغانستان منع قطعی از واقعه خانی و روضه خوانی سید الشهداء
علیه السلم کرده و مردان شیعه هزاره را قتل عام کرده و دختران و پسران و دختران انها را تابسته و چهار روپیه فروخته فرعون این زمان شده و همه انها را مجبور
گردانیده بر کسنی شدن و قهرا و جبرا انها را مامور گردانیده که عقاید اهل سنت را یاد بگیرند و با ائمه سنیان نماز بجماعت پنج وقت بخوانند و اعمال و افعال بطور سنی کلا
ظاهرا و باطنا بعمل بیارند و بالکلیه عقاید امامیه را ترک کنند و برین جمعی از جاسوسان و از سپاهیان مقرر اند با وجودیکه امیر عبدالرحمن یک صوبداری هست
و در ملک او احدی از طایفه امامیه و شیعه مخالفه امر حکومتی و دنیائی یا دینی حاکم کرده نمیتوانند پس خیال کن که چه مناسبت دارد این امیر کابل با شاهنشاه
قاهر کافر فرعون پس چگونه چنین عقلاء عصر فرعونی بخلاف الهیة نزد موت او در ملک گذاره کرده میتوانستند اشکال آیه ذروني اقتل موسی خود فرعون
گفته و درینجا قومش اتذر موسی و قومه گفته اگر فرعون ترسان از موسی بود در دل چگونه گفت جواب منافاتی بین الایتین نیست چه جایز است که در ابتدا
با صرار قوم در قتل موسی بقولهم اتذر موسی پس فرعون کثرة تبعه موسی یوم فیوم معاینه کرده یا بطور تسلی قوم یا از قتل و حبس موسی در آخر چاره ندیده ذروني
اقتل موسی گفته باشد تعارض بین الایتین عاید نمیشود ثم الله اعلم در کشاف فرمود و روی انه قالوا له ذلك لانه وافق السحرة علی الایمان
ستمائة الف دفعین فارادوا بالفساد فی الارض ذلك و خافوا ان یغلبوا علی الملك بحث سابع در سنقتل آیا بالتخفیف است یا بالادغام است
و دران دو قرائة اند قرائة الاولی بالتخفیف و بفتح نون و همین قرائة نافع و ابن کثیر است چه بالجزم استعمال در تکثیر و در تقلیل مع احتمالهما میشود و قرائة
ثانیه بالادغام و ضمه نون قرائة باقی قراء است چه زیادتی لفظ مستلزم زیادتی معنی خصوصا میباشد لهذا بالادغام السب بانیقام میباشد تا دلالة کند بر تکثیر قتل
بنی اسرائیل و تبعه موسی بحث ثامن قال سنقتل ابناءهم و نستحیی نساءهم فرعون در جواب قوم خود بطور وعده گفت زود ما قتل میکنیم پسران قوم تبعه موسی
را و زنده باقی میگذاریم زنان ایشان را اما قتل پسران را برای آن میکنیم که در طبایع رجال حرارة غریزه قویه است لهذا النجدة و شجاعة در طبایع ایشان عند البلوغ
قابل جدال و قتال مردان میشوند و بقتل عام انها نیز نسل تبعه موسی منقطع خواهد شد اما ابقاء نساء که انها در بدایة بنات و عندالازدواج نساء میشوند برای
آن زنده میگذاریم که در طبایع انها حرارة و نجدة و شجاعت نیست لهذا قابل قیل و قال و جدال و قتال نمیباشند و بلامس رجال انها را میگذاریم تا اولاد نزایند
و مع ذلك انها علی الدوام بذلة و خواری در خدمت گیری و گذاری خاندان قبطیان در کار و بار در لیالی و نهار باقی میگذاریم تا اسوده باشیم صاحب
المجمع وغیره فرموده که باخبار منجمین فرعون قتل پسران بنی اسرائیل میکرد پس نزد آخذ موسی ابتدا از قتل بنی اسرائیل دست بر داشته بود پس نزد
بعث موسی بالرسالة و معاینه کثرة تبعه موسی یوم فیوم و از معاینه ثعبان و آیات آخر ترس کلی و نا امید از بقاء سلطنت خود قطعا و منقطع الامید از دست رسی
بر قتل موسی و قوم او شده بود و هر چند فرعون تهدید و توعید بمومنین سحره کرده و باصرار بظاهر بقوم خود وعده قتل موسی و قوم او عنقریب داده تا موسی
و قوم او و قوم قبطیان گمان ترس و عدم استیلاء فرعون نکنند و بدانند که چون سابق بر غلبه و قهر و استیلاء خود باقی است و اظهار چنین جلالة و قهارية نزد قرب
زوال سلطنت و مغلوبیت حمیم و جوش سلطان مرجو الزوال قدیما و حدیثا میباشد لاجل ذلك اظهار روست اندازی در ضعفاء از اطفال و زنان بنی اسرائیل
کرد و مملکت مصر پر کرده کما قال فی المجمع و کان فرعون قد انقطع طمعه عن موسی و قومه فلم یقل سأقتل موسی و قومه لما رای من علو امره
و عظم شأنه فانتقل الی عذاب المستضعفین منهم و هم ابناء بنی اسرائیل و بناتهم لیوهم انه یتم له ذلك فیهم ایضا بحث تاسع وانا فوقهم
قاهرون الجملة متمم مقال فرعون بتسلی قوم خود است که ما بر قتل ابناء بنی اسرائیل و بر اخذ زنان ایشان برقیة و اسیر تحقیق ما بر سر انها غالب و قاهر هستیم بهر طور

وہر صورة در مدارک التنزیل بمضمون مذکوره بالا گفته ای سنعید علیهم قتل الابناء لیعلموا انا علی ما کنا علیه من الغلبة والقهر وانهم مقهورون تحت ایدینا کما کانوا قبل هذا مقهورون لئلا یتوهم العامة من الفریقین انه المولود الذی تحدث المنجمون بذهاب ملکنا علی یده فیثبطهم ذلک عن طاعتنا ویدعوهم الی اتباع موسی **فخر رازی** ایجا فرموده والمقصود منه افهام العوام انه ترک موسی وقومه لا من عجز وخوف ولو اراد بد البطش لقدر علیه کما یتوهم قومه انما لم یحبسه ولم یتعد لعدم التفاته ولعدم خوفه منه انتهی حاصل آنکه مقصود ازین آیه افهام ویقین داون بعوام است که ترک قتل وحبس موسی بعجز وخوف فرعون نکرده بل بلا مبالاتی ولا اعتنائی فرعونی بموسی میباشد چه هر وقت قتل وحبس موسی وحمله بر او وبر قومش بخواهد میتواند بکند هر آئینه قادر است بران تا عوام قایم وثابت بر متابعة فرعون وعبادة او باشند وگمان مغلوبیة فرعون وترس او از موسی نکنند **سوال** پس از اینو عده سنقتل ابنائهم ونستحیی نسائهم آیا دست اندازی بقتل ابنا روا خذ زنان نتیجه کرد یا بعد اینوعده اصلا بوقوع نیامده **جواب** درینجا مفسرین دو قول دارند **فمنهم** من قال کان یفعل ذلک فی ابنائهم وبناتهم کما فعله ابتداء قبل تولد موسی **ومنهم** من قال ان الله قد منع فرعون عن هذا وصرفه عما اراده فلم یقتدر علی ذلک حتی غرق فرعون مع قومه جمیعا والاقرب الاقوی ان هذه الواقعة ما وقع وما حصل بعد هذه الوعدة ثم الله اعلم

قوله تعالی قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اسْتَعِيْنُوْا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوْا اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُوْرِثُهَا مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ ۝ قَالُوْٓا اُوْذِيْنَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَاْتِيَنَا وَمِنْۢ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُّهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِى الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ ۝

ترجمه **ایند وایه** سیقال فرعون وقتیکه قوم موسی شنیدند آنحضرت تشجیع وتثبیت قوم شفا فرمود آنچه الحال حال حکایة میفرماید که گفت موسی مر قوم خود را اعانة وباری بخواهید وبجوئید بخدا مضطرب مشوید از توعید فرعون لعین وتحمل وصبر کنید اگر اذیة بشما برسد از آن ملعون بدرستی وتحقیق کل زمین خاص بالاصالة مر خدای است میراث میدهد از هر کرا که میخواهد وعاقبة مرضیه کار یعنی ظفر ونصرة خاص برای پرهیزگاران وخدا ترسان است قوم موسی در جواب موسی گفتند که ما را اذیتها از قوم قبطیان رسیده شده است قبل برین که تو بیائی بما از شهر مداین چه مداین در تصرف فرعون نبوده واذیة رسیده است بما بعد از انکه تو آمدی بما یعنی قبل از رسالة تو وبعد از رسالة تو هر دو حال قبطیان بما اذیة ورنجها رسیده اند موسی در جواب این کلمات بایشان تسلی تام داد که ای قوم من امید هست که پروردگار شما اینکه هلاک سازد دشمن جانی وایمانی شمارا وخلیفه آن قوم عدو میگرداند شمارا یعنی مالک جاه ودولة بعد اهلاک اعداء شما بشما خاص میدهد ومتصرف اموال ودولة فرعون وقوم او وساکن اماکن انها شما میشوید پس از ان می نگرد ومی بیند خدا که شما چه رفتار وعمل مینمائید **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** وجه اتصال با ما قبل بدانکه هر گاه توعید از زبان فرعون بقتل ابنا واسترقاق بنی اسرائیل بگوشهای خود شنیدند مضطرب گردیده بموسی شکایة آن کردند **وجه ثانی** محتمل که در ابتدا از جمیع خود برسالة موسی بنی اسرائیل را وعده نجات از اذیات فرعون داده باشد **پس** درینوقت هر گاه تهدید شدید از زبان کافر شنیدند **پس** درآن وقت شکایة آن بسوی گروه باشند که تو بما وعده خلاصی ونجاة از فرعون داده بودی والحال این لعین باز دست اندازی دریا ودر قتل این اولاد واسترقاق ابنا ما کرده چنانچه ازمجی تو نسبت بما میکرد **بحث ثانی** قال موسی لقومه استعینوا بالله واصبروا یعنی در جواب نتیجه خود از شکایة وارادہ فرعون موسی برای قوم خود فرمود وطلب اعانة وامداد کنید بخدا که مالک شما وخالق شما هست وصبر نمائید بر وصول مضرات فرعون چه مفتاح الفرج وخالق قوی المعین بر دفع اذیة ومصیبت میباشد **بحث ثالث** ارث از ورث یرث ورثا وورثة ووراثة وارثا د **صحاح** گفته الالف منقلبة من الواو **و** وارث فاعل مجرد از ورث یرث یعنی

مستحق سہم ارث و فاعل باب افعال یعنی میراث گذارنده و دہنده و تراث بضم راء ... و ... اول در ہر دو اسم آنچیز یکه از مورث بوارث بحسب استحقاق میرسد و مستحق آن میباشد از روی شریعت مطہره خواه بنسب خواه بسبب اما اقرب و ذو السبب ... مقدم بر غیر است و بعضی گفتند المیراث مفعال من الارث مقلوبة من الواو من الورث او من الموروث فعلی الاول علی ما قیل هو استحقاق ... انسان بنسب و سبب شیئا بالاصالة و علی الثانی هو ما یستحقه انسان بنسب او سبب علی الاصالة و در شرح لمعه بہمین دو وجه تعریف نموده ... و بقولی دیگر الارث هو ما یترکه انسان بعد موته من الاشیاء المالیة فی الاسلام نقدیا او جنسیا فیرثه منه لجهة الانتساب و الاسباب معا فالاقدم منهم الاقرب پس بقید موته خارج شد فی حیاته چه در حیاة خود شخص مالک اموال خود میباشد و احدی را در ان تصرف بلا اذن و لا اعطاء مالکه نمیباشد هر چند ابناء بلا فصل و زوجات او باشد تنبیه بقید موته نتیجه اینمسئله مفروضه میدهد که اگر بعد موت صحیح باعجاز پیغمبری یا امامی علیهم السلام آن میت جدید حیوة یافته بدنیا عود کرده پس مملوکیت آن متروکه موروثه او و آن نکاح مفسوخه بموت او آیا عود میکنند یا نمیکنند اقول عد سابق مجلدات اینمسئله ذکر شده نزد احقر اگر متروکه تقسیم نشده و زوجه از عده موت بر نیامده پس شخص مذکور عود میکنند چه بمحض موت تا انقضاء عده عقد نکاح باطل و فسخ نمیشود لهذا نزد ... اصحاب ما امامیه زوجین بیکدیگر اغسال موت داده میتوانند بل ولی از غیر برای یکدیگر اند و دلیلش نیز تغسیل جناب امیر المؤمنین بسیدة نساء العالمین علیها الصلوة میباشد اما بعد التقسیم و بعد انقضاء عدة موت اموال متروکه مقسومه و نکاح سابق او عود نمیکند ثم الله اعلم سوال لفظ الوارث بر الله تعالی ثابت است پس معنی وارث بودن تعالی چیست جواب چونکه اصل باب ارث متروک باقی میباشد پس بنابر این اسم وارث تعالی یعنی باقی دایم بلا زوال وارث یعنی باقی کل موروثین و مورثین در آخر او سبحانه باشد در نهایة ابن اثیر گفته و فی اسماء الله تعالی الوارث هو الذی یرث الخلائق و یبقی بعد فنائهم و منه الحدیث اللهم متعنی بسمعی و بصری و اجعلهما الوارث منی ای ابقهما صحیحین سلیمین الی ان اموت یعنی الوارث است یعنی او سبحانه باقی دایم وارث همه بعد فنا و انتهاست و بهمین معنی حدیث نبوی متضمن دعا آمده بار خدایا نفع بده مرا بصحة و سلامتی گوش و چشم و بگردان آن گوش و چشم را وارث من یعنی صحیح و سالم بدار از هر آفت و بلا انهدار تا مرگ من و بهمین توجیه فیروزآبادی است و قیل اراد بقائهما و قوتهما عند الکبر و انحلال القوی النفسانیة فیکون السمع و البصر وارثی سائر القوی و الباقیین بعدها وجه ثانی آنکه باقی بدار قوة شنوائی و قوة بینائی انهدار از بزرگی و زیادتی سن و عمر و نزد انحلال و تحلیل قوتهای نفسانی مرا پس گوش و چشم را وارث همه قوتهای نفسانیم بساز و هر دو را بسلامت باقی بگذار و قیل اراد بسمع وعی ما یسمع و العمل به و بالبصر الاعتبار بما یری وجه ثالث در معنی این حدیث مراد آنحضرت بتمتیع سمعی گوش و یاد کردن جمیع آنچه بشنود و بعد شنیدن آن عمل کند و مراد بتمتیع بصر اعتبار جمیع آنچه معاینه و مشاهده نماید بحث رابع ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده اینجمله هم از وعده موسی بقوم خود بود وقتیکه از توعید فرعون شدید بشکایت بجهت داد طلبی کرده بودند یعنی موسی بعد امر باستعانة از خدا و صول و ترغیب امر بصبر کرده با نها فرمود بدرستی و بتحقیق کل زمین ملک مملوک مخصوص مر خدا را است بجهت ایجاد و تخلیق او حقیقة نقل میکند و میدهد کل یا بعض آن ارض را هر کس را که میخواهد از بندگان خود بحسب حکمت و صلاح مصلحة میداند فی الحال خواه در استقبال میدهد پس در این اشعار بتبعه موسی است که او سبحانه این مملکت ارض مصر را بشما توریث میدهد چنانچه بفرعون داده بحث خامس این جمله و العاقبة للمتقین تعریض بتقوی بنی اسرائیل است بدانکه عاقبة بوزن عافیة بمعنی آخر هر شئی میباشد و انتقال افتعال عبارة از نگاهداشتن نفس من وصول المضرات باشد در مجمع فرموده و العاقبة ما یؤدی الیه البادیة الا انه اذا قیل العاقبة له فهو فی الخیر و اذا قیل العاقبة علیه فهو فی الشر کما یقال الدایرة له و علیه و الدبرة له و علیه بحث سادس معنی و العاقبة للمتقین آنکه ای بنی اسرائیل آخر الامر و انجام کار بخیر برای خدا ترسان و پرہیزگاران است و مفسرین در اینجا وجوه دارند احدها اینوعده عاقبة بخیر خاص بپرہیزگاران بنی اسرائیل بجهت انتقاء ایشان از کفر زیرا که قبل بر ان ذکر توریث ارض کرد پس مراد چنین میباشد که زمین ملک مملوک خداست هر کس را که میخواهد از یکی گرفته و برداشت بدیگری میدهد چنانچه از بدایة آفرینش از یکی گرفته بدیگری الی حین الان و من بعد هم الی القیمة این را بدیگری هکذا نقل میکند و میدهد اما خدا ترسی بکار است نه مثل رفتار و کردار فرعونی و حاصل اینوعده ضمنی است که اینملک را از فرعون گرفته بشما بنی اسرائیل میدهد عاقبة این تغیر و تشدید بتغییر و تملیک میباشد تا وقتیکه بر تقوی باقی میمانید نحو و بغدادی گفته مراد در اینجا خاص ارض مصر است بوجود الف و لام عهدی الارض و هذا اطماع من موسی لبنی اسرائیل ان یهلک فرعون و قومه و یملک بنو اسرائیل ارضهم و بلادهم بعد هلاکهم و هو قوله ثم و العاقبة للمتقین یعنی النصر و الظفر للمتقین علی عدوهم اخرا ثانیها مراد از جمیع العاقبة للمتقین امر الآخرة است یعنی بهشت پرہیزگاران و دنیا آخر جنت ابدی میباشد اقول این ضعیف است زیرا که جنت عاقبة بهای کل متقیان است نه اختصاص ...

بیان تعریف میراث لغة و شرعا بوجوه

بیان مسئلہ ... مملوکیت و نکاح زوجه از عود کنند یا نه

بیان وجوه معانی اسم وارث بمعنی خدا ...

خصوصیت ندارد

خصوصیتی ندارند فالثها مجموع الامرین مراد است یعنی دنیا و دین برای متقیان است من یخاف الله تم فهو یعینه فی الدنیا والدین ویسهل له کل عسیر لبعض
اعلام در اینجا فرمودند که موسی بدوشی بتبه خود و در استغاثه اینها امر کرد اوّل بطلب اعانه و امداد بر بلایا و تسلط ظلمه چه معینی و ناصری بالذات نافذ القدرت
والحکم در هر حال غیر الله نیست و مدبر عوالم واو آدم خاص و سبحانه است در تمام قلوب اشور پیشانی هر کس منهم فرعون بدست او و هر که خدا را چنین بشناسد خاص
از و طلب یاری کند البته او نعم نجاة از ان خواهد یافت ثانی بعد آن امر بصبر فرمود چه هر کس خدا را بجمال و جمال بشناسد البته دل و منور گردیده صبر و تحمل بر وصول مصائب
والام و حصول همه مضرات براه الله آسان و سهل نماید و بمقابل آن اعواض جزیله جمیله در دنیا و آخرة با و حاصل میشود و بعد این موسی با اینها فرمود که عاقبة امر بخیر
برای صابران خدا ترسان میباشد و آیه ان مع العسر یسرا نیز مصرح این مرام است پس از طلب اعانه من الله توکل بر او کرده صبر بر مصائب و بما شر و شدائد
نماید و بعد ایمان باو اتفاقا حاصل شده آخر او امید بفرج و یسر بهمه خیرات و نجاة از همه آفاة قطعا ناشی و عاید میشود بحث سابع قالوا اوذینا من قبل ان تاتینا
ومن بعد ما جئتنا بدانکه هر گاه موسی قوم تبعه خود در باب توعید فرعون بلفظ استعینوا الخ تسلی داده بود پس آن قوم باز گفتند یا موسی از فرعون انواع اذیات
رسانیده شده قبل از آمدن تو و بعد آمدن تو برسالة بسوی ما چه قبل از مجی تو جزیه و بیم روز با فعال صعبه تحمل اثقال ثقیله و قتل عام اطفال صغار ما و زنان ما را
کنیز برای خدمات خانه مقرر کرده و بعد از مجی تو همه آن امور را با اضعاف مضاعف کرده و قبل و بعد مجی تو مظلوم باشد مظالم میباشیم بعض اعلام گفتند
که موسی نزد مجی خود بنی اسرائیل وعده نجاح و فلاح داده و اینها گمان کرده بودند این نجاة و نجاح و فلاح فی الحال خواهد بود پس وقتیکه بعد اسلام سحره و ایمان
بنی اسرائیل بموسی توعید شدید از فرعون شنیدند بموسی شکایة آن رسانیدند و آنحضرت بعد امر باستعانة و صبر بر وصول مکاره و عده و العاقبة للمتقین فهمید
گمان کردند که نجاح و فلاح حال و عده نداد پس باین جهت گفتند بنی اسرائیل که اذیة ما قبل از مجی میرسید و بعد مجی تو بالرسالة زیاده میرسد پس مجی تو غیر
زیادتی انواع اذیات از فرعون فایده دیده نشد از ابن عباس مرویست انه قال لما آمنت السحرة تبع موسی ستمائة الف من بنی اسرائیل فسمع بتوعد
اسرائیل ما قاله فرعون من توعیدهم من القتل مرة ثانیة قالوا یا موسی قد اوذینا من قبل ان تاتینا بالرسالة وذلک انهم کانوا مستضعفین فی ید
فرعون وقومه وکانوا یستعملونهم فی الاعمال الصعبة الشاقة نصف النهار وفرض علیهم الجزیة ویجعلهم مسرورا مقهورا ویقتل ابنائهم ویستخدم
نسوانهم فلما جئتنا بالرسالة فکان یستعملنا جمیع النهار وامر بقتل ابنائنا وسبی نسائنا ثانیا وشدد علینا بامور اخری اشکال این قول و قال بنی
اسرائیل دلالة قطعیه بر کراهیة مجی موسی بنبوة بل دلالة بر ردة اینها از رسالة موسی وارد پس اینها باینچنین الزام موسی کفار مرتد گردیدند جواب بدو وجه است
وجه اوّل نزد آنکه انبیاء الله و خلفائه تم از مهمات البحید مشروط بدوام ایمان بالله و بعصمة و طهارة است پس نزد الطایفه احدی از معاصرین الطایفه موسی
الله و خلیفة الله مثل دیگر چه غیر معصوم صدور خطا مدة العمر بکرات و مرات جایز است هذا از اینها بکرات و مرات در عصر موسی و هارون کفر و ارتداد ظاهری
جاری شده چنانچه بطور کلام الهی را جمعی از اکابر الطایفه بموسی شفاها گفتند لن نؤمن لک حتی نرالله جهرة گفتند که اصلا تصدیق تو نمیکنیم و ایمان نیاریم
بتو در اینکه بشبانه و روز با تو کرده او خدا بوده تا آنکه ما بعیون الراس خدا معاینه و مشاهده نکنیم و آیه ارنا الله جهرة و آیه فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک و این
چنین سوال از اشد محالات و کفریات میباشد یکی بجهه لفظ لن نؤمن لک یعنی لن نصدقک بانک صادق فی هذا بانه کلام الله و کلمک بذلک الکلمات
دیگر بجهة طلب رؤیة عین ذات مجرده منزهة از جسم و لوازم آن بود بعیون الراس خود کردند و ایضا از غرق بحر بسلامت آمده بکنار بحر اقدام تر بود ند اهل نجاة
وا بودند و بموسی گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة و بقولهم فاذهب انت وربک فقاتلا انا هیهنا قاعدون کما الم القرآن و موسی بغضب رد کرد و انتم قوم تجهلون خواست تو دلیل
اینها با هم هر یکی الهی مقرر کن اینهم صریح بر میلان ردة و کفر اینها است و از حرب کنعانیان رد امر موسی کردند و گفتند برو تو خودت و پروردگارت قتال اینها کنید
ما در اینجا نشسته می بینیم و غیر این بسیار کرات ردة و کفر ظاهر کردند و بجاد گوساله سامری اعتقاد کردند که خدای موسی است تا مراجعت موسی از طور سجده او کردند
تنبیه پس بثبوت این اگر درین وقت ابتداء ایمان شک در رسالة موسی و عدم رضا بآن اظهار کردند از کمال جهالة بعید نیست چه جهالة اینها مثل سائر در عالم
است اشکال بنابراین توبه اینها چگونه بهمه کرات و مرات قبول میشد جواب چونکه از نو مسلم توبه در شریعة اسلام تا سه مرتبه قبول است بجهت قدیم الکفر و حدیث
و جدید الاسلام بودن میباشد اما شریعة موسی اجابت توبه بنی اسرائیل بعد تکفیر اینها بکرات جایز و جاری بوده باشد اما وجه ثانی نزد آنکه انبیاء
قبل الرسالة اگر خود کفار یا فجار بوده باشند جایز میباشند عصمة قبل النبوة نزد اینها نیست پس نزد این طایفه هر چند معاصرین موسی بنی اسرائیل اگر انبیاء
شنیده باشند پس این قول قال بنی اسرائیل مؤول است بانکه اینقول اوذینا من قبلک ومن بعد مجیئک بغرض استکشاف احوال از بقاء مدة این مسائه و اذیت

رسانی فرعون بودند بعدم رضا و کراهة از مجی موسی بالرسالة فقال طایفة الجواب عن هذا الابهام ان موسی ع کان قد وعدهم بزوال ما کانوا فیه من الشدة والمشقة
فظنوا ان ذلك یكون علی فور فلما رأوا انه قد زادت الشدة علیهم قالوا اوذینا من قبل ان تاتینا ومن ما جئتنا بالرسالة فمتی یكون ما وعدتنا به من
زوال ما نحن فیه **بحث ثامن** بدانکه کلمه عسی از کلمات ارجائیه بطور اطماع و اشفاق بمقام ناامیدی اطلاق میشود **زجاج** گفت آن عسی طمع و اشفاق الا ان ما یطمع
الله فیه فهو واجب **و** همین قول سیبویه و خلیل است **تنبیه** و همین معنی قانون کلی مفسرین که از لفظ عسی من الله در کل قران و احادیث قدسیه مقصود و مراد
وجوب است **بحث تاسع** قال عسی ربکم ان یهلك عدوکم ویستخلفکم فی الارض یعنی در جواب آخر بنی اسرائیل موسی وعدهٔ قطعی صریح داد و فرمود که امید قطعی هست یعنی
واجبست که پروردگار شما هلاک میسازد دشمن شما فرعون و قوم او کلهم را بهلاکت استیصال که نام و نشان احدی از ایشان در دنیا باقی نمانده **و** خلیفه و جانشین انها میکرداند
شما را در دیار انها در مالکیت ارض مصر **پس** همین بعینه بوقوع آمد که اصل و نسل فرعون و قوم قبطیان در دنیا باقی نگذاشت و بنی اسرائیل را بعد اهلاک فرعون و قوم او مالک
مصر و دولت و اماکن فرعون و قوم او بتوریث داد و خلیفه انها در ملک مصر گردانید چنانچه تابعین نوح **و** تابعین هود **و** تابعین صالح **و** تابعین لوط **و** تابعین شعیب
وغیرهم را خلیفه قایم بمقام هالکین سابقین قوم هر نبی را گردانید **وهکذا** مسلمین و مومنین این امت را خلیفه قایم بمقام امم کفره و ضاله سابقه گردانید بموجب آیه
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الخ سنة قدیمه الهیه در این امت مرحومه بوقوع آمده **و** در رساله
منفرده **برهان البیان** نام خاص در جواب سوال همین آیه استخلاف بالتفصیل احقر نوشته مطبوع گردیده در عالم سایر و دایر است **سوال** مراد ازین خطابات
ثلثه عسی ربکم ان یهلك عدوکم ویستخلفکم فی الارض عینا معاصرین موسی از اعداء هالکین **و** خلفاء باقین فی مقامهم است **یا** انسال و اولاد و ذراری ایشان
و لو بعد حین مراد است **جواب** در اینوعده بنی اسرائیل بزبان موسی القاء و تخلیف عین انفس مستضعفین مظلومین **و** اهلاک اعیان ظالمین انها مراد است چه خطابات
ثلثه صریحا دلالة دارند خاصة بران **و** اگر ذریه قایم بمقام ذریه هم عصر بعصر بگردد منافی خطابات عاید و حاصل نمیشود **و** **سعودی** در جواب براد کلمه ارجاء در اینجا نقل فرموده
قیل بعل الاتیان ههنا بفعل الطمع لعدم الجزم منه علیه السلام بانهم هم المستخلفون باعیانهم **فقد روی** ان مصر انما فتحت فی زمن داود النبی **و**
لا یساعده ایضا ما اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی فان المتبادر استخلاف انفس المستضعفین لا اولادهم
و انما جیئ بفعل الطمع للجری علی سنن الکبریاء من قدیم **اشکال** اگر گفته شود که این عسی در اینجا ممکن و جایز است که از کلام موسی برای تسلیه و تثبیت قوم متحیر
و متضرع به وصول اذیات شدیده بانها فرموده باشد چه عادة ابنیاء و خلفاء راشدین بر السنه ربانیین قوانین علماء هم الی حین همین کلمه در تسلی ضعفاء مومنین جاری
هست که نزد انکسار و ضعف و ظلم بانها امر باستعانة من الله و بر صبر و طاعة و عبادة تم میکنند و میفرمایند لعل الله یحدث بعد ذلك امرا **و** عسی ربکم ان یرحمکم **و**
امثال این کلمات دیگر میفرمایند **و** غرض بیان تثبیت مظلومین و اطماع مقهورین و مقهورین میباشد **جواب** اینوجه از آنکس است که او قول کلمه ترجی و اطماع بر تم
نیکند **اما نزد جمهور** متکلمین **و** همین مشهور و منصور در کافه مفسرین الاشاذ که اطلاق و اظهار اینچنین کلمات اطماعیه و اشفاقیه و ارجائیه از تم جایز بل در کتاب
الله المجید وارد است **و** اینکلمات نزد اهل لغات و نجاة از خالق تم واجب الوقوع و الایقاع است **و** اگر اینکلمه از رسول کلیم الله هم بمقابل تثبیت و تسلی انها وارد شده
باشد **پس** تصدیق النبیه واجب الحصول و واجب الوقوع است **لهذا** اهلاک اعداء انها و تخلیف خود انها بمقام ایشان بعینه حاصل شده خواه لفظ عسی از کلام
اله بوده خواه از کلام موسی اشکال عاید نمیشود و ثم الله اعلم **تنبیه** هرگاه باین آیه تخلیف امتی بمقام امتی من الله از قدیم الی حین عصر بعصر و امت بامت بوقوع
آمده **و** تخلف انها بانفسهم نباشد **پس** خلافة خلفاء خاتم الانبیاء بغیر تخلیف و لا تخصیص واجب تم و بغیر نص و نصب ختم انبیاء چگونه ثابت و صحیح **و** واجب الطاعة
در کافه امور و احکام دین و دنیا **و** نافذ الحکم شده تواند **پس** باطل محض است قول انانکه میگویند که خلافة ختم الانبیاء بغیر تخلیف و تخصیص اله و نبی تم قایم و جاری و صحیح
و ثابت شده **و** **عجب العجاب** از انطایفه است که میگویند جمیع آنچه در عالم واقع میشود فاعل و خالق و واضع آن خاص بذاته خداست و اصلا و ابدا بندگان را دخلی نیست
و ازینطرف میگویند که تخلیف خلیفه خدا و رسول و بعقل و نص انها نیست **ازمرویه بخاری** وغیره میارند در تایید ش **و** میگویند که قال الثانی ان بیعة ابی بکر **و** فی
اخری خلافة ابی بکر فلتة وقی الله شرها **و** یقتل من عاد الی مثلها یعنی عمر میگفت که بیعت ابو بکر ناگهانی بلا اندیشه قایم کرده خدا نگاه داشت خلق را از شر آن **و** قتل
کرده میشود هر که عود بمثل آن کند **بحث حاشر** فینظر کیف تعملون بدانکه نصب فینظر بتقدیر ان چون فان ینظر باشد **اما** کیف بمحل نصب واقع شده
بتقدیر ش فینظر الله عملا حسنا تعملون ام قبیحا **بحث حادی عشر** اینجمله تذییلیه متضمن وعد و وعید هر دو است باینمعنی که پس از اهلاک اعداء شما خلیفه قایم بمقام
ایشان شما را گردانیده پس از ان خدا می بیند که ایا شما عمل و رفتار نیک **یا** عمل قبیح و کردار بد میکنید **و** **بقولی** می بیند خدا که بعد از نجاة و اهلاک عدو شما **و**

جواب اشکال که کلمه عسی محتمل است که از موسی باشد نه از خدا

تخفیف شما بمقام آنها و اعطا عزة و جاه و اموال و دولت آنها بشما چه کنید آیا شکر این نعمات الهی میکنید یا کفر نعمات الهی در اعمال حسنه و شکر بالک منعم بر نعمت زائده در دنیا و جزای آن در عقبی میدهد و بر امتحان اعمال قبیحه سزای آن و بر کفران تقلیل و تنزیل نعمات شما در دنیا میکند و اینجا را ذکر کردنا موجب حث و حرص و رغبة شان بعمل صالحات و نیز موجب عبرت تجنب شان در تماحیح و کفران و سیئات گردد **اشکال** بر فینظر فا تعقیبیه هست **پس** بمعنا تعقیبه لفظ نظر موجب و مفید علم الیقین میشود یا نظر بمعنی تقلیب الحدقة بسوی محل مرئی میباشد یا نظر بمعنی انتظار یا نظر بمعنی رویة یعنی دیدن باشد **پس** وجوه ثلثه اوائل نسبت بتعالی محال است بجهت قیام براهین بر بطلان آنها **اما** بوجه آخر که نظر بمعنی دیدن باشد این وجه اگر در اینجا صحیح است **پس** دیدن و رویة بالعین از تعالی نیز محال و ممتنع زیرا که او تعالی واجب مجرد متعال و منزه از جسم و اجزا و لوازم جسمانی کما حقیقة موجود تشبیها میباشد **پس** معنی رویة از تعالی در اینجا چیست تا بغیر مورد ایرادات معقول و مقبول باشد **جواب** بدو وجه هست **وجه اول** الزامی بدانکه در کتب منزله الهیه وارد و ثابت است قال تعالی اسمع واری یعنی من میشنوم و سمیع بینیم **مجوابکم** عن هذا جوابنا **وجه ثانی** از جواب بیانی بدانکه در هر جا سمیع و رویت بسوی تعالی در کتب منزله و احادیث قدسیه و احادیث معصومین علیهم السلام اضافه و اسناد میباشد **پس** مراد از آن نزد اشعریه و عدلیه از امامیه و معتزله علم بمرئیات و مبصرات و علم بمسموعات میباشد نه احساس بحس بصر و عین اصلا مراد نیست زیرا که او تعالی مجرد از جسم و لوازم جسمانی است **تنبیه** هرگاه معنی سیر برین گردید **پس** تاویل فینظر کیف تعملون بوجوه میباشد **احدها** زجاج گفته قیل عالمه و قوع اعمالکم لان الله لا یجازی عباده علی ما یعلمه منهم انما یجازیهم علی ما وقع منهم یعنی او تعالی میبیند وقوع اعمال نیک و بد شما را چه جزاء اعمال بعباد بحسب علم خود نمیدهد بل جزاء شان بحسب وقوع منهم من الاعمال میدهد **ثانیها** قیل یعلم ذلک معنا فیظهر معلومه ای لیبتلیکم بالنعمة لیظهر شکرکم کما ابتلاکم بالمحنة لیظهر صبرکم و مثل ایة و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین یعنی فینظر کیف تعملون اکرام او فعال نیک و بد اعمال شما را **پس** بجهة مطابقه ما بین علم و معلوم ابتلاء شما میکند بعطاء النعمة چنانچه ابتلاء شما میکند بمحنة و رنج تا ظاهر شود بالمن شکر و صبر شما را و مثال این آیه و لیبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین **ثالثها** فیری ان کان منکم من العمل حسنة و قبیحة و شکر النعمة و کفرها لیجازیکم علی حسب ما یوجد منکم **اشکال** آیا شما نگفتید که فا فینظر فا تعقیبیه هست **پس** بنا بر آن لازم میآید که رویة تعالی از اعمال حادث و ناشی و حاصل شده و قبل بر آن نبوده و این موجب حدوث علم تعالی بعد حصول العمل و موجب جهل قبل بر آن میگردد و آن ضروری البطلان است **جواب** میگوییم که رویة الله تعالی بآن اعمال نسبة حادث میباشد **واما** النسب الاضافات لا وجود لها فی الاعیان مبرهن در علم کلام گردیده **پس** حدوث صفت حقیقیه ذاتیه لازم نمیآید و اشکال باطل شد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝

ترجمه این دو آیه هر آئینه بتحقیق باگرفتیم اتباع خویشان و قوم و کل جنود فرعون را بقحط و تنگی و خشک سالی و بنقصان یعنی از فواکه و میوه های ایشان تا باشد که ایشان پند و نصیحت بگیرند و از تکبر و جباری و ظلم و ستم و تعدی از خلق و از تشریک و تکبیر بخالق عالم و آدم باز بمانند ایشان و متنبه شوند از سوء اعمال و افعال خود پس از ازاله قحط و گران سالی چون آمد ایشان را ایام نیک یعنی ایام ارزانی و فراخی و اوقات و فور نعمات الهی میگفتند که این فراخی سزاوار ماست و ایام برای ما بجهة نیکوئی و استحقاق ما آمده و میباشد یعنی قحط سالی و تنگی ایام بشومی و بد اعتقادی موسی و هارون و تبعه ایشان بما عاید شده و این ارزانی و وفور نعما الهی بجهة حقیقة و نیکی ما حاصل شده و اگر میرسید بقوم قبطی بدی از بیماری و قحط سالی و بلایای ناگهانی فال بد میگرفتند و آنرا حواله بموسی و هارون نبی و تبعه مؤمنین او میکردند که این سوء حالات بما بشومی آنها عاید میشوند آگاه باشید و بدانید ای عقلاء امم جز این نیست که سبب حصول حصول خیر و شر ایشان نزد خداست پس جمیع آنچه بایشان و بغیر ایشان از ارزانی و فراخی و صحة و از تنگی و قحط سالی و بیماری و بلایا و بیماری و غیر اینها از هر دو نوع میرسد بطور جزاء و سزا

اعمال بد و افعال زشت اینها با ایشان در دنیا من جانب الله و از نزد تعالی میرسد و لکن بیشترین ایشان از کفار و فجار قبطیان و غیر ایشان از مشرکین عالم نمیدانند
سبب وصول آن مکاره و مطابح و شدائد احوال ادر تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در لام لقد دو وجه اند **احدهما** در اینجا لام قسم است تقدیرش
بعزتی و جلالی قد اخذنا **ثانیهما** لقد جواب قسم مقدر چون والله لقد اخذنا بلی تصدیر الجملة و ابتداء آن بالقسم بغرض اعتنا و سامعین بمضمون جمله میباشد
اما لفظ قد و قتیکه داخل بر ماضی میشود تقریب زمان ماضی بحال میکند کما لقد انبزوین و مثلوا بذلک مثله **بحث ثانی** آل ماخوذ از آل یؤل اولا و مالا آئل
اهل اشتقاق یعنی رجوع باشد **پس** تسمیه آن اینچنین گردید که جو نسبته ذاتی و نسبته امر اینها بکسی منتهی میشود **در مجمع** فرموده آل الرجل خاصته الذین یؤل امره الیهم **و** امرهم
الیه **لیس** آل حقیقی انانی باشند که بسته ذاتی و ولادتی اینها منتهی بشخصی خواه از جانب پدر بالاتفاق باشد خواه از جانب ما در عند جمع **و** بر اتباع تبعه شخصی بمجاز نیز
اطلاق آل میشود **اما** مشروط است که مرجع و منسوب الیه از اعزه و اجله اهل دین باشد چون آل رسول **و** آل زوج بتول **و** آل ابراهیم **و** آل عمران **و** آل داود خواه
از اجل اهل دنیا باشد چون آل فرعون **و** آنسال و باش وازذال و ادانی پیشه را چون آل حجام **و** آل زبال نمیگویند **تنبیه** جمعی از ائمه سیر تحریر کرده اند که این
فرعون موسی عقیم محض بود اصلا از و ولدی از ذکور و اناث بوجود نیامده و بر خویشاوند و اتباع قوم او در اینجا بمجاز آل فرعون اطلاق شده **بحث ثالث** السنین
جمع السنة در اصل بمعنی سال **و** حول **و** عام نیز سال **و** سال سه خاص بدوازده میباشد **و** هر سال متضمن بر فصول اربعه ربیع **و** خریف **و** صیف **و** شتاء است **ابو علی**
فارسی گفته السنة علی معنیین یعنی سنه بدو معنی میباشد **احدهما** یراد بها الحول والعام **والاخر** یراد بها الجدب وهو خلاف الخصب **فما اريد به**
الجدب فهو فی هذه الایة **و فی حدیث النبی** صلعم اللهم اجعلها علیهم سنینا کسنین یوسف **یکی** بمعنی حول و عام و آن بمعنی سال میباشد **دیگر**
السنه بمعنی قحط و خشکسالی خلاف ارزان سالی است **و** از السنة که مراد خشکسالی و قحط سالی باشد و در این آیه **و** در نفرین پیغمبر بر قوم یهود وارد شده بار خدایا بگیر
اینها را بقحط سالی چون قحط سالیهائی عصر یوسف **در صحاح** فرموده السنة الحول وهی محذوفة اللام وفیها لغتان **احدهما** جعل اللام هاء و یبنی علیها تصاریف
الکلمة **والاصل** سنهة و یجمع علی سنهات مثل سجدة و سجدات و یصغر علی سنیهة **و** تسنهت النخلة و غیرها بمعنی اتت علیها سنون **و** عاملته
مسانهة **و** ارض سنهاء اصابتها السنة وهی الجدب **والثانیة** جعلها واوا و یبنی علیها تصاریف الکلمة ایضا **والاصل** سنوة **و** یجمع علی
سنوات مثل شهوة و شهوات **و** تصغر علی سنیة **و** عاملته مساناة **و** ارض سنواء اصابتها السنة **و** تسنیت عنده اقمت سنین **و قال النحاة**
و یجمع السنة کجمع المذکر السالم ایضا فیقال سنون و سنین و تحذف النون للاضافة **و فی لغة** تثبت الیاء فی الاحوال کلها **و** تجعل النون حرف
اعراب فتنون فی التنکیر **و** لا تحذف مع الاضافة کانها من اصول الکلمة حاصل قول نحویین آنکه جمع مذکر سالم لفظ سنه سنون در حال رفعی **و** سنین در دو حال
نصبی و جری است **و** بالاضافه حذف نونش میشود **و در لغة دیگر** یا در جمع در جمیع احوال نصبی جری و اضافی بحال و باقی میماند **و** نونش حرف اعرابی
در آخرش میباشد **و** تنوین بحالة تنکیر ان میآید **و** حذف نون بالاضافة **دو وجه اند** **احدهما** حذف نمیشود مع الاضافة چه از اصول کلمه بنائیه گویا میباشد
بنا بر این لغة دعاء نفرین پیغمبر وارد شده اللهم اجعلها علیهم سنین کسنین یوسف **و نیز** بوجه دیگر هم اللهم اجعلها سنینا کسنی یوسف نقله السعود
در شرح کبیر یافعی است و السنة عند العرب اربعة ازمنة و تقدم ذکرها یعنی الربیع **و** الخریف **و** الصیف **و** الشتاء **و ربما** اطلقت السنة علی
الفصل الواحد مجازا کما یقال عام المطر السنة کلها فالمراد منه الفصل **در مجمع** فرموده العرب یقول اخذتهم السنة اذا کانت قحطة و یقال اسنت القوم
اذا اجدبوا یعنی قحط گرفته اینها **پس** معنی اسنت القوم اینست که قحط نزد و گرانی نزد قوم را **سوال** چرا سال قحط را خاص بالانفراد و بسنه مجدبه نامیدند **و** سنه
خصب یعنی سال ارزانی نامیدند **جواب** قال بعض اهل المعانی لان المخصبة نادرة الوقوع بخلاف المجدبة وهی کثیرة الوقوع بالاتصال فالنادر
احق فی الذکر بالافراد کالانفراده بالمعنی الذی به یعنی سال قحط نادر الوقوع یک سال یا دو سال نادر و بسیار قلیل میباشد **و** سال ارزانی بالاتصال کثیر الورود
والوقوع پس بدین جهت ندرة بالانفراد ذکرش احق بود چه در معنی منفرد از جدب میباشد **و** قریب بهمین در مجمع هم فرموده **بحث رابع** در وجه اتصال بما قبل
دو وجه اند **احدهما** هرگاه موسی بر سمت رسالة خود در ابتداء امر اعجاز عصی و اعجاز ید بیضاء بفرعون و قوم او نمود و ایشان بعناد زیادتی بنی اسرائیل
عقه بید و توعید قتل و اسیری زنان ایشان کردند **پس** از این جانب هم خالق تشدید و تزئید انواع آفات و بلیات بمقابل متقابل فرعون کرد **ثانیهما** هرگاه موسی تعظیم
خود و وعده اهلاک عدو شان داد **پس** بنا بر آن خالق هم تدریجا انزال محن حالا بعد حال بر فرعون و قوم او میکرد تا آخر کار اینها با هلاک همه اینها یکدفعه بغرق در بحر رسید
بحث خامس ولقد اخذنا آل فرعون بالسنین ونقص من الثمرات یعنی او تم بعید یاد قسم ذکر فرموده که تحقیق فرا گرفتیم تبعه فرعون را از قوم و جنود و اهل

مکاسنت ادرا

مملکت اور القحط و خشکسالیهائی چند متصل یکدیگر تا اصلا زرعی و علفی و گیاهی از زمین مملکت مصر نروید آن خشکسالیها و بگرفتیم ما همان سالها را بنقصان بنا
پیدائی اقسام میوه‌ها و ثمار مملکت او را حتی یکدانه ثمر هم دران ملک پیدا و او رو نبود از بر نخل و ثمره بر اشجار نشد ابن عباس فرمود اما السنون فکانت لبادیتهم
و اهل ماشیتهم و اما نقص الثمرات فکان فی امصارهم و بلادهم یعنی پیدا نشدن زراعات و غلات برای اهل بیابانات و مواشی و نقص میوه‌ها در اهل بلاد فرعون
بود پس بوجود حصول این حال اکثر قبطیان بگرسنگی در بلاد و دیهات مع مواشی انها مردند در منثور از ابن مسعود روایت کرده که قال السنون الجوع یعنی سنون
بمعنی گرسنگی است و فرعونیان را در قحط سالی گرسنگی لانهایة غالب ساخت ابن منذر گفته در قحط سالهائی انها لا تحمل النخلة الا بسرة واحدة یعنی درخت خرما
باز نمیگرفت مگر یکدانه بسره در نوادر الاصول حکیم ترمذی و در در منثور نیز از ابن ابی حاتم از ابن عباس روایه کرده قال لما اخذ الله آل فرعون
بالسنین یبس کل شیء لهم وذهبت مواشیهم حتی یبس نیل مصر واجتمعوا آل فرعون فقالوا له ان کنت کما تزعم فاتنا فی نیل مصر بماء قال غداة یصبحکم الماء
فلما خرجوا من عنده قال ای شیء صنعت انا اقدر علی ان اجری فی نیل مصر ماء غداة اصبح فیکذبونی فلما کان فی جوف اللیل قام فاغتسل ولبس مدرعة
صوف ثم خرج حافیا حتی اتی نیل مصر فقام فی بطنه فقال اللهم انک تعلم انی اعلم انک تقدر علی ان تملأ نیل مصر ماء فاملئه ماء فما علم بخریر الماء
یقبل فخرج واقبل النیل یزخ بالماء لما اراد الله بهم من الهلکة حاصل آنکه هرگاه خالق قوم فرعون را بالقحط خشکسالیها گرفتار کرد و همه اشیاء ارضی از کاه
و علف و مزروعات و اشجار و عیون و انهار خشک شدند و مواشی انها اکثر مردند حتی شط نیل هم بالکلیه خشکید قوم قبطیه باجتماع نزد فرعون رفته گفتند که آنچه
برائی خود دعوی و گمان آن میکنی یعنی دعوای الهیت پس آب را در شط نیل جاری کن و فرعون گفت که فردا صبح آب بشط نیل خواهد آمد و ایشان از نزد فرعون برآمدند
پس فرعون در فکر و اندیشها افتاد که فردا چه بکنم تا آب نیل جاری شود پس فرعون بعد فکر و اندیشه بعد نصف شب برخواسته شست و شوی خود کرده جامه
صوفی را پوشیده پائی برهنه تنها برآمده در وسط نیل استاده بدرگاه اله عرض میکند که تو میدانی من علم دارم بر کمال قدرة تو که تو شط نیل را مملو میسازی و آبش را
جاری میتوانی بکنی پس لبالب نیز الحال جاری ساز پس شور و خشنده گی آب نیل بجریان آن دفعة از طرف بالا که محسوس شد از میان نیل برآمده و اما عند
الهلاکة بجوشش آب در همان نیل غرق گردید اشکال عقل اباء دارد که بدرخواست چنین عدو کافر منکر اکبر که در حقیقة منکر الهیة محض بوده و خود را اله دانسته
و با نا ربکم الاعلی بکرات و مرات در عامة البلوی بکافه خلایق رسانیده گفته و بگفته او خدا بعد تحیف شط نیل بفور جاری سازد پس اینخیالات موجب اغرا و اغوا
اضعاف مضاعف قوم کفار و معاینه اینحال میلان بغیر کفار هم ناشی میشود و چگونه تجویز برتع اجابت دعاء فرعون کافر بحث کرده میشود جواب اول بدانکه اینخبر
حکیم ترمذی در کتاب نوادر الاصول اخبار نادره و شاذه جمع کرده و این خبر بفرض تسلیم سندش نادر و شاذ میباشد و نادر و شاذ معارض صحاح و حسان نمیشود جواب
ثانی خود حکیم ترمذی از متبعه مذهب جبری بوده پس چنین خبر اگر سلیم الاسناد هم باشد مطابق مذهب شان میباشد و در مذهب مجبره ممدوح و مقبوح نخواهد بود
چه نزد اینطائفه جبریه هیچ قبحی از قبایح بر نعم قبیح نمیباشد جواب ثالث نزد عدلیه منهم امامیه و معتزله مطروح و متروک است زیرا که او سبحانه موجب اغرا و اغوا
خلق نمیشود و ذات مقدسه تعالی از اغراء و اغواء ابلیسی بلند تر است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا جواب رابع بفرض تصحیح و تسلیم پس اینحالة محمول بر قطع معذرت خود
فرعون و اتمام حجة بر نفس خود او میباشد تا فردا انکار از علم بوجود تو و از معرفة تو هیچ نه کرده نتواند که مرا اصلا در نفسم علم بوجود تو حاصل نشده بود سوال آیا این سنین
رو احدی محدود هست که تا چند سال بوده آیا متصل یکدیگر باهم بوده یا منفصل یعنی کدام سالی قحط و بعد او ارزانی و آبادی پس از و قحط میشد جواب لفظ السنین
مقتضی جمعا باهم است رازی فرمود قال المفسرون یرید بهما اخذهم بالجوع والقحط عاما بعد عام و در کشاف و مدارک و غیرهما تصریح کردند
وهی سبع سنین و السنة من الاسماء الغالبة علی سنی القحط کالدابة والنجم یعنی سالهائی قحطی قوم فرعون بی هم بالاتصال هفت سال بود چنانچه ایام قحطی
یوسف نبی در مصر قبل این فرعون هفت سال متصل باهم بوده و اما لفظ السنة از اسماء غالبه خاص بر قحط سالی میباشد چون اسم الدابة خاص بر فرس نزد و آب
دیگر و النجم خاص بر جدی یعنی بر قطب شمالی از جنس انجم دیگر مخصوص بالجمله گردیده و در کتب لغة هم ذکر شده که اطلاق السنین فقط بر سالهائی خشکسالی و
سنة الجدب والقحط بالاضافة بضمیر راء مهمله بر سالهائی ارزانی مخصوص گردیده و همین مروی در منثور از ابن مسعود مؤیدش است و در مجمع هم
نقل فرمود العرب تقول اخذتهم السنة اذا کانت مقحطة و یقال اسنت القوم اذا اجدبوا بحث سادس لعلهم یذکرون در اصل یتذکرون بوده و
تاء تفعل را بسبب قرب مخرج ادغام کردند یذکرون شد بدانکه متفق کافه مفسرین است که در هر جا در قرآن لفظ لعل مذکور است در آنجا بمعنی کی آن تقدیر
میباشد چه لفظ شاید یا کاشکی اسناد الی عالم الغیوب القلوب محال است زیرا که قابلیت غیر عالم بجانب آل میباشد بر تعبه لاتعلق محال ممتنع و محال است بحث

جواب اشکال چگونه بتوسط ... جائز باشد که بدرخواست فرعون شط نیل را جاری سازد ۱۲

سابع سنی لعلهم یذکرون آنست که بسنین قحط فرعونیان را گرفتیم تا متذکر شوند و متنبه گردند از کفر و شرک و رجوع الی الله الواحد القهار اعتقاد نمایند و ظاهر
آیة دلالة دارد که غرض اقصی از انزال چنین مضرات ثابت باید باشد تا از لهو و خبث بر آید فالغرض هو لاجل ان یرجعوا عن طریقة التمرد والعناد الی الانقیاد
والعبودیة وذلک لان احوال الشدة ترقق القلب و ترغب الی ما عند الله کما قال تعالی واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه و قوله تعالی
واذا مسه الشر فذو دعاء عریض واذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا حاصل آنکه در تسلیط امراض و اعراض و وبا و قحط و آلام رقت قلب و رنج و شدة
محنة و تعب عاید حاشی و ناشی در انسان شده پس بحصول رقت قلبی و اضطراب و جزع و فزع متاذی و متالم و متضرر عاید میشود لهذا آن متاذی با نابة و ندامت
از تمردی و تعدی و قبایح رجوع بسوی خالق مالک معبود خود نموده التماس دفع ازاله و ازهاب آن اذیات و مضرات میکنند تنبیه باین آیة ثابت شد
آنچه متکلمین عدلیه متقنن و مبرهن کرده اند که آنچه از اوجاع و آلام و اذیات و مضرات و قحط و وبا من جانب الله هست او از الطاف مقربه حکیم مقرب بر آید
تقریب عباد الی طاعة الله المعبود باشد و قاضی بیضاوی عدلی در تفسیر این نیز همین گفته ان هذه الایة تدل علی انه تعالی فعل ذلک ارادة منه
لان یتذکروا لا ان یقیموا علی ما هم علیه من الکفر والتمرد در بسیط و احدی متعرض قاضی شده باینکه قال قد جاء لفظ الابتلاء والاختبار فی القرآن
لا بمعنی انه تعالی یمتحنهم لان ذلک علی الله تعالی محال بل بمعنی انه تعالی عاملهم معاملة تشبه الابتلاء والامتحان فکذا هیهنا انتهی کلام واحدی
اقول تعجب از فاضل واحدی هست که بقاضی تعرض کرده چه قاضی دلالة این آیه در اثبات باب لطف مقرب ذکر کرده نه در باب ابتلاء و امتحان سوال
آیا بر اخذ قوم فرعون بسنین در عقبی جزائی دارند یا نه و بر ثانی یعنی اگر جزائی نداشته باشند پس ظلم بر تعالی لازم میآید و بر تعالی این جایز نیست جواب ابتلاء و دنیا
خالی از دو حال نیست یا مکافاتی باشد یعنی بمقابل قبایح ایشان تعجیل السزا بایشان عاید شده و در ان حال ثوابی در عقبی بر ان ندارند یا بمقابل سوء اعمال
ایشان عاید نشده چون معصومین انبیاء و ائمة اطهار و اطفال صغار پس ایلام و تمریض و تفویت منافع انها البتة اعواض آن اضعافا مضاعفه بحد رضا
عقلا بمقابل آن آلام و امراض و جوبا دارند یا دایم عوض آن دارند یا منقطع در ان متکلمین دو قول دارند اول مختار نصیر الملة والدین و آیة الله الحلی است ثانی مختار
جمعی اشکال بنا بر قول انقطاع عوض اهل جنت بر قطع آن غم لازم میآید و جنت محل غم اصلا و ابدا نیست جواب نزد محقق و آیة الله تفریق عوض
آلام بر اجزاء او قات انها انقطاع محسوس نمیشود لهذا حزن و غم بانها عاید نمیشود و محقق مقداد فرموده که بتفضل ازاله آن جایز است
تبصرة بعضی منهم شیخنا الطبرسی فرموده که در این دلالة بر بطلان دعوای فرعون بالوهیت است چه اگر او متصف بوصف الوهیة میبود البته او متضرر و متردد بقحط
سالی نمیشد و البته فرعون نفس حیوانی داشت و قحط و جوع از ان ملک خلق و از خود دفع کرده نتوانست و خدا ممنوع بمنع کسی ابدا نمیشود ایضا این دلالة وارد
بر بطلان جبریه لانهم یقولون انه تعالی یرید الکفر والله سبحانه یبین هیهنا انه اراد منهم التذکر والرجوع الی الله تعالی وهذا هو مراد القاضی الابنازی
فی العبارة المسطورة السابقة بحث ثامن فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه یعنی وقتیکه میآمد ایشان را نیکی و خوبی میگفتند قبطیان سزاوار ماست این حسنات
بعادة قدیمه دهور و شهور و سنون جاری حاصل میشود ابن عباس گفت یرید بالحسنة العشب والخصب والثمار والمواشی والسعة والزیادة فی الرزق و
العافیة والسلامة فی الابدان والاموال مراد بالحسنة در اینجا وفور گیاه سبز و علف حیوانات و فراخ و ارزان زراعت و کثرة حصول میوه جات و افزونی
چارپایان و وسعة و زیادتی روزی و عافیة و سلامتی در ابدان و اموال و احوال و قالوا لنا هذه ای نحن مستحقون علی العادة التی جرت من کثرة نعمنا و سعة ارزاقنا فی
و لم یعلموا انه من الله فیشکروه علیه و یقوموا بحق النعمة و قبطیان گفتند این عواید و فواید و نعمات کثیره و وسعة رزق و سلامتی ابدان و زراعات و ثمار بجهة استحقاق
عادی عاید و حاصل میشوند و نمیدانستند که این همه نعمات بما از خدا میرسند و بران شکر و ثنا و طاعة باو تعالی خاص حق نعمات او ادا میکردند نکتة جمعی از اهل تواریخ
و سیر تصریح کردند که فرعون و قومش تا مدة هلاکت بکمال فور نعمة و دولة بودند بیماری و قحط بانها لاحق نمیشد الا در آخر و همان بدایة زمان رسالة موسی بود خالق در کتاب
نقل خشک سالیها انها کرد اما فرعون لعین بروایة جمعی چهار صد سال عمر و زندگی کرد اصلا در سه صد سال خود مکروهی و درد سری ندید در مدارک
التنزیل نقلکرده و قیل عاش فرعون اربع مائة سنة لم یر مکروها فی ثلثمائة و عشرین سنة و لو اصابه فی تلک المدة وجع او جوع او حمی لما ادعی الربوبیة
یعنی منقول شده که زندگی کرد فرعون چهار صد سال و او مکروهی و ناخوشی در مدة سه صد و بیست سال ندید و اگر او را در ان مدة علتی و مرضی و دردی و گرسنگی یا تبی
میرسید البتة ابدا ادعا ربوبیت نمیکرد در معالم التنزیل و لباب التنزیل روایة کرده اند از سعید بن جبیر و محمد بن منکدر باینکه کان ملک فرعون
اربعمائة سنة و عاش ستمائة و عشرین سنة لم یر مکروها قط و لو کان حصل له فی تلک المدة جوع یوم او حمی لیلة او وجع ساعة لما ادعی الربوبیة قط

یعنی فرعون

جواب سوال ابتلاء ... عوض ... یا منقطع

یعنی فرعون مالک ملک مصر چهار صد سال بود کل زندگی و عمر تا ششصد و بیست سال کرد و آن مدة ششصد و بیست اصلا و ابدا بدی و درد سر و چشم درد ندید
هرگز و اگر در آن مدة گرسنگی رویی یا بخار و بیت یکشبی یا دردی و رنجی بیک ساعة هم میدید البتة دعوای ربوبیت خود اصلا نمیکرد و همین اصحاب اهم نقل کردند اشکال
پس بنا بر این خبر مزعوم خبر صحیح شد که جناب باری سبب اسباب نیک و بد هر کس است و فرعون را از بدایة ولادة تا آخر عمرش بمدة ششصد و بیست سال
المی و رنجی و همی و غمی و مرضی هرگز نرسانید تا او دعوای الهیت کرد و اگر او را چیزی از این امور میرسانید هرگز دعوای ربوبیة خود نمیکرد پس سبب ماده شدن و گردیدن
دعوای الهیت او خود خالق شد چه صریح در اخبار است که اگر او را رنج و دردی یک ساعت میرسید البتة او دعاء الهیة نمیکرد **جواب** بدانکه مبطل این اشکال هم خود این آیة
لعلهم یتذکرون بمعنی کی یتعظون و لاجل انهم یتنبهون صریح است حاجت قیل و قال نمانده و قصر عمر و طول آن و صحة و مرض و یسر و فقر بحسب مقتضای مشیت
و مصلحت میباشد اما فرعون از جملة اعظم و اشد کفار و مشرکین معلومین بوده که آیة سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون با امثال و اشکال است پس
در اطالة و املاء و امهال فرعون و تصحیح او از غموم و هموم و آلام تا ایمدة مدیده و طویله من باب الامتحان و الابتلاء او و قوم او و من باب اتمام الحجة علیهم و قطع المعذرة
عنهم فی الدنیا و الاخرة معا و عبرة برای اینده گان بعد او الی القیمة میباشد و مصرحش از آیات کتاب الهی چون آیه و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم
خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و عذاب مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب الخ حاصل آنکه ابقاء و
املاء و امهال کفار و مومنین معلومین داده میشود تا در باقی اعمار خود باقی کفر و هر مومن ما بقی عمل صالح باختیار و اراده خود بعمل آورده بسزاء و بجزاء تام و باصل مقام آن
خود برسند و در ابتلاء ایشان باطالة بقاء ایشان در کفر و ایمان غرض تمیز خبیث از مومن طیب در خلق علوی و سفلی در دنیا و آخرة میباشد پس عدم وصول
مکروهی بفرعون و بقوم او بایمدة طویله ثابت قطعا نیست و اگر اثبات هم شود پس آنهم من باب الامتحان او بود چنانچه توسعه در اموال و ارزاق من باب الابتلاء
میباشد و او تعالی بحسب حکمة و مصلحة میکند هر چه میکند چنانچه در حدیث قدسی شیخ الطائفة از شیخ مفید و او از حضرت امام رضا از آباء طاهرین خود از
حضرت امیر و آنحضرت از حضرت رسول و آنحضرت از جناب رب تعالی روایة کرده و آنچه مطلوب ما در اینجا هست نقش میکنیم قال تع و ان من عبادی من لا یصلحه الا
الفقر و لو اغنیته لافسده ذلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا الغناء و لو افقرته لافسده ذلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا المرض و لو صححت جسمه
لافسده الخ یعنی خالق فرمود از بندگان کسی هست که صلاح برای او نیست مگر فقر و اگر او را غنی و بی نیاز میسازم هر آئینه غناء و توانگری فاسد میسازد او را و از بندگان
من کسی هست که مصلحت در باره او نیست مگر توانگری او و اگر او را فقیر و محتاج بسازم هر آئینه فاسد میسازد او را و از بندگان من کسی هست که مصلحت در باره او نیست مگر
مریض ساختن او و اگر او را صحیح الجسم بسازم هر آئینه فاسد میسازد او را ایضا ثقة الاسلام کلینی دیگر حدیث قدسی از حضرت امام محمد باقر ع از حضرت رسول صلعم
نقل فرموده و آنچه در لیلة الاسراء خالق با آنحضرت کلام کرده منجمله آن فقرات مطلوبه در اینجا اینست و ان من عبادی من لا یصلحه الا الغناء و لو صرفته الی غیر
ذلک لهلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک یعنی تحقیق از بندگان من کسی هست که صلاح او نیست مگر توانگری و اگر او را
صرف بغیر آن بکنم هر آئینه البته هلاک میشود او و از بندگان من کسی هست صلاح او نیست مگر فقر و عسر و اگر او را صرف بسوی یسر آن بکنم هر آئینه هلاک میشود **بحث**
تاسع تطیر بمعنی بشگون بد است و بدفالی است اصلش یتطیر بتطیر بود و تاء را در طاء بجهة قرب مخرج هر دو از طرف زبان در اصول ثنایا ادغام کردند یطیر شد و اطیر هم از همین
باب است بعد ادغام تا در طاء همزه را در ابتدایش آوردند بجهة آنکه ابتدا بساکن ممتنع بود و آن ماخوذ از طار یطیر طیرا بمعنی پریدن و طایر اسم فاعل آن بمعنی جانور پرنده
در جو میباشد در مصباح گفته الطائر علی صیغة اسم الفاعل من طار یطیر طیرانا و هو له فی الجو کمشی الحیوان فی الارض و یعدی بالهمزة و التضعیف فیقال
طیرته و اطرته و جمع الطائر طیر مثل صاحب و صحب و راکب و رکب و جمع الطیر طیور و اطیار و قال ابو عبیدة و قطرب یقع الطیر علی الواحد
و الجمع و قال ابن الانباری الطیر جماعة و تانیثها اکثر من التذکیر و لا یقال للواحد طیر بل طائر و قلما یقال للانثی طائرة و طائر الانسان عمله الذی یتقلده
و طار القوم تفرقوا و اسرعوا کطیران الطیر و استطار الفجر انتشر و تطیر من الشیء و اطیر منه و الاسم الطیرة وزان عنبة و هو التشأم و کانت العرب اذا ارادت المضی لمهم مرت بمجاثم
الطیر و اثارتها لتستفید هل تمضی او ترجع فنهی الشارع عن ذلک و قال لا هام و لا طیرة و قال اقروا الطیر فی وکناتها ای علی مجاثمها انتهی کلامه
در نهایه ابن اثیر گفته در حدیث لا عدوی و لا طیرة و طیره بکسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه گاهی یا ساکن میباشد بمعنی تشأم و بدفالی بد قد تم مصدر
تطیر طیرة چون تخیر خیرة از مصادر جز این دیگر نیامده یقال التطیر بالسوانح و البوارح من الطیر و الظباء و غیرها یصدهم عن مقاصدهم فنفاه الشارع
و ابطله و نهی عنه و اخبر انه لیس له تاثیر فی جلب نفع او دفع ضر و منه الحدیث ثلث لا یسلم منها الطیرة و الحسد و الظن و قیل فما نصنع

جواب اشکال در سبب بقاء فرعون بمدة ششصد [illegible]
امهال فرعون [illegible]
بیان معنی لغوی طیرة و [illegible]

قال اذا تطيرت فامض واذا حسدت فلا تبع واذا ظننت فلا تحقق **ومنه الحديث** الا ان الطيرة شرك قال ابن مسعود وما منا الا ولكن الله
يذهبه بالتوكل حاصل همه این عبارات آنکه طیره بدفالی و اعتقاد و اعتبار ممنوع شرک بالله میباشد لهذا نهی از آن از شارع وارد شده **وایضاً** از اعتقاد عمل
نحوست خانه و زن و فرس و قدم نرو صود و له نهی و منع وارد شده **واقول** از خانه بر آمدن زنی پیش خواهب بیاید آنرا **و** نیز وقت حرکت اگر کسی عطسه کند عوام
ترک رفتار روند لیوقت نحوس و دانسته میکند ایشهم داخل همین طیره است توکل بر الله کرده صلوٰة بر محمد و آل محمد خوانده بکار خود برود **وهکذا** غراب البین یعنی
زاغ آواز حزین بکند **و** گربه بگرید همه پوچ لا اعتبار آثار ایام جاهلیت و کفریه اولیه میباشد **اشکال** چرا چنین امور را از شرک و کفر در حدیث متفق علیه الطیرة
شرک ولکن الله یذهبه بالتوکل وارد شده و حال آنکه شرک عبارة از قرار دادن ثانی در ذات یا صفات الهی میباشد و این من باب التشریک الکفر اصلا نیست
جواب انما جعلت الطیرة من الشرک لانهم کانوا یعتقدون ان التطیر یجلب لهم نفعاً و یدفع عنهم ضرراً اذا عملوا بموجبه فکانهم اشرکوه مع الله
ولکن الله یذهبه بالتوکل و لیست الکفر بالله **و** لو کانت کفراً لما ذهبت بالتوکل **واذا** خطر له عارض الطیرة فتوکل علی الله و سلم امره الیه و لم
تعمل بما خطر فی قلبک منه غفره الله لک و لم یواخذک به خلاصه آنکه طیره یعنی فال بد از کفر و شرک شمرده شده چه قبل البنوة ایام جاهلیة عرب را اعتقاد بود
که بطیره نفع حاصل و ضرر دفع میشد و وقتیکه عمل بحسب آن میکردند **و** صاحب شریعة آنرا باطل شمرده و نهی از آن کرده منع فرمود از تعمیل طیره موجب نفع و دفع
و تسمیه آن بشرک بجهة آن وارد شده که ایشان مفهوم تطیر را شریک منافی اراده الله قرار داده بودند که بتطیر نفع و ضرر مراد ایشان معلوم و حاصل میشد **ولکن عند التطیر**
و خطور آن از خاطر دور و باطل و ترک کرده توکل بر خدا و تسلیم و تفویض کل امور خود الی الله خطرات و ساوس را اعتبار و اعتماد نکن خالق سیما زد خطرات را و مواخذه
بر خطرات نمیکند **واما** کفر بالله بذاته طیره نیست و الا بتوکل زایل نمیشد قال جماعة من الخاصة و العامة منهم ابن الاثیر و غیره **اشکال** در مرویه متفق علیه
خاصه و عامه است روی ان النبی صلعم یحب الفال و یکره الطیرة یعنی پیغمبر دوست میداشت فال نیک **و** ناخوش داشت طیره را که در حقیقة ایشان هر دو کانه
توام اند چه فال یعنی نیک **و** طیره یعنی بد فال است **و** احدیهما را دوست داشتن **و** برادرش را بد داشتن چرا و آل هر دو واحد است **و** طیره شرک و کفر باشد باید
که فال نیک هم شرک و کفر باشد **جواب الزامی** بحسب تمثیل شما ما هم میگوئیم که توام از یک نطفه متولد شده یکی علیم عزیز و صالح و رفیع **و** برادر دوم جهیل
و دنی بد عمل و وضیع میباشد و باتحاد نطفه لازم بود که هر دو برادر یکسان بودند تفاوت در بین ایشان و برادر چرا باشد جواب شما جواب ما **جواب بیانی** بدانکه فال
در لغة عبارت است ما یتفأل الانسان بالجید **و** نقیضه الطیرة **در صحاح** لغة الطیرة مثال العنبة و هو ما یتشأم به من الفال الردی **و فی
الحدیث** انه کان یحب الفال **و** یکره الطیرة **و فی القاموس** کذا یعنی طیره نقیض فال گویا است در لغة طیره یعنی از شومی بفال بد پیشنود **و** پیغمبر فال
نیک را دوست میداشت **و** طیره که فال بد است مکروه و ناخوش میداشت **تنبیه** بدانکه طیره **و** فال هر دو از امور تعبدیه سمعی اند **و** در امر تعبد چون و چرا نمیباشد
چه نمود کسیکه به براهین ثابت شد پس هر چه را حرام یا حلال گرداند مصدق پیغمبر همان طور بداند و تسلیم کند **در حدیث** است قیل یا رسول الله و ما
الفال فقال الکلمة الصالحة یعنی پیغمبر در جواب سایل فرمود فال کلمه صالحه و نیک میباشد **و** ناگهانی در وقت اراده امری از کسی شنیده میشود **جواب** یکی جمعی
فرمودند منهم **طریحی و ابن اثیر** و غیرهما و اما الطیرة فان فیها سوء الظن بالله و توقع البلاء **و** معنی التفأل مثل ان یکون رجل مریض فیتفأل بما یسمع
من کلام فیسمع آخر یقول یا سالم **و** یکون طالبا فیسمع آخر یقول یا واجد نقله ابن السکیت جمعی منهم جوهری **و** فیروزآبادی **و** شیخ طریحی از ابن سکیت نقل
کردند فال عبارتست از شنیدن سخن نیکی ناگهانی از کسی مثلاً بگوش مریض میرسد بغیر خطاب و قصد مریض کلمه یا سالم **یا** از بنده ضال سخن یا واجد ناگهانی
میرسد یا بگوش مسافر ناگهانی لفظ بسم الله **یا** لفظ فتح **یا** نصر من الله میرسد پس باین تفرجی **و** امیدی در قلب سامع حاصل میشود این را تفأل و فال میگویند **و
اما طیره** قایل آن قصداً و اعتقاداً از وجه یا مولودی یا غلامی کنیزی یا اسپی یا خانه را مشوم و بدیمن و بدقدم میدانند و آنرا اسناد بسوی او میکنند **و** این
ممنوع و منهی عنه است زیرا که در این صورت سوءظن بخدا و توقع حصول و صعود بلاء در مخلوق خدا میکند چنانچه قدیما امم اسلاف بالنسبة با نبیا چنانچه **بصالح** پیغمبر
انا اطیرنا بک و لئن لم تنتهوا لنرجمنکم **و بموسی** وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی گفتند **و الحال** بر السنه عوام این جاری است که شومی فلانی بما رسیده
افتاد دخیر آنچه آمده الطیرة من الشرک او با بخت منحوس و سعد و از شرک شده چه کفار بدقدمی و بدطالعی و شومی را منحوس از نجوم و از طالع و از طبیعة
میدانستند **و** آن منجر میشد بتضاد و منافی اراده الهی پس این مطابق اعتقاد مجوس میکرد و که فاعل خیر یزدان **و** فاعل شر نجس شیطان دو انداز کس که صادر
میشود مثلاً صحة از مریض که ضدش باشد صادر میشود چنانچه کفار انبیاء را کاذب منحوس القدم نزد دو ر و ساختند میدانستند و اسناد آن با ایشان میکردند نعم ما قال الاعلم

اما بر مذهب نانکه عمل بر اخبار احاد ندارند خبر فال هم حجة و جایز العمل نمیدانند واگر خبر انه صلعم یحب الفال اثبات وصحیح شود پس ازحمول میشود که آنحضرت
تاقبل و بعد الفال لهام در مجاز امر والفا ذاراده انکار میشد و بحسب آن میزسود و ترک عمل بر تفال نیک هم اولی واحوط باست میباشد ثم الله اعلم **سوال**
چرا تشام را طایر و طیره نامیدند فرق بین طیره و فال چیست **جواب** ازهری گفته شوم را طایر و طیر و طیره نامیدند لان العرب کان من شانها عیافة الطیر
زجرها والتطیر ببارحها و نعیق غرابها واخذها ذات الیسار اذا اثاروها فسموا الشوم طیرا وطایرا وطیرة لتشاءمهم بها **وقال الرازی** هیهنا اعلم
ان الله بیّن لنا على لسان نبیه ان طیرتهم باطلة فقال لا طیرة ولا هام وکان النبی یتفال ولا یتطیر **واصل الفال** الکلمة الحسنة کانت العرب مذهبها
فی الفال والطیرة واحدة فاثبت النبی الفال وابطل الطیرة **وقال محمد الرازی** ولا بد من ذکر فرق بین البابین والاقرب ان یقال ان الارواح
الانسانیة اصفى واقوى من الارواح البهیمیة **والطیریة** فالکلمة التی تجری على لسان الانسان یمکن الاستدلال بها بخلاف طیران الطیر و
لو کانت البهایم فان ارواحها ضعیفة فلا یمکن الاستدلال بها على شیء من الاحوال و زیاده برین صورت بسط اینجا میباشد **بحث عاشر**
وان تصبهم سیئة یطیروا بموسى ومن معه و هرگاه ایشانرا میرسید بدی از قحط و باد و خوشکسالی میپرایند و اسناد آن میکردند بموسى و بقوم یعنی میگفتند
این شومیت و گرانی و قحط بقدوم موسى و قوم او بما عاید شده چه ایشان بدعوا باطل آمدند ازان سبب این تا پیدایی غله و قحط سالی و گرانی عالم و ما رسید
و اذو **مجمع** علیه مفسرین هست که مراد از تطیر شومیت بدفالی و بدحالی عالم میباشد **ابن عباس** در معنی طایرهم فرموده ما قضی لهم و قدر علیهم من عند الله
یعنی آنچه گرانی و قحط تا هفت سال بقوم فرعون عاید شد فرعونیان آنرا بدفالی و بدقدمی موسى و تبعه قومش شمردند و حال آنکه آن قحط سالی مقدر و مقتضی خدا
برایشان بود **بقول** بعضی منهم حسن و مجاهد و ابن زید و غیرهم عند حصولهم القحط قالوا ما رأینا شرا ولا اصابنا بلاء حتى جئتمونا و رأیناکم و هذا من
شومکم و سوء قدومکم یعنی قوم فرعون در عهد این فرعون تا مجیء موسى غیر ارزانی و فراخی و صحة جسمانی و سلامة اموال و غلها دیده بودند پس تمرد و عصیان
ایشان تا هفت سالی پی هم ایشانرا خوشکسالی و گرانی و بی زراعتی و غیر ذلک نهایت شدید لاحق ایشان باراده و امر الهی شد پس حملا بموسى گفتند که ما
ندیدیم شری و بدیی و قحطی و مصیبتی قبل این اصلا تا آمدن شما و الحال آنچه بما رسیده همه آن بشومی و بدقدمی و بدفالی شما هست **سوال** چرا لفظ الحسنة بالفظ
تعریف و سیئة بتنکیر آورد و مقتضی عبارة مماثلة هر دو بالتعریف یا بالتنکیر معا میباشد **جواب** حسنة متضمن جنسیت انواع و اقسام عقلی و حسی میباشد
واما الف و لام براو آورد که اقسام حسنات کثیر الوقوع والورود دایما با انها و هر کس میباشد **واما** تنکیر بغیر سیئة تعریف آورد تا دلالة کند که سیئة قلیل الحصول
والصدور والوقوع بمقابل حسنة میباشد و تا دلالة کند که نعمات با انها الى حین باکثر اقسام مستمر میرسید و الحال این یک گرانی با انها در ندرة الاعمار بکم
رسیده اقسام سیئات آخر ثم الله اعلم **بحث حادی عشر** از قراءة طیرهم بغیر الف و همان قراءة حسن بصری هست **اما** در بحث لغة طایر الانسان یعنی عمل
انسان شنیدی **بحث ثانی عشر** الا انما طایرهم و در اینجا قول محذوف بوجود قرینة مبادرة ایا قایل این بموسى در جواب شان بوده یا خالق میباشد ثم مختار
بل مشهور ثانی است یعنی وقتیکه شومی را فرعونیان اسناد بموسى و بقوم تبعه کردند خالق در رد ایشان بتصدیر کلمه تنبیهیه الا انما طایرهم عند الله فرمود تا بکلمة
الی القیمة متنبه شود و بدانند که تطیر بدی و نیکی من عند الله در عالم و آدم میباشد پس معنیش آنکه خدا فرمود خبردار و آگاه باشید هر عاقل که شومیت گرانی و قحط سالی
که بفرعونیان عاید شد آن شومی با لقوم بر ترک ایمان موعود و بلسان موسى من عند الله بود و رسید نه از بدقدمی انبیا و رسولان خدا نزد **جمعی** مراد آنکه بشومی کفر
و شرک بکفره این تنگی و گرانی البتة من عند الله رسید و اینقول با قول بالاتقارب هست **و بقول دیگر** مراد از طایرهم عند الله عقاب نار آخرة با ایشان
و هر کافر بطور جزا و سزا از عمل انها مقرر و معین هست و از نزد خدا با انها قطعا خواهد رسید اگر ایمان نیاورند **و قول زجاج** همین هست انه قال معناه الا انما الشوم
الذی یلحقهم هو الذی وعدوا به من العقاب عند الله یفعل بهم فی الآخرة لا ما ینالهم فی الدنیا و همین قول حسن هست **قول دیگر** آنکه بمقابل کفر ایشان
آنچه در دنیا از تنگی و عسر و فقر و گرانی و قحط و در عقبی نار موطد شدید رسد همه آن شومی اعمال قبیحه ایشان موعود معد من عند الله میباشد در دنیا تحقیقا و در عقبى تا حیاً ابد
همین قولین ابن عباس جمعا میباشد **بحث ثالث عشر** ولکن اکثرهم لا یعلمون یعنی ولکن اکثر ایشان یعنی کفار یا اکثر فرعونیان یا اکثر امم سابقه
و خلف نمیدانند و تمیز نمیکنند منزل و مخلوق و مفعول او و معمول غیر الله را **بعضی** فرموده یعنی انما اصابهم من الله ثم واما قال اکثرهم لا یعلمون لان
اکثر الخلق یضیفون الحوادث الى الاسباب ولا یضیفونها الى مشیئة الله ثم و قضائه و قدره یعنی آنچه با ایشان گرانی و خوشکسالی بفرعونیان رسید از من الله
اکثر ایشان نمیدانستند بلکه اکثر خلایق اسناد و اضافة حوادث در عالم بسوی اسباب از مواسم و از انجم و از طبایع و مرمیکنند و اضافة کل انها بسوی مشیئة خدا و قضا

وقدرته میکنند کما قال قل کل من عند الله لان الکل فهو اما واجب الوجود لذاته اما ممکن لذاته والواجب لذاته واحد وکلما سواه فهو ممکن لذاته لا یوجد الا
بایجاد الواجب لذاته فبهذا الطریق یکون الکل من الله فاسنادها الی غیر الله یکون جهلا بجلال الله تع **تنبیه** در اسناد العلم الی الاکثر دلالة واشعار است که بعض
ایشان میدانند که آنچه از خیر وشر چون صحت ومرض وارزانی وگرانی وغیره وموت وافراح واحزان ومصایب وبلایا ومن نزال است وایجاده تع میباشد واکثر
ایشان آنرا من جانب الله نمیدانند **اشکال** بنا بر این آیه وتقریر آیه قل کل من عند الله صریحا جبر وظلم وتعذیب خلایق بافعل ولاعمل ایشان لازم میآید وآیات
کثیره دیگر معارض ومنافی این قل کل من عند الله میباشد ومنافاة در کلام علام الغیوب والقلوب چگونه جایز باشد چون آیه ما کسبت وعلیها ما اکتسبت وجزاء
بما کانوا یکسبون وجزاء ما کسبت ایدیهم وجزاء سیئة سیئة وکل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون وما تعملون وما تفعلون وامثال این آیات آخر صریح
برخلاف کل من عند الله اند **جواب** بدانکه احوال وافعال کلا یا مضاف خاص الی الله تع یا مضاف الی العبد بالضرورة میشوند **اما** آن کل احوال وافعال که
اضافة الی الله تع میشود او تنظیم تع در عالم میباشد بلا توسط وبالتوسط اسباب ومسبب آن اسباب وتاثیرات ودران خاص من الله است چه بغیر الله کل ممکن لذاته
ومحتاج بنفسه ولوازمه الیه تع است احد برا انکار ازان نیست **واما** آنچه مضاف الی العباد والمکلفین او خاص اعمال وافعال تکلیفیه واراده ایشان است چه
اگر انهار اراده وفعلی وعلی نمیبود البته مدح وذم وثواب وعقاب وعذاب وافعل ولا تفعل خطاب وامر ونهی نمیشد چنانچه جانوران پرنده وبهایم چرنده دور بدو عاید
نشده ونمیشود **تنبیه** هرگاه این تقریر واضح شد **پس** آیه ولکن اکثرهم لا یعلمون **و** قل کل من عند الله من باب الاول است که تعلق با یجاد وتکوین اشیاء
وتبدیل احوال وحوادث وغیره خاص من الله میباشد **واما** آیات دیگر که متضمن امر ونهی ووعد ووعید وثواب وجزا اند اینها تعلق باقوال واحوال وافعال
عباد مکلفین کاسبین ذو الاراده والاختیار دارند **پس** بوضوح این معارضه ومنافات در آیات کلام الله نمیباشد وجبر وظلم لازم نمیآید والحمد لله تعالی آنچه در دنیا
از وبا وقحط وحبس وامراض والام وغموم وهموم واحزان وقتال بایکدیگر این حالات بنتیجه افعالی واسوء اعمال اینها بطور تعجیلا بجزا اینهم در دنیا من الله عاید میشوند
چنانچه بحسن اعمال وافعال واتباع انبیاء ذو الجلال توفیر نعمات وزراعات وبشارات وصحت وسلامتی اهل ملک از جمیع بلایا وآفات اکثر در دنیا هم من فضل الله و
رضوانه تعالی حاصل میشود

قوله تعالی

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۝ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ
الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا
قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۝ نصحها بن دو آیه

یعنی وفرعونیان بازگفتند بموسی وهارون هر آنچه وهر چیزیکه میاری ومیآئی تو با آنچیز از قسم وجنس آیة ومعجزه بزعم وبگمان خودت چون قحط ومرض ووبا واژدها تا جادو
میکنی مارا با آن پس نیستیم ونمیشویم ما بتو تصدیق کننده وایمان آرنده ابدا یعنی هر جنسی وهر قسمی از اقسام سحر وجادو وشعبده بما بنمائی ومیاری ما هرگز تصدیق برسالة
ونبوة تو نمیکنیم بکن تو هر چه میخواهی وازین مفهوم میشود که حضرت موسی با ایشان توعید فرموده چونکه هنوز ایشان ترک کفر خود ننموده وتصدیق بخالق نکردید وایمان
نمیآرید پس بر شما حالا بلاهای دیگر من الله میآید **پس** فرعونیان جواب ایشان بلفظ مهما تأتنا الی قوله فما نحن لک بمؤمنین دادند اینجا الفاء تفریعیه یا تعقیبیه
فرموده تع پس ما فرستادیم بر ایشان یعنی بر فرعون وقومش الطوفان وآنچیز برآمد روی از زمین ملک مصر را فراگرفت **و** پس فرستادیم ما بر ایشان بعد آن جنود
ملخ که هیچ چیزی را از اوراق وثمار اشجار ومزارع را در ان ملک باقی نگذاشتند تا آنکه بجز دابدان مردم چسپیدند **و** پس آن فرستادیم بر ایشان کنه **یا**
سپشها یا غوکها وبزغها را **و** پس آن فرستادیم بر اینها خون را تا کل آب مصر بالکلیه از انهار وآبار خون سرخ گردید وحالیکه این آیتها همه بقدرة ما از یکدیگر
جدا جدا بودند یعنی یکی بعد دیگر بفاصله یک ماه آمدند باینها وبودند ایشان قومی وگروهی گناهکار مجرم بکفر وشرک ومکذب ومنکر الله تع **و** در تفسیر
چند بحث اند **بحث اول** بدانکه در اصل مهما اهل صنع دو قول دارند **احدهما** اصل مهما ماما است اما ما اولی برای شرط وجزا **و** ما ثانیه زاید برای تاکید

جزاء است چنانچه ایزاد کرده شده حروف جزائیه دیگر چون لفظ اما و متا و کیفما و اینما کقوله تعالی فاما نثقفنهم و هو کقولک ان تثقفهم پس از ان ابدال کردند
الف ما را ولی را بها برای کراهت تکرار لفظ مها گردید و همین قول خلیل و بصریین و همین مذهب سیبویه بصری و زمخشری است مع تمثیل متی ما تخرج اخرج
و اینما تکونوا یدرککم الموت و فاما نذهبن بک الا ان کلا الف قلبت هاء استثقالا لتکرر المتجانسین ثانیهما و هو قول الکسائی ان اصل مهما مه
التی بمعنی الکف ای اکفف و دخلت علی ما التی للجزاء کانهم قالوا اکفف ما تأتنا به من آیة فهو کذا و کذا زمخشری گفته و من الناس من زعم
ان مه هی الصوت الذی یصوت به الکاف و ما للجزاء کانه قیل کف ما تأتنا یعنی بقول کسائی اصل مهما مه بمعنی باز مان و دور دار است و بر کلمه
ما لفظ ما جزائیه داخل کردند مهما گردید یعنی اکفف ما تأتنا به من آیة باشد و زمخشری گفته که کلمه مه لفظ صوتیه برای تصویت وضع شده و ما برای جزاء
بان ملحق گردیده گویا مراد از مهما معنیش کف ما تأتنا بالایات میباشد بحث ثانی در وجه تنظیم و اتصال آیه با ما قبل بدانکه هرگاه بمعاینه ید بیضا و گردیدن
عصا ثعبان فرعون وعده ایمان آوردن خود را وفا نکرد بل بعد اسلام آوردن سحره را غایة تحذیر و توعید و بقوم متبعه موسی اذیة ایزاد کرد و حضرت موسی حدید
الطبیعه غیر متحمل بود بر ایشان دعاء بد متضمن نزول انواع عذاب کرد و بایشان فرمود که آیات آخر متضمن عقوبات بر شما خواهد آمد بحث ثالث قالوا مهما
تأتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین جزم تأتنا بحذف یا از تأتنا بدخول مهما بر او است زیرا که حذف یا از ناقص یائی در حروف ولین لازم است
اما ضمیر به عاید بسوی ما مهما است تقدیرش ای شیء تأتنا به من المعجزات باشد بحث رابع در معنی این جمله گفتند قوم فرعونیان در جواب بسوی
ای موسی هر چیزی و شیئی را که میآری یا بیاری از قربان اندیات و معجزات پروردگار خود است بجهة بعلة آنکه سحر و جادو میکنی ما را و جزائش بقولی فانه پس
بیار تو و بقولی فما نحن بجای جزاء میباشد یعنی هر چه از آیات و معجزات میآری تو لیس بیار پس تو تصدیق و ایمان آرندگان بتو نمیباشیم و بقولی معنی
لتسحرنا لتصرفنا من فرعون الی ربک فما نحن لک بمصدقین یعنی هر علامتیکه بخوان خود با ما نمائی و میآری ما اصلا و ابدا از اعتقاد الهیت فرعون بسوی رب
تو نمیشویم و تصدیق او نمیکنیم اشکال چرا ایشان بمعاینه معاجز قاهره ملجیه مضطره الی التصدیق بعد وعده تصدیق بکرات و مرات ایمان آوردن خود خلاف
آن کردند جواب بالا که در جواب مذکور شده که بجهت و حمایة قومیت و بخوف زوال مملکت فرعونیه و خوف ذلة و ضلالة و جهالة خود دیده و دانسته بعناد بخث
عهد و خلاف آن و آثار موسی را حمل بر سحر میکردند اشکال هرگاه موسی را اعظم سحره و معاجز او را بر سحر حمل میکردند پس اینجا من آیة بر آثار موسی اطلاق کردند
جواب بسه وجه اند احدها بر آیة اطلاق سحر بجا میشود هذا ایشان در معنی موسی را ساحر و فعلش را سحر میگفتند ثانیها محتمل که ایشان معجزه
موسی را ذکرش بایة بطور استهزاء و سخریه کرده باشند ثالثها جایز است که آن معاجز قاهره را الی التصدیق دانسته و شناخته و فهمیده فی نفوسهم بودند لهذا
تذکره آن بآیة کرده باشند و لکن بخوف ذلة و زوال مملکة و سلطنت تعمدا ایمان نیاوردند در تفسیرش ابن عباس فرموده هرگاه ید بیضا و تقلیب
عصا را موسی فرعونیان معاینه کردند ایشان موسی را استاد الاستاذه سحره و افعالش اعظم سحر اعتقاد کردند فقالوا والله فهی عندنا من باب السحر و ما نحن لک
قط بمؤمنین پس ایشان آنرا من باب السحر شمرده گفتند که ما هرگز بتو ایمان نیاریم و کان موسی حدید الطبع فعند ذلک دعی علیهم فاستجاب الله له
فارسل علیهم الطوفان الدائم لیلا و نهارا سبتا الی سبت حتی کان الرجل منهم لا یری شمسا و لا قمرا و لا یستطیع الخروج من داره و جاءهم
الغرق فصرخوا الی فرعون و استغاثوا به و قال فرعون لموسی اکشف عنا العذاب فقد صارت مصر بحرا واحدا فانکشفت عنا هذا العذاب امنا
بک فازال الله عنهم و ارسل الریاح فجففت الارض و نبت لهم النبات ما لم یر مثله قط یعنی وجود موسی تند طبیعة غیر متحمل در آنوقت آنحضرت
نفرین کرد بر ایشان و خالق اجابتش فرموده طوفان باران الحب و روز بلا فصل از یوم شنبه تا شنبه بارید بنحویکه خیام اب از آسمان نازل میشد و احدی
از خانه خود برآمده نمیتوانست و خبر دیگر تا خانهای قبطیان پر آب شده غیر بیوت بنی اسرائیل و قبطیان بر کوهای آن نواحی در خیام و مغازات
میماندند و اصلا تا یک ماه روی مهر و ماه و ستاره اصلا ندیدند و قبطیان بصراخ گریه کنان بفرعون استغاثه کردند و فرعون بموسی گفت ملک مصر بحر
واحد شده که اگر کشف و امساک باران کردی ما همه ایمان میآریم و بنی اسرائیل را با تو میفرستیم و بدعاء ابر و باران بر داشته زمین سبز شده جمیع انواع
زراعات و فواکه و نباتات روئیده که مثل آنرا ندیده بودند هرگز فقالوا هذا الذی جزعنا منه خیر لنا لکنا لم نشعر فلا والله لا نؤمن بک و لا نرسل
معک بنی اسرائیل فنکثوا العهد فارسل الله علیهم الجراد فاکل النبات و عظم امره حتی صارت عند طیرانها تغطی الشمس و وقع بعضها علی
بعض فی الارض ذراعا فاکلت النبات فصاح اهل مصر فدعی موسی فارسل الله تعالی ریحا فاحملت الجراد فالقته فی البحر فنظر اهل مصر

جواب اشکال معانی معاجز

جواب اشکال ایمان نیاوردن

جواب اشکال فرعونیان اطلاق آیة بر معجزه موسی

تفصیل طوفان جراد و قمل و ضفادع و دم

ما ابقی من الکلهم وذرعهم والثمار فقالوا هذا الذی بقی یکفینا ذلک ولا نؤمن بک یعنی پس قبطیان گفتند آنچیز که جزع وفزع میکردیم ما ازان او بهتر بود برای
ما ولکن ما نمی‌ایستیم بجد ابدا بتو ایمان نخواهیم آورد پس بجهت شکنی ایشان خالق بر ایشان جنود ملخ فرستاد و آفتاب را می‌پوشانیدند و روز روشن چون شب تار
میشد و جراد یکی بعد دیگرے میافتاد و تنگی زمین ملک قحل اوراق اشجار و ثمار و کل زراعات و نباتات حتی پوستهای درختها را خوردند و درهای خانهای قبطیان
را و با بدان ایشان میچسپیدند پس بان هم اهل مصر بفریاد ها نالهای بلند میکردند پس بدعا موسی خالق آن جراد را دفعة ببحر انداخت و اهل مصر ما بقی اکولات
و مزروعات خود را نگریسته گفتند این باکفایة در گذاره میکند و بتو ایمان نیاریم فارسل الله بعد ذلک علیهم القمل سبتا الی سبت فلم یبق فی ارضهم عود
اخضر الا اکلته فصاحوا وسئل موسی ربه فارسل الله علیها ریحا حارة فاحرقتها واحتملتها الریح والقتها فی البحر فلم یؤمنوا یعنی پس خدا فرستاد بر
ایشان قمل گرمی کنه یا خسک یا نوعی نیکو ازان از یوم شنبه تا شنبه شب و روز مستمر باقی بود پس باقی نگذاشتند انها در زمین مصر شاخ سبزی خورد و گلفتی
را خوردند نابود ساختند آنرا پس بالحاح وصراخ الم والتماس ایشان حضرت موسی را و بدعا آنحضرت اینهم بر داشته شد و خالق انها باد جاری پاره انهارا
بسوخت و پاره انهارا ببحر انداخت و ایشان بعد آن باز ایمان نیاوردند فارسل الله علیهم الضفادع بعد ذلک فخرج من البحر مثل اللیل الدامس فوقع
فی الثیاب والاطعمة فکان الرجل منهم یسقط وعلی راسه ذراع من الضفادع فصرخوا الی موسی وحلفوا بالهه لئن رفعت عنا هذا العذاب لنؤمنن
بک فدعا موسی فامات الله الضفادع دفعة واحدة وارسل الله علیها المطر فاحتملها الی البحر ثم اظهروا الکفر والفساد یعنی پس خدا بر ایشان
قسمی از غوکهاے بحری فرستاد چون شب تار و روز بظهور انها کردند و انها با غذیه واشربه والبسه و با بدان انها افتادند و بجوره ند هر چه را میرسیدند و موسی حلف
باله دادند که اگر این مرتفع شد یاد قسم ایمان بیاریم نزد و بدعا موسی خالق همه انهارا یکدفعه کشت پس همه انها بسیل باران ببحر فرستاد پس انها باز اظهار کفر وعناد
وفساد کردند فارسل الله علیهم الدم فجرت انهارهم دما فلم یقدروا علی الماء العذب وبنو اسرائیل یجدون الماء العذب الطیب حتی بلغ منهم الجهد
فصرخوا ورکب فرعون واشراف قومه الی انهار بنی اسرائیل فجعل یدخل الرجل منهم النهر فاذا اغترف صار فی یده دما ومکثوا سبعة ایام فی ذلک
لا یشربون الا الدم فقال فرعون لئن کشفت عنا الرجز الی الایة یعنی خدا فرستاد بر ایشان خون خالص را کل عیون و انهار و آبار یعنی انهای جمیع چاهها
قبطیان در ملک خون محض گردیدند و آبی خالص اصلا نمی یافتند سوا عیون و جویهای بنی پس فرعونیان از جویهای و چاهها انهارا نزدیک بدهان خود
رسانیده خون میشد و باین روایت تا هفت روز و بروایت آخر هر بلائی ازین بلاها تا یکماه بهمین حال باقی ماند آخر خود فرعون لاچار گردیده از حضرت موسی
التماس از کشف و رفع آن کرده و بعد ازالة انهم ایمان نیاوردند نقض عهد کردند پس کلهم قبطیان با فرعون در تعاقب موسی غرق بحر گردیده نابود شدند و این حاصل
قصه فرعونی با سلطان دینی در یک روایت ابن عباس است هر چند در روایات دیگر کمی و بیشی بود و عماید مفسرین خاصه وعامه این را نقل کردند بهمین کافی بیناء
اشکال اگر گفته شود که ورود اینچنین امور و حالات اگر اثبات و صحیح شود پس جایز است که از امور اتفاقیات باشد مع هذا الاحتمال حمل بر معاجز موسی کردن
عقل قبول ندارد چه لکها آدم عقلا در هر گاه از انزال و ورود چنین امور صعبه متعاقب یکدیگر بدعا و بحرکت موسی ظاهر شد چگونه همه انها بعد اقرار ایمان هر دفعه انکار
و نقض آن کردند و اگر این همه امور بچنین حالت و صف میبودند البته همه مردم مجبور و مقهور الی التصدیق میگردیدند مجال انکار آن و نقض عهود بکرات و مرات نمیداشتند
پس ثابت شد که طوفان باران و قحط و ملخ الی ایناء و غیر آن از امور عادیه قدیما و حدیثا بوده باشد جواب اینچنین اشکال از هنود برهمه و آریه هنود لا خدایان
منکرین الهیت و نبوات و اهل طبیعة نیچریه باشد چه ایشان منکر از طوفان نوح و از دیگر معاجز ثابته قاطعه انبیاء و حوادث واقعه سلف اند و انکار ایشان از وقوع
و حصول انها بوده و اگر بوقوع آمده پس همه یا بعض انها باتفاقات بوقوع آمده باشد و آن حجة و دلیل بر اثبات اعجاز انبیا نمیشود جواب وجه اشکال
باطل محض بدو وجه است وجه اول لزامی حوادث سلف از وجود قری و بلاد و افناء و اعدام انها و ایجاد غیر آن در روی زمین و مجی و ذهاب انبیاء
و بقاء ادیان و کتب اهالی ملل ایشان و سلطنت سلاطین و جنگ جدال و قتال یکدیگر انها و غیر اینها از امور آخر آیا صحیح و ثابت است یا نه فعلی
التقدیرین جوابکم جوابنا و وجه ثانی از جوابیات اینهم بوجوه میباشد اول بدلایلیکه حوادث عالم واو آدم سلف صحیح و ثابت است پس بهمان
دلایل قصص انبیاء و معاجز و معامله ایشان ثابت است ثانی قصص و حوادث عوالم واو ادم و افناء انها و ایجاد غیر انها در ارض عو العلم تواریخ و سیر که اهل
هر عصر در اعصار خود ثبت و ضبط کرده اند پس بهمان علوم ثابته مضبوط اینچنین قصص انبیاء و موسی ثبت و ضبط از قدیم شده واجب التصدیق اند ثالث
بتواتر از اهالی انلاف و ملل طبق بطبق و عصر بعصر مع موافقة علم تاریخ و سیر الی حین بما رسیده پس در وقوع و ثبوت آن اصلا و شک لاحق نمیشود و الا هیچ چیزے

از قصص و بلاد و قری و سلطنت سلاطین صحیح و ثابت میشود و حمل آن بر خلاف واقع در این ازمنه خلاف تواتر و تکذیب آن یا شک در حصول آن باطل میباشد
رابع بحسب تواتر کتب منزله بر انبیا آن واقعات سالفه صریحا ثابت است پس تصدیق همه آن مفصل بالتفصیل و المجمل بالاجمال واجب التصدیق و ثابت است
خامس نبوة انبیائیکه بتواتر حجج و دلایل قاهره جا ثابت شده پس جمیع آنچه انبیاء معصومین صادقین بوحی و تنزیل بیان فرمودند و ما دست بدست
و زبان بزبان خلفا عن سلف العدول و الثقات من اهالی ادیانهم بما رسیده واجب التصدیق است تنبیه باین براهین و دلایل قصص جمیع انبیاء
و موسی ثابت و واجب التصدیق است پس ثبوت این مزعومات واهیه منکرین الهیت و لادینان براهمه هنود و اهل دهر و اهل طبیعة و نیچر باطل لا اعتبار است
اما جواب حصول چنان امور باتفاق عادة قدیمه دهور احتمال باطل است زیرا که اگر باتفاقات بغیر طلب انبیاء و بغیر قرین بدعاء انبیاء میشد البته اهالی آن عصر
خصوصا خصماء کفار مقابلین الزاما بانبیاء میگفتند که اینچنین همیشه باتفاقات دهر عاید میشوند پس حجتها باطل میشد و هرگاه بوعده و وعید انبیاء در اوقات
معینه آیات الهیه مطابق و موافق مدعو و موعود انبیاء قرین بدعاء ایشان وارد شدند پس این مزعومات و شبهات رکیکه مشککین بالراس و الاصالة باطل شدند
بلی معاصرین مرسل الیهم هرگاه انکار از ایمان و تصدیق آیات کردند او بجهة کمال جهل و عناد بخوف زوال عواید و فواید و مملکت و سلطنت و ظهور کذب و ذلة
خود کردند و انکار خصم جاهل و غبی اصلا عقلا و شرعا اعتبار ندارد و چه لابد انها عادة پیش عذری باطل پیش میکنند و تصدیق و تسلیم نکردن اعداء دعوای مدعی
صادق را باطل فی نفسه نمیشود و الله اعلم بحث خامس طوفان بضم اول و سکون ثانی از طاف یطوف طوفا و طوافا میباشد بمعنی هرچه بطور گرد دایره
باشد یا بدوره بگردد ○ مدور و محیط چیزی در عمل باشد پس از آن طایف بصیغه فاعل بمعنی دور کننده بدور شئی باشد و طواف اسم منسکی از افعال حج است
که حاجی و معتمر چهار دور بجهة معظمه هفت گردش میکند پس اسم آن فعل طواف و اسم فاعل آن طایف و مطاف آن موضع طواف میباشد و در طوفان
که آیا جمع است یا مصدر اهل لغة دو قول دارند نزد بصریین طوفان لفظ جمع و احدش طوفانة است و قول اخفش است هو فعلان من الطوف
لانه یطوف بالشئ حتی یعمه و احدته فی القیاس طوفانة نزد کوفیین طوفان مصدر چون رجحان و نقصان است و لا یجمع و هو من طاف
یطوف و همین قول مبرد است و قال الطوفان مصدر مثل الرجحان و النقصان و لا حاجة الی ان یطلب له واحد بحث سادس قوله تعالی فارسلنا
علیهم الطوفان یعنی پس بسبب جحود و انکار ایشان از ایمان فرستادیم بر ایشان طوفان را بدانکه بسبب تعدد معانی لغوی طوفان مفسرین هم در حقیقة
آن خلاف کردند چنانچه زجاج گفته الطوفان من کل شئ ما کان کثیرا محیطا مطیقا بالقوم کلهم کالغرق الذی یشمل المدن الکثیرة فانه یقال
طوفان و کذلک القتل الذریع طوفان و الموت الجارف طوفان یعنی طوفان عام عبارة است از هرشئ که بکثرة محیط و مطیف و ایر بر هلاکت قوم باشد چون
غرقیکه شامل بلاد کثیره ملکی باشد خواه از آسمان آب ببارد و خواه از زمین بجوشد خواه سیل سیلان از جبال بیاید آنرا طوفان گفته میشود و همچنین قتل عام جریان
جاری مردم ملکی است هرچند آن قتل عام باهم و مردم باشد و همچنین موت و مرگ چون سیل سیلاب عام را لفظ طوفان بجهة احاطه میگویند تنبیه
هرگاه این واضح شد پس مفسرین در طوفان وجوه دارند احدها مراد از ارسال طوفان بقوم فرعون نزول باران از آسمان تا هفت روز و شب بلا انفصال
پی هم بلا انقطاع میباشد و همین اکثر مفسرین بروایة ابن عباس و همین قریب باصل حقیقة است امام رازی وغیره در اینجا گفتند فیقول الاکثرون علی
ان هذا الطوفان هو المطر الکثیر علی ما رویناه عن ابن عباس در مجمع زیود اختلاف فیه فقیل هو الماء الغالب الخارج عن العادة الهادم للبنیان
و القالع للاشجار و الزروع عن ابن عباس یعنی از طوفان بقولی مراد آب غالبی خارج از عادة است انداز نده اماکن و برکننده درختان از بیخ و بن مع زراعات
و همین قول سید المفسرین ابن عباس است در کشاف گفته الطوفان ما طاف بهم و علیهم من مطر او سیل یعنی طوفان عبارت است از آنچه طواف
و دور کرده بقبطیان بوده و بر ایشان من الله غالب و وارد شده از باران یا از سیلاب وافر فقیل طغی الماء فوق حروثهم و ذلک انهم مطروا ثمانیة ایام فی
ظلمة شدیدة لا یرون شمسا و لا قمرا و لا نجما و لا یقدر احد ان یخرج من داره یعنی بقولی آب سیلابی بر اراضی مزروعی و محروثی و ریاضی از
باش الهی طغیان ملک قبطیان کرد و تا هشت روز و شب متصل بارید و یکسان و یک حال عالم بر ایشان تیره و تاریک بظلمة ابر و باران شد حتی هرگز روی و اثر
مهر و ماه باشد و اصلا ندیدند و احدی قدرة بر آمدن از خانه خود نداشت و قیل ارسل الله علیهم السماء حتی کادوا یهلکون و بیوت بنی اسرائیل و بیوت
القبط مشتبکة فامتلأت بیوت القبط ماء حتی قاموا فی الماء الی تراقیهم فمن جلس غرق و لم یدخل بیوت بنی اسرائیل قطرة و فاض الماء علی وجه
ارضهم و رکد فمنعهم من الحرث و البناء و التصرف و دام علیهم سبعة ایام یعنی بقولی بر ایشان خالق آب سماء تا مدة هفت روز ارسال کرد قریب بهلاکة

جواب اشکال آنکه آیات موسی باتفاقات دهر بوده

وجوه معانی لفظ طوفان

طوفان مقصود

رسیده بودند و خانهای بنی اسرائیل و خانهای قبطیان مشتبک و مختلط بودند پس بوت کل قبطیان ممتلی و مشحون و پر باب تا چنبر گردنهای آنها و خانهای اینها هم
بقدر یک دو گز بذراع طویل بودند پس هر کس که میشستو میکرد غرق آب میشد و هیچ خانه از دیار بنی اسرائیل یک قطره آب داخل نشد و سیلاب و جریان آب بطور سیلاب
بهر سوی ارض ملک مصر شده چون بحر محیط گردیده و ایستاد پس مانع شد از کشت زراعة و از بنا و تصرف در زمین و دوایم باند انحال بر ایشان تا هفت روز و بقولی
تا یکماه و ثانیها مراد از طوفان اینجا موت وبائی است ذریع جارف است که شبانه بر طایفه قبطیان یکدفعتا نزل شده تا صبح احدی از مرد و زن و طفل زنده باقی نماند
و همین قول در مجمع از مجاهد و عطا است ثالثها مراد از طوفان اینجا طاعون عام است و بالقوم احاطه کرده و میمیرند دفعة و در مجمع آنرا نقل از وهب
سنده کرده و قال الطوفان هو الطاعون بلغة اهل اليمن ارسل الله على ابكار آل فرعون في ليلة فافناهم فلم يبق منهم انسان ولا دابة يعني طوفان
اینجا بمعنی طاعون بلغة اهل یمن است و خالق فرستاد آنرا بر ابکار آل فرعون در یک شب و همه اینها مردند پس باقی نماند از زنان ابکار هیچ دختری و نه هیچ حیوانی
از گاو و بز و گوسفند و شتر وغیر اینها و همین مرض از آنوقت الی حین باقی در دنیا است و همین را ثعلبی و بغوی نقلکرده اما در مرویه ثعلبی ابکار آل فرعون بودن
است و بغیر آن ابکار بالبداهت است رابعها مراد از طوفان اینجا جدری یعنی آبله روئیدن در ابدان انسان و حیوان و بردن آنکه وارد شد احدی از اینها باقی نماند
مگر آنکه مرد و این اول عذابست که از جانب خداوند عالم بالقوم ابتدا وارد شده انتقول از ابوقلابه در معالم و مدارک و کشاف و لباب و کشف البیان
عرایس ثعلبی و غرایب التنزیل و نیشاپوری وغیرهم است و احمد باسناد خود نیز با مضمون موت از پیغمبر روایة کرده اند قال الطوفان هو الموت رازی
ایراد بران فرموده و هذا القول مشكل لانهم لو ماتوا لم يكن لارسال ساير انواع العذاب عليهم فايدة يعني اينقول ثبوت باين انواع امراض
مشکل است چه غرض اگر اماتة ایشان میبود هر آینه برای ارسال عذاب بر آن فایده نبود جواب لو صح هذا الخبر لوجب حمل لفظ الموت على حصول اسباب الموت
مثل المطر الشديد والسيل وغيرها اگر این وجوه اماتة بمعنی صحیح اثبات شود هر آینه میباشد حمل این الفاظ موت بر حصول اسباب موت چون باران شدید
طوفانی و سیل سیلابی وغیر آنها خامسها مراد از طوفان در اینجا امر من امور الله میباشد و همین قول ابوظبیان در تفاسیر عامه از خاصه در مجمع والجنان است
انه قال الطوفان امر من الله طاف بهم ثم تلا فطاف عليهم طايف من ربك وهم نائمون يعني مراد از طوفان در اینجا امر الهی است که او دور و گردش
بهمه قبطیان کرد پس از ان تلاوة آیه بر ان مطلب کرد یعنی پس دور کرد بر همه آن قوم یعنی فرا گرفت اینها را دور کننده از جانب پروردگار تو و همه اینها خواب بودند و
اینهم از احد مرویات ابن عباس است اشکال طوفان هرگاه بمعنی باران و سیلابی دور کننده و فراگیرنده عالم بحسب حقیقة باشد و جمع این وجوه از لفظ واحد
طوفان چگونه صحیح میشود جواب طوفان هرگاه از طاف طوفا و طوفانا مصدر بمعنی آنچه محیط دایر فراگیرنده در لغة باشد پس بنابران هر آفتیکه با اینها حاوی و فرا
گیرنده مهلک باشد بر او اطلاق میشود بسبب معنی ماخذی و اصلی آن لهذا هر یکی ازین وجوه بطور دایر اهل قبطی را فرا میگرفت و باحاطه او اطلاق طوفان بر هر یک
وجه ازین وجوه من جهة الماخذ میشود اما اطلاق طوفان باحاطه بر آب سیلان سماوی و ارضی اکثر و اشهر و اغلب در لغة و استعمال شده مختار اکثر مفسرین امة
همین وجه است اشکال از وجوه معانی احد الاقوال بالضرورة صحیح است پس جمع همه اقوال محال و اما باختیار واحد الاقوال ترجیح بلا مرجح نیز لازم میاید
او هم باطل است جواب چونکه طوفان در اصل شی مهلکی محیط میباشد پس طوفان سبب اهلاک فی نفسه میباشد طغا لفظ طوفان محمول بر هر سبب مهلک
میشود پس تسمیه لفظ طوفان کانه باعتبار سبب بر سبب گردیده پس اولی بحسب لغة و ماخذ نیز بر مهلک آبی و مشهور بین المفسرین و مختار ایشان شده و ترجیح
بلا مرجح مطلقا عاید نمیشود و ثم الله اعلم بحث سابع جراد بمعنی ملخ میباشد پیدایش و نشو و نما در بیابانها و جبال که خارج و بعید از سرحدات آبادی ارض میباشد
در مصباح گفته والجراد معروف والواحدة جرادة يقع الذكر والانثى كالحمامة وقد تدخل التاء لتحقيق التانيث ومن كلامهم رأيت جرادا
على جرادة و رازی از لحیانی نقلکرده انه قال ارض جردة و مجرودة قد لحسها الجراد اذا اصاب الجراد الزرع قيل جرد الزرع يقال نبت مجرود
قد اكل الجراد ورقه سوال چرا ملخ را بجراد نامیدند و معنی جراد نزع و ازالة چیزی از چیزی باشد جواب سمى بذلك لانه يجرد الارض اى ياكل
كل ما عليها من الاوراق والنباتات والزراعات بعض اهل معانی تسمیه ملخ بجراد گفتند که نامیده شد باسم جراد چه او مجرد و خالص و عاری
میسازد زمین را و هر چه بران روئیده باشد از اوراق اشجار نباتات و زراعات و گیاه و علف حیوانات را و بران باقی چیزی نمیگذارد جواب ثانی
بعض ائمه عربیه نیز فرموده واصل هذه كانه من الجرد وهو اخذ الشيء عن الشيء على سبيل النحت والسحق ومنه يقال للثوب الذى قد ذهب
وبره جرد وارض جردة لا نبات فيها در وجه تسمیه جراد بجراد فرموده چونکه اینکلمه ماخوذ از جرد بمعنی اخذ شی از شی بصورة تراش و وریدن و سائیدن و ابدان

میباشد و از اینجا گفته میشود جامه را که برش رفته باشد جرد یعنی جامهٔ بلا برد و زمین بلا گیاه و لا نبات را **بحث ثامن** قمل یعنی نوع حشرہ میباشد واحده قملة است از قمل یقمل قملاً فهو قمل از باب تعب است **در منتهی الارب** وغیره گفته قمل بفتح اول و سکون ثانی بمعنی سپش و بفتحتین سپش شدن و بضم قاف و تشدید میم مفتوح بمعنی کنه که اکثر چسپیدنهای بهایم خصوصاً بگوسفند و بگاو و نر گاو میش و شتر از ناف تا خصیتین یا بها چسپیده خون انها بخورد و میباشد و بمعنی جراد کوچک بلا پر و بال باشد و بفتح مع او غام میم جمع قملة است **فخر رازی** گفته واما القمل فقد اختلفوا فیه **فقیل** هو الدبی الصغار الذی لا اجنحة له وهی بنات الجراد **بحث تاسع** والجراد والقمل یعطف بر فارسلنا است ای فارسلنا علیهم الجراد والقمل یعنی پس از رسال طوفان آب بر ایشان و فرستادیم بر ایشان جنس ملخ را تا کل زراعات و نباتات و اوراق اشجار و ثمار و کل خضراوات و گیاه روئیده کلا را خورد و زمین ملک ایشان صاف پاک کرده مجرد خالص خاک ارض همواری باقی گذاشتند و پس از ان آن بر ایشان جنس و انواع قمله فرستادیم **بقولی** سپشها و **بقولی** خسکها و **بقولی** کنها و **بقولی** ملخهای صغار بلا بال **وبقول** عبد الرحمن بن اسلم او تراغیب یعنی کیک **وبقول** ابی طلحه ذباب یعنی مگس بود **وبقولی** سوسها که از حبوب گندم و برنج میروید مخو یکبار ابدان والبسه و فرش خواب دارو و برنج و انواع زراعات قبطیانرا و ابدان انهارا میخوردند و در آب و حاش و اغذیه و اطعمه همین کرمها میشدند و از روس و وجوه همه انها متصل و هر شئ اینها همه این میریختند و میافتادند **اقول** جمع همه این اقوال ممکن الحصول است یعنی همه انواع حشرات و کرمها بر همه انها معا و یکوقت دفعة یعنی بعد دیگر و اجتماعا بر انها مسلط شدند **در کشاف** بالایجاز همین را ذکر کرده فسلط الله علیهم القمل وهو الحمنان وفی قول ابی عبیدة کبار القردان **وقیل** الدباء وهو اولاد الجراد **وقیل** بنات اجنحتها **وقیل** البراغیث **وعن** سعید بن جبیر السوس فاکل ما ابقاه الجراد ولحس الارض وکان یدخل بین ثوب احدهم وبین جلده فیمصه وکان یاکل احدهم طعاما فیمتلئ قملا وکان یخرج احدهم عشرة اجربة الی الرحاء فلا یرد منها الا یسیرا **و در خبر** است که سعید بن جبیر فرمود وکان الی جنبهم کثیب اعفر فضربه موسی بعصاه فصار قملا فاخذت فی ابشارهم واشعارهم واشفار عیونهم وحواجبهم ولزم جلودهم کانه الجدری فصاحوا وصرخوا وفزعوا الی موسی فرفع عنهم فقالوا الان قد تحققنا انک ساحر علیم وعزة فرعون لا نصدقک ابدا فارسل الله علیهم بعد شهر الضفادع فدخلت فی بیوتهم وامتلأت منها آنیتهم واطعمتهم فلا یکشف احد شیئا من ثوب ولا طعام ولا شراب الا وجد فیه الضفادع وکان الرجل اذا اراد ان یتکلم وثبت الضفدع الی فیه وکانت تمتلئ منها مضاجعهم فلا یقدرون علی الرقاد وکانت تقذف بانفسها فی القدور وهی تغلی وفی التنانیر وهی تفور فبکوا الی موسی وقالوا ارحمنا هذه المرة فما بقی الا ان نتوب التوبة النصوح ولا نعود فاخذ علیهم العهود ودعی فکشف الله عنهم ثم نقضوا العهد فارسل الله علیهم الدم فصارت میاههم الدم فشکوا الی فرعون فقال انه سحرکم فکان یجمع بین القبطی والاسرائیلی علی اناء واحد فیکون ما یلی الاسرائیلی ماء وما یلی القبطی دما ویستقیان من ماء واحد فیخرج للقبطی الدم وللاسرائیلی الماء حتی ان المرأة القبطیة تقول لجاریتها الاسرائیلیة اجعلی الماء فی فیک ثم مجیه فی فی فیصیر الماء فی فیها دما **و** عطش فرعون حتی اشفی علی الهلاک فکان یمص الاشجار الرطبة فاذا مضغها صار ماؤها الطیب ملحا اجاجا **بحث عاشر** والضفادع جمع ضفدع بکسر دال مهمله بمعنی غوک که در آب اکثر **و** در برهم قلیل زندگی میکنند **و** در سند اکثر در ایام و موسم بارش ظاهر و نمودار و غوغای انها بلند میشود **در مصباح** گفته الضفدع بکسرتین الذکر **و** الضفدعة الانثی **ومنهم** من یفتح الدال **و الخلیل** انکره وجماعة وقالوا الکلام فیها **و** الجمع الضفادع **در صراح** گفته ضفدع بکسر ضاد و دال خرضفادع جمعش **و** بفتح دال ایضا آمده **و** خلیل از ان منکر است چه فعلل چهار حرفی بغیر درهم **و** هجرع **و** بلع نیامده **در منتهی الارب** گفته ضفدع بمعنی غوک ان لغاتش است ضفدع بالفتحتین بجعفر **و** بضمه ضاد و فتح دال چون جندب **و** ضفدع بکسر اول چون درهم وهذا اقل او مردود وقال الخلیل لیس فی الکلام فعلل بکسر الاول غیر الدرهم **بحث حادی عشر** الدم بمعنی خون **سوال** آیا دم از باب واوی هست یا یائی **و** وزن وباب او چیست **جواب** در ان اهل صنع دو قول دارند **احدهما** ناقص واوی است پس نزد ایشان اصل دمی دموا که دمی یدمی دمی چون رضی یرضی رضی و دصوانا **و** تثنیه این دموان **و** همین قول جوهری است **ثانیهما** اصل دم دمی ناقص یائی است بتسکین میم لانه یجمع علی دماء **و** دمی مثل ظبی وظباء وظبی ودلو ودلاء ودلی **و** همین قول سیبویه است **و** مبرد گفته اصل الدم دمی بالتحریک است زیراکه تثنیه او دمیان است اگرچه جمعش مخالف نظایرش آمده **و** تصغیر دم دمی **و** تثنیه او دمیان **و** یقال دمی الشئ یدمی دما ودمیا فهو دم مثل فرق یفرق فرقا فهو فرق **در مصباح** گفته که باب الدم از باب تعب است دمی الجرح دما ودمیا ایضا علی التصحیح خرج منه الدم فهو دم علی النقص ویتعدی

قصهٔ مجئ جراد وقمل وضفادع

بالالف والتشدید و یقال اصل الدم دمی بسکون المیم لکن حذف لامش کردند و بجای آن اهل اعراب میم گذاشتند و بقولی اصل بفتح میم است و تثنیه
آن بیاء چون دمیان و بقولی دموان و گاهی بلفظ واحدش دمان میآید **بحث ثالث عشر** والضفادع والدم آیتهم عطف ماقبل تقدیرش برفاد سلنا علیهم
الضفادع والدم است یعنی پس مسلط کنند و کیک و کنه و سپش بر قوم فرعون جنس غوک تا یک هفته یا یک ماه بر ایشان مسلط شده عاجز گردیده امن و امان از موسی خواستند
و امان یافته باز نقض و نکث عهد کردند پس ظاهر شد بر ایشان خون فیه **اما در دم** دو قول اند **قول اول** مراد از اینجا دم جریان خون رعاف است یعنی رعاف
خونی هست که از دماغ بطرف بینی میآید پس زنان و مردان و صغار و کبار بنی القبطیین حتی فرعون هم را از دو سوراخ بینی دو میزاب چون دو جوی مستمر شب و
روز جاری بود و همین قول زید بن اسلم است **قول ثانی** مراد از این دم خونی هست که خالق خون و آفریننده از جانب آسمان بعوض باران فرستاد و هر چاهی
و هر چشمه خون محض و خالص شد و هر نهر و هر جوی ملک مصر حتی رود نیل بدل از آب بخون ممتلی جاری شد الا اب بنی اسرائیل را خون نشد حتی زنان و مردان
بنی اسرائیل بدهان های قبطیان آبیکه میریختند بمحض رسیدن آب بدهانهای ایشان فوراً خون محض خالص میگردید لهذا فرعون پوست شاخهای سبز و اوراق سبز اشجار
و خضراوات بتشنگی و عطش میجوید رطوبت آن هم مبدل بخون در دهان او میشد **پس** قبطیان کلهم مع فرعون بنهایت تضرع و جزع و فزع بموسی التماس
رفع آن و ایمان آوردن خود مع المواثیق والاحلاف کردند این بلاهم مرتفع از این شد و بعد ازاله آن باز نکث میثاق و خلاف حلف کفر کردند **فخر رازی**
قال المفسرون کل عذاب یبقی علیهم من السبت الی السبت **و بین** العذاب الی العذاب شهر لینظر هل انهم یوفون المواثیق ام لا یعنی مفسرین گفتند
هر عذابی بر ایشان از یوم شنبه تا یوم شنبه هشت روز باقی میماند و فصل زمان بعد از عذابی تا ورود عذاب دیگر یک ماه داده میشد تا اظهار سازد که آیا ایفاء ایشان
بمواثیق و عهود خود میکنند یا نه **تنبیه** سابق شد لیکن بفرعونیان من الله آمده بر ایشان عذاب الله بود و همان برای بنی اسرائیل کرامة الله و اجلال الله بود **پس** شیء واحد بریکی عذاب
و برای دیگری کرامت و معجزه بوده غیر خالق واحد قهار ذوالاقتدار ممکن نبوده و نمیباشد **سوال** آیا رنگ آب بخون سرخ میشد و در واقع بر لذة و مزه و خاصیة آب
باقی بود یا فی الواقع ماهیة و حقیقة آب مع خواص و لوازم و اثر و مزه و لذة او من جمیع الاحوال منقلب و متبدل بخون میشد **جواب** بلاشک حقیقة آب مع لوازمه بخون
و لوازمه و خواصه و اثره و لذته منقلب متبدل میشد چه این امور من باب الاعجاز بوده و هر معجزه علی الحقیقة میباشد بخلاف سحر و شعبده و نظربندی **و** کافیست
برای این که اینها من سحره فرعون عصیها و حبالهای طویله ضخیمه از سحر که عصای موسی علیه السلام بلع کرده بعد ابتلاع آن ابدا آثار اینها از آن عصا نمودار نشد بل در بطن او نابود گردید +
بحث رابع عشر آیات مفصلات آیات منصوب بحال و یا صفت آن میباشد و مفسرین این آیات مفصلات وجوه دارند **احدها** آیات هی معجزات بلا خلاف مفصلات
یعنی مبینات موضحات مظهرات حق بان لا شبهة و لا یشک عاقل من انها افعال الله الخارقة خاصة لا یقدر علیها غیر الله الواجب القهار یعنی در اینجا آیات
بمعنی معجزات بلا خلاف میباشد **اما** مفصلات یعنی واضح و ظاهر بذاتها موضح و مظهر بغیر اند که اشتباه و شک نکند هیچ عاقل و لاحق نمیشود او را تردد که اصلا و ابدا او بودن
آن امور خاص از افعال خارق العادة خالق ذی الاقتدار و معلم قطعی میباشد که بر ایجاد آن احدی از خلایق متمکن و مقتدر اصلا و ابدا نیست **ثانیها** المراد فصل بین
بعضها و بعض بزمان یمتحن فیه احوالهم و ینظر ایقبلون الحجة و الدلیل و یستمرون علی الخلاف و التقلید بالجحود و العناد یعنی مراد از مفصلات فصل زمانی
است که میان هر یک عذابی تا زمان دیگر بایشان مهلت داده میشد بطور امتحان تا در آن فصل زمان احوال ایشان ظاهر و دیده شود که آیا حجت را واضحا قبول کرده و آیا عمل
مینمایند مطابق آن حجت یا بخلاف آن اظهار کفر اصلی خود مینمایند و تقلید و جهل و جحد و عناد خود رفتار کنند **والکن** عامه مفسرین محققین تصریح کردند که کان العذاب یبقی
علیهم من السبت الی السبت و بین العذاب الی العذاب کان فصل الزمان من الا من شهر یعنی هر یک عذابی تا یک هفته بر ایشان مسلط و باقی میماند و بعد از ذهاب
هر عذابی تا آمدن عذاب دیگر یک ماه فاصله داده میشد پس عذاب دیگر میآمد **ثالثها** یحتمل ان یکون من هذا التفصیل تفصیل بین جنس الآیات یعنی یأتی علیهم
عذاب غیر عذاب السابق عقاب آخر یعنی محتمل است که مراد از مفصلات ایتاء عذابی غیر عذاب سابق چنانچه بعد طوفان جراد آمد و بعد جراد قمل آمد و بعد قمل ضفادع
آمد و بعد ضفادع دم آمد **پس** هر آیه لاحقه جدا غیر آیات سابقه آمده **و** در فصل آیات مراد الفرق آیتی از آیة دیگر میباشد چه فصل و رسل یعنی حایل و جدائی از ماقبل
میباشد **اقول** همه وجوه مسطوره را مفصلا محتمل است **پس** ممکن است که این وجوه جمعا مراد باشد ثم الله اعلم **سوال** و آنچه در کتاب الله است ولقد آتینا موسی
تسع آیات بینات آن آیات تسعه کدام اند **جواب** در اینها خلاف کردند **نزد بعضی** هی العصا و الید البیضاء و الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع
و الدم و الطمس و فلق البحر **نزد بعضی** ید بیضا و عصا موسی و لسان بلکنه فصیح موسی بعد ازاله عقده لسانی آنحضرت و فلق البحر و محی طوفان و جراد و
قمل و ضفادع و دم **و بقولی** طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و فلق بحر و عصا و طمس و حجر موسی **و بقولی** بدل طمس حجرات و ید بیضا و سنین

قحط و نقص

قحط و نقص ثمرات نه دسن مثل تبیین الا نقص ثمرات و سنین را آیه واحده شمرده تلقف عصا سحر ساحرین را بعوض آن شمرده **و بقول** تسع آیات تسع احکام بوده
میباشد و این قول ضعیف است **در مجلد خامس بحار** در جلد نبوة انبیا همه وجوه مزبوره را جمع کرده من شاء فلیرجع الیه **تبصرة** ثعلبی باسناد خود از ابو امامه باهلی

از حضرت رسول الله صلعم روایة کرده انتقال مجرد ان مریم ابنت عمران سئلت ربها ان یطعمها لحما لا دم له فاطعمها الجراد فقالت اللهم اعشه بغیر رضاع وتابع
بینه بغیر شیاح فقلت یا با المصطفی ما الشیاع قال الصوت حاصل آنکه مریم بنت عمران از پروردگار درخواست کرد که مر اطعامی از لحم بده که برای آن جانور اصلا در
زندگیش خون نبوده باشد و خالق در طعامش جراد داد پس مریم دعا کرد برای ملخ که او را زندگی بده و باقی بگذار بغیر شیر خواری و تا بعداری الخ **اشکال معضل**
هرگاه او سبحانه عالم از ازل بود که فرعون واحدی از قوم او ایمان نمیآرد ابدا **پس** چرا چنین آیات و معجزات قاهره را بتوالی و بتعاقب بجای یک با ایشان آیات تسعه
داد **و** چه سود و چه فایده در توالی و در اظهار کثرة آن خوارق غیر از ازدیاد تعدی و اضلال و ضلالة و انکار حاصل شده **مع هذا** تکثیر در اظهار خوارق موجب اسقاط خرق
و عظم وقر آن از قلوب و عیون ناظرین میشود **و ایضا** بقوم محمد خاتم الانبیاء مع درخواست معجزات بکرات و مرات اجابة نکرده و داده نشده **و** در این چه فرق است
جواب مخل با نزد جبریه بقاعده کلیه نهاکه او تعالی امر بایمان و نهی از کفر بکافر میکند و لکن مراد و مطلوبش از کافر ایمان نمیباشد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
اشکال بر این باطل است **اما نزد عدلیه** جمیع افعال الهیه منوط و چسپیده بصلاح اند **پس** در جمیع آنچه صلاح درباره عباد است میکند و آنچه صلاح نمیداند نمیکند
صلاح علیم حکیم مدبر تعالی عین خیر برای بندگان و اضرار و افساد در آن نیست **و صاحب لباب** از معتزله نیز نقل کرده فلعله تعالی علم من قوم فرعون ان بعضهم کان یؤمن
بتوالی تلک المعجزات و ظهورها فلهذا السبب والاها علیهم انتهی **پس** بنابر ایشان اشکال ساقط است **اما جواب** تکثیر در اظهار معاجز از خرق العادة بر انبیا نمیرسد چه انبیا
غیر انبیا و خلفاء الله تعالی مع الدعوی اظهور معجزه ابدا ممکن الحصول نیست **بل** توالی و تکثیر اظهار آن مستلزم ازدیاد اعتقاد و کمال ایمان و نهایة تقویة تصدیق مصدقین بل بصیرت
میباشد نعم الله اعلم **اما جواب فرق** در بین این دو قوم موسی و محمد علیهما السلام قوم فرعون بغیر طلب اعجاز آیات فرستاده شده اما نسبتا للمعجزة و قطعا للعذر
علیهم **و اما** بقوم محمد اجابة نشد مع الطلب لانه تعالی یعلم منهم ان احدا من هذا القوم لا یزداد بعد ظهور تلک المعجزات المقترحات المطلوبات الا کفرا و عنادا

فبذلک یستحق هذا القوم انزال عقاب الاستیصال کالامم السابقة منهم کقوم فرعون مع سبق مصلحته تعالی ان هذه الامة لا یواخذهم فی الدنیا بعقاب الاستیصال
لاجل ذلک ما اجابت تعالی **تنبیه** پس فرق باین واضح و هویدا شد بحمد الله تعالی **بحث خامس عشر** فاستکبروا و کانوا من المجرمین ایجمله نقل حال فرعونیان
است که مع توالی و تعاقب آیات و معجزات قاهره ملجئه الی الایمان ایشان ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند **و** ایجمله تذییلیه متضمن بیان علة ایمان نیاوردن است یعنی
سبب اندر سیدن و معاینه همه آیات تسعه وقتا فوقتا تا هشت سال فرعونیان هر مره اقرار میکردند که ایمان میآریم آخر ایمان نیاوردند بسبب کبر خود و تکبر از ایمان و از تصدیق
موسی کردند و بودند ایشان مجرمان یعنی اشد گناهکاران **در تفسیر کبیر** مروی است عن ابن عباس و مکث فیهم ای فی قوم فرعون بعد ما غلب السحرة عشرین
سنة یریهم هذه الآیات و ما آمن احد من القبطیة فقط حتی غرقوا کلهم مع فرعون مرویست که موسی کلیم الله در قوم فرعون مع الرسالة بعد غلبه آنحضرت بر سحره
تا بیست سال در ارشاد القوم مصروف بود و انواع و گوناگون ایشان را آیات و معجزات عودمی نمود **و** اصلا احدی از قبطیان ایمان نیاوردند تا آنکه کاهم از زنان و مردان
و کبار و صغار غرق بحر شده و نشان ایشان در دنیا باقی نماند **قاعدة قدیمه** بد که متفق علیه اهل تفسیر و اهل سیر است که امم انبیا که معاجز و آیات الهی میرسیدند **پس**
آنانکه تکذیب آن کردند هیچ یک امتی از آن امم نماند مگر بعد آن معذب بعذاب استیصال گردیدند **و** احدی از ایشان باقی در دنیا نمانده بجهت اکمال و اتمام حجة
بر ایشان و این **سنت الله** قدیما الی عصر محمد عصر بعصر جاری و ساری بود **و** بتتبع اهل سیر **و** تواریخ از آن آگاهی میسر است و لن تجد لسنت الله تبدیلا و کتاب الله
ناطق است **تنبیه** هرگاه بتو این واضح **شد هذا** باست محمد اجابة و اعطاء معاجز مقترحه نشد چه در علم سابق ازلی تعالی مقرر گردیده بود که نبی خاتم رحمة للعالمین
بنص کتاب الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین است **و** امت آنحضرة هم امة مرحومه بلحاظ آنحضرة گردیده **پس** باین امة اگر معاجز مقترحه مطلوبه با ایشان میآمدند
البته واجب العقوبة فی الدنیا بطور استیصال چون **عصاة** امم ماضیه میشدند و انخلاف مصلحت مقرره سابقه علم تعالی میشد **و** ظهور خلاف معلوم تعالی محال است **و** مصرح این
نیز آیه و ما کان الله معذبهم و انت فیهم است **و خبر مشهور** متفق علیه است که بعد آنحضرة عترت طاهره آنجناب تا قیامت امن و امان خلایق در دنیا اند

قال صلعم الا ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت اهل البیت عن الارض جمیعا اذهبت الارض باهلها جمیعا
رواه جماعة منهم الامام احمد **و** ابو نعیم **و** الحاکم مع التصحیح و غیرهم باسانیدهم الکثیرة یعنی پیغمبر فرمود آگاه باشید ای اصحاب و امت که تحقیق اهل بیت
من امن و امان و نجاة اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان و امن مر اهل آسمان اند پس وقتیکه کل اهل بیت من از زمین بروند هر آئینه کل اهل زمین مع زمین میروند

جواب اشکال معضل مع علیهم
بعدم ایمان فرعون و قوم او
بوجود ثمره در توالی آیات با ایشان
و فرق معجزات مع الطلب و بلا طلب

یعنی در همان آن قیامت قایم میشود و آنرا جمعی از ائمه محدثین چون احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و حاکم مع التصحیح و غیرهم باسانید کثیره خود روایت کرده اند

قوله تعالی ولما وقع علیهم الرجز قالوا یموسی ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک ولنرسلن معک بنی اسرآءیل ○ فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون ○ فانتقمنا منهم فاغرقنهم فی الیم بانهم کذبوا بایتنا وکانوا عنها غفلین ○

ترجمه این آیات ثلثه و هرگاه بوقوع و فرود آمد بر فرعونیان عذابهای مذکوره پس فرعونیان بروی بتضرع و توقع گفتند ای موسی بخوان برای ما پروردگار تر(ا) یعنی از وی طلب برای ما نجات ما را ازین عذاب منزل و متسلط که بر ما ساخته بآنچه عهد و وعده کرده است با تو و آن عهد نزد تو است یعنی با تو خالق تو عهد بسته و وعده بتو داده است که هرچه تو میخواهی از من اجابة آن میکنم و بالاخر تو میدهم ای موسی اگر تو زایل و دور سازی از ما این عقوبات و عذابها را البته ما ایمان میآریم و تصدیق میکنیم مر ترا و هر آئینه میفرستیم با تو قوم بنی اسرائیل که از اسیر جا که بخواهی ببر ایشانرا پس بدعا موسی هرگاه کشف آن رجز و ازاله آن از ایشان و تاخیرش کردیم و نیز مهلت دادیم ایشانرا تا زمانی و مدتی که ایشان رسندگان آن مدة بودند یعنی تا مدتی مقرر و زمانی معین و محدود ایشانرا مهلة دادیم از تعذیب و از اهلاک و ایشان ایفا بوعده خود نکردند و ایشان بعهد میثاق و عهد نکث عهد خود و خلاف آن میکردند یعنی در سابق و در لاحق زمان هم نکث عهد کرده بر کفر اصلی قدیمی خود باقی ماندند پس بجهت کفر و نکث عهود ایشان انتقام گرفتیم از ایشان پس غرق ساختیم ایشانرا در دریای قلزم که نزدیک مصر است یا در نهر نیل بسبب آنکه ایشان تکذیب میکردند و دروغ میداشتند نشانها و آثار و علامات الهیت ما را و بودند ایشان از مآل اعمال خود بیخبران و غافلان که انجام کفر و نکث عهود و مواثیق و تکذیب آیات و تکذیب انبیاء مرسلین ما بعد اثبات حجة آن بیخبر و بی تامل بودند و **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** رجز در لغة بمعنی عذاب از باب قتل رجز برجز رجزا است و اصل رجز میل از حق است و از اینجا است آیه والرجز فاهجر یعنی عبادة وثن چه در این میلان عبادة معبود حقیقی الی عبادة الصنم والوثن میباشد و عذاب را رجز است زیرا که عقوبة بر میل از حق میباشد و گاه رجز بمعنی میل بسیار دائم و خاص برای از باطل الی الحق و رجز بالتحریک نوعی از شعر در حالة محاربه و مقاتله خوانده میشود متضمن مفاخره و محاسن و مناصب آبائی و مناصب نفسانی موجب تحویل مقاتل موازی میباشد و آن مایل از فخر و فرار الی الحرب والقتال میگردند **بحث ثانی** ولما وقع علیهم الرجز یعنی هرگاه بدوامی کفر و شرک و تمادی ظلم و تعدی بهردم و نکث عهود و مواثیق بکرات و مرات از قوم فرعونیان بظهور میآمد پس بجزاء آن تعجیلاً لعقوبتهم فی الدنیا نزول عذاب بر ایشان بوقوع آمد و ایشان بتسلط الوان عذابهای عاجز و لاچار گردید هر مره و هر دفعه ابتلاء بآن رجوع در دفع آن بسوی کلیم الله میکردند و مفسرین در رجز سه قول دارند **احدها** مراد ازین رجز خاص طاعون میباشد در آخر این آیات خمسه آیه سادسه عذاب طاعون بر قوم قبطی مسلط گردید در یک شب تا دم صبح یکصد و هفتاد هزار آدم از زن و مرد و طفل هلاک شدند و دفن شده نتوانستند و قول سعید بن جبیر منقول از خاصه و عامه است و همین مروی **در معالم التنزیل** وغیره از عامر بن سعد وقاص از سعد است که او از اسامة بن زید پرسید که آیا تو خود شنیدی از پیغمبر صلعم تسلیط طاعون بر قوم قبطی فقال اسامة بن زید نعم قال رسول الله صلعم الطاعون رجز ارسل الله علی بنی اسرائیل او علی من کان من قبلکم **فاذا** سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه یعنی آنحضرت فرمود که طاعون رجز و رجز عذاب و عقوبة الهی است آنرا خالق فرستاد بر بنی اسرائیل **برای** تنگ کرده در سماع خود باینکه **یا** برای اینکه قبل از شما ام بودند بر ایشان طاعون نازل شده **پس** هرجائیکه طاعون بوده شده باشد شما قدم مگذارید و داخل آن اهل بلد مشوید **و اگر** واقع شد در اهل ارضی و بلدی و شما ساکن آن بوده باشید **پس** خروج بطور فرار از آن بلد مکنید **۲ قول** محتمل است که راوی قوم قبطی را بالقوم بنی اسرائیل اشتباه کرده باشد چه **در در منثور** از ابن عباس روایة کرده اند قال امر موسی بنی اسرائیل

ليذبح كل رجل منهم كبشا ثم ليخضب كفه في دمه ثم ليضرب على بابه فقالت القبط لبني اسرائيل لم تجعلوا هذا الدم على بابكم قالوا ان الله يرسل عليكم عذابا
فنسلم وتهلكون قال القبط فما يعرفكم الله الا بهذه العلامات قالوا هكذا امرنا نبينا فاصبحوا وقد طعن من قوم فرعون سبعون الفا فامسوا وهم يتدافنون
فقال فرعون عند ذلك ادع لنا ربك الخ حاصل آنکه بامر موسی هر یکی از بنی اسرائیل گوسفندی را کشت و دست آلوده بخون او هر یکی بدر خود زده قبطیان گفتند چرا
چنین میکنید اسرائیلیان گفتند بامر موسی بنی میکنیم تا این علامة باشد بینا و بینکم چه با نزال عذاب شما هلاک میشوید و ما همه محفوظ و سالم از آن عذاب نمانیم پس قبطیان
شام کردند بحالتیکه هفتاد هزار آدم بطاعون از قبطیان دفعة مُردند و مشغول تدفین اینها قبطیان شدند **پس** فرعون نزد معاینه حال هول خورده موسی التماس
بتضرع در کشف آن کرد **در منثور** ایضا از سعید بن جبیر روایة دیگر کرده قال القى الله الطاعون على ال فرعون فشغلهم بذلك حتى خرج موسى فامر بني
اسرائيل اجعلوا اكفكم في الطين والرماد ثم ضعوه على ابوابكم كيما يجتنبكم ملك الموت **قال** فرعون اما يموت من عبيدنا احد قالوا لا قال فرعون
أليس هذا عجبا انا نؤخذ ولا يؤخذون حاصل آنکه بامر موسی اسرائیلیان دست های خود را بگِل و خاکستر آلوده نشان بان بدروازهائے خود را کردند تا بان
علامات ملک الموت متعرض ایشان بمرگ نکند **پس** فرعون اینحال دیده گفت آیا از شما که غلام خانه ما هستید احدے نمرد اسرائیلیان گفتند که احدے از ما نمیرد
سوائے قبطیان **پس** فرعون گفت اینچگونه عجب نباشد که ما ماخوذ بشویم و شما ماخوذ نشوید **اشکال** اگر روایات مسلم باشند مع التناقض و منافاة در بین اینخبر بها هم
پس لازم میاید تجویز جهل بر ملک الموت در اماتة و ابقاء خلق اینچگونه جایز بر خدا و ملک الموت باشد و بعلامة خون بدروازه کسیکه باشد بانخانه مرگ و ملک الموت
داخل نشود **جواب** اگر تصحیح و تسلیم چنین اخبار احاد شوند **پس** وضع چنین علامات دمویه بابواب اغنیاء بنی اسرائیل **و** علامات طینیه و رمادیه برابواب فقراء
بنی اسرائیل من باب التمویل القبطیه کفره محمول خواهد شد تا موجب ترک کفر و مرغب علی الایمان باینها شود نه آنکه عزرائیل جاهل از احوال و معرفة مردم بوده **معهذا**
عمل بچنین اخبار احاد نیست اگرچه صحیح الاسانید باشد **قاعدہ کلیہ** هر خبر یکه منافی برهان و معارض قران صحیح الاسناد باشد و ماول مطابق برهان
و محکم قران خواهند شد **واگر** تاویلش امکان نباشد **پس** اگر صحیح نباشد واجب الرد و الترک **واگر** صحیح باشد ترک عمل بالفعل و تحویل آن بمعصومین راسخین فی العلم
میباشد **ثانی الاقوال** در مراد از رجز آنکه مراد از آن برف سرخ مهلک موذی نازل شد و مثل آن قبل بر ان دیده نشده بود **و در مجمع** این مروی از امام والد
ابی عبدالله الصادق علیه السلام است انه قال اصابهم ثلج احمر ولم یروه قبل ذلک واتوا فیه وجزعوا واصابهم ما لم یعهدوه قبله **ثالث الاقوال**
مراد از رجز عذاب معهود است **و** عذاب معهود همان آیات خمسه مذکورة الصدر طوفان **و** جراد **و** قمل **و** ضفادع **و** دم است بدلیل آنکه بر الرجز الف و لام عهدے
است و معهود همان آیات خمسه موروده بر اینها قطعا منص کتاب الله است **و** همین قول اکثر منهم الحسن **و** قتاده **و** مجاهد **و** غیرهم میباشد **اشکال** در تعارض این
اقوال چه کرده میشود چه جمع هر سه جمیع متضاده ممتنع میباشد **جواب** فخر رازی فرموده ان القول الاخير اقوى لان لفظ الرجز لفظ مفرد محلی بالالف واللام
فينصرف الى المعهود السابق وههنا المعهود السابق هو الانواع الخمسة التي تقدم ذكرها **و اما** غيرها فمشكوك فيه فحمل اللفظ على المعلوم اولى من
حمله على المشكوك فيه **بحث ثالث** يا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك اینجمله مقوله فرعونیان است ای موسے دعا کن و بخواه برائے ما پروردگار ترا
بسبب آنچه او عهد کرده نزد تو که آنچه بخواهی تو آنرا اجابة میکنم و بتو میدهم چنانچه از این آیات خمسه هر وقتیکه هر آیتی خواستی بسوال و دعا تو بتو داده شد **و**
بقولی تو گفتی که خدا با من عهد بسته که اگر قبطیان ایمان آورند هر آئینه از اینها کشف و رفع عذاب دنیا و عقبی میکنم **و بقول** ابو مسلم بما عهد عندك
من النبوة **فعلى** هذا یکون الباء باء القسم فجوابه لنؤمنن مراد از این عهد معهود عهده نبوة است پس بنابراین جواب قسم لنؤمنن باشد **فمعناه** یا موسی
بحق ما اتاك الله من الرسالة والنبوة لما دعوت الله لكشف هذا عنا لنؤمنن لك بانك نبي مرسل من الله حقا ولنرسلن معك بني اسرائيل جميعا
یعنی اے موسی قسم میدهیم بتو بحق رسالتیکه بتو خالق عهد کرده و داده آنرا هرگاه بدعوة تو این عذاب ما را زایل ساخت هر آئینه بتو تصدیق میکنیم و ایمان می
آریم بتو و بخالق تو بانکه تو رسول مرسلے از و حقا و صدقا و مرسل تو معبود و احد بحق است احدی شریک ثانی ندارد در ذات و صفات خود و هر آئینه آزاد و
اطلاق و ارسال میکنیم کل بنی اسرائیل را با تو هر جاکه میخواهی با خود ببر **در کشاف** گفته در بما ما مصدریه است **و** المعنى بعهده عندك وهو النبوة
اما در باء بما دو وجه اند **احدهما** باء متعلق با دع لنا ربك الخ والتقدير يا موسى ادع لنا متوسلا اليه بعهده عندك **ثانيهما** ان تكون قسما
مجابا **و جوابها** قوله لنؤمنن لك اى اقسمنا بعهد الله عندك لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك **تنبيه** این التماس فرعونیان مقتضی است که ایشان
در باطن بعلم الیقین موسی را برسالة الهی و نبوة داشته بودند الا چنین التماس بتضرع خصم خود موسی را در اذا مضار نمیکردند **و قول** بانکه او را ساحر

آیا تش را سحر دانسته چنین مقال میگفتند و میخواستند منیف بیاشد **فخر رازی** در اینجا فرمود فنقول انهم بین ما کانوا علیه من المناقضة القبیحة لانهم تارة یکذبون موسی واخری عند الشدائد یفزعون ویتضرعون الیه بفزع الامة الی نبیها **و** یسئلونه ان یسئل ربه رفع ذلك العذاب عنهم **فیقتضی** ذلك انهم سلموا الیه کونه مجاب الدعوة **ثم** بعد زوال تلك الشدائد یعودون الی تکذیبه والطعن وانه انما یصل الی مطالبه بسحره فمن هذا الوجه یظهر انهم ینا قضون انفسهم فی هذه الاقاویل انتهی حین کلامه یعنی ما میگوییم که او سبحانه بیان کرد معتقدهٔ قبیحهٔ متناقضهٔ قبطیان را چه گاهی تکذیب موسی **و** گاهی نزد ورود شدائد بفزع آمده تضرع میکردند آنحضرت را چون فزع و تضرع امة بسوی نبی خود **و** مسئلت میکردند آنحضرت را در باب ازاله و رفع عذاب از ایشان **و** اینحالت مقتضی است که ایشان در واقع تسلیم کرده بودند که موسی مجاب الدعوة نزد پروردگار خود است قطعا بمعاینه اجابة دعوة حسنه در تنزیل الوان و اقسام عذابهائی بر قبطیان **و** اجابة دعوات حسنه آنحضرت در ازاله هر بلائی و آفتی از اینها **پس** ایشان بمعاینه این احوال در مجاب الدعوة بودن آنحضرت بیقین کلی و قطعی داشتند بالضرورة و الا رجوع در دفاع آن عقوبات بسوی خصم جانی خود موسی را نمیکردند **پس** از ازالهٔ آن شدائد معاودة میکردند بتکذیب آنحضرت و بطعن او گمان شان در ان این بود که موسی بتحصیل مطالب خود بسبب سحر و تسخیر میرسد لهذا ظاهر میشود مناقضهٔ عقاید ایشان درباره کلیم الله **اقول** اصح همین است که بایات قاهره ملجئه مجبره اینها قطعا در آخر رسالة موسی فی الواقع دانسته بودند **اما** بطمع جاه و جلالت سلطنت بظاهر تصدیق نمیکردند و در هیبة آنحضرت زوال مملکت و حصول ذلة گمان کرده ظاهرا تکذیبش مینمودند که تا حال معبود مالک بود و حالا ذلیل عابد خود را بسازند و بسا دنیا دارها **و** متعصبین متکبرین خلفا الی حین چون متعصبین سلف در هر عصر قدیما و حدیثا همین عاده دارند **و** مصرحش کلام خالق عالم الغیوب والقلوب وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم میباشد ثم الله اعلم **اشکال** بنابرین هرگاه قبطیان در واقع متیقن بصدق رسالة بودند و ظاهرا جحد و انکار بطمع جاه و عزة و جلالة و بخوف زوال مملکت خود لسانا علی الظاهر میکردند **پس** چرا در دنیا بعقوبة غرق و نیست و نابود شدند **و** مآل احوال ایشان در عقبی چه خواهد بود **و** اگر بنار ابدی معذب باشند انخلاف عدل الهی است زیرا که اصل ایمان تیقن و تصدیق قلبی است **و** اگر در آخر نجاة با ایشان باشد بجهة وجود تصدیق قلبی ایضا منافی عدل الهی است چه انکار لسانی بغیر قلبی اعتبار ندارد **جواب اول** بنابر قاعده مجبره حسن و قبح عقلی نیست پس بنابران مالك الملوك اگر شیطان را ناجی و انبیا را ناری سازد و عذاب دایم کند اختیار دارد **اما جواب ثانی عدلی** آنکه ایمان عبارة از تصدیق قلبی **و** اقرار لسانی معا است چنین تصدیق در دین حق داشته او البته مومن مصدق است و احدهما کافر واجب العذاب است بغیر عذر معقول **لقوله تعم** قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم پس ازین ثابت شد که لسانی محض تصدیق نیست تا وقتیکه مصدق بقلب و مقر بلسان معا نباشد **تنبیه** پس بنا برین نزد عدلیه همه بالاتفاق فرعون و قوم او همه امثال اینها کفار دایم العذاب بنار میباشند اشکال از راس ساقط شد ثم الله اعلم **جواب ثالث** معرفة شیٔ و علم آن بنفسه مستلزم تصدیق نیست چه علم شیٔ چیزیست **و** تصدیق آن شیٔ دیگر است چنانچه تصور شیٔ است **و** تصدیق بعد آن شیٔ دیگر است **لهذا** اکثر کفار سلف و خلف بنبوة انبیا و خلافهٔ خلفا را میدانستند اما تصدیق نمیکردند **پس** فرعونیان از انجمله بودند که با علم بحقیقة شیٔ انکارش جحد عظیم است این مقتضی تعذیب عظیم منکر عارف را میباشد **لهذا** فرعونیان را در دارین معا شد عقوبت و عذاب عاید شد اشکال باطل است **بحث رابع** لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لك ولنرسلن معك بنی اسرائیل **و** لنرسلن جواب شرط است یعنی ای موسی اگر تو کشف و ازاله عذاب از ما کردی بقسم میگوییم ما که البته با لتصدیق تو بنبوة و رسالة تو میکنیم و هر آئینه آزاد و اطلاق میکنیم کل بنی اسرائیل را از ربقه رقیة و اسیر میسازیم ایشان را بمعیت تو هر که بخواهی ببر و بفرست اینها را **تنبیه** این دلالة دارد که کل قوم بنی اسرائیل با سترقاق و در کمال صعوبة و نهایة شدة در ایدی قبطیان بودند و موسی ابتداءً درخواست اطلاق و ارسال اینها از فرعون کرده بود **و** ایشان قبل برین اطلاق و ازادی ایشان قبول نکرده بودند **و** الحال بلاچاری و لابدی خود اقرار بارسال و اطلاق ایشان کردند **و رازی** در اینجا فرمود بنو اسرائیل کانوا قد اخذوا بالکد الشدید فوعدوا موسی علی دعائه بکشف العذاب عنهم والتخلیة عن بنی اسرائیل و ارسالهم معه حتی یذهب بهم این شاء **تبصره** بنگر و بکمال نظر و فکر کن که او سبحانه بجهة خلاصی جهال بنی اسرائیل هارون و موسی را بسوی فرعون فرستاد و تا بیست سال آن هر دو برادر چه زحمتها برای خلاصی اینها از رقیة و شدة و صعوبة فرعونیان کشیدند **و** آخر فرعونیان کلهم را اغراق بحر ساخت بجهة کفر و ظلم و تعدی اینها بنی اسرائیل **پس** تو بنیات تامل تام کن که هرگاه مقتضای غیرة حق سبحانه رقیة و گرفتاری بنی اسرائیل در ایدی قبطیان نشد **پس** او سبحانه چگونه راضی شود بگرفتاری مومنین را در دنیا بدست ظالمان و کافران **و** در عقبی در اشد عذاب نیران انه هو الغفور الرحیم فی الدنیا والاخرة للمؤمنین **بحث خامس** فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه این تقدیر دارد که موسی برای کشف عذاب

جواب اشکال اگر فرعونیان علم الیقین بنبوة موسی داشتند پس چرا در دنیا معذب گردیدند

فرعونیان دعا

فرعونیان دعا کرده خالق اجابتش فرموده واو سبحانه بنابران سفر باید پس وقتیکه بجسب خواست برداشتیم از قوم فرعونیان عذاب اتا مدتی موعود وزمانی معین و مقرر وتاخیر ومهلة دادیم ایشانرا تا رسیدن ایشان بآن زمان موعودی مقدر وآن اجل مقدرا بهایوم الغرق خاص بوده **سوال** آیا بالکلیه عذاب از ایشان برداشته شده بود **جواب** بدانکه درانیجا دووجه محتمل اند **احدهما** از فرعون وقوم بالکلیه عذاب زایل وبرداشته شد تا وصول وقت غرق ایشان محفوظ از ضرر عذابها بودند **ثانیهما** عقوبت وعذاب فی الواقع والحقیقة از ایشان بالکلیه برداشته نشده بود بل ایشانرا تاخیر عذاب مهلة داده شد که آیا ایفاء وعده وعهد نمایند یا نکث آن عهد کنند وعرض دراهمال وتاخیر عذاب شان اظهار حال شان درخلق علوی وسفلی بود وهمین قول جمعی منهم الرازی هست **قالوا** ومعناه انا ما ازلنا عنهم العذاب مطلقا وما کشفنا عنهم الرجز فی جمیع الوقایع بل انما ازلنا عنهم العذاب الی اجل معین وعند ذلك الاجل لا نزیل عنهم العذاب بل نهلکهم به انتهی

بحث سادس اذا هم ینکثون ایجواب شرطیه فلما کشفنا است **بدانکه** نکث بمعنی نقض عهد ومیثاق ولاوفائی وعده نمایند خلاف ملتزم خود بالقسم والعهد می نمایند **واذا** درانیجا مفاجاتی هست **پس** معنیش آنکه بعد کشف الرجز عنهم فاجئوا ینکث عهدهم بلا تامل ولا توقف ولا تأخر یعنی بعد کشف عذاب از فرعونیان درمرتبه آخر هم پس ایشان ناگهانی بلا التعقل ولا تامل نکث عهد خود کردند دفعة اندیشه درخلاف وعده ونکث عهد خود نکردند که انجام نقض میثاق وخلاف عهد در دنیا وعقبی چه عاید بایشان میشود **تنبیه** درین دلالة است که خلاف وعده ونکث قسم وعهد ومیثاق مطلقا حرام واز اکبر کبایر است لهذا فرعونیان را انتقام بغرق عاید شد چه فاء فانتقمنا نزد جمعی تعقیبیه است عقب نکث ذکرش فرموده ثم الله اعلم **بحث سابع** انتقام بمعنی کینه کشیدن وگرفتن کسی بعقوبة مقابل سوء فعل وباب افتعال از نقم ینقم نقمة بمعنی گرفتن حق خود از عدو وتعذیب باشد **درکبیر** فرموده الانتقام فی اللغة سلب النعمة بالعذاب یعنی درلغت بمعنی سلب نعمة بالعذاب والعقوبة باشد **درمصباح** گفته ونقمت منه من باب ضرب **و** انتقمت عاقبت **و** الاسم النقمة مثل کلمة **و** یخفف مثلها **و** یجمع علی نقم مثل سدر وسدرة **و** یجمع بالالف والتاء علی لفظ المثقل والمخففة **و** **اما الیم** بمعنی بحر عظیم المیاه هست **درکشاف وکبیر** گفته الیم البحر الذی لا یدرك قعره وعمقه یعنی یم بالاو غام بحریست که قعر وعمق او بکثرة ابش درک دریافت نشود **و** **قیل** هو لجة البحر ومعظم مائه یعنی بقول دیگر یم بمعنی لجه واوجیکه معظم باشد ابش **سوال** یا در اصل عربی است یا عجمی **پس** از کدام زبان لفظ یم هست **جواب** بدانکه **ازهری** گفته الیم معروف لفظة سریانیة عربتها العرب **و** یقع اسم الیم علی البحر الملح والبحر العذب ویدل علی ذلك قوله تعالی فاقذفیه فی الیم **و** المراد به نیل مصر وهو عذب یعنی یم لفظی سریانی معروف است آنرا عرب تعریب کردند **و** اسم یم بر آب شور سمندر وبر آب شیرین نیز اطلاق میشود چنانچه در **یم** فاقذفیه فی الیم اطلاق شد وموسی دریمیکه قذف والقا شده او خاص نهر نیل بوده **و** آبش شیرین عمیق وبعید القعر بکثرة آب میباشد **پس** ثابت شد که اطلاق یم بر آب شور وشیرین هر دو میشود **تبصرة** بدانکه اصل یا بمعنی قصد است **درمصباح** گفته والیم البحر **و** یممته قصدته **و** تیممته تقصدته **و** تیممت الصعید تیمما **و** تاممت ایضا **رازی** فرموده **و** اشتقاقه من التیمم لان المستفیدین به یقصدونه **و** ازینجا تیمم بدل وضو وغسل میباشد چه مقصود تطهیر از تراب طهارة شرعی میباشد بنهج معهود **و** **ابن السکیت** گفته در ذیل آیه فتیمموا صعیدا طیبا ای اقصدوا الصعید الطیب ثم کثر استعمال هذه الکلمة حتی صار التیمم فی عرف الشرع عبادة عن استعمال التراب فی الوجه والیدین علی هیئة مخصوصة معهودة انتهی **بحث ثامن** فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم یعنی پس بسبب استدامة کفر ونکث عهود خود بکرات ومرات انتقام گرفتیم از ایشان **و** **بقولی** اردنا انتقامهم باسوء اعمالهم وصنایعهم **و** **بقولی** عجزنا هم بکفرهم ونکثهم عهودهم **و** **بقولی** بکفرهم ونکث عهودهم بالمرات فاهلکناهم **و** **بقولی** فاسلبنا هم نعمة الدولة والجموع فاهلکناهم **و** **بقول** عمر نسفی اصل الانتقام منهم هو ضد الانعام کما ان العقاب هو ضد الثواب **تنبیه** پس فاغرقناهم فی الیم تفسیر انتقمنا منهم است یعنی بان اهلکناهم بالغرق فی الیم ما انتقام گرفتیم از فرعونیان باینکه هلاک ساختیم ایشانرا بغرق در بحر کثیر الماء بعید القعر **رازی** گفته واعلم ان المعنی انه تعالی لما کشف عنهم العذاب مرات قبل مرات وکرات ولم یمتنعوا عن کفرهم وجهلهم ثم بلغوا الاجل الموقت انتقم منهم بان اهلکهم بالغرق یعنی هرگاه از فرعونیان کشف عذاب قبل مرات بمرات وکرات بوقوع آمد وبحصول انجامید وایشان از کفر وجهل خود باز نیامدند تا آنکه با مهال اجل ووقت موعود رسیدند پس آن وقت واجل منتهی انتقام گرفتیم از ایشان باهلاک کل ایشان بغرق در بحر عظیم **اشکال** آیا کل مردان وزنان واطفال قبطیان باغراق هلاک ساخت ایشانرا تا نام ونشان ایشان در دنیا باقی نگذاشت واز صفحه دنیا بالکلیه علامة ایشان برداشت یا خاص مردان غیر زنان وغیر اطفال صغار ایشانرا باهلاک انتقام گرفت **بروجه اول** اهلاک زنان وصبیان قبطیان کاهم ظلمی ظلمه نخالق عادل تعالی عاید میشود عقلا وشرعا هم بآیه **و** لا تزر وازرة وزر اخری نسوان خصوصا صبیان را بلا گناه بگناه ان

شوهران پدران هلاک بعقوبة وعذاب ساختن غیر معقول است **جواب** باقوال اهل سیر و تاریخ و حدیث ظاهر است که کل مردان و زنان ایشان را هلاک ساخت
اما بر مذهب جبریه هلاک صغار و کبار ایشان جایز بلا عیب است لانه تعالی مالک الملک والخلق است یفعل ما یشاء و یملک ما یشاء لا یسئل وهم یسئلون
اما بر مذهب عدلیه آنکه زنان قبطیه تابع شوهران راضی بافعال و خود مصر بر شرک کفر و بحث جحود بودند لهذا با مردان بسبب استحقاق تجزا و سزا و
خود با ایشان رسیدند **اما صبیان** شان بعد بلوغ شان بتابعة ابا و قوم خود عصاة بودند هلاک شدند چه از مجی موسی برسالة تا بغرق ایشان تا هلاک ایشان
بغرق زیاده از بیست سال زمان گذشته **و** اطفال شان تا آن وقت کامل الرشد و بالغ شدند **و** از ایلاد و تولید جدید اصلاب و ارحام ایشان را علیم حکیم مدبر تعالی
باز داشته **پس** اشکال باطل میباشد ثم الله اعلم **بحث تاسع** بانهم کذبوا بایتنا و کانوا عنها غافلین **بدانکه** این جمله تذییلیه در معرض بیان تعلیل هلاک
قبطیان میباشد یعنی سبب اخذ انتقام از انها باغراق باین جهت بود که بتحقیق ایشان تکذیب میکردند و دروغ میشمردند آیات و علامات الهیه را و بودند ایشان
همیشه غافل از الهیة و عبادة او **و بقولی** و همیشه بودند ایشان معرض از ما و از آیات و از مرسلین بالمعجزات و اسباب الهلاکة والعقوبة تعجیلاً فی الدنیا گردیدند **سوال**
مرجع ضمیر عنها کدام است **جواب** خلاف در آن دارند **نزد بعضی** راجع بسوی نقمة است یعنی از نقمة و حصول انتقام ما غافل بی خبر بودند **و بقولی دیگر**
راجع الی الآیات است **و** همین قول زجاج و اکثر مفسرین است لانهم کانوا لا یعتبرون بالآیات التی تنزل بهم **پس** بنابراین معنی غافلین آنست که آیاتیکه
بدست موسی بایشان رسیدند انها را اعتقاد و اعتبار نمیکردند که آیات الهی قطعاً اند بل حمل میکردند آن آیات را که من باب السحر والشعبده اند **و وجه دیگر**
در این محتمل است که ایشان تغافل و لا اعتنائی بایات موصوله میکردند بعد دانستن و فهمیدن ایشان که این آیات فی الحقیقة علامات خالق ارض و سماوات است
معبود ارفتار با انها رفتار بی خبران و نادانان میکردند **اشکال** چونکه غفلة امری طبعی حیوانیست که عدم تنبه متیقن در وقوع شود بلا اختیار نه باراده انسانی پس بر فعل غیر اختیاری
چرا ذم و وعید عاید شده و بر حالة عجیز ارادی و لا اختیاری چون سهو و نسیان مواخذه جایز نیست پس چگونه قبطیان بر آن حالة مذموم و ماخوذ گردیدند
جواب بر مذهب مجبره قدحی نیست یعذب من یشاء و یعطی و یحیی من یشاء بغیر سبب عمل **اما بر مذهب عدلیه** المراد والغفلة هنا الاعراض عن الآیات
و عدم الالتفات الیها فهم اعرضوا عنها حتی صاروا کالغافلین عنها یعنی مراد از غفلت در اینجا اعراض از نظر و از تامل آیات و از عدم توجه و التفات بانها
پس این اعراض از آیات چون غفلت غافلین از انها گردیده متصف بغافلین گردیدند **اما بر وجه** آنکه ضمیر انها راجع است الی النقمة و حصول آن در عقبی
اشکال بالراس ساقط است که ایشان غافل و بی فکر و بی خبر بودند که نقمة در عاقبة بایشان برسد **اشکال** چونکه فرعونیان از بدایة خود کفار بودند مع ذلک تکذیب آیات
کردند پس چگونه انتقام انها بمقابل تکذیب و غفلة خاص بغیر شرک کفر و قتل عام ناحق بنی اسرائیل و معاصی لا تحصر عاید شد **جواب** بعض فرمودند لیس
فی الآیة بیان انه تعالی انتقم منهم لهذین الامرین معاً خاصة دلالة علی نفی ما عداه **فلو سلمنا** پس ما میگوییم چونکه تکذیب غفلة بعد التشریک آخر از ایشان
بوقوع آمد لهذا ذکر تکذیب الآیات و غفلة ایشان مذکور شد **تنبیه** در آیه دلالة که نظر و تامل و تعقل در آیات واجب است و لذلک ذمهم بان غفلوا عنها
وذلک یدل علی ان التقلید طریق مذموم ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِیْنَ کَانُوْا یُسْتَضْعَفُوْنَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِیْ بٰرَکْنَا فِیْهَا ط وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنٰی عَلٰی بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ٥ بِمَا صَبَرُوْا ط وَدَمَّرْنَا مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهٗ وَمَا کَانُوْا یَعْرِشُوْنَ ۝

ترجمه این آیه واحد یعنی با میراث دادیم قومی و طایفه را که بودند ایشان ضعیف ساخته شده یعنی ایشان را ضعیف ساخته برقیة گرفته شده بودند القوم
مردان و زنان بنی اسرائیل میباشد که بمجی موسی کلیم الله فرعونیان برقیة ایشان را گرفته در خدمات صعبه شدیده رذیله و کثیفه مقرر کرده بودند پس از هلاک فرعونیان
مشرقهای زمین و مغربهای آن یعنی جهات شرقی و جهات غربی و ما بین آن از ملک فرعون بمیراث دادیم بنی اسرائیل را آن ارض ملکی را بارکة داده و مبارک
گردانیده بودیم

گردانیده بودیم دران عوض بوفور کثرة عواید و فواید از فواکه و زراعات و اشجار و گوناگون ثمار و میاه عیون و آبار و تمام شد کلمه یعنی وعده پروردگار تو که وعده نیکو
برای بنی اسرائیل بود یعنی شما را بعد از ذلة رفیقة و شدة و عسرة نصرة و یاری میکنم تا بعزة و رفعت و مملکت و وسعت برسید وایفا و اتمام آن وعده را با ایشان کردیم بسبب
آنچه شکیبائی و صبر و تحمل کردند ایشان بر مضرات و زحمات و صعوبات و مکاره دیگر هم زدیم و خراب کردیم همه آنچه صنعت و عمل فرعون و قوم او میکردند و برهم زدیم آنچه
برافراشته و برداشته بودند ایشان از اماکن عالیه و قصور رفیعه و سلطنت قاهره که مستحکم برای خود کرده بودند **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول**
سابق گذشته که ارث و حقیقة اصل و امر قدیم و متروک باقیه از سلف و آنرا خلف او میبرد و از یکی بدیگر میرسد کما قال فی **الصحاح و القاموس و الکلیات**
والمصباح وغیرها الارث المیراث والاصل القدیم توارثه الاخر عن الاول والبقیة من الشیء وکما یقال هو فی ارث صدق ای فی اصل صدق و
هو علی ارث من کذا ای علی امر قدیم توارثه الاخر عن الاول **و** اصل ارث ورث بکسر اول همزه او مبدل از واوش میباشد **تنبیه** هرگاه معنی لغوی
بتو واضح شد پس **بدانکه** در شریعة میراث **و** ارث **و** تراث الفاظ متحده عبارة از بقیه متروکات مالیه مملوکه شخص سابق میباشد **و** بعد موت و مرگ و بلا حق او
از جهة نسب یا سبب استحقاقا بالاصالة باو میرسد **و** این توارث بالنسب **و** بالسبب شرعا مخصوص خلق است **اما** از اسماء حسنی الهی لفظ وارث است **و** مدح خود در
آیه یرث الارض ومن علیها فرموده **پس** خالق وارث ملک ارض و خلق بسبب میشود و میباشد **و** آن سبب تخلیقی خاص است که او سبحانه بالاصالة مالک کل خلایق
و ارض و سماء و ما بینهما است زیرا که همه اینها را آفریده و خلق کرده **و** در حال حیوة و ممات اینها مالک اصلی او سبحانه است از یک مملوک خود گرفته بدیگر مملوک بتوریث میدهد
و اما اطلاق اسم وارث بر واجب خالق با یکجا رو به جهت دیگر هم شده **و** آن اینست که او سبحانه حی و قیوم و دیموم باقی الی ابد الاباد و بلا تغیر و لا زوال است بقیه متروکات
خلایق را بعد موت و فوت ایشان باو حی باقی هم بالاصالة میرسد و عاید میشود **و** مدح خود بایه یرث الارض ومن علیها باین سبب و جهة فرموده **بحث ثانی**
واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون **بدانکه** بعد اهلاک و استیصال فرعون و قوم او بطور عقوبة او تعو رجوع کرده در بیان احسان و انعام مظلومین قوم
بنی اسرائیل یعنی ما بمیراث دادیم و بعد توریث تمکین دادیم و اباحة تصرف کردیم از قوم و گروهی را که ضعیف ساخته بودند ایشان را باسترقاق مردان و زنان و خدمات
صعبه و شدیده سپرده بودند ایشان را و بر هر نفسی جزیه کثیره مقرر کرده بودند بر اینها و اطفال ایشان را بچیان اینها چون گوسفندان ذبح میکردند و دختران اینها را
باقی گذاشته برای خدمات صعبه و شدیده بجا نهای خود میبردند و اینها را خوار و ذلیل گذاشته بودند **و** مجمع هم همین فرموده فاورثهم الله بان حکم لهم و
مکنهم بالتصرف و اباح لهم ذلک بعد اهلاک فرعون و قومه **بحث ثالث** مشارق جمع مشرق جای طلوع آفتاب بوقت صباح **و مغارب**
جمع مغرب جای فرو رفتن آفتاب در افق وقت شام از شرق یشرق شرقا و شروقا و از غرب یغرب غربا و غروبا میباشد **اما** در نصب مشارق و مغارب دو وجه اند **احدها**
بجهة مفعول اورثنا نصب دارند **و** تقدیرش واورثناهم الارض فی مشارقها و مغاربها **ثانیها** بجهة ظرفیة نصب دارند بجز ظرف بودن مشارق
و مغارب میباشد **و** تقدیرش واورثنا القوم الذین یستضعفوا فی مشارق الارض و مغاربها **بحث رابع** مشارق الارض و مغاربها یعنی و بمیراث
رسانیدیم و دادیم مشارق زمین و مغربهای آنرا بقومیکه ضعیف و ذلیل بودند در ایدی عمالقه **و** فراعنه مصر تا مدة مدیدی **اشکال** لفظ مشارق و مغارب صریح اند که
جمیع مغربهای و مشرقهای کل روی زمین بوراثة بنی اسرائیل داده شده حال آنکه فرعون بغیر ارض مصر مالک کل روی زمین نبوده تا مفهوم کل مشارق الارض و مغاربها
صحیح بشود **جواب** بوجوه است **اول** چونکه ملک فرعون نواحی مصر و شام بود **پس** بنابران مشارق و مغارب نواحی شام بمیراث باینها داده شده **و** مویدش ارکنا
فیه است چه در ارض شام کثرة اشجار فواکه و بساتین و ارزاق و میاه عیون و آبار و انهار را و بعد از خلاصی از چنگ فرعون بهمان ملک شام که موطن آبائی و
اجدادی اینها بود بمیراث باینها داده شد **و** همین قول جمعی منهم حسن است **ثانی** نزد جبائی نواحی مشارق و مغارب ملک ارض مصر بعد اهلاک فرعون بنی اسرائیل
خالق بمیراث داد **ثالث** مراد مشارق کل روی زمین و مغارب را داود و سلیمان مالک آن شده **و** همه آن بمیراث بنی اسرائیل رسید زیرا که لفظ ارض اسم جنس
و بر او الف و لام استغراقی داخل شده پس کل زمین بوراثة از داود و سلیمان باین بنی اسرائیل رسید **و** همین قول زجاج است **ایراد** این غیر ثابت است زیرا
که شنیده و دیده اصلا نشده که بعد اهلاک فرعون اسرائیلیان کل روی زمین را مالک شده باشند و لو بزمان قلیل **و** اینجا بطور اکرام و منت فرموده که از چنگ
فرعون بنی اسرائیل را نجات و خلاصی داده پس امکن و دولة و کل ارض مملکت و بتوریث در تصرف اینها داده **و** همین صحیح است که مملکت فرعونی بایشان رسید
و در مملکت فرعون شام که ابائی بود آبائی اینها بود و آن نواحی شام معمور تر از همه املاک آن نواحی قدیما و حدیثا الی حین میباشد **و** مویدش نیز آیه اسری بعبده
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله **بحث خامس** التی بارکنا التی در محل نصب است زیرا که صفة است **و** موصوفش مفعول اورثنا میباشد

پس در موصوفش خلاف دارند اول آن موصوف مشارق و مغارب است ثانی موصوفش ارض است یعنی الارض پس بنا بر این در محل مجرور باشد زیرا که ارض مضاف
الیه مشارق واقع شده مسعودی این را ضعیف شمرده زیرا که فصل ما بین موصوف و صفت بمعطوف و مغاربها لازم می‌آید چون قامت ام هند و ابوها العاقلة
ثالث ضمیر در مجمع فرموده ضمیر ها در فیها عاید بسوی التی است و التی صفة ارض محذوفه است و موضع ارض نصب باورثنا هست و تقدیرش چنین خواهد شد و اورثنا
مشارق الارض و مغاربها الارض التی بارکنا فیها و قیل التقدیر فیها لیس بوجه وجیه بلا ضرورة الا اذا ادید و مغاربها الارض التی بارکنا فیها فعلی
هذا الارض مضاف الیه المغارب فتکون التی فی محل الجر للاضافة لا النصب الاول صحیح بلا اشکال بحث سادس التی بارکنا فیها یعنی آن جهات
شرقی و غربی ارضیکه بابرکة داده‌ایم در ان بزیادتی زراعات و حصول عقاید و فواید و پیدایش کثرت انواع غلات گوناگون و اشجار ثمار و فواکه و وفور نعمات و کثرت میاه
عیون و انهار و بان سبب همیشه در ان نواحی وسعة عیش و فراخی و منافع و ارزانی در همه اشیا و گذاره انسانی و حیوانی میباشد بحث سابع الحسنی مونث
احسن از افعل تفضیل است چون من آیات ربه الکبری و کبری فعلی مونث اکبر تفضیلی میباشد و کلمة بتا وحدة بمعنی مفرد و آن وعده الهی بنی اسرائیل بلسان موسی
رسیده بود بحث ثامن و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل در تمت دو معنی اند احدهما اصح کلام ربک بانجاز الوعد فی اهلاک عدوهم
و استخلافهم فی ارض ملکهم و مصرهم و هذا هی الکلمة الحسنی من الله لبنی اسرائیل یعنی صحیح و ثابت شد کلام پروردگار تو در اجرای وعده حسنی خود در
اهلاک عدو ایشان و خلیفه ساختن ایشان بمقام و اماکن و مملکت اعدا و تبدیل ذلة ایشان بعزة و رفعة ایشان و اما اینکه کلمه حسنی همان است که موسی ابتدا بنی اسرائیل
بطور تسلی فرموده بود عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض و بعد غرق فرعون بایشان او وعده جاری و نافذ ساخت و بقولی آن وعده حسنی
در آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نری فرعون و هامان و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون میباشد ثانیهما معنی و تمت کلمة ربک الحسنی بکمال و تمام رسید کلمه نیک پروردگار تو بر
بنی اسرائیل باهلاک عدو و تخلیف ایشان بمقام و ملک ایشان باحسن وجه و رسیدن اینها بانجاز وعده الهی بنی اسرائیل بود و آن وفا و ادا و تمام شد لان الوعد
بالشیء یبقی کالشیء المعلق فاذا حصل الموعود به فقد تم و کمل ذلک الوعد اشکال علی بنی اسرائیل و لفظ علی برای نیکی استعمال نمیشود بلکه برای بدی
در کلام عرب استعمال است پس علی بنی اسرائیل چگونه برای خیر اینها معنیش خلاف موضوع میباشد جواب اول نزد اکثر علی در اینجا صله و تمت میباشد بمعنی مضت
و استمرت علیهم الکلمة الحسنی کما تقول تم الامر اذا امضی علیه میباشد جواب ثانی نزد بعضی جایز است که علی بمعنی موضوع اینجا باشد چه حصول وسعة و عزت
و جاه و ملک و مال بدانها ابتداء نعمة حسنی است و بایصال فرح و نشاط و آلاء بکسی موجب ابتلا و امتحان او میگردد چنانچه … شد که اکثر مردم را که عزة و جاه و غنا و
فواید و منافع و نعمة بعد العسر و الذلة و الفاقة وقتیکه حاصل شد البته بعد آن باغی و طاغی و یاغی شدند الا ما شاء … گردید و مویدش آیه و لو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض است و همچنین جایز است که علی در اینجا بمعنی موضوعی بر باشد چه بعد نجاة از عذاب فرعون و ذلة و قلة اینها طغیان و بغی کردند و بسیار
انبیا خود را قتل کردند و گاو سالة پرستی کردند و وقت رفتن بیت المقدس سطوة و اسوء احوال ایشان در کتاب الله مفصل مذکور است ثم الله اعلم اشکال هرگاه کلمه لفظ مفرد
واحد باشد پس اطلاق این چگونه بر کلام عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض الخ اطلاقش جایز و صحیح شود جواب هر چند کلمه لفظ مفرد است
و لکن اطلاق شرعا و عرفا شده چنانچه لفظ کلمه بر شهادتین ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله شده و کلمه بر قصیده و بر خطبه و بر دیوان استعمال
است و هرگاه این در خطبا و شعرا عرب و در علما الی حین جاری و ساری هست اشکال باطل بالراس و الاصالة میباشد و دمرنا بحث قراءة عاصم فی روایة
و تمت کلمات ربک الحسنی است و نظیرش من آیات ربه الکبری است نقله الرازی بحث تاسع دمرنا بمعنی اهلاک و تخریب حقیقة چنین میباشد و لیث
قال الدمار الهلاک التام یقال دمر القوم یدمرون دمارا در مصباح گفته که دمار اسم چون هلاک وزنا و معنی میباشد اما عروش جمع عرش بمعنی
سریر و سقوف اماکن عالیه و مینار و آنچه بلند و بالا کرده شود بر عمارات از اقسام تاکستانها برای بالا کردن و برافراشتن درختهای انگور و درختهای گل و ریاحین
برانها بحث عاشر یعرشون قراءة اند احدهما بضم را رحمله و این قراءة ابن کثیر و ابن عامر و ابوبکر است ثانیهما بکسر را و این قراءة قراء هست
اما این اختلاف بضمه و فتحه بجهة دو لغة در یعرش است و لی بالکسر افصح است ابو عبیده بعد ترجیح بالکسر در یعرشون گفته که بمعنی یبنون کما یقال
عرش مکة ای بناءها زجاج گفته عرش یعرش عرشا اذا بنی بناء غالبا و قصرا مشیدا و زمخشری گفته و بلغنی انه قرء بعض الناس یغرسون
من غرس الاشجار و ما احسبه الا تصحیفا منه بحث حادی عشر ما صبروا و دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون

این بار بیست

این بایستی یعنی این احسانات که با سرائیلیان در آخر حاصل شد بسبب صبر و تحمل ایشان شد ایعادیات و صعوبات و زحمات فرعونیان ابر دی ایمان خود و ہلاک و خراب ساختیم جمیع صنایع و افعال فرعون و قومش را از ابنیه و اماکن و قصور که بنا کرده بودند و خراب کردیم و برہم زدیم جمیع بساتین و اشجار ثمار و ریاحین و سقوف رفیعه عالیه که برای نظاره کردن و نسیم رسیدن از چہار اطراف بنا فرعونیان کرده بودند چه سلاطین اکثر نظارگاہان بلند و بالا بنا و تیار میکنند برای تماشا و نظاره اطراف اربعه و نسیم رس و فرعون و امناء دولت او اکثر ساخته و اعلی و اشرف اماکن و ابنیه فرعون و اجله قومش بنا کرده بودند و جمعی اہل سیر میگویند که ہمس که اول آجر و گچ اختراع کرده و عمارة بچونه و آجر پخته ساخته فرعون بود و **ابن عباس** در تفسیر یعرشون فرمود یعنی یسقفون من القصور والبیوت عن ابن عباس **زجاج** گفته کلما بنوا من الاماکن العالیة **رازی** گفته قیل وما کانوا یعرشون من الجنات ومنه ایضا جنات معروشات و ہمین قول حسن ہست اند قال ما کانوا یعرشون من الثمار والاعناب **وقیل** وما یرفعون من الابنیة المشیدة فی السماء کصرح ہامان و فرعون و ہمین قول مجاہد ہست انہم یبنون فی مصر من العمارات والبنیان المرتفعة فی السماء **وقیل** کلما کانوا یصنعون **اقول** ہمہ وجوه را آیة حاوی است پس ہمہ وجوه داخل اند و عمومیت اولی است از اخذ بعض دون البعض ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَجٰوَزْنَا بِبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلٰی قَوْمٍ یَّعْکُفُوْنَ عَلٰٓی اَصْنَامٍ لَّهُمْ قَالُوْا یٰمُوْسَی اجْعَلْ لَّنَآ اِلٰهًا کَمَا لَهُمْ اٰلِهَةٌ قَالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ ○ اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِیْهِ وَبٰطِلٌ مَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ قَالَ اَغَیْرَ اللّٰهِ اَبْغِیْکُمْ اِلٰهًا وَّهُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ○ ترجمہ این سہ آیه

یعنی او تعالی میفرماید و دیگر اینیم عبور دادیم بنی اسرائیل را علیہم السلام در دریای قلزم پس آمدند ایشان بگذشتند و رسیدند بر طایفه که اقامت میکردند بر عبادة و پرستش بتان و اوثان که مخصوص مر ایشان را بودند گفتند بنی اسرائیل مخاطب بموسی ای موسی بگردان و مقرر کن برای ما مردم مر یکی معبودی را از تماثیل و صور تا ما ہم عبادة و سجده و اجلال و تعظیم او کرده باشیم چنانچه مر ایشان را خدایان کثیر و برای ہر یکے از آنہا معبودان عدیده از اصنام و اوثان اند و سجده و عبادة میکنند بآنہا موسی در جواب شان فرمود بدرستی و بتحقیق شما ہستید گروہی نادان گفتار نادانان و احمقان میکنید بدرستی و بتحقیق این گروه و طایفه اصنام ہلاک شده اند بر طریقه شدن ایشان با آنچه در آنند یعنی ایشان بجہال نادانی و نافہمی بغیر تعلیم و تعقل اصنام جماد را که بدستہای خود تراشیده اند و نفع و ضرر از آنہا ابدا ممکن الحصول فی الصدور نیست و آنرا می بینند و می دانند معبد آنہا خالق و مطاع بجہل پنداشته معبود قرار داده اند و عبادة آنہا میکنند و در حقیقة ضایع و باطل و زایل محض است جمیع آنچه کفار و مشرکین بعمل و بوقوع میآرند از عبادة بغیر الله الواحد القہار جواب دیگر گفت موسی با ایشان آیا سوای خدای خالق و بگیرست که بطلبیم و بیارم او را تا عبادة او بکنید و حال آنکه ہمان معبود واحد در ذات و صفات است که تفضیل و افزونی داد شما را بر عالمیان زمان شما و این آیات فرستاد و شما را نجات داد از جنگ فرعونیان و ہلاک کرد ایشان را و غرق کرد ابنیه آنہا در این بحر زخار **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** جاوزنا باب مفاعله بمعنی اخراج از حدود و گذشتن و قطع و عبور باشد و اجتاز اجتیازا نیز بمعنی گذشتن باشد **در مجمع** فرمود المجاوزة الاخراج عن الحد وجاز الوادی یجوز جوازا اذا حلفه و دائه وجاوز مجاوزة و اختاره اجتیازا از جاز یجوزه جوازا بمعنی گذشت **در مصباح** گفته جاز المکان یجوزه جوزا وجوازا سار فیه وجاز العقد وغیره نفذ و مضی علی الصحة واجازه بالالف قطعه واجازه انفذه و تجاوزت عن المسیئ عفوت عنه و صفحت **بحث ثانی** البحر مجتمع و محل آب کل دنیا معروف بسمندر و بحر محیط ارض میباشد و بعض بحر و بحر و بحار است **سوال** چرا دریا بحر نامیده شد **جواب** اہل معانی و لغة گفتند برای اتساع و وسعته آن بحر نامیدند لہذا التجر کثیر العلوم و وسیع الاطلاع را میگویند **در مصباح** گفته سمی بالبحر لاتساعه ومنه قیل فرس

اول کسی که اجر و گچ ساخته و عمارة بنا کرده فرعون بوده ۱۲

بحر اذا کان واسع العمق در مجمع هم فرمودہ واصل البحر من التبحر من الشق ومنه البحيرة لسعة شق اذنها او بحر فی العلو اذا اتسع فیه بحث

ثالث وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر بدانکه هرگاه قوم فرعونیان ایفاء عهود نکردند وتا بیست سال چندبار زیاده مرة بعد مرة وکرة بعد کرة آخر فرعون با کل

قوم ولشکر وامراء ووزراء دولت خود بشورے خود را تا تی بهمه آنها قریب باین گرفت کرده طرف بحر حمله وتعاقب موسی وقومش نمایند تا آنچه بقتل آمدند وآنکه باقی ماندند

بقبال بحر و نهر نیل راه فرار وگریز ایشان را نمی ماند پس همه ایشان را اسیر بموسے سیکنند پس تعاقب نموکلهم کردند تا بکنار دریا کلیم الله رسیده بحر عصا خود

زده از یک کنار تا کنار دیگر از قعر دریا زمین خشک نمودار شده وعقب بنی اسرائیل فرعونیان کلهم در زمین بحر وارد وداخل شده وآخر بنی اسرائیل بالای کنار

دیگر بر زمین خشک رسیده ودفعة انشقاق واستاده آب بحر بهم وصل شد کل فرعونیان هلاک بغرق شده وکل بنی اسرائیل نجاة از بحر یافته وجاوزنا بیان آنحالة

است پس معنے این جمله آنکه هرگاه آیات خود با سرائیلیان بکرات ومرات بدست موسے نمودیم وآخر اهلاک اعدا شان فرعون مع کل قوم او غرق در بحر

فرمودیم واسرائیلیان را مع موسے بسلامة گذر وعبور از بحر قهار مهلک دادیم در کشاف ومدارک ولباب است روی انه عبد بعضهم موسی یوم

عاشورا بعد ما اهلک الله فرعون وقومه فصاموه شکرا لله تعالی یعنی مرویست که قوم تبعه موسی با موسے گذر وعبور کردند از قهر بحر قهار بعد اهلاک

خدا فرعون وقومش را پس ایشان دران روز همه ایشان صوم گرفتند بشکریه آن نعمة عظمی اقول در بخاری مرویست از عایشه این صوم عاشورا در جاهلیة ودر

ابتداء اسلام جاری بود پس بصیام شهر صیام صیام عاشوره منسوخ گردید چنانچه بزکوة هر صدقه منسوخ گردید اشکال قرآن ناطق است که فرعون حین

الغرق ایمان صادق بخالق آورده بود وامنت امنت به بنوا اسرائیل علی الاعلان والاجهار تلفظ بان نیز کرده وجبرئیل پر القبضه خاک آن وقت دهانش

را پر کرده ودر جوابش گفت الان وقد کنت من قبل لکافرین وجبرئیل آن فعل آیا بامر الهی کرد یا بلا امر الهی بر اول جبرئیل معصوم عاصی گردید چه مانع اواز

اظهار ایمانش شد بر ثانی خالق طالب راضی بکفرش بود ونزد عدلیه چگونه بر شود این چنین امر وحکم ورضا بان جایز میباشد جواب چونکه عقلا ونقلا ایمان

بالاجبار والاضطرار اصلا منظور ومقبول نیست وبر اجبار والجاء ذم وقدح ونفع ومدح مرتب نمیشود تنبیه هرگاه اینوا ضح شد پس چند جا یکه توبه وایمان

قبول نیست منها نزد احتضار وجان کندن اواحوال آخرة بمحتضر حاضر ومعاینه میشود واگر او ایمان وتوبه کند در آنوقت مقبول نیست منها وقت ثبوت معصیت

نزد حاکم شریعة پس اگر توبه بعد آن بکند حدش ساقط نمیشود چه او الحال بترس حد اینوقت توبه میکند منها بعد از ایمان کفر ورده اظهار کند مرتد فطری را توبتش علی

الظاهر قبول نیست منها نزد ظهور آثار قیمة چون ظهور دابة الارض الموعود فی القرآن ودیگر ورجوع آفتاب بعد غروب از مغرب اثر ابتداء یوم القیمة است ودر آن وقت توبه

وایمان هیچکس ابدا قبول نمیشود زیرا که معاینه آثار قاطعه یوم العدل والجزاء میکند ودر همه این اوقات باب توبه مسدود گردیده منها وقت نزول عذاب الهی بر

قومی عینی که قبل بران عند الاحتجاج ایمان نیاورده وتوبه نکرده باشند چون امم معذبین اسلاف وتوبه احدی وقت ابتلاء والتباس آن قبول نیست الا قوم

یونس را توبه قبل ورود البلاء علیهم قبول شده فقط تذکره پس عدم قبول توبه وایمان فرعون نزد ورود ابتلاء اولعذاب لسانا اظهار ایمان چون سابق مرات کرده

بود لهذا جبرئیل دهانش خاک ونداخته جوابش داد که الان ایمان میاری وقبل برین ایمان نیاوردی اما در بحر مفسرین دو قول دارند احدهما از بحر

مراد دریاے قلزم که آب شور دارد قریب بصره است ثانیهما مراد از بحر نهر نیل است بحث رابع عکف مواظبة وملازمة مستمر بشیئ دیگر میباشد از عکف یکعف

عکفا وعکوفا من باب قعد وضرب لازم ومواظبه وزجاج گفته العاکف هو المواظب والملازم لشیئ ومن هذا قیل الملازم المسجد معتکف ودر شریعة

اعتکاف نوع عبادتی است از وقوف ومکث در مسجد جامع مع الصیام اقلش سه یوم وشب ملازمة مسجد الحرام ومسجد نبوی ومسجد کوفه ومسجد جامع بصره

مخصوصا بلا خلاف ودر ما سوا این هر چهار مساجد خلاف است در مجمع فرموده عکفت علی الشیئ واظبت علیه ولازمته ومنه الاعتکاف هو

لزوم المسجد للعبادة فیها انتهی بحث خامس یعکفون بکسر کاف است یا بضم کاف دران بحث وبضمه وقرأته اند وقرائة قراء کوفه غیر عاصم

بکسر کاف وقرائة باقی قراء بضم کاف است بحث سادس فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم یعنی وقتیکه اسرائیلیان با موسے از قعر بحر

از غرق نجاة یافته وخارج شده در بر زمین با قدام تر هنوز بوده رفتار میکردند پس آمدند ورسیدند اسرائیلیان بر گروهی وطایفه که ایشان معتکف یعنی متوقف

وملازم بر عبادة اصنام واوثان مخصوصه خود بودند یعنی آنطایفه را دیدند که بعبادة اصنام خود ملازم شب وروز مستمر اند ودر آنطایفه که کدام بوده

دو قول دارند احدهما از عمالقه کنعانیین بودند که موسے بقتال همین طایفه کنعانیین مامور گردیده ثانیهما آنطایفه قوم لخم بوده همین قول قتاده است انهم کانوا

او کانوا من لخم نزلوا بالرقة او بالرایف در لباب التنزیل نیز از قتاده نقل کرده قال کان اولئک من لخم کانوا نزولا بالرقة وهمین در مجمع هم

نقل کرده

جواب اشکال ایمان فرعون و نوبه حین غرق قبول نشد

تفکر کرده امّا خازن بغدادی بعد این فرموده یعنی بالرقة ساحل البحر یعنی معنی الرقة کناره بحر است محشیان بیضاوی نوشتند قوله من لخم و
اللخم حي من اليمن ومنهم كانت ملوك العرب في الجاهلية يعني لخم بلام وخاء معجمه فوقانيه قبيله از شرفاء يمن بودند واز همان قوم لخم ملوك وسلاطين عرب در ايام
جاهليه بودند همين را در صحاح جوهري گفته لخم حي من اليمن ومنهم كانت ملوك اليمن في جاهلية العرب وهم آل عمرو بن عدي بن نصر اللخمي
و اللخم بالضم ضرب من سمك البحر يقال له الكوسج امّا در اصنام هم در اينجا دو وجه اند احدهما اين اصنام صور منحوته احجاري وخشبي وباللوري بودند
از آدم و ملائکه و کواکب بظنون خود ثانیهما این اصنام تماثیل گاو ساله بودند و این اوّل قصه گاو ساله است که در عیون اسرائیلیان منظور و در قلوب شان میلان
و محبة گاو ساله پرستی مرکوز و محبوب گردیده پس باین جهت گاو ساله پرستی اسرائیلیان کردند با اینکه موسی بر طور بود و از نهی و زجر هارون نبي اصلا متزجر نشدند
وقول ابن جریج همین است در درّ منثور از ابن منذر و ابن جریر از ابن جریج روایه کرده اند در ذیل آیه یعکفون علی اصنام لهم قال انها تماثیل بقر من
نحاس فلما كان عجل السامري شبه لهم انه من تلك البقر فذلك اوّل شان العجل ليكون الله عليهم فينتقم الله منهم بعد ذلك انتهى حاصل روايه آنكه آن
اصنام بصورة گاو ساله از مس بودند نهایت شکیل خوش منظور و خوش هیکل لهذا سامری هم مرغوبیة و میلان اسرائیلیان شبیه آن گاو ساله گاو ساله از طلاء ساخته نمود
ایشان را و همان اول شان گاو ساله پرستی اسرائیلیان شد چونکه سامری بر این دس منافقین اصحاب موسی بود غرضش در تعمیل و تشکیل گاو ساله این بود که تا بر
اسرائیلیان حجة تعالی قایم گردیده انتقام از انها بگاو ساله پرستی بگیرد **بحث سابع** در کما لهم الهة در این جمله سه وجه اعرابی مجوز اند **اوّل** جایز است که لفظ ما مصدریه
ملحق بکاف تشبیه شده پس تقدیرش کما ثبت لهم الهة پس ما محلا بابتداء مرفوع و ما بعدش خبرش باشد کاف تشبیه مانع از ابتدائیت او نمیشود چنانچه کاف
بسیار در مبتدا و خبر پیوند میشود چون **شعر** کما سیف عمرو لم تخنه مضاربه **ثانی** ما در کما جایز است موصوله و ضمیر لهم عاید بسوی او باشد و الهة بدل از آن
ضمیر باشد تقدیرش کالذی هو لهم الهة باشد **سعودی و ابو البقاء** وغیرهما گفتند که کاف کما متعلق بمحذوف صفة الها واقع شده و ما موصوله و لهم
صله آن و الهة بدل از ما باشد و تقدیرش اجعل لنا الها کائنا کالذی استقر هو لهم است **ثالث** نزد اکثر در کما ما کافه بر است کاف لهذا ما بعدش جمله واقع شد
بحث ثامن قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم الهة **بقولی** بنی اسرائیل وقت معاینه عبده اصنام که مشغول با جلال و عبادة آن اصنام خود بودند
بموسی گفتند قدّر وعیّن لنا **وبقولی** انصب لنا الها کما لهم الهة ای لکل واحد منهم صنما یعبد وهم جیاثا فی حضرهم یعنی بنا بر قول اوّل تبعه موسی
گفتند یا موسی معین و مقرر کن برا طایفه کلهم معبودی را و بر قول ثانی نصب کن و بگذار برای هر یکی از ما یک معبودی را که عبادة بکنیم ما هر یکی او را حضوراً و عیاناً
چنانچه مر ایشان جمله را اصنام معبوده اند و برای هر یکی از انها را صنمی فرادا است و هر یکی از انها عبادة خاص با و میکند **تنبیه** مجمع علیه علماء و حکماء است
که این لانهایه جهالة تبعه موسی است خواه مراد از جهالة حماقة مراد بگیر چه نقیض عقل نزد بعضی حمق است و حماقة سفاهة و بلادة طبیعة بغایت درجه میباشد
خواه مراد از جهل نقیض علم و فهم بگیر چه هر دو وجه **در قاموس** در لغة جهل نقلکرده زیرا که آن قوم احمق و اجهل ابلد از طبیعة گاو و گوسفند گویا بوده باشند
چه ایشان آیات تسعه بل اضعاف از آن را بالتوالی والتعاقب و اغراق کل اعداء و انفلاق بحر و نجاة خود از قعر بحر و هلاکة کل اعداء بغرق متلاحق و متعاقب
با ایشان شده و هنوز اقدام ایشان از آب تر بوده معهذا تعدد اله درخواست کردند پس این دلیل قطعی است که آن قوم تبعه موسی قطعا مجوز و معتقد تعدد الهیت
تجسیماً و حلولاً و تجدید او سبحانه در جهت بودند **لهذا** درخواست اجعل لنا الها کما لهم الهة بصیغه جمع مع التشبیه ذکر کردند **در لباب التنزیل** نقل کرده
هذا يدل على غاية جهل بني اسرائيل وذلك انهم توهموا انه يجوز عبادة غير الله تعالى بعد ما رأوا الآيات الدالة على وحدانيته تعالى وكمال قدرته قهراً وهو الآيات
التي توالت على قوم فرعون حتى اغرقهم الله تعالى في البحر بكفرهم وعبادتهم غير الله تعالى فحملهم جهلهم على ان قالوا لنبيهم موسى اجعل لنا الها كما لهم
الهة فرد عليهم موسى بجهلهم في قوله انكم قوم تجهلون اى عظمة الله سبحانه وانه لا يستحق العبادة سواه يعني دلالة دارد بر نهاية جهل تبعه موسی
چه انها توهم کردند بجواز عبادة غیر الله بعد معاینه معجزات قاهره داله بر توحید واحد و قدره تعالی مع هذا بموسی گفتند که برای ما الهی را جعل کن و نشناختند مع
این آیات خدا او واحدانیة خالق و اختصاص عبادة با و سبحانه را **در مجمع** هم مثل همین فرموده في هذا دلالة على عظم جهلهم بعد ما رأوا الآيات
المترادفة والمعجزات القاهرة الملجئة الى تصديقه تعالى وتوحيده من حيث توهموا انه يجوز عبادة غير الله تعالى ولم يعرفوا ان المجعول لا يكون الها
واجبا مستحقا للعبادة وان الاصنام لا تكون آلهة يعني با ايشان مع معاينه این دلائل قاهره ملجئه الى علم الضروري معرفة و شعور هم حاصل نشد که شئ مجعول اله
واجب مستحق عبادة و اصنام مجعوله ابدا اله نمیشوند **اشکال** کل تبعه موسی ایا اجعل لنا الها گفتند یا بعض ایشان و اگر اسناد این الی بعضهم کرده شود پس

منافی عموم قرآن وجاوزنا ببنی اسرائیل است وتخصیص بعض بلا ثبوت مخصص قاطع باطل میباشد واگر اسناد این الی الکل کرده شود چنانچه قرآن هم مشعر کل
است پس عابرین از بحر زیاده از هفتاد هزار آدم بودند وبقولی چندلکه آدم بودند وعلی التقدیرین چگونه بر اینچنین جم غفیر وانبوه کثیر تجویز تقدید در
الهیة بغور نمایند که واجعل لنا الها کما لهم الهة بکلمهٔ واحده کل آن طوایف بگویند مع معاینهٔ آیات تسعه وفلق بحر وغرق اعداء ایشان ونجات کل نهاعند
العقل ممتنع است جواب درین دو وجه اند احدهما مختار جمعی هست که مراد ازین بعض تبعه موسی است نه کل نها وهمین قول فخر رازی وتبعهٔ اوست
کما قال فان قیل هذا القول صدر من کل بنی اسرائیل او من بعضهم قلنا بل من بعضهم لانه کان مع موسی السبعون المختارون وکان فیهم من یرتفع
عن مثل هذا السؤال انتهی ثانیهما این قول کل عابرین تبعه موسی از بنی اسرائیل وغیر بنی اسرائیل بظهور رسیده وآمده سوال آیا قائلین اینقول معلوم ومقرر
اند یا نه واگر معین اند پس اینها کدام اند جواب نزد آنانکه مراد کل اند نزد ایشان حاجة تعیین نیست چه کل تبعه موسی بودند اما نزد آنانکه مراد ازین
بعض است پس نزد ایشان مراد از قائلین اینقول خاص بنی اسرائیل اند وسحره با اینها شامل وداخل نیست اما سحره بکمال معرفة خود ایمان آورده توعید
شدید فرعون را پروا نکردند شفاها با وجواب دادند که تو هر چه میخواهی بما بکن ما باک از قتل با نواع شدید نداریم لانا الی ربنا منقلبون اما اثبات آنکه بنی اسرائیل
خاص باینقول مراد اند بچند وجه است اول نحو این آیه وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر الخ ثانی بجواب تقبیح موسی با نها انکم قوم تجهلون ثالث کمال جهالت
وغباوة وبلادة الطبیعة ایشان بودند مثل ایشان در اجهل الناس والخلق وابلد الطبیعة از گوسفند وگاو ومیش وگاوسار بر در عالم الی حین هست لهذا ایشان بکرات
ومرات در محضر انبیاء خود مرتد وکافر میشدند وکلام الهی بمعیت موسی بطور شنیده بموسی گفتند که تصدیق تو نمیکنیم که اینکلام خدا با تو بود تا وقتیکه ذات خدا را بعینها
الروس معاینه نکنیم وبنمائی مارا القوله نعم حکایة عنهم لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة وبموسی در حرب کنعانیین گفتند فاذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا
قاعدون یعنی ای موسی خود تو با خدایت بجنگ ایشان برو ومااینجا نشسته نگران میباشیم وخالق را ذوالاجسام صاحب الحرکة والانتقال قرار دادند وگاوساله
پرستی سامری کردند وسخن منع هارون نبی را اعتنا نکردند تنبیه همینهای احوال وقیل وقال بنی اسرائیل هر گاه در توراة وقرآن وعلم سیر از ایشان ثبت وضبط باشد
پس از قول چنین اجعل لنا الها کما لهم الهة چه استبعاد است هر وبیست آن یهود را قال لعلی علیه السلام اختلفتم بعد نبیکم قبل ان یجف ماؤه فقال
علیه السلام فی جوابه قلتم اجعل لنا الها کما لهم الهة ولم یجف اقدامکم رواه فی الکشاف وصاحب المدارك والتیسیر وغیرهم یعنی یهودی با میرالمؤمنین
علی گفت که شما مسلمانان اختلاف کردید بمحض مرگ پیغمبر الارض الموعود تنهائی مرطوب هنوز بود بتغسیل آنحضرت حضرت امیر بفور در جوابش فرمود اما شما یهود
بعد معاینه آیات تسعه وفلق بحر بکنارش سلیم مع موسی رسیده هنوز اقدام شما تر باب بحر بوده طلب معبودات عدیده بقول اجعل لنا الها کما لهم الهة کردید وپیغمبر
شما زنده نزد شما بود فبهت الذی کفر تذکر که اینمقالات ایشان دلالة دارد که ایشان اعتقاد تجسیم وتشبیه اله داشتند لهذا چنین افعال واقوال بظهور از اینها میآمد
بعید نیست که حکیم علیم تعالی ایشان را گاوساله خریدن والزام ذبح او فرموده باشد تا عظم اصنام واجلال تماثیل گاوسالهای عاکفین علیهم ومیل ومحبة گاوساله پرستی
سامری از عیون وقلوب اسرائیلیان زائل شود وتا بدانند که اگر گاو از نوع معبود میبود او مذبوح ومطبوخ ومشوی بنار ومأکول باکل ومستحیل ومنقلب ببول وبراز
در بطون اینها نمیشد والله اعلم اشکال اینقول اجعل لنا الها آیا کفر بود یا نبود واگر کفر بود توبه ایشان بعد اظهار ارتدادات وکفریات بکرات چگونه قبول میشد
جواب درین نیز مفسرین دو قول دارند احدهما قول جمعی منهم بغوی در معالم گفته که قول شان کفر نیست زیرا که ایشان در الهیت وتوحید الله شاك
نبودند وقول کفریه صریحه اجعل لنا الها حمل کردند بر آنکه چون قبله اورا وقت عبادة بگردانند وبقبال او عبادة بجا آرند کما فی المعالم واللباب وغیرها
گفته ولم یکن ذلك شکا من بنی اسرائیل فی وحدانیة الله تعالی وانما معناه اجعل لنا شیئا نعظمه ونتقرب بتعظیمه الی الله وظنوا ان ذلك لا یضر الدیانة
وکان ذلك لشدة جهلهم ثانیهما اینقول کفر است اینمذهب دیگران بچند وجه است اول آنکه با اجعل لنا الها تقربی الهی صریحا طلب کردند ولفظ الها
تنکیر دلیل بر تعدد است پس ایشان طلب شریك فی الواقع کردند ثانی بعد اجعل لنا الها تشبیه دادند در معبود وجمع بقولهم کما لهم الهة هر چند مشرکین
طوایف اند بعضی حلولی وبعضی اتحادی وبعضی تشبیهی وبعضی تجسمی وبعضی توسلی وتقربی چنانچه از مشرکین او تعالی نقل فرموده قالوا ما نعبدهم الا
لیقربونا الی الله زلفی تنبیه همه این طوایف مشرکین اند وعبادة بهر نوع الهة دانسته بلا شك کفر است لهذا بر این همه اصناف کفار ومشرکین اطلاق
میشود وبلا رجوع ازین اعتقاد واجب القتل بالنص والاجماع میباشند ثالث خود موسی در جواب شان حکم بجهالة وتجهیل ایشان از توحید ومعرفة اله کرد
واگر ایشان معتقد توحید تعالی میبودند البته اصلا چنین کلیم الله تجهیل عام وتام با ایشان نمیفرمود رابع بعد ان موسی در جواب دیگر ایشان باطل فرمود این صریح

است که کفر نیز

احسن البیان

جواب اشکال مشکل ومعضل
که چندلک آدم اسرائیلیان
طلب تعدد الهة برای عبادت

جواب اشکال قائلین
اجعل لنا الها کل بنی
موسی بودند یا بعض

است که کفر صریح طلبیده بودند اگر مراد شان بطور قبله غیر کفر می بود البته عموماً آنرا باطل نمی فرمود **خامس** دیگر در جواب شان فرمود قال اغیر الله ابغیکم الٰها
این اصرح است که ایشان طلب غیر الله کرده بودند و اگر باعتقاد مراد شان تعدید آله معبود می بود البته کلیم الله جواب اغیر الله ابغیکم الٰها نمی فرمود و باین لازم میآید
از اینها مطلوب چیزی و جواب بچیز دیگر کلیم الله داده لهذا لا یجوز بر آنحضرت میباشد **اما جواب سوال** توبه اینها بکرات بهر مره کفر چگونه از اینها قبول میشد بدو وجه
میباشد **وجه اول** آنکه اینها اجهل و ابلد مثل طبایع حیوانات لا یشعر قریب العهد و مغمور در کفر قبطیان و نزد اینها پرورش صدها سال یافته بودند و از جهت حدیث
العهد بالایمان توبه بکرات باینها لحوق شبهات بیشد تواب الرحیم مکرر قبول توبه اینها میکرد چنانچه در این است هم از مرتد ملی یعنی جدید الاسلام تا چهار مرتبه مجاب میشود **وجه**
ثانی یحتمل که در شریعة موسی از مرتد ملی و مرتد فطری هر دو تا مرگ باب التوبه مخصوص بنی اسرائیل مفتوح بوده باشد اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم **تذکره** بدانکه
در آیه کریمه لترکبن طبقا عن طبق وعده قطعیه باین امت اسلام وارد شده که اینها هم قدم بقدم گفتار و رفتار چون یهود و نصاری خواهند کرد چنانچه **در جامع ترمذی**
در باب لترکبن سنن من کان قبلکم باب خاص در همین است **و در مشکوة** هم **بغوی** در مصابیح و تفسیر معالم التنزیل و صاحب لباب التنزیل
وغیرهم از ابو واقد لیثی روایة باسانید خود کردند قال خرجنا مع النبی الی حنین فمررنا بشجرة للمشرکین **و فی المعالم** مررنا بسدرة للمشرکین یقال لها ذات انواط
یعلقون علیها اسلحتهم فقلنا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط فقال صلعم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی اجعل لنا الٰها کما لهم
آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم هذا حدیث حسن صحیح **در معالم** بچنین الفاظ روایة کرده قال خرجنا مع النبی قبل حنین فمررنا بسدرة
فقلنا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما للکفار ذات انواط وکان الکفار ینوطون سلاحهم بسدرة یعکفون حولها فقال النبی ص الله اکبر هذا کما
قالت بنو اسرائیل لموسی اجعل لنا الٰها کما لهم آلهة ثم قال النبی ص لترکبن سنن من قبلکم انتهی **حاصل** آنکه پیغمبر وقتیکه بسوی جنگ حنین رفت و اصحابه
بمعیت آنحضرت بودند میرفتیم تا رسیدیم بدرخت سدره و ما همه صحابه پیغمبر را گفتیم یا رسول الله برای ما هم ذات الانواطی را مقرر و معین کن چنانچه برای کفار ذات انواط
مقرراند چه درخت سدره را میمون و مبارک محترم و واجب الاجلال و التعظیم انگاشتند و بران اسلحه و البسه جنگی میآویختند و عاکف و ناکث چهار دور او عبادة میکردند چنانچه
در ملک هند درختهای **پیپل** و درختهای **بهرگد** را حرمت و تعظیم هنود هند میکنند **پس پیغمبر** در جواب شان فرمود سبحان الله این قول شما چون قول یهود و بهری
است که اینها بموسی گفتند برای ما هم الٰهی معین و مقرر کن چنانچه برای این مشرکین اصنام بجای خالق در هر بتخانه مقرر است **در بخاری در باب** ما ذکر عن
بنی اسرائیل خاص روایة کرده از سعید خدری قال قال رسول الله لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا حجر ضب تبعتموهم قیل
یا رسول الله الیهود والنصاری قال النبی فمن **در مشکوة** گفته این متفق علیه است حاصل آنکه پیغمبر مخاطب باصحاب فرمود بقسم میگویم که شما اصحاب هم پیروی
میکنید طریقهای امم سابقین را وجب بوجب و ذرع بذرع حتی اگر اینها بسوراخ سوسمار رفتار کرده باشند شما هم رفتار بسوی آن خواهید کرد **و** اصحاب عرض کردند
آیا امم سابقه مراد یهود و نصاری اند پیغمبر فرمود پس کدام مراد باشد یعنی همان هر دو مراد اند **تبصره** پس استبعاد از مخالفت و ارتداد اصحاب بعد آنحضرت باطل محض
است **بحث تاسع** و متبر فرمود متبر از تبار معنی هلاک است **و** از اینجا طلا را تبر میگویند **سوال** چرا طلا را تبر نامیدند **جواب** بدو وجه است **احدهما**
ان معدنه مهلکه یعنی معدن او مهلک میباشد **ثانیهما** قال الزجاج یقال لکل اناء مکسر متبر و کسارته تبره زجاج گفته چونکه طلا ریزه ریزه میباشد لهذا آنرا تبر
نامیده اند و لهذا هر ظرف مکسوره را تبر و متبور میگویند **و** بعضی در مهلک تجویز کرده که طلا از صاحب طلا عسر و فقر را هلاک و زایل میسازد **و لیث** گفته التبار الهلاک یقال
تبر الشیء یتبر تبارا **و** التتبیر الاهلاک **و** منه قوله تعالی تبرنا تتبیرا **و** یقال للذهب المنکسر المتفتت التبر **سوال** تبر آیا بر طلا و نقره معا اطلاق میشود
یا نه **جواب** بلی بر هر دو اطلاق تبر میشود **در مصباح** گفته التبر ما هو من الذهب غیر مضروب فان ضرب دنانیر فهو عین **و قال** ابن القادسی التبر
ما کان من الذهب والفضة غیر مصوغ **و قال الزجاج** التبر کل جوهر قبل استعماله کالنحاس والحدید وغیرهما و تبر یتبر من باب قتل و تعب
هلک و یتعدی بالتضعیف فیقال تبره **و** الاسم التبار **و** الفعال بالفتح یاتی کثیرا من فعل نحو کلم کلاما و سلم سلاما و ودع وداعا **و ابتر**
افعل تفضیل از بتر یبتر بترا بتقدیم با موحده بمعنی قطع و ذنب ابتر بریده و دم بریده غیر این باب تبر بتقدیم تا مثناة بعد آن با موحده بمعنی کسره و هلاکه می باشد
چه بگمان دشمنان آنحضرت مقطوع النسل بود و باین امر آنحضرت را عیب و طعن میکردند و هر مقطوع النسل بعد موت خود عقب بریده معدوم الاسم و الاثر میشد
و خالق در رد طاعنین یعنی بنی امیه این آیه ان شانئک هو الابتر فرمود **امام رازی** در سوره کوثر فرموده که انچه از شواهد نبوة به وقوع آمده که بنی امیه
مع الکثرة نام و نشان ایشان در عالم ظاهر و باقی نمانده **اما** از ذریة آنحضرت از نسل حسنین خصوصا از آدم ثالث علی ابن الحسین بفضل الله کثرة النسل

پیغمبر در دنیا منشور و در ارض معمور مسکون اند بشمار نمی آیند **بحث عاشر** ان هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل ما کانوا یعملون این دو جواب دیگر موسی بنی اسرائیل میباشد **و** در مرجع هؤلاء دو احتمال اند **احدهما** بسوی اصنام راجع است **پس** بنابراین معنیش چنین میشود که بتحقیق خود آن اصنام در حقیقة مکسر و مدر و نیست و نابود میباشند زیرا که ذات اشان ممکن حادث اند وجودی بالذات ندارند **و** ارجاع ضمیر مذکر بسوی اصنام و تانیث هم هر دو در قرآن آمده **ثانیهما** جایز که مرجع آن هؤلاء بعاکفین اصنام میباشد **پس** بنابران معنیش چنین می شود که بتحقیق آن عاکفین اصنام در واقع هلاک در دنیا و عقبی اند **و اما** در دنیا فی الحال تنها نها و اصنام همه انها بامر خالق تع هدم و کسر و ریزه ریزه کرده میشود **و** باطل محض است آنچه ایشان عمل میکنند یعنی اصنام ایشان مکسور و مهدوم و عبادة با نها فی الواقع نابود و معدوم محض است زیرا که عبادة با حجار جمادی کردند و جزای عقبی بغیر سزا ر نار ابدی ندارند کما قال تع فی عمل الکفار وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا **اما** **بطلان** بمعنی نابودی نقیض ثابت و حق از بطل یبطل بطلانا و بطولا بمعنی سقوط و فاسد **و** جمع باطل اباطیل میباشد **تنبیه** هرگاه این معنی بتو واضح شد **پس** بعض علماء فرمودند البطلان عبارة عن عدم الشئ اما بعدم ذاته او بعدم فائدته ونفعه **و** المراد من بطلان عملهم انه لا یعود علیهم من ذلک العمل نفع ولا یدفع عنهم ضررا لانه عمل لغیر الله تع فکان باطلا لا نفع فیه یعنی بطلان عبارة است از عدم و نیستی و نابودی شئ **یا** بذاته **یا** بعدم فایده آن و عدم نفع آن **پس** مراد از بطلان عمل شان اینست که بعبده اصنام بمقابل عبادة و عمل شان نفعی و دفع ضررے از اصنام حاصل عابد در دنیا و عقبی اصلا نمیشود زیرا که اصنام احجار جمادی لا روح ولا یسمع ولا یبصر اند **و** هرگاه اینو اضح شد پس این اعمال لغیر الله اند نیست و نابود محض بغیر نفع میباشد **اعلم** **و** تحقیق القول فی هذا الباب ان المقصود من العبادة ان تصیر المواظبة علی تلک الاعمال سببا لاستحکام ذکر الله تع فی القلب وتصفیة حتی تصیر تلک الروح سعیدة بحصول تلک المعرفة فیها **فاذا** اشتغل الانسان بعبادة غیر الله تعلق قلبه بغیر الله ویصیر ذلک التعلق سببا لاعراض القلب عن ذکر الله تع **و** اذا ظهر هذا التحقیق ظهر ان الاشتغال بعبادة غیر الله متبر و باطل وضایع وسعی فی تحصیل ضد هذا الشئ ونقیضه لانا بینا ان المقصود من العبادة رسوخ معرفة الله عن القلب فکان هذا ضدا للغرض ونقیضا للمطلوب **بحث حادیعشر** بغی یبغی بغیا بمعنی طلب کردن چیزے از کسی **واحدی** یقال بغیت فلانا شیئا متعدی بدو مفعول میشود و بیک مفعول هم کما قال تع یبغونکم الفتنة **اما** در نصب الها دو وجه اند **احدهما** نصب الها بحال کانه اطلب لکم غیر الله معبودا **و** نصب غیر بنابراین مفعول به باشد **ثانیهما** نصب الها بر مفعول به غیر الله منصوب بحال علی التقدیم است **و** باعتبار تاخیر غیر صفة نکره الها باشد **و** تقدیرش ابغیکم الها غیر الله **و** یحتمل که بتاخیر الها از غیر پس غیر الله صفة الها باشد تقدیر ابغیکم غیر الله الها باشد **ایضا** جایز است نصب الها تمیز باشد کما جوزه السعودی وغیره **بحث ثانی عشر** اغیر الله ابغیکم الها بدانکه این جواب چهارم موسے بطور رد باصحاب اجعل لنا الها یعنی **جواب اول** انکم قوم تجهلون **دوم** ان هؤلاء متبر ما هم فیه **سوم** وباطل ما کانوا یعملون **چهارم** اغیر الله ابغیکم الها **و** همزة استفهام بطور تعجب از تفوه و طلب ایشان تقریر و تعیین معبودی غیر الله تع متضمن انکار و توبیخ است **پس** معنیش آیا سوا الهی معبود واحد تع دیگری هست که بیارم و بطلبم او را برای معبودیة شما یعنی بغیر اله واحد واجب لذاته مجرد از جسم و لوازم جسمانی کامل فی ذاته وصفاته دیگرے نیست که او را معبود شما قرار بدهم و او را در مکانی تا شما عبادة کنید **و** او را جمعی فرمودند **و** المعنی ان الاله لیس شیئا یطلب ویلتمس ویتخذ ویتخیر الها بل الاله هو الله الذی یکون قادرا علی الانعام بالایجاد واعطاء الحیوة وجمیع النعم یعنی اله چنان چیزے نیست که او را بطلبم و بیارم او را جهتی و مکانی بجهتی و مکانی دیگر و بالتماس او را آورده یا بهیئة گرفته شود بلکه اله معبود خالق غنی هست عالم و قادر بذات خود بر جمیع ممکنات و مقدورات و بر اکرام و انعام بایجاد از نابودی محض و بر اعطا زندگی و بینائی و شنوائی جمیع نعمات اخر که بغیر او از دست احدے ابدا و اصلا آن امور ناشی و حاصل نمیشوند **بحث ثالث عشر** فضل خلاف نقیضه بمعنی خیر یعنی زیادتی و افزونی نعمة و حال و مال و دولة مخصوص میباشد **در مصباح** گفته وفضل یفضل من باب قتل زاد وخذ الفضل ای الزیادة **و** الجمع الفضول مثل فلس وفلوس **و** تفضیل زیادتی و افزونی دادن کسی را بر دیگر باشد **در صحاح** گفته وفضلته علی غیره تفضیلا اذا حکمت له بذلک او صیرته کذلک **و** فاضلته ففضلته اذا غلبته بالفضل **در قاموس** فرمود والفواضل الایادی الجسیمة او الجمیلة **و** فواضل المال ما یاتیک من غلته ومرافقه **بحث رابع عشر** وهو فضلکم علی العالمین این جمله حالیه **و** هرگاه بالا تعریف و وصف تع کرد که او تعالی قابل نقل و تحویل و تحیز از عالم جسمانی اصلا نیست و منفصل بان بعد التبصیر ترغیبا وتمسکا لهم فرمود و حال آنکه او همان خالق موصوف است که تفضیل و مزیة و افزونی داد شما را برا هالی عالمیان اعصار و ازمنه خود شما باین ایاتیکه بسابقین شما نفرستاده و بلاحقین شما هم عاید نخواهد شد **آیا** این تفضیل با نها تفضلا بود **یا** استحقاقا صحیح اول است یعنی تفضلا **اللکال** العالمین صیغه جمع مقتضی کثرة است

بطلان عمل عبدة الاصنام

تحقیق ۱۲

اجوبه موسی بطلان

منتقله الی ۱۲

دراین تخصیص

و این تخصیص بعالمیهم چگونه صحیح میشود **جواب** بدو وجه است **اولهما** هر چند عالمین صیغه جمع مقتضی عدد است **اما** لکن بدخول الف ولام عهد ذهنی از عمومیت برآمده خصوصیت اهل ازمنه واعصار خود ایشان حاصل و ثابت شد **ثانیهما** نیز بوجوه است **منها** چونکه خاتم الانبیاء اکمل و افضل کل انبیاء **و** کتاب این نبی اکمل و افضل کل کتب منزله **و** دین اسلام اکمل و افضل کل ادیان رسل است **پس** این است هم باید که اکمل و افضل از کل امم سلف باشند **و** علاوه بر این دلیل عقلی و نقلی سمعی هم ناص صریح بر این است و اما **بشیر** کنتم خیر امة اخرجت اه **و** غیرها دلیل قطعی بر خیریت و افضلیت این امة مرحومه نبی رحمة للعالمین علیه الصلوة والسلام است **لهذا** متفق علیه مفسرین اسلام است که تفضیل امه موسی خاص بر امم سلف و بر عالمین عصر ایشان است نه تفضیل بر این امت مسلمه مرحومه **وامام رازی و نیشاپوری** و تبعه او در انجا فرموده اند در معنی وهو فضلکم علی العالمین دو وجه اند **الاول** المراد انه تعالی فضلهم علی عالمی زمانهم **الثانی** انه تعالی خصهم بتلک الایات القاهرة ولم یحصل مثلها لاحد من العالمین وان کان غیرهم فضلهم بسایر الخصال **و** مثاله رجل تعلم علما واحدا **و** آخر تعلم علوما کثیرة سوی ذلک فصاحب العلم الواحد مفضل تعالی علی صاحب العلوم الکثیرة بذلک الواحد لا ان صاحب العلوم الکثیرة مفضل علی صاحب علم الواحد فی الحقیقة انتهی حاصل وجه ثانی آنکه یهود را بآنچه تفضیل داده شد او عطا آیات قاهره مخصوص ایشان بود و مثل آن بدیگر امم نیامد هر چند غیر ایشان از تفضیل بسایر خصایل حاصل شده **و** تمثیلش چنین آدمی که علم واحد بیاموزد **و** دیگری علوم کثیره بیاموزد سوی آن علم **پس** صاحب علم واحد را تفضیل بر صاحب علوم کثیره بیکوجه نداده باشد مگر آنکه صاحب علوم کثیره را تفضیل بر صاحب علم واحد فی الحقیقة است **منها** آدم متصف بالضرورة بدو قسم میشود یا کامل العقل والحواس والفهم والبصر والذکاء باشد یا ابله الطبیعه و غبی الاحساس والادراک و ثقیل النطق و معقود البیان واللسان باشد **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** دو صنف متضادین در اینجا ثابت شدند **و** معلوم بل بدیهی است که کامل العقل والعلم والذهن والادراک اکمل و افضل از غیر خود بالضرورة است که او این وصف ندارد **پس** مقابل ذکی عقیل غبی و بلید صاحب الحیل است **و** بکامل الذات والصفات ادنی ایماء واشاره کافی و وافی میباشد بخلاف بلید و غبی **و امة یهود** بغایة غباوة و بلادة و بنهایة جهالة متصف بودند **لهذا** اظهر معاجز قاهره باینها آمده معهنا بکرات و مرات لاتعد ولا تحصی همیشه مرتد میشدند و اظهار کفر میکردند **و** این امة مرحومه چونکه بکمال صفات ذات متصف بود لهذا باینها ادق معجزه کلامی متضمن دقایق و حقایق آمده **و** اینها تصدیق حقیقی و ایمان واقعی و تیقنه کردند تردد و شک ادانی ضعفاء این امت را قدیما و حدیثا لاحق نشده و ثابت الاقدام علی الدوام بودند و میباشند **نتیجه** هرگاه این تفاوت در صنفین ثابت شد **پس** هر عقیل و ذکی و فهیم اکمل و افضل از غبی و بلید است **پس** باین جهة امت مسلمه اکمل و افضل از کل امم سلف خصوصا افضل از یهود و نصاری میباشد **و** تفضیل یهود مخصوص بر امم سلف و سابق اینها یا بر عالمین ازمنه و اعصار خود اینها محمول گردیده **و** مراد رازی هم شاید از تمثیلش همین باشد که بنی اسرائیل هر چند بلید بوده باعتبار عجی اجهر و اظهر آیات مخصوصه تفضیل دارند **اما** امت مرحومه مسلمه را با انواع معاجز دقیقه بجهة کمال عقل و فهم اینها آمده **پس** فضل اینها کثیر بر اینها میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ○

ترجمه این آیه واحده ای بنی اسرائیل یاد کنید شما وقتی را که رهانیدیم شما را از دست و از چنگ تبعه فرعون که میچشانیدند شما را سخت عذاب میکشتند عموما پسران شما را بغرض انقطاع نسل شما و باقی زنده میگذاشتند زنان شما را بجهة خدمتگذاری و بندگی خود و در این رهانیدن شما از دست و چنگ اینها محنتی از جانب پروردگار شما بزرگ بود و یا در این گرفتاری شما بدست فرعونیان امتحانی عظیم و بزرگ بهر دو جانب شما از پروردگار شما بود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه انجاکم بلفظ ماضی واحد قرائة ابن عامر است **و قرائة** باقی قراء قول انجیناکم **و قرائة** نافع تنها یقتلون بالتخفیف است **و قرائة** باقی قراء یقتلون بالتشدید است **و قرائی** نجیناکم بالتشدید سعودی و غیره نیز نقل کرده اند **بحث ثانی** نجی ینجو نجاة بمعنی خلاصی از بلاکه دار عذاب فهو ناج وهی ناجیة **و** نجاة بالمد نیز بالقصر هم اسم کما فی المصباح **و** ناجیة بمعنی سارعة **و** الاسم النجوی **اما نجاح** قضاء حاجت باشد از نجح ینجح نجاحا و انجحت الحاجة انجاحا و انجح الرجل ایضا اذا قضیت له الحاجة **و** الاسم النجاح **اما** سام یسوم سوما چریدن حیوانات علف و گیاه را از دشت و بیابان **و** ...

جواب اشکال تفضیل بنی اسرائیل مع عمومیت لفظ العالمین چگونه خصوصیت

یا فقط ۱۲

يسومونكم يعني ميچشانيدند عذاب را **بحث ثالث** واذ انجيناكم من آل فرعون در اينجا تقدير ش واذكروا اذ انجيناكم من آل فرعون باشد خطاب
بمعاصرين بني از بني اسرائيل است يعني اي اولاد يعقوب شما ياد كنيد وقتي وزماني را كه ما نجاة داديم شمارا از ملكيت واز تصرف وچنگ قوم تبعه فرعون بر آورده وخلاص
داديم شمارا از مشق واشد تكليفات وتعذيبات ايشان **و** غرض اقصي در اين ياد آوردن احسانات وانعامات واكرامات ببني اسرائيل مي باشد تا متنبه ومتذكر شوند
بان پس ثاني را كه چنين نعمات ونجاة از اشد محكمات وتعذيبات خلاصي ونجات داده وچنان نعمت وعزة ورفعة وكثرة شوده وآنرا قطعا ميدانند پس چگونه سزاوار
بايشان باشد كه بعوض اين خالق محسن ومنجي اصنام جمادي را معبود قرار بدهند وعبادة باو كنند **اشكال** در تذكير اين احوال اسلاف با خلاف چه فايده وسود است كه بعد
هزار سالها يا دهنقضي شده است بر ذريه وانسال ايشان بگذارد وحال آنكه بعمل نيك يا بد جزا وسزا او منت بديگران نمي‌رسد **جواب** در اين ياد آوري
بعبرت وغيرة آوردن بندگان است همين از الطاف مقربه خداي مهربان است چه اگر بار اسلاف ايشانرا نجاة وخلاصي از قتل فرعون نميداد البته اين اخلاف ايشان
بوجود وبظهور نيامدند **و** در عزة ورفعت اباي فخر مباهات اخلاف ذريات ميباشد **پس** در تذكيران غرض صحيح معقول حاصل است **بحث رابع** در محل جملة
يسومونكم سوء العذاب نحاة وجوه دارند **احدها** جملة استينافيه پس از اينجا ابتدا كرده در بيان حصول نجاة از مسائة ايشان از جانب فرعونيان **ثانيها** اين جملة
حاليه است از مخاطبين **ثالثها** يا حال است از من آل فرعون است **رابعها** اين حال از هر دو يعني از مخاطبين واز آل فرعون معا است لاشتماله علي ضميرها **و** همين محتملات
كشاف است بقوله هو استيناف لا محل له **و** يجوز ان يكون حالا من المخاطبين **او** من آل فرعون **بحث خامس** يسومونكم سوء العذاب
يعني مي‌چشانيدند شما را آل فرعون سخت وبد وزشت عذابها را چه بر العذاب جايز است كه الف ولام استغراقي باشد **و** آل فرعون اشد واصعب انواع اعمال
وامور سپرده وتحويل بال اسرائيل ميكردند ومزد واجرة بغير لقمه نان كفائي بايشان نميدادند **و** ذليل وحقير وفقير ايشان را ميگذاشتند معهذا بذمه هر يكي از زن ومرد جزيه
معين مقرر كرده بودند وكوب وايما از ايشان ميگرفتند **بحث سادس** ذبح نوع قتل خاصي است موجب اماتت واهلاك حيوان **و** آن عبارة است از بريدن ودريدن
تحت لحيتين حلقوم ومري ودو شاهرگ كه دو طرف حلقوم هر حيوان ميباشد وبقطع آن دو رگ خون كل بدن حيواني بر مي آيد وحيوان از حيوة وزندگي معدوم
ومنقطع ميشود **بحث سابع** يقتلون ابنائكم ويستحيون نسائكم اين جمله بدل از سوء العذاب **يا** عطف بيان او ميباشد يعني قتل ميكردند قوم فرعون پسران صغار
شما را وزنده ميگذاشتند دختران شما را براي خدمتگذاري خود بطور كنيزان در خانهاي خود ميبردند **و** **منقول** از اصحاب سير است كه هر طفليكه در بني اسرائيل متولد
مي شد آن طفل را بحضور وعيان والدين او چون مرغ وگوسفند بچه زير پايها ذابح گرفته بكارد وتحت لحيتين ذبح ميكردند **و** ذبح طفل صغير آدمي چون بچه
گوسفند زير پاي گرفته بعيان والدينش ميكردند **يا** عذابي اسوء واقبح واصعب در دنيا ازين هست **بحث ثامن** بلاء يعني آزمايش **و** ابتلاء واختبار وامتحان
بيايد بمعني آزمودن است **در** **صحاح** گفته والبلية **و** البلوي والبلاء واحد والجمع البلايا **و** صرفوا فعايل علي فعالي كما قلناه في اداوة **و** بلوته بلوا
جربته واختبرته وبلاه الله بلاء وابلاه ابلاء حسنا **و** ابتلاه اي اختبره **و** البلاء الاختبار يكون بالخير والشر ويقال ابلاه الله بلاء حسنا **در**
مصباح گفته وبلاه الله بخير او شر يبلوه بلوا وابلاه بالالف وابتلاه ابتلاء بمعني امتحنه **و** الاسم بلاء مثل سلام **و** البلوي والبلية مثله
بحث تاسع وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم مفسرين در مشار اليه ذلكم دو قول دارند **احدها** اشارة الي الانجاء فمعناه ان في هذا النجاة لكم من
ايدي آل فرعون بلاء اي نعمة من ربكم عظيم يعني در اين نجاة وخلاصي شما از ايدي قوم فرعون وتبعه او نعمتي است مر شما را از پروردگار شما بزرگ **ثانيهما** وفي
ذلكم اشاره است بسوي عذاب يعني در تعذيب شما بدست قوم فرعون امتحان فريقين است يعني امتحان شما وقوم فرعون مر شما را پروردگار شما بزرگ است **وجه ثالث**
در گرفتاري شما بدست فرعونيان نعمتي است مر شما را از جانب پروردگار شما بزرگ **وجه رابع** در تعذيب شما بدست فرعونيان امتحان است مر فرعونيان را از جانب
پروردگار شما بزرگ يعني بمقابل آن فرعونيان را در دنيا هلاكت استيصالي ودر عقبي انواع عذابهاي نار اليم ابدي ميباشد **و** **باقي** وجوه تفسير اين آيه در سوره بقره
گذشت **اشكال** در تكرير اين قصه فرعون با موسي نفور طبايع است چنانچه بيك دفعه شنيده يا ديده شده پس طبيعة در ديدن وشنيدن آن قصه مايل وراغب نميشود **و**
آنچه متنفر از صفات كلام الله العلام باشد نبايد ونشايد **جواب** بوجوه است **منها** كل قرآن مجيد يكدفعه در يك وقت جملة نازل نشده بل تنجيما زياده از بيست سال اكثر آيه
آيه وبعض بعض سوره بحسب مقتضيات زماني ومختلف الاشخاص ومتفاوة الاسباب تنزيل يافته **پس** بانچه تكرار در بعض آيات وقصص ميباشد انقدح نشده
مع هذا در تكرار قصص وآيات الفاظ وحروف مختلف اند **و** در حروف والفاظ مختلفه قراني وتركيب وترتيب آن حجم علم داخل ومكنون ومدفون **و** آن مرغوب
ومطلوب اعلام فنون است **و** **منها** قيل وقايلت با اين همه فرعونيان وسحره وتبعه موسي تا بيست سال مكرر ومختلف الاحوال والاقوال بوقوع آمده پس آنچه

بعمان اقوال

همان اقوال مکرره را در مختلف الاوقات بمقتضی زمان و مقام و اسوله تنزیل فرموده لهذا موجب تغیر تکرار کلام الله طلاع را نمیباشد و این مساق بر ماهرین ذوق هویدا و واضح است پس اشکال باطل است و وجوه آخر در جائی دیگر خواهیم نوشت انشاء الله القدیر الموفق **قوله تعالى**

وَوٰعَدْنَا مُوسٰى ثَلٰثِيْنَ لَيْلَةً وَّاَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيْقَاتُ رَبِّهٖٓ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسٰى لِاَخِيْهِ هٰرُوْنَ اخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ

ترجمه این آیه واحده او تو میفرمایید و با وعده کرده بودیم موسی را برای دادن کتاب سی شبانه روز را از ماه ذو القعده چون دار مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال بود چه هلال شب مرئی میشود لهذا تاریخ را بشب مقرر کرده اند و با تمام و اکمال سانیدیم آن سی روز القیم ده روز دیگر از عشره اول ذی الحجه پس تمام و کامل شد میقات یعنی وقتیکه با موقت و مقرر کرده بودیم با موسی چهل شبانه روز را و گفت موسی مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم تو خلیفه یعنی جانشین من در قوم من یعنی بنی اسرائیل باش و بصلاح آر هر کار را قابل و لایق اصلاح باشد از امور ایشان و پیروی مکن راه تباه کاران و فساد کنندگان را **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** در واعدنا دو قرائت اند **قرائت** ابو عمرو تنها وعدنا بغیر الف **و قرائت** باقی قراء واعدنا بالالف از باب مفاعلة است **پس** وعدنا از یکجانب فاعل اقرار قطعی در ایصال امری و در ایفاء آن بوقتی معین **یا** غیر معین **یا** انکار قطعی از امری میباشد **اما** واعدنا اقرار یا انکار امری از هر دو جانب فاعل و مفعول معا میباشد چه باب مفاعلة نزد اهل وضع **و** معانی اکثر مشترک در جانبین است **و** در اینجا واعدنا مشترک میان موسی و الهی باشد باین معنی که او تعالی بموسی وعده اعطاء کتاب بوقت معین داد **و** موسی هم وعده حضور خود برای گرفتن کتاب توراة بوقت موعود داده **پس** مراد از واعدنا وعده و توا عده گرفتن و وعده بیکدیگر میباشد **اشکال** در سوره بقره و اذ واعدنا فرمود **و** در این سوره و اذ وعدنا موسی اربعین لیلة فرمود **پس** تفاوت لفظ در کلام الله چرا باشد **جواب** بدانکه در حقیقت وعده از جانب واحد میباشد چونکه در بدایة خالق بموسی وعده دادن کتاب داده بود **پس** در وعدنا بیان همان وعده الهی بموسی میباشد **اما** آن وعده مشروط بمجی موسی بطور و موسی هم وعده باز داده بود **پس** در واعدنا حکایة همان اجابة جانبین در آخر میباشد **و** این تعارض و تفاوتی در کلام تعالی لازم و عاید نمیشود و الله اعلم **بحث ثانی** در واعدنا **بدانکه** نزد کافه مفسرین خالق بموسی وعده داده بود که بعد هلاک فرعونیان کتاب توراة بتو میدهیم **و** موسی به بنی اسرائیل همین وعده الهی نقل کرده بود **کما روی** ان موسى وعد بنی اسرائیل و هو بمصر ان اهلك الله عدوهم اتاهم بكتاب فيه بيان ما يأتون و ما يذرون فلما هلك فرعون سئل موسى ربه الكتاب فامره ان يصوم ثلثين يوما و هو شهر ذي القعدة فلما تم الثلثين انكر خلوف فيه فتسوك موسى فقالت الملئكة كنا نشم من فيك رائحة المسك فافسدته بالسواك فاوحى الله تعالى اليه اما علمت ان ريح فم الصائم اطيب عندي من ريح المسك فامره الله تعالى بان يزيد عليها عشرة ايام من ذي الحجة و ذلك قوله تعالى و اتممناها بعشر **یعنی** مرویست که موسی بقوم خود در مصر وعده داده بود که وقتیکه خالق هلاک سازد و عده فرعونیان را من کتاب احکام و شریعت از خالق برای شما میآرم در آن بیان مامورات و منهیات الهی میباشد **و** هرگاه فرعون هلاک شد موسی مسئلت کتاب موعود از پروردگار کرد **پس** خالق بموسی امر کرد که قبل اعطاء کتاب روزه یک ماه سی روزه بگیرد **و** موسی صوم بماه ذی القعده تمام گرفته بسبب صیام در دهان صایم بغایبان خلاء طارینه خلوفی یعنی بوی بدی در ایجی زشتی ناشی و حاصل میشود **و** موسی آن خلوف صیام بد بود لهذا در آخر یوم صوم خود در شام آخر با دو مسواک کرد تا آنکه از عفونت خلوف متنفر از من نشوند و خدا را کلام با من کردن بسبب آن خوش نیاید **و** ملائکه بعد مسواک بموسی گفتند که در یوم صوم ما از دهان تو ریح مشک معطر می شمیدیم و آن ایجه معطره فاسد و زایل بمسواک ساختی **پس** خالق هم بموسی وحی کرد ای موسی آیا تو ندانستی که ریح فم صایم اطیب نزد من از بوی طیب مشک میباشد **پس** باین سبب خدا موسی را امر کرد که بر آن صیام یک ماه ده یوم دیگر را صوم بگیرد **لهذا** موسی عشره اولی ذی الحجه را صوم گرفت **و** اتممناها بعشر ذکر همان است **بحث ثالث** در واعدنا موسی ثلثين ليلة و اتممناها بعشر یعنی ما وعده داده بودیم موسی را که اول صیام ایام یک ماه که سی روز کامل باشد بگیر پس کتاب توراة را بتو میدهیم **و نقولی** با موسی را وعده داده بودیم که بعد انقضای سی شب ذو القعده بتو توراة میدهیم و لکن در ایام آن متوجه بعبادتی باش که بعد آن تقرب نزد من بتو حاصل شود و با تو در آن وقت هم کلام شویم

و توراة بتو بدهم و موسی با تمام صیام ثلثین ایام شب سی و یکم بمناجات الهی مشغول شد و خالق اتمام و اکمال کلام خود با موسی تا عاشر عشره ذی الحجه کرد و توراة هم باو داد و **واتممناها بعشر** یعنی و ما اتمام و اکمال آن وعده ثلثین را بعشره کردیم اشاره بآن میباشد چنانچه طایفه از مفسرین آنرا فرموده اند ان الله تعالی امر موسی ان یصوم ثلثین یوما و یعمل فیها ما یتقرب به الی الله ثم کلمه و اعطاه الواح التوراة فی العشر التی زادها فلهذا قال و اتممناها بعشر و در اینجا اشکالات عدیده اند **اشکال** در سوره بقره و اذ وعدنا موسی اربعین لیلة و در اینجا ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فرموده در وعده ثلثین تخلف باربعین واقع شده و در کلام وعده تخلف و تاخیر و تنقیص و تزئید اصلا جایز نیست اگر وعده ثلثین لیلة بود پس لیالی عشره را چرا بر ثلثین افزوده و اگر وعده اربعین بود پس ثلثین را چرا فرموده و تمیم میقات ربه چگونه صحیح میشود **جواب اول** اصل وعده اربعین لیالی بود و ثلثین ایام صیام بگیرد و در عشره دیگر بعد آن کلام و توراة بتو داده میشود پس در این آیه فتم میقات ربه اربعین لیلة تبیین و تفسیر اجمال میباشد **جواب ثانی** مسلم نیست که اصل وعده ثلثین لیلة بود و در آن مامور کردانید موسی را بصیام متقرباً الی الله و با تمام آن بر طور رفت برای تکلم و طلب توراة پس در عشر اول ذی الحجه شبانگاه بموسی کلام و الواح توراة داده شد **جواب ثالث** ابومسلم اصفهانی در سوره طه فرموده بادر موسی الی میقات ربه قبل قومه والدلیل علیه قوله تعالی و ما اعجلک عن قومک یا موسی قال هم اولاء علی اثری فجائز ان یکون موسی اتی الطور عند تمام الثلثین فلما اعلمه الله تعالی خبر قومه مع السامری رجع موسی الی قومه قبل تمام ما وعده الله تعالی ثم عاد الی المیقات فی عشرة اخری فتم اربعون لیلة یعنی موسی مبادرة کرد بطور بغیر معیت قوم خود و خالق فرموده چرا عجلة کردی و چه چیز ترا بعجلة آورده که بغیر قوم آمدی و موسی عرض کرد که انها اثر و عقب من خواهند آمد پس جایز است که موسی نزد اتمام ثلثین ایام بطور آمده باشد و خدا خبر از فتنه قوم و گوساله پرستی سامری داده باشد و موسی از طور الی القوم رجوع کرده باشد قبل از اتمام ما وعده الله پس موسی برای تحصیل موعود بمیقات رب خود در عشره دیگر رفته پس باین اربعین کامل شده اشکال ندارد **جواب رابع** قال بعضهم لا یمتنع ان یکون الوعد الاول حضر موسی علیه السلام بنفسه وحده و الوعد الثانی حضر المختارون من اصحابه معه لیسمعوا کلام الله تعالی فصار الوعد مختلفا لاختلاف حال الحاضرین لا ایراد فیه و الله اعلم و بعض مفسرین گفتند جایز است که اول موسی تنها رفته پس از آن صحابه مختارین او برای استماع و اصغاء کلام الله رفته باشند و آن عشره اوسط از ذی الحجة است و با سبب تفاوت وقوع شده و این تفاوت در وعده الهی نباشد **جواب خامس** انه تعالی قال اربعین لیلة ازالة لتوهم ان ذلک العشر من الثلثین لانه یحتمل اتممناها بعشر من الثلثین کانه کان عشرین ثم اتمه بعشر فصار ثلثین فازال هذا الایهام حاصل آنکه ذکر اربعین لیلة برای ازاله توهم فرموده تا وهم نشود کسی را که این عشره از عشرین بوده و اتمامش بثلثین شده **و در مجمع** وجوهی متقارب بهذا المعنی نقل فرموده **احدها** ان العدة کانت ذا القعدة و عشر ذی الحجة و لو قال اربعین لیلة لم یعلم انه کان الابتداء اول الشهر و لان الایام کانت متوالیة و لان الشهر شهر بعینه یعنی وعده اربعین یک ذی القعده و عشره ذو الحجه بود و اگر اربعین لیلة میفرمود دانسته نمیشد در ابتدا لیش اول ماه بود و دانسته نمیشد که آن ایام متوالی بلا فصل بود و یا با الفصل و دانسته نمیشد که آن ماه عینا متوالی کدام ماه کامل بود یا با الفصل بود و همین قول فراء و همین معنی قول مجاهد و ابن عباس و ابن جریج و مسروق و اکثر مفسرین است **و ثانیها** انه سبحانه واعد موسی ثلثین لیلة لیصوم فیها و یتقرب بالعبادة ثم اتمت بعشر الی وقت المناجات **و قیل** هی العشر التی نزلت التوراة فیها و لذلک افردت بالذکر **و بقولی** آن عشره است که در آن توراة نازل شده لهذا بالانفراد ذکرش کرده **و ثالثها** ان موسی قال لقومه انی اتاخر عنکم ثلثین یوما لیتسهل علیهم ثم زاد علیهم عشرا و لیس فی ذلک خلف لانه تاخر عنهم اربعین لیلة فقد تاخر ثلثین لیلة قبلها یعنی موسی برای تسهیل قوم بقوم گفت که من از شما سی روز متاخر میشوم و بطور میروم پس از آن عشره دیگر افزوده و در ایزاد عشرة بعد ثلثین خلف وعده عاید نمیشود چه مقصود وصلی اربعین لیالی بود و او حاصل شد و همین قول حضرة ابوجعفر باقر علیه السلام **و قریب** بهمین مروی از حسن است ان الوعد کان اربعین لیلة فی الاصل فاجمل هنالک و فصل هیهنا علی وجه التاکید فتم میقات ربه اربعین لیلة **اشکال** اربعین لیلة مقتضی است که موسی صیام چهل شبانه گرفت نه صیام بایام آن چه کلام هم با موسی شبانه شده نه بروز و توراة هم شبانه بموسی نازل شده نه بروز و صیام موسی بلیالی اربعین هم بهمین اقتضا ثابت شد **جواب** چونکه هلال و ابتداء ماه از ابتداء شب نمودار و معدود میشود لهذا در عرب شهر از اول و ابتداء شب نمود و ظهور هلال محسوب و معدود و محدود میشود و پس روز نزد ایشان تابع شب میباشد و قران بحسب مذاق و اصطلاح عرب نازل شده **لهذا** ذکر ایام باربعین لیلة آمده **تنبیه** هرگاه این وضع شد پس صیام از عبادات مخصوصه ایام قدیما و حدیثا بلا خلاف میباشد و هرگاه صیام از عبادات مخصوصه ایام ثابت باشد پس احتمال صیام لیالی باین قاعده و قانون قدیمی زایل شد اشکال عاید نمیشود **متبصره** بدانکه در رفتن موسی بطور برای مکالمة الله و اخذ توراة اول صیام چهل روز گرفت و بعد تطهر اطهر

رجوع باشکال در سوره بقره واعدنا و در این

تفسیر واعدنا موسی ثلثین

وجوه تقارب ما بین الاربعین و بین الثلثین

جواب اشکال اربعین لیلة نه صیام بلیالی ثابت نشد

اراده کردن موسی رفتن بطور ومکالمه کردن باخداوند

فرق بین میقات و وقت جواب سوال

پیغامبر از سر تا پائی الف صوف و پشم پوشیده رفت در **معالم التنزیل** بغوی و صاحب وصل الجنان از مفسرین امامیه فرموده **و** قال اهل التفسیر ان موسی تطهر و
طهر ثیابه لمیعاد ربه فلما اتی طور سینا **فی** هذه القصة ان الله عز وجل انزل ظلمة علی سبع فراسخ **و** طرد عنه الشیطان **و** طرد هوام الارض **و** نحی عنه الملکین
وکشط له السماء فرای الملائکة قیاما فی الهواء **و** رای العرش بارزا **و** کلمه الله وناجاه حتی اسمعه **و** کان جبرئیل معه فلم یسمع ما کلمه ربه **و** ادناه حتی
سمع صریر القلم فاستحلی موسی کلام ربه واشتاق الی رؤیته وقال رب ارنی انظر الیک فقال لن ترانی حاصل آنکه اهل تفسیر گفتند که موسی اراده رفتن
بطور غسلی و وضوئی کرد ولباسی طاهر و پاک پوشید برای میعاد پروردگار خود و بطور رسید **و در این قصه** هست که او سبحانه تاریکی و تیرگی شدید فرستاد تا
هفت فرسخ چهار دور موسی را فرا گرفت **و** ابلیس را **و** هوام وحشرات الارض از موسی بدور گردانید **و** دو ملک کرام الکاتبین هم را از موسی دور گردانید **و** افلاک را کشوف
ساخت تا معاینه کرد ملایکه سماء را که در هوا قایم اند **و** دید عرش ظاهر را با سر ابار **و** بموسی خالق کلام و اسرار خود را گو گردانید تا آنکه همه آنرا بموسی شنوانید و او همه را شنید
و فهمید **و** جبرئیل با موسی بود و هیچ حرفی از آن کلام و اسرار نشنید **و** نهایة نزدیک قریب خود گردانید تا آنکه موسی صریر و گردیدن قلم تقدیر بگوش خود شنید **و** موسی
حلاوتی کلی یافت از استماع کلام الهی و مشتاق دیدار ذات او شده عرض کرد که ای پروردگار ذات خود را بعیون الراس بمن بنما خالق در جوابش فرمود اصلا و
ابدا مرا نتوانی دید **و** بحث این عنقریب می آید **در در منثور** است که ابو حاتم از ابو العالیه در ذیل این و واعدنا موسی نقل کرده یعنی ذا القعدة وعشر من
ذی الحجة خلف وعشر من ذی الحجة خلف موسی اصحابه واستخلف علیهم هارون فمکث علی الطور اربعین لیلة وانزل علیه التورية فی الالواح فقربه
الرب نجیا وکلمه وسمع صریف القلم **و بلغنا** انه لم یحدث فی الاربعین لیلة حتی هبط من الطور حاصل آنکه هرگاه موسی هارون را خلیفه گردانید بر اصحاب
خاصة خود در ان چهل شب توقف بر طور کرد و خدا باو در الواح نوشته توراه داد و بار سیده که موسی را در آن چهل شبانه روز حدثی از بول و براز اصلا طاری و لاحق نشد
بحث رابع میقات در اصل موقات مفعال از وقت یقت وقتا بیاء شد بجهة کسره میم واو را بیاء بدل کردند یعنی مقدار زمان محدود میباشد **در مصباح** است
والمیقات الوقت **و** الجمع مواقیت **و** قد استعیر الوقت للمکان **و** منه مواقیت الحج لمواضع الاحرام **والوقت** مقدار من الزمان مفروض لامر ما و
کل شیء قدرت له حینا فقد وقته توقیتا من باب وعد ای حددتها وقتا **قیل** لکل شیء محدود موقوت وموقت **و** الجمع اوقات **سوال** ما بین
وقت ومیقات آیا تفاوتی معین هست یا نه **جواب** واحدی **و** رازی گفتند الفرق بین المیقات **و** بین الوقت بان المیقات ما قدر فیه عمل من الاعمال و
الوقت وقت للشیء قدره مقدر ام لا یعنی فرق در این دو لفظ باین است که میقات عبارة است از زمانیکه مقدر و معین در ان عملی از اعمال باشد چون صبح که
ما بین طلوع فجر صادق با طلوع آفتاب او را نماز صبح در آن وقت خاص مقدر و معین شد **و اما** وقت او عبارة است از زمانی برای چیزی خواه مقدر باشد خواه
غیر مقدر **در مجمع** هم همین فرموده الفرق بین المیقات **و** الوقت ان المیقات ما قدر لیعمل فیه عمل من الاعمال **و** الوقت وقت الشیء قدره مقدرا او لا ولذلک
قیل مواقیت الحج هی المواضع التی قدرت للاحرام فیها **بحث خامس** در اعراب اربعین لیلة نصب بحال میباشد تقدیرش تم بالغا هذا العدد یا بتقدیر
مقدرة اربعین لیلة باشد **و اما** در قول موسی لاخیه هارون لفظ هارون مجرور است زیرا که عطف بیان لاخیه میباشد **و بقرائتی** مرفوع است بجهة وقوع
منادی مفرد بحذف حرف النداء تقدیرش اذ قال موسی لاخیه هارون یعنی یا هارون اخلفنی فی قومی میباشد **بحث سادس** فتم میقات ربه اربعین
لیلة یعنی پس بانضمام عشره دیگر با لیالی ثلثین تمام و کامل شد وعده زمان مقدر موعود پروردگار که بموسی چهل شب داده و کرده بود **اشکال** یعنی واضح بود
از ما قبل آن از و واعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر **پس** قول فتم میقات ربه اربعین لیلة تکرار لا فایده است حاجت بان نبود **جواب** آن شیخنا
الطبرسی فرموده انما قال هذا مع ان ما تقدم منه دل علی هذه العدة للبیان والتفصیل الذی تسمیه الکتاب الفذلکة **و** لو لم یذکره لجاز ان یتوهم انه اتم
الثلثین بعشر منها علی معنی کملنا الثلثین بعشر حتی کملت ثلثین کما یقال کملت العشرة بدرهمین انتهی حاصل آنکه هر چند در جمله بالتقدم دلالة بر این عدد حساب
اجمالا بود ولکن در این جمله آخره بیان و تفصیل آنست که نامش کتاب فذلکه گرفته یعنی بطور حساب اجمالی ذکرش شده **و** اگر اینجا تذییلی نمی آمد هر آینه توهم میشد که باتمام
عشرین بعشره دیگر از همان شهر ثلثین اکمالش کرد چنانچه گفته میشود اکمال در اهم عشره بدو درهم کرده شد **بحث سابع** وقال موسی لاخیه هارون اخلفنی
فی قومی یعنی وقتیکه موسی اراده رفتن بطور کرد و گفت مر برادر خود را ای هارون خلیفه من باش در قوم و امت من یعنی تو نایب جانشین منی بجای من هست
من متفق علیه کل مفسرین است که اخلفنی یعنی کن خلیفتی فی امتی میباشد **فمنهم** رمانی **و** واحدی **و** قاضی ابو بکر ابن رازی **و** ابن مردویه **و** بغوی **و** ثعلبی
و زمخشری **و** بیضاوی **و** نسفی **و** سیوطی **و** امام رازی **و** نیشاپوری **و** خازن بغدادی **و** خطیب **و** کاشفی **و** صاحب ینابیع **و** خرکوشی **و** شوکانی **و**

گواشی و ابوبکر شیرازی و سعودی وغیرهم لا تحصی کثرة اسمائهم من اهل السنة بالاتفاق همه فرقات مفسرین اهل اسلام در تفسیر و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی
فی قومی یعنی یا هارون کن خلیفتی فی قومی ای فی اصحابی و اهلی و امتی من بعدی **تنبیه** هرگاه این ثابت شد پس همین نص جلی از کلیم الهی بر هارون
اخوی بر خلافة او بوده و هارون را تخلیف کرد بر کل قوم خود و خلافت خود باو داده و خلیفه کرده اینده روانه طور شد و این خلافة ولایت و ریاسة عامه من الله و من کلیم الله
درکه امور بوده بود عیناً و مجمع علیه ائمه سیر و تواریخ است که از آدم تا عیسی هیچ پیغمبرے از دنیا نرفت برنیامد مگر بامر الهی مامور گردیده که نزد قرب موت خود وصی
و خلیفه برای امت خود معین کند و ادا مقرر کرده اینده و این سنت الله و سنت کل انبیاء الی محمد از قدیم جاری بود پس فرقه امامیه میگویند که این سنة الله و
سنت جمیع انبیاء الله علیهم السلام هرگاه از بدایة آدم الی محمد جاری ابد لقوله تعالی ولن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا پس این ختم انبیاء و سید
الرسل آن سنت قدیمه دائمه را چرا و چگونه خاصة ترک کرده و خلیفه خود احدی در این امت الی القیمة بنص و نصب مقرر و معین اصلا نکرده داشت را واگذاشت بغیر
خلیفه خود تا اینها برای خود هر کس را که بخواهند خلیفه خود سازند و پیشوائی و مقتدا قرار بدهند و حال آنکه ادنی امر از این پیغمبر بغیر نص چون ناخن تراشی و سر تراشی و
خضاب به ریش و مسواک و سرمه کشیدن و امثال اینها باقی نگذاشت و خونریزی و قتل و جنگ و دانست از محض مرگ خود عصر بعصر الی القیمة بر دعوار خلافة و امامة
قایم و باقی گذاشت **اما امامیه** متفق علیه اند که بر پیغمبر واجب عینی بود که خلفاء خود را بر این امت عیناً و شخصاً و اسماً نص کند و بحضور و بدست خود در اعیان
خلق اول خلفاء را نصب بر خلافت نماید چنانچه دیگر امور و احکام اعیانی باصحاب خود رسانیده و خود نموده چون رکعات و کیفیات صلوات و افعال عمره و حج و احکام
و امور تغسیل اموات و تدفین ایشان وغیرها **در تذکره** سبط ابن جوزی **از فضایل** احمد بن حنبل از انس نقل کرده قال قلنا لسلمان الفارسی سئل رسول الله صلعم من
وصیه فسئله سلمان فقال النبی من کان وصی موسی بن عمران فقال یوشع ابن نون قال علیه السلام ان وصیی و وارثی و منجز وعدی علی ابن ابیطالب انتهی
یعنی انس میگوید که باصحاب سلمان گفتیم که او مقرب نبی بود که بپرس از پیغمبر وصی آنحضرت بعدش کیست پس در جواب مسئله سلمان پیغمبر فرمود ای سلمان وصی موسی کدام
بود سلمان عرض کرد یوشع بن نون پس پیغمبر فرمود بدرستی و تحقیق وصی من و وارث من و جاری سازنده وعده من علی ابن ابیطالب است **و خبرا
دیگر** بهمین مضمون سبط ابن جوزی **از فضایل** احمد از ام سلمه روایة کرده **ابن مردویه** در کتاب مناقب از انس روایة کرده که سلمان از پیغمبر پرسید یا رسول الله
بعد از که اخذ کنیم احکام الله تعالی مسایل و حلال و حرام از نزد که فرا گیریم و قول کدام از اصحاب تو اعتماد نمائیم پیغمبر جوابی باو نداد تا ده دفعه پرسید **و آخر** پیغمبر فرمود
یا سلمان ان خلیفتی و وصیی و وزیری و خیر من اخلفه بعدی علی ابن ابیطالب یؤدی عنی دینی و ینجز موعدی یعنی ای سلمان بتحقیق خلیفه من و وصی
من و وزیر من و بهترین همه آنکس که بعد خودم است او علی است ادا میکند از من دین مرا و انجاز مینماید موعود مرا **ایضا در مناقب** ابن مردویه از انس روایة کرده قال
النبی ان خلیلی و وزیری و خلیفتی و خیر من اترک بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن ابیطالب یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق مخلص دوست من
و وزیر من و خلیفه من بعد من در امت من و بهترین آنکس که من باقی میگذارم بعد خودم که قضاء دین من و اجرا و انجاز وعده من میکند او خاص علی ابن ابیطالب است
در مودة القربی سید علی همدانی روایة کرده از سلمان فارسی که من داخل شدم بر پیغمبر در مرض الموت آنحضرت فقلت یا رسول الله هل وصیت قال یا
سلمان اتدری من الاوصیاء قلت الله و رسوله اعلم قال ان آدم وصیه شیث و کان افضل من ترکه بعده من ولده و کان وصی نوح سام و کان
هو افضل من ترکه و کان وصی موسی یوشع و کان افضل من ترکه بعده و کان وصی سلیمان آصف بن برخیا و کان افضل من ترکه بعده و کان
وصی عیسی شمعون ابن فرخیا و کان افضل من ترکه بعده و انی وصیت الی علی و هو افضل من اترک بعدی یعنی من عرض بحضرت رسول صلعم کردم
آیا وصیی مقرر بعد خود کردی پیغمبر صلعم فرمود ای سلمان آیا میدانی اسماء اوصیاء و خلفاء انبیاء سلف را عرض کردم که خدا و رسول او باینها داناتر است پیغمبر صلعم
فرمود وصیی آدم شیث و او افضل همه اولاد او بود که بعد خود گذاشت و وصی نوح پسرش سام بود و او افضل از همه متروکات نوح بود و وصیی موسی یوشع
بن نون بود و او افضل همه آن بود که بعد خود آنها را گذاشت و وصیی سلیمان آصف بن برخیا بود و او افضل همه آن بود که بعد خود گذاشت و وصیی عیسی شمعون بن
فرخیا بود و او افضل همه آن بود که بعد خود گذاشت و بتحقیق وصی من علی است و من وصیت خلافة خود بعلی کردم و او افضل همه آنست که خود آنرا ترک
میکنم و میگذارم **ایضا در مودة** وغیره از انس روایة کرده اند قال رسول الله صلعم ان علیا اخی و وزیری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی
یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن ابیطالب یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق علی برادر من و وزیر من و خلیفه من در اهل من و بهترین همه آنانکه بعد خود ترک
میکنم و باقی میگذارم ادا میکند بعد من دین مرا و ایفا میکند وعده مرا او علی ابن ابیطالب است **در خصایص** امام نسائی روایة کرده از ابن عباس منجمله

بیان آنکه آیه اخلفنی من نص جلی است بر خلافت هارون

بیان احادیث نصوص بطرق معتبر مخالف بر خلافت علی تشبیه هارون

بیان صحاح احادیث و خلافت

در امامت هارون بطرق مخالف تشبیه علی

آنچه پیغمبر مخاطب

آنچه پیغمبر مخاطب بعلی فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انت خلیفتی یعنی فی کل مومن من بعدی یعنی پیغمبر بعلی فرمود ای علی تو خلیفه منی در هر مومن بعد
من در **خصایص** ایضاً نسائی روایه کرده قال ص انت اخی **و** صاحبی **و** وزیری **و** وارثی **همدانی محب الدین طبری** روایة کرده‌اند
که سر مبارک حضرت رسول ص در دامن علی بود و عباس که پس از آنحضرت بیاید بود همه اینکه خانه مملو از صحابه مهاجر و انصار بود فقال رسول الله یا عم اتقبل وصیتی
و تنجز عداتی فقال العباس انا رجل کبیر السن کثیر العیال فاعاد علیه ثلث مرات فی کل ذلک انا رجل کبیر السن و کثیر العیال یعنی در آن وقت سه مرتبه پیغمبر بعباس
فرمود ای عم من آیا تو وصیت مرا قبول میکنی و انجاز موعودات من میسازی **عباس** هر سه مره جواب داد که از من نمیشود زیرا که من کبیر السن و کثیر العیال **فقال**
النبی یا علی اتقبل وصیتی و تنجز عداتی فخنق علیّاً العبرة و ما استطاع ان یجیبه فاعاد ها علیه فقال علی بابی انت و امی نعم پس پیغمبر فرمود ای
علی آیا تو قبول میکنی وصیت و ادا میسازی وعدات مرا و علی را گریه گلوگیر شد و طاقت جواب باو نماند **و** پیغمبر اعاده کرد همین را باو **پس** علی عرض کرد فدایت
پدرم و مادرم باد آری قبول دارم **فقال** رسول الله انت اخی **و** وصیی **و** وزیری **و** خلیفتی پس حضرت رسول صلعم در همان مجلس در همان وقت فرمود ای
علی تو برادر منی **و** وصیی منی **و** وزیر منی **و** خلیفه منی **ثم** قال رسول الله ص **یا بلال** هلم سیف رسول الله ذا الفقار فجاء به بلال فوضع بین یدی رسول
ثم قال رسول الله ص هلم مغفر رسول الله فاتی به فوضع بین یدی **ثم** قال هلم ذا النجدین فجاء به فوضع بین یدیه **ثم** قال هلم درع رسول الله
ذات الفضول فجاء بها **ثم** قال هلم فرس رسول الله المرتجز فاتی به فاوقفه **ثم** قال هلم ناقة رسول الله العضباء فجاء بها فاوقفها **ثم** قال هلم
بردة رسول الله **ثم** قال هلم عمامة رسول الله السحاب بها فوضعها عنده **ثم** قال هلم قضیبه رسول الله الممشوق فجاء بها فوضعها فلم یزل یدعو
بشئ بعد شئ حتی بالعصابة التی یعصب بها بطنه فی الحرب **ثم** نزع الخاتم فوضع کل ذلک علیا **ثم** قال یا علی اذهب بها اجمع فاستودعها بیتک
بشهادة المهاجرین و الانصار لیس لاحد ان ینازعک فیها بعدی فانطلق امیر المومنین حتی وضعها فی منزله **ثم** رجع انتهی حاصل آنکه پس از حدیث
نص بر توصیه علی و تخلیف او بشهود صحابه **پس** پیغمبر فرمود ای بلال بیار شمشیر ذو الفقار من **پس** بلال نزد پیغمبر آورده نهاد **پس** بامر آنحضرت مغفر خود پیغمبر
آورده نزد پیغمبر ص نهاد **پس** بامر پیغمبر ذو النجدین را آورد و شاید نام سپر آنحضرت باشد نزد پیغمبر آورده نهاد **پس** بامر پیغمبر زره ذات الفضول نام آورده نزد آنحضرت
نهاد **پس** بامر آنحضرت اسپ آنحضرت مرتجز نام آورده نزد پیغمبر بست **پس** بامر آنحضرت ناقه پیغمبر عضباء نام آورده نزد پیغمبر بست **پس** بامر آنحضرت برد یمانی
که مخصوص آنجناب بود آورده نهاد **پس** بامر آنحضرت عمامه آنحضرت سحاب نام آورده نزد پیغمبر نهاد **پس** بامر آنحضرت تازیانه ممشوق نام آورده نهاد **پس**
بامر آنحضرت هر شئ و چیزیکه مخصوص اشیاء و تحف آن حضرت بود یکی بعد دیگر کلا بامر آنحضرت علیحده علیحده طلبانید حتی قصابه کمربند هم طلبیده که آنرا وقت جنگ
بکمر مبارک خود می بست نزد پیغمبر نهاد **پس** از اجتماع همه البسه و اسلحه و اشیاء خود کل در حضور خود طلبانید مهر **خاتم النبوة** خود از انگشت مبارک بر آورده
بمعاینه اعیان صحابه مهاجرین و انصار بامیر المومنین کل آن داد و سپردش کرده فرمود ببر یا علی ببر همه این اشیاء را بمشهود همه این مهاجرین و انصار تا برای احدی
دعوائی و نزاعی نباشد و نکند در هیچ چیزی بعد من ازین اشیا **پس** علی همه اشیاء را بحضور و معاینه جماعة صحابه بخانه خود برد و بگذاشت **پس** از آن امیر المومنین نزد
پیغمبر برگردید **تنبیه** کل اصحاب متفق اند که همه اثاث البیت و البسه و اسلحه مخصوصه پیغمبر را بوراثة **و** بوصیة بعلی سپرد و علی همه آنرا قبض کرد و هرگاه او و را احدی
را مجال انکار نشد **و** بر خلافة هم بکرات و مرات و مشاهده تا آخر مرگ خود تخصیص کرد **پس** توریثا و نصا بعلی رسیده **و** از و گرفتند **و خبر متواتر منزلة** در اهل
ملة اسلام ثبت و ضبط است همیشه مدة العمر در هر محفل و غیر محفل تا مرگ خود بکرات و مرات فرموده **قال** ص یا علی انت منی و انا منک الا ترضی ان تکون منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی او لا نبوة بعدی و بعد اثبات عموم منازل را وله نزد موسی استثنا کرد فقط اینکه بعد من نبوة نیست لهذا هم رسول و نبی بر تو اطلاق
نمیشود **تذکرة** آنچه جمهور مفسرین و اهل المناقب در تشریح این حدیث شریف نوشته اند **منهم ابن طلحه شافعی** آنچه در کتاب **مطالب السئول فی**
مناقب زوج البتول نوشته اینجا ما عیناً ذکر میکنیم **قال اعلم** بصرک الله تم بخفایا الاسرار **و** غوامض الحکم ان رسول الله ص لما وصف علیا بکونه بمنزلة
هارون من موسی فلا بد فی کشف سره من بیان المنزلة التی کانت لهارون من موسی **فاقول** یعنی ابن طلحه میقول قد نطق القرآن الکریم الذی لا
یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه بان موسی دعی ربه **فقال** اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه
فی امری **و** ان عز و جل اجابه الی مسئوله و اجنا ثمر من شجرة دعائه ثمرة سئوله فقال عز و جل قد اوتیت سئولک یا موسی **و** قال فی سورة و لقد
اتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا **و** قال فی سورة اخری سنشد عضدک باخیک فظهر ان منزلة هارون من موسی کونه وزیرا

له والوزر مشتق من احد معان ثلثة **احدها** من الوزر بكسر الواو واسكان الزاء وهو الثقل لكونه وزير الملك يحمل عنه اثقاله ويخفها عنه **والمعنى**
الثاني من الوزر بفتح الواو والزاء وهو المرجع والملجاء **ومنه** قوله تع كلا لا وزر مرجع الى رايه ومعرفته واسعاده ويلجاء اليه في الاستعانة به
والمعنى الثالث من الازر وهو الظهر **ومنه** قوله تع عن موسى اشدد به ازري فيحصل بالوزير قوة الامر واشتداد الظهر كما يقوى البدن
ويشتد به فكان من منزلة هارون من موسى انه يشتد ازره ويعاضده ويحمل عنه من اثقال بني اسرائيل بقدر ما تصل اليه يد امكنته واستطاعته هذا
من كونه وزيره **واما** من كونه شريكه في امره فكان شريكه في النبوة على ما نطق به القران **فتلخيص** منزلة هارون من موسى انه كان اخيه و
وزيره وعضده **و**شريكه في النبوة **و**خليفته على قومه عند سفره وغيابه **وقد جعل رسول الله** عليا منه بهذه المنزلة **و**اثبتها له الا
النبوة فانه استثناها في اخر الحديث بقوله انه لا نبي بعدي فبقي ما عدى النبوة المستثناة ثابتا لعلي عليه السلام من كونه اخا
ووزيره وعضده **و**خليفته على اهله عند سفره الى تبوك **وهذه** من المعارج الشراف ومدارج الازلاف **فقد دل الحديث** بمنطوقه
على ثبوت هذه المزية العلية لعلي **وهو** حديث متفق على صحته **و**ثالث ذلك **ورابعه قوله** يا علي انت مني وانا منك وعلي مني وانا من علي
والكلام فيها واحد انتهى **در حديث قدسي** همه محدثين فرقات ومفسرين در ابلاغ سوره براة رواية كردند كه هرگاه پيغمبر ابو بكر را با چند ايه از ان سوره بمكه
فرستاده بود جبرئيل نازل شد واز زبان خدا اورد لا يبلغ عن رسالتك الا انت او رجل منك فارسل عليا **ودر احاديث** نبوي است چنانچه **نسائي**
وغيره رواية كردند قال بعث النبي براءة مع ابي بكر **ثم** دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عني الا انا او رجل من اهلي فدعى عليا فاعطاه اياه **وفي اخر**
ايضا رواه النسائي قال صلعم علي مني وانا منه ولا يؤدي عني الا انا او علي **وفي اخر** رواه قال النبي اما انت يا علي صفيي وامينى **محققين**
منصفين در اينجا ميگويند كه هرگاه شيخ اول قابل رسانيدن دو سه امر نباشد لهذا او پس از بين راه بامر الهي طلبيده شود پس اين خلافة كه رياسة عامه
در كافه امور دين ودنيائي بشر را چگونه ابلاغ كرده تواند تا وقتيكه شخصے يعني منصوص الهي خاصة نباشد **احمد** و **اخطب** و **ابن مغازلي** و
ديلمي وهمداني از ابن عباس **و**سلمان **و**غير هما رواية كردند قال النبي صلعم كنت انا وعلي نورا بين يدي الله تع يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل ان يخلق
ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تع ادم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي علي الخلافة
وفي اخر حتى افترق ذلك في صلب عبد الله وابي طالب ففي النبوة وفي علي الخلافة **وفي اخر** من رواية جابر فاخرجني نبيا **و**اخرج عليا وصيا
حاصل انكه پيغمبر فرمود كه من وعلي نور واحد بحضور خالق بوديم تسبيح وتقديس الهي ميكرديم قبل از ايجاد ادم چهارده هزار سال ونزد ايجاد ادم ان نور را تركيب
داد در صلب ادم پس هميشه ان نور واحد بود تا در صلب عبد المطلب پس ان نور را در صلب عبد المطلب دو شق كرد شق واحد ان نور در عبد الله رسيد در من نبوة قرار
داده مرا پيغمبر بر اورد **و**شق ثاني ان در صلب ابو طالب در علي خلافة قرار داده وعلي را خليفه ووصي گردانيده **ايضا** اخطب **و**ابن مغازلي **و**ديلمي **و**همداني **و**غيرهم
از ابو ذر رواية كردند قال النبي من ناصب عليا الخلافة بعدي فهو كافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك في علي فهو كافر يعني پيغمبر فرمود هر كه منازعه كند
علي را براي خلافة بعد از من پس داعي ونازع او كافر ومحارب خدا ورسول وست **و**هر كه شك شبهه در خلافة علي كند پس او هم كافر است **تبصره** هرگاه اين قسم
صحاح احاديث بتواتر درسانيد اهل سنت ثبت وضبط كرده باشند **پس** كدام عاقلي وعالمي را بغير جهل وتعصب مجال انكار از افضليت واز خلافة عترة رسول
ميباشد **و**مر اطهر واطيب زوج بتول تقديم جهول نمايد **و**براي عاقبة انديش ومتقي ودينداري همين قدر كافي ووافي در تقديم امامة علي بر كل است والله يهدينا
وجميع المسلمين الى سواء السبيل **بحث ثامن** اصلاح وافساد ضد يكديگر اند پس صلاح بمعني نيكي ضد خرابي است **پس** اصلاح موافق ومقتضاي حال
نيكو كردن وبحال نيك رسانيدن واوردن حقيقة ان شئے باشد **و**افساد از حالة صحيحه ثابته شئي را بر اوردن بسوي خرابي وتباهي است **بحث تاسع**
قوله تع واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين يعني موسى ببرادر خود هارون بعد از تخليف خليفه گردانيدن در قوم خود پس امر كرد بهارون كه در تنظيم امور خلافة بر
بني اسرائيل بصلاح برسان وبيار مصالح ديني امور دنيائي ايشان را مرفتار كن براها وطرق مفسدين ومحرمين را ومعين عصاة وظالمين ومفسدين مباش
ومقال ماكرين را ممكن **ابن عباس** وغيره او فرمود احمل بني اسرائيل على عبادة الله ويرياد الرفق بهم والاحسان اليهم مراد موسى در امر بهارون درباره
بني اسرائيل انكه ايشان را بر عبادة الله وطاعة او تع بنصايح ومواعظ پسنديده حمل كن ورفتار ايشان بنرمي واحسان كن تا منزجر نشوند وبصلاح ايند فاسد نشوند **اشكال**
بقران ثابت است قطعا كه هارون نبي شريك نبوة بموسى ديگر وقت معا بود **و**نبوة اعلے درجه از خلافة تابع است **پس** چگونه موسى هارون را خليفه تابع گردانيد

تنبيه از حديث منزلت
تحقيق حديث از صحاح اهل سنت منهم ابن طلحه شافعي در مطالب السئول

و بنابران تنزیل هرون از شرافت عالیه بسوی منزلة متنازله دانیه و اهانت و توهین لازم می آید و تنزیل نبی از نبوة مستقله جایز نیست **جواب** دراین تحقیق نیست
که موسی و هارون هر دو رسول خدا بودند **اما** موسے صاحب الریاسة متبوع **و** هارون تابع او فی الاصالة چون ابراهیم خلیل صاحب الریاسة متبوع **و** لوط تابع او
در حال حیوة او بود **رازی و نیشاپوری** وغیرهما گفتند و انکان الامر کذلک الا انه کان موسی هو الاصل فی تلک النبوة **در مجمع** فرمود و انما
امر موسی اخاه هارون بان یخلفه و ینوب عنه فی قومه مع ان هارون کان نبیا مرسلا لان الریاسة کانت لموسی علیه و علی امته و لم یکن یجوز
ان یقول هارون لموسی مثل ذلک یعنی موسے علیه السلم بنیابة خود خلیفه گردانید هارون را با وجودیکه هارون هم نبی مرسل بوده زیراکه ریاسة متبوعه خاص برای
موسے بر هرون و برامت او بود **لهذا** هارون اجازه نبود که موسے را نایب خلیفه خود بگرداند چنین مقال بگوید **ایضا در مجمع** فرمود **و** فی هذا دلالة
علی ان منزلة الامامة منفصلة من النبوة و غیر داخلة فیها **و** انما اجتمع الامران لانبیاء مخصوصین لان هارون لو کان له القیام بامر الامة
من حیث کان نبیا لما احتاج فیها الی استخلاف موسی ایاه و اقامته مقامه یعنی طبرسی فرمود در آیة و قول موسے دلالة است که منزلة امامت منفصل و جدا از
نبوة و غیر داخل در آن است **و** جز این نیست که امر رسالة و خلافة هر دو معا برای انبیا مخصوصه جمع شده است چه هارون اگر قیام بامر امت میکرد من حیث انه کان
نبیا هر آئینه در آن محتاج باستخلاف موسی و اقامة او بمقام نبوده **اما جواب** تخلیف موسی هارون را تنزیل لازم نمی آید بدو جهة **احدهما** اگر خلافة و رسالة
مختلف متفاوت دو منصب متنازل از یکدیگر میبود **و** رسالة **و** خلافة **و** وصایة **و** امامة **و** امارة اسماء منصب احد اند **لهذا** اطلاق اسم نبی **و** رسول **و** خلیفه
و امام باکثر انبیاء در قرآن شده کقوله تعالی در اوصاف **ائمة یهدون بامرنا و ایضا** قوله تعالی و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة **و ایضا** قوله لابراهیم
انی جاعلك للناس اماما **و لداود** انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق **و فی باب آدم** انی جاعل فی الارض خلیفة و
این نصوص صریح اند که رسالة و خلافة و امامة اسماء منصب واحد الهی اند **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس نزد قایلین** انتقال هارون شریک موسے
در رسالة و خلافة الهی دو شریک مشترک با هم لقوله اشرکه فی امری بودند **و** هر دو برادر با هم نفاذ و انجاز امر رسالة معا میفرمودند هر چند موسی متبوع هارون در
کل الامور بوده **پس** نزد اراده سفر موسی هارون را از جانب خود هم تخلیف در قوم و توصیه بامور خلافة من باب التاکید کرد **پس** باین جهة تنزیل بهارون
عاید نمیشود **ثانیهما** نزد ما آنکه نبوة و رسالة **و** خلافة دو منصب منفصل از یکدیگر فی الاصالة اند چه از لوازم نبوة وصول خبر من الله خواه مبنا آن بغیر باشد یا خود
عامل بآن باشد **و** خواه خود عامل بآن و مبلغ آن الی الغیر باشد **و** خلافة اعم ازین هر دو هست یعنی معناک منجز و منفذ و فاعل جمیع افعال نبوة و رسالت
باشد **پس نزد قایلین** که موسے و رسول و خلیفه و امام متبوع هارون بود **پس** موسی نزد حرکة خود بهارون تفویض متبوعیة خود تحویل کرد تا انتظار من
در انجاز و اجراء امر رسالة نکشند و تاخیر در انفاذ امر الهی نشود **تنبیه** بنابراین هارون را دو منزلة حاصل شد یکی نبوة و رسالة الهیه **دیگر** خلافة موسویه و
همین وجه مختار جمعی هست منهم ملا جامی **و** محمد بن عبد الله الکسائی **و** داود بن محمود بن محمد الرومی **و** محی الدین عربی **و** غیرهم **در کتاب نقد النصوص**
فی شرح نقش الفصوص عبد الرحمن جامی گفته **فص حکمة امامیة** فی کلمة هارونیة **اعلم** ان الامامة المذکورة فی هذا الموطن اسم من
اسماء الخلافة و هی تنقسم الی امامة بلا واسطة بینها و بین حضرة الالوهیة **و** الی امامة ثابتة بالواسطة و التعبیر عن الامامة الخالیة عن الواسطة
مثل قوله تعالی للخلیل علیه السلام انی جاعلك للناس اماما **و** الامامة التی بالواسطة مثل استخلاف موسی هارون علیهما السلام علی قومه حین
قال له اخلفنی فی قومی اذا عرفت هذا **فنقول** کل رسول بعث بالسیف فهو خلیفة من خلفاء الحق **و** انه من اولی العزم **و** لا خلاف فی ان موسی
و هارون بعثا بالسیف فهما من خلفاء الحق الجامعین بین الرسالة **و** الخلافة فهارون له الامامة التی لا واسطة بینه و بین الحق فیها **و** له الامامة
بالواسطة من جهة استخلاف اخیه ایاه علی قومه فجمع بین قسمی الامامة بالواسطة فقویت نسبته الیها فلذلك اضیف حکمته الیها دون غیرها
من الصفات **و اعلم** ان هارون لموسی حین استخلف علی قومه و ذهب لمیقات ربه بمنزلة نواب محمد المحمد علیه و آله الصلوة بعد انقضاء
عن النشاة العنصریة ذاهبا الی ربه الخ حاصل ترجمه آنکه امامة و خلافة مذکوره در این موضع اسمی از اسماء و لقبی از القاب خلافة است و او منقسم میشود بامامة
بلا واسطه میان آن و میان حضرت الهیة و میان امامة ثابتة بلا واسطه **اما تعبیر** از امامة خالیه از واسطه مثل امامة خلیل الرحمن است بقول تعالی ای ابراهیم
من ترا برای مردم مقتدا و متبوع میگردانم **و اما** امامتیکه بواسطه است او مثل خلیفه گرفتن موسے هارون را بر قوم خود میباشد وقتیکه موسی بهارون گفت که
خلیفه متبوع در قوم من باش **و** هرگاه این شناختی **پس** ما میگوییم هر رسولیکه مبعوث بسیف گردید او خلیفة الله از خلفاء حق از انبیاء اولو العزم است

وخلافی نیست درانکہ موسے وہارون مبعوث بالسیف گردیدہ بودند وابن ہر دو از خلفاء جامع میان رسالۃ وخلافت بودند پس ہرگاہ ہارون امامت بلاواسطہ مِن اللہ بالانفراد وامامت بالواسطہ وازجہتہ استخلاف برادرش برقوم حاصل شد پس ہارون ہر دو قسم امامت را جامع بود لہذا قوی شد نسبت ہارون بامامت وبرای ہمین مضاف گردید حکمۃ بسوئی ہارون دون غیرہ الحکمۃ من الصفات وبدان کہ نزد حرکۃ موسی بسوئی طور ہارون را خلیفہ برقوم گردانید بمنزلہ نواب محمد کہ بنیابۃ محمد حکمرانی در امۃ کردند بعد انقضای آنحضرت از این نشاہ عنصریہ اما از داؤد بن محمود شل ہمین در مطلع فصوص الحکم

گفتہ فص حکمۃ امامیۃ فی کلمۃ ہارونیۃ الامامۃ اسم من اسماء الخلافۃ کما قال فی حق نبیہ ابراہیم انی جاعلک للناس اماما ای خلیفۃ علیہم ہی اما بواسطہ او لا بواسطہ والقسمان ثابتان فی ہارون ع ولذلک اختصت بکلمتہ اما الاول فکونہ خلیفۃ موسی کما قال اخلفنی فی قومی واما الثانی فکونہ نبیا رسولا مبعوثا من الحق الی الخلق بالسیف کاخیہ موسی فقویت نسبۃ الامامۃ الیہ فکان اماما مطلقا من جانب الحق الی الخلق واماما مقیدا من جانب موسی علیہما السلام اشکال این قول موسی اخلفنی فی قومی ایا این تخلیف خاص تا مراجعت موسے از طور بود یا عام فی کل الازمنۃ بعد از مراجعت موسے از طور جواب درابن مفسرین است دو قول دارند حل ہما نزد طایفہ محققین متدینین عام فی کل الازمنۃ در وجود موسے ودر غیاب موسی بود بچند وجہ اول حضرت ہارون بذاتہ نبی مستقل بنص قرآن بود ثانی در وجود وغیاب موسی ہارون وزیر موسے بدرخواست او بقول واجعل لی وزیرا من اہلی ہارون اخی و وزیر متحمل اثقال و اوزار سلطنت سلطان در حضور وغیابش و مدبر مملکت و مدبر احکام سلطنت او میباشد ثالث باشد برادر ہارون اشدد بہ ازری مقوی و معین بازو و پشت خود طلب کردہ وتقویۃ اعانۃ وامداد و در جمیع از منہ مطلوب و بکار موسے در حضور وغیاب وایما میباشد رابع اشرکہ فی امری شریک موسی ہارون بود در کل امور نبوۃ وریاست در حضور وغیاب او تنبیہ ہرگاہ این بقرآن واضح شد پس وہم وگمان بعزل ہارون بعد مراجعت موسے باطل شد خامس عزل ہارون از منصب خلافۃ وامامۃ جایز نیست زیراکہ بان توہین وتحقیر وتنزیل خلیفۃ اللہ لازم میآید پس جمیع آنچہ موجب تحقیر وتوہین وتذلیل نبی اللہ خلیفۃ اللہ باشد ہر چند بعد برحصل منصب نبوۃ خود ہم باقی باشد البتۃ بالفعل یا بالقوۃ باتفاق متکلمین است محال وممتنع ولا یجوز میباشد بلی امور واحکام دین الہی را محمل برامور سلاطین دنیا ظلمہ کردن لا دینی است اشکال ہرگاہ ہارون پیغمبر بود و بعد آن خلیفہ کلیم اللہ گردید و ہر نبی وخلیفۃ اللہ اعلم باصلح احوال است وفساد آل بہا بالقوۃ وبالفعل من تعلیم اللہ بالضرورۃ میباشد پس توصیہ موسے بہارون اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین عقیل حاصل لا فایدہ بل باین قول موسے جہل ہارون از امور نبوۃ وخلافۃ حاصل میشود واین موجب تحقیر وتنفیر خلق از و میشود جواب اول اکثر مفسرین نیشاپوری ورازی گفتند قلنا المقصود من ہذا الامر التاکید کقول ابراہیم ولکن لیطمئن قلبی یعنے توصیہ موسی وہارون من باب الاحتیاط والتاکید برای اطمینان قلب خود موسی بود چنانچہ ابراہیم احیاء موتی برای اطمینان قلب درخواست کردہ بود جواب ثانی چونکہ ہر دو برادر مشترک در نبوۃ بودند و ہر امری وتعلیمی کہ در امت موجب فلاح وصلاح بود آنرا باہم سنجیدہ وفہمیدہ باطلاع یکدیگر آنرا اجاری میکردند و موسے کہ ارادہ سفر داشت پس موسی از جانب خود اجازہ اعم داتم بہارون در اجرای اصلاح وترک فساد دادہ رفت تا تاخیر در مصالح وترک مفاسد نیفتد اشکال جاری نشود والعلم عند اللہ اشکال احدی از عقلاء در این منکر نیست کہ نبوۃ ورسالۃ الہی برای بشر نہایۃ اعلی درجہ امکانی است وفوق بران مرتبتی نیست غیر از منزلۃ الہیت وہارون رسول الہی بذاتہ وشریک رسالۃ موسے بودہ پس از آن خلیفہ موسی گردیدن ہارون تنزیل ہارون از آن رتبہ شرکۃ نبوۃ بخلافۃ ما یہ شد نہ علو او واین چگونہ بر ہارون نبی اللہ جایز باشد جواب این اشکال وارد شدہ و بازمیگوئیم مرتبہ نبوۃ در موسے وہارون متحد بود اما موسے متبوع وہارون تابع در امور رسالۃ بود پس از این اشکال واضح ولایح شد کہ نبی متبوع مستقل بذاتہ تصرفات زایدہ بالاصالۃ والاستقلال از تابع خود دارد تنبیہ ہرگاہ این واضح شد پس بنابراین موسے تفویض بعض تصرفات وامور زایدہ خود بہارون نبی علاوہ بر نبوتش سپرد وتخلیف او برای اجازہ وانفاذ ہمان امور خود بلا انتظار کرد وبہارون دو مرتبہ استقلال عالی حاصل شد ومن مراد قول محی الدین عربی وداؤد بن محمود قیصری وملا عبد الرحمن جامی وغیرہم از مشایخ صوفیہ است کہ ہارون جامع دو خلافۃ الہیہ گردید احدہما خلافۃ بلا واسطہ وآن نبوۃ مخصوصہ باو بذاتہ باشد ثانیہما خلافۃ بالواسطہ وآن خلافۃ الہیہ بواسطہ موسے حاصل شد پس اشکال باطل شد بلی خلیفہ خلیفۃ اللہ مثل نعلے بر نصب نبیہ خلیفۃ الہ بلا وغدغہ میباشد بحث ثامن واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین مفسرین در این اصلاح وافساد وجوہ دارند اول ودام اجی علی طریقتک الصلاح ولا تسلک علی طریقۃ المفسدین یعنی رفتار وگفتار وکردار تو علی الدوام بطور نیک باشد وتبع وپیروی در رفتار بطریقہ مفسدین تباہ کاران مکن ثانی اصلح مفاسدہم فی حال غیبتی ولا تکن عونا للظالمین یعنی ای ہارون باصلاح بیار مفاسد قوم را علی الدوام خصوصا در حال غیاب من ومباش تو

معین و مدد ظالمین ثالث اصلحهم ای احملهم علی الطاعة والاخلاص لله فی عبادته ولا تتعرض عیوبهم الباطنة فانه تعالی ستار عیوب العباد یعنی حمل کن قوم را بر طاعت و بر اخلاص در عبادت حق و تجسس مکن و متعرض قوم مشو در عیوب باطنی ایشان چه خالق ستار العیوب است پس تجسس و تعرض بعیوب مکنونه مستوره موجب انشاء وفساد قوم میگردد رابع چونکه هارون را در عیان امت خلیفه خود برپا گردانید پس مخاطب هارون را گرفته خطاب در وقع بقوم میباشد پس تقدیرش چنین میشود یا قوم هذا هارون خلیفتی علیکم فی غیابی فاصلحوا یعنی اتبعوا الصالحین یعنی هارون خاصة ولا تتبعوا الضال السامری وافواجه ای قوم این هارون را خلیفه بر شما در غیاب خود مقرر کردم پس شما متابعت یعنی خود هارون صالح خاص بکنید بوجوب عینی و متابعت احدی از مفسدین خصوصا اقوال و افعال سامری را مکنید خامس لا تترك الصلاح ولا تتبع من دعاك الی الفساد سادس این حامل همه این وجوه است پس حمل آن بر کل وجوه اولی است از حمل بر بعض و از ترک بعض ثم الله اعلم تنبیه درین آیه دلالة است که ثبوت خلافت نبی محتاج و منحصر بر نص او و نبی و نصب ویست و بغیر آن خلافت ابدا صحیح و ثابت نمیشود چه بالضرورة معلوم است که مجعول خلق مجعول خالق نیست پس بالضرورة اطلاق خلیفة الله و خلیفة الرسول براو بهتان و افترا محض بر خدا و رسول است و هر مفتری ملعون الهی فی القران است ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلَمَّا جَآءَ مُوسٰی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهٗ رَبُّهٗ قَالَ رَبِّ اَرِنِیٓ اَنْظُرْ اِلَیْكَ قَالَ لَنْ تَرٰىنِیْ وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهٗ فَسَوْفَ تَرٰىنِیْ فَلَمَّا تَجَلّٰی رَبُّهٗ لِلْجَبَلِ جَعَلَهٗ دَکًّا وَّخَرَّ مُوسٰی صَعِقًا فَلَمَّآ اَفَاقَ قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبْتُ اِلَیْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ تم این ایه واحد

این ذکر بعد تقرر تخلیف هارون در قوم و رفتن موسی بطور برای اخذ توریة از خدا میباشد پس خالق نقل آن تبلیغ قال میفرماید یعنی وقتی که میامد موسی بمیقات گاه ما یعنی آمد بوقت معهود و جائیکه مقرر و معین کرده بودیم ما او را آن وقت و مقام را جهت کلام کردن و توریة دادن و سخن گفت و کلام کرد با وی یعنی با موسی پروردگار او یعنی رب سبحانه کلام خود را شنوانید بموسی پس از شنیدن کلام الهی بار کار سوال عرض کرد ای پروردگار من بنما ذات مجرده منزه خود را تا بنگرم بسوی تو گفت هرگز نمی بینی مرا زیرا که من مجرد از جسم و جسمانی و لوازم آن میباشم لکن نگاه کن بسوی کوه که بلند ترین جبال است پس آن کوه اگر بمقر خود قرار گرفت پس زود باشد که تو ببینی مرا پس چون تجلی کرد پروردگار موسی برای آن کوه گردید تجلی آن نور کوه مذکور را ریزه ریزه و پاره پاره صغار مثل خاک گردانید آن کوه را و افتاد موسی بیهوش چون سنگ جماد و قطعه آهن بیحرکت بعض هم در شرائین بدنش باقی نماند پس وقتیکه موسی بهوش آمد از غشیت گفت در آن وقت و توبه مع الندامت و پشیمانی و رجوع میکنم باز گشت بسوی تو از اقدام بر چنین سوال عظیم و جسیم و بسیار بد کردم که چنین مسئلت نمودم و من اول تصدیق کنندگان اهل ایمان آورندگان تو بودم و میباشم که ذات مقدسه تو منفرد از جمیع ذوات مجرد از جسم و لوازم و صفات جسمانی است ممتنع و محال است ابدا دیدار و دیده شدن تو جمیع مخلوقات را در کل احوال در دنیا و عقبی و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول ولما جاء موسی لمیقاتنا وجه اتصال این با ما قبل است هر گاه میقات لیالی اربعین را باکمال و اتمام رسانید و هارون را خلیفه خود در قوم مقرر کردانید و هارون را آنچه در باب تنظیم امور شریعة در قوم گفتن لازم بود با و گفت پس از نزد هارون اراده حرکت بسوی طور کرد و بر آمد از نزد ایشان پس انجملة اخبار الهی در رسیدن موسی بمیقات گاه الهی میباشد بحث ثانی بین انجملة ولما جاء موسی لمیقاتنا دو وجه اند احدهما انجملة عطف بر جملة وواعدنا موسی است ثانیهما انجملة مستانفه است و علی التقدیرین معنیش آنکه هنگامی و وقتیکه

آمد موسی رسید بمیقات گاه پروردگار خود پس در میقات ربنا دو وجه اند اولهما مراد از میقات موعود بموسی مخصوص مقام کوه طور بود چه مکالمه با بیم مخصوص در همان
مقام واقع شده و توراة والواح اعظم بر آنحضرت در همانجا بر طور نازل شد پس بنا بر این میقات اسم مکان و زمان هر دو است و معنیش موقات بود که بسر میبریم و اورا بیابد
کردند کما قالوا ومعناه ولما انتهى موسى الى المكان الذي وقتناه له وامرناه بالمصير اليه لنكلمه وننزل عليه التوراة وكلمه ربه على ذلك المقام يعني و
هرگاه موسی از نزد برادر خود هارون نبی برآمد ومنتهی دوار و شد بآن مکان مامور که وقت رسیدنش هم با و مقرر و معین کرده بودیم تا کلام بکنیم با او و تنزیل توراة هم
بکنیم با او ثانیهما مراد از میقات وقت موقت ومقدر معینا میباشد پس معنیش آنکه هرگاه آمد و رسید موسی بموسم بوقتیکه مقدر و معین کرده بود پروردگار با او
چنانچه این طائفه میگوید ویمکن ان المراد بالمیقات الزمان التی وقته الله ثم له ان یاتی ذلک المکان فیه فان لفظ المیقات کما یقع علی الزمان یقع علی المکان
کمواقیت الاحرام للحج فانها عینت وقررت للامکنة العبادات التی لا یجوز نعم ونها لاهل الافاق الا وهم محرمون فیها یعنی بنا بران معنیش آنکه میقات
درانجا زمانی عینی هست که خدا با موسی معین و مقرر کرده بود رسیدنش بآن وقت بمقام طور چه لفظ میقات چنانچه بر زمان اطلاق و واقع میشود همچنان بر مکان هم
اطلاق و واقع میشود چون مواقیت احرام حج که مقرر و معین گردید برای امکنه و عبادات دران بنحویکه جایز نیست تجاوز ازان برای اهل آفاق مگر آنکه حجاج خاص
در انوقت در مکان معین احرام ببندند وجه ثالث تقریرش آنکه ولما جاء موسى للوقت الذي وقتناله ان ياتي فيه لمناجاتنا و هرگاه آمد موسی بران وقتیکه
آن وقت را مقرر کرده بودیم اینکه بیاید او برای مناجاة و هم کلام شدن او با ما اشکال هرگاه خالق عالم آدم لا مکان ولا جهة است پس چرا برای موسی
مقام طور و زمان چهل شب و روز شهر ذی القعده و عشره اول ذی الحجه معینا مقرر و موقت و معین کرد مقتضی هست که خدا و عصر موسی مکان و مقام موازی طور
بالا در جهة سما در دشت و بود و او تع مالک الملک خالق الخلق است و ارسی مالک و شنوای مقالات خلق ولاسیما برای تکلیم و صنعاء کلام انبیاء و اصفیاء و اولیاء هر جائی
و هر وقت عام و هر مکانی و زمانی دون مکانی و زمانی اجازة باید باشد نه مانند قهار و جبار سلاطین دنیا که نزد ایشان هر وقت هر جا هر رئیس هم نمیرسد فضلا عن عوام
الرعایا جواب جناب باری هر چند مجرد و منزه از جسم و لوازم جسمانی بذاته است لهذا هر ذره از ذرات کائنات موجودات علوی و سفلی نزد تعالی مکشوف حاضر
غیر بعید ولا غائب است و تع علیم و بصیر و خبیر و سمیع و هر ذره بلا تفاوة و لا فصل بحقیقة زیر نظرش همه است و برهمین صحیات قاطعه هم ناطق اند در طه چون قوله تع
قال لا تخافا انني معكما اسمع وارى و نحن اقرب اليه من حبل الوريد تنبيه پس ازین ثابت شد که او سبحانه بعض بقعات را بر بعض بقعات دیگر و بعض اوقات
را بر اوقات آخر شرف داد چنانچه بعض عباد را بر بعض دیگر فضل و شرف بخشیده کما قال تع انا انزلناه في ليلة مباركة و ليلة القدر خير من الف شهر و شهر
رمضان را شرف بر شهور احد عشر بخشیده و مکه معظمه و مدینه طیبه را بر کل معابد و مشاهد دیگر و مساجد را بر اماکن غیر مساجد فضل و شرف داده پس هکذا ماه ذی
القعده و ماه ذی الحجه را فضل و شرف داد وهکذا جبل طور را بر جبال آخر فضل و شرف داده چه از قدیم طور موضع مناجاة اله و معبد و مدفن جم غفیر انبیا بوده
و در اشرف بقعات و افضل اوقات دعوات موجب اسرع اجابات چون لیلة الجمعه و یوم الجمعه و سحرگاه در هر شب میباشد لهذا مقام طور و در وقت مقدر برای
کلام موسی و عطاء توراة مقرر گردید چنانچه حکما و سلاطین دنیا مواضع قضایا و عطایا و دادرسی اوقات و اماکن بالانفراد مقرر دارند اشکال عاید نمیشود بحث ثالث
تکلیم از کلمه تکلیما بمعنی سخن گفتن با دیگر میباشد چه باب تفعیل متعدی الی الغیر میباشد در مصباح گفته کلمته تکلیما والکلام اسم فی اصل اللغة عبارة
عن اصوات متتابعة لمعنى مفهوم یعنی کلام اسم در اصل لغة عبارة است از اصوات متتابعه برای مفهوم وفي اصطلاح النحاة هو اسم لما تركب من مسند
ومسند اليه وليس هو عبارة عن فعل المتكلم و ربما جعل ذلك نحو عجبت من كلامك زيدا یعنی در عرف نحويين کلام اسم حروفی هست که مرکب باشد از مسند
و مسند الیه و نیست کلام عبارة از فعل متکلم و بسا اعیان همچنین را کلام کرده اند چنانچه میگوئی که در تعجب او ورد مرا کلام تو که بزید کردی وقول رافعی الکلام
ينقسم الى مفيد وغير مفيد لم يرد الكلام في اصطلاح النحاة فانه لا يكون الا مفيدا عندهم وانما اراد اللفظ وقد حكى بعض المصنفين ان الكلام
يطلق على المفيد وغير المفيد قال ولهذا يقال هذا كلام مفيد وهذا لا يفيد وقيل هذا غير معروف اما در عرف متکلمین در تکلم الهی
ارباب ملل اختلافی نیست بل خلاف در معنی کلام تع و در قدم آن و در حدوث بسیار دارند و اما سبب اختلاف آن قیاسین متعارضین اند احدهما ان
کلامه تع صفة له وكلما هو صفة له فهو قديم فكلامه تع قديم یعنی کلام تع صفت تع هست و هر آنچه صفت تع باشد بجهت ذات تع صفتش هم قدیم می باشد
پس کلام تعالی قدیم هست ثانیهما ان کلامه تعالی مؤلف من اجزاء مترتبة متعاقبة في الوجود وكلما هو كذلك فهو حادث فكلامه تع حادث فاضطروا الى
القدح في احد القياسين ومنع بعض المقدمات ضرورة امتناع حقيقة النقيضين یعنی کلام تعالی مرکب و مؤلف بحروف و اصوات باهم مترتب متعاقب في الوجود

از تکلیم با است

جواب اشکال همگی ... بیان اختلاف در حقیقت کلام الله و کیفیت آن و تعریف فرق اسلام بالتفصیل

ازیکدیگرست و هرچه بچنین حالة باشد او حادث است پس ناچار گردیدند بقدح اسد قیاسین بمنع بعض مقدمات که مستلزم نقیضین است فالحنابلة

قالوا کلامه تعالی حروف واصوات یقومان بذاته تعالی بغیرها وقد بالغوا فیه حتی قالوا جهلاً الجلد والغلاف ایضاً قدیمان فضلاً عن

المقاصد تزیداً علی المسطور وکفی شاهداً علی جهلهم ما نقل عنهم ان الجلد والغلاف ازلیان وعن بعضهم ان الجسم الذی وفی شرح

فانتظم حروفاً ورقوماً هو بعینه کلام الله تعالی وقد صار قدیماً بعد ما کان حادثاً انتهی کلام التفتازانی علینا فی الحنابلة یعنی طایفه حنابله گفتند که قرآن

و اصواتی معاً هر دو مرکب باهم قایم بذات خود اند نه بالغیر و دران مبالغه کردند و حنابله مبالغه کردند تا آنکه گفتند بجهل خود جلد قران و غلاف آنهم هر دو ازلی باشند

اند و از بعض ایشان زیاده برین تفتازانی نقل کرده که اینها تصریح کردند بتحقیق و بدرستی جسمیکه بآن قرآن مکتوب گردید و حروفش و رقومش بآن منتظم شده یعنی

سیاهی از دوده چراغ و صمغ و غیر آن بعینه کلام الهی تعالی میباشد و قدیم گردید بعد از آنکه حادث بوده **والکرامیه** وافقوا الحنابلة فی ان کلامه تعالی حروف

واصوات وسلموا انها قائمة بذاته تعالی لتجویزهم قیام الحوادث بذاته تعالی فقد قالوا بصحة القیاس الثانی وقدحوا فی کبری القیاس الاول یعنی طایفه کرامیه موافقت

کردند در تعریف کلام الهی و در حدوث حروف مع الاصوات با حنابله و تسلیم کردند اینها بودن حروف و صوات کلام قایم بذات اله بجهة تجویز ایشان قیام حوادث را بذات

اله چه نزد ایشان مجوز است که ذات اله محل للحوادث است و حوادث قایم بذات تعالی اند پس اینها تصدیق بصحة قیاس ثانی نمودند قدح کردند در کبری القیاس الاول

والمعتزلة قالوا کلامه تعالی اصوات وحروف کما ذهب الیه الفرقتان المذکورتان لکنها لیست قائمة بذاته تعالی بل خلقها الله تعالی فی غیره کجبرئیل او النبی

ومعنی کلامه کونه متکلماً انه خلق الکلام فی بعض الاجرام العلویة کاللوح المحفوظ وفی الاجسام السفلیة کشجرة موسی علی الطور وهو حادث بالضرورة

کما ذهب الیه الکل مبتهم فهم ایضاً صححوا القیاس الثانی لکنهم قدحوا فی صغری القیاس الثانی یعنی طایفه معتزله مذهب دارند که کلام او تعالی عبارة از ایجاد و تخلیق

اصوات و حروف مرکبه مولفه باهم چنانچه مذهب فریقین حنابله و کرامیه میباشد ولکن آن حروف و اصوات قایم بذات تعالی اصلا نیستند بل مراد آنست که ایجاد و تخلیق

اینها کرده در غیر و غیر خود مثل قلب جبرئیل یا در قلب نبی باشد پس مراد از کلام الهی خلق کلام در اجرام علویه چون ایجاد در لوح محفوظ و در اجسام سفلیه چون ایجاد کلام در

شجره موسی بر طور و آن حادث است چنانچه مذهب کرامیه هست پس اینجا تصدیق و تصحیح کردند قیاس ثانی را و قدح کردند صغری القیاس اول را **و**

الاشاعرة یعنی اتباع ابو الحسن الاشعری قالوا کلامه تعالی لیس من جنس الاصوات والحروف بل هو معنی الحروف والکلمات قایم بذاته تعالی وهذا سموا الکلام

النفسی وهو مدلول الکلام اللفظی المرکب من الحروف وهو قدیم فهم صححوا القیاس الاول وقدحوا فی صغری القیاس الثانی یعنی نزد اشاعره کلام تعالی عبارة نیست

از جنس اصوات و حروف بل معنی الحروف و کلمات قایم بذات تعالی است و همین کلام نفسی الهی نامیده شد و آن کلام مدلول لفظی هست که مرکب از حروف میباشد و او

قدیم هست پس ایشان بتصدیق و تصحیح کردند بقیاس اول و قدح کردند در صغری قیاس ثانی را و این منقول از کلیات ابو البقاء و شرح قدیم اصفهانی و شرح

جدید قوشجی و غیر ذلک میباشد و همین ایجاد و تخلیق حروف مولفه مرکبه مع الاصوات در غیر از اجرام علوی و سفلی مذهب امامیه هست **قوشجی** در شرح فرمود

و معتزله متمسک اند بر تخلیق کلام تعالی در غیر و بر حدوث آن بوجوه چند **الاول** انه قد علم بالضرورة من دین محمد حتی العوام والصبیان ان القرآن هو هذا الکلام

المؤلف المنتظم من الحروف المسموعة المفتتح بالتحمید المختتم بالاستعاذة وعلیه انعقد اجماع السلف واکثر الخلف یعنی اول الوجوه آنکه بعلم ضروری از دین

محمد دانسته شد حتی عوام الناس و نسوان و صبیان هم میدانند که آن قرآن منزل همین کلام مؤلف منتظم از حروف مسموعه که افتتاحش بسوره حمد و اختتامش

بسوره معوذتین باشد و بران اجماع سلف و اکثر خلف لیتق بطبق منعقد شده **الثانی** ان ما اشتهر وثبت بالنص والاجماع من خواص القرآن انما یصدق

علی هذا المؤلف الحادث لا المعنی القدیم و تلک الخواص مثل کونه ذکراً لقوله تعالی وهذا ذکر مبارک **وقوله** تعالی انه لذکر لک ولقومک **وقوله** کونه عربیاً کما قال

تعالی انا انزلناه قرآناً عربیاً منزلاً علی النبی بشهادة النص من قوله الایة و امثال ایضاً و ثانی آنکه مشهور و ثبت گردید بنص و اجماع امة از خواص قرآن و

صادق میباید بر همین قرآن مؤلف بحروف حادثه است نه بر معنی قدیم نفسی از الفاظ و حروف قرآنی و از خواص آنست که از احداث قرآنی لفظ ذکر شبیه

و در آیه وهذا ذکر مبارک و در آیه انه لذکر لک ولقومک و ذکر یاد کردن باللسان میباشد و از خواص آن آنست که منزل قرآن خاص بلسان و الفاظ عربی

است چه کلام هر لسان محدث است نه قدیم و آثار حدوث آن هر ذی شعوری میداند و می بیند که هیچ کلمه در کلام نیست مگر آنکه حروف مولفه مرتبه اند و در آن

کلمه حروف تقدم بر متاخر تقریراً و تحریراً دارد و در تلاوه حرفی سابق مقدم خوانده میشود و بعد آن حروف متاخر او همینطور در تحریر حرف سابق اول نوشته میشود

و بعد آن متاخران و این باتفاق کل عقلا از لوازم و خواص حدوث است **الثالث** ایضاً همی از معتزله و امامیه نقل کردند قوله ما جاءهم من ذکر

بعدون کلام ... ابتدا اوتاب ...

مراد از ذکر اینجا قرآن است و در این نص صریحی است که این ذکر حادث غیر قدیم است **والرابع** واجماع الامۃ متفق علیہ مفسرین است
ربہم محدث متفق علیہ مفسرین است ان للاجماع ولقولہ تعالی ایضا حتی یسمع کلام اللہ **و** مکتوبا فی المصاحف للاجماع یعنے وجہ چہارم از دلایل حدوث قرآن
بالالسن **و** مقروۃ و بگوشہا شنیدہ میشود **مع ھذا** بران نص ہم وارد است حتی یسمع کلام اللہ **و** مکتوب در مصاحف از قدیم الی حین میشود
آنست کہ شبہ تحویل نمیباشد **فان قیل** المکتوب فی المصاحف ھو الصور والاشکال لا اللفظ والمعنی **قلنا** بل اللفظ لان الکتابۃ تصویر اللفظ بحروف
و تقسیم مثبت فی المصحف والاشکال مقرونا بالتحدی لکونہ معجزا اجماعا مفصلا الی السور والایات لقولہ تعالی کتاب احکمت ایاتہ ثم فصلت قابلا
للنسخ وھو من ایات الحدوث لانہا اما رفع او انتہاء ولا شیء منہا یتصور فی القدیم لان ما ثبت قدمہ امتنع عدمہ یعنی اگر گفتہ شود آنچہ مکتوب در مصاحف
است او صور و اشکال است نہ لفظ و معنی **ما میگوئیم** بل مکتوب الفاظ اند چہ کتابت در واقع تصویر الفاظ بحروف ہجا میباشد **بلی** در مصحف صور و اشکال
حروف با الفاظ ملفوظ مع تہذیب و ترتیب و ترکیب آیات قرآنیہ مقرون بتحدی اجماعا است نہ کلام نفسی **و** وصف او کردہ کہ آیات کتاب محکمہ مفصلہ فصلہا و قابل
تحریر و کتابہ اند **و** ہمہ این از علامات حدوث اند چہ اگر الفاظ قرآنی و ترکیب و ترتیب ظاہری آن کلام الہی نمی بود بل مبنی لفظی کلام الہی میبود البتہ تحدی یعنی کلام
نفسی واقع نمیشد چہ بر غیب الہی ابدا واقف و عارف احدی نمیباشد و نمیشود **خامس** از وجوہ حدوث آنست کہ مسبوق بکلام قصد و ارادہ میباشد **و** سابق
بر کلام الہی ہم قصد و ارادہ ہست کما قال فی التکوین انما قولنا لشیء اذا اردناہ ان نقول لہ کن فیکون **و** معناہ انا اذا اردنا شیئا قلنا لہ کن فیکون فقولنا
کن امر وھو قسم من کلامہ متاخر عن الارادۃ الواقعۃ فی الاستقبال لکونہ جزاء لہ یعنی او تعالی چنانچہ در تخلیق اشیا تصریح کرد بسبق ارادہ خود و بقول خود کن
است جزاء این نیست و تحقیکہ با ارادہ ایجاد شئے کردیم قول و امر ما بآن شئے مقصود الایجاد بلفظ کن میشود بشود بوجود بیا پس بفوری شود و بوجود میآید در بابش ثابت
شد کہ لفظ کن بعد الارادہ خطاب میشود **و** لفظ فیکون آخر آن بوجود میآید و بدیہی است تقدم و تاخر و لفظ کن **و** لفظ فیکون **و** تقدم ارادہ و قصد بر مراد و
مقصود **تنبیہ** ہرگاہ این آثار و لوازم و خواص آن ضروری و بدیہی در کلام الہی ثابت باشند معہذا آنرا کلام نفسی الہی قدیم شمردن کمتر از سفسطہ نمیباشد
و متکلم موجد کلام امیگویند نہ ساکت **و** نہ اخرس یعنی لال **و** نہ طفل رضیع را میگویند **الخامس** کلام الہی بیک لسان نیامدہ بل بلسان سریانی چون صحف
آدم و شیث و نوح و غیرہم و عبرانی **و** یونانی **و** عربی **و** مختلف الالسنہ آمدہ و آن الفاظ بعد ایجاد بلفظ دلالۃ بر معانی مقصود الہی دارند کما قال **التفتازانی** یدل
علیہا العبارات او الکتابۃ او الاشارۃ فاذا عبر عنہا بالعربیۃ **فقران** و بالیونانیۃ **فانجیل** و بالعبرانیۃ **فتوراۃ** و بالسریانیۃ **فزبور** و ہرگاہ بالسنہ
مختلفہ در ازمنہ متفاوتہ نزول این ثابت باشد پس چگونہ کلام الہی مع اختلاف احوال قدیم باشد **در شرح مقاصد** فرمودہ کلام نفسی مذہب اشاعرہ است
و خالفنا فی ذلک جمیع الفرق **و** زعموا انہ لا معنی للکلام الا المنتظم من الحروف المسموعۃ الدالۃ علی المعانی المقصودۃ **و** قالوا ان الکلام النفسی غیر معقول **تنبیہ**
در این مسئلہ کلام از قدیم اعلام امت در بین داشتند **و** بہمین جہت این علم اصولدین بعلم کلام نامیدہ شد و بجز تسمیہ کل میباشد **و بوجہی دیگر** چونکہ کلام ماخوذ
از کلم بمعنے زخم و جرح میباشد **و** دلایل یکدیگر بطور زخم و جرح میرسید لہذا این سبب دیگر تسمیہ این علم عقاید بعلم کلام گردیدہ **و** تفصیل ادلہ این مسئلہ از کتب بسیطہ علم
دریافت خواہد شد چونکہ ما عادت ببحث و تفحص از اول مجلد این تفسیر بالجملہ داریم لہذا اجمالا بحث این کردیم تا ملاحظہ کنندہ تفسیر از این محروم نماند **بحث رابع**
در تفسیر کلمہ ربہ و تحقیکہ موسے بمیقات رسید و کلام سخن کرد موسی با پروردگار او **ایا** بغیر توسط خدا با موسی کلام کرد **یا** بالتوسط **و** آن متوسط ملک وحی بود چنانچہ در دنیا
بتوسط ملک با انبیا خالق کلام میکرد و در ان دو وجہ اند **شیخنا الطبرسی** فرمودہ کلمہ ربہ من غیر سفیر **او** وحی کما کان یکلم الانبیاء علی السنۃ الملائکۃ
و بر تقدیر اول کہ بغیر سفیر موسی علیہ السلم اگر کلام کرد از کدام موضع ایجاد کرد و با و شنوانید انہ تعالی لم یذکر من ای موضع اسمعہ کلامہ من الغمام او من
الشجرۃ **در مجمع** بعد این فرمودہ **و** ذکر فی موضع اخر انہ اسمعہ کلامہ من الشجرۃ فجعل الشجرۃ محلا للکلام لان الکلام عرض لا یقوم الا بجسم ہر چند در اینجا
ذکر نکرد کہ از کدام چیز از ابر یا از شجرہ اسماع کرد او را کلام خود **و در موضع دیگر** تصریح کرد کہ اسماع کلام خود بموسی از شجرہ طور کرد **پس** بنابر آن شجرہ را محل برای
کلام خود گردانید چہ ہر کلام من باب الاعراض است اصلا قایم بذاتہ نمیباشد و قایم بنفسہ نمیشود **اول** یعنی تکلیم موسی بغیر سفیر مذہب اکثر و ہو المشہور است چنانچہ کلام
بملک وحی میکرد **در کشاف** گفتہ وکلمہ ربہ من غیر واسطۃ کما یکلم الملک **و** تکلیمہ ان یخلق الکلام منطوقا بہ فی بعض الاجرام کما خلقہ مخطوطا فی
اللوح و کلام کرد خدا با موسے بغیر واسطہ چنانچہ کلام بملک وحی میکرد **و** تکلیم تعبیر عبارۃ است از ایجاد و تخلیق کلام منطوق بہ در بعض اجرام وا پیدا میباشد چنانچہ خطوط
و نقوش حروف در لوح محفوظ پیدا فرمود **و روی** فیہ ان موسی کان یسمع ذلک الکلام من کل جہۃ یعنے مرویست کہ موسی ہر سخن الہی را از ہر شش جہت می شنید

نادانستہ شود

بیان آنکہ قرآن عربی و انجیل یونانی و توراۃ عبرانی و زبور سریانی زبان بود

تادانسته شود که مجرد از عالم جسمانی واز کل لوازم است وغیر جسمانی مجیز و مکانی و جہتی اصلا نمیباشد **وتقولی** وکلمہ ربہ بغیر واسطة ولا کیفیة ذکره فی المدارک **در کشاف** از ابن عباس روایۃ کرده کلمہ تعم اربعین یوما واربعین لیلة **وکتب** له الالواح **وقیل** انما کلمہ فی اول الاربعین **فخر رازی** آنچه گفته اینست که در تکلیم تعم بموسی خلافی نیست اما در حقیقة کلام اہل قبلہ خلاف کرده اند **فمنهم** من قال کلامہ عبارة عن الحروف المنتظمة **ومنهم** من قال کلامہ صفة حقیقیة مغایرة للحروف والاصوات **واما القایلون** بالاول فالعقلاء المحصلون اتفقوا علی انہ یجب ان یکون حادثا کائنا بعد ان لم یکن **وزعمت** الحنابلة والحشویة ان الکلام المرکب من الحروف والاصوات قدیم **وهذا** اخس من ان یلتفت الیہ العاقل **و قلت** یوما انہ تعم اما ان یتکلم بہذه الحروف علی الجمع **و** علی التوالی والتعاقب **والاول** باطل لان ہذه الکلمات المسموعة المفہومة انما تکون مفہومة اذا کانت حروفها متوالیة **فاما** اذا کانت حروفها توجد دفعة واحدة فذاک لا یکون مفیدة البتة **والثانی** یوجب کونها حادثة لان الحروف اذا کانت متوالیة فعند مجی الثانی ینقضی الاول فالاول حادث لان کلما ثبت عدمہ امتنع قدمہ **والثانی** حادث لان کلما کان وجوده متاخرا عن وجود غیره فهو حادث **فثبت** انہ تعم یتقدیر ان یکون کلام اللّٰہ تعم عبارة عن مجرد الحروف والاصوات فلا بد من الحدوث اذا ثبت هذا **فنقول** للناس ههنا مذهبان **الاول** ان محل تلک الحروف والاصوات هو ذات اللّٰہ تعم وهو قول الکرامیة **الثانی** ان محلها جسم مباین لذات اللّٰہ تعم کالشجرة وغیرها وهو قول المعتزلة **واما القول الثانی** وهو ان کلام اللّٰہ تعم صفة مغایرة لهذه الحروف والاصوات **فهذا** قول اکثر اهل السنة والجماعة **و** تلک الصفة قدیمة ازلیة **والقایلون** بهذا القول اختلفوا فی الشیء الذی سمعہ موسی **فقالت الاشعریة** ان موسی سمع تلک الصفة الحقیقیة الازلیة **وقالوا** کما لا یتعذر رؤیة ذاتہ تعم مع ان ذاتہ لیست جسما ولا عرضا فکذلک لا یبعد سماع کلامہ مع ان کلامہ لا یکون حرفا ولا صوتا **وقال** ابو منصور الماتریدی الذی سمعہ موسی اصوات مقطعة وحروف مولفة قایمة بالشجرة **فاما** الصفة الازلیة التی لیست بحرف ولا صوت فذلک ما سمعہ موسی البتة **فهذا** تفصیل مذاهب الناس فی سماع کلام اللّٰہ تعم انتهی کلامہ حاصلش آنکه در حقیقة کلام الٰہی دو قول اند **احدهما** حروف منتظم مؤلفه مرکبه بالاصوات که آنرا در جرمی از اجرام خالق میافریند **و** همین کلام الٰہی است بواسطہ ملکت بغیر واسطه بانبیاء رسیده **و** هر کلام محدث ومخلوق تعم بعد از عدم میباشد **پس** اینها در بین خود خلاف کرده اند وآنرا بالا بالتفصیل از مذہب امامیه ومعتزلہ **و** از مذہب حنابله **و** مذہب کرامیه حشویه شنیدی **ثانیهما** حروف مع الاصوات دال بر مفہوم اند **و** حروف وکلمات حادث اند **اما** مفہوم ومعانی آن کلمات ازلی قدیم میباشد **و** همین مفہوم ومعنی کلام نفسی الٰہی در ذات او تعم قدیم ازلی میباشد **پس** موسی راهمان صفت ازلی شنوانید هر چند او سبحانه وتعم منزہ از اجسام والاعراض نیست پس بطوریکه دیدارش تعم مع منزه تجویز میکنند همان طور تجویز اسماع کلام نفسی بموسی میکنند **و** همین مذہب جمہور اہل سنت است **و ابو منصور ماتریدی** وغیره که احد ائمه اشعریه است از ین مذہب برگردیده واو گفته که کلام دو حالت وارد **حالة اولی** ظاہر کلام صوات منقطعه وحروف مؤلفه قایم بالغیر میباشد چنانچه کلام الٰہی بموسی بر طور در شجره آفریده وقایم آن بود **حالة ثانیه** او صفة ازلیه است وآن کلام عبارت از حروف وصوت نیست **بل** معنی آن حروف در نفس ذات الٰہی از ازل الی الابد مکنون ومستور بوده ومیباشد فذلک ما سمعه موسی البتة یعنی **پس** آنچه بموسی شنوانید او همان حروف واصوات مؤلفه در شجره آفریده بود **و** آن کلام نفسی که صفة ازلی میباشد آنرا موسی نشنید **سوال** آیا تعم بموسی تن تنها تکلیم کرد که غیر او احدی آن کلام را نشنید یا کلام بموسی کرد **و** غیر او هم آن کلام شنید **جواب** در ان دو قول اند **احدهما** خاص کلام با موسی واحد کرد ودیگری حتی جبرئیل هم با او بود او هم نشنید **و** موسی از جمیع همین کلام اختصاص یافت **و** روایت بغوی وسیوطی که بالا ذکر شده مؤید ش میباشد **ولما** جاء موسی لمیقاتنا تطهر وطهر ثیابہ وصام **ثم** اتی طور سیناء **و فی القصة** انہ تعم انزل ظلمة علی سبع فراسخ وطرد عنہ الشیطان وهوام الارض ونحی عنہ الملکین وکشط لہ السماء فرای الملائکة قیاما فی الهواء ورای العرش بارزا وکلمہ اللّٰہ تعم وناجاه حتی اسمعہ **و** کان جبرئیل معہ فلم یسمع ما کلمہ ربہ وادناه حتی سمع صریر القلم فاستحلی موسی کلام ربہ واشتاق الی رؤیتہ وطلب رؤیتہ فاجابہ تعم لن ترانی **ثانیهما** دیگران هفتاد نفر منتخبین از اجله اصحاب موسی بدامنه طور بوده واینها هم شنیدند کلامیکه با موسی در ایام ولیالی خالق کرده وموسی بعد فراغ از کلام اله اصحاب خود را پرسید که آیا شنیدید کلام الٰہی **اما** امید انیم که این کلام الٰہی با تو بود یا کلام جنی از ابلیس وغیره است **هذا** لن نؤمن لک حتی نری اللّٰہ جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی ترا تصدیق نمیکنیم باینکه اینکلام الٰہی خاص است وایمان بتو نمیاریم تا آنکه معاینه بکنیم ذات خدا را علی الاجهار والاعلان **اما جواب** این از تخصیص بر بنیاد دیدار الخ

خطاب کانه شفاها بلا توسط بموسی کرد **دیگر** انکلام بموسی بطور اعجاز بود چنانچه ید بیضا و عصا در دست موسی ثعبان گردید دیگران هم معاینه آن کردند بحاجت
آن از نا اعجازیت بر نیاید **و** کذا شنیدن دیگران آن کلامیکه بموسی شد و اصحابش هم آنرا شنیده نداشتند که انها با موسی لازم نیاید **و** همین قول قاضی ابو بکر
ابن رازی است انه قال بل السبعون المختارون المیقات سمعوا ایضا کلام الله تعالی **و** قال لان الغرض باحضارهم ان یشهدوا انهم سمعوا کلام الله مع
موسی وان یخبروا قوم موسی بما یجری هنالک وهذا المقصود لا یتم الا عند سماع الکلام **وایضا** فان تکلیم الله تعالی موسی علی هذا الوجه معجز وقد تقدم
نبوة موسی فلا بد من ظهور هذا المعنی لغیره انتهی کلامه حاصل آنکه آن هفتاد نفر صحابه منتخبین موسی هم آن کلام الهی که بطور موسی شد انها بگوشهای خود شنیدند
و غرض در اسماع انکلام بانها شهادة انها برای موسی نزد ذکر ما جرای آن بقوم بود **تا** این سامعین هم نزد انهم در غیاب موسی ذکران باشند و اطمینان ایهم و اتمام
بقوم حاصل شود **و** این مقصود با تمام نمیرسید مگر نزد سماع کلام بگوشهای خود **وایضا** تکلیم خدا بموسی باین وجه من باب الاعجاز بعد حصول نبوة **با** واز ظهور این حالة
برای غیر موسی لابد بود **و** الا احدی از ان قوم جهله تصدیق موسی نمیکرد **اما** نمی بینی که اجله صحابه منتخبه از امة موسویه مع استماع کلام الله تا بجهل و رشتب موسی
گفتند ما تصدیق تو در اینکلام شدن نمیکنیم که خاص از خدا اینکلام تو بوده تا بعیون روس خود معاینه بکنیم ذات خالق را و او ترا بحضور ما شفاها و عیانا با تو کلام
نکند **تبصره** بحاذق بصیر و خبیر از نقل **امام رازی** توقف در مذهب اشعریه مستفاد میشود و لهذا تقویة و ترجیح نداد بحسب عادة مستمره خود قول اشعریرا
بدانکه در آخر امام **رازی** اعتراف بعجز خود کرده که اینمسئله از اشد معضلات کلامیه است **و** در **کتاب الاربعین** بعد قیل و قال بسیار از دو ساپات
اشعریه اعراض کرده و مذهب **ماتریدی** را اختیار نموده بقوله **واعلم** ان الدلیل العقلی المعول علیه فی هذه المسئلة هذا الذی ذکرناه **و** اوردنا
هذه الاسولة علیه **و** اعترفنا بالعجز عن الجواب عنها **و** اذا عرفت هذا فنقول فی هذه المسئلة ما اختاره **الشیخ ابو المنصور الماتریدی**
وهو انا لا نثبت صحة رؤیة الله تعالی بالدلایل العقلیة بل نتمسك فی هذه المسئلة بظواهر القران والاحادیث الصحیحة المتفقة علیها **فان اراد**
الخصم تاویل هذه الدلایل وصرفها عن ظواهرها بوجوه عقلیة یتمسك بها فی نفی الرؤیة اعترضنا علی دلایلهم وبینا ضعفهم عن تاویل ظواهر
انتهی عین کلامه فی الاربعین **بحث خامس** اراءة بکسر از باب افعال بمعنی نمودن بغیر میباشد از رای یری رویة **و** رأیا **و** رأیة **و** رؤیا تا مهموز العین
و ناقص یائی بمعنی دید **و** این رویة تعلق بدو چیز دارد **احدهما** بالعین پس رایته بمعنی ابصرته یعنی بعیون دیدم او را متعدی بیک مفعول میباشد چون رایت
زیدا از افعال ظاهری حواس میباشد **ثانیهما** تعلق بقلب دارد پس او متعدی بدو مفعول میباشد چون رایت زیدا فاضلا پس بمعنی عرفت او علمت زیدا فاضلا
پس از افعال قلوب میباشد **و** گاه متعدی بسه مفعول میشود علی قول چون رایت زیدا فاضلا کاملا ای ظننته فاضلا کاملا **در مصباح** گفته الرؤیة الفکر
والتدبر وهی کلمة جرت علی السنتهم بغیر همزة تخفیفا وهی من روأت فی الامر بالهمزة اذا نظرت فیه **اما** رویة از روی معتل اللام است **یا** از رای
مهموز العین **و** ناقص یائی است در آن دو قول اند **و** رؤیة العین معاینتها للشیء یقال رؤیة العین **و** رأی العین **و** جمع الرؤیة مثل مدیة **و** مدی **و**
رای فی الامر رأیا **و** رای فی منامه رؤیا علی فعلی غیر منصرف لالف التانیث بمعنی دیدن چیزی در خواب میباشد **و** رایته عالما یستعمل بمعنی العلم
والظن فیتعدی الی مفعولین **و** رایت زیدا ابصرته یتعدی الی واحد لانه من افعال الحواس **و** هی تتعدی الی واحد فان رایته علی هیئة نصبته
علی الحال **و** قلت رایته قایما ورایتنی قائما یکون الفاعل هو المفعول **و** هذا مختص بافعال القلوب علی غیر قیاس ولا یجوز ذلك فی غیر افعال القلوب
بحث سادس نظر ینظر نظرا ومنظرا **و** نظرانا ومنظرة **و** تنظارا بمعنی دیدن بالعین **و** تامل و تفکر بالقلب میباشد **در صحاح** فرموده النظر
تامل الشیء بالعین **در قاموس** فرموده تامل العین **و** بصارة هم بمعنی دیدن بالعین و بالقلب از بصر یبصر بصارة است **و** البصر بالتحریك حس العین
و جمعش ابصار کما قال فی **ق** وبصرت الشیء رایته **و** البصیر المبصر والخبیر والعلیم بالشیء وبصرت بالشیء علمته **و** البصیرة الحجة کما قال فی **ج** نظرته النظر نظرا **و** نظرت الیه ایضا
البصر **و** الفاعل ناظر **و** الجمع نظارة **و** الناظر السواد الاصغر من العین الذی یبصر به الانسان شخصه **و** نظرت فی الامر تدبرت **و** النظرة الغائب
بالالف اخرته **و** النظرة مثل کلمة بالکسر اسم منه کما فی التنزیل فنظرة الی میسرة ای فتاخیر **و** نظرت الشیء وانتظرته بمعنی کما فی القران ما ینظرون
الا صیحة واحدة ای ما ینتظرون **و** النظیر المثیل المساوی للشیء قال فی **المصباح** وایضا فیه والبصر النور الذی تدرك به الجارحة المبصرات
یعنی بصر بالتحریك نوریست در حدقه چشم که بوجود آن درك میکند مبصرات را **و** جمعش ابصار چنانچه جمع نظر انظار است **و** گفته میشود البصرة برویة العین ابصارا
و بصرت بالشیء بضمه یکسر عین لغتی است تبصرا فتحتین بمعنی علمت وانا به بصیر ای علیم و خبیر **و** متعدی بباء می شود چون بصرت به **و** تضعیف عین چون

بصرة تبصیر انتیب بحسب لغت ثابت شد که رویة و بصارة و نظر هر سه متحد المعنی تعلق بالقلب دارند پس در آن وقت از اوصاف قلبی بمعنی ظن و معرفة
و علم میباشند و نیز هر سه بحاسه بصر تعلق دارند پس در آن وقت بمعنی معاینه بعیون الراس از اوصاف حس عینی اند و تفریق در استعمال اینها بتعیین
و قلب بحسب صلات و قراین آخر میشود بحث سابع در تفسیر قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی در اینجا مفعول ثانی چون ارنی نفسک مقدر هست
پس هرگاه خالق هم کلام موسی شد یعنی از زبان موسی گفت ای پروردگار من ذات خود مرا ببین بنما تا نگاه بکنم بسوی تو یعنی ذات ترا و معاینه تو بنمایم آنرا
بعیون الراس خود هم خالق جوابش بفرمود و گفت که اصلاً و ابداً نخواهی دید هم اندکی در طلب دیدار موسی کلیم الله شکی و خلافی نیست اما اول کلام درین
نیست بل کلام در آنست که آیا رویة المعنی تعالی بذاته در دنیا و عقبی ممکن هست یا ممتنع بعض و محال غیر ممکن است پس در اهل اسلام درین مسئله فی الوقوع دو قول اند
احد القولین ممکن هم جایز است و همین مذهب دو طایفه مسلمانان است اول فرقه مجسمه و مشبهه و همان فرقه ظاهریه هست چه نزد ایشان خالق ذو الجسم
و مجسم هست و در جهة فوق قدیماً مکان و مسکن دارد و داود ظاهری میگوید که او تعالی جوان امرد هست و بسا اعیان جوانان امرد را در همین راه و در جای
بخند بی هیبت است و در جواب سوال مردم از منظر با بها میفرمود که خالق همین هیکل و شکل و صورة میباشد لهذا میگریستم نزد التکلون و ابن ابی الحدید و محمد شهرستانی
شافعی و غیرهما عنهم قالیهما و فرقه دیگر اینها حنابله و اشاعره اصحاب ابلیسم هم میگویند که خالق ذو الاجزاء و الاعضاء از روی دو دست و پا بهای بمعنی وارد
اما کیفیة جسمیة تعالی و اجزاء و اعضائش نمیدانیم که چگونه دارد و برادران ایشان فرقه اشعریه اهل سنت و جماعت از همه این فرقات مذکوره اکثر اینها
خالق را منزه و مجرد از جسم و جهة بظاهر میدانند اما منعدک از لوازم جسمانی برا جسم تعالی بدون جهة تجویز رویة برتر بعیون الراس میکنند و جایز و ممکن میدانند
پس درمیان خود این اشعریه اختلاف کردند بانکه آیا در دنیا دیدار میشود یا در عقبی و یا دیدار سبحانه تعالی ممکن الحصول و الوقوع عام هست یا خاص پس اینها یستند
بعض ایشان که در دنیا هم دیدار شده و اکثر ایشان بجواب لن ترانی کلیم متخجل شده اینها مخصوص بر عقبی گذاشتند بعضی میگویند که در دنیا بموسی کلام و بمقام
قاب قوسین بمحمد دیدار فرا رسید الرشد فقط و بعضی میگویند که در عقبی خاص بانبیا دیدار حاصل خواهد شد و بعضی ضم بانبیا اولیاء الله را هم میکنند صوفیه
میگویند که مراد از اولیاء الله مرشدین صوفیه اند و فرقه اشعریه میگویند که با مومنین اشعریه اهل سنت و جماعت را خاص دیدار میشود و در قینه علامه زمخشری
در کشاف در اینجا فرموده ثم تعجب من المتسلمین بالاسلام المتسمین باهل السنة و الجماعة کیف اتخذوا هذه العظیمة مذهباً و لا یغرنک تسترهم بالبلکفة
فانه من منصوبات اشیاخهم والقول ما قال بعض العدلیة شعر لجماعة سموا هواهم سنة + وجماعة حمر لعمری موکفة + قد شبهوه بخلقه و تخوفوا
شنع الوری فتستروا بالبلکفة حاصل ترجمه مقال زمخشری برادر سنی آنکه پس تعجب بکن از متسلمین اسلام که خود را مسلمان میشمارند تا آنکه خود را میگذارند بنام
اهل سنت و جماعة چگونه ایشان گرفتند این معصیت عظیمه را مذهب خود یعنی اکبر کبایر را مذهب خود قرار دادند و بان میبازند که ما اهل سنت و جماعتیم خاص فرقه ناجیه
و ترا هرگز فریب ندهد و پوشیدن ایشان آن کفریه و کبیره معصیة را بلفظ بلکفه یعنی دیدار تعالی را بلا جهة و لا مسافة و لا کیفیة بما حاصل میشود چه اینقال بالبلکفة از
مجعولات و منصوبات اوایل مشایخ ایشان میباشد و چه خوب قولی بعض علام شعراء عدلیه در باب این حیله ایشان انشا کرده در رباعی هر آینه جماعتی نامیده
خواهشها نفسانی خود را سنة و جماعة و اینها جماعة خران اند قسم بعمرم که باعتقاد چنین معصیة عظیمه محبوب و مذموم گردیدند و بقول شارحی یعنی گردانیدن و پیدا
اندر او این اهل سنت و جماعة اسلام و دین را معیوب گردانیدند و بلا چاری تشبیه میدهند خالق لا شبیه و لا نظیر را بخلق و مخلوق او و بترس و خوف از تشایع و تقابیح و
نضایح مردم تلبیس میکنند و میپوشند قبح و قباحت آن کفر و معصیة کبیره عظیمه را بلفظ بلکفة یعنی عند الاعتراض میگویند که دیدار خدا بعیون الراس می شود بلا کیفیة
بغیر مکان و جهة و لا مسافة ثانی القولین که رویة یعنی معاینه ذات اله فی الدنیا و العقبی محال است ابداً و اصلاً احدی از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین حاصل
نشده و ممکن الحصول فی الوقوع نیست و همین مذهب عدلیه از معتزله و امامیه و جمهور محققین از متصابین و همین متفق علیه عقلا و کافه حکما و فلاسفه است
و همین صحیح و ثابت به براهین قطعیه عقلیه و حجج و دلایل محکمات سمعیه هست اما از براهین عقلیه اول آنکه از مجمع کافه عقلاء و حکما و اکثر اهل اسلام و ادیان ثابت
که او سبحانه قدیم ازلی و ابدی مجرد و منزه مستقل از جسم و جسمانی و از لوازم و خواص آن و منجمله آن لا مکان و جهة میباشد تنبیه هرگاه این ثابت شد به براهین قطعیه
و برا او حلول هم روا نیست نه در چیزی خود او و حال در غیر می شود و حال میشود پس رویة بالعیون چگونه جایز و صحیح باشد پس قول برویة تعالی بلاکیفیة و لا مسافة و لا
جهة غیر معقول و واجب البطلان هست برهان ثانی نزد کافه حکما و فلاسفه و عقلا رویة هر شیئی مشروط بشرایط اثنا عشره هست اول حاسه بصره رائی
صحیح و سالم از علة مانعه باشد چه غیر سلیم بصر را ادراک نمیشود ثانی مرئی جایز الرویة یعنی ذو جسم کثیف شیئی مرئی باشد چه شیئی مجرد از جسم ابداً یا جسم لطیف اصلاً دیده

اختلاف در رویة ذات خداوند متعال

براهین عقلیه

نمیشود لهذا الموم از روایح وشموم واصوات واشکال آن از مجردات مشهود باعیون اهل بینشوند **ثالث** مرئی بسیار دقیق نباید باشد چه ادق الاشیا دیده نمیشود **رابع**
آن مرئی ملصق بحدقه نباشد لهذا امر کان عیون مجرد رائی و ناظر مشهود نمیشود **خامس** مرئی بسیار شفاف نباشد چه شفاف کثیر چون هوا دیده نمیشود **سادس**
آن مرئی ذی جسم ذی لون باید باشد چه بلون و رنگ آن شیئ مرئی نمیشود **سابع** مرئی محجوب نباشد چه هر محجوب مستور دیده نمیشود **ثامن** مرئی بسیار بعید
و بمسافت بعیده کثیر نباید باشد چه ابعد المسافة مرئی نمیشود **تاسع** شئ مرئی وضیئی و روشن کثیر نباشد خواه ضیائش بذاته باشد خواه بسبب غیر چه کثیر الوضیئی مثل
چون آفتاب عینا نمیشود **عاشر** ما بین رائی و مرئی تیرگی و ظلمة مفرطه نباشد چه هر شئ در ظلمة تیره اصلا دیده نمیشود **حادیعشر** مرئی نیز در جهة مقابل رائی
یا در حکم مقابل باید باشد چه لا مقابل یا لا حکم مقابل اصلا دیده چون آئینه نمیشود **ثانیعشر** علی قول الی باراده و قصد متوجه دیدن باید باشد چه بغیر اراده شئ مرئی
دیده نمیشود و تبصره بهمکه همین شرائط اثناعشر در رؤیة مشروط اند نزد کافه عقلا و حکما و علماء اهل اسلامیه منهم طایفه امامیه و معتزله **و** محققین محصلین از فرقات
مختلفه و هر سلیم العقل الفهیم میباشند بحصول شرایط مشروطهم **و** بعدم حصول شرط مشروط هم معدوم بالضرورة است **آیة الله الحلی** ره در کتاب نهایة المرام **و**
در کتاب الاسرار و در کتاب نهج الصدق **و** در کتاب منهج المسترشدین **و** در شرح تجرید **و** محقق المقداد فی شرح کتب آیة الله الحلی منه فی کتاب ارشاد الطالبین
و علامه خفری **و** فهامه میر عبد الکریم فی شروح فصول الاصول المحقق الحکیم نصیر الدین الطوسی **و** شارحی الجدید **و** القدیم للتجرید ایضا نقلا هذه الشروط فی ذیل قول المحقق

فقال الشیخ المقداد و عند حصول هذه الشرط باجمعها تجب الرؤیة باتفاق کافة الحکماء **و** المعتزلة و الامامیة **و** المحققین من ملل الاسلامیة فاسند

الی قرینة الاضرورة عند ذلک و کلا یلزم من عدم ذلک القدح فی التی اقتضاها النقلیة و خالفت الاشاعرة کافة الحکماء و العلماء فی هذا اذ جوزوا اعدام
الرؤیة عند حصول هذه الشرایط حاصل آنکه نزد کافه حکما و معتزله و امامیه **و** محققین اهل اسلامیه نزد حصول این همه شرایط رؤیة شئ واجب است بل اسناد حصول
رؤیة مرئی بضرورت کرده **و** الا قدح در اکثر قضایای عقلیه لازم میاید نزد عدم آن **و** فرقه اشعریه کافه حکما و عقلا و علماء ملل اسلامیه را درین امر مخالفت کرده چه ایشان
تجویز عدم رؤیت مع حصول این شرایط کرده **پس** مخالفة اشعریه بقضایای عقلیه و ببراهین قطعیه مکابره کمتر از سفسطه نمیباشد **ایضا** صفات الهی تعالی از
دو حال نیست یا دلالت بر کمال و مدح ذات باشد یا بر خلاف آن **و اول** من صفات الثبوتیه و الکمالیه میباشد **مع هذا** اطلاقش محتاج باذن و اجازه شرع
میباشد **و اما ثانی** که موجب نقص و عیب و ذم باشد **پس** و من باب السلبیات است و تنزیه شرع ازان واجب است **و** این صفه رؤیة بلاشک من باب النقص
و العیب نه از الکمال بمن الله المتعال میباشد **پس** توصیف شرع بالرؤیة برنفع مسلوب عنه باطل محض است **پس** زعوم شان درین باب رؤیة ساقط الاعتبار فی
الواقع عند العقلاء قطعا است **اما نصوص** همه از محکمات قرآنیه **و** احادیث صحیحه متفق علیه الامة بر امتناع و عدم امکان رؤیة الهیه باو در دنیا و آخرة
برای خصوص خواص و عموم خلایق صریح ناطق اند **اما از قرآن** آیه محکمه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی باتفاق مفسرین
و متکلمین او سبحانه تعالی مع نفس خود بشفاعت خود مباهات فرموده بانکه درک نمیکنند حقیقة عینین ذات مجرده او را انوار عیون الرؤس کل خلایق در زمان حال و استقبال ابدا یعنی
در دنیا و آخرة اصلا و او مجرد سبحانه درک میکند نور جمیع ابصار کل انواع خلایق را در جمیع احوال فی الحال الا استقبال **و** کلمه تذییلیه و هو اللطیف الخبیر در معرض علة و سبب
عدم مرئی گردیدن خدا وارد شده یعنی برای آن او تعالی دیده نمیشود و بلو برای آن او تعالی می بیند چه او لطیف ذاتا یعنی مجرد از انواع جسمانیت
و از لوازم آنست لهذا او نابینا بهر شئ مجرد و مجسم میباشد **بدانکه** این آیه از اجله نصوص قاطعه بر دیده نشدن شرع در دنیا و عقبی است بچند جهة **اول** لفظ تدرکه
صیغه استقبال است **و** صیغه استقبال متضمن زمان آینده و ابتدائش زمان حال **و** آخرش لا نهایة الی الابد میباشد **پس** منفی لا تدرکه ثابت شد که او تعالی
ادراک معاینه بحواس ظاهری و بصری نمیشود در زمانه حال که زمانه دنیا میباشد **و** ادراک نمیشود او تعالی در زمانی آتی یعنی عالم آخرة الی الابد الآباد **پس** باطل شد مزعوم آنانکه در
دنیا تجویز رؤیة و دیده شدن شرع بخاتم الانبیاء بمقام قاب قوسین او ادنی میکردند **ثانی** الابصار جمع بصر مراد از بصر عین بصر باتفاق اهل صنع **و** لغة **و** اهل معانی
میباشد کما صرح به الجوهری البصر حاسة الرؤیة **و** فیروزآبادی البصر حس العین **و** الجمع الابصار **و ایضا** الابصار جمع و مراد بدخول الف و لام استغراقی
مقتضی حاوی جمیع افراد ابصار و عیون رؤس کل خلایق علوی و سفلی از نوری و ناری **و** خاکی است **پس** بان واضح و ثابت گردید که بعیون الرؤس احدی از
اجناس ثلثه مخلوقات از حال الی ابدالآباد احساس و ادراک کرده نمیتوانند واجب مجرد شرع را الی ابدالآباد **و ثالث** جمله ثانیه و هو یدرک الابصار وصف ثانی بالمدح نیز
هست که او تعالی ادراک میکند احساس عیون را **پس** لطیفه واضح شد که از ابصار مرئی و در اینجا آن نوریست از قطره آبی که مساوی مقدار دانه عدس و ضیئی مختصی
بصاحبه در حدقه ودیعة نهاده **و** آن نور در حقیقة ضیائی است خارج از حدقه مجرد محض است **تبصره** هرگاه این شرع واضح شد **پس** آیه مبین باینکه

نور الابصار

دلیل عقلی بر امتناع رؤیت …
… اجماع علمای امامیه …
… حکم …

مسئله …

بیان نصوص …
مصنفین …

نور ابصار اصلاً و ابداً نمیرسد بساحة تجردی واجب احد تعالی ابداً و آن نور درک ذات مجرده سبحانه در هیچ حال در هیچ زمان اصلا نمیکند اما واجب تعالی درک آن ضیاء عینی یا در عین و در خارج آن بحالة تجرد و نشر آن حقیقت و ماهیة آن و حقیقة و ماهیة کماهی همه مجردات و اعراض و مجسمات را بالسویة در ظاهر و باطن در روشنی و تاریکی درک میکند و می بیند چه او سبحانه حی مجرد است و هر که متصف بحیوة و تجرد باشد او بالضرورة علیم و خبیر و بصیر بحقایق و ماهیات جمیع انواع اشیاء کماهی عینی می باشد و اما متکلمین هم در ایجاد و طریق رفتار کرده اند احدهما آن ادراک البصر عبارة شایعة فی الادراک بالبصر استناداً للفعل الی الالة و الادراک بالبصر هو الرؤیة بمعنی اتحاد المفهومین او تلازمهما و الجمع المعروف باللام عند عدم قرینة العهد و البعضیة للعموم اتفاقاً و الاستغراق باجماع اهل العربیة و الاصول و ائمة التفسیر و بشاهدة الفصحاء و صحة الاستثناء قال الله سبحانه تمدح بنفسه بانه لا یراه فی المستقبل و المستقبل یحتوی جمیع ازمان الدنیا و الاخرة فلو راه الانبیاء و المؤمنون فی الجنة لزم کذبه تعالی و هو محال ثانیهما انه تعالی مدح نفسه بکونه لا یری فی کل زمان من الحال و الاستقبال فانه ذکره فی اثناء ما یمدحه و ما کان من الصفات عدمه مدحاً کان وجوده نقصاً یجب تنزیه الله تعالی عنه فظهر انه یمتنع رؤیته تعالی فی الدنیا و الاخرة لکل احد من خواص المؤمنین و عوامهم عموماً و خصوصاً **تخصیص** رؤیته لبعض دون البعض فی زمان غیر زمان تخصیص بغیر مخصص قاطع باطل **تنبیه** باین نص جلی قطعی مبرهن گردید که او سبحانه تعالی در دنیا و عقبی اصلاً و ابداً مرئی و دیده نمیشود و الحمد لله باطل محض شد مزعوم باطل آنانکه تجویز رویة تعالی در دنیا یا عقبی برای انبیاء و اولیا حتی برای جهال رذال حشویه و کرامیه قوم حنابله و اشعریه و فرقه ظاهریه میکردند **و ایضاً نص جلی قرآن** در درخواست کلیم الله رب ارنی انظر الیک جواب آیه لن ترانی میباشد و لفظ لن برای نفی تاکید نزد جمعی از نحاة و اهل لغة و برای نفی تابید نزد طایفه دیگر موضوع شد چنانکه در **مرهذهان** هم تسلیم آن کرده و در قرآن برای تابیدی هم آمده چون آیه ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له در باب جمادیة اصنام و اوثان فرموده که ایشان اصلاً و ابداً خلق و ایجاد مگسی و پشه کرده نمیتوانند ابداً و معلوم است که بغیر الله احدی ایجاد و احیاء شیئ برابر مور چه و پشه و خورد تر از آنها ابداً لاباد کرده نمیتوانند و قادر بر ایجاد از عدم و بر احیاء احدی سوا خدا نیست و در آیه فان لم تفعلوا و لن تفعلوا در باب عدم امکان معارضه و اتیان مثل قرآن احدی را از جن و انس ابداً ممکن نیست برای تابیدی بالاتفاق است و در سوره **محمد** ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم فلن یغفر الله تصریح کرد که ابداً لاباد بکفار نجات و مغفرت نخواهد شد و آیه و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری ایه فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا پس جواب لن ترانی نفی ابدی از حصول رؤیة الله تعالی برای کلیم الله آمده و هرگاه کلیم الله را ابداً دیدار الله ممکن الحصول نباشد پس غیر موسی کلیم الله بالکل و بالاولی دیده نمیتوانند ابداً **اشکال** اگر لفظ لن برای نفی تابید میبود پس در باره یهود مسعود تمنی سیفر مود و لن یتمنوه ابداً و لفظ ابداً لغو بوده باشد و لغو الفاظ قرانی ممتنع است **جواب** این ابداً للطرد تاکید بر معنی تابیدی لن وارد شده چنانچه در آیه فسجد الملئکة کلهم اجمعون و بر کلهم لفظ اجمعون تاکید بر تاکید وارد شده اشکال عاید نمیشود و اجوبه اشکالات تشریح بعد بخصوص می آید **اما از نصوص** احادیث صحیحه متفق علیه اهل سنت بطور نمونه از آیات احادی در اینجا ذکر میشوند در **کتاب التوحید بخاری** شعبی از مسروق روایة کرده که آیا پیغمبر صلعم بلیلة المعراج بچشم راس خود خدا را دیده از عائشه پرسید قالت من حدثک ان محمداً رای ربه فقد کذب و هو یقول لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و من حدثک انه یعلم علم الغیب فقد کذب و هو یقول لا یعلم الغیب الا الله **بخاری ایضاً** در سورة النجم **روایة دیگر** باین زیادتی ذکر کرده عن مسروق قال قلت لعائشة یا امتاه هل رای محمد ربه فقالت لقد قف شعری مما قلت این انت من ثلث من حدثکهن فقد کذب من حدثک ان محمداً رای ربه فقد کذب ثم قرئت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب و من حدثک انه یعلم ما فی غد فقد کذب ثم قرئت و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و من حدثک انه کتم شیئاً فقد کذب ثم قرئت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و لکن رای جبرئیل فی صورته مرتین انتهی حاصل هر دو خبر آنکه مسروق از عائشه صدیقه پرسید که آیا پیغمبر صلعم پروردگار خود را بلیلة المعراج بعیون الراس خود معاینه کرد یا نه **عائشه** صدیقه گفت هر آئینه موی خیز شدم یعنی از این سوال تو موهای بدنم استاده شدند تو کجا هستی و کجا رفتی و چه میگوئی تو و اینمقال این انت در جواب سماع مقال غریب اعجب میگویند **و ایضاً** قف شعری در استماع قول اقبح و اقبح و افجع میگویند عرب **پس صدیقه** گفت هر کس که حدیث بسته قول بتو بگوید **مجمله** آن که محمد خدا را بعیون الراس دیدار کرده پس تحقیق او دروغ گفته و بر پیغمبر صلعم افترا بسته **پس** از ذکر آن بر بطلان دروغ راوی **و** بر ثبوت صدق خود دلیل بر نفی رؤیة الله تدرکه الابصار آورد

بیان تحقیق لطیف خبیر و آیه لا تدرکه الابصار

بیان روایات عائشه صدیقه رضی الله عنها

یعنی پیغمبر بگیانند زبان خدا از محکمات قران این آیه لا تدرکه الابصار دابر نفی وعدم امکان دیدار تعالی بجمیع خلق در کل از منه آیته الی الابد بیارد پس آن پیغمبر چگونه خلاف
آن بگوید و آیه دیگر بر عدم امکان رویة الا اصحاب وحی والهام را از ملائکه وانبیا را ولوالعزم آورده و مضمونش اینست که نیست هیچ بشری از انبیا ومرسلین که خدا با
هیچ یکی از رسولان بشر کلام نکرده مگر بطور وحی یا از عقب پس پرده بغیر عیان و منجمله آن تکذیب آنکس بکن که بتو حدیث کند که آنحضرت علم غیب میدانست
ومیدانست که فردا چه خواهم کرد او را تکذیب بکن و بران دلیل آورده تلاوه کرد ایه وما تدری نفس الخ یعنی احدی از خلق نمیداند که فردا یوم چه کسب کا
خواهد کرد و منجمله آن سومی آنست هر کس که حدیث کند بتو که پیغمبر از وحی وتنزیل چیزی مخفی گذاشته پس تحقیق او دروغ گفته وبسبب تکذیبش بکن و دلیل
آورده آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی ای محمد برسان باست جمیع آنچه بسوی تو تنزیل شد و آخر مسروق پرسید پس آنحضرت در معراج چه دید
در جوابش عایشه فرمود که آنچه پیغمبر دو مرتبه دیده او جبرئیل بود واو را بجثه وشکل خودش وید وقبل بران گاهی او را بجثه وشکل خود ندیده بود ایضا بخاری روایة
ثالثه در همین جا در آیه فکان قاب قوسین او ادنی روایة از ابن مسعود کرده قال انه رای جبرئیل له ستمائة جناح روایة از زر کرده که ابن مسعود فرمود ان محمد رای
جبرئیل له ستمائة جناح یعنی محمد جبرئیل را بر افلاک دید که با دستش صد بال بود در بخاری ایضا باسناد علقمه از عبد الله مسعود روایة رابعه آورده قال لقد
رای من ایات ربه الکبری قال رای رفرفا اخضر قد سد الافق که هر آینه بتحقیق پیغمبر در معراج از آیات کبیره خالق خود دید و آن مرئی خضا بود ملکه تخت رفرف
را که فته افاق را بود در مشکوة از مسروق روایة کرده قال دخلت علی عایشة فقلت هل رای ربه فقالت لقد قفت له شعری قلت
رویدا ثم قرأت لقد رای من ایات ربه الکبری فقالت این تذهب بک انما هو جبرئیل من اخبرک ان محمدا رای ربه او کتم شیئا مما امر به و یعلم
الخمس التی قال الله تعالی ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث فقد اعظم الفریة ولکنه رای جبرئیل ولم یره فی صورته الا مرتین مرة عند سدرة المنتهی و
مرة فی اجیاد له ستمائة جناح قد سد الافق رواه الترمذی و الشیخان مع زیادة واختلاف وفی روایتهما قال قلت لعایشة فاین قوله ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی قالت ذاک جبرئیل کان یاتیه فی صورة الرجل وانه اتاه هذه المرة فی صورته التی هی صورته فسد الافق حاصل آنکه مسروق از عایشه
پرسید آیا خدا را بعیون الراس معاینه کرد یا نه عایشه در جوابش گفت که بتحقیق اینکلام تو موی های بدنم استاده شدند مسروق گفت مهلة ده مرا پس
مسروق گفت بایه لقد رای من ایات ربه الکبری چه دید آنحضرت عایشه گفت که ترا گمان وقیاس کجا برد پس آنچه دیدا و را در خود آیه مذکور هست که آیه کبری
را دید و آن آیه بجز الله میباشد نه خود خدا و آن آیه کبری جبرئیل بود و هر کس که بتو خبر بدهد آنحضرت خدا را دید یا کتمان امری از ما مورات الهی کرده یا پنج چیز را
آنحضرت میدانست منجمله آن که پیغمبر قیام ساعة قیامت میدانست بتحقیق اعظم فریها و بهتانها وافتراها را بست و لکن آنحضرت جبرئیل را دو دفعه بصورة وجثه خود
وید وقبل ازان بصورة اصلیه ندیده بود او را دو دفعه واحده نزد سدرة المنتهی بر افلاک سبعه و بدفعه ثانیه در موضع اجیاد که مقامی معروف در شعاب مکه میباشد دید و
کل افاق بجثه او مسدود شده بود و مروی ترمذی و بخاری و مسلم در این زیادتی هست و آن اینست که مسروق پرسید که پس تدلی آنحضرت بمقام قاب قوسین
او ادنی کجا و نزد که بوقوع آمد عایشه گفت که آن تدلی جبرائیل بود که او همیشه بصورة آدمی نزد او میآمد و قریب باو میشد و این مرتبه بصورة اصلیه خود نزد
آنحضرت آمد و جثه اصلیه او سد افق کرده بود در صحیح مسلم از ابو ذر مرویست قال سألت رسول الله هل رایت ربک قال نور انی اراه یعنی ابو ذر
سوال کرد پیغمبر را که یا رسول الله آیا بچشم سر دیدی ذات خدا را پیغمبر فرمود دیدم نور را چگونه خدا را دیده میتوانستم چه نور حاجب گردید از رویة اله و نور شی مخلوق
و خالقش غیر نور میباشد شارحین اینحدیث گفته لفظ انی بفتح همزه مع نون مشدده بمعنی کیف میباشد طیبی گفته هکذا رواه جمیع الرواة فی جمیع
الاصول ومعناه حجابه النور فان کمال النور یمنع الادراک ایضا فی المشکوة عن ابن مسعود فی قوله فکان قاب قوسین او ادنی وفی قوله ما کذب
الفؤاد ما رای وفی قوله لقد رای من ایات ربه الکبری قال فیها کلها رای جبرئیل فی حلة من رفرف قد ملأ ما بین السماء والارض وله والبخاری
فی قوله لقد رای من ایات ربه الکبری قال رای رفرفا اخضر سد افق السماء انتهی مرویات المشکوة در این هر سه ابن مسعود فرمود که آنچه مرئی نبوی بود
در حال مبارکش خلاف واقع نبود او آیه الهی جبرئیل بود و جانبین بود که آفاق را بجثه خود مسدود ساخت در معالم التنزیل امام بغوی وغیره از ابن عباس
روایة کرده قال ما کذب الفؤاد ما رای انه رای جبرئیل و فی حق در تفسیر همین آیه ما کذب الفؤاد و در لقد راه نزلة اخری قال ابن عباس رای محمد جبرئیل
مرتین تشریح ومانجا در چند چیز شد اول این صحاح احادیث در صحاح ستة اهل سنت خصوصا چون مسلم و بخاری بعد کتاب باری اصح الکتب صحاح
اهل سنت بالاتفاق اند پس مرویات اینها مطابق محکمات کتاب الله تعالی و آنچه از احادیث موافق ظاهر کتاب الله باشد او واجب التسلیم است انچه

صحیح عایشه الصحیح اعلی بسند در علم اصحیح رضی الله عنها

منافی و معارض محکمات قرآنی باشد او واجب الطرد والترک است و همین رویه متفق علیه کل فرقات محدثین اسلام است قال رسول الله تركت علی
الكذابون فما يروى لكم مني فعارضوه بكتاب الله فان وافقه فخذوه واعملوا به وما خالفه فاتركوه واضربوا به الجدار یعنی پیغمبر فرمود بر من کثیر شده‌اند دروغ بندان افترا
می بندند پس آنچه بشما روایة و نقل کرده شود حدیثی از ما قاعده کلیه بشما دران اخبار اینست که او را عارض بسازید بقران و کتاب خدا پس اگر مطابق و موافق او
بود آن حدیث را بگیرید و عمل بآن نمائید و آنچه از مرویات منافی و مخالف کتاب الله باشد آنرا ترک کنید و بدیوار بزنید **تنبیه** پس این صحاح احادیث بظاهر
و باطن موافق قران و مطابق ببرهان اند لهذا طوایف معتزله و امامیه و جمهور محققین اسلامیه بعدم امکان رؤیة بلا دغدغه قایل اند چنانچه فاضل تریدی و
محکی از امام الحرمین و امام فخر الدین رازی در آخر معتقد عدم امکان شده و از اعتقاد رؤیة برگردیده از اربعین او بالا شنیدی که قول صحیح
قول ماتریدی در عدم رؤیة صحیح مذهب است **ثانی** از استفهام سایل از عایشه که پیغمبر آیا خدا بعیون الراس در معراج دیده یا نه عایشه بکمال التعجب نهایة
قبیح آن موی خیز در بدنش شده و در جوابش این مذهب باطل در جوابش فرموده چه اگر رؤیة الله ممکن الحصول غیر ممتنع و محال میبود و اقبح السوالات میبود البته جا
بفیظ نیامد و مسروق بلفظ بقعیدة اامهال و مهلت نمیخواست **ثالث** عایشه استدلال و بر بطلان قول برؤیة بایه لا تدرکه الابصار نفی عام و بر عموم از منه
الی الابد برای کافه خلایق علوی و سفلی از سادة ملایکه و از سادة الناس از انبیاء مرسلین فرمود **رابع** البته امر تکذیب قایل برؤیة الله و عموم رواة و باعظم
الفریة رؤیة را ذکر مینفرمود پس باین واضح و ثابت شد که جاهلین و منافقین صحابه آن اخبار را وضع نموده و مخترع ساخته اند **خامس** دیگر استدلال
کرده بر بطلان رؤیة الله و عدم امکان باجدی ابدا بایه لقد رای من ایات ربه الکبری که آیة بمعنی علامة و اثر و نشانه غیر مؤثر میباشد زیرا که ایات را اضافه کرده بسوی
خالق است و معلوم است که مضاف شئ و مضاف الیه غیر او شئ دیگر میباشد پس ببراهین و قرآن رب العالمین و صحاح احادیث سید المرسلین و جمهور
صحابه ممدوحین چون ابن عباس و ابن مسعود و سلمان و ابوذر و مقداد و جابر و عکرمه و غیرهم بعلم الیقین ثابت شد که رؤیة الله باجدی در دنیا و عقبی اصلاً
و ابداً ممکن الحصول نیست و اما اهل بیت عصمت و طهاره علیهم السلام که احد ثقلین ثانی قران اعلم بتفسیر و تاویل و محکم و متشابه و منسوخ و ناسخ و واجب التمسک
است عموماً مطلقاً خصوصاً در مواضع خلاف خاص ایشان اند مجمع علیه ایشان علیهم السلام بر بطلان رؤیة الله فی الدنیا والعقبی و عدم امکان آن ابدا و
متفق علیه طایفه امامیه هم بر آنست از روی یقین و تبرک حدیثی چند بطور نمونه کانه مشتی از انبار در اینجا ضبط و ثبت میکنیم تا هر طایفه از ملاحظه کنندگان بتفسیر الیقین
و بصارت و نوری علی نور بیفزاید در **شرح تجرید** توضیح فرموده و ما قال بعض السلف من وقوع الرؤیة بالبصر لیلة المعراج فالجمهور علی خلافه
و روی انه علیه السلام سئل هل رایت ربک فقال رایته بفؤادی یعنی سلف گفته که خدا ببصر دیده شده در لیلة المعراج اما جمهور است برخلاف آن گفتند
و مرویست که از پیغمبر پرسیده شد که آیا خدا را ببصر دیدی پیغمبر فرمود بل خود دیدم یعنی دلم بعین الیقین خدا را دانست **الحدیث الاول** صدوق المحدثین
در **کتاب التوحید** از حضرت ابو عبد الصادق از آبای خود علیهم السلام روایة کرده قال مر النبی علی رجل وهو رافع بصره الی السماء یدعوا فقال له
رسول الله غض بصرک فانک لن تراه یعنی پیغمبر گذر کرد بر مردی و او چشمهای خود را بسوی آسمان کرده میدید پس پیغمبر باو فرمود چشمت ببند بتحقیق تو او را
نخواهی دید **الحدیث الثانی** در همین کتاب روایة کرده باسناد اهل البیت مر النبی علی رجل وهو رافع یدیه الی السماء وهو یدعوا فقال له رسول الله
اقصر من یدیک فانک لن تناله یعنی پیغمبر گذر کرد بر مردی و او دو دست خود را بلند بسوی آسمان کرده دعا میکرد پس پیغمبر باو فرمود کم و بیار دو دست خود را بتحقیق تو نیابی
ببیند **الحدیث الثالث** در **کتاب الاحتجاج** و **نهج البلاغة** خطبه ایست از حضرت امیر علیه السلام حمله از فقرات اش اینست اجل عن ان تناله
الابناء و طهر عن ملامسة النساء لا تناله الاوهام فتقدره و لا تتوهمه الفطن فتصوره و لا تدرکه الحواس فتحسه و لا تلمسه الایدی فتمسه و لا یتغیر
بحال و لا یتبدل فی الاحوال و لا تبلیه اللیالی و الایام و لا یغیره الضیاء و الظلام و لا یوصف بشئ من الاجزاء و لا بالجوارح و الاعضاء
و لا بعرض من الاعراض و لا بالغیریة و الابعاض الخ حاصل آنکه و تر خلیل منزه است از انکه او را دیگر و مطهر است از ملامست زنان و مقاربه ایشان نمیرسند او را
باوتقوتا تقدیر و اندازه کنند او را و بتوهم نمیآرند او را تیزی ذهنها و ذکاها تا تصور نمایند او را و درک نمیکنند او را حواس تا احساس نمایند او را و لمس نمیکنند او را
دستها تا او را مس نمایند و او متغیر الحال نمیباشد و او متبدل در احوال نمیشود و او را کهنه و سال خورده نمیسازند شبها و روزها تا پیر و ضعیف نشود و او را تغیر
نمیدهد به روشنی و تاریکی اوقات تا احوال عالم با او مستور بمانند و او را وصف کرده نمیشود بچیزی از اجزا تا ذوالابعاض باشد و عارض نمیشود او را اعراض تا مراض
و نه مغایرت و ابعاض **الحدیث الرابع** در **کافی** و **توحید** مرویست که ابو جعفر هاشمی عرض کرد ابو جعفر بن الرضا علیهما السلام را آیه لا تدرکه

الا ابصار وهو يدرك الابصار فقال عليه السلام يا ابا هاشم اوهام القلوب ادق من ابصار العيون وانت قد تدرك بوهمك السند والهند والبلدان التي لم تدخلها ولا تدركها ببصرك فاوهام القلوب لا تدركه فكيف تدركه ابصار العيون يعني آنحضرت فرمود كه ابو هاشم اوهام قلوب دقيق تر اند از ابصار عيون و تو درک ميکني بوهمت خود سند و هند و بلدان را كه گاهی داخل در آنها نشده و ابصار العيون نديده و هرگاه اوهام قلوب خالق را ادراک نميكنند پس چگونه ابصار عيون اوراادراک مي نمايند **الحديث الخامس** در **كافي** مرويست كه ابو جعفر هاشمي از حضرت رضا سوال كرد از جواز ديدار خدا **فقال** اما تقرء اية لا تدركه الابصار قال بلى فتعرفون الابصار قلت بلى قال ما هي قلت ابصار العيون فقال ان اوهام القلوب اكبر من ابصار العيون فلا تدركه الا وهام وهو يدرك الاوهام حاصل آنكه آنحضرت در جوابش فرمود آيا تو آيه لا تدركه الابصار نمی خوانی عرض كرد آرے حضرت فرمود ان ابصار چيست عرض كردم عيون الراس اند پس آنحضرت فرمود كه اوهام قلوب بزرگتر اند از ابصار عيون و اوهام قلوب خدا را درک نميكنند و او تعالی درک اوهام و نور ابصار ميكند **الحديث السادس** در **كتاب توحيد** است كه محمد بن فضيل حضرت رضا را سوال كرده هل راى رسول الله ربه فقال نعم بقلبه راه اما سمعت قول الله يقول ما كذب الفؤاد ما راى اى لم يره بالبصر ولكن راه بالفؤاد يعني آيا خدا را پيغمبر خدا بچشم سر ديده امام فرمود آری بدل ديده و بعين سر يا آيه ما كذب الفؤاد نشنيده مرادش آنست كه خدا را بچشم سر نديد بلكه بدل خدا را چون معاينه بچشم سر عين اليقين كرد **الحديث السابع** در **كافي** و **توحيد** در ذكر حضرت علم الهدى مرويست كه ابو قره از رؤس المتكلمين و المفسرين و المحدثين اهل سنت مشهور في عصره بود بحضور حضرت رضا گفت كه خدا با موسى كلام كرد و بخدمت انبياء از نفس خود فقال الرضا عليه السلام فمن المبلغ عن الله الى الثقلين الجن والانس لا تدركه الابصار ولا يحيطون به علما وليس كمثله شيء اليس محمد قال بلى قال فكيف يجيء رجل الى الخلق جميعا فيخبرهم انه جاء من عند الله وانه يدعوهم الى الله بامر الله ويقول لا تدركه الابصار ولا يحيطون به علما وليس كمثله شيء ثم يقول انا رايته بعيني واحطت به علما وهو على صورة البشر **اما** تستحيون الى ان قال ابو قره فانه تعالى يقول ولقد راه نزلة اخرى **فقال** ابو الحسن الرضا ان بعد هذه الاية ما يدل على ما راى حيث قال ما كذب الفؤاد ما راى يقول ما كذب فؤاد محمد ما رات عيناه **ثم** بما راى فقال لقد راى من ايات ربه الكبرى فايات الله غير الله **و** قد قال ولا يحيطون به علما **و** اذا راته الابصار فقد احاطت به العلم **و** وقعت المعرفة ضروريات **فقال** **ابو قره** فتكذب بالروايات **فقال الرضا** اذا كانت الروايات مخالفة للقران كذبت بها **و** ما اجتمع عليه المسلمون انه لا يحاط به علما **و** لا تدركه الابصار حاصل آنكه امام در جواب ابو قره فرمود هرگاه پيغمبر ديدار خدا كرد پس كيست مبلغ از جانب خدا بجانب ثقلين انس و جن **آيه** لا تدركه الابصار **و آيه** لا يحيطون به علما **و** ليس كمثله شيء را مع ايتان و ابلاغ اين ايات نافيه رؤية الله چگونه آن پيغمبر خلاف آن بگويد بمردم كه من ذات خدا را بعيون الراس ديدم **و** احاطه او بعلم كردم **و** او مثل صورة و شكل بشر مخلوق بود **آيا** شما مردم حيا از چنين مقالات متناقضه نميكنيد **ابو قره** گفت در آيه لقد راه نزلة اخرى چه چيز را معاينه كرد **امام** در جوابش فرمود كه بيان آن مرئي در دنبال و ما كذب الفؤاد يعني قلب پيغمبر خلاف حقيقة تو واقع اصلا نديد آنچه بدل ديد و شناخت او را بچشم نديد **پس** آنچه كه دل محمد در يافت آنچه بعيون ديد بقوله تعالى ما زاغ البصر وما طغى يعني در بصر آنحضرت كجي و انحرافي نبود كه منافي فواد محمد باشد حاصل آنكه قلب و بصر آنحضرت مطابق يكديگر ديدند چه آن مرئي اية كبرى اله بود **و** آن اية مرتبه كبرى جبرئيل بود در مرتبه حالت صعود و نزول بجثه و بدايت اصليه خود **پس** امام فرمود ايات الله غير الله بالضرورة ميباشد **و** هرگاه خدا را بابصار راس ديده پس احاطه كرده ذات خدا را بعلم حسي بصري **و** رؤيه و احساس بصر مستلزم معرفة ضروري و ايجابي ميباشد و معرفة ضروري غير معرفة اكتسابي و اختياري غير مطلوب و لا مقصود بالضرورة است **پس ابو قره** متحير گرديده عرض كرد **پس** آيا تكذيب روايات مرويات ميكني **پس امام** در جوابش فرمود هرگاه روايات مخالف قرآن باشد تكذيب آن لازم است تا معارضه و منافاة كتاب الله بالاخبار حاصل نشود و لازم نيايد **و** بر آنچه كل اهل اسلام اتفاق و اجماع دارند او اينست كه ذات خدا محاط بالعلم ابدا نميشود **پس** ذات تعالی را ابدا در دنيا و عقبى انوار ابصار انها هرگز درک نميكنند **و ابو قره** منقطع گرديد **الحديث الثامن** حديث برهان البيان است **حضرت امام رضا** در جواب محمد بن عبيده نوشت اتفق الجميع لا تمانع بينهم بان المعرفة من جهة الرؤية ضرورية فاذا جاز ان يرى الله عز وجل بالعين فوقعت المعرفة ضرورية ثم لم تخل تلك المعرفة من ان يكون ايمانا او ليست بايمان فان كانت تلك المعرفة من جهة الرؤية ايمانا **فالمعرفة** التي في دار الدنيا من جهة الاكتساب ليست بايمان لانها ضدها فلا تكون في الدنيا احد مؤمنا لانهم لم يروا الله تعالى **و ان لم تكن** تلك المعرفة التي من جهة الرؤية ايمانا لم تخل هذه المعرفة التي هي من جهة الاكتساب ان تزول **او لا** تزول في المعاد **فهذا** دليل على انه تعالى لا يرى بالعين اذ العين تؤدي الى ما وصفناه انتهى حاصل آنكه امام

استدلال امام رضا عليه السلام بر نفی رؤيت

فرمود و متفق علیه کل علماء اسلام بغیر تمانع در بین ایشان است بانکه معرفة از جهة رویة ضروری است و هرگاه رویة الله بالعین مطلوب جایز باشد پس آن معرفة ضروری حاصل میشود پس آن معرفة خالی از ین نیست یا عین ایمان باشد یا ایمان نباشد و اگر آن معرفة از جهة رویة ایمان است پس معرفة کسبی و نظری که در دار دنیا ایمان نباشد زیرا که ضد ایمان ضروری است پس احدی در دنیا مومن نخواهد بود زیرا که اینها خدا را ندیده اند حتی کل انبیاء علیهم السلام مومن نباشند زیرا که هیچ یکی را از اینها هم ایمان بالرویة حاصل نشده و اگر آن معرفة از جهة عدم رویة ایمان نیست پس معرفة اکتسابی بغیر رویة یا زایل در آخرة میشود یا نمیشود پس هر دو حال آن معرفة کسبی لا حاصل است و الا معرفة بدیهی و ضروری بهر دو حال باطل است و همین دلیل است بر انکه رویة الله بالعیون لا یجوز و غیر ممکن است **الحدیث التاسع** جاء رجل

الی امیر المومنین علیه السلام قال هل رایت ربک حین عبدته **فقال** ویلک ما کنت اعبد ربا لم اره **قال** السایل و کیف رایته **قال** ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار و لکن راته القلوب بحقایق الایمان یعنی مردی از امیر المومنین ع پرسید که آیا خدا را وقت عبادة معاینه کردی **حضرت امیر** فرمود ویل باد مر ترا چه من عبادت نمیکنم معبود حق را که او را ندیده باشم **سایل** عرض کرد بچه کیفیة دیدی او را **آنحضرت** فرمود که خدا را عیون از روی درک نمیکنند بمشاهده ابصار و انظار و لکن او را قلوب بحقایق ایمان می دانند و می بینند **رواه** ثقة الاسلام **فی الکافی** و صدوق المحدثین **فی کتاب التوحید**

و غیرهما من اصحاب الامامیه **الحدیث العاشر** دخل رجل من الخوارج علی ابی جعفر ع فقال یا ابا جعفر ای شیء تعبد قال الله قال رایته قال لم تره العیون بمشاهدة العیان و لکن راته القلوب بحقایق الایمان لا یعرف بالقیاس و لا یدرک بالحواس و لا یشبه بالناس موصوف بالآیات معروف بالعلامات لا یجور فی حکمه ذلک الله لا اله الا هو فخرج الرجل و هو یقول الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی مرد خارجی بر حضرت باقر ع داخل شد پرسید که کدام چیز را عبادة میکنی حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که خدا را عبادة میکنم خارجی گفت آیا او را دیدی بعیون الراس امام ع فرمود که خدا را بمعاینه نمیکنند عیون از روی بمشاهده عیان و لکن می بینند او را قلوب بحقایق ایمان او تعالی شناخته نمیشود باندازه و قیاس و ادراک نمیشود بحواس و احساس و شبیه نیست در ذات و صفات بناس موصوف است او بآیات و بعلامات معروف و مشهور است و او سبحانه جایر و ظالم نیست در حکم خود و اوست الهی که شریک و ثانی در ذات و صفات و معبودیت ازو نداره و او مخصوص بمعبودیت و وحدانیت است **پس** شخص خارجی برآمد قایل بانکه خدا میداند که هم جای رسالة خود را گذاشته **و** ایراد دیگر احادیث زیاد برین ابنیة مناسب نیست این حاوی الطول موجب از الاف ضبط شده تا کسی نگوید که بعض موضوعات منافقین معارض و منافی کتاب الله اند نزد جمیع قرآن با منافیات مخرجه اخبار دیدار در عقبی بعض میشوند در رویة **از شرح کافی** حکیم صدر الدین شیرازی تفصیل موثر را دریافت کن **و** در ابتدا اراده داشتم که یک مجلد بالانفراد خاص در همین آیة کلام الله موسی و سوال و جواب رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی بنویسم **و ایضا** مجلد دیگری بالانفراد در آیه لا تدرکه الابصار از کل وجه بالتفصیل بنویسم **اما** باحتمال عدم ایفاء زندگی ترک کرده ام **و لکن** رساله نفی **رویة الله بالابصار** قبل ازین بالتفصیل مع اکثر اجوبه اشکالات و اجوبه قیل و قال تالیف شده و مکرر مطبوع گردیده و در عالم سایر و دایر است **اشکال** نزد مثبتان رب ارنی انظر الیک دلالة است بر امکان رویة چه اگر رویة امکان برنبود و جایز نمیبود لازم میآید که کلیم الله از ما یجوز و لا یجوز علیه تعالی جاهل شده و آن ممتنع است **جواب** انجناب بالحاح و لجاج قوم جهال این سوال کرده تا قطع معذرة ایشان شود و از زبان خود خالق بشنوند و دلیل بران سه آیة قرآن اند **قال** یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم خالق درین تصریح کرده که اهل کتاب یعنی قوم موسی درخواست خواهند کرد که کتاب قران و حروف آن بمعاینه شان از جانب آسمان نازل شود پس بتحقیق ایشان سوال بزرگتر موسی را کرده بودند و گفته بودند که بنما ما را بعیون ما رب ما خدا را پس بدرخواست و تقول اینقول بگرفت صاعقة سماوی ایشان را بسبب ظلم ایشان **و** این ظلم خاص درخواست رویة ذات اله میباشد **و** انظلم کفر است لقوله تعالی و الکافرون هم الظالمون **و اگر** طلب رویة الله عبادة و طاعة پسندیده خدا میبود البته بقول مستحق عقوبة و نزول عذاب الهی نمیشدند **و** هرگاه بمحض درخواست آن بنزول غضب الهی بنار صاعقة سماوی محترق گردیدند **پس** بان ثابت شد که ایشان امر ممتنع لایمکن را که از اقبح قبایح و از اکبر کبایر باشد منکرات بود خواسته بودند **و اگر** طاعة و رضوان اله درخواست رویة الله میبود البته مستحق مدح و ثواب اعلی درجات بهشت با اینها حاصل میشد **و** بسیار ای و سمی بینی که با کبر کبایر عنوان تقریر ثانی در ذات خدا **و** تکفیر او **و** بقتل انبیاء بغو یا خوف با نزال رسماوی نمیشوند **و** سزاء و جزاء اینها منحصر بر عقبی گذاشته **و** بمواخذه فوری ایشان تعجیل کرده که این طلب رویة اعظم و اکبر و اقدح و اقبح از تشریک ثانی و از تکفیر بذات الهی بود **قال** ایضا و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون حاصل معنی آنکه وقت فراغ موسی از مکالمه الهی از قوم مصاحبین خود بر طور پرسید آیا شنیدید کلام الهی را **و** ایشان گفتند شنیدیم اما نمیدانیم که

اینکلام یا تو خدا کرده یا شیطان **پس** بکمال جهل مکابره خود گفتند بموسے ابداً تصدیق تو نکنیم تا آنکه معاینه بعیون الرؤس خود ذات خدا را علانیة کنیم و نه بینیم
پس را بقول بگرفت ایشانرا نار صاعقه سماوی وایشان بحالت نزول آن نگران او بودند **ثالث** اینکه درهمین سوره بعد چند آیات خالق حکایت موسی پیغمبر باید
فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل وایای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا در اینجا هم صریحاً اسناد رؤیة بقوم کرد که آیا هلاک میسازی ما را بفعل
آنچه بیخردان واحمقان از ما یعنی از قوم ما کردند وگفتند **واگر** اینکه درخواست از خود موسی میبود البته اسناد آن بسفها نمیکرد ودیگر انبیا معصومین ابداً محال است **تنبیه**
پس بثبوت این قطعاً ثابت شد که سوال در طلب رؤیة از جانب ایشان بود نه از جانب خود و نه بجهل آنحضرت بما یجوز و ما لا یجوز علیه **اشکال** لا نسلم ذلک چه اگر از
جانب قوم و بالحاح واجبار ایشان آنحضرت سوال کرده بود **پس** چرا ترکیم لینظروا الیک بعوض ارنی انظر الیک نفرمود و چرا افهام بعدم امکان آن نکرد چنانچه در
جواب اجعل لنا الها فرمودا نکنتم قوم تجهلون توبیخ کرد **جواب** در این بدو وجه است **احدهما** افهام وتفهیم واعلام وتعلیم بایشان فرموده هرچند در آیة
مذکور نیست چه اختصار عادة قرآن است بابقا قراین وآثار بر تقدیر عبارت **پس** در اینجا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة دلالة دارد که آنحضرت بایشان نصیحت کرده چونکه مکابره
بجهالة طبیعة قدیمه عادة ایشان بود منتهی و تمام نمیشد **پس** در جوابش لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گفتند **ثانیهما** بلفظ ارنی انظر الیک بعوض ترکیم نفسک
لینظروا الیک گفت تا روشن شود باینکه اینها قابلیت ندارند لهذا مراد دیده نمیتوانند **و** کانه معلوم است که هر نبی است اکمل و اقبل از کل امت خود میباشد لهذا اسناد طلب رؤیة
الی نفسه کرد زمخشری در این سوال هلا قال ارهم ینظروا الیک **جواب** گفته **قلت** لان الله سبحانه انما کلم موسی وهم یسمعون فلما سمعوا کلام
رب العزة ارادوا ان یری موسی ذاته معه کما اسمعه کلامه فسمعوه معه ارادة مبنیة علی قیاس فاسد فلذلک قال موسی ارنی انظر الیک
لانه اذا زجر عما طلب وانکر علیه فی نبوته واختصاصه وزلفته عند الله **وقیل** لهم لن یکون ذلک کان غیره اولی بالانکار لان الرسول امام امته
وکان ما یخاطب به او یخاطب راجعاً الیهم یعنی من میگویم در او سه سبب اند **اول** وقتیکه هم کلامی خدا با موسے اینها بواسطه شنیدند پس این سوال رؤیة بموسی
کردند باراده آنکه اگر باو ارائة ذات خود کرد ما هم بالتبع خواهیم دید او را چنانچه کلامش بتبعیة موسے شنیدیم واین اراده فاسده اینها مبنی بر قیاس فاسد اینها بود
لهذا موسے اجبار اینها ارنی انظر گفت **دوم** آنکه موسی کمال اختصاص وقرب منزلة نزد خدا دارد و امید هست که اگر امکان باشد رؤیة اله البته باو ارائة میکند و مع
هذا الحال او زجر و انکار کرد از رؤیة واز امکان آن **سوم** بقولی هذا این غرض اظهار قطع لسان وفساد مذهب مجسمه و قایلین برؤیة بود تا بدانند که هر رسول که امام
قابل نزد کامل تر از کل امت باشد هرگاه او را رؤیة ممکن وحاصل نشد بل زجر و توبیخ و تقریع بجهة این سوال باو عاید شد پس غیر موسے را بالاولی امکان رؤیة
الله نمی باشد **زمخشری** باز گفته فان قلت کیف طلب موسی ذلک وهو من اعلم الناس بالله وصفاته خلاف آن علیه وما لا یجوز وتعالیه عن الرؤیة
التی هی ادراک ببعض الحواس وذلک انما یصح فیما کان فی جهة وما لیس بجسم ولا عرض فمحال ان یکون فی جهة **و** منع المجبرة احالته فی العقول غیر لازم
لانه لیس باول مکابرتهم وارتکابهم **و** کیف یکون طالبه وقد قال حین اخذت الرجفة الذین قالوا ارنا الله جهرة اتهلکنا بما فعل السفهاء منا الی قوله تضل
بها من تشاء فتبرأ من فعلهم ودعاهم سفهاء وضلالاً حاصل آنکه اگر تو بگوئی موسے چگونه طلب رؤیة کرد وحال آنکه اعلم الناس بخدا وبصفات او وبا یجوز وما لا یجوز علیه
وبتعالیه وتنزه او از ارائة بود **و** رؤیة ادراک ببعض حواس است **و** آن صحیح آنچه در جهتے از جهات شش کائن میباشد **و** او تعالی من باب الاجسام والاعراض نیست پس
محال و ممتنع است بودن او در جهتے **و** منع جبریه از محال بودن رؤیة او در عقول لازم نشمرده و ندانسته زیراکه این مقال بهودیا مجبره اول مکابره وارتکاب ایشان
نیست و چگونه موسی مع کلام علم عالم باشد طالب رؤیة شد **و** موسے وقت اخذ هلاک قوم سایلین او را گفت که ای پروردگار آیا هلاک میسازی ما را یعنی مرا بدرخواست
و بفعل سفیهان بیخردان ما پس برائت و بیزاری از سائلین رؤیة اظهار کرد و یاد کرد ایشانرا باسم سفها و ضلال **جواب زمخشری** بعد این گفت قلت ما
کان طلبه الرؤیة الا لیبکت هؤلاء الذین دعاهم سفهاء ضلالاً **و** تبرأ من فعلهم ولیلقمهم الحجر **و** ذلک انهم حین طلبوا الرؤیة انکر علیهم واعلمهم
الخطاء ونبههم علی الحق **فلجوا** وتمادوا فی جهلهم ولجاجهم وقالوا لابد ولن نؤمن لک حتی نراه فاراد ان یسمعوا النص من عند الله باستحالة ذلک
وهو قوله لن ترانی لیتیقنوا ویلزح عنهم ما دخلهم من الشبهة فلذلک قال رب ارنی انظر الیک یعنی طلب موسی رؤیة را نبود مگر برای تبکیت و تسکیت آن سفها
وجهال مقترحین رؤیة بود **و** خود را بری و مبرا ساخت از قول و فعل ایشان **و** از ضلال ایشان تا از زبان خالق عدم امکان رؤیة شنوانیده بسنگ افواه ایشان بسته نماید **و**
آن درخواست رؤیة باینطور بوقوع آمد که بطلب رؤیة بر ایشان انکار واعلام بخطاء وتنبیه بر حق قبل بر آن کرد **پس** ایشان بکمال تمادی در جهل خود الجاء و اجبار
کردند موسی را در سوال و گفتند بموسے لابد است ما تصدیق تو نمیکنیم وایمان نمیآریم تا بعیون الرؤس ما خود ذات خدا را نبینیم **پس** موسی باین درخواست رؤیة

اراده اسماع نص

اجوبه معتزله که اخوان اهل سنت‌اند جهت بیان در امتناع رؤیة الله

از دو سماع نقص از جانب خدا به محال بودن رؤیة الله فی الواقع گردد و جوابش لن ترانی آمد تا ایشان متیقن شوند و برآید از ایشان آن شبهه که پیدا کرده بودند و بدل مرکوز
خاطر گردیده بود لهذا امر شد رب ارنی انظر الیک فرمود **اشکال** هرگاه رؤیة عین نظر است پس چرا ارنی انظر الیک گفت **جواب** زمخشری گفته قلت معنی ارنی
نفسک اجعلنی متمکنا من رؤیتک بان تتجلی لی فانظر الیک واراک یعنی میگویم که معنی ارنی انظر الیک یعنی بنما مرا ذات خودت را و مرا متمکن و مقتدر بگردان
از دیدار خودت بتجلی خودت برای من تا نگاه کنم بسوی تو و ببینم ترا بعیون الرأس خودم **اشکال** چرا لن ترانی جوابش آمد چرا بمقابل انظر الیک لن تنظر الی نفرمود
جواب قلت لما قال ارنی بمعنی اجعلنی متمکنا من الرؤیة التی هی الادراک علم ان الطلبة هی الرؤیة لا النظر الذی لا ادراک معه فقیل لن ترانی
ولم یقل لن تنظر الی زمخشری گفته که من میگویم هرگاه موسی ارنی گفت و او بمعنی بگردان مرا متمکن بر رؤیة خودت که رؤیة بمعنی ادراک است و بالاتر معلوم شد که
مطلوب سائل خاص رؤیة بالعین است نه نظر چه مع النظر ادراک نیست چنانچه میگویند و نظرت الی الهلال ولم اره **لهذا** جوابش صریح بلن ترانی خاص بنفی
رؤیة بالعین آمد **اشکال** نظر مستلزم رؤیة نیست پس چرا موسی بعد ارنی انظر الیک گفت **جواب ایضا** زمخشری در آیه انظر الیک گفته وما فیه من
معنی المقابلة التی هی محض التشبیه والتجسیم دلیل انه ترجمة عن مقترحهم وحکایة لقولهم وجل صاحب الجمل ان یجعل الله منظورا الیه مقابلا بحاسة
النظر فکیف بمن هو اعرق فی معرفة الله من واصل بن عطاء وعمرو بن عبید والنظام وابی الهذیل والشیخین وجمیع المتکلمین **و ما در اینجا**
از روی تابعین و اوایل متقدمین معتزله بعبارة آخر اجوبه اینها را ذکر میکنیم **احدها** ان موسی سأل الرؤیة علی لسان قومه فقد کانوا جاهلین بذلک
یکررون المسألة علیه ویقولون لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فسأل موسی الرؤیة لا لنفسه فلما ورد المنع منها ظهر ان ذلک لا سبیل الیه و بین
طریقه شیخین ابو علی و ابو هاشم است **ثانیها** ان موسی سأل ربه من عنده معرفة باهرة باضطرار واهل هذا التاویل مختلفون فیه **فمنهم** من یقول
سأل ربه المعرفة الضروریة **ومنهم** من یقول بل سأله اظهار الآیات الباهرة التی عندها تزول الخواطر والوساوس عن معرفته وان کان عارفا به کما
نقول فی معرفة اهل الآخرة **وهذا** هو قول ابو القاسم الکعبی **ثالثها** ان موسی کان عالما بالادلة العقلیة علی امتناع رؤیته ولکن طلب
سمعا لیتاکد العقلی بالسمعی کما طلب ابراهیم رؤیة احیاء الخلق یوم القیمة فی الحال **و** تعاضد الدلائل مطلوب للعقلاء فی العلم والقرآن فیتبین ان الدلیل السمعی
متاکد مطابق بالدلیل العقل **وهذا** هو قول ابی بکر الاصم **واما شیخ در مجمع** فرموده است اختلف العلماء فی وجه مسألة الرؤیة مع علمه
سبحانه انه لا یدرک بالحواس علی اقوال **احدها** ما قاله الجمهور وهو الاقوی انه لم یسأل الرؤیة لنفسه **و** انما سألها لقومه حین قالوا له لن نؤمن لک
حتی نری الله جهرة **ولذلک** قال لما اخذتهم الرجفة اتهلکنا بما فعل السفهاء منا فاضاف ذلک الی السفهاء **ولیسئل** علی هذا انه لو جاز ان یسأل الرؤیة
لقومه مع علمه باستحالة الرؤیة علیه تعالی لجاز ان یسأل لقومه سائر ما یستحیل علیه من کونه جسما وما اشبه ذلک متی شکوا فیه **والجواب** انما
صح السؤال فی الرؤیة لان الشک فی جواز الرؤیة التی لا تقتضی کونه جسما یمکن معه معرفة السمع **و** انه سبحانه حکیم صادق فی اخباره فیعلمهم
بالجواب الوارد من جهته تعالی استحالة ما شکوا فی صحته وجوازه مع الشک فی کونه جسما لا یصح معرفة السمع من حیث ان الجسم لا یجوز ان یکون غنیا
ولا عالما بجمیع المعلومات ولا یثق فی العلم بصحة السمع من ذلک فلا یقع بجوابه انتفاع ولا علم **وقال** بعض العلماء انه کان یجوز ان یسأل موسی
لقومه ما یعلم استحالته ایضا وان کان دلالة السمع لا تثبت قبل معرفته متی کان فی المعلوم ان فی ذلک صلاحا للمکلفین فی دینهم غیر انه شرط ان
یبین النبی فی مسألته ذلک علمه باستحالة ما سئل عنه وان غرضه فی السؤال و ورود الجواب لیکون لطفا **وثانیها** انه یسأل الرؤیة بالبصر ولکن
سأله ان یعلمه نفسه ضرورة باظهار بعض اعلام الآخرة التی تضطره الی المعرفة فتزول عنه الدواعی والشکوک ویستغنی عن الاستدلال والسؤال
وان وقع بلفظ الرؤیة فان الرؤیة یفید العلم کما یفید الادراک بالبصر فبین الله سبحانه له ان ذلک لا یکون فی الدنیا **و** هذا القول عن ابی القاسم
البلخی **ثالثها** انه سأل الرؤیة بالبصر علی غیر وجه التشبیه عن الحسن والربیع والسدی وذلک معرفة التوحید یصح مع الجهل بمسألة الرؤیة **و**
معرفة السمع یصح ایضا معه **وهذا** ضعیف لان الامر وان کان علی ما ذکره فالانبیاء لا یجوز ان یخفی علیهم ابدا قال لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا
له انتهی کلامه اعلی الله مقامه **اقول** اصح الوجوه واقویها همان وجه است که با لجاج قوم سؤال رؤیة بالعین کرده و غرض و شأن طلبیدن دلیل سمعی برای
قطع لسان و اطمینان ایشان و بگردانیدگان الی القیمة بود که رؤیة الله با حدی در دنیا و عقبی ابدا ممکن و جایز نیست **بحث ثامن** ولکن انظر الی الجبل
فان استقر مکانه فسوف ترانی یعنی بعد جواب لن ترانی فرمود باستدراک لکن بنگر و تامل نما لکن بسوی این کوه عظیم الجثه پس اگر او بظهور تجلی برای

تقریر بر صنع خود اند متحرک و متزلزل نشد لیس رو تو خواهی دید مرا و چنین تعلیق شئ بر شئ دیگر طریقه معروفه در استبعاد در عرف مجازا و عقلا راست چنانچه معنی حتی یلج الجمل فی

سم الخیاط در باب امتناع و استبعاد در قرآن نیز آمده **تنبیه** الطبرسی وابن معتزل گفتند علق الرؤیة باستقرار الجبل الذی علمنا انه لا یستقر لان المقرون ضد له

التزلزل **وهذا** طریقة معروفة بتمثیل الحسی فی استبعاد حصول الشئ لانه تعلیق علی المحال فما یعلق علی المحال فهو محال وههنا علق الرؤیة علی المحال

وهو قرار الجبل حالة التزلزل ممتنع ومحال فرؤیة الله تعالی محال یعنی اینجا تعلیق رؤیة کرد بر قرار گرفتن جبل که میدانیم که قرار جبل عند التزلزل محال است چه جمع ضدین

ست قرار و حرکت بیکحالت محال است **و** این طریقه معروفه بتمثیل حسی است که استبعاد حصول شئ زیرا که رؤیة را تعلیق بر محال کرد پس آنچه معلق بر محال میشود او هم محال

باشد **و** اینجا تعلیق رؤیة بر محال کرده و آن قرار گرفتن جبل بحالت تزلزل است محال تزلزل که ضد و نقیض قرار است پس رؤیة محال است **در کشاف** گفته اگر

گفته شود چگونه بعد نفی ابدی اتصال کرد استدراک را در ولکن انظر الی الجبل بما قبله **قلت** اتصل به علی معنی ان النظر الی محال فلا تطلبه ولکن علیک

بنظر آخر وهو ان تنظر الی الجبل الذی یرجف بک و بمن طلبت الرؤیة لاجلهم کیف افعل به **و** کیف اجعله دکا بسبب طلبک الرؤیة لتستعظم ما اقدمت

علیه بما اریک من عظم اثره کانه عز وعلا حقق عند طلب الرؤیة ما مثله عند نسبة الولد الیه فی قوله وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا فان

استقر مکانه کما کان مستقرا ثابتا ذاهبا فی جهاته فسوف ترانی تعلیق الوجود الرؤیة بوجود ما لا یکون من استقرار الجبل مکانه حین یدکه دکا ویسویه

بالارض **وهذا** کلام مدمج بعضه فی بعض وارد علی اسلوب عجیب ونمط بدیع **الا** تری کیف تخلص من النظر الی النظر بکلمة الاستدراک ثم

کیف بنی الوعید بالرجفة الکائنة بسبب طلب النظر علی الشریطة فی وجود الرؤیة اعنی قوله فان استقر مکانه فسوف ترانی حاصل آنکه وصل کرد کلمه

استدراک را بما قبلش که نظر بسوی من محال است زیرا که منظور الیه ذو جسم در جهة مقابل ناظر باید باشد **و** من بخلاف اینحالة و صفتم **پس** طلب منظوریة رؤیة من

مکن و بتو ابدا حاصل نخواهد شد ولکن بتو با و نظر بشئ جسمانی دیگر و او اینست که نگاه کن بسوی این کوه جسیم بلند و بالا که می جنبند و متزلزل میشود با تو مع امتک

طلب کردی بجهة اظهار رؤیة را چگونه کار سو با رسکنم و چگونه او را ریزه ریزه آرد میسازم بسبب طلب رؤیة را تا عظیم بدانی و بشماری آنچه را اقدام بطلب آن کردی

و آنچه ترا بنمایم از عظم اثر آن و او سبحانه محقق گردانیده اینحالة را بجبل نزد طلب او رؤیة اله را مماثل نسبة کردن ولد بتو چون آیه و تخر الجبال هدا ان دعوا

للرحمن ولدا **پس** ای موسی اگر قرار گرفت جبل بمکان بتزلزل نیامد بقرار خود باقی و ثابت ماند چنانچه بر آن الحال هست پس بدانکه زود خواهی دید مرا **و** این

تعلیق برای وجود رؤیة بوجود ما لا یکون از استقرار جبل بمکان خود وقت تزلزل و تسویه او بزمین است **و** اینکلام الهی اینجا بعضی در بعض خود داخل است باسلوب

عجیب و نمط بدیع **ایا** نمی بینی که چگونه تخلیص کرد از کلام ما قبل الی بعد و از رؤیة الی النظر بایراد کلمه استدراک یعنی موقع **پس** از آن چگونه بنا نهاده شد توعید بارجفة الکائنة بسبب طلب نظر

شریطه در وجود رؤیة بقوله فان استقر مکانه فسوف ترانی چه غرایب حقایق و چه عجایب دقایق مکنون و مکتوم در عبایر کتاب الله هست هر ذی خطی حظ خود را بیابد **نزد مفسرین**

مجبره تعلیق رؤیة بر قرار و بقا جبل بحال خود کرده و بقایش ممکن است پس آنچه معلق بر ممکن باشد او هم ممکن است پس رؤیة ممکن است **جواب** چونکه ضد و نقیض قرار

زلزله و جنبیدن است **پس** جمع ضدین از قرار و زلزله یکحال محال است **پس** رؤیة الله محال است **بلی** نزد تعیین اراده الهی در جنبانیدن جبل یعنی تخلف اراده تعالی

نیز شرعا و عقلا محال است لقوله تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون **در مجمع** زبود و متی قیل انه لو کان الغرض بذلک التبعید لعلقه سبحانه بالمستحیل

کما علق للکفار دخول الجنة بامر مستحیل فی ولوج الجمل فی سم الخیاط یعنی هرگاه غرض تعلیق رؤیة بر قرار جبل نزد تجلی بعید و محال بود هر آئینه آنرا معلق بر امر

مستحیل میکرد چنانچه دخول کفار بجنت تعلیق کرد بر ولوج شتر در سوراخ سوزن بحالیکه هر دو بحالة خود باشند و هرگاه تعلیق بچنین تمثیل نکرد واضح شد که این

رؤیة محال نیست **طبرسی** پس از ایراد این فرمود **والجواب** انه سبحانه علق جواز الرؤیة باستقرار الجبل فی تلک الحالة التی جعل فیها دکا وکان ذلک

مستحیلا لما فیه من اجتماع الضدین انتهی یعنی او تعالی تعلیق کرد جواز رؤیة بر قرار جبل در حال تجلی تم بر آن جبل و قرارش در آنحال مستحیل و ممتنع است زیرا که

در آن اجتماع ضدین بیکوقت میباشد و نزد تزلزل آن قرارش زایل و مرتفع است پس رؤیة مرتفع است **سوال** از موسی سوال رؤیة برب ارنی انظر الیک کند

و جوابش لن ترانی مطابق آمد **و بعد** آن چرا و لکن انظر الی الجبل بلفظ نظر فرمود لازم بود که بمقابل رؤیة میفرمود چون ولکن دعا الی الجبل فان استقر فسوف

ترانی **جواب** در سوال موسی رب ارنی انظر الیک بود و مراد از رؤیة تبصر بالعیون **و** از انظر الیک تقلیب حدقة الی المنظور المقابل باشد **و** او تعالی

مقابل رؤیة لن ترانی **و** مقابل انظر الیک ولکن انظر الی الجبل فرمود **پس** در این بموسی اعلام کرد که النظر الی ذی الجسم المقابل فی الجهة کرده میشود و من

نه ذو جسم و نه در جهة و منزه از تقابل میباشم و لکن جبل که ذو الجسم مقابل تو در جهة است نظر کن و نظر بسوی او بگردان که او مقید تجلی باقی مانده میشود

پس من که ...

مقام انظر الی الجبل ... و بیان ...

پس من که مجرد و منزه از همه این اوصافم توچگونه بتقلیب حدیقه خود و نظر بسوی من کرده میتوانی **بحث تاسع** بدانکه در معنی و کیفیت رویة و تبصر علما
بچهار قول اند **قول اول** عبارة از انطباع صورة و شکل مبصر و مرئی در عین رائی میباشد **قول ثانی** مرئی محاط رائی میشود بخروج شعاع از عین چشم
بشکل مخروط الراس جزو مرکز باصره و قاعده او بر سطح مرئی میباشد و مذهب ابن سینا و جمعی کثیر از قدماء حکماء و اکثر طوایف معتزله و امامیه و جمعی از محققین
اشاعره و همین مختار حکیم نصیر الملة والدین و اکثر تلامذه و تبعه او از خاصه و عامه میباشد **فقالوا** ان الرویة تحصل بانطباع صورة المرئی فی العین بخروج
شعاع من العین علی شکل مخروط راسه عند مرکز البصر و قاعدته علی سطح المرئی **آیة الله الحلی** رح در کتاب نهایة المرام و در کتاب الاسرار و نهج
المسترشدین این هر دو تعریف را باطل شمرده **الاول** ان الشعاع اما ان یکون جسما او عرضا **فان کان** جسما استحال ان یخرج من العین جسم بقدرها
جرم العین متصل و یحیط بهذه الاجسام العظیمة یعنی ان شعاع خالی از این نیست یا جسم باشد یا عرض **و اگر** جسم باشد محال است که از عین جسمی مساوی دانه
عدس ست جسمی برآید بمقدار همان عین و متصل شود و فراگیرد بطور احاطه اجسام عظیمه مرئیه را **شیخ مقداد** از بعضی نقل کرده که جایز است ان جسم صغیر خارج
کبیر و عظیم گردیده اتصال و احاطه کند جسم عظیم مرئی را **اقول** این تجویز لایعتمد است **و اگر** آن شعاع خارج از عین از اعراض باشد فکان ضیاء استحال
علیه الحرکة والانتقال و لو فرض لوجب ان یتشوش بالریاح العاصفة اللطیفة فیقع علی غیر المقابل فیری ما لایقابله دون الذی یقابله **و اگر**
آن من باب الاضواء میباشد و بر عرض حرکة و انتقال ولا محال است **و اگر مفروض** شود بر آمدن او بر آئینه وجوبا متشوش میشود بباد های تند و سخت انشاع
لطیف پس بر غیر مقابل واقع میشود و پس مرئی او غیر مقابل میشود **دیگر آنکه** انا ننظر الی الارض من تحت الماء الصافی فوجب ان یکون خلاء ثم یدخل
فیه الشعاع **و** الحس یکذبه یعنی ما نگاه میکنیم از تحت اب صاف ارض را پس لازم میآید خلا تا شعاع دران داخل میشود **و** احساس تکذیب آن میکند **و محقق**
طوسی در جواب فرموده جمیع ما ذکرتموه کله ینتقض باشعة الکواکب النیرة کالشمس و القمر یعنی جمیع این اعتراضات منقوض اند بشعاع کواکب نیره
چون شمس و قمر **و اما قول ثالث** نیز مذهب طایفه از حکماء است و هو ان المشف الذی بین البصر و المرئی تتکیف بکیفیة الشعاع الذی هو فی البصر
و یصیر بذلک آلة للابصار یعنی رویة حاصل میشود بواسطه نور شفافیکه میان بصر و مرئی تکیف میشود بکیفیة شعاعیکه در بصر است و میگردد آن آلة برای تبصر
ابصار **اما قول رابع** در متوسطین متکلمین همین مختار علامه حلی رح است چنانچه **در نهایة و اسرار و نهج المسترشدین** آیة الله فی العالمین
فرموده **و** الحق ما اخترناه و هو ان الله تعالی جعل للعین قوة یدرک بها المرئی عند مقابلة الحدقة السلیمة له مع حصول الشرایط العشرة یعنی رویة عبارت
است از آنکه او تعالی در عین قوة آفریده و مقرر گردانیده تا ادراک کند بآن قوة مرئیات از نزد مقابله حدقه سلیمه صحیحه رائی مع حصول شرایط عشرة مذکورة الصدر نصیر
در اینجا ما ادراک میکنیم و در ذیل قول محقق طوسی بخروج الشعاع الخ **قوشجی** در شرحش فرموده قال المذاهب المشهورة للحکماء فی الابصار ثلثة **الاول**
مذهب الریاضیین **و** هو ان الابصار بخروج الشعاع من العین علی هیئة مخروط راسه عند مرکز البصر **و** قاعدته عند سطح المبصر **ثم انهم** اختلفوا
فیما بینهم **فذهب جماعة** الی ان ذلک المخروط مصمت **و ذهب جماعة** الی انه مرکب من خطوط شعاعیة مستقیمة اطرافها التی یلی البصر
مجتمعة عند مرکزه ثم تمتد متفرقة الی المبصر فما ینطبق علیه من المبصر اطراف تلک الخطوط ادرکه البصر **و** ما وقع بین اطراف تلک الخطوط لم یدرکه **و**
لذلک یخفی علی البصر المسام التی فی غایة الدقة فی سطوح المبصرات **و ذهب جماعة** ثالثة الی ان الخارج من العین خط واحد مستقیم فاذا انتهی الی المبصر
تحرک علی سطحه فی جهتی طوله و عرضه حرکة غایة السرعة و یتخیل بحرکته هیئة مخروط **الثانی** مذهب الطبیعیین و هو ان الابصار بالانطباع
و هو المختار عند **ارسطو** و اتباعه کالشیخ و غیره حکی ما قالوا ان مقابلة المبصر البصر یوجب استعداداً نفیض به صورته علی الجلیدیة **و** لا یکفی
فی الابصار الانطباع فی الجلیدیة و الا لرای شئ واحد شیئین لانطباع صورته فی جلیدتی العینین بل لا بد من تادی الصورة الی الملتقی العصبتین
المجوفتین و منه الی الحس المشترک الخ **و الثالث** مذهب طایفة من الحکماء و هو ان المشف الذی بین البصر و المرئی یتکیف بکیفیة الشعاع الذی
هو فی البصر و یصیر بذلک آلة للابصار **اشکال** در روایت قال النبی ص مخاطبا لاصحابه انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون هذا القمر یعنی شما خواهید
دید پروردگار خود را بروز قیامت چنانچه این ماه چهارده را می بینید **و این خبر** هم از اخبار مستفیضه صریح است بر دیده شدن خدا چنانچه اینها لیلة البدر
دیده میشود و ترک اخبار صحیحة الاسناد چگونه جایز میباشد **جواب** بر دو وجه است **اول** بقاعده کلیة اهل اسلام جمیع آنچه منافی و معارض برهان قاطع و آیات
و اخبار صحیحه باشد **در انجا** متمسک بر برهان و تاویل قرآن مطابق برهان واجب و لازم است **و اگر** بعض آیات یا بعض اخبار معارض قرآن بوده ما انجا محل

بمحکم قرآن و تاویل متشابهات از آیات و اخبار لازم است ثانی اخبار احاد مطعون المفاد اند هر چند کثیر با سانید مستفیضه باشد و معارف و عقاید ببراهین قطعیه
اند پس اگر تاویل نها مطابق برهان و محکم قرآن ممکن نباشد واجب الترک است تنبیه هرگاه این واضح شد پس خبر سترون ربکم واجب الترک است بچند وجه
اول این خبر منافی معارض برهان و محکم قرآن است و آنچه چنین باشد واجب الترک است ثانی اصل راوی این خبر قیس بن حازم است و قیس نزد
ارباب اسانید و اصحاب درایه و رجال مطعون است شریف المرتضی وغیره گفتند که قیس در ابتدا نصرانی حلولی بود و بعد اسلام معاند و مبغض علی امیر المؤمنین
علیه السلام بود و در آخر مختل الحواس و العقل گردیده بود نقل و مقبول و معقول هم نیست و ابن ابی الحدید معتزلی هم در مجلد اول شرح نهج گفته قلت
هذا قیس بن حازم هو الذی روی حدیث انکم ترون ربکم یوم القیمة و قد طعن فیه مشایخنا المتکلمون فقالوا انه فاسق لا تقبل روایته الی ان قال
انه یبغض علیا و قال دخل بغضه فی قلبی و من یبغض علیا لا یقبل روایته عندنا یعنی این قیس بن حازم راوی حدیث رؤیة است و او مطعون فیه
نزد مشایخ متکلمین ما ست و ایشان صریحا گفتند که قیس بن حازم فاسق روایتش متروک غیر مقبول است و ایضا گفت که قیس مبغض علی بود و او ملا
میگفت که بغض علی در دلم داخل شده است و هر که مبغض علی باشد روایة و نقل او قبول نیست نزد ما زیرا که هر مبغض علی فاسق است و نزد طایفه انصار و
منافق است قال ابن کثیر نبوی که در ترمذی وغیره مرویست نحن معاشر الانصار نعرف المنافقین ببغضهم علیا یعنی ما گروه انصار میشناختیم منافق
را بعداوة و بغض علی ابن ابی طالب ثالث بفرض تصحیح و تسلیم تاویل این خبر ممکن است باینکه سترون بمعنی ستعرفون ربکم یوم القیمة کما تعرفون هذا القمر
باشد چه رؤیت بمعنی عرفت در لغة آمده و در علم نحو هم مذکور شده و از معرفة کشف تام مراد است که بعد آن شکی و شبهه لاحق نمیشود والله اعلم اشکال این آیه وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة دلیل صریح است بر حصول رؤیة الله جواب بوجوه است احدها این آیه از متشابهات بظاهر معارض آیه است محکمه
قرآنیه چون آیه لن ترانی و آیه لا تدرکه الابصار و آیه لیس کمثله شیء ثانیها منافی برهان قاطعه عقلیه مسلمه کل حکماء و عقلاء اکثر علماء ملل اسلامیه جمهور
محققین ثالثها او سبحانه واجب لذاته مجرد محض از انواع جسمانی و از لوازم آن قایم و دایم بنفسه بلا علة و لا اسباب و لا اعتماد بالغیر و این آیه الی ربها ناظرة
بظاهر دلالة دارد بر بودن جسمیة و جهة و تقابل منظور الیه و او تعالی بالاتفاق منزه و متعال از این همه احوال جسمانی و لوازم آن بالاتفاق میباشد لهذا این آیه
از متشابهات واجب التاویل است تا منافاة و معارضه از بین الآیات زایل شود تذکره هرگاه این مقرر شد پس میباید که اول معنی نظر و نضر مقرر شود نظر
در لغة بچند معنی آمده بمعنی رحمة چنانچه در قاموس گفته و بمعنی انتظار و بمعنی نگاه کردن تقلیب حدقه بسوی منظور الیه مجسم در جهة مقابل و این معنی اخیر
نسبت بمجردات در دنیا و عقبی ممتنع است پس لابد حمل این نظر اینجا بر دو معنی اول معقول و مستحسن است اما نضرة بضاد معجمه هم تازگی حال و تازه رویی و نضره و ماندگی
ذات نیز در لغة میباشد اما وجوه جمع وجه بچند معنی آمده وجه بمعنی جهة و طرف لقوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله ای طرف الله و جهته ب بمعنی ذات
کما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه ای الا ذاته تعالی و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ای حقیقة ذات ربک و اینما تولوا فثم وجه الله ای ذات الله ج
اسم اجزاء روی و آن متضمن چند جزء میباشد جبینین و عینین و حاجبین و صدغتین و خدین و انف و شفتین و لحیتین لقوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و
بالانفراد وجه بمعنی چشم سر است تنبیه هرگاه این ثابت شد پس تاویلات این آیه بوجوه میباشد احدها در اینجا مضاف مقدر است وجوه یومئذ
ناضرة یعنی ذوات المؤمنین یوم القیمة تکون نضرة یعنی ذوات مؤمنین بوجود ایمان تر و تازه میباشند نه پژمرده چون ابدان و ذوات کفار بخوف
خدای قهار با دخال نهانی النار قوله تعالی الی ربها ناظرة یعنی الی رحمة او ثواب او جزاء ربها ناظرة یعنی ذوات مؤمنین بوجود ایمان تر و تازه بوده نگران
میباشند بسوی ثواب یا رحمة یا جزاء یا ثواب ربها یا جزاء یا نعمة پروردگار خود چه عنایت بغایت نعم منعم عاید و حاصل خواهد شد ثانیها ناظره بمعنی انتظار مع
تقدیر مضاف میباشد پس تقدیرش ذوات المؤمنین یوم القیمة نضرة مرطوبة الی حکم ربها منتظرة یعنی ابدان و ذوات مؤمنین بروز قیامت تر و تازه بغیر
پژمرده و لا خوف بوجود ایمان بسوی حکم پروردگار و اجازة و ادخال ایشان بجنت منتظر میباشند و همین دو تاویل مروی از امیر المؤمنین علیه السلام و از ابن عباس رض
در کشف البیان و در منثور مروی است و نظر بمعنی انتظار در حکایة بلقیس در تنزیل آمده ای ناظرة ای منتظرة بم یرجع المرسلون اشکال در اینجا
صله الی در نظر وارد شده و در انتظار الی صله وارد نمیشود جواب بسیار وارد شده اما در قرآن چنانچه فرموده فنظرة الی میسرة ای فالانتظار الی
میسرة میباشد و در آیه تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون ای ینتظرونک و هم لا یرونک ثالثها لفظ الی واحد آلاء بمعنی نعمة در لغة آمده چنانچه
در مصباح گفته الالی بفتح الهمزة و کسرها النعمة و الجمع الآلاء مثل سبب و اسباب لکن ابدلت الهمزة التی هی فاء استثقالا لاجتماع الهمزتین در واحد

گفته ولهذا الا الیتم کو احدها الای والی و الو و الی وان و الای و در غرر الدرر شرف سیادة و سعادة سید مرتضی از اعشی هم نقل فرموده **تنبیه**
پس بنا بر این تقدیر لقی ذوات المومنین وابدانهم یوم القیمة مرطوبة نضرة بهجاتا فلة عند دخولهم الجنة فی الاخرة مما اعطیهم الله تعالی جزاء لایمانهم واعمالهم
فی الدنیا یعنی ابدان وروهای مومنین بروز قیامت تر و تازه بو ونغمه پروردگار خود را نگران میباشد نزد دخول شان بجنت ملائکه رحمت و رضوان بامر الهی ندا و محشر
میکنند ایها المؤمنون سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین **پس** نزد دخول بجنت مومنین معاینه میکنند انواع و اقسام نعمات و ائمه الهیه را که بعوض ایمان
واعمال که بایشان در آخرة داده میشود **این وجه اخر** نزد اکثر محققین ما و لے و افضل است از وجه آخر چه در آن حذف و تقدیر نیست مطابق لغة و معقول است صحیح
منقول بلا ایراد و لا اشکال است ثم الله اعلم **اشکال** آیه فمن شاء لقاء ربه بطور مدح آلا انهم بنو **آیه** و قال الذین لا یرجون لقائنا در ذم منکر لقاء الله تعالی
بالاتفاق وارد شده پس هر ملاقی بما یلی اله میباشد بمعنی انکار از رویة مکابره و مجادله باطل میباشد **جواب** بدانکه لقاء بکسر اول و مد بمعنی آنچه پیش وی مقابل
از لقی یلقی لقی و لقیا و لقاء است **در مصباح** گفته و لقاء بالکسر مع المد و القصر و کل شیء استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه **و** منه لقاء البیت و هو
استقباله **در مبانی** البیان فی علوم القرآن **و مجمع البیان** شیخنا الطبرسی **و روض الجنان** شیخنا ابو الفتوح الرازی **و تفسیر تبیان**
شیخ الطایفة الناجیة گفته‌اند در اصل بقاعده کلیه هر جا لقاء بمعنی محاذاة شی است اگرچه با فاصل و الحایل یا مسافة البعیده باشد فاللقاء نقیض الحجاب **و**
قال الخلیل اللقاء هو کل شیء استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه **و** اصل اللقاء الاجتماع مع الشیء علی طریق المحاذاة و المقاربة و الاجتماع **و** قد لا
یکون علی طریق المقاربة و المجاورة کاجتماع العرضین فی محل واحد **در نهایة ابن اثیر** گفته که لقاء در اصل محاذاة و مقابله یک شیء بدیگر میباشد خواه
بطور مقاربه باشد خواه بفاصله چون قبال کعبه **و فیه حدیث** اذا التقی الختانان وجب الغسل ای حاذی احدهما الاخر سواء تلامسا او لم یتلامسا
یقال التقی الفارسان اذا تحاذیا و تقابلا **و نظهر فایده** فیما اذا لف علی عضوه خرقة ثم جامع فان الغسل یجب علیه و ان لم یلمس الختان الختان
و منه حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقائه **و** الموت دون لقاء الله **تنبیه** هر گاه وضعا بمعنی لقاء محاذاة
و مقابله ثابت شد **پس** تاویلش بوجوه اند **احدها** چنانچه ابن اثیر در حدیث من احب الله لقائه گفته و المراد بلقاء الله ثم المصیر الی دار الاخرة و طلب
ما عند الله یعنی مراد از لقاء الله رسیدن بدار الاخرة و طلب آنچه عند الله بر او است **ثانیها** مراد از لقاء الله محاذاة و مقابله بخطاب اله که در قیه از بطنان عرش
من الله ندا میشود ایها المؤمنون فادخلوا الجنة بفضلی باشد **ثالثها** بواسطه ملائکه رحمة ندا میشود مومنین را سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی اے
مومنین بر شما سلامتی خدا باد نیک بودید پس داخل جنت ابدی شوید بطور خلود و بلا زوال **رابعها** مراد از لقاء الله اعتقاد خود در آخرة بحضور اله برای تحصیل
جزاء و سزای اعمال و افعال خود باشد **پس** هر کس که در دنیا معتقد بود بجنت و نار و حشر و بعث و احیاء و حساب و میزان و جزاء برای مدح او در آیه فمن شاء لقاء
ربه فلیعمل عملا صالحا است **و** هر کس که منکر از عالم اخرة و جزاء و سزاء ان بود **پس** ذم او در آیه لا یرجون لقائنا میباشد **پس** حمل لقاء بر رویة الله بالعیون
باطل شد چه رویة الله ممنوع و مغضوب و مذموم اله عموما از سلبیات است بسا یلیین آن تجلیل و عقوبت شد **و اما** لقاء الله از ثبوتیات ممدوح غیر مذموم
و الا تعارض و منافاة در بین لن ترانی و لا تدرکه الابصار **و** بین لا یرجون لقائنا لازم میآید تدبر تبصر ثم الله الاعلم **و تفصیل** این از رساله **نفی رویة**
الله بالابصار خواهی یافت **بحث تاسع** تجلی از باب تفعل تجلی یتجلی تجلیا بمعنی ظهور و بروز شیء و تصفیه شیء و آئینه و شمشیر از کثافت میباشد **و**
زجاج گفته تجلی بمعنی ظهر و بان و واضح است **و** منه یقال جلوت العروس اذا ابرزتها و جلوت المراة و السیف اذا ازلت ما علیهما من الصداء **و**
سیبویه گفته اصل باب تجلی جلی یجلو جلاء بمعنی اوضح و کشف باشد **در مصباح** گفته جلوت العروس جلوة بالکسر و الفتح لغة و جلاء مثل کتاب
و جلوت السیف و نحوه کشفت صداه جلاء و جلی الخبر للناس جلاء بالفتح و المد وضح و انکشف فهو جلی و جلوته اوضحته یتعدی و لا یتعدی
بحث عاشر دکاء یا بالمد است یا بغیر مد در آن دو قرائة اند **قرائة** اهل کوفه اینجا غیر عاصم **و** در کهف مع موافقة عاصم در کهف بالمد است **و قرائة**
باقی قراء در هر دو جا بالقصر مع التنوین است **بحث حادی عشر** دک یدک دکا و دکة بمعنی کوفتن و کوبیدن و ریزه ریزه و سیده سیده و هموار و مستوی
کردن باشد **و** از اینجا این آیه **و** آیه قد کتا دکة واحدة بمعنی هموار و برابر کردن و مستوی ساختن زمین میباشد از هر بلندی و پستی **و** مدکوک مدقوق بمعنی بسیار باریک
چون آرد کردن و سائیدن چیزے میباشد **در کشاف** گفته دکا مصدر بمعنی مدکوک مفعول چون ضرب الامیر است **و** الدک **و** الدق اخوان کالشک **و** الشق **و** دق دکا
بالمد **و** الدکاء اسم للرابیة الناشزة من الارض کالدکة دکا نام بلند رو بیده ناشزه از زمین چون کریوه و قطعه زمین بلند مانند خاک توده نمودار باشد **و**

ارضاً دكاً اى مستويةً ومنه قولهم ناقة دكاء متواضعة السنام وعن شعبة قال لى الربيع بن خثيم ابسط يدك دكاء اى مدها مستوية وقرء
يحيى بن وثاب دُكّاً جمع دكاء زجاج گفته دكاً بالتنوين معناه جعله مدقوقاً مع الارض والدكا والدكوات الروابى التى مع الارض ناشزة عنها
لا تبلغ ان تكون جبلا در مصباح الدكة المكان المرتفع يجلس عليه وهو المسطبة معرب والجمع دكك مثل قصعة وقصع والدكان معرب
يطلق على الحانوت الحانوت هو الدكان وعلى الدكة التى يقعد عليها وامانون دكان يقول فتعلى نون ان زائد است نزد سيبويه وابن
القطاع از جماعتے نقل كرده كه نون دكان اصلى بر وزن فعال آمده واطلاق بر حانوت وبر دكه هم اطلاق ميشود على التقديرين در بودن نون اشكال نيست
بحث ثانى عشر خر بجز خرو آواز بيهوشى بر روى افتادن وسقوط چيزے از بلندى وپستى وخر خر وآواز گلوئى نائم در حالت خواب وآواز شرشره
آب وحالة ادرار صعق يصعق صعقا بانگ ووازيكه از سمت سما بسوى زمين مع آتش ممزوج فرود ميآيد وصاعقة اسم آن ميباشد در كليات
در قاموس گفتند الصاعقة الموت وكل عذاب مهلك والنار والموت كقوله تعالى فصعق من فى السموات ومن فى الارض والعذاب كقوله فاخذتهم
الصاعقة والنار كقوله تعالى يرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء وصيحة العذاب والمخراق الذى بيد الملك سائق السحاب وهو جرم ثقيل
مفرغ وفى الاجزاء اللطيفة الارضية الصاعدة المسماة دخانا والمائية المسماة بخارا وهو حاد فى غاية الحدة والحرارة لا يقع على شئ الا تفتت
واحرق ونفذ فى الارض حتى تبلغ الماء فينطفى ويقف ومنه الخار صينى انتهى حاصل آنكه ائمه لغات ميگويند صاعقه بمعنى مرگ وهر عذاب مهلك
ونار ميباشد اما در معنے موت چون آيه كه در تتمه بمعنى نفخه صور هر كس كه در آسمانها وزمين باشد واما بمعنے عذاب چون آيه طالبين رؤيه را فرمود كه پس فرا
گرفت ايشانرا صاعقه واما بمعنے نار پس در باب آن فرمود ميفرستد خدا از جانب سما صواعق را پس ميرساند وهلاك ميسازد خدا بان صواعق هر كس را كه ميخواهد
اما صيحة العذاب يا مخراق ما ستولى ملكى معين ونظر ميباشد كه ميش ميبرد ابر را واصل آن صاعقه آن مخراق جرمى ثقيل گداز از هم جدا شده در اجزاء لطيفه
ارضيه صعود كننده بسوى بالا نامش دخان است واجزاء مائيه را نامش بخار است واو بنهايت تيز وتند وحرارتش بر هيچ چيزے نميرسد دمينا فتد مگر آنكه تفتيت
وپاش پاش ميسازد وخرق ودرق آنرا در بطن ارض فرو ميرود تا در تحت آن بآب ميرسد پس در آنوقت منطفى ميشود وميايستد واز همين خار صينى يعنى خار چينى است
انتهى اما حكماء ومتكلمين در باب تولد ابر وباران وبرد وبرف از بخارات متصاعده ارض ميگويند كه گاه باشد بسبب اندفاع بجانب سفل هواى
مجاور او متحرك شده با و حادث ميشود پس آنكه اجزاء مائى بهوا منقلب شوند وگاه باشد كه بسبب حدوث رياح تخلخل وتكاثف [illegible] ميرسد و
تخلخل در اصطلاح عبارة از زياد شدن مقدار جسم باشد پس آنكه اجزاء جسم زياد شود وتكاثف عبارة [illegible] مقدار بے كم شدن اجزاء وحرارة كه
موجب تخلخل ميشود در اجسام وبرودت موجب تكاثف وچون هوا متخلخل شود هواى مجاور خود را دفع ميكند الى قوله كه دخان با بخار متصاعد مخلوط شده چون
بطبقه زمهريريه رسيد سحاب منعقد گرديده ودخان در ما بين سحاب محتبس ميشود واگر حرارتش باقيمانده ميل بصعود ميكند واگر حرارتش زائل ميشود بسبب
برودت وثقل اجزاء ارضيه پس ميل بسوى سفل ميكند ولا محاله در حالت صعود يا نزول تمزيق سحاب ميكند پس صوتى از دريدن سحاب ميشود وآن
رعد ميباشد واگر آن دخان بسبب حركة عنيفه وهنگام دريدن مشتعل شود وزود منطفى ميگردد وبرق همين باشد واگر غليظ وديرتر منطفى گردد صاعقه
همين ميباشد ومنطفى نميشود تا بزمين ميرسد وگاه باشد كه لطيف شود واگر بجسم متخلخل منفذدارى برسد در منافذ او نفوذ ميكند واحراق وى نميكند اگر
بجسم مندمج صلب برسد او را ميگدازد پس اگر كيسه زر ميرسد زر را ميگدازد اما كيسه نميسوزد الا ما احترق من ذوب الذهب وگاه باشد كه بهما
كثيف وغلظت باقى ميماند وهر چه ميرسد ميسوزاند آنرا وكثيرا ما يقع على رؤس الجبال وامثالها فيدكه دكا انتهى اختصارا حقيقة الرعد والبرق
والصاعقة بحث ثالث عشر فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا در اينجا مفسرين دو قول دارند احد القولين در وجه تفسير اين آنكه مضاف
محذوف باشد در مقدر است زيرا كه او سبحانه مجرد ومنزه بالكل حكما واعلام ائمه اسلام غير مجسمه ومشبهه وحلوليه است پس در فلما تجلى ربه للجبل سه وجوه دارند
احدها فلما ظهر امر ربه لاهل الجبل باشد يعنى پس هنگاميكه ظاهر شد امر پروردگار موسى براى حاضرين اهل جبل يعنى براے موسے واصحاب طالبين
او رؤيه رب العالمين را والمعنى انه سبحانه اظهر من الآيات ما استدل به من كان عند الجبل ان رؤيته غير جائزة يعنى معنے آن اجمال آنكه تحقيق
او سبحانه اظهار كرد از آيات آنچه استدلال كند هر آنكس كه نزد جبل موجود بوده بر آنكه رؤيه الله غير جائز وغير ممكن است حاصل آنكه او تعالى اظهار كرد در جبل طور براے
موسى واصحاب او علامات وآثاريكه دليل بودند بر آنكه رؤيه ذات تعالى اصلا وابدا ممكن الحصول براے احدى نيست ثانيها معناه ظهر ربه بآياته التى

اصل نصاء والجبل

بيان حقيقت صاعقه ومعنى صاعقه بحسب لغت وشرع
بيان قول حكما ومتكلمين در صاعقه ورعد وبرق

احدها فی الجبل لاهل الجبل کما یقال الحمد لله الذی تجلی بقدرته فکل یتجدد ها سبحانه فکانه تجلی للعباد لما فلما اظهر الآیة العجیبة فی الجبل صار کانه
ظهر لاهله یعنی تجلی ربه للجبل آنست که ظاهر شد پروردگار بآیات خود یعنی ایجاد واحداث کرد آن آیات را در جبل برای اهل جبل که اصحاب موسی باشند چنانچه
گفته میشود که حمد مر خدا یرا که تجلی کرد بقدرت خود پس هر آیتی را که خالق احداث وایجاد وتجدید آن میکرد گویا بایجاد هر یکے ازان آیة خود را بذاته تجلی و
ظهور میکرد بان برای بندگان پس باظهار آیة عجیبه در الجبل کانه خود را اظهار کرد برای اصحاب موسی که در آن وقت اهل الجبل بودند **ثالثها** قیل ان تجلی بمعنی
جلی کقولهم حدث وتحدث **و** تقدیره جلی ربه للجبل ای ابرز فی ملکوته ما تدکدک به **و یؤید** ما جاء فی الخبر ان الله تعالی ابرز من العرش
مقدار الخنصر فتدکدک به الجبل تجلی بمعنی جلی چون حدث وتحدث است **و** تقدیرش ظاهر شد وجلا داد پروردگار مر جبل العینی بروز کرد در ملکوت
خود چیزیرا که بان میده میده ریزه ریزه شد **و مؤیدش** آنچه در خبر آمده که او تعالی اظهار وابراز نمود از عرش بمقدار انگشت خنصر کرد پس جبل ازکرده ککره و
ریزه ریزه کرد و تجلی بمعنی ببا شد **از ابن عباس** مرویست انه قال ما تجلی منه الا قدر الخنصر یعنی نور دید للجبل یعنی بمعنی تجلی درینجا ظهور نور الهی برای جبل میباشد
رابعها از حسن بصری انه قال بمعنی ظهر وحی ربه وامره تم للجبل جعله دکا ای مستویا فی الارض حسن بصری گفت ظاهر شد وحی الهی وامر تعالی برای
جبل پس کوه برابر مستوی بزمین گردید **خامسها** از مخشری گفت فلما ظهر له اقتداره وتصدی له امره وارادته جعله دکا مصدر بمعنی مفعول کضرب
الامیر **و** الدک **و** الدق اخوان کالشک **و** الشق تجلی بمعنی ظهور اقتدار الهی وپیش آمدن امر واراده اوپس اورا مدکوک ومدقوق کرداینده دکا مصدر بمعنی مفعول
میباشد چون ضرب الامیر **و** دک **و** دق دو برادر باهم چون شک وشق دو برادر میباشد **سادسها** دکا بمعنی ترابا از ابن عباس است **نزد سفیان**
ثوری ساخ الجبل فی الارض حتی وقع فی البحر فهو یذهب فیه یعنی آن کوه در بحر افتاد وفرو رفت دران **و در برهان** همین مرویست ودر چند حدیث
ساخ الجبل فی البحر وهو یهوی حتی هذه الساعة **سادسها** انقطع اربع قطع فقطعة ذهبت نحو المشرق **و** قطعة ذهبت نحو المغرب **و** قطعة
قطعت وسقطت فی البحر **و** قطعة صارت رملا بقولی آن جبل چهار قطعه گردید **پس** قطعه ازان بناحیه مشرق **و** قطعه بناحیه مغرب **و** قطعه در بحر افتاد
و قطعه ریگ گردید **و قیل** صارت الجبل ستة اجبل فوقعت ثلثة بالمدینة وثلثة بمکة **فالتی** بالمدینة احد **و** ورقان **و** رضوی **والتی** بمکة
ثور **و** ثبیر **و** حراء **و** روی ذلک عن النبی **سابعها** نزد محدثین مراد از تجلی بر جبل ظهور جزئی از نور عرش **و** ارتفاع اصوات کل ملائکه یکدفعه حالت
نزول اقسام ملائکه وظهور ایشان بر جبل میباشد وظهور صوت رفیعه انها یکدفعه آن جبل پاره پاره گردید **و** موسے واصحابش بعد مرگ برگزیده توبه کردند از
طلب دیدار ورویة تعالی واقرار کردند که ممکن نیست رویة تعالی باحدی ابدا واصلا **در برهان** در چند خبر است که چهار دو جبل آتش فرا گرفته بود تا موسی بهول
فرا نکند فات موسی فلما رد الله روحه وافاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین است **و** از سیوطی **و** بغدادی **و** امام بغوی وغیرهم
در حدیث طویلی نقل کرده **و** از آخر فقراتش را نقل میکنیم فلما بدا نور العرش انفرج الجبل من عظمة الرب جل جلاله ورفعت ملائکة السماوات اصواتهم جمیعا
یقولون سبحان الملک القدوس رب العزة ابدا لا یموت فبشدة اصواتهم فارتجل الجبل **و** اندکت کل شجرة کانت فیه **و** خر موسی العبد الضعیف
صعقا علی وجهه ولیس معه روحه فارسل الله برحمته الروح فتغشاه **و** قلب الله علیه الحجر کان علیه موسی وجعله کهیئة القبة لئلا یحترق موسی
فاقامه الروح مثل الام فقام موسی یسبح لله تعالی **و** یقول امنت بک ربی **و** صدقت انه لا یراک احد فیحیی من نظر الی ملائکتک انخلع قلبه فما
اعظمک واعظم ملائکتک انت رب الارباب واله الآلهة **و** ملک الملوک **و** لا یعدلک شیء **و** لا یقوم شیء رب تبت الیک الحمد لک لا شریک
لک ما اعظمک وما اجلک رب العالمین **ثانی القولین** در معنی وتفسیر مذهب جبریه بغیر اضافة ولا تقدیر بر ظاهر خود باقی است یعنی بجهت طلب موسی
رویة الله تعالی را پس خالق باری تعالی نفس خود تجلی بر جبل کرد **پس بنا بران** معنی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا آنست که او تعالی بذاته تجلی کرد بر جبل یعنی
اظهار وابراز کرد جهرا واعلانا ماهیت خود را وبنمود اصل حقیقة وماهیت خود را بموسے پس دفعة موسے مصعوق وبیهوش گردید بایع هفتاد نفر از اصحاب خود **و** آن
جبل هم خاک وار ومستوی بازمین شد یا پاره پاره وریگ گردید دفعة **و بعض اینطایفه** میگویند که اگر گفته **شود** که جبل جسم جمادی لاحیوة
بالضرورة بود واو قابل اظهار واجهار ذات ودیدار خدا نبود که معاینه واحساس رویة تعالی نماید **بجوابش میگوئیم** انه تعالی اعطی الجبل حیوة ورویة
واوجد ذلک فی الجبل حتی راه یعنی او تعالی در جبل روح وحیوة وقوة احساس وادراک ورویة آفریده تا معاینه ظهور ذات تعالی نماید **اقول** این احبب
البطلان تخلفات بیفایده است زیرا که مجمع علیه اینطایفه وکافه عقلاء وحکماء وجمهور علماء کل فرقت امة سوای فرقه مجسمه لا سعد ودو فی الاسلام است که او سبحانه

قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل

واجب الله مجرد ومنزه ومحض از قسم جسم ولوازم آن ومتعال از اتحاد وحلول تعدد وتشبی میباشد **مع ثبوت هذا** قول برؤیة ضروری البطلان معارض ومنافی
برهان وقرآن واحادیث متفق علیه کهست است **بحث رابع عشر** وخر موسی صعقا یعنی بمحض تجلی آثار اله بر جبل موسی بر روی بیهوش افتاد **و** مفسرین
در معنی این خر موسی صعقا نیز دو قول ذکر اند **اولهما** انکه مراد افتادن مغشی بیهوش میباشد نه مردن ومرگ او **و** همین اکثر ومشهور من المفسرین منهم
ابن عباس وحسن **و** ابن زید وکلبی **و** مقاتل **و** مجاهد **و** غیرهم است وقالوا معناه سقط موسی مغشیا علیه ولم یمت بدلالة قوله فلما افاق ولا یقال
افاق المیت وانما یقال احیی ورجع **واما السبعون** طالبوا الرؤیة من اصحابه الذین کانوا فقد ماتوا کلهم بدلیل ثم بعثناکم من بعد موتکم
یعنی ایشان مراد ازین خاص غشیان موسی بیهوش شد ونمرد بدلیل آیه فلما افاق وافاقه یعنی بحال وبهوش آمدن وصحة یافتن از استحالة میباشد **و** برای
مرده مشکل ومحی وعادیگو سینه **اما** آن هفتاد صحابی که با موسی بداسند طور سوال ودرخواست رؤیة از موسی کرده بودند بقولهم لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة کفته بودند انها مرده بودند بدلیل آیه ثم بعثناکم یعنی برانگیختیم شما را بعد از مرگ شما صریحا ثابت میباشد **ثانیهما** قول قتاده وغیره است ان موسی
مع اصحابه السبعین قد خروا میتا یعنی موسی با اصحاب هفتاد کانه خود یکدفعه همه مردند **و** همین موت موسی در میقات مروی در تفسیر **برهان** من نور
الثقلین است **سوال** موسی چند روز مغشی **و** اصحاب هفتادگانه او میت چند مدة بودند وابتدا وانتهاء آن مدة ویوم چند بود **جواب** در این هم
بالجملة اختلاف است **نزد بعضی** سه روز وسه شب خود موسی بود **اما** اصحاب زیاده بران در موت بودند **در مجمع** نزد ابن عباس آنه قال اخذته
الغشیة عشیة یوم الخمیس یوم عرفة **و** افاق عشیة یوم الجمعة **و** فیه نزلت علیه التوراة **و** مختار **در کشاف** همین است انه قال خر موسی صعقا
یوم عرفة واعطی التوریة یوم النحر یعنی العشاء یوم پنجشنبه که یوم عرفه نهم ذی الحجة فرا گرفت موسی را غشیان **و** افاقه یافت بیوم الجمعة که یوم القربان النحر
دهم ذی الحجه بود **در درمنثور** نقل از ابو معشر کرده قال مکث موسی اربعین لیلة لا ینظر الیه احد الا مات من نور رب العالمین یعنی بنور عرش
الهی موسی مغشی تا چهل روز وشبانه بود وبعد انقضای آن لیالی اربعین بحال وبهوش آمد وبسوی موسی احدی نگاه نمیکرد مگر آنکه گمانش همین میشد
که مرده است **اما** اول آنکس که افاقه وصحة یافت بعد از مرگ از بنی اسرائیل قبل اصحاب برگزیده دنیا او موسی بود **لقوله تعم** لو شئت اهلکتهم من
قبل اتهلکنا بما فعل السفهاء این دلیل بر افاقه موسی قبل از احیاء اصحاب مرده میباشد **اقول** چونکه صعق بمعنی غشی **و** بمعنی موت در لغة وقرآن آمده
لهذا درباره موسی دو قول اند **لیث** گفته الصعق مثل الغشی یاخذ الانسان **و** الصعقة الغشیة یقال صعق الرجل فمن قال صعق فهو صعق
و من قال صعق فهو مصعوق **و یقال** ایضا صعق اذا مات **و** منه آیة فصعق من فی السموات ومن فی الارض فسره بالاتفاق بالموت
و منه یومهم الذی فیه یصعقون ای یموتون **در کشاف** گفته صعق اصله من الصاعقة **و** یقال لها الصاقعة من صقعه اذا ضربه علی
راسه **فمعناه** خر مغشیا علیه غشیة الموت **و روی** ان الملائکة مرت علیه وهو مغشی علیه فجعلوا یلکزونه بارجلهم ویقولون
یا ابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیة رب العزة یعنی مرویست که ملائکه میگذشتند بر موسی واو مغشی علیه بیهوش افتاده بود وهر یکی از ملائکه لگدی با پای
خود بموسی میزدند ومیگفتند که ای پسر زنان حیض دار شما طمع وطلب رؤیة ذات اله گردید **زجاج** گفته ولا یکاد للمیت یقال قد افاق من موته **و**
ایضا یقال للمغشی علیه انه قد افاق من غشیته کما قال ثم بعثناکم من بعد موتکم **بحث خامس عشر** چه آنکه تاب **و** ناب **و** آض **و**
رجع متقارب المعنی در لغة اند **اما توبه** در شرع عبارة است از خجالة وندامة قلبی بر فعل قبیح ماضی **لقبحه و** توجه قلبی **و** عازم بالفعل بر ترک وعدم
معاودة بمثل آن فعل تا بقاء زندگی خود در زمان استقبال ابدا میباشد نیس بلسان استغفر الله واتوب الیه **و** اسئله التوبة بنماید **لقوله تعم** واستغفروا
الله وتوبوا الیه **و شیخ غزالی** در احیاء العلوم در این باب توبه شرح وبسطی داده ودر مجلد اول ذکرش شده **بحث سادس عشر** فلما
افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین در اینجا هم مفسرین دو وجه دارند **احدهما** پس وقتیکه موسی از غشیة بهوش آمده وعقل با رجوع
کرده متوجه بدرگاه اله شده عرض کرد موسی ای پروردگار من تو منزه ومبرائی از دیده شدن بعیون الراس ابدا در دنیا وآخرة رجوع کردم بسوی تو بنده
بر طلب رؤیة تو بجهة آنکه طلب رؤیة تو ابدا امکان نیست لهذا اقبح القبایح واکبر الکبایر بود ومیباشد ومن اول رجوع کنندگان از بنی اسرائیل میباشم که انها طلب
رؤیة تو بواسطه من کرده بودند **ثانیهما** بعد افاقه موسی بکمال معذرة عرض میکند که ای پروردگار تو مبرائی منزهی از دیده شدن چه تو متعالی از جسم و
از لوازم جسمانی لهذا ابدا امتناع از طلب رؤیة توبه ورجوع میکنم بسوی تو از مثل انفعال واینچنین طلب در زمان استقبال ابدا **و** توبه من قبول کن **و** من اول

ایمان آرندگان

جواب سوال موسی چند روز مغشی بود

بیان لفظ صعق بمعنی غشی وموت

بیان معنی توبه لغة وشرعا

ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان بجمال و جلال ذات مقدس واحده تو بودم و هستم نزد ابن عباس و حسن آنکه انا اول المؤمنین بانه لا یراك احد من خلقك ابدا
یعنی اول مصدقین هستم که ترا احدی از خلق نمی بینند اصلا و ابدا و همین مروی از قران ناطق ابی عبد الله الصادق ع است اینکه قال معناه انا اول من امن و صدق بانك
لا تری نزد جبائی انا اول المؤمنین من قومی باستعظام سوال الرؤیة یعنی من اول کسی ام از قوم که ایمان آورده و تصدیق کرده بعظیم بودن سوال رؤیة
نزد سدی و مجاهد انا اول المؤمنین بانك من بنی اسرائیل بانك واحد متفرد فی الذات لیس کمثلك شیء و انك لا تری فی الدنیا و لا فی العقبی یعنی من اول مؤمنین
و مصدقین بتو از قوم بنی اسرائیل بودم باینکه تو در ذات خود واحد متفردی از ذوات کل مخلوقات نیست مثل و شبیه و نظیر تو هیچ شیئی از موجودات لهذا تو دیده نخواهی
شد ابدا نه در دنیا و نه در عقبی و بقول دیگر در تفسیر این آیه فلما افاق موسی من صعقته قال سبحانك تبت الیك من السوال الرؤیة عن لسان القوم و انا
اول المؤمنین بتوحیدك و تجردك و عظمتك و جلالك بان الرؤیة لا یمکن اصلا و ابدا لاحد من خلقك فی الدنیا و الاخرة یعنی هرگاه موسی را افاقه
از غشیه حاصل شده تنزیه و تسبیح و تقدیس خالق متکبر از همه نقایص و قبایح پس از زبان توبه بعد ندامة قلبی کشوده که رجوع میکنم از سوال قبیح رؤیة که از لسان قوم
کرده بودم چه من اول و قبل براین سوال تصدیق و ایمان بتوحید و تجرد و بزرگی و رفعت و جلالت قطعا داشتم باینکه رؤیة تو بعیون الراس اصلا و ابدا برای هیچ خلق نوری
و ناری و خاکی از علوی و سفلی در دنیا و آخرة ممکن الحصول و الوقوع نیست **تنبیه** در اینجا دلالة بر چند چیز است **اول** بدانکه رؤیة فی نفسها در دنیا یا در آخرة
اگر ممکن بود تسبیح الهی هی سی عام نمیکرد **ثانی** اگر چنین سوال رؤیه سهو چند بجانب قوم بود اگر از اقبح قبایح و اکبر کبایر فوق تر از تشریک ثانی در ذات نمی بود
البته توبه تبت الیك بکمال ندامة و در خواست معذرة خود از ان سوال نمیکرد **ایراد** پس بنابراین لازم میاید که کلیم الله معصوم نبوده چه سوال از اکبر کبایر کرده لهذا
توبه کرد **جواب** چونکه موسی رسول و سفیر ما بین خلق و خالق بوده پس بالحاح و اصرار قوم سوال کرد تا با ایشان آنچه کبیر اهین قبل بر سوال گفته بود آنرا از طریق
سمع هم با ایشان بشنواند که عقلا و سمعا رؤیة الله ممکن نیست و هر چند سوال برای اثبات تاکید امر معقلی صحیح کرد ولکن چنین سوال عظیم بوده بر جسارة و بر جراة خود
مع علم لا یمکنه کرد و گناهی از موسی نبود چه سوال بطور سفارة از خلق بود **ثالث** بیان این و انا اول المؤمنین است که آنحضرت قبل از سوال علم و تصدیق و ایمان
بآن داشت که ذات مجرد تو ابدا قابل دیدار نیست پس باطل شد موهومات مجوزین رؤیة الله متم این آیه هم ثم الله اعلم در کشاف گفته فان قلت فان کان طلب
الرؤیة للغرض الذی ذکرته فمم تاب موسی **قلت** من اجرائه تلك المقالة العظیمة و ان کان لغرض صحیح علی لسانه من غیر اذن فیه من الله تعالی
این زمخشری گفت که توبه موسی از اجرای این مقال و سوال عظیم بر لسان بغیر اذن الله در آن بود که مثل و عالمی سزاوار نبود که برای اسماع و افحام و تسلی ایشان بامر
سمعی من بعد سوال رؤیة نماید هر چند بغرض صحیح سوال کرده بود پس از این زمخشری گفت فانظر الی اعظام الله امر الرؤیة فی هذه الایة و کیف ارجف الجبل بطالبیها
و جعله دکا و کیف اصعقهم و لم یخل کلیمه من نفیان ذلك مبالغة فی اعظام الامر و کیف سبح ربه ملتجئا الیه و تاب من اجراء تلك الکلمة علی لسانه
و قال انا اول المؤمنین ثم تعجب من المتسمین بالاسلام المتسمین باهل السنة و الجماعة کیف اتخذوا هذه العظیمة مذهبا و لا یغرنك تسترهم
بالبلکفة فانه من منصوبات اشیاخهم و القول ما قال بعض العدلیة فیهم **شعر** ذکرنا و اثبتنا ذلك فی ابتداء هذه الایة انتهی یعنی بنگر بسوی
عظیم ساختن خدا امر و سوال رؤیة را در این آیه که چگونه بلرزه آورد جبل را برای طالبین رؤیة و آنرا ریزه ریزه کرد و اینها بصاعقه و چگونه گشت ایشان را و خالی نگذاشت
کلیم خود را از نفی آن بکمال مبالغه در اعظام سوال رؤیة و پس از بهوش و بحال آمدن موسی چگونه تسبیح و تقدیس اله کرد از رؤیة او بطور التجاء و التماس و چگونه توبه
و ندامة خود از اجراء چنین سوال بر لسان و معذرة بر جریان آن بر زبان خود پیش بخالق کرد و عرض نمود که من اول کل مؤمنین و مصدقین این امة در رؤیة
نشدن تو ابدا در دنیا و عقبی بودم و میباشم پس زمخشری معروف بجار الله بر اهل سنت میباشد و بعد این تقریر فرمود که ای عاقل هرگاه بنصوص
قرانی و صحاح احادیث رسول سبحانی که متفق علیه امت اند در عدم امکان رؤیة تعجب کن از آن فرقه که ادعاء اسلام میکنند و خود را نام میگذارند باهل سنت و
جماعة که چگونه ایشان این گناه و معصیة عظیمه را که دیده شدن خدا باشد مذهب و ملة خود گرفتند و قرار دادند [illegible] و باعتقاد اینچنین باطلات مباهات و فخر
علی الاعلان بآن مینمایند و متابعة باطلات اشعری بعوض تخطیه تقویة باطل و باطل می نمایند و مغرور نسازد ترا فریب و مکر ایشان به پوشیدن خود اینها تاویل رؤیة
را بالبلکفة یعنی بلا جسم و لا جهت و لا کیفیة [illegible] حاصل و معاینه خواهد بود چه این قول بالبلکفة از اقاویل منصوبات شیوخ آن طایفه خلاف برهان معقول
و مفسران منقول است و قول بعض عدلیه چه خوب در باب ایشان رباعی در عربی گفته و آن رباعی در ابتداء این آیه لن ترانی در این تفسیر نوشته شده

والله یهدینا و المؤمنین جمیعا الی سواء السبیل

بیان دلالت و انا اول المؤمنین و چند چیز دیگر

بیان تشنیع زمخشری ... رؤیة الله ...

قوله تعالى قَالَ يٰمُوسىٰٓ اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسٰلٰتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَآ اٰتَيْتُكَ وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ ۝ وَكَتَبْنَا لَهٗ فِي الْاَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَّتَفْصِيْلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَّاْمُرْ قَوْمَكَ يَاْخُذُوْا بِاَحْسَنِهَا سَاُورِيْكُمْ دَارَ الْفٰسِقِيْنَ ۝ ترجمہ این دو آیہ

یعنی خالق فرمود ای موسے بتحقیق من برگزیدم و اختیار کردم ترا بر مردم یعنی از کل بنی اسرائیل و از کل آدمیان از عصر ترا برگزیدم بجهت پیغامبری خودم و پیغام رسانی از من بمردم و برگزیدم ترا از کل آن قوم واست و از کل انبیا بسخن گفتن و بکلام کردنم بلا واسطه با تو پس فرا گیر تو ای موسے جمیع آنچه عطا کردم و دادم ترا از رسالة و آیات قاهره و اهلاک کل اعدا و ملک مملکت و دولة ایشان بتو و باش تو بمقابل آن عطایا از شکر و حمد و ثنا کنندگان من **و** نوشتیم ما برای موسے و تبعه او در الواح توراة از هر چیزے پندی و نصیحتی و تفصیلی را برای هر شئے از احکام دین و دنیا پس ای موسی محکم بگیر بکمال طاقت و قوة امکانیه بشریه خود و حکم و امر کن تو مت را تا بگیرند به نیکوترین صورة همه گز نزارو و باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرا ے و مقام فاسقان و فاجران را **و در تفسیرش** چند بحث اند

بحث اول در وجه اتصال این با ما قبل **بدانکه** بالاهرگاه موسے از جانب قوم درخواست رویة کرده بود تا ایشان از زبان خدا هم خاص اشنوا اند که رویة الله ابدا ممکن نیست هر چند بغرض صحیح سوال کرده بو لکن بکمال شان و معارف آن جناب شایع و سالغ نبود که اقدام بران نماید **و** بران سوال آنحضرت را خطابات ذات عتابات شدیده و صعاق او کرد تا بعد بحال آمدن موسے زبان عذر و توبه و ندامة کشود **پس** بالجمله آن تنزیلیکه بموسے در اعیان ملایکه و خواص و عوام بنی اسرائیل حاصل شده بود با ینجا تلافی و تدارک آن تجلیة و تسلی موسے کرد که ترا برگزیدم برای رسالة و تخصیص دادم ترا بکلام کردن خودم بلا توسط ملک و برا الواح نوشته دادم او با حدے از انبیا خود بچنین حالت سلوک نکردم پس ملول و خاطر شکسته مباش **و** حاصل این آنکه هرگاه تو از رویتم محروم و ممنوع گردیدے سوال تو جایز الاجابة نبود زیراکه محال و ممتنع ذاتی را درخواست داده بودی **و** لکن بعوض آن گویا تو ابر گزیدم از مردم با عطاء رسالة و تکلیم بلا توسط بس است برای تو این مرتبه علیه عظیمه و ملول خاطر مباش **بحث ثانی** در انی **ایا** بفتح یا رهست چنانچه بفتح یا ء اخی اشد و به ازین **یا** بسکون یا ء و دران دو قرأة اند **اولی** قرأة ابن کثیر **و** ابو عمرو است **و ثانیه** قرأة بقیه قراء هست **و** ابا برسالتی و بتوحید مصدر و هر مصدر متضمن جمع میباشد یا علی الظاهر بصیغه جمع برسالاتی هست درانهم دو قرأة اند **اولی** قرأة اهل حجاز **و ثانیه** قرأة باقی قراء هست **بحث ثالث** اصطفا بمعنی چیزی پسندیده و صاف و خالص از جنس یا از نوع اشیاء اختیار کردن و برگزیدن باب افتعال از صفوة بمعنی صاف و خالص و جید چیده و از هر شئی میباشد **در مصباح** گفته صفو الشیٔ بالفتح خالصة **و** الصفوة بالهاء **و** کسر الاول مثله **و** صفی صفوا من باب قعد **و** صفاء اذا اخلص من الکدر فهو صاف **و** صفیته من القذی تصفیة ازلته عنه **و** اصفیته بالالف اثرته و اصفیته الود اخلصته **و** الصفی **و** الصفیة ما یصطفیه لنفسه من المغنم قبل القسمة ای یختاره **و** جمع الصفیة صفایا مثل عطیة و عطایا **تنبیه** بعض اهل تحقیق گفتند اصطفا هرگاه برگزیدن چیز خالصه و صافی برای سپردن کار و بار خود باو یا برای مصاحبة و موانسة و مشاورة امور خود باو میباشد **سوال** نزد متصوفه اصفیاء اولیاء الله افضل اند از کل انبیاء و رسل زیراکه انبیاء سپرد امور و احکام رسالة الی الخلق میشوند پس انبیاء مصروف الی غیر الله میباشند بخلاف اولیاء اصفیاء چه ایشان علی الدوام مونس اله بحضور منقطع از غیر الله خاص الی الله میباشند **و** کانه معلوم ست که اولیاء هر آن محصر الهی مونس الهی منقطع از کل ما سوای الله اند **و** آنکس که حاضر و مونس الهی دایما باشد او اشرف الناس و اعلی المراتب و اکثر فی العلم میباشد **پس** اولیاء افضل و اعلی از کل انبیاء بالضرورة میباشند **جواب** این مزعوم واهی باطل محض است **و** همین کافی در ابنست که هر ولی کلمه گوی و لابد از امت پیغمبرے و تابع دین و شرع و رسالة او میباشد **و** بالضرورة هر نبی متبوع الکل و افضل از هر تابع میباشد **پس** هر ولی تابع نبی **و** هر تابع دنی مرتبه از هر نبی میباشد **بلی** همه انبیاء و رسل اصفی الناس

جواب سوال صوفیه که ولی اعلی مرتبه افضل از هر نبی

اعصار خود برگزیده دا جو میباشند و باشان جمعتها یا تدریجا کل امور مقصود الهی تفویض شده عالم فاعل و بحسب اراده تو در علم تو بخلق میرسانند و

اینمصر وفیه از ابلاغ احکام الله الی خلق الله حایل و بالغ و حاجب من الله نمیشود چه خالق از عالم جسمانی محیز و در مکانی دون مکانی نمیباشد تا محجوب از معاینه

خدا بکروند بل حضوری و تانس بالهی عرفانی و علمی امر قلبی است و قلوب شان مشحون و مملو بمعارف الهی بلا زوال میباشد پس واهیات صوفیه باطل محض

میباشد و در مجلدات سابقه اجوبه این سوال بوجوه آخر ثبت شده **بحث رابع** قال یموسی انی اصطفیتك علی الناس برسلتی الخ جملة مستانفه است

یعنی خدا فرمود ای موسی بدرستی و بتحقیق برگزیدم و چیدم ترا بر مردم به پیامهائی خود بسوی خلق یعنی از همه مردم عصر تو برگزیدم و اختیار کردم خاص ترا

برائی ابلاغ رسالة من **مفسرین** در معنی این گفتند ای اخترتك و اتخذتك صفوة و فضلتك علی الناس برسالاتی **اشکال** بنابر قرائة برسلتی

مراد عطاء نبوة میباشد **اما** بر قرائة جمع برسالاتی جمع رسالة چه معنی دارد **جواب** بدانکه رسالة نام پیام الهی و نیز نام منصب الهی بشر است **پس** در اینجا مراد

از رسالاتی معنی اول است یعنی ترا اختیار از خلق کردم برای ابلاغ پیامهائی من یکی بعد دیگر بخلق من تا بقاء زندگی خودت **جواب دیگر** مراد از صیغه

جمع اعطاء الواح و اسفار توراة است و هر یک لوحی را یکی بعد دیگر بمردم برساند و احکام هر یکی از انها بمردم از جانب خدا بخواند و ابلاغ نماید **فخر رازی**

وغیره در اینجا گفتند و ذلك انه تعالی اوحی الیه مرة بعد اخری و من قرء برسالتی فلان الرسالة تجری مجری المصدر فیجوز افرادها فی موضع الجمع

اشکال الناس اسم جنس است و بر اسم جنس هرگاه الف و لام داخل شود افاده استغراق جمیع اجزا و کل افراد آن جنس میکنند **وایضا** هر رسول برگزیده

همه است خود میباشد **پس** خصوصیت در اختیار و اصطفاء موسی برسالة و بکلام اصلا حاصل نمیشود خصوصا بر برادرش هارون چه او بدعاء خود موسی اشرکه فی

امری شریک ثانی در نبوتش بوده **پس** کل انبیاء و رسل مساوی موسی در اصطفاء و در وحی و کلام اله میباشند **جواب** بدو وجه است **اولهما** نزد بعضی

مراد از این تفضیل موسی بر کل انبیاء و رسل چه تنزیل صحیفه و کتابی بر احدی از انبیا نوشته بر الواح از اسمان سوای توراة **و** کلام اله بلا توسط نیز بهیچ پیغمبر

سوای موسی نشده **پس** موسی را شرافت زایده بر کل انبیا سلف و خلف با بنجهة میباشد **و** چنانچه امت او را هم تفضیل و تشریف بر جمیع امم سلف و خلف

بانزال من و سلوی و اعطاء آیات قاهره وغیره حاصل شده **و** فضلتکم علی العالمین اشاره باین امور اشاره میباشد **ثانیهما** مراد از این اصطفاء موسی

خاص از اهل اعصار خودش **و** از هارون **و** غیر او از انبیاء بنی اسرائیل بعد او تبعه او بوده و موسی به نبوة و شریعة و کتاب مستقل آمده لهذا متبوع همه

انها بوده **پس** اصطفاء و تفضیل او بر عالمین اهل اعصار خود و بر انبیاء تبعه او بلا اشتباه ثابت و حاصل خواه هارون و خواه بعد او غیر او تا عیسی **زیرا که** الف و لام

بر الناس معهودی است **پس** معهود اهل اعصار انبیا باشد **و هکذا** امت او از بنی اسرائیل عصر موسی را تفضیل بر بقیه امم آیند انبیاء بنی اسرائیل افضل بودند

از کل امم **اما** تخصیص موسی بکلامی هم کلام است زیرا او شنید طور کلام با موسی کرده **اما** محل کلام غیر شجر بوده چه او تعالی متکلم نفسانی یعنی بالفاظ لسانی تلفظ

ندارد **فلو سلمنا** **پس** قطع نظر از تکلیم با یکه بآدم ع ابتوله تعالی یا آدم انبئهم باسمائهم وغیره در قصه آدم **و** بخاتم الانبیاء بمقام قاب قوسین او ادنی

فاوحی الی عبده ما اوحی کلام بلا واسطه شده **پس** کلام بلا واسطه با علی و اشرف مقام تحت العرش اعلی و اشرف و افضل از وادی مقام بر طور بالضرورة

میباشد **اما جواب** تنزیل توراة مکتوب بر الواح از اسمان بلا شك شرف کتاب توراة جمله است **اما** خود توراة بذاتها اعجاز نیست چون قران هم

منزل من السماء جزء و کل آن بطور اعجاز باشد **پس** او بالضرورة اعلی و افضل از آن منزل است که او بذاتها معجز میباشد **بغوی** در جواب این اشکال

فرمود لما لم تکن الرسالة علی العموم فی حق الناس کان قوله استثناء اصطفیتك علی الناس وان شارك غیره فیها کما یقول الرجل للرجل خصصتك

بمشورتی وان کان قد شاور غیره اذا لم تکن المشورة علی العموم فیکون مستقیما حاصل آنکه برگزیده موسی برای رسالة و کلام خود چه هم کلامی و رسالة عام

برای کافه مردم نمیباشد نبوة هر پیغمبر بسوی او و نبوة دیگران هم بوده چنانچه تخصیص شخصی دیگر میگوید که تخصیص دادم نزد مشورة کردن با تو هر چند با دیگر

هم مشوره کرده باشد چه مشوره با عامه کرده نمیشود لهذا تفضیل موسی بایطور مستقیم میباشد **خازن بغدادی** گفته درین جواب نظر است کان من

جملة من اصطفاه الله برسالته محمد صلعم وهو افضل من موسی ع فلا یستقیم هذا الجواب زیرا که از جمله برگزیده الهی برسالة او محمد آخر الزمان است و او افضل

از موسی است پس جواب بغوی مستقیم نمیباشد **امام فخر رازی** قال ان الله بین انه خصه بمجموع امرین وهما الرسالة مع الکلام بغیر واسطة **و**

هذا المجموع ما حصل لغیره فثبت انه انما حصل له التخصیص ههنا لانه سمع ذلك الکلام بغیر واسطة **و** انما الکلام بغیر واسطة سببا لمزید الشرف

بناء علی العرف الظاهر لان من سمع کلام الملك العظیم من فیه کان اعلی و اشرف ممن سمعه بواسطة الحجاب النواب حاصل آنکه موسی برسالة

اجواب بہ اشکال کہ موسی مخصوص بتخصیص و اصل [illegible] بنفی کلام نبوده پس چگونہ تخصیص او آمده

ویکلام بلا واسطه مخصوص گردیده اینحالة برائے غیر موسی حاصل نشده و کلام از بن سلطان عظیم الشان بلا واسطه سبب یا دتی شرف بخاطب کلام بحسب عرف ظاهر
میباشد خازن درینهم نظر و تامل وارد لان نبینا قد اصطفاه برسالته و کلمه لیلة المعراج بغیر واسطة و فرض علیه الصلوات و علی امته و خاطبه بیا محمد
یدل علیه قوله فاوحی الی عبده ما اوحی و رفعه الی سمع صریف الاقلام و هذا کله یدل علی مزید محمد و شرفه علی موسی و علی غیره من الانبیاء برسالته
فی اعلی المقام فلا یستقیم کلام الرازی و الذی یعتمد علیه فی الجواب ان الله اصطفی موسی برسالته و کلامه علی الناس الذین کانوا فی زمانه و علی
هارون وغیره من بعده لانه کان صاحب الرسالة والشریعة والدین والکتاب فکان اعلی منصبا و افضل مرتبة منهم و من عالمی زمانهم و
هو قوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین فاطبق المفسرون یعنی علی عالمی زمانهم یعنی وجه تامل آنست چه
سید الانبیا محمد را خاص بی ابی رسالة و ختم نبوة او را برگزیده و کلام بلا واسطه با او بلیلة المعراج کرده و صلوات بوسیه برا و و برامت او فرض کردانیده و خطاب بیا محمد
کرده فرموده بیانش در آیه فاوحی الی عبده ما اوحی و از موحی الیه بروایات موالف و مخالف اهل بیت یا محمد تو علی را خلیفه و وصی خود بعد خود بدست خود بر خلق بگردان
چنانچه آنرا جمعی منهم احمد و حافظ ابو نعیم و حاکم مع التصحیح روایة کرده و ما از ابن طلحه شافعی در اینجا نقل میکنیم که او از حلیة الاولیاء ابو نعیم **ابحدیث**
را آورده که بمقام قاب قوسین باو وحی شده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عهد الی فی علی عهدا فقلت یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال تم ان علیا
رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین فمن احبه احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک فبشره تدبر الخ
پس خازن گفته آنحضرت را هم بالا برده تا صریر و صوت تحریر قلم شنیده و همه اینها دلیل بر مزید فضل و شرف محمد است بر موسی و بر غیر او از انبیا سلف و خلف پس
کلام رازی باین سبب مستقیم نمیشود **و** **آنچه** در جواب اعتماد و اعتبار هست اینست که او تعالی برگزید موسی را برسالة و کلام خود بر اهل زمانیکه در عصر او بودند از بنی اسرائیل
و هارون و انبیا اخر از ان قوم بعد او چه همه اینها تبعه او و دین و کتاب او و شریعة او الی عیسی بودند پس موسی افضل از اینها بوده خاص **و** همین تفضیل خاص مراد از
آیه انی فضلتکم علی العالمین یعنی تفضیل بر عالمیان آن اعصار بوده و مفسرین هم اطباق و اتفاق در تفسیر این آیه فضلتکم علی العالمین کرده یعنی عالمی زمانهم
بحث خامس و بکلامی ایضم عطف بر و اصطفیتک میباشد یعنی برگزیدم و اختیار و انتخاب کردم ترا برای رسالة و برای همکلامی **و** در بکلامی دو قول وارند
احدهما بلا توسط ملک خالق با موسی کلام بطور کرد **و** **ثانیهما** او تعالی بطور وحی همکلام شد بموسی **اما** در آنچه خالق کلام خود آفریده موسی شنید او چه بود **بقولی**
همان شجر زیتون بود که در ابتدای نبوة از ان موسی کلام اله یا موسی انی انا الله العزیز الحکیم شنیده بود **و** **بقولی** از رکنی از ارکان عرش کلام آفریده موسی
شنید **و** **بقولی** در لوح محفوظ کلام آفریده موسی شنید زیرا که او تعالی مجرد محض از جسم و از لوازم آن چون لسان و ادوات و اعضاء وغیر اینها میباشد پس تلفظ بالفاظ
لسانی از و حسب مجردیة محال و ممتنع باطل محض است **و** **آنچه** از کلام الهی بموسی رسید آنست که در **درمنثور** از کعب الاحبار مرویست قال موسی یا رب دلنی
علی عمل اذا عملته کان شکرا لک فیما اصطنعت الی قال تم یا موسی قل لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر تم قال فقال
له یا موسی لو ان السماوات السبع و الارضین وضعت فی کفة و وضعت لا اله الا الله فی کفة لرجحت بهن یعنی عرض کرد ای پروردگار من مرا دلالت کن بر عملیکه
از من برای تو او شکر و ثنا باشد بمقابل آنچه احسان و انعام کردی مرا بان **خالق** فرمود در جواب آن ای موسی این کلمه توحید با عبارة مسطوره میباشد اگر هفت آسمان و هفت
زمین در یک پله ترازو **و** آن کلمه تهلیل در پله دیگر ترازو انداخته توزین کرده شود هر آئینه آن پله تهلیل راجح تر و سنگین تر میگردد از ان پله که همه سماوات و ارضین
در آن باشند **و** مراد موسی از عمل مثل همین عمل مطلوب بود تا بجسم و جان او ثقلش اسان و سبک باشد و صعوبة شدیده در فعل آن نباشد **بحث سادس**
فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس ای موسی باهتمام تمام بگیر جمیع آنچه عطا کردم و دادم ترا از اعظم عطایا و آلاء خود و باش تو از معترفان و اظهار کنندگان و قیام
کنندگان بشکر و شنار آن نعمات را و اینها بحسب حال و شان آن نعمات فلما کانت النعمة اعظم و اجل فکان شکرها مقابلا لها اتم و اکمل و ادوم و جوبا یعنی
هر گونه که نعمة عظیم المرتبة باشد شکرش هم بمقابل آن اتم و اعم و اکمل و ادوم باید و جوبا میباید و میشاید **و** **در خبر است** که از جملهٔ شکر نعمة ذکر نعمة و اظهارش
میباشد فمن ذکرها فقد شکرها **در مجمع** فرموده و الوجه فی تشریف موسی بالاختصاص بالکلام ان ذلک نعمة عظیمة و منة جسیمة منه تعالی علیه
لانه علمه و علم الحکمة من غیر واسطة بینه و بینه و من اخذ العلم من العالم المعظم کان اجل رتبة و منزلة ممن اخذه من دونه انتهی یعنی سبب و وجه
تشریف موسی بالاختصاص بکلام تعالی آنست که آن تکلیم و تعلیم نعمة عظیمه و منة جسیمة الهی تعالی بر موسی بوده چه او را خود جناب باری بتکلیم و تعلیم حکمة بغیر توسط دیگری کرده
و هر که بلا واسطه اخذ علم کند از اعظم اعلم العلماء البتة رتبه آن متعلم اجل و اعلی است از آنکس که از ادنی او اخذ علم کند **و** **در معالم و لباب التنزیل**

بیان آنکه موسی بزد
خود صفورا و غنانم و عیال

نقلکردند ان موسی بعد ما کلمہ ربہ لا یستطیع احد ان ینظر الی وجہہ لما غشی وجہہ من النور ولم یزل علی وجہہ برقع حتی مات و قالت لہ زوجتہ انا ایم
منذ کلمک ربک فکشف لہا عن وجہہ فاخذ ہا مثل شعاع الشمس فوضعت یدہا علی وجہہا و خرت ساجدۃ و قالت ادع اللہ ان یجعلنی زوجتک
فی الجنۃ قال ذلک لک ان لم تتزوجی بعدی فان المرأۃ لآخر ازواجہا یعنی بعد از تکلیم خدا با موسے احدی ممکن نمیشد برای نگاہ کردن بچہرہ و روی موسے
بسبب غشیان نور بروی موسی از لیلۃ التجلی بر او لہذا روئے خود را ہمیشہ میپوشید و برقع بر وجہ خود شب و روز میانداخت و زوجہ موسی بموسے بوقتی گفت
کہ از روزیکہ خالق با تو ہمکلام شدہ از ان روز روی ترا مکشوف معاینہ نکردم امشب رو ی خود را پس موسی وقتیکہ روی خود را مکشوف ساخت زنش بعض معاینہ
او ز وجہ موسے بسجدہ افتاد و گفت یا موسی برائے من دعا بکن کہ خداوند آخرۃ و جنت مرا زوجہ تو بگرداند و موسی بوعدہ بزوجیۃ او و جنت آخرۃ دادہ بشرطیکہ بعد موت
من شوہر دیگر نکردی چہ زوجہ در آخرۃ بشوہر آخر دادہ میشود بشرطیکہ ہر دو با ایمان مبایمرند **تنبیہ** در اینجا واضح شد کہ زنیکہ متعدد شوہر کردہ باشد در جنت
باخر شوہر دادہ میشود بشرط موت انہا ہر دو بر ایمان و علت آن و سبب آن عقد نکاح آخر است و بان او احق و اولی بزوجیۃ میباشد **اشکال** بخبر معارض
و منافی خبریست کہ در **حق الیقین عربی** و **معاد بحار** حضرت اقدس مجلسی ره از حضرت امام موسے کاظم ع روایۃ کرد کہ حضرت ام سلمہ ام المومنین این
مسئلہ از حضرت رسول پرسیدہ سئلت عن رسول اللہ ص ان المرأۃ اذا تزوجت بزوجین وکلاہما دخلا الجنۃ لای منہما تکون ہی زوجۃ قال النبی صلعم
تتخیر لاحسنہما خلقا یا ام سلمۃ ذہب حسن الخلق بخیر الدنیا والآخرۃ ام سلمہ عرض کرد کہ زنیکہ دو شوہر در دنیا گرفتہ باشد بکدام یک از ان دو شوہر آن
زن بزوجیۃ در آخرۃ دادہ می شود پیغمبر فرمود بان شوہر دادہ میشود کہ احسن الخلق بود چہ حسن خلق خیر دنیا و آخرۃ را گرفتہ و بردہ و **جمع** این خبرین چگونہ
جایز باشد **جواب** در خبر دیگر ہست کہ اگر ہمہ ازواج متساوی در حسن خلق و ایمان بودند پس زوجہ را اختیار دادہ میشود ہر کس را کہ بخواہد بزوجیۃ خود او را اختیار
کند و ترجیح یک خبر بر خبر دیگر اشکال دارد لہذا در اینجا توقف اولی است و رسالہ **انوار** در جواب چنین سوال خاص مطبوع و منشور عالم گردیدہ در ان بیان مفصل
است ثم اللہ اعلم **بیان** بدانکہ جمعی از محققین گفتند کہ شکر بالضم عبارۃ عرفان الاحسان از عبید ہست **اما** از خدا عبارۃ از مجازاۃ و ثناء جمیل میباشد و
اصل شکر تصور نعمۃ و اظہار آنست لہذا در خبر آمدہ من عدد ہا و اظہرہا فقد شکرہا **اما شکر لغوی** چون حمد لغوی است فانہما وصف بالسان باذاء النعمۃ
الا ان الحمد یکون باللسان باذاء الشجاعۃ بخلاف الشکر و النعمۃ معتبرۃ فی الشکر بوصولہا الی الشاکر بخلافہا فی الحمد و یختص الشکر باللہ تع بخلاف
الحمد و **بعض** ایشان فرمودند الشکر ما یرجع الی الجناب المقدس الالہی من ثناء الثقلین اما ان یکون النظر الی ما ہو علیہ **او** بالنظر الی ما ہو منہ فم
فالثانی یسمی شکرا **و الاول** ان کان ثبوتیا یسمی حمدا **و** ان کان سلبیا یسمی تسبیحا **والشکر** مطلقا ہو الثناء علی المحسن بذکر احسانہ فالعبد یشکر اللہ
ای یثنی علیہ بذکر احسانہ الذی ہو النعمۃ **و اما شکر اللہ لعبدہ** فہو ان اللہ تع یشکر العبد ای یثنی علیہ بقبول احسانہ الذی ہو الطاعۃ **و ہذا**
المفہوم ینقسم الی الشکر اللغوی وہو الوصف بالثناء الجمیل علی جہۃ التعظیم و التبجیل باللسان و الجنان و الارکان **و** الی الشکر العرفی وہو صرف العبد
جمیع ما انعم اللہ بہ علیہ من السمع و البصر و الکلام و غیرہا الی ما خلق لہ و اعطاہ لاجلہ کصرف النظر الی مصنوعاتہ **و** السمع الی تلقی ما ینذر اتہ
و الذہن الی فہم معانیہا و علی ہذا القیاس جوارح اخر من البدن **تبصرہ** پس از خطاب کن برای شاکر بر بموسے در اینجا مراد خاص ہمین شکر لغوی و
عرفی معاً است کہ ثناء خالق کن بوصف جمیل و جلیل بر جہۃ تعظیم و تبجیل بدل و زبان و ارکان **و** مصروف باشی بجمیع حواس ظاہرہ و باطن و جوارح و اعضاء بسوی
امور بقیۃ ثم اللہ اعلم **بحث** **بیع** الواح بفتح اول جمع لوح بمعنی صحیفہ کہ بظاہرش چیزہا و امادہ برای کتابۃ میباشد خواہ از چوب خواہ از سنگ خواہ از قرطاس
و غیرہا باشد **لوح** **مجمع** فرمود اللوح صحیفۃ مہیاۃ للکتابۃ فیہا **و** اصلہ من اللوح وہو اللمع یقال لاح یلوح اذا لمع و تلألأ **و** اصل لوح لمعان و
درخشندگی است چنانچہ گفتہ میشود لاح بمعنی لمعان او تلألأ کرد و درخشید **و** التلویح التضمیر لان وجہ الشیء یغیر و تغیرا ای بتبین اثر الشیء علیہ کان خالد یلوح
بما نزل بہ و اللوح الہواء لانہ کالذی یلمع فی ہبوبہ **فاللوح** تلوح المعانی بالکتابۃ فیہ یعنی در وجہ تسمیہ صحیفہ مکتوبہ بلوح نامیدند بجہۃ آنکہ ظاہر و منور و رکانہ
متلألأ اند معانی عباراتیکہ در ان مکتوب است **و** بعضی گفتند کہ لاح بمعنے ظہور و وضوح میباشد **در صراح** گفتہ لوح بمعنے آنچہ پہن باشد از تختہ و کتف و جز
و امثال آن **در مصباح** گفتہ لاح الشیء یلوح لوحا بداء **و** لاح البحر **و** الاح بالالف تلألأ **و** قیل فی قولہ تع فی لوح محفوظ انہ نور یلوح للملائکۃ
فیظہر لہم ما یؤمرون بہ فیأتمرون **و** قیل اللوح المحفوظ ام الکتاب **و** اللفظ صحیفۃ من حیث تکتب اذا کتب علیہ سمی لوحا **و** الجمع الالواح
بلی در وجہ تسمیہ ام الکتاب است کہ تحت العرش مکتوب بران کل احوال کائنات الی الابد است بلوح محفوظ نامیدہ شدہ چہ او در حقیقت قطعہ از نور چون تختہ

جواب اشکال بخبر ام سلمہ بمعارضہ
زوجہ شوہر احسن الخلق دادہ میشود ۱۲
بیان معنی شکر و انواع
شکر لغوی و شکر عرفی
بیان معنی لوح و وجہ
تسمیہ ام الکتاب بلوح
محفوظ ۱۲

چون جهه بران آنچه مکتوب بید قدرة شده همه آن متلألأ و درخشنده می باشد و ملائکه رسل آن مکتوب متلألأ و لمعان درخشان او دیده بسبب آن رفتار و کردار و گفتند سکینه بهجت
ثامن وکتبنا له فی الالواح و خالی نیز باید در وصف توراة که با لوشتیم برموسی را در قطعات لوحهائے توراة در اینجا سه سوال اند احدها اینکه مراد از این الواح
لوح واحد توراة است چنانچه از ذکر اوراق کتاب احد مراد است میگویند کتبت الاوراق ای کتابا واحدا جامعا للاوراق چنانچه از مجلدات عدیده تفسیر قرآن یک
تفسیر کلا یا باشد پس از الواح یک توراة مراد است که او متضمن اسفار بود یا مراد الواح عدیده پس هر لوحی بالانفراد بنفسه توراة بود و دران دو قول اند اول انسب
است پس توراة واحد متضمن اسفار خمسه بوده چنانچه قرآن متضمن و حاوی سوره کثیره است زجاج گفته و یجوز فی اللغة ان یقال للوحین الواح و یجوز ان یکون
الواح جمع اکثر من اثنین من کل شئ یعنی جایز است در لغة گفتن برائے دو لوح بالواح و نیز جایز است که الواح جمع اکثر و زیاده از دو در هر شئ می باشد ثانی
السوال بنابر آنکه مراد از الواح جمع است پس آن الواح منزل من السماء در عدد چند بودند ثالث الاسوله این الواح از چه چیز از اموال ارضیه بودند
یا از اشیاء و اجرام سماویه بودند جواب در اینهم مفسرین خلاف دارند اما نزد آنانکه از الواح مراد لوح واحد نزد اینها از زمرد واحده ده ذرع طویل بود
و همین قول ابن جریج است انه قال کانت من زمرد واحد و طولها عشرة اذرع بذراع موسی اما نزد آنانکه الواح عدیده بودند پس همه میگویند که از
اجرام علویه جنانیه بودند نزد کلبی از زبرجد خضرا یعنی سبز و از یاقوت حمرا بودند و همین قول زجاج که اینها دو لوح از زمرد و یاقوت سرخ بودند نزد ابن عباس
از تخته چوب بهشت بودند و همین منقول از حسن بصری است نزد ربیع بن انس الواح همه از یک نوع زبرجد بودند نزد وهب بن منبه و عطاء
خراسانی بامر الله الواح از صخره سما پاره پاره بریده و تراشیده مصفا شده بودند بغوی گفته الواح تختهائے از درخت سدرة جنت بودند قال کانت الالواح من سدر
الجنة طول اللوح اثنا عشر ذراعا و در در منثور از حضرت صادق ع روایة کرده عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن النبی قال الالواح التی انزلت
علی موسی کانت من سدر الجنة کان طول اللوح اثنی عشر ذراعا و رواه عنه ایضا ابوحاتم و ابوالشیخ و ابن مردویه در در منثور مرویست از سعید
بن جبیر که الواح از زمرد بودند و کتابتها بالذهب کتبها الله تع بیده فسمع اهل السماوات صریف القلم یعنی کتابة الواح بطلا بود خدا بدست قدرة خود آنرا نوشت
و آن گردش قلم نزد تحریرش صوتش اهل آسمان شنیدند و در در منثور در خبر دیگر عکرمه است قال کتب التوراة باقلام من ذهب توراة را باقلام طلا نو
نزد مجاهد الواح از زمرد جنت عدن و خدا بدست خود بقلم ذکر نوشت و کتابة آن بنور نوشت و استمد الرب من نهر النور فکتب به الالواح نزد ابوالعالیه
الواح از برجد یعنی از سنگ منجمد بودند کما قال کانت الالواح لموسی من برد در چند خبر مرویست لم یخلق الله بیده الا اربعة ثلثة اشیاء الجنة غرسها بیده
و آدم خلقه بیده و التوراة کتبها بیده رواه السیوطی و الثعلبی و البغوی و ابن منذر عن مجاهد و عطاء و عکرمه و عبد حمید و ابی شیبه و غیرهم عن جابر
و غیره یعنی خدا بدست خود هیچ چیز را پیدا نیافرید مگر سه چیز و در روایة دیگر چهار چیز عرش را و بهشت را و آدم را بدست خود آفرید و توراة را بدست خود نوشت
اشکال و خدا از جسم و الاجزاء و الاعضاء نیست پس اینمعنی خلقها و کتبها بیده چه معنے دارد جواب چونکه در لغة ید بمعنی قوة آمده پس حمل بید بر قدرة می باشد
یعنی همه این اشیا را بید قدرة آفریده اشکال ندارد در معالم و لباب و غیره از مقاتل و وهب بن منبه نقل کرده که کتابة الواح چون کنده نقش در نگین
خاتم بود رابع الاسوله در تعداد الواح هم خلاف کردند نزد بعضی لوح واحد متضمن پنج اسفار بوده و همین قول زجاج دایر بین الواحد و الاثنین
است نزد ابن عباس انها کانت سبعة الواح یعنی آن هفت الواح بودند نزد فراء دو لوح بودند و همین قول بعض مفسرین است ثم قال الفراء
و انما جمعت الالواح علی عادة العرب فی اطلاق الجمع علی الاثنین و زجاج گفته و انما یطلق الجمع علی الواحد تعظیما له کما اطلق علی الآحاد فی آیة
تعالوا ندع ابناءنا علی الحسن و الحسین و نساءنا علی فاطمة و انفسنا علی علی خاصة نزد بعضی این الواح پنج عدد بودند نزد وهب ان
الواح عشره بودند نزد مقاتل الواح نه بودند نزد ربیع نزلت التوراة و هی وقر سبعین بعیرا یقرء الجزء منها فی سنة و لم یقرءها الا اربعة
نفر موسی و یوشع بن نون و عزیر و عیسی علیهم السلام و همین در کشاف و غیره مرویست یعنی توراة نازل شد و کتابت آن بار هفتاد شتر بود و یک جزو
از آن یک سال خوانده میشد و نخواندند آنرا مگر چهار آدم یکی موسی دوم یوشع سوم عزیر چهارم عیسی اشکال بنابر این باقی اجزاء توراة هرگاه
خوانده نشدند ترک احکام توراة لازم میآید جواب بدانکه اگر این خبر صحیح بشود هم واجب التصدیق نیست زیرا که این خبر واحد است مع هذا اشکال لازم نمی آید
چه لم یقرءها بمعنی لم یحفظها و لم یقرءها عن ظهر قلبه الا هؤلاء الاربعة یعنی این محمول است بر آنکه آنرا احدی حفظ نکرد و بلسان بعد الحفظ تلاوة نکرد
سوا این چهار نفر نزد حسن بصری هذه الآیة فی التوراة الف آیة یعنی این کتبنا الخ متضمن هزار آیة بوده در کشاف گفته ذکروا ان عدد

بیان اقوال مفسرین در حقیقت الواح

جواب اشکال در این حدیث که بدست خود توراة را نوشت

الالواح وفي جوهرها وطولها انها كانت عشرة الواح وقيل سبعة وقيل لوحين وانها كانت من زمرد جاء بها جبرئيل وقيل من زبرجدة خضراء

وياقوتة حمراء وقيل امر الله موسى بقطعها من صخرة صماء لينها له فقطعها بيده وشققها باصابعه وعن الحسن كانت من خشب من السماء فيها التوراة

وان طولها كان عشرة اذرع **اقول** قيل بذراع موسى كان عرضه مثله **وقال الكشاف** وقيل خر موسى صعقا يوم عرفة واعطى التوراة يوم

النحر **تنبيه** فخر رازي در تفسير كبير گفته **اعلم** انه ليس في لفظ الاية ما يدل على كيفية تلك الالواح وعلى كيفية تلك الكتابة فان ثبت ذلك التفصيل

بدليل منفصل قوي فوجب القول به والا وجب السكوت عنه يعني بدانكه آنچه در اقوال مسطوره مذكور شده در لفظ هيچ وجه دلالتي يا اشارتي بر كيفيت اين الواح

و بر كيفيت كتابت و تحرير آن اصلا نيست اگر اين تفصيل بدليل خارج منفصل ثابت شود پس تصديق آن واجب ميشود والا سكوت از ان واجب است **اقول**

قول رازي بنهايت انسب است **بحث تاسع** من كل شيء موعظة وتفصيلا لكل شيء اين تعلق بكتبنا دارد پس اين هر دو جمله بيان مكتوب في الالواح من كل شيء

ميباشد بدانكه من كل شيء محل نصب بجهت وقوع مفعول كتبنا و تقديرش وكتبنا له فيها كل شيء است **اما** موعظة بيان كل شيء **و بقول** بدل از من كل شيء و تفصيلا

عطف بر موعظة است **و زمخشري** اين عطف و معطوف عليه را بدل شمرده **و** المعنى كتبنا له كل شيء مما كانوا محتاجين اليه في دينهم من المواعظ وتفصيل الاحكام

و رازي تبع او فرموده من كل شيء بيان كتبنا است **و** اما موعظة وتفصيلا لكل شيء پس اين كالبيان براي جمله مقدمه قول من كل شيء ميباشد پس حاصل اين

شريفه آنكه ما نوشتيم در الواح توراة از هر شيء كه امت يهود محتاج بان از احكام دين و دنيا بود يعني از امر و نهي و حلال و حرام و محاسن و مقابح و اعمال و عبادات

و ذكر جنة و نار و حشر و نشر و معاد و جزاء و سزا **و بغوي** در من كل شيء فرموده مما امروا به و نهوا عنه **و** در ذيل موعظة فرموده نهيا عن الجهل **و** حقيقة الموعظة

التذكرة والتحذير مما يخاف عاقبته **و** در تفصيلا لكل شيء فرموده اي تبيينا لكل شيء من الامر والنهي والحلال والحرام والحدود والاحكام **و رجيع**

فرموده الموعظة التحذير مما يزجر عن القبيح ويبعث عن موانع المخوف **سوال** چرا موعظة را التقديم بر تفصيلا كرد و حال آنكه موعظة در تفصيل كل شيء داخل بود **جواب اول**

موعظة را التقديم كرد براي آنكه حقيقة و اصل موعظة تذكير بتحذير و تبشير ميباشد و تقديم تنذير و تبشير قلوب سامعين اماده و مهيا ميشوند بعد آن باصغا و قبول اوامر

و نواهي و تقرير و تعيين تكاليف از عبادات و عمليات و حدود و احكام شرايع **پس** موعظة قلوب سامعين را چون ظروف مهيا و تيار و آماده براي وضع احكام و

حدود و تكاليف ميكردند **پس** هر واعظ را در اينجا التعليم است كه اول ابتدا از ذكر ترغيب و ترهيب باحسن وجه نمايد بعد آن مردم را از ذكر تكليف از امر و نهي و عمل

مامور و مطلوب و فعل متروك نمايد **جواب ثاني** اوشم در اينجا تقسيم كرد آنچه مكتوب در الواح بود بدو چيز **احدهما** موعظة **و اخرهما** تفصيلا لما يجب ان

يعلموه من الاحكام فيدخل في الموعظة كلما ذكره الله تعالى من الامور التي توجب الرغبة في الطاعة والرهبة والنفرة عن المعصية **و** ذلك بذكر الوعد

والوعيد **و** لما قرر ذلك اولا اتبعه بشرح اقسام الاحكام وتفصيل الحلال والحرام فقال وتفصيل لكل شيء ثم قال لموسى فخذها بقوة **اشكال** بر الفاظ

اين آيه نكره از كل شيء صريح است كه در توراة عمومية ذكر و بيان و تفصيل كل امور و اشياء ديني و دنياوي سماوي و ارضي و بري و بحري است **و** حال آنكه عبارة توراة محدود

العبارة والالفاظ والكلمات است و در آن بيان جزئيت فضلا عن بيان الكل من السموات والارض و كل الدنيا والاخرة **پس** اين وصف توراة بتفصيل كل

جزئيات عالم و اوام خلاف ظاهر و الواقع غير معقول و لا مقبول است **جواب** هر چند ظاهر الفاظ دلالت بر عمومية بيان و تفصيل كل اشياء است مما يحتاج اليه امة

موسى من احكام الدين و امور الشرايع **و** بر همين اطباق كردند مفسرين اسلام **پس** اين نتيجه ميدهد كه آنچه در توراة مذكور نيست بان مكلف امة موسى نيست چه هر

تكاليف محدوده مقرره ايشان در توراة است خلاصه اين سلم هر عاقل اشكال باطل شد **تبصره** جمهور مفسرين گفتند در معظم الواح توراة آنچه خالق نوشته او عشر

آيات و كلمات بود **زمخشري** بعض آن كلمات را نوشته **و ثعلبي** كل آن كلمات عشره در يك فصل ثبت كرده و هي بسم الله الرحمن الرحيم **هذا** كتاب

من الله الملك الجبار العزيز القهار لعبده و رسوله **موسى** بن عمران سبحني وقدسني لا اله الا انا فاعبدني و لا تشرك بي شيئا و اشكر لي ولوالديك

الي المصير احييك حيوة طيبة و لا تقتل النفس التي حرم الله عليك فاضيق عليك السماء باقطارها والارض برحبها و لا تحلف باسمي كاذبا فاني لا

اطهر و لا ازكي من لا يعظم اسمي **و** لا تشهد بما لا يعي سمعك و لا تنظر عينك و لا يقف عليه قلبك فاني اوقف اهل الشهادات على شهاداتهم

يوم القيمة واسائلهم عنها **و** لا تحسد الناس على ما اتيتهم من فضلي و رزقي فان الحاسد عدو نعمتي ساخط لقسمتي **و** لا تزن **و** لا تسرق فاحجب

وجهي واغلق دون دعوتك ابواب السماوات **و** لا تذبح لغيري فانه لا يصعد مني قربان اهل الارض الا ما ذكر عليه اسمي **و** لا تغدر بحليلة

جارك فانه اكبر مقتا عندي **و** احبب للناس ما تحب لنفسك واكره لهم ما تكره لنفسك **و** همين عشره مشتمل عليه القرآن بل مشتمل كل اشياء از احكام دين

حاصل ترجمه بعد ذکر بسم الله آنکه این کتاب از خدای پاک جبار عزیز قهار برای بنده خودم و رسول من موسی است اینکه تنزیه و تقدیس و تسبیح من بکن بانکه نیست
اصلا معبودی سوای الواحد در ذات و صفات خود پس عبادة کن مرا و شریک مساز هیچ چیز برا با من و شکر کن مرا و برای والدین خود بسوی من برگشت و رجوع
همه است زندگی با این اعتقاد و زندگی پاکیزه و قتل مکن بناحق نفس آدمی را که حرام کردانیده است خدا بر تو قتل او را پس بقتل او ضیق و تنگ میسازم بر تو باران
فلکی و فراخی زمین را و قسم بدروغ باسم من پس پاک نمیسازم کسی را که تعظیم اسم من نکند و شهادة و گواهی مده بچیزیکه نشنید و بخوبی یاد نکرد و نفهمید گوشهای
ترا و ندید و معاینه نکرد چشم تو او واقف نشده بر آن دل تو پس تحقیق من واقف ترم اهل گواهیان را بر شهادة و گواهی ایشان در روز قیمة و من میپرسم
ازان شهادات ایشان را و حسد کن بمردم را بر آنچه عطا کردم ایشان را از افزونی خودم برو زیسے زاید و فراوان بایشان پس تحقیق حاسد دشمن نعمة من ساخط
برای قسمة من در واقع میباشد و زنا و دزدی مکن پس محجوب میشود از توی مرحمة من و میبندم نزد دعا کردن و یاد کردن من دروازهای آسمانها
و فرج مکن حیوانی را برای غیر من چه تحقیق بلند نزد دانیشود از قربانیهای اهل زمین مگر آنچه بر ذبح او اسم من خوانده شده باشد و فجور یعنی زنا مکن بزوجه
حلیله همسایه خود ترا چه او بزرگتر مسخوط و مغضوب نزد من میباشد و دوست دار برای مردم آنچه دوست و محبوب میداری برای نفس خود و مکروه دار
جمیع آنچه مکروه میداری برای جان خود و همین هست کلمات عشره در اول اعظم الواح توراة بوده اشکال هرگاه این آیات متفق علیه القرآن والتوراة
است پس طعن اهل کتاب صحیح و ثابت شد که قرآن ماخوذ و منتخب توراة است جواب اشکال انها باطل محض است زیرا که دین هر نبی متضمن دو امر
میباشد احدهما اصول دین و آن از اعتقاد توحید و نبوة و خلافت و معاد است و آن متحد متفق علیه کل انبیا از آدم الی محمد است علیهم السلم ثانیهما فروع احکام
و عملیات اندین پس با کل متفق علیه باشند یا مختلف فیه اما اول یعنی کل آن متفق علیه بودن در کل امم مختلفه در همه ازمنه و اعصار متباینه متباعده
مع امزجه و اشخاص و احوال متفاوته از روی حکمة و مقتضای طبایع مبتدده متفرده عقلا جایز نیست چنانچه برای صغیر و کبیر و جوان و پیر و قوی و ضعیف یکوزن و یکقسم
غذا و طعام و حکم عقلا و سمعا نمی باشد و چنانچه بتفاوة علت و مرض و مزاج و زمان یک دوا و یک نسخه و یک قسم غذا و آب و عاش نمیباشد پس هکذا ایجا هم
امم متفاوة هر عصر را کل شرایع و حدود و احکام و اعمال متحد نباید باشند اما ثانی مختلف الاحکام مختلف الامم در مختلف الاعصار باقتضا عقل و حکمة و عدل از
حکیم مدبر علیم وجوبا باید باشد تنبیه هرگاه این واضح شد پس در این احکام عشره کل و یا انبیا از آدم تا محمد متفق علیه و معمول کلهم و مطلوب معقول در کل عصر
اند و اگر بندهی و پاره از احکام دین مطلوب و مقصود در کل الاعصار متحد باشد بان لازم نیاید که در کتاب لاحق الهی از کتاب سابق تمام ماخوذ و منتخب میباشد و
الا لازم میاید که آنچه از احکام و اعمال توراة مطابق صحف ابراهیم و نوح و آدم میباشد پس توراة هم منتخب ماخوذ از کتب سابقه باشد فجوابکم جوابنا پس اشکال باطل
شد اشکال در توراة الی حین بالکل احکام شرعیه فرعیه موجود و مشهود اند و در زبور و انجیل غیر از پند و نصایح از احکام دین الی حین اصلا پیدا نه و
دیده و شنیده نشده و در این متفق اند متکلمین و اهل سیر و تواریخ و اگر داود از مرسلین صاحب کتاب و شریعة و ایضا اگر عیسی از انبیاء اولوالعزم صاحب الکتاب
والشریعة المستقلة متبوع بالانفراد چون ابراهیم و موسی و محمد میبودند البته واجب بود برای این هر دو شریعتی مستقله بالانفراد چون موسی داشته بوده باشند
و هرگاه شریعة این هر دو بالانفراد در کتاب زبور و انجیل و بالانفراد هم مقرر و معین دیده نشده مگر آنکه عمل اعمال و حکم احکام شریعة داودیان و عیسویان بجز توریت
الی حین نگر شریعة توراة و عمل بان پس واضح و ثابت شد که داود و عیسی علیهم السلم چون هارون و یوشع و کالب از تبعه موسی و عامل باحکام توراة بودند جواب
در داود و عیسی علیهم السلم شکی نیست که از انبیاء مرسلین اعلی مراتب صاحب الکتابین بودند و متکلمان اسلام و اهل سیر و تواریخ نیز متفق اند که در زبور و انجیل
غیر مواعظ و نصایح احکام شریعة اصلا نیست و عمل اینده و طایفه داودی و عیسوی هم بالجمله بپیروی احکام توراة الی حین است و شریعتی بالانفراد غیر توراة
از ایشان دیده و شنیده نشده پس این اقوی دلیلی و اقطع ثبوتی هست که این هر دو نبی از تبعه موسی و توراة بودند ثم الله اعلم بحث عاشر فخذها بقوة نزد مفسرین
این موضع از مواضعی هست که قول درانجا مضمر و مقدر عطف بر کتبنا میباشد پس تقدیرش چنین خواهد شد فقلنا خذها بقوة ای بقوة القلب بکمال الجد و الاجتهاد
و نهایة الاهتمام و الانتظام یعنی پس گفتیم مخاطب بموسی وقت اعطاء الواح توراة که بگیر این الواح توراة را بکمال جد و عزیمة و قصد و اجتهاد سوال ضمیر ها در
خذها بسوی چه راجع اند جواب در آن وجوه اند نزد بعضی خذ الالواح بالجد و الاجتهاد و الاهتمام یعنی ای موسی بگیر این الواح توراة را بکمال
ارادة و جد و جهد و کد و اجتهاد تا در اخذ انها هیچ وجه وهن و فتور عاید نشود نزد بعضی راجع بسوی لکل شئ است چه کل شئ یعنی اشیاء است پس در این وقت
معنیش چنین میشود که پس بگیر اشیا مندرجه در توراة کل را نه اخذ بعض دون البعض را نزد بعضی بسوی رسالة عاید است نزد بعضی بسوی توراة راجع

پس بنا بران

جواب اشکال آنکه بعض آیات قرآن مطابق توراة باشند ...

جواب اشکال داود و عیسی ...

پس بنا بران بگیر رسالهٔ الهی را **و بقولی** بگیر توراة و رسایل الواح آنرا **اقول** این جمل همه وجوه مذکوره جمع است یعنی بگیر الواح توراة و آنچه در آنست از رسالة
و احکام شرعیه و امر و نهی وغیر آنها را و عمومیت اولی و ممکن است **اشکال** چه فایده در تخصیص خطاب فخذها بقوة بموسی با انفراد او است و حال آنکه اعطاء کتاب
توراة بالواح و احکام آن و رسالة نهایة مرتبهٔ عالیه بشر است که فوق بران مرتبه نیست و در این امر خطاب فخذها بقوة **جواب** چونکه در توراة تکالیف شدیده و
صعبه بالنسبة امم لاحقه بودند لهذا تخصیص داد بلفظ فخذها بقوة و انتظام و اهتمام تا در اخذ آن مسامحه و تساهل ننماید **و قال** بعضهم ان التکلیف کان علی موسی
اشد لانه تعالی لم یخص له ما خفف لغیره **و قال** بعضهم بل خصه من حیث کلفه البلاغ و الاداء و ان کان کالقوم فیما علیه **بحث حادیعشر**
وامر قومك یاخذوا باحسنها که جزم یاخذوا بجهت ورود او بمورد جواب امر من قوله وامر قومک است **پس** معنیش آنکه بموسی امر و حکم و الزام کن قومت را
اینکه بگیرند احسن و افضل اشیاء و احکام توراة را **اشکال** هر کتاب منزل الهی تنزیل میباشد و کل آن واجب الاتباع و التعبد و مامور بهمه آن میباشد نه مختص بالبعض
و ترک بعض آن **پس** اینجا جمله یاخذوا باحسنها دلالت دارد که اخذ احسن نمایند و ترک غیر احسن آن کنند **و** در توراة احسن **و** غیر احسن معا جمع میباشد **پس** این
چنین کتاب عظیم التنزیل لایجوز میباشد **جواب** آن بوجوه است **احدها** ان تلك التکالیف فیها ما هو حسن **و منها** ما هو احسن کالقصاص
والعفو والانتصار و الصبر و المراد امرهم ان یحملوا انفسهم علی الاخذ بما هو ادخل فی الحسن و اکثر للثواب کقوله تعالی و اتبعوا احسن ما انزل الیکم و قوله الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه یعنی تکالیف و احکام توراة پاره نیک **و** پاره دیگر نیکتر چون قصاص گرفتن حسن **و** عفو آن برادر ایمانی نیکتر و احسن **و**
انتصار حسن **و** صبر **و** بدل احسن پس موسی مامور گردید که با ایشان امر کند با آنکه ایشان حمل نفوس خود کنند بر اخذ آنچه او ادخل بحسن و اکثر فی الثواب باشد چنانچه
در آیه دیگر آمده که پیروی کنید با فضل آنچه بسوی شما فرستاده شده و در آیه دیگر آنانکه گوش گذار میشوند قول را پس متابعة میکنند احسن آنرا ایراد
آنکه گفته شود که هرگاه امر باخذ احسن کرد و همین حکم و امر منع میکند از اخذ حسن و حسن مفضول میباشد **و** مفضول متروک میباشد بمقابله افضل و احسن **جواب**
بعض اعلام در اینجا فرموده اند فاذا حمل امر الله تعالی باخذ الاحسن علی الندب فیزیل المناقضة عند ذلك یعنی اگر امر الهی را باخذ احسن بر ندب حمل کرده شود پس
مناقضه ما بین زایل میشود **ثانیها** قال قطرب یاخذوا باحسنها ای بحسنها و کلها حسن لقوله تعالی و لذکر الله اکبر یعنی نزد قطرب باحسنها بمعنی بحسنها است آنکه احکام توراة
حسن اند چنانچه در قوله تعالی و لذکر الله اکبر جمیع اذکار کبیر اند **ثالثها** قال بعضهم الحسن یدخل تحته الواجب و الندب و المباح **و** احسن هذه الثلثة اشدها
کالفرایض والواجبات و المندوبات بعض مفسرین فرموده اند تحت حسن همه فرایض **و** واجبات و مندوبات و مباحات داخل اند **و** احسن این ثلثه فرایض و مندوبات
از مباحات میباشند **پس** اشق آن احسن است کما روی افضل الاعمال احمزها ای اشقها **رابعها** ما فی التحلیل زمخشری است و یجوز ان یراد یاخذوا بما
امروا به دون ما نهوا عنه علی قولك الصیف احر من الشتاء انتهی یعنی جایز است که مراد از یاخذوا گرفته شود جمیع آنچه بآن مامور گردیدند سوای منهی عنه
چنانچه تو میگوئی که موسم صیف حارتر است از موسم شتاء **خامسها** نزد ابو علی جبائی معناه یاخذوا بالناسخ دون المنسوخ یعنی مراد از یاخذوا اخذ و
عمل ناسخ میباشد دون المنسوخ **شیخنا الطبرسی** متعرض جبائی شده بقوله و هذا ضعیف لان المنسوخ قد خرج من ان یکون حسنا یعنی این
قول جبائی ضعیف است زیرا که منسوخ بمحض نسخ از حسن بر آمد **سادسها** مسعودی گفته و قیل هو ان تحمل الکلمة المحتملة لمعنیین او لمعان علی اشبه محتملاتها
بالحق و اقربها الی الصواب یعنی هرگاه لفظی محتمل دو معنی یا معانی عدیده باشد حمل آن بر وجه اقرب الی الصواب اولی است همین قانون در علم اصول فقه مقرر
گردیده **سابعها** ابن عباس فرموده یحلوا حلالها و یحرموا حرامها و یتدبروا امثالها و یعملوا بمحکمها و یقفوا عند متشابهها و کان موسی اشد عبادة
من قومه فامر بما لم یؤمروا به و ابن عباس در تفسیر این آیه فرموده که مراد آنست که حلال بدارند حلال توراة را و حرام بگذارند حرام آنرا و تدبر نمایند امثال آنرا و
عمل نمایند محکمات آنرا و توقف کنند نزد متشابهات آن **و** موسی اشد و اکثر العبادة از قوم خود بود پس مامور گردید بآنچه مامور بآن دیگران نگردیدند **بحث**
ثانی عشر ساریکم دار الفاسقین زود ارائه میکنم و مینمایم شما خانه فاسقان **و** فاسق اینجا عبارة از آنکسی است که خارج از دین حق و منکر از رب العالمین و از
تصدیق انبیاء المرسلین باشد **لنکته** این تلوین الخطاب متوجه الی قوم موسی بطور التفات است **پس** از آن مفسرین در این دو قول وارد اند **قول اول**
آنکه مراد از این تهدید و توعید شدید بقوم است **پس** اینها هم در بین خلاف بدو وجه کردند **اولهما** قول جمعی منهم ابن عباس **و** حسن **و** مجاهد **و** جبائی
آنکه مراد از این دار الفاسقین خاص جهنم است فمعناه فلیکن ذکر جهنم حاضرا فی خاطرکم لتحذروا ان تکونوا منهم فتکونوا معهم فی ذلك یعنی آنکه شما
در خاطرهاے خود محل جزا و سزاء فساق حاضر داشته باشید که او نار جهنم است و از آن بخوف و پر حذر باشید مبادا شما هم معیت ایشان در آن منزل الفرار مقر باشید

در بیان اختلاف مفسرین در دار الفاسقین ۱۲

یعنی من بعد این تکریم واجلال وتعظیم بالله وعبدهٔ غیر الله شد شماهم بالکفار الی الابد در نار جهنم خواهید ماند ثانیهما از جمعی از قدما منهم قتاده وعطیة العوفی وغیره

است یعنی سادخلکم الشام واریکم منازل الکافرین الذین کانوا متوطنین فیها من الجبابرة والعمالقة من مصر الی الشام لتعتبروا بها وما صاروا الیه

من النکال یعنی زود داخل میسازم شمارا بعد از مصر در ارض شام ومینمایم شمارا منازل جبابره وعمالقه را تا عبرة بگیرید بسبب تباهیٔ آن ومصیر ایشان بسوی چه از وبال

ونکال آخرة میباشد کلبی هم از همین جماعة است میگوید ساریکم المساکن والممالک التی کانوا یمرون علیها اذا سافروا من منازل عاد وثمود والقرون

الذین اهلکهم الله ثم بکفرهم وکبرهم وبقولی محتمل است که این ارائه در قیامت میباشد چه در خبر است که کل اهل محشر بدو صنف میباشند فریق

فی الجنة وفریق فی السعیر وواحدی از اهل نار در جنت نیست مگر آنکه یک خانه در جنة وخانه دیگر در نار برای او آماده میباشد پس هر یکی را از اهل جنت

بر اعراف برده خانه نار را نموده ونام او بر در او نوشته میباشد وباو گفته میشود چونکه بر ایمان مردی حالا بعوض او اینخانه جنت بتو داده میشود وهکذا

بناری بر اعراف بنمایند که این خانه تو در جنت بنام تو آماده بود چونکه بر کفر وفسق مردی والحال بعوض آن در جهنم اینخانه ناریه داده شده پس ساریکم

دار الفاسقین بایشان در آخرة نموده خواهد شد واین اخبار از آن میباشد قول ثانی آنکه این من باب التوعید والتهدید نیست بل هو من باب الوعد

والبشارة میباشد فمعناه سیبورثکم ارض اعدائکم ودیارهم واموالهم یعنی اینجمله از باب وعده وبشارة است زود بمیراث میرسانند شمارا از زمین عدو

شما وملکت واموال ایشان را ومؤیدش قرائة ساورثکم میباشد سعودی بالجمله از مجوزین اینوجه میباشد واما علی نهج الوعد والتعقیب علی ان المراد

بدار الفاسقین اما ارض مصر خاصة او مع ارض مصر ارض الجبابرة والعمالقة بالشام فانها ایضا مما اتیهم ای قدر لبنی اسرائیل وکتب لهم کما

ینطق به آیة یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ومعنی الارائة الادخال بطریق الایراث ویؤیده قرائة من قرء ساورثکم

بالثاء المثلثة کما قال تعالی واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی الخ وقرء ساوریکم ولعل من اوجب الیاء ای

سابینها لکم انتهی اقول این سار یکم متضمن وعد ووعید معا میباشد پس معنیش آنکه شمارا بعد این تفضیل بر عالمیان اعصار شما شمارا دیار فاسقین جبابره

ومتکبرین کا بر ارائه کرده میشود تا عبرة بگیرید از کفر وفسق وفجور والا آن فجار وفساق در یک دار نار آخرة بیک مقام بئس القرار ابد الاباد خواهید ماند ثم الله اعلم

قوله تعالى سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ۝ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ترجمه این دو آیه

زود باشد که بگردانم از قبول آیات وعلامات وازاصغا وفهم دلائلیکه دال بر شاهد وجود وتوحید من وبر صدق نبوة نبی من محمد بن عبد الله وبر خلافة خلفاء

حقه اند عقول وافهام واسماع وعیون آنانکه تکبر وسرکشی میکنند در زمین بغیر حق وبی استحقاق واگر ببینند آن سرکشان هر علامتی ونشانی را ایمان نمی

آرند وتصدیق نمیکنند بآن واگر ببینند آن متکبران وسرکشان راه راست وطریق استوار را نمیگیرند آن راه محکم را راه رفتار وگذار خود واگر ببینند آن

راه بی راهی وطغیانی وطریق گمراهی را میگیرند آنرا راه رفتار وگذار خود یعنی طریق حق را دیده ودانسته عمدا ترک کرده راه باطل وضلالة را اختیار می

کنند رفتار آن مینمایند آن بتصریف متکبرین واعراض از طریق حق ثابت وواضح بسبب آنست که تکذیب کردند همیشه آیات ودلائل ما را وبودند ایشان از نظر

قول ثانی مفسرین در معنی دار الفاسقین ۱۲

بارشد و [illegible]

بآیات و دلایل یا پیغمبران و بی اعتنائی کنندگان بکبر و عناد و جهل خود و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما که معظم آیات ما قران است بالکلیه از ان اعراض و انکار کردند و دروغ شمردند حضوری نزد ما در آخرة و محروم قیمة باطل و نیست شدند عملهای کرده ایشان یعنی جزا اعمال مستحسنه عقلیه ایشان بسبب عدم اعتقاد ایشان بعالم آخرة باطل محض بوده و شده آیا جزا داده میشوند از اعمال حسنه اگر بکنند بحالت کفر هم یعنی جزا آن اعمال زیاده نمیشود ایشانرا مگر جزا همان افعال و اعمال کفر ایشان که بعمل و فعل میآوردند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** این آیه آیا عام است یا خاص در ان دو وجه اند **پس** نزد آنانکه عام است مراد از ان کل متکبرین معرضین کفار و مشرکین از عصر نبوی الی القیمة است پس ایشان نیز اند این ساصرف الطور ختیة میباشد **اما** نزد آنانکه خاص است نزد ایشان متضمن بیان حال متکبرین عصر موسی است و همین قول فخر رازی و تتمه در وجه اتصال و تنظیم الآیات با ما قبل او هست انه قال اعلم انه تعالی لما ذکر فی الایات المتقدمة قوله ساوریکم دار الفاسقین ذکر فی هذه الایة ما یجری مجری فقال ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض الخ **بحث ثانی** صرف در لغة بمعنی گردانیدن چیزی از حالی و از جائی بجای دیگر **در مصباح** گفته و صرفت الاجیر و الصبی خلیت سبیله و صرفت المال انفقته باشد **اما** تکبر ماخوذ از کبر بمعنی بزرگی از کبر الشیء کبر از باب قرب بمعنی عظم فهو کبیر بمعنی عظیم **در نهایه** گفته و قیل المتکبر علی عتاة خلقه و التاء فیه للتفرد و التخصیص لا تاء التعاطی والتکلیف **و** قد تکرر ذکر المتکبر و الکبریاء فی حدیث و هما من الکبر بالکسر و هو العظمة **و** یقال کبر بالضم یکبر ای عظم فهو کبیر **و بقول** کر تکبر و تعلی نفس خود بر غیر میباشد یعنی من اعلی و اعظم از جنس و نوع و امثال خود میباشم و آن از اظهار بقول یا بفعل خود میباشد **و در تفسیر لباب** گفته در ذیل یتکبرون هو من الکبر ای من التکبر ای یفتعلون التکبر و یرون انهم افضل من غیرهم فلذلک قال یتکبرون فی الارض بغیر الحق بل بالباطل **و قیل** التکبر اظهار کبر النفس علی غیرها فهو صفة ذم فی حق جمیع العباد **و** التکبر علی هذه الصفة لا یکون الا لله تعالی لانه هو الذی له القدرة و الفضل و العظمة لیس لاحد سواه حاصل آنکه تکبر تفعل از کبر بمعنی افتعال و تفعل یعنی خود را عظیم و بزرگ شمردن و ساختن و اظهار علو و عظمت بر غیر خود کردن میباشد **و** این صفت ذم اشخاص عتاة و طغاة است **اما** کبریا صفت برتری از جمیع موجودات و ممکنات مخصوص جناب حق تعالی است و بغیر او احدی را نمیسزد **و** همین حال کلمه متکبرین است **بحث ثالث** ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق هرگاه در ما قبل این ساریکم دار الفاسقین فرمود و انجا توعید کرد پس متصل ان انجا سبب فجور و فسق ایشان ذکر کرد **پس** معنیش آنکه زود بر میگردانم از معاجز و دلایل آیات خود عقول و افهام و ابصار آنانکه اهل تکبر و غرور و علو و بزرگی نفس خود در مخلوق زمین بغیر حق یعنی بباطل میکنند **و** در حقیقت عمومیت و خصوصیت کافرین و مؤمنین سلف یا خلف **یا** در هر دو مفسرین فی الاصالة دو قول دارند **قول اول** مذهب جبریه است که مراد از این تصریف صریح است که خالق خود صارف و مانع کفار و فجار از ایمان آوردن است چه عقول و افهام و انظار کفار را از تصدیق و ایمان آوردن و از نظر در دلایل و از اعتقاد براهین و معاجز داله بر ثبوت حق صرف و منع میکنند و از قبول آن بر میگرداند بسوی خلاف ایمان کما قال الامام **الرازی** و غیره فی ذیلها بقوله و احتج اصحابنا بهذه الایة علی انه تعالی قد یمنع عن الایمان و یصد عنه و ذلک ظاهر انتهی کلامه حاصل اصحاب جبریه باین آیه احتجاج میکنند بر آنکه گاهی او تعالی منع میکند از ایمان آوردن و صد آن میکند و آن ظاهر است **قول ثانی** مذهب عدلیه که منع الهی از ایمان بر تقدیر عقلا و نقلا جایز نیست و الا آنچه مقصودش بود او در کافر کفر باشد پس ارسال رسل و انزال کتب و وعد و وعید و تهدید و تهذیب بغیر حق بکفار کند خود نقض مقصود خود را نماید پس تا حق عذاب ایشان نماید بان ظلم الظالمین خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **تذکره** هرگاه این واضح و ثابت شد **پس** تاویل این آیه واجب است و آن بوجوه میباشد **احدها** راس المفسرین ابن عباس فرموده یرید الذین یتجبرون علی عبادی و یحاربون اولیائی ساصرفهم عن قبول آیاتی و التصدیق بها حتی لا یؤمنوا بی عقوبة بجرمان اصلا بتعاندهم عن الحق کقوله فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم **رواه** جم غفیر عنه منهم الثعلبی **و** البغوی **و** صاحب اللباب **و** السیوطی **و** صاحب التیسیر یعنی از این صرف و منع جبارین کفار و مشرکین اند که تجبر و تکبر و تعلو میکنند بر بندگان من و محاربه مینمایند و بجنگ اولیاء من از انبیاء و خلفاء من بر میآیند و آن جبارین مشرکین که قطعا بعلم ازلی خود میدانم که ایشان ایمان نخواهند آورد خاص همان طوایف متکبرین را منع میکنم و بر میگردانم از قبول آیات و علامات من و از تصدیق بان علامات و آثار تا آنکه ایمان نیارند من معاقب و معذب بکردند بجرمان هدایة و رشد بمقابل عناد ایشان از قبول حق از این مراد آن کفار متجبرین اند که از عصر نبوی الی القیمة میباشند زیرا که در این آیه **و** ساصرف یتکبرون **و** تا غافلین همه صیغها بالفاظ استقبال ابو جهل و ابو لهب و مضاهی و امثال ایشان الی القیمة میباشند چه ایشان انحراف کردند و ایشان محرف ساخت قاریب ایشان را **اما** در این آیات سکام دارند که چه است نزد **سفیان بن عیینه** مراد آیات قران اند فالمراد سامنعهم عن فهم القران و آیاته یعنی من منع میکنم ایشان را از فهم معانی قران **نزد ابن جریج**

مراد از این آیات خلق و وجود آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست سأصرف عن ان یتفکروا فیها و یعتبروا بها یعنی متکبرین را بجهة تکبر صرف و صد و منع میکنیم از تفکر و
نظر و تامل در سموات و ارض و از آنچه در بین اینهاست چه ایشان بتکبر خود عبرة نمیگیرند و نظر نمیکنند **امّا نزد دانا** نکه مراد خاص متکبرین اهل مصر است فالمراد
بالآیات الآیات التسعة التی اعطاها الله لموسی پس مراد بآن آیات نُه معجزه موسی میباشد **پس** بنا بر این غرض اینست که مانع میشود از نگاه و قبول
کردن این آیات نه فراعنه مصر و تبعه او را بجهة کفر مرسوخ دایم قدیم ایشان **ثانیها** نزد زمخشری چگونه در قلوب بزرگان کفار کفر و تکبر مرسوخ و مرکوز مطبوع
گردیده و در شهوات نفسانی منهمک اند لهذا اخذلان ایشان را صارف میشوم و باز میدارم از میلان نظر بآیاتم **و بعد** از فضیل ابن عیاض روایة کرد قال ذکر
لنا عن رسول الله اذا عظمت امتی الدنیا نزع عنها هیبة الاسلام **و** ترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر حرمت برکة الوحی یعنی پیغمبر فرمود وقتیکه امت
من دنیا عظیم میشود از ایشان هیبة اسلام منع کرده میشود **و** وقتیکه ترک امر معروف **و** نهی منکر کردند حرام میگردد برکة وحی از ایشان **اقول** مفهوم این حدیث
شریف کانه مخصوص اهل اسلام چهارده صدی است **ثالثها** المراد سأصرف و سامنع الکافرین المتکبرین المعاندین جمیعاً من معارضتهم بالآیتان
تماثلة بآیاتی و معجزاتی و علاماتی علی توحیدی و صدق نبوة انبیائی الی القیمة فلن یتمکنوا ابداً علی ابطال الآیات والحجج والبینات علی الحق والصدق و
لن یقتدروا علی المنع من اظهارها الانبیاء **و** من اتباعها العلماء **و** من اتباعها المؤمنین اصلاً کما منع فرعون واتباعه موسی وهارون علی معارضة
بالسحر والمنع من اظهارها و بنی اسرائیل من اتباعها فصرفتهم بالاهلاک لتکبرهم و تعدیهم یعنی مراد از این صرف منع جمیع کفار جبارین متکبرین از معارضه
بآیتان مماثل آیات قرآن و معجزات و علامات من بر ثبوت توحید من و صدق انبیاء من تا قیمة پس ایشان اصلا بر اعلام ابطال آیات و حجج و بینات حقه بر ثبوت
حق متمکن شده نمیتوانند **و** قادر ابداً منع از اظهار آن بانبیا و بخلفا **و** از اتباع آن بعلما **و** اتباع آن بتبعه اصلاً مطلقا نمیشوند چنانچه فرعون و تبعه او معارضه اعجاز
موسی بسحر و منع او از اظهار و مومنین از اتباع آن میشدند **و بخت نصر** اراده اعدام توراة بالکلیه از دنیا **و سلطان حبش** اراده ابدام کعبه کرده بودند
متمکن و مقتدر نشدند بلکه همه ایشان بهلاک اینها مانع شدم بجهة تکبر و تعدی ایشان **و** همین وجه از احد وجوه عدلیه معتزله و امامیه منهم الشیخ الطایفه **و** شیخ
طبرسی **و** شیخ ابو الفتوح رازی است **و** این اخبار بعمومیت متکبرین آیتین الی القیمة است **و زمخشری** معتزلی هم بعد نقل ثانی الوجوه ثالث الوجوه
قریب بهمین تجویز کرده **فی الکشاف** قال وقیل سأصرفهم عن ابطالها و ان اجتهدوا کما اجتهد فرعون ان یبطل آیة موسی بان جمع لها السحرة
فابی الله الا علو الحق وانتکاس الباطل **و یجوز** سأصرفهم عنها **و** عن الطعن فیها **و** الاستهانة بها **و** تسمیتها سحراً باهلاکهم **ثم** قال وفیه انذار
للمخاطبین من عاقبة الذین یصرفون عن آیات الله لتکبرهم و کفرهم بها لیکونوا امثالهم فیسلک بهم سبیلهم انتهی یعنی بقول مراد از سأصرفهم صرف
و منع کفار از ابطال آیات اله است هر چند جد و کد در آن نمایند چنانچه جد و جهد لا نهایة فرعون میکرد در ابطال آیة موسی باجتماع سحره در معارضه آن بآیتان
سحر بمقابل اژدهای موسی و خدا ابا کرد مگر بعلو و ثبوت حق و نگون سرگردانیدن سحر باطل ایشانرا **و جایز** است که مراد از صرف ایشان از آیات منع اینها و منع
اینها و منع از طعن ایشان در آیات اله از قرآن و معاجز اُخَر **و** از توهین بآنها **و** از تسمیه اینها بسحر و جادو بهلاک اینها **پس** ازین فرمود که در این انذار و تحذیر
بمخاطبین است از سوء عاقبة آنانکه ممنوع و مصروف میشوند بعلو و تکبر خود از نظر و تامل و تدبر از آیات و معجزات باهر قاهره اله پس بجهة تکبر اختیار کفر میکنند مثل
متکبرین خلف میشوند پس سلوک کرده میشود بخلف معرضین از آیات مثل سبیل و سلوک متکبرین سلف **و دو** ابجاوجوه **اُخر** از تأویلات عدلیه معتزله است میکنیم
تا بکثرت ادله تقویه عقاید بکمال حاصل شود **الاول** قال الجبائی لا یجوز ان یکون المراد منه انه تعالی یصرفهم عن الایمان بآیاته لأن قوله سأصرف یتناول
المستقبل وقد بیّن تعالی انهم کفروا و کذبوا من قبل هذا الصرف لانه سبحانه وصفهم بکونهم مشرکین بتکبرهم فی الارض بغیر الحق **و** بانهم یروا سبیل
الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا فثبت ان الآیة دالة علی ان الکفر قد سبق و حصل لهم فی الزمان الماضی فقوله
تعالی سأصرف عن آیاتی یدل علی هذا الصرف ما حصل و ما سبق لهم فی الزمان الماضی فهذا ثبت و دل علی ان لیس المراد من هذا الصرف عن
الایمان الی الکفر بالله حاصل آنکه جایز نیست که مراد از این صرف و منع از ایمان و صرف الی الکفر باشد بچند وجه | این سأصرف صیغه استقبال است و کفر ایشان
ثابت قبل از این صرف حاصل بوده **ب** بوجود و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا نیز متضمن زمان استقبال است که آن کفار اگر راه رشد را میبینند
میکنند آن سبیل رشد و هدایة را اخذ نمیکنند بل آنرا دانسته ترک میکنند **ج** و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا یعنی اگر راه غوایة و ضلالة را می بینند
و آنرا اخذ میکنند **پس** خود این فقرات آیة که بصیغ استقبال وارد اند دلالة دارند که تکبر کفرشان سابق و حاصل و ثابت بوده **پس** این سأصرف بعد

بخت نصر اراده اعدام توراة و سلطان حبش اراده اعدام کعبه داشت ١٢

و تأویلات عدلیه معتزله ١٢

کفر سابق بوقوع آمده واین دلالت ندارد که خالق صرف ایشان از ایمان الی الکفر کرده اصلاً **ثانی** ان قوله ساصرف مذکور علی وجه العقوبة علی التکبر ثم الکفر

فلو کان المراد من هذا الصرف هو کفرهم لکان معناه انه تعالی خلق الکفر فیهم عقوبة لهم علی اقدامهم علی الکفر **و** معلوم ان العقوبة علی الکفر بمثل ذلک الفعل المعاقب علیه لا یجوز فثبت انه لیس المراد من هذا الصرف الکفر بالله تم حاصل قوله تعالی ساصرف مذکور بروجه عقوبة وسزا بر تکبر و کفر سابق شان شده **و** اگر مراد ازین صرف کفر شان میبود هر آئینه معنیش چنین می شد که او تعالی کفر درایشان آفرید بطور جزا و سزا بجهة اقدام وارتکاب شان بر کفر **و** معلوم است که عقوبة وسزا بر کفر کفر نمیباشد و جایز نیست **پس** باین ثابت شد که مراد ازین صرف تخلیق کفر و صرف از ایمان اصلاً نمی باشد **ثالث**

انه تعالی لو صرفهم عن الایمان وصدهم عنه فکیف یمکن ان یقول مع ذلک فما لهم لا یومنون **و** فما لهم عن التذکرة معرضین **و** ما منع الناس ان یومنوا فثبت ان حمل الایة علی هذا الوجه غیر ممکن فیجب حمل الایة علی وجه صحیح معقول یعنی او اگر صرف وصد ایشان از ایمان میکرد پس چگونه ممکن وصحیح می شد معهذا استفسار از ایشان که چرا کفار ایمان نمیآرند **و** چرا ایشان از پند ومواعظ اعراض میکنند **و** چه منع کرد مردم را از ایمان آوردن **و** اگر خالق مانع میبود در جوابش میگفتند که تو خود مانع شدی ما را از ایمان آوری چنانچه ابلیس در جوابش گفت که مرا از نار آفریدی ما دیته علویه تکبر مرا منع از سجده خاکی میکند **و** ثابت شد که حمل آیه بر ظاهر اینوجه ممکن نیست **پس** واجب شد حمل این آیه بر وجه صحیح معقول **وجه اول** قال الکعبی **و** ابو مسلم الاصفهانی ان هذا الکلام تمام لما وعد الله موسی به من اهلاک اعدائه **و** معنی صرفهم اهلاکهم فلا یقدرون علی منع موسی من تبلیغها **و** لا علی منع المؤمنین من الایمان بها **و** هو شبیه بقوله بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فاراد تعالی ان یمنع اعدائه موسی من ایذائه ومنعه من القیام بما یلزمه فی تبلیغ النبوة والرسالة حاصل آنکه این آیه از تمامی وعده موسی است از هلاک ساختن دشمنان او **پس** معنی صرف درینجا اهلاک اعدا او ست تا قادر نشوند بر منع موسے از تبلیغ رسالة **و** متمکن نشوند بر منع مومنین از ایمان بایات موسی این شبیه آیه بلغ ما انزل الیک الخ حاصل آنکه تبلیغ رسالة کن وخدا حافظ تو مانع از وصول مضرة وانه منع مردم میباشد پس مراد منع اعدا او از ایصال ایذا بموسی ومنع او از قیام او با آنچه لازم مرد تبلیغ رسالة ونبوة میباشد **وجه ثانی** از تاویل ابو علی جبائی قال ساصرف هو ان الله المتکبرین عن نیل ما فی ایاتی من العز والکرامة المعدین للانبیاء والمؤمنین **و** انما یصرفهم عن ذلک بواسطة انزال الذلة والاذلال بهم وذلک یجری مجری العقوبة علی کفرهم وتکبرهم علی الله **و** ترجمه این در وجه سابقه ذکر شده **وجه ثالث** در تاویل آیه ساصرف عن ایاتی ان من الایات ما لا یمکن الانتفاع بها الا بعد سبق الایمان فاذا کفروا فقد صیروا انفسهم بحیث لا یمکنهم الانتفاع بتلک الایات فیصرفهم الله تعالی عنها حاصل آنکه مراد آنست ازین که بتحقیق بعض آیات اند که انتفاع بان ممکن نیست مگر بعد سبق وتقدم ایمان بران پس وقتیکه ایشان بتکبر کفر کردند و کافر بودند قبل از ایمان پس گردانیدند ایشان جانهاے خود را چنانچه متمکن نشدند بانتفاع ازان آیات پس درانوقت خدا صرف کرد ایشان را ازین آیات لاحقه **وجه رابع** در تاویل آیه ساصرف ان الله تعالی اذا علم من حال بعضهم انه اذا شاهد تلک الایة فانه لا یستدل بها بل یستخف بها ولا یقوم بحقها فاذا علم الله ذلک منه صح من الله تعالی ان یصرفه عنها حاصل آنکه او تعالی وقتیکه از حال بعض کفار متکبرین که هرگاه اینها معاینه آیات جدیده آخر نظر نمیکنند واستدلال بان آیات نمیکنند بلکه خفیف میسازند و بیشمار ندآنرا و توهینش میکنند وقیام بحق واقامت او نمیکنند پس از دانستن خدا حال آنها صحیح است که او تعالی صرف آن کفار از ان آیات بکند **وجه خامس** در تاویل آیه ساصرف محکی ومنقول از ابو الحسن بصری است انه قال ان من الکفار من یبالغ فی کفره وینتهی الی الحد الذی اذا وصل الیه مات قلبه فالمراد من قوله ساصرف عن ایاتی هولاء یعنی از کفار کسی در شرک و کفر خود بحد نهایت میرسد پس دل او بمیرد یعنی سیاه دل بالکلیه میشود پس مراد از صرف درینجا اینچنین کفار **و** وجوه دیگر اندراز ذکر اینها همین قدر کافی است **بحث رابع** از متکبرین مراد بزرگان کفار اند که خود را بزرگ قوم ورئیس ایشان دانسته تکبر ومن هستی خود با انبیا واتباع مومنین بمکابره ومعارضه ومحاربه وقتیا صدیقا ارتکاب کردند وگذاره می نمایند **رازی** معنی یتکبرون فرمود انهم یرون انهم افضل الخلق وان لهم من الحق ما لیس لغیرهم **و** هذه الصفة اعنی التکبر لا تکون الا لله تعالی لانه هو الذی له القدرة والفضل الذی لیس لاحد سواه فلا جرم یستحق کونه متکبرا **و قال** بعضهم التکبر اظهار کبر النفس علی غیرها و صفة التکبر صفة ذم فی جمیع العباد **و** صفة مدح فی الله جل جلاله لانه یستحق اظهار ذلک علی من سواه لان ذلک فی حقه حق وفی غیره باطل **و** در **مجمع** هم همین مضمون ذکر فرموده یعنی متکبرین خود افضل خلق میشمارند وگمان میکنند که برای ما چیزیست که برای غیر ما نیست حالانکه صفة مستعد اللهما

تکبر صفتی خاص مر خدا را است و بغیر او احدی را نمیسزد و چه او سبحانه واجب لذاته غنی از غیره ذو القدرة و الفضل است که هیچ یکی از کل ما سواه اصلا و ابدا مثل او نمیباشد پس لا جرم لائق مستحق تکبر هست **و بقولی** تکبر اظهار کبر بنفس خود بر غیر میباشد **و** صفة تکبر فی الواقع مذموم در حق جمیع من سواه من العباد میباشد **و** صفت مدح و ثنا در ذات خالق است زیرا که اظهار کبر و تکبر را مستحق بر کل من سواه **و** این صفت در تعالی حق **و** در غیر تعالی از جمیع ممکنات و موجودات باطل است **اشکال** تکبر بغیر الحق چگونه فرمود چه تکبر هر گاه باز اسن باطل و مذموم است **پس** اینده لالت دارد که تکبر گاه بحق هم میباشد و تکبر بحق کجا و چگونه جایز میباشد **جواب** تکبر در هر حال باطل و حرام غیر جایز است مطلقا برای عبد الا اظهار کبر مومن محق را عند الباطل جایز بل بالجملة واجب است کما قال المتکلمون و المفسرون ان اظهار الکبر علی الغیر قد یکون بالحق فان للمحق ان یتکبر علی المبطل فی الکلام المشهور التکبر علی المتکبر صدقة **سوال** اعراب بغیر الحق چیست **جواب** در ان دو وجه اند **احدهما** نزد بعضے صله کبر واقع شده پس تقدیر شرح یتکبرون بما لیس بحق و هو دینهم الباطل و ظلمهم المفرط **ثانیهما** این متعلق بمحذوف جمله حالیه از فاعل تکبرون بتقدیر ملتبسین بغیر الحق **او** یتکبرون غیر محقین میباشد و وجه ثانی اکثر است ثم الله اعلم **بحث خامس** رشد یرشد رشدا بمعنی صواب خلاف غی و ضلاله **و** رشاد اسم فهو راشد و رشید فاعل و صفة از ثلاثی مجرد بمعنے زیرک و صاحب دانش و فهم **و** مرشد از مزید بمعنی راه نماینده و هادی و بهدایة رساننده **و** ارشدنی الی الشیئ ای دلنی علیه **و** مراشد جمع مرشد بمعنی طرق در صراح گفته ارشده الله فهو رشید و المراشد میان راهها الطریق الا رشد نحو الاقصد **بحث سادس** آیا رشد بفتح را و شین است و درینجا یا بضم را و سکون است در ان دو قرائة اند **قرائة اولی** قرائة حمزه و کسائی است **و قرائة ثانیه** قرائة باقی قراء است **سوال** فرق ما بین این دو قرائة چیست **جواب** تفریق در ان ابو عمرو کرده فقال الرشد بضم الراء الصلاح لقوله تعالی فان آنستم منهم رشدا ای صلاحا **و** الرشد بفتحهما الاستقامة فی الدین کما قال تعالی مما علمت رشدا **و الکسائی** هما لغتان بمعنی واحد مثل الحزن و الحزن و السقم و السقم **و قیل** الرشد بالضم الاسم و بالفتحتین المصدر یعنی رشد بضم اول و سکون ثانی بمعنی صلاح میباشد بدلالة آیه دیگر که اگر شما میدانستید و معاشرة از مردم سفها و اطفال بالغة الذین صلاح را دریافتید پس تفویض کنید بسوی ایشان امور ایشان را **و اما** بفتحتین اول و ثانی بمعنی استقامة در دین و ثبات رای و عقل و فهم میباشد **و بقول کسائی** این دو لغة اند بمعنی واحد چون حزن و حزن و سقم و سقم **و بقولی** رشد بضم اسم است **و** بفتحتین مصدر **بحث سابع** و ان یروا کل آیة لا یومنوا بها **ذلک** انجالات عطف بر یتکبرون و داخل مع ذلک در حکم اند پس معنیش آنکه و اگرچه متکبرین مشاهده و معاینه بعیون الرؤس خود میکنند هر معجزه از معجزات و هر آیتی از قرآن و هر حجتی و دلیلی از حجج و دلایل بر ثبوت حق و بطلان باطل قدیما و حدیثا سبب تکبر خود ایمان نمی آرند ایشان بآن **و** مراد عموم لنفی النفی یعنی عموم نفی یعنی یکفرون بکل واحدة منها لعدم اجتلائهم ایاها کما هی **سوال** معنے آیه درینجا چیست **آیا** لغوی مراد است **یا** شرعی **و** اگر مراد شرعی است **آیا** معنی کدامی است **بیانه جواب** بدانکه آیة در لغة علامة بمعنے نشانه خاصة برای شناخت الشی میباشد **و** جمعش آیای **و** آیایی **و** ایات **و** بمعنی عبرة **و** امارة **و** نزد **اهل اشتقاق** اصل آیة اوییة بالتحریک میباشد نزد **سیبویه** مهموز الفاء **و** اجوف واوی بمقابل عین **و** ناقص یائی بر وزن فعلة میباشد فما کان موضع العین منه واو **و** اللام یاء فالکثر مما موضع العین و اللام منه یا آن مثل شوبت **و** النسبة الیه آووی **نزد فراء** الایة هی من الفعل فاعلة **و** انما ذهبت منه اللام **و** لو جائت تامة لجائت آییة **و** لکنها خففت **و فیروزابادی** گفته الایة العلامة **و** الشخص **و** وزنها فعلة بفتح الاول و سکون الثانی **و** فعلة محرکة فاعلة **ج** ایات **و** ایای **و** آیاء **و جج** آیائی **اما در شریعة** علم بر قول فعل خارق از معقولات و مقولات الهی گردیده خواه بردست انبیاء و خلفاء منصوصه خود ایجاد کنند خواه توسط احدی تا دلالت کند بر حقیقة و صدق و ثبوت وجود موجد و مظهر آرنده او **و** معارضه آن اصلا ممکن نباشد **پس از قرآن** خاص قطعه و طایفه و پاره کلامی متصل باهم تا انقطاع و آخر آن باشد خواه کثیر العبارة باشد خواه قصیر و قلیل العبارة **و** آیه بر سبیل اعجاز علم گردیده و آن فعل خواه اعاده و ایجاد معدوم باشد خواه بر عکس یعنی اعدام موجود چون مبتلعات عصا موسی **و** مبتلعات و صورة منقوشه و شیر بر تکیه مامون الرشید **و** بر حجاب و پرده متوکل ملعون هر یکے ازینها بالانفراد بالکل یک یک آدم را در مجلس و معاینه از وقتا مامون الرشید **و** در مجلس متوکل لعین دریده دریده یک یک آدم را بلع و فرو برده کرده **و** بعد آن بحالة و صورة منقوشه اصلیه خود گردیده اصلا و ابدا اثری ازان مبتلعات عصا موسی **و** از مبتلعات دو صورت منقوشه دو شیر نمودار و معاینه نشده **تنبیه** هر گاه این وضح شد پس بدانکه درینجا مراد از کل آیه جمیع انواع افعال از معجزات **و** اقوال الهی از کتب منزله سماوی خصوصا سور و آیات از عبارات قرآنی مقصود و مطلوب بوجود لفظ کل آیة میباشد **پس** ازینجمله و ان یروا کل آیة اخبار و اعلام تعالی بنبی و بمعاصرین آنحضرت میباشد که طوایف اکابر متکبرین کفار و فجار تا بقا خود ایمان در زمان استقبال نخواهند آورد **و** غرض ازین جمله تسلی نبی و قطع طمع پیغمبر از ایمان آوری ایشان میباشد **بحث ثامن** و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه

جواب سوال معنی آیه لغوی و شرعا و وفاق ماخذ آیه چیست

سبیلا وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا واین عطف تاقبل است گویا بمورد بیان دلایل منوا میباشد وسبیل رشد عبارة از طریق هدایة و دین حق صحیح ثابت بعلم و عمل و سبیل غی غوایة و ضلالة بخلاف حق صحیح میباشد یعنی بناء ان یعنی واگر معاینه و مشاهده هم میکنند بعیون الرؤس خودهمه کفار متکبرین طریق صواب را مستقیم راعیانا آن راه حق ثابت صحیح دیده ودانسته عمدا نمیگیرند و ترک آن بجهة تکبر و عناد و جهل خود علانی میکنند واگر طریق ضلالة و راه باطل میبینند و بچشمهای خود معاینه مینمایند آن راه باطل و ملت کفر و عاطل ایجهال رغبة دل میگیرند و بسبب آن کفر را بعمل میآرند و بقولی مراد از رشد ایمان و از غی کفر و شرک میباشد و بقولی مراد از رشد هر امر محمود و معقول و منزل من الله و از غی مراد هر امر مقبوح و منقدوح مذموم فی العقل عند الله میباشد فالحاصل ان اکابر

المتکبرین من الکفار والمشرکین ان یروا و یبصروا طریق الحق الواحد عیانا عملا یترکوه ولا یتخذوه ولا یختاروه ولا نفسهم طریق فی الدین لیسلکوه فیه و یصلوا الی الصواب والحق والهدایة المطلق الرشاد المحقق وان یروا و یعرفوا قطعا طریق الکفر والضلال ختاروه و یتبعوه بسبب رسوخ کفرهم السابق و ترک نظرهم فی الدلایل و اعراضهم عن الاستماع فذلک عادتهم قدیما و حدیثا حاصل این آیه شریفه آنکه اکابر متکبرین مشرکین و کفار و فاسقین فجار اگرچه معاینه میکنند وقطعا طریق حق و صراط مستقیم واحد بحق و هدایه و سداد و صواب مطلق را عیانا وقطعا شناسند آنرا بهوا پرایی النفوس خود آن طریق حق صحیح موصل الی الله را در دین اختیار و ختیار نمیکنند تا بسبب آن بسلوک در آن بسوی صواب حق ثابت و هدایه و رشد مطلق بلا ترد و میرسیدند بل ترک آن صراط مستقیم ثابت را عمدا و عنادا شناخته و دیده میکنند واگر کفر و راه ضلالة و غوایه را قطعا و انسته بجای آن ایثار و اتباع و اختیار او بر دین حق مینمایند بسبب رسوخ کفر بد ایشان سابقی و تقلید اسلافی و طمع جیفه دنیاوی و ترک نظر بالکل میکنند در حجج و دلایل و اعراض مطلق از شنیدن آنها و گوش گذاری انبیاء ان عقلی و اثاری پس این اکابر کل کفار متکبرین را قدیما و حدیثا همین عادة مستمر میباشد و هر از حینین احوال و کردارش ثابت شدا و چگونه مهتدی و رستگار میشود لهذا باید همانها بسوی همان حالة و اسگذاریم و بلغ میشویم چه خود عاقل فاعل مختار میباشند من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ولا اکراه فی الدین بعد نصب الدلایل و ازاحة علت و اگذاشتن انها بحالة خود و تبشیر ش بیباک قرف شده ثم الله اعلم بمراد کلامه **بحث تاسع** ذلک بانهم کذبوا بایاتنا وکانوا عنها غافلین ذلک مبتدا و بانهم مع جمله خبر ش است و غفلة بمعنی بی خبری و نا بیدا دو معلوم از قلب یعنی او میباشد **در مصباح** گفته الغفلة غیبة الشیء عن بال الانسان

و عدم تذکره له و قد یستعمل فیمن ترکه اهمالا و اعراضا کما فی قوله تم وهم فی غفلة معرضون یقال منه غفلت عن الشیء غفولا من باب تعد و له ثلثة مصادر غفول وهو اعمها و غفلة وزان تمرة و غفل وزان سبب و اغفل اغفالا **بحث عاشر** و این مشار الیه ذلک خلاف کردند نزد بعضی بصر فهم عن الایات نزد بعضی باتخاذ ایشان غی و ترک طریق رشد نزد بعضی رشد هر امر محمود و ممدوح و غی هر امر مقدوح مذموم میباشد تذنیب پس الحمله تذنیبیه و بیان سبب ترک رشد و اخذ سبیل غی وارد شده یعنی آن ترک دین حق و اخذ راه کفر باطل کردند بجهة آنکه ایشان تکذیب میکردند و غلط و دروغ میشمردند آیات و معجزات و بینات ما را حمل بر جادو و سحر و نظر بندی میکردند وکانوا عنها غافلین سبب دیگر از تکذیب ایشان بیان کرد که ایشان از غافلین و معرضین از ایات ما بودند چه ضعفا بیرهان و نظر و تامل در ایات ما منکر و ندو هر کس که گوش و نظر و تامل نکند دلایل و حجج و بینات را البته او بی خبر و بی اطلاع و غافل از حقیقة احوال چون ساهی و ناسی میباشد **اشکال** شرط تکلیف حصول معرفة و علم بتکلیف و کیفیة میباشد هرگاه ایشان غافل و بی خبر از حقیقة حال بودند **پس** هر غافل و بی معرفة و بی اطلاع از حال تکلیف عقلا و شرعا غیر مکلف و لا ماخوذ بجهة غفلت میباشد پس چرا در باره ایشان توعید اعظم و تهدید اتم وارد شده **جواب** بدو وجه است **احدهما** ایشان بعناد و جهل و کبر خود راه در غفلة انداختند و متغفل و متوجه نشدند و عمدا اعراض کردند لهذا مستحق ذم و توعید میباشند **ثانیهما** آنکه این غفلت در اینجا تشبیهی است نه غفلة حقیقی که زوال علم و تذکر طبعا از قلب باشد چون صم بکم عمی فهم لا یبصرون پس مراد آنست که رفتار و کردار از دین و دلایل ناشنیده و دیده و فهمیده چون غافلان و بیخبران از حقیقة حال بانها میکردند لهذا بذم و وعید مستحق گردیدند اشکال عاید نمیشود و **بعض اعلام** فرموده اند که بکبر ایشان سبب دو چیز گردیده **اولهما** صرفهما عن تدبر ایات الله و عن النظر فیها **ثانیهما** مورث غفلة لانهم واظبوا علی الاعراض عنها حتی صاروا بمنزلة الغافلین عنها فلاجل ذلک ترکوا سبیل الرشد واخذوا سبیل الغی والضلالة ثم الله اعلم **بحث حادی عشر** والذین مع جمله بابعدش مرفوع المحل بالابتداء و حبطت اعمالهم خبرش است **بحث ثانی عشر** حبوط در لغة بمعنی سقوط العمل و الجزاء میباشد

کاندیعمل از حبط یحبط حبطا و حبوطا و اصل حبوط درد و مرضی هست که در بطن شتر ناشی میشود **در مجمع** فرموده و اصل الفساد من الحبط وهو داء یاخذ البعیر فی بطنه من فساد الکلاء علیه و یقال حبطت الابل تحبط حبطا اذا اصابها ذلک و اذا عمل الانسان عملا علی خلاف الوجه الذی یرید یقال احبطه

جواب اشکال شرط تکلیف حصول علم بتکلیف است پس ایشان غافل غیر مکلف
ماشاء الله

بحث ثالث عشر والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم و این عطف برجملهٔ ماقبل است پس آیا این اخبار خاص از احوال متکبرین مذکورین
است یا عام از کل کفار مکذبین درین دو وجه اند عمومیت اولی ودران داخل نیز متکبرین مذکورین اند پس معنیش آنکه وآنانکه تکذیب میکنند و دروغ بشمارند معاجز
وبینات الهیه را که دال بر وجود واحدانه و بر صدق نبوة انبیاء وخلافت خلفاء منصوبه منصوصه شد وکتب الهیه اند وتکذیب مینمایند حشر ونشر وجزا وسزا وجسمانی بروز
قیامة را ساقط میشوند همه عملهاشان نیک انها را پس جزائی وثوابی بر اعمال معموله خود اصلا نمیابند زیرا که خلاف نتیجهٔ مطلوب بوقوع آمدند وآنچه بخلاف وجه مطلوب
بوقوع میاید او غیر صحیح ولا ثابت باطل کالعدم میباشد پس آنچه غیر ثابت وغیر صحیح در وقوع میباشد جزاء او هم غیر لازم ولا ثابت عقلا ونقلا است و عدم
استحقاق جزائی را تعبیر بحبط عمل کرده میشود یعنی انها نه عملی ثابت ونه جزائی وحقی بمقابل آن دارند و معنی احباط بالتفصیل مکرر در مجلدات سابقه خصوصا
در مجلد اول سورهٔ بقره ذکر شده در کشاف در لقاء الآخرة گفته یجوز ان یکون من اضافة المصدر الی المفعول یرای ولقائهم الآخرة ومشاهدتهم
احوالها ومن اضافة المصدر الی الظرف بمعنی ولقاء ما وعد الله فی الآخرة اینجواب سوال تقدیری هست که این اضافه لقا بچه است زمخشری
جوابش بدو وجه داده احدهما جایز است اضافه بمفعول به خود چون لقائهم الآخرة تقدیر باشد بمعنی مشاهده ایشان احوال قیمة را ثانیهما جایز است
که این اضافه مصدر بظرف باشد بمعنی لقاء ما وعدهم الله فی الآخرة اشکال این آیه دلالت دارد که بعض اعمال کفار صحیح اند وتکذیب آیات وتکذیب
یوم الجزاء یوم الحشر والنشر باشد حبط صحیح اعمال تمامی شود وعقل وعدل مقتضی است که بجهة شرک که از اعاظم واصل اصول جرائم واقبح قبایح است کل افعال
واعمال غیر مقبول وغیر ثابت باشند پس تصحیح بعض دون البعض وابطال آن بعد الثبوت لایجوز است موجب جهل الهی از حال ومآل وظلم بفاعل میباشد
جواب بدانکه اعمال وافعال خالی از دو حال نیست یا عقلی محض اند بغیر اشتراط نیت تقرب ایمان یا سمعی محض اند مشروط بایمان وبتقرب افعال
معهوده الهیه پس آنچه از مستحسنات عقلیه بغیر شرط باشد چون مداوات ومعالجات مریضان و خلاصی مظلومان و بنار قناطیر و صفائی و امن
طرق از سارق وقاطع و حفر آبها بین راه برای آبخوری مسافران و بنار کاروان سرائے و الباس عریان و انفاق جایعان وامثال انها امور اخرو
وایضا اعواض الام ومریض ابتدائی در غیر حق مکلفان البته در اینچنین امور مستحسنه جزائی وثوابی عقلا لازم وثابت است نزد اهل ظاهر واهل
حدیث اگر در آخر اعظم مبطلات انها بالفعل بیاورد پس آنچه در احادیث وروایات ذکر حبطت اعمالهم آمده او محمول بر ابطال این اعمال وحبط ثواب آن میباشد
نزد امامیه ومحققین شعریه جزاء اینچنین اعمال عقلیه بانها لازم الحصول خواه در دنیا و یا در عقبی تخفیف جزئی از عذاب میباشد آیا دائما تفریقا علی الاوقات
یا یکدفعه منقطع باشد دران خلاف بدو قول کردند اما عمل سمعی که مشروط بعد تصدیق وایمان وکل دین پس آن اعمال اگر مکذبین کفار بکل دین اسلام
یا بعض ضروری آن چون عود محشر جسمانی بر عمل سمعی معهوده را اگر بعمل بیارند او فی الاصالة غیر صحیح ولا ثابت است زیرا که او بحسب شرط مشروط فی الصحة بوقوع
نیامده پس بطلان اصل عمل فی البدایة جزائش وثوابش در آخر نمیباشد زیرا که قاعده کلیه عقلیه وشرعیه اذا بطل الشرط بطل المشروط معا میباشد تنبیه
پس اینچنین حالت را تعبیر بحبطت اعمالهم در کتاب الله وسنت رسول الله وارد وبران محمول شده نه بر حبط عمل وثواب بعد ثبوت آن چه او موجب جهل او
ظلم عامل لایجوز است جواب ثانی بعض اعلام اینجا فرموده که بالا هرگاه ذکر حال متکبرین غافلین فرموده پس اینجا از انها مع عموم کفار مکذبین احوال اعمال
انها ذکر فرموده واعلم یجوز ان یظن انهم مختلفون فی باب العقاب لان فیهم من یعمل بعض اعمال البر فبین تم حال جمیعهم سواء متکبرا او متواضعا
او کان قلیل الاحسان او کان کثیر الاحسان فقال والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة یعنی بذلک جحدهم للمیعاد وجرأتهم علی المعاصی فبین تم ان
اعمالهم محبطة یعنی بدانکه مظنون هست که کل کفار مختلف در عقاب باشند زیرا که در ایشان کسی که بعض اعمال بر ونیک بکند پس او سبحانه ذکر کرد احوال
کل ایشان را بالسویه خواه متکبر غافل باشد خواه متواضع خواه قلیل الاحسان خواه کثیر الاحسان پس در اینجا با کل ایشان فرمود آنانکه تکذیب بآیات ما وبحضور
وحصول عالم آخرة کنند یعنی بایجاد قیمة وحصول جزاء وسزا او را انکار نمایند وجرأة بر کفر وشرک ومعاصی نمایند پس در اینجا بیان کرد که کل اعمال مبروره وحسنه ایشان
چه عقلی باشند چه سمعی حبط وساقط می شوند پس جزا نیکی اعمال ایشان بسبب موت وفوت ایشان بر کفر باطل محض گردید اصلا صله نیکی با ایشان نمیرسد و
تشبیه اش چون حوض گلابی یا کیوره یا خوشبودار گوارا باشد بعد از پر کردن او در او یک جزو از آرد یا قاذورت ونجاسات متعفنة القا بشود همه آن حوض گنده
متنجس وحقیقة وماهیة وصفات او مبتدل میشود و همین قول قائلین بموافات است بمصداق آیه ادفوا بعهدی اوف بعهدکم تا مرگ وموت عمل
نیک هر عامل ودیعة وبطور امانة نابین الاحدیتین میباشد پس اگر وقت موت بتصدیق وایمان رفت جزاء عمل نیک عمری باو حاصل میشود و الا انحل وصله او

جواب اشکال ایراد الاول دار دکر کفار عمل نیکی دارند پس تنها نیز ایات جبطان میشود ۱۲

باطل میشود

باطل میشود **بحث رابع عشر** هل یجزون الا ما کانوا یعملون **بدانکه** هل اینجا صورة استفهام است ولکن مراد بآن انکار و توبیخ است **آیا** بتکبر و تکذیب مخصوص کرده شده توحید ثانی بایشان باشد **یا** عام بکل کفار است **یا** اعم بکل مؤمن و کافر است دران وجوه دارند **در مجمع** فرموده معناه لیس یجزون الا ما عملوه ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا انتهی یعنی ایشان جزای نمیابند در دنیا مگر آنچه ایشان آنرا بعمل و بفعل آورده باشند اگر عمل نیک کرده باشند جزای نیک بینند و اگر عمل بد کرده باشند جزای بد بیابند **رازی** گفته وفیه حذف والتقدیر هل یجزون الا بما کانوا یعملون او علی ما کانوا یعملون **سعودی** گفته لا یجزون الا جزاء الا بما کانوا یعملونه من الکفر والمعاصی **در مدارک** در تفسیر این گفته وهو تکذیب الاحوال تکذیب الارسال **خطیب** گفته لا ثواب لهم الا جزاء ما کانوا یعملون من التکفیر والتکذیب **اشکال** ظاهر این آیه هل یجزون الا ما کانوا منافی حبطت اعمالهم است **چه** حبطت اعمالهم دلالت دارد بر بطلان جمیع اعمال مکذبین بتکذیب شان میشود و جزا ایشان برایشان داده نمیشود خواه صالحات داشتند خواه طالحات **و اینجمله** هل یجزون الا ما کانوا یعملون دلالت دارد بر خلاف بالایعنی آیا جزا در بایشان داده میشود مگر بجمیع آنچه از نیک و بد بعمل آورده‌اند **و** جمع متناقضین چگونه جایز باشد زیرا که هرگاه احباط سابق واقع شد پس عملی باقی نماند جزا بکدام عمل شان داده میشود **جواب** مراد از ین که جمیع نوعین اعمال از نیک و بد حبط شد بل مراد از حبطت اعمالهم سقوط و حبوط حسنات ایشان که مشروط بتصدیق و ایمان است میباشد **پس** از احباط و اسقاط حسنات باقی نماندند از ایشان مگر اعمال کفریات و معصیات **تنبیه** هرگاه این امر واضح شد **پس** مراد از آیه هل یجزون الا ما کانوا یعملون نیست مگر همان اعمال کفریات **پس** جزا همین قبایح معموله بایشان عقبی داده میشود **و بلی** لفظ جزا مشترک الاستعمال حسنات و سیئات معا میباشد **پس** منافاتی مابین الآیتین نیست ثم الله اعلم **تنبیه** در این آیه دلالت است بر فاعل مختار و ذو الاراده بودن عباد چه تکبر و تکذیب و غیرهما اسناد بایشان کرده و ایضا ثابت شد هل یجزون الا ما کانوا یعملون بندگان عامل اعمال خود بالاختیار اند و الا وصف ایشان به یعملون نمیکرد **پس** باطل شد قول مجبره که خالق اعمال عباد خدا است بنده دخلی ندارد **ایضا** ابو هاشم گفت که این دلیل است ان تارک الواجب یستحق العقاب بمجرد ان لا یفعل الواجب بگمان **ان** گفته این آیه دلالت دارد بر علی انه لا جزاء الا علی العمل لیس ترک الواجب بعمل فوجب ان لا یجازی علیه فثبت ان الجزاء انما یحصل علی فعل ضده و همین قول اشاعره است

قوله تعالی

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ ۚ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ۘ اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ○ ترجمه این دو آیه

یعنے فرا گرفت قوم موسی مع سامری که یکی از اراذل منافقین است یهود در عصر حضرت کلیم الله بود یعنی **ان سامری** منافق زرگار بود بعد از حرکت موسی بکوه طور از زیورات طلا و نقره از مملکت فرعون مع تبعه و گرفته نزد سامری جمع کرده شد بامر هارون نبی چونکه بامت موسی اموال غنیمت حلال نبود بر یهود پس نقدین را سامری انداخته از قالب بصورت و هیئت گاو ساله بدلی را بلا روح ولا حیوة برآورد جسد گاو ساله صنعتی کرده بود مراد از آواز و صدا آمد چون صدای گاو ساله میآمد و شنیده می شد آیا ندیدند و معاینه نکردند بنی اسرائیل یعنی دیدند و دانستند که آن گاو ساله جمادی سخن و کلام نمیکند ایشان را و هدایة و راهی هم نمی نماید ایشان را بطرفی و جائے مع هذا الحال بنی اسرائیل بگرفتند آن گاو ساله را بمعبودیة والهیة و گردیدند و شدند ایشان ستمگاران بر جانهائے خود بعذاب نار ابدی **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** مع جلیهم سه قرائة اند **قرائت** حمزه و کسائی حلیهم بکسر الحاء واللام **و قرائت** یعقوب بسکون لام و فتح حا **و قرائت** باقی قرا بضم حا و کسر لام است **و** هر کس که بضم حا و کسر لام و ادغام یا میخواند نزد او جمع حلی چون ثدی و ثدی است **و** هر کس که بکسره حا و لام و تشدید یا میخواند نزد او کسره باتباع کسره میباشد **و** هر کس که بفتح حا و سکون لام میخواند نزد او واحد اسم جنس میباشد اطلاق بر قلیل و کثیر و مراد احد و برجمع میشود **زمخشری و رازی** وغیره گفته‌اند والحلی علی التوحید اسم ما یتحسن به من الذهب والفضة **و** بقول بعضے ما یتزین به من اشیاء الزینة ایضا و تعلیقا یعنی **حلی** عبارة است از اشیاء زیور و زینت از طلا و نقره و جمیع آنچه از اشیاء تزیین ایشان و یتحلی به بستن میباشد **در مصباح** گفته حلیت المرأة حلیا ساکن اللام الیست الحلی واتخذته وعلقته علی جسدها و جمعه حلی والاصل علی فعول مثل فلس و فلوس والحلیة بالکسر الصفة والجمع حلی مقصور وتضم الحاء و تکسر و حلیة السیف زینته **ابن الفارس** گفته

جواب اشکال ظاهر ما هل یجزون الا ما کانوا یعملون و حبطت اعمالهم است

وحسنت لم تلبست الحلوا و اتخذ نته وحلیتها بالتشدید البستها الحلی واتخذتہ لها لتلبسه **در مجمع** فرمود الحلی ما اتخذ للزینة من الذهب والفضة و
یقال حلی الشیء فی عینی یحلو حلواً وحلاوة فهی بحیلو حلاوة و حلیت الرجل تحلیة اذا وصفته بما تری منه و تحلی بکذا تزین به و تحسّن **بحث ثانی** عجلا
بکسر اول اسم گاو ساله وگاو بچه نزدیک ماهیه میباشد چنانچه در **مصباح** گفته والعجل ولد البقرة ما دام له شهر بعده ینتقل عند الاسم والانثی عجلة والعجول **و در**
وجه تسمیه گاو ساله بعجله گمان برده که برائی ان نامیده که او بحیض تولد بسرعة حرکة قیام وقعود ومشی میکند ماخوذ از عجل یعجل عجلاً از باب ضرب بمعنی اسرع
وحضر و استعجل بمعنی امر میباشد **بحث ثالث** جسد بمعنی بدن وجمعش اجساد **در مصباح** گفته الجسد جمعه اجساد و لا یقال الشیء من خلق الارض جسد و بمعنی
جسد اجساد است و برائی هیچ چیزے از خلق زمین جسد اطلاق نمیشود **در بارع** گفته لا یقال الجسد الا للحیوان العاقل وهو الانسان والملائکة والجن و لا
یقال لغیره جسد الا للزعفران والدم اذا یبس ایضاً جسد و جاسد **و** من هذا قوله تعالى فاخرج لهم عجلاً جسداً ای ذا جثة علی التشبیه بالعاقل و بالجسم
والجساد بالکسر الزعفران ونحوه من الصبغ الاحمر والاصفر **در مجمع** فرمود الجسد جسم الحیوان مثل البدن وهو روح وجسد **فارق** ما لطف والجسد
ما کثف والجسم یقع علی جسد الحیوان وغیره من الجمادات یعنی جسد جسم حیوان مثل بدن میباشد و اوروح وجسد معا است **و** روح آنچه لطیف **و** جسد آنچه
کثیف باشد **و** جسم اطلاق و واقع میشود بر جسم حیوان وغیر حیوان از جمادات **بحث رابع** خوار بضمه خا معجمه فوقانیه وفتح واو در حقیقه آواز گاو نر و صوت غلیظ
میباشد **در مجمع** فرمود والخوار صوت الثور وهو صوت غلیظ و نباته فعال یدل علی الآفة نحو الصراخ والعطاس **زمخشری و طبرسی** وغیرهما نقل
کرده اند از قرائة امیر المؤمنین علیه السلم جوار بجیم معجمه مضمومه مع همزه بمعنی صیحه و آواز شدید بلند میباشد کما قالوا **و** قرع علی علیه السلم جؤار بالجیم والهمزة من جأر
اذا صاح **بحث خامس** اتخذ قوم موسی من بعده **بدانکه** اتخاذ اجتباء شیء برائے امری از امور باب افتعال از اخذ یا خذ اخذاً بمعنی گرفتن میباشد
کما قال الطبرسی الاتخاذ اجتباء الشیء لامر من الامور فهؤلاء اتخذ العجل للعبادة **پس معنیش** آنکه گرفت قوم بعد از حرکة و رفتن موسے بمیقات المقام طور
این مختار اکثر مفسرین است **و** محتمل است که ضمیر بعده راجع بسوی اهلاک فرعون باشد. **و** معنیش آنکه گرفت قوم موسے و ساختند بعد اهلاک فرعون از حلیات
طلا و نقره از اموال و خزاین فرعونیان گاو ساله ذو الجسم را **و** متفق علیه مفسرین است که جسد گاو ساله طلا و نقره را خاص سامری بنا کرده و ساخته چه او زرگر کاملی
صاحب صنعة مشهور و معروف در بنی اسرائیل بوده **تذکره** بدانکه فرعون مع کل تبعه او غرق بحر شدند **و** قوم بنی اسرائیل هر گاه از غرق بحر نجاة و بکنار بحر بسلامة
رسیده و در کنار آن بتخانه و اصنام گاو ساله پرستے دیدند در عیون ایشان موقر **و** در قلوب ایشان مرغوب محبوب و مرکوز و فتنه گردیده بموسے در همان آن و مقام بلا
اختیار اجعل لنا الها کما لهم الهة درخواست گاو ساله پرستی کرده بودند **و** همان فتنه در قلوب ایشان بحال خود و حرکة موسی بطور باقی بود **و** آن ذوق و شوق قلبی بعد موسی
مع حضور هارون بهم رسیدند و گاو ساله پرستے شام و صباح تا چهل روز بحال محبت و رغبت خود گردیدند **و** نهی و زجر هارون بعد بلوهی بکرات و مرات اراده قتلش کردند
اشکال هر گاه متخذ و صانع گاو ساله خاص شخص واحد سامری ما بود هی بوده **پس** اسناد اتخاذ الی القوم کلهم خلاف واقع چرا کرد **جواب** در ان وجوهی
چند است **اولها** سامری از قوم بنی اسرائیل مرد و نگی رهنما سبب ساختہ بود لهذا اسناد و موقر ایشان بود **ثانیها** سامری زرگر زیور ساز با نواع صنعه عجیبه در
عمل زیورات و مزینات مشهور بود **ثالثها** در غیبت موسے اول و راس المنافقین بود **رابعها** از دعایه اصنام پرستی محرک انها و معهم قایل اجعل لنا الها کما لهم
الهة سامری باصل نفاق باطنی خود بود **خامسها** چونکه اموال غنایم بر قوم موسے حلال و مباح نبود اموال غنایم آن قوم مامور باحراق بودند نزد او جمیع نقره و طلا ممالکت
فرعونیان جمع کردند **سادسها** برضا و ارادهٔ بنی اسرائیل آن نقره و طلا را سامری در آتش انداخت **سابعها** بشاور و رضا بنی اسرائیل سامری از ان
طلا و نقره گداخته مانند قالبی ریخته جسدی گاو ساله بشکل که در ان بتخانه مقبول دیده بود نداز قالب بر آورد **و** حاله ریختن طلا و نقره مشت خاکی از زیر پای جبرئیل
یا از زیر پای فرس جبرئیل که حین غرق شدن فرعون سامری برداشته بود در قالب او انداخت **پس** آن جسد گاو ساله را باثر انخاک صراحتی و هیاحتی و
صوتی حاصل شد **تنبیه** ما بین بایں وجوه اسناد اتخاذ الی کل القوم فرموده **جواب** مفسرین بدو وجه آخر زیبا کرده اند چنانچه **رازی و زمخشری** و غیرهما
فرموده اند **احدهما** ان ینسب الفعل الیهم لان رجلاً منهم باشره و وجد فیما بین ظهرانیهم کما یقال بنو تمیم قالوا کذا **و** القیل والفاعل واحد **و** لانهم کانوا
مریدین لاتخاذه راضین به فکانهم اجتمعوا علیه یعنی حاصلش آنکه نسبت فعل صنع عجل بسوی قوم جمیعاً شده هر چند از قوم واحدی فاعل و قایل باشد و این صحیح
بدو وجه **یکی** آنکه از حاضرین مع تعیین قوم اگر احدی فعلی کرد یا قولے گفت و قومش منکر از ان نشد معلوم شد که کل قوم بآن راضی و مرید بوده اند **دیگر** آنچه ایجاد و ابداع
مجتمعون جمعی و قومی کرده میشود هر چند واحدی از ان قوم بکند اسناد آن فعل بسوی کل ایشان میشود چنانچه گفته میشود که بنی تمیم و بنی اسد چنین گفتند و چنین کرده اند

جواب اشکال صانع گاو ساله خاص شخص واحد سامری بود اسناد الی القوم مجازا

و هکذا در ایجاد از قوم

وهکذا در اینجا از قوم بنی اسرائیل سامری واحد کرد و اینها باقی و راضی بان چه اصل سبب بامریة آن از طلا و نقره بود و جمع کرده آوردند و مرید و طالب آن بودند
هذا اسناد آن بسوی ایشان جمعا شده وثانیهما ان یراد و اتخذوه الها و عبدوه یعنی بجهة آن بسوی ایشان اسناد شده چه ایشان آن گاوساله را بالهیة
کردند بحث سادس من حلیهم عجلا بدانکه این لفظ من متعلق باتخذ است چون من اول برای اختلاف دو معنی اینها فان الاول یعنی من بعده
للابتداء والثانی للتبعیض و جایز است که من اول برای بیان و من ثانی متعلق بمحذوف حال از ما بعد خود است واما عجلا منصوب بمفعول اتخذ باشد و
جسدا منصوب ببدل از عجلا است بحث سابع در معنی من حلیهم عجلا جسدا یعنی بعد حرکة موسی بطور قومش از زیورات طلا و نقره خود گاوساله ذو الجسم
والجسد را ساخته بالهیت خود گرفتند و عبادت شب و روز باو تا مراجعة موسی از طور یا تا چهل روز میکردند ومفسرین بعد اتفاق بر اینکه سامری صانع گاوساله
خاص مع اتفاق و اراده و رضاء قوم از جمیع انواع زیور نقره و طلائی که نزد ایشان بود بعد گداختن آن گاوساله را از قالب بر آوردند و برای عبادة خود او را معبود
کلهم گرفتند پس در جسد او کرا یا آن جسد طلائی جمادی بود یا بدن او مع الروح گردیده در آن بدو قول خلاف کردند قول واحد مختار جم غفیر مفسرین
جمهور و غیرهم است که مراد از جسدا بدن با روح ذو الحیوة ذو اللحم والدم والعظم والشعر آن گاوساله از قالب برآمده در او اصدار آواز گاوساله بود واما در خوار
و صدا رو بهمین میگفتند انا الهکم واله موسی چه نزد ایشان تقلیب ماهیة طلا و نقره بلحم و عظم و ذو الحیوة و صدا سببش این بود که چونکه فرعون مع قوم خود تعاقب
موسی کردند یکبار بحر رسید اسپهای فرعون و لشکر او اقدام در بحر میکرد و جبرئیل بر مادیان ابلق فرس الحیوة بروایة ثعلبی وغیره نامش بوده و بر او سوار
شده پیش پیش ایشان میرفت و نریان از اسپ فرعون و لشکرش بسوی آن مادیان جبرئیل تعاقب او بلا اختیار کردند و هر جا که فرس جبرئیل پای خود مینهاد بمحض داشتن
پای سبزه و ریاحین وقته در اینجا میروئید و سامری مرد زرنگی هشیار بود و دانست که آن خاک زیر سم این کرامتی دارد بمس قرآن قبضه خاکی از زیر پای فرس
جبرئیل بر داشته نگاه داشت پس وقت گداختن آن نقره و طلا سامری قدر خاکی از آن در قالب گاوساله وقت ریختن حلی گداخته انداخت و سبب تبدیل و تقلیب
ماهیة نقره و طلا بلحم و عظم و دم و حیوة او گردید و بر تبدیل طلا بلحم و دم و روح دو دلیل ذکر کردند دلیل اول قوله تعالی عجلا جسدا له خوار و الجسد
اسم للجسم الذی یکون من اللحم والدم والعظم والحیوة ومنهم من نازع فی ذلک فقال ان الجسد اسم لکل کثیف سواء کان من اللحم والعظم والدم
او لم یکن الجسد کذلک یعنی جسد اسم است برای بدنیکه از لحم و عظم و خون و حیوة باشد پس مراد اینجا عجلا ذو العظم والدم و روح باشد وجواب این بعضی فرمودند
لا نسلم ذلک چه در لغت جسد اسم برای هر چیز کثیف میباشد خواه از لحم و دم و عظم و روح باشد خواه نباشد یعنی بر جسم ذوی اللحم والحیوة و بر غیر ان هر دو اطلاق
میشود دلیل ثانی انه تعالی اثبت له خوارا وقری علی له جؤار بالجیم والهمزة ذلک صریح بان له صوت و صراخ والصوت والصراخ مستلزم للحیوان الحی
فثبت ان ذلک العجل کان من ذی الابدان الاحیاء یعنی او تعالی در اینجا اثبات کرد که مر آن جسد را خوار بود و مصرحش قرائة جناب ابن سیرین له جؤار از جاء است
و آن صریح بمعنی صوت و آواز نقره نمیباشد و صوت از جماد ممتنع است بل صوت از لوازم اجساد و ابدان ذوی الاحیاء حیوانات میباشد بل باین جهة ثابت
شد که آن گاوساله ذو اللحم والحیوة بود والجواب انا لا ننکر عن الخوار لعل له خوار بصنعة السامری فیه علی وجه مخصوص ولکن ننکر بان العجل
کان جمادا لا ذو لحم و روح و صوت ذاتا و طبعا یعنی ما منکر نیستیم از اینکه آن گوساله را صوتی نبود بل بصنعت سامری بوجه مخصوص سبب ظهور خوار در آن وضع
کرده بود ولکن منکر هستیم اول از اینکه آن گاوساله جسم جمادی بلا لحم و لا روح و خوارش شبیه بصوت بقره بود چه صوت و تکلیم و حس و حرکة از صنم جمادی بذاته و
طبعه ممتنع و محال است پس قول بتبدیل و تحویل ماهیة آن گاوساله جمادی بلحم و دم و عظم و روح و کلام بصوت حقیقی بقره حیوانی باطل میباشد اشکال چونکه
اینحال من باب الامتحان والابتلاء بنی اسرائیل بوده و در ابتلاء جایز است که او تعالی بتاثیر خاک پای فرس جبرئیل تقلیب تبدیل و تحویل حقیقة مادیة آن گاوساله
بلحم و دم و روح و صوت و کلام خالق کرده باشد و موید ش آنچه ثعلبی در عرائس از مفسرین نقل کرده که موسی بامر اله آن گاوساله را ذبح کرده و بامر موسی
جبرئیل سامری بر بند بوح گاوساله شاشیده بغرض توهین او و در آتش جسدش سوزانیده و خاکسترش در رود نیل پاشیده و قالوا فاخذ موسی العجل فذبحه فشخب
بردة ثم احرقه و جمع رماده وامر السامری بالبول علیه استخفافا به و تصغیرا له ثم ذره فی ماء النیل فذلک قوله تعالی وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا الایة
ثعلبی و سیوطی در در منثور روایة کردند که قال موسی یا رب فمن جعل الروح فیه قال تعالی انا قال فانت اضللتهم یا رب قال انی رایت ذلک فی قلوبهم
فیسرته لهم و بهمین مضمون بطرق خاصه هم روایة شده جواب اول نزد ما آنکه خالق مبرا و منزه متعال از اضلال خلق و ایجاد ضلاله و کفر است پس
نزد ما اینها این تقلیب و تحویل و تبدیل ماهیة جمادی بلحم و دم و روح و اجراء و اظهار صوت انا الهکم واله موسی بر خلاف واقع در حال امتحان و ابتلاء و غیر آن و هما

بیان اختلاف مابین کمال گاوساله
بیان آنکه معنی مع الروح والصوت
والکلام بود و اجوبه آن

جواب اشکال اول
ابتلاء و امتحان
بنی اسرائیل بعجل

وابدا جایز نیست چه چنین تلبیس از ابلیس لعین و اشرو البس و اقبح میشود تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا **جواب ثانی** ستم این آیه الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا
ضمیر فاعل در یهدی و صیغه لا یکلمهم ولا یهدیهم عاید بعجل است پس این دلیل قطعی است بر عدم تقلیب و تبدیل ماهیة جسد جمادی بلحم و روح و بر مومی برآوردن آن
گاوساله و بر عدم تکلم و تکلیم او بعموم پس وقتیکه خود قران ناطق بر نفی آن باشد واضح و ثابت شد قطعا که آن گاوساله جسد و جسم جمادی طلا و نقره بود و خوار
در مجعول بصنعة سامری بود نه تخلیقی الهی پس قول هذا الهکم واله موسی از سامری بود نزد اظهار آن عجل و اسناد این قول در خوار عجل غلط بهتان محض باطل
فی الاصالة است و اخباریکه معارض و منافی برهان و محکم قران باشد او موضوع و مختلق متروک العمل وجوبا است هر چند صحیح الاسناد باشند چه متون انها
فاسد و از احاد اند و اخبار احاد غیر حجة قاطعه من باب الظنون میباشد و تمسک و عمل بظن جایز نیست بمقابل علم قطعی بالاتفاق و عجب العجاب آنکه کسی که
خود اعتقاد چنین مفاهیم احادیث نداشته آنرا ایراد و ثبت و ضبط نماید **قول ثانی** در اینجا گاوساله جمادی طلائی را زرگر سامری از حلی بنی اسرائیل ساخت نه
لحم و دم و عظم نبود و همین قول مذهب عدلیه طایفه امامیه و معتزله و جمهور محققین اشعریه و غیرهم است و همین معقول و مقبول است **اشکال** کل بنی اسرائیل محسور
و مقهور بودند زیرا که زنان و مردان ایشان از فرعونیان بغلامی و کنیزی گرفته بودند و بایشان فقط شب گذاره معاش و غذا میدادند پس انانیکه بشب گذاره محتاج انها
آن قدر سیم و زر و جواهرات کجا پیدا شد که جثه و جسد گاوساله از آن تیار شود پس اسناد من حلیهم بسوی ایشان چگونه صحیح میشود **جواب** آنقدر سیم و جواهر بایشان
از فرعونیان بمیراث رسیده و وصول شد کما قال تعالی و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی بارکنا فیها **تنبیه** هر گاه این واضح
شد پس نزد اهل سیر و تفسیر بدو صورت اموال و اشیاء حلی فرعونیان بقوم موسی رسید **اولها** قیل کان لبنی اسرائیل یوم الزینة یوم عید و اجتماع فی السنة
معینا و یتزینون فیه کلهم من الذکور و الاناث و یستعیرون الحلی من القبط فاستعاروا الحلی منهم حتی بقی تلک عندهم الی ان اهلکوا بالغرق
کلهم یعنی بنی اسرائیل یوم العید یوم الزینة و الاجتماع در هر سال معین بود و از قبطیان بعاریة لباس و زیور گرفتند و آن زیور و لباس قیمتی تا غرق فرعونیان نزد
یهود باقی ماند **ثانیهما** بعد غرق و اهلاک فرعونیان کلهم جمیع آنچه از املاک و اموال و اشیاء خزاین و اماکن همه آن بنی اسرائیل بوعده الهی بمیراث رسید اما
اشیاء نقدیه انها در اعصار و ازمنه انبیاء اسلاف غنیمة جایز التصرف بمومنین هم یا خاص بامة موسویه نبود بل کل نقدیات و البسه را مامور بودند که آتش [illegible] بسوزانند
و اموال غنیمة خاص حلال و مباح باین امت رحمة علیهم شده و این از احد خصایص این امت میباشد پس همه مملکت و دولة فرعونیان باسرائیلیان بمیراث
رسیده و سامری مردی معظم و موقر زرگر کامل بسیار و صناعی مشهور بود بنی اسرائیل همه اشیاء فرعونی از جواهرات و نقدیات نزد سامری جمع کردند
و باراده و رضاء ایشان سامری بگاوساله مقبول الشکل بوضع الانابیب در بطن او ذو الخوار از قالب برآورد **تبصره** هر گاه این ذکر شد پس اموال فرعونیان
منتقل بسوی یهود شده مملوک ایشان گردیده لهذا در من حلیهم اسناد حلی بسوی اسرائیلیان کرد اشکال چه بعد اهلاک جمیع اموال شان ملک و مملوک ایشان
گردیده بود **سوال** آیا اسم فرس جبرئیل از افراس جنانی بود یا از افراس دنیائی و اگر از افراس جنانی بلا بال و پر بود چگونه از جنانیکه تحت عرش باشد
بزمین فرود آمد سلیم رسید و آیا آن فرس نر بود یا مادیان و لیا اسمی آن مادیان داشت یا نه و اگر داشت چه نامش بود **جواب** از افراس جنانیه ماده
ابلق رنگ بود و بالجمله این متفق جمعی میباشد و اسمش بروایة ثعلبی **فرس الحیوة** بود و بجای سم و قدم منها دیگر انکه مقدم او بعبور حیوة میبافت و دفعة
گل و ریاحین و سبزه گوناگون در انجا میروئید و سامری مرد هشیارے بود آنرا دیده گمان کرد که این فرس شانے و عظمی بذاته دارد لهذا قبضه خاکی از جای پایے
نهاد ان فرس برداشته نگاه داشت و در قالب آن گاوساله مشتی از همان خاک در قالب گاوساله وقت ریختن طلا گداخته و بقول دیگر در دهان آن گاوساله
بعد برآوردن او از قالب انداخت بسبب آن ذو الخوار و الصوت گردید **اما** در فرود آمدن از جنان سماوی خالق در فرس بال آفریده چون صعود و فرود آمدن طیر
آمده و رفته باشد و ممکن جایز است که بامر الهی بر لخته ابر جمادی فرود آمده باشد **قال الثعلبی** و غیره فجاء جبرئیل علی فرس یقال لها **فرس الحیاة** وهی
بلقاء انثی لا تصیب شیئا الا حیی **فلما** راه السامری علی تلک الفرس عرفه و قال ان لهذا الفرس لشانا عظیما **و** اخذ قبضة من تراب حافر فرس جبرئیل
هذا قول السدی **سوال** آیا سامری همین نام از قدیم داشت یا نامی و اسمی غیر آن و آن چیست و آیا از قوم و قبیله بنی اسرائیل یا از قوم و قبیله غیر ایشان بود
پس این قوم از کدام ملک و بلد بودند **ایضا** چرا اختصاص سامری جبرئیل را دیده و شناختن لهذا خاک از زیر پایے فرس او برداشت و بغیر او احدی از بنی اسرائیل
جبرئیل را ندیدند و نشناختند **جواب** اسم اصلی سامری **موسی ظفر** بود در انتساب او در اهل سیر دو قول اند **یکی** از غیر بنی اسرائیل از اهل
کرمان بود و همین قول ابن جبیر است **ثعلبی** از قتاده و سدی نقل کرده ان السامری کان عظیما من عظماء بنی اسرائیل من قبیلة یقال سامره و لکن

جواب اشکال محسور و مقهور بودن بنی اسرائیل و [illegible] اشتباه [illegible] ایشان اسناد کرده ۱۲

جواب اشکال که اسم فرس جبرئیل چه بود و آن فرس جنانی الخ بود چگونه از سماء بزمین فرود آمد ۱۲

کان عدو اللہ منافقا یعنی سامری مرد عظیمی از بزرگان بنی اسرائیل بودہ و از آن قبیلہ کہ مشہور بقبیلہ **سامرہ** دشمن خدا و اول و راس المنافقین از قبایل ضلال بود **و قال** سعید بن جبیر کان السامری **اھل کرمان** و قال غیرھما کان رجلا صائغا من **اھل باجرمی** و اسمہ **میخا** و قال ابن عباس اسمہ **موسی ظفر** و کان منافقا قد اظہر الاسلام و کان ممن یعبد من البقر فدخل فی قلبہ حب البقر لاجل ذلک صنع البقر بعد حرکۃ موسی الی الطور و قال للقوم قدمات موسی و ھذا الھکم و الہ موسی حاصل ہمہ این آنکہ **نزد** قتادہ **و** سدی سامری از عظمای بنی اسرائیل منافق بود و نزد سعید بن جبیر **سامری** از اہل کرمان زرگر بود زیورات قبطیان و اسرائیلیان با نواع گونا گون طرز ساخت **از اھل باجرمی** و اسمش **میخا** بود و **نزد** ابن عباس اسمش **موسی ظفر** مرد منافقی مظہر اسلام و کاتم کفر عابد گاؤ سالہ از قدیم بود **و** حب گاؤ سالہ پرستی در قلبش مرسوخ بود لہذا بعد رحرکۃ موسی بطور گاؤ سالہ را زیور ساخت بنی اسرائیل گفت کہ وعدہ مراجعت موسی بسوئی شما بعد سی روز بود و نیامد چہار مرد **و** این گاؤ سالہ الہ معبود شما و الہ معبود موسی است باین عبادہ بکنید **سوال** اسم گاؤ سالہ سامری چیزی بود عینا یا نہ بل ہمین عجل نامش بود **و** چرا باسم عجل نامیدہ شد نہ بولہ البقر **جواب** عمی منہم **ثعلبی** از حسن بصری نقل کردہ اسم عجل بنی اسرائیل الذی عبدوہ **بھموت** یعنی اسم گاؤ سالہ سامری کہ بنی اسرائیل او را بالہیہ گرفتند **بھموت** بود **اما** مشہور بعجل برای آن شد کہ بعجلہ و سرعۃ برتور و عبادۃ او قبل مراجعت موسی کردند **و** نیز روایۃ کردند **قال** ابن ؓ انما سمی العجل لانہم تعجلوہ قبل رجوع موسی **سوال** آیا کل امت یہود از بنی اسرائیل گاؤ سالہ را تا مراجعت موسی الیہ گرفتند سجدہ کردند **یا** بعض طوایف **و ھارون نبی** کجا بود چہ میکرد **جواب** در این خلاف دارند **نزد اکثر** کل قوم یہود کافر بالہ مشرک شدند سجدہ و عبادۃ بعجل روز و شب تا مراجعت موسی از طور بگاؤ سالہ و ترک خالق کردند **و بقولی** تا یکماہ و خالق بر ہان طور موسی وحی کرد علی المقدرین ان قومک اتخذوا العجل الھا من دونی و ھو عجل ذو جسد لہ خوار غیر سبعین رجلا کانوا مع موسی علی الطور فانہم ما سجدوہ **و** ہمین **قول قتادہ** است **نزد حسن** بصری کل قوم شش لک یہودی بودند یکدفعہ عبادۃ و سجدہ بگاؤ سالہ کردند الا دوازدہ ہزار از انہا مع ہارون بغیر آن باقی ماندند و قال غلما رأوا العجل و سمعوا قول السامری افتتنوا بہ غیر اثنی عشر الفا **و** کان مع ھارون ستمائۃ الف فعکفوا علیہ یعبدونہ من دون اللہ و اجبوہ حبا ما احبوا مثلہ شیئا قط فقال لھم ھارون یا بنی اسرائیل انما فتنتم بہ و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن نبرح علیہ عاکفین حتی یرجع الینا موسی فاقام ھارون فیمن معہ من المسلمین حاصل **مقال** حسن بصری آنکہ کل یہودیان مردان نزد ہارون شش لک آدم بودند **و** ہرگاہ گاؤ سالہ سامری را دیدند و خوار او شنیدند ہمہ بعبادۃ گاؤ سالہ مبتلا شدند سوا ہی آنکہ دوازدہ ہزار آدم از انہا گاؤ سالہ پرستی نکردند **و** ہارون نبی بایشان فرمود ای قوم شما مفتون و ممتحن شدید و پروردگار شما خالق مہربان است پیروی و اطاعت کنید مرا **و** ہمہ عابدین عجل گفتند در جوابش ما عاکف بر الہیۃ و عبادۃ عجل ہستیم تا مراجعۃ موسی **و** قایم بر ایمان ہمان مردم ماندند کہ با ہارون بودند یعنی **نزد محققین** کل قوم گاؤ سالہ پرست بودند الا چند نفری و معدودی قلیل کہ با ہارون بودند **مجملہ** ایشان پسران ہارون **و** یوشع **و** کالب **و** آنانکہ انہا بعد ہارون خلفاء موسی و انبیاء گردیدند **و** آن ہفتاد آدم کہ با موسی بطور رفتہ بودند انہا گاؤ سالہ پرستی نکردند **و** ہمین صحیح و اقوی است زیرا کہ و اتخذ قوم موسی من بعدہ عام ہست و عمومیت قوم مقتضی کل است **و** استثناء بعض از ان ثابت نیست الا ہارون و برائۃ او بدو وجہہ ثابت است بقران **و** نبوۃ کہ مشروط بالعصمۃ است **و** در ہارون ہر دو نبوۃ و عصمۃ بلا خلاف ثابت است **و** برائۃ آنانکہ بعد ہارون و موسی چون اولاد ہارون **و** کالب **و** یوشع **و** غیرہم خلفاء و اوصیاء موسی گردیدند **و** آن ہفتاد نفر کہ بمعیت موسی بر طور رفتہ بودند از لفظ من بعدہ قطعا بر آمدند **فخر رازی و نیشاپوری** ہم ہمین در اینجا گفتند ان ھذہ الایۃ تفید العموم یعنی تفید کل القوم قد اخذ العجل الھا **قال الحسن** کلھم عبدوا العجل غیر ھارون **و قال اخرون** بل قد بقی فی بنی اسرائیل من ثبت علی ایمانہ و ان ذلک الکفر انما وقع فی قوم مخصوصین لقولہ تعالی و من قوم موسی امۃ یھدون بالحق و بہ یعدلون **اقول** این آیہ و من قوم موسی یہدون بالحق احتمال دارد کہ آنقوم ہداۃ و عدول وصف آن قومی باشد کہ بعد موسی انبیاء قایم مقام او گردیدہ باشند چہ نبوۃ مشروط است کہ مشرک و کافر بالہ بطرفۃ العین ابدا قبل النبوۃ و بعد آن نبودہ باشد بعد قیام برہان بقران ہم کقولہ تعالی مخاطبا لابراھیم لا ینال عہدی الظالمین **پس** مراد از این آیہ امۃ یھدون بالحق اوصیاء و خلفاء و انبیاء بنی اسرائیل میباشند لقولہ تعالی فی وصفہم ائمۃ یھدون بامرنا نہ عوام الناس ثم اللہ اعلم **تذکرہ و تبصرہ** بدانکہ در اینجا دو امر ثابت شدند **احدھما** حضرت کلیم اللہ با مر الہ از شش لک آدم ہفتاد ہزار آدم **و** از ہفتاد ہزار آدم ہفتصد **و** از ہفتصد ہفتاد آدم اشرف الشرفاء و اکمل الکملاء و اعقل العقلاء و اعرف العرفاء را فتنہ برگزیدہ و چیدہ بمصاحبۃ خود بطور بردتا کلام الہ گوش نمایند و آن بعض

جواب سوال سامری چہ نام داشت و از کجا بود

جواب سوال عجل را اسم گاؤ سالہ

سامری منافق بود

بیان ہفتاد آدم کہ بہ طور رفتہ بودند

کہ گاؤ سالہ پرست شدند

اصحاب منتخب بود نبی الله هارون **و** کلیم الله اولوالعزم غیر منتخب آمدند وکفر کردند بدرخواست رویة الله بعیون الراس **پس** این دلالت قطعیه دارد که انتخاب غیر انبیا معصومین بالاولی باطل ومنافی واقع میباشد **پس** بثبوت این چگونه عاقلی تجویز مینماید مع معاینه اینحال که بانتخاب جماعتی از جهال این امت **یا** ازین صحابه که غیر انبیا وغیر معصومین بالاتفاق باشند منتخب ایشان شخص غیر معصوم را برای خلافت نبوة بلا نصب نبی ولا نص صحیح مطابق واقع بغیر خلل وزلل وخطاء علی الدوام باشند **قاینهما** هرگاه اینجا ثابت شد که شش لک آدم از امة موسی کلیم الله بحضور هارون نبی مع منع او دفعة ترک الله کرده گاو وساله سامری را اله بگیرند وعبادة او کنند **پس** این دلالة دارد که ارتداد صحابه این نبی هم بلکه اجایز الحصول والامکان بل حاصل الوقوع بمحض موت این نبی میباشد چنانچه گاو وساله پرستان ترک هارون نبی الله کرده اراده قتل او کردند **هکذا** در این امة هم بلاتفاوة نعل بالنعل هو بهو چون فعل بنی اسرائیل بوقوع آمده که ترک وصی این نبی خاتم کرده پیروی واتباع عجل آدمی یعنی بعجلة کردند وهمین عده باین امت صحابه آمد **اما بقرآن** چون ایه لترکبن طبقا عن طبق است **اما** در تفسیر این ایه باحادیث متفق علیه امة چنانچه **در ترمذی** درباب لترکبن سنن من کان قبلکم از ابی واقد لیثی روایة کرده ان رسول الله

لما خرج الی حنین مر بشجرة للمشرکین یقال لها ذات انواط یعلقون علیها اسلحتهم فالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط فقال النبی سبحان الله هذا کما قال قوم موسی اجعل لنا الها کما لهم الهة **والذی** نفسی بیده لترکبن سنة من کان قبلکم هذا حدیث حسن **و** فی الباب عن ابی سعید الخدری **و** ابی هریرة حاصل ترجمه آنکه روزیکه پیغمبر بجنگ حنین برآمد بین راه بدرختی ذات الانواط رسیدند ومشرکین آنرا پرستش میکردند وبهمین جهت استمداد اسلحه خود بآن میآویختند اصحاب وقتیکه آنرا دیدند یعنی گفتند که برای ما هم ذات الانواط مقرر کن چنانچه باین مشرکین ذات الانواط مقرر است **پس** پیغمبر در جواب صحابه فرمود سبحان الله اینمقال شما چون مقال قوم موسی است که اجعل لنا الها کما لهم الهة گفتند **و** قسم بخدا هر آئینه شما مرتکب سنت وخصلت وعمل سابقین خواهید شد که پیش شما گذشته اند یعنی مثل یهود رفتار شما هو بهو خواهد شد **و** راوی الحدیث ابو واقد **و** سعید خدری **و** ابوهریره است **بخاری** در جلد رابع درباب ما ذکر عن بنی اسرائیل از سعید خدری روایة کرده ان النبی قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی لو سلکوا جحر ضب لسلکتموه **قلنا** یا رسول الله الیهود والنصاری قال النبی فمن یعنی پیغمبر فرمود هر آئینه البته شما صحابه رفتار وپیروی خواهید کرد آنانرا که پیش از شما بودند از امم سلف وجب بوجب ذراع بذراع حتی اگر ایشان رفتار بغار سوسمار کرده و رفته باشند شما هم هر آئینه بآن غار خواهید رفت رسید **و** ما صحابه عرض کردیم که آن پیشینیان آیا یهود ونصاری اند پیغمبر فرمود باز کیست یعنی بعد من شما صحابه بعینه یهود ونصاری ذره ذره هو بهو عمل خواهید کرد بلاتفاوه وهمین خبر **در مسلم** هم آورده **و بخاری** در همین جلد در همین جا بالا چند سطر روایة کرده **پیغمبر** فرمود ثم سیوخذ برجال من اصحابی ذات الیمین وذات الشمال فاقول اصحابی فیقال انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی بن مریم وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید **ایضا بخاری** در مجلد سابع در تفسیر سوره کوثر متعدد احادیث در ارتداد صحابه ایراد کرده **منها** ان النبی قال یرد علی الحوض رجال وفی اخر یرد یوم القیمة علی رهط من اصحابی فیحلئون من الحوض **و** فی اخر ذادوهم یعرفونی وانا اعرفهم فیوخذ ون ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی حاصل آنکه جماعتی در قیامت از صحابه من بر من وارد میشوند اینها را میشناسم از نزد حوض کوثر کشیده ورد وگرفتار نموده بسوی شمال یعنی بسوی نار جهنم میبرند **و** من ندا میکنم ای پروردگار من اینها اصحاب من بودند **پس** از خدا ندا من میشود که تو نمیدانی که ایشان بعد تو چه بدعات احداث وایجاد در دین کرده **و** بتحقیق اینها بعد تو مرتد شدند وپس پشت قهقری رفتند یعنی بسوی کفر اصلی برگردیدند **پس** در آنوقت من میگویم دور کنید دور کنید ومیبرید اینها را که بعد تغییر داوند دین مراد **در بخاری** در مجلد ثامن در کتاب التوحید چند روایة ایراد کرده **احدها** از مغیره بن شعبه قال سمعت النبی یقول لا تزال من امتی قوم ظاهرین علی الناس حتی یاتیهم امر الله **ثانیها** از معاویه روایة کرده یقول النبی لا تزال من امتی امة قائمة بامر الله لایضرهم من کذبهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذالک **و** همین در مسلم **و** ترمذی **و** ابن ماجه است حاصل ترجمه پیغمبر فرمود همیشه علی الدوام از امة من یک پاره وطایفه قایم بامر الله وعلی دین میباشد ضرر نمیرساند آن طایفه را تکذیب مکذبان باینها وخلافت مخالفان باینها ضرر نمیرساند باقی میمانند ایشان بران حال در استمرار زمان تا آمدن امر الله وحکم نمود در آخر بایشان **اقول** شارحین خاصه وعامه در حتی یاتی امر الله وه توجیه کرده اند

اقول لهما مراد از ین آمدن امر الله مهدی آخر الزمان است که او کل اهل دنیا را بر حق ثابت میگیرد و ستاره جنانچه بران اینطایفه دنیا باقی بوده باشد اخرهما یوم
القیمة چه دران روز بجز انطایفه واحده ناجیه مینیاشند و آن طایفه ناجیه بجنت میروند و باقی طوایف ضاله مضله مسلمانان کلا بنار میروند و مصدحش نیز خبر
متواتر متفق علیه لامة است قال النبی ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة منها ناجیة یعنی زود متفرق میشود امت من بر هفتاد و
سه فرقه هفتاد و دو فرقه از انها ناری اند مگر یک فرقه هفتاد و سوم از انها خاص ناجی از نار ابدی میباشد بحث ثامن در معنی له خوار مرجع له عجل است پس
معنیش آنکه مر گاوساله جمادی مصنوع سامری را صورت گاوساله بود و صدا او شبیه بگاو بچه بود ایا بمحض اخراج و اظهار او صوت طبیعی واقعی بقره مید هند بود یا
شدیا صوتی جعلی شبیه صوت عجل بعد اظهار و اخراج او گاه گاه بسبب خارجی از گاوساله مزود اریشد دران دو وجه اند نزد طائفه جبریه که جسد آن گاوساله
بالقاء سامری خاک از زیر قدم فرس جبرئیل در عین طلا رگداختن در قالب و جسد جمادی عجل بسدل لحم و عظم و دم و روح و شعر بدن گردیده حتی مشی و قیام
کلام انا الهکم واله موسی بنداء میگفت لهذا او را بالهیت گرفتند و آخر آن عجل را موسی ذبح کرده خاکستر شد و در بحر نیل انداخت اما نزد طائفه عدلیه
گاوساله جمادی از طلا از قالب برآورد و بغیر تبدیل ماهیته بلحم و دم و عظم و شعر بلا روح و کلام چه تبدل تقلیب او بحیوان ذی لحم و روح و کلام غیر معقول و لا
یجوز نیز است بدو جهت احدهما اینحالة اگر صحیح شود خارق العادت سامری بلا اعجاز موسی بتقلیب عصا اژدها باشد و ظهور خوارق از کذاب بطال ابدا جایز نیست
ثانیهما اگر چنین تاثیر سنجاک پا سے جبرئیل فرض شود بر نعم واجب است امساک آن اثر تا موجب اعزاز و اغوار خلق کثیر در اختیار عجل باله و عبادة او و ترک خالق جبرا
و قهرا نگردد و چگونه قصه بد و توعید شدید و ذم و لوم بر انها کرده میتواند و در قصص چون و چرا با جواب داده مینوانند که چرا تقلیب جماد بحیوان ناطق بهذا الهکم واله
موسی خود بت کردی و ما با ناچار و مضطر شدیم بتصدیق و تعبید عجل بالهیة چنانچه با تقلیب عصا اژدها مجبور و مقهور گردیده بتصدیق تو موسی چگونه اینحالة جمع تو اند شد اینجا
بایه لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل پس ببرهان و قرآن مزعوم جبریه باطل محض است اشکال آیا اله خوار در قرآن نیست پس این اخوار چگونه از
گاوساله جمادی صادر و ظاهر شد جواب اینطایفه بعد اتفاق بر آنکه او خوار و صدا بلاشک داشت اما آن خوار صنعی و جعلی در او بود پس در خوار عجل دو وجه
دارند نزد بعضے حین اخراج امتحان او از قالب در دهان آن گاوساله جمادی خاک پاے جبرئیل انداخت لهذا صدا و خوار او بکرات و مرات ظاهر شد
نزد بعضی در بطن گاوساله انابیب مقرر بصورة مخصوصه در او وضع کرده بود و بر بدن باد و نفوذ آن در انابیب باطن آنگاوساله از جانب دهان او چون صوت گاو
بچه و شبیه با و از او میبمود و همین را نیز رازی و نیشاپوری وغیرهما از مفسرین کثیرین مقرر نقل کرده حیث قال فی الکبیر و الغرایب و قال اکثر
المفسرین من المعتزلة انه کان قد جعل ذلك العجل مجوفا و وضع فی جوفه انابیب علی شکل مخصوص و کان قد وضع ذلك التمثال علی مهب الریاح
فکانت الریح تدخل فی جوف الانابیب و یظهر منه صوت مخصوص یشبه خوار العجل و قال صاحب هذا القول والناس قد یفعلون الان فی التصاویر
التی یجرون فیها الماء علی سبیل الفوارات ما یشبه ذلک فبهذا الطریق وغیره اظهر الصوت من ذلك التمثال اقول و در این اعصار از صنائع فرنگ
از ساعات دیوار گیر با وضع موضوعه ساعة بساعة اصوات بروز و ظاهر میشوند و کذا مسموع الاسماع گردیده که از اجسام مجوفه منفوذ باد در او و بادمیدن در انها صوت
بنحو وضع مقرری بروز میکند پس ظهور خوار از دهان عجل جمادی از همین باب حیل و صنعت موضوعه بوده ثعلبی نقل کرده ان ابلیس دخل فی بطنه و خار فی وسطه
ان هذا الهکم واله موسی یعنی ابلیس داخل در بطن و جوف گاوساله شده صدا کرد که همین است اله شما و اله موسی مردم سجده او افتادند ایضا ثعلبی نقل کرده
و یقال ان السامری جعل مؤخر العجل الی حایط و حفر فی جانب الاخر فی الارض و اجلس فیه انسانا فوضع فمه فی دبره فخار و تکلم بما تکلم به فقال هذا الهکم
واله موسی فلبس السامری علی جهال بنی اسرائیل حتی اضلهم و قال لهم ان موسی قد اخطاء ربه فاتاکم ربه امتحانا یریکم انه قادر علی ان یدعوکم الی نفسه
بنفسه و انه لم یبعث موسی لحاجة منه الیه و انه قد اظهر الیکم العجل لیکلمکم من وسطه کما کلم موسی من الشجرة حاصل آنکه بقول سامری مؤخر گاوساله
متصل بدیواری نهاده و خارج دیوار سرداب در زمین حفر کرده و آنرا بالا نمود نهاده و انسانی دران مقرر فرموده که او نزد اجتماع مردم بدهان خود در منفذ دبر گاوساله
دمیده باشد بهذا الهکم واله موسی یعنی ای مردم اینست اله شما و اله موسے و بشنیدن این صوت و کلام مردم سجده او میافتادند پس تلبیس سامری مردم گمراه
شدند و گفت سامری بمردم موسی خطا کرد خدا را و خدا خود بنفسه آمد شما را تا نماید بخود شما که او تعالی قادر است بر اراءة ذات خود شما را و بنداء بطلبید شما را بسوی نفس
خود بلا واسطه موسے و او تعالی محتاج با نبیا نشد و ارسال موسی بیهوده نیست لهذا اظهار آنگاوساله کرد شما و در او خود حلول نموده تا بنفسه با شما هم کلام شود بجای تسلی شما
مردم چنانچه موسے هم کلام بذاته شد بحلول در شجره و همین قول مطابق مذهب حلولیه منهم متصوفه میباشد و رازی نیز این نقل کرده و قال اخرون

جواب ظهور صوت عجل بسبب دمیدن باد یا صوت و آواز خود عجل بود یا عجل مصنوع ۱۲

بیان قول رازی از تفسیر کبیر

که صوت از آن عجل سامری ۱۲

انه جعل التمثال اجوف وجعل تحته فی الموضع الذی نصب فیه العجل من ینفخ فیه من حیث لا یشعر فلما سمعوا الصوت من العجل من فیه ومن جوفه فسجد له
الناس کلهم دفعة فلا تامّوا ولا تبین واو بقوا علی هذا الی رجوع موسی من الطور انتهی **اقول** حاصل این اقوال دو قول است **احدهما** چونکه گاوساله
بلحم ودم وروح منقلب گردید لهذا صوت حقیقی واقعی بقره از خود او ظاهر شد **ثانیهما** گاوساله بحالة جمادی طلا باقی بود بغیر تبدیل وتقلیب حقیقة او **پس** تحقق خوار
خوار وصوت از و منوار شده وحقیقة از صنم عجل جمادی نبود بل آن صوت مجعولی ومصنوعی شبیه بآواز گاو بچه بود خواه بدمیده شدن باد در او خواه بحلول ابلیس
در او **اشکال** بر قول ثانی آنکه خوار دلالة دارد که صوت خاص از خود عجل بود لقوله تعالی له خوار پس این منافی قول ثانی میباشد **جواب** آنانکه تقلیب ماهیة گاوساله
جایز نمیدانند **پس** نزد ایشان اسناد صوت الی العجل تخصیصاً باعتبار محل ظهور میباشد **اشکال** عاید نمیشود **اشکال** آیا آن خوار وصوت مشتمل کلامی بود یا نه
بل بغیر کلام صرف صوت چون صوت گاو بچه مسموع شد **واگر** متضمن کلام بود پس چگونه عقلا امتی کثیر العدد بمحض سماع صوت بقره او را الهیة بگیرند **و**
اگر مشتمل کلامی بود آن چه کلام بود **جواب** در آن نیز دو وجه اند **احدهما** الصوت متضمن همین کلام بود هذا الهکم واله موسی خواه مبدل بلحم وروح شد
بود خواه جمادی بی روح بود **ثانیهما** متضمن کلام اصلاً صوت عجل نبود بل بصوت گاو بچه مسموع دید و دلیل **دلیل اول** ما بعد همین **آیه** الم یروا انه لا یکلمهم
ولا یهدیهم سبیلا صریح ناطق است که ایشان نه دیدند ونشنیدند از گاوساله کلامی ودلالتی را بر هدایة پس با این نفی صریح باطل شد تکلیم وتکلم گاوساله را
بالاصالة والوقوع ولا یخفی معلوم است چه از خود جماد تکلم ممکن نیست **دلیل ثانی** هذا اشاره الی العجل است **و** این مقتضی مغایرة است که قایل هذا الهکم ومشیر باو غیر
گاوساله باید باشد **و** سامری بود نزد ظهور خوار وصوت عجل **امّا** اخذ عجل بمحض ظهور خوار از و عجب ومستبعد از اجهل واعنی الجهال الاغبیاء بنی اسرائیل نیست
چه اعجب از این از بنی اسرائیل کرات ومرات بظهور بوقوع آمده **سوال** خوار از و بمره واحده ظاهر شد یا بکرات ومرات **جواب** در اینهم خلاف است
بقولی ابتدا بمره واحده صوت از گاو بچه منودار شد **وبقولی دیگر** بکرات ومرات ودفعات صوت از و ظاهر شد **و** هر وقت که صوت ظاهر میشد
در آن وقت مردم بسجده افتادند **خطیب** در تفسیر خود گفته **تحقیق** انه ما خار الا مرة واحدة **وقیل** انه کان یخور کثیراً فاذا خار سجدوا له **و** اذا سکت
رفعوا رؤسهم **قال وهب** یسمع منه الخوار ولا یتحرک **وقال السدی** کان یخور ویمشی **بحث تاسع** الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا
بدانکه این جمله مستانفه است **و** هر گاه بالا ذکر کرد ایشان بالهیت وعبادة عجل را گرفتند **پس** در اینجا ذکر افساد وابطال فعل وعمل شان مع تقریع **و** تشنیع **و** توهین **و**
تسفیه عقول **و** تسفیه ایشان کرد بجهة اختیار وایثار اقبح قبایح واغلظ منکرات **پس** در سبعة وجوه اند **منها** الم یروا ان العجل جماد یعنی آیا اخذین گاوساله
را بالهیة معاینه نکردند ونبیون الرؤس خود ندیدند که بمعاینه ایشان در آتش اول داده او گداخته شد وآن از قالب بصورة گاوساله جمادی بر آورده شد **منها** الم
یعرفوا بنظاهر صوتند وحاله آیا ایشان نشناختند واحساس نکردند بمعرفة ضروری وبدیهی که آن گاوساله جمادی مصنوع ومجعول بدست وبحضور ایشان گردید
شده **منها** الم یعلموا بعلم الحق والیقین انه جمادی لا حیوة ولا علم ولا قدرة علی قول ولا فعل ابداً آیا بعلم حق ویقین ندانستند که آن گاوساله
حقیقة جمادی بغیر حیوة ولا علم ولا قدرة است وبر قولی وفعلی اصلاً وابداً مقتدر نیست **و** این مقال توبیخ وتقریع بانها است که دیدند وشناختند ودانستند که ونه حیوة
وعلم وقدرة اصلاً وابداً هیچ چیزی آن گاوساله ندارد ومعهذا چگونه آن گاوساله را برای عبادة بالهیة گرفتند وترک کردند مرا مع ارائة آیات تسعه قاهره وانفلاق بحر را
بحث عاشر انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا یعنی آیا ندیدند یعنی دیدند وقطعاً دانستند که آنگاوساله کلام نمیکند ایشان را وهدایة الی الخیر والصواب والرشد
ودلالة بفلاح وصلاح سبیلی وطریقی نمیکند چه جماد بر آن اصلا متمکن ومقتدر نیست مع هذا الحال چگونه بعوض من او را معبود واله گرفتند **در این** تقریع بنهایت
بگاوساله پرستان **و** تعجیب غایة عقلاء هر زمان راست تا که متنبه شوند **تنبیه** در این دلالة است هر چه عالم ومتکلم وقادر بذاته برا هدایة او را اله ضلاله نباشد و
ابداً قابل الهیة واجلال وتعظیم نیست زیرا که تکلیم واهدا مسبوق بصفة ذاتیه حیاة وعلم وقدرة است پس بعد ثبوت این تمکن ومقتدر بر ایجاد کلام از امر ونهی وصلاح
وفلاح وارشاد واهدا للغیر میباشد **پس** هر کس که بالذات باین متصف نباشد او مستحق الهیة اصلا نیست لان الاله هو الذی له الحیوة والعلم الذاتی بالخیر
والشر ویعلم حسن الحسن وقبح القبیح والشر لاجل ذلک یامر بالصلاح والفلاح والصواب وینهی عن الشر والقبح فیهدی الیه ویهدی علیهما **واما**
غیر الله **امّا** کان جماداً والجماد لیس متصف بهذا بالضرورة فلیس مستحقاً للالهیة **واما** کان حیواناً **فالحیوان** **امّا** کان غیر عاقل ولا علم
ولا نطق فلا یقدر علی ذلک فلا یستحق للالهیة **واما** کان انساناً فهو ایضاً لا یستحق للالهیة لانه لیس له علم بحقایق جمیع المحاسن والمقابح
فلا یقدر علی الاهداء بذاته **لان** المراد من الهدایة ایجاد الدلایل ونصبها علی الخیر والشر وازاحة العلل لها ونعته عن تصعیبها فلاجل ذلک لجعل

جواب اشکال خوار عجل آیا متضمن کلامی بود ببیان جمیع دلیلان

بیان ثبوت الهیة ...

اثبات آنکه غیر خدا ولی نیست
از مخلوق ولایت الهیت بالفعل

الهیة غیر الواجب لذاته الجامع لصفات الکمال والجمال والجلال فذات الله تعالی جامعة لهذه کلها فیجب ان یکون هذا الشخص الواحد عیننا الهاً ومعبوداً

لا غیره ابداً واصلاً حاصل آنکه در آیه دلالة است که بغیر خدا واحد مستحق الهیة نیست زیرا که غیر او قادر بر تکلیم واهدا نیست چه الهٔ آنکس است که مراد و حیوة و علم و قدرة ذاتی باشند تا بداند حسن حسن وقبح قبیح را ولهذا امر بحسن ونهی از قبیح ودلالة بران کند اما غیر الله یا جماد باشد وجماد متصف باین وصف نیست بالضرورة پس جماد مطلقاً قابل الهیت نیست یا حیوان باشد اما حیوان یا غیر عاقل ولا ناطق ولا علم باشد پس او هم را قدرة بر تکلیم واهدا نیست عاجز از آنچ لهذا هر نوع حیوان ذی الحیوة هم مستحق الهیت نیست یا انسان باشد واو مستحق الهیة نیست زیرا که او هم علم حادث بحقایق محاسن ومقابح بذاته ندارد ناقص است پس قدرة بر اهدا وهدایة بذاته ندارد ومراد از این اهدا وهدایة ایجاد دلایل ونصب آن بر خیر وشر وازالة علل مانع از تحصیل آن است لهذا باطل شد استحقاق الهیت هر کس غیر واجب الوجود لذاته زیرا که او تعالی جامع جمیع صفات کمالیه وجمالیه وجلالیه باشد وذات تعالی جامع همه این کمالات است پس واجب شد که معبود واله غیر او نباشد واحد عینیه ابداً واصلاً دیگری نباشد تذکرة هرگاه بدلالة این آیه واضح شد که غیر عالم وغیر قادر بر هدایت واهدا مستحق الهیة ابداً نیست پس ثبوت این ثابت ولازم شد که نائب وخلیفه خالق تعالی در خلق زمین ناقص جاهل غیر عالم وغیر عاقل وغیر قابل وغیر قادر بر تحمل اثقال واوامر ونواهی واحکام شریعة وخلافة ورسالة مستحق خلافة ورسالة الهی نیست چه خلافت تابع قائم مقام الهیة تبلیغ احکام دین واهدا خلق اجمعین میباشد پس هر خلیفة الله که متصف بکمال نباشد او هم مستحق نبوة وخلافت نبوة نمیباشد اصلاً وابداً ثم الله اعلم بحث نحوی عشر اتخذوه وکانوا ظالمین ضمیر اتخذوه قطعاً راجع بسوی عجل است پس مراد آنست که مراد بنی اسرائیل گرفتن عجل جمادی لا یسمع ولا یبصر ولا ینفع ولا یضر را بالهیت برای عبادة کردید ند ایشان بسبب اتخاذ او ستم کنندگان جانهای خود را در دنیا بلعنة الله ودر عقبی بعذاب شدید نار الله

قوله تعالی ولما سقط فی ایدیهم وراوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین ○ ترجمه این آیه

او تعالی اینجا نقل حال ایشان بعد اتخاذ عجل بالهیة میفرماید وهرگاه افکنده شد ندامة در دستهای ایشان ودر انظار خود هم خود افتادند واین مستعمل در کلام عرب است نزد حصول وظهور خسران در امری ندامة ظاهر میشود واظهار امر ادش آنکه چون بنی اسرائیل متخجل شدند بعد از عبادة عجل ودیدند ودانستند ایشان آنکه تحقیق گمراه شده اند ایشان از دین حق صحیح ثابت گفتند در آن وقت از روی ندامة وخجالة اگر برحمة خود رحم نکند مارا پروردگار ما ونیامرزد برای ما این گناه گوساله پرستی را قسم بخدا میباشیم ومیگردیم ما از زیانکاران وهلاک شدگان بعذاب شدید ابدی ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول ولما سقط فی ایدیهم اشکال جمله کلام سقید مرام مستعمل کلام میباشد جواب این نحو کنایه از عرب است در حصول ووقوع ندامت وخجالت نزد زجاج معناه سقط الندم فی ایدیهم ای فی قلوبهم کما یقال حصل مکروه فی یدیهم وان کان من المحال حصول المکروه الواقع فی الید الا انهم اطلقوا علی المکروه الواقع فی القلب والنفس کونه واقعا فی الید فکذا هیهنا یعنی ندامة افتاد در دستهای ایشان یعنی در قلوب ایشان چنانچه میگویند مکروهی حاصل شد در دست ایشان حینئذ از محالات است حصول مکروه واقع در ید مگر آنکه ایشان اطلاق مکروه واقع در قلب ونفس کردند بوقوع آن در ید ودست پس همچنین در اینجا هم تعبیرش سقط الندم فی ایدیهم کرده شد نزد زمخشری انه قال انما یقال لمن ندم سقط فی یده لان من شان من اشتد ندمه وحسرته ان یعض یده غما فتصیر یده مسقوطا فیها لان فاه قد وقع فیها یعنی در عرب مستعمل ومشهور است کسی که خجالت کثیر حاصل میشود او دستهای خود بدندان خود میگزد ومیکند از جهة غم شدید ندامة وخجالة پس اثر ندامت او بدستهای او میرسد وباین حالة آنرا تعبیر بسقوط الندامة فی ایدیهم میکنند چه دهان او بدست او رسید وخجالة وندامة است وحسرة بنی اسرائیل بعبادة عجل الی غایة رسیده بود لهذا بتمام آن بدهانهای ودندانهای دستهای خود را میگزیدند وسقط ایدیهم را کنایه از همان حالة ایشان بها نقل فرموده وبیضاوی وبعضی وغیرهما هم همین گفتند ذلک کنایة عن اشتداد ندمهم وحسرتهم بعبادة العجل فان النادم المتحسر یعض یده غما فیصیر یده مسقوطا فیها لان فاه قد وقع فیها بغوی وخازن گفتند ولما ندموا علی عبادة العجل تقول العرب لکل نادم علی امر قد سقط فی یده وذلک لان من شان من اشتد

ند معلی ایران بعض یده ثم یضرب علی فخذه فتصیر یده ساقطة لان السقوط عبارة عن النزول من اعلی الی اسفل یعنی هرگاه ندامت کسیکه بنهایت
شدید شد پس او بدندان دستهای خود را میگزد پس بر رانهای خود بدست میزند و نیز دست را بر دست خود بکمال تاسف و تحسر میزند پس او ساقط الید میشود
چه سقوط عبارة است از نزول از اعلی بسوی اسفل و باین جهت چنین حالة خاسر و نادم را کنایه و تعبیر بسقط فی ایدیهم میشود **شیخنا الطبرسی** فرمود بلغة
معنی سقط فی ایدیهم وقوع البلاء فی ایدیهم ای وجدوه وجدان من یده فیه یقال ذلک للنادم عند ما یجده مما کان خفی علیه **و** یقال سقط فی
یده واسقط فی یده و بغیر الالف افصح **وقیل** معناه صار الذی کان یضربه ملقی فی یده **سوال** در اسناد این سقوط بسوی ایدی چه فایده
است **جواب** اظهار و اثبات نهایة حزن و غم و اندوه و حسرة لهذا دست بر دست میزنند و فاضل **واحدی وحید** در اینجا بطوریکه از اهل اشتقاق
نقل کرده ان هذا ماخوذ من السقیط وهو ما یغشی الارض بالغدوات شبه الثلج کما یقال منه و سقطت الارض ثلجت الارض ثلجا ای یغشی
الارض السقیط والثلج **و** معنی سقط فی یده ای وقع فی یده السقیط والثلج فالسقیط والثلج یذوب بادنی حرارة ولا یبقی فمن وقعا فی یدیها یذوب
ولا یبقید **هذا** صار مثلا لکل من خسر فی عاقبته لمن اثم ثم تحسر وندم علی فوته لم یفیده حاصل آنکه این سقوط ماخوذ از سقیط است وآن آنچه در شبهای
زمستان سفیدی چون برف رقیق و رقیق بسیار دار از روی زمین و اوراق اشجار صبح نمودار میشود و آن بادنی تمازت و حرارة گداز میشود و هر کسی که آنرا بدست گیرد
برای انتفاع نفع نمیبند هر چه او گداز میشود **پس** این تمثیل گردیده برای کسی که نفعی از دست او فوت شود و برای بازبدست او نمیآید حسرة و خسران او می افزاید چون
ایشان نفع عظیم عبادة و توحید الله از دست بعبادة گوساله فوت شد بعوض ندامت و حسرة بدست ایشان باقی ماند پس حال این سقوط چون سقیط در ایدی میباشد
واهل معانی در توجیه و فایده این تمثیل گفته النادم انما یقال له سقط فی یده لانه یتحیر فی امره ویعجز عن عمله **و** لانه الاصلیة فی الاعمال فی کش
الامور هی الید والعاجز فی حکم الساقط فلما اقترن السقوط بالایدی علم ان السقوط فی الید مما حصل بسبب العجز التام **و** یقال فی العرف لمن کلا یهتدی
لما یصنع ضلت یده وزلت رجله انتهی **اقول** مقصود همین وجوه و اقوال ائمه لغت و تفسیر متحد است که بهاینه اشتد احوال خود حسرة و ندامة انها بنهایة و نهایة
رسیده بدندانهای خود دستهای خود را میگزیده بدو دست و بر رانهای خود میزدند لهذا کنایة آن حالة را تعبیر بسقط فی ایدیهم کردند اشکال باطل محض است
بحث ثانی در یرحمنا و یغفر و ربنا بفتح بخطاب یا بغیاب دو قرائة اند **قرائة** اهل کوفه غیر از عاصم بتاء مثناة فوقانیه **و** بفتح ربنا است **و قرائة** بتاء مثناة
تحتانیه **و** ربنا بضمه قرائة باقی کل قراء است **اقاد** نصب ربنا دو وجه اند **ثانیهما** بحذف حرف ندا و یا ربنا محتمل میباشد **بحث ثالث** در لئن لم یرحمنا
لام موطئة قسم والله لو لم یرحمنا **و** جواب قسم جمله لنکونن من الخاسرین میباشد **بحث رابع** رأوا انهم قد ضلوا یعنی و دیدند و شناختند انها قطعا ضلالت
خود برای العین یا الیقین پس اول ندامة قلبی که اصل توبه است کردند و بعد آن استغفار و طلب مرحمة باین کلمات آیه لسانا کردند **بحث خامس** قالوا لئن
لم یرحمنا ربنا و یغفر لنا لنکونن من الخاسرین **بدانکه** بنی اسرائیل بعد حصول ندامة قلبی برآمد عجز بطور معهود بلفظ باین الفاظ آدم بنی لسانا ذکر کردند پس
قرائة اهل کوفه بخطاب بخالق گفتند قسم بخدا هر آینه بهدایت واحده تو که اگر تو رحم نکنی ارای پروردگار ما و پرورنده ما و بیامرزی تو و بال و نکال پرستش گوساله برای
ما هر آینه البته از زیانکاران و نقصان و خسران یابندگان در دنیا و آخرة میباشیم **و قرائة** غیاب گفتند ایشان بیاد قسم باهم که اگر رحم نکند ما را و نبخشد خدا
ما را هر آینه البته با میباشیم از جمله زیانکاران مشرکان مستحق نار ابدی عقبی **و** رحمة تقدیم در لفظ بر مغفرت کردند چه بعد ترحم غفران و عفو میشود **و** ربنا را که کلمه
انعطاف بعد رحمة قبل مغفرة ذکر کردند چه تو پرورنده ما از ابتدا تا الی النهایة البته مربی و رب مالک غفران و عفو مواخذه تمردی و عصیان عبید خود بسبب اعتراف
و اقرار معصیت و ندامت خود از روی ترحم و تفضل بیامرزد **تنبیه** در اینجا دلالة است که عفو و غفران عصاة **و** اجابت توبه ایشان بکمال رحمة از
تفضل الهی است لهذا رحمة را تقدیم بر طلب مغفرة ذکر کردند **پس** باطل شد قول معتزله که اجابة توبه بر خالق ثواب واجب است **ایضا** درایه دلالة بر بطلان مزعوم
وامیه جبریه است که موجد و فاعل اعمال عباد خالق است چه اگر چنین بود البته اسناد و تحویل در ایجاد عجل و اتخاذ او للعبادة بسوی ایشان بهتان و دروغ محض باطل
بود تعالی الله عنه علوا کبیرا **سوال** این طلب مغفرة و توبه **آیا** قبل از رجوع موسی از طور کردند **یا** بعد رجوع او **جواب** ظاهر سیر و آیات دلالة دارند
که بعد از رجوع موسی رجوع کردند و تا آن وقت عبادة عجل میکردند ثم الله اعلم بالاحوال **قوله تعالی**

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي

أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝

ترجمه این دو آیه یعنی هرگاه برگردید از طور موسی بسوی قوم خود خشمگین اندوهناک گفت موسی مخاطب بقوم پس بد جانشینی زشت رفتار گردید مرا بعد از من آیا پیشی و سرعت کردید فرمان پروردگار تا نزد او توقف و انتظار حکم خدا نکردید و انتظار بر شما لازم بود و بینداخت موسی الواح توراة را از دستهای خود یعنی بر زمین آنرا بگذاشت الواح توراة را و بگرفت سر برادر خود هارون بنی ام را میکشید سرش را گرفته بسوی خود گفت هارون بموسی ای پسر مادر من بدرستی و بتحقیق قوم بنی اسرائیل ضعیف و ناتوان ساختند مرا بعد تو در این مخمصه و قریب و نزدیک بود که بکشند مرا پس خوشنود و شاد مکن بنسبت من دشمنان مرا و مگردان و مشمار مرا با گروه ستمگاران پس وقتیکه این سخن را از برادر خود هارون شنید موسی روی بدرگاه اله کرده گفت ای پروردگار من بیامرز مرا و بیامرز برادرم هارون را و در آور با هردو برادر را در رحمت واسعه خود و تو رحمت کننده ترین رحمت کنندگانی **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** غضبان و غضبی بروزن فعلان و مونث او فعلی غیر منصرف بالف و نون چون عطشان نقیض رحمة معنی خشم و غیظ بوصول منافر غیر ملایم در طبیعة از غضب یغضب مغضبة و غضبا فهو غضبان و امرئة غضبی و قوم غضبی و غضابی مثل سکری و سکاری **و** غضاب ایضا مثل عطشان **و** غضبت لفلان اذا کان حیا **و** غضبت به اذا کان میتا و تغضب علیه مثل غضب **و** سخط و غیظ **جوهری** گفته هر سه متقارب اند **نزد اهل معانی** فرق در بین آنست که غضب از قسمین خود ممتاز میباشد بجهة وصول منافر و منافی بطبیعة بجوشش خون و هیجان آن لون و رنگ چهره و بدن آدمی سرخ شده اراده حمله و انتقام از مغضوب علیه میکند بسا او قات موسی سینه و شانه شخص غضبان استاده میشوند **اما اسف و لهف** هر دو بمعنی اشد حزن بوصول سبب غم در دل ناشی میشود آیا در بین این هر دو فرقی هست یا نه **نزد بعضی** لهف شد از اسف است **نزد دیگری** برعکس این **در صحاح** گفته الاسف اشد الحزن **و** قد اسف علی ما فاته **و** تاسف ای تلهف **و** اسف علیه اسفا ای غضب و اسفه اغضبه **و** الاسیف **و** الاسوف السریع الحزن الرقیق **و** قد یکون الاسیف الغضبان مع الحزن **نزد ابن سکیت** جمع اسفاء است از اسف یا سف اسفا **و** تاسف **و** از لهف یلهف لهفا و لهفا و تلهف **بحث ثانی** ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا **بدانکه** این هر دو کلمه غضبان اسفا دو حال از موسی اند **نزد بعضی** محتمل است که اسفا حال از مستکن غضبان باشد **و این بیان** احوالیست که بعد مراجعة موسی از طور بوقوع آمد یعنی هرگاه برگردید موسی از مناجاة پروردگار خود از مقام طور بسوی قوم خود بحالتیکه خشمناک غمگین و حزین بود بر قوم بجهة اتخاذ عجل الهیة و عبادة او **سوال** وقتیکه موسی برگردید بسوی قوم پس بمعاینه گاو و ساله پرستی غضبناک و حزین و غمگین گردیده شد یا قبل از حرکة از طور عارف و عالم بگاو و ساله پرستی بود **پس** از ابتداء حرکة از طور بنهایت غضبناک حزین آمده نزد قوم رسید **جواب** مفسرین دران دو قول دارند **اکثر قول ثانی است** **و** مقتضای ظاهر این آیه **و** سوره طه همین است که بحالة غضبان و حزان از طور موسی رجوع الی القوم کرد پس موسی قبل بوصول و قبل معاینه گاو و ساله پرستی قوم مطلع بر احوال قوم شده بود **و** همین مروی **در در منثور** وایه اشد بن سعد بسند ان موسی لما اتی ربه لموعدة قال یموسی ان قومک افتتنوا من بعدک قال یا رب و کیف یفتنون وقد انجیتهم من فرعون **و** نجیتهم من البحر وانعمت علیهم قال یا موسی انهم اتخذوا من بعدک عجلا جسدا له خوار یعنی موسی وقتیکه از نزد قوم بمیقات طور برای مناجات الهی روانه شد خالق بمجرد رسیدن موسی بطور فرموده ای موسی قوم مفتون بعد تو گردید یعنی بعبادة گاو و ساله **و** موسی عرض کرد ای پروردگار چگونه ایشان چنین کردند و حال تو انهارا نجات از فرعون و از بحر دادی و انعام بایشان کردی خالق بجواب موسی فرموده ای موسی ایشان اخذ عجل بالهیة و عبادة کردند و برای آن گاو و ساله صوتی و آوازی بود **پس** قائلین باین قول در بین خود بار خلاف کردند **نزد بعضی** بمجرد شنیدن احوال قوم بلا وقفه موسی رجوع بسوی قوم کرد **و** این غلط است چه در همین آیه ذکر و القی الالواح است پس باین ثابت شد که موسی بعد فراغ از مناجاة و اخذ الواح

جواب اشکال با موسی
بمعاینه گاو و ساله پرستی
غضبناک شد یا قبل از
حرکت از طور عارف
بگاو و ساله پرستی بود

رجوع الی القوم کرده بود **و بقول دیگر** قبل الاربعین از طور برائے اصلاح قوم آمده رجوع الی الطور کرد پس بعد انقضائے ایام عشره مع الواح توراة الی القوم مره ثانیه رجوع فرمود **اقول** اینهم ضعیف بغیر دلیل میباشد **قول ثالث** اصح الاقوال است که خالق بعد اعطاء توراة درهمان وقت بر طور اعلامهم اطلاع بموسی داد از افتتان یهود ثم الله اعلم **بحث ثالث** غضبان اسفا **اول** آنکه مراد از اسف حزن و غم است چه بمحض سمع خبر گاؤ ساله پرستی غضبناک بر قوم و غمگین مع حزین برائے تبدیل صلاح با قبیح قبایح بود **و موید** این قول یعقوب بر فراق یوسف بقوله یا اسفی باشد **و** در اینجا بیعقوب بنهایت حزین و غمگین گردیده بگریه نابینا شد **و** دو لفظ متغایر بدو معنی یکجا احسن است **و** در لغت هم اصلا للحزن وارد است **پس** حمل بر دو معنے اولی میباشد **و** این قول از احد القولین ابن عباس **و** حسن **و** سدی شمرده اند **ثانی** اسف شدید الغضب است لهذا بعد غضبان ذکر کرده که آن حضرت رجوع الی القوم باشد غضبان رجوع کرده **و** همین ثانی الروایتین از ابن عباس **و** قول ابو درداء **و** عطاء خراسانی **و** مختار زجاج است و احتجاج کردند بقوله تعالی فلما اسفونا انتقمنا منهم ای اغضبونا **ثالث** نزد ابو مسلم غضبان علی قومه لعبادتهم العجل متلهفا علی فوت مناجاة ربه **و** همین مختار واحدی است **بحث رابع** بئس ما خلفتمونی **سوال** اگر بئس از افعال ذم است **پس** فاعل **و** مخصوص بالذم او کجا است **جواب** بدانکه ما در اینجا نکره موصوفه **و** فاعل ذم از بئس مضمر در او و تفسیرش ما خلفتمونی میکند **و** مخصوص بالضم محذوف تقدیرش بئس خلافة خلفتمونیها من بعدی خلافتکم میباشد **بیضاوی** هم همین گفته و ما نکرة موصوفة یفسر المستکن فی بئس **و** المخصوص بالذم محذوف **و** تقدیره بئس خلافة خلفتمونیها من بعدی خلافتکم **بحث خامس** در معنی بئس ما خلفتمونی من بعدی ای بئسما عملتم خلفی و بئس الفعل فعلکم بعد ذهابی الی میقات ربی یعنی نهایت بد روش رفتار و عمل کردید شما بعد از رفتن من بسوی طور و منکر و قبیح فعلی کردید در خلافة من در اخذ گاؤ ساله بالهیة و عبادة او **سوال** بخطاب بئس ما خلفتمونی بکیست **جواب** مفسرین دو قول دارند **قول اول** مخاطب عبده گاؤ ساله سامری و تبعه کلهم میباشند که شما قبیح رفتار و اعمال و افعال بترک اله حق و بعوض او اخذ عجل عبادة او در خلف و عقب من کردید و حال آنکه شما را وصیت کردم بهارون و او را خلیفه خود در شما معین و مقرر کرده بودم که بغیر امر هارون و بلا اجازة و بلا رضاء او اصلا کاری اختیار نکنید و بخلاف امرم و بخلاف وصیتم هارون گاؤ ساله پرستی کردید اینحالة اشد و افبح قبایح میباشد **قول ثانی** این خطاب بخلفاء مؤمنین متقین صالحین میباشد و راس آنها هارون نبی و یوشع و کالب امثالهم اصحاب او بودند بدلیل قوله تعالی حکایة عن موسی لهارون اخلفنی فی قومی **پس** بنا بر آن چنین معنیش میباشد ای هارون و ای مومنین مخلصین از تبعه هارون شما بد خلافتی بعد من کردید بترک امر و نهی و بعدم منع از اتخاذ عجل بالهیة و عبادة او بعوض خالق کردند و بازداشتن جهال از تشریک الهی و از تعبید غیر او تعالی **و** شما جد و جهد و بذل قوة و طاقة لازم و واجب در باز داشتن مردم از تشریک نعم و تعبید بغیر او سبحانه نمودید تا اینها مشرک و کافر بالله بعد ایمان شدند **سوال** بعد قول بئسما خلفتمونی لا فایدة قوله تعالی من بعدی میباشد چه در خلفتمونی معنی من بعدی میباشد در افصح کلام الله لغو کلمه چرا باشد **جواب** لغویة کلام من بعدی لازم نمی آید چه این بعدی متضمن افعال خلافة است کما قاله جمع منهم الزمخشری و من تبعه کالرازی **و** النیشاپوری **و** البیضاوی **و** الخطیب **و** التفتازانی **و** خازن البغدادی و غیرهم **قلت** معناه من بعد ما رایتم منی من توحید الله تعالی و نفی الشرکاء عنه **و** اخلاص العبادة له **او** من بعد ما کنت احمل بنی اسرائیل علی التوحید و اکفهم عما طمحت ابصارهم من عبادة البقر حین قالوا اجعل لنا الها کما لهم الهة **و** من حق الخلفاء ان یسیروا بسیرة المستخلف من بعده و لا یخالفوا و نحوه تخلف من بعدهم خلف ای من بعد اولئک الموصوفین بالصفات الحمیدة انتهی عبارة الکشاف. عینا حاصل آنکه باعتبار توجیه خطاب خلفتمونی الی بنی اسرائیل معنیش آنکه ای بنی اسرائیل و ای سامری بدکرداری و رفتاری در غیاب من کردید بعد از آنکه دیده بودید مرا بر توحید اله واحد و نفی التشریک تعالی **و** تخلیص عبادة مر تعالی را بود و شما را هم بر همین گرفتم و آوردم مع معاینه هذا شما چگونه ترک خالق کرده گاؤ ساله پرست شدید **و اما بنا بر** توجیه ثانی که خطاب بهارون و بتبعه مخلصین مومنین هارون میباشد معنیش چنین میباشد شما دیده بودید که من بنی اسرائیل را همیشه حمل بر توحید اله میکردم **و** باز میداشتم چشمها و میلان بنی اسرائیل را از عبادة گاؤ ساله و قتیکه بانظار ایشان گاؤ پرستی مؤثر بود و در قلوب ایشان محبوب و راسخ گردیده در خواست اجعل لنا الها کما لهم الهة کرده بودند **و** از حق و فرایض خلفاء همین بود که خصلة و سیرة ایشان مطابق و موافق سیرة و خصلة مستخلف بعد او بوده باشد در امور نه تخلف و مخالفت آن پس تخلف و مساهله و مسامحه کردند ایشان در اهتمام و انتظام این تا اصنام گاؤ ساله پرستی ناشی و حاصل شد در بنی اسرائیل **و موید** این آیه قال یا هارون ما منعک اذ رایتهم ضلوا ان لا تتبعن افعصیت امری میباشد **اشکال** بنا بر توجیه خطاب ثانی عتاب موسی بر هارون ایا از روی

جواب سوال بحث رابع خطاب بئسما خلفتمونی میباشد ۱۲

جواب اشکال بر توجیه خطاب بهارون فلاح او میباشد ۱۲

علم موسی بود

علم موسے بود لہذا ہارون نبی را حمل بر مسامحہ و تخطیہ کر دیا بلا علمی تو ہما ظلنا و قیاسا بود **پس اول** لازم میآید خطاء ہارون نبی معصوم کہ او متر ک لوازم خلافة از ترک امر و نہی عاصی گردید وانبی معصوم صدور خطاء ممتنع است **و بر ثانی** یعنی اگر بلا علمی این حال این قیل و قال بنیا بود **پس** جہل کلیم اللہ الجلیل لازم میآید **و ایضا** سوء ظن موسے بنبی اللہ المعصوم ہارون الجمیل لازم میآید **و** سوء ظن بادنی مومن ممنوع و محذور است **جواب** میگوئیم کہ قیل و قال کلیم اللہ با ہارون نبی المعصومین من باب العلم **و** من باب سوء الظن نبود بل من باب الاستفہام و استعلام کیفیة وقوع این اصنام پرستی بود **و** دریافت حالة از ہارون چرا و بچہ سبب بوقوع آمد اینحالة و تو کجا بودی و توجہ کردی با اینہا در اینحالة **بدلیل** آیہ مزبورہ یا ہارون ما منعک اذ رایتہم ضلوا الخ اشکال باطل میباشد **ایراد** ولما رجع موسی الی قومہ غضبان اسفا صریح است کہ موسی بکمال غیظ و غضب از طور برگردید **و** انیخطاب بئسما خلفتمونی من بعدی اگر راجع بہارون باشد لازم میآید کہ موسی بنہایت غیظ و بکمال غضب انفعال و انجال **و** اخذ راس اخیہ ہارون یجرہ الیہ بیگناہ از موسے بوقوع آمدہ **و** از نبی جلیل کلیم اللہ چرا چنین افاعیل و افاعیل بجا نیس بصدور بیاید **جواب** بدانکہ موسے کلیم ہرگاہ ترک لہ و اخذ گاو سالہ بالہ و عبادۃ او از قوم بنی اسرائیل اجمالا شنیدہ البتہ غضب و غیظ او ناشی شد بمصداق الحب فی اللہ والبغض فی اللہ بل بر مکلف تکلیف بیزاری و اظہار لا رضائی و غیظ و غضب از وقوع ضلال واجب منکر است **تنبیہ** ہرگاہ این واضح شد کہ غیظ و غضب موسے امر تکلیفی بود و برای حصول اصنام پرستی بر قوم عصاۃ ناشی شدہ **پس** ایراد باطل شد چہ آنحضرت را غیظ و غضب بر ہارون **و** ایضا از ہارون منکرے حاصل نشدہ بود **و** آنحضرت راس ہارون را بسوی خود کشیدہ بحالة غیظ و غضب و اسف علی ارتداد القوم و از پرسید کہ چرا چنین شدہ بوجود تو **پس** این مقبوح و مقدوح نیست چہ غیظ و غضب او للہ بر ارتداد قوم بود **و اگر** جبراس والی نفسہ بلا تمالک نفس بہیجان طبیعة علے عصیان القوم بوقوع آمدہ نہ بر تقصیر ہارون فی الواقع باز ہم قدح ندارد چہ افعال غیر اختیاریہ موجب جرح و قدح عقلا و شرعا اصلا نمیباشد چہ اینحالة اللہ تعالی بود حمل اینحالة بر افاویل و افاعیل اجاہیل کہیل سایل نمیباشد **و** جواب دیگر از اساطین اعلام عنقریب میآید **بحث سادس** اعجلتم امر ربکم ای مخاطبین بنی اسرائیل ای سامری سبقتہ و سرعة و عجلة کردید در امر پروردگار خود **و** مفسرین در لفظ عجلة وجوہ دارند **نزد** ابن عباس میعاد ربکم فلم تصبروا الی رجوعی **نزد** حسن یعنی سبقتم وعد ربکم الذی وعدنی من الاربعین لیلة **نزد** جمعی اعجلتم بعبادة العجل قبل ان یاتی حکم ربکم ہمین قول کلبی است **نزد** جبائی اعجلتم امر اللہ بعبادتہ خاصہ لہ وعدلتم الی عبادة العجل **و** بقولے اعجلتم سخط ربکم بعبادة العجل **تنبیہ** عجلة در لغة بمعنی تقدیم ہر فعلی بسرعة بر فعل دیگر قبل او وقت میباشد در **تفسیر کبیر** در **لباب** گفتہ معنی العجلة التقدم بالشیء قبل وقتہ **و** لذلک صارت مذمومة **و** السرعة غیر مذمومة لان معناہا عمل الشیء فی اول وقتہ بدلیل قول موسی و عجلت الیک رب لترضی **در مجمع** فرمود والعجلة التقدم بالشیء قبل وقتہ **و** السرعة عمل الشیء فی اول وقتہ ولذلک صارت العجلة مذمومة **و** یقال عجلتہ ای سبقتہ و اعجلتہ استعجلتہ **در مصباح** گفتہ از باب تعب عجل عجلا و عجلة بمعنی اسرع فہو عاجل و عجل و ہمنہ العاجلة الساعة الحاضرة **و** عجلت الی الشیء بمعنی سبقت الیہ **و در آیہ** خلق الانسان من عجل ہو حلول القلب **و** المعنی خلق العجل من الانسان یعنی آیہ خلق الانسان من عجل این من باب القلب است پس معنیش آنکہ آفریدہ شدہ عجلة و سرعة در امور از انسان **و یحتمل** من زایدہ باشد فمعنا خلق الانسان عجولا آفریدہ شد انسان عجول و سریع فی الطبیعة **و یحتمل** و ہو اقوی الوجوہ فی در اینجا مقدر باشد **پس** تقدیرش خلق فی الانسان من عجلة الطبیعة باشد یعنی آفریدہ شد در انسان سرعة طبیعة لہذا السرعة و سبقت در مقتضیات و مشتہیات نفسانی خود میکند **و** وجوہ آخر اند در تفسیر خود این آیہ بموضع خودش بیاید **بحث سابع** والقی الالواح واخذ براس اخیہ یجرہ الیہ یعنی کلیم اللہ حامل الواح توراة بودہ **بدانکہ** جر بسکون جیم جرا بمعنی جذب **و** این ہر دو بمعنی کشیدن یا باشد چنانچہ جر بمعنی جذب بفتح میگوئیند **و** ایضا جر جرا کشیدن بفتح بسوی خود مستمرا **طریحی** فرمود الجر بالجیم المعجمة والفتح والتشدید الجذب **و** منہ جر الیہ ای اذا اعتنق **و** اصل الجر من السحب **و** ایضا بمعنی انا معروف من شرف **و** الجر جرار ظرفی بمعنی سبوی بزرگ برای تمہید داشتن آب و غلہ و امثال آن میباشد **و** جریرہ بمعنی گناہ و جنایتے است بر فعل آن در دنیا تعزیر و ملام در آخرة عذاب است **و** سمیت بذلک لانہا تجر العقوبة الی الجانی **و** منہ الدعاء یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یہتک الستر **بحث ثامن** در وجہ تفسیر اینجملہ مزبورہ یعنی وقتیکہ حضرت موسی از مقام طور مع الواح توراة برگردید ہرگاہ کل یا اکثر بنی اسرائیل را عاکف بر عبادة گاو سالہ دید غیظ و غضب لانہایة آن حضرت را ناشی شد ہر چند قبل براین بر طور از زبان خدا کفر و ارتداد اینہا اجمالا شنیدہ بود **اما** مثل مشہور شنیدہ کی باشد مانند دیدہ پس زمام اختیار از دستش بکمال غیظ و غضب منتزع بر آمد تمالک نفس نبود **بقولی** الواح توراة از دستش بلا اختیار افتاد چنانچہ برات و کراة معاینہ گردیدہ صاحب مزاج صفرا و برا بکمال غیظ کل بدنش سخت میلرزد و می جنبد

چنانچه اشد بار تعاش کل من تعش بجمال ملیز ند و متزلزل میشود **و بقول کشف** منجز الواح توراة را برزمین انداخت چونکه نزد بهم غفیر الواح از زمرد بودند
منکسر گردیدند چهار لوح باقی ازان بلاشکستن ماندند **و** هانوقت دفعة سر وریش برادر خود هارون نبی را گرفته بسوی خود کشید **پس** دراینجا اصحاب الروایة
وارباب سیر **و** التفسیر بالاتفاق نقل کردند که بالقاء موسی الواح منکسر شدند **یا** کل الواح منکسر شدند **یا** بعض الواح دران دو قول دارند **اول** مستفاد از
عرائس ثعلبی میشود که بعد اخبار الهی از افتتان قوم اجمالاً شنیده وهرگاه نزد قوم رسید فلما راهم حول العجل وما یصنعون القی الالواح من یده فتکسرت
فصعدت عامتها الکلام الذی کان ولم یبق منها الا سدسها ثم اعیدت لوحین لیس و فتیکه معاینه کرد دور گاوسال صنعة وعبادة قوم بعجل انداخت الواح توراة
ازدست خود پس شکستند الواح توراة یعنی کل الواح مکسور گردیدند **و** قطعات مکسوره الواح صعود باسمان کردند مع تمام کلام منزل آن **و** باقی ازان در دنیا
اندکی شش یک آن **پس** ازان دو لوح بدنیا عود کردند **پس** فکر این ثعلبی از ابن عباس روایة کرده **قال** لیس المعاین کالخبر قال الله ثم لموسی
ان القوم قد فتنوا فلم یلق الالواح فلما عاین القی الالواح فکسرها **و** روا ایضا الخاصة والعامة منها الشیخ الطبرسی **و** الشیخ ابو الفتوح الرازی
و الثعلبی **و** السیوطی فی الدر المنثور **و** غیرهم یعنی پیغمبر فرموده که شنیده وحال دیده شده چون خبر شنیده مساوی نمیباشد **و** اینجا موسی را از افتتان
قوم خبر اجمالاً داده **و** دران وقت القاء الواح نکرده بود **پس** وقتیکه حالة ایشان را معاینه کرد الواح را از دست بینداخت **پس** بقطعه قطعه مکسور گردیدند **ثعلبی**
درهمین جا روایة تمیم داری کرده قال قلت یا رسول الله مررت بمدینة صفتها کیت وکیت قریبة من ساحل البحر فقال صلعم تلک انطاکیة اما ان فی غارها
من غیر لا الفنا رضاضا من الواح موسی **و** ما من سحابة شرقیة ولا غربیة تمر بها الا القت علیها من برکاتها ولن تذهب الایام و اللیالی حتی یسکنها
رجل من اهل بیتی یملؤها عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما قالوا فلما رای موسی ما صنع قومه من بعده من عبادة العجل اخذ بشعر راس اخیه هارون
بیمینه ولحیته بشماله کان هارون قد اعتزلهم فی اثنی عشر الفا لم یعبدوا العجل الخ حاصل آنکه تمیم داری عرض حال کرد بحضرت رسول صلعم که من بشهری
گذشتم که صفاتش چنین وچنین بود قریب بکناره بحر **پس** پیغمبر صلعم فرمود که او بلد **انطاکیه** است **اما** در آنجا غاریست از غار های آن بلد **و** دران غار
والواح مکسوره موسی ریزه ریزه پاشیده میباشد **و** هیچ ابری شرقی یا غربی نمیگذرد بر آن غار مگر آنکه برکات خود را بران میباشد **و** نمیگذرند ایام ولیالی دنیا تا آنکه
ساکن آن غار میشود مردی از اهل بیت من یعنی امام دوازدهم از خلفاء حقه منصوصه **مهدی آخر الزمان** علیه السلام که پر مملو میسازد دنیا وعالم ارضی را کلا بعدل
وانصاف چنانچه قبل بران مملو شده باشد بجور وظلم وبیداد **پس** بعنی گفتند که موسی هرگاه صنعة قوم معاینه کرد که بعجل گوساله گرفته عبادة میکنند
و موسی بمعاینه آن الواح را انداخته بدست راست خود سر برادر خود هارون **و** بدست چپ ریش او را گرفت وبسوی خود او را میکشید **و** حال آنکه هارون مع دوازده هزار
مومنین بنی اسرائیل که گاوساله پرست نبودند از عبده عجل اعتزال کرده بود **اما قول ثانی** بعض الواح مکسور شدند **پس** مکسورات باسمان رفتند **و**
آنچه غیر مکسور بود در دنیا باقی ماندند **پس** در تعیین کل الواح **و** در مکسورات ابعاض آن بالجملة خلاف کردند در **لباب التنزیل** و **معالم التنزیل**
قالت الرواة **و** اصحاب الاخبار کانت التوراة سبعة اسباع فلما القی موسی الالواح تکسرت فرفع منها ستة اسباع وبقی سبع واحد مما فیه المواعظ و
الاحکام والحلال والحرام یعنی اصحاب روایة وارباب سیر واخبار گفتند که توراة هفت سبع بود هرگاه موسی آنرا القاء برزمین کرده مکسور گردیدند الواح الخ بالا
باسمان برده شد شش سبع آن **و** باقی ماند ازان یک سبع آن که در آن مواعظ واحکام حلال وحرام بود **در در منثور** از ابن عباس روایة کرده قال
اعطی الله موسی التوراة فی سبعة الواح من زبرجد فیها تبیان لکل شیء وموعظة بالنور مکتوبة فلما جاء بها فرای بنی اسرائیل عکوفا علی العجل فرمی
التوراة من یده فتحطمت واقبل علی هارون فاخذ براسه فرفع الله منها ستة اسباع وبقی سبع فلما ذهب عن موسی الغضب اخذ الالواح وفی
نسختها هدی ورحمة للذین هم لربهم یرهبون فیما بقی منها حاصل توراتیکه از خدا بموسی عطا شده بود در هفت الواح زبرجد بیان هرشیء دران وموعظه
آن بنور مکتوب بود **پس** وقتیکه موسی دید قوم عاکف بر عبادة گاوساله اند **پس** توراة را از دست برزمین انداخت ریزه ریزه قطعه قطعه شد **و** روی بهارون
آورد **و** سرش را گرفت **و** خدا شش سبع توراة را بالا باسمان برد **و** باقی حصه هفتم آن در زمین ماند **و** بعد ذهاب غضب از موسی اخذ الواح کرد که دران خاص
هدایت ورحمة بود مر اناثی را از بنی اسرائیل که راهب خدا ترس بودند **در در منثور** بواسطه ابو عبید **و** ابن منذر از مجاهد **و** او از سعید بن جبیر روایة کرده قال
کانت التوراة من زمرد فلما القاها موسی ذهب التفصیل وبقی الهدی والرحمة وقرء وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء وقرء ولما
سکت عن موسی الغضب اخذ الالواح وفی نسختها هدی ورحمة ولم یذکر التفصیل **بقولی** الواح عشره بودند **و** خمسه ازان مکسور گردیده **و** پنج لوح آن الخ

متضمن موعظه

متضمن موعظة و احکام شریعة آن باقی ماندند و همان پنج اسفار نزد ائمه اهل بیت محفوظ تا ظهور مهدی آخر الزمان و بقولی الواح شکسته بودند و چهار الواح
آن بلا انکسار از قسم مواعظ و هدایة در دنیا باقی ماندند و مکسور آن را بر الهی بآسمان صعود کردند **اشکال عظیم** بنی کلیم الله اعظم انبیاء بلا نهایة غیظ و غضب
یکدفعه الواح کتاب الهی که بید قدرة خود خدا بنور بر الواح جواهر لا مماثل جمیع ما یحتاج الیه قوم موسی با تفصیل تحریر کرده انداز بر زمین بزند بنحوی که مکسور و ریزه
ریزه آن الواح بگردند و اینچنین حرکات و جسارة دلالة بر توهین و استخفاف کتاب الله و بر نهایة جسارة و جرئة موسی بسوء آداب بر کلام الله میکند این
چگونه بر نبی علیم معصوم کلیم جایز بوده چه نزد فقهاء اگر کسی قرآن را در قاذورات بیندازد یا بر زمین یا نکه بپائی بان بزند یا لا اعتنائی بان یا پائی بسوی
آن بکند عمدا و قتل بجهة توهین و تحقیر او بلا خلاف باشد **جواب اول** بنا بر مذهب مجوزین معاصی بر انبیاء الله بفعل صغیره خواه کبیره بحال نبوة هم چنین
با خوف و سبب نبوة معاصی انها مکفر میکردند اشکال ساقط بالراس است **جواب ثانی** نزد منزهین انبیاء و خلفاء و ائمه علیهم السلام این حالت موسی از
القاء الواح واجب التاویل است و من جمله تاویلات اینست که لفظ القاء محمول بر افتادن از دست بلا اراده و بر انداختن بالاراده مشابهت است اما نبوة
مستلزم کمال علم و عصمة است لهذا حمل القاء بر وجه اول جایز بل لازم است که غضب و غیظ موسی لله بوده و کل بدنش بحرکة و تزلزل آمده اند و نقش الواح
خطا شدند چه بمعاینه گاو ساله پرستی توجه قلبی او متوجه بسوئی قوم عبده اصنام بود بلا اراده از دست او افتادند قدحی عاید نمیشود و **منها** آنحضرت مزاج
صفراوی طبعا تیز و تند مزاج هم بود و از لوازم آن مزاج آنست که نزد معاینه و وصول منافی و غیر ملایم یکدفعه غیظ و غضب در مزاج ناشی میشود اکثر و اغلب کل
ظاهر و باطن بدن تزلزل میاید بحرکة شدید چون رعشه شدیده مرتعش متمالک و متماسک نفس خود شده نمیتواند و زمام اختیار از دست او میرود و اینجا
سبب غیظ و غضب باشد موسی معاینه اقبح قبایح کل یا اکثر قوم بالیقین بود پس سبب این غیظ موسی هرگاه فی الواقع جایز غیر ممنوع و لا مقدوح
بود پس بلا اراده و لا توهین و لا استخفاف الواح کتاب الله را القاء کرده قدحی و قبحی از او بوقوع نیامده و موید ش آنچه از فحول علماء تفسیر چون صاحب
التیسیر و المدارک و بیضاوی فرمودند در ذیل و القی الالواح ضجرا عند استماعه حدیث العجل غضبا لله و کان فی نفسه شدید الغضب
و کان هارون الین منه جانبا و لذلک کان هارون احب الی بنی اسرائیل من موسی **در کشاف** در القی الالواح فرمود و طرحها لما لحقه من
فرط الدهش و شدة الضجر عند استماعه حدیث العجل غضبا لله و حمیة لدینه و کان فی نفسه حدیدا شدید الغضب و کان هارون الین منه
جانبا و لذلک کان احب الی بنی اسرائیل من موسی اشکال علی کل حال عاید نمیشود ثم الله اعلم **اقول** و القی الالواح در کتاب الله هست اما کسر الواح در
قران مذکور نیست **و فخر رازی** و تبعه او گفتند لیس فی القران الا انه القی الالواح فاما انه القیها بحیث تکسرت فهذا لیس فی القران و انه لجرأة عظیمة
علی کتاب الله و مثله لا یلیق بالانبیاء علیهم السلام **مخترقا سع** در معنی و اخذ براس اخیه یجره الیه یعنی و موسی بمحض القاء الواح بدست راست
سر و بدست چپ ریش برادر خود را گرفته بسوی خود میکشید و **هارون** برادر بزرگ مادری موسی سه سال از ابتداء عمر موسی بود بتوهم آنکه او تقصیری در حمیة
و حمایة و حفاظت دین کرده باشد و مع هذا الحال هرگاه از زبان هارون حقیقة حال لا دینانان شنید از توهم عدم اهمال از هارون تسلی و تسکین خاطر موسی شد
پس دعا کرد و بقوله رب اغفر لی و لاخی هارون **اما** غضب بر مرتدین مشتعل و باقی ماند **اشکال** بر نبی کلیم الله چنین حرکة مجانین یعنی اخذ سر و ریش
هارون معصوم کشیدن بعیان خلایق بیک بد چگونه جایز باشد چه در این توهین و تحقیر بهر دو بود و ادنی بدگمانی نسبت با دانی مومنین بشرع اسلام ممنوع است
فضلا عن الانبیاء علی الانبیاء علیهم السلام **جواب** بوجوه است **اولها** ان موسی انما فعل ذلک مستعظما منفکرا فیما کان منهم کما یفعل الانسان
بنفسه مثل ذلک عند الغضب و شدة الفکرة فیقبض علی لحیته و یعض علی شفته فاجری موسی اخاه هارون مجری نفسه فصنع به ما یصنع
بنفسه الانسان عند حالة الغضب و الفکر یعنی موسی را چنین حالة غیظ و غضب باستعظام و تفکر در آنچه بنی اسرائیل کردند ناشی شد چنانچه بسا احیان آدم
غضبان بفرط غیظ و غضب و بشدة فکر بسر خود میزند و ریش خود بدست میگیرد و بدندان دست خود را میکند و لب زیرین زیر دندان میگیرد **و هارون**
چونکه از یک پدر و مادر دو برادر بودند و او را جاری مجرای نفس و جان خود میدانست **پس** با او کرد آنچه آدم غضبان ببدن و بجان خود میکند و منقول
راس رئیس امامیه شرف السادة حضرة علم الهدی **سید مرتضی** در تنزیه الانبیاء و از معتزلا ابو علی جبائی هست و بعد سید این گفت هذا ان الامور
التی یختلف احکامها بالعادة فیکون ما هو اکرام فی موضع استخفافا فی غیره و یکون ما هو استخفاف فی موضع اکراما فی آخر و اینجال تختلف الاحکام
بحسب عادة میباشد پس آنچه من باب الاکرام در موضعی میباشد بجائی دیگر همان استخفاف محسوب میشود و دیگر دو آنچه در موضعی استخفاف باشد در موضع آخر

جواب اشکال موسی بن ... در غضب القاء الواح ... زمین الواح مکسور ... جسارة است و استخفاف

جواب اشکال ... هارون ... چنین حرکة ...

اکرام میشود ثانیها انه اراد ان یظهروا اعتداء من الغضب علی قومه لاکباره منهم ما صاروا الیه من الکفر والارتداد فصد ذلک منه للتنالة بضلالهم واعلاما لهم عظم الحال فلینزجروا منه وعن مثله فی مستقبل الاحوال یعنی اراده کرد موسے باظهار آنچه او را لاحق ولاصق شد از غیظ وغضب برقوم برای صدور اکبر کبایر از ایشان از کفر وارتداد پس صدور اینحالة تالم وربخ وتعجب از انحضرة بضلالة ضلال ایشان بغرض اعلام ایشان از عظم سوء حال ووبال سوء بنا وعقبی تا منزجر شوند از ان منکر واقبح الحال عاتیان واقدام بمثل آن در مستقبل ازمنه والاحوال وهمین قول شیخ سدید رشید حضرت شیخنا المفید محمد بن نعمان وبتعه او از عمو زاده انحضرت شیخ المشایخ ابو الفتوح میباشد ثالثها انه انما جره الی نفسه لیناجیه ویستبرء حال منه لهذا اظهر هارون برائته نفسه لما اظهر برائته فدعی له موسی لنفسه وله للتهمة بقوله رب اغفر لی ولاخی یعنی کشیدن هارون بسر وریش گرفته بسوی نفس خود برای راز گوئی در بین خود هر دو برادر بود وهرگاه برئة از هارون شنید پس اظهار کرد برائته برای خود وبرای هارون بدعا بقوله ای پروردگار من بیامرز مرا وبرادرم هارون را وهمین قول شیخنا الطبرسی میباشد رابعها ان موسی لما رای بهارون مثل ما به من الجزع والقلق اخذ براس اخیه هارون مسکنا فکره هارون ان یظن الجهال ذلک استخفافا فاظهر برائته هارون بالدعاء له ازالة للتهمة یعنی هرگاه موسی دید بهارون مثل آنچه بخودش از جزع وفزع وقلق بود لهذا موسے اخذ سر برادر خود بغرض تسکین گرفت وهارون او را اکروه شمرد با ینجهة که جهال گمان بمن استخفاف کنند پس برای اظهار برائة هارون بدعا کرده بغرض ازالہ تهمة خامسها انه انکر علی هارون علی ما تبینه فی سورة طه ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن الآیة وهمین قول ابو مسلم اصفهانی است یعنے ابو مسلم گفت که موسے را غرض در اخذ راس وریش هارون انکار بر هارون بود وهرگاه بحسب آیات سوره طه از هارون شنید متنبه شد که اصلا تقصیرے واهمالی در ان نکرده اما سبحی او پیش نشد وقول او اصلا قبول نکردند سادسها از مخشری در ذیل واخذ براسه فرمودای بشعر راسه یجره الیه بذوابته وذلک لشدة ماورد علیه من الامر الذی استفزه وذهب بفطنته ظنا باخیه انه فرط فی الکف یعنی موسے سر هارون را گرفته بسوی خود کشید بجهة ورود آنچه فهم وفطانتش ربوده بود از وبگمان وتوهم آنکه هارون تقصیر وتفریط کرده باشد در باز داشتن قوم از گاو ساله پرستی پس وقتیکه مجبوریة هارون شنید که قریب بود که او را بجهة منع از عبادة عجل قتل نمایند پس از جانب برادر تسکین یافت سابعها آنچه حضرت علم الهدی در تنزیه الانبیا در ذیل این آیه والقی الالواح الی قول هارون ولا تجعلنی مع القوم الظالمین وبر اشکال ان فرمود فالجواب قلنا لیس فیما حکاه الله تعالی من فعل موسی واخیه ما یقتضی وقوع معصیة ولا قبیح من واحد منهما وذلک ان موسی اقبل وهو غضبان علی قومه لما احدثوا بعده مستعظما لفعلهم منکرا فیما کان منهم فاخذ براس اخیه یجره الیه کما یفعل الانسان بنفسه مثل ذلک عند الغضب وفی شدة الفکر الا تری ان المفکر الغضبان قد یعض علی نفسه ویفتل علی اصابعه ویقبض علی لحیته فاجری موسی اخاه هارون مجرای نفسه فصنع به ما یصنع الرجل بنفسه ثم ذکر ما ذکر فی الوجوه المسطورة انفا لا حاجة الی اعادتها ثامنها رازی هم از جانب تبیین عصمة انبیا در جر راس هارون الی نفسه فرمود ان موسی جره الی نفسه لیساره ویستکشف منه کیفیة تلک الواقعة فان قیل فلماذا قال یا بن ام ان القوم استضعفونی قلنا الجواب عنه ان هارون خاف ان یتوهم جهال بنی اسرائیل ان موسی غضبان علیه کما انه غضبان علی عبدة العجل فقال له یا ابن ام ان القوم استضعفونی وما اطاعونی فی ترک عبادة العجل وقد نهیتهم ولم یکن معی من الجمیع ما امنعهم به عن هذا العمل فلا تفعل بی ما تشمت اعدائی به اعدائک فان القوم یحملون هذا الفعل الذی تفعله بی علی الاهانة علی الاکرام انتهی تنبیه پس جمهور منزهین انبیا اکتفا در اینجا بر القاء الواح بغیر کسر انها کردند زیرا که کسر الواح خاص از کتاب الله هرگاه ثابت وواضح نباشد پس اعتقاد وقول بکسر انها خلاف عصمة انبیا وکتاب الله میباشد چه بجنس القاء لاسبالاتی از موسی کلیم علیه لازم وتوهین واستخفاف بکتاب الله تعالی عاید می شود وآن محال وممتنع از مطهرین معصومین انبیاء علیهم السلم میباشد واقوال بعض اخبار احاد که صریح بر کسر الواح وارد اند مطابق تواریخ یهود واجب الترک اند زیرا که منافی ومعارض اصح کتب الله القران المجید الحمید اند بقاعده کلیه هر چیز که معارض ومنافی قرآن باشد هر چند صحیح الاسناد باشد ولکن بجهة فاسد بودن الفاظ متن او غیر صحیح وغیر معمول است بلی اگر توفیق آن مطابق برهان ومحکم تاویلش ممکن باشد ماول شود والا فیجب الطرد والترک تا معارضه ومنافاة از بین زایل شود ثم الله اعلم بحث عاشر در ابن ام وقرائته اند قرائة ابن عامر وحمزه وکسائی وابوبکر از عاصم بل قرائة کل اهل کوفه ابن ام بکسر میم در اینجا ودر سوره طه بتقدیر ابن امی است بحذف یاء اضافی واستغنادی لان مبنی النداء علی الحذف فبقی الکسر علی المیم بغیر اظهار الیاء لیدل علی الاضافة کما قال تعالی یا عباد فاتقون قرائة باقی قول بفتح میم در هر دو جا در سوره بنین است

پس در سیزده سطر

پس در سبب فتح میم یا ابن ام دو قول اند **احدهما** از طایفه ابن **و** ام هر دو بکثرة استعمال اسماء واحد چون خمسة عشر **و** حضرموت گردیدند **و** همین قول جمعی از مفسرین نحاة منهم قول زمخشری است **ثانیهما** نصب ام بر حذف الف مبدله از یاء الاضافه اصلش یا ابن اما میباشد چنانچه شاعر هم گفته **شعر** یا ابن عما لا تلومی واهجعی شاعر درینجا عما را بالفتح خوانده و باقی گذاشته **و** الف را دریا ابن عما بکثرة استعمال شد پس یا ابن عم باقی ماند **و** بکذا در این هر دو سورة الف اما در آخرش حذف گردیده **و** یا ابن ام بر فتح باقی نهادند تا دلالت بر حذف الف فتح میم یا ابن عم کند **تبصره** از قرائة شاذه از مجاهد نقل کردند که تشمت بالیاء **و** بالتاء بفتح اول **و** المیم **و** الاعداء نیز منصوب خوانده شد **اما** نصب ابن بتقدیر حرف نداء است چون قال یا ابن ام **بحث حادی عشر** لفظ ام بمعنے مادر باشد کلازم میزاید **و** او مرجع ولد میباشد **و در لغة** ام بضم اول و ادغام میم بمعنے اصل شیٔ است کما قاله فی **المصباح** وام الشیٔ اصله **و** الام الوالدة **وقیل** اصلها امّهة **و** لهذا یجمع علی امهات **و بقولی** اصلش امات بغیر ها باشد **و** بقولی امهات **و** امات دو لغة اند **و در ناس** امهات **و** در غیر انسان از حیوانات وغیره امات بلا ها اکثر الاستعمال **و** بلفظ امهات قرآن آمده بقوله وازواجه امهاتکم **نزد اهل اشتقاق** ماخوذ از ام یا ام امّا از باب قتل بمعنے قصد فی الاصالة است **پس نزد اهل معانی** مادر را بام نامیدند چه اصل مقصود ولد میباشد **و** مقتدا را امام نامیدند چه مقصود و ماموم منایع مقتدیان میباشد **و** ام الکتاب لوح محفوظ را نامیدند چه اصل کتب منزله میباشد **و** ام الکتاب نیز بقرآن میگویند چه ماخذ و مرجع کل کتب علوم دینیه است **و** مکه معظمه را ام القری نامیدند چه اول و اصل کل قری و بلاد دنیا است زیرا که اول زمین که آفریده شد وازان مدحو و مبسوط کل زمین شد **و** اول آبادی دنیا بلد مکه بدست آدم **و** بقولی اول بدست ملائکه شد آن مقام و بلد شد **و** قوم عرب را بامی نامیدند چه ایشان از کتابی منزل تا مجیٔ قرآن بیامده آمده وایشان بلا علم کتب الهی بودند و علوم الهی نمیدانستند **وقال فی المصباح** الامی فی کلام العرب لا یحسن الکتابة فقیل نسبة الی الام لان الکتابة مکتسبة فهو علی ما ولدته امه من الجهل بالکتابة یعنی عرب را امّی برای آن گفتند که ایشان نوشتن وخواندن از روی کتاب نمیدانستند چه نوشتن وخواندن اکتسابی است **و** قوم عرب اصل کتابت بالذات نمیدانستند لهذا منسوب الی الام باین جهة شدند **و** قرآن هم بهمین معنی آمده بقوله هو الذی فی الامیین رسولا **پس** بامیین اهل مکه **و** قوم عرب را نامیده **وقیل** ذلک نسبة الی امة العرب لان کان اکثرهم امیین **سوال** خاتم الانبیاء را چرا مدح بوصف امی بودن آنحضرت کرده و نسبت بامیت چه معنے دارد **جواب** دران وجوه گفتند **احدها** چونکه این پیغمبر لا اسواد بود خواندن و نوشتن کتابة نمیدانستند لهذا بامی وصفش شد مع هذا کتابی آورد از صفحه روزگار همه کتب منزله را بالشست و منسوخ ساخت انیکمال اعجاز آنحضرت ست **ثانیها** چونکه مولدش ام القری مکه آباواجداً بوده لهذا منسوب ببلدیة شده **ثالثها** چونکه آنحضرت از قوم امیین عرب بود و بسوی آن امیین برسالة مبعوث گردیده پس بنابرین امی اسناد قومی بآنحضرت میباشد **رابعها** آنحضرت چونکه مقصود و مرجع الیه امة الی القیمة است لهذا وصفش بامی شده برخیه آنحضرت تعلیم الهی نوشتن وخواندن کتابة بطور اعجاز میدانست کما رواه الخاصة والعامة منهم العلامة **ابو البقاء** در کتاب کلیات از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام **و** نیز مؤیدش آنچه در خبر دیگر محو کردن از عهدنامه صلح حدیبیه بدست خود آنحضرت لفظ رسول الله است **بحث ثانی عشر** بدانکه لفظ کاد یکید از افعال مقاربه بمعنی نزدیکی قرب چیزے شدن باشد چنانچه **در مصباح** گفته کاد کیداً از باب باع بمعنی خدعه و مکر به **و** الاسم المکیدة **و** کاد و یفعل کذا یکاد من باب تعب قارب الفعل **ابن انباری** از لغویین گفته کدت افعل معناه قاربت الفعل ولم افعل وما کدت افعل معناه فعلت بعد ابطاء **ازهری** گفته که همین معنی قرآن هم آمده کو ما کادوا یفعلون معناه ذبحوا البقرة بعد ابطاء **و** کادوا یقتلوننی ای هم قریبون ان یقتلوننی **و** قد یکون ما کدت افعل بمعنے ما قاربت **بحث ثالث عشر** قال ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی گفت هارون ای پسر مادر من یعنی ای برادر من از جانب مادرم تحقیق قوم بنی اسرائیل ضعیف و ناتوان ساختند مرا و ترک کردند مرا و امر و نهی مرا احدی گوش نمیداد و قریب بود که بکشند مرا و بقتل بیارند مرا بجهة امر و نهی و زجر و انکار من بر ایشان حاصل آنکه بمحض دیدن گوساله و محض شنیدن صوت هذا الهکم واله موسی یکدفعه کل قوم بالاجتماع بسجده آن گوساله افتادند هر چند منع و زجر و انکار بلیغ شب و روز ازان ماقبیح و اشنع الامور میکردم احدی گوش نمیداد و سخنم را وبلوی کردند عموماً بر من قریب بود که مرا بقتل برسانند و من دفع عامة البلوی ایشان کرده نمیتوانستم چه مرا اعوان وانصار نبودند تا مقاومة در دفع ایشان میکردم **سوال** آیا هارون برادر مادری موسے بود تا ذکرش بیا ابن ام کرده **جواب** متفق علیه اهل سیر **و** انساب **و** ارباب تفسیر بالاتفاق است که هارون و موسی از یک پدر و مادر بودند **ایراد** اگر چنین بود پس چرا ذکرش اضافتش الی الام خاص کرده و اتحاد او هر دو از پدر اقوی واقرب بود **جواب** مفسرین گفتند منهم الحسن والله لقد کان اخاه لابیه وامه ولکن انما نسبه الی الام لان ذکر الام ابلغ فی الاستعطاف واللین والرحم فی التعلیم چه تذکر نسبت الی الاب موجب شجاعة قلبی و هیجان و در اسناد الی الام رقة و ترحم قلبی میباشد **سوال** پس معنی و مراد از شمات

بیان وجوه تسمیه خاتم الانبیاء بلفظ امی علیه... لغةً و شرعاً

جواب سوال... بحث قرب... بعضی ذکرش...

وکید دراینجا خاص چه معنی وارد **جواب** اما کادوا بمعنی قربوا و بمعنی همّوا بقتلی باشد **اما** استضعفونی بقول بجهة عدم معین و ناصر بر دفع اهتمام را ناتوان پنداشتند لهذا قریب بودند که مرا قتل کنند **بقولی** مرا ذلیل و خوار و ناتوان پنداشتند لهذا قریب بود که مرا بکشند **وبقولی** مرا ذلیل شمردند و همّوا بقتلی **تنبیه** نزد آنکه جمعی از مومنین غیر عابدین عجل نزد هارون بودند **اما** هارون مع معاونت اینها دانست که مقاومة خود در دفاع عامة البلوی عبده گاو ساله نمیتوانند شد لهذا ترک دفاع و مقاتله و قهر باز داشتن ایشان کرد **پس** اینجا لاله دارد که تا وقتیکه مظلوم مقاومة و دفاع خود نداند دفاع خصم جایز نیست **و نزد** آنکه کل قوم کافر شده بودند **پس** نزد ایشان مقابله و مدافعه کثرة خصام ظلمه بتن تنها بالاولی جایز نمیباشد **اشکال** پس سید الشهداء ابو عبد الله الحسین علیه السلام با هفتاد و یک تن چرا و چگونه مقابله دوازده هزار لشکر یزیدیان از شامیان و کوفیان مع نهی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة در دفاع آنها اقدام کرد و لازم بود که چون هارون و برادر خود امام حسن ترک دفاع **یا** مصالحه با اینها میکرد **جواب** بدانکه علم الهدی **و** شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی در **شافی و تلخیص الشافی و تنزیه الانبیاء** و **سید ابن طاؤس** وغیرهم بوجوه جواب داده اند **و لکن احقر** میگوییم که آنحضرت درخواست متارکه و مراجعة بمدینه خود کرده بود **و** ایشان قبول نکردند مگر **یا** بیعة یزید لعین **یا** رفتن اسیر بردن **یا** قتل آنحضرت بامر یزید علیه اللعنة و ابن زیاد لعین **پس** بر آنحضرت و آل رسول و اولاد بتول صغار و کبار هر گاه راههای چهار طرفش را محاصره کرده بستند **و** علاوه بران آب و عاش بر ایشان باتفاق است ممنوع بالکل گردانیدند **و** آنحضرت در بیعة یزید کافر فاجر متجاهر خلل و زلل در دین اسلام دانست **و** در اسیر شدن خود و آل و اولاد و اهلبیت صغار و کبار و ذکور و اناث توهین دین و تذلیل نبوة و خلافت دید **پس** در دفاع ایشان بلابدی و لاچاری قیام نمود و عار و ننگ که باسلام و اهل آن عاید میشد آنرا گوارا و جایز ندانست و او را شهید ساختند فلعنة الله علی قاتلیهم و الی الضین بقتالهم و معاونیهم و مشاوریهم و مجوزیهم من الاولین و الآخرین ابد الآبدین **و** سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **اما جواب** آیه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نص صریح است که این نهی لا تلقوا در حالة اختیار و امکان مفر و منجی وارد است **و** حالة اجبار از ان خارج شد **پس** دفاع آنحضرت بحالة مجبوره و مقهوره بود **پس** اشکال بحمد الله باطل محض شد **بحث رابع عشر** شماتة بمعنی شادمانی خوشنودی و فرحة عدو بر انکه مکروه و مصیبة و غم و هم و ذلة دشمن است و بیند **خود بقولی** این اسم **و بقولی** این مصدر است از شمت یشمت شمت شماتا **در مصباح** گفته شمت به یشمت اذا فرح بمصیبة نزلت **و** الاسم الشماتة **و** اشمت الله به العدو **در لباب** گفته اصل الشماتة الفرح ببلیة من یعادیک یقال شمت فلان بفلان اذا سرّه مکروه نزل به یعنی اصل شماتة فرحة بی اندازه است به دیدن بلیه و آفت کسیکه تو او را دشمن میداری و او ترا دشمن میدارد چنانچه گفته میشود که فلانی مسرور و خوشنود گردید بدیدن ورود مکاره و مطارح بادر **مجمع** قوله و الشماتة سرور العدو بسوء العاقبة یقال شمت به شماتة اشمته اشماتا عرضته لتلک الحال یعنی شماتة سرور و خوشنودی دشمن بان شماتة میباشد **و** شماتت کردم او را یعنی عارض ساختم حالة زشت و بد را باو **بحث خامس عشر** فلا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین هر گاه موسی سر و ریش برادر خود هارون را بسوی خود کشید در آن وقت از منقول هارون مخاطب بموسی گفت که ای برادر مادری من پس مکن تو رفتار و گفتار را اطوار بمن بطوریکه ظاهر ان موهم و موجب فرحت و سرور و خوشنودی دشمنان باشد و بگردد و مگردان مرا با قوم ستمگاران از عبده عجل یعنی مرا شریک و مثل عبده گاو ساله مگردان تا اینها بفعل و قول تو نسبت بمن مسرور و خوشنود و محظوظ بان بگردند و گمان بد و توهین و تذلیل تو بمن کنند چنانچه کسی سر و ریش دیگری را باراده اجلال و تعظیم **و** بجهة تشفی مقدس را باراده بوسه دادن بروی یا ریش و میگیرد چنانچه عادة جاریه و ساریه این اعصار است که وارد بن حجاج و زایرین قربان خود را معانقه و بوسه یکدیگر بر دست و بسر میکنند **و** نیز مانند آنکه بزرگی دست دیگری را گرفته بسوی خود میکشد تا قریب و نزدیکتر نزد خود او را میآرد و با جلال بالجهة **پس** اعداء یا تماشابینان بیخبر از حقیقت گمان می برند که این بطور توهین او را کشیده **و** هارون بجهة اشتباه دشمنان بجانب اینحالة گمان بد میکنند بمن و بموسی لهذا هارون موسی را بنهی فلا تشمت گفت فلا تجعلنی الخ افعال و اطوار انبیاء مشتبه و متهم و مشاکل بظاهر مثل افعال اقوال سفها و جهال نشوند و گمان بد نکنند **و** عموم مفهوم حدیث اتقوا عن مواضع التهم نیز بخصوص انتخاص بالاولی میباشد **اشکال** نهی از فعل حرام میباشد پس نهی هارون تابع برسل بمتبوع معصوم چگونه بقوله فلا تجعلنی الخ جایز باشد **معهذا** اجل موسی و تنزل و اعلمیت هارون لازم میآید **جواب** مکرر در مجلدات تفسیر هذا ذکر شده که امر مشترک در چند معنی واجب و ندب و اباحة و اعلام و تعلیم و تادیب است **و** همچنین نهی هم مشترک و متضمن حرام و تحریمی و تنزیهی و تادیب و اعلام و افهام است **پس** اینجا فلا تجعلنی من باب الافهام و الاعلام است چه موسی علم نداشت که عبده عجل دشمن جان هارون اند **پس** بموسی وقتیکه از زبان هارون دشمنی گاو ساله پرستان فهمید دست از هارون برداشت **و** دعا کرد بقوله رب اغفر لی و لاخی چنانچه اطلاع میدهی بکسی فعل هذا و لا تفعل هذا و اترک هذا و لا تقرب این امر و نهی متضمن اعلام و تفهیم حصول نفع و ضرر و مضرة میباشد بحمد الله بتبدیل این اشکال باطل است

جواب اشکال امام حسین با هفتاد و دو نفر مقابل دوازده هزار لشکر ... دفاع ...

جواب اشکال هارون نهی از نهی موسی بقوله فلا تجعلنی ... ۱۲

باطل است ثم الله اعلم **بحث سادس عشر** قال رب اغفرلی ولاخی اینجا در معرض جواب سوال وارد شده که پس موسی چه کرد و چه گفت بهارون نزد فلا
تجعلنی کانه جواب مثل اینجا قال رب اغفرلی ولاخی وارد شده یعنی بعد ازانکه از زبان هارون احوال دریافت شد گفت موسی متوجها الی الله ای پروردگار من
بیامرز مرا و برادرم هارون را هرگاه تقصیرے از من یا از برادرم درباره عبده عجل صادر شده باشد **اشکال** اگر از هارون تقصیرے و معصیتی بعمل نیامده چرا
آنحضرت مغفرة خود و برادر خود درخواست کرد **جواب اول** استغفار و طلب رحمة برای نفس خود و برادر خود موسی بغرض اظهار رافت و مرحمة در بین خود
کرد تا گمان بدگاوسالہ پرست و تهمة نکنند عبده عجل درباره آن هردو برادر که باهم این کردار از روی غیظ و غضب بود **جواب ثانی** قول موسی رب اغفرلی
ای ما فعلت باخی هارون من غیر ذنب مقترف من قبله ولاخی ان فرط منه تقصیر اما فی لغمهم عما فعلوه من العظیمة استغفر لنفسه لیرضی اخاه ولیظهر
للشامتین رضاه لئلا تتم شماتتهم به ولاخیه للایذان بانه محتاج الی الاستغفار حیث یجب علیهما ان یقاتلهم **قول** اینوجه بعض علام متحد المفهوم
و قریب المال با قول است یعنی موسی استغفار کرد برائے خود بجهة آنچه با برادر خود رفتار و گمان کرده بود بلاوجه و بغیر گناهی صادر و مقرر از جانب هارون **اما**
برای برادر خود هارون استغفار و طلب رحمة برای آن کرد که اگر از و افراطی و اهمالی و تقصیرے در کف و باز داشتن او عبده عجل او را باطن بوقوع آمده باشد
و نیز غرض در استغفار او برای خود آن بود که راضی سازد برادر خود هارون را که با و خطاب و عتاب شدید بلاوجه و لا سبب آن کرده بود **و** برای آنکه اظهار
کند برای شامیان آن بود عبده گاوسالہ را رضا خود بهارون تا تمام نشود شماتة و سرور و فرحة ایشان درباره خود موسی و برادر او **و** برای برادر خود استغفار
کرد بانکه او محتاج باستغفار است چه در اینجا واجب بود برا و قتال ایشان **و** همین قول زمخشری و تتبعه اوست **جواب ثالث** استغفار انبیا معصومین محفوظین
عن الخلل والزلل تعلیما و تلقینا للامة میباشد تا امة بدانند که انبیا بغیر معاصی برای خود استغفار و توبه طلبا للثواب میکنند و ما عصاة بالاولی شب و روز توبه و استغفار
برای عفو معاصی بکنیم **جواب رابع** چونکه بالنسبة انبیا حسنات الابرار سیأت المقربین میباشد لهذا ایشان علیهم السلام معصوم بوده دایم الاستغفار میباشند
جواب از انبیا ترک مندوب وادنے گاه صادر میشود **و** خاص برای معصومین استغفار و توبه برای تحصیل استرجاع ثواب فائته آن میباشد **و**
همین وجه را جمعی از شکاکین بابیه و مفسرین ایشان چون شیخ المشایخ حضرت **ابو الفتوح** الرازی ارجح و اصوب درباره معصومین انبیا و ائمه طاهرین
علیهم السلام دانسته **بحث سابع عشر** وادخلنا فی رحمتک وانت ارحم الراحمین و اینهم منتم دعائیه موسے برای خود و برای هارون است یعنی ای پروردگار
ما داخل کن ما را در دنیا و آخرة در رحمة خاصه و عامة خودت و تو رحیم ترین رحمة کنندگانی **در مجمع** فرموده تا یذکر فی الدعاء ارحم الراحمین لبیان شدة الرجاء
من جهته فان الابتداء بالنعمة یوجب الاتمام بالنعمة **و** سعة الرحمة تقتضی لزیادة فیها فقال ارحم الراحمین لاستدعاء الرحمة من جهته کما یقال اجود الاجودین
لاستدعاء الجود من قبله حاصل آنکه در دعا ذکر ارحم برای بیان شدة امید از جهة منعم میباشد چه ابتدا بنعمة موجب اتمام نعمة است **و** سعة رحمة مقتضی زیادتی در رحمت است
لهذا ارحم الراحمین گفته چنانچه اجود الاجودین برای استدعا زیادتی جود از جانب منعم گفته میشود **سوال** لفظ ارحم افعل تفضیل متضمن از زید رحمة است و رحمة بذاتها شیئ
واحد بغیر حیثیت میباشد پس تفضیل اینجا چگونه صحیح و ثابت میشود **جواب** بدانکه رحمة در واقع برقة قلبی مهربانی ناشی در قلب راحم شده پس مهربانی عفو مجرم و محبة
مخلص ناشی و حاصل میشود **تنبیه** هرگاه اینواضح شد پس این رحمة هم دو درجه دارد بدایتی **و** نهایتی **اما بدایتی** بوجود وحصول آن عفو مجرم از مواخذه اش میشود
و اما نهایتی پس بوجود حالة ابتدائی عفو جرم مجرم **و** در آخر و غایت او بذل و عطا نفع و ثواب ما فات از و بجرم جریرة او میشود **و** ارحم الراحمین بخلق
قیاس مطلق اطلاق میشود چه او تعالی بعد عفو مواخذه بذل ما فات للمجرم بفضله در دنیا و آخرة میکند **اشکال** هرگاه او سبحانه از جسم و لوازم جسمانی منزه و مبرا است
پس رحمة چگونه از و ناشی میشود **جواب** بدانکه در علم موضوع **و** علم کلام **و** اصول فقه قاعده کلیه مقرر و مبرهن گردیده که لفظیکه برای معنے وضع شده **و** اگر
برائے موضوعیه استعمالش ممتنع باشد پس لابد بر لوازم موضوع حمل میشود چون آیة انما المؤمنون اخوة **و** اخوة حقیقی عبارتست از تولد و تکون دو شئی
فصاعدا از یک ماده **و** در اینجا مشهور است که کل مومنین از یک ام و اب بالضرورة متولد نشده اند بل ان آبا و امهات شتی بوجود آمده اند **پس** حمل معنے این اخوة بر
لوازم اخوة از باهم محاباة و مناصرة و معاونة و معاضدة در اخلاص و خلاصی یکدیگر و مخابرة و امثال این شده **تبصره** هرگاه این نتو واضح شد **پس** همین قانون
کلی در اسماء و صفات الهی هم جاری است که هر جا حمل اسم و صفة بر حقیقة ممتنع باشد در انجا حمل آن بر مجاز واجب است **اما** اقرب مجازات اقدم و اولی است
و مجاز در باب رحمة در گذشتن و بخشیدن جرم مجرم میباشد زیرا که رقة قلبی از لوازم جسمانی است و او سبحانه از آن مجرد و متعالی است **و** رحمة هم دو حالة بدایتی و غایتی
دارد ابتداء رقة **و** در غایة عفو مجرم **و** هرگاه حالة بدایتی برو محال باشد پس بمعنے رحیم بودن الهی غایتی آن میباشد بوجب اینی اشکال باطل است ثم الله اعلم

قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِیْنَ ۝ وَالَّذِیْنَ عَمِلُوا السَّیِّاٰتِ ثُمَّ تَابُوْا مِنْ بَعْدِهَا وَاٰمَنُوْا اِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ۝ وَلَمَّا سَکَتَ عَنْ مُّوْسَی الْغَضَبُ اَخَذَ الْاَلْوَاحَ وَفِیْ نُسْخَتِهَا هُدًی وَّرَحْمَةٌ لِّلَّذِیْنَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُوْنَ ۝

ترجمهٔ این سه آیه بدرستی و تحقیق آنانکه گرفتند بالهیت گاوساله را زود میرسد ایشان را خشمی و اثر آن خشم از جانب پروردگار ایشان و زود میرسد ایشان را خواری و تنزلی و رسوائی و همچنین که مشرکین و عبدهٔ عجل را پاداش و جزا و سزا در دنیا داده شد جزا و سزا میدهیم همه دروغ بافندگان و آنانکه بعمل آوردند انواع گناهان و قبایح را پس ازان یعنی پس از عمل گناه از شرک و کفر توبه و رجوع بندامت کردند بفور بعد آن و ایمان آوردند بوجود و توحید خدا و برسولان و بآیات او و معاد جسمانی بدرستی و تحقیق پروردگارت بعد توبه واقعی و ایمان اینها هر آئینه آمرزنده گناهان سلف و مهربان با ایشان در دنیا و آخرت است و هرگاه خاموش شد از موسی خشم و غیظ فراگرفت الواح توراة ملقیه را و در لوحی و نسخه او مکتوب بود دلایل راه نمائی و مهربانی الهی برای کسانیکه ایشان خاص برای پروردگار خود ترسگاری میکنند و بسبب اعمار خود از عذاب و مواخذه خدا خائف و ترسناک میباشند و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** در اتخذوا العجل مفعول ثانی مقدر است تقدیرش اتخذوا العجل الها و معبودا **بحث ثانی** نوال بفتح اول بمعنی نوردکه بران جامه را می پیچید و بمعنی عطا و دادن چیزی بکسی و رسیدن آن باو و ازینجا است **آیه** لا ینال عهدی الظالمین ای لایصل عهدی الظالمین یعنی نمیرسد و عطا نمیشود عهد امامت من بقوم ستمگاران ابدا **و** تناول گرفتن شیء باشد **و** ناولته فتناوله ای اعطیته فاخذه از نال ینال نولا و نوالا **در مصباح** گفته نولته المال تنویلا بمعنی اعطیته **و الاسم** النوال **و** نلت المال لمه بالعطیة انول نولا من باب قال **و** ناولته الشیء فتناوله **و** المنوال بکسر النون خشبة ینسج علیها و یلف علیها الثوب فی وقت النسج **و** الجمع مناویل **در مجمع** فرمود والنول التحرق **و** اصله مد الید الی الشیء الذی یبلغه یعنی اصل نول دراز کردن دست بسوی چیزی میباشد که آن چیز باو برسد **و** ازینجا قول است نولک ان تفعل کذا ای ینبغی ان تفعله فانه یلحقک خیره **بحث ثالث** ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم وذلة فی الحیوة الدنیا **آیا** این آیه عام است یعنی قدیما و حدیثا هر کس که گاوساله پرست است همه اینها را شامل است **یا** خاص توعید بقوم عبده گاوساله سامری و بیان دو وجه اند **نزد** آنانکه عام هستند دلیل اینها اینست که عبرة و اعتبار بلفظ است ان عام و مطلق است در حالتیکه توعید عام است **نزد** آنانکه خاص است اینها میگویند که هر چند لفظ عام است اما خاص و قصص بنی اسرائیل مذکور لهذا مخصوص عبده عجل سامری میباشد **اقول** ورود و نزول آیتی و حکمی خاص در قومی مانع از عمومیت حکم نمیباشد چنانچه مکرر در مجلدات این تفسیر مذکور و در علم اصول فقه قانون مقرر گردیده **پس** عمومیت لفظ مورد و این در قومی توعید عام و آن اولی است چه هر دو در این شامل اند
بحث رابع معنے اینجمله آنکه بدرستی و تحقیق آنانکه گرفتند گاوساله سامری را **یا** هر گاوساله را اله و معبود خود زود میرسد القوم عبده گاوساله را خشمی و غیظی از جانب پروردگار شان تعجیلا در دنیا و تاجیلا در عقبی بجهت فعل اقبح قبایح **و** این سین سینال برای تقریب معنے و تقریب آن در زمان استقبال میباشد **و** زمان استقبال ابتدایش لاابتدا از زمان حال است **سوال** هرگاه سخط و غیظ و غضب متقارب بمعنی خشم باشند و همه این اوصاف جسمانی و تغیر و تلون مزاجی اند و خالق ازان منزه و مبرا است پس اطلاق این بر تو چگونه جایز باشد چه بر وجود منافی بطبیعة آدمی طبیعه آدمی بحرکة آمده خون در بدنش بجوش میآید و در ظاهر بشره و چهره او سرخی آن نمودار میشود غالبا بسبب اراده انتقام متولم میکند **جواب** آنفا در آیه ام الرحمن دانستی که اسماء و صفاتیکه متضمن جسمانیت باشند در اینها دو حالة اند چون غضب **حالة** بدایتی او تغیر مزاج است و اینحالة بر تو ابدا جایز نیست **اما حالة نهایتی** غضب انتقام گرفتن از مولم خود در آخر میگذارد **و پس** نزد متکلمین مراد از غضب الهی مواخذه مجرم بتعذیب میباشد چنانچه از رضا نقیض غضب او اثابه و نعم بر بعضی اند از مومن میباشد اشکال باطل است **سوال** بنابر قول آنانکه آیه مخصوص قوم یهود است **پس آیا** عنا مراد همان مباشرین عجل سامری اند که او را بالهیة گرفتند و عبادة باو کردند **یا ذریة** و انسال اینها تا عصر محمد مراد اند **پس بر اوّل وجه**

جواب سوال

هرگاه اوایل عبده تو به از آن کردند با نها چگونه این توعید بعد توبه آمد و بر ثانی اگر انسال انها تا عصر محمد مراد اند با نها این توعید و تعبیر بغیر فعل لا سبب آن چرا
عاید شده و عقل و نقل ابا و انکار این وارد اما عقلا این انسال بعد ابا ر انجیل گاوساله پرستی الی حین ندارند و اصلا نکردند و اما نقلا از قرآن چرا تی
و لا تزر وازرة وزر اخری بوبال کسی غیر او ماخوذ نمیشود جواب چونکه نزد ابن جریج مراد ازین آیه مخصوص همان عبده عجل سامری اند که در زمان موسی
عبادة او کردند و بران مُردند یا فرار از قتل توبه آن کردند اشکال هر چند قول ابن جریج قوی و متین است و لکن جم غفیر مفسرین بر او اعتراض کردند
زیرا که در سینالهم سین استقبال داخل شده پس مقتضی اینکلمه آنست که در زمنه استقبال بایشان غضب الهی و ذلة ثمه خواهد رسید و حال آنکه بقول ابن جریج
انها قبل حصول این توعید بر کفر مردند و بانها در دنیا نرسید جواب این ممکن است که این آیه من باب الاخبار به موسی بر طور بوده که قومت مفتون بعبادة
گاوساله شده اند ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم و ذلة فی الحیاة الدنیا پس این خبر متضمن توعید مشرکینیکه بران بغیر توبه مرده
باشند خاص با نها شامل است که در آخرة بایشان غضب و ذلة بعذاب الهی شامل خواهد شد پس اینخبر سابق بر وقوع میباشد اشکال بر توجیه ابن جریج حل
شد پس تا بمین سابقین و ذریه لاحقین ازین توعید و وصول غضب و ذلة من الله خارج میباشند اما جواب بر شق ثانی که مراد ازین
یا مباشرین عبادة عجل سامری یا ذریه و نسل ایشان تا عصر محمد اند پس جواب جاء اوّل اینکه او سبحانه به موسی بر طور خبر از فساد قوم الی آخر الآیة
سابق بر دیدن موسی حالة شان داده پس از سوی غضب الله توبه شان قتل یکدیگر یا قتل هر یکی جان خود را قرار داده و دران بکمال فرقه قتل حاصل
در آخر شده باز هم اشکال عاید نمیشود اما جواب بر وجه ثانی که مراد انسال ایشان که در عصر نبوی بوده و همین قول منقول از ابن عباس شده اند
قال هم الذین ادرکوا النبیؐ و اباؤهم هم الذین عبدوا العجل و اراد بالغضب عذاب الآخرة و بالذلة فی الدنیا الجزیة یعنی این توعید یهود یا نسبت
که آنها اولاک خاتم انبیا کردند و پدران ایشان گاوساله پرستی کرده بودند پس مراد از غضب الله عذاب آخرة و از ذلة جزیه بر انها است و همین قول
بسیاری منهم عطیة عوفی است و قال سینال اولاد الذین عبدوا العجل و هم الذین کانوا علی عهد رسول الله و اراد بالذلة ما اصحاب
بنی النضیر و قریظة من القتل و الجلاء انتهی عطیه گفت مراد از نوال غضب الله یا ولاد و انانی است که پدران انها عبادة گاوساله کردند و انها انانی اندکه
بر عهد خاتم پیغمبر موجود بودند پس مراد از غضب الله قتل قوم بنی نضیر و بنی قریظه بدست مسلمانان رسیده و مراد از ذلة اجلاء ایشان از وطن ایشان حاصل
شده میباشد اشکال سابق بنا بر قول ابن عباس و عطیه عوفی لازم شد که چگونه بنبیه سابقین عبده عجل ابلا سبب لا وجه توعید نا حق بغضب و ذلة
کرده جواب بدو وجه داده اند الاوّل ذکر تحسین و تقبیح سیر آبا رشفا با بنا عادة قدیمه جاریه در هر قوم است چرا ابنا مبنی و قائم مقام ابا میباشد لهذا
توعید با بنا را نهاکرده کما قیل ان العرب تعیر الابناء بقبائح افعال الآباء کما تفعل و تمدح لهم فی المناقب و المفاخر لا بائهم فتقول للابناء فعلتم
کذا و کذا و انما نقل ذلک بائهم فکذلک ههنا ذم الیهود الذین من ذریاتهم فی زمن نبینا صلعم کما قال تعالی یبنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم یعنی
عادة عرب قدیما و حدیثا الی حال جاری است که قدح و تعییر میکنند اولاد و انسال را بذکر قبایح افعال با گذشته انها چنانچه انها مدح میکنند انسال را بذکر محامد و مناقب
و مفاخر ابای انها و میگویند با بنا را در حفاد که شما چنین و چنان کردید و حال آنکه انها اصلا آن اعمال را نکرده باشند پس همچنین با این ذم یهود از عصر نبوی
و این توعید موعود گردیده چنانچه در آیات آخر معاصرین یهود فرمود که ای بنی اسرائیل یاد کنید شما نعمتهای مرا که انعام بشما کردم و حال آنکه فلق بحر و نجاة
از فرعون و انزال من و سلوی و اظلال جبل و غیرها با نها نکرده بل با ایشان کرده شده الثانی تکون الآیة من باب حذف المضاف فالمعنی ان
الذین اتخذوا العجل الٰها و معبودا و باشرها بعبادته سینال اولادهم الخ و انما حذف المضاف لدلالة الکلام علیه یعنی وجه ثانی جواب آنکه در آیه مضاف
حذف است بجهة دلالة کلام بر حذف آن پس معنیش چنین میباشد آنانکه گاوساله پرستی اله و معبود دانسته عبادة کردند زود با ولاد ایشان غضب الله و ذلة من الله
خواهد رسید در دنیا و در عقبی معاً و تاویل نزد امام رازی و نیز او صحیح دانسته فقال فتقسم هذا التاویل من هذا الاعتبار اقول احقر درین نظر و تامل دارم
نصیحه نزد آنکه این توعید بعبده عجل است خاصة پس آیا این توعید با نها در دنیا است یا در عقبی و اگر در دنیا است پس از غضب الله و ذلة چه مراد
است نزد ابو العالیه در دنیا وعده بود و مراد از غضب الله قتل خود بدستهای خود بکمال تذلل خود با مراد کردند و ذبیل خوار در انظار معاصرین اعیانا
بودند جواب اشکال بر سینالهم ذکر شده نزد بعضی انغضب الله و ذلة بر غیر تائبین و فرار یان آنها از توبه بقتل نفوس خود موعود بغضب الله و ذلة
نسلا بالنسل الی بقاء الدنیا اند و مؤیدش نیز آیه ضربت علیهم الذلة و المسکنة و باؤا بغضب من الله میباشد و منجمله غضب بر ایشان ...

اجوبه اشکال مشکل که اگر مراد از ... عجل عصر سامری
سینالهم غضب عاید بر عبده عجل عصر سامری
باشد این چگونه صحیح میشود چه
سینالهم برای استقبال است
و اگر انسال ایشان مراد اند بغیر عبادة
عجل بعد هزاران سالها چگونه
این توعید اند ۱۲

جواب اشکال بر قول ابن عباس که این توعید با ابناء معاصرین نبی است ۱۲

کہ تا قیمۃ در اینہا سلطنت نمیباشد و ذلیل و خوار خواہند بود و امراء اینہا میگذرانند ہرچند اصحاب دولۃ و اموال بسیار داشتہ باشند **اما نزد انانکہ** این توعید بمعاصرین نبوی یا تحکمہ
بنوۃ خاتم الانبیاء و ذریہ گاو سالہ پرست تا بقاء دنیا مغضوب و بی سلطان حقیر و ذلیل و خوار میباشند و عظم و وقر در انظار خلایق باپشان اصلا نمیباشد **وجواب**
اشکال این کہ بعد ہزار سال زیادہ انسال گاو سالہ پرست را چگونہ بلا سبب دلاوجہ مغضوب و ذلیل تا بقاء دنیا بدارد و خلاف آیہ ولا تزر وازرۃ وزر اخری
بفرماید القاء ذکر شدہ **بحث رابع** وکذلک نجزی المفترین و ہمچنین گاو سالہ پرستان یہود را جزا و سزا میدہیم در دنیا و عقبی چہ اینہا دروغ بخدا بستہ
بودند در امور دین برب العالمین و ہمین جزاء ایشان بود **وبقولی** ہر طور کہ جزا و سزا دادہ شد مفتریان گاو سالہ پرست را ہمچنین جزا و سزا میدہیم
بہر مبتدع و مخترع مذہب و دین را در دنیا و آخرۃ **واما** اینہا را مفتری برای آن وصف کرد کہ گاو سالہ را بالہ و معبود بطور افترا گرفتہ و نامیدہ بودند **ابو قلابہ**
گفت ہی واللہ جزاء کل مفتر الی یوم القیمۃ بان یغضب علیہم ویذلہم فی الدنیا یعنی قسم بخدا ہمین جزاء ہر مفتری تا قیمۃ میباشد باینکہ مفتریان را
غضب کند و ذلیل و رسوا و خوار در دنیا باقی بگذارد و بگرداند **وہمین قول سفیان بن عیینہ** است یعنی این توعید عام شامل ہر مفتری و مخترع و مبتدع
است و قال ہذا فی کل مبتدع الی یوم القیمۃ **وانس بن مالک** گفتہ ما من مبتدع الا وہو یجد فوق راسہ ذلۃ ثم قرء ہذہ الایۃ فقال المتبدع
مفتر فی دین اللہ یعنی نیست ہیچ بدعی و مبتدعی مگر آنکہ بر بالای سر او ذلۃ ولعنۃ الہی میباشد بدلیل این آیہ **و** ہر مبتدع مفتری دروغ بافندہ در دین اللہ میباشد
سوال شبہ بہ درو کہ کیست و چیست **جواب** دران دو قول اند **احدہما** شبہ بہ ہر مفتری **وشبہ** گاو سالہ پرست اند **ثانیہما** شبہ بہ عبدۃ عجل اند
و شبہ ہر متہم مفتری در دین اللہ ہست **درجامع الاخبار** مرویست قال رسول اللہ صلعم من بہت مؤمنا او مؤمنۃ او قال فیہ ما لیس فیہ اقامہ
اللہ عز وجل علی تل من نار حتی یخرج مما قالہ یعنی حضرت رسول صلعم فرمود ہر کہ بہتانی ببندد و بمومنی از مرد و زن یا بگوید درباو آنچہ دراو نباشد قایم و باقی میدارد
خدا آن بہت و مفتری را بر کر بوی از نار تا بر آید از آنچہ دراو بودہ **درجامع** ایضا مرویست قال رسول اللہ صلعم ایاکم والکذب فان الکذب یہدی الی الفجور
و الفجور یہدی الی النار یعنی پیغمبر صلعم فرمود پرحذر باشید و بترسید از دروغ چہ دروغ میرساند بفجور **و** فجور میرساند بسوی نار **ایضا فیہ** قال رسول اللہ صلعم
المؤمن اذا کذب بغیر عذر لعنہ سبعون الف ملک وخرج من قلبہ نتن حتی یبلغ العرش فیلعنہ حملۃ العرش وکتب اللہ علیہ بتلک الکذبۃ سبعین
زنیۃ اہونہا کمن یزنی مع امہ یعنی حضرت رسول صلعم فرمود مومن ہرگاہ دروغ بغیر عذر بگوید لعنت میکنند برا و ہفتاد ہزار ملک و بر میآید از دل کاذب گندگی کہ
عفونۃ آن تا بعرش میرسد پس حملہ براو لعنت میکنند و مینویسد خدا براو بان یکدروغ ہفتاد مرتبہ زناکاری کردہ ادنی و احقر آن زنا ہا چون کسی باشد کہ گویا با
مادر خود او زنا کردہ باشد **ایضا فیہ** قال الصادق الکذب مذموم الا فی امرین دفع شر الظلمۃ واصلاح ذات البین حضرت صادق ع فرمود کہ دروغ بدو
مذموم و مقبوح ہست مگر دو جا **یکی** برای دفع شر دروغ بگوید **دیگر** در اصلاح ذات البین کہ فساد و نزاع باآن دروغ باصلاح در طرفین برسد **ایضا**
فیہ قال موسی یا رب ای عبادک خیر عملا قال من لا یکذب لسانہ ولا یفجر قلبہ ولا یزنی فرجہ یعنی موسی عرض کرد ای پروردگار کدام بندگانت
بہتر اند از روی عمل خالق فرمود کسی کہ زبانش دروغ نگوید و فجور نکند دلش و زنا نکند فرجش **ایضا فیہ** سئل رسول اللہ صلعم ایکون المومن جبانا قال صلعم
نعم قیل ایکون بخیلا قال نعم ایکون کذابا قال لا یعنی از حضرت رسول پرسیدہ شد کہ آیا مومن بزدل میباشد آنحضرت فرمود آری عرض کردند آیا مومن بخیل میباشد
فرمود آری عرض کردند آیا کذاب و دروغگوی مومن میباشد فرمود نہ **ایضا فیہ** قال الامام العسکری جعلت الخبایث کلہا فی بیت واحد وجعل مفتاحہا
الکذب یعنی حضرت امام عسکری فرمود کہ کل خباثات یعنی کل گناہان در یک خانہ میباشند و کلید آنخانہ دروغ است **سوال** لفظ جزا چہ معنی دارد **یا** مشترک
در خیر و شر است **یا** غیر مشترک چون بشارۃ **و** اینجا نجزی المفترین دلالۃ بر عدم اشتراک دارد بل خاص برای شر استعمال میشود **جواب** بدانکہ جزی یجزی جزاء
چون قضی یقضی قضاء وزنا و معنی یکی اند **و** بمعنی پاداش و صلہ کار نزار کہ فاء عمل عامل باشد **نزد اخفش** جزی و اجزی بمعنی کفی میآید **و** این لفظ جزی
چون لفظ بشر مشترک در خیر و شر مستعمل بہر دو اند چنانچہ گفتہ میشود جزاہ خیرا **و** جزاہ شرا **و** اگر بجای مطلق لفظ خیر و شر ذکر شدہ پس بحسب متعلقات و قرائن دریافت
میشود کہ اینجا چہ مراد است چنانچہ معلوم شد کہ از نجزی المفترین مراد شر بمعنی پاداش وصلہ است **اما صلہ** و پاداش عمل نیک و بد را بجزا نامیدند چہ در
عوض و سزا آن کافی میباشد **و** بنقل اخفش جزاء واجزاء دو لغۃ متقارب المعنی اند **پس** لفظ جزاء ماخوذ از اجزء الشیء مجزی عنہ بمعنی کفی واغنی عنہ و اجتزء
بالشیء اکتفیت بہ باشد **و** از اینجا جزء بارہ و طایفہ کافی از شیء و از کل است **وجزیہ** عبارۃ از مایوخذ من اہل الذمۃ برای گذاشتن ایشان بر حال خود باشد
و جمع جزی مثل سید و سدد است **بحث رابع** سیآت جمع سیئہ بمعنی بد و زشت و گناہ و فعل قبیح و منکر است **درمصباح** گفتہ والسیئۃ خلاف الحسنۃ

جواب اشکال شبہہ
لاہور وصیت کیست و چیست

جواب معنی جزاء و
وجہ تسمیہ آن بجزاء

والسّيئ خلاف الحسن وهو اسم فاعل من ساء يسوء سوءً اذا قبح وهو أسوء القوم وهي سوء السوآى اى اقبحهم والناس اسوء الاحوال والمراد بالكل او اضعف الاحوال والمسائة نقيض المسرّة واصلها مسوئة على مفعلة بفتح الميم والعين والسوئة بفتح السين العورة وهي فرج الرجل والمرأة والتثنية السوءتان والجمع سوءات **سوال** چرا فعل گناه را بسیئه و چرا فعل نیک را بحسنه نامیده‌اند **جواب** اما عمل قبیح و بد را بجهة آن سیئه نامیدند چه آن فعل بد و زشت است و عاملش را پاداش و جزا و سزایش بد می‌باشد **واما** عمل نیک را بحسنه نامیدند چه آن فعل حسن و نیک است و عاملش را جزا و پاداش و صلهٔ آن نیک و حسن می‌باشد **بحث خامس** والذين عملوا السيئات ثم تابوا من بعدها وامنوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم **بدانکه** السيئات صیغهٔ جمع مع دخول الف ولام استغراقی مقصود جمیع افراد گناهان و معظم بهما تا شرک و کفر الحاد ان بالاصالة داخل می‌باشد **پس** معنیش آنکه بتحقیق آنانکه اعمال بد از شرک معاصی بجمیع اقسام صغایر و کبایر عمدا و جهلا بعمل و بفعل آوردند بجملهٔ آن گناه و سالها پرستی است پس توبه کردند بعد از همه انواع آن گناهان یکدفعه و بعد توبه ایمان جدید بکمال آوردند یعنی اول آنانکه شرک کفر و انواع و اقسام همه معاصی بعمل آوردند پس از آن ترک همه آن بندامة قلبی ایمان بکمال اخلاص بیارند ان ربك لغفور رحیم موضع آن دو وجه احتمال دارند **احدهما** اینجمله مستانفه است **پس** خبر الذين اینجا مقدر است معناه فالله يقبل توبتهم وايمانهم **ثانيهما** ان ربك جمله در معرض خبر الذين متضمن بیان سبب قبول توبه و ایمان می‌باشد **بحث سادس** ان ربك من بعدها لغفور رحيم اینجمله در بیان سبب قبول توبه بندگان است یعنی سبب قبول توبه بندگان از جمیع انواع شرک و کفر و کل اقسام معاصی اینست که بتحقیق یا محمد پروردگار تو قدیما و حدیثا بعد از توبه که مقرون با ایمان کامل خالص باشد هر آئینه آمرزنده گناهان مهربان تائبان اهل ایمان است کما قال تعالى نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم یعنی یا محمد خبر بده بندگانم را که بتحقیق من منم آمرزنده گناهان مهربان بایشان باشم **بعض اعلام** دراینجا فرموده فهذا يفيدان من عمل السيئات فلا بدّ ان يتوب اولا عنها **و** ذلك بان يتركها اولا ويرجع عنها ثم يؤمن بعد ذلك **و** ثانيا يعني بعدالارتداد يؤمن جديدا ويصدق بالله كاملا بانه لا اله الا الله وحده لا شريك له في ذاته وصفاته ولا افعاله فان ربك من بعدها لغفور رحيم یعنی اینکلام افاده میکند هر که فاعل اقسام شرک سیئات باشد لابد است که اولا توبه کند یعنی ترک همه اقسام آن گناهان کند و رجوع از آن بدیها بالکلیه نماید **پس** از ترک گناهان و رجوع از آن ایمان را تجدید نماید خواه کافر اصلی باشد خواه مرتد از ایمان شده باشد و تصدیق کامل نماید تا بر آن ایمان بمیرد **پس** بتحقیق پروردگار تو بعد از توبه بوضو حاو ایمان و تصدیق کامل ایشان تا مرگ داشته و بر آن مرده آمرزنده جمیع اقسام گناهان مهربان تائبین اهل ایمان در دنیا و عقبی می‌باشد **اشکال** ثم تابوا چرا قبل از من بعدها آورده چه ثم برای تراخی و تاخیر موضوع شده و حاجت ذکر من بعدها نبود **و اگر** امنوا من بعدها بعد ثم تابوا میفرمود البته اسلوب ابلغ و املح در نظم بود **جواب** اهل معانی **و** نحویین در علم نحو فرموده‌اند که لفظ ثم بلا تراخی بمعنی واو عاطفه است تقدیرش چنین می‌باشد الذين عملوا السيئات وتابوا من بعدها وامنوا **پس** اینجا لفظ ثم در واقع عاطفه است و معنی تراخی اینجا اصلا نیست لهذا بسیار در اشعار وارد و در آیات کتاب رب العالمین وارد و مستعمل است **و** مثل این از کتاب **مغنی لبيب** در یابد **و** اما ثم که در محاورات سابقه ذکر کرده اهم حاجة اعادة نیست **سوال** بعد تقدیم توبه چرا بر آن عطف وامنوا فرموده چه عاصی هرگاه از عصیان توبه محض کرد **پس** از توبه مراد نیست مگر رجوع بندامة قلبی از شرک تکفیر و جمله اقسام معاصی عمر هی الی مرته **و هرگاه** معنی توبه همین است **پس** حاجة ذکر و شرط امنوا بچه وجه بترک جمیع انواع معاصی باقی نماند مگر خاص ایمان چنانچه بعد از ترک ایمان باقی نیست مگر ضلالة کفر کما قال تعالى فماذا بعد الحق الا الضلال **جواب** بدانکه نزد آنانکه این آیه عام است **پس** اگر کافر مثلا ترک شراب خوری و زنا کاری میکند **اما** توبه از کفر و شرک اصلی و از کل سیئات نکند **نزد** بعض متکلمین توبه او از بعض گناه جایز است **اما** غفران ندارد چه غفران منحصر است بر حصول ایمان **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** از ثم تابوا من بعدها عطف بر آن وامنوا کرد تا دانسته شود که اگر توبه از کل سیئات مع کفر کرده ایمان بیارد البته او را جزاء غفران برحمة تمام میباشد **و اگر** بعد توبه از کفر و کل سیئات کرده ایمان نیارد مستحق غفران الهی ابدا نمیشود **جواب ثانی** نزد آنانکه این خاص در عبده عجل سامری است **پس** نزد ایشان چونکه این عبدهٔ عجل مرتد و کافر گردیده بودند **پس** باطماع نجاة و غفران بانها وعده داده شد که بعد توبه از کل سیئات و ارتداد و سلف رجوع بسوی ایمان خالص و تصدیق جدید بیعبود و واجب احد کرده بر ایمان من بعد آن بمیرند **پس** بهر دو تقدیر اشکال عاید نمیشود **تذکره** بعض مفسرین دراینجا فرموده‌اند ان هذه الاية تدل على ان السيئات باسرها مشتركة في ان التوبة منها توجب الغفران لان قوله والذين عملوا السيئات يتناول الكل **و** التقدير ان من اتى بجميع السيئات ثم تاب فان الله يغفرها له **و هذا** من اعظم البشارة والفرح للمذنبين انتهى یعنی این آیه دلالة دارد که کل گناهان در بین مشترک اند در اینکه توبه از همه

جواب سوال چرا گناه را بسیئه و فعل نیک را بحسنه

بیان تائبین تا بعد ایمان آوردند

[illegible]

جواب بعد تقدیم توبه بر امنوا عطف فرموده

انها موجب غفران است چه جملهٔ الذین عملوا السیئات متناول و شامل کل معاصی است و تقدیرش آنکه هر کس بعد عمل جمیع انواع سیئات توبه نصوحا کند خدا غفران
همه انها باو میکند و این بار از اعاظم بشارة فرح و نجاة برای مذنبین است **و ایضاً** دلالة دارد که تایب از همه گناهان توبه کند و توبه از بعض دون البعض
غفران عاید و حاصل نمیشود والله اعلم **اما** غفران بتوبه مشروط است بتلافی و تدارک چون قتل مؤمن و اخذ اموال و اضاعة آن و اضرار بایشان و امثال
اینها پس مع التوبه میباید **یا** استعفاء و استحلال از اهالی آن **یا** تسلیم حقوق از نفس و مال باینها نموده توبه کند **یا** قضاء مافات من الصلوات الیومیة و صیام
و حج و آنرا مع التوبة ادا کند **یا** غفران مع التوبه مشروطه بتلافی و تدارک نیست چون مشرک ذکافر ترک شرک و کفر خود کرده ایمان بیارد پس همین فقط ندم
و طلب آمرزش کفر سلف کافی است **و** باقی تفصیل این از کتب کلامیه من باب التوبه و ریاب **بحث سابع** سکوت و سکون هر دو بمعنی صمت و خاموشی و قرار و
آرام گرفتن باشد از سکت یسکت سکوتا بمعنی صمت و خاموشی از کلام باشد و سکت الغضب بمعنی قرار و آرام گرفتن غیظ و غضب میباشد **در مجمع** فرمود سکت
بمعنی سکن است **و** السکوت هو امساک عن الکلام بهیئة منافیة لسببه و هو تسکین آلة الکلام یعنی سکوت بمعنی سکون و او عبارة است از امساک کلام و
سخن بهیئة منافیه برای سبب آن و او تسکین آلة الکلام یعنی گرفتن زبان از کلام کردن میباشد **اشکال** سکوت موضوع خاص برای تکلم جهراً و خفیة است پس
چگونه سکوت بمعنی سکون غضب استعمال شده **جواب** اهل معانی گفتند استعمال سکوت در غضب بطور مجاز و توسع شده نه بحقیقة **در مجمع** فرمود
انما قیل سکت الغضب توسعا و مجازا لانه لما کان بالفوریة حالا علی ما فی نفس المغضوب علیه کان بمنزلة الناطق بذلک فاذا سکنت تلک الفورة
کان بمنزلة الساکت عما کان متکلما به فالسکوت فی هذا الموضع احسن من السکون لتضمنه معنی سکوته عن المعاتبة مع سکون غضبه انتهی یعنی
سکوت غضب را در اینجا از روی توسع و مجاز فرمود زیرا که فوریت طبیعی و هیجان کلام غضب دلالة دارد بر آنچه در نفس مغضوب علیه است او بمنزلهٔ ناطق آن هست **پس** فورت
سکون فوریت بمنزلهٔ سکوت و صمت از تکلم متکلم به باشد پس باجهت سکوت در اینموضع احسن الاستعمال از سکون گردیده برای تضمن او بمعنی سکوت از عیان
مع سکون غضب او **صاحب الباب** در اینجا دو وجه نقل کرده **احدهما** مثل صاحب مجمع بمعنی ولما سکن عن موسی الغضب لان السکوت
اصله الامساک عن الشیء **و** لما کان الله کمیت یعنی السکون استعیر سکون الغضب لان الغضب لا یتکلم لکنه لما کان بفورته دالا علی ما فی
نفس المغضب کان بمنزلة الناطق فاذا سکنت تلک الفورة کان بمنزلة السکوت عما کان متکلما به **ثانیهما** قیل معناه ولما سکت موسی عن الغضب فهو
من المقلوب کما تقول ادخلت القلنسوة فی راسی المعنی ادخلت راسی فی القلنسوة **و** القول الاول الاشهر الاصح لانه هو قول اهل اللغة والتفسیر
معنا یعنی بقولی لفظ سکت از غضب از باب مقلوب المعنی میباشد چنانچه تو میگوئی که داخل کردم کلاه را در سر در آن بمعنی داخل کردم سر را در کلاه **و** همین قول عکرمه
هست **و** این قول ضعیف و اول اشهر و اصح است و همان قول اهل لغة و تفسیر معنا است **و امام رازی** قول ثالث فرموده المراد بالسکوت السکون والزوال
و علی هذا جاز سکت الغضب عن موسی ولا یجوز صمت الغضب عن موسی لان سکت بمعنی سکن **و اما** صمت فمعناه سد فاه عن الکلام **و** ذلک
لا یجوز فی الغضب حاصل آنکه مراد بسکوت سکون غضب و زوال است پس بنابران معنی سکوت غضب زوال غضب میباشد نه صمت غضب بمعنی سد دهان چه بستن دهان
در غضب جایز نیست **بحث ثامن** اخذ الالواح یعنی بعد سکون و آرامی غضب طبیعی بگرفت و بر داشت الواح توراة ملقیه را که در ابتداء ظهور و صدور غضب
بر اهل عجل الواح توراة را از دست خود القاء و طرح بر زمین کرده بود **بحث تاسع** و فی نسختها هدی و رحمة یعنی در نسخه تحریر او هدایة و راهنمائی برای
گمراهان امت موسی و رحمت و مهربانی خدا برای اهل ایمان انها بود **و** بقولی مراد از هدی دلالة و بیان ما یحتاج الیه البشر من امت موسی **و** عفو انها بالتوبة
از ما سلف بود **تنبیه** بدانکه **ایا** بالقاء موسی الواح توراة را عند الغضب مکسور و ریزه ریزه گردیده بود **یا** همه الواح آن بلا کسر در زمین باقی بودند
بالاتی این آیه دانستی که مفسرین در آن دو قول اند **نزد طایفه** بالکل غیر مکسور در زمین صحیح و سالم همه توراة باقی بود **و** همین قول علم الهدی **و**
فخر الدین رازی و محققین است چه در قرآن اشعار و علامت آن نیست **و** همین اولی و انسب بشان کلیم و تنزیه الانبیاء است **پس** نزد این طایفه در معنی فی نسختها گفته
النسخ عبارة عن النقل والتحویل فاذا نسخت کتابا من کتاب حرفا بحرف فقد نقلت ما فی الاصل الی الفرع یعنی نسخه ماخوذ از نسخ و نسخ از نسخ ینسخ
نسخا عبارة از نقل و تحویل حروف و عبارة از اصل کتاب میباشد **پس** قول نسخ کردم بمعنی کتابة و تحریر کردم حرف بحرف آنچه در اصل و اول کتاب بود بسوی
کتابی دیگر یعنی نقل آن حروف عینا بنوشتن بسوی کتابی دیگر کردم و آن نسخه ثانیه فرعش باشد **پس** بعد ذکر این در بین خود خلاف کرده بدو قول
احدهما المراد بنسختها اخذ موسی نسخة التوراة المنزلة من السماء المنقولة من اللوح المحفوظ بتحریرها و نقلها بالکتابة یعنی از نسخه است که موسی

نقل بر داشتن

جواب اشکال استعمال سکوت در غضب با آنکه سکوت موضوع برای چیزی است

نقل برداشتن و نوشتن گرفت و مشغول شد بتحریر نقل آن تورات منزلۂ سماوی که فی الاصالة او منقول از تورات لوح محفوظ بود و **ثانیهما** دیگر آن طایفہ گفتند که مراد از نسختها بتاء وحدة یک نسخه یعنی یک لوحی است از الواح عدیده تورات که در آن خاص بدایة احکام شریعة و نعمة الہ برای قوم موسی بود **و** مراد از گرفتن موسی همان نسخه واحده تورات از نوشتن و بکتابة نقل کردن میباشد تا بجمال و تمام آنرا نوشت و همان معمول یومیه در بنی اسرائیل بود **اما** آنچه در الواح باقیه بود آنرا در است اشاعت نکرد چه بعد گاو ساله پرستی و بعد توبه هم باینها قابلیت اعطاء علم آن الواح باقی نماند مصلحة الہ از اعطاء آن باینها مبدل گردید **اشکال** بنابر بهمان لازم میآید عبث تنزیل الواح عدیده تورات و جهل او سبحانه از مآل احوال بنی اسرائیل **و الا** چرا باز داشت بعد کفر و توبه اینها از ابلاغ و اعلام و تعلیم علوم باقی الواح عدیده سوای یک لوح آن **جواب اول** چند و آنکه مراد از الواح کل یک تورات است **پس** الواح آن عبارة از اسفار آن چون اسفار قرآن یعنی سی پاره کل میباشد و همین صحیح است **پس** بنابراین اشکال بالراس باطل شد **جواب ثانی** که مراد از الواح عدیده آن هر لوحی کتابی کامل بالانفراد است **پس** در اینحالة جواب شان آنست که او سبحانه در ازل از مآل احوال همه عالم و آدم میدانست **پس** عالم بالاصلح مصلحة همین قرار داد که بنی اسرائیل اگر گاو ساله پرست نشده علم کل الواح عدیده باینشان داده شود **و الا** بغیر یک لوح هدایة و رحمت باینها داده نشود **اقول** در جواب ثانی نظر و تامل دارم اول جواب معقول بلا اشکال است **قول ثانی** الواح بالقاء مکسور گردیده پس اینها در نسختها نیز خلاف کردند **وجه اول** از آن الواح لوح هدایة و رحمة سالم باقی مانده و مکسورات بسماوات معاودة کردند **پس** مراد از نسختها همان لوح واحد غیر مکسور در زمین باقی مانده را موسی نزد اراحی غضب او نقل کردن از و بنوشتن آن گرفت و نوشت **نزد بعضے** اراد بها النسخة المکتبة من الالواح التی اخذها موسی بعد ما تکسرت یعنی مراد از نسختها النسخه مکتبة الواح مکسوره است که موسے گرفت آنرا بعد کسر اینها **ثانیهما** نزد ابن عباس **و** همین قول عمر بن دینار است لما القی موسی الالواح فتکسرت صام اربعین صیاما فردت علیه فی لوحین و فیهما ما فی الاولی بعینها فیکون نسختها نقلها یعنی هرگاه بالقاء موسی الواح مکسور گردید پس موسی صیام چهل روز را گرفت خالق برادر کرد کل تورات در دو لوح و در آن عینا همان بود که در کل الواح بود **پس** بنا براین مراد از نسخ نقل آن میباشد **فخر رازی** گفته علی التقدیرین مراد فی نسختها نقل کتابة اصل کتاب منزل تورات است بقولی از لوح واحد **و** بقولی دیگر از همه الواح یک تورات موسے نوشت و جمع کرد **سوال** هرگاه از اصل منزول مکتوب منقول شده **پس** تورات یکه در عهد موسے و اعصار انبیاء دایر و سایر بوده اصل منزل عینی نبوده چه بتحویل نقل آن بوده **پس** چگونه اطلاق اصل عینی بر نقل شده میتواند **جواب** این اشکال عینا در قرآن سابق بر این مجلد بوجوه مکرر ذکر شده که نقل نقوش در قوم کلمات و حروف آن عینا بلا تغیر و لا تبدل و لا تحریف و لا تزیید و لا تنقیص شده **پس** بر نقل عینی از اصل عینی اطلاق اصل بر مجاز توسعا میشود خواه تورات باشد خواه انجیل خواه قرآن باشد اشکال عاید نمیشود چنانچه ذریه و نسل آدم ابو البشر الی حین **و** با نسل اسرائیل مع انتقال تنزلی اطلاق و نداء به یا بنی آدم **و** یا بنی اسرائیل میشود **بحث عاشر** که هم دو قول دارند **احدهما** این لربهم مفعول یرهبون مقدم واقع شده و هرگاه لام بر مفعول داخل شد عمل فعل در آن ضعیف میشود **پس** گویا بمنزله لا یتعدی باللام میگردد **و ثانیهما** این لربهم بمنزله لاجله میباشد مدخول لام خواه مقدم باشد خواه آخر چنانچه در روف الکم است **پس** آن لام لربهم صله واقع شده برای تعدیه چه خود این فعل متعدی هست **پس** تقدیرش یرهبون ربهم باشد **بحث حادیعشر** للذین هم لربهم یرهبون رهب بمعنی ترس است خشیة **و** رهب **و** رعب **و** خوف **و** وجل متقارب اند هر چند حصول اسباب آن بالجملة متفرق اند از رهب یرهب رهبا **در مصباح** گفته والاسم الرهبة فهو راهب و ذلک مرهوب من الله **و** الاصل راهب مرهوب من عقاب الله ثم **والراهب** عالم النصاری من ذلک **و** الجمع رهبان **و** ربما قیل رهابین چنانچه در بهاد علماء و فوامین اهل ایمان و اسلام ربانی **و** ربانین **و** قوامہ **و** قوامین چون رهب **و** رهابین **و** رهبانیین گفته گردید **بحث ثانی عشر** معنی للذین هم لربهم یرهبون آنکه تورات منزله سماوی دلالة و بیان راهنمائی و نعمت و مهربانی الہی است برای آن بهو و بیان خاص که برائے تعذیب پروردگار خایف و ترسان علی الدوام باشند تا بغیر تردد و عصیان علی الدوام عامل باحکام مکتوبه فی التورات باشند **تنبیه** بعض اعلام فرمود که جایز بود موسے القاء تورات باظهار کمال غضب بر مشرکین اعداء الله **و** بعد آن اخذ آن برائے ترویج احکام الله **و** همین مایل مولینا الطبرسے است **اما** نزد دیگران القاء آن بلا اختیار از صدمه و رهابیت غیظ و غضب بر اعداء الله بود نه بتوهین و نه برغبة و اختیار و اراده **و** بر امر مجبور هیچ مکلف ماخوذ و مذموم نمے باشد

قوله تعالی وَاخْتَارَ مُوسٰی قَوْمَهُ سَبْعِيْنَ رَجُلًا لِّمِيْقَاتِنَا فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

جواب اشکال که تنزیل الواح عدیده ... عبث ...

جواب اشکال نقل تورات از الواح منزله بکتابت اصل تورات میباشد

قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِّنْ قَبْلُ وَاِيَّايَ اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَآءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَآءُ وَتَهْدِيْ مَنْ تَشَآءُ اَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ ○ ترجمۂ این آیه

وبرگزید موسی از قوم خود واختیار وایثار کرد کاملین اصحاب با خود هفتاد مرد را از برای میعاد ما تا بشنوند ایشان کلام ما که بموسی میکنیم و بر سماع آن گواه و شاهد
باشند مر آنها برای موسی در امت و بقیه قوم او پس ایشان با موسی بمقام و میقاتگاه رسیده کلام خدا را شنیده موسی را گفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة یعنی
باور و تصدیق هرگز نمیکنیم اینکه میکلام کلام خدا با تو بوده و بالتو خاص خدا کلام کرده تا وقتیکه بعیون الرؤس خود خدا را معاینه و مشاهده نکنیم پس آنهنگام بجهة تکذیب
آنها موسی و طلب آنها ممتنع و محال را فرا گرفت همه آن اصحاب کاملین منتخبه موسی را که درخواست و طلب رؤیة الله و دیدار نموده بودند صاعقه سماوی تا همه
آنها بفور بقهر الهی مردند و سوختند و آیه دیگر موسی هم بجهة آنکه از جانب و زبان ایشان سوال رؤیة کرده بود بان صاعقه مرد یا مصعوق و غشی شد بدگردید
و بعد احیاء یا بحال آمدن آوردن ایشان موسی عرض بارگاه کرد ای پروردگار من اگر تو میخواستی اهلاک میکردی ایشان را قبل از مجی ایشان بمیقات که
اهلاک میساختی نیز مرا قبل از این چه در اهلاک ایشان الحال جهله بنی اسرائیل کلهم مرا متهم میکردانند که منتخبین قوم بار مرده با تجلیه اسماع و اصلاح کلام الله
بردی و آنها را اهلاک ساختی آیا اهلاک میسازی ما را مراد بجمع خاص یک نفس مقدس خود موسی است بدلیل بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه درخواست و
طلب دیدار نموده کردند ابلهان و بیخبردان از قوم ما یعنی اصحاب طور از منا مراد اند نیست آنحالة تکلیم تو با من مگر ابتلاء و امتحان تو بقوم گمراه میکنی هلاک میسازی تو بآنحالة
فتنه و امتحان هر که را میخواهی و راه نمائی و دلالة میکنی هر کس را که تو میخواهی وای پروردگار ما تو متولی امورمائی در دنیا و آخرة پس بیامرز ما را و ببخشا خطاهای
ما را و تو بهترین امرزندگانی و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول بدانکه اختیار و ایثار هر دو یک معنی اند و آن در اصل گرفتن و برگزیدن
آنچه خیر یعنی بهتر باشد در مجمع فرمود الاختیار ارادة ما هو خیر یقال خیّره بین امرین فاختار احدهما والاختیار والایثار بمعنی واحد نزد اهل
اشتقاق اختیار ماخوذ از لفظ خیر است کما یقال اختار الشیء اذا اخذ خیره و خیاره باشد اما صرفیان گویند اصل اختیار اختیر بود بجهة فتح ماقبل یا را ابدل
بالف کردند اختیار یختار اختیار اگر دید فهو مختار و کذا مختار فاعل و مفعول بظاهر لفظ متساوی و متشابه یکدیگر اند اما تفریق در بین اینکه باصل شود فاعلش
بکسر یا مختیر و مفعولش بفتح یا مختیَر و بفتح ماقبل بهاین هر دو نیز یا بالف مبدل بگردد سوال هرگاه اختیار بمعنی شی بهتر و خوبتر برگزیدن و گرفتن
باشد سبب این اختیار چیست و چرا پیدا شد جواب عقلی و اعلم ان العقل والاعضاء والحواس السلیمة بحسب سلامتها الاصلیة صالحة
للفعل والترك وصالحة للفعل وبضده مادام یبقی علی هذا الاستواء امتنع ان یصیر امصدرًا لاحد الجانبین دون الثانی والا لزم رجحان الممکن المختار او
او الترك بغیر مرجح وهو محال فمقول ان العاقل اذا حكم ان فی الفعل وفی تركه نفعًا زائدًا وصلاحًا فقد حكم بان ذلك الجانب الواحد خیر من
ضده فعند حصول هذا الاعتقاد فی القلب یصیر الفعل راجحًا علی الترك او بالعكس فلو لم یكن ذلك عنده خیرًا من الطرف الآخر امتنع ان یصیر فاعلا
فلما كان صدور الفعل عن الانسان موقوفًا علی حكمه بكون الفعل خیرًا من تركه فلاجل ذلك سمی فعل الحیوانی اختیارا یا حاصل آنکه عقل و حواس سلیمه انسانی
بحسب سلامة اصلیه صالح برای فعل و ترک آن و صالح برای فعل ضد آن هست و مادام این استوار باقی هست ممتنع است که مصدر احد جانبین دون الثانی
شود و الا ترجیح بلا مرجح لازم میآید و آن ممتنع است و هرگاه این واضح شد پس عاقل عند التعقل یا باعتقاد لابدا حکم میکند بکردن کاری یا بترک آن چه
در آن صلاحی یا نفعی زاید بالجمله بر طرف دیگرش هست پس باعتقاد خود حکم کرد که جانب واحد این خیر و بهتر از ضد او هست و بحصول چنین اعتقاد رجحان
پیدا بفعل یا ترک آن پس سبب اختیار و ایثار فعل یا ترک آن اعتقاد شخص بحسن و خیریت احد جانبین شی میباشد ثم الله اعلم اشکال بنا بر این انسان
گاهی قتل نفس خود گاهی رمی خود از سر کوه و دیوار بلند و گاهی بزهر خوردن و امثال آن میکند و همچنین حالة اصلا از امور خیرات نیست بل از عین شر و خیر
غیر معقول است و دیده شده که ابله حیوانات الاغ و گاو و گاومیش و گوسفند هست که اینها مهما امکن خود را در مهلکات نمیاندازند بچگونه حاصل شود جواب

جواب سوال سبب اختیار چیست
معلوم شد که سبب آن چیست
حکم یک شك الا
جواب اشکال
انسان چگونه بعضی سبب
قتل نفس خود باختیار
میکند

بدانکه بعضے گفته‌اند که بگمان جهل و غشیان عقل اما بگمان حقیر اینهم بترجیح شخص قاتل نفس خود حاصل میشود **فنقول** ان الانسان العاقل لا یقدم علی قتل نفسه الا اذا

اعتقد انه بسبب ذلک القتل یتخلص عن ضرر اعظم من ذلک القتل **و** الضرر الاسهل بالنسبة الی الضرر الاعظم یکون خیرا لا شرا **و** بهذا التوجیه

الاشکال زایل شود اللّٰه اعلم یعنی انسان عاقل اقدام بر قتل نفس خود نمیکند مگر وقتیکه اعتقاد کند که بقتل نفس خود از ضرر اعظم ازین قتل خلاص میشوم و نجاة

مییابم از اعظم و اثقل مضرات دیگر **پس** قتل نفس خود را ضرر اسهل و اهون و اقل بالنسبة ضرر اعظم دیگر خیر و بهتر مے پندارد نه شر **و** باین وجه بالجمله اشکال زایل میشود

ثم اللّٰه اعلم **بحث ثانی** در نحو و نحات تو را اینجا تقدیر واختار موسی من قومه سبعین رجلا بود **پس** اینجا کلمه من را در اینجا حذف کرده و بوصل فعل تمام

قومه را نصب کرده نسبة و توسع او مفعول اول واختار کما یقال اخترت من الرجال زیدا **و** اخترت الرجال زیدا **و** شعر **فرزدق** ازین باب است

و منا الذی اختار الرجال سماحة و جودا اذا هب الریاح الزعازع و درین شعر بدو مفعول اختار را ذکر کرده **و** **ابو علی فارسی** گفته والاصل فی هذا

الباب ان من الافعال ما یتعدی الی الثانی بحرف واحد ثم یتسع فیقال اخترت الرجال زیدا **و** قولک استغفر اللّٰه من ذنبی **و** استغفر اللّٰه ذنبی **و قال**

الشاعر استغفر اللّٰه ذنبا لست احصیه **و** یقال امرت زیدا بالخیر **و** امرت زیدا الخیر **و قال الشاعر** امرتک الخیر فافعل ما امرت به **و بعض**

محققین اینجا فرموده‌اند که اینجا سبعین رجلا عطف بیان جنس قوم او رست **و** همین قول رازی و تبعه او هست **بحث ثالث** در وجه تفسیر واختار موسی

من قومه سبعین رجلا موسے بامر الٰه از منتخبین اقوام بنی اسرائیل منتخب فرمود و اعقل و اکمل و اقبل نهار گزید برے میقات گاه **الا مفسرین** نقل کرده‌اند

اختار موسی من اثنی عشر سبطا من کل سبط ستة فصاروا اثنین وسبعین رجلا فقال موسی لیتخلف منکم رجلان فتشاجروا فقال من قعد منکم فان

له مثل من خرج فقعد منهم اثنان کالب **و** یوشع بن نون یعنی موسی برگزید از دوازده اسباط بنی اسرائیل از هر سبطی شش آدم را پس مجتمع شدند هفتاد و

دو آدم **و** موسے فرمود که دو آدم از شما همین جا بمانند و درمیان این مردم منازعه و مشاجره در تخلف واقع شد چه هیچ یکی تخلف خود نمیخواست **پس** موسی فرمود

هر کس که از شما قعود اینجا کند برای مثل اجر آنکس هست که بامر آمده باشد **پس** دو آدم **کالب و یوشع** قعود و تخلف خود اختیار کردند **و روی**

انه لم یجد الا ستین شیخا فاوحی اللّٰه الیه ان یختار من الشبان عشرة فاختارهم فاصبحوا شیوخا فامرهم موسی ان یصوموا ویتطهروا ویطهروا ثیابهم

ثم خرج بهم الی المیقات انتهی یعنی مفسرین **و** اهل سیر روایة کرده‌اند چونکه موسے مامور بود که هفتاد آدم شیوخ زاید از عمر سی یا چهل سال همه باشند پس بغیر از شصت

آدم شیوخ قابل کامل العقل را از انها یافت نشدند پس بوحی الٰهی موسے ده آدم جوان دیگر برگزید **و** اینها شیوخته صبح کردند **پس** امر کرد موسے همه اینها که

صوم بگیرید و ابدان خود و پاک صاف سازید **پس** ازین همه اینها با موسی برآمدند بسوی میقات گاه خود **بحث رابع** لمیقاتنا معنے میقات آیا

اسم مکان **یا** اسم زمان **یا** اسم مکان است قبل برین در ابتداء قصه موسے بالتفصیل ذکر یافته **اما رجفه** در لغت بمعنے اضطراب و زلزله و حرکة و رعشه

اندام و مفاصل بدن میباشد **کما فی الصحاح** الرجفة الزلزلة وقد رجفت الارض ترجف رجفا **و** الرجفان الاضطراب الشدید والرجاف البحر

و سمی به لاضطرابه **بحث خامس** در تفسیر واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی موسے برگزید یاران خود هفتاد مرد برای میقات ما آمده و رسیده برای

استماع کلام **یا** برای اعتذار و توبه از عبادت عجل کنند **پس** مفسرین در این میقات خلاف کرده‌اند **نزد جمهور** دلیل بر المشهور المنصور هست که این میقات اول همان میقات موعود

است که بعد هلاک فرعون و قوم او موسے مامور من اللّٰه گردیده بود که با هفتاد نفر از افاضل و اکامل شیوخ برگزیده از بنی اسرائیل بمعیت خود بر طور برای اخذ توراة

و استماع و صحابه کلام اللّٰه حاضر شود و باین **قالوا** هذا هو میقات الکلام وطلب الرؤیة قالوا وصل موسی مع هؤلاء السبعین من اکامل قومه واقام

اصحابا الی الجبل الطور فوقع علیه عمود من الغمام حتی احاط بالجبل کله و دخل موسی فیه **و قال** للقوم ادنوا فدنوا حتی دخلوا فی الغمام وقعوا سجدا فسمع

وهو تعم یکلم موسی یامره وینهاه افعل ولا تفعل **ثم** انکشف الغمام فاقبلوا الی موسی فطلبوا الرؤیة **و قال** جمع منهم الی مختری فوعظهم وزجرهم وانکر

علیهم زجرا بلیغا وقال لهم ذلک فمنع وشتان فقالوا یا موسی لن نؤمن لک حتی نری اللّٰه جهرة فقال رب ارنی انظر الیک برین سماع الرد والانکار من

جهة رفا جیب لن ترانی **و** رجف الجبل فصعقوا **و فی اینة اخری** فاخذتهم الصاعقة وهی المراد هیهنا من الرجفة المذکورة فی هذه الآیة حاصل

آنکه مراد از میقات میقات کلام وطلب رؤیة اللّٰه و نزول توراة است **پس** وقتیکه موسے مع آن هفتاد هزار اصحاب با افاضل و اکامل بکوه طور رسیدند بر کوه طور برسیدند

و لحته ابر غلیظی فرود آمده قرار گرفت کل آن کوه را **و** موسے داخل میان ابر شد و بامر آنحضرت اصحابش هم داخل در ان ابر شدند **و** همه اصحاب سرهای خود در سجده

انداخته کلام الٰهی با موسی میشنید بامر و نهی افعل و لا تفعل اصحابش همه شنیدند **پس** از انکشاف ابر و اختتام کلام تم بکلمه واحده کل اصحاب بموسی گفتند ای موسے

تفسیر واختار موسی من قومه سبعین رجلا

کدام میقات است

ما تصدیق در این نمیکنیم که این کلام از خود خدا باشد تا وقتیکه با همه عیون رؤس خود عین ذات خدا را علانیه معاینه نکنیم و در طلب ایشان رویة را عیانا دو سبب بود
احدهما آنکه چون ما قطع کرده نمیتوانیم که این متکلم شیطان است یا خالق رحمان لهذا تصدیق تو نمیکنیم تا وقتیکه علی الاعلان ما خدا را معاینه و مشاهده نکنیم
ثانیهما ایشان گفتند ای موسی آیا تو خود خدا را دیدی آنحضرت فرمود نه چه او قابل دیده شدن نیست و ایشان گفتند که خدای که دیده شده نمیتواند چه طور یگوئی
که این متکلم عینا خداست پس گفتند که ما تصدیق تو در این تکلم نمیکنیم که از خداست تا وقتیکه علی الاجهار و الاعلان عین ذات خدا را معاینه بچشمهای سر نکنیم
و موسی ایشان را بسیار افهام و تفهیم و اعلام و تعلیم و زجر و نهی و انکار بلیغ کرد که رؤیة ذات تعالی ممتنع و محال است زیرا که او مثل هیچ شیء از اشیاء را صلاحیت **اخر** موسی
بکمال الحاح و اصرار ایشان در طلب رؤیة از جانب ایشان بقوله رب ارنی انظر الیک کرد **و** غرضش از زبان خدا رد و امتناع بشنواند **پس** جواب لن ترانی آمد
و بر ایشان از جانب آسمان صاعقه شد بلکه بصدا آن جبل قطعه قطعه پریده و تا شرحی متزلزل شده **و** همه ایشان سوختند و مردند **در مجمع** فرمود هذا
هو مذهب الجبائی **و** ابی مسلم الاصفهانی **و** جماعة من المفسرین **و** هو الصحیح **و** رواه علی ابن ابراهیم القمی فی تفسیره **نزد طایفه دیگر** از مفسرین
این میقات ثانی بدفعه ثانیه برای اعتذار توبه عبده عجل هفتاد نفر با موسی بطور رفته بودند چه در مره اولی بجهة طلب رؤیة بر اینها صاعقه نازل شده همه سوخته و مرده
بودند **و** این دفعه اینها را لرزه اندام و زلزله طور بهلاکت قریب رسانیده بود **و** همین مذهب امام السیر محمد بن اسحاق است • **کما قالوا** ان موسی اختار السبعین
من قومه بالکرة الثانیة للمیقات الثانی هذا غیر الاول بعد عبادة العجل لیعتذروا منهم و یطلبوا التوبة لهم فلما سمعوا کلام الله فطلبوا رؤیة الله ثم
و قالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الرجفة و هی الرعدة و الحرکة الشدیدة حتی کادت تبین مفاصلهم و خاف موسی علیهم الموت فدعی و بکی لخوف ان
یتهم بنو اسرائیل علی امانة السبعین و لم یصدق قوله عند عوده و رجوعه الیهم فبدعائه اعادهم الله صحیحا سلیما الی القوم یعنی موسی بدفعه ثانیه بسوی
میقات ثانی بر طور برد هفتاد نفر را بعد گاو ساله پرستی تا عذر کنند از جانب عبده عجل و برای آنها طلب توبه نمایند **و هر گاه** ایشان وقتیکه کلام کردن خدا با موسی
شنیدند **پس** اینها هم طلب رؤیة الله عیانا از موسی کردند **و** اینها را رجفه گرفت و آن رعشه و حرکة و زلزله شدیده در ابدان اینها کل اندامهای گرفت تا آنکه قریب
بود که مفاصل ایشان از هم جدا شوند **و** موسی بمرگ ایشان یقین کرد لهذا دعا و بکا را شدید کرد تا بنی اسرائیل عند المراجعت الیهم آنحضرت را متهم بساز ند باینکه آنحضرت
از زد و ما اینها را برده همه را کشتی **پس** خدا بدعاء آنحضرت ایشان را صحیح و سالم بر گردانید **و** قول سدی **و** حسن **و** جمعی دیگر همین است **نزد ابن عباس** انه
قال ان السبعین الذین قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة کانوا قبل السبعین الذین اخذتهم الرجفة **و** انما امر الله موسی ان یختار من
قومه سبعین رجلا فاختارهم و برز بهم لیدعو ربهم فکان دعائهم اللهم اعطنا ما لم تعط احدا قبلنا و لا تعطیه احدا بعدنا فکره الله ذلک من دعائهم
فاخذتهم الرجفة یعنی ابن عباس فرمود اما آن هفتاد صحابیکه طلب رؤیة الله کردند بموسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گفتند و صاعقه اینها را کشت و در داد اینها
سابق بر این سبعین رجلا بودند چه با مر تم موسی هفتاد آدم مره دیگر با خود بطور برای دعا کردن برد **و** **دعا** اینها این بود بار خدایا بده ما را آنچه که با حدی نداده و بلا حق
ما با حدی نده پس خالق ابن دعاء ایشان را مکروه شمرد و نا خوش لهذا ایشان را رجفه گرفت **پس** بدعاء موسی از رجفه نجات یافتند **پس** **رجفه** بقولی عبارة از لرزه و رعشه
اندام ابدان اینهاست **و بقولی** تزلزل زمین است **نزد بعضی** و همین مروی بطرق عامه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است انه قال انما اخذتهم
الرجفة من اجل اتهامهم و دعویهم علی موسی فی قتل هارون **و ذلک** ان موسی و هارون و شبر و شبیر ابنی هارون انطلقوا الی سفح جبل فنام
هارون علی سریره فتوفاه الله فلما مات دفنه موسی فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له این هارون قال لهم موسی توفاه الله ثم فقالوا لا بل انت قتلته
حسدتنا علی خلقه و لینه لنا قال لهم فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعین رجلا و ذهب بهم فلما انتهوا الی قبره قال موسی **یا هارون** اقتلت
ام مت فاجابه الله ثم فنودی و قال هارون ما قتلنی احد و لکن توفانی الله فاخذتهم الرجفة و قتلهم **و** موسی یرجع یمینا و شمالا الموتهم و یقول الله
رب لو شئت اهلکتهم الخ حاصل آنکه فرا گرفت این هفتاد آدم را که اصحاب موسی بودند بجهة اتهام و دعوا ایشان بر موسی در قتل هارون **و** حقیقت آن چنین بود
که با موسی هارون **و** دو پسر او شبر و شبیر بسیاحت بسوی کوهی از کوهستان شام رفتند و بدامنه کوهی حضرت هارون بر سریر خوابید خالق او را میرانید **و** موسی
او را دفن کرد **پس** بوقت مراجعت بسوی بنی اسرائیل گفتند که خدا هارون را نکشت بلکه تو او را کشتی بجهة آنکه تو حاسد او بودی بجهة خلق و حلم و نرمی او با ما **پس**
ایشان با موسی هفتاد نفر آدم کرده تا از خود هارون بپرسند و دریافت نمایند که کشت ترا **و** خود موسی **و** بروایة دیگر آن هفتاد آدم نزد قبر هارون نداء
کردند ای هارون آیا تو مقتول گردیدی **یا** مردی بقضاء خود **هارون** بصدا و ندا بلند گفت مرا احدی نکشت و من بقضاء الهی مردم **پس** آن هفتاد

آدم رجفه بگرفت

بیان وجوه تفسیر فاخذتهم الرجفة که در کلام میقات مراد

آوردم رعشه سخت اندامها و تزلزل زمین فرا گرفت گشت و موسے بمانند احوال راست و چپ آنها نگریده بگریه عرض بارگاه اله کرد که اگر میخواستی ایشانرا و مرا قبل ازین میکشتی و این قوم جهال مرا بارها متهم میسازند و میگویند برادر را کشتی و هم این هفتاد نفر منتخبین را با یکجا استشهاد از نزد او بردی و تو اینها هم را کشتی اینها تصدیق من را نمیکنند پس خالق بدعای موسے اینها را زنده گردانید و بسوی قوم با موسے برگردیدند و شهادة دادند که هارون را خدا گشته و نه موسے بحثت نزد قتاده و ابن جریج و محمد بن کعب آنکه این هفتاد آدم اثانی بودند که معیت و صحبت کلی با عبده عجل داشتند اما خود عابد عجل نشدند و امر و نهی بآن قوم از گاو پرستی و هم مفارقة از اینها نکردند و موسے اینها را امر بترک محبته و ملازمته و از آمد و رفت نزد اینها و امر توبه بایشان میفرمود و ایشان ترک اینها و امر و نهی و توبه نکردند لهذا ایشانرا رجفه گرفت و همین لی حد مرویات ابن عباس است قال انما تناولتهم الرجفة لانهم لم یزالوا القوم حین نصبوا العجل وما کرهوا الا اجتماع معهم و مجاهد زیاد کرد فلما اخذتهم الرجفة فیدعون الله ویسئلونه ان یکشف هذه البلیة فلو یجبهم الله و همین قول قرطبی است ثم احیاهم بدعاء موسی و وهب منبه گفته لم تکن تلك الرجفة موتا ولکن القوم لما رأوا تلك الهیبة اخذتهم الرعدة فقلقلوا ورجفوا حتی کادت تبین منه مفاصلهم وتنقض ظهورهم فلما رای موسی ذلك خاف الموت علیهم ورحمهم لانهم کانوا وزرائه علی الخیر فدعا لهم حتی زال عنهم الرجفة یعنی آن رجفه موت نبود بلکه قوم وقتیکه آن هیبه و صعقة الهی را دیدند بخوف آن رعده و تقلقل اعضا و اندام و مفاصل و عظام شان بحرکة شدیده آمدند تا صدا از مفاصل شان میآمد قریب بود که مفاصل شان از یکدیگر جدا شوند و استخوانهای پهلو و پشتهای شان بشکنند و آرو بکردند و موسی احوال شان معاینه کرد و خوف هلاکت و موت شان کرده رحمة آمد موسے را برانها چه اینها وزیرهای آنحضرت برای خیر ابو بودند لهذا موسے برای اینها دعا کرد آن لرزه و تزلزل از اینها زایل شده و سالم رجوع بسوی قوم کردند نزد بعضے که بعد این حالة اینها هم توبه کردند و همین هفتاد آدم شهود انبیا کردیدند در مجمع هم نقل این قول فرموده فلما سمعوا من هارون ما قتلنی احد بل توفانی الله تعالی فاخذتهم الرجفة وصعقوا ثم احیاهم الله بدعاء موسی فتابوا وقالوا لن یحصل بعد الیوم وجعلهم الله انبیاء سوال بنابر این قول لازم میآید که انانکه بکرات و مرات مرتد شوند و کفر کنند بعد توبه مستحق نبوة و خلافه و رسالة میشوند و انبیاء و خلفای خلق میکردند یا این جایز نیست یا ممکن نیست جواب درین مسئله دو قول اند نزد بعضی از اهل اسلام جایز است که کافر بعد اسلام پیغمبر و خلیفه الله بگردند چه نزد اینها عصمت شرط صحت نبوة نیست و غزالی نسبت میکنند که او گفته شرط صحت نبوة عصمة و اسلام هم نیست بل شرط صحت نبوة ظهور اعجاز مطابق دعوای نبوة است پس بر دست کافر با نیة اگر اعجاز مطابق دعوای ایشان ظاهر و ثابت شد نبوة و رسالت او ثابت پس تصدیق او لازم است و این قول اگر صحیح و ثابت شود از معزل اعتبار و اعتماد ساقط محض است اما کافر زاد بودن پیغمبر را تجویز دارند چنانچه کفر والدین سید انبیا را عیاذا بالله اکثر معتقد اند اما در وجوب عصمة و طهارة انبیا از کل انواع کبایر و صغایر معا قبل از نبوة و بعد النبوة بالسویه یا بعد النبوة خاص از هر قسم معاصی و کفر و نفاق یا قبل از نبوة از صغایر عمدا مشروط و بعد از نبوة عمدا از صغایر و کبایر معا مشروط الا تاویلا او جهلا او سهوا است خلاف عظیم دارند در علم کلام تفصیل این مسئله واضح خواهد شد و اول یعنی طهارة و عصمة انبیا از مهد الی لحد از جمیع اقسام معاصی صغایر و کبایر از هر نوع جهل و خلل و زلل و خطا و سهو و نسیان تاویلا و تفریطا فرعا و عفیفا مصون و محروس معصوم و محفوظ در هر حال اند و این مذهب امامیه اثنا عشریه شرط صحت نبوة و خلافة بلا واسطه و بالواسطه متفق علیه است ببراهین عقل و نقل اما بمجمله عقل جمیع آنچه موجب طعن و لعن و وهن و نفرة عند العقل الکامل العالم باشد منزه و مطهر و محروس و محفوظ و معصوم بودن ایشان از بدایة الی نهایة اعمار ایشان واجب است و اما از نقل بجمله قرآن ایه و اذ ابتلی ابراهیم ربه ... انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین لا ینال مضارع و الظالمین جمع اسم فاعل محلی بالالف ولام استغراقی مستلزم جمیع افراد و اقسام مظالم است و ابصار و لفظ مقتضی زمان استقبال الی نهایة عمر هم و بدایتش از زمان حال است پس ثابت شد که از بدایة احداث فعل قبیح الی زمان لا یتناهی عهد الهی که امامت و خلافة اله در خلق زمین ابدا بغیر سید پس یا بین ثابت شد که قبل از امامة و النبوة و بعد آنهم بغیر امام معصوم از جمیع اقسام معاصی صغایر و کبایر در کل احوال بوجوب عقلی میباشد و همین مذهب اصح و اقوی و انسب باحوال نبوة و امامت است چه معلوم و مشهور است که رفتار و گفتار و کردار و جمیع حرکات و سکنات نبی که در سفر و حضر مسلک او بود و هر عیب و کل صنف خلق میگردد و قول و فعل او نافذ بغیر اعتراض بر او مسموع تر میباشد بالنسبة آنکس که فاعل مرتکب کبایر و قبایح عقلا و نقلا باشد سوال بعد توبه کالتائب کمن لا ذنب له چرا مستحق رسالة و امامة نمیشود جواب چونکه توبه ندامت و پشیمانی بر فعل قبیح ماضی و عزم بر عدم الارتکاب مثل آن فی الحال الی بقائه فی الاستقبال است پس توبه بجمیع الشرایط غایتش آنکه عفو عقوبة او میشود و بتوبه عدالة حاصل میشود و مرتکب متائب میشود و فضلا عن العصمة اما عدالة عبارة از حصول قوة یا ملکه نفسانی علی الاقوی است که بوجود آن ترک اوامر و محاسن و مروت و مرتکب قبایح و کبایر عمدا و مصر بر صغایر میشود

جواز انتقال که بعد کفر و ارتداد و مخصوص بکرات و مرات از پیغمبر ستند میتواند با مر ...

خطای ... و نفاق و ... جایز نیست ...

ولکن جایز الخطایا و سعید الخلاص از زلل بهر حال بیابند و ابتداء از اکتساب امر تحصیل آن بهر تکلف است بخلاف عصمت چه او قوة متنوره خاص موهبی من لدن تعالی برای خاص بندگان ناشی و حاصل میشود و بوجود تفصیل جمیع معارف و اوامر و نواهی و تعلق نزد او مستحضر زیر نظر صاحب او استمرارا ایما در جمیع احوال میباشد لهذا از انها هیچ وقت بهیچ حال جاهل و زایل و غافل اصلا و ابدا نمیشود فلا جاء صادر الخطایا و جایز الزلل و الخلل نمیشود **تنبیه** هر کسی را که اینحالة من الله حاصل نشد او ابدا و اصلا مستحق و قابل خلافة و رسالة که منصب اعلی الهی هست نمیشود و باو نمیرسد و مشیر الیه لا ینال عهدی الظالمین هست تامل و تعقل **سوال** اگر این شرط نبوة و امامت باشد پس این عتابات که در کتاب الله بانبیاء وارد شده اند چرا باشد **جواب** این عتابات ماول و محمول بر مصداق حسنات الابرار سیئات المقربین شده چه توجه ایشان از عالم لاهوت و الملکوت الی عالم الناسوت کانه گناه ایشان میباشد و تاویل هر خطابے و عتابی بذیل هر آیه مفسرین خصوصا در این تفسیر ذکر شده میرود **والله** یویدنا فی تنزیه المعصومین من الانبیاء المرسلین و الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم من رب العالمین **اشکال** سنا که میقات سبعین بر جا میقات واحد بنا بود که بانها تورات آمد و طلب رؤیة الله کرده بودند لهذا بر انها بغضب قهار تعالی صاعقه آمده و انها را در داده خاکستر گردانید و بدعا موسے بدنیا باز گردیدند پس این آیه رجفه که غیر صاعقه باشد چگونه در میقات واحد در یکوقت جمع شده توانند و باین تنافی و تناقض در کلام الله عاید میشود و جمع متناقضین ممتنع می باشد **جواب بعون الوهاب** بدانکه اول ما به النزاع از روے وضع لغوی معین شود **بدانکه** صاعقه از صعق یصعق صعقا بمعنے آتش سماوی مع الصوت الشدید مثل رعد سماوی نازل شده مع الاحراق و النفوذ میباشد **اما رجفه** از رجف الشیئ یرجف رجفا و رجیفا و رجفانا بمعنے حرکت و اضطراب شدید است لهذا بر زلزله زمین رجفه در قرآن و لغة وارد و بر رعشه مرتعش نیز رجفه اطلاق میشود **تنبیه** هر گاه این واضح شد **پس** رجفه خاص همین بمعنے جنبیدن و تزلزل اعضا و کل مفاصل و اندامهاے ابدان ایشان بسماع صوت صاعقه اولا حاصل شده مع ورود آن بر انها محترق گردیدند بحمد الله تناقض و تعارض و تنافی مرتفع و زایل گردید اشکال عاید نمیشود و ثم الله اعلم **بحث خامس** فاخذتهم الرجفة **و** این مقتضی تقدیر و حذف است **و** تقدیرش چنین خواهد بود و لما بلغوا المیقات و فعلوا منکرا من القول و الفعل فلذلک اخذتهم الرجفة یعنی هر گاه موسے مع قوم هفتاد آدم بمیقات گاه الٰه رسید و ایشان بانجا رسیده فعل منکرے قولی یا فعلے بعمل آوردند پس بآن عمل منکر فرا گرفت ایشانرا اضطراب قلبی و تزلزل مفاصل و اندام جمیع اعضاء ابدان ایشانرا **و بقول ابن عباس** فرا گرفت ایشانرا صاعقه سماوی نادر و او خاکستر ساخت همه ایشانرا **پس یا** باخذ رجفه همه ایشان بفور مردند **یا** نه مع الرجفه باقی ماندند **مفسرین** در بقاء حیوة و موت ایشان دو قول وارند **و** همین جا در بحث میقات ذکرش یافته **و** اصح القولین هلاک و موت ایشان بما بعد این آیه ثابت است **بحث سادس** لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای **و** لفظ ایا مرکب بیای متکلم از ضمایر منفصله است **پس** از اهلاک ایشان موسے در مناجات خود بپروردگار عرض میکند که ای پروردگار من اگر تو میخواستی و مشیت تو مقتضی اهلاک و اعدام و اماتة ایشان و اهلاک من میشد قبل بر این البته در آن مضایقه نبود چه اینها را از نزد بنی اسرائیل بوعده ایتان تورات **یا** برائے شهادة در استماع کلام تو **یا** برائے توبه کردن از گناهان **یا** برائے اعتذار عبدة عجل آورده ام و ضامن مراجعة ایشان نزد ایشان بالصحة و السلامة شده ام بخلاف موعود آن تکذیب من میکنند و متهم میسازند مرا که بحیله منتخب بزرگان ما از نزد ما بردی و همه ایشان را هلاک ساختی چنانچه در اماتة برادرم هارون مرا متهم ساخته بودند **سوال** مراد از اهلکتهم من قبل کدام قبلیة بر این مراد است **جواب** بوجه اختلاف در میقات این قبلیة هم مختلف فیها می باشد **نزد جمهور** قبل بر آوردن ایشان از نزد قوم انها **نزد بعضے** بوقت عبادة گاو ساله پرستی در محضر قوم اینها را هلاک میساختی **و بقولے** نزد طلب رؤیة تو انها را میساختی **وجه اول** اقوی بلا اعتراض **و** بعده وجه ثانی قوی است **اشکال** اگر اینان بمعاصی قبل ازین هلاک میساخت مضایقه نبود چه مرتد و عاصی بودند **اما** کلیم الله معصوم چگونه در اهلاک و اماتة خود قبل بر این بعینه انها گفت چه بلا جرم و معاصی چگونه بعقوبة پیغمبر جلیل را هلاک سازد **و** این موهم میشود که کلیم الله هم شریک ایشان در گناهی بوده **و** الا جسارت کلیم الله هست در تفوه بقول بر خدا اگر آنکه گفته شود که خالق قهار ظلام و جبار است بلا جرم عقاب بندگان میکند **جواب** بدو وجه آنحضرت لفظ ایای عرض کرده باشد **احدهما** بجهت آنکه بعد از تکلیم تو من بجهال جهل این قوم واصر او بلیغ در تکذیب من کردند بقولهم لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة هر چند بایشان زجر و پند کردم که رؤیة الله ممکن ابدا نیست لا تدرکه الابصار پس کلمه تنبیه اصلا قبول نکردند آخر مجبور گردیده از السنه و از جانب ایشان مسئله رب ارنی انظر الیک عرض شده و مثل من لا یشبهی چنین سوال کردن جسارة بود **و** اگر برائے جسارة من در آن سوال هر چند برائے اسماع اینها از زبان خود بشنوند و انقطاع عذر اینها و اتمام حجة بر ایشان که رؤیة الله ممتنع و محال هست کسی از انبیاء و اولیاء و کل امم اتقیاء ابدا در دنیا و آخرة هست **و** مرا با نجهة میکشتی مضایقه نبود **ثانیهما** یحتمل که برائے

قتل قبطی کافر که بلا اراده قتلش از دست کلیم الله شده بود و بلا اذن تعالی نزد استغاثه اینها سعیت اینها گردیده و برد لفظ ایاي فرموده باشد و علی التقدیرین اشکال نیست الا
صدور معاصی از آنحضرت باطل میباشد ثم الله اعلم **بحث سابع** سفهاء جمع سفیه خفیف الرای وضعیف العقل از سفه سفیه سفهاً فهو سفیه **و** سفاهت ثم
در مصباح فرموده السفه نقص فی العقل **و** اصله الخفة **و** سفه الحق جهله **و** سفهته تسفیها بمعنی نسبته الی الجهل **بحث ثامن** ثم اتهلکنا بما فعل
السفهاء منا بالاتفاق در اینجا ظاهر همزه استفهام بمعنی جحد و نکیر است **پس** بنا برین دو وجه اند **احدهما** انک لا تفعل کما تقول لمن یجد ملک الهین من
یجد ملک ای لا تفعل من یجد ملک **و** یقول ابن الانباری هست یعنی ای پروردگار هلاک مساز ایشان را چنانچه میگوئی تو کسی آیا اماته نه سجد مستکار خود کسی بیعنی
اماته مکن او را **ثانیهما** این استفهام استعطافی هست بمعنی یا رب لا تهلک هؤلاء بما فعل الضعفاء من قومنا یعنی هلاک مساز اینجماعت را بفعل گناه نانکه خفیف
الرای وضعیف العقل و جهیل از حقیقة معرفت تواند از قوم ما بنی اسرائیل **و** همین قول بتر است **سوال** مراد از سفهاء کدام اند **جواب** این نیز بر دو وجه است
اولهما مراد از السفهاء منا خود همین اصحاب سبعین اند که اینها بعد استماع کلام تکذیب موسی **و** طلب رؤیة الله کردند بسبب طلب اعظم کبایر مستحق هلاکت گردیده
موسی التماس از عدم ابقاء اماته ایشان بر موت الی یوم القیمة یعنی بعد اماته ایشان طلب احیاء ایشان کرد خالق بعد اماته ایشان احیا کرد اینها **و** همین قول
جمهور محققین مفسرین است **ثانیهما** نزد طائفه مراد از السفهاء منا عبده عجل است که بجهت گاو ساله پرستی قوم ما و سفاهت و بیخردی اینها میکشتی ما را بلا جرم **اول**
مقبول و منصور مختار جمهور است انه لا یجوز العقل ان کلیم الله کیف یظن انه تعالی یواخذ بالقتل والظلالة بوزد الانبیاء و معاصیهم الذین ما عصوا و کیف یقول
الله تم اتهلکنا بما فعل هو لاء السفهاء من عبدة العجل چه عقل سلیم اصلا تجویز نمیکند که کلیم الله گمان بخدا کند بمواخذه بیگناه بقتل و اهلاک قومی بعوض و بال گناه
قومی دیگر و چگونه بخالق میگوید که آیا اهلاک میکنی ما را بسبب آنچه آن جهال بیخردان گاو ساله پرستان بعمل و بفعل آورده اند این عقلا و نقلا باطل است **اما عقلا** اگر
بلا گناه و بلا جرم مواخذه او ظلمی ظلم و اقبح قبایح است و ما الله بظلام للعبید نص صریح بر نفی آنست **واما سمعا** آیه و لا تزر وازرة وزر اخری و وزر و وبال
کسی بر کسی دیگر از غیر او بار نمیکند و مواخذه غیر عامل و فاعل نمیشود **و بلی** بنا بر مذهب مجبره چنین قول موسی بخالق مجوز خواهد شد چه نزد ایشان خالق قهار و جبار و
و غفار ظلم و ستم بر غیر روا است عیاذا بالله تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا **اشکال** موسی آنانکه اطلاق کرد سفاهت و سفهاء باینها ما سبب یا اینها حمقاء بالعقل
بودند و غیر عاقل غیر مکلف است مواخذه اینها چرا کرد یا کامل العقل بودند **و** باینها چگونه کلیم الله وصف خلاف واقع کرد **جواب اول**
حضرت کلیم الله وصف ایشان بسفهاء و بضعفاء باعتبار خروج هر یکی کامل العقل الفهم و الادراک از کمال امنت خود بود نیست شرط حصول نبوة است اشکال از اصل باطل شد
جواب ثانی بقوت عقل و حالة دارند **حالة اولی** ظاهری **حالة ثانیه** حقیقة و باطنی **پس** اینها ظاهر بین بودند **اما** آل حوال حقیقت بینی
جهال بنی اسرائیل بنگر و ندیدند آنچه میگفتند و میکردند بظاهر بینی میگفتند و میکردند و تعمق در هیچ امری نمیکردند لهذا وصف ایشان بسفاهت کرد بهر حال اشکال دفع میشود
ثم الله اعلم **بحث تاسع** افتتان و امتحان و ابتلاء و اختبار متقارب بمعنی آزمودن کسی تا حال او در عیون اعیان میان و نمودار شود و باشد ماخوذ از فتن یفتن
فتونا بمعنی آزمودن تا حال باطن مستور او در یافتن شود **و فتنه** اسم چنانچه گفته میشود فی دینه فتن بالمجهول ایضا **و** بحث فتن **در مصباح** گفته اصل
الفتنة من قولک فتنت الذهب و الفضة اذا احرقته بالنار لتبین الجید من الردی یعنی اصل معنی فتنه انداختن طلاء و نقره در آتش میباشد تا بان واضح شود بهتر و
خوب آن از ردی و خراب آن **اشکال** امتحان و اختبار کار بیخبران از مآل و احوال اشیاء و اوتعالی عالم الغیوب بالقلوب الخفیه والشهادة بالسویه است امتحان اختبار
بر ته چگونه جایز است **جواب** چونکه رفتار مردم به سه حالة در دین میباشد یا کافر مطلق یا مومن مطلق هر دو علی الاعلان ظاهرا و باطنا بالسویه یا منافق یعنی اعلان
اظهار وفاق **و** قلب کتمان کفر و نفاق است **و** مقصود الهی ترک کفر و نفاق از مکلفین میباشد **پس** حق این اوسبحانه در این عالم تحقیق هر چند احوال مآل
بمآل هر ذره و هر شیء از بدایة الی نهایة نزدش حاضر و ظاهر و هویدا باختبار است **پس** غرض ازین امتحان مکلفین اظهار احوال ایشان در انظار مکلفین است تا شناخته شود
برای مومن استغفار **و** برای کافر و منافق بوجود کفر و نفاق لعنت کنند و استغفار نکنند **بحث عاشر** ان هی الا فتنتک ...
الافتتنک است **اما** مرجع هی علی الظاهر بسوی رجفه است **و** رجفه فتنه برای آن قوم بود **واحدی** گفته الکنایة فی قوله هی عائدة الی الفتنة کما تقول ان هو الا
و ان هی الا هند **و** المعنی ان تلک الفتنة و قعهم فیها السفهاء لم تکن الا فتنتک اضللت بها قوما فافتتنوا **و** عصمت بها قوما فثبتوا علی الحق یعنی لفظ هی راجع
عاید بسوی فتنه هست چنانچه گفته میشود این مثال برای مردان هو الا زید بضمیر مذکر و برای مونث **و** ان هی الا هند بضمیر مونث **پس** ...
فتنه کردن آن فتادند سفهاء قوم اسرائیلی از گاو پرستی **پس** بین امتحان تو قومی را گمراه کردی **و** قومی محروس و محفوظ ثابت بر حق و باقی بر آن بماند ...

ان هي الا فتنتك در اصل این تفسیر دو قول دارند قول اول مذهب اهل سنة است پس اینها دو وجه اند اول مذهب امامیه و معتزله است معناه ان الرجفة الا اختبارك
وابتلائك ومحنتك اي تشدد بذلك في التعبد والتكليف علينا بالصبر على ما انزلته بنا كما قال تعالى اولا يرون انهم يفتنون في كل عام مرة او مرتين يعني بالغلاء والامراض
والامراض والاسقام التي شرعها الله بها التعبد على عباده يعني این رجفه نیست مگر اختبار و ابتلاء و امتحان تو تشدید و تعبد و تکلیف بر ما بصبر کردن بر آنچه تو نزال
کردی و فرستادی بر ما چنانچه در آیه دیگر فرموده آیا نمی بینند ایشان که اینها ممتحن و مبتلا می شوند در هر سال یکدفعه یا دو دفعه بگرانی نرخ و قحط و عسرة و حاجة و بامراض
شتی و اسقام و الام و اوجاع بانواع که او تعالی تنزیل و تسلیط آن بر عباد غرض میکنند یا آن گشته ید ایشان در تعبد و تثبت ایشان بحال میباشد **وقالوا** انما سمی ذلك الرجفة
فتنة لانه یشتد التصبر علیها الناس ومثله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون **وابنطایفه** گفتند برای آن رجفه را فتنه نامیده
شدید و سخت میشود در چنین مثلیات صبر و ثبات بران بلایا و گرفتاریها **و** مثل آن در آیه دیگر فرموده که آیا گمان میکنند مردم متروک و رها شوند تا اینکه بگویند ایمان
آوردیم و حال آنکه مفتتن و ممتحن نشده یعنی بلا امتحان ادعا میکنند که ما مومنیم و ایمان آورده ایم **و** قول جماعتی از مفسرین تابعین صحابه چون سعید بن جبیر و ابوالعالیه
و ربیع بن انس و همین معقول و مقبول میباشد **نزد ابن عباس** رح ان المراد ان هي الرجفة الا عذابك **و** قد سمي الله العذاب فتنة كما في قوله يوم
هم على النار يفتنون اي يعذبون فكانه قال ليس هذا الاهلاك الا عذابك لهم بما فعلوه من الكفر وعبادة العجل وسؤالهم الرؤية يعني مراد از ان هي
رجفه هست و رجفه نیست مگر عذاب تو **اما** فتنه عذاب بفتنه میباشد چنانچه در آیه دیگر فرموده بروز قیامت کفار بر نار جهنم رسانیده معذب خواهند شد **پس** مراد از قول
موسی چنین هست که نیست این هلاک برجفه و احراق بصاعقه مگر عقوبة و عذاب تو مر اینها را بسبب آنچه ایشان از کفر و گاو پرستی بعمل آوردند **و** طلب رویة تو
کردند **قول ثانی** مذهب جبریه هست چه باعتقادی ایمان و کفر خاص من فعل الله میدانند لهذا میگویند که موسی هم اسناد ضلال و اهداء الی الله کرده **کما قال**
الواحدی چنانچه الحال در معنی فتنه از وشنیدی که ای خدا این فتنه که در ان سفهاء افتاده اند نبود مگر فعل تو و بان فتنه قومی را در ضلالة انداختی گمراه بکفر و بگاو پرستی
شدند **و** قومی دیگر را محفوظ از کفر و ضلالة و معصوم گردانیدی تا بر هدایة ایمان او باقی ماندند و آنرا اختیار کردند **و** بعد این گفته لقد دل هذا ببیان ان الكل من الله
تعالى فقال تضل بها من تشاء وتهدي من تشاء **ثم قال** وهذه الاية من الحجج الظاهرة على القدرية التي لا يبقى لهم معها عذر یعنی بیان تا کیمان هي الا
فتنتك تا بعدش آیه تضل بها من تشاء الخ هست **پس** این آیه از حجتهای ظاهره بر قدریه هست باقی نگذاشت مر اینها را این هیچ عذری **تذکرة** بدانکه فرقه اشعریه
معتزله را بقدریه نامیده اند زیرا که ایشان منکر جبر اند **و معتزله** جبریه را قدریه نامیده اند زیرا که معتقد کل خیر و شر و ایمان و کفر بقضا و قدر میباشند **محاکمه**
انصاف همین هست که آنانکه منکر جبر باشند اینها بری از اطلاق جبری و قدری میباشند چه اسناد فعل بفاعل و قول بقایل واجب میشود نه بغیر **و** جبریه در تسمیه معتزله بقدریه
نیز بجبر و ظلم گفتار دارند چه همیشه ایشان خلاف عقل و نقل رفتار دارند لهذا از ایشان اطلاق برعکس عجب نیست **بحث ثانی عشر** تضل بها من تشاء وتهدي
من تشاء **بدانکه** در اینهم دو قول اند **قول اول** باعتقاد جبریه هست مخاطب بخدا عرض کرد تو گمراه میسازی بآن فتنه و محنت هر کس را که میخواهی **و** هدایة میکنی کسی را
که میخواهی چه نزد اینفرقه کفر و ایمان در عباد مخلوق و آفریده خدا است **در شرح تجرید** قوشجی گفته واما الاشاعرة فالاضلال عندهم بمعنى خلق الكفر و
الضلال بناء على انه لا قبيح منه تعالى نزد فرقه جبریه از تبعه ابوموسی اشعری اضلال بمعنی خلق کفر و ضلالة در عباد من الله هست بنابر مذهب اینها که هیچ فعل قبیح بر خدا
نیست **قول ثانی** نزد اهل تنزیه الله از جمیع منکرات و قبایح که امامیه و معتزله اند **پس** خالق غنی علیم حلیم کریم را مبرا و منزه از جمیع اقسام و انواع قبایح قولی و فعلی
میدانند نزد اینها ایضا این آیات منافی برهان و محکم قرآن و اجب التاویل مطابق برهان و محکم قرآن میباشند تا تعارض و تناقض از بین زایل شود **تبصرة** پس اول
ما به النزاع اضلال و اهداء در این آیه مذکور هست **اما در لغت** اضلال و اهداء متقابل یکدیگر بسه معنی آمده **در شرح تجرید** آنچه قوشجی اشعری گفته یطلق
الاضلال على معان ثلثة **الاول** الاشارة الى خلاف الحق **الثاني** فعل الضلالة **الثالث** الاهلاك **والهدى** مطابق له على مقابلات المعاني
الثلثة المذكورة الاول الاشارة الى الحق **ب** وفعل الهداية **ج** وعدم الاهلاك **والاضلال** بالمعنيين الاولين منتف عنه تعالى لانه قبيح والله تعالى منزه
عن فعل القبيح **واما الهدى** فيجوز اسناده اليه تعالى بالمعاني الثلثة فما ورد في الايات من اسناد الاضلال الى الله فهو بالمعنى الثالث اعني الاهلاك
والتعذيب حاصل آنکه اطلاق اضلال بر سه معنی میشود **یکی** اشاره و دلالة بخلاف حق **دوم** بمعنی آفریدن و ایجاد ضلالة **سوم** هلاکة **اما هدایة** در هم
مقابل و نقیض ضلالة سه معنی دارد **یکی** اشاره و دلالة بسوی حق مطابق واقع **دوم** ایجاد هدایة **سوم** عدم اهلاک **اما اضلال** بدو معنی اول از خالق
منتفی هست زیرا که هر دو دلالت بر خلاف حق اشر و تلبیس از تلبیس میگردد و خدا عیاذا بالله چون تلبیس طالبان راه حق بدانها نزد آن تعیین بر خلاف واقع نمی نماید و خالق

بیان آنکه رجفه بمعنی ابتلاء
بیان قول امامیه و معتزله و جبریه
بیان آنکه هر یک از امامیه و انصاف نامیده
بیان اینکه اینها حکم شد
بیان معنی اضلال و
اهداء لغة و شرعا
بنقل قوشجی و وجوه
تاویلات آن باعتقاد
امامی و معتزلی

چگونه طالبان

چگونه طالب راه رسیدن نزد او تعالی خلاف واقع وخلاف حقیقة بگوید بنا بر این اما بمعنی ایجاد وجعل ضلالة وتخلیق کفر در عبد اینهم جایز نیست چه این ظلمی ظاهر باشد و بعد ایجاد کفر وضلالة چرا انبیا وکتب را بانها بفرستد که شما ترک کفر وضلالة مخلوقه که در شما از تخلیق من شده ترک آن بکنید والا شما را بایست نار عذاب الیم دایم سکنیم چه معلوم است که بر رفع امر تخلیقی اینها اصلاً قادر وتمکن ابدا بر رفع آن نیستند و بندگان در جواب انبیا گفته میتوانستند اگر مراد ش کفر وضلالة بنود چرا اول در ما آفرید و من بعد با ما میگوید که اخراج وترک آن کنید وما بر ترک فعل امر مخلوق اصلاً قادر نیستیم الزام با نبیا والا از کفار حاصل میشود اما بمعنی هلاک واضاعة وتخریب البتة بمعنی صحیح است اما هذا معانی ثلثة اسناد فعل الی الله جایز است اقول تجویز تو بشمول معانی ثلثة مر اهدا غلط کرده چه ایجاد ایمان وهدایة ایضاً لطف نیست چه بر فعل مخلوق از هدایة مدح وثواب نیست چنانچه بر فعل ایجاد ضلالة ذم وقدح نیست پس وجه ایجاد هدایة بمعنی باطل است الا آنکه از ایجاد هدایة اسباب هدایت مراد گرفته باشد اما مستعنی هدایت صحیح معقول نزدیکی اشاره ودلالة بسوی دیگر اثابت وجزاء عمل نیک پس مراد از اسناد اضلال الی الله نیست مگر اهلاک عذاب نار و بر هر یکی ازین ضلالة وهدایة بمعنی اثابة واهلاک آیات کثیره کتاب الله صریح ناطق اند پس بقاعده کلیة تاویل جمیع آیات اضلال واهدا واجب است تا تعارض وتساقط لازم نیاید تنبیه هرگاه این معانی اضلال واهدا بلغة وقران ثابت باشد پس وجوه تاویلات الحل بالاجمال بشنو احدها ای تصیب بهذه الجنة من تشاء و تصرفها عمن تشاء یعنی میرسانی ونجات میسازی با این جنة هرکس را که میخواستی ومیگردانی آن رجفه وباز میدادی آنرا از هرکس که میخواهی و این قول ابن عباس است بعض علام فرموده وتقدیره تهلك بها من تشاء وتنجی من تشاء یعنی معنی قول ابن عباس اینست هلاک میسازی تسلیط رجفه هرکس را که میخواهی و نجاة میدهی از رجفه از هلاکة بان هرکس را که میخواهی ثانیها عموماً در اینجا ودر هر جا چنین آیه یضل من تشاء ویهدی من تشاء وقران مذکور است معنیش اینکه تضل ای تهلك وتعذب من تشاء بعد لك وتهدی ای تثیب الجنة من تشاء بفضلك و همین دلیل متکلمین معتزلة و امامیه منهم حکیم نصیر الملة والدین طوسی وعلامه آیة الله الحلی وغیرهم هست یعنی تو هلاک بعذاب میسازی بعدل خود هرکس را که میخواهی و ثواب جنت ابدی میدهی بفضل ولطف خود هرکس را که میخواهی ثالثها معناها تضل بترك الصبر والتحمل علی فتنتك وترك الرضا بها من تشاء عن نیل ثوابك ودخول جنتك وتهدی بالرضا بها والصبر علیها من تشاء معنیش نزد بعضی آنکه گمراه میسازی بترک صبر وتحمل بر ابتلا وترک رضا بان فتنه ومحنة ومرض ومصیبت وگرسنگی وبلیة هرکس را که تو میخواهی از ایصال ثواب ودخال الجنت و هدایة واشعاره واشاره میکنی بصبر ورضا بر آن هرکس را که میخواهی رابعها جار الله زمخشری در معنی این آیة اتهلکنا بما فعل السفهاء منا الخ فرموده یعنی اتهلکنا جمیعاً یعنی نفسه وایاهم لانه انما طلب الرؤیة زجراً للسفهاء وهم طلبوه سفهاً وجهلاً ان هی الا فتنتك او محنتك وابتلاؤك حین کلمتنی وسمعوا کلامك فاستدلوا بالکلام علی ان الرؤیة مستحیلة و ساحتی افتتنوا وضلوا تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء ای تضل بالمحنة الجاهلین غیر الثابتین فی معرفتك و تهدی العالمین بك الثابتین بالقول الثابت وجعل ذلك اضلالا من الله وهدی منه لان محنته لما کانت سبباً لان ضلوا واهتدوا فکانه اضلهم بها وهداهم علی الاتساع فی الکلام انتهی کلامه حاصل آنکه موسی نزد گرفته شدن اصحاب سبعین او رجفه در مناجات بباری عرض کرد که آیا هلاک میسازی مرا وایشان همه را وحال آنکه من طلب الرؤیة بجهة ردع وزجر ایشان کردم تا بگوش ایشان خود از زبان تو بشنوند امتناع واستحاله آن و نیز هلاک سفهاء جهله بسبب دی جهالة ونادانی و بلا معرفت از من واز تو طلب کردند این طلب رؤیة نکردن اینها نیست گر فتنه ومحنة از جانب تو تا با متحان وتحیل واتبلاء تو ایشان را نزد تکلیم تو بمن پس این جسه بطرز دیدن استدلال کردند بکلام کردن تو با من باستدلال فاسد و باطل بر تجویز دیده شدن تو تا آنکه ایشان مسئله طلب رؤیة درفته ومحنة اند اختند خود را و آن سوال رؤیة اینها موجب امتحان وضلالة وکفریة وهلاک ایشان گردید پس با ینجهة موسی عرض کرد تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء یعنی هلاک وگمراه میسازی تو بهر محنة وکلفت وشدة وصعوبة ومصیبت مردمان جهال غیر ثابتین را در دین غیر عارفین را در معرفت شناخت خود ت و دلالة ورهنمائی میکنی تو آنانرا که عالم وعارف کامل بذات وصفات تو ثابت القدم وراسخ وقایم بقول ثابت اند بر الهیة وتوحید تو بلی گردانیده شد طلب رؤیة و نام زده شد رجفه امتحانی وابتلائی بلفظ ضلالة و هدایة از برا که آن فتنه ومحنة که خود وران خود را انداختند سبب ابتدا ر ضلال اینها واهتدا دیگران در آخر من الله گردید یعنی طلب رؤیة ابتدا از جانب خود ایشان موجب امتحان وابتلاء ایشان در آخر من الله گردید تا متر دد در دین وثابت بران وموافق از منافق وکامل از ضعیف در خلق هویدا و واضح گردد و نمود ار باشد اشکال دراین نوشتت اهلکتهم من قبل وایای ان هی الا فتنتك تضل بها من تشاء نهایة جسور وذوی جرأت بوده بملک الاملاک خالق چنین خطاب الزام اعتراض علانی کرده واعتراض کلیم الله بر مالک قهار الهی چگونه جایز باشد جواب بالاتفاق اینکلام موسی بلاسین باب الدعاء ومعذرة از جانب خود وارجات ایشان بوده پس ما به النزاع ایجاد دعا هست وبیانها اول معنی دعاء واین بیان شود که دعا اصطلاحا چه معنی دارد بلکه دعا لغة وشرع الناس ...

جواب اشکال کلام موسی علیه السلام

از سئولی والی عالی یا سید اجابت و اجازة ادباء و مبالغه **تنبیه** هرگاه اینواضح شد **پس** بنابراین از سایل ذلیل بجانب جلیل اعطنی وهبنی وافعل بی ولا تفعل من باب الخطاب
بالامر والحکم بجانب عالی بنیاشد بل خاص من باب الدعاء والالتماس غیر باب خطاب امر و نهی بالانفراد در علم لغة و کلام **و** اصول فقه **و** تفسیر مقرر گردیده **پس** اشکال سایل
باطل محض بیباشد **بحث ثالث عشر** انت ولینا فاغفر لنا بعد ان موسی در دعا عرض کرد که ای پروردگار ما تو خاص بذات خود مولای متولی و متصرف
جمیع امور مائی از حفظ و یاری و پرورش و تربیت وغیره بغیر تو احدی با والی و متولی نیست **و** اینکلمه مقتضی حصر است پس متولی نافع و دافع ما و خلق در دنیا و آخرت احدی
نیست سوائی تو **پس** این دلالت دارد نفع خیرات و دفع بلیات واقعا احدی بغیر الله خواسته نشود **پس** مزعوم قبور پرستان صوفیه و اشباههم در استعانت از اهل قبور باطل است
بلی مشاید در ما قد ابنیا و ائمه هدی از عترة رسول الله محل اجابت دعوات بالنصوص الثابتة الواردة فی صحاح مسانید المسلمین مستثنی از عمومیت این میباشد ثم الله اعلم
بحث رابع عشر فاغفر لنا و ارحمنا بعد از اقرار بولایة و تولیة اله عموما و حصوصا که از اداب مقدمات مدح و ثنا اله است عرض کرد ای مولی متولی ما پس بیامرز مارا
و رحمت کن ما را ابمهربانی و رحمت عامه و خاصه خود ت که بر ذات مقدسه خود از التزام کردی چه غفران ذنوب کل **و** اجابت توبه نزد غیر معتزله بدلیل لا حقی سمعی واجب گردید
نه بدلیل عقلی **از سید الساجدین** در ملحقات صحیفه در مناجاتش وارد است مولای مولای انت المولی و انا العبد **و** هل یرحم العبد الا المولی مولای مولای انت
العزیز و انا الذلیل **و** هل یرحم الذلیل الا العزیز **و** مولای مولای انت الخالق و انا المخلوق **و** هل یرحم المخلوق الا الخالق مولای مولای انت المعطی **و** انا السائل
و هل یرحم السائل الا المعطی مولای مولای انت المغیث **و** انا المستغیث **و** هل یرحم المستغیث الا المغیث **و** مولای مولای انت الباقی و انا الفانی **و**
هل یرحم الفانی الا الباقی **و** مولای مولای انت الدائم و انا الزائل و یرحم الزائل الا الدائم **و** مولای مولای انت الحی و انا المیت **و** هل یرحم المیت الا
الحی **و** مولای مولای انت القوی و انا الضعیف **و** هل یرحم الضعیف الا القوی **و** مولای مولای انت الکبیر و انا الصغیر **و** هل یرحم الصغیر الا الکبیر
مولای مولای انت المالک و انا المملوک **و** هل یرحم المملوک الا المالک **قول** هر فقره از فقرات این مناجات دلیل جداگانه است که اجابت توبه و غفران
ذنوب عبید بتفضیل و رحمت عامه ارحم الراحمین است ثم الله اعلم **اشکال** در فاغفر لنا و ارحمنا طلب غفران و رحمت برای خود **و** برای آن عصاة سبعین گوسالپرست
کرد و این مقتضی هست که از کلیم الله خللی و زللی صرور بوقوع آمده **و** آن چیست **جواب** از دو محزن بین انبیاء دو وجه اند **احدهما** چونکه دعا عبادة است
و هر بنی راس است است پس دعا یا برای طلب مدح و ثواب زاید میباشد یا برای دفع مضار **و** اینجا ضم نفس خود با قوم برای تسکین قوم کرد چونکه نبی معصوم از
خلل و زلل بود **پس** برای خود او طلب نفع **و** برای عصاة امت دفع ضرر خواست **ثانیهما** چونکه از جانب قوم و الحاح ایشان طلب رویة بمثل از علیم کلیم برای
رد ایشان چنین سوال لایق بنود لهذا در فاغفر لنا غفران و عفو و تجاوز برای طلب رویة از قوم بخشش آن خواست **اما** از دو جبر برای اقدام قول تو شئت اهلکتهم
و تضل بها من تشاء **و** برای ان هی الا فتنتک مغفرة و رحمت خواست چه چنین عبارة برای آن حضرت جایز بود هر چند ذکر امری واقعی در آن بود **و** همین قول
رازی و غیره است **بحث خامس عشر** و انت خیر الغافرین **بدانکه** غفران در اصل بمعنی ستر و پوشیدن شی بسیار است پس از طلب غفران و رحمت
برای خود بکلمه مرغبه در غفران مدح خالق کرد یعنی تو بهترین پوشندگان عیوب و فضایح و قبایح عبادی لان لکمن سوالک انما یغفر الذنوب **هما** طلب الثناء الجمیل
و لدفع ضرر **اما** انت یا رب تغفر ذنوب عبادک لا لطلب عوض **و** لا غرض بل لمحض الفضل و الکرم فانت خیر الغافرین و خیر الراحمین فلا جل وجب
القطع بکونه خیر الغافرین **و** خیر الراحمین فی الدنیا و الآخرة چه هر کس بغیر تو ای خالق عفو و غفران گناهان میکند بغیر اینحالت نمی باشد **و** بغرض طلب عاجر و ثنا
جمیل و جلیل **یا** برای دفع ضرر خود **اما** برای پروردگار من تو غفران اکبر کبایر و اعظم معاصی بندگان خود بغیر طلب غرضی و عرضی **و** بغیر عوضی برای محض
فضل و کرم خود میکنی لهذا تو بهترین غافرینی و بهترین راحمینی پس باین جهة بخیر الغافرین و ارحم الراحمین بودن تو واجب ثابت شد **تنبیه** اینه دلالة دارد
چونکه او سبحانه بصیغه مبالغة تواب و ارحم است لهذا از قدیم ادیان خالق منان تفضل خود بکرات و مرات تسید توبه عصاة و اهل زند اقبول میکرد **و** تا ظهور آثار قیمة چون
ظهور دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب برحمة واسع خود از هر عاصی یکبارة توبه یقینا قبول خواهد فرمود **و جمعی** از مفسرین و محدثین در تفسیر ابیه و رحمتی وسعت کل شیء
روایة از حسن و قتاده کرده اند قالا وسعت رحمته فی الدنیا البر و الفاجر و هی یوم القیمة للذین اتقوا خاصة یعنی رحمت واسعه الهی در دنیا عام برای نیک و بد شامل
است **اما** در قیمة آن رحمت مخصوص مومنین خدا ترسان و پرهیزگاران از شرک و کفر خاصه است **در در منثور** از جمعی از سلمان فارسی روایة کرده اند قال النبی صلعم
ان الله خلق مائة رحمة یوم خلق السماوات و الارض کل رحمة منها طباق ما بین السماوات و الارض فاهبط منها رحمة الی الارض فبها تراحم الخلایق **و** بها تعطف
الوالدة علی ولدها و بها تشرب الطیر و الوحوش من الماء و بها یعیش الخلایق فاذا کان یوم القیمة انتزعها من خلقه ثم افاضها علی المتقین و زاد تسعة

جواب اشکال موسی کلیم

دعا جهات و وجه بعد ... و فضل ...

جواب اشکال در فاغفر لنا طلب مغفرت برای خود و عصاة سبعین که اینه مقتضی است از کلیم الله خللی و زللی ... [illegible]

سبحان ربی ... [illegible]

وتسجیان برحمة وقتی ودرحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون حاصل آنکه خالق یکصد جزء رحمت را آفریده بروز پیدایش ارض و سما و هر جزء رحمت از ان اجزاء طبق مطبق میان ارض و سماوات است پس یکجز از آن رحمت بسوی زمین فرستاد و بوجود آن تراحم و رحمت میان کل اصناف خلایق حیوان و انسان است و رافة مادر برای ولد است و با کل حیوانات از طیور و وحوش شراب آب نیز آن کل اصناف خلایق زیست و زندگی میکنند و بروز قیمة این جزء رحمت از خلایق گرفته با نود و نه جزء دیگر ضمیمه نموده و افزوده خاص بر متقیان مومنین افاضه میشود پس اینست ورحمتی وسعت کلشیء فساکتبها للذین یتقون بتخمیر تلاوة فرمودا اللهم اجعلنا مع جمیع امهاتی و ذریاتی و عشیرتنا المؤمنین من اهل ملتی من المرحومین فی الدنیا والاخرة انک انت ارحم الراحمین امین **قوله تعالی**

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ○ ترجمه این آیه

این منتهم دعا موسی است یعنی وای پروردگار ما بنویس و ثابت و لازم کن برای ما مردم در این دنیا نیکی را تا مدة الاعمار و بران نیکی ایمان مدة الاعمار باقی باشیم و بران ایمان بمیریم چه افضل و اکمل حسنات و نعمات دنیا کمال ایمان و بران مردن است و بنویس برای ما در آخرة هم نیکی یعنی ثواب وافر و جزاء جلیل و جزیل و جمیل آن بدستیکه ما رجوع کردیم الحال بسوی تو یعنی این قوم بعد از کفر الحال توبه از ان رجوع کردند با ایمان بسوی تو خالق فرموده عذاب من وصفت و آنست که بهر سانم ادرا ببیند آن عذاب را هر کسی که میخواهم بعدل و انصاف بجزاء و سزا ایش و بهر سانم و رحمت و مهربانی من وسیع و گشاده و بسیط است و هر چیز و همه اشیاء را فرا گرفته در دنیا بمؤمن و کافر معا و شامل بالسویه است بهر دو فریق پس مینویسیم یعنی نوشته بنفس خود و ثابت و لازم گردانیدم آن رحمة را در آخرة خاص برای آنانیکه خدا ترس پرهیزگاران اهل ایمان باشند و زکوة اموال خود بوقت وجوب ادا میکنند و برای آنانی که ایشان با آیات ما که بواسطه انبیا فرستادم ایمان با آن میآرند و تصدیق آن مینمایند **در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** کتب یکتب کتبا و کتابة بمعنی نوشتن و بمعنی ثبوت و بمعنی وجوب بمعنی الزام وغیره در تحفه و قرائة بهر معنی استعمال شده **در مصباح** گفته کتابة اسم صناعة تحریر و نوشتن است **وکتاب** بمعنی آنچه مکتوب چون حساب بمعنی محسوب باشد **سوال** چرا مکتوب بکتاب نامیده شده **جواب** چونکه حروف و کلمات مقصود را نوشته ثبت و ضبط از سقوط و تلف و تفریق و ضیاع آن جمیع یکجا و یکجلد میشود لهذا آنرا و هر امر ثابت بکتابة و کتاب بمعنی مکتوب نامیده شده و از اینجا است الصلوة علی المؤمنین کتابا موقوتا ای واجبا ثابتا **بحث ثانی** در وجه تنظیم این آیه با ما قبل آنکه این آیه از منتهم و ضمیمه با قبل از دعا کلیم الله است **بدانکه** قاعده کلیه درخواست و دعا مقرر شده انبیست که **اول** باید که خالق بحمد و مدح و ثنا و با سماء حسنی و اخلاص و رجوع و امید خود بسوی تعالی یاد کرده شود **ثانیا** مطلب خویش کند اما مطلب **یا** دفع ضرر باشد یا طلب نفع اما دفع ضرر در ذکر اقدم بر طلب نفع نماید **واینجا** کلیم الله بهمین سوال و عا کرده **اول** انت ولینا گفته یعنی انت مولینا متولی جمیع امورنا من الدین والدنیا لا ولی التصرف احد لنا سواک **پس** از ان عموما دفع ضرر دنیا و شفقة را بفاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الغافرین تقدیما ذکر کرده **پس** از ان واکتب لنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة خیر و حسن دنیا و اخرة را طلبیده باظهار هدنا الیک رجوع خود فرموده و بهمین طریقه رضیه دعا انبیاء و ائمه معصومین سلام الله اجمعین و تادیب بر امم میباشد و تاسی انها بر امم لازم است تا رستگاری حاصل شود **بحث ثالث** واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الاخرة کلیم الله عرض کرد وای پروردگار ما بنویس برای ما در این دنیا نیکی را و بنویس در اخرة هم برای ما نیکی چنانچه از دعاء مومنین این است در قرآن ذکر فرموده ومنهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة **ومفسرین** در معنی اکتب و حسنة وجوه دارند **احدها** اجعل لنا فی الدنیا والاخرة حسنة یعنی نعمت یعنی بگردان ما را از انانیکه برای انها نزد تو نعمت دین و دنیا هست **اما** آن نعمت دنیا ایمان کامل ثابت در دنیا **و** در عقبی ثواب جلیل و جمیل و جزیل آنست **وبرای** آن ایمان را از نعمة حسنة شمرده و طلبیده چه اکمل و افضل جمیع اعمال و اصل آن ایمان و بوجود آن در دنیا و آخرة محفوظ من الله از غضب و قهر **و** موجب بقاء ابد مع التنعم الی لانهایة است و بصحة و ثبوت آن همه آن اعمال صالحات صحیح میشود

جواب سوال چرا مکتوب
بکتاب نامیده شد

و ایشقول اکثر است **سوال** چرا نعمت را حسنه نامیده و حال آنکه حسنه اسم جنس طاعة است **جواب** بچند وجه است **احدها** قیل ان النعمة تستقبلها النفس کما

ان الطاعة یتقبلها العقل یعنی نزد بعضی چونکه نعمت را نفس قبول میکند چنانچه طاعت را عقل قبول میکند **واخرها** انها ثمرة الطاعة لله تعالی یعنی بسبب یکرش آنکه نعمة

ثمرة طاعت و ایمان است لهذا باسم حسنه ذکرش و در خواستش کرد **ثالثها** اکتب لنا بمعنی عین وحقق و ثبت لنا ثواب الدنیا و الاخرة والنفع بهما فیهما **ثالثها**

واکتب لنا یعنی و اکتبنا ممن کتبت لهم حسن العاقبة و خیر الخاتمة فی الدنیا و لا اخرة حتی نموت فی الدنیا علیها **و فی الاخرة** صرنا من اهل الجنة لا من اهل

الاعراف یعنی بنویس مارا از آنانیکه نوشته برای ایشان خاتمة بالخیر یعنی موت ما در دنیا بر ایمان و در آخرة دخول بجنت ابدی تا از اهل اعراف نبوس نشویم **ثم**

رابعها واکتب لنا فی الدنیا الذنوب السابقة منها عبادة العجل و ذنب طلب رویتک مغفرة و فی الاخرة بعد النجاة من النار دخولا فی الجنة یعنی بنویس **عوض**

گناهان ما در دنیا حسنات را و در آخرة بعد نجات از عذاب نار دخول ما در بهشت **خامسها** واکتب لنا دوام التوفیق للاعمال الصالحة فی الدنیا و فی الاخرة قبولها

اقول بحان حضرتال همه این وجوه متحد است **سوال** چرا لفظ اکتب لنا گفت او اجعل لنا و اوجب لنا نگفت **جواب اوّل** بمصداق و مفهوم آیه یمحو الله

ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب در لوح محو و اثبات در هر روز و شب هر چه برای هر کس میخواهد و میداند مینویسد لهذا بلفظ اکتب ذکر کرد **جواب ثانی** قیل انما

ذکر بلفظ الکتابة و لم یقل و اجعل او اوجب لنا لان الکتابة اثبت و ادوم کما یقال رزق فلان **و شهریة** فی الدیوان فیبقی و یدر ذلک له علی الدوام من

مرور الازمان والشهور **و عز** ضد فیه دوام و وصول النعمة بغیر قطع و لا فصل برای آن بلفظ اکتب بغیر اجعل او اوجب گفت چه آنچه مکتوب شد او اثبت و ادوم

بر شهور و مرور دهور جاری میباشد چنانچه وظیفه که در ایوان و دفتر سلطان بنام کسی نوشته شد آن وظیفه بر شهور و دهور او را بغیر قطع و بلا فصل میرسد **ثم الله اعلم**

بحث رابع هدنا از هاد یهود هودا در لغة باشد کما قال **اللیث** الهود التوبة **در مصباح** گفته هود اسم نبی عربی منصرف است یقال هاد الرجل

هودا اذا رجع فهو هائد **و الجمع** هُوَّد باذل و بزل **سوال** در آیه کونوا هودا او نصاری چه معنی دارد **جواب** متفق علیه مفسرین مراد آنست که شوید و گردید

یهود قوم موسی یا نصاری قوم عیسی شوید **و یهودی** اسم نسبتی قوم موسی بسوی یهودا ابن یعقوب و هود الرجل ابنه یعنی جعله یهودیا **و عقود** دخل فی دین الیهود

و نیز یعنی حدیث نبوی مروی در مساید ائمه حدیث مسلمین است قال النبی کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم ابواه یهودانه و ینصرانه

یعنی هر مولودی ایلاد میشود بر طریقه اسلام پس والدینش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی گردانند **و بقول** قوم موسی بعد گوساله پرستی و طلب رویة وقتیکه

توبه کردند چنانچه موسی از جانب ایشان در این آیه انا هدنا الیک بمعنی تبنا و رجعنا من الشرک الیک فرمود **پس** از آنوقت بنی اسرائیل کل قوم موسی یهود نامیده

شدند **و** باسم یهود قوم موسی در آنوقت شاید الی حین هم فخر و مباهات میکنند که ما هدایت بتوبه یافتیم و توبه ما بدعا موسی قبول گردید **اقول** محتمل که تسمیه قوم یهود و وجه

استنادی یهودا **و** بمعنا بوده باشد **و در لباب** گفته الهود الرجوع برفق **و قال** بعضهم و به سمیت الیهود و کان اسم مدح قبل نسخ شریعتهم فلما نسخت

شریعتهم صار ذلک اسم ذم و هو لازم لهم حاصل آنکه لفظ هود بمعنی رجوع بنرمی و ملائمت میباشد **و بقولی** لفظ یهود اسم مدح انها قبل نسخ شرع انبیاء و بعد

نسخ آن اسم ذم گردید و آن را انها را لازم دایم میباشد **در کشاف** هدنا الیک تبنا الیک فرمود و هاد الیه یهود اذا رجع و تاب **والهود** جمع هائد و

هو التائب **و** لبعضهم **شعر** یا راکب الذنب هدهد هد + واسجد کانک هدهد **بحث خامس** هدنا بضم اوّل از هاد یهود و صیغه معلوم بمعنی تبنا یا

هدنا بکسر اوّل مجهول از ماده تقدیر بمعنی حرکنا و املنا الیک دو قرائة اند **و** بصیغه معلوم هدنا بضم اول قرائة مشهوره **و ثانی** از قرائة شاذه است **و در**

کشاف هم بعد نقل احتمال هر دو امر داده **و قال** و قرء ابو وجزة السعدی هدنا بکسر الهاء من هاده یهیده اذا حرکه **و** اماله **و یحتمل** امرین ان

یکون مبنیا للفاعل **و** المفعول بمعنی حرکنا الیک **و** املنا علی تقدیر فعلنا کقولک عدت یا مریض بکسر العین بمعنی فعلت من العیادة **و یجوز** عدت بالاشمام

و عدت باخلاص الضمة فیمن قال عود المریض **و** قول القول **و یجوز** علی هذه اللغتان یکون هدنا بالضم فعلنا من هاده یهیده انتهی **بحث سادس**

انا هدنا الیک بل آنکه هرگاه موسی بالا طلب ادامة حسنه دنیا و آخرة کرد پس با بیجملا انا هدنا الیک کانه در معرض استحقاق ملحق بآن بلا فصل بطور دلیل برسم طلب

حسنه دنیا و آخرة کرد یعنی بتحقیق ما طلب ادامة حسن دنیا و آخرة کردیم زیرا که ما الحال بتحقیق و بدرستی توبه خالصه نصوحا از کفر و شرک و جمله معاصی تا انتهاء اعمار و

دیقاء خود کردیم و از آن رجوع بسوی تو خاص نموده ایم **و** از عدم ثوابی تو امید قطعی داریم که بهمین توبه ما قبول کرده و حسن دنیا و آخرة ما را باقی و دائمی **بعض**

اعلام در اینجا فرموده و انما ذکر هذا السبب الذی یقتضی حسن طلب هذا لان الاشیاء لیس الا مجموع هذین الامرین کونه الها و ربا و کونه عبیدا

تائبین خاضعین خاشعین **فالاول** عهد عزة الربوبیة **والثانی** عهد ذلة العبودیة فاذا حصلا و اجتمعا فلا سبب اقوی منهما انتهی یعنی هرگاه

ان ذکرین

جواب سوال چرا نعمت را حسنه نامید

جواب اشکال چرا لفظ اکتب لنا گفت نه اجعل لنا و اوجب لنا

جواب سوال در آیه کونوا هودا او نصاری

آن ذکر این سبب توبه دنبال آورد که این سبب مقتضی حسن دنیا و آخرة نمیباشد پس نیست الا مجموع این امرین طلب اشیاء و توبه گر اقرار اگرچه او سبحانه اولی مطلق و بودن بایندگان تائب آیب خاضع وخاشع لله تر **و اوّل** عهد عزت ربوبیت **الثانی** عهد ذلة عبودیة بایندگان پس نزد حصول اجتماع اینها سببی اقوی ازانها نیست

مزید تحقیق هرگاه ایشان بعد طلب حسن دنیا و آخرة اظهار توبه کردند پس خالق تصریح در اعطاء حسن دنیا و آخرة **و** در اجابت توبه ایشان نکرد بل اعراض ازان و اشاره و اشعار از سوء حال و مآل بل توعید باینها بران در استقبال در این آیه ابعد کرد و بهر خوبی فهمی واضح خواهد شد خفایا یی رموز قرانی و دقایق کتاب الهی چه بعد این توبه آن قوم چه اکبر کبایر و اعظم معاصی از قتل انبیاء و ایذاء اینها و ظلم و تعدی بخلق و دروین بعد موسی کردند لهذا بکرات و مرات ازانها طایفه ممسوخ بمار ماهی و بحر ولوزینه وغیره و سرگردیدند **بحث سابع** قال عذابی اصیب به من اشاء اصیب باب افعال اصاب یصیب اصابة یعنی رسانیدن چیزی بکسی دیگر میباشد خواه ایصال و ارسال نیک کند یا بد **در مصباح** گفته اصاب لیهم اصابه وصل الغرض یعنی مقصود و وصل و حاصل شد و فیه لغتان آخریان **احدهما** اصابه صوبًا من باب قال **و الثانیة** تصیبه صیبًا من باب باع بیعًا **و** فاعل باب افعال مصیب و مفعول مصاب **و** فاعل صاب یصوب صوبًا فهو صائب یعنی رسیدن شیء بمقصود **و** ازاینجاست رای صائب نقیض خاطی و خطار **و** صواب یعنی نیک ضد خطا است **و** مصیب رساننده شیء بجای مقصود با خطار باشد **و** صوب بصوب تصویبًا راست گوئی و داشتن و تحسین کردن بر وصول مراد **و** استصواب طلب رای و خیال صحیح و نیک کردن است **و** اصابة الشیء ادراک شیء و ایصال آن بموضع لازم خود میباشد **بحث ثامن** در وجه تغییر قال عذابی اصیب به من اشاء این متضمن توعید بان قوم تائبین است تقدیرش آنکه قال الله تعالی فی جوابهم عذابی شانه وصفته اصیب به من اشاء ولا اعفوه بعد اخذه و اصابته یعنی او تعالی در جواب طالبین حسنات دنیا و آخرة بعد توبه اینها فرمود که عذاب من صفته و شان او اینست که رسانیده خواهد شد آن عذاب آنکس را که مشیت من بحسب عدل و انصاف بر تعذیب او در دنیا یا در آخرة یا در هر دو عالم مستقر گرفته پس عفو مواخذه او نیکنم **در مجمع** فرمود تغییر این اصیب به من اشاء ممن عصانی واستحقه بعصیانه انما علقه علی المشیة لجواز الغفران فی العقل **در کشاف** فرموده ای من وجب علی فی الحکمة تعذیبه ولم یکن فی العفو عنه مساغ لکونه مفسدة **نزد جبریه** او تعالی فرمود که عذاب من شدید است تعذیب میکنم بان هر کس را که میخواهم مومن باشد خواه کافر چه من مالک الملک والخلق ام اگر انبیاء را نار **و** ابلیس فرعون و نمرود را بجنت بفرستم مختارم هیچ چیزی مرا مانع ازین نیست چه نزد اینها یعنی هیچ فعلی در منکری عقلی و سمعی بر مالک تعالی قبیح و منکر نیست **و** نزد اینها حسن و قبیح اصلًا عقلی نیست **در قراءة** حسن **و** شافعی اصیب به من اساء بسین مهمله صیغه معلوم غائب است یعنی عذاب من خواهد رسید بالتخلف هر کس را که فاعل و عامل سیئات بعد توبه باشد پس هرگز و معفو نخواهد شد **اقول** بعد موسی آن قوم بکثرة معاصی خلاف توبه لسانی بکرات و مرات بل الی حین کردند لهذا در هر عصر هر نبی تا عیسی اینها بالوان عذابهای الهی گرفتار بکرات شدند اعاذنا الله من المعصیة من خلاف التوبة و نزول العقوبة فی الدنیا والآخرة برحمته الواسعة انه ارحم الراحمین **بحث تاسع** وسعة یعنی فراخی و کشایش و توانگری و دسترس و طاقة میباشد **و** ازاینجاست لینفق ذوسعة من سعته **و** انا لموسعون از وسع یسع وسعًا و وسعة **بحث عاشر** در حسن وسعت کل شیء و کشایش نعمة و رحمة من بسیط و بسیط فراگرفته است هر چیز را نیست مومنی و کافری و مطیعی و عاصی در دنیا مگر آنکه در نعمة و رحمت و مهربانی تربیت یافته و با وحاصل و واصل شده عام است **نزد حسن و قتاده** ان رحمته فی الدنیا وسعت البر والفاجر وهی یوم القیمة للمتقین **عطیه عوفی** گفته وسعت رحمته کل شیء ولکن لا تجب الا للذین یتقون **و** ذلک ان الکافر یرزق ویدفع عنه بالمومن لسعة رحمة الله للمومن فی عیش فیها فاذا صار فی الآخرة وجبت للمؤمنین خاصة کالمستضیء بنار و سراج فاذا ذهب صاحب السراج بسراجه تعطل المستضیء یعنی رحمة الهی هر چند بذاتها وسیع و حاوی و شامل هر شیء است لکن فی الاصالة این رحمة خاص در دنیا و عقبی برای اخیار مومنین آفریده شده **و** در دنیا آن رحمة بطفیل مومن بهر مشرک و کافر عاید و حاصل و شامل شده چنانچه مستضیء از صاحب چراغ و شمع نار در ظلمة تاریک بروشنی آن متنفع میشود **و** بذهاب صاحب چراغ مستضیء در تاریکی معطل میماند **پس** تا بقاء دنیا عصر بعصر هر قسم کافر و مشرک و عاصی بان رحمة متسعه الهی حظی و سهمی وافر میباید **و** بعد قیام قیامت آن رحمة با مومن میرود و مخصوص میگردد چون صاحب سراج **و** هر کافر و مشرک محروم و ممنوع از انتفاع گردیده در رحمة تاریکی نار جحیم میافتد علی الدوام محترق میگردد **و بقول دیگر** انما تسع کل شیء ان دخلوها فلو دخل الجمیع فیها لوسعتهم الا ان فیهم من لا یدخل فیها لضلاله یعنی رحمت واسع بهر شیء است اگر همه خلق دران داخل شوند هر آئینه فراخی و کشادگی شمول و دخول اینها دارد مگر ضلال بضلاله خود دران داخل نمیشوند باکی **نشنیدی** که خالق رحمت خود را صد جزو آفریده **و** هر جزئی ازان بفراخی ما بین ارض و سماوات است یک جزو در دنیا بر کل ذی حیوة تقسیم شده تا بوجود آن جهانیان خود مرحمت دارند و طیور آب و حاش خود از سنگ اینها فروبرده آب و دانه بر آورده در منقار و دهان بچها خود میباینده میخورانند **و یوم القیمة** این جزو تقسیم

تحقیق معنی عذابی اصیب به من اشاء

تحقیق معنی رحمتی وسعت کل شیء

فی الدنیا مع نود و نه جزء بقیه اجزاء رحمت و صل و ضم کرده مخصوص بمومنین میکند و ل میدارند لیس بوسعة چنین در جه رحمة اغلب امید ابل جا قطعی است که احدی از
مومنین صلواء و ابناء نار نمیرو ند اللهم اجعلنا مع المؤمنین جمیعاً من اهل هذه الرحمة الواسعة العامة التامة مسانک انت ارحم الراحمین در **مجمع** از بخاری مرویست
که پیغمبر در نماز قایم شد اعرابی آمد و عا کرد اللهم ارحمنی و محمداً و لا ترحم معنا احداً بار خدایا رحم کن بمن و محمد بنی و با ما دیگری را رحم مکن فقال النبی للاعرابی لقد
تحجرت واسعاً یرید رحمة الله پس پیغمبر با عرابی متعرض شد که تحقیق منع کردی از شئی واسع دیگر از یعنی از رحمت واسعه محرومیة دیگران خواستی **و** در آخر بحث این
آیه ذکر عمومیة و خصوصیت رحمة بوجه دیگر میاید **بحث ا دیعش** فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بآیتنا یؤمنون یعنی واجب کردم رحمة
خودم خاص برای آنانکه بجد از سعی اتقاء و پرهیز از شرک و کفر و جمیع اقسام معاصی صغایر و کبایر مدة الاعمار خود میکنند تا دم مردن **و** ادا نمایند بوقت وجوب کوة
مال براهنا **و** برای آنانکه ایمان بجمیع انبیاء سلف و خلف از آدم تا محمد **و** بجمیع آیات کتب منزله و احکام انها تصدیق نمایند و ایمان آرند بهمه آن **نزد** ابن عباس
وحسن یطیعون الله و رسوله فی جمیع امور الدین **و** انما ذهبا الی تزکیة النفس و تطهیرها بالاتقاء یعنی انها اطاعة کنند خدا و رسول ورا در جمیع امور دین
چه نزد این دو نفر مراد از اتقاء تزکیه نفس و پاکی آن باحکام قرآن و برسول و خاتم الایمان نه اطاعة در بعض و ترک بعض چون عمل بعض کتاب الله و ترک بعض
کتب الله چون ترک انجیل و قرآن **و** نصاری ترک قرآن کردند چنانچه خالق نقل آن در آیات دیگر فرموده یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون بالبعض **در**
کشاف فرموده فساکتب هذه الرحمة کتبة خاصة منکم یا بنی اسرائیل للذین یکونون فی آخر الزمان من امة محمد والذین هم بآیتنا و کتبنا یؤمنون
لا یکفرون بشئ منها یعنی زود این رحمت که بر نفس خودم نوشتم و بر خودم فرض و واجب گردانیدم ای بنی اسرائیل مخصوص برای آنانی هست که در آخر زمان
از امة محمد میباشند و انها آنانی اند که بجمیع کتب منزله و انبیاء مرسله باد امصدق و مومن تا قیمة باشند **تذکره** مفسرین بالاطباق **در نزول** این نقل کردند
لما نزلت وسعت رحمتی کل شئ فتطاول ابلیس طمعه و عنقه الیها و قال و انا من الشئ فنزعها الله ثم ابلیس بقوله فساکتبها للذین یتقون و یؤتون
الزکوة الخ فایس ابلیس منها یعنی هرگاه این آیه وسعة رحمة الهی نازل شد ابلیس لعین طمع و گردن خود دراز و بلند کرد بامید آنکه منهم احد شیاء الهی مستم
و او را مایوس گردانید بانزال و ارسال فساکتبها للذین یتقون الخ بعدم اتقاء و پرهیز از کفر مایوس شد **پس** یهود گفتند و نحن نتقی و نؤتی الزکوة و نؤمن
بآیات الله فنزعها الله من الیهود و اثبتها لهذه الامة فقال الذین یتبعون الرسول النبی الامی الآیة یعنی ما هم تقوی داریم و ادا زکوة میکنیم و ایمان
بآیات خدا آورده ایم **و** خالق طمع و امید یهود هم برید و برآورد و مایوس کردند بانزال آیه آنانکه پیروی رسول نبی امی الخ میکنند این رحمت مخصوص امة
او هست **رواه** جماعة من العامة من الخاصة صاحب **المجمع والجنان** عن ابن عباس **و** قتاده **و** ابن جریج **نوف بکالی گفت** لما اختار موسی
من قومه سبعین رجلاً قال ثم لموسی اجعل لک الارض مسجداً و طهوراً تصلون حیث ادرکتکم الصلوة الا عند مرحاض او حمام او قبر و اجعل
السکینة فی قلوبکم و اجعلکم تقرؤن التوراة عن ظهر قلوبکم نقرأها الرجل والمرئة والحر والعبد والکبیر فقال موسی لقومه ذلک فقالوا لا
نرید ان نصلی الا فی الکنائس و لا نستطیع حمل السکینة فی قلوبنا و لا نستطیع ان نقرء التوراة عن ظهر قلوبنا و لا نرید ان نقرئها الا نظراً فقال الله
فساکتبها للذین یتقون الی قوله المفلحون فجعلها الله ثم هذه الرحمة لهذه الامة فقال اللهم اجعلنی منهم قال له یا موسی انک لن تدرکهم
حاصل آنکه وقتیکه موسی هفتاد اصحاب خود را برگزیده برای میقات اله ادتم بموسی فرمود برای تو میگردانم روی زمین را جای سجده نماز و مطهر تا هر جا نماز
بخواهید بخوانید نزد رسول وقت نماز مگر بجای جامه شوئی و غسلخانه **یا** نزد حمام **یا** نزد قبرستان و بحضور قبر **و** بگردانم سکینه را در قلوب شما **و** بگردانم شمارا تا
تلاوة توراة بظهر قلوب بخوانید هر مرد و زن و آزاد و بنده و کبیر **و موسی** بقوم از وحی الهی خبر داد **و** ایشان گفتند ما نمیخواهیم همه آنرا **و** نماز نمیخوانیم
مگر خاص در معابد مقرره **و** طاقة بر داشتن سکینه نداریم **و** تلاوة توراة نیکلیم مگر بدیده **و** قوة بحفظ آن نداریم **پس** خالق فرمود پس این رحمة را مینویسیم
برای آنانیکه اتقاء دارند تا آخر مفلحون **نقله** ثعلبی **و** البغوی **و** السیوطی **و** خازن البغدادی وغیرهم **و** در آخر این موسی عرض کرد پروردگارا بجماعة
مهربان از بنی اسرائیل نزدیکی آدم با ندا وی بغیر با دادی آنچه دادی **پس** خالق برای تسلی موسی فرستاد و انزال فرمود و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون **پس** موسی بآن راضی شد **بحث ثانی عشر** این رحمت **آیا** عام در دنیا شامل هر کافر و مومن بل هر ذوی الحیوة تا قیمة هست
یا مخصوص است بمومن و لکن بحقیر مومن از کافر کل ذوی الحیوة در دنیا بطفیلی مومن مستفیض باین فیض و فیضان میشوند مفسرین فی الاصالة درین دو
قول دارند **اما** در آخرة برای مومن مخصوص بالاتفاق بلا خلاف است **نزد** آنانکه در دنیا عام ست فقالوا ان رحمته فی الدنیا عمت الکل **و اما**

تحقیق معنی فساکتبها
للذین یتقون ۱۲
آیا این رحمة عام در
دنیا شامل هر کافر
و مومن بود ۱۲

فی الاخرة فهی مختصة بالمومن والیه الاشارة فی قوله تم فساکتبها للذین یتقون الخ فقالوا لان الوجود خیر من العدم وعلی هذا التقدیر فلا موجود
الا وقد وصل الیه رحمته واقل المراتب وجوده **واما الخیر** مطلوب بالذات والشر مطلوب بالعرض **وما** بالذات فهو راجح غالب **وما** بالعرض
مرجوح مغلوب یعنی پس قائلین اینست رحمة میگویند که رحمت در دنیا عام شامل کل است **واما** در اخرة مختص بمومن وبسوی آن اشاره دراین فساکتبها للذین
یتقون است **پس** این گفتند زیراکه امر وجودی بهتر وخیر محض است از عدم وبراین تقدیر موجودی نیست مگر آنکه بتحقیق باو واصل وحاصل شده رحمة تم واقل
مراتب وجود اوهست **واما خیر** او مطلوب بالذات وشر مطلوب بالعرض است **وانچه** بالذات باشد پس او راجح غالب است **وانچه** بالعرض باشد او
مرجوع مغلوب است **اما نزد معتزله** فقالوا الرحمة عبارة عن ارادة الخیر للحی الا وقد خلقه الله تم للرحمة واللذة والخیر لانه ان کان منتفعا
او متمکنا من الانتفاع فهو برحمة الله من جهات کثیرة وان حصل هناک الم فله الاعواض الجمیلة الکثیرة وهی من نعمة الله تم ورحمته فلهذا السبب
قال تم ورحمتی وسعت کل شیء یعنی رحمت عبارت است از اراده خیر وذی حیاتی نیست مگر آنکه آفرید او را برای رحمة ولذة وخیر چه او بالفعل منتفع یا بالقوة متمکن از
انتفاع بان میباشد **پس** او برحمة الله از جهات کثیره میباشد **واگر** در آن حال المی ورنجی وضرری من الله بمکلف لاحق وحاصل میشود برای حصول آن اعواض
جزیله جمیله عاید میشوند **پس** آنهم از نعمة ورحمة الله سبحانه است **پس** برای همین سبب ورحمتی وسعت کل شیء فرمود **اما نزد جبریه** فقالوا فی قوله ورحمتی و
سعت الخ من العام الذی ارید به الخاص کقوله تم واوتیت من کل شیء **اما قوله** تم فساکتبها للذین یتقون الخ فاعلم ان جمیع تکالیف الله محصورة فی النوعین
الاول التروک وهی الاشیاء التی یجب علی الانسان ترکها والاحتراز عنها **و** الاتقاء منها وهذا النوع الیه الاشارة بقوله للذین یتقون الخ **والثانی**
الافعال وتلک التکالیف **اما** ان تکون متوجهة علی مال الانسان او علی نفسه یعنی انها گفتند در آیه ورحمتی وسعت کل شیء عام بلا قید نیست که مراد بان
خاص میباشد چون آیه واوتیت من کل شیء **اما آیه** فساکتبها الخ **پس بدانکه** جمیع اقسام تکالیف الله محصور بدو نوع اند **اولها** تروک از مناهی وبر
هر انسان ترک واحتراز از انها واجب است پس بترک انها اتقاء حاصل میشود وباین نوع اشاره است بقوله تم للذین یتقون **ثانیهما** بعمل آوردن اعمال و افعال
هست وان اوامر تم میباشند **پس** او امر یا متوجه بر مال حال انسان باشند یا بر نفس ذات او **اما القسم الاول** فهو الزکوة وادائها وایصالها
الی مستحقها والیه الاشارة فی ویؤتون الزکوة **اما** قسم اول پس او زکوة مال واداء واخراج ان عند الحصول ووصول آن بمستحق فقراء مقرره مذکوره خلق است
وبسوی آن اشاره هست در ویؤتون الزکوة **واما القسم الثانی** فیدخل فیه ما یجب علی الانسان علما وعملا **واما العلم** فالمعرفة **واما**
العمل فالاقرار باللسان **و** العمل بالارکان **و** یدخل فیها الصلوة **و** الی هذا المجموع الاشارة بقوله والذین هم بایاتنا یومنون **و** نظیره فی سورة البقرة
هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون انتهی کلامهم **اما قسم ثانی** در آن داخل میشود جمیع آنچه بر انسان از علم
وعمل واجب است **اما علم** پس او شامل بجمیع معارف اصول وفروع دین هست **اما عمل** او عبارت از اقرار بلسان **و** عمل بارکان هست **و** در ان اداء صلوة داخل هست
بسوی این مجموع علمی عملی اشاره گشت در اول سورة البقره که هدایت برای پرهیزگاران خداترسان است که تصدیق وایمان بغیب الله دارند **و** اقامت صلوات مفروضه
ومندوبه مینمایند **و** انفاق میکنند از بعض آنچه ما بایشان روزی داده ایم **خاتمة الابحاث** این آیه کریمه که بنص قرآنی واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا
بدانکه اهل سیر وتفسیر میگویند که موسی وهارون سرور پیغمبر بامر الله از قوم وامت هفتصد آدم اهل الفضل والعقل **و** از هفتصد آدم کامل العقل والفهم وغیره از منتخبین
اصحاب بگمان نهایی خود منتخب وبرگزیده بمیقات الله بطور کلیم الله با خود برده **پس** در این شکی وخلافی در راست نیست که همه آن هفتاد نفر منتخبه منتخبه دو نبی معصوم هارون
وموسی غیر منتخب غیر منتخب در آخر بحضور موسی وعیان کلیم الله بر آمدند بظهور خلل وخطا وزلل وودر خواست مالا ینبغی ولا یجوز علیهم تا آنکه معتوب ومغضوب علیهم بوجه
بجهة آن اکبر کبایر گردیده بصاعقه محترق گردیدند **تنبیه** یک لطیفه است در اینجا میگویم که هرگاه اکامل وافاضل اصحاب دو نبی الله معصوم غیر منتخب برآمدند و
انفاق واجتماع آنها بحضور کلیم الله المعصوم بر کفر باطل بظهور آمد **پس** بغیر نص اختیار وانتخاب جهال چند برای انعقاد خلافت وتخلیف شخصی بمقام نبی آخر الزمان
بالاولی غیر صحیح غیر حجة وغیر لازم باطل محض میباشد **نکته** این قصه موسویه دلالت بر چند امور دیگر دارد **منها** حضرت موسی وقتیکه بهارون فرمود اخلفنی فی
قومی **پس** هارون را خلیفه برای است خود مقرر کرد وبیعة از هفتاد هزار آدم گرفت **وبروایة دیگر** از یک لاکه بیست وچهار هزار آدم شد وبیعة هارون گرفت و
خود صرف یک مسافة برای چند روزی بطور رفت برای اخذ توراة ومکالمه با خدا مع هفتاد آدم از اکمل صحابه افضل بنی اسرائیل **پس** هنوز یک ماه تا چهل روز نگذشت
مگر آنکه کل بنی اسرائیل مرتد شده ترک بیعة هارون نبی کرده گاوساله پرست سامری شدند **و** احدی بسخن هارون گوش والتفات نمیکرد **و** این همه علیه السلف

فلبث الی حین ست پس بوعدهٔ قرآنی و مرویهٔ کل سلام ورد که این طبقا عن طبق پیغمبر باصحابه خود وعدهٔ قطعی فرمود که شما هم کردار و رفتار و گفتار بعد موت من بعینه بالنعل و قدم بقدم و شبر بشبر و ذراع بذراع چون امم پیشینیان خود خواهید کرد حتی اگر انها بسوراخ سوسمار رفته باشند شما هم خواهید رفت و صحابه عرض کردند که یا نبی الله از امم سلف و قبل ما آیا مراد یهود و نصاری است فرمود آری بازکدام باشند رواه البخاری والمسلم والترمذی و واحمد و غیرهم من محدثی اهل السنت سابق براینخبر بکرر نقل و ذکر شد تنبیه هرگاه از شواهد نبوة در کتاب الله و حدیث متفق علیه امت صحیح و ثابت باشد پس بعض مرگ پیغمبر اکثر صحاب انحضرت مرتد شدند و ترک بیعت علی که بیوم غدیر از صحابه گرفته بود و احدے بعد موت پیغمبر نظر بعلی یا شنوائی سخن او نمیکرد پس خبر قرانی و نبوی از اعاظم شواهد صحت کتاب الله و نبوة خاتم الانبیاء بوده و مطابق بوقوع آمد پس قرآن منزل و محمد نبی خاتم مرسل من الله قطعا میباشد پس استبعاد از ارتداد اکثر صحابه پیغمبر ما و از ترک آنها خلافت علی را باطل محض بضعف عقل یا بجهل میباشد چه ردة امتی بحضور و زندگی دو نبی معصوم هارون و موسے هرگاه غلط و مستبعد نباشد در غیاب این نبی چگونه این مستبعد باشد والآ جواب جواب ما باد در کتاب اکمال الدین صدوق المحدثین و در احتجاج و غیرهما چون صاحب البرهان و نور الثقلین و المنهج و غیرهما روایة کردند که سعد بن عبد الله القمی از حضرت حجة الله القائم مهدی الاخر علیهم السلام پرسید قال قلت فاخبرنی یا مولائی عن العلة التی تمنع القوم من اختیار امام لانفسهم قال مصلح او مفسد قلت مصلح قال فهل یجوز ان یقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احدهم ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قلت بلی قال فهی العلة اوردها لک برهانا و قال ع اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله وانزل علیهم الکتب وایدهم بالعصمة اذهم اعلام الامم واهدی لاختیار منهم مثل موسی و عیسی وهل یجوز مع وفور عقلهما و کمال علمهما اذا هما بالاختیار ان یقع خیرتهما علی المنافق وهما یظنان انه مؤمن قلت لا فقال هذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول الوحی اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم واخلاصهم فوقعت خیرته علی المنافقین قال تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی حکایة قولهم لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفیه الله للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح وهو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لیس الا لمن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف علیه السرائر وان لا خطر لاختیار المهاجرین والانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح که ای مولا و آقای من مرا خبر بده از علة و سببیکه ممنوع ست قوم و امت نبی از اختیار و انتخاب امام برای نفسهای خود بغیر نص امام علیه السلام فرمود اختیار کردن شخصی برای امامت و ریاست دینی و دنیائی امت آیا مصلح ست یا مفسد سایل عرض کرد بظاهر مصلح ست نه مفسد امام علیه السلام فرمود پس آیا جایز ست آن نیست که مختار برگزیده امت بوده مفسد و فاسد در واقع بوده باشند پس فاسد را اختیار کرده باشند بعد از آنکه احدی نمیداند که چه چیز بدل و قلب دیگر خطور کرده از صلاح و فساد سایل عرض کرد آری همین طور ست امام فرمود پس همین جهل نها بحال و آل و سبب و علة مانع است از اختیار کردن و ساختن شخصی برای ریاست و امامت دین و دنیائی کافه است و ایراد کردم مر ترا بر هانے را که عقل تو بفور آنرا قبول میکند و امام فرمود که خبر ده مرا از انبیاء مرسلین که خالق انها را برگزیده از کافه خود امم انها و بر ایشان تنزیل کتب نمود و تایید شان بعصمة از جهل و زلل و خطاء و خلل در هر حال کرد چه ایشان عالمترین امتهای خود و بهترین انها برای برگزیدن و اختیار کردن احدی از ان امم مثل موسی و عیسی باشند مع وفور عقل و کمال علم انها آیا جایز ست که نزد اراده انها باختیار کردن احدی و برگزیدن او پس آن مختار برگزیده انها بر منافق واقع بشود و منافق برآید و ایشان هر دو گمان مومن کامل و خیر امت بودن او داشته باشند سایل عرض کرد نه یعنی جایز نیست که خیر مختار انها شریر آید امام فرمود پس اینست موسے کلیم الله مع توفیر علم و کمال عقل و فهم و عصمة و نزول وحی بر او از کل امت و اهل ملة خود اعیان و وجوه قوم و اکامل و افاضل انها از جانب و گمان خود برای میقات پروردگار خود چیده و برگزیده انها انانی بودند که در ایمان و اخلاص ایشان شک و شبهه لاحق نبود و نمیشد پس برگزیده انها بر نفاق و منافق واقع شد تا که ایشان مرتد و کافر شدند بطلب رویة و تکذیب موسی در کلام کردن خدا با او بقولهم لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة پس یافتیم که مختار برگزیده کلیم الله النبی بر افسد واقع شد نه بر اصلح واصح و حال آنکه او بلاشک نزد مظنون او اصلح دون الافسد بود پس از اینجا بعلت قطعی حاصل شد که اختیار برای ریاسة خلافة و امامت دینی و دنیائی امت اصلا و ابدا احدے نباید و نشاید سوای آنکس که عالم الغیوب القلوب بخفایای صدور و مکنونات مستور بالتفصیل خاص باشد نه غیر او از انبیاء پس چگونه خطرناک نباشد مختار مهاجرین و انصار بعد وقوع خیره انبیاء هارون و موسے کلیم الله المعصومین بر اصحاب خلل و اهل فساد و زلل و مفسد نزد اراده انها در اختیار اهل صلاح و سداد اشکال عقلا و نقلا باید که هر نبی مجیب الدعوة و جوبا باشد و این آیه انه قال عذابی اصیب به

من اشاء مع قوله

وهاردن و موسی مع عصمتهم مختارانها ... هارون ... کافر شدند ...
... اهل باشد عصمت ...
... پیغمبر ...
چیزی نیست ... رای و اختیار ...
جمیعی از خر ...

من اشاء مع قوله فسأكتبها للذين يتقون الی يؤمنون نص صريح است کہ او تم اعراض بل رد دعا موسی پس برد دعا کلیم الله تنزیل تغییر او لازم میآید اینچگونه جایز باشد **جواب** قول مثل این آیه انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین است چه دراین هر دو رد ابناهیست بل اجابت ابناهیست باعطا مسئول بها بخواص مخصوصین بهذه الاوصاف **پس** دراین اجوبه بیان تخصیص از مسئول عام ابناهاست که موصوفین باین اوصاف مستحق این امور میباشند نه عموما هر کس بنها **جواب ثانی** درکشاف گفته فان قلت کیف تنطبق هذا الجواب علی قول موسی ودعائه **قلت** انما دعی لنفسه ولبنی اسرائیل اجیب بما هو منطو علی توبیخ قومه موسی علی استجازتهم الرؤیة علی الله وعلی کفرهم بایات الله العظام التی اجراها علی ید موسی وعرّض بذلك فی قوله والذین هم بایاتنا یؤمنون **و** ارید بهم ان یکون استماع اوصاف اعقابهم الذین امنوا برسول الله وما جاء به کعبد الله بن سلام وغیره من اهل الکتاب بین لطفا لهم وترغیبا فی اخلاص الایمان والعمل الصالح **و** فی ان یحشروا معهم ولا یفرق بینهم وبین اعقابهم عن الرحمة التی وسعت کل شیء انتهی جواب

قوله تعالى الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

ترجمه این ابو واحد یعنی آنانکه بکمال اعتقاد وصدق متابعت پیروی میکنند پیغمبر فرستاده را که صفت او پیغمبر نا نویسنده و نا خواننده است یعنی رسول مرسل من است که نوشتن وخواندن از روی کتاب مکتوب نمیداند محض از زبان قدرت الهی شنیده به بندگان من هو بهو بلا زیادتی ولا نقصان میرساند آن پیغمبر هست که می یابند وصف ونعت او را اهل کتابین که آن وصف نوشته شده نزد ایشان در کتاب توراة ودر کتاب انجیل است که امر وحکم میکند آن نبی امی اهل کتابین وغیر هاهمه بشر را بنیکوئی دین ودنیا وباز میدارد ایشان را از همه منکرات وقبایح عقلی وسمعی وحلال ومباح میگرداند مر ایشان را جمیع آنچه از مطعومات ماکولات ومشروبات بالذات پاک وپاکیزه بلا اضرار بالفعل یا بالقوة باشد وحرام وممنوع میگرداند بر ایشان جمیع آنچه از خوردنها وخوردنیها پلید وزشت بالفعل یا بالقوة باشد منجملها انها اکل خوک وشراب مخمر است وفرو میاندازد یعنی تخفیف میدهد از ایشان بارهای گران واثقال اعمال ایشان که شاقتر است بر ایشان ومیاندازد وترک میسازد از غل بندها ودست بندهای ایشان را که بان محبوس ومشدود بودند آن احمال واغلالیکه بر ایشان بار وگردن بسته بودند از وقت موسی تا وقت پیغمبر آخر الزمان پس آنکسانیکه از اهل کتابین مع غیرهم تصدیق نمایند وایمان واقعی بان نبی امی بیارند وتوقیر وتعظیم وامداد ویاری ویاوری او ودر مدة اعمار خود بکمال اخلاص کردند پیروی ومتابعت نوری کردند که آن نور مضیئی با آن نبی امی فرستاده شده وآن قرآن مع جمیع آنچه او بغیر آن هم میگوید وحی من میباشد از خود هرگز کلی نمیگوید وعده آنگروه نتیجه آن نبی امی اینست که ایشان خاص فیروزی ورستگاری یافته دین ودنیا میباشند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه دراعراب الذین یتبعون وجوه گفته اند **احدها** خاص مجرور المحل بجهة وقوع صفت الذین یتقون است **ثانیها** بدل کل یا بعض از للذین است **ثالثها** منصوب المحل بتقدیر اعنی الذین است **رابعها** مرفوع المحل بتقدیر مبتدا چون وهم الذین یتبعون **خامسها** یا مبتدا وخبرش یأمرهم وهم اولئك هم المفلحون **سعودی** بنابر آخر وجه بجهة معنی غیر شدید است **بحث ثانی** الذین یتبعون الرسول النبی بدل تکمهر گاه موسی برای است خود مغفرة ورحمة بطور مخصوصیت خواسته وآخرش واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الاخرة گفته **خالق** در جوابش غرض از خصوصیت آن کرده **پس**

استقبال که متضمن زمان آینده لانهایت است فرمود و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون تا آخر این آیه که الحال در تفسیر او هستیم ای موسی رحمة من مخصوص نصیب بطایفه دون الطایفه بل رحمت عام من وسیع لانهایت است هر شیء را فرا گرفته و احاطه کرده است پس از رحمة واسعه عامه را بغفور زود می‌نویسیم فرض و حب میگردانم پرهیزگاری از جمیع انواع کفر و معاصی نمایند و ادا زکوة بوقت وجوب میکنند و آنانیکه ایشان بجمیع کتب منزله سلف و خلف مر التصدیق بکنند و ایمان بهمه آن بیارند تا بران بمیرند تا اینجا از فسأکتبها همه صیغها این آیه مضارع متضمن زمان استقبال آتی اند پس از ذکر آن ضم کرده آن بهر وجه اعراب مذکوره صدر این آیه الذین یتبعون الرسول النبي الامي پس حاصل اینجا آیه مفسرین دو قول آرند احدهما آن رحمة خود می‌نویسیم مر آنانی را مع وصف اتقاء و ادا زکوة و ایمان آتی مر آنکه متابعت و پیروی باعتقاد در ازمنه آینده الی القیمة میکنند رسول مرا که مرفوع المراتب والمنازل فی الدنیا والآخرة صفت خاصه عینی او ناخوان و ناویسنده از جمیع انبیاء مرسلین بیاشد پس بنابراین وجه تخصیص این رحمة واسعة خاصه کرد این امت محمد برا لهذا این امت لقوله تعالی کنتم خیر امة موسوم گردید بخیرامت و بامت مرحومه ثانیهما این رحمة واسعه من شامل میشوند از قوم تو در آخر زمان آنانیکه اتقاء و ایتاء زکوة و تصدیق بقرآن داشته پیروی بکمال اخلاص کنند رسول مرا که رفیع المراتب از کل خلق و از جمیع انبیاء مرسلین در دنیا و آخرة صفة خاصه او بلا اشتراک احدی از انبیاء انیست که خواندن از روی کتاب و نوشتن از بدایت تولد تا نهایة موت او نمیدانست در کشاف گفته فسأکتب هذه الرحمة کتبة خاصة منکم یا بنی اسرائیل الذین یکونون فی آخر الزمان من امة محمد صلعم هم بجمیع آیاتنا و کتبنا یؤمنون لا یکفرون بشیء منها الذین یتبعون الرسول الذی یوحی الیه کتابا مختصا به وهو القرآن النبي صاحب المعجزات الذی یجدون نعته اولئک الذین یتبعونه من بنی اسرائیل حاصل آنکه زود می‌نویسیم و شامل میسازم این رحمة واسعه خود هم خوشتن مخصوصه ای بنی اسرائیل از شما آنانی را که میباشند در آخر زمان از امت محمد خاتم المرسلین ایشان از جمیع آیات قرآن و بجمیع کتب منزله سلف و خلف تصدیق واقعی کامل بغیر کفر و انکار جزئی چیزی از آیات و احکام آنها داشته باشند ایشان آنانی اند که اتباع و پیروی میکنند رسول مرا که بسوی او وحی کرده میشود از جانب من کتابی مختص جامع و آن کتاب الله خاص قرآن نام خواهد بود و آن رسول من پیغمبری است صاحب المعجزات الکثیره صفة مخصوصه او امی است که نوشتن و خواندن از روی کتاب و از بشر مدة العمر نداشته و نآموخته باشد آن پیغمبر شخصی است که بیابند و میدانند صفة و نام او را الجمد و احمد در کتب خود پس آن طایفه مخصوصه بنی اسرائیل را که از امت محمد باین اوصاف باشند یقینا با نجاة رحمة من شامل خواهد شد والا فلا فخر رازی در معنی الذین اتبعوه اینجا دو توجیه کرده احدهما المراد بذلک ان یتبعوه فی عهده و عصره باعتقاد نبوته من حیث وجدوا صفته فی التوراة والانجیل اذ لا یجوز ان یتبعوه فی شرایعه قبل ان یبعثه الی الخلق وقبل ان ینزل الانجیل کذلک من المحال ان یجدوه فیه من قبل تنزیله یعنی مراد آنست که یهود و نصاری در عهد و عصر خاتم الانبیا متابعة و پیروی آنحضرت نمایند باعتقاد نبوة او از حیثیکه یافته اند ایشان هر دو طایفه یهود و نصاری در توراة و انجیل وصف و نعت و اسم مخصوص آنحضرت را چه جایز نیست متابعت در احکام شرایع قبل از بعثت پیغمبر و قبل از نزول انجیل برانها این از جمله محالاتست که قبل از تنزیل انجیل شرایع اسلام محمدی را آنها بیابند و عمل بر طبق آن بنمایند و معترض بقول لا نقول المراد به تحمیل شرایع الاسلام قبل تنزیلها بل یقال انهم وجدوا فی التوراة والانجیل نبوة خاتم الانبیاء و بشارات الله و صفته المخصوصه فیجب علیهم تصدیقهم و تسلیمه من وقت وجدانهم کما یجب علینا تصدیق ظهور المهدی فی آخر الزمان و نزول عیسی فی عهده و خروج الدجال البطال فی زمانه و قتله فی عهده علی یدی عیسی و تصدیق قیام القیامة و وجود الجنة والنار الجسمانیتان الی حین و غیر ذلک یعنی معترض بر این توجیه میگوید مراد مرا از این اتباع عمل شرایع اسلام محمد قبل بعثت و انزال آن بل مقصود آنست که هرگاه اهل کتابین در توراة و انجیل نبوة خاتم الانبیا و وصف و نعت و اسم مخصوص آنحضرت دریافتند تسلیم و تصدیق نبوة آنحضرة از محض وجدان آن بر ایشان فرض عین و عین ایمان است چنانچه بر ما تصدیق بسیار اخبار آینده واجب است چون تصدیق وجود مهدی آخر الزمان و ظهور آنحضرت در آخر زمان و نزول عیسی در عهد آنحضرت و وجود دجال بطال از عصر پیغمبر تا عهد مهدی و قتل آن لعین بدست عیسی در آن وقت و تصدیق قیام قیمة و شدائد و احوال آن و وجود جنة و جهنم جسمانی از الی حین بر ما واجب است والوجه الثانی ان المراد من الحق من بنی اسرائیل زمان رسول الله فبین تعالی ان هؤلاء اللاحقین لا یکتب لهم رحمة الآخرة الا اذا اتبعوه وقال هذا القول هو الاقرب لان اتباعه قبل ان یبعث لا یمکن فبین بهذه الآیتان هذه الرحمة لا یفوز بها من بنی اسرائیل الا من اتقی واتی الزکوة وامن بآیات الله فی زمن موسی ومن کانت هذه صفته فی ایام رسول الله وکان ذلک متبعا للنبي فی شرایعه فعلی هذا المراد من قوله الذین یتبعون الرسول من بنی اسرائیل خاصة انتهی خلاصة آنکه در هر دو قول زمخشری هست یعنی مراد از این اتباع آن یهود و نصاری بنی اسرائیل اند.

بیان آنکه اختصاص رحمت خاص

توجیه فخر رازی در آیه الذین یتبعون

بنی اسرائیل اند که زمان خاتم الانبیا بودند و در پیروی و قبول و عمل الحق باہل اسلام شدند پس حاصل مراد آنکه در عصر نبوی صلعم تو آخر یہود و نصاری که بودند رحمۃ آخرۃ برائی ایشان اصلا نمی باشد مگر خاص وقتیکه ایشان تصدیق محمد و اتباع او و دین و کتاب او بالتفصیل نمایند رازی فرمود که ہمین وجه اقرب است چه اتباع قبل البعاث و قبل انزال قرآن ممکن نیست پس بیان کرد باین آیه که یہود و نصاری باین رحمۃ مستفیض و فایز نمیشوند مگر بعد القاء او امر زکوٰۃ و ایمان بآیات موسے و عیسے و محمد در ایام نبوۃ محمد و باین صفات متصف و باحکام اسلام باعتقاد و عامل باشند البته بایشان این رحمۃ میشود پس بنابرین قول این آیه در یہود و نصاری خاص است که ایشان مع این اوصاف معتقد خاتم الانبیا و عامل بشریعۃ او و اعتقاداً باشند صاحب اللباب درینجا فرمود و جمہور المفسرین علی خلاف ذالک فانہم قالوا ان المراد بہم جمیع امتہ الذین امنوا به و اتبعوه سواء کانوا من بنی اسرائیل او غیرہم یعنی جمہور المفسرین برخلاف اینقول اند چه ایشان گفتند که بان مراد جمیع امته مسلمه الی القیمۃ ہست که ایشان بکمال اخلاص بخاتم الانبیا ایمان آورده و تصدیق دین و کتاب کرده عاملین شریعۃ اسلام بالکلیه باشند خواه آن مسلمانان از مجوس و یہود و نصاری باشند خواه غیر ایشان از فرقات دیگر مشرکین و کافرین و منکرین از وجود اله باشند بوجود حصول اسلام رحمۃ بہمه امت مسلمه میشود و ہمین قول مشہور و منصور مختار جمہور امت است زیراکه امته محمد مخصوص خیر امته و امته مرحومه و پیغمبر خاتم ابنی الرحمۃ ہست لقوله تعالیٰ وما ارسلناک الا رحمۃ للعلمین ثم الله اعلم اشکال بر الرسول النبی الامی چرا الف و لام داخل کرد و تصریح او نکرد اسما و ایضا چرا بالرسول النبیہ آورد چه الرسول اعم بسبب لغۃ میباشد چه ہر رسول نبی ہست اما ہر نبی رسول نیست البته اگر تقدیم النبی بر الرسول میکرد عطف بیان نبی بود و بالعلیٰ درجه و دلیل بر کمال و بر ارسال و الی الامۃ میشد جواب از اشکال اول بر الرسول و النبی و الامی الف و لام عہدی آورده تا دلالۃ کند بر کمال توقیر آن رسول مذکور پس تقدیر الرسول النبی رسولی و نبی مضاف بسوئی یای متکلم میباشد و تقدیرش یتبعون رسولی و نبی میباشد پس از دخال الف و لام بمعنی رسولے و نبی الرسول و النبی شد چنانچه در اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم تقدیرش اطیعونی و اطیعوا رسولی و اطیعوا اولی الامر منکم میباشد اما مراد بالرسول و بالنبی و بالامی خاص معہود محمد بن عبدالله ہست بقرینه موجوده الامی چه بغیر آنحضرت از جمیع انبیا و مرسلین احدی امی نبود اما بغیر اسم عینی ذکرش بمنصب بالرسول کردن موجب توقیر و تعظیم و تشویق آن رسول میباشد اما جواب ثانی از اشکال ثانی بعد ذکر الرسول بالنبی آورد موجب تنزیل نمیشود در ان دو وجه اند احدہما ذکر النبی بمعنے و باعتبار اشتقاق لفظے او میباشد چه نزد اہل لغۃ ماخوذ از نبوۃ بفتح نون و سکون بلی بمعنے رفعۃ است پس ہر نبی چونکه رفیع المراتب و المنازل از امته مرسل الیہا میباشد پس بلفظ النبی بعد ذکر الرسول آورد تا دلالۃ کند رسول من خاتم الانبیا از کل انبیا و مرسلین اعلی المنازل و ارفع المراتب از کل امم ایشان در دنیا و آخرۃ عند الله ہست لہذا مفسرین تفسیرش کردند تا کہ متابعۃ رسول ارفع المراتب میکنند صفتش امی ناخوانده و نانویسنده از مہد الی لحد میباشد پس اشکال و شبه باطل بالراس شده و حاجۃ بقیل و قال نمانده ثم الله اعلم ثانیہما بنابر خصوصیت لفظ معنے نبی باز ہم اشکال عاید نیست چه درین اعلام ہست بخلق که محمد ہر دو حالۃ نبوۃ و رسالۃ داشت بالفعل مبعوث بالرسالۃ الی کافۃ الناس لقوله تعالیٰ وما ارسلناک الا کافۃ للناس و اما قبل برین در بدایۃ نبی علی نفسه بود و بحسب بنا رماد در بدایۃ عمل میکرد نه باتباع دینی و پیروی رسولی سابق لہذا مرفوع المرتبه از کل انبیا ہست اما ذکر النبی بعد الرسول صفۃ الرسول است چنانچه الامی صفۃ دیگر الرسول ہست پس بنابرین ہمیشش انانکه متابعۃ میکنند رسولی راکه اعلے و ارفع المراتب ناخوان است اشکال باطل شد بحث ثالث الذین یتبعون الرسول النبی الامی بدانکه اسماء اعلام نبی و اسماء منصبی و القابی آنحضرت بسیار اند اما از اسماء اعلام در قرآن خاص احمد و محمد ہست لقوله تعالیٰ حکایۃ عن عیسیٰ فی بشارته و یاتی من بعدی احمد و لقوله تعالیٰ محمد رسول الله و احمد فعل تفضیل بمعنے حامد ترین کل خلایق از امم و انبیا بخالق میباشد لہذا امتش را حمادون نام در کتب سلف است و اما محمد صیغه از باب تحمید ہست چه آنحضرت در اہل سماوات و ارض الی القیمۃ محمود و ممدوح تا قیامۃ میباشد اما اسماء اوصافی و القابی ایشان ہم در قرآن بسیار اند صاحب مواہب و صاحب شفاء قاضی عیاض و شیخنا حضرت ابو علی طبرسے در کتاب اعلام الوری و حضرت اقدس مجلسی در نبوۃ حیوۃ القلوب و نبوۃ البحار و غیر آن اسماء اوصافی و القابی مع آیات ایشان ہمه ذکر کرده اند و انچه بصحاح احادیث متفق علیه و از صحف و کتب منزله بر انبیا سلف قطع نظر از احادیث مختلفه اہل سیر و حدیث ضبط و ثبت کرده اند و جمعی از اعلام سیر و ائمه محدثین اسلام بالانفراد ثبت و ضبط و جمع کرده از ہزار اسماء زاید است و از اعلام الوری تیمنا بغیر آیات ذکر میکنیم و از انہا الرسول و النبی و الامی و المزمل و المدثر و النذیر المبین و مبشر و احمد و محمد و مصطفے و کریم و نور و نعمۃ الله و رحمۃ للعلمین و عبده و رؤف

جواب اشکال اول و اشکال ثانی و النبی الامی
بحث ثالث الذین یتبعون الرسول النبی الامی

ورحیم بقوله تعالی رؤف رحیما و شاهد و بشیر و نذیر و داعی الی الله و مذکر و منذر و مطاع و طه و یس و سراج منیر و متین و حلیم و خاتم النبوة و حکیم بقوله تعالی
ویعلمهم الکتاب والحکمة و بقوله تعالی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و شهید و شاهد و الشمس و النجم و همین اسماء نیز در شفاء قاضی عیاض بیان
شمرده **تنبیه** بدانکه هر اسمی و صفتی مستلزم معنی و مسمی و صفتی بالضرورة میباشد **پس** تکثیر اسماء و اوصاف تکثیر معانی اسماء و صفات میباشد و بتکثیر اسماء
و صفات و القاب کثیر المحامد و الممادح و الفواضل و الفضایل و المحاسن و المناقب و المفاخر میباشد و هر کثیر الاوصاف کثیر المناقب و المفاخر اعلی و افضل از اغیار
است کرد منها این کثرة محامد و ممادح و مناقب جمع میباشد و این از احد دلایل بر افضلیت خاتم الانبیاء از جمیع انبیاء و مرسلین است **بحث رابع** الامی بدانکه
متفق علیه مفسرین امت هست که این هر سه لفظ الرسول و النبی و الامی از اعاظم و اعالی اسماء و القاب و اوصاف خاتم الانبیاء است **اما** لفظ الرسول مشترک در کل انبیاء و
دو وصف دیگر بعد آن بحسب معنی علم اشتقاق خاص در اینجا بر آنحضرت ذکر فرموده و بالا ذکر شد که لفظ نبی ماخوذ از نبوة بمعنی رفعت و علو است **پس** النبی
صفت الرسول میباشد بنا بر این الرسول النبی یعنی محمد پیغمبر خاتم شریف رفیع و اعلی مراتب عند الله از کل انبیاء و مرسلین میباشد **و ایضا** لفظ الامی
الامی صفت دیگر الرسول است **پس** از اوصاف یعنی طریقه واضحه الهیه در خلق مقصود مطاع است الی القیمة میباشد **تنبیه** مفسرین در الامی وجوه دارند
اولها بانحضرت اطلاق امی شده **پس** این باعتبار بلدیة است چه آنحضرت آباء و جدا قدیما و حدیثا از وارثان مکه معظمه بودند و مکه معظمه قدیما ام القری
است چه او اول و اصل بلاد و بلاد دنیا بنا شده چنانچه الی حین ساکنان آن بلد محترم را مکی میگویند چنانچه اضافه اشخاص ساکنین چون مدنی و رومی و بغدادی
و غیرها میشود و در آن تعظیم مکین و مکان هر دو است و مصرحش آیه لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد است و مراد از بلد و بلد الامین خاص همین مکه
معظمه ام القری هست **ثانیها** چونکه امی در لغت بمعنی اصل شیء است چنانچه ام و ام الولد بمعنی والده اصل هر مولود و ولد خود میباشد کما قال فی الصحاح و الصراح
و القاموس و المصباح **پس** بنا بر این معنی الامی اصل در نبوة کافه انبیاء و مرسلین هست **بحدیث صحیح** متفق علیه است و کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین یعنی من شرف نبوة داشتم و حال آنکه هنوز آدم بنی خمیر میان گل و آب بود **و بحدیث قدسی** مرویه است قال الله تعالی لولاک لما خلقت
الافلاک یعنی ای محمد اگر وجود تو در عرصه کن موجودات مراد هم نمیبود هرگز اینه افلاک و مانیهارا اصلا پیدا نمیکردم **پس** بنا بر این معنیش آنکه رحمة واسعه من شامل میشود کرا اینکه
که متابعت و پیروی کنند رسولی را که رفیع المرتبه اصل اول در نبوة و رسالة و خلافت من میباشد هر چند در آخر بظهور آمده لهذا او بخاتم النبوة ملقب گردیده **ثالثها** یعنی در لغت
بمعنی طریق واضح کما فی القاموس و الامی اذا تم اما بمعنی قصد کما فی الصحاح و المصباح چه هر نبی طریق مقصود میباشد **پس** بنا بر این معنیش چنین خواهد شد که رحمة
واسعه من میرسد انانیکه خاص پیروی نمایند رسول مرا که طریق واضح الی الله مقتدای مقصود است الی القیمة محمد بن عبد الله میباشد **رابعها** امی ماخوذ از امة
بمعنی دین است کما فی الصحاح **پس** بنا بر این پیروی نمایند رسول رفیع المرتبه را که دینش ناسخ باقی ثابت بلا زوال الی القیمة است **خامسها** این امی نسبت
قومی هست چه قوم عرب است **پس** در اینهم دو وجه اند **یکی** آنکه اکثر ایشان نوشت و خواند نداشتند و نمی واستند لهذا ایشان را امی مینامند **دیگر** آنکه قدیما ایشان را
کتاب الله بود نه بعد از اسمعیل تا محمد از ایشان پیغمبری مبعوث نشده و کتاب الهی هم بایشان نیامده بود و با آنکه پیغمبر عیسی و کتاب الهی نیامده بر ایشان اطلاق امی میشود لهذا
یهود و نصاری را اهل الکتاب میگویند **و** بفرقات مجوس و هنود و دیگر طوایف مشرکین و کفار اهل الکتاب نمیگویند **پس** باینجهة قوم عرب را امیین میگویند چه
ایشان نوشته و خوان کتاب الله و علم آن نداشتند **و مصرحش** آیه هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین فلاجله قوم عرب بامیین نامیده شده چه همه ایشان علم کتاب الله تا اتیان محمد نداشتند **سادسها** اسناد امی بآنحضرت
اسناد الی الام بمعنی حالة مادری است چه آنحضرت از مهد تا لحد بهمان حالة تولید مادری لا یکتب و لا یقرء بود و نوشتن و خواندن کتابه نمیدانست علی الظاهر و همین
قول اکثر و مشهور و راست است **و** همین احد اقوال در مجمع است **ثالثها** انه منسوب الی الام و المعنی انه علی حالة ولدته امه قبل استفادة الکتابة **و** همین قول
ابن عباس است انه قال هو نبیکم محمد بن عبد الله انه کان امیا لا یکتب و لا یقرء و لا یحسب **و قد صح** ان النبی قال نحن امة امیة لا نکتب و لا نحسب
یعنی نبی امی پیغمبر شما محمد بن عبد الله بی سواد و بی کتابة بود یعنی سواد و تحریری نداشت از کتابه نخوانده و نوشته نمیتوانست و نه حساب میدانست **و تحقیق** صحیح
شده که پیغمبر فرموده که بتحقیق ما امتی امی هستیم نوشتن و خواندن کتاب و حساب نمیدانیم **سوال** آنحضرت بعد از نبوة آیا نوشتن و خواندن از روی کتاب تمکن و مقتدر
بود و لکن بمصلحتی نمیخواند و نمینوشت و بعد نبوة هم بر همان حالة تولید مادری بوده و اصلا تمکن و مقتدر از مهد الی لحد نبوده **جواب** است در آن دو قول از
اولها مختار جمهور است که بعد نبوة بطور خارق العادت مقتدر و متمکن گردیده بود **اما** نمیخواند و نمینوشت **و** همین صحیح است بطرق عامه و خاصه مروی از حضرت

امی لقب پیغمبر بوجوہ مختلف

سوال آیا پیغمبر بعد نبوۃ بر خواندن و نوشتن از کتاب مقتدر بودہ یا نہ

جواب

صادق آل محمد

صادق آل محمد علیهم السلام است ثانیهما مختار اکثر است و مشهور و منصور نزد ایشان است اشکال بر حقیقت و صفتی بنا بر اینها کمالی هست هر چند علم از اوصاف شریفه
اعلی از کل کمالات است و بدون آن امینیه و کمال گراکثر دار مدار دو در و بنا بر همین دو وصف در نبی البشر است معهذا چگونه بر آنحضرت اطلاق سید الکائنات و سید
الموجودات و افضل انبیاء و مرسلین و اکمل العالمین صحیح میشود جواب بعون الله الوهاب بدو وجه است جواب اول بدو وجه اول که معانی امی
غیر معنی لایکتب لا یقرء است اشکال باطل و ساقط است و باقی ماند اینکه چرا نمی خوانند از روی کتاب و چرا نمی نوشت او برای مصلحتی تا که اعداء اتهام نکنند که آنجناب
همه اینها از مطالعه کتب منزله و کتب تواریخ و سیر نقل میکند و با جمله با اینها این شبهه عند ی خفیف بود اما جواب ثانی بنا بر وجه آخر که ایمای اسناد الامام
بمعنی لایکتب و لا یقرء است پس این حالت از اجله کمالات و از اعظم این معجزات و خوارق العادات آنحضرت است که مثل آن با حدی از انبیاء و مرسلین الی عیسی
غیر از آنحضرت بظهور نیامد و چه ممکن است نزد احدی علم و درس نخوانده و در عرب خصوص در که مغفل عالمی نبوده تا نزد او آمد و رفت و صحبت کرده آموخته باشد
و فطره در اجمال ام ممکن نیست که بلا اکتساب و لا تحصیل و لا تدریس و لا مجالسة و لا مصاحبة با کامل فاضل جمیع کمالات بشری و اوصاف انسانی بدرجه اتم و اعم و اکمل
خود بخود ناشی و حاصل شوند و این نبی امی کتاب قرآن جامع جمیع فنون و علوم عقلی و رسمی و قوانین و قواعد کل امور احکام دنیا و دین و ذکر مغیبات ماضی و استقبال
آتی الی یوم القیمة مفصل مع براهین القاطعة القاهرة و حجج الساطعة الباهرة و دلایل الزاهرة اللامعة آورد که هیچ یکی از صحیفه و کتاب الهی بالضرورة و بالبداهة
اصلا نیامده و دیده نشده و بوجود ظهور این کتاب نبی همه کتب منزله الهیه و ادیان و قوانین و شرایع جمیع انبیاء مرسلین منسوخ و محو گردانید از دنیا و
حکماء فلاسفه هر فقره آن کتاب الی حین انگشتان حیرت زیر دندان گرفته خطوط خود در از ان اخذ مینمایند و افاضل فضلا و کامل کملا از زمان
ملة اسلام از وقت نزول آن الی حین از سنه چهار ده صدی چند سال گذشته از بحر محیط البحار لآلی و درر گوناگون شب و روز بغواصی در هر فقره
آن کرده بکثرت استخراج مینمایند و اینها با تمام نمیرسند کانه یک قطره از این بحر لانهایة متلاطم و از مجمع جواهرات و منبع درر و لآلی آن کانه یکی از اعداد لا
احصاء و لا شمار بر میدارند تنبیه هرگاه این بیان باشد و عیان را حاجت بیان نیست پس مجی این نبی امی با این کتاب و با این تهذیب و تادیب
و حسن اخلاق بکمال و علم علوم و فنون بغیر از خوارق معجزات کار و صفت بشری از بدایة دنیا ممکن نه مشهود نشده و مسموع نگردید و انبیاء سلف کلهم غیر مستثنی
از اعتنا این بنا ورزیدند پس وصف آنحضرت باقی از اجله کمالات و صفات و اعظم معجزات است که هیچ پیغمبر ابداً و اصلاً این رتبه اعلی نیست بالبداهة حاصل
نشده پس قول تنقیص آنحضرت بالطلاق امّی باطل محض گردید و الحمد لله تعالی اشکال معاینه گردید که بعض مردم امّی که سواد و خواندن و نوشتن اصلا
نمیدانست بکمال حافظه و عاقله خود اجوبه خصام مع نقل آیه و حدیث و دلیل مع فلان صفحه کتاب خصم ثبت و ضبط است الزام و رد و قدح مخالف و مناظر خود
میکردند پس محتمل که آنحضرت هم مثل اینها احدی بوده باشد که بمباحثه و بمذاکره معاندین و معارضین اهل کتاب علم بکمال عاقله و حافظه خود قرار اخذ کرده
باشد و این بعید نیست جواب در مبادی همین جلد ذکر شده و لکن اینجا بسه وجه ذکر میکنیم یکی اگر مفروض مذکور صحیح و ثابت هم میشود پس آن
شخص امی مسموعات خود از کلا السنه مردم شنیده و فهمیده ثبت و نقل میکند چون رواة فن حدیث و اینحالة از حالات عزیزه نیست دوم چونکه آن شخص
امی قوة علمی و ملکه نفسانی ندارد و مجال ایراد در رد و ابطال قول خصم مع الدلیل و البرهان ندارد سوم شخص امی قیل و قال و اثبات و ابطال در بعض مسائل ممکن
است که میتواند کرد و بالتفصیل در کلیات و جزئیات علوم عقلیه و فنون نقلیه در احکام شرعیه و در ابطال اقوال وثنیه و دهریه و زندیقیه و الحادیه و طبعیه و فلسفیه
و غیرهم معطل محض میماند و عقیده برای امّی قطعا نمیشود چه در اصل امی بلا سواد و لا وراسته علم میباشد بخلاف این نبی امی که رد و قدح کل اقسام لاخدایان و
وثنیان و طبعیان و دهریان انواع مشرکان و فلسفیان و کافران با طلات ایشان و بر اثبات خلاف ایشان هر مطلب خود براهین قاطعه و حجج ساطعه و
دلایل قاهره و کتابی جامع همه انواع علوم بالدلایل المفصلة قرآن نام برآورده و مناظرات و مباحثات با همه فرقات مخالفین یا اعدا خود شفاها پیش شده تا
فلاسفه اعیان و اعالی کتابات و اعلام اهالی ادیان و عقلاء زمان دفعة نزد اعتراض یا بالقاء برهان همه ایشان چون لال صم بکم عمی فهم لا یعقلون
مبهوت و معطل محض مانده حیران میشدند و بر متتبعین علم سیر و تواریخ مخالف و موافق بخوبی اینحال واضح و لایح میباشد فمن شاء ذلک فلیرجع الی ذلک
پس مثل مماثلة امی با نبی امّی بالاصالة باطل محض میباشد تذکره نزد اهل تحقیق مراد از امی بودن آنحضرة لا یقرء و لا یکتب و لا یحسب از جملة اجله معجزات
آنحضرت است که با حدی از کل انبیاء و نبی بشر این قسم خارق حاصل نشده اند بچند وجه الاول انه علیهم السلام کان یقرء علیهم کتاب الله تعالی منظوما مرة
بعد اخری من غیر تبدیل الفاظه و لا تغییر کلماته و الخطیب من العرب اذا ارتجل خطبة ثم اعادها فانه لا بد ان یزید فیها و ان ینقص عنها بالقلیل و

جواب اشکال خواندن و نوشتن بلا تعلم آنحضرت
هست و بعض مردم آن را بر آنحضرت
اطلاق سید الانبیاء و کاملهم و افضلهم چگونه صحیح میشود
[illegible]

والکثیر ثم انه علیه السلام مع کان یکتب وما کان یقرء یتلو الکتاب الله من غیر زیادة ولا نقصان ولا تغییر فکان ذلک من المعجزات والیه الاشارة بقوله تم
سنقرئک فلا تنسی یعنی پیغمبر عربی اقوام عرب بکرات ومرات کتاب الله المجید بحسب تنظیم وترتیب آیات یکی بعد دیگری بغیر تبدیل الفاظ وبغیر تغییر کلمات آن و حرفی از حروف و تخطیب وقت
ارتجال و انطلاق واجرای خطبه پس از آن اعاده کند آنخطبه را لابد هست که در آن زیاده و یا کم میشود قلیل یا کثیر و آنحضرت با وجودیکه لا یکتب ولا یقرء بود تلاوه کتاب الله
بغیر زیادتی و نقص دائماً میکرد و اینحالة از اعجاز آنحضرت بود و بسوی همین اشاره هست در آیه قرآن که ما آنچه بتو قرائة میکنیم آنرا فراموش نکنی والثانی انه
لو کان یحسن الخط والقرائة لصار متهما فی انه ربما طالع کتب الاولین فحصل له هذه العلوم من تلک المطالعة فلما اتی بهذا القرآن العظیم المشتمل علی العلوم
الکثیرة من دقایق العقلیة وحقایق والنقلیة والمغیبات الماضیة والآتیة وخطرات القلوبیة والاسرار المکنونة من غیر تعلم ولا صحبة ولا مطالعة
فکان من اجلة المعجزات له وهذا هو المراد من قوله وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون یعنی اگر آنحضرت
حفظ و قرائة میدانست هر آئینه او را اعداء دین متهم میگردانیدند که آنحضرت را مطالعه کتب اولین این علوم و فنون حاصل شده و هرگاه آنحضرت با این قرآن عظیم آمد
که مشتمل و متضمن هست بانواع علوم کثیره از دقایق عقلیه و حقایق نقلیه و مغیبات گذشته و آینده و وساوس صدوریه و خطرات قلوبیه و فوادیه و اسرار مکنونه بغیر اکتساب
و تعلیم و تعلم و درس و بغیر صحبة علماء ابدیه و کتابیه و بغیر مطالعه و مذاکره پس قطعاً ثابت شد که اینحالة از اجله معجزات خارق عادات بشریه میباشد و همین مراد است
از آیه قرآنیه که ای محمد نبودی تو قبل از این تالی و قاری کتابی علمی و نه بودی نویسنده بدست راست خودت تا شک آرند در نبوة تو مبطلین معاندین از کفار و مشرکین
اقول ظاهر منطوق این لفظ من قبله مثبت است که قبل از نبوة آنحضرت لا یقرء و لا یکتب بود اما مفهوم آن دلالة ندارد که بعد حصول نبوة هم قاری و کاتب
باعجاز نبوده والثالث ان تعلم الخط شیء سهل فان اقل الناس ذکاء وفطنة یتعلمون الخط بادنی سعی فعدم تعلمه وعدم تعلم الحساب یدل علی
نقصان عظیم فی الفهم ثم انه تم اتاه علوم الاولین والآخرین وعلم الفرایض والمواریث المرتب علی تقسیم السهام والحصص واعطاه من العلوم والحقایق
ما لم یصل الیه احد من البشر و مع تلک القوة فی العقل والفهم جعله بحیث لم یتعلم الخط والکتابة والحساب بسهل تعلمها علی اقل الخلق عقلا وفهما فکان
الجمع بین هاتین الحالتین المتضادتین جاریاً مجری الجمع بین الضدین و ذلک من الامور الخارقة لعادة البشر جاریاً مجری المعجزات العظیمة یعنی امور خواندن
حساب و شناختن حروف هجی و کلمات مرکبه و تلاوة آن شیء و حالتی نهایت سهل و آسان است چه اقل الناس در فهم و ذکاء و فطانه را تعلم این هر سه حالة با دنا توجهی
و سعیی حاصل میشود و عدم تعلم آن دلیل بر نقصان عظیم در فهم و غیر قابل ازان میباشد و مشروط است که هر پیغمبر کامل العقل والفهم والذکاء والفطانة والبصارة
از کل رسل الیهم باید باشد و چگونه عقل تجویز میکند که مدعی ختم نبوة خود از چنین ادانی اوصاف و امور جاهل غیر قابل باشد حاشا و کلا بلی خالق او را از
اکتساب کل انواع کمالات از نزد بشر باز داشته تا ابعاث او برسالة کنند پس او را نزد اعطاء خلافة و رسالة خود دفعة کل انواع علوم اولین و آخرین و انبیاء علم حکمة از
دقایق و حقایق جمیع اشیاء بنحویکه هیچ بشری غیر او از بدایة فطرة الی حین بان نرسیده و یا او حاصل نشده پس اینحال شاهد صحیح ثابت ناطق است که آنحضرت بدرجه اکمل
العقل والفهم و اقبل بالذات آفریده شده بود و مصلحة و اراده خالق آنحضرت چنین حالت رفتار و کردار داشت که لم یتعلم الخط والکتابة والحساب و تحصیل و
تعلم این امور اسهل الحصول علی اقل الخلق و ابلد الاذهان والافهام میباشد پس هر ذی فهمی و بصیرتی و بصارتی میداند که جمع این دو حالت متضادة جاری مجرای
جمع بین الضدین والنقیضین میباشد پس بالنتیجه اینحالة از امور خارق العادة از اعظم معجزات قاطعه بر ثبوت نبوة او میباشد پس باین ثابت شده که
آنحضرت قبل از نبوة و بعد آن هم ممکن قابل باین اوصاف بوده و بعد حصول نبوة با آنحضرة یکدفعه داده شده اما بجهة مصلحة تحریر کتاب و تقریر از روی
کتاب و تذکیر بطور مهندسین حساب نمیکرد اما شاهد ثانی بر کمال جمیع اوصاف آن نبی امّی امیر المومنین علی است که او از عهد الی مونه در دامن او
تربیت و تادیب و تهذیب و تعلیم کل امور دینی و دنیائی و علوم یافته و متفق علیه است که علی از غیر نبی اصلا از احدی تلمذ نکرده و از اعجب عجائبات و اغرب غرائبات
همه سیره و کردار علی امیر المومنین نمونه خاتم الانبیاء والمرسلین میباشد و کل کمالات علمی عقلی و نقلی دینی و دنیوی را آنحضرت مرجع و منبع است بنحویکه غیر ختم الانبیاء
در هیچ کمالی و وصفی از انبیاء اولو العزم احدی مساواة ندارد و کتاب ینابیع الفتی فی مشابهة علی بالانبیاء فاضلی عاصمی سنی شباهت علی به هر نبی در یکوصفی
از آدم تا محمد بالتفصیل نوشته گویا در حقیقة تشریح حدیث مروی متفق علیه الامة من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی شکره و الی ابراهیم فی
خلته و الی موسی فی مناجاته والی یحیی فی زهده والی عیسی فی عبادته والی محمد فی کماله فلینظر الی علی بن ابی طالب علیهم السلام ملاحظه نماید که بانچه حیث
هر وصف کامل هر یک نبی کلا در علی امیر المومنین جمع بوده و در کتاب البشری بالحسنی در تشریح مودة القربی سید علی همدانی احقرهم بالجملة تشریح این حدیث

شریف کرده

معجزه بودن امّی بودن آنحضرت از وجوه معانی ... از رفع و اعلی کمالات رسالت از اجل معجزات ختم النبوة بوده

شریف کرده و اهل سیر خصوصاً نبیره جوزی در کتاب تذکره و از فحول ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل رسول مسئلهٔ دیناریه
را که در حقیقت مسئلهٔ حسابیه مفروضهٔ میراثیه است ایراد کرده و فرموده قال و شرحها ان امرأة جائت الی امیر المؤمنین ع وقد خرج من داره لیرکب فترکت رجلها فی الرکاب
فقالت یا امیر المؤمنین ان اخی قد مات وخلف ستمائة دینار و قد دفعوا الیّ من ماله دیناراً واحداً و اسئلک انصافی و ایصال حقی الیّ فقال لها خلف
اخوک بنتین فقالت نعم قال لهما الثلثان اربع مائة و خلف امّاً قالت نعم فقال لها السدس مائة و خلف زوجة قالت نعم قال لها الثمن خمس و سبعون
و خلف معک اثنا عشر اخاً و قالت نعم قال لهما و لکل اخ دیناران و لک دینار فقد اخذت حقک فانصرفی ثم رکب لوقته فسمیت هذه المسئلة الدیناریة
باعتبار ذلک یعنی زنی نزد امیر المؤمنین ع آمد و آنحضرت از خانه برآمد باراده سوار شدن یک پای مبارک بر رکاب اسپ نهاد آن زن عرض کرد یا امیر مومنان حاکم دو جهان
برادرم مرده شش صد اشرفی باقی گذاشت و در مرافعه بمن از دنانیر او یک دینار داده‌اند و من ملتمس انصاف در ایصال حقم بجناب بیاشیم و امیر المؤمنین بعلم
خود بیشی کرد بهمان حالت پای بر رکاب که ای زن برادرت دو دختر گذاشت زن عرض کرد آری و امیر المؤمنین ع فرمود پس برای او از مال متروکهٔ برادرت دو ثلث
یعنی چهار صد دینار و خلف خود مادر را گذاشت زن عرض کرد آری و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود پس برای او سدس متروکه او صد دینار است و
آنحضرت فرمود آن شخص زوجهٔ خود را بعقب خود گذاشت زن عرض کرد آری و آنحضرت فرمود برای او ثمن است هفتاد و پنج درهم و با تو دوازده برادر گذاشت
زن عرض کرد آری پس آنحضرت فرمود پس برسد هریکی از برادرانت دو دینار و برای تو یک دینار میباشد پس تو حق خود را یافتی برگرد بجای خود تو
حقی دیگر در اموال نداری و باین اعتبار این مسئله در صحابه و تابعین مسئله میراثیه بمسئله دیناریه مشهور گردید و کل صحابه و تابعین حاضرین بمعاینه بیش گوئی و سرعت
جواب در تقسیم سهام میراثی بلا تروی همه تعجبها میکردند و فقهاء صحابه و است ازین فرموده حصص سهام را در باب الفرائض والمیراث بعد ضرب تقسیم کردند و
مسئله منبریه معروف و مشهور در فقهاء صحابه و تابعین است ابن طلحه شافعی گفت و شرحها انه کان علی منبر الکوفة فقام الیه رجل فقال یا
امیر المؤمنین ان ابنتی قد مات زوجها و لها من ترکته الثمن و قد اعطوها التسع فاسئلک الانصاف منهم فقال خلف صهرک بنتین قال نعم قال و ابوا
باقیان قال نعم قال صار ثمنها تسعاً فلا تطلب سواه ارثا ثم مضیٰ فی خطبته و فی استحضاره هذا الجواب و تخریج السایل به و اصابة الصواب ما یعقل
عقول اولی الالباب و یتخیل من اتاه الحکم و فصل الخطاب یعنی امیر المؤمنین بر منبر کوفه بود ناگاه مردی استاده شد عرض کرد که یا امیر المؤمنین تحقیق شوهر
دخترم مرده و برای دخترم ثمن میراث میرسید و او را نه یک داده‌اند و من ملتمسم که انصاف از اینها بفرمائید پس حضرت امیر در بین خطبه خود میفرمود که داماد تو دو
دختر باقی گذاشت آنمرد عرض کرد آری پس حضرت امیر فرمود که والدین دامادت زنده باقی اند آنمرد عرض کرد آری پس حضرت امیر فرمود که بهمین جهة
ثمن دخترت تسع شد پس زیاده بران مطالبه از میراث پس از بیان مسئله در خطبه خود رفت و خوند از جائیکه گذاشته بود خطبه را و صحابه و تابعین فقهاء مجلس
بکمال تعجب میکردند از استحضار آنحضرت چنین مسئله مشکله معضله و از سرعت جواب آنجناب در بین ذکر خطبه و ترک آن و از خوابیدن جوشش سایل بجواب بالصواب
فوری و از باز برداشتن خطبه از همانجا که گذاشته بود آنرا گویا در بین خطبه کلام اجنبی نیامده بود و بموقع رسانید جواب بصواب مسئله را که تعقل میکنند آنرا عقول آنانکه
عقل خالص صافی کامل دارند و جواب مسئله بلا خطاء و دلائل الصواب چرا نباشد چه او از آنکس بظهور آمده که او را اعطا شده حکم بحق و فصیل مطابق واقع و در دین ب
الارباب تنبیه هرگاه حضرت امیر المؤمنین جامع کمالات بشریه و حاوی جمیع عقلیه و نقلیه و هندسیه بتو واضح و ثابت شد بشهادة کافهٔ موالف و مخالف که آنحضرت
شاگرد تعلیم و تهذیب و ادب یافته بالاتفاق من بدایة العمر الی نهایت از سید الانبیاء خاص بود پس شاهد ثانی در کمالات علمی و عملی و عقلی و شعر و ادبی و تحریری
و تقریری بنوی همین میباشد که آنحضرت امی یعنی بعد نبوة لا یقرء ولا یکتب ولا یحسب نمانده و نبوده چنانکه انشاء الله تعم اشکال شعر گوئی و شعر خوانی هم با این
کمالی هست و بنص صریحی قرآن در نفی آنهم از پیغمبر ص بقوله و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له الخ وارد شده و این علامت دلیل بر نقص این کمال هم از آنحضرت وارد و ائمه
صحابه خصوصاً ائمه اهل البیت لاسیما امیر المؤمنین اشعر الشعراء بودند و اگر بر آنحضرت شعر گوئی جایز نباشد پس بر ائمه عترة طاهره چگونه شعر گوئی و شعر خوانی جایز باشد
جواب چونکه عرب وقتیکه عبارت کتاب الله منتظم بقوافی و مسجع یافتند آنها گفتند که محمد اشعار بیراگونا گون میخواند و انشاء میکند میگوید که خدا مرا تعلیم آن میدهد
میگوید پس جواب رد ایشان و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له نازل فرمود تا آن حضرت را شاعر ندانند و نگویند چه شان نبوة و وصف آنحضرت ارفع و اعلی از آنست
و همین سبب تنزیل این آیت جمعی منهم کلبی و بغوی و ثعلبی و غیرهم نقل کرده اند و ایضاً اسم شاعر ساقط الاعتبار است چه غالباً در شعر لغو و لهو الفاظ و غلط و مبالغه
در مدح یا در ذم میباشد چنانچه شاعر فارسی گفته مصراع هرچه اکذب اوست احسن اوست لهذا بیهودگی اشعار و شعرا را لاهی و لاعب و لاغی و غاوی میکنند

بیان فضل کمال علی در مسائل حسابیه میراثیه و تقسیم مختصر بجواب و ضرب کسر

جواب اشکال آنکه نقص کمال است شعر گفتن و شعر خواندن نبی و ائمه

و شاعر حیران و پریشان در خیال بندی و شعر اراز اکثر بباطل اوقات خود را میگذرانند لهذا غالباً بعض بعض انها را مالیخولیا و جنون لاحق و از انظار عقلا ساقط الاعتبار
میشود و شاعری در واقع نیست اهل ترفع و حاجت و پیشه او باعث ارذال غالباً است رطب یابس اکثر دروغ میگوید و نبوة اعلی و ارفع مراتب عالم امکانی بعد
درجه الهیة است اهل عصمة و صدق و معاجز اند و غرض کفار حط و حبط حالة و شان آنحضرت بود و لهذا در آیه دیگر برای همین تصریح تنزیل شعرا و تبعه انها کرده
والشعراء یتبعهم الغاوون و از کید معاندین جهال کفار این بود که در خلق حال آینده آنحضرترا مشتبه بشاعر سازند تا رسول گویند و نبی ندانند او را پس او تعالی در
ابطال کید و در رد انها این دو آیه فرو فرستاد که او را تعلیم شعر ندادیم و نه شان او شاعری و نه سزاوار او شعر خوانی است و شعر را پیروی اهل غوایة و ضلالة و جهالة
میکنند این محمد پیغمبر مرسل با کتاب منزل من میباشد و باقی وجوه مفصلا در جوبه این ابر اضع خود میآیند فادع و انتظر البلوغ الی هذه الآیات ثم اما بغیر خاتم النبوة
از ائمه عترة طاهره ع و برای صحابه شعر گوی و شعر خوانی متضمن دعوات و مناجاة و ادا مطالب بحق هرچند جایز است و لکن بر سید البشر جایز نبود تا کفار بعناد
تبدیل اسم پیغمبری او باسم شاعری نکرده اند و قرآنرا اشعار نگویند و منثور و مشهور آنرا در خلق نسازند چه بعد از درجه الهیة در عالم امکانی وصول و حصول منصب نبوة و رسالة
و خلافة الهی که منتهای کمال رفعة و علو رتبه و غایة درجه شرف است و فوق بر این هیچ یکی عالم امکانی را رسیدن ممتنع و محال است اشکال عاید نمیشود و ثم الله اعلم

مخامس الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورة والانجیل یعنی آن رسول نبی امی است که میابند بطور علم الیقین کما یعرفون ابناءهم نوشته شده
است اسما مخصوصه علمی و لقبی و وصفی نزد ایشان در کتاب توراة و انجیل و مفسرین فرموده اند بالاتفاق انهم یجدون صفته و نعته و نبوته مکتوبة عندهم
یعرفها علماؤهم و احبارهم و رهبانهم فی کتبهم والسنة انبیائهم و لکنهم کتموا و حرفوا و اولوا و بدلوا و غیروا ذلک حسدا و عنادا منهم و خوفا علی
زوال ریاستهم و عوایدهم و فوایدهم عن خواصهم و عدم رجوع عوامهم الیهم و قد حصل لهم ما کانوا یخافون فنفقد زالت ریاستهم و وقعوا فی الذل
والهوان و خسروا خسرانا مبینا یعنی اهل کتابین یهود و نصاری بعلم الیقین دریافتند و دانستند نبوة و صفة و نعتة مخصوصه و اسم علم و اسم بلد مولد و مسکن و بدایت
و نهایت خاتم النبوة را که مکتوب است استحالة پیغمبر آخر الزمان ص در دو کتاب منزل بر آنها و احبار و رهبانان انها میدانستند آن اوصاف و نعوت آنحضرترا و ایشان نبوة
آنحضرت او صح و ابین از شمس فی کبد السماء است چنانچه اولاد مولوده خود را میشناختند و از السنه انبیاء خود شفاها شنیده اند و لکن ایشان همه آنرا اخفا کردند بتحریف
تبدیل و تغییر الفاظ و معانی انها بالتاویل بجهة حسد و عناد خود و بجهة خوف بر زوال ریاست و عواید و فواید از خواص خود و بر زوال رجوع عوام بسوی ایشان و تحقیق
حاصل شد ایشان را آنچه از آن میترسیدند بوصول و حصول ذلة و اهانة و خسران و نقصان مبین در دنیا و آخرة از **بخاری** صاحب اللباب نقل کرده که عطا
بن یسار گفت که من ملاقی عمرو بن عاص شدم و با و گفتم خبر ده مرا از صفت رسول الله که در توراة بود فقال اجل انه لموصوف فی التوراة ببعض صفته فی القرآن یا ایها
النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للامیین انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب فی الاسواق و لا
یدفع بالسیئة السیئة و لکن یعفو و یغفر و لن یقبضه الله حتی یقیم الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله و یفتح به اعینا عمیاء و آذانا صما و قلوبا غلفا
انتهی یعنی ابن عاص گفت بلی وصف آنحضرت در توراة مثل بعض اوصاف در قرآن است چون شاهد و مبشر و نذیر و حفظ امیان ای محمد تو بنده منی و رسول منی نام ست
نهادم ترا بمتوکل و نیست او بدگوی و بدخوی غلیظ القلب یعنی سخت دل بیرحم و کثیر الصیاح در بازار یعنی آواز ها بلند کننده در بازارها و دفع گناه بگناه نمیکند
و لکن عفو کننده و بخشنده بسیار است و خدا او را قبض نمیکند از دنیا بر نمیدارد تا آنکه قایم و برپای بسازد ملت رخنه و کج شده را باینکه میگویند علی الاعلان لا اله الا الله
و چشمهای نابینا را بآن میگشایند و گوشهای کر آنرا سامع و شنوا میسازد و دلهای بسته که بغلاف کفر میباشد از غلاف بر میآرند و **شرح الفاظ غریبه**
این حدیث و اعلوان الفظ بالفاء والظاء المعجمة المعجمتین بمعنی السیء الخلق و الغلیظ ایضا بمعنی الجافی یعنی حدید اللسان و شدید القلب و
السخاب قیل بالسین والصاد المهملتین لغتان هو کثیر الصیاح فی الاسواق و الاعوجاج ضد الاستقامة و اراد بالملة العوجاء الکفر و المراد
بالغلف الاغلف الذی لا یصل الیه شیء من الخیر ینفعه و شبهه بالاغلف کانه مغلف بغلاف غطاء که و یکنی بها عن سواد القلب در
معالم التنزیل باسناد خود از کعب الاحبار روایة کرده انه قال انی اجد فی التوراة مکتوبا محمد رسول الله لا فظ و لا غلیظ و لا سخاب فی
الاسواق لا یجزی بالسیئة و لکن یعفو و یصفح امته الحامدون یحمدون الله فی کل منزلة و یکبرونه علی کل نجد یاتزرون علی انصافهم
و یتوضئون اطرافهم و صفهم فی الصلوة و صفهم فی القتال سواء و منادیهم ینادی فی جو السماء لهم فی جوف اللیل دوی کدوی النحل مولده
بمکة و مهاجره بطیبه و ملکه بالشام یعنی کعب یکی از اعلام یهود مسلمان شده چه او میگوید که بتحقیق من در توراة دیدم و یافتم که نوشته بود محمد رسول خدا

وسخت دل بی رحم نیست و نمیباشد و کثیر الصیاح نیست چنانکه اوباش و ارذال مردم در کوچهای و بازارهای بلند ندا کرده میکردند و جزا دهنده گناهگار را بگناه
نیست و او بسیار عفو کننده و بخشنده میباشد و امت او حمد کننده گان خدا در حضر و سفر در هر وقت و مکان میباشد و تکبیر گوینده گان در هر زمین بلند یعنی بر منارهای
اذان دهنده گان در هر روز و شب میباشند ازار پوش بر نصف ابدان خود و چشم پوش از اطراف خود میباشند و صف جماعة شان در نماز بر سیه و صف لشکر مجاهدین
شان بالتسویه یکحال در هر دو موضع قایم چون بنیان مرصوص میباشند و مراثی شان در جو آسمان صوتی چون صوت زنبور عسل میباشد یعنی بقیام نافله تهجد و
مولد و محل ولادة آن پیغمبر مکه و جای هجرة او مدینه موصوفه بطیبه و ملکت و اهل ملت و امة او بنواحی ملک شام میباشد تنویر الهی صد اینجا هم مختصری از بشارات
محمدی صلعم بعض بشارات از کتب یهود و نصاری تیمنا ذکر میکنیم در توراة عربی مع ترجمه فارسی و هندی ستروليم هوتی در مطبع نولکشور
چهاپ ساخته در قرائة سادس و عشرون بعد حمل گرفتن هاجره از ابراهیم باسمعیل است بشارة اولی ثم قال لها ملاك الرب عن قول
الرب انا مكثر ذريتك ونسلك حتى لا تحصوا من كثرتهم ثم قال ملاك الرب انك حبلا وستلدين ابنا وتدعين اسمه | اسماعيل لان الرب قد
حرف ذلك وخضوعك ويكون انسان هذا وحشي الناس يده على كل ويد كل به ويسكن على حدود جميع اخوته ترجمه فارسی سترجین قریب پس از حامله
شدن هاجره بهاجره گفت فرشته پروردگار از گفته خدا یعنی از زبان خالق که من بسیار کثرة دهنده ام ذریة ترا و نمو و نمایش و زیادتی دهنده اوا یعنی در کثرة نسل
و ذریة آن پسر ترا نا شمرده و بحساب و بعد در آمده نمیتوانند آنها از کثرة عدد پس باز گفت فرشته از مخاطب بهاجره که بدرستی که تو آبستنی و حمل گرفتی و قریب بود
خواهی زایید پسر را و تو خواهی گذاشت نامش اسماعیل چرا که پروردگار شناخت و دانست خواری و ذلة ترا و عاجزی ترا و میباشد این پسر تو اسماعیل نام
کناره کش مردم و میباشد دست آن پسر اسماعیل نام بر همه مردم و دست همه مردم زیر دست او باد و نزد و میباید آن پسر بر حدود و اطراف همه برادران خود و حاکم
اقول باین چند امر واضح شد اول آنکه آن پسر اسماعیل کثیر الذریة و یمن و برکت خدا در ذریة او تا بقا دنیا میباشد و عدد آنها از روی کثرت آنها شمار
نیاید ثانی آن پسر اسماعیل نام منزوی و کناره جوئے از مردم میباشد او در کوهستان و بیابان مکه زاییده ساکن فاران بود و آن سکونت از موانست بسبب بود چه
در قراح مکه ضرع و زراعة و فواکه الی حین پیدا و ار نبود ثالث او و ذریه او بالا دست و زیر دست او زود دست بر همه مردم و بر برادران و ذریة آنها میباشد رابع
نزد و عنقریب میباید آن پسر بر حدود و اطراف املاک برادران خود اقول مراد ازین آنکه دست مرحمة و هیبت او غالب میباشد بر همه دستهای مردم و کل مردم
زیر فرمان او تا قیمة میباشند و خلیفه نبوة زود میباید در حدود و اطراف و املاک همه برادران خود که اولاد ابراهیم خلیل بنی اسحاق باشند و این بشارة اخبار و اعلام
از ظهور محمد و دین اسلام است بشارة ثانیه بعد از تولد اسماعیل ابراهیم پیغمبر بارها دعا اسماعیل بعد دو صفحه همین قرائة وقال ابراهيم تالله ياليت
اسماعيل يحيى بين يديك یعنی ابراهیم گفت بخدا ای کاشکه اسماعیل زندگی کند و زنده باند پیش روے تو اقول ابراهیم تنها دعا کرد در زنده و باقی ماندن
اسماعیل بعد خود ابراهیم بشارة ثالثة بعد دو سطر در همین صفحه است مخاطب با ابراهیم خالق فرموده وقد استجبت لك في اسماعيل وباركته وكثرته وانميته
جدا جدا يولد اثنا عشر عظيما واجعله رئيسا لشعب عظيم ترجمه مترجمین خالق میفرماید بمقابل دعا ابراهیم بتحقیق مستجاب و قبول کردم دعایت برای تو در
فرزندت اسماعیل و داده گذاشته برکت میدهم او را و کثرة میدهم ذریه و نسل او را و نمو و نمایش میدهم او را البته پیدا میشوند از او دوازده بزرگ و در دیگر کتاب
رئیسا و در دیگر امیرا بجای عظیما است هر سه لفظ بمعنی دوازده رؤس مراد احکام عظیم الشان عند الله در خلق دنیا میباشند و میگردانم پسر ترا سرور و سردار برای قبایل
و گروهای عظیم خلق اقول مولوی مجتهد اکبرآبادی در کتاب اظهار الحق این بشارة مذکوره در آیه ٢٠ در باب ١٧ از سفر تکوین توراة عربی بوعده
ابراهیم در حق اسماعیل چنین الفاظ نقل فرموده وعلى اسماعيل استجيب لك هوذا اباركه واكبره واكثره جدا جدا فيلد اثنى عشر رئيسا واجعله لشعب كبير
شرح اجمالی این مدعا قرآن است قول ابراهيم ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلو عليهم اياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم انك انت العزيز
الحكيم ای پروردگار ما بفرست در آنها یعنی در امت عرب و غیرهم رسولے را از آنها تلاوة کند بر ایشان آیات ترا و تعلیم نماید ایشان را کتاب و دانش ترا و پاک گرداند
ایشان را از لوث کفر و شرک و جهل تو بتحقیق خالق عزیز مدبر امورے علماء اسلام متفق اند که مراد از اثنا عشر عظیما ائمه اثنا عشر از عترة خاتم الانبیا جملة واحدة
اند اول ایشان علی امیر المومنین و ثانی عشر آخر ایشان مهدی قایم اسلام از آل محمد است سوال ذکر محمد بن عبد الله در بشارة کجا است جواب اهل اسلام
میگویند ذکر محمد بواجعله رئيسا لشعب عظيم است چه رئیس عظیم و کبیر برای همه اقوام و قبایل عرب و عجم در بنی اسماعیل غیر محمد بن عبد الله نیست لهذا این در
آخر ائمة اثنی عشر بالانفراد ذکر فرموده و قرطبی گفته که اسم محمد بدو جا از بشارة بحساب جمل واضح و مستفاد میشود یکی از لفظ جدا جدا یعنی بماد ماد چه عدد

بشارات نبوت ختمی مرتبت از کتب اهل کتاب

اینجروف بود و دو است اما بار دو و میم چهل و الف یک و دال چهار و میم دوم چهل و الف واحد و دال چهار و مجموعه همین صد است دیگر از شعب کبیر حسب همان قاعده حساب اسم محمد بر میاید در اظهار الحق نقل کرده عبدالله سلام از احبار یهود مسلمان شد در عهد سلطان بایزید او هم بعد سلام رساله هادیه بهمین حساب جمل که یهود در عصر سلیمان قاعده موضوع کردند بحسب آن قاعده درین آیه توراة دو جا اسم محمد هویدا میشود و بعد این ذکر تفصیل اجمال کرده بشارة رابعه در سفر استثناء در توراة ترجمه عربیه است وقال جاء الرب من سیناء واشرق لنا من ساعیر واستعلن من جبل فاران ومعه الوف الاطهار یعنی آمد رب از جانب طور سینا که در نواحی شام است و روشن شد رب برائے ما از کوه ساعیر و باستعلان و اشتهار آمد از کوه فاران و او با ده هزار پاکان بودند پس مراد آمدن کتاب توراة برائے موسی از طرف کوه طور و از کوه ساعیر مراد آمدن انجیل بعیسی و از کوه فاران که از کوه های مکه است مراد آمدن قرآن است و با او هزار ملک پاک بودند چه با هر صورة قرآنی هزارها ملک فرود میآمدند بتعظیم آن و حرکه خدا آمیست در سفر تکوین در حال اسماعیل است وکان الله معه ونمی وسکن فی البریة وصار شابا یرمی بالسهام وسکن بریة فاران واخذت له امه من ارض مصر یعنی خدا بعیت اسماعیل بود تا جوان شد و نشو و نما کرد و اسماعیل اکثر در بیشتهاے و دامنه کوه فاران بود و تیر اندازی میکرد و تفسیر البریة در آخر این آیه هست که آن بریة کوه فاران و فاران از جبال مکه بود و مادر اسماعیل زنی از اهل مصر برای زوجیة اسماعیل گرفت و آیه در بشارة محمدی صریح است بشارة خامسه در توراة عربیه در سفر تکوین فلا یزول القضیب من یهودا والمدبر من فخذه حتی یجیئ الذی له الکل وایاه منتظر الامم و در مطبوعه دیگر هست فلا یزول القضیب من یهودا والرسم من تحت امره الی ان یجیئ الذی هوله الکل وایاه والیه یجتمع الشعوب در رساله هادیه عبدالسلام حبر یهودی که مسلم شده بود او نقل اینچنین کرده لا یزول من یهودا ولا راسم من بین رجلیه حتی یجیئ الذی له والیه یجتمع الشعوب تنبیه عادة اهل کتاب تحریف حروف والفاظ کتب منزله قدیما و حدیثا الی حین هست لهذا هیچ کتاب مطبوعه دینیه ایشان که جدید طبع شده باشد خالی از تبدیل و تغییر نیست حاصل آنکه عصا حکم و تدبیر یعنی حکم نبوة از خانه اسحاق و یعقوب زایل نشود و از دست او بر نیاید تا آنکه بیاید پیغمبر آن شخصیکه برای او حکم بکل اهل دنیا است و خاص در انتظار او کل امتها و کل قبایل باشند و جمیع شعوب و قبایل اقوام دنیا مجتمع برای او میشوند قول رسل الی کافة الناس تا قیامت احدی نیست مگر خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله زیرا که بعد اسحاق و یعقوب موسے و عیسی این بشارة شامل و صحیح نیست احدها بجهة آنکه از توراة و انجیل و قرآن ثابت است که این هر دو پیغمبر خاص مبعوث بسوی بنی اسرائیل بودند نه بکل خلق و مردم دنیا اما این آیه توراة مطابق ختمی مرتبت است و قرآن بران ناص است چون آیه وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا یعنی ما نفرستادیم ترا برسالة مگر بسوی کل و همه مردم دنیا بشیر بجنت و ترساننده از نار جهنم و آیه قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا یعنی بگو تو یا محمد که بتحقیق من رسول خدا مرسل گردیدم بسوی شما یعنی آدم همه را بخلاف انبیاء سلف چه ایشان مرسل گردیده بودند مخصوص بسوی اهل زبان قوم خود بدلیل آیه وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم پس موسے و عیسی هم مخصوص بیک قوم واحد بنی اسرائیل که هم لسان آن دو نبی خاص مرسل بودند نه بسوی کل اهل دنیا مختلف الالسنه و دلیل دیگر آنکه والیه یجتمع الشعوب یعنی قبایل و اقوام مختلفه دنیا خاص برای همین یک آدم محمد بن عبدالله جمع شده و آن مشهود و نیز معلوم اهل سیر و تواریخ مسلم و غیر مسلم است منهم قبایل عرب و عجم و یهود و نصاری و هنود و غیرهم از لا تعد ایمان بخلاف موسے و عیسی بغیر یک طایفه بنی اسرائیل خصوصا بعیسی قلیلے ایمان آوردند اما داود و عیسی هر دو از تتمه توراة اند الی یعنی ایشان شریعتی بالانفراد از موسے ندارند و پیغمبر ما جامع کل اصول و فروع بشریعة مستقله آمده و در ورود ش انتظار و چشم براهش کل عالم و انبیاء و امم و اهل دنیا بودند پس بغیر محمد این بشارة باحدی صحیح نمیشود بشارة سادسه در سفر پنجم توراة در وصایای اله موسی بقوم در اصحاح ثامن عشر یقیم لکم الرب الهکم نبیا من اخوتکم مثلی فاطیعوا ذلک النبی یعنی موسے از وصایای خالق بنی اسرائیل وصیت میکند و امر الهی با ایشان میرساند مضمون آن اینست عنقریب شمار پروردگار شما بلکه قایم بر پای باقی میگذارد خدا برای شما پیغمبری از برادران شما مثل من یعنی با نبوة و کتاب و شریعة مستقله پس اطاعت و فرمان برداری آن پیغمبر کنید ایضا همین جا آیه دیگر است قال الرب لی ما احسن ما تکلموا ساقیم لهم نبیا من اخوتهم مثلک واجعل قولی فی فیه ویقول لهم ما امر به والرجل الذی لا یقبل قول النبی یتکلم باسمی فانا انتقم منه یعنی موسے بفرمود که پروردگار مرا گفت چه خوب چیز کلام کردند ایشان و قایم میکنم و برپاے باقی میگذارم من برای ایشان پیغمبرے از برادران ایشان مثل تو یعنی موسی با نبوة و کتاب و شریعة مستقله و جاری و روان میکردانم کلام و قول خود را در دهان او و او میگوید مر خلایق را جمیع آنچه من امر و حکم میکنم

اورا برساینید

اور ابرسانیدن آن بایشان و هر آدمیکه قبول نکند سخنش و امرش را که باسم من و از زبان من رساینده باشد آن سخن را پس انتقام میگیرم از متمرد گذرانش
و سخنش قبول نکرده باشد **اقول** چونکه قدیماً و حدیثاً عادة ائمه اهل کتابین است تزئید و تنقیص و تحریف و تبدیل کلمات در کتب اعتقادیه عتیقه و جدیده
مکتوبه و مطبوعه چنانچه یکی را احرف و الفاظ و کلمات مطابق بدیگر اصلا یافته و دیده نشده **از باب ثامن عشر** سفر استثنار **تورات** عربیه مطبوعه
لندن این بشارة را بجنس الفاظ **در اظهار الحق** مولوی رحمة الله حنفی نقل کرده آیه ۱۷ فقال الرب لی نعم جمیع ما قالوا ۱۸ و سوف اقیم
لهم نبیاً مثلك من بین اخوتهم و اجعل کلامی فی فمه و یکلمهم بکل شیئ آمره به ۱۹ و من لم یطع کلامه الذی یتکلم به باسمی فانا اکون
المنتقم من ذلك **و در کتاب الاعمال** مطبوعه لندن در ترجمه عربیه ۱۸۴۴ء نقل کرده ان موسی قال ان الرب الهکم یقیم لکم نبیاً من اخوتکم
مثلی له تسمعون فی کل ما یکلمکم به و یکون کل نفس لا تسمع ذلك النبی تهلك من الشعب **شرح** این آیات از اخص خواص بشارات خاتم
الانبیاء محمد بن عبد الله صلعم بنص و بوصیة الهی و موسوی است **اول** این وصایای الاخبار و اعلام مبنی اسرائیل خصوصاً و بغیر انها عموماً بوده **ثانی** لفظ سوف
و سین در سوف اقیم یقیمکم و ساقیم در کتب مترجمین برای تقریر و تعیین حصول مخبر به در از منه استقبال از آخر زمانه حال بحسب علم موضوع و لغة عرب میباشد **پس**
این سین و سوف بر صیغهای استقبال قطعی مع التاکید واجب الحصول آن خبر در آینده باشد **ثالث** از یقیم لکم و یقیمکم به کم نبیاً مثلی و مثلك
من بین اخوتکم مماثلة و اتحاد نبی مراد نیست بل مغایرة انتسابی مراد بالضرورة است **پس** لابداً ثابت شد که مماثلة و مشابهت نسبی و صفاتی مراد بوده
است **پس** موسی صاحب نبوة و کتاب و شریعة متبوعه مستقله تا زمان محمد بود و همه انبیا بعد او از قبیله او و توریة و شریعة او بودند **پس** این نبی آتی مخبر به
مثل او در نبوة و کتاب او و شریعة متبوعه مستقله مثل موسی و توراة و رسالة و کتاب و شریعة مستقله متبوع کل بنی اسرائیل و کل اصناف بنی بشر باقی تا قیمة
عیناً وجوباً میباید باشد چه زمان استقبال لا یتناهی است پس بقاء او بانحال بلا زوال باقی الی القیمة بوجوب عینی ثابت شد و مصرح آیه قرآن وما محمد
ابا احد و لکن رسول الله و خاتم النبیین است یعنی محمد رسول خدا خاتم جمیع انبیاء مرسلین بلا زوال و لا تبدیل باقی است و بعد او اصلا و ابدا پیغمبر و دینی
و کتابی نباید و بر او نبوة و رسالة الختم شده **رابع** بلفظ من اخوتکم قطعاً ثابت شد آن پیغمبر مخبر به بوجوب عینی از برادران بنی اسرائیل خواهد بود نه از
قوم بنی اسرائیل و ختم نبوة بنی اسرائیل عیسی شد **پس** آن پیغمبر مخبر به از اخوان و برادران بنی اسرائیل خاص بنی اسماعیل اند و از کل بنی اسماعیل ابن نبی مخبر
به مماثل موسی کلیم در کل صفات احدی نیامده و مبعوث نشده غیر از یک جان واحد محمد بن عبد الله **پس** بوجوب عینی خاص همین محمد آن نبی مماثل موسی
از اخوان بنی اسرائیل است و هر سه یکی عیناً محمد انخبر مطابق و صحیح میشود **خامس** و اجعل کلامی فی فمه و یکلمهم بکل شیئ امره به صریح و بیانش
در قرآن در آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی محمد پیغمبر اصلا کلامی و ابداً تا بقار خود هیچ کلمه و سخنی بخواهش نفسانی میگوید مگر آنکه هر لفظ
و هر حرف و هر کلمه او خاص بوحی و الهام الهی و از زبان او میباشد و این وصف از کل انبیا مخصوص همین پیغمبر مخبر به فی الانجیل و الزبور و التوراة محمد بن
عبد الله است **پس** نبوة محمد بن عبد الله باین خبر نیز ثابت شد **بشارة سابعة** از زبور جمیل پنجم بشارة و نبوة پیغمبر آخر الزمان است احسن و
افضل بنی بشر از وصف او و نعمة میگوید برای این او را خدا مبارک بکرد اند تا ابد الدهر **و اخر آن** در آیه ۱۷ امیت و یکون بنوك عوضاً من ابائك فتقیمهم
رؤساً علی سائر الارض ۱۸ اساذکر اسمك فی کل جیل و جیل من اجل ذلك تعترف لك الشعوب الی الدهر و الی دهر الداهرین **اقول** این
اوصاف هم خاص در خاتم النبوة ثابت اند **اول** حسن روی مبارکش مورخین و محققین نصاری هم آن را اثبت کرده اند عائشه عرض کرده است
احسن وجهاً ام یوسف النبی قال هو یوسف اصبح وجهاً منی و انا املح منه یعنی یوسف صبیح وجه و من املح الوجه از یوسفم **ام معبد** گفت اجمل الناس من
بعید و احلاهم و احسن من قریب یعنی آنحضرت اجمل الناس در بعد مسافت مینمود و احسن الوجه بقریب مینمود **در اخبار** وارد شده در شبها
تاریک اوقات سوزن نهای افتاده زوجات آنحضرت از زمین بنور روی حسین آنحضرت می یافتند **و** در شبهای تاریک نماز عشاء و غلس صبح دو انگشت
دو تهای آنحضرت وقت تکبیر بلند کردن چون دو شمع روشن میتابید **ثانی** افضل بشر بدلایل قطعیه ثابت است همین خاتم النبوة بوده از روی کمال
ذات و صفات **و** بحدیث انا سید ولد آدم یوم القیمة و لا فخر **و** در علم کلام و در هر مجلد این تفسیر خصوصاً در تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
مبین گردیده **ثالث** اما نسبت النعمة علی شفتیك ایهم کا معلوم است بکمال فصاحة و بلاغة خطب و مواعظ آنحضرت روز و دقایق توحید الهیه
و حقایق معانی صفات الهیه بر ذی علم متبحر واضح است که مثل آن هیچ کل انبیا اولین و آخرین قطعاً نبوده و نظیر نیامده **رابع** لذلك بارك الله لك

بشارة سابعة از زبور در اوصاف این پیغمبر از اهل ارض میباشند ۱۲

الدهر تا آخر اینجا مضاف مقدر هست یعنی ابد الابد الدهر یعنی برائے چکیدن و بخشش نعمت تازہ باکرہ کلمات توحید و تسبیح و تقدیس از لبهائے تو مبارک باد یمن و
برکت تا ابد زمان و دنیا ترا باقی نهاد دین و کتاب و آئین و شریعة ترا پس بعد این تا ابد الدهر پیغمبرے نیاید چه نبوة ختم شده **خامس** تقلد سیفك
علی فخذك ایها القوی بحسنك و جمالك اینهم اشاره بخاتم الانبیا که خود شمشیر بکمر مبارک خود بسته در شصت و چند جنگ بجهاد رفته بدست خود شمشیر در راه خدا زده
سادس تا آخر و یکون بنوك عوضا من ابائك این مخالف است اینجا شاید ایابك بوده چه پیغمبر فرموده ان لکل نبی ایة و ایتان و ان ایتی علی بن
ابیطالب و الائمة من ولده رواه جمع منهم الهمدانی فی المودة و الدمی فی الینابیع و الطبری و حموینی یعنی برائے هر پیغمبر معجزه و آیتی یا دو
آیه من الله هست بر ثبوت نبوة او از آیات و از معجزات من من الله این علی و ائمه یازده گانه از اولاد علی اند و بیانش در آیه رب ادخلنی مدخل
صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا و جبرائیل بجهاد آن سلطان یاری دهنده دست علی گرفته داد **ثامن** و
نقیمهم رؤسا علی سائر الارض محتمل است که بنون تقیمهم صیغه متکلم باشد زیرا که ما بعد این فقره سا ذکر اسمك یعنی خدا میفرماید که و ما قایم میکنیم یا بخطاب
بعینه تو ایشانرا قایم میگردانی بریاست کل اهل زمین یعنی خلافة نبوة معروف بامامة یعنی رئیس هست در جمیع امور دین و دنیا بنص و نصب آن حضرت میباشد و
اینهم مخصوص آنحضرت است چه اولاد و اعضاد آنحضرت بالنص و حکم اله و بحکم آنحضرت هر یکے در عصر خود بود و اول آن روس علی و آخر شان که امام ثانی عشر
مهدی آخر الزمان متوقع الظهور باعتقاد کافه مسلمانان هست و الحمد لله ریاست و امامت ائمه اثنا عشر از عترة طاهره آنحضرت منصوص و مذکور در کتب مرسلة
خصوص در توراة و زبور و انجیل تحسبك هذا فی حقیقة امامتهم و ریاستهم فی الدنیا و ذریة این حضرت از انسال ائمه اثنا عشر هم از قدیم الی حین سلاطین
و وزراء و روس در عرب و عجم و هند بوده اند رحمة الله در اظهار الحق و صاحب براهین ساباطی هم گفتند فقد وصل من ابناء الامام الحسین
الی الخلافة الوف فی اقالیم مختلفة من الحجاز و الیمن و مصر و المغرب و الشام و فارس و الهند و غیرها و فازوا بالسلطنة و الامارة العالیة
و الی الان ایضا کانوا فی دیار الحجاز و الیمن و فی غیرهما توجد الامراء و الحکام من قبله صلعم و سیظهر انشاء الله الامام المهدی من نسله و یکون
خلیفة الله فی الارض و یکون الدین کله لله فی عهده الشریف **تاسع** ساذکر اسمك فی کل جیل و جیل یعنی نام اسم ترا ذکر میسازم یاد و مذکور خواهد
شد بر هر بلندی از مناره و از هر بامی و از گریوه در هر شب و روز بهر وقت باشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله در اذان و اقامت نماز یومیه
و در هر سر خطبه کتابی بعد حمد الله و صلی الله علی محمد رسول الله و ذکر اسم هیچ یکی از انبیا بغیر یک محمد نشده و نمیباشد تا قیمة **عاشر** من اجل ذلك تعترف
لك الشعوب الی الدهر الی دهر الداهرین از این جهت اقرار و اعتراف میکنند برائے نبوة تو قبایل قبایل گروه گروه اقوام اقوام دنیا تا قیام قیمة و بقاء زمان
و بالاجمال شرح بعض بعض فقرات زبور داود بیان کردم چه بجهت بسط تغییر بذا مناسبت نیست **بشارة ثامنة** در باب ثانی از انجیل متی از مشاهدات
در اظهار الحق و ازالة الاوهام و شواهد النبوة و براهین جواد ساباطی و سیف الامة و غیر اینها از زبان عیسی
بلا تفاوت نقل کرده اند و من یغلب و یحفظ اعمالی الی النهایة فساعطیه سلطانا علی الامم فیرعاهم بقضیب من حدید کما تکسر آنیة من خزف کما اخذت
ایضا من عند ابی و اعطیه کوکب الصبح من له اذن فلیسمع ما یقوله الروح بالکنایس فهذا الغالب الذی سلطانا علی الامم و یرعاهم بالقضیب
من حدید یعنی آنکس که غالب میشود بر عالم و حفظ کند اعمال مرا تا نهایت پس من رو عطا میکنم او را سلطنت و تسلط بر همه امتهائے دنیا پس چوپانی میکند
و میچراند آن امم را بچوب آهنی یعنی متمردین اینها را بان تعقیب میزند پاره پاره میسازد اینها را چنانچه ظرف خزفی و گلی ریزه ریزه میشود چنانچه آن سلطنت
نبوة را همچنین از نزد پدر خود گرفتم **پس** میفرماید خدا که میدهم او را ستاره درخشنده صبح را هر کس که گوش شنوائی دارد پس او گوش کند و بشنود جمیع
آنچه آنرا روح القدس در معابد میگوید **پس** این غالب آنکسی هست که سلطان و پادشاه الهی بر امتهائے دنیا میباشد و چوپانی ان امتها میکند بچوب
آهنی **اقول** این بشارة هم صریح در بشارات مخصوص خاتمی مرتبت است چه بعد عیسی تا محمد پیغمبرے اصلا باین شان و شوکت و سلطنت الی حین نیامده
بوجوه چند **اول** مراد از یغلب و یحفظ اعمالی الی النهایة زمان قیمة و ان نهایت و آخر زمان دنیا هست **پس** مراد این هست که او غالب بر خلق دنیا باشد
و او حفظ احکام دین مرا میکند تا نهایت و آخر زمان دنیا و او یوم القیمة است و مصرح هین آیه و ما محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم
النبیین هست و بعد او پیغمبر نیست چه ختم نبوة شده **ثانی** فساعطیه سلطانا علی الامم این بشارتیست که ذکر شد که از جانب خدا سلطان کل امتها و خلق دنیا
میباشد زیرا که امم صیغه جمع بر او الف و لام استغراقی حاوی و جامع جمیع افراد بنی بشر تا بقاء و نهایت دنیا و زمان آن یوم القیمة است لهذا این نبی موسوم

بخاتم الانبیاء

بخاتم الانبیا گردیده **وایضا** مصرح این عمومیت آیه قرآنی وما ارسلناك الا كافة للناس است یعنی بسوی کافه اهل دنیا سیاه و سفید تا قیامة رسل
بنبوة گردیده **ثالث** بیدها بقضیب من حدید كما تكسر آنیة من خزف مراد از قضیب آهنی شمشیر ذوالفقار نام است که **بروز بدر** با خدا این
شمشیر را خالق از جانب آسمان فرستاد چنانچه الواح توراة را بموسی فرستاد **و** لاانکه در بین ارض و سما ربندا را بلند صدا با سے اینها کرات و مرات لشکریان
شنیدند در مغازی لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار **روی** **ولیست** قال انا المبعوث بالسیف **وسطهم** کاهن هم وصف او
براکب الجمل و صاحب الهراوة نیز کرده **رابع** مراد از كما تكسر آنیة من خزف آنست که متمردین مشرکین کفار را بان قضیب آهنی ریزه ریزه پاره پاره
میکند چنانچه ظرف گلی را شکستن آن میشود و این حالت در فن مغازی ثبت است و نصاری مع نقل این بشارة در شان نبی آخر الزمان خروج آنحضرت
را بقضیب آهنی آنرا از مطاعن آنحضرت بخلاف این بشارة قرار بخشاده اند **خامس** قول عیسی اخذت ایضا من عند ابی تشبیه است آنکه بطوریکه
مرا بنبوة ارسال بسوی بنی اسرائیل کرد همچنین بنبوة و رسالت مستقلا از جانب پدرم این پیغمبر هم مع السیف والقضیب میباشد و میاید **و مصباح**
این آیه قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا است **سادس** مراد و اعطیه کوکب الصبح باتفاق است اسلام مراد ازین کوکب صبح ظهور
و طلوع در آخر الزمان قریب بقیامت ستاره درخشنده امام و خلیفه ثانی عشر از عترة آنحضرت علیهم السلام است که تمام انواع و اقسام شرک و کفر و اختلاف
الادیان والملل را از کل دنیا وقعة بهم زده کل اهل دنیا را بر یک ملة حنیفه اسلام جمع میکند **و** خود عیسی هم برای معاونة آنحضرت نیز از سما فرود میاید
و باقتدا به وی در جماعة مسلمانان عیسی نماز میخواند **و** این خبر موعود هم واجب الوقوع و در انجاع است **و سنت و** قرآن بآیه وعد الله الذین
امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذین من قبلکم الی قوله لا یشرکون بی شیئا **سابع** نزد نصاری روح
القدس و معنی **احدهما** خدا **ثانیهما** فرشته عظیم المرتبه جبرئیل یا فوق از ملکی دیگر روح نام **و** همین وجه ثانی قول اهل اسلام در روح است
پس مراد آنکه هر کس گوش شنوا دارد یعنی عقل و تمیز و فهم دارد مراد لازم است که گوش کند و گوش به وحی الهی و مقال روح القدس را و عمل
بان کند یعنی تصدیق واقعی نماید و ایمان بیارد این سلطان الهی را که غالب و حافظ کتاب و شریعة تا الی النهایة باشد بغیر محمد احدے بعد عیسی
الی القیمة نیست و نیامده اصلا **بشارة تاسعه** از زبور کبیده و چهل و نه نقل کرده اند در ترجمه عربیه سبحوا الرب تسبیحا جدیدا تسبیحه فی مجمع
الابرار **بشارة عاشرة** همین مضمون در کتاب اشعیا نبی ۹ التی كانت اولها اتت **و** انا مخبر ایضا بالاحداث قبل ان تحدث و سمعکم
ایاها سبحوا للرب تسبیحة جدیدة حمده من اقاصی الارض راکبین فی البحر وملائه الجزائر وسكانهن ۱۲ یجعلون للرب كرامة وحمده
یخبرون فی الجزائر **ما حصل** ترجمه هر دو بشارة آنکه از امت پیغمبر موعود آخر الزمان وصفش اینست که آن است تنزیه و تقدیس و تسبیح بطور جدید
نو میکنند خدا را در مجمع و مشهد نیکان **و** **بان** است موعوده آن نبی موعود آمده **و** من خبر میدهم شمارا باحداث اعمال و افعال و اقوال ایشان قبل از
حدوث و ظهور اینها و بشنوانم شما را آن اعمال جدیده حادثه اینها و آن اینست که آن امت پیغمبر موعود تسبیح و تقدیس اله از شرک و نقص و عیوب و
قبایح میکنند بتسبیحات جدیده که در امم سلف آن طور تسبیحات بخدا تا آن وقت نشده حمد او نمیکنند از بلاد بعید المسافات از اطراف روے
زمین سوار در جهاز و کشتیها شده طی بر و بحر نموده میایند بر سیاحت در جزائر بحری و ساکنان اینها را میگردانند و قرار میدهند در این سفر با برای
پروردگار خود عظمة و کرامت مر خدا را **و** حمد و ثنا میکنند خالق را خبر و تعلیم میدهند بان تسبیحات و حمد و ثنا در جزائر بحری ساکنان جزائر را **اقول**
این تسبیح چون سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوة شبانه روزی این امت جدیده مقرر
گردیده **و** هیچ امتی اینطور تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و تفویض کل امور خود بخالق ننموده سوای این مرحومه محمدیه **پس** باین خبر احداث ثابت شد که دین
اسلام جدید غیر ادیان انبیا سلف است **و** مراد از کوب بحر و از چنین سفر آمدن برای حج بمکه معظمه هر سال از اقاصی و اطراف بری و بحری دنیا تسبیح
و تکبیر گویان الی الان بقا دنیا همین منوال اعمال و رفتار میدارند و امت احدی از انبیا اینطور عمل حج و تقدیس و تسبیح اله نداشتند سوای این امت همین خاتم
الانبیا **بشارة حادی عشر** حافظ بر سالة و فضیلة فاضل بلا رضا همدانی عالم بالسنه بخاف و سلف سریانی و عبرانی **کل کتاب مفتاح
النبوة** متضمن بشارات خاتم النبوة بعین عبارات عبرانی و بعض سریانی مع ترجمه لغوی لفظ اینها بعد آن بترجمه سلیس فارسی آنرا جمع نموده
مجملد آنجمله داود نبی **در زبور** در ترجمه عبری آن اینست که شمشیر ببند ای صاحب عظمة و جبروت چه شریعة مقرون است بهیبت دست و بازو تو

وسهام تونیز کرده شده و جمیع امم تحت تو جاری خواهد شد و این صاحب شمشیر و نیزه و تیر خاتم الانبیا است نه عیسی چه آنحضرت بگیرد و دار بهود خایف گریان از فراریان حیران ده بده و شهر بشهر روز بجائی و شب بجائی مخفی میگردید و میماند باتفاق نه شمشیری داشت نه تیر و نیزه تا باسمان بگریخت و رفت و تفنق اهل اسلام که رعب و خوف تمام انبیا در قلوب اعدا کفار سلاطین قهار دنیا براهها ئی دو ماه و سه ماه بوده و الی حین دارند **بشارة ثانی عشر** بعبارة عبرانی در انجیل یوحنا از نصاری افضل اصح همه اناجیل حواریین میباشد **رَحِیمْ اَتُونْ لِی فَقِدَا نَایِ طَارْ وَانُوْا بَعِیْ مِنْ اَبْ دَمِنْ یَنُوْ فَارْقَلِیطْ الخ** حاصل ترجمه فارسیش آنکه هرگاه دوست میدارید مرا ای حواریین وصیتهائی مرا حفظ کنید و من مطلبم از پدرم علیحده **فارقلیط** نام یعنی محمد را بدهد بشما تا بماند با شما تا ابد دنیا یعنی تا در آخر عالم **و** آن محمد روح حقیقت است **و** آنرا این عالم تاب و توان ندارد که قبول کند او را بسبب راستی و درستی او ندیده است او را دنیا و اهل آن یعنی مانند او کسی دیگر در دنیا با بجلالة و عظمة تا اینوقت نیامده و اهل دنیا ندیده پس اهل دنیا نتوانستند دانست و شناخت و قدر و مرتبه او را میدانند شما یعنی انانیکه بالجمله اطلاعی از بواطن و از ملکوت اشیا بهم رسانیده اند بحقایق و ارواح موجودات بی پرده باشند و از اهل آنحضرت خالص شده و اند و حرص دنیا نداشته باشند میتوانند او را شناخت نه دنیا پرستان ظاهر بین **و در فصل پانزدهم** انجیل یوحنا بزبان سریانی است **مَادِنْ دَاتِیْ فَارْقَلِیطَا هَاوْدُنَا مِشْتَدَرْ نَالْکُونْ مِنْ لَوَتْ اَبْ رُوحَادِ شْرَارَا هَاوْ دَمِنْ لَوَتْ**

دفتنکه بیاید پسندیده هاکه من میفرستیم بشما از نزد پدرم روح حق حقیقت آنکیکه از نزد

اَبْ نَابِیْقْ هُوْ نَشْهِدْ عَلَیَّ اَوْف اَتُوْنْ شَهِدِیْتُوْنْ دِمِنْ شُوْرَایْ عَامْ اَتُوْنْ حاصل ترجمه آنکه عیسی بحواریین میفرمود

پدرم بیرون میآید او شهادة میدهد برمن و شما هم شهادت میدهید که از ابتدا با من بود

دفتنکه بیاید شخص پسندیده یعنی محمد حبیب نام هاکه میفرستیم بشما از نزد پدرم او روح حق و حقیقت است یعنی در حقیقت نبوة با من شریک متحد است یعنی او هم پیغمبر خدا است آنکس که از نزد پدرم بیاید شهادة میدهد برمن که پیغمبر خدایم و پسر خدا نیستم و شما هم شهادة میدهید پیغمبرے او بسبب آنکه شما ابتدا با من بودید و وصیتهای مرا گر شنیدید در شان او که پیغمبر بحق است **و در فصل** ۱۶ همین باز ذکر مجی فارقلیط کرده حاصل ترجمه او آنکه از حرف و سخنهای من غصه و اندوه پر کرده دلهای شما را ولیکن من راست و سخن حق بشما میگویم که صلاح و خیر شما در این است که من از میان شما بروم اگر من نروم **فارقلیط** نام از خدا تا آنوقت نمیآید و هرگاه من رفتم میفرستیم او را **و** همین که بیاید او تنبیه میکند غافلان را و نجاة میدهد گناهگاران عالم را الخ **اقول** در معنی فارقلیط علما کتابیین و اهل لغة سریانی و عبرانی بمعنی **پارا کلیتُو** و آن در عربی بمعنی حبیب و محبوب میباشد **و** بمعنی پسندیده و محمود صفات **پس** در مفتاح گفته بهر دو تقدیر دو اسم خاتم الانبیا محمد و حبیب الله وارد **پس** هر دو بمعنی براۤنحضرت صحیح است **تتمه** در اثبات بشارات بر نبوة خاتم الانبیاء **و** بر امامة ائمه اثنا عشر در کتب منزله سلف لاتشمار آید هر چند بجهت الزامات اهل اسلام اهل کتاب در تبدیل و تاویل و تحریف آن الفاظ قدیما و حدیثا لایتناهی سال بسال سعی کردند و میکنند باز هم حق چون نور آفتاب بفر اگر فتن ابر بهاریه روز مستور و مخفی نشده باند **و** اعلام اسلام شکر الله مساعیهم الجمیلة از قدیم الی حین بالانفراد کتب بشارة تدوین و تالیف کرده اند **و** از متاخرین چون براهین ساباطی **و** ازالة الاوهام **و** اظهار الحق اکبرآبادی هندی حنفی **و** از امامیه چون مفتاح النبوة **و** سیف الامة بعین عبارات اهل سریانی **و** عبرانی **و** عربی **و** فارسی در عالم بالفعل دایر و سایر اند **و** قرة عینی ولدی **سید علی حایری** رسالة بشارات احمدی در جواب سوال نصرانی هم نوشته مطبوع منشور عالم اند **و** صورة بسط و شرح در این تفسیر زیاده بر این نبود **اشکال** وجود بشارات آیا شرط صحة و ثبوة نبوة و خلافة رسول و خلیفه الهی وافی و کافی است تا تطابق بعض یا کل صفات مبشر و مخبر به تسلیم و تصدیق و ایمان بان شخص آوردن واجب عینی است **یا** شرط ثبوت نبوة و صحة آن منحصر بر بشارات نیست **و** اگر شرط نیست چرا نیست **و** اگر غیر بشارات شرط ثبوت نبوة است پس او چیست **جواب** بدانکه متفق علیه کل متکلمین اسلام بشارة انبیا سلف شرط در ثبوت نبوة نبی خلف نیست بل این موجب اخلال نبوة نبی صحیح صادق خلف بتفاوة اغراض و افهام و عقول امم میشود **و** آنچه موجب احتمال اختلال و اختلاف گردد او عقلا جایز نیست پس بابجهت ثبوت نبوة منحصر اصلا بر بشارة سلف نیست بلی من باب المؤیدات میگردد **اما** آنچه ثبوت رسالة و خلافة است او چند چیز است **اول** مدعی نبوة خود داعی بمحال و بغیر معقول نباشد چون دعوا صریحا یا ضمنا متضمن بتشریک و نفی ذات الوصفات ذاتیه و فعلیه تعالی ابدا نباید **ثانی** مدعی نبوة و خلافه اصلا فاعل و عامل قبایح عقلی مرتکب و سوء اعمال و افعال و اصلا متصف بکذب و دروغ مشهور نباشد بل بخلاف این در عامة البلوی باید مشهور بالاتفاق باشد **ثالث** بعد این منحصر است حصول نبوة و خلافة مدعی و شرط صحة و اثبات آن مع دعوا نبوة و قرین بان دعوا اظهار معجزاة خارق العادة

بشر بغیر امکان معارضه آن از آنچه با مرسلین الیهم آن پیغمبر مقرر کند همان عینا مطابق واقع بوقوع بیاید خواه آنخارق قولی باشد چون اعجاز قرآن و اخبار بغیب
خواه فعلی باشد و آن فعل خواه منع از شئی ثابت باشد خواه ایجاد معدوم خواه اعلام موجود چون عدم وجدان متبلعات عصا موسی و ابتلاع دو صورة
شیر بعد از تجسم ایشان دو آدم جسیم را در محضر مامون و متوکل عباسی باعجاز دو امام واجب الاحترام حضرت رضا و حضرت تقی علیهما السلام پس مظهر آن خارق حسب
التصدیق والاجلال والتعظیم بلا نکیر احدی از اشخاص سلیم العقل میباشد سوال پس آیا ایتان اعجاز واحد کافی در ثبوت نبوة نبی است فقط یا تکثیر آن
و آیا اظهار معجزه بحسب طلب خواهش امت مرسله شرط است یا نه بل بهر اعجازیکه نبی مخصوص گردیده و باو داده شده باشد حق آنست که در نبوة او یک
معجزه مخصوصه آن نبی ولو یکمرتبه کافی است و تکریرش واجب نیست اشکال در الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا فی التوراة
والانجیل مکتوبا عندهم در اینجا دو اعتراض اند احدهما اتباع نبی امی چگونه قبل ابعاث آنحضرت میکردند و هنوز نه آنحضرت بوجود آمده نه شریعة و
کتاب او نازل شده بود ثانیهما قبل از نزول انجیل چگونه اینها مکتوب وصف آنحضرت را در انجیل یافتند و این هر دو حالة محال از تکلیف ما لایطاق غیر معقول و لایجوز
میباشد جواب این اخبار الهی است بما که در هر دو کتاب توراة و انجیل اسم و وصف و نعت آنحضرت تنزیل یافته و هر دو طایفه بعد تنزیل آن دو کتاب وصف
آنحضرت را مکتوب در اینها میدیدند و مییافتند و بسبب آن معرفة آنحضرت قطعا باینها حاصل گردیده بود که در آخر زمان مبعوث خواهد شد پس از ظهور و قدوم آنحضرت
مع شریعت اتباع او و اتباع کتاب و دین و شریعة او بهر فرد مکلف خصوصا یهود و نصاری فرض عین و عین فرض است پس بوضوح این توجیه این
اینست که نزد وجدان صفة آنحضرت فی الحال اعتقاد و تصدیق نبی و ظهور آنحضرت چون تصدیق بحصول معاد جسمانی و ثواب و عقاب آن و وقت وجود آنحضرت
متابعت آنجناب و شریعة و کتاب او فرض عین است و رحمت الهی باینها در هر دو زمان در هر دو حالة شامل خواهد شد نزد بعضی مراد از متبوعه متابعة تصدیقیه
باعتقاد در اسلاف نزد وجدان آنحضرت است پس بتصدیق اعتقادی متابعة اینها حاصل و رحمة باینها شامل خواهد شد اما نزد بعضی مراد اتباع فریقین
اخلاف لاحقین یهود و نصاری که خاص اعصاری با آنحضرت مع الاعتقاد بالفعل میباشد سوال اوصاف آنحضرت در توریة و انجیل آیا اجمالی مذکور
در اینها بود و یا تفصیلی بود چنانکه عین الیقین بعد معاینه آنحضرت حاصل شده یا نه جواب هرچند تذکرة تفصیلی اوصاف و نعوت و اسماء آنحضرت جا بجا هست اما
بطوالة زمان و تبدیل و تحویل و تحریف ایشان تفصیلی که شک و ریب بان باقی نماند مشکل است و بقاء اجمالی آن الی الآن ظاهر است لکن علی التقدیرین اثبات نبوة محتاج
الی الاعجاز بود و ثم الله اعلم بحث سادس در یامرهم بالمعروف نزد زجاج دو وجه اند احدهما یجوز ان یکون تقدیره یجدونه مکتوبا عندهم انه یامرهم
بالمعروف یعنی جایز است که لفظ انه در اینجا مقدر باشد ثانیهما یجوز ان یکون یامرهم استینافا یعنی از یامرهم جملة استینافیه باشد بحث سابع یامرهم بالمعروف
وینهیهم عن المنکر بدانکه معروف امر حق صحیح ثابت و مقصود عقلا و شرعا میباشد اما منکر خلاف معروف آنچه منکر و قبیح غیر مقصود و باطل عقلا و شرعا باشد
در مجمع نزد او معروف حق و منکر باطل محض است در لباب گفت المعروف ما عرف بالشریعة والسنة والمنکر ما لا یعرف فی شریعة ولا سنة یعنی معروف
عبارت است از آنچه بشریعة و کتاب و سنت شناخته شده و منکر عبارت است از آنچه در شریعة و سنت شناخته نشده اقول این توجیه نه بمذهب اشعریه است چه نزد ایشان
حسن و قبح عقلی نیست و عقل را اصلا مدخلیة در تحسین و تقبیح و ادراک حسن و قبح نیست و بسبب اگر ذوات المحارم چون مادر و دختر در نکاح پدر و برادر و خواهر تجویز نمایند حسن
و جایز و مباح میشود و قدحی قبیحی بان عاید نمیشود بخلاف عدلیه چه نزد ایشان حسن و قبح عقلی است پس آنچه نزد عقل حسن و قبیح است او شرعا هم حسن و قبیح است
پس آنچه عند العقل قبیح نیست او شرعا هم قبیح نیست و در علم کلام و اصول فقه اثبات آن عقلا بالتفصیل مبرهن است ایراد در بسیاری احکام
شریعة عقل ادراک حسن و قبح نکرد پس آن احکام چگونه واجب التعمیل باشد جواب آنچه خالق در کتاب خود و رسول او در سنت و شریعة خود معروف و منکر قرار
داده هرچند حسن و قبح آن هنوز مثلا عقل ما را ادراک نشده ولکن علیم و حکیم تعالی و رسول سلیم او از غلط و زلل متعالی و منزه و مبرا اند لهذا امر بفعل قبیح و بعمل منکر
ذاتی نمیکنند و آنرا در شریعت قرار نمیدهند پس باقطعا ثابت است که احکام مقرره فی الشریعة بغیر حسن و قبح عقلی اصلا نیست اشکال عاید نشود بحث سابع
در وجه تفسیر یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر یعنی اهل کتابین در هر دو کتاب منزله خود مکتوب یافتند و دیدند که آن پیغمبر امی باست عمل نیک و حسن کند
و ایشانرا از قبیح و فعل و قول و عمل و اراده بد و منکر مردم را باز میدارد نزد طبرسی در اینجا دو وجه مجوز اند احدهما یجوز ان یکون هذا مکتوبا فی التوراة والانجیل
فیکون موصولا بما قبله و بیانا لمن یکتب له رحمة الولایة والمحبة جایز است اینکه این صفة امر و نهی نبی امی عمدا مکرم است مکتوب در توراة و انجیل باشد پس بنا بر
این جمله موصول با قبل و بیان آنکه رحمة ولایة و اتباع و محبة برای اینها مکتوب گردیده ثانیهما ویجوز ان یکون ابتداء من قول الله مدحا للنبی انه یعرف دائما

جواب اشکال قبل ایجاد محمد و قبل نزول قرآن چگونه یهود متابعة آنحضرت و شریعة او میکردند و قبل نزول انجیل چگونه اینها وصف انجیل یافتند

علی احقاق الحق واثباته وابطال الباطل وازهاقه جایز است که اینجمله استینافیه وابتدائیه از کلام بغیر تعلق با ما قبل باشد پس بنابراین مرجح این پیغمبر است که آن علی الدوام مصروف بر احقاق حق واثبات آن وابطال باطل ومحاق وازهاق وازاله آن میباشد اما از جمله معروف توحید اله وعبادة او واخلاص واطاعت انبیاء وخلفاء منصوص ایشان وعمل بکتاب الله وسنت رسول الله است اما جمله منکر ترک عبادة الهیة انداد واضداد اله از اقسام اصنام واوثان وترک متا بخلاف گفتار انبیاء واوصیاء خلفاء وخلاف عمل برای وقیاس میباشد عطاء گفته یأمرهم بالمعروف بعبادة الخالق الواحد وتصدیق بتوحیده وانبیائه ورسله وکتبه وثواب الجسمانی وعذابه ومکارم الاخلاق وتوصل الارحام وینهاهم عن المناهی منها بخلع الانداد ونزع الاضداد وسوء الاخلاق و قطع الارحام واظلام الانام وغیرهما یعنی مراد از امر معروف نبی امی حکم وفرمان بعبادت خالق واحد وتصدیق توحید او وتصدیق انبیاء ورسولان وکتب منزله او وثواب وعذاب جسمانی وامر بمکارم اخلاق وتوصل ارحام میباشد ومراد از نهی مناهی خلع انداد ونزع اضداد وسوء اخلاق وترک قطع ارحام وظلم انام وامثال اینها میباشد رازی در امر ونهی روایة کرده قال النبی ص التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فقال الرازی هذا الحدیث کلمة جامعة لجمیع جهات الامر بالمعروف سوال آیا امر ونهی انبیاء علیهم السلم کلهم مشروط بتجویز تاثیر مطلقا هست یا مشروط نیست جواب جمهور متکلمین قایل شده اند که تجویز تاثیر شرط وتاثیر نیست از بدایة بعثة الی موتهم زیرا که اهداء وهدایت امت منحصر است بر امر هر معروف ونهی هر منکر واگر پیغمبر منتظر تجویز تاثیر بماند هدایت چگونه حاصل ومعروف ومنکر وقبیح مطلوب الهی چگونه حاصل وثابت در خلق شود پس بر نبی جان واحد را المقابل لکلها اعداء مشرکین وکفار اشرار علی الاجهار والاعلان ابلاغ وتبلیغ امر معروف ونهی منکر شفاها واجب وفرض عین براوست اگرچه مظنون ومتیقن بقتل خود وعدم تجویز تاثیر باشد وبرای اداء ابلاغ آن او را مبعوث ساخته تخلف ابدا از آن بر انبیاء جایز نیست وهمین مذهب شریف حضرت علم الهدی سید مرتضی ومحکی از شیخنا السید الشیخ مفید وشیخ الطایفه وشیخ علی طبرسی وشیخ ابوالفتوح رازی وغیرهم رحمهم الله است نزد محققین اگر امر ونهی وابلاغ آن فوری بغیر تراخی ولا عینی باشد پس ابلاغ واصداع آن فرض عین وعین فرض بفوریت هرچند قتل شود والا تاخیر وتراخی برای او جایز است چه در بدایة بعثة باشد چه بکمال بعثة بالسویة است ومؤید آنچه در نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس میباشد بطرق عامه از عایشه مرویست که پیغمبر ص تا نزول این وعده حفظ از اشرار است پر حذر بود وقتیکه این وعده صیانه وحفاظت الهی نازل شد سر مبارک از روزن خانه بر آورد وهر امر ونهی را بلا حذر ولا خوف بهر کس لازمست میفرمود واصحاب اسباب نزول از خاصه وعامه مینویسند که پیغمبر در حجة الوداع وقتیکه رفت این آیه بغیر یعصمک در حال مجی بجحفه نازل شد آنحضرت عصمة خواست پس از آن در یوم عرفه یوم الجمعه در عرفه باز جبرئیل این آیه بغیر یعصمک آمد آنحضرت ضمانت وحفاظت طلب کرد پس از آن در حال مراجعة از حجة الوداع بمقام غدیر خم مابین مکه ومدینه جبرئیل این آیه مع ضمانة عصمته والله یعصمک من الناس آنحضرت بوجوب فوری در مقام غدیر منتصف روز در کمال تابش آفتاب در دشت خار انگ دار از شتر خود فورا فرود آمده برای اجتماع کل لشکر که پس وپیش بود بامر آنحضرت الصلوة جامعة اذان داده شده بر بالای منبر از زینهای شتر ها رفته بعد از خطبه نزول این آیه بیان فرمود وفرمود الست اولی بکم من انفسکم سه بار قالوا بلی همه صحاب گفتند بروایت سبط جوزی در تذکره یک لک بیست هزار صحابی واز اطراف خلق لفظ بلی بکلمه واحده بلند گفتند پس پیغمبر ص فرمود من کنت ولیه فهذا علی ولیه وبخبر دیگر من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله اللهم انت شهیدی قد بلغتهم امرک پس در کمال نبوة در واجب تراخی تا خیر بالجمله جایز است والا خاتم الانبیاء چنین نمیکرد

بحث ثامن خبث بخاء معجمه در آخر ثاء مثلثه ضد طاب عام بمعنی ردی وقذر وبول وغایط وآنچه کریه الطعمه وکریه الرایحه ومردار ونجس باشد وبمجاز بر مار وعقرب هم عرب اطلاق میکنند وخباثة اسم وخبایث جمع الخبیثة واخباث نیز جمع کما ذکره فی المصباح

بحث تاسع در وجه تفسیر و یحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبایث بدانکه اینجمله نزد وجه تفسیر مکتوبا است وایضا یحتمل که در معرض تفسیر امر ونهی باشد نزد اکثر جمله مستانفه هست در آن وجوه اند احدها الطیبات هی المستلذات التی تستطیبها الانفس والخبایث ما یتنفر عند الطبع ویستقذره النفس لان الاصل فی المضار الحرمة الا ما اثبته الدلیل المتصل بالحل او بالدلیل الخارج یعنی مراد از طیبات متلذذاتی اند که بالذات پاک ونفوس بان رغبت دارند ومراد از خبایث جمیع آنچه طبایع از آن متنفر ومعرض اند وآن النفس مردم قذر وپلید وزشت میدانند زیرا که اصل در اشیاء ضاره ومضره حرمة است مگر آنچه او را دلیل متصل بحلال یا دلیل خارج اجازة واباحة کند ثانیها المراد من تحلیل الطیبات التی کان محرما فی التوراة من الطیبات وهو لحوم

الابل وشحم الغنم

الابل وشحم الغنم والمعز والشاة والبقر والمراد من الخبايث قال ابن عباس يريد الميتة والدم ولحم الخنزير وما ذبح على غير اسم الله تم يعنی مراد از تحليل طيبات
آنچه بر ايشان حرام گرديده بود از اشيا مباحه حلال و آن لحوم شتر و پيه و چربی بز و گوسفند و دنبه و گاو باشد و مراد از خبايث بقول ابن عباس حيوان مرده و گوشت
خوک و آنچه بر نام غير خدا ذبح يا نحر شده باشد ثالثها و يحل لهم ما اكتسبوه من وجه طيب و يحرم عليهم ما اكتسبوه من وجه خبيث يعنی تحليل ميكند و اجازه
و اباحه ميكند آنچه ايشان بمكاسب حلال و مباح اكتساب كرده باشند و تحريم ميكند آنچه ايشان از وجه زشت و بد و قبيح كسب و حاصل كرده باشند چون پول زانيه و
پول خمر و رشوة و قمار و سود از مسلمان و دزدی و فريب و ظلم و ستم و قطع طريق و راه زنی و جريمه از مجرم و امثال اين همه انواع حرام تحريم باست خود ميكند
رابعها و يحل عليهم الطيبات التی ما حرم علی السابقين من اهل الكتابين بظلمهم و ما حرم عليهم رهبانهم و احبارهم و ما حرم عليهم فی التورية من صيد
السمك و لحوم الابل و البانه و شحوم البقر و المعز و ما يحرمه الجاهلية و ما حرم اهل الجاهلية من البحاير و السوائب و الحوامی و المبايعة و التجارة فی الطعام
فيما بين المسلمين و الكافرين و يحرم عليهم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل لغير الله علی الاصنام و الخمر و بيع الحرير و مبايعة اعيان النجاسة كالكلاب
و الخنازير و البول و الغايط و غيرها قال الشافعی انه قال بعد ذكره لانه روی عن النبی صلعم انه قال الكلب خبيث و خبيث ثمنه و اذا ثبت خبثه و
خبث ثمنه وجب ان يكون كلما خبث حرام و فی الخبايث الخمر فالخمر و بيعه و شرائه حرام لانه رجس و كل رجس حرام بدليل قوله تم انما الخمر و الميسر الی
قوله رجس و الرجس خبيث قذر بدليل اطباق اهل اللغة عليه و قال تم و يحرم عليهم الخبايث يعنی آن نبی آخر الزمان تحليل طيبات و حلالات ميكند كه انها
بر يهود و نصارے سابقين بجهة صدور جرايم و مآثم از انها بر ايشان در تورات خالق حرام و ممنوع گردانيده بود چون صيد سمك در سبت و اكل ان تحليل آنچه حرام بر ايشا
رهبانان و احباران براے و قياس حرام گردانيده بودند و تحليل آنچه در جاهلية اهل جاهلية حرام گردانيده چون حيوانات بحاير و سوائب و حوامی و تحليل ميكردند
و تجارة و مبايعه و معامله حبوب طعام خشك مابين مسلمانان و كافران يعنی بيكديگر بيع و شرا آن مباح و مجاز و حلال است و حرام ميكرداند بر امت حيوان مرده و خون
انها و گوشت خوک و گوشت آنچه بر غير نام خدا ذبح و نحر شده باشد از اصنام و اوثان و حرام ميكرداند بيع و شراء اقسام خمر و بيع و شراء مردم آزاد و بيع و شراء اعيان
نجسه چون سگ و خوک و غايط و بول و امثال اينها از خبايث و همين مذهب شافعی و حضرت اماميه هست چه از ابن عباس آواز پيغمبر روايه كرده كه سگ
خبيث است پس قيمت آن خبيث و همين مروی در بخاری و مسلم است پس هرچه خبيث باشد او حرام بالذات پس قيمتش هم حرام و بيع و شراء اينهم لا يجوز حرام
محض است و در خبايث خمر هم داخل بقرآن و لغة است اما قرآن آيه انما الخمر و الميسر الی قوله رجس فاجتنبوه و بر ترجمه رجس پليد و خبيث پس اجتناب از ان
عموما واجب است و باتفاق اهل لغة هم كه خمر رجس است پس لغة و شرعا نجاسته خمر و بيع و شراء و ثمن آن حرام ميباشد مطلقا تنبيه اين آيه در تحليل طيبات و تحريم محرمات
نزد مفسرين هرگاه عام است پس جميع محللات طيبه حلال و جميع محرمات خبيثه حرام و معاملات و استيجار و بيع و شراء و اعانة و امداد بر آن مطلقا اختيار احرام منصوص است
آيه و لجهة الاصل فی المستلذات الحل كما فی المضار و ما ينفر عنه النفس فی الاصل الحرمة حكاية محكيه از حضرت سيد ابن طاوس
بدانكه جناب ايشان براے مظلومی بسر رشته دار و فرمان نويس سلطان عباسی سفارشی در خلاصی مؤمن مظلوم نوشته بدست طالب علمی نزد وی فرستاد و آن طالب علم
قلم سر رشته دار را تيار كرده بدست خود قط زد و فرمان نويس سر رشته دار كاغذے براے خلاصی و نجاة آن مؤمن مظلوم نوشت پس الطالب علم قلم را
تحرير سفارشی قط زده آن قلم را از دست فرمان نويس گرفته قطش را شكست و فرمان نويس با و گفت اول قلم را تيار كردی تراشيدی و الحال چرا چنين كردی و
طالب العلم گفت كه تراشيدم و قط زدم آنرا براے تحرير كار خيری و الحال از آن شكستم كه مبادا با آن قط حكمی از احكام ظلم ظلمه بنويسی و من شريک معاون
تو در آن باشم تبصره هرگاه تحليل طيبات و محللات و تحريم محرمات خبايث عموما از اين نبی امی ثابت و واضح شد پس ابن دليل است كه بر اهل كتابين آنچه بسبب
مآثم و جرائم از طيبات و محللات اصليه قبل بر آنهم آنچه در تورات بر ايشان حرام گرديده بود بظهور و ثبوت نبوة خاتم الانبياء اديان و احكام سلف منسوخ گرديده پس
ايشان در اين امت مرحومه بنی الرحمة مدخول و محسوب گرديده و شده اند پس آنچه از اطعمه بر ايشان سابق حرام شده بود بسبب اين نبی بر ايشان انها و براے انها حلال
و مباح و مجاز گرديده خواه انها عموما مسلمان بشوند خواه بعض ايشان و ايضا ثابت شد كه اطعمه كه ما يعيش به الانسان از جميع انواع و اقسام حبوبات از گندم و جو
و آرد و ماش و نخود و عدس و غيرها و بقولات و فواكه در جانبين اهل اسلام و اهل كتابين و مشركين و كفار بر الاطلاق و اجازة در بيع و شراء و مباح و مجاز بان گرديده يا بيه
مائده يسئلونك ماذا احل لهم قل احل لكم الطيبات الی قوله اليوم احل لكم الطيبات و طعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم الخ اراد به
طعام اهل كتاب بجهة تقدم ايشان تحليل بعض انها چون و انزلنا عليكم المن و السلوی كلوا من طيبات ما رزقناكم و آيه و اذ قلتم يا موسی لن نصبر علی طعام

واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها الایه که در سوره بقره است و بجهة تحریم بعض آن بر ایشان در توراة

ونقل حرام ایها بایه سوره نساء فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم وبصدهم عن سبیل الله کثیرا میباشد **ایراد** طعام لفظ

عام است و جمعی از اهل سنت در این طعام داخل کردند ذبیحه ایشان را پس چگونه لحوم ذبیحه ایشان غیر حلال بر اهل اسلام باشد **جواب** در لغة اصل طعام علی الحقیقة

خاص جو و گندم و قسم حبوب که عموما کل خلق و بنا فقرا و اغنیاء میخورند و اهل حجاز و اهل عرب لفظ طعام جاری در طلاق خاص بر گندم و جو میباشد و بر لحوم مجاز و

اصل در استعمال لفظ حقیقة است حقیقة اول و اصل مقصود از لفظ موضوع میباشد پس باصل موضوعیة طعام مخصوص کردید بر آنچه از جو و گندم و حبوب خاص باشد

اما مطبوخ هر چند اطلاق طعام بر او میشود و لکن بجهة کفر به نبوة محمدی و بکتاب الله و بدین اسلام بدلیل خارج او خبیث است زیرا که هر کافر بجهة کفر او خبیث قذر است

و لنع و نحرم آن از کتاب الله همین آیه قبل میحرم علیهم الخبائث است **و اما** نصاری شریک ذوات الخبائث نجس اند پس هر مشرک بعموم نص آیه انما المشرکون

نجس نجس و جنس خبیث است و ذبیح نصاری خاص مرده حرام است بایه وما اهل لغیر الله به و هم غیر خدا ذبح و نحر شده چه نزد ایشان الله نام سه چیز مرکب است و

در مجلدات سابقه در این تفسیر در ذیل هر آیه مقتضی این احکام بالتفصیل ذکر شده و **رساله جواب بالصواب** در حلیة طعام اهل الکتاب خاص در این آیه

طعام الذین اوتوا الکتاب بالانفراد نوشته مطبوع گردیده در هند و ایران و سایر است **بحث عاشر** در اصرهم قرائة اند قرائة ابن عامر تنها اصارهم صیغه جمع

است و **قرائة** باقی قراء اصرهم صیغه مفرد است **ابو علی فارسی** گفته که اصر مصدر واقع بر کثرة میشود مع افراد لفظه قابلیة انواع و اقسام و ضروب عهود مختلفه دارد

لهذا گاه بصیغه جمع مذکور میشود چنانچه در آیه و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم شده و سمع را با افراد آورده مراد اسماع مقابل ابصار هم است **و در** آیه و

تظنون بالله الظنونا در اینجا ظنون را بجمع ذکر کرده **بحث حادی عشر** اصر در لغة بمعنی ثقل و سنگینی بار بسته میباشد در **مصباح** گفته باب اصر از ضرب یصر

از باب او شدید و **حصر** بمعنی و او عام غلیظ در بسته و جمعش اصر چون عرف است **در کشاف** گفته الاصر بکسر الاول الثقل الذی یاصر صاحبه ای یحبسه

من الحراك لثقله وهو مثل لثقل تكليفهم وصعوبته علیهم الاصار بالجمع **و** مراد در اینجا تکالیف شاقه و صعبه بنی اسرائیل میباشد **در لباب التنزیل**

فرموده و المراد من الاصر العهد و المیثاق الذی اخذ علی بنی اسرائیل ان یعملوا بما فی التوراة من الاحکام فکانت تلك الشدائد یعنی در اینجا مراد از اصر عهد و میثاقی

هست که گرفته شد او بر بنی اسرائیل که جمیع آنچه در توراة از احکام کل آن بعمل بیارند پس آن تعمیل باعمال صعبه شاقه را تعبیر باصر کرده شد **اما اغلال** جمع غل

بالضم بمعنی طوق آهن در گردن است **و** جمعش اغلال **بحث ثانی عشر** و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم یعنی و آن نبی امی وضع و تخفیف

میکند یعنی بیاندازد و فرود میآرد از استمرار حرمة اثقال بار های سنگین ایشان که بر سر ایشان بسته شده بود **و** طوقهای در زنجیر تا یکه بآن گردن و دستها و پاهای

شان معقود و مشدود بود **و مراد** از این اثقال و اغلال الزام جمیع آنچه در توراة از احکام شرایع بر ایشان نازل و میثاق همه آن از ایشان گرفته شده بود که اصلا

و ابدا بخلاف آن رفتار و گفتار و کردار الی بقائهم نکرده باشند **اشکال** اگر مراد عمل باحکام و شرایع و توراة بود پس چرا احکام دین را با اصار و اغلال نامیده این

موجب توهین مامور و احکام الهی میباشند **جواب** هیچ قسم توهین باحکام دین توراة عاید نمیشود چه میثاق شدید از یهود بواسطه موسی گرفته شد در تعمیل جمیع آنچه

در توراة با ایشان نازل شده و آن احکام بالنسبة این امت شاق و صعب بوده و بعمل بسته شده بودند که تا مدة بقا خود اصلا و ابدا خلاف و ترک آن نمایند **و** الزام

آنرا مجاز تعبیر باصار و اغلال کرده و باین توهین احکام کتاب الله لازم نمیاید **سوال** این احکام شرایع یهود را که تعبیر باصار و اغلال کرده شد اینها چگونه

و کدام بودند **جواب** بدانکه مفسرین میگویند منهم الزمخشری **و** تبعه او **و** امام رازی و تبعه او **و** ما از **لباب التنزیل** نقل مجتمعه اینها در اینجا میکنیم

والمراد بالاصر هنا العهد والمیثاق الذی اخذ علی بنی اسرائیل ان یعملوا بما فی التوراة من الاحکام فکانت تلك الاعمال شدیدة وصعبة علیهم **و**

الاغلال التی کانت علیهم یعنی ویضع الاثقال والشدائد التی کانت علیهم فی الدین والشریعة ویخففها نبینا **و ذلك** مثل قتل النفس

فی التوبة **و** عدم العفو وعدم اخذ الدیة فی القصاص عمدا او خطاء **و** قطع الاعضاء الخاطئة **و** قرض النجاسة بالبول والغائط عن البدن والثوب

بالمقاریض **و** کون الجنب نجسا الی غسله **و** اخراج الحائض والنفساء من البیت الی خارج البلد **و** کونها نجسة الی طهرها **و** تعیین القصاص فی

و ترك العمل فی السبت **و** ان صلاتهم لا تجوز الا فی الکنائس **و** تحریم اکل العروق فی اللحم **و** تحریم الشحوم الا ما حوت الحوایا **و** احراق الغنائم

و ظهور الذنوب علی ابواب بیوتهم **و** عدم القضاء فیما فاتهم من الاعمال والعبادات **وقیل** کانت بنو اسرائیل اذا قامت الی الصلوة لبسوا

المسوح **و** غلوا ایدیهم الی اعناقهم تواضعا لله تعالی **قال الرازی** فعلی هذا القول الاغلال علی الحقیقة غیر مستعارة **یعنی** مراد از اصر در اینجا

بیان تحمیل اصار و اغلال از تکالیف کبیر بنی اسرائیل عمل آن فرض

اخذ عهد و میثاق

اخذ عهد و میثاق است که از بنی اسرائیل گرفته شده بود که جمیع در توراة نازل شد هیچ چیزی از ان را ترک کرده نشود پس آن اعمال شان شدید
وصعب بر ایشان بود و اما مراد از اغلال ایشان منع و تخفیف اثقال اعمال صعبه شدیده ایشان در شریعة و احکام دین از این امت مرحومه است
مثلا ان چون بجای توبه بر ایشان قتل نفس خود واجب بود و عفو قاتل و عدم اخذ دیت از قاتل عمد و خاطی قطع اعضا قاطع بچشم چشم و بدست
دست و بپای پای و کذا و مجروح هم جراحت جرح و زخم مقابل افاعل او بود و بمقراض قطع گوشت بدن و جامه خود بود بمقراض باعکس که اورا
بول و غایط و منی خود یا غیر میرسد و جنب تا اغتسال نجس است و حایض بمحض ظهور حیض و نفاس دار هر دو را از خانه و بلد اخراج کرده نجس و متروک بودند تا
طهر و طهارة و قصاص واجب عینی بر قاتل هر نوع بود و ترک همه انواع کار و بار معاش و غیر معاش در روز شنبه از صبح تا شام معین بود و غیر از عبادة اله
و ادای نماز با ایشان اصلا جایز و صحیح نبود غیر از کنیس و کنائس معابد و مساجد و بر ایشان گوشت رگ دار خوردن حرام و ممنوع بود و بر ایشان چربی گوشت
با گوشت و بغیر گوشت حرام مگر آنچه با رودهای مذبوحات خاص بوده و بر ایشان احراق اموال غنایم واجب بود و هر کس که گناه میکرد بدروازه خانه او آن گناه
نوشته میشد و از عبادات و اعمال قضا ایشان بود و رازی نقل کرده که بنی اسرائیل وقتی که با دار نماز های قایم میشدند لباس درشت از موی بافته میپوشیدند
و هر دو دستهای خود را با گردنهای خود بطور تواضع برای خدای می بستند رازی در اینجا فرموده بنا بر این قول اغلال بر حقیقة است و بطور مستعار استعمال
نشده و نزد اکثر مفسرین فقالوا شبهت الاحکام الشاقة بالاغلال مجازا الا ان التحریم یمنع من الفعل کما ان الغل یمنع من العمل یعنی احکام
توراة و شریعة آنرا تشبیه داده شد با غلال بطور مجاز نه علی الحقیقة زیرا که تحریم فعلی منع فعل خلاف آن میکند چنانچه غل منع میکند از عملی و فعلی وقیل شبهت
بالاغلال التی تجمع الید الی العنق کما ان الید لا تمتد مع وجود الغل فکذلک لا تمتد الی الحرام الذی نهی عنه و کانت هذه الاغلال والاثقال
فی شریعة موسی فلما جاء خاتم الانبیاء نبی الرحمة نسخ ذلک کله فخفف الله برحمته عن هذه الامة المرحومة و بقولی تشبیه داده شد اثقال
را با غلال چون بسبکه با گردن بسته و جمع شده و بجای دیگر بردن و نهادن ممنوع میباشد همچنین باز منهی عنه دست بسته شد و دراز کردن بسوی او
این اثقال و اغلال در شریعة موسی جاری و ساری بود اما نبی خاتم الانبیاء که رحمة للعالمین است ارحم الراحمین برحمة عامه خود همه آن احکام اثقال
و اغلال را از امت مرحومه آنحضرت منسوخ گردانیده و اعمال خفیفه قلیله بجای آن مقرر کرد و کل خلق دنیا امت آن نبی الرحمة گردید بعض علام الیقین
در اینجا فرموده واعلم ان هذه الآیة تدل علی ان الاصل فی المضار ان لا تکون مشروعة لان کل ما کان ضررا کان اصرا و غلا و ظاهر هذا النص
یقتضی عدم المشروعیة و هذا نظیر قوله علیه السلام لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و لقوله صلعم جئت بالحنیفیة السهلة السمحة وهو اصل کبیر
فی الشریعة و هذا هو قول الرازی ایضا یعنی این آیه دلالة دارد بر اینکه اصل در مضار آنست که مشروع نباشد زیرا که هر چیز در حقیقة ضرر باشد همان اصر و غل
میباشد و ظاهر این نص مقتضی عدم مشروعیة آنست و همین دلیل عقلی نظیر قول پیغمبر است که ضرری و اضراری در دین اسلام نیست و برای قول
آنحضرت که من آمده ام بدین ملة و شریعة سهل و آسان و همین اصل کبیر در دین است اشکال هرگاه اثقال و اغلال از احکام شرایع فی الحقیقة مضار غیر
معقول باشد و هر مضار باید که شریعت نباشد پس این مضار چگونه شریعة الهی برای امم سالفه مقرر گردیده بود جواب چونکه اشخاص ازمنه مختلف
الطبایع والقوی والاحوال بودند و بحسب اختلاف احوال خلق حکم هم عقلا مختلف میباید و میشاید پس احکام توراة بالنسبة امردم اثقال و اغلال و اصار بوده
بل بالنسبة احوال ایشان اخف بوده برای ایشان مقرر گردید و بالنسبة اهل این عصر که ضعیف الاحوال اند آن احکام باین اعتبار آصار و اغلال شمرده شدند لهذا برای امت
اخف از آن مقرر شد و تمثیلش اینکه مثلا یک آدمی در این وقت با یک من ثقیل نیست و همان یک من با دم دیگر اثقل غیر متحمل آن میباشد پس برای اول
متحمل یک من غیر مضر و لا ضرر و برای ثانی اضر است پس بحکم عقلی برای اول حکم اول معقول و برای ثانی آن حکم اول ضرر غیر معقول میباشد تنبیه
این آیه الی قوله و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم نص جلی و اقوی دلیلی و حجتی و برهانی است بر وقوع النسخ توراة و انجیل و کتب ادیان
سلف و ناسخ آن دین اسلام است پس باطل شد قول آنانکه میگویند که در قران دلیلی و حجتی و آیتی نیست بر انتساخ ادیان و کتب سلف اشکال
نسخ حکم سابق از خالق غیر معقول و لا یجوز میباشد چه بتبدیل حکم اول جهل علم تم لازم می آید و آن محال است پس نسخ شرع سابق محال است جواب
اشکال باطل است زیرا که او تعالی عالم ازلی و ابدی بیک حال بلا تغیر است و او تعالی بعلم ازلی خود در اعصار و ازمنه مختلفه متفاوته خلایق را مختلف الاحوال و
القوی والاجسام والامزجه آفریده و در علم ازلی خود برای احوال متفاوته خلق حکم هم متفاوته در اعصار مختلفه موافق مطابق احوال شان مقرر کرده تا بجه

بیان الکلام این آیه و یضع عنهم اصرهم ... نص صریح و قاطع است ... بر دین اسلام و قرآن ناسخ کتب و ادیان سلف

عنوان اوصاف سبعه پیغمبر
احکام امتنان صلعم

درهر ... و ظلم بحق ما نباشد چنانچه طبیب حاذق تبدیل دوا و نسخه و غذا برای علیل حسب معرفت متفاوت حال او میکند و هرگاه در تبدیل طبیب تبدیل دوا و غذا بتو
جا واضح شد پس همین تبدیل بدانکه علیم حکیم است تبدیل تکالیف بندگان مطابق احوال ایشان واجب و نسخ ثابت و اشکال باطل شد والله اعلم **بحث ثالث عشر**
وعزروه **زجاج** گفت که اهل لغت گفتند عزرت فلانا واعزره عزرا بمعنی رددته **و** احسنه **و** لمته **و** بالتشدید **و** نصرته **و** معتمد **در کشاف** گفته
واصل العزر المنع **و** منه التعزير هو الضرب دون الحد لانه منع من معاودة القبيح الا ترى الى تسمية الحد والحد هو المنع يعني اصل منع است لهذا همين باب
تعزير بمعنى زدن كمتر از حد ميباشد زيراكه او مانع از عود بقبيح است **ايا** نمي بيني بسوي تسميه ضرب را بحد چه او منع است از زدن زياده از تعزير بود از برآمدن از مقرر
حد و **پس** بنابراين **سعودی** در تفسير خود فرموده عزروه بمعنی عظموه و وقروه **و** اعانوه بمنع اعدائه عنه وقرئ بالتخفيف **و** اصله المنع **و** منه التعزير
بحث رابع عشر فالذين امنوا به وعزروه ونصروه **بدانکه** هرگاه درين آيه توصيف اين پيغمبر بصفات نه گانه کرد **احدها** برسول اوست يعني
مرسل من الله الى الخلق ومنصوب بمنصب على رسالة الهي ميباشد **ثانيها** بنبي اين وصف رسول يعني ارفع و اعلى مرتبه از کل رسل وکل ختم الى القيمة است
ثالثها امي اين کمال معجزه ذاتي وبدني آنحضرت خاص نيز از کل انبياء و رسل ميباشد و احدي از مرسلين باين اعجاز نباشد سواي محمد بن عبدالله صلعم
رابعها الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل اينهم رتبه و وصف آنحضرت که قبل ايجاد او در کتب منزله بر انبياء اعلام و اخبار باسم سلف و خلف کرده تا
وقر و عظم و اجلال و شوق و ذوق او در کل اسلاف و اخلاف بيفزايد **خامسها** يامرهم بالمعروف **سادسها** ينهاهم عن المنكر اين بيان جلال افعال و اقوال
عرب آنحضرت ميباشد **سابعها** يحل لهم الطيبات **ثامنها** ويحرم عليهم الخبائث اينهم وصف آنحضرت در تقرير و تعيين شريعة او در امت الى القيمة بتحليل
جميع انواع مستلذات طيبه و مشتهيات محللة نفسانيه **و** تحريم جميع اقسام محرمات و مكروهات مضره موذيه في الدنيا والاخرة ميباشد دليل بر تجديد شريعة مطهره او الى القيمة
است **تاسعها** و يضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم اينهم كمال وصف و رتبه او عند الله در تخفيف احكام دينيه و تقرير شريعة مطهره سهله سمحه از اصار ثقيله
و اغلال صعبه شديده براي امة مرحومه دلالة دارد كه آنحضرت ذو الاختيار در تخفيف احكام بوده **و** نيز دلالة دارد كه شريعة آنحضرت ناسخ شرايع اسلاف است تا ترک
و وضع و نسخ احكام اديان سلف كرده **تنبيه** پس از ذكر اين اوصاف جميله جليله كامله رفيعه و عده يامة شعبه او بما بعد اين الى هم المفلحون فرمود **بحث**
خامس عشر فالذين امنوا به پس آنانکه تصديق بآنحضرت کردند و ايمان آوردند باو مفسرين در اين مومنين دو قول دارند **نزد ابن عباس** انه يريد
من اليهود والنصارى مراد ازين خاص از يهود و نصارى اند و بانها وعده اولئك هم المفلحون باين شرايط ميباشد چه ابتداء اين خاص در ذكر انها است
و آخرش هم در ايشان باين شرايط ميباشد **نزد اكثر** عام است از يهود و نصارى كل انواع مشركين و كافرين **و** بنابران پس آنانکه برسول نبي امي ايمان
آوردند باين شرايط تا دم واپسين باقي ماندند همان جماعة رستگار صلاح و فلاح دنيا و آخرة يافته اند **و** ظاهر عموم اولى است **بحث سادس عشر**
وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه يعني آن مومنين بعد تصديق و ايمان بآنحضرت تعظيم و توقير و اعانة و ياوري و يازي بها و كردند و
ميكنند در اشاعت و اقامة دين مبين و منع بكنند از وصول مضرة بآنحضرة و حفظ نمايند شريعت او را از اعداء المشركين در حضور و غياب و پيروي نمايند
نوری را که فرو فرستاده شده با او **مفسرين** در معنی نور و نزول آن وجوه داده اند **اول** مراد از نور منزل قرآن مجيد و فرقان حميد مع نبوة خاتم المرسلين
است چه بيان نبوة آنحضرت و ثبوت آن مع قرآن زيراکه معجزه است و بمعيت معجزه دعوای مدعي نبوة ثابت ميشود **ثانی** نزد بعض الطيبين حکماء
النور جوهر و ضيع بذاته مضيئ لغيره است **تبصره** و قرآن را تعبير بنور کرد لان النور على التعريف المسطور فالقران هو المبني عن كونه ظاهرا بنفسه مظهر الغيبة
او مظهر الحقايق كاشفا عنها لمناسبة الا اتباع يعني قرآن را نور ناميد چه قرآن معجزه است ظاهر است بذات خود که من کتاب منزل الهي ام و مظهر است نبوة محمدی
و احکام الهي و هداية خلق الى نجاتهم و هرگاه لوازم و خواص نور در قرآن ثابت باشد پس باينجهة تسمية آن بنور کرد **يا** تسمية آن بنور کرد زيراکه قرآن مظهر حقايق
و دقايق كلام خالق براى خلايق و كاشف حق و باطل است بمتابعت آن تابع بمقصود و مطلوب ميرسد **پس** بمناسبة آن تسمية آن بنور کرد **ثالث** المراد
بالنور بالقران **و** سمى القران نورا لانه يستنير قلب المتقي فيخرج به من ظلمة الكفر الى نور الايمان **و** من الشك والشبهة والجهالة والضلالة الى
ضياء الحق والايقان يعني مراد بنور قرآن است **و** نام نهاد قرآن را بنور چه بآن روشني مي يابند و منور ميشوند قلوب خدا ترسان و عاقبت انديشان و فكر كنندگان
پس بر مي آيند بآن از تاريكي كفر و شرك بسوی نور ايمان **و** از شكوك و شبهات و جهالة و ضلالة بسوی روشني حق و علم و يقين **و** اين هر دو وجه متقاربا
اند **ثالث** يجوز ان يكون معه متعلقا باتبعوا اى واتبعوا القران المنزل مع اتباعه صلعم بالعمل بسنته وبما امر به ونهى عنه **او** اتبعوا القران كما اتبعه

در بیان وجوه تسمیه قرآن بنور

مصاحبین له فی اتباعه جایز است لفظ معه متعلق بجمله اتبعوا باشد پس معنیش آنکه متابعت وپیروی مینمایند قرآن منزل را مع پیروی آنحضرت صلعم در عمل بسنت او
وآنچه امر بان ونهی ازان نماید **رازی** فرموده واتبعوا النور الذی انزل معه وهو القرآن **وقیل** هو الهدی والبیان والرسالة **وقیل** هو الحق الذی
بیانه فی القلوب کبیان النور **رابع** در واتبعوا النور معناه القرآن الذی هو نور فی القلوب کما ان النور ضیاء فی العیون ویهتدی به الخلق فی امور
الدین واحکامه کما یهتدون بالنور فی امور الدنیا یعنی قرآن نور الهی در قلوب مومنین است چنانچه نور روشنی است در عیون **و** هدایة مییابند بان خلق
در امور دین واحکام رب العالمین چنانچه هدایة مییابند بنور در امور دنیا **خامس** در سوره مایده خالق یاد کرده آنحضرت را بنور فی قوله قد جاءکم من الله
نور وکتاب مبین وکتاب را عطف بر نور کرده **و** ما بین معطوف علیه ومعطوف مغایره لازم است **پس** ثابت شد که نبوة ختمی مرتبت هم نور الهی مرسل ومنزل
باکتاب الله الی الخلق است **پس** بنابرین هردو آیه باهم تطابق وتوافق دارند یعنی نبوة آنحضرت **و** کلام الهی هردو نور الهی منزل من الله الی الخلق اند **پس**
بمتابعه این هردو نور معا یعنی قرآن ونبی کریم من الله بخلق آمده مستنیر ومستضیء میشوند تا حق از باطل بایشان واضح میگردد **اشکال** الذی انزل معه یعنی
مع الصاق دارد **و** کانه معلوم ومشهود برای العیون است که قرآن مع محمد صلعم از سما رسیده وبا محمد ملصق بود **بل** قرآن مع جبرئیل فرود آمده اینگونه صحیح میشود
جواب اول قیل معناه انه انزل مع نبوته لان نبوته ظهرت مع ظهور القرآن لان استنبائه کان مصحوبا بالقرآن مشفوعا به بقولی معنیش آنکه قرآن
مع نبوة آنحضرت منزل گردیده چه نبوة آنحضرت ظاهر شد مع ظهور قرآن **و** قرآن معجزه آنحضرت است مع بیان نبوة واوصاف او **قاله** الزمخشری وهمین قول
رازی است **جواب ثانی** شیخنا الطبرسی فرموده در الذی انزل معه ای انزل علیه **و** قد یقوم لفظ مع مقام علی کما یقول علی مقام مع یعنی مع در اینجا
بمعنے علیه چه گاهی لفظ مع قایم مقام علی میشود چنانچه گاهی علی بمقام مع قایم میشود **جواب ثالث** قیل معناه انزل فی زمانه وعلی عهده **بقولی** مع
در اینجا بمعنے فی هست یعنی در زمان وعهد او آمده **اقول** اول بلا تکلف اقوی مطابق بظاهر مشهور است ثم الله اعلم **بحث سابع عشر** اولئك هم المفلحون
اینو عده قطعی بنتیجه بینی اتی است که انانکه از امم وجمیع اصناف واقوام بنی آدم بعد تصدیق وایمان برسالته وحفاظته ویاری آنحضرت حرو ند رحمة عامه مخصوص
ایشان در دنیا ودر آخرة ایشان مخصوص فلاح یافته فایز بنجاة ابدی وبجنت سرمدی میباشند **سوال** درین خلافی وشکی در اهل اسلام نیست که هرکس
که بعد کمال تصدیق وایمان بکتاب وبدین ختمی مرتبت از دنیا رفته او فلاح یافته وفایز شده **ایا** سابقین این است چون صحابه افضل واعلی اند یا غایبین
از آخرین این است اعلی وافضل اند **جواب** دران سه قول اند **قول اول** بمصداق ومنطوق ظواهر آیات چون السابقون السابقون اولئك المقربون
عموما دلالة بر افضلیت واقربیت ایشان عند الله میباشد **و** همین قول مختار اکثر است **قول ثانی** بعد از موت پیغمبر آخرین این است الکمل فی الایمان
وافضل واکمل از متقدمین مومنین مصدقین اند **و** برا بهم ایات قرآن **و** صحاح احادیث بطرق خاصه وعامه ناطق اند **اما از جمله ایات** آن
آیات ابتدای سوره بقره است الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقنهم ینفقون الی قوله تعالی اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم
المفلحون خالق در اینجا مدح اتم واتم کرده بانانکه تصدیق نمایند وایمان بغیب بیارند بعد فقد پیغمبر وبعد زمان ازو در آخر واولئك هم المفلحون وعده حتمی
باینها داده **اما** سبب تفضیل وترجیح ایمان ایشان باینجهة که ایشان بعد موت پیغمبر وبغیر معاینه نزول وحی وبغیر مشاهده اعجاز در حالة غیاب بغیب تصدیق
کردند وتصدیق ایشان بعد موت نبی وبعد زمان صاحب وحی بکمال درجه ایمان آوردند وتصدیق کردند بنحویکه اصلا تزلزل وشک وریب بل رفع آن
بدلایل کردند **پس** بالضرورة ایمان ایشان اکمل وافضل واعلی وارجح است عقلا وسمعا از آنکه نبی ووحی ونزول کتاب وملك ومعجزه را دیده اند **از**
صحاح احادیث متفق خاصه **و** عامه مرویست که مخاطب بصحابه پیغمبر صلعم فرموده ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا الملائکة فقال صلعم ومالهم لا یومنون
وهم عند ربهم قالوا فالنبیون قال صلعم ومالهم لا یومنون والوحی ینزل علیهم قالوا نحن قال صلعم ومالکم لا تومنون وانا بین اظهرکم قال
فقال رسول الله صلعم ان اعجب الخلق الی ایمانا لقوم یکونون من بعدی یجدون صحفا فیها کتاب یومنون بما فیها رواه شیخنا فی ......
یعنی ای صحابه کدام جماعة خلق نزد شما عجیب تر است از روی ایمان **صحابه** عرض کردند ملایکه **پس پیغمبر** ایشان فرمود که اینها چرا ایمان نیارند چه ایشان نزد پروردگار
خود اند **صحابه** عرض کردند پس انبیا میباشند **پیغمبر** گفت چه مانع هست ایشان را از ایمان وچرا ایشان ایمان نیارند بحالیکه وحی الهی بایشان هر ساعت
شب وروز بمدة العمر میرسد **صحابه** گفتند ما صحابه میباشیم **پیغمبر** گفت چگونه ایمان شما اعجب باشد وشما ایمان نیارید چه پیش روی شما من پیغمبر شما
صاحب الوحی والاعجاز موجود وظاهرم **پس پیغمبر** فرمود بتحقیق اعجب الخلق بسوی من از روی ایمان هر آئینه قومیست که بعد من میباشند مییابند صحیفه را

جواب اشکال در الذی انزل معه ومعنی آن ۱۲

جواب سوال در بیان مومنین که افضل است ایمان مومنین که بعد زمان پیغمبر اند ۱۲

و بدان نوشته می بینند و ایمان می آرند بجمیع آنچه در آن نوشته میباشد و همین را در **مجمع** و **مشکوة** وغیرها از فریقین روایه کرده‌اند در **دلایل النبوة**
بیهقی روایة کرده النبی یقول انه سیکون فی آخر هذه الامة قوم لهم مثل اجر اولهم یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقاتلون اهل الفتن **و**
رواه فی المشکوة عنه یعنی پیغمبر فرمود که زود میباشد در آخر این امت قومیکه مرایشان را اجر مثل اولین از صحابه میباشد ایشان امر بمعروف و نهی از منکر و
مقاتله با اهل فتن و فساد و ضلال میکنند **احمد حنبل** از ابو امامه باهلی روایة کرده ان رسول الله قال طوبی لمن رانی وطوبی سبع مرات لمن لم یرنی
وامن بی یعنی بتحقیق پیغمبر فرمود خوشا حال یکبار آنانکه مرا بعیون الراس دیده ایمان آورده **و** خوشا حال مر آنانرا که مرا ندیده و ایمان بمن آورده **در مشکوة**
مرویست ابو عبیده جراح عرض کرده یا رسول الله احد خیر منا اسلمنا وجاهدنا معک قال نعم قوم یکونون من بعدکم یومنون بی ولم یرونی
و رواه احمد **و** الدارمی یعنی ای پیغمبر هیچکسی از ما بهتر است که ما اسلام آوردیم و جهاد بمعیت تو کردیم پیغمبر فرمود آری قومیکه میباشد بعد شما صحابه ایمان بیارند
بمن و حال آنکه ندیده باشند مرا **و** این احادیث وغیرها صریح اند آنانکه ایمان بغیب بعد پیغمبر بیارند ایشان ارجح و افضل از صحابه می باشند چه ایشان در غیاب بغیر رویة
نبی و بغیر معاینه اعجاز ایمان آورده‌اند **قول ثالث** آنکه ایمان دو طایفه خاص ارجح از صحابه است **احدهما** آنانکه در بدایة دعوای نبوة بعد تصور تصدیق
کرده‌اند و ایمان آورده بر معاونة و مناصرة نبی و متابعت او مرده‌اند البته ایمان ایشان ارجح و افضل و اعلی است از کسانیکه بعد کمال نبوة و بعد ثبوت آن ایمان
آورده‌اند **و** ان السابقون السابقون مراد همان مردم‌اند نه کل صحابه چه در آن وقت کل دنیا کافر و تکذیب پیغمبر مرید قتل آنحضرت بودند **پس** سابق سابقین از مردان
علی **و** از زنان خدیجه کبری زوجه پیغمبر **و** زید بن حارثه بودند **و** بر این احادیث کثیره متفق علیه است وارد و بر آن جماعتی از صحابه‌اند **ثانیهما** مومنیکه بعد مرگ
پیغمبر بغیب ایمان آورده‌اند **پس** هر قدر تجدد بعد زمان میباشد ایمان ایشان ارجح و افضل از متوسطین صحابه است **و** همین قول جمهور محققین **و** همین نزد
احقر اقوی است ثم الله اعلم

قوله تعالی

قُلْ يٰاَيُّهَا النَّاسُ اِنِّىْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ جَمِيْعَا ۨ الَّذِىْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۚ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْىٖ وَيُمِيْتُ ۖ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ النَّبِىِّ الْاُمِّىِّ الَّذِىْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمٰتِهٖ وَاتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ ترجمه این آیه

بگو تو یا محمد بر سبیل عموم ای همه قوم و اصناف مردم بدرستی و تحقیق من فرستاده خدایم بسوی همه شما بنی آدم نه مخصوص بطایفه غیر طایفه آن خدائیکه مر او راست
ملک آسمانها و زمین و بادشاهی و تصرف و تدبیر و تنظیم در آنها نیست هیچ قسم و جنس الهی معبود و مستحق عبادة سوای ذات واحده مقدسه منزهه او تعالی که مرده را زنده میکند و
زنده را میمیراند پس ایمان بیارید بخدائیکه وصف او را شنیده بید و ایمان بیارید برسول فرستاده او را که رفیع المراتب نزد خدا صاحب الاعجاز و العلم المحیط است
مع ناخوانی و نانوشتنی او آن پیغمبریکه بذاته خود او ایمان وارد و آورد و بیگانگی و وحدانیت ذات و بصفات کمال و جلال او سبحانه و بسخنهای و بکلام فرستاده او
بر جمیع انبیاء و مرسلین و پیروی کنید آن پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید در جمیع اقوال و افعال او تا شما راه راست الی الحق سبحانه بیابید و بسوی او تعالی برسید **و**
در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** نصب جمیعا بر حال از خطاب الیکم جمیعا **و** عامل در حال معنی فعل در رسول الله هست **بحث ثانی**
لفظ جمیعا کلمه تاکید برای عدد مذکور در ما قبل یعنی هر فردی از عدد جمع مجتمع شده و حاصل شده میباشد **از ابن السکیت** نقل کرده‌اند از جمع یجمع جمعا و جمیعا
فهو جامع و کذا مجموع مراد بآن حصول و وصول کل عدد و افراد جنس یا نوع میباشد کما فی قولهم جاء القوم جمیعا ای مجتمعین ای ما بقی منهم احد فمعناه جاء
کل واحد من القوم جمعا و اجتماعا و ما تاخر منهم احد **و** یقال بالاعراب الثلثة مطابقا للمؤکد بر یقولهم جاؤا اجمعون **و** رایتهم اجمعین **و** مررت بهم
اجمعین **و** جاؤا باجمعهم بفتح المیم **و** قبضت المال اجمعه و جمیعه فیؤکد به کما یعدد و کما یصح افترانه حسا و حکما **در صحاح** گفته اجمع هم تاکید
محض است کما تقول اخذت حقی اجمع فی توکید المذکر وهو توکید محض **و** کذلک اجمعون **و** جمعاء **و** جمع **و** اکتعون **و** ابتعون لا تکون تاکیدا

ولا یبتدع ولا یجابر به ولا عنه ولا یکون ناعلا ولا مفعولا **بحث ثالث** در وجه اتصال این آیه با ماقبل دران دو وجه است **احدهما** هرگاه بالا وجوب
موسی فرمود که این رحمت واسعه مراستحق نمیشود مگر امت مرحومه بسبب اتقا و پیروی ایشان رسول نبی امی پس هرکس که رفتارش وکردارش چنین باشد برای رحمة
من مکتوب میشود **پس** اینجا متصل بان امر کرد رسول امی خود را که ابلاغ کن واطلاع بنی آدم کن که من آن رسول نبی امی مرسل بسوی کافه بنی بشر شده ام **ثانیهما**
هرگاه در بالا خالق ذکر اوصاف آنحضرت کرد که چنین و چنان میباشد **پس** در اینجا بعد مجی آنحضرت امر کرد آنحضرت را که آن رسول موصوف منم بسوی کافه بنی
بشر مبعوث من الله گردیدم ایمان بمن بیارید تا هدایت بیابید **بحث رابع** قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا خطاب قل خاص کسی مرتبت محمد
بن عبد الله است بوجوب فوری علینی یعنی بگو تو یا محمد مقولش مابعدش میباشد ای مردم وای اولاد آدم از مرد وزن در هر عصر الی القیمة بدرستی و تحقیق بآب
و شک من پیغمبر خدا و فرستاده شده بسوی شما همه شما جمعی **منهم** امام رازی نیشاپوری رحمه او گفتند وقال طائفة من الیهود یقال لهم **العیسویة** وهم
اتباع عیسی الاصفهانی ان محمدا رسول الله صادق مبعوث الی العرب خاصة غیر مبعوث الی بنی اسرائیل یعنی طایفه عیسویه از یهود که اتباع عیسی
اصفهانی اند اینها میگویند که بتحقیق محمد رسول خدا صادق است چه او مبعوث خاص باقوام عرب شده وبسوی بنی اسرائیل مبعوث نیست **نزد اهل اسلام**
قول اینها لغو و باطل محض است بچند دلیل **اول** بعمومیت آیات قرآن **منها** وما ارسلناك الا کافة للناس یعنی وما نفرستادیم ترا برسالة خود مگر بسوی کافه مردم
و کافه یعنی جمیع ناس باشد **و** ناس اسم جنس بنی آدم از مرد وزن دنیا باشنده روی زمین است **منها** خود این آیه که در ذیل تفسیرش میباشیم **ثانی** خطاب ندا
یا ایها الناس ومخاطب این عقلاء مکلفین کل روی زمین از مرد وزن از سیاه و سفید و خطابات الهی با اهل هر عصر ممتد وجمیعا و بتقدیر مخاطبیا و مراد هر فرد بشر است
چون یا زید و یا بکر و یا عمرو یا هند و یا زینب انا رسول الله الیك میباشد **ثالث** آنکه لفظ ناس اسم جنس کل آل واولاد و ذریة و نسل آدم و حوا از مرد وزن وصغیر
وکبیر را شامل است **و** قاعده کلیه اهل عربیت است که بر اسم جنس اگر الف ولام استغراقی داخل شد حاوی وجامع جمیع افراد واقسام وانواع واجزاء
آن جنس میشود **رابع** انی رسول الله الیکم جمیعا بعد خطاب الیکم لفظ جمیعا تاکید آمد و دلیل صریح است که آنحضرت مبعوث و مرسل بسوی کافه و کل بنی آدم
تا قیمة شده **خامس** بتواتر کالنار معلوم است که آنحضرت از بدایت الی عمره مدعی بود که من مبعوث بسوی کل عالمیان بنی آدم **و** بنی الجان الی القیمة گردیده ام
پس بنا بر این **اما** ان یقال انه کان رسولا حقا **و** ما کان کذلك **فان کان** رسولا حقا امتنع الکذب علیه و وجب الجزم بکونه صادقا بکل ما یدعیه
فلما ثبت بالتواتر وبظاهر هذه الآیات انه کان یدعی وانما کونه مبعوثا الی الخلق وجب کونه صادقا فی هذا القول ایضا لا ببعضا دون بعض فبطل زعم
من یقول انه الرسول الی العرب خاصة دون غیرهم للتناقض فیه حاصل آنکه بقول اعم هرگاه آنحضرت رسول صادق است پس باید که در کلمایدعیه صادق وجوبا
وقطعا باشد **و** بدعوای آنحضرت هم متواتر معلوم است که وا یا مدعی بود که من مرسل الی کل الخلق اجمعین ام وقرآن هم مصدق اوست در این دعوا پس او قطعا وجزما
رسول الی الکل تا قیمة است **والا** تناقض و تعارض در قول زاعم که او رسول عرب خاص است لازم میاید این قول واجب البطلان است **پس** بطلان قول
که رسول است الی البعض رسول الی کل الخلق اجمعین تا قیمة واجب و ثابت شد و هو المطلوب **بحث خامس** در این شکی نیست که این آیه و آیات آخر و دعوا
آنحضرت کما قال دائما انی بعثت الی الاحمر والاسود بخبر متواتر نیز ثابت شد که آنحضرت رسول مرسل الی کل بنی بشر تا قیمة است **و** **اما** این تعمیم تخصیص یافته
وآن چیست **یا** مخصص قطعی ندارد ولهذا بر عمومیت خود این آیات باقی است دران دو وجه اند **اولهما** نزد آنکه بالجمله تخصیص یافته او ثبت که خطاب یا ایها الناس
خاص به مکلفین عقلاء بالغین است و در الناس اطفال صغار **و** مجانین **و** اموات **و** نائمین قطعا داخل نیست زیرا که اینها غیر مکلف خارج از این عموم عقلا و سمعا
اند **اما سمعا** خبر متواتر از ضروریه دین این نبی امی است **قال** علیه وآله السلام رفع القلم عن ثلث عن الصبی حتی یبلغ وعن النائم حتی یستیقظ
و عن المجنون حتی یفیق **و** **روی** عن قوم حتی یبلغ ویعلم بنو ند یعنی از امت مرفوع القلم سه کس اند **یکی** طفلیکه نابالغ باشد تا بلوغش **و** از نائمیکه بیدار
میشود **و** از مجنونیکه افاقه تام یابد شود **و** از قومیکه با اینها نبوة و رسالة رسول نرسیده باشد همه اینها غیر مکلف خارج از خطاب این آیه اند **پس** تخصیص یافته باالجمله
شد **جواب اول** بر این اشخاص لغة و شرعا لفظ ناس اطلاق میشود بلا نکیر **اما** تکلیف با اینها عاید نمیشود بوجود اعذار اینها **و** بعذر عارضی خارج از
اطلاق ناس و امت از بعثت پیغمبر الیهم نمیشوند زیرا که تکلیف با ایشان بعد زوال عذر عاید میشود هر چند با بینحاله الحال قابل تکلیف نباشند ولکن در
واقع لفظ ناس شامل بان طوایف است **جواب ثانی** علی قول او سلمنا که طوایف مزبوره از جمله مکلفین نیستند **پس** باز هم تعمیم ثابت و اشکال ساقط
است زیرا که بر اینها هرگاه لفظ ناس قطعا اطلاق نمیشود پس در حکم بهایم اند و بهایم خلاف نوع انسان مکلف مجازا است **وجه ثانی** نزد آنکه آیه

ایا ان رسول الله الیکم جمیعا / ابار عمومیت با قیست یا / تخصیص یافته و دران دو / قول دارند

الی العرب است ۱۳

عام ہست تخصیص اصلاً نیافته پس نزد ایشان ندا و خطاب مستلزم نیست که بمحض ندا و خطاب عامل التکلیف لفوریا باشد و تاخیر بیان التکلیف نزد جمعی از
ایشان جایز بل واقع ہست و جمعی منهم الرازی نیشاپوری از مقلدین او گفتند و من الناس من انکر القول بدخول التخصیص فی هذه الآیة بوجهین
اما الاول فتقریره قوله تعالی یا ایها الناس خطاب وهذا الخطاب لا یتناول الا المکلفین و اذا کان کذلک فالناس الذین دخلوا تحت آیة
یا ایها الناس عام دخله التخصیص نه مبعوث الی عقلاء المکلفین و غیرهم ما کانوا من الناس و اینوجه بلا تفاوت جواب ثانی ہست و اما الثانی فلانه
یبعد جداً ان یقال حصل فی طرف من اطراف الارض قوم لم یبلغهم خبر ظهور محمد و معجزاته و شرایعه و اذا کان کذلک کان مستبعداً لم یکن بنا
حاجة الی التزام هذا التخصیص انتهی یعنی اگر تسلیم شود که قومی در طرفی از اطراف کره زمین بوده باشد که بایشان صیت نبوة و اعجاز و شریعة او نرسیده چون اهل امریکه
مع استبعاد آن ما را حاجت نیست که با التزام تخصیص کنیم اقول ما در مجلدات سابقه تکلیف اهل امریکه و حصول کیفیت قبله ذکر کردیم حاجت اعاده آن نیست اشکال
قوم یاجوج و ماجوج آیا ایشان مکلف اند یا غیر مکلف و اگر ایشان مکلف اند پس ایشان اینوقت بر چه ملت اند یا بایشان دعوة اسلام رسیده و اگر رسیده چگونه رسیده
چه ایشان مصدود وراء السد اند جواب متکلمین اسلام در ایشان دو قول دارند قاضی القضاة در اینقوم یاجوج و ماجوج هر دو احتمال تجویز کرده
احدهما قال ان لا یکون مکلفین اصلاً لانهم کانوا مفسدین فی الارض کالبهائم المفسدة فی الارض احد الاحتمالین آنکه ایشان هر دو فرقه در اصل مکلف
نیستند چه ایشان علی الدوام مفسد در ارض اند چون بهایم مفسده فی الارض ثانیهما یحتمل ان یکونا مکلفین وقد بلغتهم دعوة نبینا ص بان یقربوا من
الامکنة التی یسمعون فیها کلام من هو وراء السد انتهی احتمال ثانی آنکه آن هر دو قوم مکلف باشند بتحقیق بایشان دعوة اسلام رسیده باینطور که ایشان قریب
بان اماکن و املاک اسلام که در آن میشنوند کلام آنانکه خلف و ورای سد ساکن اند چون اذان صلوات خمسه و قال بعضهم یجوز ان یکون فی بعض البقاع
من لم یبلغه دعوته علیه السلام و صیت رسالته فلا یکون هو مکلفاً بشریعته یعنی بعضی تجویز کرده اند که جایز است که در بعضی بقعات ارض بعضی اشخاص
باشند که بایشان صیت و دعوة پیغمبر ما نرسیده باشد پس اینچنین اشخاص مکلف بشریعة آنحضرت ص عامل باعمال اسلام و احکام آن نباشند پس یاجوج و ماجوج هم غیر
مکلف باشند چه بایشان دعوة اسلام نرسیده و این قول مختار اکثر است در شرح تجرید آیة الله الحلی ره فرمود و عندی ان المراد بذلک ان کان عدم
تکلیفهم مطلقاً سواء بلغتهم بعد ذلک الدعوة ام لا فهو باطل قطعاً لما بیّنا من عموم نبوته علیه و آله السلام و ان کان المراد انهم غیر مکلفین ما داموا غیر
عالمین فاذا بلغتهم الدعوة صاروا مکلفین بها فهو حق یعنی نزد من اگر مراد بان اینست که ایشان اگر غیر قابل تکلیف بالذات اند مطلقاً پس مکلف نیستند خواه بایشان
دعوة بعد استحالة برسد خواه نرسد این باطل است قطعاً زیرا که ما بیان کردیم عمومیت نبوة آنحضرت را و اگر مراد اینست که ایشان غیر مکلف اند مادام که غیر عالم باشند
باحکام اسلام پس وقتیکه بایشان دعوة اسلام و احکام آن رسید پس در آنوقت مکلف گردیدند پس این حق و صحیح است اقول توجیه آیة الله خالی از قوت
نیست بل اقوی در باب یاجوج و ماجوج است تذکره همین دلیل کافی در اهل امریکه هست که واجب نیست که دعوة رسول و تکلیف کل احکام او
بهر فردی از بنی آدم در کل اقطار ارض بمحض ابعاث او و ریک آن برسد چه اینحالة ممتنع است پس اهل امریکه را وقتیکه صیت و دعوة اسلام و احکام شریعت او
بعض آن رسید پس از آنوقت مکلف بان تکلیف گردیدند پس اعتراض معترضین در عدم بلوغ دعوة الی حین [illegible] باطل گردید سوال قوم یاجوج
و ماجوج بنی آدم اند یا غیر آدم بر اول آیا عقلی و شعوری دارند یا ندارند و اگر عقل و شعور و فهم دارند پس لابدا بایشان تکلیف الهی رسیده باشد
و کیفیت رسیدنش معلوم و ثابت نیست و بر ثانی اگر غیر بنی آدم اند پس آیا از بنی الجان اند یا نه بل محض حیوانات بهایم و اگر از بنی الجان اند پس بسوی
قوم جن هم این نبی مبعوث گردیده و ایشان هم چون آدم مکلف اند لقوله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و قل اوحی الیّ انه استمع نفر من الجن
جواب در این مفسرین و محدثین عامه و خاصه خلاف بود و قول دارند احدهما ذریة آدم بنی بشر بعضی ایشان صورة بهایم سیرت و طبیعة چون مجانین و نواحی
جبال مردم سودانی لا یفهم ولا یشعر اند کعب الاحبار گفته هم نادرة من ولد آدم و ذلک ان آدم احتلم ذات یوم و امتزجت نطفته بالتراب فخلق
الله من ذلک الماء والتراب یاجوج و ماجوج فهم متصلون بنا من جهة الاب دون الام یعنی این قوم یاجوج و ماجوج نادر از اولاد آدم اند چه روزی
آدم محتلم شده منی او بزمین افتاد و آن منی و خاک باهم آمیخته هر دو قوم آفریده شدند پس ایشان بما متصل از جهة پدر بغیر مادر اند مجلسی ره و بعض علما این
خبر را مستبعد دانستند ثانیهما این هر دو قوم غیر بنی آدم و غیر بنی الجان نوع حیوانی بعض ایشان هیکلی و شکل انسانی چون انسان آبی و وحشی جنگلی لا یشعر
ولا یفهم میباشند و حدیث در معاد بحار منقول از ابن عباس ہست قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن الخلق فقال ع خلق الله الفاً و مائتین

فی البر و الفا

فی البر والفا و مائتین فی البحر و اجناس بنی آدم سبعون جنسا و الناس ولد آدم ما خلا یاجوج و ماجوج یعنی حضرت امیر علیه السلام در جواب سایل فرمود که خدا خلق کرد
یک هزار و دو صد مخلوق را در زمین و یکهزار و دو صد را در بحر و اجناس بنی آدم هفتاد جنس اند و ناس کلا اولاد آدم اند سوای قوم یاجوج و ماجوج و مجلسی
فرموده و یمکن حمل هذا الخبر علی ان المعنی انه لیس غیر الناس من ولد آدم ما خلا یاجوج و ماجوج فانهم لیسوا من ولد آدم انتهی و اما بالاستقلال
تفصیل جزو کل از مجلد ثانی **غایت المقصود** قرة العین مولوی **سید علی حایری** یا باب در نبوة بحار و حق الیقین عربی و فارسی
آخر فرمود و لعدم ورود تفصیل احوالهم فی الاحادیث المعتبرة اکتفینا بما ذکرنا فلا بد من الایمان بوجودهم مجملا و خروجهم قریبا من القیمة و من سد
ذی القرنین و کلما ورد فی القرآن و لا یلتفت الی کلام الملاحدة و ان تادقو شبهاتهم و لا یحتاج الی تفحص الجزئیات یعنی بجهت عدم ورود تفصیل
احوال اینها احادیث صحیحه معتمده اکتفا کردیم بهمین مذکور و اما لابد هست از تصدیق و ایمان بوجود این قوم اجمالا و بخروج ایشان قریب بقیامت و از تصدیق بسد
ذو القرنین و بکل آنچه در قرآن وارد است و اصلا التفات بکلام ملاحده و شبهات زنادقه کرده نشود و حاجت نیست بسوی تفحص جزئیات این **بحث**
سادس در این شکی نیست که محمد بن عبد الله خاتم الانبیا بنبوة عامه الی جمیع الناس تا قیامت مبعوث شده و آن بقرآن قطعا ثابت است و هکذا بقرآن و صحاح
احادیث ثابت است که آنحضرت الی بنی الجان کلهم نیز مبعوث است **سوال** آیا آنحضرت مبعوث الی الانبیاء کلهم بوده باینمعنی که میثاق نبوة آنحضرت از انبیا
هم گرفته و ایشان هم ایمان و تصدیق داشتند یا نه و اگر اخذ میثاق نبی امی از کل انبیا گرفته پس در کجا این واقع و حاصل شده آیا دلیل عقلی بر آنست
یا نقلی **جواب** چند آیات قرآن و احادیث کثیره بطرق عامه و خاصه وارد است که از جمیع انبیا میثاق نبوة آنحضرت و تصدیق بولایة و امامت ائمه اثناعشر
عترة طاهره آنحضرت گرفته شده منها و اذ اخذ الله میثاق النبیین الی قوله ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی
ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین منها فاسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثتم یعنی ای محمد بپرس از
انبیاء مرسلین ما که قبل از تو برسالة فرستادیم که بر چه شما مبعوث شدید در احادیث کثیره خاصه و عامه که در **غایة المرام** اکثر از ابا الاسانید جمع نموده
فقالوا علی الهیة ربک و نبوتک و ولایة اخیک و ابن عمک علی پس همه انبیا در جوابش گفتند بر تصدیق ربوبیت پروردگار تو و بر اقرار بنبوة تو و بر امامت و ولایة
برادرت و پسر عمت علی ابن ابیطالب و باید ذر فی قوله الست بربکم قالوا بلی انت ربنا و محمد نبینا و علی امیرنا و اماما منا و از اینجا چند حدیث در مسند
احمد و مشکوة آورده اند که عمر وقتیکه گفت که این صحیفه منتخبه از کتاب یهود است آیا تو اجازت میدهی در داخل آن در اسلام پیغمبر فرمود در جواب عمر
انتهوکون یا بن الخطاب و الله لقد جئتکم بیضاء نقیة لو کان موسی فی حیوته ما وسعه الا اتباعی و برای همین عیسی باقتدا مهدی نماز در
جماعت ادا میکند و انکار برای همین میکند از امامت خود کما قال کیف انتم اذا نزل عیسی بن مریم فیقول امیرکم تعال صل بنا فیقول لا انما بعضکم علی بعض
امراء تکرمة من الله لهذه الامة آورده مسلم و الترمذی وغیره و فی آخر و یقول لا و امامکم منکم **سوال** این اخذ میثاق از کل کجا اخذ شده این خلاف
واقع ممتنع و محال عقلی ثابت است و اگر در غیر این دنیا واقع شده او کدام وقت و کدام مکان بود آیا او حجه بر خلق میشود یا نه **جواب** در این چهار وجه وارد
وجه اول در عالم ذر این میثاق از انبیا علیحده و از کافه امم علیحده اجتماعا اخذ شده وقتیکه از ظهر آدم ذریة او را بصور ذر برآورده و او فرمود الست بربکم فرمود
انبیا و کافه امم در جوابش گفتند بلی انت ربنا و محمد نبینا و علی امیرنا **وجه ثانی** در عالم ارواح قبل ایجاد ابدان ایشان دو هزار سال از ارواح این میثاق
گرفته کما روی ان الله قد خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام فقال الست بربکم قالوا بلی انت ربنا و محمد نبینا و علی امیرنا **وجه ثالث** لیلة المعراج زیر
درخت سدرة المنتهی در فلک چهارم ارواح انبیا مع اجساد هم برای ملاقات آنحضرت جمع کرده بود خطاب فاسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثتم
از جانب الهی آمده در جواب آنحضرت همه انبیا یکدفعه علی نبوتک و امارة اخیک علی عرض کردند **وجه رابع** نزد جمهور محققین اعلام است این میثاق
الهیة و نبوة خاتم النبوة و امامت شاه ولایة در دنیا از هر نبی در هر عصر خود بواسطه وحی گرفته شده و نیز هر نبی از امت خود این میثاق گرفته و بامت خود خبر
بعثت نبی امی و امامت علی و ائمه احد عشر بلا فصل تا قیامت داده و اوصاف اینها بیان فرموده چنانچه از همین آیه مزبوره یجدونه مکتوبا عندهم بتوریة بعض
قرآن واضح شده پس در لیلة المعراج تحت درخت سدره کسب خطاب فاسئل من ارسلنا الخ از انبیا پیغمبر ما ابلاغ امم ایشان دریافته **تنبیه** بنا بر این حجیة
این میثاق بلا اشکال حجة صحیحه بر انبیا و امم ایشان ثابت میباشد و همین مذهب علم الهدی سید مرتضی و شیخ الطایفه طوسی و شیخ ابو الفتوح رازی و شیخ
طبرسی و مجلسی نیز از شیخ مفید از طایفه امامیه میباشد **بحث سابع** هرگاه عمومیت نبوة ختمی مرتبت از این آیه و آیات اخر و احادیث متواتره وسل گردید

آنحضرت بسوی کافہ بشر ثابت شدہ پس رسول امی مخصوص باین رسالت الی الکل بودہ **پس آیا** انبیاء سابقین بدلالۃ این آیہ و احادیث کثیرہ دلالۃ قطعیہ دارند کہ کل انبیاء
از عیسی الی آدم احدی مبعوث الی کل الانس و الجن نبودند بلکہ از ایشان ہر یکے مبعوث الی قومہ و الی اہل لسانہ بقولہ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومہ بودند و
ارسلنا نوحا الی قومہ ھکذا تا عیسی چہ موسے و عیسی ہم خاص بقوم خود بنی اسرائیل خاص مبعوث بودند بنص توراۃ **و** انجیل **و** قرآن بچند دلیل **اول** ہمین آیہ
ان رسول اللہ الیکم جمیعا **ثانی** و ما ارسلناک الا کافۃ للناس **ثالث** بایہ و اذ اخذ اللہ میثاق النبیین الی قولہ ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
الا **رابع** انا سمعنا نفر من الجن الخ **و اما از احادیث صحیحہ** متفق علیہ روی جابر قال رسول اللہ اعطیت خمسا لم یعط مثلھن احد قبلی کان کل نبی
یبعث الی قومہ خاصۃ **و** بعثت الی کل احمر و اسود **و** احلت لی الغنائم و لم تحل لاحد قبلی **و** جعلت لی الارض طیبۃ و طھورا فایما رجل ادرکتہ الصلوۃ
صلی حیث کان **و** نصرت بالرعب علی العدو بین یدی مسیرۃ شہر **و** اعطیت الشفاعۃ **و در روایۃ مسلم** فضلت بستۃ اعطیت جوامع الکلم **و**
در آخرش و ارسلت الی الخلق کافۃ و ختم بی النبیون **و در خبر متواتر** است و قتیکہ این آیہ جمیعا نازل آنحضرت فرمود بعثت الی الاحمر و الاسود و غیرہ
و مراد بقوے از احمر عجم **و** باسود مراد عرب و اقوام سودان اند **و بقولی** مراد با حمر الانس و بالاسود جن اند چہ خلقت انہا از مادہ دخان و آتش است **تنبیہ**
ہرگاہ عمومیۃ نبوۃ و ارسال آنحضرت بسوی کل خلق از انس و جن تا قیمۃ ثابت شد **پس** باین ثابت شد کہ این نبی امی اکمل **و** افضل **و** ارفع **و** اعلی **و** اشرف
کل انبیاء و کل خلق است زیرا کہ مطاع متبوع ہمہ ایشان است **و** ہر متبوع مطاع افضل میباشد **ایضا** سلطانی کہ ہفت اقلیم کلا مملکت او **و** اہالی ہمہ انہا
رعیت او باشد **پس** او بالضرورۃ سلطان سلاطین **و** شاہنشاہ اجمعین افضل از ان سلاطین باشد کہ سلطان ملکی یا قومی باشد **ایضا** سلطانیکہ دائم
السلطنت در حضور و غیاب الی آخر الزمان الدنیا در کل دنیا باشد البتہ او افضل **و** اعلی مراتب از ان سلاطین میباشد کہ مملکت انہا دائم قائم نباشد **پس** بجہات این
اسباب القابش سلطان انبیاء **و** سید الرسل **و** شاہنشاہ دین **و** خواجہ کائنات **و** سید موجودات **و** خیر البریات **و** خاتم الانبیاء و المرسلین **و** امام الانبیاء **و**
مطاع و متبوع الانبیاء اجمعین صحیح و ثابت و واضح گردید **تنبیہ** در اینجا جمعی از ائمہ کلام و تفسیر منہم **فخر الدین الرازی** مع تبعہ او در اینجا فرمودند
ھذہ الایۃ و ان دلت علی ان محمدا مبعوث الی کل الخلق فلیس فیھا دلالۃ علی ان غیرہ من الانبیاء ما کان مبعوثا الی کل الخلق ام لا الی سایر الدلائل
یعنی این آیہ ہر چند دلالۃ دارد کہ محمد مبعوث بسوی کل خلق ہست و لکن دلالۃ ندارد بر اینکہ غیر آنحضرت احدی از کل انبیاء مبعوث الی کل الخلق شدہ یا نہ **فقال الرازی**
نقول تمسک جمع من العلماء فی ان احدا غیرہ ما کان مبعوثا الی کل الخلق بقولہ اعطیت خمسا و ستا لم یعط مثلھن احد قبلی الخ یعنی ما میگوئیم کہ جمعی از
علماء فرمودند کہ احدی غیر این نبی مبعوث الی کل الخلق نشدہ بایات مذکورہ بالا **و** بتصریح صحاح اخبار کہ آنحضرت فرمود کہ مرا پنج یا شش چیز دادہ شد کہ باحدی
مثل انہا از انبیاء سابقین دادہ نشدہ منجملہ انہا من مرسل بکل احمر و اسود خلق مبعوث گردیدم و من ختم نبوۃ انبیاء گردیدہ **اقول** ہمین صحیح و ثابت باد لغارجہ
چون ارسلنا نوحا الی قومہ و ھکذا با نبیاء آخر و احادیث کثیرہ دیگر **بحث ثامن** الذی لہ ملک السموت و الارض بدانکہ در ابتداء این آیہ اوتعالی ہرگاہ امر کرد
برسولہ قل یا ایہا الناس انی رسول اللہ الیکم جمیعا باظہار عموم رسالۃ خود و ابلاغ آن بخلق کہ من رسول لہ تمامبعوث الی کافۃ الناس الی القیمۃ بلازوال میباشم
پس متصل بان صفۃ مرسل خود و الذی لہ الخ ذکر کرد کہ مرسل من الہی است کہ مراورا ملک و مملکت اسمانہا و زمین است **و** ان مملکت ملک سموات و ارض مملوک اوست
بسبب تخلیق و ایجاد آن از محض عدم و مبتنی متدبر و متصرف آن مملکت بطور اصلیۃ دارد نہ بطور توہیب و توریث کہ از احدے بدیگری میرسد و نہ بطور تملیک
چنانکہ احدی بدیگر میکند **و** غرض بذکر این اظہار سلطنت و قوۃ و قدرۃ و علو و کمال تصرف و اعلی شان او است در عیون و قلوب اصناف خلائق **و** بعد اثبات آن
اظہار شان رسالۃ خود است کہ من رسول این مالک الملوک و خالق الخلق بسوی کل بر کافہ عالمیان ام و او را مثلی و منازعی و ضدی و ندی و شریکی در ملک و مملکت
و ابدا نیست **بحث تاسع** لا الہ الا ھو یحیی و یمیت یعنی ہرگاہ در ماقبل اثبات مملکت ملک سموات و الارض و ما فیہما کرد پس متصل بان معبودیہ او تعالی و توحید
بلا شریک مع کمال وصف او ذکرش کرد پس بیانش آنکہ آن مالک سموات و ارض خالقی لذاتہ موحد جمیع موجودات عالم و آدم است کہ اصلا و ابدا نیست معبودی
اہل و احق بعبادۃ غیر او و ایند و وصف در معرض اختصاص الہیۃ و عبادۃ آوردہ کہ آن معبود بحق زندہ میکند مردہ را و از نابودی محض بوجود میآرد و ذوی الحیوۃ را
و میمیرد انہا احیاء موجودین را کہ احدے اصلا و ابدا بر ایجاد حیوۃ جمادات و اموات و اعدام حیوۃ از احیاء قدرۃ و توانائی ندارد سوای آن ذات عالیہ منزہ باری تعالی
و بعض مفسرین فرمودند کہ ہرگاہ محمد را نبی کردانید و بعد آن امر کرد باو کہ علی الاعلان عموما بکافۃ ناس ابلاغ کند کہ من رسول خدا ام بسوی کل نبیجہ
بشر بلا زوال تا قیمۃ **و** آن خدای مرسل من مالک و خالق سماوات و ارض و ما فیہما و مدبر ہمہ امور انہا معبود لا شریک فی الذات و لا فی الصفات قائم و دائم

بلا زوال و لا تغیر

بلازوال ولاتغیر ولا انفعال موجد حیوة همه انواع واجناس وموجد موت در جمیع اجناس واقسام ذوالحیوة که اینده حالت محسوس ومشهود العیون همه شما است پس
آنکس که چنین سماوات وارض ومافیها باین عظم وجرم وجسم ونظم ازمحض نیستی ونابودی بیافریده وشب وروز بیکدیگر چه از وقت آفرینش بلا خلل ولا زلل بر مرکز
وحال خود باقی میمانند لابدا وقطعًا وجزمًا الهی لاشریک فی الذات والصفات الکمالیه والجلالیه بغیر ند وضد وولد ووالد وزوجه میباشد ودر صفات کمالیه وعلم هست
حال ومآل هر کل وجزء سماوات وارض را قبل از ایجاد وبا التفصیل السته وبر ایجاد واعدام واحیاء وافناء آن هر وقت بلا ایجاب ولا اضطرار قادر ومقتدر بر اعاده و
احیاء شما در قیمة است **بحث عاشر** فامنوا بالله ورسوله النبی الامی هرگاه درما قبل این دلایل شبهة الهیت ومالکیت وخالقیت خود بتوحید کرد پس متصل
بان امر کرد جمله عقلاء مکلفین را الی القیمة عصر بعصر که بنبوت مرسل رسول وشان وشوکت شما همه تصدیق کنید وایمان بیارید بوجود اله معبود بتوحید **و** برسول او
که رفیع المراتب عند الله که بلا نوشته ولا خوان از کل بنیاء وامم واین هست وصف امیت اوازاعاظم واجله خوارق العادات بشر است که معجزه الحالة یعلمکم
الکتاب والحکمة تعلیم علوم جنس کتب منزله وعلوم معاش ومعاد واظهار حقایق ودقایق آن میکند **اشکال** اینجا باز تکرار کرد در ذکر بلفظ رسوله النبی الامی **جواب**
ذکر انحضرت برسول کرد باعتبار واضافه تحمل رسالة وارسال ومن الله تع **و** ذکر انحضرت بنبی کرد باضافه الی العبید ذکر امی کرد باظهار اعجاز او که از احد اجله اوصاف
ذات او امیت است مع هذا چنین کتابی قرآن نام متضمن جمیع علوم عقلیه ونقلیه واحکام دینیه وتنظیم امور دنیویه وحقایق ودقایق حکمیه واخبار ماضیه وآتیه در ان درج
اند **و** همین صفت امیت او فرقا بین الحق عن الباطل است **و** کرور زیاده از حکماء وافاضل علماء واکامل عقلاء تا این چهار ده صدی از هر آیتے وسوره لآلی ابدار **و**
جواهر زاهر **و** درر ابدار وتا بدار وابکار از بدایت نزول آن شب وروز الی حین غوطه کرده بر می آرند **و** با ختتام واتمام نمیرسند **بیضاوی** هم در اینجا گفته
وانما سماه رسولا بالاضافة الی الله تع **و** نبیا بالاضافة الی العباد **و** الامی الذی لا یکتب ولا یقرء **و** صفه به تنبیها علی ان کمال علمه مع حاله
الامیة احدی معجزاته **اشکال** چرا در همین یک آیه عدول از خطاب الی الغیاب کرد **جواب اول** این عدول من باب الالتفات احد
ابواب بلاغت مقرر در علم فصاحت مفصل مذکور هست **و** غرض درین کمال توقیر وتعظیم در قلوب خلایق از شان نبوی هست **جواب ثانی** از بعض
اعلام فرمود **و** انما عدل عن التکلم الی الغیبة لاجراء هذه الصفات الداعیة الی الایمان به والاتباع که یعنی از تکلم بسوی غیبت عدول کرد برائے
اجراء این صفات داعیه موصله بسوے ایمان ومتابعة انحضرت **بحث حادی عشر** الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه این الذی کلمه موصوله مجرور بصفة
نبی امی هست یعنی آن رسول نبی امی آنکسے هست که بنفسه تقدیمًا علی تکلیفکم بالایمان تصدیق کرده وخود ایمان آورده بوجود وتوحید وکمال وجلال خدا **و**
ایمان آورده بکلمات وسخنان اله وبعد آن بشما امر بان کرده باو متابعت وپیروی کنید ان رسول در جمیع بشما امر ونهی میکند **و** تکلیف باو اکثر وازید از
شما هم از ابلاغ وقیام وادا است بان واجراء وعمل بان است در این دو وجه اند **احدهما** بیان آنکه این پیغمبر اول مکلف بایمان بخدا وجمیع کلمات
تع هست وهرگاه خود او مصدق ومومن وعامل بآن بوده باشد پس شما هم اوے در تصدیق وایمان بجمیع او امر ونواهی وشرایع باشید چه امت فقیکه
مے بینند که خود رسول عامل بتکالیف هست امت امتناع از ترک متابعة انحضرت نمیکنند ومیدانند که اگر این احکام امور الهی نبود ندالبتة خود فاعل وعامل
بان نمیشد **ثانیهما** درین قطع السنه سفر چنین هست چنانچه در آیه اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی آیا خود امر بنیکی میکنید وخود را فراموش میکنید یعنی
امر بدیگران در بعمل آوردن نیکی میکنید وخود آن را ترک میکنید **و** اگر امر ونهی غیر خود عامل امر ونهی باشد در قلوب مامورین آن را اثر عظیم هست **و** در کلماته وجوه گفتند
احدهما از دقتاده مراد از کلماته آیات قران اند **ثانیهما** از مجاهد وسدی مراد عیسی بن مریم زیرا که درباره تولد او انحضرت وکلمته وآن کلمه کن هست **و** در
این حمل نصاری جهل حجه وبنوة عیسی **اقول** این مطابقة ندارد وکلماته بصیغه هست **ثالثها** از جمعی مراد جمیع کلمات منزله است چه قرآن بیان صحف
وتوراة وزبور وانجیل وعاحوال اکثر انبیاء را ذکر کرده پس کلمات او مصدق جمیع کلمات اسلاف انبیاء کتب واحوال امم سلف است پس باین جهة بر شما
تصدیق انحضرت ومتابعت او لازم وواجب چه بتصدیق او تصدیق همه اسلاف شما میشود **و** در حمل اهل کتابین بر اسلام میباشد **رابعها** مراد از کلماته
وحی الهی جمیع کتب وصحف منزله وجمیع اوامر ونواهی واحکام شرایع واقوال وافعال است **و** در جمیع امور مذکوره ازعموما بمتابعت انحضرت کرده **و** این عموم
اولے وآیه حامل همه آن هست الا استثنی از عمومیة کل آنچه از خصایص انحضرت بدلیل خارج میباشد ورآن متابعة جایز نیست **تنبیه** دراینجا واضح شد
که از مکلفین هر عصر هر نبی عصر مقدم بر امت میباشد چه باو اول تکلیف میشود بایمان اله وبتوحید وبتصدیق وبوحی واحکام شریعة اله **و** ایضًا آخر سوره
بقره مصرح دیگر شاهد میباشد امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمومنون کل امن بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله

جواب اشکال چرا تکرار بلفظ رسول نبی امی کرد درآن چه فایده است

جواب اشکال چرا اینجا بعد از تکلم وخطاب عدول از غیبت کرد

است را ثبوت نبوة هر نبی بطلب معاجز و صدور و ظهور انها بر دست آن پیغمبر میشود **و هر پیغمبر** را در بدایت نبوة خود چگونه صحیح ثابت میشود که این گوینده و آینده روحانی خاص است نه شیطانی **جواب** بسه وجه **اول** قابلیة و عقل و فهم و بصارة و بصیرة هر پیغمبر بکمال درجه قبل نزول رسالت و وحی میباشد پس حق از باطل او ل بان ممتاز باد میشود که انچه از معقوله رحمانی هست نه شیطانی باطل **ثانی** معهذا هر نبی طلب مصدق از ملقی وحی میکند بطوریکه طالب مصدق از پیغمبر بشر میکنیم **پس** ملک اظهار خارق عادة بشر میکند که آن نبی هم قطعا میداند که این اعجاز با و از فعل الله تصدیقش هست **آیا** نمی بینی که موسی در بدایت نبوة خود دیده که شجره از نار و صدا برآمد یا موسی انی انا الله العزیز الحکیم شد **و** آن شجره مخضره یک لخته آتش از زیر تا بالای شاخهایش چون مشعل روشن بود **و** از اندرخت آتشی بهیزمی رسید و فتیله از او برداده نزد عیال خود رسانید **ثالث** وقت نزول وحی الهی نزول نور اول بقلب پیغمبر رسیده شنو گردیده پس کلام الهی باد میرسد **بحث** **فانعلم** علکم تهتدون یعنی لکی تهتدوا و تصیبوا الحق الذی لا خلاف ولا زوال الی ابد الآباد یعنی اسے کافه امم و بنی بشر متابعت پیغمبر امی محمد بن عبد الله در جمیع اوامر و نواهی کنید تا هدایة و رشد بیابید و بان برسید صواب و حق را که خلاف و زوال تا ابد الآباد ندارد و آن در آخرة ثواب و مقام جنت سرمدی میباشد

قوله تعالی وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۝ وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا ۚ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۚ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝

ترجمه ابیند **و** آینده یعنی و از قوم موسی گروهی است راه می نمایند خلق را بحق و بصدق و بحق و راستی و بعدل و گفتار و رفتار و کردار میکردند در خلق و بریدیم ما و جدا کردیم قوم موسی را یعنی از قوم موسی جدا کردیم دوازده سبط را که از اولاد اسحاق و یعقوب بودند یعنی دوازده قوم از دوازده اولاد و ذریة یعقوب **پس** از هر قومی از ان دوازده قوم اسباط یک یک شیخی و امیری بر سر هر یکی از قوم خود جدا جدا مقرر کردیم یا یک راسی و بزرگی بر هر سبط با قوم خود مقرر باشد تا در بین این اقوام اسباط نزاعی ناشی نشود **و** وحی کردیم ما بسوی موسی هنگامیکه آب خواستند موسی را قوم او یعنی هر قومی از ان دوازده اسباط وقتیکه درخواست آب گردید و آنچه وحی شد بموسی انیست که بزن بعصای خود آن سنگ را که در سوادی تیه با تو بسخن آمد و کلام میکرد و موسی بعصای خود زد ان سنگ را پس شگافته و نمودار شد از ان سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط دوازده گانه و برای قوم هر سبطی یک چشمه جوشیده بهادی و جائی قرارگاه هر یکی جوی موافق کفایة آن قوم جاری بود ساری شد بدرستی و بتحقیق دانست هر یک طایفه از ان طوایف مردم اسباط جوی و چشمه خود را و جای آبگیری و آبخوری خود را و سایه بان کردانیدیم بر همه آن طوایف دوازده گانه ابر را و فرو فرستادیم برایشان از جانب سما هر صباح من را **و** او چون چیزی ترنجبین شیرین ذوق بوده **و** فرو فرستادیم برایشان سلوی را **و** او نزد اکثر مرغی بریان برابر وزن جثه سمانی بوده و بعد از ان آن امر اباحة و اطلاق کردیم همه آن اقوام اثنا عشر را که بخورید از پاکیزهای و الذ انچه ما بمحض عنایت و کرم خود بشما فرستادیم و دادیم و بعدان بظلم بنی اسرائیل آن عطیه سماوی بریده و قطع شد و درباره آن میفرمایدکه و انها ظلم و ستم نکردند ما را و لکن بودند ایشان نافرمان و نافرمانی بجا نهاده خود ستم کردند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه در هر مجلد ذکر شد که لفظ بر کل معاصرین پیغمبر **و** بر پاره و طایفه بنی آدم و حیوانات هم **و** بر احاد اشخاص هم در لغة و شریعة اطلاق شد **اما اول**

پس بر تبعه و بر غیر تبعه او کلمه مستعمل معلوم است **اما ثانی** چنانچه او هم واضح از این آیه شد ومن قوم موسی امة یهدون بامرنا است **و** بر کلاب هم **و** بر طوایف
واقسام حیوانات طیر وغیر طیر اطلاق است کقوله علیه السلام لولا الکلاب امة تسبح لامرت بقتل کلها **اما ثالث** برا حاد کما قال تعم ان ابراهیم کان امة
قانتا **و** قال عن عبد المطلب انه امة واحدة یحشر وحدها **و** الرجل المتفرد **کما فی النهایة** ذکره ابن الاثیر **سوال** چرا معاصرین مردم را بامت نامیده
جواب در همین مجله سابق بر این ذکر شد وجه تسمیه آن چه است ماخوذ از ام یام امیا بمعنی مقصود ومرجع ومقتدا میباشد **پس** در نامیده وجه بعض وارند
احدهما درمعنی رسول مقصود و بهدایت همین خلق معاصرین میباشند **ثانیهما** مقصود مقتدا و مرجع خلق معاصرین پیغمبر ایشانند در جمیع امور دین ودنیا میباشد
پس باین دو جهت خلق مکلفین را بامت نامیده اند **بحث ثانی** عدل یعدل عدلا بمعنی میانه روی بغیر افراط و تفریط و **اصل** ماخوذ از عدل بمعنی وضع الشئ
فی موضعه بغیر انحراف **بحث ثالث** ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون در وجه تنظیم آیه با ماقبل **بدانکه** در آیات بالا ذکر قبایح وکفر ومعاصی
قوم موسی عموما کرد **پس** در اینجا عود کرد ه اند که قوم موسی که ایشان دو فرقه بودند **احدهما** قوم کفره وفسقه وضاله ومضله وایشان بجهت آن مایوس از رحمت مکتوبه واسعه الهٰ گردیدند
وایشان را حظی ونصیبی از خیر دنیا ودین نیست الی حین **ثانیهما** فرقه دیگر است از قوم موسی که ایشان در آن زمان الی حین اهل حق ویقین بر دین حق وصدق بودند
ومیباشند **و** خالق باعراض جواب موسی واو وقت طلب وغفران عام را بفاسا کتبها للذین یتقون الخ یعنی رحمت مکتوبه من بمتقیان احمم بصفات مزبوره مذکوره
در آیه بالا تا اینجا **و** الحال این آیه در بیان آن میباشد **بحث رابع** در وجه تفسیر این آیه ومن در اینجا تبعیضیه است معنیش آنکه از امت موسی یکطایفه
هست که بر دین حق خود ایشان باقی وثابت از قدیم الی حین بودند راه نمائی وارشاد بخلق بسوی دین حق ثابت میکنند وبسوی همان دین ثابت حق مردم را مایل
میسازند ودلالت میکنند **پس** بگروه ویک طایفه اهل حق را در اینجا اثبات کرد **و** در **خبر متواتر** نیز این یک فرقه حق ثابت است **قال صلعم** افترقت
الیهود علی احدی وسبعین فرقه **و** افترقت النصاری علی اثنین وسبعین فرقه **و** ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
منها الناجیة یعنی یهود متفرق شدند در بین خود بهفتاد ویکفرقه **و** نصاری متفرق شدند بهفتاد ودو فرقه **و** زود است من هم متفرق خواهد شد بهفتاد وسه فرقه **و** انه
هر یکی از این سه اهل ملت کل فرقات ناری اند سوای یکفرقه از هر یکی از این سه است یهود ونصاری واسلام **و** **اینخبر** بزیادتی آخر در **تفسیر در منثور**
باخراج ابو حاتم از حضرت علی ع آورده قال افترقت بنو اسرائیل بعد موسی احدی وسبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة **و** افترقت النصاری بعد عیسی
علی ثنتین وسبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة **و** تفترق هذه الامة علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة **فاما الیهود** فان الله
یقول ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون **و اما النصاری** فانه تعالی یقول منهم امة مقتصدة فهذه التی تنجو **و اما نحن** فیقول
وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون فهذه التی تنجو من هذه الامة انتهی **اقول** بقضیه عقلیه هم قطعی هست که در امر مختلف فیه حق شئ واحد
است ودر واقع بیک طرف میباشد نه بطرف هر مدعی چه او محال است **تنبیه** هرگاه حقیه یکفرقه از امت موسی اثبات شد **پس** مراد از اینفرقه حقه موسویه
آیا فرقه عصر موسویه خاص است **یا** عام از الوقت عصر بعصر الی حین قیام الاسلام موجود اند مراد است در آن دو قول دارند **اکثرهما** همین ثانی هست که قدیما
از عصر موسی دهر بدهر راسخ وثابت بر حق بودند واز همان قوم در عهد نبوی داخل در دین اسلام شدند **و** همین مقتضای ظاهر همین آیات موسویه الی هذه
الآیه است **و اولهما** مختار جبی که یک طایفه هادیه خاصه از امت موسویه هست که ایشان غیر عبده عجل وغیر طالبین رویه بر دین موسی باقی بودند وماندند **و**
وقتیکه خالق اعراض کرد از اجابه دعا موسی بشمول کل بنی اسرائیل در رحمت مکتوبه مخصوصه بامت مرحومه نبی الرحمة **پس** برای تسکین وتسلی موسی دوام عطا
شده **یکی** همین ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون **دیگر** یا موسی انی اخترت لک الامم وجعلت لک کلیما النفسی موسی من بعد وصول این
بشارت خوشنود شد **تذکره** هرگاه این ذکر شد **پس** در اینقوم هادیه از امت موسویه کدام مراد عینا اند مفسرین در آن خلاف وارند **قول اول** وجه کا
نزد جبی **و** در **مجمع** از اصحاب امامیه غیره هست این آیه مخصوص مسلمین این است نازل شده چه اینجا روایت کرده اند از النبی لما قرأ ومن خلقنا
امة یهدون بالحق وبه یعدلون هذه لکم وقد اعطی الله قوم موسی مثلها یعنی پیغمبر وقت نزول وتلاوة این آیه فرمود که این آیه مخصوص
شما است بقوم موسی هم مثل این عطا شده **ایضا** از تفسیر **ابی حمزه ثمالی** وحکم بن ظهیر نقل کرده اند ترجمه او نیست که موسی بلا حظ الواح توراة عرض
کرد ای پروردگار من در الواح می بینم امتی خیر وبهترین امم است اخرجت للناس یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر چه آن امت از کل امم برادر قرار شد
برای هر مردم وصفشان اینست که ایشان امر بمعروف ونهی از منکر عموما او بین خود میکنند وبگردان این خیر امم امت مرا خالق فرمود این امت احمد هست **و**

موسی عرض کرد که میابم که امتی در آخر خلق میشود سابق بر همه داخل بجنت میشود و آن امت من بگردان خالق فرمود او امت احمد است موسی عرض کرد
که میابم امتی را که کتاب منزل بر ایشان محفوظ در صدورشان میباشد و آنرا بزبان تلاوة میکنند او را امت من بگردان خالق فرمود او امت احمد است موسی
عرض کرد که میابم امتی را تصدیق و ایمان بکتب اوایل و بکتاب آخر هم دارند و قتل دجال اعور دجال کذاب میکنند او را امت من بگردان خالق فرمود
او امت احمد است موسی عرض کرد میابم امتی را که اگر احدی از اینها قصد نیکی کرد پس از قصد بعمل نیاورد برای او یک حسنه نوشته میشود و اگر عمل آورد
امثال او ده دیگر برای او نوشته میشود و اگر هم همه بگناهی کرد و بعمل نیاورد هیچ برای او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد بر او یک گناه نوشته میشود او را امت
من بگردان خالق فرمود که او امت احمد است موسی عرض کرد که میابم امتی را که ایشان شافع عصاة خود باشند و بایشان شفاعت داده میشود او را
امت من بگردان خالق فرمود که او امت احمد است موسی عرض کرد که پس مرا از این امت بگردان ابو حمزه فرمود که او تعم در آن وقت بموسی
عطا کرد دو چیز یا حدی بمثل او عطا کرد یکی آنکه قال تعم یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی یعنی ای موسی ترا برگزیدم بر مردم بعطاء رسالات
و بکلام خودم که بنفسه بلا واسطه با تو هم کلام شدم دیگر قال تعم و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی از قوم موسی یک طایفه هادی بحق و
دال و ناصح بسوی آن میباشد فرضی موسی کل الرضاء انتهی پس موسی بسماع این دو بشارة بنهایت راضی و خوشنود بان گردید و مثل این خبر بنا و بی اعاظم
محدثین و مفسرین عامه کثیر منهم ثعلبی و بغوی و صاحب دُر منثور و غیرهم در ذیل آیه و کتبنا فی الالواح باسانید خود ثبت کرده اند و در این خبر ذکر فضل و خیریت
این امت و خصایص اینها مذکور است تبصره خصایص خیر این امة هرگاه موسی فضل امت احمدی بر کل امم دید عرض کرد که چرا تفضیل دادی امت
احمد را بر همه امم مروی ططیحی و صاحب البحار از ابن عباس و غیره فرموده اند فقال الله تعم فضلتهم لعشر خصال قال موسی و ما تلک الخصال التی
یعملونها حتی امر بنی اسرائیل یعملونها قال الله تعم الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الجهاد و الجمعة و الجماعة و القرآن و العلم و العاشوراء
قال موسی یا رب و ما العاشوراء قال تعم البکاء و التباکی علی سبط محمد المصطفی و المرثیة و العزاء علی مصیبة ولد المصطفی یا موسی ما من عبد
من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی او تعزی علی ولد المصطفی الا و کانت له الجنة ثابتا فیها و ما من عبد انفق من ماله فی محبة ابن بنت نبیه طعاما
و غیر ذلک درهما او دینارا الا و بارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما و کان معافا فی الجنة و غفرت له ذنوبه و عزتی و جلالی ما من
رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء و غیره قطرة واحدة الا و کتبت له اجر مائة شهید انتهی حاصل ترجمه آنکه موسی عرض کرد که
آن خصال چیست تعم فرمود که او خصال عشره است ۱ ادا نماز پنجگانه ۲ زکوة ۳ صوم ۴ حج ۵ جهاد ۶ نماز جمعه ۷ ادا نماز بجماعت ۸ تلاوة قرآن ۹ تحصیل علم
دین ۱۰ اقیام عاشورا موسی عرض کرد عاشورا چیست خدا فرمود گریستن و شبیه گریه کننده کردن خود بر سبط مظلوم پیغمبر آخر زمان محمد و ندبه و تعزیه
گرفتن بر مصیبت فرزند آنحضرت است و او واجب الجنة میشود و هر که محبت خود با آنحضرت درهمی یا دیناری را صرف و خرج در انفاق آن نماید او را برکت هفتاد درهم
در دنیا میدهم و عیش بنعمات لانهایت در جنت میکند و جمیع گناهان او را میامرزم قسم بعزت و جلالت خودم احدی نمیباشد که از چشم او قطره اشکی در روز عاشورا و در
غیر آن بمصیبت او بریزد مگر آنکه ثواب هفتاد شهید در راه خدا برای او مینویسم ثانی الوجوه این آیه آنکه مراد از این آیه قوم یهود دیگر در عهد نبوی اسلام آورده اند
چون عبد الله ابن سلام و ابن صوریا و اصحاب ایشان و یسر اسید و کعب الاحبار و غیرهم که از یهود اسلام آورده اند و همین قول اکثر متاخرین است اشکال بنا بر
این قول لفظ امة بر جم غفیر و کثیر اطلاق میشود و این مردم قلیل العدد بودند بر اینها اطلاق امت چگونه جایز باشد جواب هر کس که مومن مخلص کامل باشد
بر او اطلاق امت در لغت و قرآن و حدیث شده هر چند شخص واحد باشد چنانچه بر ابراهیم کان امة قانتا و بعبد المطلب انه کان امة وحده
و یحشر وحده وارد شده معهذا در عهد نبوی تا آخر سلطنت بنی العباس و در سلطنت شاهان صفویه و غیرهم عصر بعصر بسیار اسلام آورده اند باجتماع کل
ایشان اطلاق امت کثیره میشود اشکال باطل است ثالث الوجوه مراد از این آیه طایفه موسویه هست که بعد موت موسی بنی اسرائیل ضلال متفرق ملل
شدند و کافر گردیدند بکفر و تقتیل انبیا و تبدیل و تحریف توراة و ترک شرایع آن الا یک طایفه اینها بر دین حق موسی و شریعة او و بر اصل احکام توراة بغیر تحریف
و بر مجی عیسی بنبوة و بمجی خاتم النبوة عصر بعصر باقی بودند تا در عهد عیسی تسلیم نبوة عیسی و در عهد محمد تصدیق قرآن و نبوة محمد کردند و مسلمان شدند
خاص اینها مراد اند و منکرین عیسی و محمد کفار اند اینها داخل اصلا در این نیستند و قول ابو علی جبائی است رابع الوجوه در معالم التنزیل بغوی
و صاحب لباب التنزیل و ثعلبی و ضحاک و ربیع و غیرهم نقل کرده اند قالوا هم قوم خلف الصین باقصی الشرق علی نهر یسمی نهر الاردن

سوال و جواب در میان خالق و موسی در خصوص فضیلت امت احمد

جواب اشکال امة بر جم غفیر گویند و این مردم قلیل العدد بودند چگونه اطلاق شود

فی آخره الرمل جاری یقال له نهر اوداف لیس لاحد منهم مال دون صاحبه یمطرون باللیل ویضحون بالنهار ویزرعون ولا یصل الیهم احد منا ولا احد منهم الینا وهم علی دین الحق یعنی آن قوم حق وهادی بحق قومی خلف وعقب ملک چین با قصای مشرق برکنار نهری آتش اردن ودر تفاسیر دیگر نهر ریگ جاری نامش **اوداف** است ساکن میباشند نیست برای هیچ یکی ازانها مالی غیر یک زوجه اوشب بانها باران میبارد وچاشت آفتاب برون میباشد وبانها وشبانه مع زراعت تیاری شود وازان میخورند ونمیرسد بسوی ایشان احدی ازما ازین اهلاک ونیز نمی آید احدی ازایشان بسوی ما وایشان بردین حق ثابت وعامل میباشند در **تفاسیر** امامیه نیز همین مرویست بالتفصیل در **روض الجنان** و**مجمع البیان** احد وجوه این نقل فرموده انهم قوم من وراء الصین وبینهم وبین الصین واد من الرمل جار لم یغیروا ولم یبدلوا عن ابن عباس والسدی والضحاک وعطاء والکلبی والربیع وابن جریج وجماعة من التابعین یعنی آن قوم برحق وبر دین صحیح وثابت الی حین ماوراء ملک چین ساکن میباشند میان ایشان وملک چین میدان ریگ جاری حایل است وانها تغییر دین وآئین وکتاب رب العالمین اصلا نکرده وهمین قوم راس عباس وائمه تفسیر تابعین قدماء است ومنجمله ایشان این اسماء مذکوره از ائمه تفسیر میباشند وهمین مروی از امام محمد باقر علیه السلم است **اشکال** اگر انها از امة موسی قوم بنی اسرائیل اند وهمه ایشان ساکنین ملک ونواحی شام بودند پس اینها چگونه وکدام وقت وچرا از شام برآمده وخلف ملک چین بسر حد مشرق رسیدند **جواب** جمعی سیوطی وثعلبی وبغوی وخازن وغیرهم نقل کردند قال السدی وابن جریج وجماعة من المفسرین ان بنی اسرائیل لما قتلوا انبیائهم بعد موسی وکفروا وتفرقوا وکانوا اثنا عشر سبطا تبرء سبط منهم مما صنعوا واعتذروا الله فسئلوه ان یفرقهم ویبعدهم عنهم ففتح الله لهم نفقا فی الارض فساروا حتی خرجوا من وراء الصین فهم هناک حنفاء مسلمون یستقبلون قبلتنا الکعبة یعنی جماعتی از مفسرین گفتند که بنی اسرائیل بعد موت موسی کافر شدند وقتل انبیاء خود کردند ومتفرق بملل ضالہ کثیره شدند وازدوازده سبط یک سبطی از اعمال وافعال وصنایع بیزاری خود نموده عذر بخدا آورده والتماس بخالق کردند که مارا از همه اقوام این متفرق وبعید از مجاورة ایشان بگردان پس خالق مرایشان را زمین شکافته راه باریکی دران یافته دران شگاف زمین آن قوم سبط درآمده بهمان راه در بطن زمین رفتار کرده خارج از ملک برآمده ودر آن ناحیه شرقی سکونت کردند وایشان ازعهد نبوی ما برملت خالصه اسلام اند وبسوی قبله ما که کعبه است سجده نماز میکنند **سیوطی** و**صاحب اللباب** نیز از ابن جریج نقل کردند قال ابن عباس ساروا فی السرب سنة ونصفا دون الطبری یعنی بحسب درخواست انها خالق زمین درجائی از ملک شام شگافته دران فرود آمده وادی ابسیط دیدند ودران راهی رابرابر تا شام زیر زمین یافته بان راه یک سال ونیم رفتار کردند تا خلف ملک چین از وادی برآمدند وسکونت کردند و**طبری** هم در تفسیر خود از ابن عباس این را روایة کرده **در منثور** ازمقاتل دراین زیاده کرده واستجاب الله لهم سربا فی الارض فدخلوا فیه وجعل معهم نهرا یجری وجعل لهم مصباحا من نور بین ایدیهم فساروا فیه سنة ونصفا وذلک من بیت المقدس الی مجلسهم الذی هم فیه فاخرجهم الی الارض تجتمع فیها الهوام والبهائم والسباع مختلطین بها لیست فیها ذنوب ولا معاص الخ یعنی دعاء آن قوم هادی مهدی خالق اجابت فرمود پس خالق در شگافته ارض برای ایشان راهی نمودار ساخت وبا ایشان جوی آبی وشمعی پیش ایشان نوری چون چراغی میرفت پس ایشان بهمان راه تا یکسال ونیم از بیت المقدس تا انجائیکه الحال ساکن اند رفتار کردند ودران ارض الی الان جانوران گزنده چون مار وبهایم ودرندگان با خلط وملط کلی باهم دارند ودران زمین اصلا گناهی ومعصیتی بوقوع وبظهور نیامده بر دین اسلام اند قبله انها کعبه میباشد **ایضا در منثور** از سدی دراین آیه آورده قال بینکم وبینهم نهر من سهل من رمل یجری یعنی مابین شما ومابین ایشان حایل نهری از ریگ روانست **ایضا در منثور** از ابو حاتم از صفوان بن عمرو نقل کرده وهم سبطان من اسباط بنی اسرائیل یوم الملحمة العظمی ینصرون الاسلام واهله یعنی آن قوم مهدی وهادی بحق دو سبط از اسباط دوازده گانه اسرائیل اند ودر فساد عظیم همه ایشان یاری واعانت باسلام واهل آن میکنند **اقول** این یوم ملحمه عظیمه یوم ظهور مهدی آخر الزمان وقتل دجال بطال کذاب میباشد وملک جابلقا بنواحی آخر شرقی زمین ملک مهدی آخر الزمان است **تحقیق** نیز در احادیث اهل البیت است **چنانچه** در مجمع وغیره فرموده وروی اصحابنا انهم یخرجون مع القائم من آل محمد وینصرونه وهم یعنی جابرود وجابرسا الدار جابلقا وجابلسا اصناف عمران از کتب حدیث محدثین قمیین مفصل احادیث وارد اند که این دو سرحد شرقی وغربی ملک مهدی آخر الزمان است ودر بعض اخبار صریح هست که آن بلاد معمور ومنسوب بنهر یکی از اولاد امام مهدی علیه السلام واحوال اهل آن از ملک چین ظاهر است که شب تحمیم هاشمی میکنند عصر سه ودرو شام همانرا میخوانند مرحوم در منثور ایضا از شعبی آورده قال ان لله عبادا من وراء الاندلس کما بیننا وبین الاندلس لا یرون ان الله عصاه مخلوق رضاهم

الهم والياقوت وحبالهم الذهب والفضة لا يزرعون ولا يحصدون ولا يعملون عملا لهم شجر على ابوابهم لها اوراق عراض هو سترهم ولهم شجر على

ابوابهم لها ثمر فيها ياكلون **ومفصل** تر از مجلدات **غايت المقصود** قرة عيني مولوی **سيد علي حايري** لاهوری دریاب **در ضرض**

بصد ردا رمہلہ وبدو ضاد معجمہ یعنے سنگریزہ است کمافی الصراح پس معنیش آنکہ سنگریزہای ملک ایشان دُر و یاقوت است **و** کوہ‌ہای ایشان طلا و نقرہ **و** انطائفہ زراعت

و دیو وی **و** عملی ندارند کہ ازان سبب بجو زند مرایشان را درختی بر درہای خانہای شان ہست مراند ختشان را بر گہا ئی ست عریض وطویل ہمان اوراق اشجار

لباس شان است **و** نیز درختی دیگر بر در ہای شان ہست مر آن اشجار را میوہ ہست کہ از یک درخت برگہایش بعوض لباس میپوشند **و** از درخت دیگر میوہ از

میخورند و ہمین معاش شان است **اشکال** در وصول ایشان بصورة مذکورہ تکلف است و لو سلمناہ **پس** از انہا بسوی ما احدی نمیرسد **و** از ما ہم احدی بایشان

نمیرسد **پس** لابد ایشان الی حین یعنی بدون نبی عیسے ومحمد بریہودیة باقی باشند **و** شریعۃ موسے و توراة و احکام آن نبی علیہ **و** نبی خاتم الانبیا محمد علیہم السلام

بر دین منسوخ باقی باشند **و یا** بدان رسول الله الیکم جمیعا حکم دین موسے و عیسے زایل گردیدہ **پس** بقا بر دین منسوخ لا یجوز بل کفر است **پس** صفت

کفرہ مع بقائہم علی الیہودیۃ المنسوخة تا اینوقت بهدون بالحق وبه یعدلون چگونہ شایع باشد **و** اگر **گفتہ شود** با نہا خبر اسلام رسیدہ مسلمان شدہ اند میگوئیم

چونکہ جم غفیر نقل کردند کہ بحر ریگستان مابین ایشان **و** مابین آبادی اینطرف حایل و مانع است لہذا احدی از جانبین بدیگر رسیدہ نمیتوانند **پس** غیر مکلف

میباشند و غیر مکلف ممدوح نمیباشد **و** اگر **بالفرض** خبرے رسیدہ او را اگر نزک کردہ عمل بر یہودیت کردند **پس** کافر میباشند و کافر را وصف یہدون بالحق

کردہ نمیشود **جواب الزامی** اگر قوم یاجوج و ماجوج عقلا بنی آدم اند **پس** با نہا حجة و خبر اسلام رسیدہ **یا نہ** **پس** بہر طور کہ بانہا رسیدہ بانہا ہم حجة الہ

و خبر اسلام رسیدہ والا جواب کم جوابنا **جواب بیانی** جم غفیر از تابعین مفسرین مز بورین الصدر منہم زمخشری **و** ثعلبی **و** نسفی و بغوی **و** امام رازی **و** نیشاپوری

و سیوطی وغیر ہم نقل ازانہا کردند **قالوا** ذکر لنا ان جبرئیل ذهب بالنبی لیلة الاسراء بدر فکلمهم فقال لهم جبرئیل هل تعرفون من تکلمون قالوا لا قال

هذا محمد النبی الامی فامنوا به قالوا یا رسول الله ان موسی اوصانا من ادرک منکم احمد فلیقرء منی علیہ السلام فرد رسول الله علیه السلام و سلم علی

قوم موسی **ثم** اقرئهم عشر سور من القران نزلت علیه بمکة ولم تکن نزلت فریضة غیر الصلوة **و** الزکوة **و** امرهم ان یقیموا مکانهم **و**

کانوا یسبتون فامرهم ان یجمعوا ویترکوا السبت یعنے ایشان گفتند کہ ما مذکور شد کہ جبرئیل پیغمبر را شب معراج بسوی آن قوم برد **و** با ایشان کلام کرد **پس**

جبرئیل با ایشان گفت آیا میشناسید کہ کیست بشما بکلام میکند ایشان گفتند نمیشناسیم **جبرئیل** فرمود این ہمان محمد نبی امی موعود بموسی و بشما است **پس**

ایشان ایمان بآنحضرت آوردند **و** عرض کردند یا رسول الله موسے بما وصیت کردہ است کہ ہر کس از شما احمد محمود مرسل ابیابد ہر آئینہ او را سلام برساند

او را **و** پیغمبر رد سلام موسے با نقوم کرد **پس** ازان پیغمبر انہا را بخواند آن دہ سورہ مبارکہ از قرآن کہ در مکہ نازل شدہ بودند **و** تا آنوقت فریضۂ غیر صلوة

و غیر زکوة نازل نشدہ بود **و** امر کرد ایشان را کہ اقامت بمقام خود کنند **و** امر کرد ایشان را با ترک روز شنبہ **و** امر کرد بعوض آن بگیرند یوم الجمعہ را **تنبیہ**

اینواقعہ را جمعی ضعیف شمردہ اند کما قاله الرازی قال بعض المحققین ان هذا القول ضعیف **و** ما در اینجا عبارة صاحب **لباب التنزیل** در ضعف

این نقل میکنیم انه قال هذه الحکایة ضعیفة من وجوه یعنی اینحکایت ضعیف است بچند وجہ **الاول** ان احدا منا لا یصل الیهم و اذا کان کذلک فمن

ذا الذی وصل خبرهم الینا حاصل ہرگاہ خبر ایشان بما نمیرسد پس خبر با نہا چگونہ میرسد **الوجه الثانی** قولهم ان جبرئیل ذهب بالنبی الیهم لیلة

الاسراء بهو هذا لم یرد به نقل صحیح ولا رواه احد من ائمة الحدیث فلا یلتفت قول الاخباریین والقصاصین فی ذلک یعنی اینچہ نقل

کردند پیغمبر بلیلة الاسراء با نہا تعلیم دادہ **و** این نقلے و روایتے صحیح از احدی از ائمہ حدیث مروی نشدہ **پس** التفات بقول اخباریین **و** قصہ گویان

در شریعت نیست **الوجه الثالث** قولهم قد ذهبوا من الشام الی وراء الصین من نقب هذا تکلف ظاهر صریح لا یعتمد علی مثل هذا

الذهاب و لا یاب العقلاء یعنی قول انہا کہ قومی از ملک شام بجانب ملک چین بمشرق رفتند از نقب پس این تکلفی صریح است **و** اہل عقل مثل

این بر ذہاب و ایاب اعتمادی و اعتنائی ندارند و نمیکنند **الوجه الرابع** قولهم انهم بلغوا النبی السلام من موسی ورد النبی علی موسی وعلی

قوم السلام **و** قد صح ان موسی قد لقی نبینا فی تلک الواقعة فی مقام السدرة فوق السموات وسلم علی نبینا فذلک صیغة الصانعین علی

نبول هذا القول وجہ رابع بعضے اینجا ایراد کردند کہ بقول انہا قوم از زبان موسے بنبی ما سلام رسانیدند و آنحضرت ہم جواب سلام بانہا و بموسے رد کرد

اینہم دلالۃ دارد بر وضع و اضعان بر ہے قبولیۃ این قول **الوجه الخامس** قولهم اقرئهم عشر سور و قد نزلت علیه بمکة اکثر من ذلک **و**

صافر حضرت الرام لک

جواب اشکال یاجوج ماجوج

بیان اورا محققین بر بطلان قول کہ یہود ما ورای چین مسلمان اند ۱۲

ما فرضت الی ذلك الوقت فریضة الزکوٰة وهی نزلت وفرضت بالمدینة فکیف یا مرهم بها قبل نزولها وفرضیتها وفی ایجاب الصلوٰة قبل المعراج خلاف
مشهور فی الاصولیین یعنی قول ایشان که ده سوره مترلکیه اینهارا خوانند وحال آنکه از ده سوره زیاده تا آن وقت نازل شده بود و زکوٰة در مدینه نازل
شد نه در مکه پس چگونه قبل تنزیل وجوب زکوٰة بانها امر دراداء آن کرد و اما در ایجاب صلوٰة یومیه پیش از معراج خلاف در علم اصول فقه مشهور
است ثم قال الخازن والمحققون فاعلم اذا ثبت بما ذکرناه بطلان هذه الروایة فالمختار فی تفسیر هذه الایة انها اما ان تکون نزلت فی قوم کانوا
متمسکین بدین موسی قبل التبدیل والتغییر ثم ماتوا علی ذلك واما ان تکون قد نزلت فیمن اسلم من الیهود علی عهد رسول الله فنهم عبد الله
بن سلام وابن صوریا واضرابهما انتهی کلامهم یعنی پس ازین خازن ومحققین اینجا فرمودند هرگاه بطلان اینچنین روایه غیر مستنده با دلۂ معارضه
آن ثابت شد پس مختار جمهور آنست که مفهوم این آیه دایر در دو وجه است یا مراد ازین قوم یهود قوم و یکطایفه از امت اوست که بعد موسے
متمسک دین حق صحیح موسی قبل از تبدیل و تحریف وعامل بران بوده مردند یا آنکه مراد قومی از موسویان است که در عهد رسول الله اسلام آورده بر ایمان صحیح
مردند و مطابق همین صحاح وحسان احادیث اند ترک ظاهر قرآن وصحاح احادیث عدول بسوی تاویل رکیک ضعف از اوهن البیوت عنکبوت نیست
اقول همین بطرق امامیه از نبوی وائمۂ اهل البیت علیهم السلام است چنانچه از صاحب مجمع بالاسناد قال الصادق علیه السلام المراد فی هذه الایة قوم
موسی وهم اهل الاسلام رواه ابو المسعود العیاشی فی تفسیره وفی الصافی والنور وغیرهم وایضا بالاذکر شد حدیث امیر المومنین ع در تفرقۂ یهود
و نصاری و مسلمانان بفرقات و در آخر فاما الیهود فان الله یقول فیهم ومن قوم موسی امة الخ واما النصاری فان الله یقول منهم امة مقتصدة
فهذه التی تنجو واما نحن فیقول وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون فهذه التی تنجو من هذه الامة واما ایچه در اخبار عامه
مذکور شد که وراء چین بمشرق خلقی است که معاش شان بلا اکتساب است که شب باران میبارد چاشت زراعت شان میرویده عصر درو کرده شب از ان حبوب
زراعت میخورند وسنگریزهاے ملک شان جواهرات و بردهاے خانهائی شان درختی از ثمر است از ان میخورند تصریح وتفصیل آن در احادیث
اهل البیت میباشد که آن ملک حضرت مهدی آخر الزمان ع است ونام دو بلد آن ملک جابلقا و جابرسا است ساکنین انها خاص شیعیان اهل
بیت رسالة اند در انملک فسق وفجور وگناه وکفر نمیشود وائمۂ ع بدفعات بعض بعض کاملین مخلصین اصحاب را باعجاز آن ملک واهل آن نموده وانهاد بینه
مفصل ترتمام حالات امام مهدی آخر الزمان علیه السلام از مجلدات غایة المقصود قرة عینی مولوی سید علی حایری لاهوری در باب بحث خامس
ازهری گفته سبط بمعنے فرقه وطایفه منفرده لاثنی ولا یجمع ولا یونث وگاهی جمع او کرده میشود چون اسباط و اشتقاقش از سبط یسبط سبطا وان بمعنے شجره
و واحدان سبطه است ورجل سبط الشعر وامرئة سبطة وقد سبطة شعره سبوطة وهو الذی لا جعودة له فیه یعنی مردی ونسے راست وصاف موی بغیر جعده
وار است وجعده خلاف سبط موے است ورجل سبط الاصابع طویلها یعنی مردی انگشت دراز است وسبط الکف سمحها یعنی کفدست مستوی برابر باشد
در مجمع فرمود السبط کلام العرب خاصة الاولاد یعنی سبط در کلام عرب خاص اولاد میباشد والصحیح الاسباط فی ولد اسحاق بمنزلة القبایل بین ولد
اسماعیل فولد ولده وکل ولد من اولاد یعقوب سبط وکل ولد من اسماعیل قبیلة یعنے صحیح شده که اطلاق اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبایل در اولاد
اسماعیل هست و هر ولد یعقوب سبط و هر ولد اسماعیل قبیله هست سوال چرا باولاد یعقوب اسباط و باولاد اسماعیل قبایل نامیدند جواب شیخنا الطبرسی
فرمود وانما سموا هؤلاء بالاسباط وهؤلاء بالقبایل لیفصل بین ولد اسماعیل وولد اسحاق و معنے قبیله جماعة است لهذا شجره شاخ دار اطلاق
میشود لهذا قبایل کانه اسحاق واسماعیل ر واقع چون دو شجره ذات الاغصان میباشند و علماء انساب هم والد را بمنزله شجره واولادش را چون
شاخها و نسب قرار داده اند در نهایة ابن اثیر گفته السبط من الشعر المنبسط المسترسل والقطط الشدید الجعودة ای کان شعره بینهما وفیه
الحسن والحسین سبط من الاسباط ای امة من الامم فی الخیر والاسباط فی اولاد اسحق بن ابراهیم الخلیل بمنزلة القبایل فی ولد اسماعیل
واحدهم سبط فهو واقع علی الامة والامة واقعة علیه ومنه الحدیث الاخر الحسن والحسین سبطا رسول الله ای طایفتان رسول
الله ای قطعتان وطایفتان منه وقیل الاسباط خاصة الاولاد وقیل اولاد الاولاد وقیل اولاد البنات فی عبارة النهایة
بحث سادس قطع باب تفعیل متعدی جدا کردانیدن از قطع یقطع قطعا بمعنی دریدن وجدا کردن حقیقة باشد چون بریدن کرباس ثم و
بریدن درخت از بن ها مجازا باشد چون جدا کردن شئی از شئی خواه از جنس خود باشد چنانچه بز وگوسفند از رمه نوع خود علیحده کرده میشود خواه از

گفتند کہ مارا باینوادی بے آب و بلا معاش برای گشتن و ہلاکت آوردی بماہمہ آب وا فرید **بحث جاید بعض** ان اضرب بعصاک الحجر فانبجست منہ
اثنتا عشرۃ عینا اینجملہ تا وظللنا موحی الیہ میباشد یعنی آنچہ را وحی بموسے کردیم اینست اینکہ بزن بعصائے خود آن سنگ را تو در اینوادی کلام کرد و چنانچہ
عبارت بوجود قرینہ مقدر است ولما ضرب الحجر بامرنا فانبجست منہ یعنی ہرگاہ موسے بعصائے خود زد آن سنگ معلوم را بامر ما پس منفجر شد ازان سنگ دوازدہ
چشمہ بعدد اسباط دوازدہ گانہ قوم بنی اسرائیل **و** از ہر یک چشمہ یک جدول آب مخصوص بسوی ہر یک قوم سبطی جاری میشد **و** کل قوم موسے شش لکھہ
آدم بود **و** معسکر اینہا بدور دوازدہ میل میشد **و** ہر سبطی مع تو سریکجا یکطرف قرار میگرفتند **و** ہمین را در سورہ بقرہ ذکر فرمودہ **سوال** آیا ازین الحجر مراد
جنس است پس بالتعیین ہر سنگے کہ بعصا میزد عیون ہویدا میشدند **پس** بنا برین تاثیر اجرای آب از ہر سنگ خاص از ضرب عصائے موسوی چہ او اعجازش
بود یا این حجر خاصے ذو الشرف بذاتہ بود **پس آیا** حجر دنیائی بودہ **پس** از کجا ئی بود یا حجر جنانی بود **پس** بموسے چگونہ و از کجا رسید **جواب** مفسرین
کلا در اصل اینجر دو قول دارند **اولہا** ان حجر دنیائی بود **پس** اینہا در بین خود خلاف کردند **نزد جمعی** حجر جنسیت دار بود پس ہر جا رسیدہ ہر حجر را کہ میزد
بتاثیر ضرب عصا بامر اللہ آب از دوازدہ چشمہ او بسوی ہر سبطے یکجدول آبی جاری میشد **نزد جمعی** آن حجر طوری بود کہ بران ہم کلام با خالق شدہ بود و از
کوہ طور باخود برداشتہ بود **و** لکن کعب یعنی سینہ بلند سنگی بود **نزد جمعی** این ہمان سنگے بود کہ موسے در کنارہ وقت غسل لباس خود گذاشتہ و باد ان لباس را پرانید
بود و موسے از آب برآمدہ عریان ماندو از اتہام قومش خالق او را بان تفریۃ مبرا گردانید **پس** باشارہ جبرئیل آن سنگ را با خود برداشت و بہر مقام برای اجرا
و اظہار آب بعصا آنرا میزد **و بقولی** این حجرے از احجار فاضلہ بیت المقدس بود چہ قومش گفتند کہ ما چگونہ بملکی رود اوی بردیم کہ دران اصلا حجارے موجود نیست
پس یک سنگی از فاضلہ بیت المقدس با خود موسے برداشت **و بقولی** آن سنگ رمے خوش سنگے بنظر موسی خوش آمد آنرا با خود برداشت تا با وقاتی بکار آید
ثانیہما آن سنگ جنانی بود **بقولی** جبرئیل از بہشت برآوردہ بموسے داد **و بقول جم غفیری** آن سنگ **و** آن عصا را آدم با خود از بہشت برآوردہ
وقت ہبوط از سما الی الارض آدم و حوا، قعود کردہ فرود آمدند **و** از آدم دست بدست انبیا بیکدیگر ودیعۃ سپردہ تا بشعیب نبی تحویل شد **و** شعیب از صندوق
آن سنگ و عصا بموسے سپرد **وکان** ذلک الحجر ذراعا فی ذراع **و** العصاء من آس الجنۃ عشرۃ اذرع بذراع موسی یعنی حجر در طول و عرض ذراع در ذراع
و عصا از درخت آس جنت در طول دہ ذراع بذراع موسے بود **در احادیث** اہلبیت نبوۃ است کہ آن سنگ و عصا موسے از خاتم الانبیاء مع تحایف آخر
کل انبیا نزد ما ائمہ اہل بیت طہارہ یکی بعد دیگر است **پس** آن عصا و سنگ را مہدی آخر الزمان در عصر خود با خود اجہار داظہار علانی میسازد **مرویست**
بنی اسرائیل روزے گفتند لو فقد موسی عصاہ لمتنا عطشا فاوحی اللہ الیہ لا تقرع الحجارۃ و کلمہا تطعک لعلہم یعتبرون اگر موسے را عصایش مفقود شد
پس البتہ ما خواہیم مرد تشنہ خالق وحی کرد باو من بعد بعصا زدہ باش بلکہ بکلام از حجر آب خواستہ باش اطاعۃ تو حجر ہمیشہ خواہد کرد تا ایشان اعتبار کنند **سوال**
عقل قبول نمیکند کہ از حجر صلب طبیعۃ از جائے بجائے دیگر برداشتہ و گذاشتہ پس ممتنع ظہور عیون الماء و اجرای جداول از آن **و** آنچہ غیر معقول باشد غیر مقبول
است پس ظہور عیون از حجر موسے در مقام ہر منزل بعد وضع غیر جایز و غیر معقول و لا مقبول و تصدیقش لا یعقل مہول میکند **جواب** اینقول بعض طبیعین لادین
است و او منکر از اجرا آب از حجر شدہ **و** ہمین الحال مذہب معاصرین نیچریہ مشہور شدہ چہ از بسیاری از معاجز موسویہ وغیرہ منکر شدہ **و ما میگوئیم**
کہ این استبعاد آیا از امتناع و عدم تمکن لہ بر اینحالہ است **پس** آن را متکلمین اسلام و اشراقیین باطل کردہ اند چہ او سبحانہ بر جمیع مقدورات و ممکنات قادر
است **و اگر** این استبعاد بالنسبۃ ظہور آب از حجر خاص است **و** اینہم باطل است زیرا کہ تبدیل طبیعۃ و ماہیۃ شئے بخالق قادر علی کل شئی ممکن است **و** ہر ممکن مقدور
خالق است **و** تخصیص قدرۃ تعالی علی بعض دون البعض تخصیص بلا مخصص نیز باطل است **بلی** اظہار چنین احوال خارق العادۃ **و** ہر خارق العادۃ
بالذات ممکن غیر محال و لا ممتنع بطلانش در کتب کلامیہ بسبط مبرہن است من شاء فلیرجع الی کتاب **نہایت المرام** للعلام الحلی رح **بیں راغب اصفہانی**
و امام الحرمین **و** البیضاوی از متکلمین در اینجا میگویند و من انکر امثال ہذہ المعجزات فلغایۃ جہلہ باللہ و قلۃ تدبرہ فی عجائب صنعہ و غرائب فعلہ نعم فانہ لما
امکن ان یکون من الاحجار ما یحلق الشعر من حجر النورۃ **و** حجر ینفر من الخل کحجر یا منض الخل فانہ لا یقبل الخل بل لا یقر الخل فی اناء ہذا الحجر و ینحو عنہ و یلقیہ
و ما یجذب الحدید کالمقناطیس و امثال ذلک مسلم عندہم و لما لم یمتنع ذلک فلم یمتنع ان یخلق اللہ حجرا یسخرہ طبیعتہ لجذب الماء من تحت الارض او
لجذب الہواء من الجوانب و تصییرہ ماء بقوۃ التبرید مع وجود جزئیۃ الطینۃ فی الحجر قبل ذلک التحویل و نحوہ و اذا ثبت ہذا فبطل انکار بعض اتباع
الطبیعیین و الحمد للہ رب العالمین حاصل آنکہ ہر کہ انکار کند امثال این معجزات پس او بجہۃ نہایۃ جہالۃ باللہ و قلت تدبر او در عجائب صنایع و غرائب خلایق

جواب سوال سنگ آیا از دنیا بود یا جنانی بود
حجر موسی و عصای موسی
جواب انکار اہل طبیعیین
بعض اہل طبع وقوع عیون
از انکار حجر موسوی
و تم حوامش الطبایع

شد و خواص و طبایع اشیاء چه هرگاه نزد شما مسلم است که از احجار بعضے هست که تیر اشد بسی بدتر چون حجر نوراة و از بعض احجار است که نفرة از سرکه دارد چنانچه اگر ازان سنگ با عفص الخل جامی زجاجی باشد او سرکه را بانگیر دل خل را القا و دفع از خود میکند و قبول اصلا نمیکند و همچنین حجر الحدید را که جذب بسوی خود آهن را میکند چون مقناطیس و امثال اینها اقسام احجار را آخر آفریده و این مسلم نزد اینهاست و هرگاه این ممتنع نیست پس هیچ ممتنع باشد تخلیق حجرے که مسخر طبیعة او برائے جذب آب از تحت ارض باشد یا برائے جذب هوا از جوانب اربعه بتحت سنگ تا آب بگرداند از انجمله ایجاد قوة تبریدیه مع وجود جزئیت طینیه در انجحر قبل تحویل هوا ابماء میباشد و هرگاه این ثابت شد پس انکار بعض از طبیعیین و استبعاد او از چنین معاجز باطل محض است که لا یلتفته العقلاء و اهل الادیان الذین ثبت لهم نبوة نبی بالبراهین القطعیة العقلیة و شاهدوا معاجزه الکثیرة مطابقة لحقیقتها الواقعیة والحقیة الصادقة **اشکال** انبجاس جوشیدن آب بقلة کم و انفجار جوشیدن و برآمدن آب بکثرة است و در سوره بقره فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا گفته پس جمع این هر دو جائز باشد **جواب اول** بدانکه نزد جمعی از اهل لغة انبجاس و انفجار و انشقاق و انفتاح بمعنے شگافتن خاص میباشد خواه زمین باشد خواه سنگ و جریان و ظهور آب ازان شگاف امرے دیگر بمقدار شگاف آب ازان بر میآید چنانچه **واحدی** در بسیط گفته بجس لما یجس ای انفجر عند اهل اللغة میباشد پس بنابر این اشکال فی الاصالة زایل شد چه هر دو لفظ انبجاس و انفجار متحد المعنے والمال اند **جواب ثانی** بنابر معنے انبجاس قلة و انفجار جریان الماء بکثرة میباشد پس جمع این سهل است چه در ابتدا از ظهور آب قلیل بعد ازان کثیر میشود و همین فرق منقول از ابی عمرو بن العلاء شد علی التقدیر بن منافی در جار صفرین الا ثنین بلیست عنه الله اعلم **بحث ثانی عشر** قد علم کل اناس مشربهم **وهب منبه** گفته که موسی نزد حجر بقرع عصا برائے هر سبطی نقره میکرد و بسمت آن سبط جدول جاری می شد اما **لفظ اناس** بضمه اول اسم جمع بغیر تکسیر چون رجال و نقاء ضمه آن بدل از کسره است چنانچه در سکاری و سکاری بدل از فتحه است **قال الزمخشری** یعنی هر یک فرقه و قوم سبطی بطور نطقی هست جوی و جای آب گرفتنی خود را دیدند ازان جداول عیون اثنا عشر و هر جوی از چشمه مخصوصه بسوی قوم سبطی جاری میشد هر قدر که برائے شرب قوم و دواب آنها در هر شب و روز مطلوب و بکار شان بود و وقت ارتحال آب از عیون انجحر خشک میشد و وقت طلب و رابن عسکر آب هر یکے از عیون جاری میشد **سوال** این اسباط اثنا عشر از یک پدر و از یک ملة موسے بر دین واحد بودند چرا برای هر یکے از ایشان جدا جدا از عیون اثنا عشر بالانفراد جاری و ساری می شد و در اتحاد نسبی و قومی و اتحاد ملتے منازعه و مشاجره نمیشود **جواب** چونکه طبیعة قوم بنی اسرائیل جهل مرکب بود و در کثرة لکها آدم از صغار و کبار مردان و زنان مع بهایم و کثرة دواب هر یکے از ایشان بود و اگر یک چشمه یک جو برائے ایشان ظاهر و جاری میشد البته موجب جنگ و جدال و نزاع در بین اینها هر وقت ناشی می شد زیرا که از یک مشرب کل است مع کثرة بهایم هر وقت آب گرفتن و حیوانات دادن میشد و بانفراد هر یکے ماده فساد و نزاع زایل شد **بحث ثالث عشر** وظللنا علیهم باب تفعیل بمعنے سایه افگندن از ظل یظل ظلا **و اما ظل و فی** هر دو بیک معنی سایه اند یا متفرق المعنی و آن **و** منشاء هر یکے از اینها چیست **جواب** در حقیقة این اهل لغة هم خلاف دارند نزد **بعضے** ظل و فی هر دو بمعنے سایه اند کما **قال ابن قتیبة** ذهب الناس الی ان الظل و الفیء بمعنی واحد و لیس کذلک بل الظل یکون غدوة و عشیة **و الفیء** لا یکون الا بعد الزوال فلا یقال لما قبل الزوال فیء و انما سمی بعد الزوال فیئا لانه ظل فاء من جانب المغرب الی جانب المشرق **و الفیء الرجوع** ابن قتیبه گفت مذهب مردم آنست که ظل و فیء بیک معنے اند همچنین نیست بلکه ظل عبارة هست ازان سایه که صبح و شام بخفا آفتاب در عالم ممدود و می باشد **اما فیء** او عبارت است ازان سایه که بعد زوال ناشی و ظاهر بسمت شرقی میشود پس انچه از زوال بسمت غربی میباشد بر او فیء اطلاق نمیشود و تسمیه بفیء بنجهت بعد زوال حاصل میشود که انکه از جانب غرب بر میگردد بجانب مشرق **اما فیء** او بمعنے رجوع میباشد **و قال ابن السکیت** الظل من الطلوع الی الزوال و الفیء من الزوال الی الغروب یعنی ابن سکیت گفت ظل سایه هست که از ابتداء طلوع شمس تا زوال **اما فیء** او سایه هست از ابتداء زوال شمس تا غروب **و قال ثعلب** الظل للشجرة و غیرها بالغداة **و** الفیء بالعشی نزد ثعلب ظل برائے شجرة و هر درخت سایه دار و غیر آن بعد صبح میباشد و فیء بعد عشا شب میباشد **و قال روبة** بن العجاج کلما کانت علیه الشمس فزالت عنه فهو ظل و فیء و ما لم یکن علیه الشمس فهو ظل و من هنا قیل الشمس تنسخ الظل و الفیء ینسخ الشمس یعنی روبه گفت بر همه آنچه آفتاب تابد بعد از زوال و ظل و فیء هر دو اطلاق می شود و بر آنچه آفتاب نتابد او خاص ظل است و ازینجا گفته میشود که آفتاب نسخ ظل و فیء نسخ شمس میکند و مظلل بمعنے ظل انداز سایه بان و آنچه سایه بان کرده شود **بحث رابع عشر** غمام و غمایم جمع غیم بمعنے ابر غلیظ و سحاب و غیم هر دو بمعنے واحد اند **اما غیم** ابر را نامیدند چه باد پوشیده میشود آفتاب و اینجا ابر جامد و حرز از غیم و بغمة نامیده کرده ...

بپوشاند چنانچه ابر غلیظ آفتاب را میپوشاند **در مصباح** گفته غمه الشئ غما من باب قتل یعنی غطاه **و** منه قیل للحزن غم لانه یغطی السرور والعقل والحلم
وهو فی غمة ای حیرة ولبس **و** الجمع غمم وغمام مثل غرفة وغرف عما لیوم والسماء غما **و** غم الهلال ای ستر الهلال بالسحاب از سحب یسحب سحبا **ف**
سحب وسحاب جمع اوست وبرای آن ابر را سحاب نامیدند چه او بادکشیده می شود از یک طرفی بطرف دیگر **کما فی المصباح** والسحاب معروف سمی
بذلک لانسحابه فی الهواء **و** الواحدة سحابة **و** الجمع سحب بضمتین **و** هر دو بمعنی ابر اند **اما فرق** اینست که سحاب بر رقیق وگاه بر غلیظ **و** غیم خاص ابر
غلیظ پوشنده قرص شمس اطلاق می شود **و** اصل غیم عطار **و** اصل سحاب جر است **بحث خامس عشر** وظللنا علیهم الغمام این جمله مستانفه است
جمله یا قبل از وحی آنچه بود تمام شد **وبقولی** انعطف بر اوحینا است یعنی بنی اسرائیل وقتیکه در وادی تیه رسیدند بموسی گفتند در دشتی ما را انداختی بتمام روز
در آفتاب می سوزیم وشب روشنی چراغ نداریم ولباس ما چرک وکهنه میشود صورة تبدیل وتغسیل وتجدید آن نیست بازار نیست که غذا بگیریم وبخوریم خالق
بجلال رحمة آب انها از سنگ هر جائے داد **و** ابر را روزانه برای کل معسکر بنی اسرائیل فرستاد در روزانه بر انها سایه افکن بود وذکرش خالق اینجا میفرماید ما سایه
وظل ممدود بر سر ایشان در وادی تیه مقرر کردیم تا از تابش آفتاب روزانه محفوظ وبآرام باشند **و** شبانه عمود وستون آتشی میفرستاد تا دم صبح برائے انها روشن وضیا
آن رفتار میکردند ولباس انها کهنه وچرکین نشد **و** برای انها بلا محنت غذائے من وسلوی هر یوم میفرستاد **قال فی الکشاف** وذلک فی التیه سخر
الله لهم السحاب بسیر بسیرهم یظلهم من الشمس وینزل بالیل عمود من نار یسیرون فی ضوئه وثیابهم لا تتسخ ولا تبلی وینزل علیهم المن والسلوی
بحث سادس عشر المن بالاو غمام ماخوذ از من بمعنی منا ومن بمعنے چیزے حلو وشیرین وگوارا بود که خالق با نزال آن ازامش من نهاده وبان بر انها منت
گذاشته وبوجوه اهل لغت وتفسیر خواهد آمد **اما سلوی** بوزن فعلی اسم جمع یا جنس است **در قاموس** گفته طایر واحدته سلواة وگو اصل از سلی
یسلو سلوا وسلوا تا **در صحاح** گفته سلوت عنه سلوا **و** سلیت عنه بالکسر سلیا مثله **و** السلوی طایر **قال الاخفش** لم اسمع له بواحد و
لیشبه ان یکون واحده سلوی **و** السلوی العسل **و** قال الذی من السلوی **در مصباح** گفته والسلوی فعلی طایر نحو الحمامة وهو اطول ساقا
وعنقا منها **و** لونه شبیه بلون السمانی سریع الحرکة **و** یقع السلوی علی الواحد والجمع قال الاخفش یعنی اخفش سلوی بمعنے شهد بلکه لذیذ تر از سلوی
است **و** نزد صاحب مصباح سلوی بوزن فعلی جانوری است در جثه مثل کبوتر **و** سلوی طویل تر در پای وگردن است از کبوتر **و** صورة ولون ورنگ او بلون سمانے
سریع الحرکة میباشد **و** اطلاق سلوی بر واحد وجمع معا نزد اخفش میشود **بحث سابع عشر** در وجه تفسیر وانزلنا علیهم المن والسلوی **نزد** جمعی انعطف
بر وظللنا است **نزد** بعضے استیناف جمله بعد جمله است یعنی وما فرستادیم بر بنی اسرائیل جنس من وجنس سلوی را برای غذاء شان در وادی تیه **اما** از جنت
آخرة **یا** از دنیا از ما بین ارض وسما ومن این شان ومن حیث شان فرستاده **ثانی** مشهور بین المفسرین است **در نبوة بحار** در وادی تیه آنچه خالق بلطف
عام خود انعام واکرام کرد به بنی اسرائیل **و** ذلک انهم قالوا لموسی فی التیه اهلکتنا واخرجتنا من العمران والبنیان الی مفازة لا ظل فیها ولا کن فانزل الله
تعالی علیهم غماما ابیض رقیقا ولیس بغمام المطر ادق واطیب وابرد منه فاظلهم وکان یسیر معهم اذا ساروا ویدوم علیهم من فوقهم اذا نزلوا وهو
قوله تعالی وظللنا علیکم الغمام یعنی فی التیه تقیکم من حر الشمس **و** منها انه جعل لهم عمودا من نور یضیئ لهم باللیل اذا لم یکن ضوء القمر فقال هذا
الظل والنور قد حصل فاین الطعام فانزل الله علیهم المن والسلوی **و** اختلفوا فقال مجاهد هو شیئ کالصمغ کان یقع علی الاشجار وطعمه کالشهد
وقال الضحاک هو الترنجبین **و** هو قول جماعة منهم الزمخشری واتباعه المتاخرین **وقال لوهب** هو الخبز الرقیق **وقال السدی**
هو عسل کان یقع علی الشجر من اللیل فیاکلون منه **وقال عکرمه** هو شیئ انزله الله تعالی علیهم مثل الرب الغلیظ **وقال الزجاج** جملة المن ما من
الله به مما لا تعب فیه ولا نصب کقول النبی الکماة من المن **و** ماءها شفاء للعین **و** قالوا وکان ینزل علیهم هذا المن علی اشجارهم مثل الثلج لکل انسان
لکل انسان صاع منهم کل لیلة **فقالوا** یا موسی قتلنا هذا المن حلاوة فادع لنا ربک یطعمنا اللحم فدعی موسی فانزل الله علیهم السلوی حاصل ترجمه
آنکه قوم اسرائیلی بموسے گفتند در وادی آوردی هلاک ساختی ما را وبر آوردی از آبادی بلاد بسوئے وادیکه دران نه حجر است نه شجری تا سایه افگند بر ما پس خدا فرستاد
برای سایه ایشان ابر باریک رقیق را پاکیزه وسرد تر از ابر باران بود در ایشان سایه افکن در سیر وقعود وقیام انها بر بالائی سر انها بود که حفظ ایشان از حرارة و
تابش آفتاب میکرد **و** انها گفتند اینست شبهائے تاریک چراغی **پس** خالق کریم ستون وعمود نوری بروشنی ده در شب برائے انها هر شب میفرستاد وضیاء او چون
ضیاء ماه چهارده بود **و** انها گفتند اینست آب **و** اینست سایه **و** اینست روشنی **اما** طعام وغذاء ما کجا است خالق بر انها هر یوم من وسلوی میفرستاد **اما**

در حقیقت من

درحقیقة من که چیست خلاف کردند **نزد مجاهد** من چون صمغی بود که بر اوراق اشجار شب بسته میشد ولذتش چون لذة شهد بود **نزد ضحاک** من
ترنجبین بود **و** همین قول زمخشری واکثر متاخرین است **اقول** اگر شبیه ترنجبین در حلاوة بود عیب ندارد **و اگر** عین ترنجبین بود او غذا نیست بل او دوا
ملین است **و** باینها باید من شئی باشد که دران غذائیت بالتلیین و بلا اسهال باشد ترنجبین بخلاف اینحالة است طبعاً **نزد وهب** من نان
رقیقی باریکی بود **اقول** آن نان از چه قسم آرد بود او مجهول و غیر مذکور است **نزد سدی** او عسل بود که بر اشجار آنوادی شب میبارید صبح اینها میخوردند
نزد عکرمه او چون رب غلیظی بود بر اوراق اشجار و احجار شب میبارید **نزد زجاج** جمله من از آنچیزها است که بار سال آن بر ایشان منت گذاشته
که دران تعب و نصب درسیخ و حضر نبود چون قول پیمبر که کماة از من است **و** آبش شفاء برای عیون است **و من** در لغت سماروغ در نواحی هند و دهنبی کوه
خود میروید و آب آن شفائی برای عیون است چنانچه در حدیث صاحب **مخزن الادویه** هم در خواص همین مع التفصیل نوشته است **نزد جمعی**
من مثل برف سفید شب بر اشجار نازل میشد **و** برای هر انسانی از ایشان بوزن یک صاع معین بود و میبرد و هر یکی میخورد **پس قوم** موسی گفت که یا موسی
این حلاوت مرا کشت از خدا برای ما گوشت بخواه **قال المجلسی** رح فاختلفوا فیه **فقال** ابن عباس واکثر الناس هو طائر یشبه السمانی **وقال**
ابو العالیة **و** مقاتل هی طیر حمر بعث الله سبحانه فمطرت السمانی علیهم فی عرض میل وقدر طول رمح فی السماء بعضها علی بعض وکانت السماء تمطر علیهم
ذلک **وقیل** کانت طیوراً مثل فراخ الحمام طیبا وسمناً قد تمعط ریشها وزغبها فکانت الریح تاتی بها الیهم فیصبحون وهو فی معسکرهم **وقیل**
انها طیر کانت تاتیهم فتسترسل لهم فیاخذونها بایدیهم **وقال** عکرمة هی طیر تکون بالهند اکبر من العصفور **وقیل** هو العسل بلغة کنانة
فالله یرسل علیهم المن والسلوی فیاخذ کل واحد منهما ما یکفیه یوما ولیلة اذا کان یوم الجمعة اخذ واما یکفیه یومین لانه لم یکن ینزل علیهم یوم السبت
یعنی در حقیقت سلوی هم خلاف کردند **نزد ابن عباس** او جانوری شبیه بسمانی در جثه ولون بود **نزد ابو العالیه** و مقاتل و طبری سرخ رنگ بود
و از آسمان میبارید برای ایشان درمسافة عرض یک میل و در بلندی یک نیزه بعضی بر بعضی میافتادند **نزد بعضی** جانوری بود مثل بچهای
کبوتر پاکیزه و چرب پرهاء و موهای زرد بر آورده پس باد جنوب اینها را اجتماعاً میاورد پس صبح در معسکر اینها میانداخت **نزد بعضی** نوع پرنده
میاید یک فصه در معسکر بکثرة داخل شده هرکی بدستهای خود میگرفت اینها را بقدر کفایة **نزد عکرمه** این سلوی جانوری است در هند بزرگتر از گنجشک **نزد بعضی**
سلوی بلغة کنانه عسل است و بار سال انزال تم هر یکی از قوم از من وسلوی بمقدار کفایة یکروز و شب میگرفت **و** بروز جمعه کفائی دو روز میگرفت چه بیوم سبت
برای ایشان نازل نمیشد **اقول** نزد اکثر مفسرین خاصه و عامه بل همان اشهر اخبار و اظهر صحاح حسان است که آن جانور سمانی بضمه اول و فتح نون مع الف مقصوره
ودر آخر علی قول بکسر نون مع الیاء بقول دیگر او مرغیست که آنرا سلوی نیز میگویند و بهندی بٹیر مینامند **وسلوی** بفتح اول و سوم مع الف مقصوره نام مرغیکه
آنرا سمانی نیز میگویند **و** بفارسی آنرا **بودنه** **و** بهندی بٹیر میگویند کما فی المنتخب والغیاث **تنبیه** از این من و سلوی حاصل اصل **اشکال** من و
سلوی مختلف فیهما اند جمع یا صحة بعض دون البعض ممتنع میباشد **جواب** در اعتقاد مجی اند و چیزها اینها حاصل شده و تفصیل اینها بر ما واجب نیست **اما** جایز
و ممکن جمع اختلاف بانکه او نعم جنس طیر و انواع من در مختلف الایام بایشان فرستاده اشکال عاید نمیشود و ثم الله اعلم **فقال المجلسی** رح ثم اختلفوا فی ذلک الحجر
ماهو فقال ابن عباس کان حجرا خفیفا مربعاً مثل راس الرجل امران یحمله فکان یضع فی مخلاته فاذا احتاجوا الی الماء القاه وضربه بعصاه فسقتهم
وقال ابو روق کان الحجر من الکذان وهو حجارة رخوة کالمدر وکان فیه اثنتی عشرة حفرة ینبع من کل حفرة عین ماء عذب فیاخذ و فاذا فرغوا
ضربه بعصاه فیمسک الماء وکان یسقی کل یوم ستمائة الف **فقالوا** فی التیه یا موسی من این لنا اللباس فجعل الله لهم ثیابهم التی کانت علی ابدانهم
لا تتسخ ولا تبلی علی کرور الایام ومرور الاعوام الا جدة وطراوة ولا تخلق ولا تبلی وتنمو علی صبیانهم کما ینمون انتهی کلامه اعلی الله
مقامه فی اعلی علیین یعنی درحجر موسی هم خلاف کردند که چگونه بود **نزد ابن عباس** سنگ خفیفی مربع مثل سر آدمی بود با مر الهی آنرا انقلاب برداشته میگذاشت
وقت حاجت آنرا برآورده بر زمین نهاده بضرب عصا آب ازان جاری میشد و وقت ارتحال بضرب عصا آبش حبس میشد **نزد ابو روق** او حجر کذان چه بن
کلوخ ریگ **و** دران دوازده حفره بودند **و** از هر حفره چشمه بضرب عصا جاری میشد و شش لک آدم را هر شب و روز قطع نظر از مراکب و بهایم از آن حجر
آب میرسید **پس** از حصول این اشیا موسی گفتند که لباس ما کهنه و چرک اگر شد تغسیل و تجدید و تبدیل آن چگونه میشود موسی گفت بایشان چرکین و کهنه نخواهد شد
پس البسه ملبوسه شان بر ابدان اینها بکرور ایام و بمرور اعوام هرگز چرکین کهنه نمیشد بل یوم فیوم طراوة و صفائی اینها تازه و زیاده میشد چنانچه اطفال را نمو میشد

اینها یوم فیوم زیاده می شود **بحث هشتم** من عشر کلوا من طیبت ما رزقنکم در اینجا تقدیره وقلنا کلوا الخ یعنی وگفتیم بامر ایشان الخ بخورید از لذیذ و پاکیزه چیزها یکه ما روزی کرده ایم مر شما را **و** این لفظ کلوا امر اباحة و اجازة است در اکل طیبات مرزوقه الهیه نه امر وجوب با کل ان **و نقول** هرگاه بنی اسرائیل با کل من و سلوی تنگ آمدند بموسی گفتند بار الها از اقسام و اجناس حبوبات و بقولات وخضراوات بده چنانچه در سوره بقره از اینها حکایة کرده **و** اذ قلتم یموسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیرا اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم حاصل ترجمه آنکه قوم موسی گفتند که با صبر و تحمل حبس نفس خود بر طعام واحد نمیکنیم پس بخواه برای ما از خدای خود برارد و بیرون آرد برای ما از زمین خاص بقولات و سبزیات آن و خیار و تره ها را و سیر و عدس و پیاز را موسی در جواب شان فرمود آیا تبدیل طعمه بهتر میخواهید با دنی بروید بمصر در انجا مر شمار امسؤل شما حاصل خواهد شد **چونکه** اکثر و اغلب مطعومات و ماکولات بنی اسرائیل همین اقسام بقولات وخضراوات و حبوبات که بران تولد یافته بودند خاصیة و خواهش بنی آدم و رغبة اتم و ادوم بهمان اغذیه و اطعمه میشود که نطفهای اینها ازان متولد و منعقد شده و با کل آن زندگی کرده **لهذا** طباع بنی اسرائیل عادی با غذیه حلوا علی الدوام متوجه باین اشیاء معتادیه خود که دنی بالنسبة من و سلوی بودند خواستند و موسی هم ایراد بر اینها همین کرد تعجبا که اغذیه اعلی را بتبدیل دنی آیا علی قلبی میکند **تنبیه** در آیة دلالة لذات طیبات خاص از رزاق الهی برای عباد خاص آفریده **و** انچه لذات غیر طیبات و غیر محللات و غیر مباحات و موذی النفس انسان باشد او رزق و روزی من الخالق نخلق میباشد **و** آن را اسناد الی نفسه چون کلوا مما رزقنکم **و** کلوا من طیبات ما رزقنکم اصلا نکرده و نمیکند چه ارزاق حرام را اسناد آن بخالق انام عند العدلیه جائز نیست بخلاف جبریه چه نزد ایشان حسن و قبح عقلی نیست لهذا میگویند آنچه رزق بالذات باشد حلال و حرام خالق امر با کل آن کرده هذا معاذ الله عنه **بحث نهم** من عشر وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون **و** ما نافیه بدلیل مجیئ کلمه استدراکیه بعد آن میباشد نزد جمعی از مفسرین در اینجا مقدرست بقیام قرینه از خود این آیه فظلموا انفسهم بکفر النعم والمنعم وما ظلمونا الخ یعنی بنی اسرائیل مع این انعام و اکرام و اعطاء جمیع آنچه میخواستند پس ایشان ستم و ظلم و نقصان کردند بر نفسهای خود بکفران نعم و منعم و ما ظلم و ستم و نقص نکرده ایم ایشان را لکن خود ایشان بنفسهای خود ظلم و ستم میکردند **سوال** صیغه اول ماضی در وما ظلمونا **و** صیغه ثانیه استقبال یظلمون چرا مباین الزمان یکجا آورده **جواب** بدان اشعار و ایهام بما از سوء عادة و حالة قدیمه و تمادی اینها فیما هم فیه من الظلم والکفر در زمان استقبال است **تبصره** در اسناد الاثبات کرده او سبحانه مبراء و منزه ست از ظلم و از فعل و از رضا با آن زیرا که وما ظلمونا نفی مطلق از خود **و** در یظلمون اسناد ظلم بسوی خود بنی اسرائیل کرده **پس** مجبره باطل است

قوله تعالی وَاِذْ قِيْلَ لَهُمُ اسْكُنُوْا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُوْلُوْا حِطَّةٌ وَّادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيْٓـٰٔتِكُمْ سَنَزِيْدُ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِيْ قِيْلَ لَهُمْ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ ۝ **ترجمه ایده آیه**

یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه گفته شد مر بنی اسرائیل که ساکن شوید درین قریه **اریحا** یا در ده **ایلیا** و بخورید ازان فواکه و ثمار و حبوب اینها را از هر جا و از هر مقام و از هر قسم و انواع و اجناس آن بخواهید و بگوئید بطور دعا و درخواست از الفاظ **حطة** را که معنی وضع و ریختن و انداختن باشد و در آئید بدروازه یعنی آستانه با آنکه در حالیکه سجده کنندگان باشید یا بمعنی تواضع کنندگان باشید نه بطور تکبر و متکبران سر بلند گذارندگان بلی آن مقاله حطة بگوئید در حالة سجده میامرزیم همه گناهان شما را و زیاد و افزونی دهیم مقابل آن جزا نیکوکاران را پس تبدیل کردند و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند از آن قوم همه سخن مامور به را بغیر آنچه گفته شده بود ایشانرا که بگوئید بگفتند **انیشا** بعوض حطة حنطة فی شعیرة یعنی گندم گفتند که دران جوا میراست و غرض اینها باین استهزار و سخریه موسی و سجده بود پس بسبب سوء احوال و افعال و اقوال شان فرستادیم بر تبدیل و تغییر دهندگان عذابی را از آسمان بجهة و بسبب آنکه بودند ایشان قدیما ستم و ظلم میکردند **و در** **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه قرائة اهل مدینه **و** ابن عامر **و** یعقوب لفظ تغفر را بصیغه مونث مجهول یعنی بضمه تاء مثناة فوقانیه **و**

بفتح فاء است

جواب سوال صیغه اول ماضی و صیغه دوم استقبال در یکجا

بفتح فا است ونزد باقی قرا بصیغه جمع متکلم معلوم بنون وفتح وکسر فا است اما در خطیئاتکم هم قراءات مختلفه اند قراءة ابن عامر خطیئتکم بتوحید و
رفع تا وفوقانیه است وقراءة ابو عمرو بصیغه جمع تکسیر خطایاکم بلا همزه است وقراءة اهل مدینه ویعقوب خطیئاتکم بجمع سالم ورفع تا فوقانیه است وقراءة
آخرین قرا بجمع سالم وکسر تا فوقانیه است **بحث ثانی** جمله واذ قیل لهم بمحل نصب مخاطب ختم الرسل تقدیر واذکر یا محمد اذ قیل لهم است یعنی یاد
کن ای محمد وقتیکه گفته شد مر بنی اسرائیل را الیعنی وقتیکه گفته شد اسلاف حاضرین بنی اسرائیل را بواسطه موسی کلیم الله **اشکال** فاعل قیل کیست خدا
هست یا ملکی یا غیر او اگر خدا بلا واسطه **یا** بواسطه است قایل اینرا اینجا مجهول گذاشته چه دلیل است که قایل این خدا است **جواب** بدلیل سوره
بقره قایل این قول خاص خدا است بر لسان موسی چه در سوره بقره واذ قلنا است **و** نون کبریائیت دال است که این قایل خدا است **اما ایراد** قیل
بصیغه مجهول مع اسناد و الیه تعبیر بسنن وعادة شان جبروتیت تعبیر **و** برای استغنا از تصریح قایل **و** برای تعلیم اسم قایل **و** برای تفریق با بین عبارت
سوره بقره واینجا **و** برای تشدید در توبیخ وتقریع ایشان میباشد **بحث ثالث** اسکنوا هذه القریة این خطاب اسکنوا در اینجا بمعنی تقریر وتثبیت و
تسکین فقط بمعنی در مقامی بخلاف حرکت میباشد **و** در این قریه باجمله خلافی کردند نزد جمعی خاص بیت المقدس است **و** نزد بعضی اریحا است **و** نزد بعضی
اریحات **پس** آنچه منقول قول است اینست که ای بنی اسرائیل ساکن شوید باین قریه و بلد را **اشکال** در این آیه از ابتدا الی نهایت آن اشکالات اند
اشکال اول در اینجا باخفاء قایل قیل **و** در سوره بقره واذ قلنا بصیغه معلوم اسناد قول لنفسه کرد وسببش در جوابش بحال شنیدی **اشکال ثانی**
در سوره بقره ادخلوا هذه القریة **و** در اینجا اسکنوا هذه القریة چرا منافی یکدیگر فرمود چه دخول مستلزم سکون نیست وسکون مستلزم دخول است **جواب**
در اینجا منافات نیست چه اولا لفظ ادخلوا من باب اذن دخول **و** ثانیا اسکنوا بعد دخول حکم بتقریر وتسکین در خانه و بلد میباشد **پس** حاصل از ادخلوا
اسکنوا هم معنا چنین میشود که ای بنی اسرائیل بعد دخول ساکن در آن بلد شوید همین امو طن قرار بدهید **یا** خطاب ادخلوا **و** خطاب اسکنوا امر وحکم بوجوب
اعیانی با نهایا بود که سکنی ما دام بقائکم بکنید **یا** اباحت واطلاق واجازه بود **پس** من باب تحلیل الانتفاع منه بغیر تملیک الاصل میباشد **پس** من باب
تملیک الملک باشد و در آن هر دو وجه محتمل اند **و** اول الوجه متجه بجهت خطاب ادخلوا **و** اسکنوا **و** بعد آن فکلوا میباشد ثم الله اعلم **بحث رابع**
وکلوا منها حیث شئتم بعد اذن دخول امر بسکون دوام در آن اجازه واباحت تام وعام بکلیات القریة است **و** ضمیر منها راجع الی القریة میباشد یعنی ای بنی
اسرائیل وشما بخورید جمیع پیداوار القریة را از جمیع اقسام فواکه وثمار وزروع وحبوب وبقول وتره وخیار وسیر وپیاز وامثال اجناس اینها هر وقت از اوقات
لیالی ونهار را از هر جا وهر مقام وهر بقعه آن ملک وممنوع از بعض دون البعض نیستید **اشکال** در سوره بقره بلفظ فکلوا مع الفا **و** در اینجا وکلوا با واو مجرد ا
فرمود **و** فرق در بین فا **و** واو چیست در اینجا **جواب** ان الفاء یستعمل غالبا للتفریع او للتعقیب ویفهم التعقیب بخلاف الواو فانها لا تکون
للتعقیب فالفرق واضح بان الدخول حالة مقتضیة للاکل لا جارعقبه فحسن دخول الفاء للتعقیب **و** لما کانت السکنی حالة استمراریة حسن دخول
الواو عقیب السکنی فیکون الاکل حاصلا متی شاؤا واین شاؤا ابدا که کلمه فا غالبا برای تعقیب وتفریع میباشد **پس** در اینجا برای تعقیب است بخلاف
واو چه او برای تعقیب نمیباشد **پس** فرق واضح شد چه دخول در بلد ودار مقتضی اکل میباشد لهذا الفا لتعقیبه در آنجا ذکر کرد واین دخول فا نهایت در مرتبه
حسن است **و اما** سکونت که حالة استمراریه است لهذا دخول واو عقب سکنی حسن هست پس اکل اشیا هر وقت وهر جا که بخواهند حاصل میشود **و ایضا**
قیل الفرق ان الدخول حالة مخصوصة یتحلل بوجد بعضها وینعدم فانه انما یکون حالا فی اول دخوله واما ما بعد ذلک فیکون سکونا لا دخولا **و** اذا ثبت
هذا فنقول الدخول حالة منقضیة زایلة ولیس لها استمرار فلا جرم یحسن ذکر فاء التعقیب بعده فلهذا قال ادخلوا **و اما** السکون فحالة مستمرة باقیة
فیکون الاکل حاصلا معه لا عقیبه فظهر الفرق بینهما **بحث خامس** در اینجا بغیر رغدا **و** در سوره بقره رغدا چرا فرمود **و** رغدا بمعنی عیش فراخ
وواسع میباشد **جواب** ان الاکل عقیب الدخول یکون الذ لان الحاجة الی ذلک الاکل کانت اکمل واتم ولما کان ذلک الاکل لذ لا جرم فیه قوله
رغدا **و اما** الاکل حال سکون القریة فالظاهر انه لا یکون فی محل الحاجة الشدیدة ما لم تکن اللذة فیه متکاملة فلا جرم ترک قوله رغدا فیه تحقیق
اکل عقب دخول لذیذتر میباشد زیرا که حاجت بسوی اکل اکمل واتم است وهرگاه آن اکل لذیذ بود لاجرم در آن لفظ رغدا اطلاق شد **و اما** اکل بحال سکونت
در قریه میس بظاهر در محل حاجت شدیده نمیشود ما دام که لذت در آن کامل نباشد پس بایجهت لابد ترک قول رغدا اینجا فرمود **بحث سادس** وقولوا
حطة وادخلوا الباب سجدا **ا** حطة بحط منزلت قتل خطا وحطة در لغت بمعنی وضع وانزال رحل در دار ودیار میباشد **پس** یعنی ایه آنکه وبگوئید شما بنی اسرائیل

جواب اشکال اینجا بصیغه مجهول و در سوره بقره بصیغه معلوم

جواب اشکال در سوره بقره فکلوا مع الفا و اینجا وکلوا با واو مجرد فرمود ۱۲

بریزد دینداز جمیع گناهان ما را **و** داخل شوید در دروازه بیت المقدس یا بدروازه **اریحا** یا بدروازه **ایلیا** بحالیکه سجده بخضوع کننده لله باشید **اشکال**
در سوره بقره بر عکس این نظم و تاخیر و تقدیم الفاظ یعنی وادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة چرا گفته و اینما فاة بین است **جواب** و لامنافاة فی ذلک
لان المقصود من ذلک تعظیم امر الله تع و اظهار الخضوع و الخشوع لم فلم یتفاوت الحال بسبب التقدیم و التاخیر یعنی منافاتی در آن دو عبارة قرانی
دو جانبست چه اصل مقصود از ذکر این تعظیم امر الهی و اظهار خضوع و خشوع مرتبه راپس احوال تفاوة بتقاوة عبارتین نمیشود **جواب ثانی** غرض قصی
در این اسجاد قوم در دخل باب بود **و** درخواست کنند حط اوزار و وبال خواه قبل از سجده خواه بحال سجده خواه بغیر سجده **فالمراد** امر التخییری لهم فهذا تنبیه علی
انه مخیر بین تقدیم کل واحد من هذین الذکرین علی الاخر فلم یتفاوت الحال بحسب التقدیم و التاخیر یعنی غرض اصلی و عار حطة گفتن و سجده کردن است
خواه تقدیما بود ع و بعمل بیارید یا تاخیرا بکدیگر بتفاوة این تفاوة حال نمیشود **سوال** لفظ حطة ایا لفظ بلفظ حطة عینا واجب بود یا آنچه هم معنی آن چون
اغفرلنا یا چون تب علینا باشد بعوض آن کافی بود ایا سجده قول حطة بجای ذکر واجب بود یا سجده بر خاک بغیر ذکران واجب بود **و** قول حطة بغیر سجده
قبل یا بعد سجده واجب بود **جواب** در این دو قول **احدهما** عینا قول حطة ذکر سجده بر ایشان عینا واجب بود بدلیل فبدل الذین الخ بتبدیل قول بقولی
دیگر کردند **پس** برای همین در اینجا و رتقدیم و قولوا حطة میان ذکر در آن سجده علیحده فرموده تا بالاستقلال اینها و حکم اله بدانند **یکی** سجده دیگیا ذکر در آن
سجده خاص حطة است **پس** تقدیم و تاخیر ذکر حطة در سوره بقره **و** در این اعراف منافی وجوب آن نیبا شد **ثانیهما** یعنی هر یکی از این سجده **و** از ذکران
حطة بذاتها مقصود و واجب بود خواه قبل سجده خواه در سجده آنرا بیخوانند **ثانی** مختار جمعی منهم **زمخشری** و تبعه او **و** رازی و مقلدین اوست چنانچه **در**
کشاف گفته ولیس الغرض ان یتعبدوا بهذا اللفظ بعینه و هو لفظ الحطة مجاز او بلفظ اخر لاثم لو جاؤا بلفظ اخر مستقل بمعنی ما امروا به لم یواخذوا
به کما لو قالوا مکان حطة نستغفرک و نتوب الیک او اللهم اعف عنا و ما اشبه ذلک یعنی اینها مامور بلفظ عینی حطة و عین سجده نبودند **و** لکن اینها بلفظ
دیگر مستقل هم معنی حطة چون قول اغفر یا تب یا نستغفرک یا نتوب الیک یا اعف عنا میگفتند البته ماخوذ نمی شدند **اشکال** در حطة چرا رفع است و بلفظ
قولوا حط مقتضی نصب بود و جه رفع چه بود نیست **جواب** بدانکه در اعراب حطة مشهور قرائة رفع بتقدیر خبر مبتدا میباشد چون قولوا امرک حطة **و** قرائة
حطة نصب وارد چه اصل نصب است یعنی قولوا حط عنا ذنوبنا حطة **و** همین قرائة ابی هست **در کشاف** گفته حطة فعلة من الحط کالجلسة و الرکبة
و هی خبر مبتدء محذوف ای مسئلتنا حطة **او** امرک حطة **و** الاصل النصب بمعنی حط عنا ذنوبنا حطة **و** انما رفعت لتعطی معنی الثبات کقوله **صبر**
صبرا جمیل فکلانا مبتلی **و** الاصل صبرا علی تقدیر صبر صبرا **و** قرء ابن ابی عبلة بالنصب علی الاصل **و قیل** معناه امرنا حطة ای ان نحط فی ای نحط
فی هذه القریة و نستقر فیها **ثم قال** و لا یجوز ان تنصب باضمار فعلها و ینتصب محل ذلک المضمر بقولوا **سوال** در وادخلوا الباب سجدا
بدخول الف و لام عهد مراد کدام باب معین هست **جواب** در آن هم خلاف کردند **نزد طایفه** مراد از باب باب المقدس است چه بنی اسرائیل تا مراجعت
در بیت المقدس داخل نشده بودند **و** عند المراجعة و نزد اراده دخول نها بیت المقدس مامور گردیدند اول سجده بکنند و لفظ حطة عینا **یا** هم معنی آن در آن وقت بگویند
نزد بعضی کما قیل هو باب القبة التی کانوا یصلون الیها و هم لم یدخلوا بیت المقدس فی حیوة موسی فامروا بالسجود عند الانتهاء الی الباب شکرا
لله تع و تواضعا له یعنی مراد باب از این باب قبة بیت المقدس است که بسوی او نماز میخواندند و قبله اینها بود و نزد انتها آن باب رسیده سجده بکنند و حطة بگویند
چه ایشان در زندگی موسی داخل بیت المقدس نشده بودند **و** ایشان مامور بسجده نزد آن باب گردیدند بطور شکر و تواضع برای خدا **و بقولی** آن باب
اریحا از قریهای شام بود و بسجده مامور گردیدند نزد دخول ایشان بآن قریه بطور شکر بعد از مراجعت از وادی تیه **و بقولی** آن باب باب **ایلیا** بود
و بقول جمعی مراد از این سجده انها دخول آن باب با انحنا کردن و بدن کجی خاضع و خاشع چون متواضعان بالتعظیم قایل بقول حطة بوده باشیم
و بقولی آن باب بلند نبود بلکه پست تر از همه ابواب بود **و** اینها مامور گردیدند که ایشان داخل بباب برزانو ها قعود کرده سر و گردن نگون و خم داون بدن
و کمر بخشوع حطة گویان داخل شوند **تبصره و تذکره** نزد طایفه دیگر وقتیکه قوم از اکل من و سلوی عاجز شده تبدیل آن ببقلها و قثائها و فومها
و عدسها و بصلها خواستند و اینها مامور گردیدند با هبطوا مصرا فان لکم ما سألتم **پس** ایشان از وادی تیه مراجعة بسوی مصر کردند **و** موسی و هارون
مامور گردیده بودند که شما هر دو برادر در مصر خانه خود درمیان و چهار دور آن بیوت قوم خود ساخته و شما هر دو برادر خانه خود را قبله قوم خود بگردانید و شما اقامة
صلوات خود در آن کرده باشید قوم شما خانه شما را قبله نماز های خود بگردانند پس نزد مراجعت ایشان از وادی تیه بمصر آمدند خانه هارون را قبله کردانیده

نماز خوانند

جواب سوال یا بلفظ حطة عینا واجب بود یا لفظ هم معنی آن کافی بود

نماز خوانند و قتیکه بشام آمدند بیت المقدس را قبله گرفتند نزد دخول بباب هر دو مامور گردیدند که در سجده حطة گویان باید باشند و همین مردی در بسیاری
احادیث بطرق اهل سنت و امامیه هست و بالطور نمونه کانه از انبار حبه از بوی تمن و تبرک در اینجا ضبط میکنیم **ابن مغازلی** از حذیفه بن اسید غفاری حدیث
روایة کرده مشتمل برانکه رسول خدا صلعم پیغام فرستاد بسوی ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و دیگر صحابه تا مسدود کردانند ابواب و دروازهای خانهای خود را که بسوی
مسجد رسول خدا مفتوح گذاشته بودند **و** علی را فرمود که در تو بجای خود باز و باقی باشد و چون برسول خدا شکایة صحابه دقرابه در سد ابواب همه اینها سوای
یک باب علی رسید آنحضرت اصحاب را طلبانیده خطبه خواندند و فرمود والله ما اخرجتهم او اخرجنکم و لا اسکنته ان الله عز و جل وحی الی موسی و اخیه ان تبوّءا
لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا الصلوٰة **و** امر موسی ان لا یسکن مسجده **و لا** ینکح فیه **و لا** یدخله الا هارون و ذریته **و** ان علیا منی
بمنزلة هارون من موسی یعنی قسم بخدا من بر نیاوردم شما اصحاب با اینها از مسجد و ساکن نساختم او را یعنی علی را او را مسجد چه تحقیق خالق وحی کرده بود بموسیٰ
و برادرش که جا سنت بدهید و بنا کنید شما هر دو برادر برای قوم خود در بلد مصر خانها را و بگردانید خانهای خود را قبله قوم بجانب اینها دبر پای دارید شما فرد او اقامة
خود **و** امر کرد موسی را ساکن در آن مسجد نشود احدی **و** وطی زنان نکند در آن **و** داخل در آن مسجد نشود و نباشد سوای هارون و ذریة او **و** تحقیق علی از من است
نزد من منزلة و مرتبه هارون دارد که نزد موسی داشت **و** همین روایة را عینا **ابن شهر اشوب** از ائمه حدیث اهل سنت از سی نفر اجله صحابه چون زید بن ارقم
و سعد بن ابی وقاص **و** از سعید خدری **و** ام سلمه **و** ابو رافع **و** ابو الطفیل از حذیفه **و** ابو حازم از ابن عباس **و** از ابن عمر **و** از حضرت باقرؑ **و** از حضرت
رضاؑ و غیرهم کثیری بلا تفاوة نقل کرده اند **حافظ ابو ذکریا** در مناقب عباس از عبدالله عباس روایة کرده که حضرت رسول بعلی ابن ابیطالب
فرمود ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده و لا یسکنه الا هو و هارون و انی سئلت الله ان یطهر مسجدی و لک و لذریتک **احمد**
در مسند از زید ارقم روایة کرده که پیغمبر کل اصحاب را فرمود سدوا هذه الابواب لا باب علی یعنی ای اصحاب دروازهای خود را از جانب مسجد همه بسته نمائید
سوای علی پس صحابه بنده گفت در باب سد ابواب اینها خاص سوای فتح باب علی **پس** حضرت رسول **بعض** سماع خبر این شکایة بر منبر رفته خطبه مشتمل
حمد و ثنا ادا کرده فرمود اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال قائلکم و الله ما سددت شیئا و لا فتحته و لکن امرت بشیء فاتبعته یعنی
فرمود اما بعد بتحقیق من مامور گردیدم در بسته کنانیدن این ابواب غیر از دروازه علی پس تکلم کرد قائلین شما بخدا قسم من نه بستم در احدی را و وانگذاشتم در علی را و لکن
من مامور گردیدم بشیء پس پیروی او کردم **نسائی** در خصایص **خوارزمی** در مناقب و **ابو نعیم** در حلیة و منقبة المطهرین **و صاحب** بلاذری
و احمد در مسند **و ترمذی و ابو یعلی** در فضیل خود از جابر **و** از سعید خدری **و** ابو رافع **و** ام سلمه **و** حضرت امیر **و** از عمرؓ **و** ابن عباس **و** عبدالله
ابن عمرؓ **و** شعبه **و** حذیفه **و** سعد بن ابی وقاص **و** زید بن ارقم **و** معاذ بن جبل **و** از جم غفیری روایة کردند قال النبی صلعم یا علی لا یحل لاحد ان یجنب
فی هذا المسجد غیری و غیرک **و زاد** الشافعی ابو یعلی **فی خبر الخدری** غیری و غیرک و غیر ذریتنا یعنی حاصل آنکه ای علی حلال نیست برای احدی از قرابه
و صحابه من و امت نا فهمیده که خود را جنب سازد در این مسجد من غیر از من و غیر از تو و غیر از ذریة تو **و هذا** جمیع هم شافعی از فقهاء تجویز کرده اند و طی از جانب خود در
مسجد بنی خاص علیؑ و ذریة علی را **اقول** ذریة علی محمول میشود بر ائمه مطهرین که اینها مظهر اند نه عموم انسال علی چه اینها غیر مطهر اند **تنبیه** بدانکه جمعی از ائمه
محدثین مفسرین در تاویل این آیه کریمه با حادیث کثیره روایة کرده اند که برای بنی اسرائیل چنانکه باب حطه محل امتحان بود همچنین با بن امت محل ابتلا و امتحان
اهل بیت عترة و عصمت با بحطه و محل امتحان بودند چنانچه در **فراید السمطین** با سانید مشایخ خود ابراهیم حموینی شامی که از اجله محدثین متاخرین اهل سنت
است از سعید خدری روایت کرده قال سمعت رسول الله یقول انما مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق **و انما**
مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له یعنی سعید خدری فرمود که شنیدم حضرت رسول میفرمود جز این نیست که مثال اهلبیت
من در این امت مثال سفینه نوح هست هر که در آن کشتی سوار شد او نجاة یافت از غرق و هر که تخلف از آن کرد غرق شد **پس** هر که بر این کشتی اهلبیت
طهارة من سوار شد او در دنیا نجاة از بحر ضلالت یافت **و** هر که از این کشتی من تخلف کرد او در بحر هلاکت ابدی افتاد و غرق شد **دیگر** پیغمبر فرمود جز این
نیست مثال اهل بیت من در شما امت مثل باب حطه در بنی اسرائیل است هر که داخل در این باب حطه اهل من شد با عتقاد و تصدیق او مغفور له میگردد
صواعق ابن حجر هم در ذیل آیه **سابعه** و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم حاصل آنکه خلیل به پیغمبر خود فرمود که خدا عذاب نکند امتی را که تو در میان اینها
باشی **ابن حجر** بعد ایراد ان فرمود اشار صلعم الی وجود ذلک المعنی فی اهل بیته **و** انهم امان لاهل الارض کما کان علیه السلام امانا لهم

فی ذالک احادیث کثیرۃ یاتی بعضہا آنحضرت پیغمبر صلعم اشارہ بسوی ہمین معنی در اہل بیت طاہرین خود فرمودہ کہ بدرستی وتحقیق اہل بیت من امان وامن اند از نزول عذاب الٰہی مر اہل زمین را چنانچہ آنحضرت بذات مبارک خود امن وامان بود مر اہل زمین را و درین باب بایں معنی بسیار احادیث وارد اند بعض وبارہ انہا پس در اینجا سہ قسم احادیث در ذیل این آیہ سابعہ ثبت کردہ **اول اقسام** قال ان اہل بیتی امان لاہل الارض کما ان النجوم امان لاہل السماء واذا ذہب اہل بیتی عن الارض جمیعاً ذہب اہل الارض جمیعاً **وفی اخری** فاذا ذہب النجوم ذہب اہل السماء **واذا ذہب** اہل بیتی ذہب اہل الارض یعنی پیغمبر صلعم فرمود تحقیق اہل بیت من امان اند برای اہل ارض چنانچہ ستارہا امان اند مر اہل آسمان را وقتیکہ اہل بیت من بالکل از زمین بروند اہل زمین در انوقت بمیرند بہما **و** ہمین از مرویات احمد در مسند ہست **وحاکم** مع التصحیح بر شرط شیخین روایۃ کردہ النجوم امان لاہل الارض من الغرق **واہل** بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفہا قبیلۃ من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس یعنی اہل بیت من امان برای اہل زمین اند از غرق شدن **و** امان اند برای امت از اختلاف **پس** وقتیکہ بمخالفت انہا اختلاف کند قبیلہ وقومے از عرب **پس** انہا میکردند حزب جنود وتبعہ ابلیس **ثانی اقسام** انما مثل اہل بیتی کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی **وفی** مسلم ومن تخلفت عنہا غرق **وفی** روایۃ ہلک یعنی حضرت رسول صلی اللہ علیہ والہ وسلم فرمود جز این نیست اہل بیت من مثل سفینہ نوح در طوفان خلاف وضلالۃ ہر کہ سوار شد در کشتی نوح از طوفان آب وا زغرق در آن نجاۃ یافت **و** ہمچنین ہر کہ درین کشتی اہل بیت من سوار شد یعنی باعتقاد تمسک کرد بہر آئینہ او نجاۃ یافت از غرق شدن در بحر ضلالۃ **و** ہر کہ تخلف کرد از انہا غرق وہلاک شد **صاحب فصول المہمہ** از ابوذر غفاری روایت کردہ انی سمعت رسول اللہ صلعم مثل اہل بیتی کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا زخ فی النار ثم قال صلعم اجعلوا اہل بیتی منکم مکان الراس من الجسد ومکان العینین من الراس ولا یہتدی الراس الا بالعینین حاصل آنکہ بعد ذکر آنکہ ہر کہ از سفینہ آل من روی بپیچید او در نار کشیدہ میشود فرمود اہل بیت من بجای سر از جسد خود و بجای دو چشم خود در سر بگذارید چہ احدی بسرے بے دیدگی بدو چشم خود **تذکرہ** این حدیث سفینہ ہم از اجلہ احادیث متواترہ در مسانید ائمہ حدیث اہل سنت ثبت وضبط است قطع نظر از مرویات امامیہ ہر کہ بخواہد کہ احادیث مجتمعہ خاصہ وعامہ متوارہ باب سفینہ معاینہ کند البتہ کتاب مستطاب **غایۃ المرام** رئیس المحدثین آقا سید ہاشم بحرینی **وکتاب المناقب** ابن شہر آشوب بہ چہ در این اسماء رواۃ ما جمع کردہ ملاحظہ نماید **ثالث اقسام** قال رسول اللہ صلعم انما مثل اہل بیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ قال ابن حجر وفی اخری غفر لہ الذنوب یعنی حضرت رسول صلعم فرمود انیست جز این نیست مثال اہل بیت من در شما صحابہ وامت الی القیمۃ مثل ومماثل باب حطۃ بنی اسرائیل ہست کہ مرد وزن ایشان کلہم مامور بوجوب عینی گردیدہ بودند بدخول در باب حطۃ ہمچنین شما ہم کلہم مامور گردیدہ بدخول بباب حطہ اہل بیت عصمۃ وطہارۃ من **و** ہر کہ از انہا در ان باب باعتقاد وتصدیق کامل داخل آن شدہ ممتحن بالایمان گردیدہ مغفور الذنوب جمیعاً خواہد شد قطعاً **وخبر دیگر** ایضاً از ہمین **صاحب صواعق** نقل کردہ اند کہ در جای دیگر صواعق ایضاً ایراد کردہ **قال صلعم** علی باب حطۃ من دخل فیہ کان مؤمناً ومن خرج منہ کان کافراً یعنی پیغمبر فرمود کہ علی باب الحطۃ بنی اسرائیل در این امت است ہر کہ داخل باعتقاد باین باب حطہ علوی صلعم شد او مومن کامل ممتحن بالایمان است **و** ہر کہ خارج از ان باب شد او کافر است **بحث سابع** نغفر لکم خطیئٰتکم این وعدہ قطعیہ ہست بقوم موسے کہ آنانکہ داخل باب حطہ حطہ گویان یعنی داخل در مسجد سجدہ کنان در سجدہ دعا مغفرت ذنوب خواستند جمیع گناہان گذشتہ انہا مغفور خواہد شد **و** جزم نغفر بجہت وقوع جواب صیغہ امر ادخلوا میباشد **سوال** این وعدہ مغفرت خطایاے آنہا **آیا** منحصر بر دعای حطۃ بالانفراد **یا** بر سجدہ بدخول و درون باب **یا** متعلق بر ہر دو منحصر بود **جواب** ظاہر عبارۃ سورہ بقرہ مقتضی ہست کہ غفران ذنوب شان بر ہر دو معاً بود **بحث ثامن** سنزید المحسنین یعنی علاوہ بر وعدہ نغفر لکم سنزید المحسنین میباشد یعنی ما زود زیادہ میکنیم احسان خود فاعلین احسان را **سوال** در سورہ بقرہ وسنزید بود پس اینہ دلالۃ داشت کہ غفران ذنوب بمذنبین واحسان زاید بفاعلین احسان میکرد بسقوط واو عاطفہ در اینجا ربطے بما قبل **و** یا بعدم ندارد پس این سنزید بکدام دادہ **جواب** بدانکہ اسقاط واو در اینعبارۃ مخل نمیباشد زیرا کہ اینجملہ استینافیہ است مرتب بر تقدیر قول قایل سایل کہ کاشی از اخبار بغفران بشود کانہ قیل وماذا بعد الغفران فقیل فی جوابہ سنزید المحسنین **جواب ثانی** یحتمل آنکہ جملہ نغفر لکم وعدہ غفران بخاطئین بود **و** اینجملہ سنزید در جواب سایل کہ ومن لم یکن خاطئاً فما لہ فقیل فی جوابہ سنزید المحسنین فی ثواب احسانہ لعدم عصیانہ یعنی سایل گویا میپرسد کہ آنکس کہ خاطی وعاصی نبودہ پس برائے او چہ میباشد جوابش دادہ کہ ما زیادہ میکنیم ثواب فاعلین وعاملین احسان را بجہت عدم عصیان ایشان **بحث تاسع**

فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم یعنی پس تبدیل کردند آنانکه ظلم کردند یعنی آنانکه عمل معاصی ازانها میکردند گفتند قولی دیگر را که غیر القول
که گفته شده بود مرایشان را که بگویند آنرا یعنی اشرار بنی اسرائیل که گفته شده بود که عند الدخول من الباب در سجده دعا بکنند و مغفرة خود از معاصی خود
بلفظ حطة یعنی بپوش و بیامرز بار الٰهٰا گناهان ما بگویند و ایشان تبدیل کردند آن قول را بقولے غیر آن و مفسرین بالجملہ متفق اند آن قول مبدل حنطة
لنا بود **اشکال** عرب بنبودند که حنطة لنا یعنی گندم بده مارا گفتند **جواب** چونکه انها عبرانی لسان بودند و ترجمه آن بعربی حنطة است **و جمعی** گفتند
قالوا بالنبطیة حطا سمقاثا یعنون به حنطة حمراء استخفافا بامر الله تعالیٰ و استهزاء بموسی یعنی بایشان بلسان نبطیه حطا سمقاثا گفتند که معنیش گندم
سرخ رنگ باشد و غرض شان استخفاف سجده او استهزاء بموسی بود **و نقولی** گفتند حنطة فی شعیرة **در کشاف** نقل کرده عدلوا عن طلب ما
عند الله الی طلب ما یشتهون من اغراض الدنیا یعنی ایشان عدول کردند از طلب آنچه عند الله بود و بسوی آنچه خواهش کشتیها نفسانی انها از
اغراض دنیا بود **بحث عاشر** فارسلنا علیهم رجزا من السماء بما کانوا یظلمون بدانکه رجز بکسر اول یعنی عذاب هلاکة است **و** بفتحتین نوع
اشعاری هست متضمن مدح و فخر که عند المقابلہ وقت مقاتله یکدیگر در مدح بنفس خود میخوانند **پس** ما ارسال کردیم یعنی فرستادیم برایشان عذاب هلاکة
در دنیا تعجیلا از جهة آسمان بسبب آنچه ایشان ستم بر نفسهای خود باقسام افعال معاصی میکردند **و** فا اینجا تعقیبی **و** با سببیه هست یعنی پس در آخر بسبب
اعمال معاصی و خلاف رفتار و گفتار الٰهی رفتار و گفتار بر گردانیده میکردند لهذا مستحق بنزول عذاب الٰهی تعجیلا فی الدنیا گردیدند **ابن زید** گفت آنانکه حنطة
حمرا فیها شعیرة گفتند بیست و چهار هزار از آدم ازانها دفعة بطاعون بیکجا یکوقت مردند و همه انها کبرا و بزرگان بودند **سوال** در سوره بقره لفظ انزلنا **و** اینجا
ارسلنا چرا فرموده **جواب** معنی ارسال و انزال هر دو از علو الی سفل میباشد برعایت تکرار یک مطلب بالجملہ بتفاوة یسیر مع تقارب المعنے بالفاظ مختلفه رفتار کرده
اوست میباشد **اما فرق** این دو لفظ علی قول و هو ان الانزال لا یشعر بالکثرة **و** الارسال یشعر بذلک فکانه تعالیٰ بدأ بانزال العذاب قلیلا **ثم**
ارسله کثیرا یعنی انزال مشعر بکثرة نمی باشد **و اما** ارسال مشعر بکثرة است گویا او تعالیٰ در بدایت تنزیل عذاب قلیل **پس** ازان تکثیر دران کرد **و** مماثله این فاعیت
تعلقه در فانفجرت بکثرة میباشد **سوال** در سوره بقره بما کانوا یفسقون **و** در اینجا بما کانوا یظلمون چرا فرموده و درین چه فرق است **جواب** چونکه هر عاصی
ظالم هست و هر ظالم بفعل ظلم فاسق **و** هر فاسق خارج از طاعة است پس فاعل من حیث البدایة ظالم **و** من حیث النهایة فاسق است لهذا بهر دو وصف انها ذکر کرده
ثم الله تعالیٰ بمراده اعلم **تنبیه** اینجا دلالة بر دو چیز وارد **اولیهما** در دعا که مقال لسانی هست اثری عند الله در عفو ذنوب هست **پس** قول استغفر الله **و**
اتوب الیه و تجاوز عنی **و** حطة و ذری و امثال این اقوال محسوب در توبه هست کما قال تعالیٰ و استغفروا الله ای فاطلبوا المغفرة **و** توبوا الیه ای بعد ندامة القلب
و قولوا باللسان و اتوب الیه **سوال** ایا مع العلم یعنے این کلمات اثر هست **و** بغیر آن چنانچه آدمی این الفاظ میخواند اما معنے این نمیداند چون مردمان
کوهی و این نواحی **جواب** اصح آنست که موثر در عفو و ثواب میباشد هر چند معنی استغفار نداند ثم الله اعلم **ثانیهما** این آیه دلالة دارد بر بطلان مزعوم جبریه
که عباد فعلی و قولی اصلا ندارند چه او سبحانه اسناد افعال و تبدیل اقوال و اعمال بقوم موسی کرده **و** فارسلنا علیهم رجزا بفا جزائیه **و** بما کانوا یظلمون **و** بیاء
سببیه ذکر فرموده **و** اگر فعل و قول از انها باراده خود انها منسوب البته اسناد آن بسوی ایشان افترا و بهتان بر انها بود **و** بر تعالیٰ اطلاق کذب و بهتان و افترا اصلا
جایز نیست تعالیٰ الله عما یقول الظٰلمون علوا کبیرا

قوله تعالیٰ وَسْـَٔلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِىْ كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعْدُوْنَ فِى السَّبْتِ اِذْ تَاْتِيْهِمْ حِيْتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَّيَوْمَ لَا يَسْبِتُوْنَ لَا تَاْتِيْهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوْهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ○ ترجمه این آیه واحده

یعنے و ای محمد بپرس از قوم یهود در باره خبر دهکیه بود او پیش روی و نزدیک پایه سمندر و میگویند که آن دیه **مقنا** نام داشته بمیان مدین و طبریه ازو ما

سوره اعراف

جواب اشکال عرب نبودند

که حنطة لنا یعنی گندم بده مارا گفتند

جواب سوال در سوره بقره انزلنا و اینجا ارسلنا چرا فرموده

مع ...

الله بود و بقول میان این و طبریه بود اما آن بحر از ساحل طبریه بوده و تیتاء در میگذ شتند و تجاوز میکردند مردم آن قریه از حدود و احکام و اوامر و نواهی
الٰهی را در روز شنبه که تعظیم آن بر ایشان و ترک صید ماهی بامر حق بر ایشان لازم بود چون چنین کارهای عجیب بود نزد ماهیان ایشان یعنی ماهیان در بحر ایشان بروز شنبه
ایشان که منهی ایشان در آن روز خاص صید ماهی اعتقادها بود ظاهر و علانیه تکبر کرده بر آمدند و میرفتند بر روی آب و سرهای خود اکثر مینمودند و روزیکه عمل سبت
نمیکردند یعنی شنبه نبود یعنی در غیر شنبه از یکشنبه تا شام جمعه ماهیان در بحر ایشان مثل آن روز شنبه نمی آمدند خالق میفرماید همچنان ماهیانمودیم و ابتلا و امتحان میکردیم ایشانرا
بانچه ایشان از طاعت الٰهی خارج میشدند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** سوال بالهمزه در اصل بمعنی طلبیدن و درخواستن و دریافتن از اینجا
است او نیست سؤلك یا موسی از سئل یسئل عن کذا و بکذا سؤالا و تسئلة و مسئلة و تسئالا و سئالة فهو سائل و کذا مسئول **در مصباح** گفته سئلت الله
العافیة ای طلبتها سؤالا و مسئله **و** جمعها مسائل بالهمزة **و** جمع سوال اسولة و اسئلة بالقاء همزه و ابدال آن بالف هر دو جائز چون سال یسال سل من باب
خاف یخاف خف **در علم صرف** تعلیل و تصریف آن ثبت و ضبط است **بحث ثانی** و اسئلهم خطاب هم بحضرت حقیقی مرتبت است یعنی ای محمد بپرس
و خبر بگیر از احبار و اعلام معاصرین یهود خود **و** این سوال توبیخ و تقریع و تفریح بر ایشان بود **و** این سوال من باب الجهل و لاعلمی آنحضرت نیست بل اینجا ایت
از خفایای علوم است که بر اکثر انها این احوال مستور و غیر معلوم بوده است الا احبار سین و راسخین انها آن عالم بودند **سوال** این و اسئلهم بر چه عطف است **جواب**
این جمله مستانفه و بیان تصدیق یهود است که در عهد داود بنی اسرائیل معاصی منجمله آن صید ماهی در روز شنبه که ممنوع بود مسوخ گردیدند **پس** این عطف بر مقدر و اذا قیل لهم
واسئل المعاصرین من الیهود سوال توبیخ لم مسخ اهل القریة بالقردة و الخنازیر **اشکال** هرگاه آنحضرت عالم باحوال اهل قریه بود پس چرا از احبار یهود از احوال
آن قریه سوال کرد و تحصیل حاصل باطل **و** تجاهل از معلوم بر انبیاء چگونه جایز باشد **و** ازین سوال چه مقصود و غرض است **جواب** در این سوال فواید صحیحه اند یکی
یاد آوری یهود که باسلاف انها بسبب تعدی انها را خالق چه سلوک کرد **و** صور نوعیه انها را تبدیل بصور ردیه قبیحه بوزینه کردند **دوم** احبار و اعلام یهود را
بان ذلك مع کونه من علومهم الخفیة التی لا یقف علیها الا من مارس کتبهم و قد احاط به النبی خبرا **و** اذ لیس ذلك بالتلقی من کتبهم لانه علیه السلام کان
منزلا عن ذلك لانه کان امیا **و** لا تلمذ احدا من العلماء ابدا علا جرم قد ثبت انه علیه السلام قد وقف و علم خفایا احوالهم الاسلاف و قرونهم الهلاکة
بالوحی الصحیح الالٰهی لاجل ذلك لا یمکن الانکار عن هذا الاخبار یعنی هدایت اعلام اخبار است که از علوم خفیه مسلوه که عارف و واقف بر ان از خود انها نبود مگر
آنکس که راسخ و حاذق و ماهر کتب ایشان بوده **و** پیغمبر ما محیط همه احوال و اخبار ظاهر و باطن ایشان بود و با نها اعلام و اخبار کردبان **و** علم آنحضرت از تعلم و
تلقی کتب ایشان نبود از ین حال معزل بود زیرا که امی لا سواد و لا یقرء بود **و** تلمذ احدی از علماء اصلا مدة العمر هم نکرد زیرا که او نه از مکه بر آمد **و** نه در مکه احدی
از علماء اهل کتاب ساکن بوده **پس** مع هذا الحال لاجرم قطعا ثابت شد که وقوف و علم خفایای احوال اسلاف یهود و نصاری و از قرون هالکه مفصل بوحی
الٰهی حاصل شده برای همین ایشان را مجال انکار از اخبار ممکن نشد **صلاد** **در کشاف** گفته و هذا السؤال معناه التقریر و التقریع بقدیم کفرهم و تجاوزهم
لحدود الله و الاعلام بان هذا من علومهم التی لا تعلم الا بکتاب او وحی فاذا اعلمهم به من لم یقرء کتابهم علم انه من جهة الوحی **و** نظیره همزة
الاستفهام التی یراد بها التقریر فی قولك أعلم فی السبت یعنی و این سوال پیغمبر از احبار معاصرین یهود بطور تقریر و تقریع بقدیم کفر انها و تجاوز ایشان برای
حدود محدوده اله **و** اعلام و خبار بآنکه این اعلام از علوم انها بود که آنرا احدی نمیداند مگر بکتاب و وحی **پس** هنگامیکه بانها اعلام کرد بان حال مخفی و مکتوم
انها آنکس که کتب انها اصلا نخوانده و ندیده و نشنیده بود و علم قطعی حاصل شد که آن اخبار و اعلام بغیب از جهة الوحی بود **پس** محمد امی نبی بحق و صدق من الله
مبعوث الی کل الخلق بود یقینا **و** تبع جواب **ثانی** **در تفسیر کبیر** گفته و انما المقصود من ذکر هذا السؤال احد اشیاء یعنی مقصود و مطلوب ازین
سوال نبوی از احبار معاصرین احد اشیاء بود **الاول** ان المقصود من ذکر هذا السؤال تقریرا بهم کانوا اقدموا علی هذا الذنب العظیم و المعصیة الفاحشة
تنبیها علی ان اصرارهم علی الکفر بمحمد **و** معجزاته لیس شیئا حدث فی هذا الزمان خاصة بل هذا الکفر و الاصرار کان قدیما حاصلا فی اسلافهم الماضیین
یعنی اول آنکه مقصود از ذکر این سوال تقریر و تثبیت بر انهاست که الطائفه یهود تقدیم بر اینچنین ذنوب میکردند و خصوصا این ذنب عظیم و معصیت فاحشه این
تنبیهست برانکه اصرار انها بر کفر به نبوة محمد **و** باعجاز آنحضرت شئ حادث جدیدی در این زمان خاص از انها نشده بلکه این کفر و اصرار انها قدیم در اسلاف
ایشان مستمر جاری و ساری بوده میباشد **و الفائدة الثانیة** ان الانسان قد یقول لغیره هل هذا الامر کذا و کذا لیعرف بذلك انه محیط بتلك
الواقعة الخفیة **و** غیر هذا ذاهل عن دقایقها و لما کان النبی رجلا امیا لم یتعلم علما و لم یطلع کتابا **ثم** انه بعد ذا العین کر هذه القصص علی وجهها

من غیر تفاوت

بحث سوال اینکه واستفهام بر چه عطف است ١٢

جواب اشکال آنحضرت عالم بود باحوال قریه یهود با وجود امی بودن حکمت سوال از یهود ١٢

جواب سوال آنکه آن بار بار گردانید
یهود رسیدن احوال اهل قریه از انبیا علیهم السلام
فرمود
در بیان وجه تسمیه شنبه بیوم السبت گویند

من غیر تفاوة ولا زیادة ولا نقصان کان ذلك جاریا مجری الاعجاز انتهی کلامه یعنی فایده ازین سوال آنست که انسانی که گاهی میگوید بغیر خود آیا
این چنین امر میدانی آیا فلانه سخن چنین و چنان است غرض ازین سوال اعلام و اخبار و تعریف و معرفی مسئول عنه است که سایل اعرف و اعلم محیط بالواقع
حقیقته هست و غیر این غافل و ذاهل از دقایق و حقایق اصلیه آنست و چونکه پیغمبر ما امی لا یقرء بوده و نزد احدی از بشر علم نیاموخته و نخوانده و نشنیده و مطلع
بکتب اصلا نبوده و **معهذا** ذکر چنین سالفه و قرون هالکه با تفصیل علی حقیقتها و وجهها بغیر تفاوة ولا زیادة ولا نقصان نقل با علام علیم نماید و ذکرش جاری
مجرای اعجاز میباشد **پس** هر عاقل منصف بعلم الیقین میداند که این خبر بوحی و تعلیم عالم الغیوب والقلوب میباشد **بحث ثالث** عن القرية التي كانت
حاضرة البحر **بدانکه** درینجا تقدیر مضاف است **و** آن نزد اکثر اهل القریه **نزد** دیگران عن حال القریة **و** اول اولی است یعنی وای محمد بپرس احبار
معاصرین یهود را از احوال اهل بلدیکه حاضر یعنی مجاور برکناره نزدیک قریب و مشرف بر دریای سمندر بود چه حضور نقیض غیبة و بمعنی نزدیک غیر بعید هست
و بحر اسم مخصوص علم بر مجمع آب سمندر گردیده **و** بر انهار بید جاریه در زمین باسم نهر و شط **و** بر کوچک جوی و جدول بمخصوص شده **اما** در تعیین و تسمیت
قریه اختلاف دارند **نزد** ابن عباس آن قریه **ایله** بود **و** بروایت دیگر آن دیه **مدین** بود **نزد** زهری آن قریه **طبریه** شام بود **نزد** وهب بن
منبه هی قرية ما بين مدين و عيوني على ساحل البحر مشرقة یعنی قریه ما بین مدین عیونا مشرف بر ساحل بحر بسیار قریب و آب زیر او بود **و بقولی**
ما بین مدین **و** طور القریه بر کنار بحر شام بود **و** در **لباب التنزیل** بروایة دیگر هی قرية بين مصر **و** المدينة **و** المغرب **در مدارك** همین نقل
کرده **و** بعد آن گفته و فی نسخة هی ایلة بین مصر **و** المدينة **و** المغرب **در در منثور** از ابن زید آورده هی قرية يقال لها **مقنا** بين مدين و عينونا
و ایله اشهر و اکثر است **در کشاف** و **کبیر** و **مجمع** همین سه قریه ایله **و** مدین **و** طبریه ذکر کرده اند **سوال** آن قریه دیه بود یا بلدی معروف
و اگر بلد بود بر بلد اسم قریه چرا اطلاق کرده چه بلد اکبر و اعظم از دیه و قریه است در آن ساکنین اکثر شرفاء و نجباء و عقلاء **و** در قریه ساکنین عوام جهلاء اند آنچه ملتبس شد ای مردم
نمیباشند **جواب** یعنی مثل رازی **و** سعودی **و** نسفی **و** بیضاوی **و** زمخشری گفته اند والعرب تسمی المدينة قرية **و عن** ابي عمرو بن العلاء ما رأيت
قرويين افصح من الحسن **و** الحجاج یعنی هذين الرجلين من المدن یعنی عرب نام شهر و بلد و مدینه یعنی شهر را قریه یعنی دیه چنانچه ابی عمرو بن علاء گفت که من
ندیدم قرویین را که افصح از حسن بصری و حجاج باشند **و** مراد همین دو مرد از قری بلاد و مداین بود **و اما** بطوریکه در بلاد فصحاء و نجباء و علماء و عقلاء مع
اغیار اینها ساکن میباشند همچنین در دهات هم هر قسم آدم ساکن میباشند **بحث رابع** در قرائت یعدون باو عام دال اصلش یعتدون بود **و** او عام داده
شد تا را در دال بعد نقل حرکت دال بعین یعتدون یعنی اعداد و آماده و تیار کردن آلات صید ماهی برای یوم السبت میباشد **بحث خامس** عدای
یعدو عدوا **و** عدوا مثل فلس و فلوس **و** عدوانا یعنی دشمنی تجاوز از حد کردن و دویدن **در مصباح** بعد این گفته و عداء بالفتح والمد ظلم و تجاوز
الحد و هو عاد **و** الجمع عادون مثل قاض و قاضون **و** اعتدى و تعدى مثل و عدى فی مشتبه عد و اقارب المرولة و هو دون الجری **و** دشمن را
بعدو نامیده اند چه او از حد محبت بسوی دشمنی و عداوة برآمده **و** دویدن بعدو نامیده اند چه او رفتار تند و زیاده از عادت معتاد او میباشد **بحث سادس**
سبت نام روز شنبه که یوم الراحة برای یهود **و** روز یکشنبه یوم الراحة نصاری **و** یوم الجمعه یوم جماعة نماز جمعه و اجتماع اهل اسلام در مسجد جامع برای عبادة
ادا صلوة جمعه که صلوة وسطی میباشد **در مصباح** گفته یوم السبت جمعه سبوت **و** اسبت مثل فلس و فلوس **و** سبت اليهود انقطاعهم عن المعيشة
والاکتساب و هو مصدر يقال سبتوا سبتا اذا قاموا بذلك **و** اسبتوا بالالف ايضا لغة فيه **و** اصل القطع میباشد **در نهایه ابن اثیر**
در معنی قول عمرو بن مسعود معاویه گفته ما تسئل عن شیخ نومه سبات **و** ليله هبات **و** نوم المریض **و** الشیخ المسن و هو النوم الخفيفة **و اصله** من السبت
الراحة والسكون **او** من القطع وترك الاعمال **و فيه** ذکر يوم السبت **و** سبت اليهود **و** سبت اليهود تسبت اذا اقاموا عمل يوم السبت لان الله
خلق العالم فی ستة ايام آخرها الجمعة وانقطع العمل فسمی اليوم السابع يوم السبت **پس** وجه تسمیه یوم شنبه بیوم السبت باعتبار سکون و راحت آن
از کار و بار دنیا و معاش میباشد **بحث سابع** در محل اعراب اذ یعدون **و** اذ تاتیهم **زمخشری** در آن تجویزات وارد **اما الاول** فیجوز ان یکون
بدلا من القرية مجرورا فی المحل **و** المراد بالقرية اهلها کانه قیل وسلهم عن اهل القرية وقت عدوانهم فی السبت و هو من بدل الاشتمال
یعنی و اذ یعدون جایز است که بدل از قریه محل جر باشد **و** مراد از قریه اهل قریه است نه خود قریه کانه گفته شد که بپرس یهود را از احوال اهل قریه چه شد
ایشان را وقت تجاوز و تعدی ایشان و تعظیم یوم شنبه **پس** بنابرین اذ یعدون بدل اشتمال از قریه است **و یجوز** ان یکون منصوبا بکانت

او بحاضرة یعنی جایز است که منصوب المحل باشد باعتبار کانت یا باعتبار حاضرة البحر **واما الثانی** فمنصوب بیعدون **و** یجوز ان یکون بدلا بعد بدل
یعنی ثانی اذ تاتیهم منصوب المحل بیعدون است **و** جایز است که اذ تاتیهم بدل بعد بدل باشد **سعودی** گفته و اذ ظرف للمضاف المحذوف **و** بدل
منه **و** قیل ظرف لکانت او حاضرة **و** لیس بذلک اذ لا فایدة فی تقییدها لکون او الحضور بوقت العدوان **بحث ثامن** اذ یعدون فی السبت
بدانکه مفسرین گفته والسبت مصدر سبتت الیهود اذا عظمت سبتها فقوله اذ یعدون فی السبت معناه اذ یعدون فی تعظیم هذا الیوم یعنی سبت مصدر
سبت است بمعنی آنکه یوم السبت یوم تعظیم یهود بود **پس** معنی این جمله آنست وقتیکه یهود تعدی و تجاوز میکردند از حدود محدوده خدا **و** مؤیدش نیز قراءة
یوم اسباتهم است **و بقولی** یتجاوزون حد الله فیه وما امرهم به من تعظیمه فخالفوا امر الله وحکمه بصید السمك فیه یعنی تجاوز و تعدی میکردند
حدود محدوده یوم السبت را وانچه مامور بعمل در آن یوم از تعظیم او گردیده بودند پس مخالفة کردند یهود القریه امر الله و حکم ترا باشکار کردن ماهی در آن یوم
سبت و حال آنکه منهی عنه صید ماهی در یوم السبت عینا بودند **و بقرائة** یُعِدّون من الاعداد فمعناه وکانوا یعدون الات الصید یوم السبت
وهم مامورون بان لا یشتغلوا فیه بغیر العبادة لله والتعظیم للسبت **بقرائة دیگر** یُعِدّون بمعنی اعداد و آماده باشد پس معنیش چنین خواهد بود که
یهود آن قریه آماده و مهیا میکردند الات و اسباب و دامها میکند برای شکار و اخذ ماهی در روز شنبه و حال آنکه یهود مامور بودند که اصلا هیچ شغلی در آن روز و
تعظیم غیر عبادة نکنند پس بشغل عبادة اله تعظیم یوم السبت هم حاصل میشود **بحث تاسع** الشرعة بکسر اول بمعنی طریقه واضحه صحیحه ثابته میباشد از شرع یشرع
شرعا و شرعة **در مصباح** گفته الشرعة بالکسر الدین **و** الشرع **و** الشریعة مثله ماخوذ من الشریعة وهی مورد الناس للاستقاء سمیت بذلک لوضوحها
وظهورها جمعها شرایع **و** شرع الله لنا کذا یشرعه اظهره واوضحه **و** المشرعة بفتح المیم والراء شریعة الماء یعنی شرعة بکسر شین معجمه مثله بمعنی دین **و** شرع **و**
شریعة مثل او ماخوذ از شریعة است **و** او مورد مردم است برای آب گیری و آب خوری **و** برای وضوح و ظهور و تقرری احکام دین مبین از جانب رب العالمین بر دست
پیغمبر و لهذا آن بشرع و بشریعة شده **و** جمع شریعة شرایع است **و** معنی شرع الله لنا کذا اظهار و ایضاح آن میباشد **و** مشرعه بفتح میم **و** راء جائی مقرر آب بهر نوشیدن
و گرفتن از جوی و نهر و چشمه است **و** طریق شارع بمعنی سلوک مردم عموما فاعل بمعنی مفعول مثل طریق قاصد بمعنی مقصود **و** جمعش شوارع است **در مجمع** فرمود
والشرع اصله الظهور و منه الشرعة **و** الشریعة وهو الظاهر المستقیم من المذاهب منه المشرعة والشریعة لکونها فی مکان ظاهر من النهر **و** منه شراع السفینة
لظهورها **و** شرعة **و** منهاج **و** ملة **و** دین همه اینها متقارب اند بمعنی طریق وصول الی الله و رسوله میباشند **و** از اینجاست شرعة و منهاجا ای طریقة واضحة موضوعة
من الله فی الخلق علی لسان النبی و تفضله الی ثواب الله تعالی **و** مصرح این تحقیق شرع لکم میباشد **در مجمع البحرین** فرمود والشریعة ما شرع الله لعباده وافترضه
علیهم **و** قد شرع لکم بمعنی سن لکم است یعنی شریعة عبارت است از آنچه خالق آنرا وضع و مقرره کرده برای بندگان خود از فرایض و احکام دین و تمیز تا بعمل
آن بسوی جنت خدائی برسند **و** شرع بمعنی سن و وضع و قرر و عین طریقا للاعتقاد والعمل **و** الشارع الطریق الاعظم **و** الشارع هو النبی **و** المتشرعة اعداء
است **در کلیات** ابو البقاء گفته الشرع فی الاصل البیان والاظهار **و** المراد بالشرع المذکور علی لسان الفقهاء بیان الاحکام الشرعیة شرع در اصل بمعنی
بیان و اظهار و در عرف فقها بیان احکام شرعیه میباشد **والشریعة** هی مورد الابل الی الماء الجاری **ثم** استعیر لکل طریقة موضوعة بوضع الهی ثابت
من نبی من الانبیاء **ثم قال** ذلك اسم للاحکام الجزئیة التی یتهذب بها المکلف معاشا و معادا سواء کانت منصوصة من الشارع او راجعة الیه
و الشرع کالشریعة کل فعل او ترك مخصوص من نبی من الانبیاء صریحا او دلالة **فاطلاقه** علی الاصول الکلیة مجاز وان کان شایعا بخلاف الملة
فان اطلاقها علی الفروع مجاز **و** تطلق علی الاصول حقیقة کالایمان بالله وملائکته وکتبه ورسله وغیر ذلك **وهذا** لا تتبدل بالنسخ ولا یختلف
فیها الانبیاء **و** لا تطلق علی احاد الاصول حاصل آنکه شریعة در اصل جاییست و رودشتر بسوی آب جاری است **پس** از آن عاریة آورده شد برای هر طریقه موضوعه
که بوضع و تقریر و تعیین الهی ثابت از احد انبیائی باشد **پس** از این شریعة اسم احکام جزئیه است که بآن مکلف مهذب یا بد در معاش دنیائی یا در باب معاد عقبائی خود
منصوص از شارع عینا باشد **یا** راجع بسوی او **و** شرع هم چون شریعة هر فعلی یا هر ترکی یعنی امر و نهی مخصوص از پیغمبری باشد صریحا یا دلالة **اما** اطلاق
شرع بر اصول دین مجاز میشود اگرچه شایع و ذایع است بخلاف لفظ ملة چه اطلاق بر فروع مجاز میباشد **و** اطلاق ملة بر اصول دین علی الحقیقة میشود و چون اعتقاد و توحید اله
و تصدیق صفات کمال جلال و افعال و بر تصدیق ملائکه و کتب منزله و بعثت رسل و معاد جسمانی و لوازم و احکام اخرویه او میباشد **لهذا** این اصول دین کل انبیاء
از بدایة آدم الی محمد علیهم السلام متحد غیر مختلف است تبدیل آن بنسخ نمیشود و انبیاء هم در آن مختلف فیها نمیباشند **اما** ملة بر احاد اصول اطلاق نمیشود **و بعد**

بیان معنی دین و شریعه و ملة و منهاج که همه طریق موصل الی الله میباشند ۱۲

سورة الاعراف

گفت والشروع فی الشئ التلبس بجزء من اجزائه والشرعة ابتداء الطریق والمنهاج الطریق الواضح والاول الدین والثانی الدلیل وعن ابن عباس
الشرعة ما ورد به القرآن والمنهاج ما ورد به السنة یعنے شروع یعنے تلبس بجزئی از اجزاء شئے است و شرعة بمعنی ابتداء طریق و منهاج بمعنے طریق واضح
و روشن است و اول یعنے شرعة دین و ثانی یعنی منهاج دلیل باشد و ابن عباس فرمود بآنچه قرآن آمده او شرعة است و آنچه سنت رسول آمده او منهاج
است و بالجملہ فرقے باین حاصل شد چنانچه فرض آنچه از قرآن حکمش ماخوذ باشد و واجب آنچه از سنت رسول حکمش گرفته شده باشد و بعد این از امام رئیس خود
ابومنصور ماتریدی نقل کرده انه قال ماثبت بقائه من شریعة من قبلنا بکتابنا او بقول رسولنا صار شریعة لرسولنا فیلزم و یلزمنا لا علی
شریعة من قبلنا لان الرسالة سفارة العبد بین الله تعالی و بین ذوی الالباب من عباده لیبین ما قصرت عنه عقولهم فی مصالح دارت بهم فلو
لزمنا شریعة من قبلنا کان رسولنا رسول من قبله سفیرا بینه و بین امته لا رسول الله تعالی وهذا فاسد انتهی کلامه بحث عاشر حیتان
جمع حوت و حوت و سمک و نون همه اینها اسماء ماهی طوس وارانند و اصل حیتان حوتان بود بجهت اشتباه تثنیه ضمه را بدل بکسر کرده پیش واو را بکسره بدل کرده
بما قبل واو ندحیتان شد در مصباح گفت الحوت العظیم من السمک وهو مذکر و فی التنزیل فالتقمه الحوت و انی نسیت الحوت والجمع حیتان
در بحرین قاموس واحوات و حوتة زیاده کردند و حوت نیز احد بروج سماوی است و جمع نون نینان و انوان قال الفیروزآبادی و السعودی
گفت و حیتان و زنا و معنی بحث حادی عشر اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا یعنے وقتیکه آمدند ایشان را ماهیهای بحر اینها یوم شنبه یوم تعظیم ایشان
ظاهر الرؤس والابدان و در شرعا دو جا چونکه با شعار الهی در طبایع و قلوب اینها اینست یوم السبت خالق آفریده اینها کثرت علی الاجهار و الاعلان فی الاظهار
بر روی نزد قریه ایشان آمده و رنگ و قفه میکردند و همین قول ابن عباس است نزد ضحاک تاتیهم متتابعة یتبع بعضها بعضا یعنی میآمدند فوج فوج در
پے یکدیگر نزد حسن یعنے تاتیهم رافعة رؤسها مظهرة ابدانها من الماء یعنے میآمدند همه ماهیهای بحر ایله میآمدند بجائیکه بلند میکردند سرهای خود و ظاهر میساختند
اجساد خود را از زیر آب بحر نزد حسن بصری کانت تشرع الی ابوابهم مثل الکباش البیض لانها کانت امنة یومئذ یعنی ماهی میآمدند علانی بدر وازهای
اهل ایله مثل گوسفند سفید رنگ و بازی باهم میکردند زیرا که روز امن و امان اینها یوم السبت بود بیان کباش جمع کبش در قاموس بمعنی حمل
در منتهی الارب و صراح بمعنے نجقار و آن نوع گوسفندی که دو شاخ کلفت و سخت منعطف پس گوشهائیش میباشند و باین نواحی مردم برائے
جنگانیدن باهم اینها را نگاه میدارند رازی گفته در شرح جمع شارع و شارعة و کل شئ دان من شئ فهو شارع و شارعة ای دنت من الطریق و
نجوم شارعة ای دنت من المغیب علی هذا فمعناه ان الحیتان تدنوا من القریة بحیث یمکنهم صیدها و اخذها حاصل آنکه شرعا جمع شارع و شارعه است
بهر شئے که بشئے نزدیک قریب باشد او را شارعه میگویند و از اینجا بنجوم که قریب الغروب باشند اینها را نجوم شارعة میگویند پس بنابرا این معنی آیه آنکه ماهیان
در یوم السبت باهل قریه نزدیک می شدند بنحویکه اخذ و صید اینها هر وقت ممکن و میسر غیر معسور بود سوال نصب شرعا بچه سبب است جواب نصب
آن بجهت وقوع او حال از حیتان میباشد سوال در یوم سبتهم اضافه سبت الیهم چرا کرده جواب بدو سبب اولهما چونکه یوم السبت یوم التعطیل و التعظیم
والمراقبة مخصوص آن قوم بود لهذا اضافه و اسناد آن الیهم کرده ثانیهما یحتمل که بیان حیتان الی جوانبهم خاصة فی یوم اسبات هو یوم السبت بهم در
تفسیر خوجه سعودی هم گفته و اضافتها الیهم للاشعار باختصاصها بهم لاستقلالها بما لا یکاد یوجد فی سائر افراد الجنس من الخواص الخارقة
للعادة او ان المراد بها الحیتان الکائنة فی تلک الناحیة وان ماذکر من الاتیان وعدمه لاعتیادها احوالهم فی عدم التعرض فی یوم السبت
انتهی بحث ثانی عشر ویوم لا یسبتون قرائة مختلفه اند قرائة حضرت امیر علیه السلام بضمه یا مضارع معلوم از باب اکرام و افعال است و قرائة بصیغه
مجهول بفتح با و موحده و ضمه یا مثناة تحتانیه و قرائة عمر بن عبد العزیز یوم اسباتهم و جمله ما قبل است بحث ثالث عشر و یوم لا یسبتون لا تاتیهم
یعنے روز یکشنبه که یوم الامن نبود برائے ماهیان بود بکثرة بر ظاهر روی آب بحر میآمدند و روز یکه سبت مردم نبود ماهیان بان تا جیا اصلا نیامدند و خود را اظهار نمیکردند
تا سبت دیگر یعنی لشب یکشنبه از محض غروب آفتاب ماهیها دفعة فرار میکردند و بر میگردیدند و شب یا صبح شنبه دیگر روی سوے بلد ایله فوج فوج پی در پی
یکدیگر باتصال میآوردند تنبیه دلالة است که خالق در طبایع و قلوب ماهیان آن بحر امنیت از صید اینها و عیت و میل تام و اهم مجئ اینها بسوی بلد ایله
بیافریدتا بلا پروا و لاخوف با ظهار رؤس و ابدان خود بر روی آب میآمدند و تا شام در اینجا باقی میماندند و هکذا بشب یکشنبه میل و رجوع در اینها آفریده و هذا
بغور یکبار فورا از ناحیه ایله بر میگردیدند و فرار میشدند بحث رابع عشر کاف کذلک محل نصب بدو وجه میباشد احدهما تعلق بنبلوهم دار و ثانیهما

جواب سوال ضعیف

سبب سبت

جواب سوال

اضافه

یحتمل که تعلق بیوم لا یسبتون لا تاتیهم کاف تشبیه حال ز تاتیهم **و** از جمله نبلوهم استیناف باشد **بحث خامس عشر** کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون
درین مشبه به هم مفسرین دو قول دارند **اول** قوله یعنی مثل ذلک البلاء العجیب الفظیع نعاملهم معاملة من یختبرهم لیظهر عنادهم و عداوتهم و مخالفتهم
بانبیائنا و احکامنا فنواخذهم به بسبب فسقهم المستمر الباقی علیه لکن لا فی تلک المادة فان فسقهم لا یکون سببها للبلوی بل بسبب فسقهم المستمر
فی کل ما یاتون و ما یذرون یعنی مثل آن بلاء عجیب فظیع و جیع با ایشان معامله مختبرین یعنی خبرگیرندگان و امتحان کنندگان میکنیم تا ظاهر شود عناد و عداوه
و مخالفه ایشان با پیغمبران و احکام ما **پس** بظهور آن مواخذه میکنیم ایشان را بسبب فسق یعنی بخروج ایشان از اطاعة و از دین خدا که بر الفسق مستمر علی
الدوام باقی مشغول بالشغل الیه حین بودند و میباشند نه در این ماده چه فسق ایشان در باده موجب سبب برای بلوی و امتحان نمیباشد بل بسبب فسق دایم و مستمری ایشان
در هر زمان است که تا رک گشته آن اصلاً و ابداً منیشوند **ثانیهما** که کذلک تعلق بما قبل لا تاتیهم دارد فالجملة بعده ح استیناف مبنی علی السؤال عن حکمة اختلاف
حال الحیتان بالاتیان تارة و عدمه اخری یعنی بنا بر وجه ثانی که تعلق کاف بلا یاتیهم دارد معنیش چنین خواهد شد که نمیایند حیتان مثل آمدن آنها بیوم سبت
ایشان یعنی بالمشبه یوم السبت در ایام سنه آخر بعد آن بنهایت اندک و مخفی بخلاف حالة و صورة میآمدند استاده و وقفه نزد یک بلد ایله میکردند و میگریختند
پس بنا بر این سن بعد لا یاتیهم کذلک جمله نبلوهم آه استینافیه مبنی بر سؤال حکمت اختلاف حالة اتیان و عدم اتیان ماهیها باشد **اشکال** این احوال
اشخاص و حیتان ماضیه ما جرا الصیغ استقبالیه آورده لازم بود که بصیغهای ماضی ذکر میفرمود **جواب** الصیغة استقبال ذکرش آورده لحکایة الحال الماضیة
لاستحضار صورتها و التعجیب منها للحاضرین السامعین حکایتهم فلاجل ذلک جمع فی هذه الآیة ابتداء و انتهاء بصیغتی الماضی و الحال ثم الله اعلم
یعنی در ذکر قصه احوال حیتان و اشخاص بصیغه استقبالیه برای استحضار صور آنها و تعجیب حاضرین سامعین حکایت آنها کرد تا غایب بمنزله حاضر گردد فلهذا در ابتداء
و انتها این آیه بهر دو قسم صیغهای ماضی و مضارع کرد ثم الله اعلم **جواب** چونکه در طبایع انسان خلاف اسلاف ماده فسق و فجور باقی بود و تحمل برای تنبیه ایشان
ذکر اسلاف ایشان کرد تا متنبه از ابتلاء و امتحان الهی بر حذر باشند که مانند اسلاف ایشان رفتار نکنند **تبصرة** فخر رازی در تفسیر او درینجا از ابن عباس **و** مجاهد
نقل کرده ان الیهود امروا بالیوم الذی امرتم به یوم الجمعة فترکوه **و** اختاروا السبت فابتلاهم الله به و حرم علیهم الصید فیه و امروا بتعظیمه فاذا کان یوم
السبت شرعت لهم الحیتان ینظرون الیها فی البحر فاذا انقضی ذهبت و ما تعود الا فی السبت المقبل **و** ذلک بلاء ابتلاهم الله فذلک معنی قوله
و لا یسبتون لا تاتیهم **و** قوله کذلک نبلوهم ای مثل ذلک البلاء الشدید نبلوهم بسبب فسقهم **و** ذلک یدل علی ان من اطاع الله خفف الله احوال
الدنیا و الآخرة **و** من عصاه ابتلاه بانواع البلاء و المحن انتهی کلام الرازی یعنی حاصل آنکه یهود مامور گردیده بودند باخذ و تعظیم یوم جمعه و ایشان ترک
آن کرده بعوض آن یوم شنبه را اختیار کردند پس خالق مبتلا ساخت ایشان را بشنبه و حرام گردانید بر ایشان صید بحر را در آن روز و مامور گردیدند بتعظیم شنبه پس
یوم شنبه نزد ایشان ماهیان بحر آمده نزدیک میشدند و نگاه میکردند بسوی ماهیان بحر و روز شنبه وقتیکه منقضی میشد یکدفعه ماهیان بحر از مقام ایله بر
میگشتند و مراجعت بفور بسوی اطراف دیگر بحر میکردند و عود بسوی ایله نمیکردند مگر در یوم ابنده دیگر **و** آن امتحانی و ابتلائی بود بر یهود عصر داود نبی را
و آن امتحان کرد ایشان را **و** این معنی آیه لا یسبتون لا تاتیهم **و** معنی کذلک نبلوهم است یعنی مثل این بلاء شدید ایشان را مبتلا ساختیم بسبب آنکه
ایشان دایم الفسق و الفجور و الکفر و باطن بودند **و** رازی بعد این گفته که این دلالت دارد بر آنکه هر که مطیع اله باشد خالق تخفیف ابتلا او در دنیا و آخرة
میکند **و** هر که عاصی و فاجر باشد تشدید بلا و محن او میفرماید اللهم برحمتک ذکر مثلک لا تبتلنا فی الدنیا و الآخرة **و** ثبتنا علی دینک حتی متنا علی ذلک
انک انت اکرم الاکرمین **بحث سادس عشر** اصطیاد ایشان نیز خلاف کردند که چگونه ایشان اخذ ماهیان میکردند **اول** بعضی بوسوسه و تعلیم
ابلیس ایشان القاء آلات و دامهای بروز شنبه میکردند و ماهیان بسته در دام و آلات می شدند پس بروز یکشنبه دامها را مع ماهی از بحر بر میآوردند **دوم** نزد
جمعی بتعلیم ابلیس جداول و جویها از بحر و حیاض را در خارج حفر کرده میگذاشتند و بتموج بحر آب مع ماهیان از جداول و جویها در حوضها میافتادند و نزد
مراجعت موج ماهیان از آبار و حیاض بر آمده نمیتوانستند پس روزهای غیر شنبه از آبار و حیاض ماهیها را اخذ میکردند **سوم** نزد طائفه چونکه ماهیان علانی نزد
ابواب ایشان آمده استاده میشد و باهم بازی میکردند و ایشان بدستهای خود اخذ آنها میکردند **و** این قول حسن بصری **و** ثانی قول ابن عباس **و** عکرمه است
نزد بعضی بهیچ وجه اخذ صید ماهی نزنان مردان و صغار و کبار آنها میکردند **پس** بتمادی ایشان **و** تاخیر مواخذه آنها حیسور گردیدند و گفتند که حالا ما
غیر ممنوع گردیدیم لهذا ابما عذابی نیامد بناگزاشتند در صید آنها یوم السبت هم **و** اینقول آخر عام اوست از تمسک بعضی از ترک بعض دیگر است ثم الله اعلم

تنبیه نزد

تنبیه که نزد عدلیه دراینجا دلالت بر رعایة صلاح یا بر اصلح است لهذا اصلاح و اصلح در اینجا بود که با امتحان نفاق و کفر مکتوم ایشان ظاهر گردیده در عقوبة ایشان تعجیل کرده شود **نزد جبریه** صلاح و اصلح بر تم جایز نیست ولو وجب علیه الصلاح والاصلح لوجب ان لا یکثر هذه الحیتان فی ذلک الیوم صونا لهم عن ذلک الکفر ولما لم یفعل ذلک علمنا ان رعایة الصلاح والاصلح غیر واجبة علی الله تعم **جواب** صلاح که تعلق بافعال عباد دارد **پس** افعال خالی از حسن و قبح نیست **پس** لطف بالسویة بالنسبة مومن و منافق گاه مراعاة صلاح تعلق میگیرد در اظهار کفر و نفاق دو شخص در دنیا و کفر و نفاق الطایفه چونکه مکتوم بود صلاح در اظهار آن کردید لهذا اسباب اظهار نفاق انها تکثیر حیتان و عدم صیانت مردمان از اخذ ماهیان گردید وکذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون مشعر اینمرام است پس اشکال جبریه عاید نمیشود ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَاِذۡ قَالَتۡ اُمَّةٌ مِّنۡهُمۡ لِمَ تَعِظُوۡنَ قَوۡمَا اللّٰهُ مُهۡلِكُهُمۡ اَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا شَدِيۡدًا ؕ قَالُوۡا مَعۡذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُوۡنَ ۝ فَلَمَّا نَسُوۡا مَا ذُكِّرُوۡا بِهٖۤ اَنۡجَيۡنَا الَّذِيۡنَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ السُّوۡٓءِ وَاَخَذۡنَا الَّذِيۡنَ ظَلَمُوۡا بِعَذَابٍۭ بَـئِيۡسٍۢ بِمَا كَانُوۡا يَفۡسُقُوۡنَ ۝ فَلَمَّا عَتَوۡا عَنۡ مَّا نُهُوۡا عَنۡهُ قُلۡنَا لَهُمۡ كُوۡنُوۡا قِرَدَةً خٰسِـئِيۡنَ ۝ ترجمهٔ این سه آیه

یعنی بگو یا محمد بپرس از اهل کتاب خبر آنها را چون گفتند طایفه و گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و ترک و امر و نهی تمام گروه و قوم ماهیان را که چرا پند و نصیحت میکنید و قومی را که بزعم شما بیشک بی شبهه خدا هلاک کننده یا عذاب شدید کننده ایشان است فرقه ناهیه در جواب شان گفت که این وعظ و نصیحه میکنیم ایشان را از روی عذر بسوی پروردگار شما که چرا شما صالحان و دانایان با این قوم جهال وعظ و نصیحت و امر بمامور و نهی از منهی نکردید و ماخوذ بترک امر و نهی نزد خالق اشویم و دیگر برای آن با ایشان وعظ میکنیم تا ایشان بترسند خدا را و اجتناب و پرهیز نمایند از مخالفت مناهی الهی پس آنهنگام که صیادان ترک کردند و اصلا اعتنا و التفات نکردند بانچه یاد داده شد ایشان را و مواعظ مذکوره را قبول نمودند نجاة دادیم ما و رهانیدیم آنانرا که نهی میکردند قوما از بدی و از اعمال و افعال بد و زشت و نافرمانی و ما گرفتیم بطور مواخذه و عقوبت آنانرا که ستم و تعدی کردند از نهی و حد منهی الهی بعذاب شدید و سخت بسبب آنچه بودند ایشان عامل و فاعل فسق و فجور یعنی باستمرار فسق و فجور ایشان مستحق گردیدند تعجیل عذاب شدید در دنیا پس آنهنگام که نافرمان شدند و گردن کشیدند از آنچه نهی کرده شده بود ایشان را یعنی از صید ماهی باز نماندند گفتیم ما مر ایشان را که بگردید و شوید بوزینگان دور و نا امید شده از رحمت رحیم عالمیان و خوار و رسوا باشید در انظار عالمیان **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** واذ قالت امة عطف براذ یعدون فی السبت است حکم اعراب این حکم اعراب همان دارد **بحث ثانی** واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا یعنی و یا محمد بشنو از ما **و یا** بپرس از یهود خبر آنانکه از اسلاف ایشان و قتیکه گفت یک طایفه از منهی شدگان از صید ماهی در یوم السبت و اینست مقول الطایفه بطایفه ناهیان خود که چرا شما وعظ و نصیحت میکنید آن قومی را که خدا تعالی ایشان را هلاک سازنده در دنیا تعجیلا للجزا **و یا** عذاب کننده بنار در آخرة است چه ایشان متاثر و ملتفت اصلا نگشتند و بازان نمیشوند **سوال** بنی اسرائیل همه صیاد ماهیان بودند **یا** طایفه از ایشان صیاد بودند **آیا** قایل اینقول صیادان بودند **یا** غیر صیادان ماهی **جواب** مفسرین در این دو قول دارند **احد الاقوال** آنکه دو طایفه بودند یکی منهیان عنه دیگر ناهیان **پس نزد** ایشان ناهیین طایفه ثالثه بودند... گفتند که هرگاه بزعم شما ما ماخوذ بعذاب شدید بصید ماهی قطعا میشویم پس شما چرا ما را الکین بعذاب... و نصیحت میکنید چرا ما را بکار خود و اگذاشتید و شما از آن مانع نمیشوید **و** در این استهزا ربو اعظان بود که اگر تنزیل عذاب بما قطعی است پس چرا عذاب نیاید و چرا مهلت داده شد **ثانی الاقوال** بنی اسرائیل سه فرقه گردیده بودند یکی صیاد ماهی بود دیگر ناصح و ناهی ایشان از صید **سیم** متوقف از صید و

نہی میکردند انہا پس فرقہ متوقفہ بواعظان گفت کہ اینہا متعظ و متنبہ نمیشوند بوعظ شما پس چرا شما بقوم ہالکین و معذبین وعظ میکنید کہ اصلاً ایشان ملتفت و شاعر و مستمع بمواعظ نمیشوند بگذارید ایشان را بر ہمین احوال تا ماخوذ بعذاب بکردند و دیگران بتنزیل عذاب متنبہ و متیقظ بشوند **سوال** لفظ لم ایا مفرد است **یا** مرکب است فعلی التقدیر ین معنی و چہ اعراب دارد **جواب** بدانکہ لفظ لِمَ بکسر اول و بفتح ثانی مرکب از دو حرف **ل** و **ما**ء استفہامیہ است موضوع برای استفہام و دریافت حال و علة و سبب امری و شئے شدہ کما قال **فی الصحاح** و لِمَ حرف یستفہم بہ تقول لِمَ ذھبت **پس** از ترکیب یند و حرف لام **و ما**ء استفہامیہ الفش را آخرش حذف کردند لم بر کسرہ اول **و** بر فتحہ میم باقی گذاشتند چنانچہ در تنزیل عفی اللہ عنك لِمَ اذنت آمدہ **و** لك ان تدخل علیہا الہاء فی الوقف فتقول لِمَہ یعنے جایز است کہ در آخر لم ہا بحالة وقفی داخل کنی و بگوئی بجائے لم لِمَہ **در مجمع** ہم فرمودہ و اصل لم لما ولکن ہذہ الالف یحذف مع حروف الجر یقول **لم و فیم و علام و عمّ** و بم یعنی اصل لم لما بود و الف با حروف جر از ان حذف کردہ میشوند چون **لم و فیم و علام و عم** و بم استعمال میشوند **بحث ثالث** در معذرة دو قرائة اند **قرائة** حفص از عاصم معذرةً بالنصب **و قرائة باقی قراء** بالرفع است فقال الزجاج معناہ نعتذر معذرة **و امّا** من رفع فالتقدیر ہذہ معذرةٌ **و** قولنا معذرة و ہی خبر لہذا المحذوف **زجاج** فتح معذرة بتقدیر نعتذر معذرة نصبش بمصدریة است **و امّا نزد** انانکہ مرفوع است او بجہة خبر مبتدا مقدر چون ہذہ معذرة یا قولنا معذرة **و** این وجہ تقدیر بہتر است **بحث رابع** بدانکہ لفظ معذرة مصدر میمی چون عذر است چنانچہ **ابو عبیدہ** و ابو زید گفت اعذرہ عذراً و معذرة **پس** معنی عذرة در لغة قام بعذرة باشد چنانچہ گفتہ میشود من یعذرنی ای یقوم بعذری **و** عذرت فلانا فیما صنع ای قمت بعذرہ **پس** بنابرین معذرة الی ربکم یعنے قیام بعذر انفسنا الی اللہ **و ازہری** گفتہ کہ معذرہ اسم بروزن مفعلہ از عذر یعذر عذراً و اقیم مقام الاعتذار کانہم قالوا موعظتنا اعتذار **و** یقال اعتذر فلان اعتذاراً و عذراً و معذرة من ذنبہ فعذرتہ **در مجمع** فرمودہ العذر **و** المعذرة التنصل **و** المعذرة واحد مصدر **و** المعذر الذی لہ عذر صحیح **و** المعذّر بالتشدید الذی لا عذر لہ و ہو یُریك انہ معذور و ہو المقصر **و** المعتذر یقال لمن لہ عذر و لمن لا عذر لہ **و** قولہم من یعذرنی معناہ من یقوم بعذری **در صحاح و صراح** گفتہ عذر بالضم و السکون بہانہ و معذور یعنی معاف داشتن معذرة بکسر ذال **و** عذری **و** عذرہ بالکسر اسم و عذر بمعنے بہانہ و حیلہ باشد **بحث خامس** قالوا معذرة الی ربکم ولعلہم یتقون گفتند ناہیان یا واعظان صید بصیادین **و بقولی دیگر** بجواب متوقفین از صید کہ نہی میکنم صیادین را بطور عذر خواہی خود از پروردگار شما **وجہ دیگر** آنکہ ناہیان میگویند بجواب سائلین لم تعظون کہ بوعظ و نصیحت عذر شما یا عذر صیادان شما ہر دو فریق صیاد و متوقف بسوی پروردگار شما ہیچ اسم میکنیم **و بوجہی** دیگر موعظ یا شما یا بنہا معذرة از جانب شما میکنیم بپروردگار شما **و بوجہی** دیگر یا ادائے فرض خود کہ امر و نہی و وعظ واجب بیلش میکنیم بسوئے پروردگار شما تا مارا ہم با شما ماخوذ و مواخذہ در دنیا و عذاب در آخرة نکند **وجہی دیگر** آنکہ ما نہی و وعظ میکنیم تا عذر ما باشد شمارا بسوئے پروردگار شما و بہانہ دیگر آنکہ تا بترسند ایشان از مواخذہ ہم پرہیز ند از منہی الہی و عصیان شرع **اقول** از این مستفاد میشود کہ بنی اسرائیل کہ مبتلا گردیدند دو فرقہ شدند **فرقہ اولی** صیادان ماہیان بودند **و فرقہ ثانیہ** غیر صیادان ہفتاد ہزار آدم بودند **پس فرقہ ثانیہ** نیز آنہم دو فرقہ شدند **احدہما** متوقف از صید بودند و با انہا شریکے صید نشدند **و** ایشانرا منع و نہی از صید میکردند **ثانیہما** فرقہ کار نافعہ و ناہیہ صیادان بودند **پس** فرقہ متوقفین از صید بناہیان گفتند کہ شما چرا وعظ میکنید قومی را کہ در دنیا یا انہا ہلاکت میرسد و میشود یا در آخرة انہارا عذاب شدید نازل کند و اینہا متنبہ و گوشگذار سخنان شما نمیشوند **پس واعظان** در جواب ایشان گفتند کہ با اعتذار خود یا ادائے فرض مواعظ کہ بر ما واجب است بپروردگار شما میکنیم **و** اصرار بر نہی انہار ا میکنیم **و** علت دیگر آنست کہ شاید ایشان بتقوی و بہ ہدایت پرہیز کنند و بتقوی بصلاح و فلاح برسند و ترک منہی عنہ نمایند **و** ہمین اصح بظاہر قران است زیرا کہ اگر خود صیادین قائل لم تعظون میبودند پس بعد قول لم تعظون قول انہا بغیاب مہلکہم و معذبہم **و** بعد آن قول ناہیان و لعلہم یتقون صحیح نمیشود بل لازم بود کہ خود صیادین در جواب ناہین لم تعظون ما و انا مہلکنا او معذبنا بخطاب عکمو و از ناہین و لعلکم تتقون میگفتند **تنبیہ** باین قطعاً ثابت شد کہ قائلین لم تعظون فرقہ متوقفین بود **و** ہمین قول مختار محققین منہم **الواحدی** و ہمین ثابت و صحیح است **بحث سادس** فلما نسوا ما ذکروا بہ انجینا الذین ینہون عن السوء یعنی پس ہر گاہ صیادین ترک کردند و التفات اصلا نکردند بانچہ ایشانرا ناہیان و واعظان نہی و وعظ باز میکردند ما نجات دادیم آنانرا کہ نہی و وعظ بصیادین از عمل بدی و قبیح میکردند بدانکہ ہر گاہ تا مدة دیدی بصیادین تاثر

اسوال لم بمعنی ... ازیں سوال لم مرکب از دو حرف ... استفہام ... ہمچنین ... بمعنی ... از عاصم معذرة ...

نشنند و ترک صید ننمودند بلکه مصر بران ماندند پس ناهیان قطعا امید داشتند که بانها ضرور عذاب الهی در دنیا عاید خواهد شد پس این واعظان مسکن
و مکان خود را از معتدین صیادین علیحده گرفتند و بالانفراد سکونت کردند بترس آنکه بنزول غضب الهی ما در مین ساکن بوده شامل با ایشان شویم یا در خارج
بلد بعید از ایشان یا در همان بلد محل و مقر خود جدا و علیحده گرفتند درین دو قول اند اشهرهما و اصحهما اول است که خارج بلد بر آمده سکونت گزیدند **سوال**
بنابر نوبتیکه قایل لم تعظون فرقه متوقفین غیر صیادین و غیر ناهین بودند پس آیا انها با کدام یکی ازین فریقین معیت و سکونت در بلد یا خارج بلد کردند **جواب** در اینهم
دو وجه اند اشهرهما همین است که آن فرقه متوقفین داخل بلد سکونت کردند چه ایشان هرچند صیاد نبودند ولکن بقول لم تعظون انکار و منع از نهی ناهیان
کردند و انکار و منع و نهی از قول امر و نهی قبیح و منکر عظیم نیز هست **اقول** جواب در قول قائلین لم تعظون دلالت ندارد که انها نهی ناهین کرده و راضی بفعل
صیادین بودند چه جاین است که انها دریافت علة و اصرار بر نهی انها کرده باشند که هر گاه می بینید که انها متاثر نمیشوند پس چه لم و سبب است در اصرار
شما بر نهی ایشان **بحث سابع** بدانکه در لفظ بئیس قرائة مختلفه اند **احدها** بئیس بوزن فعیل و **ابو علی فارسی** دران دو وجه گفته یکی بئیس
فعیل از بؤس بیئس باسا اذا اشتد باشد **دیگر** آنچه ابوزید گفته که بئیس ماخوذ از بؤس بمعنی فقر و حاجة شدیده است کما یقال بئس الرجل یباس بؤسا و
باسا و بئیسا اذا افتقر فهو بائس فقوله عذاب بئیس بمعنی ذی بؤس باشد **ثانیها** قرائت بئس چون حذر است **ثالثها** بیس تقلب همزه بیا و
بیاشد چون ذیب بالیا در ذئب بالهمزه **رابعها** بیئس بوزن فیعل بالیا و بالهمزه معا است **خامسها** بیئس بوزن ... تقلب همزه بیا و ... ادغام
یا در آن **سادسها** بیس بتخفیف بئس ... درین و **در کشاف و تفسیر کبیر** هر دو این قرائت سته را نقل کرده اند **بحث ثامن**
و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس یعنی با نجات دادیم ناصحان و ناهیان انها را و بمواخذه گرفتیم آنانی را که ستمگار بودند تعدی میکردند از حدود الهی و از
منهی نعم بعذابی نهایت سخت و شدید **در کشاف و در منثور** از حسن بصری نقل فرموده اند و ایم الله ما حوت اخذه قوم فاکلوه اعظم عند الله
من قتل رجل مسلم و لکن الله جعل موعدا و الساعة ادهی و امر قسم بخدا ماهیکه آنرا گرفته قومی خوردند او را اعظم و اکبر عند الله نیست از قتل مرد مسلمی
و لکن خالق موعدی ضمنی و ساعتی و یومی قرار داده برای سزا و جزا آن و آن ساعة نائبه و افتضاحشد و بلای عظیم تر است و تلخ تر سخنی است **اقول**
هرگاه زمخشری و حسن بصری چنین فرمودند پس خیال و قیاس کن در قتال آل رسول اسرار باب الحطة و سفینة نجات نوح و ثانی قرآن در است مقبول بود و چگونه
آن باب الحطه را انبار در دادند و سفینه نجاة را کسر و پاره پاره و ریزه ریزه و زیر سم اسپان ابدان مطهره شان را پائمال کردند و سبط مطهر رسول را در دشت
کربلا گرسنه و تشنه شهید ساختند انها را پس چه اسوء احوال اشد نکال انها خواهد بود و تا برار مرمیان انها بری نمیشوند ابدالاباد و در دنیا لعنة خلق بر انها و در
آخرة اعظم و اشد جمیع اقسام و الوان عذابها گرفتار میباشند **اللهم** زدهم و اللاعنین بهم و المبرئین من اهل ارادتهم اشد العذاب فی الاخرة و فی
الدنیا علیهم لعنة الله و الملائکة و الخلق اجمعین ابد الابدین **و در کبیر و لباب التنزیل** در نجاة فرقه ثانیه ساکتین که قایل لم تعظون بودند
در اول متوقف بود و در آخر برگزیده کما **روی** عکرمه عن ابن عباس قال اسمع الله یقول انجینا الذین ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب
بئیس فلا ادری ما فعلت الفرقة الساکتة و جعل یبکی **قال** عکرمه فقلت له جعلنی الله فداک الا تریهم قد انکروا و کرهوا ما هم علیه و قالوا
لم تعظون قوما الله مهلکهم و ان لم یقل الله انجیتهم لم یقل اهلکتهم **قال** فاعجبه قولی و رضی به و امر لی ببردین فکسانیهما یعنی ابن عباس
گفت که خدا شنوانید ما را و این آیه نجاة ناهیان و اخذ ظالمان و لکن من نمیدانم که بفرقه ساکتة چه کرد و گریه میکرد و عکرمه که تلمیذ ابن عباس بود عرض کرد
آیا نمی بینی که فرقه ساکتة بصیادین انکار کردند و کاره از کار و بار انها بودند و لم تعظون قوما الله مهلکهم دلیل بر آن میباشد اگر چه او سبحانه انجیتهم تصریح
نکرده و لکن اهلکتهم و اخذتهم هم نگفت **پس عکرمه** گفت که ابن عباس بقول من نهایت خوشنود گردیده تعجب آورد و دو برد یمانی مرا خلعه
و پوشانید مرا **از زمخشری** نقل کرده و نقل عن ابن عباس هلکت الفرقتان و نجت الناجیة و کان ابن عباس اذا قرء هذه الایة بکی و قال ان هؤلاء
الذین سکتوا عن النهی هلکوا و نحن نری اشیاء ننکرها ثم نسکت و لا نقول شیئا **و قال** الحسن الفرقة الساکتة ناجیة فعلی هذا نجت فرقتان
و هلکت الثالثة **یمان بن رباب** گفت که دو طایفه نجاة یکی قایلین لم تعظون گفتند **دیگر** انطایفه که معذرة الی ربکم گفتند و فرقه ثالثه که
اخذ صیادان بودند انها هلاک گردیدند **بحث تاسع** بدانکه ازین آیه ثابت شد که امر و نهی قدیما در ملل و ادیان سالفه هم واجب بود اهذا طایفه
عصاة و طایفه ساکته عن النهی هلاک گردیدند **سوال** امر و نهی آیا عقلی هست یا سمعی و بر هر دو چه دلیل است و آیا بالشرائط مشروط امر و نهی

کردن واجب است یا بدون شرایط ایا واجب عینی است یا واجب کفائی **جواب** بدانکه در واجب بودن امر و نهی خلافی در امم نیست **اما** در عقلی
وسمعی وعینی **و** کفائی متکلمین وفقها دو قول دارند چه هر معروف حسن و هر منکر قبیح است **پس** از اتفاق بر وجوب امر و نهی خلاف در چند مقام
علماء امامیه کردند **الاول** هل الوجوب عقلی **و** سمعی **فقال الشیخ الطوسی** ره بالاول وهذا هو مذهب الجبائیان **و** السید المرتضی
بالثانی **و** **ایة الله الحلی** ره اختاره الثانی فی اکثر کتب کلامه **و** هذا هو قول محقق الطوسی فی التجرید **و** هذا هو مذهب الاشاعرة
اما الشیخ وابو علی **و** ابنه الهاشم فقد قالوا انهما لطفان فی فعل الواجب وترك القبیح فیجبان یعنی اول مقام خلاف نیست که عقلی بمذهب
شیخ طایفه امامیه **و** رؤس معتزله ابو علی جبائی **و** پسرش ابو هاشم امر و نهی واجب است مطلقا عقلا **اما نزد** جمهور امامیه منهم سید مرتضی **و** ایة الله الحلی
علامه **و** محقق نصیر الدین طوسی **و** نزد اکثر فرقه اشاعره سمعی است **اما دلیل** بر وجوب عقلی بودن امر و نهی آنست که آن هر دو لطف الهی اند
در فعل واجب **و** ترک قبیح پس باین جهت هر دو امر و نهی واجب عقلی اند **اما نزد** جمهور امامیه منهم سید مرتضی **و** محقق نصیر الدین طوسی در تجرید **و** ایة الله
الحلی علامه در اکثر کتب کلامیه خود و تبعه ایشان **و** نزد طایفه اشاعره کلهم امر و نهی واجب سمعی است بالکتاب والسنة **اما القران** فمنه آیه کنتم
خیر امة اخرجت للناس یامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر **و اما از سنت** قال صلعم لتامرون بالمعروف ولتنهون عن المنکر
او لیسلطن شرارکم علی خیارکم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم است در این هر دو دلالة بر وجوب امر و نهی سمعا است **و** ان لم یجبا شرعا بل یجبا
عقلا لزم خلاف الواقع او اخلال الواجب منه یعنی لو کانا عقلیین فهو غیر مختص باحد فیجب علیه تع وهو باطل لانه لو فعلهما
لزم ان یقع کل قبیح وکل واجب اذ الامر هو الحمل علی الشیء **و** النهی هو المنع منه تع لکن الواقع خلافه **و** لو لم یفعلهما لزم اخلاله تع بالواجب
لکنه تع فثبت انهما سمعیان لا عقلیان یعنی اگر آن هر دو واجب شرعا نبودند خلاف واقع **یا** اخلال واجب از تع لازم می آید و آن هر دو واجب بطلان
است یعنی اگر امر و نهی هر دو عقلی بودند پس مختص باحدی نباشد پس بر تعالی نیز واجب بر تع بباشد زیرا که وجه وجوب نزد تع ثابت است پس فعل
امر و نهی واجب الوقوع بباشد و آن خلاف واقع باطل زیرا که امر عبارت است از حمل بر شیء **و** نهی عبارت از منع شیء است **و اگر** از تع بوجود نیاید و آن هر دو
لازم می آید اخلال واجب از تعالی **پس** بطلان آن وجوب سمعی ثابت شد **شیخنا المقداد** در این نظر و تامل دارد **تنبیه** پس نزد ایشان امر در
فعل واجب **و** نهی در ترک منهی واجب **و** در ندب ندب **و** در مکروه نیز مستحب است **المقام الثانی** هل هما واجبان علی الاعیان **او** الکفایة
فقال الشیخ بالاول **و** السید رحمهما بالثانی **احتج الشیخ** بعموم الوجوب بایة کنتم خیر امة تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
احتج السید بان المقصود وقوع الواجب وارتفاع القبیح فمن قام به کفی عن الاخر فی الامتثال **و** لقوله تع ولتکن منکم امة یدعون الی
الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر **و** هذا هو قول الاشاعرة منهم الرازی فی کتب کلامیه یعنی مقام ثانی خلاف نیست که آیا امر و نهی اعیانا
بر هر کس واجب است **یا** کفائی در اینهم دو قول اند **اول** مذهب شیخ الطایفة الناجیة است یعنی بر هر کس واجب عینی مع شرایط آینده است **ثانی** قول سید
الطایفه علم الهدی است یعنی واجب کفائی **اما حجت شیخ** آیه عموم کنتم خیر امة الخ است پس بر هر یکی امر و نهی کردن واجب است اگر هر دو را بعمل
و اما احتجاج سید بدلیل عقلی وسمعی است **اما عقلی** آنکه مقصود از امر وقوع واجب **و** از نهی ارتفاع قبیح و منکر است **پس** بتوجه وقیام
یک کس کفایه از دیگر میشود چه غرض اصلی قامة ایها در خلق است پس از دیگران ساقط میشود **اما سمعی** او آیه قرآن است که هر آئینه یک گروهی باشد
از شما امة داعی الی الخیر است وامر بمعروفات وناهی از منکرات ومحرمات **و** همین قول اکثر طوائف اسلام منهم الاشعریه **و** منهم الرازی **و** همین مشهور است **المقام
الثالث** هل هما واجبان بالشرایط **ام** بغیر الشرایط فقیل الاول للامة **و الثانی** بغیر الشرایط لکل الانبیاء لانهم مبعوثون للابلاغ خاصة فما
یجب علیه فهو داع کل امر و نهی سواء کان فیه تاثیر ام لا وان کان النبی نفسا واحدا مقابلا للامة الکافرة یجب علیه عینا الدعوة الی الله
تع وکالامر بالطاعة والنهی عن ترك الشرك والکفر وکل معصیة یعنی مقام ثالث خلاف نیست که **ایا** امر و نهی مشروط بغیر شرایط واجب بر نبی **و** بر
هر کس از امت است **یا** مشروط بشرایط نیست دران نیز دو قول اند **اول** یعنی بالشرایط بر امت واجب است **اما ثانی** یعنی امر و نهی و دعوة الی الله بر هر نبی
عینا بغیر شرایط واجب است زیرا که اصل مقصود از ابعاث و ارسال رسل ابلاغ دعوة الی الله **و** بسوی اطاعة خود **و** امر باطاعة معروف **و** نهی از منکر خواه
مشرکون التقریح تاثیر در امر و نهی باشد خواه نباشد اگر پیغمبر این عینا هر وقت واجب نباشد باز کدام کس دعوة و امر و نهی بکند هر چند پیغمبر تن تنها

سوره رف ١٢٤

بحث امر و نهی ... ایا واجب عقلی سمعی ... مطلب ١٢٤

نفس خود مقابل قهار کفار وسلاطین و امت کفره خونخوار او باشد هر چند مظنون قتل خود هم داشته باشد ابلاغ امر بر او واجب عینی است بر هر نبی بلکه در لزوم
و تراخی بالجمله جای دارد **سوال** آیا برا وصیا و خلفا منصوبه بمقصد انبیا هم همین حکم است یا نه **جواب** بر خلیفه رسول بالذات بغیر شرایط عینا واجب امر و نهی
نیست الا آنکه رسول امر باو کند که ابلاغ این امر بهر از کفار تو بکن چنانچه حدیث **قدسی** متفق علیه است یا محمد لا یبلغن رسالتک الا انت او رجل من
اهلک فارسل علینا مع سورة البراءة الی کفار مکة فبلغها الیهم یعنی یا محمد ابلاغ رسالت تو احدی نکند مگر بذات خود تو یا مردی از اهل بیت مخصوص تو **پس**
باین سبب ابو بکر را واپس طلبانیده **و** علی را با سوره برائة فرستاد بکفار مکه در هزار ها مشرکین خود بخود در مقام منی و بمقام صفا و مروه مکرر رسانید و خود برانها و بغیر
عهد این است برای اهل بیت منظلوم الابلاغ هر امر و نهی بدون شرایط واجب نیست **واما شرائطیکه** قبل از امر و نهی است انها چند اند **اول** امر و ناهی
عالم بمعروف و منکر وجوبا داشته باشد و بداند عینا که این معروف **و** این منکر است **ثانی** هر دو متوقع در استقبال باشند چه با ماضی امر و نهی عبث میباشد
ثالث آمر و ناهی را مظنون باشد که امر و نهی تاثیر در سامع خواهد کرد و الا فلا چنانچه در این آیه اشاره باین دو امر فی قوله معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون میباشد
رابع آمر و ناهی آمن و بیخوف باشد از حصول و وصول ضرر انها بخود و الا فلا بیچاره **اما** این امر و نهی بقلب **و** لسان **و** ید تدریجا میباشد و لکن در
هر حال کراهة در قلب اعراض از فاعلین قبایح و تارکین واجب وجوبا داشته باشد **و** ایضا تدریجا اسهل را اختیار نماید بر اصعب **و** در امر و نهی و وعظ ابتدا
بحدة و شدة و غلظة و ضرب نکند بل تدریجا رفتار نماید **و** کنایه و اشاره از صراحة و کم کلامی و آخر ترک کلام و مصاحبة و مجالسة و آمد و رفت معهم نماید چه افهام مردم
متفاوة اند لهذا رفتار هم با انها متفاوة کرده بشود **بحث عاشر** عتی لعتو عتوا از باب نصر بمعنی کبر و منهی و استعلا خود از عبیر کردن فهمات **و** از اینجا عتی الشیخ
عتیا بمعنی کبیر السن شد باشد **و** جمعش عتی اصلش عتو بروزن فعول بوده **پس** واویکه در طرف بود ضرفیان آنرا بیاء بدل کردند **پس** واو ثانیه را هم بیاء بدل کرده
ادغام در هر دو یاء کرده بجهة یا ضمه اصلیه واو را بکسره بدل کردند **بحث حادی عشر** قردة اسم بوزینه و میمون حیوانی جنگلی و در نواحی اناسی و ناسی هم گذر
میکند از حیوانات در رنگ تر شباهة ظاهر جسدی قریب بانسان دارد **و طایفه طبیعیین** که لاخدا قایل بقدم عالم و آدم اند بعضی از انها همچنین میگویند که
اصل آدمی همین حیوان بوده با امتداد زمان دنب او بسبب مرضی ساقط شد پس بچه از نسل او نیز بلا دنب متولد شد و انسان الی حین در دنیا از نسل
او بلا دنب و ذو نطق باقی میباشد **جوهری و صغانی و صاحب المصباح** گفتند القرد هو حیوان خبیث والانثی قردة **و** یجمع الذکر
علی قرود و قردة **و** اقراد مثل حمل و حمول و احمال **و** علی قردة ایضا مثال عنبة و جمع الانثی قرد مثل سدر و سدر **بحث ثانی عشر** خاسر
بخاء معجمه فوقانیه بمعنی طرد و راندن و ابعاد و دوری شئی از چیزی باشد چنانچه **در زواید کتاب المغرب** گفته خسئت الکلب خسأ طردته
فخسأ بتعدی ولا یتعدی و انخسأ **و** خسا کبصر خسأ و خسوء **و** تخاسأ القوم بالحجارة تخاساة تراموا بها **در بحرین** گفته فی قوله تعالی اخسأوا فیها
ای ابعدوا و هو ابعاد بمکروه **و** منه خاسئین ای باعدین و مبعدین **و** اکثر یک اخسا بمعنی دور شو گفته میشود **بحث ثالث عشر** فلما عتوا
عما نهوا عنه **رازی** گفته عتو عبارة است از ابا و انکار و اصرار بر عصیان **پس نزد** ابن عباس فلما عتوا ای ابوا وانکسوا عن الطاعة و عن
ترک المعصیة و صید الحیتان و استحلالهم ما حرمه الله علیهم یوم السبت یعنی هرگاه بنی اسرائیل ابا و انکار از طاعت و از ترک معصیة و از صید ماهیان
و از حلال شمردن جمیع آنچه خدا بر ایشان محظور و حرام و سخت محض در روز شنبه گردانیده بود **و بقول دیگر** فلما عتوا ای تکبروا و تمردوا و ابوا ان
یتوبوا و یرجعوا عن صید الحیتان واصروا و استمروا علی ذلک بل زادوا الکفر مع المواعظ **و بعضی** در اینجا فرموده که در اینجا مضاف حذف
است پس تقدیرش اذا ابوا ترک النهی باشد **بحث رابع عشر** قلنا لهم کونوا قردة خاسئین بدانکه نزد جمعی از ساطین مفسرین متاخرین
چون زمخشری و تبعه او و بیضاوی **و امام رازی** و مقلدین او قایل اند که بعذاب بئیس مبهم بوده **و** این آیه لنسخ مبین و مفصل آن مبهم است
پس این مقتضی دو وجه است **احدهما** یقتضی ان الله عذبهم اولا بعذاب شدید فعتوا بعد ذلک فمسخهم یعنی این آیه مقتضی هست که خالق
اول انها را عذاب شدید کرد پس انها بعذاب باز تمردی کردند پس خالق انها را مسخ کرد **ثانیهما** یجوز ان یکون الایة الثانیة تقریرا و تفصیلا للاولی
یعنی جایز است که این آیه ثانیه تقریر و تفصیل مبهم و مجمل آیه اول باشد **و مفسرین** در معنی و خطاب کونوا دو قول دارند **احدهما** کونوا حقیقة
قول خطاب بعصاة صیادین در تبدل صورة نوعیه است **پس** بنا بر این بر ظاهر معانی الفاظ باقی اند یعنی گفتیم با مخاطب بعصیاد بن بشوید شما بصورة
و سیرة بوزینها و میمونها سجالیکه بعید و دور از صورة علیة اصلیه بصورة رویه دینه خبیثه شوید **و قول دیگر** نزد قتاده ولما قال تعالی لهم کونوا قردة

بیان آیا امر و نهی مطلقا از هر کس امر و نهی واجب است یا با شرایط و آن شرایط …

فصاروا قردة خاسئين لها ذ بالقاوی بعدان کانوا رجالاً ونساءً یعنی بعد از قول کونوا ایشان بوزینه ذنب دار عوعو کنان گردیدند بعد از آنکه مردان و زنان
بودند از نوعیة وصورت آدمیت بتبدیل ماهیته برآمدند و زجاج گفته جایز است که با ایشان بعد اراده قول کونوا ایشان شنیده بوزینه شدند قول دیگر
از مجاهد ما مسخت صورهم ولکن قلوبهم فمثلوا بالقردة کما مثلوا بالحمار فی قوله کمثل الحمار یحمل اسفاراً یعنی صورة ایشان مبدل نشد بل قلوب شان مسخ
و مبدل چون بوزینه گردید چنانچه تمثیل علما سود در آیه کمثل الحمار بالاغ داده شد که حمل اسفار کتب میکنند ولکن نمیدانند که چه حمل کردیم و آیه دیگر چون انما امرنا
لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون حاصل آنکه نزد اراده ما بشدن چیزی امر و حکم ما میشود بشو پس بفور میشود و این دلیل دیگر است که خطاب کن قول است
و همین مختار عامه مفسرین است اقول نزد جمهور محققین مفسرین و متکلمین اسلامیه این خطاب با ایشان بعید و ممتنع است زیرا که صیادین ابداً متمکن و مقتدر بر تبدیل
حقیقة و صورت نوعیه اصلیه خود بحقیقة و صورة نوعیه حیوانیه و غیر حیوانیه نبودند پس شمردن لفظ کونوا از قول خطابی خطا باطل محض عقلاً است و قول جم غفیر
از معتزله و امامیه و اشعریه و غیرهم منهم الرازی و تبعه او ست چنانچه سعودی گفته والمراد بالامر هو الامر التکوینی لا القولی یعنی مراد از امر در اینجا امر
تخلیقی و تکوینی است نه امر قولی و رازی گفته و قرینه دلالة علی ان قوله انما امرنا لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون هو معنی الفعل لا الکلام یعنی در این دلالت
است که قول کن بمعنی فعل است نه بمعنی کلام ثانیهما اینقول کونوا بمعنی تخلیق و تکوین فعل است نه قول پس تاویلش بوجوه میباشد ماؤل بوجعلناهم قردة
خاسئین و خاسئین بر عایت بمعنی منصوب مفعول ثانی جعل است یعنی ما گردانیدیم صیادین را بوزینه مبعود از نوعیة و طبیعة و از صورة و شکل و خصلة انسانی
و مطرود و متروک از جمیع خیرات دنیا و دین از لوازم و تکالیف انسانی و انما ذکر کن لیدل علی انه لا یمتنع علیه تعالی شئ یعنی لفظ کن را ذکر کرد تا دلالة کند بر اینکه بر خدا
ممتنع هیچ چیزی نیست و همین قول ابو الهذیل است نزد ابن عباس انه قال جعل الله منهم القردة والخنازیر و جعل شبان القوم قردة و الشیوخ منهم
خنازیر یعنی صیادان را مسخ گردانید بدو صنف جوانهارا میمون و پیران را خوک مرازی گفته در قول گردیدند خنزیر شیوخ آنها منافی ظاهر قرآن است چه در آن
کونوا قردة است و خنازیر نیست اشکال حاصل این آیه کونوا قردة دایر در دو قول است احدهما مراد از لفظ کن قول و لفظ مخاطب بصیادین است که ای
صیادین بشوید و گردید شما بوزینه ثانیهما مراد از آیه کن و از آیات آخر من امثالها چون انما امرنا لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و انما قولنا لشئ اذا
اردناه ان نقول له کن فیکون پس صریحا ثابت است که لفظ کن بیان قول است و این لازم میآید خطاب بمعدوم اشیاء در حالة عدم و آن جایز نیست و اینجا لازم
میآید که صیادان را امر بتبدیل و تقلیب و تحویل ماهیته و صورة نوعیه خود مشاکرده و ایشان را این تبدیل و تحویل ماهیته و حقیقت و صورة خود ابداً ممکن نیست لهذا در تجویز تلفظ
بکن بطور رد و قدح تمسکی منهم سعودی و بیضاوی و فخر الدین فرموده اند علم ان هذا الکلام علی هذا بعید لان المامور بالفعل یجب ان یکون قادراً مقتدراً علیه
و القوم ما کانوا قادرین علی ان یقلبوا انفسهم قردة انتهی یعنی این کلام زجاج و غیره بعید است زیرا که در مامور بالفعل واجب است که فاعل قادر بر آن باشد
و حال آنکه مقدور قوم و قادر بر آن فعل نبودند که تقلیب و تبدیل حقیقت و صورة خود نمایند و بیضاوی هم گفته و قوله کونوا لیس بامر اذ لا قدرة لهم
علیه پس بنابر اول تکلیف بمحال و ایضاً خطاب با اشیاء معدومه بحال عدم قبل ایجاد خود با ایشان عاید میشود و بر ثانی که بمعنی تکوین و تخلیق باشد نیز دوام
محال لازم میآید یکی عدم مطابقه این تاویل بظاهر الفاظ قرآن فقلنا لهم کونوا قردة دیگر اگر اینکه کلمه تکوینی باشد پس صفت ازلیه خواهد بود است کما قاله الاشعری
پس لازم براین مکونات عالم کلاً قدیم ازلی باشد و حال آنکه وجود عالم محدث و آثار حدوث در عالم کبیر و صغیر شب و روز مشهود و محسوس میباشد قبل الجواب
بدانکه نزد ابو الحسن اشعری که امام الجبریه ابتدائی هست و او گفته که کلمه کن صفت ازلیه الٰهیه است تکوین اشیاء بکلمه کن میکند و بعض بلفظ کن فیکون تکون
در آن میشود چنانچه متکلمین الطایفه نقل کرده اند چنانچه در تهذیب و در شرح آن تنقیح گفته اند یتکون الاشیاء بصفة ازلیة و هی کن لقوله تعالی انما
امرنا لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون پس بنابراین و قتیکه کثرة اشکالات و اعتراضات متعدد دیدند و لاجواب شدند پس متاخرین الطایفه تاویلات
ما اراده کوشیدند و بعضی محققین الطایفه ترک توسل کردند تنبیه هرگاه اصل نزاع ذکر و بیان شد و الحال جواب اشکال هذا بشنو هرگاه اراده
الٰهی با ایجاد یا باعدام شئ تعلق گرفت پس محض اراده مراد بلافصل ثانیه و آنی موجود و حاصل میشود و در آیات مذکوره قول کن فیکون بیان حصول مراد
با ایجاد بکمال سرعة بمحض اراده است چنانچه بیضاوی هم در این آیه ذکر کرده و انما المراد سرعة التکوین و در مجمع راس المفسرین در سورة بقره فرموده
هذا اخبار عن سرعة فعله و مسخه ایاهم لا ان هناک امراً فعناه و جعلناهم قردة کقوله تعالی فقال لها و للارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین
و لم یکن هناک قول و انما اخبر به عن تسهیل الفعل علیه و تکونه بلا مشقة لنسخهم الله عقوبة لهم و کانوا یتعادون النهی یعنی قول قلنا لهم قردة اخباً

بحث آیات

جواب اشکال متعلق بلفظ

جواب اشکال و اعتراض بر کونوا قردة خاسئین

اشکال حاصل این آیه کونوا قردة دایر در دو قول است

داماد نظام بهادر

واعلام بما از نهایت سرعة فعل خود در مسخ کردن ایشان است نه آنکه در آنوقت امر تو لے فرموده پس معنی اینجا قلنا لهم کونوا قردة بیان کمال اسرع تقلیب
وتبدیل صورة نوعیه انها دفعة میباشد چنانچه درباره ایجاد سموات وارض ائتینا طوعا او کرها و جواب آن هر دو اتینا طائعین تمثیلا فرموده و مراد ازین اظهار دخیل
از کمال قدرة و سرعة نفاذ حکم تعوذ در جمیع مخلوقات میباشد چنانچه سموات وارض گفتیم بیائید و انها بفور بلا تاخر آمدند یعنی بوجود آمدند بمحض اراده نه بتقبیل قال
چه در آنوقت قولی وکلامی با معدومات محض اصلا نبوده بلی بلفظ کن اخبار و اعلام بعقلا از تسهیل فعال ایجاد معدومات و اعدام موجودات و تبدیل حالات
و تقلیب ماهیات اشیاء بلا محنة ولا مشقة دلا تقبیل و قال با لمعدومات میباشد پس همچنین بلا تقبیل و قال کن فیکون اینجا بسبب تمادی ایشان بر نافرمانی انطائفه
بطور عقوبة التعجیلا فی الدنیا تبدیل ماهیته وصورة انها بمحض اراده کرد و انها انسان بوده اخبث و اقبح حیوانات بفور یکدفعه گردیده عوعو چون کلاب در بین خود میکردند
بهیج اشکال عاید نمیشود اما جواب بعض نانکه گفتند که این مسخ علی الحقیقة تبدیل صورة و تقلیب حقیقة انسانی علی الحقیقة نبود بل این نوع تمثیلی
هست چون کمثل الحمار یحمل اسفارا که قلوب وسیرة انسانی شان چون قلوب وصفات وخصائل بوزینه مبدل گردانیده که قابل تاثیر وعظ ونصیحت وفهم نماندند پس جواب
ایشهم باطل است اولها انحلاف ظاهر کتاب الله کونوا قردة است ثانیهما منافی ظاهر صحاح احادیث که صحابه معاصرین پیغمبر طبق بطبق در مسخیت ماهیته وصورة
ایشان در سانیده بجمیع اسلام جمع نموده تفسیر این آیات وارد اند و نزد اجتماع همه انها تواتر حاصل میشود ثالثها مجمع علیه ائمه اهل بیت و صحابه حضرت رسول و صحابه
ائمه الطهار و مجمع علیه جمهور بل کل مفسرین اسلام از اسلاف و اخلاف الی حین بغیر خلاف ثابت میباشد رابعها بر هان چه استبعاد و عدول از مسخ کردیدن
بدرج حقیقت صورة ایشان لابدا خالی ازین دو حال نمیباشد یا از عدم اقتدار فاعل بر تبدیل حقیقة و ماهیته و صورة نوعیه نوعی از حیوانات یا بجهة عدم
قابلیة مفعول و خلاف این عقلا و نقلا ثابت است اما اول پس جمیع موجودات قطعا دال و ناص اند که خالق همه انها عالم و قادر علی الاطلاق علی
جمیع المقدورات والممکنات عموما است و نفاذ قدرت هم بالسویه در همه انها است اما ثانی که تقلیب حقیقة نوعیه باشد پس انهم باتفاق کافه عقلا از
امر ممکن و مقدور است ممتنع و محال بالذات نیست تنبیه پس بعد ثبوت این استبعاد در تقلیب و تحویل حقیقة نوعیه شئ باطل محض و قول بخلاف ظاهر
قران و عدول از ظاهر آن بلا ضرورة قطعی و منافی معقول غیر معقول ولا یجوز باطل و عاطل محض است و قطع نظر ازین براهین وجه در مسخیت انها غرض
اقتضی تخویف و تنذیر و عبرة برای باقی ماندگان که آنرا عیان نمایند و برای شنوندگان تا دیگران از آیندگان رفتار و گفتار و کردار مثل انها نمایند
و نکنند و مطیع خدای قهار بدل و جان علی الدوام همه باشند و این غرض در تبدیل بتمثیل کمثل الحمار در اوصاف انها اصلا بوجود عصاة و بدیگران ابدا
حاصل نمیشود چه اکثر مردم با وصاف حمار و بهایم بمتابعة طبیعة بهیمی و حیوانی در هر عصر مشهود العیون میباشند دیگر تبدیل سیر و اوصاف و احوال و اشکال
و الوان همه انواع انسان و حیوان پرنده و چرنده و رونده بری و بحری بعد از تولد و تکون و جوانی و پیری قوی و ضعف بحسب طبیعة قدیما و حدیثا متغیر
و متبدل میشوند و آن مشهود و محسوس بهر کس از ذوی العقول والعیون میشود و میباشد پس تقلیب قلوب و صفات انها چون بوزینه یعنی عدم انقیاد قابلیة افهام
و استماع و تبدیل رفتار و اوصاف شان چون بهایم و حمار غرض و نتیجه آن باطل محض میشود فلا یتقبل ولا یتعقل هذا القول کالحمار دیگر در چنین آیات
فقلنا لهم کونوا قردة و واذا اردناه ان نقول له کن فیکون خالق در ایمدح خود باظهار نفاذ کمال قدرة خود در جمیع موجودات و ممکنات میکند پس اگر
اوصاف جسمی چون اوصاف بهایم و حمار کرد اند چگونه اینحالة از لوازم طبیعی ممتاز میشود و در امور لازمه طبیعی چه مدح و اظهار قدرة متعلق بهر عام و خاص میشود
پس لابدا تاویل قایل با وصاف واجب البطلان علی الاعلان است بحث خامس عشر بر گاه مسخ گردیدن باطن و ظاهر صیادان بنی اسرائیل
واضح و ثابت شد پس آیا از انسال انها در دنیا الی حین باقی اند یا نه دران نیز دو قول اند ثانی اکثر و مشهور در اهل اسلام است که انها تا سه روز بلا
اکل و شرب زنده ماندند و مردم انها را معاینه بعیون الراس کردند و بعد از سه روز کلهم ایشان را خالق هلاک ساخت بحث سادس عشر متفق اهل
تفسیر و حدیث و سیر است که واعظان و ناهیان و صیادان خارج بلد انها مساکن گرفته بودند پس از چند روزی دیدند که دوازده بلد صیادین ابواب
دیار ایشان صبحی بسته و بند سر دیوان بالائی چهار دور دیوار شهر رفته فرود شهر سر در خانه را کشوده مردمان دیدند که درون هر خانه ذکور و اناث صغیر
و کبیر بوزینها اند عوعو میکنند تسمان بر فتح ابواب خانهائی خود دبود و بر بامها و دیوارها بجز کها بالا شدند و ناصحان هر یکی را از عزیزان خود میگفت که آیا
تو فلانی نیستی و ایا انشما تحذیر و تنذیر از نزول عذاب نمیکردم پس هر بوزینه بسر خود اقرار و گریه و نگاه بسوی قایل عزیز خود میکرد سوال آیا عنبر
بوزینه بصورت حیوانی دیگر مسخ گردیدند یا خاص بصورت یک نوع بوزینه جواب در مفسرین در اینده وجه اند احدهما خاص بیک نوع

جواب اشکال طبیعیه که حقیقة مسخ نشدند بل صفات ایشان تبدیل گردید

جواب سوال ...

بوزینه مسخ کردیدند ثانیهما بصورت بوزینه و بصورة خنازیر دو نوع مسخ گردیدند و ابن عباس فرمود ان شباب القوم صاروا قردة و الشیوخ خنازیر
یعنی جوانان آن طایفه بوزینه و پیران آن طایفه خنازیر کردیده بودند و محتمل اصحاب عقل و فهم اینها که بوزینه سیاه موی و عوام اینها بوزینه کردیدند مراد آن
باین متعرض شده قال و هذا القول علی خلاف ظاهر القران و در روایات عدیده وارد است که بوزینه و خوک و مارماهی گردیدند راوندی و
ابن شهراشوب و ملا جامی روایة کرده اند حاصل همه این روایات آنکه حضرت امیر در ایام طغیانی آب فرات بالتماس مردم با مردم برکنار
فرات برآمده بعصا خاتم الانبیاء بر روی آب فرات یکمرتبه زد آب کم شد و مرة ثانیه برای تقلیل آب بالتماس دیگر زد پس ب بجهت نهر رسیده ماهیان بیرون
شده همه جملة بالسلام علیك یا امیر المؤمنین سلام کردند مگر یك طایفه دیگر که بلا فلوس بودند اینها سلام نکردند اهل کوفه از عدم سلام کردن اینها پرسیدند
حضرت امیر فرمود که این طایفه از مسوخات بنی اسرائیل اند و بخبر دیگر حضرت امیر از خود اینها پرسید و اینها جواب دادند که ما مسوخات بنی اسرائیل بجهت رد
انبیاء مسخ گردیدیم ابن شهراشوب قال و استفاض بین الخاص و العام ان اهل الكوفة فزعوا الی امیر المؤمنین من الغرق لما زادت الفرات
فاسبغ الوضوء و صلی منفرداً ثم دعی الله ثم تقدم الی الفرات متوکیا علی قضیب بیده حتی ضرب بیده حتی ضرب به صفحة الماء و قال انقص باذن
الله و مشیته فغاض الماء حتی بدت الحیتان فنطق کثیر منها بالسلم علیه بامرة المؤمنین و لم ینطق منها اصناف من السمك و هی الجری و المار
ماهی و الزمار فتعجب الناس لذلك و سئلوه عن علة ما نطق و صموت ما صمت فقال انطق ما طهر من السموك و اصمت عنی ما حرمه الله و نجسه
و ابعده و بعد این خبر دیگر از محمد بن قیس بن احمد بغدادی مطابق مرویه جامی که بالا ترجمه او ذکر شده در علل الشرایع روایة کرده ان علیا خرج
ذات یوم فوقف علی الفرات و قال یا هناش هناش فاطلع الجری راسه فقال علی من انت قال انا من امة بنی اسرائیل عرضت علی ولایتکم
فلم اقبلها فمسخت جریا یعنی حضرت امیر برکنار آب فرات ندا کرد یا هناش پس جری نمودار شد حضرت امیر باو فرمود که تو که بودی عرض کرد که من از
امت بنی اسرائیل بودم بر من ولایة تو عرض کرده شد بعدم قبول آن مسخ کردیدم بحث سابع عشر بعد از مسخ شدن آنها آیا خود اینها کلاً او
بعضاً زنده یا انسال اینها باقی ماندند و الی حین این بوزینها و خنازیر و مارماهی در دنیا از انسال ممسوخات اولی اند یا نه در اینهم در امت دو قول اند
احدهما مذهب طایفه از محدثین و جماعتی از فقهاء است و طایفه از اهل ظاهر است لهذا در علم فقه یك باب مستقلاً در طهارة جلود ممسوخات و صلوة در لباس
آن مع و بجهتهم و دباغتهم و در بیع و شراء خود اینها و جلود و موی و پشم اینها مینویسند ثانیهما احدی از اصلا قول ممسوخات باقی نمانده و نه انسال از اینها بوجود
آمده و این مذهب جمیع متکلمین و مفسرین و اهل سیر و تواریخ معتمدین اسلامیه خاصه و عامه است اینها میگویند که اهل ایله هفتاد هزار آدم مرد و زن بودند
نزد طایفه نصف اینها ناصح بودند و همه اینها نجاة یافته باقی کل صیاد بودند و همه اینها مسخ گردیدند بقردة نزد طایفه دیگر ثلث غیر صیاد بودند
ناجی شده ثلث سوم صیاد مسخ گردیدند نزد بعضی صیادین قریب دوازده هزار بودند بیکدفعه خاص همان مسخ گردیده بعد سه روز بیکدفعه همه مرده و
باد سخت اینها را برداشته در دریا انداخته و همین مختار صاحب مجمع از امامیه و تبعه اوست چنانچه در مجمع فرمود فمسخهم الله عقوبة لهم و کانوا ابتعادوا
بقول ثلثة ایام لم یاکلوا و لم یشربوا و لم یتناسلوا ثم اهلکهم الله و جائت ریح فهبت بهم و القتهم فی البحر و ما مسخ الله امة الا اهلکها
فهذه القردة و الخنازیر لیست من نسل اولئك و لکن مسخ اولئك علی صورة هولاء یدل علیه اجماع المسلمین و اتفقوا علی انه
لیس فی القردة و الخنازیر من اولاد آدم و لو کانت من اولاد الممسوخین لکانت من بنی آدم و تصریح و تشریح این لکانت من بنی آدم در آخر این
آیه میاید حاصل آنکه خالق بجهت معاصی اینها را مسخ کردانید و اینها عوعو میکردند و نطق انسانی نداشتند و ابتساخ اینها تا سه روز زنده ماندند در این ایام
اکل و شرب و تناسل باهم نکردند تا آنکه همه اینها را خالق بعد سوم روز هلاك ساخت و باد وزیده بدریا انداخت و قومی از هیچ امتی مسخ نکردیده مگر آنکه بعد
مسخ بعجلة همه مردند پس این جنس بوزینه و خنزیر که الی الان در زمین موجود اند از انسال ممسوخین بنی اسرائیل اصلا نیستند و طایفه از بنی اسرائیل
بصورة این بوزینه و خنزیر مسخ گردیدند و برای دلیل اجماع کل مسلمانان است الیشان اتفاق دارند براینکه در قرود و خنازیر کلاً او بعضاً از اولاد
و انسال اینها اصلا نیستند و اگر از اولاد ممسوخات باقی میماندند البته اینها بنی آدم باشند و نزد نافین بقاء انسال ممسوخین اگر تجویز بقاء انسال ممسوخین
شود پس بر هر یکی از قرود و خنازیر اشتباه انسال الخ اطلاق ولد آدم ابو البشر میشود و این علی الظاهر خلاف و اقع ضروری البطلان است تنبیه
برای فریقین از مجوزین ابقاء انسال ممسوخین و از عدم مجوزین بقاء اینها و عدم بقاء تناسل و اکل ممسوخین از قران اصلا ثبوت نیست الا

پاره از اخبار بطرق

پارۂ از اخبار بطرق خاصہ و عامہ بر بقاء نسل انہا والتی دارند **ولکن** اینطایفہ متکلمین آنرا منافی قرآن و برہان دانستہ منافی قرآنرا متروک و ہریکے بداہۃ از اخبار
احاد دانستہ در ضعیف غیر معمول ولا مقبول بشمار ند **و** صورۃ تاویل انہا ہم میسر یا تہیا نشد لہذا طرد و ترک کردند حجیۃ آنرا **بقاعدہ کلیہ** آنچہ معارض قرآن
و برہان باشد اگر تاویلش مطابق انہا ممکن نباشد او واجب الطرد والترک است **و ہمین ہم در خبر** متفق علیہ الامۃ وارد است کہ قال النبی قد کثرت علی
الکذابون فما یروی لکم فاعرضوہ بکتاب اللہ فما وافقہ فخذوہ واعملوہ وما خالفہ فاضربوہ الجدار رواتکوہ **در تفسیر کبیر** اینجا گفتہ واختلفوا
فی ان الذین مسخوا اہل بقوا قردۃ **و** ہل ہذہ القردۃ من نسلہم او ہلکوا وانقطع نسلہم **و** لا دلالۃ علیہ فی الایۃ یعنی خلاف کردند در انکہ مسخ
کردیدنکہ ایا بعد انتساخ انہا زندہ باقی ماندند بصورۃ قردۃ **و** آیا این بوزینہا از انسال انہا در دنیا الی حین اندیا اول مسوخین بعد انتساخ کلا او بعضا ہلاک
شدند و نسل انہا بالکلیہ منقطع و معدوم بودہ وگردیدہ حق آنست کہ در آیۃ قرآنی اصلا دلالتی بر این نیہا شد ثم اللہ اعلم **سوال** این مسوخین در کدام زمان
و عصر پیغمبر بودند **جواب** بحسب اخبار در کثر اعصار انبیاء بنی اسرائیل بعد موسی خصوصا در عصر داؤد **و** عیسی بن مریم بعد اکل مایدہ سماوی کہ بعضی
آن کردند ممسوخ گردیدند چہ این ہر دو پیغمبر مذکور بر انہا نفرین و لعنت کردند کما قال تعالی لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داؤد و عیسی بن مریم
مسخ گردیدند **و** **مفسرین** متفق علیہ اند کہ صیادان اہل ایلہ از بنی اسرائیل در عصر داؤد و بلعن و نفرین او ممسوخ بقرود گردیدند **ما خذنا زیر خاص** مسخ
علی قول لعنۃ عیسی بعد انکار مایدہ و بنوۃ عیسی گردیدند کما قالوا لعنہم داؤد فاصبح الناہون ذات یوم فی مجالسہم ولم یخرج من المعتدین احد فقالوا
ان لہم لشانا فعلوا الجدار فنظروا فاذا ہم قردۃ ففتحوا الباب و دخلوا علیہم فعرفت القردۃ انسباہم من الانس وہم لا یعرفونہا فجعل القردۃ
یاتی نسیبہ فیشم ثیابہ فیبکی و یقول لہ الم انہکم فیقول القرد برأسہ بلی ثم ماتوا کلہم عن ثلث یعنی الطایفہ بعصر داؤد و بنی بلعن او ملعون و ممسوخ
بقرود گردیدہ یک صبحی دروازہ بلدہ انہا مفتوح نشد ناہیان گفتند برای انہا سببی شدہ و بدیوار شہر پناہ بالا شدہ دیدند کہ در ہر خانہ از اماکن این بلدہ
غیر از بوزینہا بر سطوح و جدران بالا میشوند و فرود میایند **و** از میمونہا اہل انساب و اقارب خود را شناختند **اما** اہل انساب انہا نشناختند **پس**
ہریکے از میمونہا نر و مادہ بدور نسبی خود میگردید لباسہای انہا را می شمید و بسبب نسبی او میگفت کہ آیا من شما را نہی و منع از این معصیت نمیکردم ہریکے از ان بوزینہا
بسر اقرار و گریہ میکرد **پس** کلہم یکدفعہ ہمہ آن میمونہا مردند **تا** کہ از این ہست ہم در عصار امویہ عباسیہ از سبابان **و** از لاعنان علی بکرات و مرات
بخرس و سگ مسخ شدہ **و** بعض بعض اہل سیر **و** مورخین امویہ **و** عباسیہ نوشتہ اند **و** **از جملہ** اقدس احمد آرد بیلی بصورۃ تلخیص این چیز
رانقل میکنیم **مرویست** کہ واقدی کہ از اجلہ وائمہ مورخین و محدثین و مفسرین اہل سنت است کہ در عصر ہارون عباسی دشمن آل علی و بنی علیہم السلام بودہ
پس واقدی میگوید کہ من نزد ہارون الرشید رفتم **و** نزد او ہمہ اعلام بغداد جمع و حاضر بودند **و** **ہارون** بشافعی خطاب کرد کہ یا ابن عم چند فضایل
علی چند حدیث از رواۃ ثقاۃ رسیدہ **شافعی** گفت از پنجصد زیادہ است **پس** از محمد بن اسحاق پرسید او گفت از ہزار متجاوز **پس** از محمد بن یوسف
پرسید او گفت از تو و از اصحاب تو خائفم **و** مامون گفت تو امینی و بگو تو **پس** او گفت از پانزدہ ہزار زیادہ مسند **و** مثل آن مرسل **پس** از واقدی
پرسید **و** واقدی گفت کہ دو چندان از محمد بن یوسف کہ ہنوز نباشد **پس** در آنوقت ہارون گفت کہ من آنچہ بچشم خود دیدم و استغفار از قتل و ظلم آل علی و شیعہ او کردم او
اہنیت و ہمہ اعلام و اہل مجلس گوش دادند کہ یوسف بن حجاج کہ والی و نائب من در دمشق است بمن نوشت کہ خطیبی زبان بلعن و طعن و سب علی ہر وقت
در مساجد و محافل عام میکشاید و آواز من ممنوع نمیشود **و** درباره او ہر چہ حکم تو باشد بعمل آوردہ خواہد شد **ہارون** میگوید کہ من باو نوشتم کہ او را نخست
من مخلوف مقید بفرست **و** من باو گفتم کہ تو چرا بر علی لعن و سب میکنی **و** او گفت انہ او اصول ما و فروع اولاد و احفاد و اخوان من بقتل آمدند **و** من باو گفتم
کہ آیا نمیدانی کہ ہر کہ را قتل کرد بامر خدا و رسول کرد و توبہ کن والا بعقوبۃ شدیدہ ترا میکشم **و** آن لعین گفت کہ من ابدا دست بردار از لعن او نمیشوم
تو ہر چہ بخواہی بمن بکن **پس** بامر من بحضور من او را صد تازیانہ زدند و حبس در انجرہ کردند و قصدم بود کہ او را باشد عقوبۃ و باعظم ایذائی سیاست کنم
من بخواب دیدم کہ درہای سماء کشودہ شدہ پیغمبر و علی با جبرئیل فرود آمدہ و بنی صلعم جام بجبرئیل العلی دادہ **و** شیعیان علی بندا بلند جبرئیل جمع شدہ
پس جام آب کوثر بہر یکی از شیعہ خود دادہ **و** از مقربان و غلامان ہم چہل کس کہ آنہا را ایشان بسم آب دادہ **و** بعرض علی پیغمبر از ان مرد سباب علی پرسید
کہ ای دمشقی دشنام بعلی میدہی **دمشقی** گفت بلی پس پیغمبر دعا کرد کہ بار خدایا این دمشقی را مسخ گردان **و** **ہارون** گفت کہ من لرزان
بیدار شدم گفتم خبر دمشقی بیارید خبر آوردند کہ در انجرہ مغفول و محروس غیر از سگ سیاہی کہ دو گوش او چون دو گوش آدمی اند آدمی نیست **و** بالتماس

جواب سوال این مسوخین در کدام زمان و عصر پیغمبر بودند ۱۲

خبر مسخ گردیدن دمشقی بسبب لعن علی

و علمای اہل سنت و اقدی و علمای عصر در حضور ہارون

همه آنرا اعلام بغداد آن سگ‌ها بزنجیر بسته در معاینه علما و هارون آورده معاینه کردند پس شافعی مع اعلام دیگر گفتند که بفرو اوبا بهمان خانه ببرید چه هیچ
سنخی زنده و باقی نمیماند و ما بحضور این امین نیستیم که مبادا عقوبتی از سما بیاید و باهم صدمه آن میرسد و سگ دران حجره حبس کردند پس لحظه نگذشت
مگر آنکه بلا ابر صدا صاعقه نهایت سخت و مهول شدید شنیدند اهل و علما گفتند این آفة بهمین ممسوخ رسیده باشد دیدند که صاعقه سوراخ بسقف
قالبی کرده سگ سوخته زغال بدن او دیدند و علما و هارون مشغول باستغفار شدند و هارون گفت ای اعلام مجلس گواه باشید که من هم
از دشمنی آل علی و شیعه او و از ظلم و قتل نهاتر به میکنم اشکال از خصایص امة مرحومه این بنی الرحمة وغیرها عقوبت سماوی و مسخ و نسخ دنیاوی بآیه
و ما کان الله معذبهم و انت فیهم بالکلیه مرتفع و نیز بران اجماع امت منعقد است پس مسخ گردیدن این شخص از این امت مرحومه خلاف وعده صحیح
و جایز الحصول فی الوقوع ثابت میشود و خود شما در همین قصه موسویه این بحث را اثبات کردید جواب اول مسخ شدن بعض بعض احاد اشخاص
در این امت نادر الوقوع عبرة و تنبیها للعصاة الحاضرین زجرا للکفار و الفجار الآتین و اظهارا و احقاقا للحقیة المحققین تعظیما و اجلالا لحجج الله من المعصومین
المطهرین علیهم السلم و تصدیقا لما وقع فی الامم السالفین جایز و صحیح است و امر نادر و شاذ منافی وعده قرانی نمیشود جواب ثانی چونکه وعده قرانی
بعدم تنزیل عقوبة سماوی بر این امة بنی الرحمة مشروط بوجود ذی جود آنحضرت بقوله و ما کان الله معذبهم و انت فیهم است و مسخ گردیدن بعض
فجره کفره بحالة عدم و غیاب آنحضرت ص بوقوع آمده منافی وعده قرآنی این واقعه نمیباشد که در واقع کفر و سب و لعن علی بن حجر او بنی الله بود و اشکال باطل
بالراس است سوال در بدایة اراده بادی و بانی صید ماهی احاد بود یا جماعة جملة و چگونه صید ماهی در ابتدا شد جواب جمعی از مفسرین اظهار
کردند که ابلیس آمده بانها القا کرد که شما خاص ممنوع در اخذ ماهی بیوم السبت هستید نه در غیر آن یوم پس شما آبار و حیاض عمیق را مع جداول
آب روی از بحر بسوی آبار و حیاض حفر کرده بگذارید بیوم السبت بتموج آب ماهیان در آبار و حیاض میافتند پس از ان پیش روی جویها و
سر پوش آبار و حیاض بشبکات بسته بگذارید تا ماهیان برآمده نمیتوانند و بیوم الاحد ماهیان را گرفته بخورید و بگیرید و بفروشید و انها بسبب تلبیس
ابلیس بهمین عمل کردند و صید ماهیان بمدة مدیدی کردند تا آخر ممسوخ گردیدند اما در بدایة مرد واحدی روز شنبه ماهی را گرفته ذنب او را بریسمانی
بسته و آن ریسمان را بکناره دریا بسته کرده گذاشته بروز یکشنبه گرفته بنار بریان و کباب کرده خورد و مردم دیگر باو ملامت کردند و گفتند که معذب خواهی
شد و هرگاه فردا او را معذب نیافتند مردمان دیگر هم جرئت و جسارة بر صید ماهی کردند قال ابن زید و نقل عنه الخاصة و العامة منهم من الامامیة
شیخ المشایخ ابو الفتوح و صاحب المجمع و ثعلبی و زمخشری و السیوطی و السعودی و غیرهم قال اخذ رجل منهم حوتا و ربط ذنبه خیطا و شده
الی الساحل ثم اخرجه و اخذه یوم الاحد و شواه فلاموه نکلهم علی ذلک فلما یا تر العذاب اخذ و اذلک و اکلوه و باعوه الی برهة من الزمان
کانوا امسخوا من اثنی عشر الفا الی ان مسخوا قردة فی زمن داود النبی بلعنه علیهم الخ اشکال هرگاه انها نادم برصید حیتان مهلة داده شدند
پس انها اطفال صغار ی و زنان ایشان ذوات الاحمال بحسب جریان عادة الله القدیمه یقینا بوده باشند و اگر کل رجال و نسوان انها مستحق
عقوبة المسخ لتعجیلا لجزائهم فی الدنیا کردیدند اطفال صغار و احمال فی بطون النسوان عند العدلیه چگونه مستحق تنزیل عقوبت مسخ گردیدند بجرم والدین
شان حمل و طفل صغیر غیر مکلف بلا جرم ماخوذ شدن عقلا و سمعا بقول و لا تزر وازرة وزر اخری جایز نیست و اخذ شان بلا استحقاق ظلمی ظلم
اقبح بر عادل و کریم تعالی غیر جایز است جواب اگر امهال بانها الی دهر حاصل شد پس تا انده هر صغار شان مکلف کامل بالغ گردیده شریک و الدین
خود در این منکر شده مستحق عقوبة بجرم خود شدند اما جواب مسخ گردیدن زنان قوم صیادان مع حملهای خود و حاملات بودن انها جایز
نیست چه خالق علام بالتفصیل از ازل الازال میداند جمیع آنچه در هر آن از ابد آباد میکند پس در این زمان امهال اصلاب مردان و ارحام زنان را
عقیم کرد اینده باشد از انعقاد نطفات باولاد و بحمد الله اشکال عاید نمیشود و الله اعلم بحث ثامن عشر در دریافت معنی مسخ و حقیقة سوال
معنی مسخ چیست پس و عبارة یا از انتقال روح انسانی فقط بسوی بدن حیوانی دیگر غیر انسان باشد یا تبدل صورة و شکل و هیکل انسانی بحیوانی
دیگر باشد پس ا یا بدن مع مادیة و روح او متبدل و متغیر میشود و بغیر روح و ماده خاص تبدل هیکل و صورة میشود آنچه در گوهر مراد
فرمود که نفس ناطقه انسانی اگر بعد از موت او ببدن انسانی دیگر رفت آنرا النسخ میگویند و اگر ببدن حیوانی غیر ناطق رفت آنرا مسخ میگویند
و اگر بجسم نباتی رفت آنرا فسخ میگویند و اگر بجرم معدنی رفت آنرا رسخ میگویند از این انواع در اینجا صحیح و ثابت و مقصود از آیه نیست پس

جواب سوال اول ... آن
و معاذ فرعون ...
سوال در معنی و حقیقت ... و بیان
انواع مسخ
اسماء انواع مسخ

مراد از مسخ در این آیه چیست واگر امکان او قوع و ممکن الحصول است پس هر دو مجوزین و غیر مجوزین بر دعاوی خود چه دلیل دارند **جواب** بطور حاصل در اینجا دو قول اند
قول اول بدانکه انسان عبارت است از ماده و صورت و هیکل مخصوص چه خالی ماده و روح او در واقع انسان نیست **ایضاً** خالی بدن و هیکل و صورت حیوان و انسان نیست
زیرا که از تولد تا شیخوخیت ابدان هر انسان و حیوان ضعیف و قوی و چاق و لاغر و شکل و صورت متبدل و متغیر میشود معهذا او همان انسان و همان حیوان مولود اول
میباشد و تبدلات بدنیه اصلاً اعتبار ندارد ولهذا واجب شد که اصلیه ماده و روح مع صورت و هیکل و شکل دیگر حیوان عبارت از مسخ میباشد **پس** خالق عالم ماده
مع بدن و هیکل و صورت و لوازم او را در اینجا تقلیب و تحویل و تبدیل کرده همان اعیان را حیوانات دیگر چون قرود و خنازیر و مار و ماهی تجدیداً آفریده **پس** این تقلیب ماهیت
و ماده هیچا بلاشک امر امکانی است و ممتنع و محال نیست و دلیلی عقلی قاطع بران قایم نیست و دلیل سمعی کونوا قردة بران صریح و ثابت است واینوجه مختار احد
طایفه قائلین بوقوع مسخ حقیقی میباشد و بقاعده کلیه مقتضاے هر کلمه موضوعه حملش بر معنی موضوع حقیقی واجب است **پس** بنا بر این مسخ اینها مع اجسام هم
وارد و اجسام بوقوع آمده **قول ثانی** آنکه خاص هیکل و صورت نوعیه انسانی بغیر روح او تقلیب تبدیل و تغیر یافته چه اصل انسان مادیه و روح است و بنابراین ظاهر
هیکل و صورت و شکل صیادین سمک تغیر و تبدیل یافته نه روح و ماده اصلیه انسانی **پس** اینجا ظاهراً بوزینه و خنزیر و باطناً صیادین سمک انسان میباشند لان
الهیکل والشکل والصورة والاعضاء من باب الاعراض قائماً بالمادة والروح للانسان وکل الحیوان فلا یعتبر فی تغیرها و تبدیلها **فثبت** ان الانسان
شیٔ آخر عداء هذا الشکل والهیکل **خواه** آن حقیقت را کسی جسمانی بداند **خواه** جسم لطیف ساری در داخل بدن بقلب **یا** بجگر **یا** بدماغ **یا** از جواهر قایم بذات
خارج و تعلق ببدن بداند چون تعلق ببا و کشتی بداند کما قاله الحکماء وجمهور المتکلمین **فلو جوزنا هذا** لما امنا بکل ما نراه من المسوخات قرداً
وخنزیراً وکلباً وخرساً انه کان فی الواقع انساناً عاقلاً وذلک یفضی الی الشک فی البدیهیات والمشاهدات وخلاف المحسوس والمشهور ضروری البطلان
سفسطه یعنی اگر با تجویز مسخ باین قول بکنیم البته ما امین نمیباشیم در هر مسخی از حیوانات مسوخه که این بوزینه و خنزیر و سگ و خرس است زیرا که در واقع هر یکی از اینها
انسان قطعاً است که معاینه میکنیم گفته و تفکر کرده نمیتوانیم و این مقتضی و مودی میشود بسوی شک و شبه در بدیهیات و مشاهدات و خلاف مشهودات و محسوسات
سفسطه ضروری البطلان است و همین **قول آخر** مذهب محدثین و جماعتی از فقهاء خاصه و عامه است **اشکال** هرگاه صیادین و دیگر امم بقرود و خنازیر مسوخ
گردیدند و با اینها عقل و فهم و علم هم زایل شده قطعاً و بتبدیل اینها باتصور قرود و خنازیر مع سلامتی ابدان بغیر تألم اینها مسخ شدند و هرگاه اینحالت اینها ثابت شد **پس**
چگونه اطلاق عذاب الیم بر اینها صحیح میشود **جواب** بر قول اول در واقع بتبدیل صورة و شکل اینها عذاب فی الاصالة بر اینها بود خواه اینها احساس تبدل خود و ادراک
آن در ابتدا بتبدیل و بعد آن کردند یا نه **واما** بر قول ثانی البته تبدیل خود را بعد تبدیل می بینند و میدانستند و مؤیدش آنست که عزیزان انسانی اینها مسوخین
میگفتند که آیا با شما از این عذاب بترسانیدیم و اینها سر جنبانی خود اقرار میکردند و بدور عزیزان خود دور میکردند و السنه خود چون متعذرین بدندان
میجویدند **سؤال** هرگاه اهل مسوخین بعد التسلخ با نقضاء سه یوم یک دفعه یکوقت هلاک گردیدند **پس** این قسم قرود و خنازیر در دنیا الی حین آیا از انسال مسوخین
باقیمانده اند **یا** غیر اینها قبل اینها **یا** بعد اینها خلقت غیر اینها اند **جواب** در اینجم دو قول اند اصحاب قول اول واکثر اصحاب قول ثانی کل این قرود و خنازیر
قبل از مسخ بنی اسرائیل و جنس حیوان مخلوق موجود بودند والی القیمة موجود خواهند بود و صور و مشابهت اینها و جنس اینها مسخ شدند و نزد طایفه از فقهاء و محدثین
اینها از انسال مسوخین بنی اسرائیل بجهة عبرة گرفتن خلق تا قیمة نسلاً بنسل الی القیمة باقی خواهند بود و همین قدر تفصیل در باب مسخ اینجا اکتفا کردیم و
به سورة بقره بالارع آخر مباحث را ایراد کردیم والله ولی التوفیق والاتمام لکل مجلدات هذا التفسیر والیه فوضت امری وهو حسبی ونعم الوکیل

قوله تعالى وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝

جواب سوال هرگاه صیادین بقرود و خنازیر مسخ شدند پس اطلاق عذاب الیم بر اینها صحیح میشود ۱۲

ترجمه اینده وآیه یعنی ای محمد و یاد کن و تصور بیار هنگامیکه آگاهی و اطلاع داد پروردگارت که هرآئینه او تعالی برمیانگیزد و مسلط میسازد بر قوم یهود تا روز قیامت
کسی را که برنجاند ایشانرا عذاب بد و سخت چون قتل و اجلاء اوطان و ضرب و جزیه چون بخت النصر بابلی و بعده سلاطین فرس تا عصر خاتم النبوة صلعم و الی القیمة ذلیل
و خوار بلا قیام سلطانی و دولتی از قوم یهود در انها و عده قطعی بر ایشان مقرر گردیده بدرستی پروردگار تو زود عقوبت کننده است بر همه انواع کفار خصوصاً یهود و است و تحقیق
به نزد گار بخشنده مهربان با اهل ایمان و طاعة در دنیا و آخرة است و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را در روی زمین جماعتها و گروهها یعنی هیچ ملکی و ولایتی نمیباشد
مگر آنکه در ان تفرق یهود میباشد بعض ایشان شایستگان بدین اوصاف نباشند و بعض ایشان از ایشان فرود تر بر کفر و فسق مستمر و مصر میباشند و بیازمودیم
ایشانرا بنیکی چون توانگری و ببدی چون تنگی و بعسر و فقر تا ایشان شاید برگردند از کفر عناد و جحد و کبر خود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول**
در وجه تنظیم ایه با ماقبل **بدانکه** هرگاه بالا شرح قبایح و فضایح یهود و ممسوخ گردیدن یهود ذکر فرمود پس اینجا بیان کرد که اینها تا قیمة در همه طوایف خلق در
روی زمین ذلیل و خوار بلا دولة و لا سلطان از قوم خود میباشند و این نوع دیگر عذاب برای آنها در دنیا است **بحث ثانی** بدانکه متفق علیه مفسرین و
نحویین در لفظ تاذن بمعنی اعلم و صالح للاعلام و الاخبار است **و** از همین جا فاذن مؤذن بينهم **و** آیه اذان من الله و رسوله بمعنی اعلام و اخبار من الله
است **فخر رازی** فرموده تاذن ان لفظة تاذن تفعل ههنا ليس معناه انه اظهر شيئا ليس فيه بل معناه فعل فقوله تاذن بمعنى اذن كما في قوله سبحانه
و تعالى تعالى بمعنى تعالى كون معناه و ادتفع كلا بمعنى انه اظهر من نفسه العلو و ان لم يحصل ذلك فيه حاصل آنکه تفاعل و تفعل موضوع گردیده برای اظهار معنیکه در قایل فاعل
فی الواقع نباشد چنانچه تمرض فلان بمعنی فلانی بصورة مریض خود را نمود **و** لفظ تاذن تفعل است اما معنیش این نیست که اظهار کرد چیزیرا که در او نیست بلکه تاذن بمعنی
اذن از ایذان و اعلام و اخبار بالغیر میباشد چنانچه در آیه سبحانه و تعالی بمعنی اظهار علو نفس خود کرد نیست بل بمعنی ارتفاع است **اشکال** هرگاه تاذن بمعنی ایذان
نیست پس چرا بجای اذن ذکر کرد تا مشتبه بمشتبهین نباشد **جواب** آنکه تعالی منهم **زمخشری** گفته تاذن در اینجا بمعنی عزم و قصد مصمم و منجم میباشد كما قال
فی تاذن ربک بمعنى عزم ربك و هو تفعل من الايذان و هو الاعلام لان العازم على الامر يحدث نفسه به و يؤذنها بفعله و المعنى و اذ حكم ربك
و كتب على نفسه یعنی تاذن از تفعل بمعنی ایذان و آن اعلام میباشد چه عازم بر امرے حدیث بنفس خود با ان سخن میگوید و اذن یعنی خبر آن بنفس خود میدهد
که من چنین میکنم لهذا بلفظ تاذن ذکر کرد **پس** تاذن بمعنی حکم و کتب ربك على نفسه ايجاب هذا الفعل باشد **بحث ثالث** و اذ تاذن ربك
این جاری مجرای قسم است زیرا که در ان معنی عزم جزم و حتم چون علم الله **و** شهد الله **و** کتب الله **و** ختم الله **و** در همه این فقرات معنی قطعی الوقوع و هرچه قطعی
الایقاع باشد او مترادف قسم میباشد ربک لیبعثن علیهم قسم ثابت است لهذا در جوابش لیبعثن لام ایراد و داخل کرده **و** بکاف در ربک خطاب بحضرت ختمی مآب است
بحث رابع و اذ تاذن ربك منصوب بر مفعولیت بمضمر معطوف بر قول تعم و اسئلهم اذ تاذن ربك میباشد ذکره السعودی **بحث خامس** و اذ
تاذن ربك فمعناه ای محمد لما و اذكر لهم حين آن الله اعلمنی و اقسم على ذلك یعنی ای محمد و ذکر کن و بگو یهود معاصرین خود را بدرستی و تحقیق خدا اعلام کرد
و خبر داد مرا و قسم خورد بر ان اعلام **لهذا** بوجوه ذکر تفسیر تاذن کردند **احدها** بمعنی کتب الله **ثانیها** وجب الله **ثالثها** الزم الله **رابعها** ختم الله **خامسها**
عزم الله بالعزيمة **سادسها** اقسم الله في ايقاع هذا الاعلام **بیضاوی** گفته و المعنی و اذ اوجب الله ربك على نفسه ليسلطن على اليهود الى القيمة
یعنی و قتیکه خدا واجب کرد بر نفس خود که هر آئینه و البته مسلط میکرد دائم بر یهود تا قیام قیمة **زمخشری** گفت و المعنی و اذ ختم الله **و** اذ کتب ربك على نفسه
و ابن عباس گفت و اذ قال ربك **خازن** گفت الى ربك بمعنى افسد ربك **نسفی** گفت و اذ اعلم ربك **اقول** همه اقوال وجوه مفسرین متحد المآل
و اذ تاذن متضمن بمعنی قسم است لهذا در جوابش لام آورده **بحث سادس** لیبعثن علیهم الی یوم القیمة یعنی خالق در این اعلام یهود و قسم خورد که هر آئینه البته برمیانگیزد بر
ایشان تا قیام قیامت **اکثر مفسرین** میگویند مراد که معنی لیبعثن بمعنی لیسلطن علیهم میباشد یعنی هر آئینه البته مسلط میگرداند بر ایشان یعنی برمیانگیزد بر یهود
تسلط و غلبه عصر بعصر و زمان بزمان کسی را **اما** در مرجع ضمیر علیهم خلاف کردند **نزد بعضی** يقتضى ان يكون راجعا الى قوله فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم کونوا
قردة خاسئين لكن قد علم ان الذين مسخوا لم يبق منهم فيحتمل ان يكون المراد الذين بقوا منهم فالحق الذل بهم یعنی این عبارة مقتضی است که ضمیر
هم راجع بسوی کونوا قردة باشد چونکه اینها مسخ کردیدند و احدی از انها باقی نماند **پس** محتمل است که راجع بسوی آنان است که از اینها باقی ماندند **پس** با اینها ذلة الحاق
کرده شد **بقولی** ان المراد به سایر الیهود الذین من بعدهم لان الذين بقوا من اهل القرية طايفتان من الصالحين و الطالحين الى زمان محمد
علیهم السلام یعنی مراد از این همه قوم یهود باقیماندگان است که بعد از ممسوخین اهل قریه دو طایفه صالحه و طالحه باشند پس اینها با اختلاط باهم در لیالی و ایام

جواب سؤال که هرگاه تاذن بمعنی ایذان نیست پس چرا بجای اذن ذکر کرد تا مشتبه بمشتبهین نباشد

مرتکب کبایر معاصی تازمان محمد شدند **وبقولی** ان المراد به الذین بقوا من انسالهم الی زمان محمد علیه والسلام یعنی مراد ازین همان یهود
اندکه از انسال ایشان خاص باقیمانده بودند تازمان محمد **وبقولی** المراد به الیهود الذین کانوا خاصة فی عصر محمد قال من لم یومن بالله ورسوله الی
القیمة وهذا مذهب اکثر المسلمین یعنی مراد باین همان یهود خاص اندکه در عصر خاتم النبوة بودند وایمان بآنحضرت نیاوردند وکفر بخدا ورسول او کردند
پس بایشان الزام ذلت کرد تا قیام قیمة **وبقولی** ان المراد به بعد الممسوخین جمیع اقوام الیهود الذین کفروا فی کل عصر بانبیائهم وما امنوا بعیسی
ومحمد علیهما السلام الی یوم القیمة یعنی مراد باین بعد از ممسوخین جمیع اقوام وطوایف یهود تا قیمة اندکه در هر عصر کفر وانکار بانبیاء معاصرین خود کردند وایمان
بعیسی ومحمد صلعم نیاوردند واینقول بعمومیت کل قوم یهود بعد از ممسوخین کافر بودند وتا قیمة برکفر باقی میمانند اولی وشامل همه ایشان است **فخر رازی**
وتبعه او دراینجا گفتند لا شبهة فی ان المراد به الیهود الذین ثبتوا علی کفرهم والیهودیة فاما الذین امنوا بمحمد فخارجون عن هذا الحکم یعنی شک و
شبهه نیست که مراد باین همان یهود اندکه برکفر ویهودیة در اخر الزمان باقی ماندند ومومنین که بمحمد در آخر ایمان آوردند خارج ازین حکم وسوء حال میباشند **بحث**
سابع سام سیوم سوما بمعنے چریدن مواشے گاه وخوردن علف چارها از دشت بنفسها فهو سایم بمعنے راعی یعنی چرانندہ مواشے از سامت الماشیة سوما
من باب قال رعت بنفسها قاله فی المصباح **وبقولی** زسیوم الخسف وکذا قاله فی النهایة بمعنی کلف والزم واصله الواو کسوم فقلبت ضمة
السین کسرة فانقلبت الواو یاء **درصراح** گفته تسویم گذاشتن حکم کسی بر پشت مال تا هرچه بخواهد بکند ورها کردن ستور را بچراگاه برای چریدن
وهمین قول اولی بدهست **بحث ثامن** من یسومهم سوء العذاب این لفظ من مفعول لیبعثن است یعنی البتة خدا بر میانگیزد بطور غلبه وتسلط بر یهود
در هر عصر تا قیام قیمة کسی راکه بچشاند او ایشان را بد وسخت عذاب را چنانچه آیه بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید یعنی سلطنا علیکم است **سوال** مراد
ازین سوء العذاب در دنیا چیست **ایضا سوال ثانی** آیا لفظ من تنکیریه است یا تعریفیه پس بر ثانی آن شخص معروف کیست وآن شخص واحد معروف
که در هر عصر بر یهود تا قیمة زنده باقی میماند پس لابد از وجود در هر عصر سوء عذاب ایشان را چشاند کیست وبر اول یعنی بنابر تنکیر بعد از ممسوخین یهود از آنوقت
تا قیمت صیغه استقبال لیبعثن ویسومهم آن اشخاص معذبین ایشان عصر بعصر الی یوم القیمة چه کسان اند **جواب اشکال اول** مراد آن سوء العذاب
در دنیا ارتفاع نبوة که نهایت منزلة دینی عند الله وازالة سلطنت از آنقوم الی القیمة که نهایت مرتبه دنیایی در آنقوم است که سلطان قومی باشد بایشان لقوله تعالی
وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤ بغضب من الله وقتل کبار وسبی نسوان واطفال صغار وگردانیدن ایشان در رقیت غلام وکنیز وجزیه وهوانة وصغار و
اجلاء اوطان وسلب فر وعظمت ایشان از قلوب اقوام آخر وعدم اعتبار در انظار اولوا الابصار الی ظهور المهدی آخر الزمان ونزول عیسی وخروج دجال وقتل عام کل
یهود در آنزمان میباشد **سوال** اهل اسلام روایة کردند که قوم یهود اتباع واشیاع دجال بطال میباشند پس چگونه خواری ودولة ایشان بعدم وجود
سلطان الی القیمة ثابت وحاصل میشود چه خروج دجال قبل القیمة در عهد مهدی میشود پس بثبوت سلطنت دجال بطال ومتبوعیة او در یهود عزت ورفعت یهود
خلاف موعود خبر از یهودی حاصل میشود **جواب** قال صاحب اللباب والخطیب فی المیزان ذلک العزة تحصل لهم باتباع الدجال ذلک فی نفسه
غایة الذلة لانهم یدعون بعد الیهودیة الهیة الدجال فیزدادون کفرا علی کفرهم فاذا هلک الدجال علی ید عیسی فاهلکهم المسلمون وقتلوهم
جمیعا فذلک هو الذلة والصغار والهوان المشار الیه فی هذه الایة لیبعثن علیهم الخ یعنی هرگاه یهود در اتباعت دجال عزت حاصل شود وآن متابعت
یهود دجال را فی الواقع غایة ذلة واستخفاف وهوان بر یهود ثابت میشود چه تا ظهور دجال مدعی یهودیة بودند وبظهور دجال در پیروی وتصدیق دعوای دجال
بالهیة دجال معتقد شده کفر دیگر برکفر خود افزودند ووقتیکه در زمانه وعهد امام مهدی آخر الزمان بدست عیسی دجال بقتل میرسد پس مسلمانان
قتل کل قوم یهود میکنند احدے بغیر اسلام باقی در دنیا نمیمانند وهمین ذلة وصغار وهوان واستخفاف وقتل عام ایشان مشار الیه در لیبعثن علیهم الخ میباشد
ومثل همین بالاختصار **امام رازی** وتبعه او گفتند **والخبر** المروی فی ان اتباع الدجال هم الیهود خاصة وانه هو منهم فان صح فمعناه انهم
کانوا قبل خروجه یهودا ثم دانوا بالهیته الخ **اما جواب اشکال ثانی** در آن دو وجه اند **احدهما** آنکه احتمال تنکیر من است پس
ایشان بعد مسخ گردیدن طایفه اهل ایله بر باقیماندگان یهود **سلیمان** وبعد او **بخت النصر** مجوس بابلی مسلط گردید واو مردان یهود را قتل عام
وزنان واطفال ایشان را اسیر واموال ایشان را بغارت برد واماکن ایشان را ویران کرد واجلاء اوطان ساخت وایشان را ذلیل وخوار گردانید وجزیه برایشان
مقرر کرد وبعد بخت النصر بر یهود **سنحاریب** وبعد او ملوک روم از نصاری **وسلاطین** فرس برایشان مسلط گردیدند وبجوس جزیه میدادند تا

بیان سوال اول ز سوء العذاب چه مراد است ۱۲

جواب اشکال ثانی

خاتم النبوة وبهمان حال بودند وبعد ظهور آن حضرت نیز بهمین منوال رفتار ایشان در اهل اسلام بود ومیباشد **ثانیهما** نزد آنانکه من تعریفیه است **پس** نزد ایشان این آیه در یهود معاصرین منکرین خاتم النبوة محمد بن عبد الله صلعم وامت آنحضرت است الی قیامة **پس** بنابراین یهود عزت اعلی مرتبه دین که در عالم امکانی فوق براین مرتبه ومنزلتی از جانب الهی نیست **و** سلطنت ودولة ومملکت دنیائی اعلی درجه دنیائی نیست بوعده این آیه **و** باید وضربت علیهم الذلة والمسکنة مصرح زوال ایشهر دو رتبه از قوم یهود الی القیمة بوعده قطعیه ثابت وجاری الی بدایة چهارده صدی هجری بجمد الله هست **و** بعد ان ضرب وقتل کبار ایشان وسبی نسوان **و** صبیان ایشان در رقبه کنیز وغلامی **و** نهب اموال از ایشان **و** اجلا از اوطان چنانچه منهم بنی قریظه **و** بنی نضیر **و** اهل خیبر **و** نواحی اهل مدینه **و** عراقین فیغیرهم را بتسلیط اهل اسلام بر ایشان **و** تقریر جزیه بصغار وذل وهوان گذران ایشان الی حین ملتزم جاری وباقی تا ظهور دولة حق قایم آل محمد علیهم السلم بلا تخلف ولا تفاوة میباشد لان الله اصدق الصادقین فانه لا یخلف المیعاد **اشکال** سلمنا که مراد از من یسومهم محمد وامت متبعه اوست **پس** از انقضاء آنحضرت چگونه ایشان ثابت میشود **جواب** بدانکه متتبعین اهل تواریخ **و** سیر ایشان صغار وهوان وذلة واستخفاف واخذ جزیه از یهود واضح ولایح است که بعد انقضاء ذات مقدسه حضرت ختمی مرتبت در اعصار خلفاء ثلثه **و** بعد ایشان در اعصار سلاطین امویه **و** بعد ایشان در اعصار سلاطین مروانیه **و** بعد ایشان در سلطنت سلاطین عباسیه **و** بعد ایشان در توران **و** ایران **و** روم **و** سلاطین چنغیه ودر قلمرو همه ایشان **و** الحال هم در سلطنت اسلامیه از ایران **و** روم **و** بخارا **و** کابل **و** دیگر ادنی ریاست اسلام صغار وذل وجزیه وخواری ایشان الی حین که سنه چهارده صدی هجری الحال جاری وباقی است **و** هکذا الی ظهور امام المهدی الثانی عشر اهلبیت نبوی علیهم السلم ایشان بر ایشان باقی خواهد بود قطعا لانه تعالی هو اصدق الصادقین فلا یخلف میعاده الی یوم الدین بالیقین **تنبیه** این خبر قرآنی در تعذیب وتذلیل وتفرقه قوم یهود **و** عدم قیام ووجود سلطانی مستقل در ایشان تا این چهارده صدی بلا دغدغه ولا شک چون آفتاب روشن فی کبد السماء ظاهر وهویدا ومشهور کافه برایا است **و** هر بعد اخبار بان مطابق مخبر به مطابق هو بهو بلا تخلف ولا تفاوة بوقوع آمد **و** پیش خبری کسی که مطابق بوقوع بیاید مخبر آن اصدق الصادقین است صاحب الاعجاز میباشد **پس** مخبر این محمد بن عبد الله صلعم است **پس** محمد پیغمبر اصدق وواجب التصدیق است **پس** قرآن **و** دین اسلام صحیح ثابت وواجب التمسک بهما ومنکر یا شاک در آن کافر مطلق میباشد **پس** باطل شد مزعوم جاهل معاند واهی که اعجازی از محمد در قرآن ثابت نیست **اشکال** هرگاه ابعاث من یسومهم سوء العذاب الی نفسه المنزه عن الظلم والرضاء بظلم الظالم کرد **و** در اینجا مذکور شد که از سلف بخت النصر وسخاریب مجوسی **و** بعد محمد بنی ظلم الظالمین سلاطین اموی **و** مروانی عباسی **و** چنغی **و** دیگر سلاطین ظلمه عرب **و** عجم بر ایشان مسلط کرد اسناد افعال واعمال کفار وظلام چگونه جایز وصحیح بلا اجازة الهی میشود **جواب** اسناد افعال سلاطین کافر وظالمین بیهود من باب التخلیة وترک المنع منهم میباشد اگرچه بلا اذن ولا اجازت بر وجه معصیت بود **و** مختار همین جمعی من اصحابنا صاحب المجمع **و** صاحب روض الجنان است **و** العامه منهم **الرازی** ناقلا عنهم والعبادة من الرازی وتابعیه واختلفوا فی ان الذین یلحقون هذا الذل بهؤلاء الیهود منهم **فقال** بعضهم الرسول وامته **وقیل** یحتمل دخول الولاة الظلمة منهم **وان** لم یومروا بالقیام بذلک اذا اذلوهم **وهذا القایل** حمل قوله لیبعثن الخ علی نحو قوله انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا **فاذا** جاز ان یکون المراد بالارسال التخلیة وترک المنع فکذلک ههنا البعثة محمول علی ذلک انتهی یعنی مفسرین ومیلین سوء العذاب بیهود قول اکثرین انیست که در آخر محمد نبی وامت اوست **پس** تا اینجا درجواب سوال مقدر مذکور الصدر گفت که محتمل است دخول ایمان ظلمه از امت محمد دران هرچند ایشان مجاز وماذون ومامور عینا باقامت وایصال عذاب بیهود نگردیده بودند لکن بوعده توعید اله بیهود بلا اجازة اله رسانیدند محسوب شد دخول حصول وعده توعید قطعا میشود **پس** نزد قایلین این قول حمل معنی لیبعثن الله بر مثل معنی آیه انا ارسلنا الشیاطین میباشد یعنی بر انگیخته شدن شیاطین بر کفار بتخلیه وتمکین وترک منع وترک بازداشتن ما ایشان را میباشد تا قلع ایشان کردند قلع کردن کلی لهذا آماده شدند برایذا ورسانی وانتقام کشی ایشان در دنیا **و** این من المجاز والتوسع باب مشهور میباشد اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم **و** بهمین تاویل مشیر است قول **زمخشری** که انه قال ههنا ومعنی لیبعثن لیسلطن علیهم کقوله تعالی بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید یعنی مکناهم بالتخلیة وترک منعهم عن ذلک میباشد ثم الله اعلم

بحث **سمع** ان ربک سریع العقاب یعنی بدرستی وتحقیق پروردگارت زود عقاب عذاب کننده است در این دو معنی اند **احدهما** این بیان ایصال عذاب بیهود بجهة اصرار ایشان کثرة معاصی وکفر مستحق بسرعة عذاب در دنیا گردیدند **ثانیهما** این بیان است که این عذاب یهود در دنیا متصل است ومیعاد بعذاب عقبی بمحض مردن ایشان از هر دو عذاب ایشان طرفة العین مهلة اصلا ندارند **اشکال** هرگاه مراد از سریع العقاب عذاب آخرت است وآن

خواہد شد بران سریع العقاب چگونہ صحیح خواہد شد بل بعید العقاب خواہد بود **جواب** اما بنا بر آنکہ محض موت عقاب آخرۃ ہم میبود و شامل میشود اشکال ساقط است

واما اگر مراد عذاب یوم القیمۃ اشد العذاب بالنار باشد **پس** مفسرین گفتند کلما آت قطعا من اللہ یوم القیمۃ و عذابہ فہو قریب **و بقول دیگر** سریع العقاب بمعنی لمن شاء بہا قید عاجلا فی الدنیا می باشد بہر حال اشکال نیست **بحث عاشر** وانہ لغفور رحیم و او ہم بخشندہ گناہان تائبان مہربان باہل ایمان در دنیا و آخرۃ معاہست **در لباب** گفتہ در ان ربک لسریع العقاب گفتہ یعنی لمن اقام علی الکفر **فقید** دلیل علی ان یجمع لھم مع ذلۃ الدنیا عذاب الاخرۃ فیکون العذاب علیہم مستمرا فی الدنیا والاخرۃ **ثم** ختمہ علی وانہ لغفور رحیم یعنی لمن امن منہم و تاب و رجع عن الکفر والیہودیۃ و دخل فی دین الاسلام یعنی اوتعالی مسرع در عذاب کسی ست کہ بر کفر و شرک قایم بماند **و** درین دلالۃ است کہ مع ذلۃ دنیا عذاب آخرۃ ہم باو شامل مستمر بلا فاصل است **پس** ختم این بر غفور رحیم بلام التاکید کرد تا بدانند کہ بتحقیق غفران ذنوب میکند برای ہر کافر و عاصی کہ از کفر و عصیان رجوع و توبہ نماید و ایمان بصدق واقعی و داخل در دین اسلام میشود **تنبیہ** بقول جمعی عدم سلطنت و ریاست دنیا در قومی دلالۃ بر ذلۃ آنقوم ست چنانچہ وجود سلطان قومی در قومی عزۃ دنیائی مرانقوم راست **و** در یہود بعد موسی از یک سبط سلطان **و** از سبط دیگر نبی من اللہ مبعوث می شد **و** تمادی ایشان مضر و بالذلۃ بازالہ نبوۃ دین و سلطنت دنیائی القیمۃ بدلیل این آیہ **و** باید ضربت علیہم الذلۃ والمسکنۃ گردیدند ثم اللہ اعلم **بحث حادی عشر** وقطعناھم فی الارض امما و در نصب امما دو احتمال اند **احدھما** مفعول ثانی قطعنا **ثانیہما** حال از مفعول قطعنا **پس** معنیش آنکہ و پاره پاره کردیم جمعیت ایشان را **پس** فرقہ فرقہ گروہ گروہ از یکدیگر جدا ساختیم تا متفرق شدند در زمین و بقعہ زمینی و بلدی در ربع زمین نباشد مگر آنکہ در آن ساکن جمعی یا مردمانی یہود کثیر یا قلیل میباشد **و بقول** وانما فرقہم بان فرق دواعیہم حتی افترقوا فی البلاد **و** تفرقہم ہذا ایضا ذل لھم بمنزلۃ اخذ الجزیۃ لئلا یتعاونون ولا یتناصرون ولا یتفقون علی امر یہود را التفریق بفرقات منتشر در روی زمین ساخت **و** غرض ازان تفریق دواعی واراده و عقول ایشان میباشد **پس** این تفریق ایشان در اقطار ارض لہ اینہا بمنزلہ تقریر جزیہ و اخذان میباشد تا معاونۃ و مناصرۃ یکدیگر و اتفاق رائی بر فساد و بر بہبودی خود کرده نتوانند و نمانند **سوال** اگر گفتہ شود بنا براین کہ اہل ایران و کشمیر ہم متفرق چون یہود در اکثر بلاد و قری اند با وجود ایمان و اسلام چرا اینہا را منشور ساخت **جواب** فرق درین تفرق اہل اسلام و ایمان **و** یہود آنست کہ تفرقہ و نشر یہود یک نوع و قسم ذلۃ و اہانۃ من اللہ بر اینہا موعود کرده پس در ہر بلد و قریہ کہ بگردند مضر و بالذلۃ میکردند و آن عقوبۃ مضروبہ بر اینہا فی الاصالۃ است بخلاف نشر اہل اسلام و ایمان کشمیر و ایران وغیرہم در قری و بلدان چنانچہ می بینی کہ بعلیل تمریض انبیا معصومین و مطہرین **و** اطفال صغار بلا گناہان **و** زہاد و اکابر مقدسین اعیان بعلل مبتلا میباشند او بطور عقوبۃ و عذاب بر اینہا نمیباشد بخلاف کفار و فجار غالبا تعبیر و تفقیر و تمریض ایشان بطور مکافاۃ عصیان باینہا میباشد سوال باطل شد **و بقول دیگر** فرقہم لما علمہ سبحانہ من الصلاح لھم فی دینہم فصلح فریق **و** عصی فریق لھذا اخبر بذلک فی ما بعدہ وجہ دیگر در تفریق ایشان جایز است کہ ہرگاه او سبحانہ مصلحت و صلاح دانست در دین ایشان پس ایشانرا تفریق کرد پس بان تفریق بیکدیگر نرسیده و ندیده فرقہ از عصاۃ اینہا بصلاح و بفلاح رسیدند و در اسلام داخل شدند چہ اگر کلہم مجتمع میبودند احتمال قوی بود کہ دیگران اینہا راه بایمان و رای باسلام نمیدادند **بحث ثانی عشر** منہم الصالحون ضمیر منہم راجع بیہود است این فرقات فرقہ صالح شده یعنی انطایفہ اسلام و ایمان بخاتم النبوۃ آورده نیک صالح شدند **و ابن عباس و مجاہد** گفت ان المراد بالصالحین الذین ادرکوا النبی من الیہود و امنوا بہ **رواه** البغوی وغیره **و طبری** گفتہ مراد از صالحین یک طایفہ از قدیم بر دین عصر بعصر تا محمد باقی بودند و آخر اسلام و ایمان بمحمد و قرآن آورده **و** باقی ہمہ طوایف ضلال کفار بودند **و** مؤید این **حدیث** است ان الیہود قد افترقت علی احدی و سبعین فرقۃ کلھا ھالکۃ الا واحدۃ منہا ناجیۃ یعنی در یہود ہفتاد و یک فرقہ شده و ہفتاد کلہم ناری **و** یک فرقہ زاید بر ہفتاد ناجی است **و** ناجی ہمینہا شده و تبیکہ مومن ثابت الایمان در ہر زمان نباشد **و** ہمان فرقہ در عہد محمد ایمان آورده وصف اینہا صالح در اینجا کرده ثم اللہ اعلم بمراده **بحث ثالث عشر** بدانکہ لفظ دون ایا از فعل مشتق می شود یا نہ درین دو قول اند **احدھما** از ظرفیات بمعنی تحت نقیض فوق نیست از او اشتقاق میشود **ثانیہما** از دون یدون دونا **و** آن از آنچہ نزدیکست قریب و بمعنی سوا و جز و اندک حقیر باشد قال فی الصحاح **و** القراح در **مصباح** گفتہ وھذا دون ذلک علی الظرف ای اقرب منہ **و** شیء من دون بالتنوین ای حقیر ساقط **و** رجل من دون ھذا اکثر فی کلام العرب **و** لا یشتق منہ فعل **بحث رابع عشر** ومنھم دون ذلک اشاره بنوع المحل بجہۃ وقوع صفت موصوف محذوف چون ومنہم ناس منحطون من الصلاح والایمان و ازقوم یہود جمعی دیگر ہست کہ اینہا

صالح طالح کفار اند اصلا ایمان از قدیم ندارند یعنی یک طایفه از یهود ایمان آوردند صالح و نیک اند دنیک شده اند **و** فرقه دیگر یهود بنیا وردن ایمان طالح کافر
بودند و کفر بنبی آخر الزمان کردند **از مجاهد** **و عطاء** نقل کردند که یهود دو فرقه شدند یک فرقه با ایمان بعنی **محمد** صالح شد **و** فرقه دیگر انکار و تکفیر بعیسے
و بمحمد کردند طالح بودند کافر شدند **اشکال** هرگاه دون بمعنے قریب و نزدیک و تحت باشد **پس** معنی این **و منهم دون ذلك** چرا یعنی قریب و کم از صلاح
فرقه اولی صلاح ایشان باشد پس حاصلش چنین باشد که یکفرقه یهود بصلاح کامل **و** فرقه دیگر بصلاح نزدیک یا کمتر از فرقه صالح اولے باشد تا ربط اعم و اتم در
لفظ و معنی حاصل و آن افضل از غیر شیعی باشد **جواب** چونکه این جز را مانع قول ما بعدش لعلهم یرجعون است چه با این ثابت شد که یکفرقه مرسوخ الکفر و مصر
بر ان بود ایمان و اسلام اصلا نیاوردند و این فرقه حقیر و قصیر التصدیق والایمان بکیر بالاسلام تحت قوم صالح سواء ایشان بحالة کفر بودند اشکال عاید نیشود ثم الله اعلم
بحث خامس عشر وبلوناهم بالحسنات والسيئات یعنی و امتحان کردیم و معامله مختبرین با قوم یهود رفتار کردیم بحسنات و سیئات یعنی ابتلا به نیک و بد
با ایشان کردیم تا کافر از مومن و بد از نیک ممتاز گردد و در این حسنات و سیئات وجوه دارند **احدها** بنعم و بنقم **ثانیها** باران و ارزانی و گرانی **ثالثها** بوفور مال و معاش
و بتنگی عسر و فقر **رابعها** بصحت و علة و مرض و امثال این **اما** اعطاء نعم بجهت ترغیب الی الطاعة والایمان **و اما** بنقم ترهیب از کفر و معاصی **بحث**
سادس عشر لعلهم یرجعون بمعنے کی یتوبوا و یطیعوا و یومنوا الی یعنی این ابتلاء ما بیهود بنعم و بنقم و صحت و سقم و سعة و فقر بغرض این بود تا ایشان رجوع
از کفر بسوی ایمان کنند **تنبیه** در آیة دلالة صریحه هست که بسا در ابتلاء و امتحان بتوقیر اشیاء و توقیر **و** ایضا امتحان مردم بتنگی و عسر و فقر و مرض و صحة و سعة
میباشد اللهم لا تبتلینا بجمیع الوجوه من البلیات فی الدنیا والاخرة وهب لنا قلبا حقوقا غیر غافل عن امور الطاعة والاخرة انك لطیف کما الطفتنا
الی حین برحمتك یا ارحم الراحمین و اجبت عونا انك انت اکرم الاکرمین

قوله تعالى فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتٰبَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنٰى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتٰبِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتٰبِ وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۝

ترجمه اینده و آیه یعنی پس از پس ایشان در آمدند پس آمدگان یعنی پس از ایشان خلفهائے ناخلف بر آمدند ایشان بمیراث گرفتند کتاب توراة را و علم آنرا
آموختند از اسلاف خود فرا میگیرند متاع دنی ترین دنیا را یعنی آن ناخلفان ایشان رشوة میگیرند متاع دنی و دنیا را بمقابل بیان حکم الله و تعلیم کتاب الله را بخلاف
آنچه در آن است بیان مینمایند و میگویند ایشان یعنی در جواب اخذ رشوة که زود امرزیده میشود برای ما گناه اخذ و اکل و رشوة و حال آنکه اگر بیاید ایشان را رشوة مالی
و متاعی دیگر مثل آن میگیرند آنرا و ترک آن نمیکنند خالق بطور حجة بر ایشان میفرماید آیا گرفته نشده بود بر ایشان عهد موثق مذکور در کتاب توراة یعنی میثاق
و عهد از ایشان بواسطه توراة گرفته شده بود با آنکه نگویند بر خدای مگر سخن راست و خوانده اند ایشان بدرس خوانده بودند آنچه در کتاب الله توراة بود و سرای
سرای دیگر و رستگاری آن بهتر است مر آنان را که پرهیز ندارند استحلال رشوة و محارم و دروغ بستن و گفتن بر خدا پس چرا العقل و تدبر نمیکنند و آنانکه از یهود محکم
میگیرند کتاب خدا و احکام آنرا موافق آن میکردند و اکثر مراد ازین کتاب قرآن است بر پای داشتند و اداکردند با وقات خود نماز را بدرستی و تحقیق با صلاح
و باطل نمیکنیم مزد و اجر آن فاعلین صلاح و اصلاح آرندگان را **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خلف بفتحتین بمعنے عوض و
بدل است کما قال **فی المصباح** بعد ذلك یقال الحبل هذا خلفا من هذا **و** بالضم و سکون لام اسم آنچه مطابق وعده نباشد و ایفاء بوعده خود نکند **و ابو**
زید گفت که عرب میگویند خلف الله لك بخیر **و** خلف علیك بخیر بغیر الف یخلف خلفا **و** الخلف در **کتاب الامثال** ابو عبیده

جواز استعمال حرف الظن ... ذلك بمعنی دون ... صلاح ... ١٢

گفته الخلف من القول هو سقط الردی کالخلف من الناس و الخلف بفتحتین العوض والبدل کما یقال جعل هذا خلفا من هذا یعنی خلف از قول کلام ردی
ساقط الاعتبار چون خلف از مردم میباشد و خلف بفتحتین عوض شئ و بدل آنست زجاج گفته یقال للقرن الذی یجیء فی اثر قرن خلف و الخلف ما اخلف
علیک بدلا مما ذهب منک گفته میشود برای قرنیکه میآید در اثر قرن دیگر خلف است و خلف عبارة است از آنچه بیاید بر تو بدل از آنچه از تو رفته بود و فراء
گفته لفظ خلف در استعمال مشترک در نیک و بد و در صالح و طالح چنانچه وهو خلف صدق و خلف سوء و همین قول احمد بن یحیی است و عیسی رمانی گفته
و قد یجیء ضع احدهما مکان الآخر رازی گفته و حاصل الکلام ان من اهل العربیة قال والخلف قد یذکر فی الصالح و فی الردی و منهم من یقول الخلف
مخصوص بالذم قال لبید ع وبقیت فی خلف کجلد الاجرب و منهم الخلف المستعمل فی الذم ماخوذ من الخالف وهو الفساد یقال للردی من القول
خلف و منه المثل المشهور سکت الفا و نطق خلفا و خلف الشیء یخلف خلوفا و خلفا اذا فسد و کذا الفم اذا تغیرت رائحته حاصل آنکه بعض اهل عربیت
گفته که خلف گاهی در صالح و در ردی استعمال میشود و نزد بعض اینها مخصوص بذم میباشد چنانچه در شعر خود خلف را چون جلد اجرب ذکر کرده
نزد بعض اینها خلف مذموم ماخوذ از خالف بمعنی فساد است برای قول ردی اطلاق خلف شده و از همین معنی تمثیل مشهور سکت الفا و نطق خلفا
است و از همین باب خلف یخلف خلوفا و خلفا بمعنی فسد است و از همین جاست خلوف الفم است وقتیکه بسبب فاقه بوی و مزه دهان متغیر و متعفن
میشود بحث ثانی در اینجلد و مجلدات سابقه بالانواع معانی لغوی و شرعی میراث شنیدی و میراث مفعال از ورث یرث ارثا و ورثا و وراثة اسم
آنچه از بقیه متروکات اشیاء از اموات اسلاف باحیاء اخلاف بحسب سهام بنسب و سبب بلا کسب میرسد میباشد و در کلیات گفته المیراث والارث
و الامر القدیم و البقیة من الشیء تتوارثه الآخر عن الاول بحث ثالث فخلف من بعدهم خلف برفع خلف بنا بر فاعلیة است ایا واحد است یا
جمع و در آن دو قول است نزد بعضی بمعنی بیان کرده شده لهذا بر واحد اطلاق میشود و قول جمعی منهم السعودی است و بقولی هو جمع شایع فی الشر
خلف اسمی مفرد چون رهط و قوم است اطلاق بر جمع و واحد میشود و بقول اول مشهور است بحث رابع فخلف من بعدهم خلف یعنی بعد آنکه هرگاه
بالا ذکر یهود اسلاف از صالحین و طالحین کرد و اینجا ذکر اخلاف سوء ایشان پس اسلاف یهود بدل از بعد خود گذاشتند خلاف زشت و بد و در تفسیر مراح
اللباب گفته الیهود المذکور وصفهم خلفوا بعدهم خلف سوء یعنی حدث من بعدهم و بدل منهم بدل سوء و منه یقال هو خلف صدق او صالح
بفتح اللام و خلف سوء بسکونها فاکثر ما یقال فی المدح بفتح اللام و فی الذم بسکونها و قد تحرک فی الذم و تسکن فی المدح یعنی یهود مذکور الصدر با وصف
وبال عقب بعد خود خلاف و اعقاب بد و زشت گذاشتند یعنی بعد ایشان قوم بدی و شریری حادث شدند و بدل ایشان بد و زشت مردم یهود ناشی و پیدا
شده و بجای و عوض اینها بودند و از اینجا گفته میشود که عقب فلانی خلف صدق و صالح بفتح و خلف سوء و طالح بسکون لام میباشد و اکثر در مدح
بفتح لام و در ذم بسکون لام میباشد و گاهی در ذم متحرک اللام و در مدح بسکون آن میباشد و نیز بعکس آن یعنی استعمال میشود در مجمع فرمود و معناه
فذهب اولئک و قام مقامهم قوم آخرون یعنی اسلاف مذکورین از دنیا رفتند و قایم بمقامهم قومی دیگر گذاشتند رازی گفته ظاهر الاول ممدوح و الثانی
مذموم و اذا کان کذلک فیجب ان یکون المراد فخلف من بعد الصالحین منهم الذین تقدم ذکرهم خلف یعنی ظاهر خلف اول ممدوح و خلف ثانی ممدوح
مذموم است و هرگاه چنین باشد پس واجب است که مراد چنین خواهد که خلیفه و جانشین بعد از صالحین خلف اینها از یهود آنانی شدند که ذکر اینها تقدم یافت سوال
اینکه خلف ظاهرا متحد لغة و اشتقاقا و لفظا اند پس باید که هر دو لفظ متحد المعنی و الوصف باشند و تخصیص اول بالمدح و الثانی بالذم در یک موضع
بغیر مخصص باطل میباشد جواب گاهی لغة اشتراک لفظ واحد بدو معنی متناقضین ثابت و موضوع میباشد پس احد موضوعیة آن بسبب قرینه استعمال میشود پس استعمال این بطور تخصیص
ماقبل یا بعد میباشد و اینجا مطابق ماقبل این آیه منهم الصالحون و منهم دون ذلک مخصص ثابت است سوال پس مراد ازین سوء اخلاف معاصرین از منکرین خاتم الانبیاء اند یا مراد
اخلاف هر طبقه از طالحین خلاف یهود که عصر بعصر الی حین اسوء بوجود آمدند یا هر طبقه لاحقه بالنسبة طبقه سابقه اسوء و شریر تر میباشد یا مراد بعد از صالحین
طالحین خلف و اسوء و اظلم بوجود آمدند جواب در آن خلاف است ارجح نزد اکثر آنست که از صالحین سلف طالحین خلف باقی ماندند و از همه متخلفین
اسوء الاحوال و اقبح الاعمال و الافعال طبقه معاصرین نبوی یهود میباشند و همین مقتضی ظاهر آیه است ثم الله اعلم بحث خامس عرض معانی کثیره
در لغت وارد و بفتحتین متاع و اموال و اشیاء دنیا نقدی و جنسی عام میباشد در مصباح فرمود و العرض بفتحتین متاع الدنیا و العرض بالسکون هو
العین مخصوص بالدراهم والدنانیر و ما سواهما عرض و الجمع العروض و قال ابو عبیدة العرض بفتح الراء الدنیا و جمیع الامتعة التی لا یدخلها

كبيل ولا وزن ولا تكون حيوانا ولا عقاثا **و** العرض بالكسر النفس والحسب **و** اما بفتح اول وسكون را **در اصطلاح** متكلمين عبارت است از ما لا يقوم
بنفسه ولا يوجد الا في محل يقوم به وهو خلاف الجوهر **و** ذلك نحو حمرة الخجل **و** صفرة الوجل يعني عرض چيزيست كه قايم بذاته نمي باشد و يافته بنفسه نميشود مگر
در محلي و بان قايم ميشود و او خلاف جوهر چون سرخي خجالت و زردي ترس **و** جمعش اعراض مي باشد **رازي** بعد نقل قول ابو عبيده زياد نقل كرده يقال
الدنيا عرض حاضر ياكل منها البر والفاجر **و اما** العرض بسكون الراء فما خالف العين اعني الدراهم والدنانير **و** جمعه عروض فكان كل عرض عرضا **و**
ليس كل عرض عرضا **و بعد اين گفته** والمراد بقوله عرض هذا الادنى حطام هذا الشيء الادنى يريد الدنيا وما يتمتع به منها يعني مراد از عرض
هذا الادنى حطام هر شئ اندك دنياوي دني مي باشد **در مجمع** فرموده العرض ما يعرض ويقل لبثه **و** منه سمي العرض القايم بالجسم عرضا لانه يعرض في الوجود
ولا يجب له من اللبث ما للاجسام **و** عرض عبارة است از چيزيكه عارض كرده ميشود و قليل باشد لبث و بقاء او **و** ازين جهت عرضيكه قايم مع الجسم باشد بعرض
ناميده شد چه او معروض در وجود خود مي باشد **و** واجب نيست مر او را لبث و بقاء آنچه براي اجسام بالذات است **بحث سادس** اما ادنى صفت دنيا ماخوذ
از دني يدنو ادنوا ناقص الواو **و** ادنى افعل فعلي بمعنى قرب و نزديك فهو دان باشد **و بلغت ديگر** از دنأ يدنأ دنائة فهو دني مهموز اللام بمعنى كم رتبه
وقليل المنزلة والقدر بسبب خبث حقيقت ان آن دني زبون تر بالذات ورديتر مي باشد **سوال** چرا دنيا را بدنيا **و** عالم ديگر را كه عالم جزاي است بعالم عقبي و
آخرة ناميدند **جواب** چونكه دنيا را بدنيا ناميدند بنا بر دو وجه **اول** كه قليل البقاء در معرض زوال عاجل الحصول متصل و قريب باخرة است **و ثاني**
قدر و منزلة دنيا و اشياء آن قليل البقاء والوفاء وقليل الرتبة والمنزلة و فرو درجه حقير و خسيس بالنسبة عالم عالي ابدي عقبي و اشياء آن است **اما تسميه** عالم جزا را
بعالم آخرة **و** بعالم عقبي براي آن ناميدند چه او سراي ديگر براي جزا آخر انعم الدنيا **و** عقب آن جاي قرار ابدي بلا زوال براي خلق مي باشد **بحث سابع**
ورثوا الكتاب ياخذون عرض هذا الادنى جمله صفت خلف باشد **و بقولي** ياخذون عرض هذا الادنى جمله منصوب المحل بحال از ضمير ورثوا **پس**
عرض منصوب بمفعوليت ياخذون است **بحث ثامن** ورثوا الكتاب ياخذون عرض هذا الادنى يعني آن اخلاف سوء باقي مانده اسلاف صالحين
وارث و مالك كتاب و عالم كلمات توراة و واقف با وامر و نواهي و احكام حلال و حرام آن ما يجوز و ما لا يجوز عليه بوده حال آنكه ابوزرثه توراة معهذا الاحوال و العلم اخذ ميكردند
و ميگرفتند عاجل لا وفا حطام دنيا و قليل بقا متاع الدنيا بمقابل ذكر احكام از كتاب خدا بتحريف و تبديل و تاويل كلمات آن بمعاني آخره اقبح و اخبث و انتن همه
اموال دنيا اخذ ان برشوة بر تبديل آن **نزد مفسرين** از ابن الكتاب بالاتفاق مراد بالف لام عهدي توراة است پس معنى آن چنين كردند انتقل الى
الخلف كتاب التوراة توريثا عن ابائهم الاسلاف ياخذون عرض هذا الادنى **و** العرض بفتح الراء المهملة جميع متاع الدنيا كما يقال الدنيا عرض حاضر ياكل
منها كل احد من البر والفاجر **و** العرض بسكون الراء جميع المال سوى العين من الدراهم والدنانير فالمعنى انهم كانوا ياخذون الرشاء في بيان احكام التوراة
بتبديل الكلام وتغييره **و** ذلك الذي ياخذونه من حطام الدنيا هو الشيء الخسيس الحقير غير الوافية وغير الباقية لان الدنيا واشيائها باسرها
نائبة حقيرة غير وافية **و** الراغب فيها احقر وادون **و** اليهود ورثوا التوراة خلفا عن سلف وعلموا ما فيها من الاحكام والامر والنهي وضيعوا
العمل بما فيها وتركوه واخذوا الرشي في الاحكام **و** يعلمون انها حرام سحت **و** هم مع علمهم بذلك اقدموا على هذا الذنب العظيم يصرون عليه صرا
ترجمه آنكه كتاب توراة بتواتر منتقل از اسلاف ابا يهود باولاد و يهود و اقارب اخلاف ايشان ميگرفتند اين اخلاف متاع معروض دني دنيا و حطام و تيغه آن كه في الواقع
دنيا عرض حاضري است كه هر نيك و بد ميخورد و ميگيرد آنرا **پس** مراد آنكه ايشان مستمرا اخذ رشوة ميكردند در بيان احكام الهي از توراة بتبديل كلام و تغيير آن و تاويل
معاني الفاظ **و** آنچه ايشان بمقابل ذكر احكام الله ميگرفتند از ريزه پاش دنيا كه او شئ خسيس خبيث حقير غير باقي و لا وافي بود چه دنيا و همه اشياء اجزاء و اشياء
آن فاني دني حقير غير وفا كننده بوده راغب و مايل و طامع بان اهم احقر و ادون خسيس و نائت مي باشد **و** يهود خلف بتوارث توراة خلفا عن سلف مع علم ايشان
بالتفصيل بجميع آنچه در آن از احكام و اوامر و نواهي الهي در آن بوده **و** عمل بان تضييع و ترك كردند و اخذ رشوة براي بيان احكام توراة ميكردند با وجود يكه ميدانستند
كه اخذ عوض بر بيان احكام الله و گرفتن رشوة بران حرام و سحت و خبث محض است معهذا مرتكب اعظم كباير شده اضلال خلق كثير الى حين كردند و بران الى
مصر اند **بحث تاسع** و يقولون سيغفر لنا بدانكه اين تحقير كبيره از ايشان منقول چه صغيره را اگر حقير كسي بداند و اعتنا بان نكند البته آن صغيره كبيره ميگردد **و** اگر كبيره
حقير شمرده شود او اكبر كباير ميگردد **پس** گويا اين قول در جواب سوال ناشي از خود عبارة ميشود بما علموا انهم ان اخذ الاجرة والرشوة حرام كبيرة على بيان حكم الله
فاذا يقولون نيه قيل في الجواب انهم يقولون سيغفر لنا يعني هر گاه آن يهود ميدانستند كه اخذ اجرة و رشوة بر بيان حكم الله مطابق الكتاب قطع نظر بالتحريف

حرام كبيره است

حرام کبیرہ است پس یہود دران چہ میگفتند گویا در جواب این سؤال از ایشان نقل کردہ کہ آن یہود در جواب این سوال میگفتند کہ زود بما این گناہ اخذ رشوت
بخشیدہ وامرزیدہ می شود زیراکہ ما اولاد انبیا و علماء کتاب ایم در اقتدار ما ماخوذ نخواہیم شد **در لباب التنزیل** در ذیل این فرمود یعنی سیغفر
ذنوبنا وهذا یتمنون علی اللہ الامانی الباطلۃ الکاذبۃ **عن شداد بن اوس** قال قال رسول اللہ ﷺ الکیس من دان نفسہ وعمل لما بعد الموت
والعاجز من اتبع نفسہ ھواھا وتمنی علی اللہ الامانی رواہ **فی الترمذی** یعنی قول یہود کہ گناہان ما امرزیدہ خواہند شد **و** این تمنا باطل
ایشان بر خدا است **و** حضرت رسول صلعم فرمود کہ عاقل کسی است کہ در دنیا قبل الموت محاسبہ با نفس خود بکند از انچہ بعد الموت او را پیش میاید
و عاجز آنکس است کہ بتابعت خواہش نفسانی نماید **و** تمنی آرزوہا بر خدا کند **شارحین** گفتند والمراد من دان نفسہ حاسبہا فی الدنیا قبل ان
یحاسب یوم القیمۃ **و** موضع الاستشہاد من الحدیث علی الآیۃ قولہ وتمنی علی اللہ الامانی لان الیہود کانوا یقدمون علی الذنوب ویقولون سیغفر لنا
وھذا ھو التمنی بعینہ یعنی کیس بمعنی زیرک وشخص ہشیار است پس از دان نفسہ مراد این است کہ زیرک حساب نفس خود کند در دنیا قبل از محاسبہ او در قیامۃ
و موضع استشہاد از حدیث بر آیہ این است کہ یہود گناہ میکردند و میگفتند زود امرزیدہ می شویم مع علمہم بان ذلک ذنب کبیر ویعذب فاعلہ وہمین معنی تمنا بعینہ
ہست **رازی** گفتہ انہم یاخذون الرشا فی الاحکام علی تحریف الکلام **ثم** حکی عنہم انہم یستحقرون ذلک الذنب ویقولون سیغفر لنا یعنی
مستمرا اخذ رشوۃ در بیان احکام توراۃ بر تحریف کلام اللہ یہود میکردند **پس** از ان باستخفاف وتحقیر آن میگفتند کہ زود امرزیدہ میشود آوازما **بحث عاشر**
وان یاتہم عرض مثلہ یاخذوہ **و** ابن جملہ حالیہ از لنا است **پس** این بطور اخبار واعلام بما از کمال طمع وحرص یہود است **و** این قول حسن بصری است ھذا
اخبار عن حرصہم علی الدنیا وانہم لا یستمتعون ولا ینتفعون منہا معناہ یرجون المغفرۃ والحال انہم مصرون علی الذنب عائدون ویاخذون مثلہ
غیر تائبین منہ یعنی اگرچہ ایشان از حطام واموال دنیا مثل رشوۃ سابقہ من بعد ہم بدست میاید میگرفتند بلا دغدغہ آن را وامید مغفرت آن میداشتند و میکردند
وحال آنکہ ایشان مصر بران ذنب بودند عود میکردند بر رشوۃ بتحریف کلام اللہ بغیر توبہ یعنی توبہ از اخذ رشوۃ نمیکردند بلکہ مستمر اکرۃ بعد کرات اخذ رشوۃ میکردند **و**
این ذکر بیان حرص یہود بر تحصیل حطام دنیا است خواہ بطور حلال خواہ بطور حرام بدست میامد آن را میگرفتند بلا اندیشہ عقبی **اقول** ہمین است دراین نواحی
در عصر حالۃ وعادۃ اکثر مردم از حکام دین ودنیا الا شاذ و نادر احدی اگر بری از این باشد اعاذنا اللہ وذریتی والمؤمنین من حرص النفس الامارۃ بالسوء
و ہر حریص وطامع دیدہ شد کہ خوار وذلیل میباشد **و** ہمین دیدہ شد کہ از انظار عقلاء افتادہ ساقط الاعتبار شدہ **و حدیث مشہور** مؤید شیخ
قال صلعم عز من قنع وذل من طمع **و سدی** گفتہ کانت بنو اسرائیل لا یستقضون قاضیا الا ارتشی فی الحکم فیقال لہ مالک ترتشی فیقول سیغفر لی فیطعن علیہ
الآخرون فاذا مات او نزع من الحکم وجعل مکانہ آخر کان علیہ ارتشی ایضا **و** من ھذا اخبر اللہ لنا وان یات الآخرین عرض الدنیا یاخذوہ
حاصل آنکہ **سدی** گفت کہ بنی اسرائیل قاضی برای حکم نمیگرفتند مگر آنکہ او رشوۃ میگرفت **اگر** او را گفتہ میشد کہ چرا رشوۃ گرفتی میگفت کہ این بما مغفور است دیگران
او دیگران طعن میکردند **و اگر** او میمرد یا منع او از حکم میکردند وبجای او دیگری را میگذاشتند او رشوۃ میگرفت واز ہمین خالق بما خبر دادہ با آیہ وان یاتہم عرض
مثلہ یاخذوہ ونقلہ البغوی فی المعالم **و** الخازن فی اللباب **و** سیوطی در در منثور **بحث حادی عشر** الم یؤخذ علیہم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی اللہ الا الحق **و** عطف بیان میثاق ان لا یقول الخ است **پس** این احتجاج الہی بر یہود بتقدیر قول است کانہ قال اللہ تم الم یؤخذ الخ در این وجہ اند **حد**ہا
یعنی بالزام یہود میفرماید و ہمزہ استفہام تقریری بطور توبیخ وتقریع است آیا اخذ میثاق وعہد موثوق ومحکم بر عمل کتاب توراۃ بر یہود نگرفتہ شد یعنی میثاق
از یہود گرفتہ شدہ بود کہ کل آنچہ در توراۃ نازل شدہ عمل بکل آن بر شما فرض عین است **مجملہ** آنکہ نگویند بر خدا مگر آنچہ حق وصدق ولایق بشان احدیت
کبریائیت الہی باشد معہذا ایشان بخلاف توراۃ گفتار ورفتار کردند **ثانیہما** قیل ان المراد انہ منعہم عن تحریف التوراۃ وتغییر شرایع اللہ المسطورۃ فی التوراۃ
لاجل اخذ الرشوۃ یعنی آیا از ایشان میثاق گرفتہ نشدہ بود کہ ایشان ممنوع اند از تبدیل معانی کلمات توراۃ واز تحریف الفاظ وعبارت آن وابدا واصلا
تغییر وتاویل کلام اللہ منافی ظاہر کلمات اللہ نکنند **و** بر ان رشوۃ بحیلہ اجرۃ بر بیان آن نگیرند پس مع اخذ میثاق از ایشان چرا خلاف میثاق اللہ در کتاب
اللہ گفتار ورفتار مینمایند **وجہ ثالث** ان قولہم سیغفر لنا بلا توبۃ قول باطل افتراء علی اللہ تم وخروج عن میثاق الکتاب فان فیہ ان العاصی مالم
یتب لن یغفر اللہ تم یعنی قول یہود کہ این گناہ اخذ رشوۃ بما خدا خواہد بخشید قول باطل افترا وبہتان بر خالق وخروج از میثاق کتاب ما شد زیرا کہ در توراۃ مذکور است
کہ گناہ عصاۃ امرزیدہ نمیشود تا کہ توبہ در دنیا از آن گناہ نکنند **اشکال** عبدیہ میگویند کہ قول یہود مطابق اعتقاد ما در قرآن مذکور است **پس** بہر دو کتاب توراۃ و قرآن

احادیث علامات اخر الزمان

اخذ رشوۃ

جواب سوال بعض ... کہ قول ... مطابق ... ما است ... مغفور است

ثابت شده که هر صاحب کبیره بغیر توبه در دنیا و عقبی مغفور صلا نیست **جواب** این بکرر در مجلدات تفسیر بنا ذکر شده عقلا و نقلا مومن صاحب کبیره فاسق
مغفور است **اما عقلا** لموته علی الایمان والایمان یقتضی الجزاء فلو لم یثب فعذابه منقطع فیثاب بعد دائما لا ایمانه والا لزم الظلم واذا ابطل ذلک
ثبت بخاته و ثوابه یعنی غفران مومن فاجر که بر ایمان مرده باشد واجب الغفران است زیرا که بر ایمان مرده و مومن بر ایمان مستلزم جزا دایم است زیرا که علت
دایمی ثواب او بر ایمان اوست **والا** مومن فاسق بغیر توبه رفته **و** بغیر شمول عفو و شفاعت مانده پس از اد امتزاز آن کبیره واجب النجاة والثواب برای وجود
ایمان در او نبیاشد **و** الاظلم لازم **و** سبطلان ظلم نیقو نجاة از عذاب و جزاء ثواب او ثابت شد **واما نقلا** پس منجمله آن آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پس باین آیه عدل هم جزاء ثواب مومن فاسق ثابت و قول وعیدیه باطل است **اما جواب** این آیه خاص در شریعة غیر
اسلام بوده **و** ایشان غفران کبیره دجوبا بغیر توبه میگفتند **و** با غفران ذنوب بغیر توبه بوجوب عقلی قطعا هر کس منگر میم و فرق در این نبینا و بینهم با منوا صنع شد
دعوا و عیدیه باطل محض میباشد ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** درس بمعنی خوندن علم است **و** درس **و** قرائة **و** تلاوة الفاظ و عبارة کتب باز و معلم میباشد از
درس بدرس درسا و دراسة **و** کهنه و محو شدن حالة ظاهره او **در مصباح** گفته درس المنزل درسا من باب قعد عفی و خفیت آثاره **و** درس الکتاب
عتق **و** درست العلوم درسا من باب قتل **و** دراسة قرائة **و** المدرسة بفتح المیم موضع الدرس **بغوی در معالم** گفته و درس الکتاب قرائه
وتدبره مرة بعد اخری **در مجمع** فرموده والدرس تکرار الشیء ویقال درس الکتاب اذا کرر قرائته **و** درس المنزل اذا تکرر علیه مرور الامطار
والریاح حتی امحی اثره یعنی درس در اصل عبارة از تکریر هر شئ است چنانچه گفته میشود که درس کتاب کرد یعنی بمرات و کرات قرائة و تلاوة او کرد **و** درس المنزل
عبارة است که بمرور بارانها و بادها اثرش بالکلیه محو و زایل و نابود گردیده **بحث ثالث عشر** و درسوا ما فیه در عطف او دو وجه است **احدهما** عطف بر ورثوا
الکتاب است پس بنا بران والم یوخذ علیهم الی قوله الا الحق جمله معترضه ما بین ورثوا **و** درسوا میباشد **و** معنیش بنا بر این چنین است اناکه از یهود وارث
توراة و بدرس خواندند جمیع آنچه دران از امر و نهی و حلال و حرام درج و ثبت بود و معهذا خلاف معلومات مدارسه رفتار و گفتار کردند و انکس که تفصیل علم بدرس
کرده باشد او را سزاوار نیست که ترک معلوم قطعی کند **ثانیهما** انعطف بر الم یوخذ علیهم است پس تقدیرش اخذ علیهم میثاق الکتاب **و** درسوا جمیع ما
فیه و علموه فلم خالفوه و ترکوه است یعنی اخذ میثاق کتاب توراة بر یهود کرده و ایشان آنرا بدرس از اول تا آخر اخذ بلفظ و حکم بحکم کل آن خواندند مع ذلک
چگونه و چرا مخالف معلوم و مدروس اظهار رفتار و گفتار کردند و خلاف آن عمل میکنند **تنبیه** این دلالة دارد که علم شئ مجلوب صارف از خلاف آن شئ نمیباشد
چه یهود مع علمهم و دراسة خلاف معلومات قطعیه خود کردند **و ایضا** عمل بخلاف معلوم افتح القبایح است حفظنا الله و ذریاتی مع طلاب المؤمنین عن العمل بخلاف
المعلوم و هو خیر الحافظین **بحث رابع عشر** والدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا یعقلون **معنا** که و ما فی الدار الاخرة باقیة دائمة غیر
زایلة و لا اضارة بما اعد الله لاولیائه و اهل طاعته العاملین بما امرهم الله به و فهمهم عنه من کتابه و لم یغیروا او یبدلوا و لم یحرفوا و لم یرتشوا
علی بیان احکام الله و کتابه ثم خیر من ذلک الخسیس الفانی عند لوافی للذین یجتنبون عن المحارم و یخافون عقابه الا لیهود افلا یعقلون و لا یتاملون
و لا یتدبرون فی ذلک هؤلاء الیهود فانهم یترکون الدائم و یاخذون الضار من حطام الدنیا غیر لوافیة الباقیة و ان الدار الاخرة خیر الباقی للمتقین یعنی
مکان و مقام آخرة که جنة ابدی با نعمات و کرامات و عزة سرمدی بلا تغییر و لا زوال بهتر و افضل است از این دنیا و حطام غیر باقیه مع عقاب شدید و ایلام آن برای
کسانیکه خدا ترس پرهیزگاران از ترک واجبات و عمل محرمات میباشند پس چرا تعقل و تامل و تدبر نمیکنند ایشان در آن و مفسرین میگویند که فضل و خیر عالم آخرة
بچند وجه است **منجمله** آن عالم آخرة و هر اشیاء آن اطیب و اطهر الذ و اوفر و اکثر و احلی و اهنی و اعلی و ابقی و ادوم و اقوم غیر زایل و لا موذی و لا مضر بالفعل
والقوة بیکحال میباشد **و** آن اماده برای اولیاء الله و اهل طاعة و تقوی و عامل بانچه امر و نهی در کتاب خود و بر السنه انبیاء و خلفاء خود فرستاده و بغیر تغییر و
تبدیل و تحریف و بغیر رشوة گیری بر احکام الهی رفتار و کردار کرده باشد **و هر چه** متصف بچنین اوصاف قطعا باشد او بالضرورة اکمل و اعلی و افضل از
کل عالم دنیا و حطام و جمیع اشیاء آن که خسیس بالذات غیر باقی و لا وافی و لا دایم بوجه اگر نعمة است لکن متضمن نقمة و محنة و حلیه و حرمته موذی الی المقبرة و
اندیشه عقوبته در دنیا و در عاقبة است **تنبیه** هر گاه این مذکور شد **پس** آن عالم آخرة ابد خاص برای پرهیزگاران و خدا ترسان از محرمات و منهیات
و ممنوعات که همه انها موذیات فی الحال و سبب استقبال میباشد و عقلا راحة و نعمة و عطیه قایمه سالمه دایمه دلا اکتساب و لا تحصیل را ترک کرده بعوض آن اشیاء
اختیار ادنی لا ابقاء و لا وفا میکنند **و** یهود از عقلا بوده چرا تدبر و تامل و تعقل در این نمیکنند بعوض اعلی و ادوم و اهنا اختیار ادنی موروث و موجب اذی اشیاء

و تبدیل میکند

جواب اشکال تمسک بکتاب که مشتمل انواع عبادات میباشد علت افراد اقامة صلوة چیست ذکر کرده

وتبدیل میکنند انکار عقلاء عالمین نیست **ودر قرأتی** افلا تعقلون بتاء مخاطب تقدیر افلا تعقلون هست **بحث خامس عشر** مسک ومسک وتمسک واستمساک بالشی بمعنی واحد اعتصم به یعنی چنگ زدن ونگاه داشتن وبدست گرفتن شی مضبوط میباشد **بحث سادس عشر** یمسکون از باب افعال بضمه حرف مضارع وسکون میم است یا بفتحه میم وتشدید سین وهر دو بمعنی متحد اند درین دو قراءة **قرائة اولی** قرائة ابوبکر از عاصم است **وثانیه** قرائة باقی قراء از تفعیل است **واحدی** گفته بتشدید اقوی هست لان التشدید للکثرة وههنا اریدبه الکثرة **ولا** نه یقال امسکته وقل ما یقال امسکت به **بحث سابع عشر** در اعراب الذین مع جمله با بعدش دو وجه از **احدهما** مرفوع المحل بالابتداء وخبرش انا لا نضیع اجر المصلحین است **ثانیهما** مجرور المحل عطف بر الذین یتقون **و** انا لا نضیع الخ زیادتی مذکوره برای تاکید اقبل وارد شده **بحث ثامن عشر** والذین یمسکون بالکتاب یعنی وآنانیکه متمسک میشوند وچنگ مضبوط میزنند بکتاب الله تعالی یعنی بکمال ایقان واعتقاد تام عمل بجمیع احکام کتاب الله از امر ونهی وحلال وحرام بغیر تغییر وتبدیل وتحریف وتاویل نمایند وعمل بعض وترک بعض آن نکنند **سوال** مراد ازین متمسکین بکتاب توراة مراد اند **و** مراد متمسکین اخبار یهود چون عبد الله سلام **و** کعب الاحبار **و** وهب منبه **و** امثال واصحاب ایشان اند یا خاص امة محمد واز کتاب خاص قرآن مراد است **جواب** دران سه وجه اند **اول** قول مجاهد **و** ابن زید است هم الیهود الذین یتمسکون التوراة ولا یحرفونها ولا یکتمونها ما فیها **ثانی** مختار جمعی منهم حسن بصری است فانهم تمسکوا بالتوراة ولم یحرفوه ولم یکتموه ولم یتخذوه رشوة واجرة فلاجل ذلک اسلموا وترکوا الیهودیة یعنی مراد احبار یهودی اند چون اشخاص مذکورین چه ایشان متمسک توراة اند اگر بلا تحریف ولا کتمان وصف نبوی وا بغیر اخذ رشوة واجرة بر تبدیل احکام الله تعالی تا عصر محمد بودند ومنها بشناختن اوصاف محمد آخر اسلام آورده اخذ قرآن واحکام آن کرده ترک یهودیة کردند وبر اسلام مردند **ثالث** قول عطا است که مراد ازین خاص امت محمد واز کتاب قرآن است وبر احکام قرآن باعتقاد عمل داشته بر ایمان واسلام مردند **در لباب التنزیل** گفته والمراد بالتمسک بالکتاب العمل بما فیه من الحلال والحرام وتحریم حرامه وتحلیل حلاله واقامة حدوده والتمسک بجمیع احکامه **ونزلت** هذه الایة فی الذین اسلموا من اهل الکتاب مثل عبد الله بن السلام واصحابه لانهم تمسکوا باحکام الکتاب الاول التوراة ولم یحرفوه ولم یغیروه فادیهم هذا التمسک الی الایمان بالکتاب الثانی هو القرآن انتهی **و در درمنثور** احد الاقوال قریب بهمین مضمون آورده **بحث تاسع عشر** واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین تقدیر منهم ایهم عطف بر ما قبل است یعنی آنانیکه متمسکین بکتاب الله بالکمال شدند وادامت باقامة نماز نموده آن باوقات موقتة ومقررة آنها کردند تحقیق ما ضایع نمیسازیم اجر وجزای کار صلاح ارندگان کردار وعمل عاملان وفاعلان صلاح وشایستگی شایستگان آنها را **اشکال** تمسک بکتاب واو مشتمل همه انواع عبادات میباشد **پس** افراد باقامة صلوة چرا ذکر کرد **جواب** چونکه صلوة افضل همه عبادات واعظم واعلی از همه طاعات روح وبدن بعد ایمان **و** ظاهر هم مفرق بین الکفر والایمان است لهذا اجلالا واعظاما بالانفراد ذکرش کرد **کما قال** علیه السلام الصلوة حد بین الکفر والاسلام یعنی اقامة نماز حدی محدود ما بین کفر واسلام میباشد یعنی باقامة نماز در حد اسلام و بترک آن در حد کفر است **ایضا** ص الصلوة عماد الدین من اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها او من ترکها فقد هدم الدین **ایضا** الصلوة اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها یعنی نماز رکن اعظم دین است هر که نماز را بر پا دارد دین خود را بر پای داشته وهر که ترک نماز کرده تحقیق هدم وکسر دین خود کرده **و** هرگاه نماز قبول شده جمیع اعمال از سوای نماز هم قبول میشود **و** هرگاه نماز غیر مقبول ورد شده ماسوای نماز جمیع اعمال وعبادات مردود وغیر مقبول میشود

قوله تعالی وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهٗ ظُلَّةٌ وَّظَنُّوْٓا اَنَّهٗ وَاقِعٌۢ بِهِمْ خُذُوْا مَآ اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ وَّاذْكُرُوْا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ۝ بحث این آیة واحده

ویا محمد یاد کن ویهود معاصرین خود یا وبده زمان ووقتیکه بکشیدیم وبرداشتیم کوه طور را بر بالای سرهای یهود چون سایه بان سایه وظل افگنن ور اقرار دادیم وگمان کردند ودانستند ایشان که آن کوه فرود آینده است بر سر ایشان اگر توراة را قبول نکنند گفتیم مر ایشانرا باسخاله که بگیرید آنچه دادیم ما شمارا از کتاب واحکام آن بطاقة تمام یعنی باعتقاد کامل وپیوسته یاد کنید وعمل نمایید جمیع آنچه دران مسطور ومذکور است از احکام وحدود الهی تا که شما پرهیز کنید واجتناب نمایید از مناهی وحدود وترک واوامر **ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول** نتق بنتق نتقا از بیخ وبنیاد بر آوردن شی است **ابو عبید** گفت اصل النتق قلع الشی من موضعه

والسمی به یقال نتق ما فی الجراب ورمی به وصبه **و** امرئة ناتق ومنتاق اذا کثر ولدها لانها تمی اولادها رمیا یعنی اصل نتق از بیخ کندن چیزے از جائے خود واندا ختن او باشد چنانچه گفته میشود که گندم از میان جراب خود ریختیم داند اختم آنرا **و** از اینجا میگویند زنی ناتق ومنتاق است یعنی کثیر الولادة اکثر اولادش زاینده زاینده ان اولاد را بمنزلة رمی انها میباشد **در مجمع** از ابن الاعرابی نقل کرده قال النتق الربع ومنه امرئة ناتق لرفعها الاولاد **و** منه امرئة ناتق ومنتاق اذا کثر ولادها **و بقول دیگر** اصله الجذب نقله البیضاوی **و** صاحب المجمع نقله عن ابی مسلم **و جوهری** گفته اصله الزعزعة والنفض

بحث ثانی ظلة بکسر اول بمعنی سایه و آنچه سایه بیندازد چون سقیف خواه از سقف خانه خواه از کرباس وجلود ساخته شده واز شعور بافته شده خواه از ابر خواه از شاخ وبرگهاے کثیره درخت از آفتاب سایه انداز باشد خلاصه آنچه سایه افگن باشد چون چهتری بلسان هندی او مظله عام است **و** نزدیک بهمین جلد فرق بیان ظل وفی بالتفصیل ذکر شد **در صحاح** گفته الظل معروف **و** الجمع ظلال وایضا ما اظلک من سحاب یحکی **و** ظل اللیل سواده کما یقال اتانا فی ظل اللیل **در کبیر** مودوا الظلة کل ما اظلک من سقف بیت او سحابة او جناح حایط **و** الجمع ظلل وظلال **و** عن ابن عباس انها سقیفة **بحث ثالث** ظن یظن ظنا خلاف یقین **و** بمعنے یقین متاخر علم نیز میباشد **و** دریافت این بحسب مقامات وقراین عبارات میشود **در مصباح** گفته الظن مصدر من باب قتل وهو خلاف الیقین قال **الازهری** وغیره وقد یستعمل بمعنی الیقین کا یة الذین یظنون انهم ملاقو ربهم **و منه** المظنة بکسر الظاء المعجمة للعلم وهو حیث یعلم الشیء کما قال **النابغة** فان مظنة الجهل الشباب **و** المظان **و ابن فارس** گفته مظنة الشیء موضعه ومألفه **و** المظنة بالکسر التهمة وهی اسم من ظننته اذا اتهمته فهو ظنین بمعنی مفعول **و** فی السبعة وما هو علی الغیب بظنین ای بمتهم **بحث رابع** وقع یقع وقوعا بمعنے نزول وسقوط وحصول شیٔ میباشد کما یقال وقع الشیء سقط **و** فلان وقع فی فلان وقوعا ووقیعة **و** یقال وقع المطر یقع وقعا بمعنی نزل ولا یقال سقط المطر **و** موقع اسم ظرف از وقوع میباشد **و** بهمین معنے در **حدیث نبوی** آمده اتقوا النار ولو بشق تمرة فانها تقع من الجایع موقعها من الشبعان ای لا تغنی الشبعان فلا ینبغی له ان یبخل بها فاذا تصدق بهذا الشق فهذا تحصل له ما یستحق عند وقع موقعا من کفایته ای اغناه غنی یعنی نیم سیند ... سیر باشد چه او سیر بر... غذاب نار شدید اگرچه بدادن یک شق خرما باشد چه او سیر سد گرسنه بموقع وبجای اهلیه تسنه مرد شکم سیر یعنی آن شق تمره بی نیاز نمیباشد و شکم سیر را پس سزاوار نیست صاحب وسعت را که بخل و امساک کند در اعطاء تمره یا شق آن هرچند تصدق کند الشقی پس آن شق تمر وخیر واده می شود بجایع وگرسنه بموقع وبان تسکین وسد جوع وگرسنگی وبی نیازی میباشد و او را از گرسنگی بانسداد جوع او **بحث خامس** واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة در اینجاهم تقدیر است واذکر یا محمد اذ نتقنا الخ است **بقولی** جمله استینافیه متضمن قصه دیگر بنی اسرائیل است **و بقولی** هرچند بحسب مضمون استیناف است اما در صل عطف بر واذ تاذن ربک میباشد **بحث سادس** در وجه تفسیر این **بدانکه** هرگاه بنی اسرائیل تکالیف شاقه در توراة دیدند امتناع از قبولیت آن کردند پس در باره امتناع ایشان از اجابت احکام توراة این تحذیر حسبی بایشان آمد تا قبول نمایند آنرا **پس** معنیش آنکه یاد کن یا محمد و یاد بیار معاصرین یهود را هنگام وقتیکه ما قلع کردیم از بیخ وبن برآوردیم در بریده نمودیم کوه را بر سر بنی اسرائیل گویا که وسایه بان وسایه افگن چون سقیفه بر روس ایشان بر هوا قرار یافته **و** مسکر همه انها میل ور میل بود **سوال** این جبل آیا معین هست که کدام جبل عینا قلع یا قطع کرده فوق روس کل طوایف یهود در هوا ار... سقیفه وابر سایه افگن قرار داده **یا** مقرر ومعین نیست **جواب** در این وقول اکثر واشهر آنست که آن کوه طور بود **سوال** هرگاه نتقنا بمعنی قلعنا هست پس کوه طور را که از بیخ وبنیاد کنده آورده البته از تحت اسفل صفحه زمین کنده برآورده البته باقتلاع آن خصوصا در آن نواحی در ارض شلمه وشگاف عظیمی تا ثری حاصل شده پس بجبل که سح اصل خود اعظم اثقال بوده چگونه بر هوا فوق روس انها بغیر عماید ولا ساطین قرار گرفته عقل تصدیق نمیکند این **جواب** نزد آنانکه نتقنا بمعنی قطعنا هست پس بنا بر آن از وجه بالای زمین بریده برداشته باشد **و** نزد آنانکه نتقنا بمعنے قلعنا هست این مستلزم نیست که از تحت الثری از تخوم ارض برکنده آورده تا ثلمه وسوراخ وشگاف تا ثری در زمین مودار شده باشد **پس** جایز هست که این قلع بمعنے ارتفاع جبل از مقر خود بریده شده میباشد **پس** آنچه از مقر بریده ودریده شده براو نتق وقلع لغة وعرفا استعمال واطلاق شده اشکال عاید نمیشود **جواب ثانی** ولو سلمنا السوال اگر پس از قدرة نتق وقلع جبل برون آمدن از جای خود بجای دیگر **و** بر پس گردانیدن او بمقر ومقام خود قادر باشد **نزد** اولی الیتام ارض چرا در انجا مفقود ومباشد تا شگاف او مودار نشود وباقی نماند چنانچه جراحات وشگاف وسیع ودمامیل **و** جبر ووصل عظم مکسور میکند **اما جواب** سوال که جبل اعظم انقال بود چگونه بر سر انها بر هوا معلق قرار گرفته آنست که بطوریکه قطعات واثقل واعظم اجسام عالم میباشند بر هوا وفضا وسکونت مابین ارض وسماوات قرار میگیرد باد انهار را از عالمی بعالم

دیگری می بردو بر میدارد و بطوریکه افلاک را و شمس و قمر را مع عظم جسم و ثقل عظیم بر مقر خود بلا عماد و لا تعلیق قرار داده و در دور و تدویر میباشند بهمان طور جبل را بر روس یهود
آورده قرار داده چه همه این امور ممکن و مقدور خالق اند هیچ ذی عقلی و شعور ازین انکار کرده نمیتواند مگر مکابر اهل سفسطه و او لا اعتبار باطل بالاصالة است **اشکال**
عقل کل عقلا در حیرت اند که یهود چرا احکام توراة قبول نکنند **و** بعد آن باظلال جبل ضروری المعارضه نگرویدند **و اگر** مع معاینه اینحال تسلیم کردند **پس** معارف و عبادات
و تسلیم شان بالاضطرار و الاجبار چگونه صحیح و مقبول گردیده بر عمل اجباری و اضطراری مدح و ذم و ثواب و عقاب عقلاً و شرعاً اصلا مترتب نیست و نمیشود **جواب**
یهود عنیٔ ترین اهل دنیا و اجهل مکابرین بودند لهذا مکابره و مجادله ایشان قدیماً و حدیثاً از معاینه اینها و از علم سیر دریافته مثل سایر تا آخر دنیا باقی میباشد **و** هرگاه
ادراک فهم و جهل و مکابره طبیعی اینها چنین حالة بوده **پس** چگونه باین چنین آیات قاهره و معاجز باهره بتصدیق و عمل اینها ضروری و بآن ملجا و مضطر و مجبور گردند
بلی معاجز اینها قطع نظر از معاینه بسماع آن بالبتة امم او اخر بجهة کمال عقل و فهم و ادراک اینها ضروری میباشد و میشود **لاجله** باین امت معجزه دائمه باقیه کلام
الله بالبلاغة و الفصاحة متضمن دقایق و حقایق آمده تا قیام قیامة لطایف حقایق و دقایق آنرا میفهمند و تسلیم اسلام بغیر موجود بودن صاحب الوحی دارنده آنرا
بنبوة و رسالة تسلیم دارند **و** مشهود هر کس تفاوة عقل و فهم و ادراک و غباوة مردم معاصرین خود است که چنین جماعة صدبار ابهام و تفهیم و اعلام تعلیم کرده تعقل و فهم
و بدل نتش نهایند و نمیفهمند و بغیر زد و کوب کار گذار نمیشود و اشیاء عجیبه و غریبه را می بینند و تعجب مینمایند فضلا عن درک الحقیقة و المآل **پس** یهود هم چنین بوده هستند
اشکال هرگاه یهود چنین احوال بودند پس بهایم بانسان صورة غیر مکلف باشند چه غیر عاقل بودند و بغیر عاقل تنزیل کتاب **و** ارسال رسل **و** وعد **و** وعید
نمیشود و نمیباید **و** باینها چرا کتاب و انبیا آمدند **جواب** در مجلدات سابقه خصوصاً در سوره بقره در قصه موسویه مکرر با نواع اجوبه اینچنین اشکالات ذکر شده
و اینجا میگوییم که اینها عقل و فهم و ادراک داشتند **اما** اینها اجهل الناس اعنی الفهم مکابر طبعا بودند لهذا معاجز تکیه نه باینها آمده و هم هذا مکابره بر تصدیق کامل
و ثابت خود باقی نشده لهذا مکرات و مرات کفار و مرتد شدند کانه اعجاز یست و آیتی باینها نیامده بود **اشکال** عاید میشود **اشکال** آنکس که انکار از نتق و قطع
جبل از جای خود و اظلال بر روس اینها میکند و میگوید که این معقول نیست لهذا تاویل این میکند که یهود بدامنه یکطرف کوه بودند و سایه جبل از آفتاب بسوی
اینها در آنوقت بود و آن امر معقول و مقبول میباشد **جواب** بدانکه اولاً لازم است که دیده شود که آیا قطع و قلع جبل از امور محالات و ممتنعات است **یا** از امور
ممکنات مقدور خالق است اگرچه خارق و خلاف عادت باشد **و** مقدور و ممکن بودن حالة قلع این جبل هیچ عاقلی و حکیمی حتی ذی شعوریکه ادنی عقل
و شعوری داشته باشد اصلا انکار کرده نمیتواند مگر اعمی و اجهل الناس مکابر سوفسطائی چه او خلاف موجودات و مشهودات و صحیح ضروریات عقلی میکند **ثانیاً** هرگاه
مخبر صادق واجب التصدیق و برسالة او تسلیم داشته بس تاویل و تنزیل کلام صحیح او چرا بغیر موضوع لغوی کرده شود **و** تاویل **و** عدول از ظاهر موضوع عند الضرورة
جایز است **و** ضرورة محال عقلی و ممتنع واقعی **یا** منافی برهان باشد **و** اینجا منافی و ممتنع و محال نیست **و** امم سالفه یهود از بدایة وقوع و حصول آن طبقاً عن
طبق بعد عیان اسلاف اخلاف اینها الی حین ثبت و ضبط کرده آمدند **و** مسلم امم یهود و نصاری و کل فرقات اهل اسلام هم بر وقوع متفق اند **و** قرآن هم ناطق
صریح بران باشد تاویل کلام الهی و اخراج آن از معنی موضوعی حقیقی چگونه و چرا جایز باشد **و** انکار و استبعاد بجهة شبهه رکیکه و وسوسه ابلیس لعین غیر معقول
و عند عقلاء الناس و اذکیاء از اهل الادیان باطل محض و لادینی است فلا یقبله اهل الایمان و الادیان تاویل الشیطان **بحث ساس** فظنوا انه واقع بهم
نزد اکثر در اینجا ظن بمعنی تیقن است پس معنیش آنکه وقتیکه جبل بر سر یهود چون سایه بان سایه افگن شد و یهود متیقن شدند که جبل بر ما ساقط خواهد شد و او فقه
ملاک خواهیم شد **و** نزد جمعی منهم الحسن ظنوا بمعنی علموا و ایقنوا است **نزد** دیگران منهم الرمانی **و** جبائی ظن در اینجا بر معنی ظاهری باقی است ای قوی
فی نفوسهم سقوطه علیهم **سوال** هرگاه اینها اظلال جبل بر روس خود معاینه کردند پس امر مشهودی و مرئی از علم الیقین بعلم ضروری و بدیهی رسیده
مع هذا الحال چرا او ظنوا اسناد شده و عوض علموا و صف ایشان کرد **جواب** در این سبب اند **احدهما** انهم علموا ان الجبل العظیم الثقیل لا یثبت فی
الجو **ثانیهما** انهم کانوا ایوعدون بذلولا قبلوا و انما اطلق الظن علی ما حصل لهم فی قلوبهم لعدم وقوع متعلقه **و** ذلک بانهم ابوا ابتداء ان یقبلوا
احکام التوراة لثقلها و زیادة المشقة فی تکالیفها فلما رأوا ان الجبل قد جاء علی رؤسهم و صار کالسقیفة و الظلة فظنوا انه واقع بهم فحکی الله تعالی حالة
قلوبهم و اطلق الظن علیه لعدم وقوع متعلقه یعنی **احد السببین** آنکه اینها وقتیکه برای العین معاینه کردند که جبل بر سر اینها آمده و میدانستند که جبل
جسیم ثقیل عظیم در جو ثابت نمی ماند **ثانیهما** آنکه اینها موعود بورود و بوقوع آن بودند اگر قبول نکردند توراة را **پس** برای عدم وقوع متعلق اطلاق ظن
کرد بر آنچه حصل لهم فی قلوبهم را **سوال** در اظلال جبل بر روس یهود **آیا** وقتی موقت یک روز **یا** یکشب **یا** یک ساعة شبانه **یا** روزانه بر روس یهود معلق بود

جواب اشکال یهود و اظلال جبل
جبل را بر روس معلق کردند چه
نصب الحواس اضطراری
جواب اشکال
جواب تاویل بشرح
کامل العقل و الفهم
یهود و انبیاء

بیانه **جواب** سؤالی جنین متصدر از جنع الی جنین تصریحی درین باب ندیدم **الا** آنکه اظلال جبل بر قوم دلالة دارد که چندان مدة بیجان حالة نمانده باشند چه غرض اقتضاء

در اظلال اجابة وقبول کردن ایشان تورات بود پس بعض معاینه جبل و اظلال آن قبول اجابة آن بغیر فصل البته کرده باشند ثم الله اعلم **بحث سابع** قوة بمعنی

طاقت بدنی که بآن توانائی کار و بار و امور میشود حیوان و انسان را **در مصباح** گفته قوی یقوی قوة **و** الجمع اقویا **و الاسم** القوة **و** الجمع القوی

و قوی علی الامر و لیس له قوة ای طاقة **آمد در وجه تسمیه** طاقت بقوة بعض ارباب معانی گفتند که بوجود آن بقاء روح و بدن برای حیوان

و انسان و بعدم آن عدم آن میباشد **بحث ثامن** خذوا ما اتیناکم بقوة این بقوة حال از واو خذوا واقع شده **و** در اینجا نیز تقدیر چون وقلنا **و**

قائلین خذوا ما اتیناکم بقوة یعنی و گفتیم ما مر ایشانرا بگیرید جمیع آنچه را عطا کردیم شمارا بقوة قلب **و بقولی** رغبت اتم و میل دل اعم **و بقولی** جد اتم

و عزم مصمم در تحمل مشقت تکالیف توراة و احکام و فرایض و اوامر و نواهی بشود تقصیر در اخذ آن و بعد اخذ آن افراط و تفریط بکنید **در آن بحث تاسع** و اذکروا

ما فیها ای العهود و المواثیق التی اخذناها علیکم بالعمل بما فیه این عطف بر خذوا است یعنی و بعد اخذ کتاب بیاد بکنید جمیع آنچه مذکور و مسطور است از

عهود و حدود و مواثیقیکه ما اخذ کردیم آنرا بر شما بعمل کردن آنچه دران درج و ثبت است و ترک آن اصلا و ابدا نکنید **و بوجه دیگر** خذوا ما اتیناکم

من الایة العظیمة بقوة ان کنتم تطیقون کما قال الله تع ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا یعنی بگیرید آنچه عطا کردیم شمارا

از آیة عظیمه بقوة تامه و آن آیة عظیمه توراة مسطوره عند الله بر الواح بشما فرستادیم اگر طاقة و قوة اخذ آن یعنی قابلیة و لیاقة آن دارید و عمل بجمیع آنچه در

آن درج است چنانچه در آیه دیگر فرمود که اگر استطاعة دارید نفوذ کنید و بروید از اقطار آسمانها و زمین پس بروید **بحث عاشر** لعلکم تتقون تا شما باخذ

و یاد کرد آنچه در آن هست خدا ترس و پرهیزگار باید کار نیک کار بشوید و اعتقاد و اعمال و اخلاق خود را صحیح و درست بکنید و خلاف آنرا ترک نمائید رستگار بشوید

تنبیه مشکلین این آیه را من باب تعریض الثواب التخریج من ترک لعذاب لهم از کمال لطف و مهربانی سبحانه با ایشان و جمیع عباد میباشد **تذکره**

مفسرین بالاتفاق گفتند **مروی** ان الیهود لما رأوا التوراة متضمنة باحکام کثیرة شدیدة ثقیلة غلیظة ابوا عن قبولها فرفع الله الطور من موضعه

علی رؤسهم مقدار عسکرهم و کان فرسخا فی فرسخ فقیل لهم ان قبلتموها بما فیها و الا لیقعن الطور علیکم فلما نظروا الی الجبل جاء علی رؤسهم و استقر

فوق رؤسهم کالظلة و السقیفة خروا کلهم منهم ساجدا علی حاجبه الایسر و هو ینظر الیه بعینه الیمنی خوفا من سقوطه فلذلک لا تری یهودیا

یسجد الا علی حاجبه الایسر و یقولون هی السجدة التی رفعت بها عنا العقوبة **قول** این حالة عجب از جهال یهود عنود نیست و بکرات از ین عجیب

گفتار کردار داشتند **و زاد الزمخشری** و لما نشر موسی الالواح و فیها کتاب الله لم یبق جبل و لا شجر و لا حجر الا اهتز فلذلک لا

تری یهودیا یقرء علیه التوراة الا اهتز و انفض لها راسه حاصل آنکه هرگاه یهود دیدند توراة که متضمن و مشتمل تکالیف شدیده صعبه کثیره شاقه است

پس انکار و اباء کردند از قرار و قبول آن **و** با ایشان در آن وقت گفته شد که اگر شما قبول کردید فبها و الا کوه طور بر سر هائی فرود آمده بیافتد و شمارا آرد بسازد

پس بهمین حال جبل طور بر هوا آمده نزدیک بر سر ایشان چون سایه بان درنگ کرد چون ایشان جبل را بر سر های خود بر هوا وقفه کرد پس برکی قهرا از ایشان

ساجد شد بر حاجب و رخ چپ بر روی خود و نگران و ناظر بعین راست خود بسوی جبل بود بخوف سقوط و افتادن او بر سر ایشان لهذا یهود را از آن وقت الی

الحین بینی که سجده بکند بر حاجب چپ خود و میگویند یهود که این نوع سجده ما هست که بسبب آن از ما عقوبة نازله مرفوع گردیده **و هرگاه** موسی الواح

توراة را نشر و وا کرد باقی نماند هیچ کوهی و درختی و سنگی مگر آنکه بهیبت کلام الله بجنبش و حرکت و تنزلزل آمد **و برای همین** یهود را بینی که براو

توراة خوانده میشود مگر آنکه سر خود نگون کرده سر و بدن خود را می جنبانند و میلرزاند **ثعلبی** از ابن عباس روایت کرده انه قال رفع الله تعالی فوق رؤسهم الطور

و بعث نارا من قبل وجوههم **و** اتاهم البحر الملح من خلفهم **و** قیل لهم خذوا ما اتیناکم بقوة و اسمعوا فان قبلتموه و فعلتم ما امرتکم به و الا رضختکم

بهذا الجبل و اغرقکم فی هذا البحر و احرقکم بهذه النار فلما رأوا ان لا مهرب لهم منها قبلوا ذلک و سجدوا علی شق وجوههم یلاحظون الجبل

وهم سجود فصارت سنة فی الیهود فلا یسجدون الا علی انصاف وجوههم فلما زال الجبل قالوا یا موسی سمعنا و اطعنا و لولا الجبل ما اطعناک

در بحر مدید و منثور این زیاده هست اذا نظروا الی الجبل قالوا سمعنا و اطعنا **و اذا** نظروا الی الکتاب قالوا سمعنا و عصینا حاصل آنکه خالق

بر روس یهود طور آورده **و** از پیش روی ایشان نار درخشنده **و** از پس پشت ایشان بحر مالح یا بحر لجاج **و** گفته شد با ایشان بگیرید این کتاب توراة بقوة بدنی و عزیمة

قلبی و قبول کنید و بشنوید امر الهی را لیس اگر شما قبول کردید و بفعل و بعمل آوردید آنچه بشما امر کردم لیکن خوب و الا سر کوبی شما با این کوه و غرق با این بحر **و**

احراق شما باین

جواب سؤال که حقیقة وجه
سجده بر اطراف اظلال الجبل بر
سر یهود یهود ۱۲

احراق شما بآتش یکیم پس قتیکه اینها بهرب وبخاتی نیافتند گر گاه حذرا قبول کرده سجده بریک شق و یکطرف روی خود کرده ملاحظه و معاینه جبل میکردند بجاله سجود خود
پس سنت در ایشان گردید که سجده درنماز براحد خدین و بیکطرف روی خود میکنند **و هرگاه** قیام جبل برسر خود دیده گفتند که سمعنا و طاعة قبول داریم **و هرگاه**
زوال جبل از رؤس خود دیدند در آنوقت گفتند که شنیدیم و عصیان کردیم

قوله تعالی وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْۢ بَنِيْٓ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰٓي اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ؕ قَالُوْا بَلٰي ۚۛ شَهِدْنَا ۚۛ اَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ ۝ اَوْ تَقُوْلُوْٓا اِنَّمَآ اَشْرَكَ اٰبَاۗؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْۢ بَعْدِهِمْ ۚ اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ ۝ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ۝ ترجمه این آیات ثلثه

یعنی و یاد کن ای محمد و یاد بده مشرکان را وقتیکه فراگرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت های ایشان یعنی بعد از برآوردن از اصلاب آباء اولاد و انسال ایشان را نسلا بالنسل که عصر بعصر الی القیمة زنده بوجود می آمدند و گواه ساخت ایشان را بر اقرار نفسهای خود ایشان بچنان حالتیکه قابلیة و لیاقة و اهلیة جواب بعد فهم خطاب الست بربکم داشتند که آیا نیستم من خالق و پرورنده شما در جوابش کلهم یکدفعه بکلمه واحده گفتند آری تو آفریننده و پرورنده مائی بلاشک و لاشبهه **و** درانجا قال مقدر است یعنی بمحض اقرار ایشان خالق فرمود **یا** ملائکه فرمودند ما هم گواه شدیم برین اقرار و اخذ میثاق از شما برای اینکه بگوئید شما در روز قیامت که بتحقیق بودیم ما ازین الهیت و خالقیت تو مردمان بیخبران و بهیچ وجه خبردار و مطلع نبودیم **یا** بگوئید بطور عذر که جز این نیست شرک آوردند پدران ما پیش از ما **و** بودیم فرزندان شبعه اینها از پس ایشان چه اولاد همیشه بمتابعت پدران رفتار و کردار و گفتار مطابق میکنند **آیا** پس هلاک میسازی و عذاب میکنی بنار الیم ابدی ما را بسبب آنچه میکردند تباه کاران و گمراهان مشرکان **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در وجه اتصال و تنظیم آیه با ماقبل **بدانکه** درین سورة در اکثر آیات بالاتصال خاص قصه یهود و قبلش قال عیناء اباء نهانتو الحال هم بتمثیل ذکر اخذ میثاق از اینها و از کل بنی بشر عموما بطور ترهیب و ترغیب کرد و اتماما للحجة علیهم و قطعا للمعذرة **و** همین قول رازی و زمخشری هست **قال الرازی** اعلم انه تعالی لما شرح قصة موسی مع توابعها على اقصى الوجوه ذكر فی هذه الاية ما یجری مجری تقریر الحجة على جمیع المكلفین یعنی بدانکه و تعالی هرگاه نشر بحا و تصریحا تا اینجا بالاتصال و التسلسل با قصی الوجوه بیان فرمود پس درین آیه ذکر کرد آنچه جاری مجرای تقریر حجة و اثبات آن بر جمیع مکلفین باشد **در کشاف** فرمود **قلت** بنو ادم و ذریاتهم من هم **قلت** عنی ببنی ادم اسلاف الیهود الذین اشرکوا بالله و کفروا حیث قالوا عزیر ابن الله و بذریاتهم الذین کانوا فی عهد رسول الله من اخلافهم المقلدین بابائهم **و** الدلیل على انها فی المشرکین و اولادهم **قوله تعالی** او تقولوا انما اشرك اباؤنا من قبل **و** الدلیل على انها فی الیهود الایات التی عطفت علیها هی **و** التی عطفت علیها وهی على نظمها و اسلوبها و ذلك قوله و اسئلهم عن القرية التی **و آیه** و اذ قالت امة منهم **و آیه** و اذ تاذن **و** اذ نتقنا الجبل فوقهم **و** اتل علیهم نبا الذی اتیناه یعنی اگر بگوئی تو که مراد از بنی آدم و ذریات اینها کیستند **من میگویم** از بنی آدم مراد درینجا خاص اسلاف یهود ها ئی اند که شرک و کفر بخدا کرده بودند وقتیکه گفتند که عزیر پسر خدا هست و بذریات و انسال اینها مراد اناثی اند که در عهد خاتم النبوة از اسلاف ابا رخود اخلاف مقلدین آنها باقی بودند و پیدا شده **و** دلیل بر آنکه ابا و اولاد اینها مشرکین بودند **آیه** او تقولون انما اشرك اباؤنا من قبل است **و اما دلیل** بر آنکه این آیه در یهود است همان آیاتی اند که این آیه عطف بر اینها هست و این آیه بر نمط و اسلوب اینها و در قصص اینها وارد و ثابت است چون **آیه** و اسئلهم عن القرية **و** و اذ قالت امة منهم **و آیه** و اذ تاذن ربك **و آیه** و اذ نتقنا الجبل فوقهم **و آیه** آخر این آیه و اتل علیهم نبا الذی اتیناه میباشد **تنبیه** از این اثبات آنست که این آیه نیز خاص بسباب اسلاف و اخلاف کفار و مشرکین سلف و ذریة خلف یهود که معاصرین نبوی بودند وارد شده است **و نتیجه** این در تفسیر این آیه هویدا

تفسیر آیه میثاق الست بربکم

وواضح خواهد شد **بحث ثانی** ذریاتهم آیا بافراد است یا بجمع درآن دو قراءة اند **قراءة اولی** بالتوحید والافراد قراءة ابن کثیر واهل کوفه است زیراکه
ذریة هرچند لفظ مفرد است معنی جنسیت دارد واسم جنس گاه بر واحد وگاه بر جمع اطلاق میشود چون بشر لقوله تعالی وکنا ذریة من بعدهم **وقوله** تعالی وذریة من حملنا
مع نوح **وقوله** رب هب لی من لدنک ذریة طیبة بر جمع اطلاق شده **قراءة ثانیه** ذریاتهم درینجا بالجمع است **و** یونس **و** ابوعلی فارسی **و** واحدی گفتند
الذریة یقع علی الواحد والجمع فمن افرد فانه قد استغنی عن الجمع بوقوعه علی الجمع فصار کالبشر فانه یقع علی الواحد کقوله ما هذا بشرا **و** علی الجمع کقوله أبشر
یهدوننا **و** قوله ان انتم الا بشر مثلنا **ومن جمع** قالوا فان الذریة وان کان واحدا فلا اشکال فی جواز الجمع وان کان جمعا فجمعه ایضا حسن **بحث ثالث**
ذریة نام انسال آباء وامهات بشر وبر غیر بشر هم اطلاق میشود **و** اصل آن خلقت وپیدایش از ذرء یذرء ذرءا بمعنی خلق الله خلقا است **در صحاح** گفته ذرء الله الخلق
یذرءهم ذرءا **ومنه** الذریة وهی نسل الثقلین یعنی ذریة نسل انس وجن میباشد **و** جمعش ذریات **و** ذراری میباشد **سوال** ذریه آیا یائی است چنانچه
همین ظاهرش هست یا واوی هست پس یائی چگونه شد **جواب** در اصل باب مهموز اللام از ذرء یذرء ذرءا **در کلیات** علامه ابوالبقاء گفته الذریة هی اما
فعلیة من الذر او فعلولة من الذرء فابدلت همزته یاء ثم قلبت الواو یاء وادغمت الیاء فی الیاء **و** معناها لغة **قیل** نسل الثقلین **وقیل** ولد
الرجل **وقیل** من الاضداد یجیء تارة بمعنی الابناء وتارة بمعنی الاباء **و** النسل عبارة عن خروج شیء عن شیء مطلقا فیکون اعم من الولادة +
حاصل لفظ ذریة یا بوزن فعلیة از ذر باشد یا فعولة از ذرء باشد **اما تعلیل** ابدال همزه آن بیا کردند **پس** از آن قلب واو بیا کرده **پس** یا را در یا ادغام
کردند ذریة کردید **اما** معنی ذریه بحسب لغة **بقولی** نسل ثقلین یعنی نسل انس وجن باشد **و بقولی** پسر مولود مردی باشد **و بقولی** این لفظ ذریه
از اسمای اضداد است **گاهی** بمعنی ابناء **و گاهی** بمعنی آباء میاید **اما نسل** عبارت است از خروج شیء از شیء بهرحال پس نسل اعم از ولادة میباشد
بحث رابع ظهر یظهر ظهرا وظهورا بمعنی پشت وطریق ودر بر بمعنی بروز واطلاع وکشف حال شیء باشد **و** جمعش اظهر وظهور مثل فلس وافلس وفلوس میباشد
بحث خامس بدانکه شهادت در وقوع نوع علمی قطعی لحصول شاهد میباشد **اما** از شاهد مجرد از جسم شهادة بمعنی بیان حق است **و** ازینجاست معنی شهد الله
انه لا اله الا هو معنی بین الله الحق ان الهه معبود واحد لا ثانی ولا شریک له ابدا یعنی خدا بیان حق حقیقة ذات خود بما کرد که من معبود بحقم واحد فی الذات
والصفات ثانی وشریک در ذات وصفات اصلا وابدا ندارم **و** همین قول اکثر اهل معانی وبیان **و** همین مختار ابوالبقاء در **کتاب کلیات و نیز نزد**
رافعی در کتاب غرایب الکبیر است **اما** از شاهد عالم جسمانی بمعنی اقرار چون از ملائکه نورانی در وشهدت الملائکة بانه لا اله الا هو معنی اقرت الملائکة انه
تعالی هو واحد احد لا ثانی ولا شریک له یعنی ملائکه بمعاینه ودلایل قاطعة اقرار کردند قطعی که بدرستی وتحقیق او سبحانه بذات وصفات خود واحد احد است
که ثانی وشریک مر اورا اصلا وابدا نیست **اما** شاهد نوع دیگر بشر از عالم جسمانی اخبار واظهار دادن خبر قطعی که بحواس ظاهری وباطنی احساس وبمدارک ادراک
از محسوسات ومدرکات کرده میباشد **پس** قول واشهد ان لا اله الا الله **و** اشهد ان محمدا رسول الله **و** ان علیا خلیفة رسول الله ص معنی انی اعلم **و** اذکر اعتقادا
انه تعالی معبود واحد فی الذات والصفات لا معبود سواه ولا یحق العبادة غیره یعنی من بعلم قطعی میدانم وذکر واظهار واقرار بزبان از روی اعتقاد میکنم که او تعالی معبود
واحد در ذات وصفات خود است معبودی اصلا وابدا سوای او تعالی نیست وعبادة خاص مر او راست با او احدی بغیر او تعالی سزاوار نیست **و** همچنین میدانم وباعتقاد ذکر و
اقرار میکنم که محمد خاتم النبوة الی القیمة **و** علی خلیفه او قایم بمقام آنحضرت بلا فصل است **و ایضا** شهادة بمعنی قسم میباشد چون اشهد بالله لقد کان کذا بمعنی
اقسم بالله یعنی قسم بخدا میخورم که هر آینه تحقیق چنان بود وچنان دیدم وشنیدم باشد **و** شهدت الشیء بمعنی اطلعت علیه وعاینته او سمعته است **و**
اشهاد باب افعال واقف وعارف ومطلع کردانیدن شخصی بر شیء میباشد خواه بعد اطلاع اعتقاد واقرار واکند آنرا خواه نکند **بحث سادس** لفظ
بلی بالف مقصوره حرف ایجاب در جواب استفهام ونفی واقع میشود **در مصباح** گفته وبلی حرف ایجاب **فاذا قیل** ما قام زید **فقلت** فی الجواب
بلی فمعناه اثبات القیام **واذا قیل** الیس کان کذا **وقلت** بلی فمعناه التقریر والاثبات **ولا** تکون الا بعد نفی **اما** فی اول الکلام کما تقدم **و**
اما فی اثنائه کقوله تعالی ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی **و** التقدیر بلی نجمعها **و** قد یکون مع النفی استفهام **و** قد لا یکون کما تقدم فهو ابدا یرفع
حکم النفی **و** یوجب نقیضه وهو الاثبات حاصل آنکه لفظ بلی حرف ایجاب بر جواب نفی گفته میشود چون زید استاده نشد **و** تو میگوئی بلی پس معنیش اثبات
قیام زید میباشد یعنی زید قایم شد **و** وقتیکه بمقابل استفهام مع النفی گفته چنانچه در این الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی آری گفتند **پس** معنیش
تقریر والاثبات است وموضع بلی نمیباشد مگر بعد نفی **یا** در اول کلام چنانچه ذکر شد **و یا** در اثناء کلام میباشد چون ایحسب الانسان یعنی آیا گمان میکند که بعد

اللغات — جواب سوال ذریت یائی است یا واوی هست

بیان معنی شهادة ملائکه ومعنی شهادة انسان لا اله الا الله

موت وفنا او جمع استخوان نمیکنیم در جواب آن فرمود بلی یعنی آری جمع استخوان ها میکنیم و گاهی بعد استفهام بلے میباشد و گاهی بعد آن نمیباشد چنانچه ذکرش شد و
لفظ بلے رفع حکم نفی و موجب نقیض میکند و آن اثبات معنی میباشد **سوال** نعم بفتح اوّل و ثانی و سکون آخر نیز حرف ایجاب فرق مابین اینها چیست **جواب**
فرق آنست که بلفظ بلے ابطال نفی ماقبل و اثبات نقیض آن میکند و نعم بخلاف این میباشد چنانچه مصنفین گفته اند **و قولهم** فی الجواب نعم معناها التصدیق
ان وقعت بعد الماضی نحو هل قام زید **و** الوعد ای معنی الوعد ان وقعت بعد المستقبل نحو هل تقوم قال **سیبویه** نعم عدة **و** تصدیق **و قیل** انها عدة فی
الاستفهام **و** تصدیق للاخبار **و** لا یراد به الاجتماع الامرین فیها فی کل حال **و قیل** وهی تبقی الکلام علی ما هو علیه من ایجاب او نفی لانها وضعت
لتصدیق ما تقدم من غیر ان ترفع النفی و تبطله **فاذا قال** القایل ما جاء زید و لم یکن جاء **و** قلت فی الجواب نعم کان التقدیر نعم ما جاء فصدقت
الکلام علی نفیه و لم تبطل النفی کما تبطله بلی **و** ان کان قد جاءت فی الجواب بلی **و** المعنی قد جاء فنعم تبقی النفی علی حاله و لا تبطله **و** فی التنزیل الست بربکم
قالوا بلی و لو قالوا نعم کان کفرا اذ معناه نعم لست بربنا لانها لا تزیل النفی بخلاف بلی فانها للایجاب بعد النفی **بحث سابع** در وجه تفسیر این
آیه و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی **بدانکه** این آیه در اخذ میثاق از ذریة در عالم ذرّ است
و اعلام است در تفسیر این حیران الی حین اند یعنی یاد کن یا محمد صلی الله علیه وسلم بدیگران عموماً خصوصاً بمعاصرین یهود یاد بده وقتیکه عهد گرفت پروردگار تو از فرزندان
آدم از پشتهای اینها ذریة ایشانرا **و** ظهورهم بدل بعض از کل بنی آدم **و** ذریتهم مفعول ثانی اخذ بحذف مفعول اوّل است **پس** تقدیرش من ظهور بنی آدم ذریتهم
میباشد یعنی وقتیکه فرا گرفت پروردگار تو میثاق را از پشتهاے فرزندان آدم ذریة ایشان را و شاهد و گواه ساخت ایشانرا بر نفسهای خود ایشان **و** بیان
آن اخذ میثاق این سوال جواب است که خالق فرمود مخاطب بکافه بنی بشر آیا نیستم من آفریننده پرورنده شما در جوابش کلهم یکدفعه بکلمه واحده بفور گفتند آری
تو پروردگار مائی ما را آفریدی **بحث ثامن** ان تقولوا آیا بصیغه خطاب است یا بصیغه غیاب در آن دو قرائة اند **قرائة ثانیه** قرائة ابو عمرو بالیا
التحتانیه در ان یقولوا و در ان یقولوا انما اشرک آباؤنا میباشد زیرا که الفاظ ما قبل این بصیغ غیاب من ظهورهم **و** ذریتهم **و** اشهدهم **و** علی انفسهم اند
پس بنسبت مقام بغیاب میباید باشد **و قرائة اولی** مختار باقی کل قراء است **بحث تاسع** در شهدنا نیز نحاة و قراء دو قول دارند اما بر دو
قول لفظ لئلا مقدر در تقولوا **و** یقولوا است **اما قول اوّل** بر لفظ بلی وقف تام **و** از شهدنا جمله مبتدائیه تقدیر قال یا قلنا است این مذهب کوفیین
است **فقال الکوفیون** انه من شهدنا الی غافلین من کلام الله تعالی فی قطع عذرهم یوم القیمة **او** من شهادة الملائکة علیهم الخ و ذلک لانهم
لما قالوا بلی قال الله للملائکة اشهدوا فقالوا شهدنا **فقالوا و** علی هذا القول یحسن الوقف علی قوله قالوا بلی لان کلام الذریة قد انقطع
ههنا **و اما** قوله ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تقریره ان الملائکة قالوا شهدنا علیهم بالاقرار لئلا یقولوا ما اقررنا فاسقط کلمة
لئلا لدلالة الکلام کما قال و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم یرید لئلا تمید بکم انتهی کلام الکوفیین یعنی کوفیه گفتند که بر لفظ بلی کلام ذریة تمام شد
و بر آن وقف لازم است **پس** از شهدنا در کلام ابتدا و قول قبل بر این مقدر میباشد **و** تقدیرش قلنا **او** قال الله للملائکة اشهدوا علی مقالهم یعنی خالق
بملائکه فرمود که شما شاهد باشید بر اقرار اینها **پس** ملائکه گفتند ما شاهد شدیم بر این اقرار ذریه بنی آدم تا نگویند ماخوذین میثاق بروز قیمه که ما ازین مقال بیخبر
بودیم **و** کلمه لئلا در اینجا حذف است چنانچه در القی فی الارض رواسی ان تمید بکم لئلا تمید بکم محذوف است **اما قول ثانی** مذهب بصریین است
فانهم قالوا ان قوله شهدنا من بقیة کلام الذریة علی هذا التقریر فقوله ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین متعلق بقوله و اشهدهم
علی انفسهم بکذا و کذا لئلا یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین **و** کراهیة ان تقولوا ذلک **و** علی هذا التقدیر فلا یجوز الوقف عند قوله
شهدنا لان قوله ان یقولوا متعلق بما قبله و هو قوله و اشهدهم فلم یجز قطعه منه یعنی مذهب بصریین اینست که کلمه شهدنا از بقیه کلام ذریة بیان
تقریر ست که جمله آن یقولوا یوم القیمة الخ متصل با ماقبل متعلق بو اشهدهم علی انفسهم بکذا لئلا یقولوا الخ **او** کراهیة ان یقولوا ذلک **پس** برین
تقدیر وقف بر شهدنا جایز نیست زیرا که ان یقولوا بالیا یا بالتا متعلق بو اشهدهم است لهذا قطع آن از شهدنا جایز نیست **بحث عاشر** شهدنا
ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین **پس** در معنی این جمله بجهة دو قرائة مختلفه و قول کوفیین و بصریین دو قول اند **قول اوّل** دو وجه
اند **احدهما** بنابر ابتدا جدید از شهدنا این اضافه شهادة بخدا است **و** تقدیرش قال الله شهدنا لئلا تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین
یعنی وقتیکه ذریه ربوبیت اله را قبول کردند و بلی گفتند خالق در آن وقت مخاطب بذریه بتقریرین فرمود ما هم شاهد و گواه شدیم و هستیم بر اینکه مبادا بروز قیامة شما

جواب سوال فرق ما بین نعم و بلی
تفسیر این آیه و بلی
اقوال مختلفه کوفیین و بصریین در شهدنا

بگویید که ما ازین اقرار و اعتقاد بی خبر بودیم ثانیهما این شهادت اسناد بملائکه هست پس بنابراین تقدیرش قلنا للملائکة اشهدوا فقالوا انا شهدنا علیهم لئلا یقولوا او تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین است یعنی او تعالی در وقت اقرار ذریة بلفظ بلی بملائکه فرمود که شما هم گواه بر ایشان باشید پس ملائکه در آن وقت گفتند مخاطب بذریة که ما هم گواه شدیم بر اقرار شان تا نگویید شما یا نگویند ایشان بروز قیمة که بتحقیق ما ازین اقرار غافل و بیخبر ماندیم یا بیخبرانیم در مجمع فرموده که این خلاف ظاهر قرآن و ما علیه المفسرون است زیرا که ذکر ملائکه بالکل نیامده و بر قول ثانی که وقف بر بلی نیست بلکه شهدنا متصل بما قبل است و تقدیرش نیست واشهدهم علی انفسهم بکذا قال الست لئلا یقولوا او کراهیة ان تقولوا او ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی و شاهد گردانید خود ذریة را بر اقرار نفسهای خود ایشان بقولهم بلی شهدنا شهادة بر ربوبیت داویم و اقرار بان کردیم و در اینجا قال الله مقدر هست یعنی بعد اقرار بلی شهدنا خدا علیت این اشهاد ایشان بر قول بلی شهدنا بلفظ لئلا یقولوا بیان کرد تا نگویند و منکر نشوند یا بکراهت بگویید بروز قیمة که ما ازین اقرار و تصدیق غافل و بی خبر بودیم باتفاق مفسرین غرض الهی ازین استشهاد و اشهاد قطع عذر مشرکین در آخرة و اتمام حجة بر جمیع ایشان در عالم ذر یا در دنیا میباشد و عذر ایشان که ما غافل و بیخبر بودیم یا مقلدین ابا مشرکین بودیم ایشان مشرک شدیم بعد اتمام حجة و اقامة دلایل توحید هیچ نوع عذری از مشرکین بند معقول و مقبول نخواهد شد تنبیه منطوق این آیة دلالة دارد که شهادة و گواهی مقر بر اقرار خود نفذ و مسموع بخلاف شهادة مقر برای نفس خود و غیر مقبول لا مسموع است الا شهادة مقر معصوم مطلقا مسموع و نافذ است مخفی نماند که در معنی این آیه و کیفیت اخذ میثاق فی الاصالة کل مفسرین هست چهار قول اند قول اول جسمانی مذهب معتقد اکثر فرقات اسلام از قدماء و متاخرین چون سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و ضحاک و کلبی و عکرمه و همین منسوب بسوی ابن عباس و همین مختار اهل ظاهر و حدیث میباشد که از صلب آدم کل ذریة او از ذکور و اناث که تا قیمة زنده مع اعطاء فهم و نطق و عقل از بدایة آدم الی القیمة متولد خواهند شد از هر یکی میثاق الست بربکم قالوا بلی شهدنا گرفته شد یا بهر فردی از ان ذریة فرادی فرادی خطاب الست بربکم کرده شد و هر فردی فرادی فرادی بلی شهدنا گفتند یا بعد اخراج کل ایشان یکدفعه خطابهم بجمله ایشان یکدفعه الست بربکم کرده شد و بلی اقررنا و شهدنا ایشان یکدفعه بکلمه واحده بصوت واحد گفتند بعض گفتند که ظاهر قرآن مقتضی ثانی هست اما در تفسیر این اخبار مختلفه کل خاصه و عامه در مسانید خود مرفوعا و موقوفا نقل کرده و ما در اینجا از مسانید تفاسیر عامه بحذف اسانید مختلف المضامین در این باب نقل میکنیم و امثال آنها در مسانید امامیه هم مروی و ثبت و ضبط است من شاء فلیرجع الی ذلک الحدیث الاول عمر بن خطاب نقل میکند که سمعت رسول الله صلعم سئل عن هذه الایة فقال ان الله ثم خلق آدم ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة فقال ثم خلقت هؤلاء للجنة و بعمل اهل الجنة ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة فقال ثم خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار فقال رجل یا رسول الله ففیم العمل فقال صلعم انه ثم اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتی یموت علی عمل اهل الجنة و اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار فید خله النار اخرجه مالک فی الموطاء و ابوداود و الترمذی فی سننهما و البغوی فی المصابیح حاصل آنکه عمر میگوید که حضرت رسول در جواب سایلی ازین آیه فرمود که او سبحانه بعد تخلیق و احیاء آدم بطرف راست پشت او دست مالید پس ذریة نیک او دفعة بر آمد و نیز فرمود که این طایفه را برای بهشت آفریدیم و عمل اهل جنة میکنند و پس دست گردانید بطرف چپ او طایفه دیگر ذریة او بر آورده فرمود این طایفه را برای نار آفریدیم و عمل اهل نار میکنند پس مردی عرض کرد یا رسول الله پس اینها در چه عمل مصروف میباشند پیغمبر فرمود که آنانکه برای جنت اند اینها را مصروف میسازد بعمل اهل جنت تا بران عمل میمیرند و آنانرا که برای نار آفرید اینها را مصروف میسازد بعمل اهل نار همین خبر را مالک و ابوداود و ترمذی و احمد در مسند و بخاری در تاریخ و نسائی در سنن و ابوالشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در اسماء و صفات و ابن مردویه روایت کرده اند و ترمذی گفته حدیث حسن است و لکن مسلم بن یسار جهنی از خود عمر نشنیده و قال بعضهم فی هذا الاسناد بین مسلم بن یسار و عمر رجل مجهول و طبری مثل همین از ابوهریره روایت کرده انه قال قال صلعم لما خلق الله سبحانه آدم مسح ظهره فسقط من ظهره کل نسمة هو خالقها من ذریته الی یوم القیمة و جعل بین عینی کل انسان بیضاء من نور ثم عرضهم علی آدم فقال ای رب من هؤلاء قال هؤلاء ذریتک فرای رجلا منهم فاعجبه بیض ما بین عینیه فقال یا رب من هذا قال هذا داؤد قال رب کم جعلت عمره قال ستین سنة قال رب زده من عمری اربعین سنة قال رسول الله صلعم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین جاءه ملک الموت فقال آدم او لم یبق من عمری اربعون سنة قال ثم او لم تعطها ابنک داؤد فجحد آدم فجحد ذریته و نسی آدم فاکل من الشجرة فنسیت ذریته هذا ایضا اخرجه الترمذی و قریب بهمین بطریق امامیه هم این خبر وارد است حاصل خبر آنکه مسح تم ظهر آدم را پس جمیع ذریتیکه تا قیمة از او بوجود آمد دفعة بظهور آمدند و بهر یکی از اینها ما بین دو چشمین درخشندگی نور سفید بود پس آدم نزد معاینه اینها نورانیت یکی تعجب آورد و پرسید که این کیست و عمرش چند سال است جواب شنید که این از ذریة تو داود نام دارد و عمرش شصت سال است و آدم از عمر خود چهل سال بخشید و نزد میآمد ملک الموت آدم دعوی کرد که هنوز چهل سال از عمرم باقی است ملک گفت آنرا بداود بخشیده بودی و در

قول اول در اخذ میثاق و کیفیت آن

احادیث منقوله در باب اخذ میثاق از طرق عامه

اخبار کثیره است

اخبار دیگر هست که آدم گفت بار آدم ثنا بیا بد فنسی آدم ولم نجد له عزما باین جهت وصف آدم کرده پس آدم انکار کرد و ذریتش نیز انکار دارند پس از درخت منهی خورد و بهمین جهت نسیان
از آدم بذریه او بمیراث رسیده است از ابن عباس چند روایه نقل کردند منها قال لما خلق الله آدم اخذ میثاقه انه ربه وکتب رزقه واجله ومصایبه واستخرج ذریته
کالذر وکتب ارزاقهم واجالهم ومصایبهم ومنها ان الله مسح صلب آدم فاستخرج کل نسمة هو خالقها الی یوم القیمة فاخذ منهم المیثاق ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا
وتکفل لهم بالارزاق ثم اعادهم فی صلبه فلن تقوم الساعة حتی یولد کل من اعطی المیثاق یومئذ حاصل هر دو آنکه هرگاه او تعالی آفرید آدم را از و عهد گرفت با آنکه او
سبحانه رب او هست و نوشت رزق و اجل و مصایب او را و برآورد ذریه او را که تا قیمة از و بوجود بیایند چون صورة ذر و نوشت ارزاق و اجال و مصایب انها را و میثاق گرفت
از انها با آنکه خاص عبادة بخالق کنند و شریک با و مسازند هیچ چیز را و او متکفل ارزاق شده پس اعاده کرد انها را در صلب آدم و قیامة قایم نخواهد شد تا آنکه هر کس که میثاق
داده آن روز برآید سدی و مقاتل گفتند مسح الله ظهر آدم الیمنی فاخرج منها ذریة بیضاء کهیئة الذر یتحرکون ثم مسح صفحة ظهره الیسری فاخرج منها ذریة
سوداء کهیئة یتحرکون وفی اخری کهیئة النمل الصغار الصفراء فقال تعالی لآدم هؤلاء ذریتک ثم قال تعالی لهم الست بربکم قالوا بلی فقال للبیض هؤلاء فی الجنة
برحمتی وهم اصحاب الیمین وقال للسوداء هؤلاء فی النار ولا ابالی وهم اصحاب الشمال ثم اعادهم جمیعا فی صلب آدم فاهل القبور محبوسون حتی یخرج اهل المیثاق
جمیعا حاصل آنکه مسح الله طرف راست پشت آدم یک قسم ذریه چون صورة ذر سفید یا صورت مورچهای نهایة صغیر زرد رنگ برآمده بحرکت آمدند پس از مسح دیگر از طرف
چپ پشت ذریه سیاه یا مورچه صغار سیاه برآمده متحرک شدند و با آدم فرمود که این ذریه تو تا قیمة بیا شد پس از اخذ میثاق از دو صنف ذریه سفید را گفت که شما اصحاب
یمین در بهشت برحمت من بیا شید باک ندارم و بذریه سیاه گفت که شما اصحاب شمال در نار باشید مبالاة ندارم پس از همه ذریه بصلب برگردانید و اهل قبور مقید و محبوس
اند تا همه ماخوذین اهل میثاق پیدا شوند و در اخبار دیگر حدیث طینة استطلوب ازان در اینجا بصورة حاصل ضبط و ثبت میشود که او تعالی هرگاه طینة آدم را
باب شور و شیرین خمیر کرد فاستخرجها ... کالذر من یمینه وشماله پس بابدان و فشردن ازان طینة کل ذریة آدم برآمده بر همه انها عرض
کرد که آیا ... همه در جواب گفتند ... انانکه از طینة نمک آب شیرین بودند انها در دنیا و آخرة مومنین ناجی بودند و انانکه از خمیر شور بودند انها در
دنیا و آخرة کفار ناری گردیدند خلاف میثاق کردند و از اخذ میثاق گرفته شد ورانهم روایة کثیره اند قال الله لهم جمیعا اعلموا انه لا اله لکم غیری و
انا ربکم لا رب لکم غیری فلا تشرکوا بی شیئا فانی ساتنقم ممن اشرک بی ولم یؤمن بی و انی مرسل الیکم رسلا یذکرونکم عهدی ومیثاقی و منزل علیکم کتبا
فتکلموا جمیعا وقالوا شهدنا انک ربنا لا رب لنا غیرک فاخذ بذلک مواثیقهم ثم کتب مواثیقهم مع اجالهم وارزاقهم ومصایبهم فنظر
الیهم آدم فرای منهم الغنی والفقیر وحسن الصورة والقبیح والسقیم ودون ذلک فقال آدم یا رب لم لا سویت بینهم فقال تعالی انی احببت ان اشکر فلما
قررهم التوحید واشهد بعضهم علی بعض اعادهم الی صلبه فلا تقوم الساعة حتی یولد کل من اخذ منه المیثاق حاصل ترجمه آنکه خدا خطاب بذریه آدم
فرمود بدانید ای ذریه آدم عالم و شما را خالقی سوای من نیست و من پروردگار شما ام نه احدی غیر از من پس بمن شرک میارید ابدا هیچ چیز را و تحقیق من انتقام
میگیرم از کسیکه شرک بیارد بمن و ایمان نیارد مرا و من میفرستم پیغمبران خود را بسوی شما تا یاد دهند شمارا این میثاق را و انزال کنیم بر شما کتب خود را پس همه گفتند
که ما اقرار کردیم باینکه تو پروردگار مائی بغیر تو ما را خالقی نیست پس مواثیق ازانها گرفته مواثیق و اجال و ارزاق و مصایب انوشته و ازانها بعضی غنی و فقیر و
نیک صورت و بد صورة و بعضی سقیم و صحیح ابدان و غیر این احوال بودند و آدم این تفاوت احوال دیده عرض کرد ای خالق چرا اینها را بالسویه نگذاشتی
خالق فرمود میخواستم و محبوب داشتم که شکر من کرده شود و هرگاه توحید خود بانها مقرر کرده و بعض را بر بعض شاهد گذاشته پس همه ذریه را اعاده بصلب
آدم کرد و قیمة قایم نخواهد شد تا همه انها در دنیا متولد شوند تنبیه اگر تفصیل اخبار صحاح و حسان مجتمعا در این باب میثاق بالتفصیل از یک کتاب بخواهی
پس تفسیر کبیر و در منثور جلال الدین سیوطی را ملاحظه کن تبصرة جمعی دیگر گفتند که میثاق علینا از کل ذریه آدم در عالم ذر گرفته شد اول قرار توحید
ربوبیت و بعد آن بنبوة مطلقه و بعد آن بنبوة خاصه خاتم النبوة و بعد آن بخلافة و امامة امیر المومنین از حذیفه قال قال النبی لو علم الناس متی سمی علی امیر
المؤمنین علیه وآله الصلوة والسلام والتحیة ما انکروا فضله سمی امیر المؤمنین وآدم بین الروح والجسد وعن ابی هریرة قال قیل یا رسول الله متی وجبت
لک قال قبل ان یخلق الله آدم ونفخ الروح فیه وقال واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی
فقال انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم حاصل آنکه در عالم ذر برای من نبوة و برای علی امارة و خلافة امة مقرر شد وقتیکه او تعالی فرمود بذریه آیا نیستم من رب شما
ملائکه در جواب گفتند آری ما شاهدیم بران پس خدا گفت که من رب شما و محمد نبی شما و علی امیر شما هست رواه جمع منهم فی الفردوس فی الباب الرابع عشر

جواز اطلاق ذریه بر آدم ایمان میثاق گرفتن قبل هبوط یا بعد هبوط ... از زمان و در زمین بود ... اسلام ... میثاق ... از اولاد ... گرفته شد

والہمدانی فی المودة الرابعة وسلیمان الرومی فی الینابیع ومنا علامة فی نہج الصدق ومنہاج الکرامة وابن شہراشوب فی المناقب من عدة اہل السنة وما
درکتاب البشری ودرشرح مودة القربی بالتفصیل ذکر کردیم وسید عباس مفتی لکھنوی درروایح وملارضا ہمدانی درسفینہ ومولوی سید علی حایری درمنہاج السلام
وغیرہا نقل کردہ اند ومیثاق بنوة خاتم النبوة وامامت علی ازکل انبیاء درعالم ذر ودرلیلة المعراج دربیت المعمور برآسمان ہفتم نیز گرفتہ شد مصداق آیہ واسئل
من ارسلنا من قبلك من رسلنا کل انبیاء محمد پرسید کہ شما قبل از من برچہ فرستادہ شدید فقال الانبیاء کلهم علی شهادة ان لا الہ الا اللہ والاقرار
بنبوتك والولایة لعلی یعنی براقرار بتوحید رب وبنبوة تو وبولایة وامامت علی ع رواہ ابونعیم فی الحلیة ابراہیم الحموینی فی فراید السبطین عن ابن مسعود و
عن ابن عباس سوال ہرگاہ کل انسال از بدایة ابوالبشر آدم تا قیمة عصر بعصر نسلاً بالنسل وبطون مادران حیوة یافتہ اگرچہ حذف وسقط ہم شدہ ومردہ باشند
وکل اینہا ابرای اخذ میثاق برآوردہ زمانی ومکانی عینی برای اخراج ایشان واجب ولازم میباشد ودرکدام زمین وکدام وقت بود آیا قبل ہبوط آدم این اخراج
بوقوع آمد یا بعد الہبوط آیا درسماوات یا درجنات یا دردنیا برروی زمین کدام جا این میثاق ازہمہ اینہا گرفتہ شد جواب دراینہم مفسرین ومحدثین خلاف دارند
نزد جمعی بیوم عرفہ کہ نہم ذی الحجة دروادی نعمان کہ وراء عرفہ است وہمین درقولین ابن عباس است کما قال مسح ربك ظہر آدم فخرجت کل نسمة هو خالقها
الی یوم القیمة بنعمان هذا الذی وراء عرفة واخذ میثاقهم بقوله الست بربکم قالوا بلی شهدنا ودرمرویہ دیگر از ابن عباس دروادی خود عرفہ
بوقوع آمدہ کما قال اخذ اللہ المیثاق من ظہر آدم ذریتہ بنعمان یعنی بعرفہ وآنرا نعمان سحاب نیز مینامند ومیگویند نزدیک بعرفات بل متصل آنست نزد
بعضے این اخذ میثاق از ذریۂ آدم بعد ہبوط او درارض ہند بوادی دھنا الخ کما نقل ایضاً عنہ قال ان اول ما اہبط اللہ آدم الی الارض التی اہبطہ بہا
من الہند فمسح ظہرہ واخرج منہ کل نسمة ہو بارئها الی یوم القیمة الخ وبقولی بنابراول کہ مہبط آدم از ارض ہند جزیرہ سراندیپ نزد اکثر مفسرین است
پس مخرج ذریۂ آدم برائی میثاق مذکور ہمان ارض سراندیپ باشد نزد کلبی اخرج اللہ ذریتہ بین مکة والطایف یعنی این اخراج ذریۂ از آدم درمابین
ارض مکہ معظمہ وطایف شدہ نزد بعضی بعد اخراج آدم از جنت درآسمان اخراج ذریۂ از صلب او واخذ میثاق بوقوع آمد وبغوی ہم ہمین درمعالم
از سدی نقل کردہ اند قال اخرج اللہ آدم من الجنة ولم یهبطه من السماء ثم مسح ظہرہ فاخرج ذریتہ واخذ عنهم المیثاق وہمین مروی دردرمنثور
از ابن مسعود است کما قال عن ابن مسعود وناس من الصحابة لما اخرج اللہ آدم من الجنة قبل ہبطہ من السماء فمسح ظہرہ الیمنی فاخرج منہ ذریتہ بیضاء مثل
اللؤلؤ الخ نزد جمعی برکل روی زمین ذریۂ را از آدم برآوردہ وکل زمین مملو ومشحون ازاینہا گردید وہمین را طبرانی وابن مردویہ وابوالدنیا وابوالشیخ و
بیہقی درشعب از حسن ومعاویہ روایة کردہ اند [redacted] آدم من ان اللہ اخرج ذریۂ ...فقالوا فضم احدی یدیہ علی الاخری نزد
بعضی پیش روی دروازہ جنت فضائی است کہ درآن فضا اخراج این ذریۂ از آدم بوقوع آمدہ وہمین را درتفسیر حسینی از جمہور مفسرین نیز نقل میکنند کہ
جمہور مفسران برانند کہ بعد از خلق آدم وقبل از دخول او بجنت بودہ برفضائیکہ بردربہشت است وعرض آن شش ہزار سالہ راہ است واوتعو از صلب آدم
کل ذریۂ او الی القیمة برآوردہ بعضی مثل مور چہا سفید زرد یا سیاہ وسرخ وبقولی درجنت اخراج این ذریۂ واخذ میثاق بوقوع آمدہ ودرمدارك و
تیسیر نیز ہمین را نقل کردہ وقیل وقع هذا فی الجنة اقول دراین اخبار کہ بجسمانی این میثاق بوقوع آمدہ نہایة اضطراب است چنانچہ شمہ آن بطور نمونہ اینجا
دیدی قول ثانی اخذ این میثاق از ارواح قبل از اجساد شدہ وخالص از ارواح اجبار جمیع بنی آدم کہ دردنیا تا فنا آن متولد خواہند شد بوقوع آمدہ ودراین
باب ہم روایات کثیرہ ایراد کردہ اند وفرار از عالم جسمانی بسوی ارواحی بجہة منافات اخبار در سرہان وبظاہر قرآن منہم محمد بن کعب قرظی جماعتی کردہ اند ابوشیبہ
از محمد بن کعب قرظی نقل کردہ اند انہ قال اقروا لہ بالایمان والمعرفة الارواح قبل ان یخلق الاجساد فاخذ میثاقهم یعنی محمد بن کعب گفتہ بالہیة الہ وتصدیق
بتوحید ومعرفة او تعالی اقرار کردند کل ارواح بنی آدم کہ بدنیا تا قیمة متولد میشدند قبل از ایجاد اجساد اہل آن میثاق پس اخذ میثاق از ارواح خالص وخاص بوقوع
آمدہ ایضاً ابن جریر وابوالشیخ وسیوطی درتفسیر درمنثور از محمد بن کعب ہمین قول نقل کردہ دردرمنثور ایضاً ازو نقل کردہ انہ قال خلق اللہ الارواح
قبل ان یخلق الاجساد فاخذ میثاقهم یعنی محمد بن کعب فرمود کہ خالق خلق کرد جمیع ارواح بنی آدم را قبل از ایجاد اجساد ببروایة دیگر دو ہزار سال پس میثاق
گرفت از کل ارواح اینہا اقول برانیقول ہم اشکالات لاینحل کثیرہ اند منجملہ آن تنہا روح مکلف در دنیا وجزا او بلا معیت بدن داده نمیشود تدبر تبصر
اما قول ثالث درتفسیر این آیہ کہ دراین دنیا از کل مکلفین این میثاق بانیطور اخذ شدہ وانیقول از جمہور امامیہ اکثر طوایف معتزلہ میباشد وہمین
قول محققین اہل نظر واستدلال است کما ذکرہ البغوی البغدادی ایضاً فقالوا ان المراد بالآیة ان اللہ سبحانہ اخرج بنی آدم عصراً فعصراً من اصلاب

اباٰئهم وارحام امهاتهم ثم رقاهم درجة بعد درجة علقة ثم مضغة ثم انشاء كلا منهم بشرا سويا ثم حيا مكلفا و اراهم آثار صنعه و مكنهم
من معرفة دلائله حتى كانه اشهدهم و قال لهم الست بربكم فقالوا بلى فقل على بكون بمعنى اشهدتهم على انفسهم دلهم بخلقه على توحيده و انما
اشهدهم على انفسهم بذلك لما جعل في عقولهم من الادلة الدالة على وحدانيته و ركب فيهم عجائب خلقه و غرائب صنعه و في غيرهم فكانه سبحانه
بمنزلة المشهد لهم على انفسهم فكانوا في مشاهدة ذلك و ظهوره فيهم على الوجه الذي اراده الله و تعذر امتناعهم منه بمنزلة المعترف المقر و ان لم
هناك اشهاد صورة و حقيقة و نظير ذلك قوله تعالى فقال لها و للارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين و ان لم يكن تم قول و لا منهما جواب و مثله
قوله تعالى شاهدين على انفسهم بالكفر و ان الكفار لم يعترفوا بكفرهم بالسنتهم لكنه لما ظهر منهم ظهورا لا يتمكنون من دفعه فكانهم اعترفوا به و مثله
المجاز في كلام الشعراء حاصل مراد آنكه او تعالى بر آورد بنی آدم را از اصلاب ظهور آباء ایشان بسوی ارحام مادران انها پس تدریجا از نطفه علقه و از علقه مضغه و از مضغه انها
را صورت بشر آدم پس انها را بعد عطاء حیوة و زندگی مکلف شد و بصیر و فهیم و عقیل کامل گردانیده پس ارائه کرد بمنو ایشان آثار صنایع خود و تمکین
داد ایشان را از معارف و شناختن دلائل خود تا آنکه بان گویا شاهد و گواه ساخت بر وجود و توحید خود پس در ان حالت کمال خطاب کرد بانها آیا نیستم من پروردگار
شما و همه بانها آری خالق ما ئی گفتند پس معنی اشهادانها بر انفس خود دلایل و براهین تخلیق بر توحید و برا اقرار بر بوبیت تعالی میباشد و اما اقرار شاهد ساختن
تنها بر انفس خود بجهت آن فرمود که ارائه آن امور صنایع و دلایل الوهیت خالقیه و توحید خود در عقول انهام انها مقرر کرد و ترکیب داد در ایشان از ادراک عجایب
خلقت و غرائب صنعت خود در انفس خود ایشان در وجود غیر ایشان پس باینجهت کانه سبحانه بمنزله مشهد یعنی شاهد گرداننده انها بر انفس خود ایشان شاهد
معاینه و ظهور آن امور و احوال صنایع بسبب اراده و مراد الله و تعذر امتناع انها از ان بمنزله اعتراف و اقرار مقر ایشان گردیده و هر چند در اینجا و الوقت قیل
و قال و ارائه و اشهادی و اقراری لسانی علی سبیل الحقیقة نبوده من المجاز میباشد پس توسع و تکثر آن باب انجاز در همه کتب منزله الهیه و اشعار شعراء و دیگر علوم
اعلام حاذقین فنون شعر و دواوین است حاجت اثبات ثابت و بیان بین نیست و من هذا الباب ایمان تقول له کن فیکون و ایضا فقال لها و
للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین میباشد یعنی خالق وقت اراده تخلیق ارض و سما فرمود بشوید و بیائید برغبة یا کراهة انها هر دو گفتند ما بطور
طائعین راغبین فرمان بردگان آمدیم و آنوقت نه قولی من الله بود و نه جوابی از ارض و سماء و نه مجی انها چون مجی انسان و حیوان ذو الحیوة و الشی
مثل آنها و مثل همین آیه شاهدین علی انفسهم بالکفر میباشد چه کانه معلوم است که کافر کفر خود را کفر نمیدانند لهذا الکفار اعتراف و اقرار بالسنه خود بکفر خود
نمیکنند لکن لهذا ظهور کفر و اثبات آن برانها متمکن بدفع آن بهیچ وجه پس در آنوقت سکوت انها چون اعتراف و اقرار میباشد چنانچه از بعض خطباء منقول شده
قال سل الارض من شق انهارك و غرس اشجارك و اثمارك یعنی بپرس زمین را کدام کس شگافت نهرهای ترا و نشاند درختهای ترا و تیار و پخته کرد میوه ها
ترا و قائل میگوید پس شهد جوادی بمنتك شعر قالت العینان سمعا و طاعة و غیر بسیار اشعار اند و همین قول رمانی و ابو مسلم اصفهانی و ابن الاخشید و
غیرهم است و فاضل فیض در تفسیر صافی بذوق خود همین را معتبر و درج کرده لازم است که عینا انهم را در اینجا ثبت بکنیم تا ظاهر صاحب حفظ عقلی و نقلی
بمقدار خط خود خط بگیرد و قال اخرج من اصلابهم نسلهم على ما يتولدون قرنا بعد قرن يعنى نثر حقايقهم بين يدى علمه فاستنطق الحقايق بالسنة قابليات
جواهرها و السن استعدادات ذواتها و نصب لهم دلايل ربوبيته و ركب فى عقولهم ما يدعوهم الى الاقرار بها حتى صاروا بمنزلة الاشهاد على
طريقة التمثيل نظير ذلك ايضا انما قولنا لشىء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون و ايضا فقال لها و للارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طايعين و
معلوم انه لا قول ثمة و انما هو تمثيل و تصوير للمعنى و ذلك حين كانت انفسهم فى اصلاب آبائهم العقلية و معادنهم الاصلية يعنى شاهدهم
و هم دقايق فى تلك الحقايق و عبر عن تلك الآباء بالظهور لان كل واحد منهم ظهر او مظهر لطائفة من النفوس و ظاهر كعنده الكونه صورة عقلية
نورية ظاهرة بذاتها و اشهدهم على انفسهم اى اعطاهم فى تلك النشأة الادراكية العقلية شهود ذواتهم العقلية و هوياتهم النورية فكانوا بتلك
القوى القوية العقلية يسمعون يفهمون خطاب الست بربكم كما يسمعون الخطاب فى دار الدنيا بهذه القوى البدنية و قالوا بالسنة تلك العقول
بلى انت ربنا الذى اعطيتنا وجودا قدسيا ربانيا سمعنا كلامك و اجبنا خطابك و لا يبعد ايضا ان يكون ذلك نطق البيان باللسان الملكوتى فى
العالم المثالى الذى دون عالم العقل فان لكل شىء ملكوتا فى ذلك العالم كما اشير اليه سبحانه فسبحان الذى بيده ملكوت كل شىء و الملكوت باطن الملك
و هو كله حيوة و لكل ذرة لسان ملكوتى بالتسبيح و التقديس و التمجيد و التوحيد و التحميد و بهذا اللسان نطق الحصاء فى كف النبى و به تنطق الارض

بود الی القیمة یوسته تجدیدت اخبار ها و ینطق الجوارح انطقنا الله الذی انطق کل شیء حاصل این کلام لذید آنکه او سبحانه بر آورد از اصلاب اینها نسل اینها بطریق توالد قرن بعد قرن یعنی نشر حقیقت ایشان پیش روی علم خود کرد پس آن حقایق را بالسنهٔ قابلیات جواهر خود بنطق آورد و بزبانهای استعدادات ذوات بکلام آمدند و شاید ساخت اینها را بر انفس خود بعد از قول آلست بربکم یعنی لفظ بلی گفتند یعنی نصب کرد در اینها دلایل ربوبیت خود و مرکب ساخت در عقول اینها آنچه داعی میشود ایشان را بسوی اقرار بان تا آنکه گردیدند ایشان بمنزلهٔ شاهد و گواه گردانیدن بر طریق تمثیل و نظرش مفهوم آیه که متضمن خطاب بسما و ارض که بیایید شما هر دو بطور طوع یا کراهیة و اینها هر دو گفتند که ما آمدیم بطور طاعت و معلوم است که در اینجا خطابی قولی اصلا نبوده بلکه از تمثیل و تصویر معنی است و اینهم در وقتی بود که اینها در اصلاب عقلیه و معدنهای صلبیه خود بودند ایشان مشاهده و معاینه کردند بجلالتیکه ایشان را فایض صورتهای عقلیه و موهبات نوریه خود پس شدند و گردیدند آن قوی قویه عقلیه قابل سمع خطاب آلست بربکم و جواب بلی چنانچه در دنیا بوجود این قوی بدنیه میباشند پس قابلیت همان بالسنهٔ همان عقول جواب دادند بانکه تو پروردگار مائی عطا کرده ما را وجود قدسی ربانی ای پروردگار ما شنیدیم کلام ترا و اجابه کردیم خطاب ترا و صاحب الغیض بعد این فرمود که همچنین بعید نیست که این جواب سوال نجانی بنطق لسان ملکوتی باشد در عالم مثالی که سوای عالم عقلی و سوای این دار طبعی است چه برای هر شیئی ملکوتی است چنانچه مشیر بان آیه سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و ملکوت عبارت از ملک باطن و او همه عین زندگی و حیوة واقعی است و برائی هر ذره لسان ملکوتی ناطق شاغل بلافصل تسبیح و تقدیس و تمجید و توحید و تحمید میباشد و بهمین زبان سنگریزها در کف دست پیغمبر نطق بتسبیح بلند میکردند و مردم تسبیحات اینها می شنیدند و بهمین زبان بروز قیامت احداث جمیع واقعات که در دنیا بر او واقع شده میگوید و بهمین زبان جوارح و اعضاء مردم در قیامة گواهی میدهند بانطاق خالقیکه بنطق هر شیء آورد

تنبیه بنابر این تقریر سه چیز ناشی می شوند اول این قیل و قال در بین خالق و خلق از کل بنی آدم بعالم عقلی و بحالة مثالی بوقوع آمد که حکماء و جمعی از متکلمین خاصه و عامه ما بین این دو عالم و دنیا و عقبی اثبات کرده اند ثانی نطق سنگریزها در دست پیغمبر معجزه بجهة النطق و الانطاق نبوده چه هر ذره نطق بلسان ملکوتی دارد از جماد و نبات و غیرها دارند بل باسماع آن تسبیحات مردم را اعجاز میباشد ثالث اینوجه بیان بطور جمع ما بین سمعی و عقلی میباشد خالی از لطف نیست اما بتسلیم این فایده در دنیا از آن بظهور نیامده اصلا رابع الاقوال در وجه تفسیر این آیه ذکری شده اند تم انما عنی بذلک جماعة من ذریة آدم خلقهم و اکمل عقولهم و قررهم علی السن الرسل معرفته و ما یجب من طاعته فاقروا بذلک و اشهدهم علی انفسهم به لئلا یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او یقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل فقلدناهم فی ذلک فنبه سبحانه علی انه لا یعاقب من لا عذر له ذلک رحمة و کرما منه لخلقه فهذا یقتضی ان یکون ذلک فی قوم خاص من بنی ادم فی الدنیا و لا یدخل جمیعهم فیه لان المومن لا نه بیّن ان هؤلاء الماخوذ میثاقهم کان لهم سلف فی الشرک و ان ولد آدم لصلبه لم یوخذ و امن ظهور بنی ادم فقد خرجوا من ذلک و هذا هو مختار جماعة من المعتزلة و الامامیة منهم الجبائی و قاضی عبد الجبار و ابو هاشم و الزمخشری و غیرهم و من رأس رؤس الامامیة علم الهدی الشریف المرتضی فیه حاصل آنکه مراد از این آیه شریفه اخذ میثاق از جماعتی خاص از ذریة آدم و در وقتی خاص میباشد پس از ایلاد و تولید انجماعة تکمیل عقول اینها و تقریر کرد با اینها بر السنهٔ انبیاء و اعصار ایشان از امور معرفة و آنچه از طاعة الٰه بر ایشان واجب بود و ایشان اقرار بلی شهدنا بان کردند و تسلیم آن نمودند و خالق بعد اقرار و تسلیم اینها شاهد ساخت خود ایشان را بر اقرار خود شان تا بروز قیمة نگویند که ما ازین بی خبر و غافل و بی اطلاع بودیم یا در روز قیمة نگویند پروردگارا شرک آوردند پدران ما قبل از ما و بتقلید آبا مشرکین کردار و رفتار و گفتار کردیم در ان امور پس ارحم الراحمین بکرم و رحمة عامه خود تنبیه کرد اینها را تا عقاب و عذاب نکند آنکس را که عذری معقول داشته باشد پس ظاهر عبارت این آیه صریحا مقتضی هست که در قومی خاص از بنی آدم این آیه است و در آن داخل کل نسل آدم الی القیمة نیست اما مومن در این داخل و شامل نیست زیرا که او سبحانه بیان کرد که آن اشخاصیکه اخذ میثاق از اینها شده برائی اینها حضور اسلاف ابا مشرکین داشتند و اولاد صلبی آدم بالکلیه آبا مشرکین نداشتند پس باین جهت عمومیت اولاد صلبی آدم بالضرورة از این آیه بر آمدند و از اینها قطعا اخذ میثاق نشده و همین قول مذهب جبائی و ابو هاشم و قاضی ابو بکر و زمخشری و غیرهم از عمایدو ساطین معتزله قدماء و از راس رؤس جمهور امامیه اساس محققین فرقه ناجیه حضرت علم الهدی شریف المرتضی و تبعه او چون شیخ المشایخ ابو الفتوح و مایل بهمین خاتمة المفسرین حضرت شیخ ابو علی و صاحب المجمع و نیز محکی از رئیس طایفه ناجیه صاحب التبیان الشیخ ابو جعفر الطوسی میباشد تنبیه نزد آنانکه میگویند که این آیه خاص در جماعتی هست که خود اینها و آبا اینها مشرک بودند و ان اخلاف بتقلید اسلاف شرک و کفر کردند پس اینها تصریح کردند بانکه اینها خاص طایفه یهود اند که در عهد نبی ما بودند و آبا اینها مشرک بودند چنانچه زمخشری در کشاف در بحث

اقول تفسیر این آیه علین عبارت او ذکر شده فانقلت بنوآدم منهم قلت عنی بنی آدم اسلاف الذین اشرکوا باللہ حیث قالوا عزیر ابن اللہ وبذریاتهم عنی الذین کانوا فی عهد رسول اللہ من اخلافهم المقلدین بآبائهم والدلیل علی انها فی المشرکین واولادهم قوله تع او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل و الدلیل علی انها فی الیهود الآیات التی عطفت علیها هی والتی عطفت علیها وهی علی نظمها واسلوبها وذلک قوله واسئلهم عن القریة التی الخ واذ قالت طائفة منهم واذ تأذن ربک واذ نتقنا الجبل فوقهم واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا انتهی کلامه **در درر الغرر** آنچه علم الهدی فرموده تبرکاً در اینجا یاد میکنیم وبذیل این آیه بالنسبة قائلین بقبول قول که از کل ذریه آدم بصورة ذر بر آورده این میثاق گرفته شد **وقال قد** ظن بعض من لا بصیرة له ولا فطنة عنده ان تأویل هذه الآیة انه تع استخرج من ظهر آدم جمیع ذریته وهم فی خلق الذر فقررهم بمعرفته واشهدهم علی انفسهم **وهذا التأویل** مع ان العقل یبطله ویحیله مما یشهد ظاهر القرآن بخلافه لان اللہ تعالی قال واذ اخذ ربک من بنی آدم وقال من ظهورهم ولم یقل من ظهره وقال ذریاتهم ولم یقل ذریته **ثم** اخبر تع بانه فعل ذلک لئلا یقولوا انهم کانوا عن هذا غافلین او یعتذروا بشرک آبائهم وانهم نشئوا علی دینهم وسنتهم **وهذا** یقتضی ان الآیة لم یتناول ولد آدم لصلبه وانما تناولت من کان له آباء مشرکون **وهذا** یدل علی اختصاصها ببعض ذریة آدم **فهذه** شهادة الظاهر ببطلان تأویلهم **واما شهادة العقل** فمن حیث لا تخلو هذه الذریة التی استخرجت من ظهر آدم فخوطبت وقررت من ان یکون کاملة العقل مستوفیة لشروط التکلیف **او لا** تکون کاملة العقل مستوفیة لشرائط التکلیف کذلک **فان کانت** بالصفة الاولی وجب ان یذکر هؤلاء بعد خلقهم وانشائهم واکمال عقولهم ما کانوا علیه فی تلک الحال **وما** قرروا به واستشهدوا علیه لان العاقل لا ینسی ما جری هذا المجری **وان** بعد العهد وطال الزمان **ولهذا** لا یجوز ان یتصرف احدنا فی بلد من البلدان وهو عاقل کامل فینسی مع بعد العهد جمیع تصرفه المتقدم وسایر احواله **ولیس** ایضاً لتخلل الموت من الحالین تأثیر لانه لو کان تخلل الموت یزیل الذکر لکان تخلل النوم والسکر والجنون والاغماء بین احوال العقلاء یزیل ذکرهم لما مضی من احوالهم لان السابق ما عددناه مما ینفی العلوم یجری مجری الموت فی الباب **ولیس** ان یقولوا اذا جاز فی العاقل الکامل ان ینسی ما کان علیه من حال الطفولیة جاز ما ذکرناه و **ذلک** انا انما اوجبنا ذکره للعقلاء لما دعوه اذا کملت عقولهم من حیث جری علیهم وهم کاملوا العقول ولو کانوا بصفة الاطفال فی تلک الحال لم نوجب علیهم ما اوجبناه علی ان تجویز النسیان علیهم ینقض الغرض فی الآیة **وذلک** ان اللہ تع اخبر بما نشأ انهم لم عادة الامر الی سقوط الحجة علیهم وزوالها **وان کانوا** علی الصفة الثانیة من فقد العقل وشرائط التکلیف قبح خطابهم وتقریرهم واشهادهم وصار ذلک عبثاً قبیحاً تعالی اللہ عنه علواً کبیراً **فان قیل** قد ابطلتم تأویل مخالفیکم فما تأویلها الصحیح عندکم **قلنا** فی الآیة وجهان **احدهما** ان یکون تع انما عنی بها جماعة خاصة من ذریة بنی آدم خلقهم وبلغهم واکمل عقولهم وقررهم علی لسن رسله علیهم السلام بمعرفته وما یجب من طاعته فاقروا بذلک واشهدهم علی انفسهم به لئلا یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین **او** یعتذروا بشرک آبائهم **وانما** اتی من اشتبه علیه تأویل هذه الآیة من حیث ظن ان اسم الذریة لا یقع الا علی من لم یکن کاملا عاقلا **ولیس** الامر کما ظن لانا نسمی جمیع البشر بانهم ذریة آدم وان دخل فیهم العقلاء والکاملون **وقد** قال تع ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم **و** لفظ الصالح لا یطلق الا علی من کان کاملا عاقلا **فان** استبعد تأویلنا وحملنا الآیة المذکورة علی البالغین المکلفین فهذا جوابهم **والجواب الثانی** وهو احسن انه تع لما خلقهم ورکبهم ترکیباً یدل علی معرفته ویشهد بقدرته ووجوب عبادته واراهم العبر والآیات والدلائل فی غیرهم و فی انفسهم کان بمنزلة المشهد لهم علی انفسهم وکانوا فی مشاهدة ذلک ومعرفته وظهوره فیهم علی الوجه الذی اراده اللہ تع **و** تعذر امتناعهم منه وانفکاکهم من دلالته بمنزلة المقر المعترف **وان** لم یکن هناک اشهاد ولا اعتراف علی الحقیقة ویجری ذلک مجری قوله تع ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین **وان لم یکن** منه قول علی الحقیقة ولا منهما جواب **و** مثل قوله تع شاهدین علی انفسهم بالکفر ونحن نعلم ان الکفار لم یعترفوا بالکفر بالسنتهم **وانما** ظهر منهم ظهوراً لا یتمکنون من دفعه کانوا المعترفین به **و** مثل هذا قولهم جوارحی تشهد بنعمتک وحالی معترفة باحسانک **وما روی** عن بعض الحکماء سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک حتی ثمارک وهذا باب کبیر ونظایره فی النظم کثیر فی النظم والنثر انتهی کلامه اعلی اللہ مقامه **اقول قول الست وقول**

رابع متحد المعنی اند وہمین اصح الاقوال است در این باب تذکرہ با چند حجۃ دیگر بر دلایل زمخشری علم الہدی بوجہ اختصار بر بطلان قول اول وثبوت قول دوم کہ بسکین حرخینہ

بحث طول کشیدہ حجۃ اولی آن ذریۃ کہ بصورۃ ذر برآورد واز انہا میثاق گرفتہ پس آیا کامل العقل وفہم ونطق بودند یا بودند بر اول تکلیم وتکلیف بغیر عاقل

غیر جایز است وبر ثانی پس چرا انہا در دنیا اصلاً وابداً یاد نمیاید حتی عند تذکیرہم یاد نیاید چہ عاقل کہ امور عجیبہ وغریبہ دیدہ یا باموری عظیمہ مبتلا شدہ یا در وقایع

جسیمہ مہیبہ واقع شدہ وافتادہ باشد محو وسہو ونسیان انہا بالکل قلیل یا کثیر مع کمال العقل والفہم نمیشود پس وقوع این حادثہ غلط میباشد حجۃ ثانیہ اگر در اخذ میثاق

از کل ذریۃ آدم مع الروح والجسد بوقوع آمدہ باشد پس تناسخ عیناً در انجا مع مقال لازم وحاصل بالضرور میشود وحال آنکہ بالاتفاق نزد اہل اسلام تناسخ قطعاً واجب

البطلان میباشد لانا نقول لو کانت ارواحنا قد حصلت قبل ہذا فی اجساد اخری لوجب ان نتذکر الآن انا کنا قبل ہذا الجسد فی جسد آخری وحیث لم

نتذکر ذلک حتی مع تذکیر المذکر الصحیح الصادق فلما لم نتذکر ذلک اصلاً ثبت بطلان التناسخ واذا کان اعتماد نا فی ابطال التناسخ علی ہذا الدلیل

بعینہ قایما فبہذا الدلیل بطلاح عوی وقوع ہذہ الواقعۃ من اخذ میثاق الذریۃ وایضاً قال بعض اعلام المتکلمین ہہنا لیس لابطال التناسخ الا ہذا

الدلیل وہذا الدلیل قایم بعینہ فی ہذہ المسئلۃ وجب القول بمقتضاہ فلو جاز ان یقال انا فی وقت المیثاق اعطینا العہد والمیثاق مع انا فی ہذا الوقت

لا نتذکر منہ شیئاً ابداً فلم لا یجوز ایضاً ان یقال انا کنا قبل ہذا البدن فی بدن آخر مع انا فی ہذا البدن لا نتذکر من تلک الاحوال شیئاً اصلاً وبالجملۃ

فلا فرق بین ہذا القول وبین مذہب اہل التناسخ فانہ لم یبعد التزام ہذا القول لم یبعد ایضاً مذہب التناسخ یعنی بطلان تناسخ ما میگوئیم کہ اگر ارواح ما در

غیر این اجساد قبل ازین بودند ہر آئینہ این وقت وجوباً یاد میامد جمیع معلومات ما کہ بآن ابدان قبل برین حاصل کردہ بودیم ودر این وقت حتی بتذکیر مذکر صحیح

وصادق ہم اصلاً یاد نمیاید وعادۃ اذکیاء عقلاء معلومات ومشہود ومواجہات عظیمہ مہیبہ تا بقاء حیوۃ محو وسہو ومنسی نمیشوند حتی مع التذکیر ہم اصلاً یاد نمیاید پس این

اقوی واعظم برہانی بر بطلان تناسخ فی الاصالۃ ہست وہرگاہ کمال اعتماد در ابطال بر بطلان تناسخ ہمین دلیل باشد پس بوجود ہمین برہان قاطع دعوای وقوع

وحصول این واقعہ اخذ میثاق از ذریۃ آدم بالضرور باطل محض است وبعض متکلمین اعلام ہم در اینجا فرمودہ کہ بر بطلان تناسخ دلیلی اقطع واقوی ازین

نمیباشد وہمین برہان ودلیل مبطل تناسخ عیناً در اینجا قایم است پس در این مسئلہ واجب شد قول بمقتضای آن واگر تجویز شود کہ در عالم ذر ما عہد وپیمان داد دیم

مع ذلک این وقت اصلاً یاد نمیاید بہیچ وجہ بہیچ حالۃ وصورۃ آن میثاق را پس چرا جایز نباشد تناسخ وصحیح نشود ادعای آن بانیکہ ما قبل برین آمدن در اجساد دیگر

بودیم لہذا ما را ہیچ چیزے در این ابدان آخر یاد نمیاید وفرق ہیچ وجہ در قول اخذ میثاق از ذرو در مذہب تناسخ نمیباشد پس التزام اخذ میثاق در التزام مذہب

تناسخ لازم میاید پس ہر دو قول واجب البطلان اند حجۃ ثالثۃ ہرگاہ کل ذریۃ از بدایۃ الی القیمۃ بالفرض از یک آدم برآورد پس در حصول حیوۃ وعقل

وفہم وعلم ونطق بینۃ شرط صحۃ است واگر بنیہ نبود پس چون ذرات ہبا منثورہ میباشند بلا جسم قابل بقاء وحیوۃ وعقل وفہم ونطق اصلاً نیستند واگر مع بنیہ

والجسم بحجم ودم وعظم صغیر یا کبیر بودند پس دو امر غریب لازم میاید احدہما از یک جسم صغیر محدود موزون آدم چگونہ کل ابدان واجسام جمیع ذریۃ او الی القیمۃ

برآمد وچگونہ جسد آدم بر ہمان حالۃ اولی باقی ماندہ وبعد اعادہ ابدان کل انہا در بدن یک آدم چگونہ بر حالۃ وبر مقدار بدن سابق باقیماند مع امزجہ متفاوتۃ انسانی از صفراء

وسوداء وبلغم ودم ثانیہما کدام عرصہ ارض گنجایش اندازۃ داشت کہ بر آن زمین انہا یکوقت جمع شدہ توانستند حجۃ رابعۃ ولو سلمنا ذلک پس غرض اصلی

در اخذ این میثاق چہ بود واگر ہمین غرض بود کہ در وقت اخذ آن میثاق بر انہا حجۃ باشد وبعد آن بدخول ایشان در دار دنیا اخر آبر انہا حجۃ بگردد وباشد اول

باطل است ببرہان صحیح ونقل اجماع است کہ بغیر از تصدیق بایمان وبکفر این دار دنیا مستحق مدح وذم وثواب وعقاب احدی اصلاً نمیشود اما ثانی ہم

باطل است زیرا کہ بایشان اصلاً آن میثاق عند التذکیر ہم یاد نمیاید پس حجیۃ آن باطل ولہو ولغو وعبث علاوہ حاصل میشود وعبث ولہو ولغو اصلاً بر حکیم علیم تعالی جایز نیست

حجۃ خامسہ بقول میثاق از ایشان در آن وقت بکمال عقل وفہم وذکا گرواییدہ گرفتہ شد یا نہ بل بغیر کمال چون صبیان واطفال پس بہر دو وجہ بعد

طول زمان وحایل گردیدن عدم بموت در دار دنیا عود کردند لہذا یاد ایشان نمیاید شق ثانی اخذ میثاق از غیر کامل گرفتن لغو وعبث لازم و آن باطل

است بر حکیم مدبر وعلیم ازلی وابدی اما اول ہم باطل است زیرا کہ نوم اخ الموت است بعد از انتباہ از خواب طویل ہم معلوم قطعی حالات النوم منسی ومحو

وسہو نمیشود وہرگاہ تجویز نسیان بانتقال از عالمی الی عالمی دواز ملکی طول زمان ہست وقیمۃ چگونہ کل خلایق اعمال وافعال خود یاد میاید پس بنابر آن بتذکیر

ملائکہ وتذکیر علام الغیوب القلوب ہم بایشان مثل این میثاق نمیاید لہذا بدیہی واجب البطلان است حجۃ سادسہ بعد ایجاد آدم عادۃ اللہ جاری الی القیمۃ

است کہ ہر انسان بل ہر حیوان خاص از نطفہ والدین منعقد ومتولد میشود وبعد ابو البشر انسان نام بر ہمین اشخاص ہست کہ از نطفات آباء در ارحام امہات رسیدہ

حجۃ ثانیہ بر بطلان دعوی
اخذ میثاق وبطلان تناسخ
کیا بیان متشیعہ

تدریجاً انسان جامع اجزا شده متولد میشود و آیات خصوصاً فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق و در دیگر آیه من منی یمنی مصرح اند مراد بالتفصیل
است و این ذریه هرگاه در عالم ذر بوجود آمدند بغیر اینحالة و بغیر از منی مخلوق شدند خاص از یک آدم پس آن ذریه انسان باینمعنی مذکور فی القرآن والمشهود
بالوجدان غیر این انسان نوع آدمی دیگر بالضرورة بوده پس القسم انسان هنوز مخلوق نشده و این قسم انسان اخذ میثاق نشده لهذا بتذکیرهم
متذکر اینها نمیشوند پس ادعا با اخذ میثاق ازین آدمی واجب البطلان است اگر گفته شود که بر عیسی اطلاق انسان از اولاد آدم ابوالبشر باتفاق
عقلا و علما و اجماع است میشود و حال آنکه او هم از نطفه والدین بوجود نیامده و هرگاه بر این عیسی اطلاق آدم و بشر و از ذریه آدم ابوالبشر باتفاق میشود پس
بر ذریه عالم ذر که بلا نطفه عیان شده چرا جایز نباشد جواب در تولد عیسی در سوره آل عمران و در سوره انعام سبب تولد او بیان بالتفصیل کردیم و اینجا
میگوییم تولد ولد از دو نطفه والدین میشود و در نطفه ذکور قوة حاره عاقده و در منی زن که بارد و رقیق قوة منعقده منفعله هست و باجتماع هر دو در رحم ولد باراده
خالق منعقد می شود اما ایلاد عیسی بطور خارق العادة خاص از کل بنی آدم که عیسی آفریده شد و بتمثل جبرئیل بشر سوی نزد مریم استاده شده از کرده است
مریم منی حار بقوة عاقده و از کلیه چپ مریم نطفه منی بارد متضمن قوة منعقده آفریده و بقیل قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما ذکیا تخیل
مریم بحقیقة اجتماع مرد و زن متوجه شده بمحض دمیدن جبرائیل از هر دو کرده دو نوع منی نازل شده در رحم مریم عیسی منعقد گردیده متولد شد و اما جواب
اطلاق ذریه آدم و انسان بر عیسی متولد او از رحم مادر خود باین جهت میشود و اگر منی از مریم متولد نمیشد البته بر عیسی ذریه آدم ابوالبشر در آن وقت اطلاق نمیشد
و اشکال بمثال هذا باطل کردید بجهد الله المتعال حجة سابعة اگر ذریه را کامل الاجساد بعد احیا اخراج کرده و بعد آن احیاء انها را اعاده در بدن آدم کرده یا
بعد اماتة اموات انها را اعاده و داخل بدن آدم کرده بهر حال بدن آدم مقبرة اینها میگردد و معهذا در این دار دنیا باز ایشان را مرة ثانیه ایجاد کرده اند
ایشان میکنند و اینحال بدیهی و مشهود هر کس است پس برای اینها متعدد ایجاد و اماتة در دنیا و در قبور و در قیامة حاصل میشود و احییتنا اثنتین و امتنا اثنتین و
دفعه مقبره است پس برای اینها معاد بدنیا معاد آخرة بوده باشد و با اینها و اینجا جزاء و سزا جنت و نار تا حال حاصل نشده لهذا این واجب البطلان است حجة
ثامنة آن ذریه در عالم ذر یا کامل العقول والافهام والمقدار بودند یا کامل نبودند اول که کامل بودند و معرفة را باستدلال یا بعلم ضروری حاصل کرده
بودند پس از آن وقت معرفة اینها الی هذه الحیوة الدنیا آیا بالسویة بغیر حاجة تجدید اعلام و تعلیم میباشند یا محتاج باعلام و تعلیم جدید الحال نباشند اول باطل
بالضرورة است زیرا که هیچ اثری از آن میثاق در این عالم از آن ذریه یافته نمیشود و ثانی الاحتیاج بتعلیم جدید بالضرورة اند که اثری از آن فی نفسه پس اخذ
آن میثاق لغو و محض باطل است و اگر این اعلام و تعلیم برای تذکیر آن میثاق میباشد پس بنا بر این تسلسل لازم میآید که قبل بر آن اخذ میثاق لانهایة برا
یاد آوری سابق بر آن بلا ترتب فایده بر آن واجب البطلان است اما اگر کامل العقول والافهام نبودند بل در آن وقت چون صبیان عقل و فهم و نطق نداشتند
بالجماد بودند پس بنا بر این توجه خطاب و تکلیف بغیر کامل الاتجوز میباشد پس بهمه وجوه اخذ میثاق غیر واقع ولا حصول میباشد حجة تاسعة خود این آیه مبطل
این دعوی اخذ میثاق بچند وجه صریح است منها باتفاق مفسرین من ظهورهم بدل بعض از کل از قول بنی آدم از این ثابت شد که مراد بعض ذریه است
نه کل ذریه آدم منها من ظهورهم صیغه جمع از ظهر بمعنی اصلاب است و اگر کلهم از آدم بر میآوردند پس لفظ من ظهر آدم مفرد میبود و بعدم ذکر ظهر آدم بالتوحید دعوی اخراج
کل ذریه از یک ظهر آدم باطل شد منها اضافة ظهور هم مضاف و مضاف الیه هر دو جمع اند پس این دلیل است که عصر بعصر امت بعد امت از اصلاب آباء الی
ارحام الامهات بطور عادیه بعنوان توالد و تناسل بر آورده نه خاص از یک ظهر آدم منها ذریتهم نیز مضاف بسوی جمع لفظ هم است اینهم مبطل دعوی اخذ
میثاق از کل بنی آدم است چه من ذریه بافراد نفر میبود منها انما اشرک اباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون این دلالت صریح
دارد که قبل از آن ذریه اباء مشرکین مبطلین اینها دا شتند و اینها عقب و اخلاف اینها در عصر دیگر غیر عصر آباء خود بودند منها ولعلهم یرجعون نیز دلیل
قطعی صریحی هست تا که این اخلاف از شرک سابق اسلاف خود بر گردند و بالفعل از آن شرک و کفر رجوع الی توحید الله و بنیابة نمایند و قبل از آدم نه ذریه
و نه شرک و کفر بوده شرک و کفر یا بعد بعد از آدم از انسال بنی آدم بوجود و بظهور آمده تنبیه بثبوت این براهین و دلایل خود آیه اخذ میثاق از کل ذریه آدم
جسما و روحا باطل محض است و اصح الاقوی قول علم الهدی و زمخشری هست که این آیه خاص در بیان طایفه بنی آدم از مشرکین و کافرین است و اینها هم
خصوصا میباشند اشکال لاینحل هرگاه قول اول میثاق باطل باشد پس این صحاح و حسان اخبار بطرق امامیه و دیگر فرق اسلامیه که بکثرة وارد
اند اگر تواتر لفظی بالاسانید اطلاق نشود لکن در تواتر معنوی نزد اجتماع رواة آن شکی نیست پس ترک این کثرة صحاح احادیث چگونه جایز باشد

بیان قانون کلی در رفع تعارض ما بین برهان و قرآن

جواب بدانکه بمنطوق قرآن و اجماع اهل اسلام قانون کلی مقرر گردیده که بطوریکه مذکور در کتاب الله فیه آیات محکمات و آخر متشابهات صریح است همچنین در احادیث هم
محکم و متشابه میباشد و نیز در مرویه متفق علیه الامة وارد است قال علیه السلام قد کثرت علی الکذابون فما یروی لکم منی فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فخذوه و اعملوا
و ما خالفه فاترکوه واضربوه الجدار و باینحدیث قانون کلی مقرر گردید هر حدیثیکه بشما برسد اورا بکتاب الله عارض سازید پس آنچه مطابق کتاب الله باشد
اورا عمل کردن واجب است و آنچه منافی و معارض کتاب الله باشد او متروک العمل میباشد و اگر قرآن منافی برهان باشد در آن وقت هم تطبیق و توفیق قرآن
ببرهان لازم و واجب است و اگر تاویل مطابق قرآن امکان نباشد پس تصدیق قرآن و تحویل تاویل آن الی الله و الی الراسخین فی العلم من المعصومین
واجب است قانون کلی از متکلمین و اصولیین اسلام اینجا نقل میکنیم منهم آنچه در کتاب نهایة المرام و ارشاد الطالبین آیة الله فی
العالمین و در شرح فصول الاصول محقق طوسی شیخنا المقداد فرموده است و اعلم ان الدلیل العقلی و النقلی اذا تعارضا فاما یعمل بهما
وهو جمع بین المتناقضین او لا یعمل بهما وهو رفع النقیضین او یعمل باحدهما و یطرح الاخر فلا جایز ان یعمل بالنقل و یطرح العقل لاستلزامه باطراح
النقل لان النقل فرع من العقل و لانه ما لم یثبت صدق المنقول عنه عقلا لم یکن طریق الی تصدیقه و حیث قد طرح اصله لزم اطراحه بطریق اولی
فبقی ان یعمل العقلی و یأول النقلی اذا امکن کما هو رای اکثر المتکلمین او تفویض علمها الی الله تعالی کما رای اکثر السلف و ح یجب تاویل الآیات المتشابهات
المذکورة فی القرآن علی وجه لا ینافی الادلة العقلیة عند الامکان و الا یجب التصدیق بها بغیر العمل حاصل آنکه دلیل عقلی و نقلی وقتیکه باهم تعارض یکدیگر
باشند یا بهر دو عمل کرده شود پس اینجا جمع نقیضین لازم میاید یا ترک عمل بهر دو کرده میشود اینهم ارتفاع نقیضین هر دو صورة ممتنع اند یا عمل بیکی و ترک
دیگران کرده شود این مسلم اما ترک معقول و عمل منقول جایز نیست چه عمل بنقل و ترک عقل مستلزم طرح نقل است زیرا که عقل اصل و نقل فرع اوست
پس بترک اصل ترک فرع او لازم میباشد و بجهة آنکه تا وقتی که ثبوت صدق منقول عقلا حاصل نشود طریقی اصلا بتصدیق نقل نمیباشد و هرجا که طرح و ترک اصل شده
میشود طرح فرع بطریق اولی لازم میباشد پس بنابراین قانون کلی باقی ماند و آن واجب العمل است و التحصیل خاص دلیل عقلی بسبب اصلیت او و دلیل نقلی نزد
منافات و تعارض او بعقلی واجب التاویل موافق و مطابق مع الامکان میباشد چنانچه همین رای اکثر متکلمین است یا تفویض تاویل علم او بسوی معصوم کرده شود
چنانچه رای اکثر سلف است و در اینوقت تاویل آیات منافیه مطابق برهان و بدلائل عقلیه مع الامکان کرده تا منافات و معارضات از بین آن هر دو زایل شود
تنبیه هرگاه این قانون کلی مقرر گردید پس جواب اشکال آنکه برهان و خود قرآن نافی این احادیث میثاق که مطابق اصحاب قول اول صحیح و ثابت
است پس عمل و اعتقاد ببرهان و بقرآن لازم و واجب و عدم التفات بچنین اخبار احاد بالذات و باخبار میثاق و اخبار طینت لازم است و بفرض تصحیح
انها افاده ظن میکند و برهان و قرآن موجب علم الیقین است لهذا عقلا و شرعا اخذ مظنون و ترک معلوم جایز نیست و اخبار میثاق و اخبار طینت متروک
غیر معمول تاویل آنها تفویض الی الله و الی الراسخین المعصومین و سکوت در چنین مقامات محل نجات میباشد و قول علم الهدی و زمخشری مطابقة و ارد و ثم الله
اعلم بمراد کلامه و تاویل این اخبار اگر میثاق دیگر غیر این عالم جسمانی در عالم عقلی و مثالی چنانچه صاحب التفسیر کرده در ان ترک اخبار بالکلیة لازم نمیاید ثم الله اعلم
و درانجا اجوبه و اشکالات عدیده بود نه بطوالت بحث تطویل نکرده شد بحث ثانی تفسیر او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم
این عطف بان تقولوا است و دو توجیه در این اند احدهما بر قرائت غیاب او یقولوا یعنی الذریة فی الدنیا للانبیاء و یوم القیمة بجای خذ هذا المیثاق
انما اشرک اباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم یعنی ذریة الاحقین در دنیا بجواب انبیا و در یوم القیمة بجواب سوال ملائکه بعد اقرار المیثاق میگویند که جز این نیست شرک
پدران ما قبل از ما کرده بودند و ما ذریة ایشان بودیم نشو و نما با آبا مشرکین خود کردیم بتقلید و پیروی انها ما هم مشرک شدیم ثانیهما بر قرائت بخطاب و بقول آخر او
یقولوا او تقولوا یوم القیمة انما اشرک اباؤنا من قبل فنشونا علی شرکهم و کفرهم احتجاجا بالتقلید و تعذرا کفرهم الخ یعنی یا میگویند در قیمة که پدران ما پیش
از ما شرک آورده مشرک مردند و ما هم بر شرک و کفر ایشان بسبب اقتفای ایشان نشو و نما کردیم لهذا مشرک شدیم و این مقال انها بطور احتجاج و اعتذار خود در تشریک میباشد
و وجه ثالث بر قول آخر قال الله هم حملوا علی ان المراد منه تقریر نصب الدلائل فقالوا معنی الآیة انا نصبنا هذه الدلائل و اظهرناها للعقول و اقررناها
لکم علی السنة الرسل کراهة ان تقولوا او لئلا تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او کراهة ان تقولوا انما اشرکنا تقلیدا باباءنا الاسلاف
لان نصب الادلة علی التوحید قایم معهم فلا عذر لهم فی الاعراض عنه و الاقبال علی التقلید و الاقتداء بالاباء فی الشرک یعنی قایلین بقول
آخر میگویند که مراد ازین آیه مجرد نصب دلایل بیان حجج بالسنة انبیاء میباشد پس خلاصه چنین که با نصب دلایل و اظهار آن بر وجود و توحید خود برای عقول شما و

تقریر اولیه شما نیز بر السنه انبیا تاکید بآن کردیم تا نگوئید شما بقیامة که ما ازین بیخبر بودیم یا نگر اینکه بگوئید که ما بتقلید آبا پیشینیان خود بهتریم بالتقیم صرف بنصب اوّلیه بر توحید و وجود و شمول معیت ایشان قایم و ثابت بودند و بوجود دلایل اعراض از دلیل و عمل بتقلید غیر معقول و عذر غیر مقبول است **بحث ثالث عشر** افتهلکنا بما فعل المبطلون این منتم حکایة مقال کفار اهل میثاق است که آیا پس هلاک میسازی ما را العذاب نار الیم ابدی بسبب آنچه بعمل آوردند بطالین مبطلین کفار و تکبیر اسلاف ما این من باب اعذار مشرکین درباره شرک خود بروز قیامة پیش میکنند **و** عالم الغیوب در دنیا قطع اعذار ایشان باخذ میثاق و انزال کتب و نصب براهین و دلایل بر اثبات توحید و تاکید آن بارسال رسل کرده پس از اتمام حجة عذر اصلا بکار نمیاید بحال قال لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل **وقال** فلله الحجة البالغة چه جای مقال عذر برای ایشان گذاشته **صاحب اللباب** وغیره گفتند که این یاس کلی داد مشرکین را که هیچ عذری از ایشان بروز قیامت ابدا قبول نخواهد شد چه اتمام حجة با ایشان قبل بر تکلیف ایمان و توحید کرده بود **بحث رابع عشر** وکذلک نفصل الآیات ولعلهم یرجعون یعنی بطوریکه پیشینیان آیات و علامات قاطعه بر وجود و توحید ذات و صفات بالتفصیل یعنی جدا جدا هر یکی را از دلایل و آیات ما بالیقین بتوعیان مشرکین فرستادیم همچنین بر لاحقین هر طبقه خصوصا باین هنجار اخلاف مشرکین فرستادیم تا ایشان هم از تقلید بشرک و کفر تو به نمایند و از آن بر گردند بسوی دین حق و صدق **و** غرض در تفصیل دلایل و تعدید و تکثیر آیات اینست که تدبر و تامل در آنها نمایند بندگان من پس رجوع کنند بسوی حق و ایمان و اعراض نمایند از باطل شرک و کفر و رستگار آیند در دنیا و آخرة میشوند **سوال** مراد از تفصیل آیات چیست **جواب** مراد از تفصیل تبیین دلایل و حجج جدا جدا بر اثبات حق و بطلان خلاف آن میباشد **شیخنا الطبرسی** فرموده در تفسیر این معناه انا کما بینا هذه الآیات کذلک نفصلها للعباد و نبینها لهم **و** تفصیل الآیات تمییزها بما یتمکن من الاستدلال بکل واحدة منها لیرجعوا بالتامل والتعقل فیها من الباطل الی الحق الثابت یعنی بدرستی و بتحقیق چنانچه بیان این آیات با ایشان کردیم همچنین بالتفصیل یعنی فصل فصل جدا جدا بیان میکنیم بامر بندگان آینده گان را **و** تفصیل عبارة آن تمییز آیات است یعنی یکی را از دیگر متباین و جدا با ایشان مقرر کردیم و نصب نمودیم تا در هر یکی از آفاقی و از نفسی و اشیا موجوده مخلوقه نظر و فکر و تعقل و تامل کرده حق ثابت از کفر باطل دریابند **و** به تمیز و تدبر در آن هر یکی از متمکن و مقتدر بر استدلال گردیده ترک باطل و رجوع الی الحق الصادق الثابت نمایند **سوال** واو در ولعلهم یرجعون چرا آورده در عطفی و معنی چه دارد **جواب** نزد بعضی آن واو زایده است **تنبیه** در آیه دلالة بر چند چیز است **احدها** افعال و عقاید و اعمال بندگان مخلوق الهی نیست چه اگر مخلوق الهی میبود هر آینه عذر شایسته از ایشان بود **و** البته ایشان عذر خود را بما اشرک آباؤنا الی قوله افتهلکنا بما فعل المبطلون اسناد شرک الی آبائهم المبطلین میکردند **ثانیها** تقلید در اصول آبا و ارباب نیز حرام مطلق در اصول دین قطعا **و** نیز در فروع آن مطلقا منهی عنه باطل محض است **ثالثها** تامل و تدبر و تعقل در ادله و آیات و حجج بر هر کس واجب و فرض عین است تا از آن از هلاکت عظیمة بر آمده مستحق دایمه قایمه فایز شوند فهم الله اعلم

قوله تعالی

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ
وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ۝ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ تمه این آیات ربع

یعنی و یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخنان بر آنها یعنی بر یهود خبر آنکس که وا دیم او را آیات خود را یا علم آیات کتب منزله خود را و اسم او در تفسیرش میآید پس بجهة کفر بیرون آمد
از آن آیات چنان بیرون آمدن مار از پوست بالای خود پس بپیوست او را شیطان و تعاقب و تتبع او کرد و ابلیس لبیس و بود باشد او از گمراهان و اغوا کنندگان
و اگر میخواستیم ما هر آئینه بر میداشتیم او را بسبب آن آیات صحف یا بکلماتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم الهی و لکن او بواسطه دنائت همت و خباثت باطن خود میل کرد بسوی زمین
یعنی بحضیض رذالت و پیروی کرد آرزوی خود را پس مثال صفت او در خست و دنائت طبعی او چون صفت و خصلت سگ است بل اخص الاحوال و اسوء الخصال
از و میباشد اگر حمله میکنی بر او و برانی او را زبان از دهان خود بیرون میآرد و یا اگر بگذاری او را و نرانی باز هم زبان از دهن خود بر میآرد و میآویزد یعنی راندن سگ و زدنش
او را حال او یکسان است در هر حال خصلت و صفت خود را ترک نمیکند این مثل که گفته شد مثل گروهیست که از روی جحود و استکبار دروغ شمردند علامات و آیات ما را که
قرآنست یعنی این گروه مکذب قرآن مشرکین قریش اند پس سخوان بر ایشان این خبرها و قصها را تا شاید ایشان فکر و نظر نمایند و عبرت بگیرند بد مثال است مثال آنکه
تکذیب کردند آیات ما را که قرآن میباشد بعد اقامت حجة بر ایشان و بر نفسهای خود بودند ایشان ستم و تعدی و ظلم میکردند یعنی بودند ایشان ظلم و ستم کنندگان
نفسهای خود را و علی انفسهم مفعول مقدم میباشد بر یظلمون هر کس را که راه می نماید خدای بلطف و کرم خود پس او هدایت یافته است و هر کس را که گمراه میسازد بحکم
عدل خود پس آنگروه گمراهان همان زیان کاران اند در دنیا و عقبی الی الابد و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خبر و نبا بیک معنی آگاهی اند
اما فرق آنکه جایز است که اخبار متضمن صدق و کذب میباشد بخلاف نبا که او کذب آمیز نمیباشد **در جمع** فرمود النباء الخبر عن الامر العظیم و منه
اشتقاق النبوة و بناه الله جعله نبیا یعنی نبا بمعنی خبر از امر عظیم میباشد و از همین جا اشتقاق نبوة است و بناه الله یعنی گردانید او را پیغمبر باشد **پس**
لفظ بنی صفت مخصوصه برای شخص مخصوص کامل الذات و الصفات بری از انواع قبایح عقلی و سمعی من البدایة الی النهایة بالسویة میباشد **پس** بکمال
اهلیة و قابلیة جمیع کمالات مستحق حصول غایة درجه رفیعه از عالم امکانیه میگردد **یا** لفظ نبی از مهموز اللام است یا از ناقص یائی که بنا بر آن معنی نبی طریق واضح
موصل غیر الی الله میباشد در اهل اشتقاق سه قول دارند **اول** مختار اکثر از نبا بالهمزه بمعنی خبر است **پس** نبی بنا بر این بمعنی منبا و مخبر من الله الی الخلق
میباشد **و نزد بعضی** ماخوذ از نبوة بتقدیم نون و بفتح بمعنی رفعت و علو مرتبه است **و** بنا بر آن معنی نبی رفیع المراتب عند الله از کل معاصرین بحصول درجه
نبوة می باشد خواه مبلغ الی الغیر باشد خواه نباشد **و نزد بعضی** که ناقص یائی است **پس** بنا بر آن نبی طریق واضح در میان خلق و خالق و موصل
ایشان الی الله بآن راه میباشد **در کلیات** گفته و الحق انه مهموز اللام من النباء و هو خبر ذو فایدة عظیمة یحصل به علم او غلبة ظن و حقه ان
یتعری عن الکذب و الفتیه **راغب اصفهانی** گفته و لا یقال للخبر فی الاصل نباء حتی یتضمن هذه الاشیاء الثلثة **و اشعری** گفته الانبیاء هم
النفوس الکاملة التامة بجمیع الوجوه ذو برکة تسری فی ابدانهم و قوتهم فیحصل لها شیء من البقاء فلا تنحل صورة ابدانهم و ان فارقهم ارواحهم
بل یبقی الی زمان انتشام النشاءة الاخری یعنی انبیاء نفوس کامله تامه بالذات بجمیع وجوه صاحب یمن و برکه مسری در ابدان و قوای ایشان میباشند **پس**
بسبب آن حاصل میشود مر ایشان را نوعی از بقا منحل و تحلیل نمیشود بصورة ظاهره ابدان ایشان هر چند ارواح از ابدان مفارقه نمایند تا نشئی و قایم شدن عالم و
زمان آخرت **ثم قال** و کرامة النبوة **اما** تفضل من الله تعالی علی من یشاء و کل البشر فی ذلک للقابلیة فی الاصالة سواء **و اما** افاضة حق علی المستعدین
لها بالمواظبة علی الطاعة و التحلی بالاخلاص **و** الفرق بینهم بالتفضیل و البعثة بالشریعة غیر منتهی عنه و انما الفرق بالتصدیق **سوال**
اهلیة و قابلیة نبوة و خلافت الهیه **آیا** هر بشر از مرد و زن بالذات دارد **یا** بعض مخصوص دون الکل **جواب** درینهم دو قول اند **اول** منصب نبوة و خلافة
الهیه عهدی معهودی الهی برای مخصوص خواص اکمل عبید بندگی میباشد **و** مصرح آیاتی جاعل فی الارض خلیفة **و** انی جاعلک للناس اماما **و** ان الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین **پس** هر صفی قابل اصطفاء للنبوة و الخلافة هر کس نمیباشد **ثانیهما** غیر ضعیف است **اما**
آنکه در نبوة انها از مردان خلاف در انها است چنانچه در **کلیات** تصریح آنها کرده **اما از رجال** پس مختلف فیه بیست و سه زیاده اند کما قال و المختلف
فی نبوتهم نیف و عشرون لقمان **و** ذو القرنین **و** الخضر **و** ذو الکفل **و** سام **و** طالوت **و** عزیر **و** تبع **و** کالب **و** خالد بن سنان **و** حنظلة بن صفوان **و**
الاسباط و هم احد عشر **اما در نبوة زنان** نیز دو قول اند **نووی در شرح** مسلم گفته مشهور عدم نبوة زنان و قایلش احد مجهول غیر ثابت است
و در کلیات گفته قایلش ابو الحسن اشعری است قول واحد بنبوة خرق اجماع است چنانکه **کما قال** و اما حواء و مریم و ام موسی و ساره و هاجر
و آسیه و لم یشتهر عن حجة بل ذلک القول یعنی بنبوة النسوان غیر ابی الحسن الاشعری فانه روی انه قال بنبوة امرئة و الواحد لا یخرق الاجماع علی انه

لا ينبغي امرئته بدليل قوله تعـ وما ارسلنا من قبلك الا رجالا فجعل هذه الآية مستند لهذا الاجماع فما هو المجمع عليه **بحث ثاني** تلى يتلو تلوا فهو تال يعني

خواندن ودر پی کسی رفتن **و** از اینجاست والشمس وضحها والقمر اذا تلها چه در پی ودنبال همراه میرود وتلاوة وقرائة هردو بیک معنی اند کما قال في المصباح **بحث**

ثالث واتل عليهم نبأ الذي اتيناه اياتنا **و** خطاب اتل بخاتم الانبياء است که وبخوان تو یا محمد قصه آخری برایشان یعنی بر یهود **یا** بر قریش **یا** بهردو وخبر آنکس که

دادیم باو را علامات ونشانهای ربوبیت والهیت خود را **و** در منزول فیه ومتلو علیه چند قول اند **قول اقل** منزول ومتلو علیه یهود اند **و** در اسم او عینا باختلاف

اخبار نیز اقوال مختلف اند نزد **اکثر** مفسرین **و** اهل سیر واهل حدیث هو بلعام **بن** باعوراء **بن** باعر بن ابد **بن** مارث **بن** لوط **و** کان من الکنعانیین

من مدينة **بلقاء** وسميت بها بلقاء لان ملكها رجل يقال له بالق بن صافوراء **واما قصه بلعام** على ذكره ابن عباس **و** ابن اسحاق **و** السدی

و الكلبي **و** جماعة من المفسرين حاصله ان موسى لما قصد حرب الجبارين ونزل ارض بني كنعان من ارض الشام اتى قوم بلعام الى بلعام وكان عنده اسم الله

الاعظم فقالوا له ان موسى رجل حديد ومعه جنود كثيرة وانه قد جاء ليخرجنا من بلادنا ويقتلنا ويحلها بني اسرائيل وانا قومك وبنو عمك وجيرانك

وليس لنا منزل وانت رجل مجاب الدعوة فادع الله على موسى وقومه ان يردهم عنا فلم يجبهم بلعام فلما اصروا مرات وكرات اجيب دعائه فوقع موسى

بدعاء مع قومه في وادي التيه فقال موسى يا رب باي وقعت في التيه قال بدعاء بلعام فقال كما سمعت دعائه على فاسمع دعائي عليه فدعى موسى عليه

فنزع الله عنه الاسم والايمان فانسلخ منها خلاصه آنکه این آیه نازل در بلعام بن باعورا از قوم کنعانیان است باشنده شهر **بلقاء** بود **و** وجه تسمیه

بلد ببلقا براین آن بود که بانی آن ومالک وسلطان آن ملک شخصی نامش **بالق** بن صافورا بود **و اما قصه بلعام** بنابر تحریر جماعتی چون امام السیر

محمد بن اسحاق **و** سدی **و** کلبی **و** غیرهم نیز از ابن عباس نقل کردند حاصلش آنکه هرگاه کلیم الله با قوم کل بنی اسرائیل ولشکر کثیر باراده جنگ جبارین کنعانیین

بارض کنعان رسید **و قوم بلعام** نزد بلعام بالحاح اتم واصرار اتم کردند که تو از بنی عم ما مجاب الدعوتی موسی اراده قتل عام واخراج ما از این ارض واسکان وادخال

قوم خود در این بلد وملک دارد تو برفع او وقوم او از این ملک بکن **و** بلعام در اوایل انکار کرد **و** آخر باصرار وکرات الحاح انها دعا بر موسی وقومش کرد تا موسی بدعاء

بلعام در وادی **التیه** حیران تا چهل سال افتاد وموسی هم در همان وادی ودر آن وادی تیه دفن کرده بد **پس** موسی عرض کرد خدایا بچه گناه وسبب مرا در وادی

تیه حیران کردی **خالق** فرمود بدعای بلعام **و** موسی عرض کرد که دعا را هم برا وقبول کن آن از بلعام دین وایمان واسم اعظم خود را بر آر خالق اسم وایمان

از بلعام برآورده مرتد مرد انتهی اجمالا **در مجمع** از ابن عباس **و** ابن مسعود نقل کرده وکان رجلا على دين موسى وكان في المدينة التي قصدها وكانوا كفارا او

كان عنده اسم الله الاعظم اذا دعى الله تعـ اجابه ودر این خبر آن رجل مجهول الاسم نقل شده **و بقول دیگر** نقل فرموده هو بلعم بن باعوراء من بني هاب

بن لوط **و** همین منقول از ابو حمزه ثمالی است **در در منثور** از مالک بن دینار نقل کرده انه قال هو بلعام بن باعوراء بعثه كليم الله الى ملك مدين يدعوهم

الى الله وكان مجاب الدعوة وكان من علماء بني اسرائيل فكان موسى يقدمه في الشدائد فاقطعه وارضاه فترك دين موسى وتبع دينه فانزل الله هذه

الاية في امرائه **و** همین ابو منذر **و** ابو حاتم از وی نیز نقل کرده انه ان مسلح الايمان بلعم بن باعوراء است که او را موسی کلیم الله بسوی اهل ملک **مدین** برای

دعوة الى الله فرستاده بود واو مجاب الدعوة هم از اعلام علماء بنی اسرائیل بود **و** او را موسی همیشه تقدیم وارسال بشدائد ومصعوبات میکرد وهمه آنرا قطع میکرد **و**

موسی را راضی میساخت پس آخر ترک دین وکتاب موسی کرده متابعة بدین مخترع خود رفتار کرد یعنی مبدع ومخترع کرد دین باطل را بر همان آن مرتد مرد پس این آیه

واتل عليهم در احوال رده وکفریه او نازل شد **در در منثور** از ابن جریر **و** ابن ابی حاتم از ابن عباس نیز نقل کردند قال هو رجل يدعى بلعم من اهل اليمن

اياته الله فتركها یعنی آن بلعم از مردم یمن بوده اینکه خدا باو عطا کرده پس آنرا ترک کرده **و بقول** هو رجل من بني اسرائيل يقال له بلعم بن ب... حاصل آن هردو

بلعم پسر ابر بوده **و** هم جماعتی از ایشان القریابی **و** ابن مردویه **و** عبد الرزاق **و** عبد بن حمید **و** النسائی **و** ابن جریر **و** ابن المنذر **و** ابن ابی حاتم **و** ابو الشیخ

و الطبرانی عن عبد الله مسعود **در لباب التنزیل** گفته اختلفوا فيه **فقال** ابن عباس هو بلعم بن باعوراء **و قال** ابن مسعود هو بلعم بن ابر **و قال**

عطية العوفي انه كان من بني اسرائيل **و قيل** هو من الكنعانيين من بلد الجبارين **و قال** مقاتل هو من مدينة البلقاء **و قيل** من اهل اليمن **و قيل**

من اهل مدين **اقول** مع هذا الاختلاف از خلاف یهود نزد اکثر ایشان در عصر موسی **و** بقول بعض یعنی بعد عصر موسی **قول ثاني** از بعضی خاصه وعامه مثل سیوطی در

در منثور و خازن در **لباب** **و** در **مجمع** فرموده قال مجاهد هو نبي في بني اسرائيل يعني بلعم اوتي له النبوة فرشاه قومه على ان يدعو عليهم يعني على

موسى ففعل وقعوا بسبب عائه في التيه يعني منقول از مجاهد که آن شخص منسلخ الایمان والنبوة پیغمبرے از انبیاء بنی اسرائیل نامش بلعم بود بجهت اختیار شوة از قوم خود

قصه بلعم بن باعوراء

نفرین بر کلیم موسی مع القوم در وادی افتادند و خدا بجهة نفرین موسے بر بلعم ایمان و نبوة از بلعم بر آورده کافر مطلق گردانید و درا اشکال از دو قول اول و ثانی ثابت شد که آن بلعم یا ولی از اولیاء الله یا نبی از انبیاء الله یا نبیرا ئید و حالة بوده پس چگونه اولا اجابت نفرین او بر نبی کلیم الله کرد تا او را خدا از اعظم جهاد کفار فی سبیل الله برگردانیده در وادی تیه او را حیران ساخته پس ثانیا نفرین موسے از این بلعم ولایة و نبوة و ایمان ربوده کافر کرد اند و حصول ولایة و نبوة مشروط بکمال علم و معارف و عصمة بالاتفاق میباشد چگونه جایز باشد که ولی صفی و نبی معصوم علیمی کار اجهل الناس کند که بر انبیاء او لوالعزم نفرین نماید ثالثا آنکه خواه ولی و نبی بوده یا وصی و ولی و نبی نبوده چگونه عقل عاقلی تجویز نماید که عالم الغیوب والقلوب تعالی بر سفیر کبیر خود مع لکهای مومنین بنی اسرائیل اجابة نفرین او بلا حق نماید و اراده نفرین و بعد آن دعاء نفرین او بر انبیاء و رسل فی الواقع کفر باشد چه بمحض اراده آن او مرتد کافر میگردد چگونه خالق علیم حکیم دعاء نفرین آن کافر قبول بر نبی اولوالعزم کند جواب فی الواقع این هر دو مقال خلاف قانون اسلام منافی برهان معارض قرآن است هذا قول محققین و جمهور متکلمین از صحة این هر دو مقال منکر اند چنانچه در مجمع البیان فرموده و هذا لا یجوز لان الانبیاء منزهون عن ذلك فانهم حجج الله علی خلقه و اصفیاءه عن لسمته یعنی تجویز نبی بودن این منسلخ النبوة غیر جایز و محال است زیرا که انبیاء معصوم و مبرا و منزه از چنین احوال و افعال از بدایة الی نهایة اعمارهم در هر حال میباشند چه ایشان حجتهای اله بر خلق و اصفیاء برگزیده اهل ارضین اجمعین اند و صدور چنین امور مقالات از انبیاء معصومین و خلفاء مطهرین ممتنع و محال میباشد و همین مذکوره مقال شرف السیادة علم الهدی است و امام فخر الدین رازی و تبعه او اشاعره سنیان نیز همین است فان قال قایل فهل یصح ان یقال ان المذکور فی هذه الآیة کان نبیا ثم صار کافرا قلنا هذا بعید لانه تعالی قال الله اعلم حیث یجعل رسالته و ذلك یدل علی انه لا یشرف عبدا من عبیده برسالته الا اذا علم حاله فکیف یلیق به الکفر و سلب النبوة حاصل آنکه اگر قایلی بگوید که آیا استحالة مذکوره در ذیل این آیه صحیح است که او با این حال بعد حصول نبوة در او کافر و مسلوب النبوة گردیده جوابش میگوئیم این بعید و ممتنع است زیرا که او تعالی فرمود که خدا داناتر است بجائیکه رسالة خود را بگذارد و بسپارد پس این دلالة دارد که احدی از بندگان شرف یاب برسالة و خلافة الهی نمیشود مگر آنکه البته قابلیة محل رسالة و خلافة قبل از اعطاء رسالة از بدایة الی النهایة عالم الغیوب القلوب تعالی اعلم باو میباشد پس چگونه ممکن باشد صدور کفر و ردة از پیغمبر معصوم و از وصی مطهر پیغمبر و سلب نبوة و خلافة او بسبب وقوع کفر از و شود اما جواب اجابة نفرین غیر نبی بلعام نام بر موسی کلیم و نفرین کلیم الله بر بلعام در طلب کفر و سلب ایمان او بر خدا و موسے غیر معقول و لا صحیح منقول لا یجوز مصطفا است و صاحب اللباب آنچه جواب این سوال درینجا گفته او معقول و مقبول بحسب قواعد اسلام است فان قلت هذه القصة ذکرها جماعة من المفسرین والمحدثین و فیها ان موسی دعی علی بلعام بان ینزع عنه الاسم الاعظم و الایمان فکیف یجوز لکلیم الله ملك منع علو منصبه فی النبوة علی ان یدعو علی انسان بالکفر بعد الایمان و رضی له بذلك و کیف یجیب الله دعائهما علی صاحبیهما یعنی حاصل آنکه اگر تو گوئی که جماعتی از مفسرین و محدثین قصة نفرین بلعام و موسی بر یکدیگر نقل کرده اند و خدا چگونه اجابت نفرین هر دو بر یکدیگر انها کرده خصوصا از موسی چگونه جایز باشد طلب نزع اسم اعظم و ایمان از بلعام مع علو منصب نبوة موسی و بکفر او راضی شد جواب خازن بغدادی اینست قلت و الجواب عنه من وجوه احدها منع صحة هذه القصة لانها من الاسرائیلیات فلا یلتفت الی ما یسطره اهل الاخبار اذا خالف الاصول جواب اول این قصه ممنوع الصحة والاعتقاد بان میباشد و پر از قصص اسرائیلیان است پس التفات بسوی مسطور و منقول اهل سیر و تواریخ اهل کتابین و بسوی ضعاف اخبار اخباریان حاصل کرده نشود و قتیکه منقول مخالف قواعد اصول اسلام باشد و ر اینجا در مثال اینها چه اخبار ثابت آنچه بحسب اسناد مسلسل از طیبین میباشد و نظیفه اینها ضبط و ثبت مسموع است خواه الفاظ آن مطابق بقواعد متقنة مقرره اسلام باشد خواه نباشد چه اکثر مردم رواة از یهودیة و نصرانیت اسلام آورده نقل هم از ایشان کرده است الوجه الثانی ان سبب وقوع بنی اسرائیل فی التیه هو عبادتهم العجل و قولهم لموسی اجعل لنا الها فکان ذلك هو سبب وقوعهم فی التیه لا دعاء بلعام علیهم یعنی وجه ثانی وقوع بنی اسرائیل در وادی تیه بسبب گاو ساله پرستی بنی اسرائیل شد یا بقول ایشان بموسے که برای ما الهی مقرر کردان چنانچه برای اهل اصنام اصنام عدیده معبود میباشند در تیه افتادند الوجه الثالث علی تقدیر صحة هذه القصة و ان موسی دعی علی بلعام الا بعد ان ثبت عنده ان بلعام کفر و ارتد عن الایمان بل عاند علی موسی و ارادهم الجبوة الدنیا فدعی علیه مقابلة لما عانده علیه والله سبحانه اعلم بحقیقة ذلك کله و المقصود من ذلك تنزیه منصب النبوة عما ینقله اصحاب الاخبار فی کتبهم من غیر نظر فیه و لا بحث عن معناه انتهی کلامه یعنی وجه ثالث جواب بر تقدیر تسلیم صحة این قصة آنکه موسی نفرین بر بلعام نکرده

جواب اشکال نسبت بعصمت نبی معصوم … جواب صاحب لباب … در قصه نفرین بلعم و موسی بر یکدیگر

مگر بعد از نفرین او بر موسی و بسبب آن نفرین بلعام کافر و مرتد از اسلام شده بود و بسبب ایثار او حطام دنیا را پس موسی بمقابل نفرین او بحالت کفر او نفرین
بر او کرد و او تتمہ بحقیقت حال او اعلم بود و مقصود ازین تنزیه و تعلیه منصب نبوة است از آنچه اصحاب اخبار در مسانید خود بتغیر نظر و تامل و بلا تجسّس و تفحص جمع
و ثبت و ضبط و نقل کرده اند و عمل بر هر خبر انها کرده میشود هر چند صحیح الاسناد باشد و خبر که صحیح الاسناد مطعون و مقدوح الالفاظ و المتن و منافی برهان
معارض قرآن مخالف قواعد اسلام باشد جایز التمسک و العمل نیست بل و جب الترک است پس اشکال علی کل حال عاید میشود ثم الله اعلم **قول ثانی**

قد نزلت هذه الآیة فی امیة بن ابی الصلت الثقفی و کان قد قرء الکتب و علم ان الله مرسل رسولا فی ذلک الوقت و رجا ان یکون هو ذلک الرسول
فلما ارسل الله محمداً ص حسده ثم مات کافراً و لم یؤمن بالنبی و هو الذی قال النبی انه آمن شعره و کفر قلبه یعنی ان شعره کشعر المومنین و ذلک
انه یوحد الله فی شعره و یذکر فیه دلایل توحیده من خلق السموات و الارض و احوال الآخرة و الجنة حاصل آنکه این آیه در امیة بن ابی صلت
ثقفی نازل شده چه او علم کتب سلف داشت و دانسته بود که در این عصر او تعالی رسولی خواهد فرستاد و امید و گمان داشت که من آن رسول خواهم بود پس
وقتیکه خالق محمد را برسالة مبعوث کرد اینه بحسد کافر مرد و ایمان بآنحضرت نیاورد و او آن کسی است که پیغمبر ص او را بفاسق نامیده و درباره او فرموده که شعر
او شعر ایمان و قلبش کفر و انکار کرده یعنی شعرش متضمن توحید و خلق سماوات و ارض و احوال آخرة از جنت و نار میباشد **در معالم و لباب**
و در منثور زیاد کرده که امیة صاحب علم سلف و صاحب حکمة و موعظه حسنه بوده و وقت مراجعت از نزد بعض ملوک بر علی قتل بدر فسئل عمن قتلهم
فقیل له قتلهم فقال لو کان محمد رسولا ما قتل اقرباءه ثم فات امیة کافراً یعنی بر مقتولان بدر گذشت و از مردم پرسید قتل اینها کدام کس کرده در جوابش گفتند که
اگر محمد رسول بحق میبود البته اقربا و قوم خود را قتل نمیکرد پس امیه کافر از اسلام شده مرد **رواه** الخاصة منهم ابو حمزة الثمالی و صاحب المجمع و صاحب
روض الجنان عن عبد الله ابن عمر و عمرو بن العاص و سعید ابن المسیب و لیث بن سعد و زید بن اسلم و ابو روق و نقله الرازی و النیشاپوری
و صاحب المدارک و المعالم و الثعلبی و السیوطی و الخطیب و غیرهم من مفسری العامة عنهم **قول ثالث** در وجه نزول این آیه انها نزلت فی ابی
عامر بن النعمان بن صیفی الراهب المدنی الذی سماه النبی الفاسق و هو بانی مسجد الشقاق و الضرار فی المدینة لقطع طریق ضعفاء المومنین عن
الذهاب للصلوة فی مسجد القبا مع النبی ص و کان قد ترهب فی الجاهلیة و لبس المسوح فقدم المدینة فقال للنبی ص ما هذا الذی جئت به قال جئت بالحنیفیة
دین ابراهیم قال ابو عامر فانا علیها فقال ص لست و لکنک ادخلت فیها ما لیس منها فقال ابو عامر امات الله الکاذب منا طریداً وحیداً فخرج الی الشام و ارسل
الی المنافقین ان استعدوا القوة و الاسلحة ثم اتی الی قیصر و جاء بجند منه لیخرج النبی من المدینة فمات بالشام طریداً وحیداً و هذا قول سعید
بن المسیب **ایضاً** یعنی نزد طایفه از قدما مفسرین منهم سعید بن المسیب این آیه نازل در ابو عامر بن نعمان صیفی راهب مدنی که او را پیغمبر ص فاسق نام نهاده و
فرموده و همان بانی مبانی مسجد ضرار و شقاق در مدینه برای صد راه روندگان ضعفاء مومنین بسوی مسجد قبا برای ادای نماز مع النبی بود و او در جاهلیة
رهبانیة اختیار کرده و لباس رهبانی را پوشیده وارد مدینه شد پس نبی گفت اینچه چیز آوردی و پیغمبر گفت دین استوار ابراهیم خلیل آوردم و ابو عامر
گفت و من بران هستم پیغمبر ص روش فرمود که تو بر ملت خالص ابراهیم نیستی و تو ابزاد و داخل در آن کردی آنچه از آن نبود و ابو عامر گفت دروغگو را از
ما خدای بمیراند وحید و طرید پس ابو عامر باراده سفر شام از خانه برآمده منافقین را امر باستعداد قوة و آمادگی اسلحه برای جنگ با محمد کرد پس ابو عامر بسوی
سلطان روم قیصر نام رفت تا فوجی و لشکری از او گرفته بمدینه بیاید و پیغمبر را از مدینه اخراج سازد و در همین سفر براه شام طرید و وحید بدرک اسفل نار
رسید **در در منثور** از جمعی نقل کرده که نزد ابن عمر کسی این آیه را خواند فقال ابن تدرون من هو فقال الراوی قال بعضهم هو صیفی بن الراهب
و قال بعضهم هو بلعم رجل من بنی اسرائیل فقال ابن عمر لا فقالوا من هو قال هو امیة ابن ابی الصلت یعنی ابن عمر گفت که آیا میدانید این کیست
راوی نافع بن عاصم گفت که بعض مفسرین صحابه میگویند که او صیفی بن راهب است و بعضی میگویند که او بلعم مردی از بنی اسرائیل بود و عبد الله
عمر گفت هیچ یکی از اینها نیست و مردم گفتند پس او کیست ابن عمر گفت که او امیة بن ابی الصلت است **ایضاً** از شعبی در بیان آورده قال قال
ابن عباس هو رجل من بنی اسرائیل یقال له بلعم بن باعور و کانت تقول الانصار هو ابن الراهب بنی له مسجد الشقاق و کانت الثقیف تقول
هو امیة ابن ابی الصلت **قول** از نقل این دو عبد الله صحابی نیز خلاف ثابت شد که این مسلم نزد بعضی صحابه بلعم **نزد** بعضی صیفی راهب **نزد**
بعضی امیة ابن ابی الصلت است **اشکال** هرگاه در خود صحابه خلاف در بر سه قول در سه شخص باشد ترجیح احد الاقوال ترجیح بلا مرجح لازم میاید و آن باطل است

قول ثانی آنکه این آیه در امیة بن ابی الصلت نازل شده

قول علیحده در سبب نزول آیه بروایت علیهم نبأ الذی

جواب اگر هر سه قول صحیح شوند پس جمع این ممکن است که این آیه در حال هر سه شخص نازل شده چه این هر سه متحد الحال و متحد المآل گردیدند ایراد دیگر همین است که لفظ الذین می‌بود و حال آنکه در واتل علیهم نبأ الذی آتیناه لفظ الذی و ضمیر آتیناه مفرد است جواب جایز است که از الذی آتیناه بالافراد هر یکی از ثلثه یکی بعد دیگری مراد باشد اشکال عاید نمیشود قول رابع ثعلبی و بغوی نیز از ابن عباس نقل کردند که در باب یک مردی از بنی اسرائیل ساکن بلده بسوس بوده نازل شده قالا وفی روایة عن ابن عباس انها نزلت فی البسوس رجل من بنی اسرائیل وکان قد اعطی له ثلث دعوات مستجابات وکانت له امرأة منها ولد فقالت اجعل لی منها دعوة فقال لك منها واحدة فما ترید قالت ادع الله ان یجعلنی اجمل امرأة فی بنی اسرائیل فدعی لها فجعلت اجمل النساء فی بنی اسرائیل فلما علمت انه لیس فیهم مثلها رغبت عنه فغضب الزوج ودعی علیها فصارت کلبة نباحة فیها دعوتان فجاء بنوها وقالوا لیس لنا علی هذا قرار قد صارت امنا کلبة نباحة والناس یعیروننا بها فادع الله ان یردها الی الحال التی کانت علیها فدعی الله فعادت کما کانت فذهبت فیها الدعوات کلها انتهی یعنی ابن عباس گفت که این آیه در بسوس که مردی اسرائیلی نازل شده و او را سه دعوة مجابه داده شده بود و مر او را زوجه او گفت که برای من دعا کن که من اجمل زنان بنی اسرائیل گردم پس به دعا او وقتیکه حسین و جمیل گردید از شوهر خود بسوی مردم دیگر رغبت کرد پس بدفعة ثانیه بدعا او آن زن که ماده سگ گردید و بالتماس اولاد او پس بدعا دفعة ثالثه آن زن که ماده سگ گردیده بود باز عود بصورت آدمیه کرد پس هر سه دعوة او از آن مرد بر آمدند و بغوی اینجا گفت والقولان الاولان اظهر یعنی دو قول اول یعنی بلعم و امیه بن ابی الصلت اظهر است قول خامس در وجه نزول این آیه انها نزلت فی منافقی اهل الکتاب یعرفون کما یعرفون ابناءهم وهذا هو قول الحسن ابن کیسان یعنی این آیه در منافقین اهل کتاب نازل شده که ایشان می‌شناختند آنحضرت را چنانکه اولاد خود میشناختند و همین قول حسن بصری و ابن کیسان است قول سادس ان هذا مثل ضربه الله تعالی لمن عرض علیه الهدی فابی ان یقبله فنزلت هذه الایة تمثیلا فی ذلك عموما من السلف والخلف وهذا هو قول قتادة نقله البغوی والخازن وغیرهما یعنی او تعمیم این آیه را عام بطور ضرب المثل در اشخاص سلف و خلف نازل ساخته برای کسیکه بر او هدایت و ایمان عرض کرده شد و او انکار و اعراض از آن کرده و قبول ننموده پس این تمثیلا در اینها بطور عموم نازل شده و همین عمومیت صحیح است که از حضرت ابو جعفر الباقر مروی است که آنحضرت فرمود که اصل تمثیل این در بلعم است ضرب الله به مثلا لکل مؤثر هوی علی هدی الله من اهل القبلة یعنی از بلعم تمثیل این ضرب نموده مر مؤثر را که هوی و خواهش نفسانی بر هدایت اختیار کند از اهل این قبله قول سابع بغوی نقل کرده در روایة دیگری از ابن عباس انها نزلت فی رجل اوتی له کتابا فانسلخ ای خرج منها کما تنسلخ الحیة من جلدها یعنی این آیه در حق شخص نازل شده که با وعلم کتابی الهی داده شده پس بخلاف رفتار او از علم آن کتاب برآمد و خارج شد از عمل و حکم آن کتاب چون برآمدن مار از پوست خود و ترک کرد آن کتاب را چون ترک و القاء مار پوست ظاهری خود را و همین قول صاحب کشاف و تبعه او است هو عالم من علماء بنی اسرائیل اوتی له علم بعض کتب الله فانسلخ منها من الآیات بان کفر بها ونبذها وراء ظهوره یعنی این آیه در عالمی از علماء بنی اسرائیل وارد شده که با و علم بعض کتب الٰه داده شده بود و آیات آن از و برآمد باین معنی که کفر بآن کرد و آیات آن کتاب را پس پشت خود انداخت تذکر اضطراب ابن عباس در تعیین شخص منزول علی حسب ما نقله المفسرون والمحدثون مثبت در علم تفسیر در هیچ اینجا دیده نشده قول ثامن نزد ابو مسلم مراد ازین واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا هو فرعون اذ آتیناه الحجج الدالة علی صدق موسی فلم یقبلها یعنی مراد ازین فرعون لعین است که او را آیات والا و حجج قاهره بر صدق و حقیت موسی داده شده و آن لعین دید و دانسته ترک آن کرده میباشد اقول قول بعمومیت این آیه در جمیع آنانکه از اسلاف و اخلاف بخلاف آیات و احکام کتب الله الی القیمة گفتار و رفتار کنند شامل باشد هر چند واحد سبب نزول آن در ابتدا باشد چه خصوصیت سبب مانع از عمومیت شمول مع ثبوت مماثلة وصفی نباشد ثم الله اعلم بحث رابع در تعیین آیات نیز خلاف کرده اند نزد مجاهد مراد از آیات نبوة است این را جمهور مفسرین و محققین و متکلمین ممتنع دانستند والان بیان شد نزد ابو مسلم اصفهانی مراد خاص معاجز موسی بنی اند که بفرعون آمده و نمود او دیده و دانسته که این آیات خارق العادات معاجز رب موسی اند ولکن از انها بطمع مملکت و بخوف زوال آن انکار و ترک اجابه انها کرده نزد بعضی مراد عموم معجزات انبیاء اند که بر ثبوت صدق انها بعض بعض امم انها تصدیق انها نکردند نزد حسن مراد از این آیات ایمان و هدایة و دین حق است از آن مردم بعد تصدیق آن مرتد بانکار انها شدند و بقول جمعی مراد از آیات اسم اعظم الهی بلعم بن باعوراست که دعوات او هر وقت ببرکت آن مجاب الدعوة و آخر برده او آن اسم اعظم و اجابت دعوات از و منسلخ گردید نزد جمعی مراد آیات کتاب الله در سلف آیات توراة و در آخر آیات قرآن است پس بنفاق اصلی نزد اظهار ردة و کفر ترک آیات کتاب الله کردند و از دین حق بسوی کفر و شرک برآمدند اقول این قول قوی و انسب

اقوال مختلفه در شرح قول ... واتل علیهم نبأ الذی ۱۲

بلا اشکال بیباشد **سوال** اسم اعظم که مشهور در خواص و عوام است او کدام اسم **و** چرا او مخفی مبهم است **جواب** بدانکه نزد جمهور محققین و اساطین متکلمین خاصه علامه
است آن اسمی بیباشد که دلالت خاص کند بر عین مسمی بلا اعتبارات او صاف کند **و** آن اسم از نود و نه اسماء الهی خاص یک اسم مظهر **و** دیگر اسم مضمر بیباشد لا غیرهما **اما**
اسم مظهر که دال بر عین ذات تعم میکند آن اسم جلاله تم خاص یک کلمه **الله** است چه این اسم بغیر اعتبارات دلالة مخاص بر ذات واجبة قائمة بذاتها بلا علة ولا سبب لا
اعتماد بغیرها مجرد و منزه از ازالت قبایح جامعه جمیع صفات کمالیه جمالیه جلالیه مستحق الهیت بیباشد نه غیر این **اما** اسم مضمر پس و خاص لفظ **هو** است چه این هم بغیر
اعتبارات خارجه شیر بسوی عین ذات واجبه مجرده تعم بیباشد **و** دیگر جمیع اسماء اله اسماء حسنی تم بالاتفاق او صافی اند نعم الله اعلم **اما جواب** در خفاء وابهام
اسم اله الاعظم یحیی به الاموات چون خفاء لیلة القدر بیباشد **تا** اطلاع و علم بان فساد در خلق عالم و آدم ناشی نشود **و لهذا** بغیر معصومین انبیاء و خلفاء الله علم و
تعلیم اسم اعظم عینا جایز نیست **بحث خامس** انسلاخ باب انفعال بمعنی بر آمدن شی از چیزے ماخوذ از سلخ یسلخ سلخا بمعنے پوست باز کردن و بدن از جامه
یا جامه لباس از بدن بر آوردن **و** مسلوخ گوسفند پوست بر کنده شده **و** سلخ بر آمدن ایام از شهر و ماه **و** مسلخ مکان و مقام پوست بر آوردن حیوان **است در**
مصباح گفته سلخت الشاة سلخا **و** لا یقال البعیر سلخت جلده **و** یقال له کشطت جلده **و** سلخت الشهر سلخا و سلوخا صرت فی اخره فانسلخ ای مضی **و**
سلخ الشهر اخره **بحث سادس** غاوین صیغه جمع غاو اسم فاعل از غوی یغوی غیا بمعنے ضلالة و گمراهی و از حق بعید بل در باطل و نا امید است **در مصباح**
گفته غوی یغوی غیا انهمک فی الجهل و هو خلاف الرشد **و** الاسم الغوایة بالفتح **و** الجمع الغواة مثل قاض و قضاة یعنی غی انهماک و غرق در جهالة خلاف رشد
بیباشد و بمعنی خاب و ضل است **بحث سابع** فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین یعنی پس انسلاخ کرد آیات الهی سپید و بود بیرون بر آمد و خارج شد
از آیات و نشانهای اله و علم آن آیات از و نزع شد پس لاحق و دنبال او شد شیطان تا که تابع سیر خود گردانید او را **و** فکان پس و جه اند **احدهما** پس بود او از بدایة خود از جمله هالکان
و گمراهان یعنی از ابتدا آن شخص بظاهر اقرار و در باطن منافق بود پس در آخر اتفاق قدیمی خود اظهار کرد **ثانیهما** کان بمعنی صار است پس بنا بر آن بعد از ایمان آن شخص از اهل ضلالة و هلاکة گردید
یعنی بعد از ایمان کافر شد چنانچه در البقره فکان من الکافرین بمعنی دو وجه مفسرین دارند **تنبیه** اینجا لالة دارد که این شخص صاحب آیات الله و صاحب علم الکتاب الله بوده و لکن در آخر
سلخ و نزع و ترک آن کرده **بحث ثامن** لو شئنا لرفعناه یعنی اگر میخواستیم هر آئینه رفیع رتبه و عالی منزلة میگردانیدیم او را بسبب آن آیات و بجهة التفاء در ایمان چونکه او بر تصدیق آیات و ایمان
باقی نماند و آنان خود را بر آورد کافر دید لهذا مستحق ارتفاع منزلة و رتبه نماند و خود را از بنحالة رفیعه محروم گردانید **بحث تاسع** اخلاد از خلد بجاد خلود بمعنی سکون
در کلیسے و میل و رکون بسوی چیزی غالب اکثر بیباشد **در مصباح** گفته خلد بالمکان خلودا من فعل اقام **و** اخلد بالالف مثله **و** خلد الی کذا **و** اخلد رکن
رازی گفت قال اصحاب العربیة اصل الاخلاد اللزوم علی الدوام و کانه قیل لزم المیل الی الارض **و** منه یقال اخلد فلان بالمکان اذا لزم الاقامة **در**
مجمع فرموده و اخلد الی کذا و خلد الیه سکن الیه و اخلد کثر **و اصله** الزوم علی الدوام **و** رجل مخلد اذا ابطاء عنه **و** اخلد الی الارض لصق بها **و**
شعر مالک بن نویره با ینمضمون و تمثیل این معنے طبری و رازی ایراد کرده اند **بحث عاشر** و لکنه اخلد الی الارض واتبع هواه این متعلق بما قبل
است یعنی اگر میخواستیم هر آئینه بلند مرتبه میگردانیدیم او را بسبب وجود آن آیات و لکن او مایل و راغب شد بسوی عالم ارضی و دنی و دنیا و پیروی کرد و ایثار و
اختیار آن خواهش نفسانی بهیمی یعنی شخص مذکور اگر ترک کتاب الله و احکام آن نمیکرد هر آئینه او را بمقام رفیع اعلے میرسانیدیم **بیضاوی و کشاف** گفته
لرفعناه الی منازل الابرار و الاخیار من العلماء الکبار بسبب تلک الایات و ملازمتها و لکنه اخلد الی الارض ای مثل الی الدنیا الدنیة و السفالة الردیة
الفانیة و رغب فیها و اتبع هوی نفسه فی ایثار الدنیا و استرضاء قومه و اعرض عن مقتضی الایات یعنی هر آئینه رفیع المراتب و بلند میگردانیدیم او را بسوی
مدارج و منازل ابرار و اخیار در دنیا و عقبی از علماء ربانیین و امین کبار بسبب التقاء او بر آیات و ملازمتها الی الموت و لکن آن شخص مایل در اختیار دنیا و راغب بان
و تحصیل رضاء قوم خود شد و اعراض کرد از مقتضیات آیات الله پس آن جهت محروم ساخت خود را از ین درجه عالیه باقیه دائمه **ابن عباس** تفسیر اخلد
الی الارض بمثل الی الارض کرده **و مقاتل** رغب بالدنیا و مثل عن الاخرة **زجاج** گفت سکن الی الدنیا **و** دیگر گفتند سکن فی السفل و هو جهنم تحت الثری
و تنزل عن العالم الاعلی بعقبی **و احدی** گفت این جماعة تابعین و ائمه مفسرین تفسیر ارض درین آیه بدنیا کردند و دنیا در اینجا بالم ارضی سفلی است لهذا بارض
ذکرش کرده کما قال لان الدنیا هی الارض لان ما فیها من العقار و الضیاع و المتاع و سائر اشیائها و المعادن و النبات و الحیوان مستخرج من الارض
اشکال هرگاه او سبحانه رفع او را تعلیق کرد بر مشیت خود **و** تعلیق نکرد بر فعل خود او که مستحق رفع بان بشد **پس** باین ثابت شد مزعوم جبریه که ایمان او مراد و مشیت
خود بلکه او را رفع نکرد **جواب اول** بدانکه مشیت تعالی در رفع تابع لزوم او بود و دلیل بر آن کلمه استدراک بعد مشیت مذکور است **و** همین قول زجاج بیباشد **پس**

وآرام در دنیا آفریده شده اند و بغیر آن فکری و خیالی اصلا ندارند و مرخدای راست نامهای نیکو پس بخوانید ویاد کنید او تعالی را بآن اسما در هر وقت و هر حال و بگذارید
متابعت و پیروی آنانکه از روی جهل و کبر الحاد و میل بکجی میکنند در نامهای اله بحق زود باشد که جزا و سزا داده می شوند ملحدان را سزا آنچه بان عمل میکردند
و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** ذرء بذرء ذرءً بمعنی آفریدن و خلق شی میباشد **در صحاح** گفته کما ذکر انفا ذرء الله الخلق
یذرء هم ذرءً اخلقهم **و** منه الذرية وهي نسل الثقلين الا ان العرب تركت همزها **و** الجمع الذراري **در قاموس** است ذرء کجعل خلق **و**
الشيء كثرة **و** منه الذرية مثلثة لنسل الثقلين **در مجمع** ز مو انشار **و** احداث **و** خلق **و** ذر همه متقارب و متحد بمعنی ایجاد شی و تکوین آن میباشد **آیا**
فرقی در بین دارند **و** اخفر تصریحی از اهل لغت و معانی نیافتم الا آنکه بعض اهل معانی ذر را بالجمله خاص اطلاق بذوی الحیوة میشود **و لهذا** ذریه با نسال ثقلین جن و
انس میشود و این تخصیص ذریه بنسل ثقلین نیز تصریح جمعی از بعض ائمه لغویین منهم جوهری **و** فیروزآبادی وغیرهما میباشد **بحث ثانی** جن و انس هر دو
اسم دو جنس حیوانی که **اولهما** جن مخلوق ناری غیر مشهود العیون الناس میباشد **ثانیهما** انس مخلوق خاکی محسوس و مشهود هر ذوی العیون میباشد **اما**
از این هر دو طایفه جنی و انسی هر کس که کامل الخلقة و الحیوة و الفهم و العقل میباشد او بلا خلاف نزد اهل اسلام مکلف بتکالیف علیم حکیم مدبر الهی عقلا و سمعا میباشد **و تعریف**
ماهیت و حقیقت این هر دو جنس در این مجلدات سابقه مکرر بانواع ذکر رفته حاجت اعاده آن نیست **بحث ثالث** فقه بکسر اول و سکون ثانی در لغت بمعنی فهم و دریافتن
مفهوم سخن بود و دانش میباشد کما قال فی **الکلیات** الفقه هو العلم بالشيء و الفهم له و الفطنة **و لهذا** قیل الفقه في العرف الوقوف على المعنى يتعلق به الحكم
و در عرف فقهاء خاصه و عامه فقه اسم علم بر علم احکام دین و شرع متین از حلال و حرام و واجب و ندب و مکروه و مستحب و مباح میباشد **و** تحدید این بحدود مختلفه
ذکر کرده اند چنانچه اکثر وجوه ایشان مکرر در مجلدات سابقه ذکر یافته **واوجه** انیست و الفقه هو العلم الحاصل بالاحکام الشرعية الفرعية من ادلتها التفصيلية
یعنی فقه او علمیت حاصل باحکام شرعیه و فرعیه از ادله تفصیلیه **و الفقیه** هو العالم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية **یعنی پس** فقیه عبارت است
از عالم باحکام شرعیه فرعیه از ادله تفصیلیه مفرده **و بقولی** الفقيه هو العالم بالاحكام الشرعية الفرعية عن ماخذها من الكتاب و السنة **اقول** این تعریف
اخیر تعریف اخباریین میباشد چه ایشان قایل باجتهاد و استنباط احکام اصلا نیستند **و بقولی دیگر** الفقه هو معرفة النصوص
بمعانيها و العمل به **و یعبر** عنه بانه معرفة الفروع الشرعية استدلالا **و** العمل بها **و قیل** الفقه عبارة عن العلم بالاحكام الشرعية العملية المكتسب من
الادلة التفصيلية لتلك الاحكام **فدخل** فيه بالعلم جميع العلم **و** خرج بالاحكام العلم بالذوات و الصفات **و** الافعال **و** بالشرعية العلم بالاحكام
العلم بغير الشرعية سواء كانت عقلية كاحكام الهندسية وغيرها كاحكام النجوم و بالعملية العلم بالاحكام الشرعية التي تتعلق ببيان الاعتقاد كمسايل
علم الكلام **و** بالمكتسب العلم بكون اركان الاسلام من ديننا فان كونها من الدين بلغ في الشهرة حد علمه المتدين وغيره **و قیل** نقل الفقه
اصطلاحا الى ما يختص بالاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية **فخرج** بذلك العلم بالاعتقادات **و** هو الفقه الاكبر المسمى بعلم اصول الدين **و**
الخلقيات المسمى بعلم الاخلاق و الادب **و** تفصیل آن از **تنقیح** صنفه مولوی سید علی حایری یابی **بحث رابع** و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس بدانکه
هر گاه در آیات ماقبل افعال و اعمال کفره یهود با تفصیل بیان کرد و بعد ازان فرمود و انفسهم کانوا یظلمون **و** در آیات آخر درباره مشرکین و کفار اخلاف و اسلاف و ما
ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون نیز ذکر فرمود **پس** متصل ازان بطور عطف بران بصورت احوال آل انها اینجا ذکر فرمود و هر آئینه بتحقیق آفریدیم برای نار جهنم بسیاری
از قوم جن **و** قوم انس کفره و مشرکین حتی از صد هزار از هر یکی از این جنسین جن و انس شخص واحد ناجی فی الجنان **و** صد هزار الا یک شخص بنیران میروند
و میسوزند کما **رواه** ابوحمزة الثمالي في تفسيره **و معهذا** جهنم مملو و ممتلی نمیشود **پس** ندا از مصدر جلال الهی میآید بجهنم هل امتلئت و تقول هل من مزید
در در منثور از ابودردا روایت کرده قال قال رسول الله صلعم خلق الله الجن ثلثة صنف حيات و عقارب و خشاش الارض **و** صنف كالريح في الهوآء
و صنف عليهم الحساب و العقاب **و** خلق الله الانس ثلثة اصناف صنف كالبهايم قال الله لهم قلوب بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم اذان لا
يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل **و** جنس اجسادهم اجساد بني آدم **و** ارواحهم ارواح الشياطين **و** صنف في ظل الله يوم لا ظل الا ظله
رواه حکیم ترمذی **و** ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان **و** ابویعلی **و** ابن ابی حاتم **و** ابوالشیخ **و** ابن مردویه عن ابی الدردا یعنی حضرت رسول صلعم فرمود
خالق آفرید جن را سه صنف **صنفی** از انها بصورت و شکل مارها **و** عقربها **و** حشرات الارض یعنی از قسم کرمها **و صنفی** از انها چون ریح در هوا و در جوارض و
سما **و صنفی** از انها عقلا مکلفین برانها حساب و عقاب هست **اما انس** را خالق نیز سه صنف آفرید **صنفی** چون بهایم میباشد بل اضل از انها **و صنف**

تعریف علم فقه و عالم فقیه

از ذره بمعنی صغار و صدور عامه

بعض الانس اشر از اجن

از انسان بعضی ... مثل بهایم

اینها همان است که در این آیه ذکر فرموده بعد آن فرمود بلکه گمراه تر اند از اینها **و صنفی** دیگری هست که اجساد اینها اجساد آدمی **و** ارواح ایشان ارواح شیاطین است
و صنفی از اینها در ظلل و سایه الٰه میباشند روزیکه ظلے اصلا نمیباشد مگر ظل الله **تنبیه** اثبات وجود ماهیت و حقیقت جن در سوره انعام بالتفصیل **و** در هر مجلد
این تفسیر بانواع براهین قاطعه ذکر یافته **اشکال** هرگاه ابلیس و کفره عصاة قوم بنی الجان مخلوق ناری اند **و** جنس از جنس خود متالم و متاذی نمیشود **پس**
ابلیس جن چگونه متحرک و متالم از نار میشود **و** وجدانهم بر ان شاهد است **جواب** اینهم مکرر ذکر شد **و** الحال میگوئیم که جن از خالص نار آفریده نشده بل اینها هم
از عناصر مرکبه آفریده شده اند الا آنکه جزء ناریه اینها بالجمله زاید از اجزاء اخرا است چنانچه آدم از خالص خاک آفریده نشده **بلی** جزء خاکیش بالجمله غالب است **تنبیه**
هرگاه این واضح شد **پس** آنچه مستحیل و منقلب از اصل حقیقت مادیه بلحم و دم و عظم و جبوة شده باشد تاذی و تالم و تحرق او از اقوی و اشد النار جهنم جایز و بسهیج واقع
است چنانچه ابدان و اجساد و اجرام جمادی را زمین میخورد و نیست و نابود میسازد حتی اگر بر زمین بیافتد یا کلوخی با آدمی زده میشود و متاذی و مجروح و دم جاری
باو میشود و اینحالة مشهودی و وجدانی هر ذی حیوة النسی میباشد **حکایة مرویه** ثقات اعلام است **شخصی** از معاصرین امام الفقهاء اهل سنة **ابوحنیفه**
کوفی نام بطرف مدرسه حالة تدریس ابوحنیفه گذر کرد **و** ابوحنیفه بطلبه میگفت که استادم حضرت صادق آل محمد علیهم السلام فرمود که ا خیر و شر را فاعل بنده است نه خدا **ب**
خدا امر ابی در دنیا و عقبے اصلا نمیشود **ج** ابلیس بنار جهنم معذب نمیشود **و** این مقبول و غیر معقول است **آن شخص** گوینده کلوخی از خاک برداشت بر
پیشانی ابوحنیفه رسید متاذی شده **و** آن شخص زننده مجنون مانند او نزد خلیفه و سلطان عصر بردند **وان مجنون** مثل و جواب سوال سلطان گفت که من کلوخ بابو
نزدم بل اگر زده خدا زده باشد چه ابوحنیفه گفت که فاعل هر خیر و شر خالق است نه بنده و بنده فعلی و عملے ندارد **پس** باید خدا را مواخذه کرده شود نه مرا چه من زننده
نیستم **دیگر** میگفت خدا مرئی و دیده بعیون الرؤس نمیشود با وجود تجرد و لاجسمیت و لامکانیت او **پس** ابوحنیفه آن الم خود را بنماید که چگونه و چیست **دیگر** او گفت
که ابلیس و جن مخلوق از نار اند اینها چگونه بنار متاذی نمیشوند **پس** ابوحنیفه مخلوق از خاک است **و** کلوخ خاک چگونه ابوحنیفه متاذی شده پس همه دعاوی او غلط
و بهتان اند **میگویند** که ابوحنیفه منقطع مع شاگردهای خود **و** نیز آن سلطان حاکم هم حیران و متعجب از مقال مجنون شده بود **و** ابوحنیفه گفت که این مرد مجنون
نیست خود را مجنون ساخته **و** این امامیه مذهب بل معتزله مشرب میباشد **و بعضی** تصریح کرده که این کلوخ زن **بهلول** دانا بود که بصورة مجانین رفتار
و گفتار میکرد **اقول** صحة این ادعا مشکل است چه ابوحنیفه در عصر سلاطین امویه **و بهلول** در عصر سلطنت عباسیه هارون الرشید بوده لهذا جمع این هر دو بالجمله
مشکل مینماید الا آنکه بگویند که اسم این کلوخ انداز هم بهلول دیگر قبل از این بهلول عباسی بوده **اشکال** این آیه لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس معارض
و منافی **آیه** و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون است زیرا که در این آیه مفسره لام لجهنم **و** لام لیعبدون لام الغرض والتعلیل است **و** اینها و غرض معارض
و منافی ضد یکدیگر اند و در کلام عالم الغیوب والقلوب تعارض و منافاة ابدا نباید باشد **جواب** آیه سخاه **و** جمهور محققین از مفسرین قدما و متاخرین خاصه و عامه
منهم چون قاضی ابوبکر و ربانی **و** واحدی **و** رازی **و** نیشاپوری **و** صاحب التیسیر **و** المدارک **و** البغوی **و** صاحب اللباب **و** الخطیب **و** السعودی **و**
صاحب شواهد التنزیل الحاکم **و** السیوطی و غیرهم **و** من الخاصة صاحب التبیان **و** صاحب المجمع **و** صاحب روض الجنان **و** صاحب المبانی **و** صاحب المنهج
و اهل الاعتزال کلهم تصریح کرده اند که لام لجهنم لام العاقبة است بمعنی خلقهم و عاقبة امرهم لسوء اختیارهم و استمرار کفرهم مصیرهم الی النار کما فی آیة
فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا و انما التقطه آل فرعون لیکون لهم قرة عین یعنی آفرید جن و انس اکثر را بغرض معرفة و عبادة خود و عاقبة اکثر
ایشان بسوء اختیار اینها و استدامة و استمرار کفر اینها مصیر و مرجع و مآل ایشان نار جهنم گردید چنانچه موسی که ملتقط آل فرعون بغرض قرة العین برای خود بود
چنانچه آسیه گفت قرة لی و لک پس ملتقط فرعونیان یعنی موسی آخر موجب حزن و غم و دشمنی و سبب هلاکت اینها گردید **و هکذا** در این اشعار لام للموت **و** لام للخراب
الا یا ساکن القصر المعلے | ستدفن عنقریب فی التراب | له ملک ینادی کل یوم | لدوا للموت و ابنوا للخراب
برای عاقبة است یعنی عاقبة ولادة هر مولود موت و عاقبة هر بنا خرابی و ویرانی هست **پس** همچنین آفرید اینها را برای معرفة ولکن بترک نکردن کفر سوء حال و آل
اینها جهنم گردید و زود در جواب جبریه بیان واضح تر خواهد آمد **اما** لام لیعبدون لام غرض و تعلیل باشد یعنی ایجاد کل جن و انس خاص بجهة معرفة و عبادة آفریده
شده اند در ان قدحی نیست **پس** مباینت در بین اینها و لام واضح و ثابت و بحمد الله منافاة باطل شد **بحث خامس** لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین
لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اینجمله کانه در معرض و بیان مصیر و صیرورة الی النار میباشد یعنی مردم کثیر از جن و انس دلهای دارند لکن تفکر
و تامل و تدبر براهین و دلایل و حجج عقلیه نمیکنند **و** مر اینها را عیون اند که تبصر و نظر در دلایل مشهوده و مبصره نمیکنند بان عیون **و** مر ایشان را است گوشها که گوش نمیکنند و اصلا

ذکر حکایة کلوخ زدن بهلول نام بابوحنیفه و الزام ابوحنیفه در مسئلهٔ کلام

جواب اشکال لقد ذرأنا لجهنم

و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

بایاتنا ہست ثانیہما مثلاً مفعول ساء واقع شدہ پس تقدیرش ساء المثل مثلاً باشد **سعودی** وطیبی فرمودند کہ نصب مثلاً لانہ تفسیر المضمر فی ساء
التی ھی بمعنی بئس فیکون فعلا ماضیا غیر متصرف **و** تقدیرہ ساء المثل مثلاً **و** فی الکلام حذف آخر **و** تقدیرہ ساء المثل مثلاً مثل القوم **ثم** حذف المثل
الاول لدلالۃ المنصوب علیہ **و** حذف الثانی لقیام المضاف الیہ مقامہ ولان المعنی مفہوم **رازی** درینجا گفتہ کہ بیث گفت ساء یسوء سوءً فعل
لازم ومتعدی میباشد چنانچہ ساء الشئ یسیئ سوءً فھو سیئ اذا قبح **و** ساء یسوء مساءۃ میباشد **ونحویان** گفتہ تقدیرش ساء مثل القوم ونصب مثلاً بر تمیز است کانک
اذا قلت ساء جاز ان تذکر شیئاً آخر سوی مثلاً فلما ذکرت نوعا فقد میزتہ من سائر الانواع **سوال** رفع القوم چیست **جواب** بدو وجہ است
احدھما رفع قوم بمبتدا، و خبرش ساء مثلاً **و** الذین الخ جملہ بیانیہ اوست **ثانیہما** رفع بخبر مبتدا محذوف است چہ وقتیکہ ساء مثلاً گفتہ **پس** سوال مقدر است کانہ
قیل من ھو فقیل القوم **پس** موصولہ برائے ربط جملتین ماقبل ومابعد محتمل است **بحث سادس عشر** ساء مثلاً القوم الذین کذبوا بایاتنا وانفسھم کانوا
یظلمون جملہ مستانفہ متضمن بیان مآل احوال مذکورین بالاہت یعنی زشت وبد مثالی ہست مثال قومیکہ انہا بعد حصول علم مرانہا را کہ انکار وتکذیب کردند علامات وآیات
مارا از معجزہ وآیات کتاب منزل ما یعنی تکذیب آیات انبیا وکتب منزلہ ما خصوصاً تکذیب نبوۃ محمدؐ وقرآن کردند وبجانہا خود وایشان ستم وظلم میکردند چہ بانکار از تصدیق
وایمان تعدی وستم بر جانہای خود میکردند وآن ظلم زوال نعمت ابدیہ جنانیہ **و** خلود در اودیہ نار شدید نیرانیہ میباشد وبانقصے وضرری از کفر وتکذیب وانکار ایشان
ابداً عاید نمیشود چنانچہ بتصدیق وایمان ایشان بما نفعی نمیرسد **اشکال** ظاہر ساء مثلاً مقتضی بودن مثل موصوف بالسوء میباشد وآن غیر جائز است از جانب خدا
جواب صاحب المجمع گفتہ ہیچ قدحی وایرادی عاید نمیشود لان معناہ بئست الصفۃ المضروب فیہا المثل **و** قبح حال المضروب فیہ لان المثل حسن وحکمۃ
وصواب **و** انما القبیح صفتہم یعنی معنیش آنکہ بد است صفتیکہ مثل درآن مضروب شدہ **یا** قبیح است حال مضروب فیہ زیرا کہ مثل فی نفسہ نیک وحکمت وصواب است
وقبیح ہست صفۃ انہا **رازی** وغیرہ گفتہ این مثل فی الواقع داعی الی الایمان وزاجر از کفر ہست پس چگونہ مثل موصوف بسوء میشود **و** دراننکہ این مثل آمدہ انہا
تکذیب آیات اللہ واعراض ایشان سوء وبد بودند لھذا تمثیل بتمثیل الکلب اللاہث خود را کردانیدند پس مسائۃ مثل در حقیقت عاید بان اشخاص بسبب انصاف
خود انہا میشود واشکال ازو **بحث سابع عشر** ہدایۃ وضلالۃ بمقابل یکدیگر در لغت وشریعت بسہ معنی وارد ومستعمل اند **احدھا** ضلالۃ بمعنے خلق کفر وفعل ضلالۃ
و مقابل آن خلق وایجاد ایمان وہدایۃ است **و** این وجہ باطل محض است زیرا کہ اگر این صحیح میبود ازال کتب وعدہ **و** وعید وارسال رسل الینا منیفر سود **و** ایضا این
دلیل بر عدم تخلیق کفر در کافر **و** عدم ایجاد ایمان وفعل آن در مومن **معہذا** بران مدح وذم وثواب بر امر مخلوقی عاید ومرتب نمیشود **پس** این وجہ واجب
البطلان ہست **ثانیہما** ضلالۃ وضلال بمعنی دلالۃ واشارہ بخلاف واقع وخلاف حق ثابت چنانچہ طریق رفتار بسوی خانہ یا محلہ یا بلدی صحیح ثابت باشد وبخلاف
وبغیر آن بطریق دیگر راہنمائی ودلالۃ کند مثلاً راہ کہ سمت مغرب است بسائل دلالت کند بطریق شرق بتخانہ خدایا **و** بنارس **و** ہدایۃ ہم بمعنے ارائہ راہ صحیح
ودلالۃ مطابق واقع وحق ثابت است **پس** ضلالۃ واضلال بایں معنی بالنسبۃ منزہ تعالی باطل محض است چہ عیاذاً باللہ اگر خالق چنین کند از ابلیس شریرتر وبدتر میشود
زیرا کہ آن لعین اگر دوستی راہ رسیدن خود او بپرسد قطعاً راہ خلاف وصول الیہ نمیگوید تعالی اللہ عن ذالک علواً کبیراً **بلی** ہدایۃ وارشاد بایں معنی معقول ومطلوب
ومقبول نزد کافہ عقلا مطلقاً میباشد **ثالثہا** ضلالۃ وضلال بمعنے اہلاک وضاعت **و** ہدایۃ ہم بمعنے اثابۃ واعطاء جزاء میباشد **پس** ہمین معنی آخر درینجا
ودر امثال آن مقصود ومطلوب است **بحث ثامن عشر** من یھد اللہ فھو المہتدی ومن یضلل فاولئک ھم الخسرون یدانکہ
لفظ یاء در یہدی **و** المہتدی باتفاق جمیع قراء خاص درینجا بالیاء مکتوب میشود **در مجمع** فرمودکہ ثبت ھاتان ھہنا بالیاء ولیس فی القرآن غیرہ بالیاء
و اثبتت الیاء ھہنا فی اللفظ جمیع القراء **و** رازی گفتہ یجوز اثبات الیاء فیہ علی الاصل **و** یجوز حذفہا طلبا للتخفیف کما قیل **شعر** فطرت بمنصلی
فی یعملات + دوامی الایدی یخبطن السریحا **تنبیہ** ہر گاہ معنی ضلالۃ وہدایۃ بتو واضح شد **و** اسناد خلق ضلالۃ وکفر وخلق ایمان وہدایۃ در عباد ہر گاہ محال
وممتنع عقلا ونقلا مکرر در ہر مجلد این بتو واضح شد **پس** تاویل این آیۃ وامثال آن واجب عند العدلیہ میباشد تا ازالہ تعارض ومنافاۃ از بین ثابت شود **و** ماؤل
این بوجوہ کردہ اند **احدھا** من یھدہ اللہ الی نیل الثواب کما یھدی المومن الی ذلک فی الدنیا والی دخول الجنۃ فی القیمۃ فھو المہتدی للایمان **و**
من یضللہ اللہ عن طریق الجنۃ وعن نیل الثواب عقوبۃ علی کفرہ وفسقہ فاولئک ھم الخاسرون عن دخول الجنۃ وعن حصول نعیمہا والانتفاع بہا
یعنی ہر کس را خدا راہنمونی بسوی وصول جنت میکند چنانچہ مومن را ارائہ راہ نجاۃ در دنیا بنصب ادلہ **و** باو در قیمۃ راہ جنۃ مینماید پس او ہدایۃ وراہ نجاۃ
بجہۃ ایمان یافتہ **و** در آخرۃ فی الجنۃ میباشد **و** ہر کس را کہ خدا راہ جنت گم کند یعنی از طریقہ نیل ثواب برگرداند در قیمۃ از روئی عقوبت بجہۃ کفر وفسق او پس

جواب سوال لاہم

جواب جلیست ۱۸

بیان معنی ہدایۃ وضلالۃ لغۃً وشرعاً ۱۷

الطائف زمان

آن طایفه زیانکاران وناامیدان از دخول جنت واز حصول نعمتهای قایمه دایمه او واز انتفاع بان محروم میمانند **ثانیها** المهتدی هو الذی هداه الله فقبل الهدایة واجاب الیها **و** الذی اضله الله هو الذی اختار الضلالة فخلی الله بینه وبین ما اختاره ولم یمنعه منه هذا هو قول البلخی یعنی مهتدی در راه حق صحیح ثابت آنکس یافته که خدا راه حق باو نموده یعنی نصب دلایل بر هدایة واز احتة علة بالغه از وصول بسوی او کرده پس آن شخص که اجابة وقبول نموده او در واقع هدایت یافته میباشد **و** آنکس را که خدا گمراه کرده او آنکس است که اختیار راه ضلالة کرده واجابة الهی ننموده پس خدا تخلیه میان آن شخص ومیان آنچه اختیار کرده مینماید پس بر تقدیر مانع او از اراده واختیار او نشده پس آن شخص باین معنی گمراه کرده خدا میباشد چنانچه سلطان حکیم مدبری مثلا مامورات ومنهیات خود را اول که بنماید و بر تحسینات از اظهار باقی میگذارد وبین احد الشخصین که کل مامورات او را اجابة وعمل کرده **و** شخص دیگر اجابت امر ونهی سلطان نکرده بخلاف او رفتار علانی نموده **و** بر اول اطلاق مطیع سلطانی را مهتدی **و** بر ثانی که متمرد وغیر مطیع است مضل سلطانی باین اعتبار میشود **و** بهمین معنی قول بلخی هست انه قال فی هذه الایة بعد والتقدیر من هدیه فقبل واجابه وتمسك به فهو المهتدی **و** من یضلل فهو الخاسر یعنی هر که متمسک امر ارشاد و هدایة یافته هست **و** هر که گمراه شد متمسک امر ارشاد او که از خدا شده هست **ثالثها** ان یکون المراد من هدیه الله معنی ان من وصفه الله بکونه مهتدیا فهو المهتدی لان ذلك كالمدح ومدح الله لا یحصل الا فی حق من كان موصوفا بذلك الوصف المدوح **و** من وصفه الله بکونه ضالا فاولئك هم الخاسرون هر کس را که عالم الغیوب والقلوب وصف بمهتدی و باضلال کند آن مذکور بالهدایة مهتدی **و** آن مذکور بالضلالة ضال خاسر هستند زیرا که این مدح وذم آن شخص من باب توصیفها از عالم الغیوب والقلوب در خلق علوی وسفلی میباشد **و** خلاف واقع در مدح وذم از تعالی ممتنع است لهذا اشکال عاید نمیشود **رابعها** مراد از این خاص الطاف زایده تعالی هست که مومن میکنند وآن زیادتی بجا فرمیکند بحیثیت علم او بانکه دید اجابت وعوتم میکند **و** دیگر اجابتم نمیکند چنانچه مضیفی درباره ضیفی اهتمام زاید درباره مجی او میکند کما قال

انیکون المراد من هدیه بالالطاف الزایدة علی الهدی فهو المهتدی ومن یضلل عن ذلك لما تقدم منه من سوء اختیاره فاخرج لهذا السبب من تلك الالطاف الزایدة **خامسها** آنست حضرت چونکه حکیم علیم مدبر الهی بجانب عباد بعد لطف باستوینه تکلیف بافعال وترک کرد پس مکلفین دو فرقه گردیدند لهذا اسناد مهتدیان بسعیه الله **و** ضالین بیضلل الله میشود در این قدحی وقبحی نمیباشد واین نوع دلیل را مجبره انکار کرده میتوانند نعم الله اعلم **سوال** در هدی الله فهو المهتدی بالافراد **و** در یضلل الله فاولئك هم الخاسرون چرا جمع خاسرون را ایراد کرد **جواب** چونکه هدایة وا اهل آن نوع واحد است **واما** ضلالة انواع واقسام مختلفه کثیره دارد **لهذا** مهدی را بافراد **و** خاسرون را بجمع ذکر کرد **تبصره** خسران **یا** فقط در دنیا **یا** در عقبی **یا** در هر دو عالم دنیا وعقبی معا میباشد **و** برای آخر جمعا آیه خسر الدنیا والاخرة ذلك هو الخسران المبین در کتاب رب العلمین صریحا وارد شده

قوله تعالی وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا ۚ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۝ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

ترجمه این دو آیه و بدرستیکه آفریدیم ما برای دوزخ بسیاری را از دیوان وآدمیان مر ایشان را دلهائی هست که مطلقا دینی یا بینید وتعقل ونفع بردن از آثار بیان دلهاکا نمیکنند و مر ایشان را چشمهائی اند که اصلا تبصر نمیکنند ونمی بینند بان حق وصدق را ومر ایشان را گوشهائی است که بهیچ وجه وهیچ وقت دلایل الهی شنوند وسخن حق را بهوش گوش میکنند بان وگویا این جوارح خاص ندارند این جماعة مانند چهارپایان بهایم گوسفند وگاو وشتر مصروف تعیش وتنعم دایما شب وروز اند بلکه این گروه گمراه تر اند از انعام زیرا که انعام را عقلی وتکلیفی نیست آن گروه آدمیان غافلان اند از احوال عاقبة گویا برای همین اکل وشرب عیاشی در حیات

سورة الاعراف

فهو المهتدی ومن یضلل الله فاولئك هم الخاسرون

من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فلا هادی له

جواب سوال اول مهدی الله بالافراد ودر یضلل الله بجمع آورد

اینجا بطلان لازم ملزوم ہم باطل شد و ہمین قول جمعی از محققین اہل معانی منہم زمخشری ہست کما قال المعنی ولو لزم العمل بالآیات ولم ینسلخ منہا لرفعناہ بہا و ذلک
ان مشیۃ اللہ تعالی رفعہ تابعۃ للزومہ الآیات فذکرت المشیۃ و المراد ما ہی تابعۃ لہ و مسببۃ عنہ کانہ قیل ولو لزمہا لرفعناہ بہا الا تری الی قولہ
ثم ولکنہ اخلد الی الارض فاستدرک المشیۃ باخلادہ الذی ہو فعلہ فوجب ان یکون ولو شئنا فی معنی ما ہو فعلہ ولو کان الکلام علی ظاہرہ لوجب ان یقال لو
شئنا لرفعناہ ولکنا لم نشاء **جواب ثانی** چونکہ عباد در افعال فاعل مختار اند من شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر نیز آیہ قرآنی نص صریح بر ارادہ و مشیۃ عباد در
اختیار ایمان یا کفر است **پس** در اینجا جایز است و لو شئنا اشارہ بمشیۃ الجبائی و اجباری باشد یعنی بمشیت الجبائی و اجباری الزام و الیقار و بآیات نکردیم چہ بر تقدیر
اجباری حرج و ذم و ثواب و عقاب اصلا مرتب نمیشود **پس** مزعوم جبریہ باطل است و ہمین مختار بعض آئمہ اعتزالیہ ہست و قال لو شئنا لرفعناہ بان نحول بینہ و بین
الکفر قہرا وجبرا الا ان ذلک ینافی التکلیف فلا جرم ترکناہ مع اختیارہ و ہمین ابو القاسم بلخی و نیز محکی از زجاج شدہ **جواب ثالث** معناہ و لو شئنا لرفعناہ
منزلتہ بانہ معرفتہ قبل ان یکفر ولکن ابقیناہ لیزداد الایمان فکفر و ہذا ہو قول الجبائی **جواب رابع** وقال بعضہم ہذا اخبار عن کمال قدرتہ یا نمع
القدرۃ ما حلنا بینہ و بین ما اختارہ من المعصیۃ پس در ہر حال مزعوم مجبرہ باطل محض است **بحث حادی عشر** مثل بکسر و التحریک مثیل چون امیر در
قاموس بمعنی شبیہ مانند میباشد **در صحاح** گفتہ مثل کلمۃ تسویہ ہست چنانچہ گفتہ میشود ہذا مِثلہ و مَثَلہ چنانچہ شِبہہ و شَبَہہ بیک معنی میباشد از مثل مثل
مثلا و تمثل بمعنی شبیہ ساختن خود بکسی و از ینجاست در باب جبرائیل و تمثل لہا بشرا سویا و جمع مثل مثال و تمثال صورۃ و تماثیل جمعش و مثال امری معروف در
قول و فعل جمعش امثلہ ہست **علماء معانی** فرمودہ المثل یستعمل علی ثلثۃ اوجہ فہو بمعنی التشبیہ و نفس الشیء و عین ذاتہ و زایدۃ یعنی مثل استعمال
بسہ وجہ میشود ۱ بمعنے شبیہ و مانند چیزے ۲ عین ذات او ۳ زاید پس وصف کردہ می شود بان مذکر و مؤنث و جمع را فیقال ہو و ہما و ہم و ہی مثلہ کما قال تعالی انؤمن لبشرین
مثلنا و انا بشر مثلکم و در لیس کمثلہ شیء دو وجہ اند **احدہما** لیس کوصفہ شیء و ہو اولی من القول بالزیادۃ لانہا علی خلاف الاصل **ثانیہما** معناہ
لیس کذاتہ شیء یعنی ہمتای ذات او کسی نیست **در صحاح** گفتہ و المثل بفتحتین و المثیل و زن کریم بمعنی شبیہ و نظیر مانند در ذات یا در صفات و مثل
بالکسر شبیہ و مفتوح بمعنی وصف و از ینجا ضرب اللہ مثلا یعنے وصفا باشد و المثال بالکسر اسم از مَثَلہ ماثلہ اذا شابہہ باشد و استعمال مثل بمعنے وصف و صورۃ میشود
چنانچہ مثالہ کذا ای وصفہ کذا و صورتہ کذا و جمعش امثلہ میباشد و تمثال صورۃ مصورہ میباشد و مُثلہ بضم اول و فتح ... اسم ہست از بریدن گوش و بینی کسی بطور
تنکیل چنانچہ میگویند مثلت بالقتیل مثلا اذا جدعتہ و ظہرت آثار فعلک علیہ تمثیلا و التشدید مبالغۃ **بحث ثانی عشر** لہث یلہث لہثا و لہاثا فہو
لاہث و کذا المصدر بضم یعنے مرد تشنہ آب و امرأۃ لہثی و لہث الکلب یعنی زبان تشنگی از دہان بر آوردن **در صحاح** گفتہ اللہاث بالضم اذا اخرج لسانہ من
التعب والعطش و العطشان و **در صراح** گفتہ لہثان بالتحریک تشنگی و بالتسکین تشنہ آب و لہثا ... و لہاث بضمہ اول حرارت تشنگی و زبان
بحرارۃ تشنگی از دہان خود بیرون برآوردہ آویختن و آن لہیدن بہائم خود و ماندگی میباشد و **در مجمع** فرمودہ اللہث ان یدلع الکلب لسانہ من العطش و
اللہاث حر العطش و **لیث** گفتہ ہو ان الکلب اذا نالہ الاعیاء عند شدۃ العدو و عند شدۃ الحر فانہ یدلع لسانہ من العطش یعنی لہث عبارۃ از دلع
بدال بجہ بمعنی احتراق باطن بکمال حرارۃ لہذا سگ بدویدن خود و در ایام شدۃ تمازت آفتاب زبان خود را بیرون آوردہ ہوا را میآویزد **بحث ثالث عشر**
فمثلہ کمثل الکلب ان تحمل علیہ یلہث او تترکہ یلہث این جملہ در شخص مذکور آوردہ کہ ترک علم و فضل و عمل کند و جوع و رغبۃ بسوی جیفہ دنیا نمودہ یعنی پس مثال او
چون مثال سگ ست اگر او را دو دو رنمائی و برانی زبان خود از دہان خود بیرون آوردہ میآویزد بحرارۃ طبعی و تمازۃ موسمی یا او را تو نرانی زبان خود را در ایام
گرما و سرما بحرقۃ و حرارۃ باطنی بیرون از دہان خود آوردہ میآویزد **تنبیہ** خالق در اینجا و در سورہ جمعہ از عالم بے عمل تشبیہ بد و مثل زد **احدہما** مثل الذین
حملوا التوراۃ ثم لم یحملوہا کمثل الحمار یحمل اسفارا یعنی مثال علماء یہود کہ حمل توراۃ کردہ و خوندہ و احکام آن دانستہ اند مثال خر والاغی ہست کہ بار بر میدارد و نا میداند کہ بر من چیست
یعنی اکثر علماء یہود و جمعی از سوء علماء این ملت احکام و علم توراۃ و قرآن را بالتفصیل میدانند اما بخلاف آن عمل و گفتار و رفتار می نمایند مثل خر ہا بار بر داشتہ
اند و منتفع بعمل آن نمیشوند **ثانیہما** فمثلہ کمثل الکلب الخ یعنی مثال آن عالم کہ خلاف مقتضای کتاب اللہ و علم اللہ عمل و رفتار و گفتار بطمع و حرص حصول
حطام دنیائی میکند خواہ از یہود و مجوس و نصاری خواہ جمعی از علماء اسلام مثال او مشابہت بسگ است خواہ او را حطام و جیفہ دنیا بدہند و برسد خواہ نرسد طمع و
حرص انہا بدنیا و اشیاء او در ہر جا میباشد میافزاید **چنانچہ** در مرویہ کعب بن مالک انصاری از حضرت رسول صلعم میباشد اند قال قال صلعم ما ذئبان جائعان
ارسلا فی غنم بافسد لہا من حرص المرء علی المال و الشرف لدینہ رواہ **فی اللباب** عن الترمذی یعنی پیغمبر فرمودہ دو گرگ گرسنہ کہ بر گلہ مواشی بیفتند محرب

ومفسد ترمرا ایشان باشند از مرد حریص بر مال و از افزونی و بی اندازه رفتار در دین خود میباشد **سوال** چرا تمثیل بعض علماء در اینجا بکلب لاهث داده و
حال آنکه سگ کاہل و ترک لاهث نمی باشد بل عند از جر احیان عوعو و حمله بر زاجر خود میکند **جواب** اول سبب لہث کلب گرمی شود واعلم ان کل حیوان بری
یلهث من اعیاء وکلال وعطش لحرارة الطبیعیة والموسمیة الا الکلب فانه یلهث فی حال الاعیاء والکلال وفی الراحة وفی حال العطش وفی حال الری
وکان ذلك عادة طبیعیة منه لاجل ذلك یدوم ویواظب علیه لعادته الطبیعیة الاصلیة الخسیسة لا لاجل حاجة وضرورة یعنی بدانکه هر حیوان
بری زبان از دهان بیرون بهوا میآرد بجهت حصول ملال وکلال یا بجهة حرارة طبیعة وتمازة موسمیت مگر سگ چه او در همه احوال ملال وکلال وراحت وآرام
ودر حال عطش ودر حال ریة واین از لوازم وخواص طبیعة خسیسه اوست لهذا مدام ومواظب زبان بیرون آورده میباشد نه خاص وقت ضرورة وحاجت
تنبیه هرگاه این واضح شد پس بدانکه هذا المثل ضربه الله تعالی وان کان سبب تنزیله الخاص ولکن المضروب عام شامل لسوء العلماء الضالین المضلین المختارین
الدنیا علی العقبی لان هذا آتاه آیاته وحکمته وعلمه وترکها وعدل عنها واتبع هواه ونزع خیر عاقبته وباع الآخرة باخس قلیل من متاع الدنیا فخسر الدنیا
والآخرة ذلك هو الخسران المبین فلاجل ذلك شبهه باخس الحیوانات الخبیثة وخصلته وصفته الخسیسة هو الکلب اللاهث لان الکلب فی حال
لهثه لا یقدر علی نفع نفسه ولا علی دفع ضرره فکذلك العالم الحریص بعد ترکه یتبع هواه لا یقدر علی نفع نفسه ولا علی دفع ضرر نفسه فی الآخرة
لانه هو یلهث کالکلب اللاهث علی اخذ حطام الدنیا سواء نوعظه ام لا نوعظه وصار له الحرص والطمع کالطبیعة الاصلیة فهو من الذین قال الله
فیهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون حاصل آنکه او سبحانه این ضرب المثل هر چند تنزیلش خاص است ولکن مضروب به عام شامل و داخل در آن جمیع علماء سوء ضال
ومضل موثر دنیا بر عقبی باشند چه این شخص که با وجود آیات کتاب خود وحکمة ودانش وفضل وکمال داده عدول از آن وترک نموده اتباع وپیروی خواهش نفسانی
بهیمیه خود ونزع وترک دولة ابدیه عاقبة نموده بفروشد آخرة خود را باخس قلیل متاع فانیه دنیه دینار را پس بیع این او را خسران زیان دنیا وآخرة میشود وهمین
را خسران وزیان روشن وواضح میگویند **پس** برای همین سبب تشبیه داد عالم الغیوب والقلوب آن چنین عالم را باخس حیوانات خبیثه وخصلة رذیله
وصفة ذمیمه خبیثه خسیسه سگ لاهث زیرا که سگ در حال لهث خود مالک ومقتدر بر نفع خود ودر دفع ضرر خود نمیباشد **پس** کذا این مرد عالم حریص طامع دنیا بعد ترک
علم ومقتضی آن پیروی میکند هوای نفسانی خود را المقدار قادر بر نفع نفس خود ودفع ضرر خود در آخرة نیست چه او چون سگ لاهث مولع خباثت دنیا مستمر است شب وروز
مصروف وگرفتار چون کلب لاهث میباشد خواه او را امر ونهی ووعظ کرده بشود یا نشود ترک آن نمیکند زیرا که حرص وطمع که وصف ذمیمه است چون طبیعة اصلیه
باو گردیده **پس** همچنین شخص از انجمله میباشد که ذم ایشان خالق فرموده که لال وکر ونابینا بلا تعقل میباشند ایشان اصلا تدبر وتبصر در دلایل وامر ونهی ووعظ میکنند
تبصرہ هرگاه نیک تامل میکنی بعد آدم صفی الله قدیما وحدیثا الی حین می بینی تو که تعدد نحل وملل از اهل حق وباطل از همچنین مردمان حریص دنیا بوقوع آمده و
زلل وضلالة وضلال ومثل کلاب لاهثه او میان در هر عصر حاصل شده اعاذنا الله وذریتی والمؤمنین جمیعا من حرص الدنیا وبیع الآخرة بمتاع قلیل الدنیا و
اعاذنا الله من النفس الامارة بالسوء **سوال** محل اعراب این جمله ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث چیست **جواب** در محل نصب بحال میباشد تقدیر کانه
قیل کمثل الکلب ذلیلا لاهثا فی جمیع الاحوال کلها میباشد ثم الله اعلم **بحث رابع عشر** ذلك مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم
یتفکرون معنیش آنکه آنچه مذکور از این واقعه شد او صفة آنانی هست که تکذیب میکنند ودروغ میشمارند آیات واحکام واوامر ونواهی ما را **نزد** حسن مراد عموم
اهل کتابین ومشرکین اند **نزد ابن عباس** مراد اهل مکة انهم کانوا یتمنون هادیا منهم یهدیهم ویدعوهم الی طاعة الله فلما جاءهم من لا یشکون
فی صدقه ودیانته محمد بن عبد الله کذبوه فلم یهتدوا به پس یا محمد بخوان تو از جانب خود اخبار واحوال امم گذشتگان را برایشان اما الیهم تا شاید تفکر و
تامل نمایند در آن وعبرة بگیرند بآن ومستحق عقوبة مثل ایشان نگردند **نزد زمخشری** گفته بخوان بر معاصرین منکرین کفار قصهای یهود وملعم را که ایشان بعثة خاتم
الانبیاء وحالات واوصاف او واعجازیت قرآن منزل براو که جامع احوال ماضی وحال ومستقبل بالتفصیل میباشد میدانستند ومردم را آن علماء قبل او مژده
وبشارة مجی او میدادند که قریب است پس نزد بعثة او بحرص وطمع دنیاوی تکذیب آیات کتاب توراة ونصاری تکذیب آیات انجیل کردند پس تکذیب ایشان
مستحق عقوبات دنیا وآخرة گردیدند واگر عبرة نگرفتند بذکر آن قصص ومثل سیرة ایشان گفتار وکردار ورفتار کردند پس ایشانهم مثل ایشان مستحق عقوبات خواهند
شد عاجلا وآجلا **تنبیه** از این واضح شد غرض در ذکر قصص سلف وخلف تنبیه این امت واتمام حجة برایشان است تا عبرة بگیرند وتامل در آن **بحث**
خامس عشر در نصب مثلا دو توجیه اند **احدهما** ساء بمعنی بئس وفاعل آن مضمر در آن ومثلا تمیز مفسر مراد است ومخصوص بالذم او القوم الذین کذبوا

جواب اشکال چرا بتمثیل بعض علماء را در اینجا بکلب لاهث داده است ۱۲

جواب سوال محل اعراب اینجا جملہ چیست ۱۲

نمی شوند بان امور سمعیات و نقلیات و **مجاهد** گفته لهم قلوب لا یفقهون بها شیئا من امر الاخرة **و** لهم اعین لا یبصرون بها الهدی **و** لهم اذان لا یسمعون بها الحق **اشکال** این وصف چگونه صحیح می شود مع وجود و سلامتی این حواس حساسه و دراکه که فهم ندارند و معاینه نمیکنند و نمیشنوند چیزی مع سلامتی این حواس احساس و ادراک و احسب الحصول میباشد اختلاف مشهودات و بدیهیات است **جواب** اهل معانی در اینجا فرموده اند ان الکفار لهم قلوب یفقهون بها مصالحهم المتعلقة بالدنیا **و** لهم اعین یبصرون بها المرئیات و اذان یسمعون بها الکلمات **و هذا** لا شک فیه **و لما** وصفهم الله تعالی انهم لا یفقهون و لا یبصرون و لا یسمعون مع وجود هذه الحواس الدراکة علم بذلک ان المراد ما یرجع الی مصالح الدین **و** ما ینفعهم فی الاخرة **و** حاصل هذا الکلام انهم مع وجود هذه الحواس لا ینتفعون بها فیما ینفعهم فی امور الدین **و** العرب یقول مثل ذلک لمن ترک استعمال بعض جوارحه فیما لا یصلح لها **و** منه قول الشاعر من العرب **شعر** و عوراء الکلام صممت عنها ٭ و انی ان اشاء سمیع ٭ حاصل آنکه کفار قلوبی دارند بوجود آنها مصالح دنیا را درک و فهم میکنند **و** عیونی دارند بان اقسام و اشیاء مرئیات دنیائی که متعلق بشهوانیات جسمانی است معاینه میکنند **و** گوشهائی دارند که بان کلماتی را می شنوند که موجب فساد و خرابی آنها بالقوة بان میشود **و** در احساس و ادراک آنها این امور را شک و ریبی نیست **و** خالق بجهة اعراض مطلق جمعی از کفار این ذم عظیم کرده که صاحب عقل و فهم و نظر و بصر بوده معهذا تعقل و تدبر و تامل و تفقه و فهم و نظر در دلایل دینی و براهین و دربدیهیات اصلا نمیکنند چنانچه بیان شد که **مجاهد** گفته لهم قلوب لا یفقهون بها شیئا من امر الاخرة و لهم اعین لا یبصرون بها الهدی و لهم آذان لا یسمعون بها الحق و لا یلتفتون الیه **اصلا پس** بجهة ترک و اعراض ایشان بالکلیة از تدبر در معقولات **و** مبصرات **و** مشهودات **و** مسموعات عاقبة و آخرة ایشان مخلوق نار گردید یعنی مع قلوب و ابصار و اسماع آنها برای نار گویا آفریده شده بودند **در کشاف** جار الله زمخشری در تفسیر ان کثیرا من الجن و الانس فرموده هم المطبوع علی قلوبهم الذین علم الله انه لا لطف لهم و جعلهم فی انهم لا یلقون اذهانهم الی معرفة الحق **و** لا ینظرون بعیونهم الی ما خلق الله نظر اعتبار **و** لا یسمعون ما یتلی علیهم من آیات الله سماع تدبر کانهم عدموا فهم القلوب **و** ابصار العیون **و** استماع الاذان جعلهم لاغراقهم فی الکفر و شدة شکائمهم فیه **و** انه لا یاتی منهم الا افعال اهل النار مخلوقین للنار دلالة علی توغلهم فی الموجبات و تمکنهم فیما یوهلهم لدخول النار حاصل آنکه مراد از این طایفه جن و انس در معلوم عالم الغیوب و قلوب مطبوع القلوب بر کفر و مرسوخ الشرک میباشند و مر ایشان را لطفی از الطاف رحیم و کریم الهی بجهة آن شامل نمیشود و گروهی اند ایشان را بنحوی که القاء اذهان خود بسوی معرفة حق تعالی نمیکنند **و** نگاه بسوی مشهودات مخلوقات الله بنظر عبرت نمایند **و** گوش نمیکنند و برغبت و بتدبر نمیشنوند دلایل سمعیه را گویا که فهمیدن قلوب **و** تبصر عیون **و** شنوائی اسماع و اذان از ایشان معدوم و مسلوب بالاصالة میباشد و سلب این اوصاف از ایشان کرد بسبب بجهة اغراق ایشان در کفر **و** سبب پاداش و سیرة ایشان چون سخت دهان لجام فرس ایشان از حالة ورفتار بر گردیده و رجوع کرده نمیتوانند **لهذا** ابدا از ایشان توجه بدریافت حق و توقع نمیاید مگر افعال و اعمال اهل نار که آنها مخلوق خاص برای نار شده باشند این حالة آنها دلالة است بر کمال توغل ایشان در موجبات و تمکن ایشان در باطل واقعی از بدایة و نشو و نمو ایشان تا آخر بر کفر باطل که سبب موجب دخول آنها در نار میباشد **اقول** غرض اقصی از این اخبار از طایفه جن و انس آنست که مع اعطاء اسباب تعقل و تفهم و تبصر ترک معقولات و مسموعات و مبصرات میکنند بجهة آنکه ایلاد و تولید آنها بر کفر و شرک شده و بر آن تربیت و تادیب و ترتیب نشو و نمو مدة الاعمار خود تا مرگ یافته لهذا بجهة حمیت و حمایة کفر ترک آن اصلا نمیکنند گویا فی الواقع و الاصالة تخلیق آنها برای نار شده لاجل ذلک ترک حق بالکل کرده عمل اهل نار مستمرا میکنند چنانچه در آیات آخر نیز ذکر وصف ایشان بایه صم بکم عمی فهم لا یعقلون **و** لا یبصرون فرموده **و زمخشری** بعد این فرموده **و منه** کتاب عمر الی خالد بن الولید بلغنی ان اهل الشام اتخذوا لک دلوکا عجن بخمر و انی لا اظنکم آل المغیرة ذرء النار **و** یقال لمن عرف بالعبث فی بعض الامور ما خلق فلان الا لکذا حاصل آنکه عمر خطاب بخالد ولید فرمان قهری نوشت که بمن رسیده که اهل شام برای تو دلوک میسازند و آن عبارتست از چیزیکه بدن را بوقت غسل بدن صفائی و خوشبوئی میمالند چون صابون و اشنان و اشباه اینها کما ذکره **فی النهایة** فی شرح ابن الاثیر یعنی اهل شام برای مالیدن بدن تو معجونی میسازند بخمر آمیز **و** من تحقیق گمان میکنم که آل او اولاد مغیره مخلوق اهل نار بود **و** خالد از اولاد مغیره بود لهذا عمر خالد را از اهل نار شمرده چه خالد و خاندان او کلا در اسلام هم غرق خمر دایم الاوقات بودند **و زمخشری** بعد این گفت که هر کس که مغروق در بعض امور میباشد گفته میشود که فلانی مخلوق بران امر شده چنانچه در عرف گفته میشود که دایم تلاوة کتاب الله برای تلاوة **و** دایم العبادات و الصلوات و الصیام را برای عبادة نماز و صیام آفریده شده **مجلس سادس** اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون مرجع اولئک همان جماعة جن و انس است که آنها اسباب و آلات ادراک و معارف از قلوب و اعین و آذان مثل و مساوی هر مکلف

جواب اشکال اینکه ایشان با وجود سلامتی حواس حسیه چگونه صحیح میشود

بیان آنکه خلیفه ثانی بخالد بن ولید فرمان قهری نوشت

بشروح حاشیه

بشر و جن داشته ترک تفقه و تبصر و اصغا کرده مماثل و مشابه چهارپایان گاو و گوسفند و شتر و انواع بهایم میباشند بلکه گمراه‌تر از بهایم زیرا که انها از زجر منزجر میشوند و براهی که
انها را اندازه مسکنی و بهر راهیکه انها را سیر میبرند اینها همان جماعتی اند که بیخبری از حق و بیخبر دهی گفتار و رفتار و کردار دارند **در مجمع** در تفسیر اینجمله فرموده ای
هؤلاء الذين لا يتدبرون ايات الله ولا يستدلون بها على وحدانية الله تعالى وكماله وجلاله وصدق انبيائه وخلفائهم اشباه الانعام والبهائم التي
لا تفقه ولا تعلم بل هم اضل من البهائم فانها اذا زجرت انزجرت واذا ارشدت الى طريق اهتدت **وهؤلاء** لكفرهم وعتوهم لا يهتدون الى شيء
من الخيرات مع ما ركب الله فيهم من العقول الدالة على الرشاد الصارفة عن الفساد ولم يذكر ههنا للرجوع عن الاول **ولكن** للاضراب
عنه مع بقائه **وقيل** انما قال بل هم اضل من الانعام لم تعط آلة المعرفة والتمييز فلا تلحقها المذمة وهؤلاء اعطوا المعرفة والتمييز فضيعوها ولم
ينتفعوا بها ولان الانعام وان لم تكن مطيعة لم تكن عاصية وهؤلاء عصاة مع عقولهم وابصارهم واسماعهم فهم اسوء حالا واقبح مآلا
منها اولئك هم الغافلون عن اياتي وحججي وعن الاستدلال والاعتبار بتدبرها والتفكر فيها دون البهائم التي هي مسخرة مصروفة **وقيل** الغافلون عما يحل
بهم في الآخرة من اشد النكال والعذاب حاصل کلام آنکه آن جماعه کفار از جن و انس که تدبر در آیات الله و استدلال بآن نمیکنند بر وحدانیت خدا و بر کمال و جلال تع
و بر صدق انبیا و خلفا رسل پس ایشان اشباه و امثال بهایم و چارپایان اند که انها تفقه و علم تحصیل در امور دین نمیکنند بل ایشان گمراه‌تر و خراب‌تر از بهایم و مواشی
میباشند چه انها را وقتیکه زجر کرده میشود منزجر میشوند و بهر راهیکه ایشان را راهنمونی کرده میشود بآن راه میروند **و** آن جماعه کفره جن و انس هدایت نمیشوند بسوی
امور خیر و ترک کفر مضر خود نمیکنند مع وجود عقول و افهام و ابصار و اذان که مستدرک نفع و ضرر و دلیل راه شد بر رشد صارف از مفاسد و مقابح باشد نمی کنند و بخیال
نیارند منافع و مضار خود را نمی‌فهمند و بهایم در زجر منزجر میشوند و براهیکه انها را میبرند میروند با وجود یکه عقل و فهم ندارند و معاینه بکرات شده اگر خر و اسپ و گاو و بز بر راه رفتن
براه مضر و مهلک زده میشود زده و کوب خود قبول میکند اما بهلاکت خود را اصلا نمی اندازد **و لفظ بل** را در اینجا برای رجوع از حال اول و ذکر سابق نکرده **و لکن**
ذکرش برای اضراب از کلام اول مع بقائه علیه آورده **پس** معنیش آنکه مع الحواس ایشان شبیه بهایم بلکه بدتر از انها میباشند **و بقولی** لفظ بل هم اضل من الانعام
یعنی بلکه گمراه‌تر و بدتر از بهایم اند زیرا که بهایم اسباب و آلات حصول معرفت و تمیز داده نشد لهذا بانها ذم عاید نمیشود و بنی الجان و بنی البشر مع اعطاء این اسباب معرفت
منتفع بآن نمیشوند **و** انعام و بهایم اگرچه مکلف مطیع نیستند و لکن عاصی هم نیستند بل مسخر آدمی اند و آن دو طایفه جن و انس عصاة متمرد الله اند لهذا انها اسوء
الحال و اقبح المآل از بهایم اند و آن اشد انواع و اقبح الالم نار علی الدوام لازم بانها میباشد و از این اسوء احوال خود غافل و بیخبر از عاقبت میباشند و ایام اعمار
خود را میگذرانند و اعتنا و توجه بدلایل و حجتهای ما اصلا نمیکنند و استدلال و اعتبار بتدبر و تفکر و نظر در انها ابدا نمی نماید **و** بهایم بخلاف انها مسخر و متصرف
آدمیان میباشند **و بقولی** این دو طایفه عقلا کفار جن و انس غافل اند از آنچه حلول کند بایشان در آخرة از عذاب اشد نار دایم **در خطبه امیر المؤمنین**
علیه السلام که مرویه خاصه **و** از عامه **احمد بیهقی** در کتاب مناقب شافعی **و** در تفسیر کبیر **و** غیره اوست ان علیا قد خطب للناس ذات يوم فقال بعد حمد الله
وثنيته واعجب ما في الانسان قلبه فيه مواد من الحكمة واضداد من خلافها فان سنح له الرجاء اذله الطمع **وان** هاج له الطمع اهلكه الحرص **وان** اهلكه
اليأس قتله الاسف **وان** عرض له الغضب اشتد به الغيظ **وان** سعد بالرضا نسي بالتحفظ **وان** ناله الخوف شغله الحزن **وان** اصابته المصيبة
قتله الجزع **وان** وجد مالا اطغاه الغنى **وان** عضته فاقة شغله البلاء **وان** اجهده الجوع قعد به الضعف فكل تقصير به مضر وكل افراط له مفسد
حاصل کلام صاحب سلونی عه آنکه بعد حمد و نعت و تعجب میآورم آنچه در بدن انسان قلب او میباشد چه بآن مواد و ماده حکمت و دانش **و** اضداد دانش هر دو
جمع است **پس** اگر عارض باو امید شد بسر گشتگی میآرد و حیران میسازد او را طمع **و** اگر طمعش هیجان و برانگیخته شد هلاک میسازد او را حرص **و** اگر هلاک ساخت
او را یأس و نا امیدی قتلش میکند تاسف و اندوه **و** اگر عارض شد مر او را غضب شدة میباید و شدید میشود او را آن غیظ و غضب **و** اگر مسعود و سعادة رضا
شد فراموش میشود تحفظ **و** اگر او را خوف رسید مشغول میسازد او را اندوه و هم و غم **و** اگر مصیبت رسید او را قتلش جزع و فزع و ترس میکند **و** اگر یافت
مالی و دولتی را بطغیان میرساند آنرا غنی **و** اگر گزیدش یعنی برسد او را گرسنگی فاقه مشغول میسازد او را بلاء و آفة **و** اگر سختی و شدة برساند او را گرسنگی قاعد میشود
وی نشسته بآن ناتوانی و ضعف پس هر تقصیر باو مضر **و** هر افراط برای او مفسد میباشد **اشکال** چگونه او تعم اشرف مخلوقات جن و انس را اضل از بهایم
والانعام وصف کرده و تشبیه داده و چرا از انها بدتر شمرده و چگونه این صحیح میشود چه انسان قابل جمیع کمالات بخلاف جمیع اجناس حیوانات بالضرورة میباشد **جواب**
اول باید گرد و دانسته میشود که مابین انسان و جمیع انواع حیوانات فرقی هست یا نه **و** اگر هست او چیست **پس** بدانکه جمیع اجناس و انواع حیوانات بری و بحری

والسنه و جنبی در حقیقت حیوانیت و حیوٰة حیوانی و اجزاء احساسیه و ادراکی ظاهری و باطنی مشترک بالسویه اند الّا فرق در بین مکلفین انسانی و غیر انسانی از حیوانات
اینکه عقل است و آن جوهری و ضیئی بذاته مدرک نفع و ضرر و قابل جمیع معقولات و مدرکات و مرکب علوم ضروریه میباشد و در غیر انسان عقل باین معنی نمی باشد و برای
انها بجای عقل شعور و آن فقط مدرک نفع و ضرر نفسانی بالفعل میباشد و همین مقال فلاسفه است فقالوا ان الانسان و سایر انواع الحیوانات متشارکة فی
قوی الطبیعة العادیة و النامیة و المولدة و متشارکة ایضاً فی منافع الحواس الخمس الباطنة و الظاهرة و فی احوال التخیل و التفکر و التذکر و انما حصل الامتیاز
بین الانسان و بین سایر الحیوانات فی القوة العقلیة و الفکریة التی هدیه الی معرفة الحق لذاته و الخیر لاجل العمل به فلما اعرض الکفار عن اعتبار
احوال العقل و الفکر و معرفة الحق و العمل به کانوا کالانعام بل اضل من جمیعها لان الحیوانات لا قدرة لها علی تحصیل هذه الکمالات و الفضایل و الانسان
له القدرة علی تحصیلها و من اعرض عن اکتساب الفضایل العظیمة مع القدرة علی تحصیلها کان اخس حالا ممن لم یکتسبها مع العجز عنها فلهذا قال تعالی
بل هم اضل وقال الحکیم الشاعر الروح عند الله العرش میدانه ✤ تربة الارض اصل الجسم و البدن ✤ قد الف الملک المنان بینهما ✤ لیصلحا لقبول
الامر و المحن ✤ فالروح فی غربة و الجسم وطن ✤ فاعرف ذمام الغریب النازح الوطن ✤ تنبیه هرگاه اینوا ضح شد پس جواب این بچند وجه است
اول چونکه عقل اشرف و افضل عالم امکانی و روحانی هست و کفار مع اعطاء العقل ترک بمقتضائی آن در دین و در معرفة رب العالمین کردند و حیوانات مع عدم
عقل ترک نافع و اخذ مضار خود مهما امکن نمیکنند لهذا اولی و افضل از بهایم و مواشی میباشد چه فرق مابین انسان و غیر انسان از حیوان نیست مگر بعد عقل نطق
لسانی اینها بمقتضائی عقل رفتار نمیکنند ثانی مقاتل گفته هم اخطاء طریقا من الانعام لان الانعام تعرف ربها بحسب حالها و تذکره و هم لا یعرفون الله و لا یذکرو
نه یعنی کفار و مشرکین خاطی تر این رفتار و طریق اند از بهایم زیرا که بهایم و انعام پروردگار خود را می شناسند و یادش بحسب حال خود میکنند بخلاف کفار مشرکین چه اینها
خالق منعم مربی خود را نمی شناسند و یاد نمی کنند او تعالی را ثالث زجاج گفته بل هم اضل لان الانعام تبصر منافعها و مضارها فتسعی فی تحصیل منافعها
و تحترز عن مضارها و هؤلاء الکفار و اهل العناد اکثرهم یعلمون انهم معاندون و مع ذلک یصرون علیه و یلقون انفسهم فی النار و العذاب و
همین قول ابو العلاف است یعنی کفار ضل از انعام اند زیرا که انعام می بینند نافع و ضار خود را پس سعی میکنند در تحصیل و اکل نافع و احتراز مینمایند از مضر خود
و انکفار و اهل عناد مع العقل و البصر میدانند که با اهل عنادیم معهذا اصرار بر عناد و کفر میکنند و انفس خود را در اشد الام و عذاب نار و ایم عمدا و دیده و دانسته میاندازند
بخلاف بهایم رفتار و گفتار و کردار و اعمال میکنند پس باین جهت بدتر و گمراه تر و خسیس تر از مواشی میباشند رابعها ان الانعام و البهایم ترجع ابدا الی اربابها
و من یقوم بمصالحها و الکافر یهرب و یفر عن ربه و الهه الذی انعم علیه بنعما لا تحصی و لا تعد لها یعنی بهایم از میادین بر میگردند بسوی ارباب و مواضع آرامگاه
خود بخود و ایناو بسوی آنکس که قایم مصالح و تربیت انها میباشد و کافر میگریزد و فرار میکند از رب خود که منعم او ملکها الا و منعما بلا حد میباشد خامسها
ان الانعام تضل فتقرب اذا لم یکن معها مرشد فاما اذا کان معها مرشد فلما تضل و هؤلاء الکفار قد جاءهم الداعین من الانبیاء و الخلفاء الصالحین
المذکرین المرشدین الحافظین مع کتبهم المنزلة لفلاحهم و صلاحهم فی الدین و الدنیا و هم یترکون و ینکرونهم و یفرون منهم و یقتلونهم و یوذونهم فلاجل
ذلک صاروا هم اضل وارذل من الانعام یعنی بهایم اگر بلا مالک میباشند البته مهر و شبه حیران در جبال و میادین میگردند و اگر با انها چوپانی چراننده
و راهبر برنده میباشد البته انها اصلا فرار و منتشر حیران نمیشوند و باین کفار چوپانان از جانب الهی صالح و مذکر و مؤدب و مرشد حافظ از وصول مضرات انها
و از وقوع انها در مهلکه مع کتب منزله برای اصلاح و فلاح دین و دنیا باینشان آمده و کفار ترک و انکار ایشان کرده فرار میکنند از انها بل ایذا میرسانند
و قتل انها مینمایند و مشهور العیون خلق است که اگر سگ را یکمرتبه احسانی بیک لقمه میکنی مدة بقاء خود آن سگ ترک و ایذاء و ضرر لقمه دهنده خود نمیکند و
باین جهت قطع نظر از انعام اضل و ارذل و اخس و زبون و بدتر از کلاب میباشند حکایة مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید قاضی بصره و هشام
از سید متکلمین امامیه مشهور عالم بوده و شهرت تامه در الزامات عامه اعلام عامه عراق و حجاز در بابان مقرر کردند که اگر هشام بن حکم یا هشام بن سالم نام کسی باید
او را نزد ما باید انگاشته باشد فیجمله اعلام عامه قاضی بصره عمرو بن عبید بود یوم الجمعه در مسجد بصره وعظ میکرد و هشام بن حکم بیاد ربان نگذاشت آخر هشام
لباس قیمتی خود مبادله بلباس چوپانی کرده در انبوه جماعتی داخل بر قاضی شده و خود را پیش روی منبر قاضی رسانیده و او میگفت که نزد شیطانی معصوم
و اجب الاطاعت از جانب خدا و رسول در هر عصر در خلق عینا و دو جود موجود باشد و هشام بهمین مقام کلام گفت که یا قاضی من آدم غریبم اجازه بده
که از تو مسئله بپرسم قاضی گفت بپرس هشام گفت که ای قاضی آیا تو چشم داری قاضی گفت که ازین امر مشهود هی چه پرسیدن است ازین سوال

اصل و اعلی بودن کفار از انعام و بهایم

مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید قاضی بصره و انقطاع او

احتقا منو اقیم شد

احتقان واضح شد که اعرابی نادانی هشام گفت سوال من همین است پس باذن قاضی هشام گفت اگر چشم داری بآن چه میکنی قاضی گفت که بآن الوان و اشخاص را معاینه میکنیم پس هشام گفت الف لام الف یعنی بینی داری قاضی گفت آری دارم هشام گفت که بآن چه میکنی قاضی گفت که بآن شم روایح میکنیم هشام گفت ایا زبان داری و بآن چه میکنی قاضی گفت آری زبان دارم کلام میکنیم و بآن تلفظ مقصود میفهمانیم هشام گفت آیا گوشی داری بآن چه میکنی قاضی گفت بلی دارم و بآن اصوات و آواز ها را میشنوم هشام گفت آیا دست داری بآن چه میکنی قاضی گفت آری دارم بآن گیرو داد و بآن لین را از خشن تمییز میکنیم هشام گفت آیا پای داری و بآن چه میکنی قاضی گفت آری دارم بآن منتقل از مکانی بمکانی دیگر میروم هشام گفت آیا دهانی داری و بآن چه میکنی قاضی گفت آری دارم بآن مشارب و مطاعم مختلفه مینوشم و میخورم و ذائقات را می شناسیم و تمییز میکنیم هشام گفت آیا قلبی داری بآن چه میکنی و چه کاره هست او قاضی گفت بلی دارم و این جوارح آنچه درک میکنند بدل هر یکی خبر خود میرسانند پس در آنچه این جوارح شک میکنند و قلب در مجربات و مدرکات انها را تمیز میدهد و شکوک انها را دفع نموده حق و باطل و صحیح و غلط را تعیین می سازد هشام گفت چرا قلب این جوارح خبر میدهند قاضی گفت چونکه قلب سلطان مطبوع در بدن و این جوارح جنود و لشکر تبعه او اند هشام گفت که آیا لابدا قلب سلطان متبوع کل جوارح و اعضاء بدنی و انها تابع و کارگذار بحسب فرمان قلب اند قاضی گفت آری هشام گفت که آیا خود قلب قهرا انها را مسخر و تابع خود گردانید یا خود جوارح و اعضاء برای خود قلب را سلطان خود قرار دادند یا کسی دیگر و او کیست قاضی گفت بل خالق قلب را سلطان متبوع و جوارح را لشکر و جنود او قرار داد تا از جانب خالق منتظم و مدبر بدن لابدا میباشد و اهمال لازم نباید پس هشام گفت خلاف مقال خود گفتی که امام متبوع من الله لازم نیست و مردم دنیا خود سلطانی را برای تنظیم امور و تدبیر عالم و آدم و سلاک رفع شکوک و حفظ مقرر نمایند و وقتیکه بدن هیچ یک حیوانی و انسانی بلا سلطان الهی عقلا جایز نیست پس کل اهل دنیا را تا قیام قیمة چگونه بغیر تقرر سلطانی معصومی علیمی حکیم و دبیر عالم و آدم و رافع و دافع شکوک و اوهام در امور دین و دنیا مهمل بگذارد و جایز باشد پس قاضی و اهل جماعة شاهدین مبهوت و معطل مانده حیران و منقطع شدند پس قاضی برای رفع خجالة خود ملتفت بهشام شد فقال هل انت هشام قال لا فقال اجالستنه قال الهشام لا فقال فمن این انت قال الهشام من اهل الکوفة فقال القاضی فانت اذا هو و قال الهشام فضمنی الی نفسه و عظمنی و اقعدنی فی مجلسه و ما نطق بکلام حتی قمت مجلسه و خرجت پس از انقطاع و تعطل خود قاضی بهشام گفت که آیا تو هشامی هشام در جوابش گفت که نه پس آیا بمجلس او رسید هشام گفت نه قاضی گفت از کدام بلدی هشام گفت از اهل کوفه ام قاضی گفت پس تو گویا هشامی از منبر خود فرود آمد و هشام را بالصدر خود چسپانید و اجلال و تعظیم او کرده نزد خود جایش داد و تا وقت بر آمدن هشام از نزد قاضی قاضی لال شد کلامی اصلا نکرد و حضرت صادق ع از زبان هشام هم این نقل مناظره شنیده تبسم کرده فرمود از کجا این مناظره دانستی هشام عرض کرد که بلا اختیار بر زبانم جاری شد فقال الصادق هذا والله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی یعنی قسم خدا همین مضمون در صحف ابراهیم و موسی مسطور است اشکال این آیه و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس صریح است برای آنکه مکلفین و کفار جن و انس خاص برای نار آفریده و خالق صارف قلوب و عیون و اسماع ایشان از ایمان است و امثال این آیات آخر چون ختم الله و یضل من یشاء و یهدی من یشاء میباشد معهذا معارضه و منافات بین الایات ثابتست این چگونه بر حکیم جایز است جواب این در ابتدا از گذشت و این مذهب مجبره و حسبا لبطلان است بچند وجه اول آیات کثیره نیز دال اند که مکلفین جن و انس برای علت صحیحه و اراده سلیمه همه اینها آفریده شدند و آن بعد تصدیق و ایمان و عمل و طاعة مطلوبه و صلاح و فلاح انها میباشد چون آیه انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و آیه و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و آیه و لقد صرفنا بینهم لیذکروا و آیه هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و آیه و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و آیه یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و امثال این آیات کثیره اند و بالضرورة میدانیم که وقوع تناقض در قرآن اصلا جایز نیست لهذا قطعا ثابت شد که این آیه و لقد ذرأنا ماول بر غیر ظاهر آن مطابق معقول و صحیح ظاهر منقول میباشد تا تعارض بین الایات لازم نیاید و نه عمل بر دو متناقضین ثانی در آیه بعد و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها فرمود این بالیقین بطور ذم ایشان ذکر کرد و اگر ایشان را خالق برای نار خاص خلق کرده میبود البته ایشان را ذم نمیکرد زیرا که مخلوق مجبور بوده اند و ابدا و اصلا مقتدر بر ایمان نبوده اند چنانچه بر خلاف و ترک رنگ سیاه و سفید خود متمکن نمیباشند ثالث علة واقعی در آفریدن ایشان

مناظرهٔ هشام بن حکم با قاضی

نصرت و الهام از فضل الهی

علامت وجوب نصب امام من الله

جواب اشکال از این آیه شریفه ثابت میشود که کفار جن و انس برای نار پیدا شدند

مخصوص نار بهود و البته بلا وجه و لا سبب عذاب ایشان باحق ظلم صریحی می بود و ارسال رسل و انزال امر و نهی و عده و وعید و کتب لغو و لعب و لهو و عبث
بود و از سفاهت و عبث و لهو و لغو او تعالی منزه و مبرا است **رابع** مدح و ذم و ثواب و عقاب بر احوال تخلیقی و اجباری ابدا و اصلا مرتب نمیشود خصوصا
خلقت ایشان برای نار باحق بود پس چرا در هدایت ایشان را در نار ینا فرید چه فایده و نتیجه مرتب نیست که باستدراج ایشان را بنار برساند بخلق کفر در
ایشان **سادس** مع ذلک جم غفیر ائمه نحویین و عمایدِ مفسرین ذکر جمعی از انها در ابتدا در این آیه گذشت متفق اند که لام لجهنم لام عاقبة است یعنی
انها را برای طاعت خالص آفریده بود و لکن بسوء اختیار عاقبة و آخر حال و مآل ایشان نار جهنم شد چنانچه آخر مآل ابلیس جهنم و لعنت شد **سابع**
لو سلمنا ظاهر هذه الایة پس اینجا تقدیر حرف شرط لازم است تقدیر شرح چنین خواهد بود و لقد ذرأنا کثیرا من الجن و الانس لجهنم لو کفروا و ترکوا
الطاعات یعنی اگر کفر و ترک طاعت معبود کردند برای نار جهنم این جماعت مخلوق میگردد پس تأول باین چنین وجه می شود **اشکال** اگر گفته شود که خالق
جاعل و مانع ایشان از تصدیق و ایمان شده و داعی الی الکفر شده لهذا قلوب و ابصار و آذان انها ملتفت و متوجه بدلایل نمیشد ند پس موجد دعوة
و ترک ایمان خود خالق بوده **جواب** این هم باطل محض است داعی فعل و ترک اراده عاقل و آن اراده فعل عاقل مکلف است این امر وجدانی
است که هر عاقل از قصد و اراده باختیار خودش است لهذا فعل و ترک آن بوقوع می آید **پس** اگر موجد داعی خالق میبود حد تعزیر و مدح و ذم و ثواب
با و عاید نمیشد کما **قیل** ایضا الی اجد من نفسی انی ان شئت الفعل فعلت **و** ان شئت الترک ترکت فما احس واجد فی نفسی ان غیری قد اوجدهما
فی نفسی بغیر اختیاری فالفعل یحصل لی بارادتی لا بغیری یعنی من در نفس خودم مییابم که من بخواهم فعلی را بکنم اگر خواستم کردم **و** اگر ترک فعل
خواستم ترک کردم یعنی **و** اگر نخواستم ترک آن کردم پس در نفس خود نمییابم اصلا که در نفسم محرک و موجد فعل **یا** موجد ترک آن غیر اراده نفسم و اختیارم
دیگری بوده باشد **پس** فعل و ترک آن باراده خودم حاصل میشود **و** امر وجدانی دلیل قطعی برای هر کس است که موجد داعی امر و ترک نفس خودم است
پس باطل شد مزعوم کسیکه میگوید که داعی امر غیر بنده است و باین تسلسل داعی و داعی نیز باطل شد ثم الله اعلم **بحث سابع** آیا این آیه عام در کل کفار
و مشرکین است **یا** خاص در یهود و لکن حکمش عام است چه خصوص سبب مانع از عموم حکم مع عموم لفظ نمیباشد و در آن دو قول اند **اول** مراد عموم کفار
و این مذهب جمهور است **ثانی** یعنی خاص در یهود و این مذهب اکثر عدلیه منهم زمخشری است کما قال **فی الکشاف** و المراد به وصف حال الیهود فی عظم
ما اقدموا علیه من تکذیب رسول الله مع علمهم انه النبی الموعود و انهم من جملة الکثیر الذین لا یکاد الایمان یتأتی منهم کانهم خلقوا منهم انتهی **بحث**
ثامن اسم در لغت بمعنی نام و علامت بر شئی میباشد که بجهت آن ممتاز و شناخته میشود از اشیار یعنی نوعی خود و از غیر اجناسی و انواع **در ماخذ** آن اهل اشتقاق
دو قول وارند **نزد بصریین** همزه اسم وصل است از سمی یسمو سموا بمعنی علو و علو و بلندی باشد **و** از اینجا گفته میشود سمت همته الی معالی الامور اذا
طلب العز و الشرف یعنی بلند شد همته او بسوی معالی امور وقتیکه طلب عزة و شرف کرد **و** دلیل بر ان تصغیرش سمی **و** جمع تکسیرش اسماء **و** بنا بر این ناقص الآخر
و زنش افع **و** همزه عوض لام او میباشد **پس** بنا بر این اسم بر مسمی علم گردیده **و نزد کوفیین** اصل اسم از وسم بمعنی نشان و علامت شناخت میباشد
و بسببه آن مسمی شناخته میشود کما قالوا ان اصله وسم لانه من الوسم و هو العلامة فحذفت الواو و هی فاء الکلمة و عوض عنها الهمزة **و** علی هذا وزنه
اعل **و** بصریین این را ضعیف شمرد ند چه اگر این صحیح می بود تصغیرش وسیم **و** جمعش اوسام میشد **پس** بنا بر این اسم و نشان و علامت بر شئی میباشد چنانچه
بوا شئی کلمه نشان کرده میشود تا بان نشان ممتاز و شناخته از دیگر شود و بخلط مشتبه نگردد **طریقی** نقل کرد که در اسم چهار لغت اند اسم **و** اُسم **و** سِم **و** سُم
سوال لفظ اسم آیا عین مسمی هست **یا** غیر مسمی **جواب** دران دو قول امت وارد **اول** مذهب ابو الحسن اشعری هست که اسم الله عین مسمی هست **و**
این حرف نتیجه او خلاف بدیهیات دیده و دانسته از ان بعضی اعراض مطلق و انکار بحث کردند **و** بعضی تاویل قولش کوشیدند **ثانی** مختار اکثر اهل اسلام
است که هر اسم غیر مسمی هست زیرا که کل **اهل لغة** گفته اند انما جعل الاسم تنویها علی المعنی لان المعنی تحت الاسم **و التسمیة** غیر الاسم لان التسمیة
عبارة عن وضع اللفظ المعین لتعریف ذات الشئ **و الاسم** عبارة عن تلک اللفظة المعینة فثبت ان الاسم غیر المسمی یعنی اسم بلند و بالا است و معنی
و معنی تحت اسم میباشد **و** تسمیه غیر اسم است زیرا که تسمیه عبارة است از وضع لفظ معین برای شناخت دادن ذات شئ **و** اسم عبارة است از ان لفظ معین
بر ان ذات و حقیقه آن شئ **پس** باین وضع ثابت شد که اسم غیر مسمی هست **و بعضی** گفتند و الاسم هو اللفظ الدال علی المسمی بالاستقلال المجرد
عن الزمان **فقد** یکون الاسم نفس المسمی کلفظ الاسم فانه بنفسه صادق من جملة المسمیات **وقد یکون** مغایرا للمسمی کسائر الاسماء کلفظ الماء

والجدار والحجر وغيرها الدالة كلواحد على معناه المتغاير و **علی ابن عیسی رمانی** فرموده الاسم كلمة تدل على المعنى دلالة الاشارة و
الفعل كلمة تدل على المعنى دلالة الافادة **و** الصفة كلمة ماخوذة للمذكور من اصل من الاصول لتجرى عليه تابعة له **یعنی اسم** کلمه ایست که دلالت
میکند بر معنی که دال بالاشارة باشد **و فعل** کلمه ایست که دلالت میکند بر معنی که دال بر افادة باشد **و اما صفت** کلمه ایست ماخوذ برای معنی مذکور از جمله
از اصول تا جاری شود بر او تابعیت برای متبوع خود **بحث تاسع حسنی** بضم اول و بالف مقصوره بوزن فعلی مونث افعل تفضیل چون کبری
و صغری بمعنی نیکتر و خوبتر ضد سوئی ماخوذ از حسن یحسن حسنا فهو حاسن و حسن و حسین **و** جمعش حسان **و** حسانون است بمعنی بهتر و خوب و
جمال و نیک ذات و محمود الصفات عام میباشد **و** ازینجا دو سبط رسول بحسن و حسین من الله موسوم گردیدند **در نهایه** از ابوهریره روایت کرده
که قال کنا عند رسول الله صلعم فی لیلة ظلماء حندس و عنده الحسن والحسین فسمع تولول فاطمة وهی تناديهما یا حسنان یا حسینان فقال النبی الحقا
بامکما **پس** ابن اثیر گفت غلبت احدی الاسمین علی الآخر کما قالوا القمران والشمسان للشمس والقمر **تذکره** بدانکه در **کلیات** گفته الحسن
بالضم عبارة عن تناسب الاعضاء الجمیع على محاسن على غير قیاس **والاکثر** ما يقال فی تعارف العامة فی المستحسن بالبصر **والاکثر** ما جاء فی
القرآن من الحسن فهو المستحسن من جهة البصیرة **و** کمال الحسن فی الشعر **و** الصباحة فی الوجه **و** الوضاءة فی البشرة **و** الجمال فی الانف **و** الملاحة
فی الفم **و** الحلاوة فی العینین **و** الظرف فی اللسان **و** الرشاقة فی القد **و** اللباقة فی الشمایل حاصل آنکه حسن بضمه عبارة در انسان بل در حیوان هم
بالجمله از مناسبة اعضا جمعش بمحاسن بر غیر قیاس میآید **و اکثر** در عرف عامه در نیک منظر گفته میشود **و اکثر** آنچه در کتاب الله تعالی ذکر حسن آمده
او برای مستحسن از جهة بصیرة و معرفة وارد شده **و کمال حسن** در انسان از مرد و زن اطلاق می شود او حسن مویش میباشد **و** صباحة در رویش
و ضیاء و روشنی و صفائی در جلدش **و** زینت و جمال در بینیش **و** نمکینی در لبهایش **و** شیرینی در چشمش **و** ظرافة در زبانش **و** رشاقة یعنی نازک
بدن و نیک اندام و نیک قد و حسن قامت **و** لیاقت در شمایل و سیر و شکل و قیام و قعود و رفتار میباشد **پس** ازین ابو البقاء گفت والحسن هو
الکاین علی وجه یمیل الیه الطبع و تقبله النفس غیر ان ما یمیل المرء الیه طبعا یکون حسنا طبعا **و ما** یمیل الیه عقلا و شرعا هو کالایمان بالله والعدل والاحسان
و اصل العبادات و مقادیرها و هیئاتها یمیل الیه المرء الدعاء الشرع ایاه الیه فهو حسن شرعا لا عقلا ولا طبعا **و قیل الحسن** ما لو فعله العالم باختیاره
لم یستحق ذما على فعله **والقبیح** ما لو فعله العالم باختیاره یستحق الذم علیه **و** مسئلة الحسن و القبح مشترکة بین العلوم الثلثة کلامیة من جهة
البحث عن افعال الباری انها هل تتصف بالحسن **و** هل تدخل القبایح تحت ارادته و هل تکون بخلقه و مشیته ام لا **و فقهیة** من حیث ان
جمیع محمولات المسایل الفقهیة الشرعیة یرجع الیهما و یثبتان بالامر والنهی **ثم** ان کلا من الحسن و القبح یطلق على معان ثلثة **الاول** صفة
الکمال **و** صفة النقص کما یقال العلم حسن **و** الجهل قبیح **والثانی** ملائمة الغرض و منافرته **و قد** یعبر عنهما بالمصلحة والمفسدة **والثالث**
تعلق المدح والذم عاجلا **و** الثواب آجلا فالحسن والقبح بالمعنیین الاولین ثبتا بالعقل اتفاقا **اما** بالمعنی فقد اختلفوا فیه الخ **بحث عاشر**
ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها **بدانکه** در ماقبل این ذکر غفلت قلب متعلق کرد که موجب خلود نار ابدی باشد پس متصل با ان نقیض غفلة که تنبه بذکر قلبی
و لسانی باشد اینجا ایراد فرمود تا موجب خلود جنت ابدی بشود که ان القلب اذا غفل عن ذکر الله واقبل على الدنیا و شهواتها وقع فی باب الحرص و زمهریر
الحرمان فلا یزال ینتقل من رغبة الى رغبة و من طلب الى طلب و من ظلمة الى ظلمة فاذا انفتح على قلبه باب ذکر الله و معرفة الله تخلص عن نیران الآفات
و عن حسرات الخسارات و استشعر بمعرفته ان ابواب البرکات والخیرات مفتوحة من رب الارض والسماوات یعنی قلب هرگاه متذکر بذکر اله
نمیشود و غافل از خالق بالکلیه میگردد و رو می بدنیا و امور و شهوانیات آن میآرد پس در حرص دنیا و تحصیل آن و در زمهریر محرومی او واقع میشود پس لاینزال زوال
از رغبتی بسوی رغبتی دیگر و از طلبی بطلب دیگر و از تاریکی بتاریکی دیگر تیره تر منتقل میشود **و** بذکر و یاد آوری خالق ابواب معرفة الله بر قلب او مفتوح می شوند
و خلاصی از نیران حرص و آفات طمع و از حسرات خسران خلاصی یافته بحصول معرفة شعور می یابد که ابواب برکات و خیرات از پروردگار زمین و سماوات مفتوح
میباشد **و** برای هر مرض دوائی خالق آفریده پس دوا هر مرض غفلة ذکر اله باسماء حسنی میباشد **لهذا** امر در اینجا در هر حال بیاد آوری خود بذکر اسماء حسنی خود فرموده
و این کمال مهربانی نسبت ببندگان میباشد **بحث حادی عشر** در **معالم** از سبب نزول ابن بغوی از مقاتل نقل کرده و قال ذلک ان رجلا دعی
الله فی صلاته و دعی الرحمن فقال بعض مشرکی مکة ان محمدا و اصحابه یزعمون انهم یعبدون ربا واحدا فما بال هذا یدعو اثنین فانزل الله فی ذلک

درتحقیق معنی و تعریف حسن گوید و وجه تسمیه حسنین

در وجه سبب نزول و معنی اسماء الله

وللّٰہ الاسماء الحسنیٰ فادعوہ بہا یعنی شخصی از اہل اسلام یاد کرد و خواند خدا را در نماز خود بلفظ اللّٰہ و بالرحمن پس بعض مشرکین مکہ گفتند کہ محمد و اصحاب او
بگمان خود عبادۃ میکنند خدائی واحد را پس چہ شد این مرد را کہ میخواند و عبادۃ میکند اللّٰہ و رحمان دو خدا را پس این آیہ وللّٰہ الاسماء الحسنیٰ فادعوہ بہا
در جواب شبہ رد او نازل شد یعنی خدا معبود واحد است و لکن او تعالی اسمائی نیکی متعدد دارد پس بہر اسمی از ان اسماء مخصوصہ مرا یاد میکنند از ما مجاز و ماذون بہا
بحث ثانی عشر وللّٰہ الاسماء الحسنیٰ فادعوہ بہا بدانکہ این آیہ وللّٰہ الاسماء الحسنیٰ در چہار سورہ قرآن است یکی درین سورہ اعراف دوم
در سورہ بنی اسرائیل قل ادعوا اللّٰہ او ادعوا الرحمن ایّا ما تدعوا فلہ الاسماء الحسنیٰ سوم در اول طٰہٰ اللّٰہ لا الٰہ الا ہو لہ الاسماء الحسنیٰ چہارم در آخر
سورہ حشر ہو اللّٰہ الخالق البارئ المصور لہ الاسماء الحسنیٰ است بدانکہ در وللّٰہ لام تخصیصی است پس معنیش آنکہ مخصوص و محصور برائی خدا اسمائی نیک معانی
متضمن اوصاف کمالیہ و جمالیہ و جلالیہ اند ہر یکے ازان آسماء خالق را بخوانید و یاد کنید و حسنیٰ مؤنث افضل التفضیل است پس بجہۃ احسن معنی ہر اسم ہم احسن میشود
و آن یا متضمن وصف کمال و جمال یا بعث جلال بالنسبۃ تعالیٰ می باشد و این محصور در دو نوع است احدہما عدم افتقارہ تعالیٰ الی غیرہ لکمال ذاتہ ثانیہما افتقار
غیرہ من کل ما سواہ لنقصانہ الی اللّٰہ تعالیٰ پس ہر اسمیکہ دال بر احد ہمین معنیین باشد او داخل در الاسماء الحسنیٰ میباشد و بقولی مراد از اسماء حسنیٰ آن اسمی است کہ یا
متضمن معنی کمال تعلیہ ذات واجب تعالیٰ یا متضمن معنی تنزیہ تعالیٰ از نقص و قبح باشد و در مجمع نقل کردہ و قیل المراد بالحسنیٰ ما مثلت الیہ النفوس من ذکر
العفو والتوبۃ والرحمۃ والنعمۃ دون السخط والنقمۃ یعنی بقولی مراد حسنیٰ اسمی است کہ نفوس مردم بسوی او مائل و راغب شوند از ذکر عفو و توبہ و رحمۃ عامۃ
سوائے غضب و سخط و نقمۃ و اول مشہور و منصور بنصوص است بحث ثالث عشر بعض اعظم اصحاب ما امامیہ فرمودہ در تفسیر این اسماء حسنیٰ ہی حسن الاسماء
لانہا تتضمن معانی حسنۃ بعضہا تدل علی عین ذاتہ اجمالا و بعضہا تدل علی وصف ذاتہ و بعضہا تدل علی صفات فعلہ و بعضہا تدل علی تقدیسہ
و تنزیہہ عن النقص والقبح و اما الاولی فمن المضمرات لفظ ہو فانہ تدل علی عین ذاتہ اجمالا بغیر اعتبار خارج و من المظہرات ہو اسم
الجلالۃ لفظ اللّٰہ فقط و معناہ ذات واجبۃ دائمۃ قائمۃ لذاتہا بغیر علۃ ولا سبب ولا اعتماد ظاہرا و باطنا مجردۃ عن النقائص والجسمانیات
ولوازمہا جامعۃ لجمیع صفات الکمالیۃ والجمالیۃ والجلالیۃ بلا اکتساب لاجلہا تصیر مستحقۃ للالہیۃ والعبادۃ ابدا لا غیرہا و جمہور
المحققین قد قطعوا علی انہما الاسمان الاعظمان من کل اسماء اللّٰہ تعالیٰ خاصۃ لا غیرہما لان ما یدل علی عین الذات فہو اعلی و اشرف مما یدل
علی بعض اوصافہا و لان لفظ الالٰہ یقع علی الذات موصوفا و معلوم ان الموصوف ہو الاصل المتبوع و الاصل المتبوع ہو الاعظم الاعلی من
الصفۃ التابعۃ للموصوف و لان لفظ اللّٰہ قدیما و حدیثا علم علی ذات اللّٰہ تعالیٰ ولا یسمی بہ احد ابدا و یقال ان لفظ ہو اعلی و اشرف من لفظ
اللّٰہ لان ہو یشیر الی عین حقیقۃ الذات الواجبۃ المجردۃ بغیر اعتبار حاصل معنی آنکہ اسماء حسنیٰ احسن الاسماء اند زیرا کہ متضمن معانی حسنہ اند پس
بعض ازانہا دلالۃ بر عین حقیقۃ اجمالا میکنند و بعض ازانہا دلالۃ دارند بر صفت ذات و بعضی دلالۃ دارند بر صفات فعل و بعض دلالۃ میکنند بر تنزیہ و تمجید و
تقدیس ذات از نقص و قبح آن اما اسمائیکہ خاص دلالۃ میکنند بر عین حقیقت ذات بلا اعتبارات پس او از مضمرات کلمہ ہو خاص است فقط
و اما از مظہرات او خاص اسم جلالہ لفظ اللّٰہ از کل اسماء تعالیٰ میباشد و معنی لفظ اللّٰہ عبارتست از ذات واجب الوجود کہ دائم و قائم بذات خود بغیر علۃ
و بغیر سبب و بلا اعتماد بر چیزی ظاہرا و باطنا مجرد از نقصانہا و از جسمانیات و لوازم انہا جامع جمیع صفات کمالیہ و جمالیہ و جلالیہ بکمال بلا اکتساب و لا
تحصیل میباشد لہذا ہمین ذات خاص مستحق الہیت و عبادۃ ابدا میباشد نہ غیر این ذاتی دیگر جمہور محققین از متکلمین است بعلم الیقین قطع کردند
کہ ہمین دو اسم فقط دو اسم اعظم و اعلی از کل اسماء الٰہ اند نہ غیر انہا بچند دلیل اول ہر اسمیکہ دلالۃ بر عین ذات مسمّی بکند او اعلی و اشرف از ہمہ آن اسمائیست
کہ دلالۃ بر بعض از اوصاف ذات نماید ثانی لفظ اللّٰہ ہمیشہ موصوف واقع میشود و معلوم است کہ موصوف اصل متبوع و صفۃ تابع متبوع میباشد و
موصوف اصل متبوع بالضرورۃ اعظم و اعلی و اشرف از صفۃ تابع میباشد ثالث لفظ اللّٰہ اسم علم خاص بر ذات تعالی قدیما و حدیثا و باین اسم جلالہ احدی
موسوم نگردیدہ آیا لفظ ہو یا لفظ اللّٰہ ہر دو متساوی در شرف اند یا متفاوۃ دران دو وجہ اند اولہما بقولے ہو شرف زیادہ از لفظ جلالہ دارد و ہر چند
ہر دو اسم اعظم باشند و اما الثانیۃ من صفات ذاتہ تعالیٰ فہی کواجب الوجود والعالم والقادر والحی فہذہ الاربعۃ من اصل صفات ذاتہ تعالیٰ فکلما سواہا
من الصفات فہی ترجع الی ہذہ الاربعۃ یعنی قسم ثانیہ از صفات ذاتش است چون وجوب وجود عالم و قادر و حی و این چہار صفۃ از اصل صفات ذات تعالیٰ اند و بغیر این صفات اخر را
مرجع ہمین چہار صفت اند چون خالق و رازق و محیی و ممیت و امثال انہا و اما الثالثۃ من صفات التمجید والتقدیس کالقدوس والغنی والواحد تبصرہ

بقول بعضے دیگر بدانکہ اسماء بالنسبۃ الی ذاتہ المقدسۃ بر سہ قسم است **قسم اوّل** آنچہ اطلاقش بر تعالیٰ ممتنع باشد و آن ہر اسمیست کہ دلالت کند بر معنی کہ عقل آنرا محال بالنسبۃ بذات منزہ تعالیٰ بیند چون اسماء دالہ بر جسمانیت و لوازم و اجزاء آن **و** آنچہ مشتمل نقص و تنقیص و حاجت و انفعال باشد **قسم ثانی** آنچہ عقلاً اطلاق آن جایز غیر محال و لا ممنوع بر ذات مقدسہ تعالیٰ و وارد در کتاب اللہ و سنت رسول اللہ و سنت ائمہ اطہار از عترۃ آن حضرت صلعم ثابت باشد **پس** ذکر تعالیٰ بآن اسماء و صفات جایز بل واجب است امتثالاً للامر الشرعی در کیفیت اطلاق آن بحسب احوال و اوقات و تعبدات **امّا وجوباً او ندباً قسم ثالث** آنچہ یجوز الاطلاق علیہ تعالیٰ و لکن ما جازۃ اطلاق آن در کتاب اللہ و سنت شریفہ رسول اللہ صلعم وارد نشدہ باشد چون اطلاق لفظ **جوہر** چہ از احد وجوہ معانی آن کون الشیٔ قائماً بذاتہ غیر مفتقر الی غیرہ است **و** این معنی ہر چند ثابت بالنسبۃ تعالیٰ ہست و عقل مانع از اطلاق نیست لکنہ لیس من الادب فیمکن ان لا ینا سبہ من جہۃ اخری لا نعلمہا چہ عقل مطلع نیست بر کافہ ما یمکن ان یکون معلوماً فان کثیراً من الاشیاء لا نعلمہا اجمالاً و لا تفصیلاً **و** اذا جاز عدم المناسبۃ و مفروض نیست ہم داعی بسوے نسبت آن نباشد **پس** واجب شد اجتناب امتناع اطلاق آن و امثال آن چون یا عارف یا طبیب یا عاقل یا واقف و غیر ذلک از جمیع آنچہ بنص صحیح شرعی در اطلاق آن وارد نشدہ **و ہمین** است معنی قول علماء ان اسمائہ تعالیٰ توقیفیۃ یعنی اطلاق اسماء بر ذات تعالیٰ موقوف است بر نص و اذن و اجازۃ شرعی **تذکرہ** بدانکہ جمیع اسماء تعالیٰ خالی ازین نیست **یا** دلالہ بر ذات بغیر اعتبارے میکند فقط **یا** دلالہ میکند باعتباری **پس** آن امر یا اضافی ذہنی فقط باشد یا سلبی فقط **یا** اضافی و سلبی معاً **پس** این چہار قسم گردید **فالاوّل** ما یدل علی الذات فقط و ہو من المضمرات ہو فقط کما ورد فی الدعوات یا ہو یا من لا یعلم ما ہو الا ہو **و من المظہرات** ہو لفظ اللہ فانہ ہو اسم للذات الموصوفۃ بجمیع الکمالات الربانیۃ المنفردۃ بالوجود الحقیقی فان کل موجود سواہ غیر مستحق للوجود بذاتہ بل انما استفاد من الغیر **و یقرب** من ہذا الاسم لفظ الحق **و** ایضاً لفظ الثابت اذا ارید بہما الذات من حیث ہی واجبۃ الوجود فان الحق یراد بہ دائم الثبوت و البقاء **و** الواجب ثابت دائماً غیر قابل للعدم و الفناء فہو حق بل ہو احق من کل حق **یعنی قسم اوّل** آنچہ دلالۃ بر حقیقت عین بلا اعتبارات خارجہ میکند از مضمرات فقط لفظ **ہو** میباشد چنانچہ در اکثر ادعیہ صحیحہ یا ہو الخ وارد شدہ **و** از مظہرات فقط اسم اللہ میباشد چہ او اسم ذات موصوفہ تعالیٰ بجمیع کمالات ربانیہ منفردہ بوجود حقیقی میباشد چنانچہ ہمین جا ذکر شد بوجود حقیقی او ہر موجودی وجود یافتہ و موجود میباشد **پس** ہر موجودی سوائے تعالیٰ غیر مستحق برائے وجود خود بذاتہ است بلکہ وجود ہر موجود مستفاد از وجود غیر است و آن غیر واجب الوجود لذاتہ خالق سبحانہ خاص است **و** قریب باہمین لفظ ثابت **و** لفظ حق است وقتیکہ مراد بآن ذات واجب الوجود گرفتہ شود چہ معنی و مراد از لفظ حق شئے دائم الثبوت و البقاء بذاتہ بیکحال بغیر تغیر و لا انفعال است **و** واجب ثابت دائم البقاء غیر قابل للعدم و ممتنع الفناء و الزوال علی کل الاحوال میباشد **پس** او در اصل حق بل او حق از ہر حق است **پس** ہمین ذات موجود حق راحیوۃ دائمہ صفت عینیہ ذاتیہ بجہت عدم فناء و لا زوال و لا تغیر و لا انفعال واجب و لازم میباشد چون جماد لا یشعر و لا ادراک **والقسم الثانی** ما یدل علی الذات مع الاضافۃ **کالقادر** فانہ بالاضافۃ الی المقدور و تعلقت بہ القدرۃ بالتاثیر **والعالم** فانہ ایضاً للذات باعتبار انکشاف الاشیاء لہا **و الخالق** فانہ اسم للذات باعتبار تقدیر الاشیاء **و البارئ** فانہ اسم للذات باعتبار اختراعہا و ایجادہا **و المصوّر** باعتبار انہ رتبہ صور المخترعات احسن ترتیب **و الکریم** فانہ اسم للذات باعتبار اعطاء السئولات **و العفو** عن السیئات **و العلی** اسم للذات باعتبار انہ فوق سائر الذوات **و العظیم** فانہ اسم للذات باعتبار تجاوزہا حد الادراکات الحسیۃ و العقلیۃ **و الاوّل** باعتبار سبقہ علی جمیع الموجودات **و الاٰخر** باعتبار بقائہ بعد فناء سایر الموجودات **و** صیرورۃ الموجودات فی الایجاد الیہ تعالیٰ **و الظاہر** ہو اسم للذات باعتبار دلالۃ العقل علی وجودہا دلالۃ بینۃ **و الباطن** فانہ اسم بالاضافۃ الی عدم ادراک الحس و الوہم و الخیال لانہ عن الوصال الیہ متعال **یعنی قسم ثانی** آنچہ دلالۃ بر ذات تعالیٰ مع الاضافۃ میکند چون لفظ **قادر** چہ او صفۃ ذات بالاضافۃ بسوے مقدور میباشد و تاثیر قدرۃ باو وارد **و عالم** ایضاً صفت ذات است باعتبار انکشاف حقایق و احوال ظاہر و باطن جمیع اشیاء معلومات از موجودات علی ما ہی علیہ **و خالق** ہر چند اسم ذات است و لکن باعتبار تقدیر اشیاء صفۃ فعل است **و باری** ایضاً اسم ذات است باعتبار اختراع اشیاء بلا سبق مماثل و مثال صفۃ فعل است **و مصوّر** باعتبار ترتیب صور مخترعہ باحسن ترتیب و تنظیم صفۃ فعل است **و کریم** باعتبار اعطاء مسئولات صفۃ فعل است **و عفو** باعتبار ترک مواخذہ از سیئات مجرمین صفۃ ذاتیہ است **و علی** اسم ذات باعتبار اینکہ ذاتش فوق ہمہ ذوات موجودات است **و عظیم** اسم ذات باعتبار تجاوز حدود ادراکات حسیہ و عقلیہ است **و اوّل** باعتبار وجود تعالیٰ سابق بر جمیع موجودات میباشد **و آخر** باعتبار بقاء تعالیٰ بعد فناء کل موجودات **و** گردیدن نہایت کل موجودات در ایجاد

لاہوری سید علی حائری

خود بسوی او تعالی **وظاهر** او هم اسم ذات است باعتبار دلالة عقل بوجوب وجود ذات موجد تعالی بدلالة بینه یعنی وجود سبحانه بحسب دلایل عقلیه وادراک واحساس اشیاء موجودات عالم دلالة بینه قاطعه هریکی می باشد برظهور خالقیت والهیت سبحانه **وباطن** یعنی وجود واقعی است باعتبار عدم ادراک عقل وفهم وبصر وحس وخیال حقیقت ذات وماهیة آن چه ذات مجرده ذوالجلال از احساس وادراک عقول ووصول حواس وافهام الی ساحة کبریائه علی الدوام محال ومتعال است **وهکذا** دیگر اسماء صفات اند هرچند هر اسمی وصفتی معانی عدیده آخری دارند بلحاظ البسط تفسیر براینوجه واحد برای بعض اینصفات اکتفا شده اگر زندگی وفا کرد ان شاء الله القدیر شرحی کبیر وبسیط در تفسیر این آیه مع وجود معانی اسماء حسنی الهی خواهیم نوشت **واگر** بالتفصیل تفصیل زاید بخواهی **بمنهاج** حلیمی **وشرح اسماء الحسنی** غزالی **ولوامع البینات** فی تفسیر الاسماء والصفات متضمن دقایق دقیقه وحقایق حقیقه **فخر رازی** که در دنیا تا اینوقت مثل این کتاب تالیف نشده **وشرح جوشن کبیر** شیخ هادی سبزواری **وشرح الاسماء** شیخنا القدادرا ملاحظه کن **والقسم الثالث** ما یدل علی الذات باعتبار سلب الغیر عنه کالواحد الاحد باعتبار سلب الند والضد والعد والحد وعدم النظیر والشبیه والشریک له **والفرد والوتر** باعتبار سلب القسمة والبعضیة والترکیب عقلا وحسا وعدم قابلیت ذاته المجردة بذلک **والغنی** باعتبار سلب الحاجة له الی غیره ابدا **والقدیم الازلی** باعتبار سلب العدم عنه اولا وبدایة **والدائم الابدی** باعتبار سلب العدم عنه آخرا ونهایة **والسلام** باعتبار کمال سلامة الذات وسلب العیوب والنقایص منه **والقدوس والسبوح** باعتبار تنزه ذاته المقدسة عن جمیع انواع القبایح وعن الانداد من الصاحبة والوالد والاولاد والانداد حقیقة او حکما وغیره ذلک مما یخطر فی الفواد **قسم ثالث** آنچه دال بر ذات متعال باعتبار سلب اغیار بباشد چون **واحد احد** باعتبار سلب ند وضد وعدد وحد ونظیر وشبیه وشریک مرتنها را بباشد **وفرد ووتر** باعتبار سلب قسمة وبعضیة وترکیب عقلا وحسا **وعدم** قابلیت تقسیم ذات مجرده در خیال بباشد **وغنی** باعتبار سلب حاجة ازتم الی غیره ابدا است **وقدیم ازلی** باعتبار سلب العدم اولا وبدایة یعنی در اولیت ابتدا ندارد **دائم ابدی** باعتبار سلب عدم در نهایة وآخر یعنی در اولیت ابتدا **و** در آخر نهایت ندارد **وسلام** باعتبار کمال سلامتی ذات از نقصان وسلب عیوب وقبایح **و قدوس وسبوح** باعتبار مبرا ومنزه بودن ذات واجب تعالی از جمیع انواع قبایح **و** از وجود انداد از زوجه **و** از والد **و** اولاد **و** انداد خفا حقیقة وحکما وغیر آنچه در خواطر خطور کند وبصدور بگذرد **والقسم الرابع** ما یدل باعتبار السلب والاضافة معا کالحی فانه المدرک الفعال الذی لا یلحقه الموت والفوت **و الواسع** باعتبار سعة علمه ومعلومه وعدم فوت شیء منه **والعزیز** هو الذی لا یدرکه الابله ولا یلحقه العلة **والرحمن الرحیم** فان الرحمن اسم للذات **و** الرحیم هو صفته باعتبار شمول نعمته ورحمته العامه لکافة الخلقة **و** شمول رحمته الخاصة لخواص خلقه فی الآخرة غیر زائلة **یعنی قسم رابع** صفتی است که دال باعتبار سلب حالتی **و** اضافه حالتی باشد چون **حی** پس بمعنی مدرک فعالی است که ملحق نمیشود باو نابودی بموت وفوت یعنی بقاء وجود او مع الادراک اضافی **و** سلب موت وفوت از وی الی الابد سلبی است **واسع** باعتبار وسعت علم ومعلوم کل مملوکت او وعدم فوت وسلب شیء از علم او **وعزیز** باعتبار اینکه او را علو ورفعت است **و** ذلت درک او نمیکند **و** علت باو ملحق نمیشود وزوال عزة ندارد **و رحمن الرحیم** رحمن اسم ذات **و** رحیم صفة او باعتبار نعمة وجود وتدبیر بهر فرد وجزء کل عالم در دنیا عموما حاوی وجاری وشامل **و** در آخرة بخواص خلق بجمیع انواع خیرات بعد ایصال آن غیر زایل است **و** هکذا دیگر اسماء صفات اند **اشکال** هرگاه لفظ هو **و** لفظ الله دو اسم اعظم واعلی از جمیع اسماء الهی اند **پس** قرائت واثر اجابة فوری واحضار اشیاء مطلوبه من الله جرا مباح است ناشی وحاصل دفعة وفورا نمیشود **پس** باین واضح وثابت شد که این هر دو اسم هم چون اسماء آخر الهی غیر اسم اعظم غیر واجب الاجابة اند **و** اسم اعظم غیر اینند واسم بباشد **پس** آن اسم اعظم را چرا خالق مخفی نهاد **و** آن کدام اسم بکدام حروف بباشد **و آیا** بهمین حروف تهجی از الف تا یا راست **یا** از غیر این حروف است **جواب اول** در این شبهه نیست که این دو اسم از اجله اسماء مقدسه الهیه خاص ال بر مسمی ذات بغیر اعتبارات خارجه میباشد **اما** آن اسم اعظمیکه واجب الاجابة فی الفور هر دعا ودواجب الحصول هر مطلوب است **و** قابلیت اطلاع واعلام وتعلیم آن احدی از امم سلف وخلف نداشت ونمیدارد غیر از مطهرین انبیاء الله وخلفائه المعصومین المنصوصین من الله زیرا که عطاء این اسم اعظم خاص با نبیاء وخلفاء معصومین منصوصین ایشان برای اظهار معاجز خارق العادات بشر میباشد تا بوجود عطاء آن امتیاز وفرق بین بین الحق والباطل من جانب الله در خلق ثابت وواضح باشد **اما جواب ثانی** فی تعیین اسم اعظم الهی علماء را هست خلاف کردند که او کدام است **نزد جمعی** او یا حی یا قیوم **و در روایتی** یا ذا الجلال والاکرام **نزد جم غفیر** یا الله یا حی یا قیوم الذی لا یموت یا حی یا دیموم الذی لا یفوت **و در روایتی** یا الهنا واله کل شیء الها واحد لا اله الا انت **و بعضی** گفتند چنانچه طریحی هم نقل کرد که بلسان عبرانی **آهیا وشراهیا** ترجمه اش یا قیوم است

تنبیه اهیا و شراهیا آیا سریانی یا عبرانی است یا یونانی و آیا بکسر همزه است یا بفتح آن چه آن همدان سه وجه اند **در قاموس** گفته بفتح غلط و بکسر صحیح است
کما قال **و اهیا** بکسر الهمزة **شراهیا** بفتح الهمزة والشین **یونانیة** ای الازلی الذی لم یزل **و لیس** هذا موضعه لان الناس یغلطون فیقولون اهیا شراهیا
وهو خطاء علی ما زعم اجبار الیهود انتهی کلامه **و نزد اکثر** اهل ظاهر و حدیث **و در ترجمه قاموس** از ازهری نقل میکنند که **ابو حاتم** میگوید که
باهیا اصل و بسریانیه **یا شراهیا** است یعنی روحی ازلی **و شیخ زین العابدین** در اینجا فرموده و در هیچ کدام تمام کیفیت کلمه بحسب ضمه و فتحه و کسره
و تشدید و تنوین معلوم و واضح نشده آن اسم اعظم الهی تم بحسب اکثر روایات هفتاد و سه حرف غیر مرتبه و لا مرکبه میباشد هر پیغمبری بعض بعض حروف آن داده
شده و هفتاد و دو حرف آن بخاتم الانبیا محمد بن عبد الله علیه و آله السلام عطا شده **و** حرف واحد آن خالق استیثار برای نفس خود مخصوص نهاد و با احدی از ملک
و پیغمبر اطلاع آن نداد **پس** آن هفتاد و دو حرف کلا نزد ائمه اثنا عشر اطهار از اهل بیت نبوة میباشد **لهذا** بسبب آن خوارق العادات از همه ایشان ظاهر
می شد کما روی **فی اصول الکافی** عن ابی الحسن العسکری قال النوفلی سمعته یقول اسم الله الاعظم ثلثة و سبعون حرفا کان عند آصف بن برخیا حرف
فتکلم به فانخرقت له الارض فیما بینه و بین سبا فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان ثم انبسطت الارض فی اقل من طرفة عین و عندنا منه اثنان
و سبعون حرفا **و** حرف عند الله استاثر به فی علم الغیب **ایضا فی الکافی** عن جابر عن ابی جعفر قال ان اسم الله الاعظم علی ثلثة و سبعین حرفا **و** انما
کان عند آصف منها حرف واحد فتکلم به فخسف بالارض ما بینه **و** بین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده **ثم** عادت الارض کما کانت اسرع من طرفة
العین **و** نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا **و** حرف عند الله استاثر به فی علم الغیب عنده **و فیه** ایضا عن ابی عبد الله الصادق
ان عیسی بن مریم اعطی حرفین کان یعمل بهما **و** اعطی موسی اربعة احرف **و** اعطی ابراهیم ثمانیة احرف **و** اعطی نوح خمسة عشر حرفا **و** اعطی آدم
خمسة و عشرین حرفا **و** ان الله تعالی جمع ذلک کله لمحمد **و** ان اسم الله الاعظم ثلثة و سبعون حرفا اعطی محمدا اثنین و سبعین حرفا **و** حجب عنه
حرف واحد **و** حاصل همه این حدیث ائمه اطهار علیهم السلام آنکه اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است از آن یک حرف باصف وصی سلیمان داده بود تا بوجرآن
از مسافت عظیمه کثیره عرش بلقیس را زمین دریده بکمتر از چشم زدن نزد سلیمان رسانید **و** بعیسی دو حرف **و** بموسی چار حرف **و** بابراهیم هشت حرف **و**
بنوح پانزده حرف **و** بآدم بیست و پنج حرف **و** بمحمد هفتاد و دو حرف از آن اسم اعظم داده شده **و** یک حرف آن مختص خود خالق گردانید **و بعضی** در تاویل
این حروف فرموده اند که از این هفتاد و سه حرف مراد هفتاد و سه اسم اله اند نه حروف چه هیچ اسمی زیاده از شش حرف مرکب نمیباشد **تنبیه** از این اخبار صحاح
معتبرین عقل صحیح و ثابت شد دو چیز **احدهما** آنکه اسم اعظم غیر این اسماء حسنی است بغیر حروف مرتبه و مرکبه **و** هر حرفی از آن جدا جدا تاثیری عظیم دارد
ثانیهما بعض بعض حروف آن خاص انبیاء اولوا العزم و بعض اوصیا و اصفیاء ایشان بود **و اما** هفتاد و دو حرف آن بخاتم انبیاء و بعد او مختص بائمه اطهار
علیهم السلام میباشد **اما جواب ثالث** از این احادیث واضح که آن اسم هفتاد و سه حرف میباشد **پس** در این دو احتمال اند **احدهما** که حروف
آن غیر این حروف تهجی است چه این حروف تهجی هفتاد و سه حرف نیست **ثانیهما** بعضی احتمال داده که حروف تهجی آن از سریانی و عبرانی و عربی خواهند بود
و لکن غیر انبیاء و خلفاء ایشان علم آن حروف را عینا و ترتیب و ترکیب آن نمیدانند لهذا تاثیر انها بروز نمیکند **و خاص و عام** روایت کرده اند که امیر المؤمنین
ندا میکرد و بنجدا یا کهیعص **و** یا حمعسق چنانچه در بدایة این سوره اعراف از کشاف **و** بیضاوی مذکور گردید **و در خبر مروی** است از حضرت صادق
است ان الله تعالی خلق اسما بالحروف غیر متصوت الی ان قال فجعله یعنی فجعل ما خلق علی اربعة اجزاء معا یعنی غیر مرتبة فاظهر منها ثلثة اسماء
کانها الله العلی العظیم **و** الله الرحمن الرحیم لفاقة الخلق و حاجتهم الیها **و** حجب واحدا **و هو** الاسم الاعظم المخزون المکنون **و** سخر لکل اسم من هذه
الاسماء اربعة ارکان فذلک اثنی عشر رکنا **ثم** خلق لکل رکن ثلثین اسما فعلا منسوبا الیها کانه علی بدایة فهو الرحمن الرحیم الخ **و بعض**
شارحین این حدیث فرموده اند لا یخفی ان هذا الحدیث من اسرارهم علیهم السلام لا یعقله الا العالمون **و ما** شرح این حدیث ببسط بجای دیگر میکنیم
ان شاء الله **سوال** چرا این اسم اعظم را مخفی و مستور نهاد از کل امم غیر انبیاء و ائمه علیهم السلام **جواب** مقتضی حکمت اخفا این اسم از کل عوام مردم بود چنانچه لیلة
القدر را مستور نهاد زیرا که علم و معرفة آن شب **و** اسم اعظم موجب فسادات عظیمه می شد و خرابیهای کثیره در عالم و آدم هر وقت بوقوع میامد **پس** آنچه موجب
فسادات و خرابیهای کثیره می شد بر حکیم مدبر عالم الغیوب و القلوب انسداد آن لازم بود لهذا عینیت اینها مبهم و مستور گذاشت **اشکال** در اکثر ادعیه اشاره
بیاد قسم مرویست که در این دعا اسم اعظم است **پس** از این واضح شد که اسم اعظم همین حروف تهجی مرتب و مرکب در این بوده نه اسم اله داخل میباشد **و اگر** آن صحیح است

پس چرا تاثیر اجابة سریعه آن بظهور نمیآید **و** بذکر آن اسم تاخیر اجابت جایز نمیباشد **جواب** نزد ما آنکه لفظ هو **و** لفظ جلالة الله از اعظم اسماء حسنی باعتبار دلالة خاصه بر مسمی ذات بغیر اعتبار وصف است **پس** بنابراین اشکال ساقط است چه اجابة دعا بفور یا بتاخیر بحسب مقتضای مصلحة و مشیت علیم و حکیم مدبر اله المی باشد **اما نزد** ما آنکه اسم اعظم بحروف آخر که بذکر آن احیاء اموات و اعاده فوات و اجابة همه دعوات بفور می شود اعطاء آن مخصوص معصومین انبیاء و مطهرین خلفاء ایشان است **و** قرة عینی مولوی **سید علی حایری** در چهار جلد کبیر کتاب **غایت المقصود** نام نوشته در مجلد اول آن بتفصیل تحقیق جزئیات اسم اعظم نموده ثم الله اعلم **بحث رابع عشر** در تعدید و تحدید این اسماء الحسنی باتفاق خاصه و عامه نود و نه اسم اند **روا** انه قال رسول الله ان لله تسعة و تسعين اسما من حفظها دخل الجنة **و** الله وتر یحب الوتر **رواه مسلم** حضرت رضا ع باسناد آباء خود از حضرت رسول روایة کرده لله تع تسعة و تسعون اسما من دعی الله بها استجاب **و** من احصاها دخل الجنة **رواه** صدوق المحدثين فی کتاب التوحید **و** همین احصاها در بخاری **و** در ترمذی ولکن بخاری احصاها احفظها ار روایة کرده **و** در مجمع **و** باب از **مسلم** آورده لله تسعة و تسعون اسما مائة الا واحدا لا یحفظها احد الا دخل الجنة وهو وتر یحب الوتر حاصل همه آنکه بتحقیق مر خدا را یک کم صد نام یعنی نود و نه نام است هر که آنها را بشمار و حفظ آنها مع معانی آنها کند و عایش مجاب داخل و مستحق جنت میشود **و** خالق در ذات خود فرد و احد و وتر تنها است دوست میدارد فرد و وتر را **سوال** آیا مراد ازین لله تسعة و تسعین اسما حصر عدد اسماء مراد است که خاص همین اسماء حسنی نود و نه اند یا مراد حصر نیست **جواب** متکلمین **و** مفسرین **و** محدثین درین دو قول دارند **احدهما** مراد حصر اسماء است بجهة لام تخصیص در لله **و** همین قول فخر رازی و تبعه اوست **ثانیهما** مذهب جمعی دیگر منهم **نووی** اند قال و لیس معناه انه لیس اسماء غیر هذه التسعة و التسعین **و انما** المقصود من هذا الحدیث التسعة و التسعین اسما الاخبار عن دخول الجنة باحصائها لا الاخبار بحصر الاسماء **و لهذا** جاء فی حدیث اخر اسئلك بكل اسم سميت به نفسك و استاثرت فی علم الغیب عندك یعنی معنیش این نیست که غیر این نود و نه آسمای دیگر ندارد **و ابوبکر عربی مالکی** گفته برای خالق هزار اسم است **و ابن العربی** گفته بلکه قول بهزار تلیل است **و** در احصاها هم خلاف کردند نزد **محققین** مراد آن احصا حفظ انها بدل است چنانچه در خبر دیگر لفظ حفظها آمده **و** همین قول بخاری است نه محض شمردن انها **و** **بقولی** مراد از احصاء تعدید و شمردن آنها در دعا است **و بقولی** تعدید انها در دعا مع حفظ معنی هر اسمی از انها و تفکر در انها و اعتقاد بانها موجب اجابة و دخول جنت میباشد **و اما** در معنی و الله وتر و یحب الوتر شارحین فرمودند معناه نعم فی ذاته فرد واحد لا شریك له **و** لا نظیر **فهذه** الاسماء باعتبار العدد وتر لاجله یحب الوتر چونکه او متفرد و متوحد در ذات خود است این نود و نه اسماء هم در شمار در عدد وتر اند نه جفت لهذا تعدید اسماء وتر را محبوب دارد **و** **بعضی** فرمودند و فیه تفضیل الوتر فی الاعمال لان اکثر الطاعات وتر **اشکال** ابو القاسم قشیری گفته هرگاه خدا نود و نه اسم دارد پس باید که هر اسم عین مسمی باشد و الا لازم میاید که همه این اسماء غیر الله مع الله میباشند **جواب** او فخر رازی داده دلت هذه الآیة ان الاسم غیر المسمی لانها تدل علی ان اسماء الله کثیرة لان لفظ الاسماء لفظ الجمع **و** هو یفید الثلثة فما فوقها فثبت ان اسماء الله کثیرة و لا شك ان الله واحد فلزم القطع بان الاسم غیر المسمی **و ایضا** قال قوله تع و لله الاسماء الحسنی یقتضی اضافة الاسماء الی الله تع **و** اضافة الشیء الی نفسه محال فثبت مغایرة الاسم عن المسمی یعنی این آیه دلالة دارد که بتحقیق اسم غیر مسمی است زیرا که دلالة دارد که اسماء الله کثیر اند **و** لفظ اسماء صیغه جمع است **و** اقل جمع بر کمتر از سه نمیباشد بل مافوق سه میباشد پس بنابراین ثابت شد که اسماء الله کثیر اند **و** شکی نیست که خدا ذات واحده است **پس** قطعاً ثابت شد باین جهة که هر اسم غیر مسمی است **و ما میگوئیم** که اسم عین مسمی نمیباشد بل هر اسم دال بر مسمی میباشد و دال و دلالة و مدلول علیه مستلزم مغایرة بالضرورة در بین دارند **و رازی ایضا** فرمود قوله تع و لله الاسماء الحسنی است این مقتضی اضافة اسماء الی الله است **و** اگر اسم و مسمی در اصل واحد میباشد باین لازم میاید اضافة شیء الی نفسه **و** اضافة شیء الی نفسه محال و اجب البطلان است **پس** مغایرت اسم از مسمی ثابت شد **و** همین مضمون از هشام بن حکم از قران ناطق حضرت صادق است **فی اصول الکافی** فقال ع فی جواب هشام الله مشتق من اله و اله یقتضی مالوها **و الاسم** غیر المسمی فمن عبد الاسم دون المعنی فقد کفر و لم یعبد شیئا **و** من عبد الاسم و المعنی فقد اشرك و عبد اثنین **و** من عبد المعنی دون الاسم فذلك التوحید **و** قال هشام زدنی فقال لله تسعة و تسعون اسما فلو کان الاسم هو المسمی لکان لکل منها اله **و** لکن الله معنی یدل علیه بهذه الاسماء **و** کلها غیره تع **یا هشام** الخبز اسم الماکول **و** الماء اسم المشروب **و** الثوب اسم الملبوس **و** النار اسم المحرق حاصل آنکه الله مشتق از اله یا اله الها این مقتضی مالوهی است **و** اسم غیر مسمی است **پس** هر که عبادة باسم کرد دون

المعنی پس او

المعنی پس او بتحقیق کافر شد و عبادت باحدی نکرد و هر که عبادت باسم و معنی آن کرد عبادة بدو کرد پس او شرک آورد و عبادت بدو کرد و هر که عبادة معنے کرد بغیر اسم پس او توحید است عبادت بسمائی واحد کرد هشام زدی عرض کرد امام فرمود خدا را نود و نه نام اند پس اگر هر اسمی عین مسمی باشد هر آئینه بر سر هر یک اسمی از انها الهی جداگانه باید باشد ولکن خدا در واقع معنی واحد است دلالة میکند هر اسمی برآن معنی واحد و کل آن اسماء غیر او اند ای هشام بدان خبز اسم نان ماکول و ماء اسم آب مشروب و ثوب اسم لباس ملبوس و نار اسم آتش سوزاننده است بحث خامس عشر در تعدید آن اسماء نود و نه نام که متفق علیه الامة است و انها انیست ۱ الله ۲ الرحمن ۳ الرحیم ۴ الملك ۵ القدوس ۶ السّلام ۷ المؤمن ۸ المهیمن ۹ العزیز ۱۰ الجبار ۱۱ المتکبر ۱۲ الخالق ۱۳ البارئ ۱۴ المصوّر ۱۵ الغفار ۱۶ القهار ۱۷ الوهاب ۱۸ الرّزاق ۱۹ الفتاح ۲۰ العلیم ۲۱ القابض ۲۲ الباسط ۲۳ الخافض ۲۴ الرافع ۲۵ المعزّ ۲۶ المذل ۲۷ السّمیع ۲۸ البصیر ۲۹ الحکیم ۳۰ العدل ۳۱ اللطیف ۳۲ الخبیر ۳۳ الحلیم ۳۴ العظیم ۳۵ الغفور ۳۶ الشکور ۳۷ العلیّ ۳۸ الکبیر ۳۹ الحفیظ ۴۰ المقیت ۴۱ الحسیب ۴۲ الجلیل ۴۳ الکریم ۴۴ الرقیب ۴۵ المجیب ۴۶ الواسع ۴۷ الحکیم ۴۸ الودود ۴۹ المجید ۵۰ الماجد ۵۱ الباعث ۵۲ الشهید ۵۳ الحق ۵۴ الوکیل ۵۵ القوی ۵۶ المتین ۵۷ الولیّ ۵۸ الحمید ۵۹ المحصی ۶۰ المبدئ ۶۱ المعید ۶۲ المحیی ۶۳ الممیت ۶۴ الحیّ القیوّم ۶۵ الواجد ۶۶ الاحد ۶۷ الصمد ۶۸ القادر ۶۹ المقتدر ۷۰ المقدّم ۷۱ المؤخر ۷۲ الاوّل ۷۳ الآخر ۷۴ الظاهر ۷۵ الباطن ۷۶ الوالی ۷۷ المتعالی ۷۸ البرّ ۷۹ التوّاب ۸۰ المنتقم ۸۱ العفوّ ۸۲ الرؤف ۸۳ مالك الملك ۸۴ ذو الجلال ۸۵ والاکرام ۸۶ الجامع ۸۷ الغنی ۸۸ المغنی ۸۹ المانع ۹۰ الضار ۹۱ النافع ۹۲ النور ۹۳ الهادی ۹۴ البدیع ۹۵ الباقی ۹۶ الوارث ۹۷ الرشید ۹۸ الصبور ۹۹ و از من الامامیه ابن الفهد فی عدة الداعی و الکفعمی ابراهیم بن علی الجنعی فی مصباحه والشهید الاول محمد بن مکی ابن محمد ابن حامد العاملی فی قواعد الاصول در ان فرمود که از اسماء الحسنی لفظ الربّ و المولی و النصیر و الفاطر و العلام و الکافی و ذو الطول و ذو المعارج در کتاب الله نیز مذکور و وارد است و از عامه هم جمعی منهم الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و الغزالی و صاحب در المنثور و صاحب اللباب و المدارک و غیرهم و صاحب مشکوٰة و غیرهم روایة اولی نقل کرده اند از ابوهریره و رزین و غیرهما در کتاب التوحید صدوق المحدثین از حضرت صادق باسناد آبا طاهرین خود و در عدة الداعی و کفعمی نیز از حضرت امام رضاء از آبا طاهرین خود روایة کرده اند لله تسعة و تسعین اسماء مائة الا واحدة من دعی بها استجیب له و من احصاها دخل الجنة و هی الله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب الحمید الحفی الربّ الرحمان الرحیم الذارئ الرّزاق الرقیب الرؤف الرائی السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبر السیّد السبّوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القوی القریب القیّوم القابض الباسط القاضی المجید الولیّ المنّان المحیط المبین المقیت المصوّر الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الوکیل الوارث البرّ الباعث التوّاب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیّان الشکور العظیم اللطیف الشافی انتهی الروایة و در دعاء مشلول و جوشن کبیر و غیر آن هم اسماء آخر بر این اسماء زائد اند چون بعضها هو یا ذا الملك و الملکوت یا ذا العزّت و الجبروت یا ملك یا مالك یا قدّوس یا سلام یا مؤمن یا مهیمن یا عزیز یا جبّار یا متکبر یا خالق یا باری یا صادق یا فالق یا مصوّر یا مفید یا مدبّر یا شدید یا مبدئ یا معید یا مبید یا ودود یا محمود یا بعید یا قریب یا مجیب یا رقیب یا حسیب یا بدیع یا رفیع یا منیع یا سمیع یا علیم یا حلیم یا کریم یا حکیم یا قدیم یا علیّ یا عالم یا حاکم یا قاضی یا عادل یا فاضل یا واصل یا طاهر یا مطهّر یا قادر یا مقتدر یا کبیر یا متکبر یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد الی قوله تعم یا علی یا شامخ یا باذخ یا فتاح یا نفاح یا مرتاح یا مفرّج یا ناصر یا منتصر یا مدرک یا مهلك یا منتقم یا باعث یا وارث یا توّاب یا اوّاب یا وهّاب یا علام یا خلاق یا رزاق یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا من حیث ما دعی اجاب یا طهور یا شکور یا عفو یا غفور یا نور النور یا مدبر الامور یا لطیف یا خبیر یا مجیر یا منیر یا بصیر یا نصیر یا کبیر یا وتر یا فرد یا ابد یا سند یا صمد یا کافی یا شافی یا وافی یا معافی یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل یا متفضل یا متکرم یا متفرد یا جلیل یا جمیل یا وکیل یا کفیل یا دلیل یا قبیل یا مدیل یا منیل یا مقبل یا محیل یا قاهر یا ساتر یا فاطر یا کاسر یا جابر یا ذاکر یا ناظر یا سبوح یا قدوس یا صبور یا شکور یا رؤف یا عطوف یا صادق یا فالق یا فارق یا فاتق یا راتق یا سابق یا سامق یا معین یا امین یا مبین

تعدید آن اسماء حسنی بروایت متفق علیه الخاصة و العامة ۱۲

جمعی کثیر عدد اسماء حسنی الله ... جمع ... اسماء حسنی زیاده از نود و نه هم میباشند ۱۲

یا امین یا سید یا وحید یا حمید یا مجید یا شدید یا شهید یا دایم یا قایم یا قدیم یا سرمد یا واحد یا احد یا عزیز یا رفیع یا منیع یا وسیع یا سمیع یا بصیر یا خبیر یا قدیر یا منعم یا اکرم یا معطی یا غنی یا مغنی یا منفی یا مفنی یا محیی یا مرضی یا منجی یا باسط یا منشی یا موجد یا حنان یا منان یا دیان یا برهان یا سلطان یا رضوان یا غفران یا سبحان یا مستعان یا جواد یا ذالمن والبیان یا ملک یا مالک الملک یا حامد یا محمود یا شاکر یا شکور **تنبیه** در این شکی نیست که مفردات اسماء حسنی الهی تا سه صد می باشد **واما** بالاضافة والترکیب زیاده از هزار اسماء است **و** هرکس تفصیل مفردات و مرکبات اسماء الله تعالی خواهد **جوشن کبیر** را مع شرح آنها از ملا هادی سبزواری ملاحظه نماید **پس** قول رازی و نووی **و** حافظ ابوبکر عربی مالکی **و** محیی الدین اعرابی **و** غزالی و حلبی **و** غیرهم اصح است **اشکال** پس در و لله الاسماء الحسنی لام تخصیص دلالت دارد که اسماء اله محصور العدد در خبر مروی متفق علیه الامة بیاشند **جواب** این حصر محمول شده بر آنکه اطلاق اسماء الحسنی علی الله منحصر علی التوقیف و تعلیم الله بها باشد لا غیر با توری و لا منصوصی و لا منقولی فی کتاب الله و سنت نبیه **کما**

قال النووی و غیره کالعیاض اتفق العلماء علی ان هذا الحدیث لیس فیه حصر لاسمائه سبحانه و لیس معناه انه لیس له اسماء غیر هذه التسعة و التسعین **وانما** المقصود من الحدیث من احصاها دخل الجنة **فالمراد** هو الاخبار عن دخول الجنة باحصائها لا الاخبار بحصر الاسماء **تذکره** هر گاه اجلال و تعظیم موجد معظم به جهت کمال ذات جامع جمیع صفات کمالیه و جلالیه و تقدیس و تسبیح و تنزیه او تعالی عز اسمه بر هر شخص عینا واجب از روی عقل و نقل چون **آیه** سبح اسم ربک الاعلی ثابت شد **پس** هکذا بلا تفاوت تعظیم و تنزیه اسماء ذاتی و صفاتی نیز واجب بوده باشد و توهین آن موجب کفر مومن انهاست **و** اتفق علماء الاسلام علی ذلک **وقال العلماء** کافة کما یجب تنزیه الله تعالی عن جمیع النقایص و القبایح و العیوب فکذا یجب تنزیه اسماء الذاتیه والصفاتیه لا سیما اسم الجلالة هو لفظ الله **و** منجملة تعظیمه ان لا یمس اسم الجلالة بغیر طهارة لانه تعظیمه ازید من الاخری لانه اسم ذاته العالیة

در در منثور از حافظ ابونعیم روایت کرده که محمد بن جعفر میگوید که من پرسیدم از ابوجعفر باقر محمد الصادق علیهم السلام از خبر اسماء الله تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة **پس آنحضرت** فرمود آن خبر صحیح و آن اسماء در کتاب الله تعالی ثابت اند **پس در سوره فاتحه** پنج اسم اند یا الله یا رب یا رحمن یا رحیم یا مالک **و سوره بقره** سی و سه یا محیط یا قدیر یا علیم یا حکیم یا علی یا عظیم یا تواب یا بصیر یا ولی یا واسع یا کافی یا رئوف یا بدیع یا شاکر یا واحد یا بدیع یا شاکر یا واحد یا سمیع یا قابض یا باسط یا حی یا قیوم یا غنی یا حمید یا غفور یا حلیم یا اله یا قریب یا مجیب یا عزیز یا نصیر یا قوی یا شدید یا سریع یا خبیر **و در آل عمران** یا وهاب یا قایم یا صادق یا باعث یا منعم یا متفضل **و در سوره نساء** یا رقیب یا حسیب یا شهید یا مقیت یا وکیل یا علی یا کبیر **و در انعام** فاطر و قاهر و لطیف و برهان **و در اعراف** یا محیی یا ممیت **و در انفال** یا نعم المولی یا نعم النصیر **و در هود** یا حفیظ یا مجید یا ودود یا فعال لما یرید **و در رعد** یا کبیر یا متعال **و در ابراهیم** منان یا وارث **و در حجر** یا خلاق **و در مریم** یا فرد **و در طه** یا غفار **و در افلح** یا کریم **و در نور** یا حق المبین **و در فرقان** یا هادی **و در سباء** یا فتاح **و در سوره زمر** یا عالم **و در سوره غافر** یا قابل التوب یا ذا الطول **و در ذاریات** یا رزاق یا ذا القوة یا متین **و در طور** یا بر **و در اقتربت** یا ملیک یا مقتدر **و در رحمن** یا ذا الجلال والاکرام یا رب المشرقین یا رب المغربین یا باقی یا مهیمن **و در حدید** یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن **و در حشر** یا ملک یا قدوس یا سلام یا مومن یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصور **و در بروج** یا مبدء یا معید **و در فجر** یا وتر **در اخلاص** یا احد یا صمد انتهی **ابن مسعود**

نقل کرده که حضرت رسول ص فرمود من اصابه هم او حزن فلیقل اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضائک اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور بصری و ذهاب همی و جلاء حزنی فقال ص ما قالهن مهموم قط الا اذهب الله همه و ابدله بهمه فرجا فتعلموهن و علموهن **حاصل آنکه** هر کس را که هم و غم و حزن لاحق شود این دعا را بخواند **و احدی** این را نمی خواند هرگز مگر آنکه خالق زایل می سازد از تعالی این همه را و بدل میکرداند غم و هم بعد الفرج و گشایش پس ای مردم خود هم یاد کنید و بمردم هم تعلیم به دهید **تکمله** در تاویل اسماء الحسنی بطرق خاصه و عامه از اهل بیت طهارت مرویست قالوا علیهم السلام نحن اسماء الله الحسنی فادع الله بنا یعنی ما عترت طاهره حسنی مرتبت اسماء و نامهای نیک او هستیم یاد کنند خدا را بعد ذکرنا **و در تفسیر عیاشی** **و الصافی** مرویست قال علیه السلام اذا نزلت بکم شدة فاستعینوا بنا علی الله و هو قول الله و لله الاسماء الحسنی

بیان اسماء و صفات الهی

بیان تعیین بعض الاسماء حسنی از سور قرآن که ابونعیم و سیوطی از حضرت باقر ع و ابن مسعود [illegible]

فادعوه بها **وقال** قال ابو عبدالله الصادق عليه السلام نحن والله الاسماء الحسنى التي لا يقبل من احد الا بمعرفتنا فادعوا الله بها یعنی ائمه هدی فرمودند وقتیکه شدتی و کربتی نازل شود و فرا گیرد پس طلب اعانة کنید بما از خدا **و** اینست مراد از قول خدا ولله الاسماء الحسنى وامر کرد بدعا کردن بآن **و حضرت صادق** فرمود قسم بخدا ما آن اسماء حسنی هستیم که خدا قبول نمیکند ایمان و عمل احدی را مگر بمعرفت ما پس یاد کنید خدا را بعد معرفت و تصدیق و ایمان با ما **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** قطع نظر از این امت انبیاء سلف نیز در وقت شدائد و کربات و غموم و هموم بر انها بعد ذکر اسماء طاهرین چهارده معصوم علیهم السلام مطالب خود را از خالق میخواستند چنانچه فتلقى آدم من ربه کلمات بطرق اهل سنت ذکر شد که آدم وقتیکه این اسماء چهارده معصوم را بر متن عرش منور نوشته دید بوحی دانست که وقت مصیبت حفظ این اسماء بکار میآید **پس** در دنیا یادش آمده بدرگاه الٰهی **عرض** کرد اللهم بحرمة محمد وانت المحمود و بحرمة علی وانت العلی الاعلی **و** بحرمة فاطمة وانت فاطر السموات والارض **و** بحرمة الحسن وانت المحسن **و** بحرمة الحسين وانت قديم الاحسان تب علی فتاب الله عليه وقال ولو طلبت غفران جميع ذريتك لغفرتهم جميعا **و روایات کثیرة** بطرق خاصه و عامه مع زیادتی الفاظ وارد اند بجهة طول بعد ثبت و ضبط اخبار مفصله درینجا مناسب نیست **و** بجای دیگر خواهند آمد انشاء الله تعالی **اشکال** این چهارده معصوم جنس بشر اجسام احیاء اند **پس** انها چگونه اسماء حسنی بر خالق اطلاق شده میتوانند چه هر اسم از حروف دال بر مسمی ذاتی میباشد **جواب** باید که حالا در باب شنیدی الاسم هو ما يدل على ذات شئ او وصف شئ **پس** هر اسم حسن عبارت است از صفات دال بر معانی حسنة الاتصاف **او** للاضافة بالمحسن **و بقولی** الاسم قد يطلق على ما يفهم من معنى اللفظ في الذهن فعلى هذا الاسم معنى ذهني **و** المعنى موجود عيني وهو المسمى **و** مؤید این تفسیر است حدیث حضرت رضا در سوال سائل ما الاسم فقال هو صفة لموصوف **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** هر معصومی از چهارده حضرات بذاته اسمی الله تعالی بمجازی باشد بدو جهت **احدهما** باعتبار اشتقاق و اخذ اسماء مطهره ایشان از اسماء حسنی تعالی چون محمد از اسم الحمید و محمود **و** علی از العلی **و** فاطمه از فاطر **و** حسن و حسین از محسن و ذو الاحسان میباشد چنانچه در احادیث قدسیه و نبویه بطرق خاصه و عامه این مروی هست **پس** از روی ما خذ ثابت شد که اسماء ایشان علیهم السلام ماخوذ از اسماء حسنی الٰهی اند **و** اسماء هم ایشان اسماء حسنی اند **ثانیهما** از روی معنی هم ایشان اسماء حسنی عظمی الٰهی اند زیرا که هر اسم عبارة از معنی دال بر مسمی **و** مسمی آن خواه ذات باشد خواه صفة **پس** انها بعد ذاً اسم اسماء حسنی اند زیرا که هر یکی از انبیاء خصوصا این چهارده معصوم علیهم السلام حجة و علامة دال بر مسمی ذات حسنه محسنه خالق اند **و** خلق را ایشان هدایت الی الحق و دلالة صدق بر وجود موجد واحد مطلق میکنند **و** ازینجا **مروی** بطرق خاصه و عامه است قال النبی انا و علی حجة الله علی الخلق ای و نحن دلالة علی ذات الله سبحانه و موصلة الیه **و** بمعنی الله و نحن والله الاسماء الحسنى انحل الاشکال **اشکال** هرگاه ثابت شد که هر اسم و صفت که دال بر کمال و جمال و جلال ذات باشد بر لوازم ذات از اوصاف محموده کند **پس** اطلاق او بر خالق جائز نیست **و** اسماء حسنی و صفات الٰهی خالی ازین معانی نیست **پس** لفظ شئ آیا اطلاق بر تعالی جائز است یا نه **جواب** متکلمین اسلام درین دو قول دارند **احدهما** قول جهم بن صفوان درین مشهور است که جائز نیست لان اسم الشئ يقع على خس الاشياء **و** اتفها حقارة وابعدها عن مراتب الشرف **و** كل اسم وصفة من الاسماء الحسنى والعليا يدل على كمال ذات الله و شرف نوع من اوصافه **و** اسم الشئ ليس كذلك واذا ثبت هذا فامتنع اطلاق لفظ الشئ وتسميته عليه تعالى مع انه ما ورد ذلك في كتابه ولا في سنة رسوله **ولما** اطلاق انه منشئ الاشياء فاطلاقه حق جائز كما ينبغي لملائكته والعالمين والشرف في ذاته لا لفظ الشئ يعنى لفظ شئ واقع میشود بر خس و حقیر اشیاء و انچه آن از درجات شرف دور است **و** صفة حسنی و علیا دلالة میکند بر کمال ذات و علو آن **یا** بر شرف نوعی از لوازم و اوصاف ذات **و** اسم شئ نه دلالة بر کمال ذات میکند و نه بر شرف وصفی و نه بر شرف بعض لوازم ذات **و** هرگاه اسم شئ چنین باشد **پس** باین جهت اطلاق لفظ شئ بر تعالی و تسمیه بان بر حکیم علیم تعالی ممتنع و غیر جائز است مع ذلک لفظ شئ نه در کتاب الله وارد و در عدد نود و نه نام خبر مروی صحیح متفق آمده **و اگر بگوئی** منشئ الاشیاء اطلاق آیا میشود **میگویم** بلی اطلاق لفظ منشئ الاشیاء میشود چه این کلمه حق صحیح و ثابت بر تعالی است چه این لفظ افاده مدح و جلال و شرف در ذات تعالی میکند بخلاف لفظ شئ چه این اصلا دلالتی بر مدح و ثناء الٰهی و نه نمیکند الا این قدر که شئ نام ذاتی چیزی از ذوات و اشیاء است **ثانیهما** اطلاق لفظ شئ بر تعالی جائز است لفظ شئ نام چیز **و** اطلاق بر حقیقت و ماهیة موجوده و معدومه میشود چون لفظ موجود **و** مذکور **و** معلوم **و** ثابت **و** ذات **و** حقیقة **و** مفهوم و مسمی و هر یکی ازینها اطلاق بر تعالی بحسب المعنى مطابق واقع جائز است هر چند دلالة بر کمال ذات **و** بر شرف صفتی هیچ یکی ازینها دلالة ندارد **و** این الفاظ از جهالت یا معنی نیستند **پس** بثبوت این اطلاق این الفاظ باعتبار ذات بر تعالی جائز است **اما** اطلاق اینها بنداء چون یا شئ یا حقیقة یا مفهوم یا ذات

یا مسمے یا معلوم یا مذکور ممنوع است چه اجازۀ و استعمال اینها بنظر روا ر ونشده چنانچه یا حق یا ثابت یا رحمن یا رحیم یا هو یا الله اطلاق و استعمال و اجازۀ وارد شده **دیگر دلیل** از آیات لیس کمثله شیء است خواه کاف زاید باشد خواه کاف زاید نباشد و بر قول بعدم زیادتی کاف هم کمثله تقدیرش و معنیش علی ان الشیء مثل لمثله نفسه غیر مسلم است بل مفهومش انه شیء لیس مثل الاشیاء الممکنة الحادثة میباشد **ایضاً** او آیة قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم معنیش قل هو الشیء الشهید بینی و بینکم هو الله الموجود است در احادیث کثیره **اصول کافی** از **ائمه اطهار** وارد هست چون ایجوز ان یقال ان الله شیء قال نعم علیهم السلام نعم هو شیء بخلاف الاشیاء لیس کمثله شیء **وایضاً** قالوا نعم هو شیء یخرجه من الحدین حد التعطیل وحد التشبیه وکلما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله فهو مخلوق والله خالق کل شیء تبارك الذی لیس کمثله شیء حاصل همه آنکه بر او تعالی اطلاق شیء می شود و او بخلاف اشیاء خارج از حد تعطیل و تشبیه است و بر هر چه اسم شیء واقع شد غیر خدا او مخلوق و خدا خالق هر شیء برتر است نیست مثل و هیچ شیء **در خطبه** بعض فقراتش اینست هو شیء داخل فی الاشیاء بغیر ممازجة خارج عن الاشیاء بغیر مباینة داخل فی الاشیاء لا کشیء داخل فی شیء وخارج من الاشیاء لا کشیء خارج عن شیء حاصل آنکه باعتبار شیء خدا داخل در اشیاء بغیر مزج و خلط است و خارج از اشیاء و مباعدة است پس داخل در اشیاء هست نه چون دخول شیء در شیء و خارج از همه اشیاء هست نه چون شیء خارج از شیء باشد زیراکه واجب لذاته موجد جمیع اشیاء است مماثلة و مشابهة با اشیاء اصلا ندارد **بحث خامس عشر** در یلحدون **قرائة** یلحدون بفتح یا و حا در قرآن هر جاکه هست میباشد **و** موافقه کردند با و عاصم و کسائی و خلف در سوره نحل **نزد باقی قراء** بضم یا و حا هر جا هست **نزد** قراء **و** ابوالحسن لحد و الحد و لغة اند **و** الحاد در کلام استعمال میشود **بحث سادس عشر** الحاد بمعنی عدول از استقامة و انحراف از آن است **و** از همین جا لحد قبر است که در یک جانب قبر حفر کرده میشود برای وضع میت در آن **در مجمع** فرمود اللحد خلاف الضریح الذی یحفر فی وسطه یعنی لحد خلاف ضریح میباشد چه لحد در یک طرف قبر **و** ضریح در میان قبر محفور میشود **در مصباح** گفته اللحد الشق فی جانب القبر **و** الجمع لحود مثل فلس و فلوس **و** بالضم لغة **و** جمعه الحاد مثل قفل و اقفال **و** لحدت اللحد لحدا من باب نفع **و** لحدته الحادا حفرته **و** لحدت المیت جعلته فی اللحد **و** لحد الرجل فی الدین لحدا **و** الحد الحادا بمعنی طعن **و بعضی** اعلام گفتند که الحاد و ملحدین فی زماننا قوم باطنیه اند و ایشان میگویند که برای قرآن ظاهری و باطنی هست و آن باطن را خاص سید اینم فاحالوا بذلك ظاهر الشریعة لانهم تاوّلوا بما یخالف العربیة الذی نزل بها القرآن **و** ملحد بر آمده از دین حق بسوی دین باطل **و** جمعش ملاحده میباشد **ابو عبیده** گفت الحد الحادا جادل و ماری **و** لحد ای ظلم **و** الحد فی الحرم استحل حرمته وانتهکها **و** الملتحد بالفتح اسم الموضع وهو الملجاء **بدانکه** رازی گفت که معنی الحاد در لغة عبارت میل از قصد میباشد **و** ابن سکیت گفت ملحد بضم اول و کسر حا فاعل الحد بمعنی عادل از حق و داخل کننده در آن آنچه از آن نباشد **و** از اینجا گفته می شود قد الحد فی الدین **و ابو عمرو** از اهل لغة نقل کرد که الحاد بمعنی عدول از استقامة **و** انحراف از آن میباشد **و** از اینجا لحد قبر در یک جانب او میباشد **و الحادی** گفته الحاد اکثر در کلام عرب استعمال نزد عدول از حقیقة امری الی الباطل است **در مجمع** از شارحین الحاد نقل کرد ان الالحاد علی ضربین الشرك بالله **و** الشرك بالاسباب **فالاول** ینافی الایمان ویبطله **والثانی** یوهن عراه ویبطله **وایضاً** تحقیق قول ملحدة و المتداول [illegible] کرده که مراد با ملحده فرقه اسماعیلیه هست که عمل بشرع در غیبة امام نمیکنند **و** مراد [illegible] ... زمین شده اند که گفتار و رفتار ایشان مثل فلاسفه خود هست که خدا را واحد میگویند **و** منکر نبوة و بعثة انبیا و شریعة انوا با الکلیه **و** منکر حشر و نشر و قایل حسن و قبح عقلی میباشند **سوال** ما بین زندیق **و** ملحد بمعنی چه فرق است **جواب** زندیق بوزن قندیل بقولی لفظ فارسی معرب شده است **جوالیقی** گفته رجل زندیق و زنادیق بمعنی شده [illegible] **و ثعلب** از دو اعرابی پرسید که زندیق کیست **و** اینها گفتند که زندیق شخص نظار در امور میباشد **و المشهور** علی السنة الناس ان الزندیق هو الذی لا یتمسك بشریعة و یقول بدوام الدهر **و** العرب عن هذا بقولهم ملحد ای طاعن فی الادیان **و در کتاب بارع** گفته زندیق و زنادقة و زنادیق در اصل از کلام عرب نیست **در تهذیب الاسماء** زنادقه ان زندیق اند که لا یؤمن بالآخرة و لا بوحدانیة الخالق **تنبیه** پس ملحد و زندیق در واقع کفار منکر نبوة و شرایع حشر و نشر جسمانی و ثواب و عذاب اخروی میباشند من حیث الحال والمآل هر دو یکی میباشد **بحث سابع عشر** و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و این جمله را عطف بر ما قبل فرمود یعنی بگذارید و ترك کنید آنانی را که الحاد میکنند در اسماء الله بعدول آن بسوی غیر معنی حقیقی و صلی اینها بسوی باطل معانی **و** مفسرین در معنی الحاد فی اسمائه ثلثه وجوه دارند **احدها** از وجهی یسمّون باسماء الله اصنامهم بغیرها

جهم بن صفوان بر خدا لفظ شئ اطلاق نمیشود ١٢

ونیز معنی الحاد و ملحد و زندیق بیان و فرق میان الحاد و ملحد

بالن یادة والنقصان فاشتقوا **اللات** من الله **و** العزی من العزیز **و** منات من المنان **و** همین قول ابن عباس **و** مجاهد یعنی کفار نام میگذارند باسماء خدا اصنام خود و تغییر میدهند آن اسماء را در ظاهر بزیادتی حروف و نقصان و اینها را مشتق می سازند از ان اسماء الا اصنام الحجون **لات** را از لفظ الله **و عزی** را از لفظ عزیز **و منات** را از منان **و هبل** از هو الاول **و** بالرحمن مسیلمه کذاب خود را نامیده بود **ثانی** همین قول اهل معانی است قالوا ان الالحاد فی اسماء الله هو تسمیته تعالی بما لم یسم الله و لم یوصف به نفسه **و** لم یرد فیه نص من کتاب الله **و** لا سنة نبیه لان اسماء الله سبحانه توقیفیة کما تقدم ذکره فلا یجوز فیها غیر ما ورد فی الشرع بل ندع الله باسمائه التی جائت فی الکتاب والسنة علی وجه التعظیم والاطمینان یعنی نزد اهل معانی الحاد در اسماء الهی عبارت است که نام نهادن بر خدا بانچه خدا به خود بان نام ننهاده **و** در کتاب قرآن و بر لسان پیغمبر خود آن نام نفرستاده پس باید که بالغیر آن نامها بنامی غیر آن یاد خدا نکنیم چه او من باب الالحاد میباشد **و** آنچه از اسماء مأثوره بما رسیده و در ذکر آن اجلال و تعظیم اله **و** با اطمینان ثابت است **ثالث** نزد ما تنگه این آیه خاص و قصه اهل کتابین است **پس** نزد ایشان منهم جبائی است قالوا انهم سموا الله ابا لقولهم عزیر ابن الله **و** عیسی مسیح ابن الله و هذا الحاد و عدول عن اسمائه الحسنی فی تسمیتهما بابن الله یعنی اهل کتابین خدا را ابنا میدهند بقولهم عزیر ابن الله **و** عیسی ابن الله نام ذکر کردن عدول است چه او تعالی در اسماء خود بلفظ ابن الله احدی را نام زد نکرده بلکه رد اینها بلم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد کرده **اقول** اینوجه هم در عمومیت وجه ثانی داخل میشود **و** **ثم** بالانفراد دونه **رابع** مراعاة حسن الادب فی الدعاء فلا یجوز ان یقال یا ضار یا مانع یا خالق القردة والخنازیر بل یقال یا ضار یا نافع یا معطی یا خالق الخلق یعنی در دعا و در تسمیه اله مراعاة حسن ادب میباشد پس چون **یا ضار** **و** **یا مانع** **یا خالق** القردة والخنازیر رواب و ناب نیست بلکه **یا ضار** **و** **یا نافع** **و** **یا معطی** **و** **یا خالق** الخلق باوب جایز است **خامس** ان لا یسمی الله العبد باسم لا یعرف معناه فانه ربما اسماه باسم لا یلیق اطلاقه علی کمال الله و جلالته **و** لا یجوز ان یسمی بهما فیه من الغرابة **سوال** باعتبار فعلی **یا** وصفی خدا **یا** ملائکه **یا** انبیاء را اطلاق اسمی بر اینها آیا جایز هست چون آیه و علم آدم الاسماء کلها **و** علمک ما لم تعلم **و** یحبهم و یحبونه یا معلم **و** یا محب **و** در حق انبیاء چون آیه و عصی آدم ربه فغوی **یا** غاوی یا آدم **و** موسی **یا** اجیر بقوله یا ابت استاجره **یا** جایز نیست **جواب** جایز نیست اطلاق چنین الفاظ بر ملائکه و انبیاء جایز نیست چه من باب الادب نیست **و** همین مختار جمهور متکلمین منهم الرازی است **تنبیه** شیخنا الطبرسی فرمود که درین دلالة است که تسمیه الله باسمی که خود خدا بر خود ننهاده و معصومین انبیاء و اوصیاء ایشان اجازت ندادند لا یجوز است **و** درین آیه انواع جم مسایل مدفون اند صورت تفصیل آن در اینجا نیست **بحث ثالث عشر** و سیجزون ما کانوا یعملون این جمله در توعید ملحدین اسماء الله وارد شده یعنی زود جزا و سزا داده می شوند اینها بانچه ایشان عمل میکردند و لفعل میآوردند **تتمه** عدلیه میگویند که درین دلالة است بر اثبات عمل و فعل مر عباد را **و** مبطل مزعوم جبریه هست

که بندگان اصلا فعلی ندارند **قوله تعالی وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ**

ترجمه اینست و بعض از جن و انس آفریدیم ما طائفه و گروهی را برای هدایت ابدی علامت شناخت اینها اینست که خود اینها بر پیروی حق ابدا قائل بوده و براه می نمایند و یا دیگران را بسوی حق و بحق گفتار و کردار و رفتار میکنند و بعدل و اعتدال همیشه اعمال و افعال گذاره میدارند اصلا افراط و تفریط در وی عمل نمیکنند و آنانکه تکذیب می نمایند و دروغ و باطل می پندارند آیات ما را بجهت تکذیب ایشان زود درجه بدرجه پایه بپایه فرود میاریم ایشان را بمقام منازل هلاکت ابدیه که تا جهنم است از حیثیتی که ایشان نمیشناسند فرود آمدن خود را و من مهلت میدهم تا زمانی مر مکذبین را بدرستی و تحقیق اخذ من یعنی جزا و سزا و من نهایت قوی و شدید است **و** در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** بدانکه این جمله مستانفه است بدانکه در و ممن خلقنا من یعنی بعض تقدیرش و بعض خلقنا در محل رفع بالابتداء باعتبار مضمونش **یا** بتقدیر موصوف **و** یا بعدش خبرش تقدیرش چون و بعض من خلقنا **و** بعض ممن خلقنا امة من الثقلین من الجن والانس میباشد **بحث ثانی** در وجه تنظیم این آیه باقبل وجوه اند

جواب سوال باعتبار فعل یا وصفی خدا یا ملائکه یا انبیاء اطلاق اسمی جایز است یا نه

احدهما چونکه بالا در قصهٔ موسی امتش بمصداق آیه ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون دو فرقه بود و اینجا هم بیان کرد که درین امت دو فرقه اند
احدهما فرقه حقه ناجیه ثانیهما فرقه کفره ضاله مضله ثانیهما چونکه خالق ثقلین جن وانس را آفریده امته وابنوه کثیره از ایشان بر کفر وضلالة واضلال واذ
دلشو وسمو یافتند دبجهنم کفر دایم ولازم ترک آن نکردند لهذا واجب النار ومخلوق نار می ودر آخر گردیدند بیانش آیه ولقد ذرئنا لجهنم کثیرا من الجن والانس
واینجا بالنسبة کثرة کفرهٔ ثقلین گروهی وطایفه انها از اهل هدایت وحق بنهایت قلیل باشند ذکرش کرد ثالثها این آیه ولقد ذرئنا لجهنم کثیرا من الجن
والانس الی یعدلون من حیث الاخبار علام بما دینی باست که جمیع انانکه از ثقلین جن وانس آفریدیم او دو فرقه اند احدهما باختیار خود کفر را مخلوق نار
شد ثانیهما انکه این طایفه مهدیه او بدیه باختیار ایمان ناجی گردیدند بحث ثالث آیا این آیه در عموم کفار ومشرکین عرب وعجم نازل شده یا خاص
در کفار مکه یا خاص مسلمانان حق وباطل این امت محمدیه در آن خلاف کردند اخر مختار اکثر مفسرین است رازی وغیره گفتند حمله اکثر المفسرین علی ان المراد منه
امة محمد چنانچه قتاده وابن جریج از نبی صلعم روایه کردند قال هی بحق بالحق یاخذون وبالحق یعدلون وقد اعطی القوم بین ایدیکم مثلها
من قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون نقلها الثعلبة والعامة منهم الزمخشری والرازی وصاحب التیسیر وصاحب در المنثور وصاحب المنار
والثعلبی والبغوی وغیرهم ایضاً خاصه وعامه منهم الرازی وغیرهم از ابن جریج روایه کردند قال النبی لما نزلت هذه الآیة فقال ان من امتی قوما
علی الحق حتی ینزل عیسی بن مریم والعیوما از ربیع بن انس روایه کردند قرا النبی هذه الآیة فقال ان من امتی قوما علی الحق حتی ینزل عیسی
بن مریم وهو قول ابن عباس است که مراد این آیه ظاهرا عن امة محمد تا نزول عیسی در معالم التنزیل وخطیب وغیرهم از بخاری
از معاویه بمالک بن مرة وهو یخطب سمعت رسول الله قال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم
علی ذلک در مشکوة گفته که این خبر متفق علیه اهل صحاح اهل سنت است یعنی پیغمبر فرموده همیشه لا یزال یک طایفه از امت من قایم بامر خدا میباشد
ضرر نرسانند ایشان را تخذیل مخذلین ونه خلاف مخالفین ایشان تا وقتیکه بیاید امر وقت قیام قیامت و آن طایفه دایما قایم بر هدایت وحق میباشد
در در منثور و در مجمع وعیاشی در تفسیر هر دو فرقه باسناد خود از امیر المومنین علیه السلام روایه کرد که فرمود والذی نفسی بیده لتفترقن هذه
الامة علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة واحدة لقوله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون فهذه التی تنجو یعنی حضرت امیر
فرمود قسم بخدا آنکه جانم بدست قدرت اوست هر آئینه البته متفرق خواهد شد این امت بهفتاد وسه فرقه همه اینها در نار میباشد مگر یک فرقه از همه اینها بحق ناجیه میباشد
و بعد این مقال این آیه را خواند ترمذی روایه کرده در باب ما جاء فی اهل الشام قال رسول الله اذا فسد اهل الشام فلا خیر فیکم وقال لا تزال طایفة
من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة ... اهل شام ... در شما نمیباشد و همیشه یک طایفه از امت
من همیشه منصور میباشد ضرر نرسانند ایشان را تخذیل مخذلان ... تا قیام قیامت ترمذی بعد این گفت در نقل این خبر قطع نظر از معویه بن
قره عبد الله ابن حواله وابن عمر وزید بن ثابت و عبد الله بن مسعود است و هذا حدیث صحیح و در ترمذی همین جا از ابن عباس روایه کرده قال
النبی لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض یعنی پیغمبر خطاب بصحابه فرمود که شما بعد مرگ من رجوع بکفر اصلی خود نکنید تا بزنید بعض شما
گردنهای بعض دیگران خود را در بخاری و در سنن ابن ماجه هر یکی باسناد خود روایه کردند که حضرت رسول مخاطب باصحاب فرمود
لتتبعن سنن من کان قبلکم ذراعا بذراع وشبرا بشبر حتی لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فیه قالوا یا رسول الله هم الیهود والنصارى قال فمن یعنی هر آئینه
البته شما صحابه متابعت وپیروی ورفتار خواهید کرد طریقه وراههای پیشینیان خود را ذراع بذراع وجب بوجب حتی آنکه اگر سابقین داخل سوراخ سوسماری
شده باشند هر آئینه شما هم داخل در آن خواهید شد پس صحابه عرض کردند سابقین ما آیا انها یهود ونصاری اند پیغمبر فرمود بلکه ایها باشند بحث رابع و
ممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی وبعض از آنکه آفریدیم ما از جن وانس طایفه وفرقه میباشد خود هدایه یافته دیگران را هدایة وراهنمائی بسوی
حق میکنند واین طایفه مهتدیه هادیه بعدل بغیر افراط وتفریط در دین واحکام شرع متین عمل خواهند کرد پس مدعیان اهل حق از این امت نیز خلاف کردند
هر یکی ازین هفتاد وسه ملت اهل قبله او عا حقیقة خود میکنند که مائیم فرقه ناجی انها خاص صحابه نبوی کل از مهاجرین وانصار میباشند لقولهم انهم مستدلین
ممن هم قال اصحابی و ناجی بودن کل از مهاجرین وانصار منقوض چه بالضرورة بنص قرآن در صحابه علی الظاهر منافقین بودند لقوله تعالی اذا جاءک المنافقون
قالوا نشهد انک لرسول الله الی قوله ان المنافقین لکاذبون خالق تکذیب شهادة ایشان کرد پس فرقه در صحابه که بر ایمان مردند و بر عدالة مدة الاعمار رفتار
کردند مراد میباشند

حدیث ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة منها ناجیه

و تفصیل این مطلب با استدلال نقلیه و براهین عقلیه در چهار مجلد کتاب مستطاب غایت المقصود تصنیف علامه نامدار شمس سماء الشریعه سرکار مولوی سید علی حایری لاهوری دام ظله العالی در باب ابراء الفضل رفضی النقی

کردند مراد میباشد **اقول** در آیه یهدون بالحق وبه یعدلون دو صیغه استقبال اند این مقتضی هست که در هر عصر تا قیام قیمة طایفه اهل حق وعدل موجود میباشند مومنین کاملین صادقین صحابه **و** صحاح احادیث معتبره این نیز صریح اند که این طایفه اهل حق در این امة الی القیمة در هر عصر موجود وجوانمیباشند **و** **اما** اهل حق ناجی ما طایفه امامیه اثنا عشریه میباشیم **و** بر این بعد دلایل عقلیه از نقلیات مخالفین خود قطع نظر از مرویات مسایند خود بتواتر اثبات وایراد کرده **اند** **خبر صحیح** متفق علیه هست انی تارک فیکم الثقلین الخ **منها** **ایضا** حدیث سفینه نوح **منها** مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له و من خرج عنه فقد کفر **منها** مرویه صاحب صواعق از سخاوی **و** دیلمی قال یا علی ان الله قد غفر لک ولذریتک ولولدک ولاهلک **و** لشیعتک ولمحبی شیعتک فابشر فانک انزع البطین **و** **اما** **ما** میگوییم وما خاص داخل این سفینه اهل بیت ومتمسک ثقلین و قرآن بلا تاخیر ولا تفصیل بلا توسط میباشیم **منها** متفق علیه آیه مودة القربی محب ایشان بمال و آل و جان اهلبیت میباشیم **و** **حدیث** متفق علیه امت من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الخ ما خاص میباشیم **منها** مرویه صواعق از احمد حنبل من ابغض اهل البیت فهو منافق **منها** مرویه ترمذی نحن نعرف المنافقین ببغضهم علیا **منها** مرویه صواعق از مشایخ خود من ابغضنا اهل البیت حشره الله یوم القیمة یهودیا وان شهد ان لا اله الا الله یعنی مبغض آل محمد منافق است **و** معرفة منافق بحر بغض اهل بیت رسول است که در عصر رسول بعناد ایشان شناخته می شد **منها** مرویه ... **و** صواعق **و** ثعلبی **و** غیرهم در آیه **خیر البریه** از ابن عباس **و** غیره که این آیه نازل شد رسول خدا صلعم فرمود لعلی هو انت وشیعتک تاتی انت وشیعتک یوم القیمة راضیین مرضیین **و** یاتی عدوک مقمحین **منها** مرویه مسلم **و** غیره مخاطب بآل عبا رخود فرمود حرب بکم حربی و سلمکم سلمی **منها** مرویه صواعق من ابغض علیا فقد ابغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی **منها** مرویه صواعق الا انی مخلف فیکم کتاب ربی وعترتی واهل بیتی **ثم** اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض **ایضا** **فیها** مرویه عایشه علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث ما دار **ایضا** روایة کردند علی وشیعته هم المفلحون **و** حضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام فرمودند یعنی اهل حق واهل عدل در این آیه ما ایم اهل بیت رسول الله سلیم **تقلید** همه فرقات ترک اهلبیت کردند وحقوق ایشان بظلم گرفتند وقتل وحرب با ایشان کردند **و** دشمنان ومعاندان ایشان را که منافق بودند مقتدا ودوست گرفتند **و** تفریق در ثقلین کردند وترک ایشان کرده بارها باطله وقیاس در احکام رفتار کردند وهمین حال لے حین رفتار دارند **تنبیه** جبائی گفته حاصل آنکه این آیه دلالة دارد که هیچ عصری وزمانی از محققین الی حین خالی نبود **پس** اجماع محققین باین آیه حجة میباشد ومصرحق **حدیث** لا یجتمع امتی علی خطا هست **اقول** حجیت اجماع طایفه اهل حق ثابت می شود اگر کل ایشان معصومین صادقین باشند **یا** معهم صادق معصوم وامام موجود باشد **و** دلیل بیان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین است چه طایفه مومنین باین امور معیت ومتابعت صادقین گردیدند پس این مقتضی مغایرت در باین مومنین وصادقین هست پس صادقین معصومین وائمه الصدق میباشند لهذا مومنین مامور بمتابعة ایشان گردیدند چه دایم وثابت الصدق مستمر اعلی الدوام ممکن نیست مگر از مطهرین معصومین علیهم السلام **و** **انها** در این امت غیر از پیغمبر وائمه اثنا عشر وحضرت زهرا علیهم السلام احدی نیست **لهذا** ائمه اطهار عد مراد اهل حق از این آیه فرمودند نحن هم **پس** اجماع ایشان **یا** اجماع آن طایفه که تبعه امام معصوم موجود باشند حجة میباشد نه غیر زیرا چه هر فردی از طایفه هست خالی از خلل وزلل نیست **و** عموما اجماع فرقه غیر معصوم حجة نمیشود که هست مجهول بودن حقیقة ایشان الخ ثم الله اعلم **تحت تفسیر** استدراج باب استفعال از فرود آوردن کسی باشد پایه بپایه از بالا بپایین میباشد **و** مقابلش استعلا است بمعنے درجه درجه پایه بپایه بالا آوردن میباشد **در تفسیر کبیر** فرمود الاستدراج استفعال من الدرجة بمعنی الاستصعاد **او** الاستنزال درجة بعد درجة **و** منه درج الصبی اذا قارب بین خطاه **و** ادراج الکتاب طواه شیئا بعد شیء **و** درج القوم مات بعضهم عقیب بعضهم **و** یحتمل ان یکون هذا اللفظ ماخوذا من الدرج وهو لف الشیء وطیه جزءا جزءا **و** همین مضمون نیز در مجمع هست یعنے استدراج باب استفعال ماخوذ از درجه بمعنے استصعاد یعنی بلندی بردن هست **و** از بلندی فرود آوردن درجه درجه میباشد **و** از این باب است درج الصبی یعنے طفل هنگامیکه ابتدا در رضاعة برفتار میاید قدمهای نزدیک نزدیک گم گم میکند **و** درج کتاب کرد بمعنے پیچید مطالب بعد یکدیگر در کتاب **و** درج القوم بمعنے مرد بعضی بعقب دیگر **و** محتمل که ماخوذ از درج بمعنے لف شیء پیچیدن آن چون ته کردن ثوب وجمع کردن اوراق کتاب وطومار جزء بعد جزء میباشد از درج بدرج دخا ودرجا **و** **مسعودی** در تفسیر خود فرموده والاستدراج استفعال من درج بمعنی مضی ثم اتسع فیه فاستعمل فی کل نقل تدریجی سواء کان بطریق الصعود **او** الهبوط **او** الاستقامة **و** **اما** بمعنے مشی مشیا

ضعیفا و اما بمعنی طوی و لا وّل هو الا نسب بالمعنی المراد الذی هو النقل الی اعلیٰ درجات المهالک ای بلغ اقصی مراتب العقوبة و العذاب بانّ استعید
لطلب کل نقل تدریجی من حال الی حال من الاحوال الملائمة للمنتقل الموافقة لهواه بحیث یزعم ان ذلک ترقی فی مراقی منافعه مع انه فی الحقیقة ترد
فی مهاوی مصارعه فاستدراجه سبحانه ایاهم ان یواتر علیهم النعم مع انهماکهم فی الغی فیحسبوا انها لطف لهم منه ثم فیزدادوا بطرا و طغیانا
حاصل آنکه استدراج باب استفعال بمعنی طلب تنقل در اصل است ماخوذ از درج یدرج درجا و دروجا بمعنی صعد یعنی بلند و بالا و داخل و درج شد پس از ان
بطور توسع استعمال در هر نقل و منتقل تدریجی کردند و در آن مساوی است طریق صعود یا هبوط یا استقامت یا بمعنی مشی ضعیف یا بمعنی پیچیدن و جمع و ته
کردن ثوب و کتاب و طومار و اوّل معنی در اینجا انسب است که نقل و باعلی درجات مهالک و بقول بکی اولی وجه ثانی این یعنی نقل و انتقال
از علو درجه بسوی اقصی درجه و اسفل درکه منتازله عقوبة و عذاب دایم میباشد پس از ین عبارت آوردند برای طلب هر نقل تدریجی از حالی بسوی حالی
دیگر از احوال ملائمه برای منتقل که مطابق بهوا و خواهش و حال او میباشد بنحویکه گمان میکند آن منتقل بترقی در مراقی و مدارج منافع خود و فی الواقع آن
زاعم ارتقاء وارد میشود در مهاوی او و مصارع خود پس استدراج سبحانه بنده فاجر و فاسق را بدو طور میباشد احدهما ایزاد تواتر آلاء و نعماء خود
بر او با کمال انهماک و غرق در بحر غوایة و او گمان میکند که این ایزاد نعمات من الله مع طغیان او در عمل معاصی و ضلالات بلطف لطیف الهامی باشد
ثانیهما تنزیل بتنقیص عواید و فواید و نعمات و الاء دنیا تدریجا تا او بمنتهای و اقصای جزاء و سزاء استحقاقی سوء اعمال خود میرسد تا شاید متنبه شده نادم و تائب شود
از سوء اعمال خود اعاذنا الله مع اخوانی و المؤمنین عن استدراج الالهیة و امتحانه بحرمته الواسعة انه ارحم الراحمین بحث سادس و الذین
کذبوا بایاتنا بدانکه بطور قاعده کلیه عادة الله در کل قرآن جاریست که هر جا ذکر مؤمنین بمدح و عده میکند مقابل آن همانجا ذکر کافرین بذم و وعید انها میکند
پس بالا ذکر اهل حق و مدح ایشان کرده اینجا پس متصل آن در اینجا ذکر توعید کفار و مشرکین و منافقین کرده بحث سابع و الذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون یعنی آنانکه تکذیب کردند علامات ما عموما و خصوصا بآیات کتاب الله قرآن باشند زود است که درجه بدرجه پایه بپایه قلیل قلیل فرود میآریم تا بمقام
جزاء و سزاء و مقر خاص اصلی و ابدی خود برسند بحیثیتیکه اصلا ایشان شعور از تنزل خود نکنند و ندانند در دنیا استدراج خود را ... المعنی سنقربهم
الی ما یهلکهم و یضاعف عقابهم من حیث لا یعلمون ما یراد بهم و ذلک لانهم کلما اتوا جرما و اقدموا علی ذنب فتح الله علیهم بابا من ابواب النعمة
و الخیر فی الدنیا فیزدادون بطرا و انهماکا فی الفساد و تمادیا فی الغی و یتدرجون فی المعاصی بسبب ترادف النعم ثم یاخذهم دفعة و احدة علی غرتهم اغفل
ما یکونون علیه حاصل آنکه معنی سنستدرجهم یعنی سنقربهم میباشد یعنی زود و عنقریب کفار و مکذبین را با سر میآریم بسوی مقام هلاکت و دو چند میکنیم ایشان را
عقاب و عذاب شدید ناری بنحویکه ایشان نمیدانند که چه اراده با ایشان کرده شده و آن حالت با ایشان عارض نشد زیراکه ایشان هر قدر که اعمال جرایم بجا
بیاوردند و اقدام بر معاصی میکردند فالله تعالی باب نعمت و خیری بر ایشان بمقابل آن معصیت میکشاد در ایام دنیا پس با ایشان سرکشی و حیرانی و توغل و افعال
قبایح و زیادتی در عمل فساد و تمادی در غوایة و بغاوة و مشیر ما انواع معاصی بترادف و تکاثر عمل مناهی می شد پس از ان حکیم جبریله بدفعه و احده بحالت
غرور و غفلت انها از ایکون علیه میگیرد ایشان را پس در آن وقت با انها واضح میشود که الی حین این امهال و ایزاد نعمت بعد نعمة بما من باب الاکرام و المحبة نبوده
بل بوده من باب الامتحان و الابتلاء بوده کما قال فاخذناهم بغتة و هم لا یشعرون اذ هم الی حین بمدهوشیاری مع انقطع و انسال ... بلا یا و از غفلت
و از غرور مبتجری نجاة بدهد و بقول ضحاک معناه کلما جددوا معصیة جددنا لهم نعمة و کلبی گفته نزید عالهم فنلهیهم عادتها
ثوری گفته تسبغ علیهم النعم و نمنعهم الشکر زمخشری گفته که این استدراج العبارة است ... ایشان ...
تمادی و اصرار ایشان در کفر و تکذیب آیات و انبیاء قول اوّل اینوجه بنا بر آنست که این استدراج در دنیا باشد از نوع پیاپیه انعام قول ثانی قیل ...
یرید عذاب الآخرة ای نقربهم تدریجا من الدنیا الی عذاب البرزخ ثم الی شدائد اهوال الحشر ثم الی درکات النار الی ان ادخلوا و بها خلدوا فی اسفل درکاتها
فعلی هذا معنی الاستدراج استنزالهم تدریجا من الدنیا الی جهنم یعنی بر قول ثانی در تفسیر آیه جاریست که ما قریب میگردانیم ایشان را ساعة فساعة
و یوما فیوما از دنیا تدریجا بسوی عذاب آخرة ابتداء آن احتضار پس از ان عذاب برزخ پس از ان شداید حشر و نشر و هولهای قیامت پس از ان درک
بدرک با خر درکات و قعر جهنم و بنا بر این استدراج استنزال ایشان تدریجا از دنیا بسوی نار جهنم میباشد و بر قول ثالث این استدراج از درجه یعنی طریق
چه درج بمعنی مشی سریع است پس بنا بر این ما میگیریم ایشان را بطریقی و صورتیکه ایشان نمیدانند و نمی فهمند آن طریق اخذ و مواخذه را فان الطرق کلها

علی وجه الی فلا یغلبنی غالب ولا یقهرنی قاهر ولا یسبقنی سابق ولا یفوتنی هارب **و در قول رابع** این استدراج ماخوذ از الدرج بمعنی سنطویهم عن وجه الارض یعنی نقلکم کلهم ولا نکذب احد من یکذب بایاتی **نیشاپوری و رازی و خازن بغدادی** روایة کردند روی ان عمر بن الخطاب لما حمل الیه کنوز کسری قال اللهم انی اعوذ بک ان اکون مستدرجا فانی سمعت تقول سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی وقتیکه خزاین کسری و کنوز او نزد عمر رسید عمر در آن وقت گفت که بار خدایا من پناه می برم بسوی تو از اینکه منهم از مستدرجین باشم چه من در کتاب تو از تو شنیدم که زود کفار را بتدریج یعنی بازیاد دولت و نعمات و اولاد دنیا کرده بیک دفعه مواخذه میکنم **بحث و املی لهم** یعنی املاء در لغت بمعنی اطالة و امهال تا مدتی میباشد **در صحیح** فرموده الاملاء التاخیر والامهال من الملی یقال مضی علیه ملی و ملی من الدهر **و ملاوة** من الدهر بضم المیم و فتحها و کسرها ای قطعة منه **و اصل** الاملاء اشرار الملی العمل من حیث من املیت الکتاب یعنی املاء در لغت بمعنی تاخیر است **و** امهال از ملی بمعنی گذشتن زمانی از دهر بضمه میم **و** بفتح آن **و** کسر آن نیز وارد شده بمعنی قطعه از زمان **و اصل** الاملاء استمرار بر عمل میباشد بغیر ایست و درنگ از املیت الکتاب یعنی انشاء عبارة کتابه است **و** از همین جاست الملاء للفلاة ذات الحر فی التراب **رازی** گفته امهال اطالة مدة نقیض آن اعجال است **و اما** املی او هم زمان طویل از دهر است چنانچه آیه واهجرنی ملیا بمعنی زمان طویلا میباشد **اما المتین** القوی والشدید **و** اصله من المتن وهو اللحم الغلیظ الذی عن جانب الصلب وهما متنان یعنی متین بمعنی قوی و شدید میباشد **و اصل** آن از متن و او گوشت غلیظ است که از جانب پشت باشد و آن دو متن است **اما کید** و کید بمعنی واحد حیله و فریفتن و کوشش **در صحاح** گفته الکید المکر کاده یکاده کیداً و مکیدة **و اما** حرف الواوی کو واز کاد یکاد کوداً و مکادة بمعنی قارب و لم یفعل باشد **بحث و اسع** واملی لهم ان کیدی متین این عطف بر سنستدرجهم است پس معنی ویرا هم بسبب عطف داخل است یعنی و من زود امهال میکنم با ایشان یعنی مهلت میدهم و اطالة میکنم در بقاء و طول اعمار ایشان و تعجیل نمیکنم در اماتة و اخذ و انزال عقوبه بر ایشان تا بکنند ایشان آنچه بخواهند و اراده آن از کفر و معاصی بکنند و بوقوع و تعجیل آن زند و فتح باب آن توبه بر ایشان میکنیم و بتحقیق اخذ من شدید و قوی است و قتیکه اخذ مواخذه میکنیم و مرا منع مانعی و دفع عذاب او دافعی هم الا نمیکنند پس درینجا سه چیز من الله ثابت شد یکی **استدراج** و آن اکثر بمقابل تحصیل جمیع انواع نعمت میباشد **و ثانیه** بازال نعمه و عقوبه مع زوال نعمة میباشد و آدمی باین او نعمت مع اعمال المعصیة گمان بکند که این از دیاد نعمه برضوان الهی میباشد **دوم** امهال و بقاء و اطالة اعمار ظلمه بر تکبیر کفر و معصیة من باب الاستدراج است با ایشان تا بنهایت مراد کفر خود برسند و این امهال الا با من باب الخذلان میباشد نه من باب الرضوان **سوم** عقوبة الهی از شدت شدة قرار اقوی و اشد عقوبات میباشد [illegible] [illegible] و جیلی و حیل و بیاری یا صرف و دفع آن از باغ [illegible] **اشکال** نزد مجبره استدراج الهی [illegible] [illegible] [illegible] **جواب** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **اشکال** [illegible] [illegible] **جواب** [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] **اشکال** است [illegible] [illegible] [illegible] **جواب** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایشان را احکام قال فی کتابه اخری و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین **رابعها** صاحب المدارک و جماعت گفته متین فرموده اند احتمال شدید و سماه کیداً لانه شبیه بالکید

بن حیث انه فی الظاهر احسان وفی الحقیقة خذلان یعنی کید متین یعنی اخذ شدید اوست زیرا که شد است که چه انعام وانعام مع ظاهرش احسان و در واقع موجب خذلان است و همین قول مفسری است سوال آیا این وعید در عموم مشرکین یا خصوص مشرکین که نازل شده وجه قول ابن ابن عباس است بحث عاشر صاحب الباب و صاحب المعالم وغیرها نقل کردند قال المفسرون نزلت هذه الآیة فی المستهزئین من قریش امهلهم فقتلهم فی لیلة واحدة والی هذا یشیر اذا جاء نصر الله والفتح وانا فتحنا لك فتحا مبینا یعنی مفسرین میگویند که این آیه در مستهزئین قریش نازل شده و اول ایشان را مهلت داد پس از ان کلهم ایشان را در شب واحد قتل کرد ومصرح این آیه انا فتحنا لك وسوره اذا جاء نصر الله والفتح است بحث حادی عشر نزد سُدی این امهال کفار در بدایة اسلام در مکه بود و بعد از ان منسوخ گردید بآیۀ قتل کما رواه فی الدر المنثور السیوطی وغیره قال السدی فی واملی لهم ان کیدی متین کف عنهم واخرهم علی رسلهم ان مکری شدید ثم نسخها فانزل الله فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم قول اگر قول ابن عباس اثبات شود پس منافی قول اکثر مفسرین نیست چه این الفاظ قرآنی عام اند اصلا ودلالة بر خصوصیت ندارند پس معهذا خصوص منزول مانع از عمومیت حکم نمیباشد پس چنین معنیش خواهد شد جمیع آنانکه مکذبین آیات و معاجز پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم باشند جزاء وسزاء همه ایشان چنین است ثم الله اعلم

قوله تعالی اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوْا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ اَوَلَمْ يَنْظُرُوْا فِيْ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ وَّاَنْ عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ فَبِاَيِّ حَدِيْثٍۢ بَعْدَهٗ يُؤْمِنُوْنَ ۝ مَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَلَا هَادِيَ لَهٗ وَيَذَرُهُمْ فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ ۝ ترجمه این چهار آیه

یعنی مکذبین معاندین آیا فکر نکردند و اندیشه ننمودند در اسناد جنون بسوی پیغمبر ما نیست صاحب ایشان یعنی محمد مرا از هیچ نوع دیوانگی و جنون و مالیخولیا قبیل از دعوة نبوة او را همه شما مشرکین محمد امین میگفتید و صدوق المتدینین قطعا میدانستید نیست او مگر بیم کننده و ترساننده هویدا انکار را بخلق از عذاب شدید خالق آیا نظر و نگاه نکردند بدیده دل و تامل در عقل و حقایق ملکهای آسمانها که متضمن شمس و قمر و نجوم است که چگونه دوران و قیام و قوام ایشان منتظم و در ملک زمین که دریا و بحار و انهار و اشجار و جبال و آنچه رستنیهای اوست و نگریستند در آنچه آفریده است خالق از هر چیز اشیائی و لا تعد و لا تحصی تا بجائیکه این صنایع موجودات وجوب وجود صانع واحد قطعا ثابت می شد با ایشان و دیگر نگاه و نظر نکردند در اینکه شاید نزدیک و قریب شده باشد اجل بقاء و منتهای اعمار ایشان پس اگر آجال بقاء و اوقات ایام حیوة دنیا ایشان قریب الاختتام رسیده باشد پس بقرب حصول اجل بکدام سخن گوش بدهند و بعد از قرآن الهی و ایمان بآن بیارند هر کس را که گمراه و هلاک ساخت خدا پس راه نماینده نیست احدی مر او را تا براه هدایت و حیوة ابدی برسد و میگذارد ایشان یعنی کفار را در طغیان گمراهی سرگردان و حیران میگذارند و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول فکر و نظر از افعال و امور قلبی است چه قلب در امور مجردات خود وقت توجه دریافت حقیقة و اصل ماهیت و حال آن را نهامی نماید چنانچه بعض حکماء الهیین اسلام در اینجا همین مضمون مشروحا بیان فرموده قال والتفکر طلب المعنی بالقلب و ذلك فکرة القلب هو المسمی بالنظر و التعقل فی الشیء والتامل فیه والتدبر له وکما ان الرؤیة بالبصر حالة مخصوصة من الانکشاف والجلاء ولها مقدمة وهی تقلیب الحدقة الی جهة المرئی طلبا لتحصیل تلك الرؤیة بالبصر فکذلك الرؤیة بالبصیرة وهی المسماة بالعلم والیقین حالة مخصوصة فی الانکشاف والتجلی وذلك هو المسمی بنظر العقل وتفکره وتدبره انتهی حاصل آنکه تفکر طلب معنی بدل میباشد و همین فکر قلبی موسوم بنظر و تعقل و تدبر و تامل در شے است چنانچه رؤیه بالبصر حالة مخصوصه از انکشاف و جلاء مرئی و دیدن و رائی و قلب او می باشد و برای حصول او مقدمه هست و آن تقلیب و تحویل حدقه بجهت مرئی بطور طلب برای تحصیل آن رؤیة بصر است و همچنین دیدن بصیره

قلبی موسوم

قلبی موسوم بعلم الیقین حالة مخصوصه در انکشاف و تجلی هست که آن را الیقین بنظر و فکر و تدبیر و تعقل و تامل کرده میشود ندید تخفظ **بحث ثانی** جنة بکسر اول مع ذلک فعلة گه برای بیان صورة و حالة فعلی چون جلسة و رکبة نوعی از حالت جنون عارض بدماغ و قلب می شود پس با قوال ناشایسته و لا یراد تلفظ می نماید از جن بجن جنا و مجنه بمعنی ستر و پوشیدن چیزی و مستور شدن آن **لهذا** جنون مرض دماغی هست که عقل را پوشیده و مستور میدارد **و** جن نوع حیوان ناری است **و** جنان و جنت باغیکه مجتمع اشجار باشد **و** جنین ولدی هست که در شکم مادر باشد و جنان نیز دل را گویند **و** بجهة مستور بودن این اشیاء از انظار باین اسما نامیده شدند چه اصل جن و جنون ستر و خفا شئ هست **و** جنة بضم آنچه ساتر باشد و مجنه بکسر میم نام سپر که بآن از ضرب شمشیر بدن را میپوشند **بحث ثالث** رحموت بروزن فعلوت بزیادتی واو و تا از ملک در آن معنی مبالغه چون رهبوت از رهبة بمعنی هیبت **و** رحموت ماخوذ از رحمة بمعنی مهربانی و جبروت از جبر و قهر میباشد چنانچه گفته میشود ملکوت العراق **و** ملکوة العراق چون ترقوة لغتی هست ایضا بمعنی عزة و سلطنت و مملکت است **در مجمع** فرموده و الملکوت هو الملک الاعظم للمالک لانه یبین بمملوک یعنی ملکوت ملک و مملکت اعظم را گویند که مالک بدون مملوک نمیباشد **و مفسرین** در تفسیر ملکوت کل شئ فرموده و معنی ملکوت کل شئ ما یقوم به ذلک الشئ من عالم الارواح و الملائکة **بعضی دیگر** فرموده الملکوت حقایق الاشیاء و ماهیاتها و مادیاتها مع ظواهرها **نزد صوفیه** ملکوت الشئ حقیقته المجردة اللطیفة الغیر المقیدة بقیود کثیفة **و** جسمانیة **و** بمقابله الملک بمعنی المادة الکثیفة بالقیود **بحث رابع** اولم یتفکروا آگاه بالا تنذیر و توعید کرده مستهزئین و معرضین کفار است متصل این بیان خصوصا و عموما شروع در جواب شبهات انکار **بحث خامس** اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة بدانکه متفق علیه مفسرین است که بر اولم یتفکروا کلام تمام شده و از ما بصاحبهم من جنة ابتداء و تجدید کرده **و** بعضی تصریح کردند که در اینجا تقدیر فی حال محمد و مقاله ما یقول فیعلموا ما بصاحبهم من جنة **و** تعریض انکم لا یتفکر هؤلاء المکذبون بمحمد و بنبوته فی اقواله و افعاله و اعماله فیعلموا انه لیس بمجنون اذ لیس فی اقواله و افعاله ما یدل علی الجنون یعنی چرا تفکر نمیکنند آن قوم مکذبین بنبوة محمد در اقوال و افعال و اعمال محمد تا میدانند که محمد مجنون نیست چه فعل و قول هر فاعل و قایل دلیل بر احوال او میباشد اگر افعال و اقوال او سفاهة متضمن خبط و خبط و باشد او سفیه لا یعقل و احمق و ذو الاختباط میباشد **شاعر** گفته چو وبسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش هست یا پیلوره ور اقوال و افعال و اعمال و بیان او اصلا و ابدا خلل و زلل و اختباط نیست پس او مجنون نیست و اسناد جنون بسوی او مع هذا الکمال باطل محض هست **۲** اقوال منکرین دلیل بر سفاهة و حماقة و نافهمی خود ایشان میباشد **و** عادة کفار جهال قدیما هست که بانبیاء اسناد جنون میکردند چنانچه بنوح گفتند انه لمجنون و بدنابه بسیاری انبیا مجنون میگفتند **۳** **ایضا** هر گاه محمد در اظهر شما زاده و نشو و نما کرده و خود شما بمحمد امین و صدوق المتدینین نامش نهاده و یادش میکردید **پس** با دعای نبوتش شما چگونه او را کاذب و ساحر میدانید و میگوئید و باین الزام مجحود شما عاید میشود **سوال** سبب اسناد جنون الی النبی چه بوده **و** در آیه دیگر هم هست که کفار با اهل اسلام طعن میکردند ان یتبعون الا رجلا مسحورا **جواب** در آن سه وجه اند **اول** ان قوله علیه السلام مخالفا لاقوالهم و اعتقادهم کان ۴ معرضا مطلقا عن الدنیا مقبلا علی الآخرة مشتغلا بالدعوة الی الله فلما رأوا ذلک منه مخالفا لطریقتهم و اعتقادهم فاسندوا الجنون الیه یعنی چونکه آنحضرت از دنیا معرض مطلق قدیما باتفاق موالف و مخالف بوده و مامور و مشغول بدعوة الی الله شب و روز میشد پس دعوة آنحضرت هر گاه مخالف و منافی اعتقاد و اعمال و افعال و اقوال خود دیدند اسناد جنون بسوی آنحضرت کردند تا سخن و دعوة او قابل قبول و التفات نماند و احدی رجوع بسوی او ننماید **ثانی** اصحاب تنزیل هم سبب نزول این آیه همین نوشته اند ان النبی قام علی الصفا لیلا فجعل یدعو قریشا فخذا فخذا یا بنی فلان یا بنی فلان انی لکم نذیر مبین ارسل الیکم و کان یحذرهم بأس الله و وقایع الاخرین الی المصباح فقال قایل منهم ان هذا صاحبکم لمجنون لا زال بات یصوت الی الصباح فانزل الله هذه الآیة فی ردهم و برائة النبی عن الجنون و عن اسناده الیه بدلیل قاطع اولم یتفکروا فی اقواله و افعاله ما یقول و ما یطلب عنکم و ما یدعوکم الیه **رواه** التعلبی **و** البغوی **و** الواحدی **و** الرازی **و** النیشابوری **و** البغدادی **و** المسعودی **و** غیرهم عن قتاده **و** الحسن **و** ابن المنذر **و** ابن الجریر یعنی وجه نزول آن نزد این ایمه در رد اسناد جنون بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین نوشته شد که پیغمبر شبی بر کوه صفا بر آمده قوم بقوم و قبیله بقبیله قریش را ندا بلند میکرد ای بنی فلان ای بنی فلان من بسوی شما مرسل هستم عموم مردم خصوصا شما را از بأس الله تخفیف و تنذیر میکرد و وقایع امم اولی تا صباح میکرد **پس** قایلی از ایشان گفت ای قریش این صاحب شما دیوانه هست چه او تا ...

جواب اشکال در سبب اسناد جنون الی النبی ... علیه السلام

شب تا صبح گذرانید بقیل و قال تحذیر و تنذیر از تنزیل عذاب بر انکار و تکذیب او **پس** این آیه در رد اینها و تبریه نبی خود نازل کرد که صاحب شما محمد را جنون عارض نشده چه بمقالات ممتاز میشود سلیم العقل و سقیم الحال دا العقل چرا تفکر و تامل و تدبر نمیکنید در اقوال صاحب خود که بیان او دعوة و مقال او سقیم است یا سلیم اقوال او دعوة الی الله الواحد القهار تکذیب جمیع الٰه احجار و اشجار میباشد و این امر معقول است **ثالث** سبب دیگر در اسناد جنون الی نبینا بزعم معاندین جهال کفار چنین بود انه علیه السلام عند نزول الوحی تارة یغشاه حالة عجیبة فیتغیر وجهه و یصفر لونه و یعرق بدنه و یعرض له حالة شبیهة بالغشی فالجهال من الاعداد الحین کانوا یقولون انه جنون فالله سبحانه بین فی هذه الآیة انه لیس به نوع من انواع الجنون والصرع و هذه الحالة تحصل له عند القاء نبی و وحی الیه افلا یتفکرون فیما یقوله هو بعد ذلک و هو یدعوهم الی الخالق الواحد و المعبود المطلق لیس احد خالقا سواه و یقیم لهم علی ذلک البراهین القاطعة والبینات الواضحة والدلائل القاهرة بالفاظ واضحة فصیحة ملیحة بلیغة الی حیث عجز الاولون والاخرون من العقلاء واعلام الملل والنحل من العرب والعجم عن معارضتها متضمنة بالحقایق الحقیقیة و الدقایق الدقیقة والخفایا الخفیة علی عقول اولی الالباب و اولی الارباب فلا یمکنهم انکار هذا من المعلوم بالضرورة ان مثل هذا الانسان لا یمکن وصفه بالجنون والصرع والمالیخولیا لان فی کل کلمة من کلامه دلالة قطعیة عن کمال علمه و عرفانه فبوجود ذلک صار مبیناً للانبیا و سند العلماء و قدوة عقلاء العالمین الی حین حاصل مطلب آنکه نزد نزول بعض نوع وحی الهی بگاه بگاه آنحضرت را فرا میگرفت حالت غشیان عجیب بگاه که سوار بر ناقه بود ناقه مرکوبه متحمل ثقل آنحضرت نمیشد اکثر آن مراکب بلا اراده قعود میکردند و گاه کمران ناقها خم چون کمان میشد و متغیر الوجه و صفرة لون میشد و بدنش عرق کثیر میکرد و آن حالت شبیه بحالت غشی میشد کفار معاندین جهال معاندین الی حین آن حالت را حمل بر نوع جنون و صرع میکردند **و** آنحضرت بعض برآمدن از آن حالت سور قرآنی و آیات آن از دفعه بر حاضرین اصحاب و ازواج و اہل بیت و بر دوست و دشمن تلاوه میکرد **پس** او سبحانه و رد کفار معاندین جهال بیان فرمود که محمد نبی را هیچ نوعی از جنون و صرع و مالیخولیا اصلا نمیباشد **و** آن حالت بیحالی که با آنحضرت گاه گاه عارض می شود او بسبب لقاء او من و وحی من با او می باشد پس چرا آن جماعة مکذبین و منکرین تعقل و تدبر و تفکر نمیکنند در مقالات او چه او دائماً داعی خلق الی الخالق الواحد بالحق معبود بالصدق ببراهین قاطعه و بینات واضحه و دلایل قاهره بالفاظ ملیحه فصیحه بلیغه تکلم میفرمود بحدیکه عقلاء اولین و آخرین اعلام ملل و نحل عرب و عجم از مماثل و معارضه آن بالکلیه عاجز شدند چه آن کلمات جناب قطع نظر از نهایة بلاغت و غایة فصاحت و ملاحت متضمن و مشتمل حقایق حقیقیة **و** دقایق دقیقه **و** خفایای خفیه بر عقول اولوا الالباب و بر افهام اولوا الارباب مستور بودند و آن اخاص ایهاد که میکردند لهذا ایشان را انکار و تکذیب نبوة آنحضرت ممکن نشد **و** از معلوم ضروری هست که مثل چنین شخص وصف و اسناد جنون و صرع و مالیخولیا ابداً اصلاً امکان نیست چه هر کلمه از کلام او حکمة و دلالة قطعیه بر کمال سلامتی عقل و علم و عرفان است انحط از دیگر انبیا بظهور رسالة نیامده **لهذا** این شخص سید الانبیاء العظام و سند و مرجع اعلام امم و اشار قدوة العقلاء والحکماء السنام عالیان سابقین و لاحقین بالیقین فی جمیع الامور و الاحکام گردید **و** این احوال بر ماهرین حاذقین علم سیر و تواریخ و کتب منزله بلیغین و واضح و لایح میباشد **اشکال** چرا مثل انبیاء سلف بمحمد صلعم وحی نمیشد **و** این پیغمبر را نزد نزول وحی بیحالی و غشی عارض و لاحق می شد بمعاینه چنین احوال لابدا حال بر اینها مشتبه شده اسناد جنون بنوح و محمد کردند **جواب** بدانکه با قسام میباشد **نوعی** القاء و قذف در قلوب انبیا مراد الهی میشد **نوعی دیگر** امر جرمی از اجرام علوی **و** جسمی از اجسام جمادی خالق ایجاد کلام متضمن مراد خود کرده پیغمبر را میشنوانید چنانچه در شجره طور کلام را با صوت آفریده یا موسی انی انا الله العزیز الحکیم وحی کرد **نوعی** وحی متضمن حروف از جانب سما بگوش ایشان میرسید **نوعی دیگر** کلامی بر السنه انبیا آفریده بلا اختیار ایشان بر اینها جاری میشد چنانچه در لسان آدم نزد مکالمه او با ملک آفریده کلام کرد **نوعی دیگر** بواسطه ملک وحی مخصوص بآن جبرائیل بود و میفرستاد کقوله ان الله یقرئک السلام و یقول بلغ هذا الی عبادی این نوع غالب از انواع وحیها بانبیاء اولوا العزم بود **نوعی دیگر** در لوح یا ورقی بغیر صوت حروف مفرد یا مرکب باهم منقوش یا مکتوب من الله بانبیا میرسید و آن مراد اله فهمیده و دیده بحسب آن رفتار میکردند **نوع اعلی آخر** که خالق بلا واسطه با انبیا همکلام می شد **و** باین سبب از حالت ناسوتیت بر آمده بعالم لاهوتیت رسیده کفاحا کلام الهی صفا میکردند **لهذا** بیحالی چون غشی با اینها عارض و لاحق میشد **و** اینحالت را حکما مشائیین و تبعه اینها صوفیه فنا فی الله مینامند تا اینحالت استعداد اتم و اهم قابل قبول و وصول و حصول فیض فیضان فیاض مطلق میکردند **تنبیه** چونکه این محمد بن عبد الله سید الانبیاء و خاتم الرسل بوده غالباً این نوع وحی با آنحضرت حاصل میشد تا شرف او از کل انبیاء و رسل یا بوجه اتم وجوه تفضیل در عالم ملکوت و ناسوت اشکارا و هویدا باشد **پس** آنچه مردم از ظاهر غشیان آنحضرت میشود و آن را تعبیر بجنون و بصرع میکردند او از قصور قابلیت

بیان سبب ثالث اسناد جنون بانبیاء علیهم السلام وجه تحقیقش

جواب اشکال چرا مثل انبیای سلف بنبینا نمیشد و کفار اسناد جنون بانبیای سلف نه نمودند

وعدم ذاکر

بیان انواع وجه الاحتیاج بالانبیاء و ارتفاع اقسام آن بحضرت ختم الرسل صلی الله علیه وسلم بحیث لا یبقی للعقل احتیاج کما هو مقصود از تنبیه

و عدم ادراک ایشان و فقد معرفت بصحیح نبوة بود چنانچه جبرئیل علیه السلام بارکرات درآن در محضر نبوی بصورت دحیه کلبی و بعض اوقات بصورت اعرابی بلا بکنه دیگر بر صورت خود و بهیئت ملکی نمایان

می شد و می نمودند و حال آنکه دحیه و اعراب شهری انها بودند و بعدم قابلیت و فقد ادراک مردم چنان ایشان را تصور بیاید تدبیر تصور و لا بینهاشت مثل خبید **تبصر**

درینجا دلالة بر چند چیز است **اول** لفظ ما در صاحبهم نافیه جنسیه است و لفظ جنة هم متضمن جنسیه **و** لفظ من در من جنة بیانی هست **پس** باین واضح و ثابت شد

که در آنحضرت هیچ نوعی از اقسام جنون و ضعف عقل و فهم و ادراک نبود و اصلا از بدایة الی نهایة موت آنحضرت ضعف و فتور در حواس و ادراک و عقل و فهم گاهی

لاحق نشده **ثانی** درین دلالت است بطوریکه معرفة الهی امر عقلی محتاج الی التفکر و التعقل در آثار و صنایع میباشند **هکذا** معرفة نبوة و خلافت الهیه هم امری عقلی

محتاج بنظر و فکر و تدبر و تعقل است لهذا درینجا اولم یتفکروا فرموده یعنی فی حاله و احواله و افعاله و اعماله **و** قبل از نبوة هر گاه باتفاق اقوام مشرکین و اهل کتابین

موسوم بمحمد امین **و** صدوق المتدینین و رأس العاقلین بود حالا در حال نبوة آن شخص نقیض و خلاف این چرا ذم میکنید **ثالث** تقلید در اصول دین بالکلیه

نیز باطل محض شد **بحث سادس** ان هو الا نذیر مبین بدانکه ان درینجا نافیه و الا استثنا بعد نفی آمده افاده حصر میکند **پس** معنیش بوجوه است **بقول**

لا هو الا معلم مواضع المخافة و المضرة بانواعها و اقسامها بکمال الوضوح و التبیان حتی لا یخفی علی السامع مضرته یعنی با آنحضرت هیچ نوع ضعف عقل از

سفاهت و جنون و صرع نیست مگر آنحضرت خاص معلم و مذکر و مبین جاهای خوف و ضرر بجمیع انواع و اقسام انها بالفعل و بالقوة بکمال وضاحت و نهایة بیان است

و بقول مبین بمعنی موضح امر الله لهم بکمال صحته بیانند بغیر تبیین بید و تنقیص فیه یعنی مبین بمعنی موضح او امر و نواهی خدا بنهایت و بکمال بیان قوی بلا زیادة

و تنقیص در آن **و بقول** نذیر بمعنی منذر من الله موضح انذاره بلا خلل و لا زلل و لا زیادة و لا نقص فیه یعنی نذیر بمعنی منذر از جانب زبان

خدا و اضح کننده انذار بغیر خلل و لا زلل و لا زیادتی و بغیر نقص و کمی در آن چون الیم بمعنی مولم میباشد **تنبیه** درین دلالت است بر عصمة آنحضرت زیرا که او

تعالی حصر کرد تنذیر و تبلیغ آنرا بلفظ مبین **پس** این توصیف نبی از عالم الغیوب و القلوب بطور اخبار و اعلام بخلق میباشد که امر و نهی آنحضرت بغیر کذب و لا

خلل و لا زلل هو بعینها من لسان الله میباشد **و** بمعنی عصمة معصوم همین است **پس** باطل شد مزعوم آن کفار که میگویند عصمة انبیا سهم عصمة محمد از قرآن

بغیر عیسی ثابت نیست و الحمد لله **بحث سابع** اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض و ما خلق الله من شیء **بدانکه** این هر دو استفهام در ما قبل

درینجا استفهام تنکیری بمعرض توبیخ و تقریع بقوم خاص قریش اولا و حکمش عام شامل بهر عاقل غیر ناظر میباشد که آیا چرا نظر و فکر بغور نکردند و نمیکنند منکرین

کفار در حقایق و دقایق عوالم آسمانهای و زمین و آنچه خالق خلق کرده بوجود آورده از ارض و سما و جمیع آنچه درانها از کبار و صغار اشیاء است چرا مقتضای عقل

تعقل و تدبر و تأمل در هر چیزی از مبصرات و مرئیات و در ماهیات و حقایق انها میباشد **و** انسان اشرف مخلوقات بوده بعد مشاهده موجودات از مشهودات

علوی و سفلی چرا تعقل و تدبر و تأمل در ظاهر وجود و در باطن حقیقة هر چیزی از انها نمیکنند بترک آن اضل از بهایم و انعام متصف میشوند هر چیزی از موجودات

علوی و سفلی اجرام و اجسام و اعراض از نیست یا انفراد از موجد موثر قطعا و جزما میباشد چه هیچ ذره از ذرات موجودات بذاته و بنفسه بوجود آمدن ممتنع عقلی

و محال است زیرا که هر شی قبل وجود معدوم و نیست و نابود محض بوده **و** بانحالة عدمیت ایجاد نفس خود او محال است قطعا **پس** لابدا و قطعا برای آن موجود

موجدی غیر او قبل از ایجاد او موجود باید باشد تا او را ایجاد نماید **پس** آن موجد موجود **یا** واجب الوجود لذاته باشد **یا** وجود او هم بغیره باشد **ثانی** مخلوق

ممکن الوجود است چه وجود او محتاج فی ایجاده الی غیره است **پس اول** لازم و ثابت شد قطعا یعنی واجب الوجود لذاته قبل ایجاد همه این موجودات علوی

و سفلی موجود لابدا خارج از سلسله ممکنات متصف بکمال صفات ذاتیه چون حی و عالم بجمیع معلومات و قادر بر جمیع مقدورات و ممکنات در هر حال بالسویة

واحد میباید باشد **و** تغیر و تعدد ابدا بر او ممتنع علی الدوام باشد **اما موجد واجب لذاته** زاید از واحد نباید زیرا که قطع نظر از تمانع در وجود موجود دو واحد که

در واقع معلول واحد هست بدو علت عامه تامه کامله بوجود آمدن ممتنع و محال است **پس** باین واضح و ثابت شد که هر ذره از ذرات موجودات اثری کامل

مستلزم موثر واحد کامل الذات و الصفات بذاته بغیر تغیر و انفعالات در هر حال در بین بود نفس واجب است **تنبیه** خالق علام بحرص و ترغیب

بسوی این چنین دلیل و استدلال بهر دم بر وجوب وجود و حید جود در اولم ینظروا مع ذم و تقریع و توبیخ بر ترک استدلال فرموده **تبصره** بدانکه موجودات

خالق لا تعد و لا تحصی و مملکت او تمام است غیر خود جل احدی احصار و تعدید انها کرده نمیتواند و نمیداند **پس تشریح** و تفصیل ملکوت ارض و سماوات

علی الاجمال بحسب تقسیم اصول قدری ذکر میکنیم **اما کلما سوی الله** تعالی خالی از این نیست **یا** متحیز باشد یا حال در متحیز باشد یا غیر متحیز و لا حال در متحیز

باشد **اما متحیز** پس او **یا** بسیط **یا** مرکب باشد **اما بسایط** انها **یا** علویه اند **یا** سفلیه **اما علویه** پس انها املاک و افلاک و کواکب و

شمس وقمر ونجوم وكرسي وسدره وداخل آن جنت ونار وبيت المعمور وسقف مرفوع وحجب وغير اين اشيا آخر مع التفصيل اند **واما سفليه** از طبقات
از عناصر اربعه داخل است بحار وما فيها والجبال والاصحار والاشجار وغير اينها انچه در ان داخل ميباشد مع التفاصيل **واما مركبات** پس اينها هم چهار اند
و آثار علويه **و** معادن **و** نبات **و** انواع حيوانات مع اجناسها الاربعه تفصيلاً **واما حال در متحيز** او جنس اعراض است **و** اجناس اين تقريباً تا
چهل جنس اجمالا في العدد معدود مي شوند **و** تحت هر جنسي انواع واقسام كثيره داخل اند وهر عاقل كه تامل كند در اعجب صنعت اينها واحكامها ولوازمها
وآثارها وسوقراتها كانه بحر محيط لانهايت ولاساحل اند ميبايد خوض وغواصي دران ميكند **اما قسم ثالث** كه او موجود غير متحيز ولا حال في المتحيز است
او دو قسم دارد **يا** متعلق باجسام بالتدبير والتحريك چون باد كشتي دارد او موسوم بالارواح ميباشد **واما انچه** چنين نباشد **پس** او جواهر قدسيه
مبرا از علايق جسماني **و** اينها موسوم بلسان شريعة ملايكه ميباشند **اما** اعلى واشرف وافضل اينها ارواح ثمانيه حمله عرش اند كما قال الله تع ويحمل عرش
ربك فوقهم يومئذ ثمانية اند **واما** تالي بعد اينها ارواح مقدسه شار اليها وترى الملائكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم **وبعد اينها** سكان
الكرسي **و** بسوي اين اشاره در آيه من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه
السموات والارض **وبعد اينها** ملائكه طبقات سماوات هفتگانه اشاره باينها در آيه والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا **و** از صفات اينها
لا يعصون الله ما امرهم الخ **وبعد اينها** ملائكه حفظه اشيا ارضيه **و** اشخاص كرام الكاتبين بحسب مدارج همه اينها مي باشند **تنبيه** وكيف يمكن احاطة عقل
البشر بجلال ملك الله وملكوته اند تع فالى وبيده ملكوت كل شيء لاجل ذلك قال تع وما يعلم جنود ربك الا هو **و** لهذا ملايكه گفتند اظهار عجز خود
از علم معلومات الكرده بقولهم سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا **و** شاعري حكيم گفته يا ايها الناس كم لله من فلك تجري النجوم به والشمس والقمر
هنا على الله ماضينا وغابرنا ✦ فما لنا في نواحي غيره خطر **بحث ثامن** بدانكه جمله وان عسى عطف بر ملكوت السموات **و** ان مخففه از ان مدغمه
و اسم ضمير الشان وخبرش عسى مع فاعلها الذي هو ان يكون **و** اسم يكون نيز ضمير الشان **و** خبر يكون قد اقترب اجلهم است **پس** تقديرش
اولم ينظروا في ان الشان عسى ان يكون الشان قد اقترب اجلهم باشد **وجايز** است كه اسم يكون اجلهم **و** خبرش قد اقترب باشد على انه جمله من فعل
و فاعل هو ضمير اجلهم لتقدمه حكما **بحث تاسع** بدانكه لفظ عسى فعل ماضي جامد غير منصرف از افعال مقاربه بمعنى ترجي واميد وطمع ميباشد در
مصباح گفته وقد يأتي بمعنى الظن **و** اليقين **و** تكون ناقصة وتامة **پس** عسى ناقصه را خبرش مضارع منصوب ميايد چون عسى زيد ان يقوم
فمعناه قارب او قرب زيد القيام فالخبر مفعول **او** في معنى المفعول **وقيل** معناه لعل زيد ان يقوم اي اطمع ان يفعل زيد القيام **واما تامه**
چون عسى ان يقوم زيد **و** هذا فاعل وهو جملة في اللفظ **فاذا قيل** اين يكون الفاعل جملة في اللفظ **فجوابه** ان المصدر يتوصل الفعل
بحث عاشر وان عسى ان يكون قد اقترب اجلهم يعني آن بوجوه گفته **احدها** اولم ينظروا او يتفكروا في ان عسى ان يكون قد اقترب
اجلهم وهو اجل موتهم فاذا اخذهم الموت فكيف يؤمنون بعد الموت يعني چرا ايشان نظر وفكر نميكنند در اينكه شايد اجل مرگ ايشان قريب شده
فرا بگيرد مرگ ايشان را پس از موت چگونه ايشان ايمان بيارند واز عذاب دايم بيرون نجات بيابند **ثانيها** لم لا يستعجلون في النظر في الدلائل ليعلموا الحق
عن الباطل فيؤمنوا به عاجلا لان الاجل قريب لكل ذي حيوة فلو جاءهم الاجل عاجلا فكيف يحققون الحق ويؤمنون به بعد الموت
يعني ايشان چرا تاخير از نظر در دلائل ميكنند تا حق را از باطل مي شناختند وسے يافتند وايمان ميآورند بزودي بآن چه اجل براي هر ذي حيوة قريب
ولاحق است واگر اجل دراين تاخير ايشان را فرا گرفت پس چگونه ايشان نظر وكي تحقيق حق وايمان بان بعد موت كرده بتوانند **ثالثها** در مجمع فرموده
ومعناه لعل اجلهم قريب وهم لا يعلمون يعني شايد كه وقت مرگ ايشان نزديك شده باشد وايشان نميدانند قرب اجل خود پس چگونه ايمان
بيارند **رابعها** اولم ينظروا في ان الشان والحديث عسى ان يكون قد اقترب اجلهم ولعلهم يموتون عن قريب فيسارعوا الى النظر وطلب الحق
وما ينجيهم مفاجاة الاجل وحلول العقاب لستين على الكفر يعني چرا ايشان نظر وفكر نميكنند در تحقيق حق اميد هست كه اجل ايشان نزديك شده
باشد شايد كه ايشان بعنقريب بميرند پس چرا ايشان مسارعة بسوي نظر وطلب حق ودر تحصيل آن نميكنند چه رسيدن اجل ناگهاني هر كس را مهلت نميدهد
يك لحظه هيچ ذي حيواتے را موخر نميگذارد تا يك نفس دن پس محض موت حلول ميكنند عذاب شديد تاري ابدي بر كفر ايشان **و** خامسها **و** المتفق
ولعل اجلهم يكون قد اقترب فيموتوا على الكفر قبل ان يؤمنوا فيصيروا الى النار واذا كان الامر كذلك وجب على العاقل المعاجلة والمبادرة الى

التفكر والاعتبار

بيان تقسيم اجمالي العوالم از ملكوت سماوي وارضي

بيان عسى فعل جامد معنى ظن

امید ولا كلام معنى تقريب ميباشد

التفکر والاعتبار والنظر المودی الی الفوز بالنعیم المقیم یعنی محتمل است که اجل شان قریب شده پس برکفر شان بمیرند قبل از ایمان آوردن پس تحصیر و تقصیر ایشان نارد ایم موقوف میباشد و بر هر عاقل لازم و واجب است که مسارعت و مبادرت کند بسوی تفکر و نظر و اعتبار که مودی بسوی فوز بدار القرار و نعیم بلا زوال آن بگردد **بحث حادیعشر** فبای حدیث بعده یومنون یعنی بعد این کتاب الله و کلام الله تعالی که قرآن منزل است بکدام کلام و کتاب دینی تصدیق میکنند و ایمان بان بیارند چه بعد این خاتم النبوة پیغمبرے دیگر **و** بعد این قرآن کتابی دیگر تا قیامة ابدا نمیاید چه محمد خاتم الانبیاء و قرآن خاتم الکتب المنزله و دین اسلام خاتم الادیان است **وجه دیگر** آنکه اجل قریب بهر ذی حیوة است پس اجل اینها هم نزدیک شده و این وقت محمد بنبوة و بکلام خالق قرآن نام آمده و بدلایل قاهره اعجازیة آن ثابت شده و اگر مرگ ایشان را فرا گرفت **پس** ایشان بعد از حصول مرگ بکدام نبی و بکدام الهی ایمان بیارند چه بحصول مرگ آدمی غیر حی و غیر عاقل مثل جمادات لاحس و لاعقل و لاحیوة میگردد پس بعد مرگ لایق هیچ امرے نمیباشد و از عالم تکلیف بعالم جزا و سزا میرسد واجالهم قریب فلم لا یبادرون و لا یسارعون الی قبول الایمان بعد النظر و ماذا ینتظرون بعد وضوح الحق و ای حدیث و کلام صحیح اثبت و اهدی و احق منه و یؤخرون عنه و ینتظرون بدو ما بعد ثبوت الحق الا الضلال **تنبیه** این هر چند چند دلالة دارد **اول** آنکه او سبحانه کلام خود یعنی قرآن را حدیث یاد کرد **و** حدیث فعیل از حدث یحدث حدثا و حدوثا فهو حادث **و** حدوث و حدوث بمعنی جدید الایجاد و الوجود بعد العدم و نقیضش قدیم ازلی **و** نیز عتیق قریب الوجود باتفاق اهل اللغة میباشد **و** از اینجا خورد سال را حدیث السن **و** حدیث العمر و جدید الوجود میگویند یعنی لیس هو العتیق **ثانی** کره هرگاه این واضح شد **پس** بدانکه هر کلام اله و کلام غیر او کلام حادث غیر قدیم لفظا و معنے است چه حدیث و کلام اطلاق نمیشود مگر بر کلمات مرکبه بحروف متقدمه و متاخره که متضمن المعانی باشد **و** مفاهیم و معانی ذهنی متکلم را باتفاق عقلاء و حکماء و اعلام محققین اسلام کلام نمیگویند تا وقتیکه تلفظ بالفاظ دال بر معانی خود نکند **پس** واجب البطلان است مزعوم اناینکه مراد فقط از کلام اله معانی آن میگیرند **یا** عین الفاظ را فقط بدون معانی و مفاهیم انها کلام الله میدانند **ثانی** در این تحریص است در ترک تقلید و اخذ باجتهاد و دلیل در کافه امور دینی از اصول دینی و فروع آن **سوال** این متفحص و متحقق ایمان و آیین اگر در حال فحص و تحقیق مرد بغیر تمسک احد الطرفین کفر یا ایمان **یا** تا وقت تیقن و اعتقاد باحد الطرفین در دنیا و عقبی چه حکم دارد و مقرش کدام جا باشد **جواب** در نزد یکی بین اسلام کلام در این مسئله اضطراب عظیم میباشد **نزد بعضی** کافر مطلق است **نزد بعضی** مومن مطلق **نزد بعضی** لا کافر المطلق و لا مومن المطلق مرده بل بین الدرجتین معدود و از ضعفا میشود بر وجه اول **و** بر وجه ثانی چنین شخص غیر کافر و مومن علیحده بالانفراد در دنیا و آخرة معین است **اما بر وجه ثالث** در دنیا حکم کفر **و اما** در آخرة **نزد بعضی** بحسب امتحان او بالقاء خود او و مقامیکه باطنه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب باشد کرده خواهد شد **نزد بعضی** بحسب علم خود حق سبحانه نسبت باو حکم خواهد فرمود یعنی در معلوم حق اگر او قطعا و یقینا مومن مرده محکوم بنجات و الا من اهل النار خواهد شد **ثالث** در آیة دلالة است که نزد اقتراب اجل و حضور احتضار او ایمان و توبه او از کفر و معاصی مجاب و قبول نیست **رابع** بعد از قرآن الی القیمة کتاب الهی من الله نمیاید و ابدا قابل تصدیق نیست **بحث ثانیعشر** من یضلل الله فلا هادی له اینجمله مستانفه من شرطیه مع جزائیه مجتمع **و** تقدیرش من یضلل الله فلا یهدیه احد میباشد یعنی هر کس که با اهداء ضلالة خالق مهتدی نشود پس احدی از خلق هادی و راه نماینده او نیست و اصلا باهداء او مهتدی نمیشود **بحث ثالثعشر** طغیان اسم فعل **و** طاغوت از همین باب فاعل طغیان بمعنے تجاوز از حد عصیان از طغی یطغی طغیا فهو طاغ بمعنے تجاوز از حد مقدار محدود در عصیان و در هر شئ میباشد **در تهذیب** گفته لفظ طاغوت بوزن فعلوت تا مبالغه چون رحموت از اسماء مخصوصه شیطان است **و** این تا بعوض یا در طاغی ملحق شده تا دلالة بر کمال طغیان و غوایة و عصیان عامل معاصی کند **و** ابلیس که اول و اصل و استاد کل طواغی دنیا است لهذا او باسم طاغوت موسوم گردیده **اما** یعمهون یعنی حیرت و سرگشتگی و حیرانی و تردد کلی در امرے از عمه یعمه عمها فهو عمه **و** از اینجا ارض عمهاء است یعنی زمینی و دشتی بسیط که در آن آدمی راه نمیابد و حیران و پریشان میگردد و العمه فی القلب کالعمی فی العین **بحث ثالث عشر** قرائة اهل عراق غیر عاصم و یذرهم بیاء و بجزم برای وقوع جواب من شرطیه نزد باقی قراء و نذرهم بالنون والرفع جمله مستانفه منقطع از ما قبل میباشد **در جمع** فرموده قرائة هر کس که بالنون است تقدیرش و انا نذرهم است **و** قرائة هر کس که بالیاء است پس او در کرده بسوی اسم الله **پس** بنابر آن و هو یذرهم منقطع از اول بهر دو وجه رفع الا رفع جواب شرط است انانکه بجزم میخوانند پس نزد انها عطف بر موضع فا فلا هادی له میباشد **سعودی** فرموده و یذرهم بالیاء و الرفع علی الاستیناف ای هو یذرهم **و** قرئ بنون العظمة علی طریقة الالتفات ای و نحن نذرهم **و** قرئ بالیاء و الجزم عطفا علی محل فلا هادی له لانه بدیل

بیان دلالت آیه [illegible]

الست تنزیل قدیم

بیان ترک تقلید و لزوم اجتهاد و الاستدلال

[illegible]

من يضلل الله فلا هادى له ويذرهم احد ويذرهم وقد روى الجزم بالنون عن نافع وابى عمرو فى الشواذ **بحث رابع عشر** ويذرهم فى طغيانهم يعمهون

بدانكه بسبب دو قرائة در اينجا دو معنى ميشوند **احدهما** ويتركهم فى ضلالتهم وتماديهم فى الكفر يترددون متحيرين لا يهتدون سبيلا يعنى هرگاه اينها گمراه شدند

وخدا ترك ميكند ايشانرا در ضلالة وتمادى ايشان در كفر مترددو متحير مدة الاعمار ميباشند راه نجاة وخلاصى از انجيرة ابدا نميابند **ثانيهما** ولما ضلوا وتركهم فى الضلالة

متحيرين ولا مخرج لهم منها ابدا **اشكال** نزد جبريه اين صريح نص است بر اضلال الهى وترك ايشان در ضلالة حاير وساير **جواب** در ماقبل اين مكرر گذشته

واينجا ميگوئيم كه اسناد اين مسبب الى سبب المسبب ميباشد چه او تم دلايل هداية ونصب آن وارسال رسل وانبيا وانزال كتب خود عام براى خلق

بالسويه كرد **پس** خلق دو صنف گرديدند **احدهما** اختيار هدايت **ثانيهما** اختيار كفر وضلالة كردند **پس** در اين معنى نزاعى نيست بل اين مسلم است

كه خالق سبب اختلاف اينها بسبب اولية الاصالة كرديد **اما** اضلال وكفر بمعنى خلاف دلالة بحق **يا** ايجاد آن در عباد كرد اين باطل است هيچ عاقلى وذى

شعورى قبول وتسليم آن نميكند **پس** مزعوم مجبره باطل شد **اشكال** منكرين نبوات از اهل طبيعة **و** دهريه **و** براهمه هند ميگويند كه ما مكلف بحسن وقبح

عقلى مستقيم **پس** آنچه معقول است واجب العمل ومقبول است وخلاف آن غير معقول واجب الترك ومتروك است **لهذا** در آن بما حاجة اعلام وتعليم و

انزال كتب وارسال رسل نيست **واگر** انبيا معقول آورند او تحصيل حاصل بلا فايده است **واگر** منافى عقل آورند او غير معقول واجب الطرد والترك

است **وايضا** انبيا موجب اختلاف خلق بقبول وعدم قبول ميگردد وسبب اختلاف بر حكيم عليم قدير مدبر منتظم جايز نيست عقلا **پس** نبوة بكار نيست **جواب**

اين در بسيار مجلدات سابقه بمرات وكرات ذكر شده **واينجا ميگوئيم** بدانكه در حجيته عقل كامل وسالم شيخ عقلا نزاع ندارند **اما جواب اول** بدانكه

عقل جزئيات كل امر بالتفصيل دفعة ادراك ودريافت كرده نميتواند مگر با امتداد زمان **پس** آنچه نبى ميآرد **واگر** عقل او از دريافته **پس** در ما جاء به النبى

من المعقول تاكيد اكيد وتاييد مؤيد كرد **و** اطمينان اتم واعم بان در مدرك معقول باشد **واگر** منافى عقل ما آورد در ارشاد عقل ما هدايه ما كرد چه آن

بيان از خالق عقل آورده **و** عقل ما ان بالفعل پى نبرده وآن واجب التصديق است چه معقولات دو قسم است **ثانى** آن در يافت ترتيب وتركيب و

تعديل وكيفيت فعلى آن منحصر بسمع صحيح است چنانچه ما ادويات وبعض معالجات را ميدانيم **اما** تركيب وترتيب وكيفيت استعمال بغير اعلام وتعليم واسماع واراءة

حكيم صادق وطبيب حاذق كرده نميتوانيم ونميدانيم **هكذا** اينجا ميباشد نه تحصيل حاصل **و** نه واجب الترك لازم ميآيد **اما جواب** ارسال انبيا سبب اختلاف

خلق خالق ميشود جايز نيست **بدانكه** خالق فى الواقع براے بيان واظهار ضار از نافع بسوى بشر انبيا را مبين را فرستاده **و** طايفه از خلق بالكليه

اصغاء واستماع قول او نكردند واعراض مطلق نمودند **پس** سبب اين اختلاف بسوى اختيار خود ايشان ناشى وعايد در بين شد چون شخصى بغرض اجلال

وتعظيم از مقام خود بر پيش چند قدم ميشود **و** معظم له گمان ميكند كه براے ضرب وزدن من برخواسته وآمده **و** معظم له بگريزد **پس** اين فرار وگمان و

گفتار اين موجب قدح وذم وقبح اراده تعظيم كننده نميشود چه غرض در بين مختلف است **جواب تمثيلى ديگر** لو سلمنا **پس** بدانكه مثلا نزول باران رحمت

خير كثير براے عالم وآدم عموما وخصوصا دران حيوانات كل اقسام حيوانات بلاشك عقلا است **پس** بانزال اين باران اگر خانهاے جمعى از فقرا منهدم شود

پس اين ضرر انهدام شر قليل بالنسبت آن باران خير كثير است **و** آن خير كثير سبب فساد نميباشد وبفساد معدود ومعيوب عقلا نميشود **و** حكيم بر ترك خير كثير

براى حصول ضرر قليل نميكند **جواب تمثيلى الزامى ديگر** آنكه مار ميگزد بانگشت پاى **يا** بانگشت دست آدمى **و** حكمة حكيم حاذق قطعا مقتضى بقطع

آن عضو گزيده بوده وآن عضو را دفعة بريدنا ببريدن آن عضو باقى كل بدن وروح او زنده صحيح وسالم ميماند يقينا **و** بريدن اين انگشت مسموم ضرر

براى آن شخص هرچند بالفعل است بلا نكير **اما** بقطع او سلامتى او از موت خير كثير است قطعا زيرا كه كل بدن در زندگى او صحيح سالم باقى ماند **پس آيا** قطع

اين انگشت قدح وقبح اين حكيم قاطع ميباشد **يا** نه جوابكم عن هذا جوابنا **تنبيه** بثبوت اين انكار از مجى انبيا مطلقا باطل **و** نفع بمجى ايشان معلوم العقلاء است والله اعلم

قوله تعالى يسئلونك عن الساعة ايان مرسها قل انما علمها عند ربى لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت فى السموت والارض لا تاتيكم الا بغتة يسئلونك

جواب اشكال ارسال انبيا كه سبب اختلاف خلق ميباشد سبحان ... اسلاف وجود جنان از خلق العجوز ... ١٢

كَاَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا ۖ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ ۝

ترجمہ این آیۃ یعنے ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جماعتی می پرسد وسوال میکنید ترا از قیام ساعۃ یوم القیمۃ کہ کدام وقت وکدام زمان قایم برپا
کردہ میشود آن ساعت یوم قیمۃ یا محمد صلعم بگو تو در جواب سائلین علم مجی واقامت ساعۃ قیمۃ نزد پروردگارم مخصوص اوست چہ اوتعم خاص عالم الغیب
والشہادۃ بالتفصیل است واقامت آنہم از مغیبات الہی است آشکارا واظہار اقامۃ وقت آنرا نمیکند مگر خاص اوسبحانہ وتعم اظہار وقت وتعیین آن وعلم
آن سنگین است در اہل آسمانہا وزمینہا یعنے علم قیام آن عظیم وگران وبزرگ است لھذا متحمل علم آن احدی از خلق علوی چون فرشتگان وسفلی
چون رسولان مرسل صلعم ندارند واطلاع آن نداہم ندارند او نمی آید شمارا یعنی قیام یوم القیمۃ نمی شود برشما مگر ناگہان وبیجائہ بیخبری مردم دنیا دفعۃ
برپا گردد وقایم می شود میپرسند وسوال میکنند ترا وقت قیام قیمۃ را بجہۃ آنکہ تو صاحب الوحی حاوی علوم ودانا تری بمغیبات امور منجملہ آن گویا قیام ایشہم
بیدانی وبوجہی دیگر گویا تو مہربانی بسوال کنندگان چنین امور در جواب شان بگو تو مرسائلین این امر را بتحقیق جز این نیست کہ علم اقامۃ ساعۃ قیمۃ
کہ از امور غیب است خاص نزد یک خدای ہست ولیکن بیشتر مردمان علم آن نمیدارند ونمیدانند آنرا کہ بغیر عالم الغیوب والقلوب سبحانہ وتعم ہیچ یکی نمیداند
علم غیب من جملہ آن قیام ساعۃ قیامت میباشد **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ایا بکسر ہمزہ لفظ ایان ہست یا بفتح ہمزہ
ثانی مشہور وضعیف **واول** قول سلمی یعنے بکسر ہمزہ است **بحث ثانی** سئل یسئل سئلا وسوالا ومسئلۃ در علم لغت بمعنے درخواست وطلب شی و
دریافت آن بصورۃ سوال میباشد خواہ از فعل سوال باشد خواہ از قول جرا سے واجسامی باشد خواہ از اعراض **وآیا** از مجردات ہم سوال کردہ میشود
یا نہ ظاہر میشود چون یسئلونک عن اللہ ما ہو ویسئلونک عن الروح **در مصباح** گفتہ سئلت اللہ العافیۃ طلبتہا سؤالا ومسئلۃ وجمعہا مسائل
بالہمزۃ **و**المسئول ما یسئل والسائل من یطلب **و**المسئول الامر المطلوب **بحث ثالث** ایان ظرف زمان متضمن معنے استفہام چون متی ہردو متضمن استفہام
واستعلام زمان میباشد وایان **واین آیا** مشتق اند **پس** از چہ مشتق اند یا جامد غیر مشتق اند **اول** یعنے اشتقاق اینہا از آن سمین اینہا مثل خان
یحین حینا ہو این علی فاعل وزنا ومعنے کما قال فی **المصباح** وقیل وایانا مصدر احرمنہ **وایان** غیر منصرف چون رحمان است **ودر تقدیر**
وزن ایان **آیا** فعلان است یا فعال است وہو سوال عن الزمان بمعنے متی **وای** حین در آن نیز دو وجہ اند **فقال فی المصباح** وفی این وایان عموم
البدل وہو نسبتہ الی جمیع مدلولا تہ لا عموم الجمیع الا بقرینۃ فقولہ این تجلس اجلس یلزم الجلوس فی مکان واحد **بعض مفسرین** فرمود
ایان معناہ الاستفہام عن الوقت الذی یجیئ وہو سوال عن الزمان یعنے لفظ ایان بمعنے استفہام از وقتی میباشد کہ میاید **و**او سؤال از زمان آینده
ہست **اقول** واعلم حاصل الکلام ان ایان بمعنے متی **و**فی اشتقاقہ قولان **و**المشہور انہ ماخوذ من الاین **وابن الجنی** قد انکرہ وقال
ایان سؤال عن الزمان **واین** سؤال عن المکان فکیف یکون احدہما ماخوذ عن الاخر **والثانی** وہو مختار ابن الجنی غیرہ من ای
فعلان منہ لان معناہ ای وقت **و**لفظۃ ای فعل من اویت الیہ لان البعض اٰو الی مکان الکل متسانداً لیہ ہکذا انتہی قول الجنی **وقرأ**
السلمی ایان بکسر الہمزہ یعنے بدانکہ حاصل قیل وقال کثیر این مسئلہ آنکہ ایان بمعنے متی ہست **ودر اشتقاق** آن دو قول اند **وقول مشہور**
آنکہ او ماخوذ از این ہست **وابن جنی** منکر آن شدہ چہ ایان سوال از زمان **و**این سوال از مکان ہست **پس** چگونہ ماخذ یکی دیگر باشد **و**
قول ثانی مختار ابن جنی است کہ ایان مشتق من ای فعلان منہ ومعنیش ای وقت است **ولفظ ای** فعل اویت الیہ میباشد چہ بعض آن
الی الکل متساند الیہ است انتہی تقریر ابن الجنی **وقرائۃ** سلمی ایان بکسر اول یعنے دیگر در ایان بالفتح است **بحث رابع** در مرسی **آیا** مصدر
میمی چون مدخل **یا** اسم مکان ہست اکثر **اول** وہمان مشہور ہست پس مرسی بمعنے ارساء بمعنے اجرا وارساء بمعنے اثبات ارسی یرسو رسی اذا ثبت باشد
ودسوا فہو راس کما قال تعم بسم اللہ مجریہا ومرسہا والجبال ارسہا بمعنے اثبتہا **و**یقال جبال راسیۃ **و**راسیات ورواس **و**الجبال الرواسی ای
الثوابت المنتقل **ورسٹ** اقدامہم فی الحرب بمعنے ثبتت اقدامہم **اہل معانی** گفتند کان الرسو لیس اسماً لمطلق الثبات بل ہو اسم لثبات
الشیئ اذا کان ثقیلاً **و**منہ ارساء الجبال وارساء السفینۃ **اشکال** ہرگاہ ارساء بمعنے اثبات وقرار کانہ نقیض اجراء وحرکۃ باشد پس در آیہ
مجریہا ومرسہا چرا اجراء را تقدیم بر ارساء کرد لازم کہ مرسیہا را بر مجریہا تقدیماً ذکر میکرد چہ سفینہ نوح اول قایم ثابت مستقر وبعد قرار بجریان ومتحرکہ آمد **جواب**

جواب اشکال در ارسی مجریہا
در منتہی احمد ابراہیم
مقدم بر ارساء کردہ شد

مراد ازین مرسیها اثبات و تقرر سفینه بعد ذہاب آب طوفان میباشد لهذا آخر مرسیها آورد **بحث خامس** بدانکه کاف یسئلونک مفعول اول و عن الساعة در موضع مفعول ثانیش میباشد **و** ایان مرسیها متعلق بمدلول سوال و تقدیرش قایلین ایان مرسیها است **و** مرسیها مرفوع بالابتداء موخر **و** ایان خبرش بجهت ظرفیة مقدم **و** لغت مصدر در موضع حال از ضمیر تاتیکم است **بحث سادس** در سبب نزول این آیه **و** در سبب نزول این دو قول اند **احدهما** قیل جاء قوم من الیهود فقالوا یا محمد اخبرنا عن الساعة متی هی ان کنت نبیا فنزلت هذه الایة جماعتے از یهود منهم جبل بن ابی قشیر **و** سمول بن زید از حضرت رسول پرسیدند که یا محمد خبر ده ما را از قیام ساعة قیمة که او کی میآید و کدام وقت حاصل و قایم میشود اگر تو پیغمبرے مع آنکه میدانستند ایشان که علم قیام آن مخصوص بحق است و غیر او تعالی اصلا احدی نمیداند کما نقله الزمخشری **و** ذلک کان امتحانا منهم لنبینا صلعم پس این آیه در جواب ایشان آمد **و** همین قول ابن عباس است **ثانیهما** ان قریشا قالوا ان تنذرنا من القیمة و تقول یا محمد انها اقتربت فیام ها و بیننا و بینک قرابة فاسرالینا متی تقوم ساعة فنزلت هذه الایة فی جوابهم یعنی طایفه قریش وقتیکه تکرات و مرات اهوال و شداید یوم القیمة از آیات قرآن شنیدند **پس** قریش گفتند یا محمد تو بکرات و مرات از شداید یوم القیمة تحذیر و تبلیغ میکنی و میگوئی که قیام او قریب است **و** مابین ما و تو وصلة قرابة است پس ما را این راز بگو که کدام وقت قیام ساعت قیمة خواهد شد **پس** این آیه در جواب آنها آمد **و** همین قول جمعی منهم قتاده و حسن است **سوال** نزول آیه واحده بدو سبب چگونه جمع توان شد **و** بتمسک احد القولین ترک آخر لازم میآید بدون ترجیح بلا مرجح **جواب** جایز است در وقت واحد یا متفاوت سوال فریقین متحد باشد **و** در جواب فریقین آیه آمده هر دو وجه بلا ترجیح غیر مرجح باطل شد **بحث سابع** یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها یعنی یا محمد میپرسند ترا جماعتی از مردم از آمدن و قیام یوم القیمة کدام وقت ثابت و قایم میشود او چه قیام قیمة امر عظیمی موجب وحشت و دهشت جسمی در قلوب و اسماع خلق است لهذا از قیام آن مسئلة از پیغمبر کردند **بحث ثامن** در وجه تنظیم این با ما قبل **و** سبب اند **احدهما** هر گاه در آیات بالا در اثبات توحید و نبوة **و** ضلالة و بشارة **و** هدایت و ایمان خلق کرد **پس** باین سبب اینجا ذکر یوم جزاء و سزا از خلق کرد **و** اصل مطلب در تنزیل قرآن همین اصول خمسه از توحید تا معاد جسمانی میباشد **ثانیهما** هر گاه در آیه بالا و ان عسی و ان یکون قد اقترب اجلهم کرد تا ذکر آن باعث سرعة الی التوبة قبل الموت و قیام قیمة با نها بگردد چه نزد معاینه احوال آخرت از حضوری موت و آثار قیمة توبه احدی ابدا قبول نمیشود زیرا که وقت تکلیف مرتفع میشود و بمعاینه آثار آخرة معرفة ضروری میگردد **و** معرفة و طاعة ضروری و الجائی عقلا و شرعا مطلوب نیست **لهذا** ذکر معاد بقیام یوم القیمة آورد **و** وقت قیام آن مبهم نهاد تا عباد بصلاح و تقوی و طاعة اقرب و از معاصی و تمردی ابعد و بر حذر باشند **سوال** بلفظ ساعة چرا یوم القیمة را ذکر کرد و حال آنکه یوم القیمة بنص یوما کان مقداره خمسین الف سنة مساوی و برابر پنجاه هزار سال از ایام دنیا قطعا میباشد اینذکر خلاف حالت واقعیه چگونه جایز میباشد **جواب** بدانکه لفظ ساعة نام جزء زمانی از اجزاء زمان یوم واحد میباشد **و** در اینجا بلسان شریعة نام زمان عدالت و ایصال جزاء و سزا بکافه جن و انس در آخر و انصرام زمان دنیا میباشد **پس** از اسماء مخصوصه آخر الزمان دنیا فانی شد **و** ابتداء و اول زمان عقبی که یوم القیمة باشد بلفظ **الساعة** مع الالف کثیر در قرآن قطع نظر از سنت وارد شده **ایا** این زمان آخر دنیا تعلق بدنیا دارد **یا** بآخرة **یا** با هر دو دارد **یا** بهیچ یکے ندارد **اخر الوجه** اصح الوجوه و الشفوق عند التحقیق که زمان یوم القیمة هر چند آخر اوقات دنیا **و** اول وقت آخرة است **اما** ابتداء وقت آخرة فی الواقع بخلود اهل جنت بجنان **و** اهل نار بنیران معدود و محسوب میشود **پس** آن وقت انصرام و انقطاع و تبدل در بین بطرفة العین ابد الاباد ندارد یعنے مثل ساعات شب و روز و اسبوع و شهر و سنه و دیر اجزاء حقیقی **و** فرضی و اعتباری بذاته ندارد و بیک رجه و حالة و صورت واحده وقت ممتد چون مابین صبح صادق و طلوع شمس از افق شرقی میباشد و در جنت شمس و قمر و شب و روز ابدا نیست **اما** در وجه تسمیه یوم القیمة **باسم الساعة** علماء وجوه دارند **احدها** اول آن ساعتیکه در آن یوم القیمة قایم میشود بآن ساعت موسوم گردید **و** این من باب التسمیة بالجزء بکل میباشد **ثانیها** قیل و سمیت القیمة بالساعة لوقوعها بغتة یعنے نام نهاده شد قیمة را بلفظ ساعة برای وقوع آن بساعة ناگهانی **ثالثها** و سمیت القیمة بالساعة التی یموت فیها کل الخلایق یعنے نام نهاده شد بقیمة آن را که کل خلق در ان ساعة دفعة میمیرند **و** همین قول زجاج است **رابعها** سمیت القیمة بالساعة و هی الساعة التی اقیم الناس کلهم فی الحشر یعنے نام نهاده شد قیمة بآن ساعة که در آن کل مردم در محشر قایم میشوند **و** همین قول اکثر مفسرین است **خامسها** و قیل و هی وقت فناء الخلق یعنے نزد بعضی الساعة نام فناء خلق است **سادسها** از زمخشری **و** صاحب تفسیر کبیر و نیشاپوری و غیرهم همه این وجوه و وجوه اخر راجمع کرده اند **ففی الکتاب** الساعة من الاسماء الغالبة للقیمة کالنجم للثریا **و** سمیت القیمة بالساعة لوقوعها بغتة فیها **او** لانها علی طولها کساعة واحدة عند الخلق **او** لان حساب الخلایق یقضی فیها فی ساعة واحدة فسمی بالساعة لهذا السبب یعنی

جواب سوال نزول آیه واحده بدو سبب چگونه جمع نموده اند شد ۱۲

جواب سوال بلفظ ساعة چگونه قیمة را یاد نمود

ذکر کردن وجه تسمیه آن چیست ۱۲

ساعة از اسماء

بعد از اسمای غالبه قیمة است چنانچه اسم النجم غالب بر ثریا است و نامیده شد قیمة بساعت بجهة وقوع آن ناگهانی در آن یا بساعت برای آن نامیده شد
بطول آن چون ساعت واحده نزد خلق معدود می شود و بجهة حساب کل خلق در آن ساعت واحده کرده خواهد شد چه در خبر است که از حساب کل خلائق
ولذا عدل در انها بقدر دوشیدن یک گوسفند فراغ حاصل میشود اشکال بدانکه یوم اسم وقتی محدود از ابتدا طلوع فجر یا طلوع شمس تا غروب آن میباشد
و ساعة اسم جزء زمان قلیل از یوم میباشد پس در این آیه یسئلونک عن الساعة و آیه یوم کان مقداره خمسین الف سنة تنافی و تعارض باهم لازم
می آید بچگونه جایز باشد جواب اصلا در بین تعارض و تنافی نیست زیرا که حالا شنیدی که ساعة اسم جزء زمانی از یوم است و باعتبار آن یوم اسم کل آن
اجزاء محدوده میباشد چنانچه بالنسبة بدیگر یوم جزء اسبوع و اسبوع جزء شهر و شهر جزء سنة و سنة جزء دهر میباشد پس این اطلاق ساعة بر کل اجزاء
یوم پنجاه هزار سال من باب تسمیة جزء بر کل میباشد پس این اطلاق من باب المجاز ممنوع نیست وضعا و عرفا پس اشکال باطل است اشکال حشر
و نشر کل اصناف خلائق خصوصا جمیع افراد ثقلین از جن و انس از بدایة آدم الی قیام الساعة و احیاء و اعاده همه اینها و بعد از موت مسائله و محاسبه عمری
و معامله با هر فردی از جمیع افراد اینها و ایصال هر یکے از اینها بمقام جزاء و سزاء خود مع هذا در قول خود مقدار زمان یک ساعت یا مساوی یا کمتر از زمان
دوشیدن شیر یک بز غیر معقول و لا مقبول متروک محض عند العقل میباشد این چگونه صحیح و ثابت میشود جواب بعون الله الوهاب بوجوه است
منها بانطاق و اطلاق جمیع جوارح هر فردی و انطاق دفاتر اعمال شبانه روزی و اشهاد شهود هر کس در یک آن و یک ساعة آورده حق جزاء و سزاء هر فردے
از ایشان ثابت میسازد و تجرد تام از جسم و لوازم جسمانی و مکانی از منع اصغار و استماع از اتفاق اصوات و کلمات مسئولین در یک آن و ساعة اصلا نمیشود چه
این امرے ممکن الحصول و الوقوع بالذات است پس بیک ساعة و بمقدار دوشیدن شیر یک گوسفند صرف زمان نخواهد شد و باقی تفاصیل با ستدلال
عقلیه در میزان الاعمال مصنفه معینی مولانا سید علی حایری در باب بحث ثامن تجلے اظهار و انکشاف امر مخفی و مستور آن باشد التجلی کالغنی الواضح یعنی جلے
بمعنے واضح کما قال فی القاموس و جلے یجلی تجلیة و هو اظهار الشیء و التجلی ظهوره قال الرازی و یقال جلی الشیء ای کشف و انجلی عنه الهم ای
انکشف و تجلی الشیء بمعنی تکشف کما قال فی الصحاح ماخوذ از جلوت الشیء بمعنی اوضحت و کشفت و الجلی نقیض الخفی و الجلیة الخبر الیقین و
جلی فی الخبر ای وضح است در صراح گفته جلی بالکسر تابدان از طرف بام و الله یجلی الساعة ای یظهرها و بقولی اصل باب جلا ز باب است
و از ینجا جلاء الوطن بمعنے از باب و اخراج از مقام مالوفی قدیمی و از جای بجاے دیگر و از باب ستر و خفا با ظهار و اجهار شیء میباشد بحث تاسع قل انما
علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو بدانکه بعضے منهم کالبیضاوی و صاحب الصافی و غیرهما گفتند لام لوقتها برای توقیت است چنانچه در اقم
الصلوٰة لدلوک الشمس است و مفسرین بالاتفاق نقل کرده اند که یهود بالاتفاق میدانستند که علم قیام قیمة در کدام روز و کدام ساعة عینیه در کدام سور
در کدام ماه و در کدام سال بعد انقضاء آدم عم خواهد شد احدی از کل ملئکه و انبیاء و اصفیاء خلفاء تعالی اصلا نمیدانستند و باهم اتفاق کردند که از این شخص امتحان بسؤال
قیام ساعة قیمة بکنیم اگر توقیت آن تعیین کرد کاذب است و الا نبی صادق میباشد پس بسماع این خبر علمها عند ربی ساکت شده برگردیدند و معنی
آیه چنین میباشد بگو تو یا محمد بسائلین قیام ساعة آنکه انیست جز این نیست یعنی مختص خاص علم یا قامة قیام قیمة مستمر تا حصول آن نزد پروردگار من است اظهار
و اجهار و هویدا و آشکارا نمیکند اقامة وقت ساعت را چه در حکمة مصلحة نیست توقیت و تعیین ساعة قیمة در خلق و اظهار و اجهار آن با حدی از اصناف عباد و
علم آن و علم وقت موت و فوت هر نفسی از ذوی الحیوة چه علم اقرب آن موجب الجاء و اضطرار عباد و التوبه و المعرفة و الطاعة المضطر بی می شود و قطعا آن
منافی عالم تکلیف غیر مقصود است چنانچه اعلام و تعلیم اسم اعظم الجلیل الاکبر موجب احیاء موتے البالیة فی القبور و اعدام اشیاء ثابتة و وجود ثقیلة عظیمه و اماتة احیاء
و طلب اجسام جسیم ثقیله از مسافات بعیده بچشم زدن و کوتاه ارض بلاقدم زدن و غیرها و الیضا بسا موجب تنبه و تنبیهی میشود و بعضی منهم الرازی و غیره
گفته قال المحققون و السبب فی اخفاء الساعة عن العباد انهم اذا لم یعلموا متی یکون کانوا علی حذر و وجل منها فیکون ذلک ادعی الی الطاعة و ازجر عن
المعصیة و در حدیث سوالات جبرئیل بصورة اعرابی مسافر احدا سوله او این بود فاخبرنی عن الساعة و قیامها و قال النبی ما المسئول عنها با علم من
السائل خبر مرا از قیام ساعة پیغمبر در جوابش فرمود مسئول عنها نیست دانا تر از سائل از امیر المؤمنین جاء الیه رجل فقال جئتک لاسئل عن
اربعة مسائل فقال علیه السلام سل و ان کان اربعین فقال اخبرنی ما الصعب و ما الاصعب و ما القریب و ما الاقرب و ما العجیب و ما الاعجب
و ما الواجب و ما الاوجب فقال ع الصعب هو الخطیئة و الاصعب فوت ثوابها و القریب کلما هو آت و الاقرب هو الموت و العجب هو الدنیا

وغفلتنا فيها اعجب والواجب هو التوبة وترك الذنوب هو الاوجب یعنے مردی اعرابی آمده از چهار مسئله استیذان کرد و حضرت امیر
فرمود بخواه هرچه میخواهی تو پس اعرابی گفت که صعب و اصعب چیست و قریب و اقرب چیست و عجیب و اعجب چیست و واجب و اوجب چیست حضرت
امیر علیه السلام فرمود که صعب گناه و خطا و اصعب فوت ثواب آن و قریب هر آینده و اقرب موت و مرگ و دنیا عجب و غفلة از ان عجب تر و واجب توبه کردن
و ترک گناهان اوجب است نزد مجاهد لا يجليها بعضها لا يأتي بها الا هو است نزد سدی مراد لا یرسلها لوقتها الا هو اقول هر سه وجه
معنا مقصود اند یعنی علم قیام آن و ابتداء آن و ارسال آن بغیر خالق احدی از مخلوقات نمیدانند بر اقامه آن بوقت خود و ارسال آن ابداً قادر نیست اشکال
لفظ عند که مقتضی تحدید ذات الهی در مکان و جهت است و هرگاه خدا مجرد از جسم و لوازم جسمانی و منزه و متعالی از محدودیت ذات و از تجزو و حلول تم در مکان و جهة
میباشد پس اطلاق عندیت الی نفسه چگونه کرده جواب اسناد ظرفیت عندی الی الله سبحانه بمجاز بسبب اعتبار افهامی بما بیانات پس مأول است
بانکه کما یکون علم شیء عنده یعنی فی نفسه کذا علم اقامتها و تجليها فی علم ذاته و قدرة ذاته متمیز میباشد اشکال ندارد بحث عاشر ثقلت فی السماوات
والارض لا تأتیکم الا بغتة یعنے ناگهانی و در نهایت بی خبری ورود و حصول شیء از خیر یا از شر و اغلب در شر میباشد از بغتت یعنی بغتا و بغتة یعنی
بلا فجائة علی غرة بحث حادی عشر در معنی ثقلت یعنی اقامة و اتیان ساعة قیام قیامة در همه اهل سموات و ارض نهایت سنگین و بار گران میشود قطعاً
و اینجمله لا تأتیکم الا بغتة گویا معترض و ذکر تعلیل میباشد یعنی سبب ثقل قیامت آنست که مبادا یقوم نمیشود ساعة قیمة مگر ناگاه در حالة کمال غفلت
خلق سماوی و ارضی و کانه مشهور است که آنچه بطور مفاجات و ناگهانی وارد میشود بسبب آن هول و دهشت و وحشت رانی را از حد افزون ناشی میشود و مفسرین
درین وجوه دارند اولها اثقل علمها علی اهل السماوات والارض لان من خفی علیه علم شیء کان ثقيلاً علیه و هذا قول السدی یعنی سنگین
است علم اقامة ساعة بر اهل سماوات و ارض چه هر کس که علم شیء مستور میباشد ظهور آن شیء دفعة ناگهانی بسبب غفلة و جهالة آن بر او بار ثقیل میباشد
و همین قول سدی است اقول هرگاه اهل سما و ارض بے خبر از اقامت و وقت قیامة اند پس علم قیام آن اثقل بر هر دو فریق علوی و سفلی میباشد یعنی
هر کس که علم شیء اصلاً نداشته سوال یا وارث شیء مجهول و غیر معلوم ثقیل بر او میباشد و ابو علی فارسی درین تفسیر گفته اصل هذا القول ان العلم به
علماً اذا ذلک ان فصعت بعلمه غالباً علیه خف علی و لم یثقل کما یثقل علیک ما لا تعلمه یعنی اصل قول عرب که احاطه کردم بعلم چیز او بر آن یعنے
صعوبة و سختی من دلیل بر آن بسبب علم من با انها لهذا امن غالب اوگرد بیم و از تثقیل بر من خفیف گردید و تقیل نیست چنانچه تثقیل بر تو میشود
آنچه تو میدانی ثانیها معناه عظمت علی اهل السموات والارض صفتها لما یکون فیها من انشقاق السماء و تکویر الشمس و انتثار النجوم و تسییر الجبال
و تبدیل هذه الارض بغیر الارض و اماتة اهلها دفعة ثم باعادتها دفعة و هذا هو قول الحسن و ابن جریج یعنی عظیم و بزرگ و سنگین میباشد
صفة قیمة بجهة آنکه بحصول قامة و ظهور آن کل ستارگان متفرق و منتشر و شمس بے نور و قمر با هم جمع و سماوات کل بهم فنا میشوند و کوهها بسیر و حرکة و
این ارض مبدل بارض دیگر میشود و مرگ با تمامی هر دو طبقه ارض و سماوات دفعة فرا میگیرد و بعد آن دفعة اعاده میشوند همین قول حسن و ابن جریج
است ثالثها معناه ثقل وقوعها علی اهل السماوات والارض لعظمها و شدتها و لما فیها من المحاسبة والمجازاة عن الجبائی و ابی مسلم الاصفهانی
خلاصه آنکه ثقل وقوع ساعة بر اهل آسمانها و زمین بسبب بزرگی آن و شدة آن و بجهة آنکه حسابات از محاسبه و جزا و سزا و عقاب بر اعمال خلایق میباشد و
همین قول ابو علی جبائی و ابو مسلم اصفهانی است رابعها ان المراد به ثقلت السماوات والارض ای لا تطیق السماوات والارض حملها لعظمها
و شدتها عن قتادة والمعنی انها و کانت احیاء لثقل علیها تلك الاهوال من انفطار السموات و انکدار النجوم و تسییر الجبال و غیرها یعنے مراد
بآن نفس سماوات و ارض است که اگر انها مع عظم جسم و ضخم انها طاقت تحمل ثقل آن ندارند و بسبب آن بعض حصول آن همه ارض و سماوات اشیاء شق
چون ذرات می پرند و شمس و قمر و ستارگان بے نور گردیده و کوهها و دنیا بسیر و حرکة آمده نیست و نابود میگردند اقول قول صحیح مطابق ظاهر عقل و
قرآن اینست انه ثقل تحصیل العلم بوقتها المعین علی اهل السماوات والارض کما یقال فی الشیء الذی یعجز حمله انه قد ثقل علی حامله فکذا یقال
فی العلم الذی استأثر الله تعالی بالمقصد انه ثقیل علیهم یعنے علم مخصوص که بخالق خاص است طاقة تحمل ثقل آن اهل سموات و ارض ندارند چنانچه حامل که
متحمل ثقیل نمیشود همچنین تحمل ثقل علم مخصوص الهی من جمله آن علم قیام قیمة است اهل سما و ارض نمیشوند بحث ثانی عشر لا تأتیکم الا بغتة یعنی
ساعت قیمة نمیاید و قایم نمیشود مگر بوقت ناگهانی و فجائی اینهم تاکید با تقدم است که یعنی آن بالکل ناگهانی و بیخبری خلق میباشد و عن النبی انه قال

عن الساعة بغتة

جواب اشکال در بیان ... و انکه ... تفسیر ... بحث ... اشکال در جواب ... بغتة ...

ان الساعة تهيج بالناس فالرجل يصلح موضعه والرجل يسقى ماشيته والرجل يقوم بسلعته فى سوقه والرجل يخفض ميزانه ويرفعه يعنى آنحضرت
فرمود كه ساعت بطور غفلت وناگهانى ميآيد مردم را بجزع وفزع ميآرد پس مردى در آنوقت مصلح مرمت كنندگان خود ميباشد وجمعى از مردم آب پاشى ومشغول آب
دهى وسقائى مواشى خود باشند ومردے مشغول اشيا فروشى وخريدى در بازار ميگردد ميباشد ومردى مشغول زير وزبر ترازوى خود بوزن اشيا و كذا
هر كسى مصروف كارى باشد پس با اينحالت ساعت قيمت ميآيد ناگاه دفعة ميشود ومردم بمعاينه آن حال مبهوت ومتحير ميشوند وحسن بصرى نيز از پيغمبر
روايت كرده اند قال والذى نفسى بيده لتقومن الساعة وان الرجل ليرفع اللقمة الى فيه حتى تحول الساعة بينه وبين ذلك يعنى پيغمبر قسم خورده فرمود
هر آئينه البته قايم ميشود ساعت قيمت ومرد لقمه غذا بسوى دهان خود برداشته وساعت قيمت حايل ميشود ميان او وميان لقمه او ايضا عن النبى لتقومن الساعة
نقد نشر الرجلان ثوبهما بينهما فلا يتبايعانه ولا يطويانه ولتقومن الساعة وقد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا يطعمه ولتقومن الساعة وهو يليط
حوضه فلا يسقى ولتقومن الساعة وقد رفع اكلته فيه فلا يطعمها اقول اللقحة بكسر لام وفتح آن نيز بمعنى ناقه قريبة العهد بنتاج ويليط ازلاط
حوضه يليطه بمعنى يطينه ويصلحه وطينه واصل آن لصوق است والاكلة بضم همزه بمعنى لقمه ميباشد يعنى ترجمه حديث آنكه پيغمبر فرمود هر آئينه ساعت
قيمت قايم مى شود بحاليكه دو آدم مابين خود جامه را گشاده باشند براى فروختن وخريدن وآنرا جمع وطى ونه كرده نميتوانند ومردى از دوشيدن شير
از ناقه خود فارغ شده وهنوز نوشيده نباشد وهر آئينه قيمت قايم ميشود كه مردى مشغول بمرمت وگل كارى وچونه كارى حوض ميباشد وآب بآن هنوز
تانداخته باشد وهر آئينه ساعت قايم ميشود بحال آنكه آدمى لقمه طعام بسوى دهان خود كرده وهنوز آن لقمه را نخورده وفرو نبرده باشد حاصل
آنكه كل اهل دنيا بكارهاے خود بحال غفلت معروف ومشغول ميباشند كه قيمت برپا ميشود وهمه مردم بهر كاريكه مصروف باشند بهمان حالت برانها اقامت
ساعت مى شود وهمه آن كارها همان طور معطل ميمانند در درمنثور از عكرمه روايت كرده لا تقوم الساعة حتى ينادى مناد يا ايها الناس
اتيكم الساعة ثلثا يعنى قيمت قايم نميشود تا وقتيكه منادى ندا نكند از جانب سما سه بار اى مردم آمد شما را قيمت تنبيه در اكثر احاديث بطرق
خاصه وعامه وارد شده كه آثار وعلامات قرب قيمت قبل قيام آن بظهور ميايند پس از انها قيمت قايم خواهد شد در درمنثور مرويست سئل
رسول الله عن الساعة فقال علمها عند الله ولا يجليها لوقتها الا هو ولكن ساخبركم بمشاريطها وما يكون بين يديها ان بين يديها من الفتن
والهرج فقالوا يا رسول الله ان الفتنة قد عرفنا ها وما الهرج قال بلسان الحبشة القتل وان يجف قلوب الناس ويلقى بينهم التناكر فلا يكاد
احد يعرف احدا ويرفع ذوو الحجى والنهى اولوا الاخلاق والاداب الحميدة وحاجات الناس فيقضيه الخ ويبقى رجاجة الناس لا يعرفون معروفا ولا ينكرون
منكرا تبصره درسايد خاصه وعامه احاديث كثيره در ذكر علامات وآثار قيمت ثبت وضبط ود راينجا حديث واحد متفق عليه ثبت ميكنيم قال النبى
ياتى على الناس وجوههم وجوه الادميين وقلوبهم قلوب الشياطين كامثال الذئاب الضوار سفاكون الدماء لا يتناهون عن منكر فعلوه
ان تابعتهم ارتابوك وان حدثتهم كذبوك وان تواريت عنهم اغتابوك والسنة فيهم بدعة والبدعة فيهم سنة والحليم بينهم غادر
والغادر بينهم حليم والمؤمن فيما بينهم مستضعف والفاسق فيما بينهم مشرف وصبيانهم عارم ونساؤهم شاطر وشيخهم لا يامر بالمعروف
ولا ينهى عن المنكر والالتجاء اليهم خزى والاعتزاز بهم ذل وطلب ما فى ايديهم فقر فعند ذلك يحرمهم الله قطر السماء فى اوانه ويسلط
عليهم شرارهم فيسومونهم سوء العذاب ويذبحون ابنائهم ويستحيون نسائهم يدعوا اخيارهم فلا يستجاب لهم وقال ياتى على الناس
زمان بطونهم الهتهم ونسائهم قبلتهم ودنانيرهم دينهم وشرفهم متاعهم لا يبقى من الايمان الا اسمه ولا من
الاسلام الا رسمه ولا من القران الا درسه مساجدهم معمورة وقلوبهم خراب عن الهدى وعلمائهم اشر خلق الله على وجه الارض
حينئذ زمان فيه اربع خصال جور من السلطان وقحط من الزمان وظلم من الولاة فتعجبت الصحابة وقالوا يا رسول الله ايعبدون
الاصنام وقال نعم وكل درهم عندهم صنم وقال ياتى فى ال زمان اناس من امتى ياتون المساجد ويقعدون فيها حلقا ذكرهم الدنيا و
حب الدنيا لا تجالسوهم فليس لله بهم حاجة وقال سياتى زمان على امتى يفرون من العلماء كما يفر الغنم عن الذئب فاذا كان كذلك ابتلاهم
الله تعالى بثلثة اشياء الاول يرفع البركة من اموالهم الثانى سلط الله عليهم سلطانا جايرا الثالث يخرجون من الدنيا بلا ايمان رواه
فى الجامع من اصحابنا الامامية حاصل ترجمه آنكه حضرت ختمى مرتبت در ظهور آثار قيمت قبل قيام آن سفر مود ميآيد زمانى بر مردم كه روبهاے

شان چون ... های آدمی و دلهای شان دلهای شیاطین چون گرگهای ضرر رسان ریزندگان خونهای مردم بنا حق میباشد و باذنب بایشان احتیاب نمیکنند از افعال منکرات خود که کرده باشند اگر متابعت ایشان بکنی ریب و شک میکنند در تو و اگر حدیث بکنی ترا تفصیحه ... پس تکذیب تو مینمایند و اگر تو پنهان می شوی از ایشان غیبت تو میکنند و سنت در ایشان بدعت و بدعت در ایشان سنت و حلیم الطبع میان ایشان غدار و غادر در ایشان حلیم و مومن در بین ایشان ضعیف و فاسق و فاجر میان ایشان شریف رفیع المنزله و محترم و معظم میباشد و صبیان و اطفال شان نهایت شوخ چشم و زبان دراز و اطوار و زنان ایشان هم شوخ و بدکردار و بداداب میباشند و بزرگ و شیخ و عالم ایشان امر بمعروف و نهی از منکر نمیکنند و التجا بسوی آن مردم زبان و رسوائی است و اعتذار بایشان ذلة است و طلب حاجة از آنچه در دست باشد او سخت فقر است پس نزد حصول اینحالة در خلق خالق محروم میشا باران سماوی از ایشان در آن وقت زبان و در غیر موسم وقت باران بیبارد پس ستوه میایند مردم بعذاب بد و زشت و پیغمبر ص فرمود میاید زمانی بر مردم که شکمهای ایشان خدایان معبود می شوند و زنان ایشان قبله ایشان میباشند و دینار ایشان دین ایشان و آن مردم عباد البطون میباشند و شرف و شرافت ایشان بمتاع قلیل دنیا میباشد پس باقی نمیماند در آن وقت در آن مردم از ایمان الا مگر اسم ایمان و از اسلام باقی نمیماند مگر رسم آن و از قرآن باقی نمیماند مگر درس و تلاوة آن زبانی بغیر عمل بجائی آن و مساجد ایشان معمور آباد در رفت ایشان بسوی معابد و مساجد نمیباشند و دلهای شان خراب و ویران و خالی بدون ایمان و هدایة و بغیر تصدیق واقعی باشند یعنی بزبان اقرار با سلام مینمایند بغیر اعتقاد و تصدیق قلبی و عمل با فعال و لوازم دینی اند باشند و علمای شان شریرترین و بدترین کل خلق الله بر روی زمین میباشند و در اینحالة و وقت چهار خصلة حادث و صادر میشوند یکی ظلم و تعدی پادشاهان و دوم قحط در زمان و سوم ستم و تعدی از والیان و حکام ملک و صحابه این احوال و اوصاف شنیده متعجب و متحیر شده و گردیدند و صحابه عرض کردند ای رسول الله آیا مردم آن زمان عبادت باصنام و اوثان میکنند پیغمبر گفت آری هر درهمی نزد ایشان صنمی و بتی میباشد و فرمود که میاید در آن زمان مردمانی از امت من که در مساجد حلقه حلقه زده می نشینند و ذکر شان دنیا و اهل دنیا و دولت دنیا و حب دنیا میباشد پس مجالسة و هم صحبت ایشان مشوید خدا را هیچ حاجتی بایشان نمیباشد و فرمود نزدیک میاید زمانی بر امت من فرار میکنند مردمان آن زمان از علمای حق مانند خود چون گریختن چارپایان مثل گوسفند از گرگ پس وقتیکه چنین حالة در عالم آدم حاصل شود مبتلا میسازد ایشان را خدا بسه چیز اول زوال برکة از اموال شان ثانی خدا مسلط میسازد بر ایشان سلطانی جابر و ظالم ثالث بر میایند ایشان از دنیا کافر بغیر ایمان تذکره از علامات مقطوعه که قبل و قریب بقیمة ظاهر میشوند منجمله آن خروج دجال بطال و نزول حضرت عیسی و ظهور خلیفه ثانی عشر از ائمه معهوده اهل بیت رسالة امام مهدی آخر الزمان علیهم السلم و بعد موت ابن هر دو مهدی و عیسی ع ظهور دابة الارض از مکه معظمه تا بر پیشانی هر مومن و پیشانی هر کافر ی در دنیا علامتی میزند نوشته میشود هذا مومن حقا و هذا کافر حقا پس تکلیف الهی بالکلیه از دنیا مرتفع و زایل میشود و متصل بآن آفتاب از مغرب طلوع میکند و نهایت آخر وقت دنیا ظهور دابه و بدایة قیام ساعة قیمة طلوع آفتاب از مغرب میباشد بیشتر از این تفصیل جزئیات و کلیات مسئله رجعت و قیام ساعة قیامت را قرة عینی و لدی سید علی حائری نجح خوب و استدلال مرغوب به براهین قاهره عقلیه و قوانین باهره نقلیه بالتفصیل در کتاب منهاج السلام و نیز در مجلد اول کتاب موسوم به غایة المقصود در بحث رجعت نوشته و ضبط کرده جزاه الله عنا عن الدین و اهله فمن شاء التفصیل فلیرجع الیهما این مقام مقتضی تفصیل بیش از این نمیباشد در مقامات مقتضیه با تمام بیان تنقیح کردیم و انشاء الله در مجلدات آینده خواهیم کرد اشکال این منافی و معارض این آیه علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الی قوله تع بغتة میباشد چه معلوم است که این امور از مقدمة قیامة و متصل بآن ساعة قیامت قایم میشود پس بظهور این امور تجلیه وقت اقامت ساعة بکل اهل آن عصر حاصل میشود قطعا جواب این علمها عند ربی بیان آنست که تا ظهور دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب که ابتدا ساعة قیمة است احدی علم باقامة آن ندارد و علامة مقدمه تحیر ساعة بالضرورة میباشد پس بر اهل آن روز هم طلوع آفتاب از مغرب بفجائة و بغتة که ابتدا ساعة یوم القیمة است نمودار می شود و اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم بحث النفسر حفی بجاء مهمله از حفت الدابة تحفی حفی مقصوره چون رضی و الحفاء ممدودا المشی بغیر نعل یعنی حفی یحفی حفی بالف المقصوره مثل چون رضی یرضی بمعنی کثیر شدن سنج و المرادبه بسبب رفتار و رفتار بدون پوشیدن اسب بالنعل میباشد و جمع فرمود الحفی المستقصی فی السوال و احفی فلان فلانا فی المسئلة اذا الح علیه و الخ و منه احفی شاربه اذا استقصی فی اخذه یعنی حفی بمعنی کثیر السوال بنهایة استقصاء و الحاح اتم میباشد و از همین باب احفی شاربه

(حاشیه:) الجزء التاسع — یسئلونک کانک حفی عنها … تحقیق معنی حفی … و حاصل اینست که ظهور آن ساعت قیامت …

یعنی اخذ سوی لب طالب بالاد بیخ وبنیاد کرد **قول** در لغت معنی حفی دو آمده **احدهما** یعنی یکی بار لطیف باشد چه الحفی یعنی کلام الحسن و لقاء الحسن میباشد و منه انه کان بی حفیا ای بارا لطیفا یجیب دعائی اذا ادعوته **ثانیهما** حفی عنها یعنی کثیر السوال شدید الطلب برای حصول معرفة شئی است و اینجا

ہست قولهم احفیت المسئلة اذا بالغت فی السوال عنها حتی علمتها و حصل لی معرفتها **بحث رابع عشر** یسئلونك کانك حفی عنها یعنی سوال از قیام ساعة از تو میکنند گویا تو حفی هستی **پس** بسبب دو معنی لغوی مفسرین هم دو توجیه کرده اند **قول** یسئلونك عن مسئلة الساعة کانك بار بهم شفیق

علیهم لطیف العشرة حسین المعاشرة لهم کما دوی فی احد سبب نزولها قالت قریش یا محمد ان بیننا و بینك قرابة وانت خلیق حلیم فبین لنا متی تقوم الساعة یعنی یا محمد سوال میکنند ترا از وقت قیام ساعة گویا تو بار نیک شفیق و رفتار بلطف و حسن معاشرت با ایشان داری و مؤید این احد الروایات سبب نزولش میباشد که قریش آنحضرت را گفتند که ای محمد مابین او قرابة نسبی ہست و تو خلیق و حلیمی پس بیان کن و بگو مارا که کدام وقت قیام

ساعة خواهد شد و همین قول ابن عباس و حسن و قتاده و سدی و غیرهم است **وجه ثانی** از معنیین حفی عنها ای کثیر السوال عنها اشد الطلب معرفتها و الالحاح و الالحاف بها فتلخص هذا کانك حفی ای کثیر السوال بالله و بالغت فی طلب علمها بتوصول الوحی علیك کثیرا فتعلم وقت وقوعها قطعا فتبین لنا ذلك یعنی ثانی حفی در لغت کثیر السوال المسئلة و کثیر الالحاح و الالحاف است **پس** بنا بر این معنیش چنین باشد که یا محمد سوال میکنند ترا قومی از کفار از وقت قیام ساعة **و** سبب سوال شان از تو اینست که بکثرة سوالات از خدا بوحی علم قطعی از قیام ساعة بتو حاصل شده باشد پس بما بیان کن که کدام وقت و کدام روز ساعة قیامة قایم خواهد شد **مجمع** و غیره معنی مثل این نیز نقل کرده اند و قیل فیه معنی آخر و تقدیره یسئلونك عنها کانك حفی بهم ای بار بهم فرح بسوالهم لان الحفاوة فی المسئلة هی البشاشة بالمسئول فیه حاصل سوال این تو از قیام ساعة میکنند بگمان آنکه تو خوش میشوی از سوال مسایل شان و خوش میشوی **اشکال** بنا به معنی اول صله حفی بها و بنا بر ثانی صله حفی عنها میاید جمع اینه و مغایرة اختیار احدهما ترک ثانی بغیر مرجح لازم میاید **جواب** فخر رازی گفته تجویزان یعدی الحفی بالباء ثانیة **و** اخری بکلمة عن **و** یؤکد هذا بقرائة ابن مسعود **و** یجوز ان یکون ههنا تقدیم و تاخیر و بینها محذوف فالتقدیر یسئلونك عنها کانك حفی بها یعنی جایز است که صله حفی گاه بباء موحده **و** گاه بعن میاید **و** مؤیدش قول ابن عباس **و** قرائة ابن مسعود است **و** ایضا جایز است که در اینجا تقدیم و تاخیر کلمه باشد محذوف پس معنیش آنکه سوال میکنند ترا از ساعة قیامة گویا که تو حاوی جمیع علوم و حاوی و عالم بقیام وقت ساعة میباشی **اشکال** ندارد **بحث خامس عشر** قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون بگو تو یا محمد آنحضرت علم قیام ساعة نزد خدا یعنی غیر خالق احدی از خلایق علوی و سفلی ملائکه مقربین و اولو العزم مرسلین نمیدانند اصلا و ابدا ولکن بسیاری مردم نمیدانند و علم آن نمیدانند **ابن عباس** فرموده لما سئل الناس محمدا عن الساعة سئلوه سوال قوم کانهم یرون ان محمدا حفی بهم فاوحی الله الیه انما علمها عنده استاثر بعلمها فلم یطلع علیها ملکا ولا رسولا یعنی هرگاه مردم سوال کردند پیغمبر را سوال قومی گویا محمد را از دوستی تو هست مهربان بخود دیدند و حاوی علوم بکثرة سوال... بر آنحضرت گمان میکردند که آنحضرت را از وسیلی علم قیام قیامت حاصل باشد خالق بامر اجابی خطاب کرد آنحضرت را که بگو تو یا محمد ایشان را که اکثر مردم از ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین نمیدانند قیام قیامت و احوال آن زانچه خالق اختصاص بان دارد و اینها را آن مختص بذات خود کرده **اشکال** در این جا تکرار کلام در باب علم ساعة لازم میاید این چگونه در اتحاد مقام جایز باشد **جواب** مفسرین داده اند تکرار لازم نیاید چه جواب سوال اول از علم وقت قیام الساعة است **و** جواب سوال ثانی الکیفیة یوم القیامة و کیفیت اقامت آن و تفصیل احوال و اهوال و شداید و صعوبات میباشد **اشکال** در جواب سوال علمها عند ربی **و** در جواب سوال ثانی علمها عند الله فرموده و در این فرقی هست باید و اگر فرق در بین هست آن چیست **جواب** بعض اعلام فرموده اند فیه فرق لطیف و هو انه لما کان السوال الاول واقعا عن وقت قیام الساعة عند بانی خاصة **و** لما کان السوال الثانی واقعا عن احوالها و شدایدها و صعوباتها و ثقلها فعبر علمها عند الله **و** لفظ الله هو الاسم الاعظم الاعلی من جمیع اسمائه **جواب ثانی** در کشاف **و** مدارک گفته ان هذا لتکریر التاکید **و** لما جاء به من زیادة قوله کانك حفی عنها و علی هذا تکریر العلماء الحذاق فی کتبهم لا یخلون المکرر منه من فایدة منهم محمد بن الحسن صاحب ابی حنیفة یعنی این تکریر برای تاکید امر مذکور است **و** برای زیادتی قوله کانك حفی عنها است **پس** بنا بر این تکریر علماء حاذقین در کتب خود خالی از فواید کثیره نمیباشد مثل ایشان تکرار است محمد بن الحسن رفیق ابو حنیفه کوفی **اشکال** هرگاه تکرار برای تاکید در نفی علم علم ساعة و قیام آن از کل خلق کرد پس چرا متصل آن عنها آخر آیه ولکن اکثر الناس لا یعلمون

جواب استدلال معضل ببعض آیات بر نفی علم از غیب ... علم از انبیا ... یعلمون ... بعض علوم ... بیانات ...

استدراک کرده و منطوقش صریح است که اکثر مردم نمیدانند و مفهومش دال است که بعض مردم میدانند پس بعض مردم که عالم باحوال قیمة باشند
انبیا گیستند و با کدام دین بر آمد تقیید و صراحة اکثر الناس پس خاص بعض بشر را بعلم آن اثبات کرد پس بعض آن بشر انبیاء و خلفاء حقه انبیا
بعضی از عوام است پس علی ای وجه اختصاص الله بغیب وتقیید ساعت باقی نماند این کمال تعارض و تنافی میباشد جواب بدو وجه است
اولهما نزد جمعی ولکن اکثر الناس لا یعلمون السبب الذی لاجله اخفیت معرفة وقتها المعین عن الخلق یعنی نزد جمعی این و لکن اکثر الناس
لا یعلمون محمول شده که سبب اخفاء معرفة وقت معین قیام ساعة اکثر مردم نمیدانند پس آنچه بعض بنی بشر میدانند انبیا و خلفا حقه معصوم
ایشان میباشند باعلام و تعلیم الهی میدانند اما مجاز باظهار و اجهار آن باحدی از امت نیستند و بذاته و اکتسابه ملک و نبی و ولی صفی نمیدانند
و مصرحش آیه دیگر است عالم الغیب والشهادة فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و این رسول پسندیده و برگزیده خلق محمد بن عبد الله و عترة
طاهره اثنی عشر اوست کما روی عنهم علیهم السلام و هذا الرسول المرتضی محمد و نحن ورثته الذی اطلعه الله علی ما شاء من غیبه تنبیه
با نچه انبیا خصوصا محمد بن عبد الله و ائمه مطهرین اثنا عشر او از مغیبات خبر داده اند و بتواتر آن اخبار ثابت در علم سیر و علم مناقب و علم کلام بطرق مخالف
و موالف درج و ضبط شده آن اخبار باعلام الهی تنها میباشد نه بعلم ذاتی خود ایشان چه علم ذاتی غیر الله احدی اصلا و ابدا ندارد و ثانیهما اول آیه
علمها عند ربی لا یجلیها بنفی عموم از علم ساعة و قیام آن از جمیع اصناف خلایق و ثانی از نفی علم بکوایف احوال قیمة و حشر و نشر و اهوال شداید و نقایر
محاسبه یوم الحشر و قیل و قالیکه باهر یکی از مومن و کافر در آن روز بوقوع میاید محمول بران میباشد پس بنابر آن اشکال بالراس ساقط است چه مفهوم
و لکن اکثر الناس بعض الناس یعلمون باشد و آن بعض الناس خاص انبیا خصوصا محمد بن عبد الله خاتم الانبیاء علیهم السلام اند نه غیر انبیا و اتباع
ایشان چه همه انبیا برای ابلاغ امر معاد جسمانی و اثبات و قیام قیمة که یوم الجزاء و السزا قطعا باشد و از کوایف احوال آن و از شداید و اهوال آن
علم داشته مبعوث شده اند و علم احوال و کوایف آن باعلام و تعلیم و وحی الهی میدانستند خصوصا قرآن مجید که از اول تا آخر و نهایت آن کتاب
قرآن مملو و مشحون از تفاصیل حشر و کوایف آن ناطق است پس اشکال بهر دو وجه باطل است تعارضی نیباشد تنبیه ابو علی جبائی معتزلی
گفته که مراد با یه اولی علمها عند ربی ای علم قیام الساعة لا یعلمها الا هو و با یه علمها عند الله ای علم الکیفیة فیها و صله بقوله و لکن
اکثر الناس لا یعلمون ای لا یعلم احد سواه تفصیل ما فیها و کیفیتها هذا یدل علی بطلان قول الرافضة بان الخلافة عندهم بالنص و ان
ائمتهم منصوص علیهم باعیانهم امام بعد امام الی یوم القیمة فلو کان کذلک لوجب ان یعلم اخر الائمة ان القیمة تقوم بعده و ذلک خلاف
قوله قل انما علمها عند الله حاصل آنکه از آیه اولی ثابت شد که علم بظهور و قیام ساعة هیچ یک از خلق ندارد بجز خاص خدا و مراد با یه ثانیه لا یعلمون علم
بکوایف و تفاصیل احوال قیمة است که آن همه احدی غیر خالق نمیدانند پس این دلیل است بر بطلان قول روافض که خلافت بالنص نزد ایشان
میباشد چه نزد ایشان هر امامی بعد امامی الی قیام القیمة منصوص علیه ثابت است و اگر چنین باشد هر آئینه وجوبا آخر امام ایشان باید بداند که
قیمة قایم میشود بعد موت او و این خلاف آیه قل انما علمها عند الله باطل است جواب اول بدانکه مجمع علیه فرقه امامیه است که خلافة بالنص
است اما امام و خلیفه ثانی عشر معصوم و مطهر باقی موجود تا قرب قیمة است و او بعلم الیقین و عین الیقین میداند که بعد موت من قیمة قایم شود
اما این نمیداند که بعد موت بکدام روز و بکدام ساعة قیمة بالفصل یا بالفصل قایم میشود اما بمفهوم اکثر الناس لا یعلمون تفاصیل احوال قیمة
حسب قرآن میداند پس اشکال مرتفع شد جواب ثانی از ساطین امامیه منهم صاحب التبیان و صاحب المجمع و صاحب روض الجنان
است قالوا هذا ضعیف لانه غیر ممتنع ان یعلم آخر الائمة انه لا امام بعده و ان لم یعلم وقت الساعة لانه لا یعلم وقت وفاته بعینه و هذا
اذا قیل ان الساعة وقت فناء الخلق او موتهم و اذا قیل ان الساعة عبارة عن وقت الحشر فقد زالت الشبهة لانه اذا علم انه یفنی الخلق
بعده لا یجب ان یعلم متی یحشر الخلق علی انه قد وردت الروایات ان التکلیف یزول عند موت آخر الائمة فظهور اشراط الساعة و امارة
قیامها نحو طلوع الشمس من مغربها و خروج الدابة و غیر ذلک و معنی فیجوز ان لا یعلم وقت قیام الساعة انتهی کلامهم اعلی الله مقامهم حاصل
آنکه معترض جبائی ضعیف باطل است چه ممتنع نیست که آخر ائمه اثنا عشر بداند که بعد مرگ من امامی دیگر نیست و اگر چه علم وقت ساعة ندارد زیرا که
وقت موت خود عینا نمیدانند و این جواب وقتی است که گفته شود که ساعة نام وقت فنای خلق یا موت ایشان است و هرگاه گفته شود که ساعة

ستارہ است از وقت حشر طلایع پس این شبہہ بالاصالة زایل است زیراکہ وقتیکہ دانستہ باشد کہ بعد موت آن امام خلق فنا خواہند شد و دیگر جواب آنست کہ
وقت حشر را نہادہ اند چہ تحقیق در خبر است کہ تکلیف مرتفع و زایل میشود نزد موت امام آخر الزمان ع برای ظہور شرایط ساعت و قیام امارات و علامات آن چون طلوع
شمس از مغرب آن و خروج دابة الارض و غیر ذلک از آثار و علامات و محتمل جایز است کہ آنحضرت ندانند وقت قیام ساعت را و این جواب قریب جواب
سابق است و ابتدا و این آیہ پیدا شد و التفصیل تحقیق تمام حالات امام آخر از مجلدات غایت المقصود مصنفہ مولوی سید علی حایری رہ باید دید قولہ تعالی

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ ترجمہ این آیہ

بگو تو یا محمد در جواب سائلین کفار کہ من مالک نیستم برای جان خود تا جلب منفعتی و دفع مضرتی بکنم یعنی من بنفسہ مالک و مقتدر نیستم کہ برای نفس خود نفعی برسانم
و مضرتی از آن دفع بسازم مگر آنچہ میخواہد خدا و اعلام و تعلیم بدہد بہ بابان و اگر می بودمی من بلا تعلیم الہ میدانستمی غیب و مستور پیشیاء را ہر آئینہ بکثرت طلب
میکردمی از جنس خیرات و آنچہ بہتر میبود بالفعل و بالقوة برای من از مال و منفعت و فتح و غنیمت و نمیرسید بمن ہیچ نوع بدی و ہیچ قسم ضرری نیستم من
مگر بیم کنندہ منکران و معاندان کفار و فجار و مژدہ دہندہ برای گروہ گروندگان و ایمان آرندگان بخدا و رسول و کتاب و بدین او و ذکر تفسیر آن
چند بحث اند بحث اول در وجہ نزول این آیہ ہماں اخبار و اقوال مختلفہ اند روایت اولی ان قریشا بعث العاص بن وائل السہمی و النضر
بن الحارث بن کلدہ و عقبہ بن ابی معیط الی نجران لتعلموا من علماء الیہود مسائل لیسئلوہا رسول اللہ ص و کان فیہا سلوا محمدا متی تقوم الساعة فان
ادعی علم ذلک فہو کاذب فان قیام الساعة لم یطلع علیہ ملکا مقربا و لا نبیا مرسلا فلما سئلوہ نزلت قل لا املک لنفسی الخ رواہ القمی فی تفسیر
و صاحب نور الثقلین و الصافی و غیرہم یعنی علی ابن ابراہیم قمی و صاحب نور الثقلین و صاحب الصافی و صاحب البیانی و صاحب البرہان و غیرہم
از امامیہ وجہ و سبب نزول این نقل کردند کہ قوم قریش جمعی را چون ابن العاص و نضیر بن حارث بن کلدہ و عقبة بن ابی معیط را بسوی علمای نصاری
نجران فرستادند تا از احوال محمد دریافت نمایند و آنہا مسائلی چند بایشان تعلیم دادند کہ این اسولہ امتحان کنید محمد را من جملہ آن از و سوال نمایند کہ از امر قیامت
قیامت است و کدام وقت قایم میشود پس اگر او عالم علم آن گردد آنرا تعیین فرمود پس او را تکذیب نماید کہ کاذب است چہ بر قیام وقت ساعت احدی از ملک مقرب
یا نبی مرسل بر آن واقف و مطلع نیست پس آن جماعة قریش ہرگاہ از قیام ساعت و از مغیبات امور آنحضرت را سوال کردند پس بعد در جواب ایشان این
آیات تا لقوم یؤمنون نازل شد روایت ثانیہ اکثر مفسرین خاصہ و عامہ روایة کردند و این اشہر روایات است روی ان اہل مکة قالوا یا محمد
الا یخبرک ربک بالرخص و الغلاء حتی نشتری فنربح و بالارض التی ترید ان تجدب لنرتحل الی الارض الخصبة فانزل اللہ تعالی ہذہ الایة یعنی مرویست کہ اہل
مکہ بحضرت رسول عرض کردند کہ ای محمد آیا خدا خبر نمیدہد ترا از ایام و سنوات ارزانی و گرانی غلات تا ما بخریدیم و منتفع بسبب کثیرہ میشدیم و آیا خبر نمیدہد
ما را از ملک و زمینی کہ در آن گرانی میشود تا ما از آن ملک و زمین بر آمدہ بزمین ملکی بردیم و در آن ارزانی غلات باشد پس در جواب ایشان این آیہ لا املک
لنفسی الخ وارد شد روایت ثالثہ قال بعضہم لما رجع النبی ص من غزوة بنی المصطلق جائت ریح فی الطریق ففرت الدواب منہا فاخبر النبی بموت رفاعة
بالمدینة و کان فیہ غیظ للمنافقین و قال انظروا این ناقتی فقال عبد اللہ ابن ابی مع قومہ الا تعجبون من ہذا الرجل یخبر عن موت رجل بالمدینة
و لا یعرف این ناقتہ فقال علیہ السلام ان ناسا من المنافقین قالوا کیت و کیت و ناقتی فی ہذا الشعب قد تعلق زمامہا بشجرة فوجدوہا علی
ما قال فانزل اللہ تعالی قل لا املک لنفسی الخ یعنی پیغمبر ہرگاہ از جنگ بنی مصطلق برگردید و باد تندی بین راہ ظاہر شد کہ ستوران از باد و اسپان گریختند
فرار کرد پس پیغمبر خبر داد بشکریان صحابہ از موت رفاعہ در مدینہ و او غیظ و غضب داشت بمنافقین پس پیغمبر فرمود ببینید کہ ناقہ ما کجا گم شدہ
کدام جا رفتہ است پس عبد اللہ ابن ابی مع قوم خود گفت کہ آیا تعجب نمیکنید ازین مرد کہ الحال خبر میدہد از موت او در مدینہ و نمیداند کہ کجا رفتہ ناقہ
او پس پیغمبر آنوقت فرمود کہ جمعی از مردم منافقین چنین و چنان تفوہ کردند ناقہ من در فلان شعب است بیابید او را و لجام و زمام او بدرخت

وجوہ و اسباب نزول این آیہ غیب
النصاری

تعلق وارد و بآن بستہ شدہ پس یافتند آن ناقہ را بہمان شعب بہمان حالۃ و آن ناقہ را آوردند پس این آیہ در رد منافقین نازل شدہ و خبر ثانی
مروی از ابن عباس است انہ قال ان اہل مکۃ قالوا یا محمد الا یخبرک ربک بالسعر الرخیص قبل ان یغلو فنشتری فنربح فیہ وعند الغلاء وبالارض التی
یرید ان تجدب فنرحل عنہا الی ما قد اخصبت فانزل اللہ قل لا املک لنفسی و ہمین روایۃ در مجمع والبیان نقل کردہ بحث ثانی قل لا املک لنفسی نفعا
ولا ضرا الا ما شاء اللہ یعنے یا محمد بگو تو در جواب مردم فریقین از قریش وغیرہم کہ من قادر و مالک نفس و جان خود نیستم کہ نفعی برسانم و ضرری دفع بکنم از
خود بذات خود مگر وقتیکہ خالق مالکم مرا اعلام جواہر ایشان میکند یعنے ہرگاہ فریقین کفار از قریش و یہود آنحضرت را سوال از علم قیام ساعۃ و انذار ایام اعوام
ارزانی و گرانی نرخ غلات سوال کردند آنحضرت بفریقین جواب داد کہ علم مغیبات بذاتہ خاص بخالق دارد و یقول رازی ان القوم لما طالبوہ
بالاخبار عن الغیوب وطالبوہ باعطاء الاموال الکثیرۃ والدولۃ العظیمۃ ذکر النبی حالۃ نفسہ ان قدرتہ قاصرۃ وعلمہ قلیل و بین ان کل
من کان عبدا کان کذلک والقدرۃ الکاملۃ والعلم المحیط لیسا الا للہ تعالی فالعبد کیف یحصل لہ ہذہ القدرۃ وہذا العلم یعنی قوم کفار ہرگاہ
طلب کردند باخبار از غیوب وطلب اموال و املاک و دولت عظیمہ از پیغمبر کردند پیغمبر حالۃ نفس خود ذکر فرمودند کہ قدرتم قاصر و علمم قلیل است و بیان
فرمود کہ ہرچہ بندہ مخلوق مملوک باشد حالۃ او ہمچنین ہست و قدرۃ لایزال و علم بالکمال محیط بکل و جزو نیست مگر خاص برای پروردگار پس برای
بندہ مخلوق مملوک اینچنین قدرۃ و علم چگونہ حاصل میشود اشکال در اینجا صریح ہست کہ آنحضرت بامر خالق مامور گردید کہ بوجوب یعنی در نوری تخلیق بگو
کہ من اصلا قادر و مالک نیستم کہ بنفس و جان خود خیر مطلوب و نفع مقصود برسانم و دفع قسم مضرت و رنج و عسرت بکنم پس خلاف آن یعنی بندہ فاعل مختار
در افعال و اعمال خود ہست باطل شد جواب بدانکہ بنا این مقال بر امر اصلی از اصول میباشد و آن اینست کہ جمیع معقولات خالی ازین نیست یا وجود شی
بذاتہ علی الدوام بغیر علۃ و لا مادہ و لا سبب و لا اعتماد و لا اعتبار غیر فی الواقع میباشد یا وجودش بالغیر والعلۃ و منحصر بران میباشد پس اول خاص
آن شئی واحد واجب الوجود بذاتہ غنی عالم و کامل و قادر مطلق است اصلا و ابدا حاجتی باو الی غیرہ نمیباشد ثانی ممکن الوجود ہست بسبب ایجاد واجب الوجود
موجود شدہ و محتاج در انفاد و بقاء و در حیوۃ و موت و صحت و سقم و قوۃ و طاقۃ و اقدام و اعدام و تبدیل حالات و در ہمہ امور خود بواجب غنی تعالی ہست و برین
کافہ عقلاء و حکماء و علماء ملل متفق اند تنبیہ ہرگاہ بتو این اصل واضح شد پس جواب این بوجوہ است وجہ اول ہرگاہ در اسباب نزول بدیدی
کہ کفار قریش و یہود از آنحضرت بطور امتحان دریافت اجال و دریافت قیام ساعۃ کہ از اجلہ مغیبات است و درخواست نرخ ارزانی و گرانی سنون در بلاد
و حصول دولۃ عظیمہ و منافع و املاک کثیرہ کردند پس بتعلیم خالق آنحضرت در جواب شان لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا فرمود و این جواب متضمن معنی
واقعی مذکور میباشد یعنے خالق و واجب غنی بالذات کامل العلم قادر بر جمیع معلومات و مقدورات تفصیلا و اجمالا بغیر حاجۃ الی غیرہ علی الدوام بیک حال
میباشد و ہر فردہ وجودی و عدمی در ہر حال میداند و اما من شئی ممکن کہم بالذات پس در اصل و الحقیقۃ محتاجم الی الواجب در ایجاد و اعدام و اعلام
و اقدام و حیوۃ و ممات و در حصول نفع و دفع ضر الا ما شاء اللہ یعنے مگر ممکن و مقتدر میشوم بتمکین و تلقین و تعلیم تعالی بر آنچہ مرا تعلیم قدرہ و قوۃ
دادہ و باین امور مطلوبہ شما متمکن و مقتدر نیستم مگر بہمان قدر کہ بمن دادہ و فرمودہ پس باین اخبار واقعی امکانی جہل آن حضرت و خلق افعال عباد
مزعوم جبری باطل شد وجواب ثانی از بعض اعلام آنکہ ان قولہ لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا ای انا لا ادعی علم الغیب ان انا الا نذیر
و بشیر من الخالق الی الخلق عموما و خصوصا و نظیرہ ایضا فی سورۃ یونس ویقولون متی ہذا الوعد ان کنتم صادقین قل لا املک لنفسی ضرا ولا
نفعا الا ما شاء اللہ لکل امۃ اجل یعنے جواب آنحضرت بکفار کہ من مالک نفس خود نیستم در ایصال نفع و دفع ضرر یعنے من مدعی علم غیب و اعطاء املاک
نیستم چہ من نیستم مگر منذر و مبشر از خالق بخلق خصوصا و عموما و نظیرش آیہ سورہ یونس نیز ہست کہ کفار میگویند کہ وقت قیام این وعدہ قیامۃ کدام است
معین کنید اگر راست گویاند بگو تو یا محمد در جواب ایشان کہ من مالک نفس خود بدفع ضرر و ایصال نفع نیستم مگر آنچہ خالق آنرا اجرا ہدایت ممکن
میسازد و تعلیم بدہان برای ہر امتی اجلی و نہایت حیوۃ و بقاء انہا معین و مقرر نزد خالق است غیر او را در امور مخصوصہ الہیت دخلی و تصرفی نیست
جواب ثالث زمخشری در کشاف فرمودہ در قول لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا ہو اظہار للعبودیۃ والانتفاء عما یختص بالربوبیۃ من علم
الغیب ای انا عبد ضعیف لا املک لنفسی اجتلاب نفع ولا دفع ضرر کالممالیک والعبید و ہمین قول صاحب المدارک والتیسیر و
البیضاوی وغیرہم یعنے در قول لا املک لنفسی اظہار عبودیت خود آنحضرت است کہ من عبد محتاج بخالقم و دران از خود نفی صفات مختصہ ربوبیت

از علم غیب است

از علم غیب است یعنی من بنده ضعیفم مالک نفع و ضرر نفس خود نیستم چنانچه مملوکین غلامان و کنیزان مالک نفس و مال خود نمیباشند **جواب رابع** ابو بکر رازی گفته هر چند الفاظ لا املک عام اند **اما** سبب نزول این خاص است که در جواب سوال کفار قریش و یهود از قیام ساعة قیمة و از ارزانی و گرانی غلات و سعون نازل شده پس مراد بنفع تملک اموال و غیرها **و** مراد بالضر ایام قحط و امراض **و** بالنفع مراد حصول ارباح و عواید و کثرت فواید باشد بر عموم است یا بر خصوصیت باقی نمانده **ایضا جواب خامس** مراد ازین لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا فیما یتصل بعلم الغیب والدلیل علی ان المراد ذلک قوله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر میباشد یعنے این جواب سوال مغیبات خاص و دلیلش بدو وجه میباشد **احدهما** سبب نزول این آیات **ثانیهما** ما بعد این آیه لو اعلم الغیب است **ایضا جواب سادس** المراد من لا املک لنفسی من الضر و النفع الا قدر ما شاء الله ان یقدرنی علیه و یمکننی منه **و** المقصود من هذا الکلام بیان انه لا یقدر علی شیٔ الا اذا اقدره الله علیه حاصل ازین آیه که مالک نفس خودم از ضرر و نفع نیستم مگر بهمان مقدار که خالق مرا قدرة و تمکین بران داده **پس** حاصل مقصود این بیان آنکه زیاده قدرت ندارم از آنچه خالق من داده **پس** باطل شد مزعوم جبریه که عباد اصلا افعال ندارند و بر بطلان آن استثنا از عموم مستثنی منه جمله الا ما شاء الله صریح است بر قدرة در اعمال و افعال اختیاریه خود عباد را **و** الا فایده استثنا باطل میشود و آن محال است **پس** قطعا ثابت شد که در اعمال علیه خود هر عبد فاعل مختار است **بحث ثالث** نذیر و بشیر بر وزن فعیل بمعنے منذر و مبشر چون علیم بمعنے مولم بمعنے بیم دهنده و ترساننده از عذاب شدید الم **و** بشیر مژده و خبر فرحة و خیر و خوشی دهنده از عواید و فواید و نعمات و مهربانیات اله ماخوذ از نذر ینذر نذرا قال الاخفش یقول العرب نذرت بهم فانا نذیر و نادر **و** نذیر بمعنے منذر مخصوص بمعنے اخبار و اعلام خبر شر میباشد **و** بحث نذر بضم اول و ثانے **و** نذر عهد و وعده بنده مر خدا را است لو اعطیتنی کذا فلک علی کذا میباشد **اما** بشیر از بشر یبشر بشرا چون فرح یفرح فرحا وزنا و معنے بمعنے اخبار بخبر خیر و نیک و شبور **در مصباح** بعد این گفته و یتعدی بالحرکة فیقال بشرته ابشره بشرا من قتل فی لغة تهامه و ما والاها **و** الاسم منه بشر بضم الباء **و** التعدیة بالتثقیل لغة عامة العرب **و** اسم الفاعل من المخفف بشیر و یکون البشیر فی الخیر من الخیر **و** البشری فعلی من ذلک **و** البشارة ایضا بکسر الباء **و** الضم لغة **و** البشر طلاقة الوجه **و** البشرة ظاهر الجلد **و** الجمع البشر مثل قصب و قصبه بشر اطلق علی الانسان واحدة و جمعه و لکن العرب ثنوه و لم یجمعوه **و** فی التنزیل قالوا انؤمن لبشرین مثلنا **بحث رابع** غیب آنچه از احساس و مشاهده و معاینه مخفی و مستور از غاب یغیب غیبة **و** غیبا **و** غیبانا **و** غیوبا **و** غیبوبة **و** غیبا **و** جمع الغایب غیب و غیاب **و** غیب **اما** غیبة بکسر اول فعلة منه حسنة کانت **او** قبیحة کما قال فی القاموس **بدانکه** بعض علما گفته الغیب هو ما لم یقع علیه دلیل و لم ینصب لها امارة و لم یتعلق به علم مخلوق یعنی در عرف عبارة است از آنچه بر او دلیل واقع نمیشود **و** نصب بر ان علامتی نمیشود **و** تعلق بان علم مخلوق نمیگیرد **در کلیات** گفته و قیل الغیب هو الخفی الذی لا یکون محسوسا و لا فی قوة المحسوسات کالمعلومات ببدیهة العقل و ضرورة الکشف و هو علی قسمین یعنے بقولی غیب عبارة است از آنچه مخفی و مستور از ادراک احساس باشد محسوس و مشهود نشود و در قوة محسوسات نباشد چون معلومات ببدیهه عقل و ضرورة کشف و او دو قسم است **قسم** نصب علیه دلیل فیمکن معرفته کذات الله تعالی **و** اسماء الحسنی و صفاته العلیا **و** احوال الآخرة الی غیر ذلک مما یجب علی العبد معرفته و کلف به و هو غایب عنه لا یشاهده و لا یعاینه و لکن یمکن معرفته بالنظر الصحیح **قسم اول** غیب آنست که بر آن دلیل قایم و معرفة آن و لو اجمالا حاصل باشد میشود چون معرفة ذات مجرده واجب تعالی **و** اسماء حسنی او **و** صفات علیا **و** احوال آخرة از جنت و نار و غیر اینها از آنچه بر مکلف معرفة آن واجب است و بان مکلف میباشد **و** او غایب و مستور باشد نه احساس بحواس و نه معاینه بعیون کنند و لکن معرفة آن ممکن بنظر و استدلال باشد چون ظهور دود از جائی و دلالة بر وجود نار در آنجا دارد **و قسم اخر** لا دلیل علیه فلا یجب و لا یمکن معرفته للبشر کما قال تعالی و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو **و غیب الغیب** و هو الذات الالهیة المطلقة و هو هویته الغیبیة الساریة للکل علما لا یمکن ان یتعلق به علما الا اعتبار علم لکونه محتجبا فی حجاب عزته **و** لا یجوز اطلاق الغائب تعالی **و** یجوز ان یقال انه غیب عن الخلق و فیه تعالی یومنون بالغیب بانه هو الله **قسم ثانی** غیب است که بر ان دلیل قایم نمیباشد پس واجب و ممکن نیست معرفة او برای بشر چون آیه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو مخصوص تعالی است **و اما** غیب الغیب او خاص ذات الهیه مطلقه **و** او هویة غیبیه ساریه برای کل علم گردیده ممکن نیست که تعلق بگیرد باو باین اعتبار علم و دانش بجهة محجوب بودن او در حجاب عزة و وحدة رفیعه خود و جایز نیست اطلاق اسم غایب بر تعالی هر چند

غیب از درک عقول و حواس است و جایز است که بر تو اطلاق کرده شود و آنچه او تو غیب از خلق است و تفسیر آیه یؤمنون بالغیب بانه هو الله کرده شده
والغیب المطلق کوقت قیام الساعة **والاضافی** ککنزول المطر مثلاً فی مکة فی حق من کان غائباً عن مکة فالمطلق لا یکون علمه للخلق الا
باخبار الله تعالی و اما غیب مطلق چون وقت قیام ساعة قیمة میباشد **واما** غیب اضافی چون نزول باران در مکه معظمه مثلاً در حق کسیکه غایب از مکه باشد
پس علم از غیب مطلق حاصل نمیشود برای خلق مگر باخبار و اعلام خالق تعالی **والمقید** لیس له طریق الا الالهام منه تعالی یعنی طریق حصول علم
به غیب مقید نیست مگر خاص بالهام و اعلام حق سبحانه **والرسل** من البشر بل وانهم یتلقون الغیب من الله بواسطة الملك **و** قد یتلقون بلا
واسطة احد لان الاطلاع علی المغیبات **و** خوارق العادات یعم الانبیاء وغیرهم کالاولیاء والاصفیاء والحکماء المتالهین بل قد یکون
لبعض الاولیاء اکثر اطلاعاً علی بعض الحقایق والمغیبات **والولی** لا یتلقی بالذات بل بواسطة تصدیقه النبی **ثم** علی الاولیاء الذین هم اهل
الغیب **و** علی بن ابیطالب یعنی انبیا از بشر بذوات خود متلاقی می شوند بغیب از جانب خدا بواسطه ملک **و** گاهی بلا واسطه احدی من الله خاص مطلع
می شوند بر غیبات **واما** علم بغیبیات تفصیلاً من باب خوارق العادات عام برای انبیا **و** برای غیر انبیا چون اولیا و اصفیا و رضیین **و** حکما متالهین بل
گاهی بعض اولیا اکثر الاطلاع بر بعض حقایق و مغیبات میباشند **اما ولی** متلقی غیب بذاته نمیشود بل بواسطه ایمان و اعتقاد و تصدیق او بنبی و از امت
او میباشد **پس** بجمله اصفیا برگزیده که باینها علم غیب حاصل میشد و اخبار بان بکرات و مرات کرده اند امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه
بلا نکیر احدی بود **بحث خامس** بدانکه خیر بمعنی آنچه بهتر و ملایم طبیعة عموماً ضد و نقیض او شر بمعنی آنچه بد و زشت و ضرر غیر ملایم بطبیعة باشد از خاد تجید
خدا **و** جمع خیر خیور و خیار چون بحر و بحور و بحار است **در مصباح** گفته الشر السوء والفساد والظلم **و** الجمع الشرور **واما** سوء اسم هر بدی
داخل شر از ساء یسوء سوءً و مساءة **و** سیئة خلاف حسنة **و** السئ خلاف الحسن اسم فاعل از ساء یسوء بالفتح اذا قبح **و** مساءة نقیض مسرة میباشد **بحث
سادس** ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء لفظ غیب **و** خیر **و** سوء متضمن بمعنی جنبیت اند **اما** در استکثرت نزد
صرفیان **و** نحویان **و** لغویان سین استفعال برای معنی طلب فوریت موضوع شده **پس** پیغمبر در جواب سایلین علم از مغیبات مامور گردیده که بگو تو
یا محمد و اگر من میدانستم علم مغیبات و مخفیات و مستورات را تفصیلاً بذات خود بغیر اعلام الهی و بلا مشیت او سبحانه هر آینه من بفور و بکثرت تحصیل جمیع
انواع خیرات و بهتریات برای خود میکردم و تدارک بدیها و مضرتها قبل ورود و حصول انها می نمودم و مرا مس و دست نمیکرد هیچ نوع ضرری و بدیی **و**
در معنی خیر و شر و سوء وجوه اند **احدها** چونکه بعلم غیب در واقع خبرة و بصیرة هر خیر و شر و نیک و بد فی الحال والاستقبال میباشد **پس** اگر من بنفسه
علم تفصیلی غیب حاصل میبود البته من ابداً و اصلاً ترک خیر و صلاحی نمیکردم و بمن مضرت و بدی خلاف این مس نمیکرد و ضرر آن نمیرسید چه تدارک
دفع قبل ورود آن میکردم **ثانیها** اگر مرا علم غیب از قیام ساعة و موت و بقاء حیوة و صحة و سقم و یسر و عسر و فقر میبود البته من متبلا و مبتلا نمی شدم و من
قبل از ورود منافی و مضر تدارک آن که موجب حصول خیر و دفع ضرر آن میکردم **و** هر گاه دیدید که گاه منصور **و** گاه مغلوب **و** گاه صحیح **و** گاه سقیم **و** گاه میسور **و** گاه
معسور و مفقود میباشم **پس** اینست دلیل قطعی که من علم غیب بذاته نمیدانم و چنین احوال متفاوته مختلفه یکی بعد دیگر بمن لاحق نمیشد **و** باین دانسته شد
که من مالک مقتدر بر جلب منافع **و** بر دفع مضار برای نفس خود نمیباشم **و هر گاه** چنین احوال متفاوته متنافیه بنفس خود هم متطرق و ملحق میشوند پس
همینها شواهد بینه قاطعه اند که علم مغیبات بالتفصیل خالق مجرد از جسم و لوازم آن میداند و احدی غیر او سبحانه نمیداند **ثالثها** جمعی من اصحابنا فرموده
وما مسنی جنون کما تزعمون انی مجنون یعنی الشیطان بمعنی استاد جنون میکردند بجواب ایشان فرمود که جنون ندارم چنانچه مزعوم شما من هست **رابعها**
وما مسنی تکذیبکم لانی اذ کنت عالما بکل شئ اجبتکم عن کل ما اسئل فتصدق قولی ولا تکذبونی حاصل آنکه اگر من عالم بغیب میبودم هر آینه بهر
کس جواب سوال شما میدادم و تصدیق میکردید و تکذیب بانیکردید **اقول** در اینوجوه اخر اند **تنبیه** در این دلالة است که قدرة قبل الفعل شرط چه
اگر مع الفعل شرط قدرة میبود هر آینه استکثار خیر و دفع ضرر ممکن نمیشد **پس** باطل شد قول آنانکه میگویند که تمکن و قدرة مع الفعل شرط است نه قبل الفعل
بحث سابع ان انا الا نذیر و بشیر در معرض بیان علة ما قبل وارد شده که من عالم بالغیوب نیستم چه من نیستم مگر ترساننده مشرکین و کافرین و عاصین
را بعذاب شدید دائم اخروی الهی و بشارة دهنده و خبر دهنده بعاقبة امور بر مومنین مصدقین الهی و دین و آئین او را **ابو مسلم اصفهانی**
در اینجا فرموده لما تقدم اجابة القوم بانه لا یعلم الغیب یختص به المالك للنفع والضر وهو الله سبحانه یعنی کفار سوال از علم غیب آنحضرت را کردند

آن حضرت در جواب شان فرمود که علم غیب من نمیدانم بان علم مختص باله است نفع و ضرر بیا باشد و حقیقتا نه خاص است غیر او و مرا برای بیان غیب نفرستاده بل مرا فرستاده تا شما کفار را از عذاب شدید مالک بترسانم و مصدقین مطیعین او خبر نیک بنجاة ابدی و بعطاء جاه و دائمی بلا زوال بدهم پس کار یکه من چون از ادا میکنم و دخلے در کارهائے دیگر او ندارم و کار تبلیغ از اوامر و نواهی و تحذیر و تنذیر بر تارک امراد و ترحیب و ترغیب و تبشیر بعامل و فاعل و بما التفویض کرده و مرا برائے آن مبعوث ساخته و اعلام و تعلیم و اخبار غیب بمن نداده من چگونه غیر آن امر گفته و کرده بتوانم **اشکال** بعض آیا علم غیب داشت یا نداشت **واگر** داشت چرا نگفت **واگر** فی الواقع نداشت پس حجیة نبوة آنحضرت بر سائلین و بر غیر سائلین ثابت نشد **جواب** بدانکه لازمه نبوة است که بکمال علم توحید و ما یجوز علیه و ما لا یجوز علیه **و** بعلم معاد و حشر و نشر و جزاء و سزا از ثواب و عقاب اعمال **و** علم احکام شرایع از حلال و حرام برائے مکلفین بیان باید باشد **و** بر آن همین مرسل و مبعوث میشود **اما** مثبت نبوة و حجیة او منحصر بظهور خارق العادت المقرون بدعوای نبوة میباشد **واگر** نبی عاری از علوم دیگر باشد که تعلق آن بعلم اصول دین و فروع آن نداشته قدح در نبوة او نمیشود چنانچه قصه دو نبی الله خضر و موسے کلیم الله از حجر از علم یکدیگر قدح در نبوة هیچ یکے از شیئ و منبا باشد **تنبیه** پس این آیات مذکوره و تفویض و تخصیص علم غیب بعالم الغیوب و القلوب جناب باری واد عالما علمی نبوی ازان فتیحی و قدحی بنبوة آنحضرت عاید نمیشود زیرا که آن علم بذات مجرده باری مختص است **اما جواب** آنکه آیا علم غیب آنحضرت اگر داشت چرا نگفت **جواب** آن بوجوه گفته اند **احدها** اول علم غیب از علم ضروریه اصول و فروع دین و شرط صحت نبوة و جزو نبوت نیست **و بالفرض** پس علم بانبیاء هم تدریجا حاصل میشود کقوله تعالی قل رب زدنی علما **پس** در بدایة علم غیب نداشته و در آخر و نهایة داده شده لقوله تعالی لا یطلع علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول **و** کلمه استقبال لا یطلع دلیل است که در آخر الانبیاء باشد باو تدریجا داده خواهد شد **و** نیز این استقبال لا یطلع و لا لا تواره که مراد از من رسول لبعض تا نبیا خاص خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله است چه بعد او پیغمبرے تا قیامت نخواهد بود چه من بعضیه و من رسول است **و** تنکیر رسول نیز دلیل بر قلیل العدد **و** این قلیل العدد شخص واحد محمد بن عبد الله خاص است **و** بعد ابعاث او علم مغیبات عند الحاجت بآنحضرت داده شده نه علم مختص الهی بجمله آن علم قیام ساعة باشد **ثانیها** صاحب الکشاف **و** اللباب فرموده و لما سئل النبی عن المغیبات فقال النبی لا اعلم الغیب علی سبیل التواضع و الادب **والمعنی** لا اعلم الغیب الا ان یطلعنی الله علیه و یقدره لی علی ذلک **وایضا** برای رفع شبه خلق گفت تا گمان نکنند که ایشان احدی از منجمین و اخبار بنجیم و رمل غلط محض باشد **ثالثها** تا مردم مصدقین آنحضرت اعتقاد با هیت او ننمایند **رابعها** صاحب اللباب گفته یجوز ان یکون هذا الکلام مخرج الجواب عن سوالهم **ثم** بعد ذلک اظهره الله تعالی علی اشیاء من المغیبات فاخبر عنها لیکون ذلک معجزة له و دلالة علی صحة نبوته جایز است که این کلام در جواب سوال کفار وارد شده **پس** از آن او تعالی اظهار اشیاء مغیبات فرمود تا برائے آن حضرت اعجاز خارق بر صحة نبوة او باشد **خامسها** از سهو چونکه نزد اهل کتاب این ثابت بود که احدی نمیداند قیام ساعة قیامت را **و** نیز باده را در ارحام **و** در کدام وقت بود **و** در کدام ارض دفن شود **و** در کدام ارض باران بیارد پس بطور امتحان از آنحضرت ازین اسوله سوال نمایند اگر ادعای علم آن کرد کاذب است **واگر** لا علمی این امور اظهار کرد پیغمبر صادق است **پس** بهمین ظهار لا علمی غیب که مخصوص الهی است انحضرت کرد **اشکال** عاید نمیشود **اشکال** انکار نبوی از علم غیب مطلقا بعموم آیات لا یعلم الغیب الا هو **و** آیه علمها عند ربی **و** آیه لو اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وغیرها کرده **و** مسلمانان معهذا چگونه آنحضرت را غیب دان **و** اعلم و افضل کل انبیاء خصوصا افضل از عیسی میدانند و حال آنکه بنص قرآن عیسی اخبار بمردم میکرد از کنوز و ذخایر **و** این انهاء محض انکار از علم غیب دانی و لا علمی خود صریحا کرد **و** پس دعوای اهل اسلام بغیب دانی نبی منافی کلام الله باطل محض میباشد **جواب** بدانکه در بحث لغة ذکر شد که علم غیب دو قسم است **احدهما** غیبیکه مخصوص ذات مقدسه الهی است چون علم قیام ساعة و علم مقدار ایام و امثال اینها **ثانیهما** علم غیبیکه جایز است بر نحو که رسل ملائکه و بشر را اطلاع آن باذن و اجازه بذکر ان انبیاء از ابد باشد **تنبیه** هر گاه این واضح شد **پس** انکار آنحضرت از علم غیب مخصوص الهی میباشد که آن قسم علم مخصوص اله من نمیدانم **واما** قسم ثانی علم غیب که بر نحو اختصار آن از کلمن سواه بغیر المقربین من الملائکة و الانبیاء و الاولیاء و الاوصیاء جایز است بل برائی اظهار علو شان و موجب تصدیق خلق بایشان من باب خوارق العادة و الاعجاز خصوصا برائی انبیاء و شاهد ارحقه انشان و جیب بالجمله میباشد تا باعطاء آن متناز و سرافراز از کل امت و عوام خلق من جانب الله میباشد **و** اینکه اخبار از کل معصومین انبیاء و خلفاء حقه منبه صه اکثر بظهور آمده و خصوصیتی بعیسی آن بنیا شد **اما** بیخالة غیب دانی محمد بن عبد الله بدو وجهة قطعا ثابت **اول** بعض الله بقوله تعالی لا یطلع علی غیبه احدا الا

من ارتضى من رسول یعنی او سبحانه اطلاع بر علم غیب خود با حدی از خلق نمیدهد مگر اطلاع میدهد بر غیب خود کسی که پسندیده و برگزین خلق اند رسول او باشد پس باین نص جلی قطعی شد که اوتعالی اطلاع غیب ببعض رسول برگزیده پسندیده خود میدهد و اما این رسول پسندیده درین آیه خاص خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله هست چه بعد آنحضرت تا قیامة پیغمبری نیست و پیغمبری ابداً نیاید و دلیل برین صیغه استقبال لا یطلع مقتضی از منه آینده هست نه ماضیه الی گفته شود که این آیه معارض و منافی آیات آخر چون لا یعلم الغیب الا هو و علمها عند ربی و لو اعلم الغیب لا ستکثرت من الخیر است جواب آنفا ذکر شده که این آیه منافی و معارض آن آیات نیست چه مراد از آیات مزبوره اینست که علم غیب بالتفصیل بذاته احدی از کل خلایق نمیداند غیر از خالق معبود واحد و مراد از آیه الا من ارتضى من رسول علم غیبیکه سید انبیاء و ائمه هدی از عترة طاهره آنحضرت بان خبر بکثرة داده و بتواتر آن حاصل و ثابت شده و این من باب اعلام و تعلیم الهی است نه اخبار ان نبوا نتیجه داده باشد ثانی از آنحضرت بتواتر اخبار از مغیبات بثبوت رسیده و اندرج در مسانید ائمه حدیث و علم سیر و تواریخ اسلام و در علم کلام در باب اثبات نبوة آنحضرت ضبط و ثبت است و کذب و تکذیب تواتر از جمله ممتنعات است و اکن در آن احتمال کذب باشد پس ثبوت وقایع سابقه از انبیاء و سلاطین بر بنا اصلا هیچ و ثابت شده نمیتواند تنبیه آنچه از اخبار غیبیه آنحضرت بتواتر ثابت است در ینجا اجمالا و اختصاراً ذکر میکنیم بنده را منها آنحضرت خبر داده که دین اسلام در دنیا منشور و فتحه خواهد شد و همین بحمد الله ثابت پس حاجة بیان نیست منها آنحضرت خبر داده از فتوحات عرب و عجم و قلعه کسری برای اهل اسلام همان بوقوع آمده منها خبر داده که بعد فتح مکه افواج افواج مردم عرب و غیره اسلام میآرند همانطور بوقوع آمده منها خبر داده از موت نجاشی سلطان حبش و باصحابه براه در نواحی مدینه جنازه هم براو خوانده و آخر همانطور بود منها آنحضرت خبر داد از شهادة چند صحابه مثل جعفر طیار و حمزه سید در جنگ تبوک که آخر همانطور بوقوع آمد منها آنحضرت خبر داد از فتح خیبر خاص بدست کرار غیر فرار علی ابن ابیطالب و آخر همانطور بوقوع آمده منها خبر داده از قتال علی باسه فرقه خارجین قاسطین امویه و ناکثین جملیه و مارقین خوارج نهروانیه و آخر همان بوقوع آمد منها خبر داد از هفتاد و سه فرقه شدن این امت مسلمه آخر همان بوقوع آمد منها خبر داد از غلبه روم و بعد آن مغلوب گردیدن انها آخر همان بوقوع آمد منها خبر داد از اخذ خلافت علی و مظلومیت او آخر همان بوقوع آمد منها خبر داد از شهادة امام حسن بزهر آخر همان طور بوقوع آمد منها خبر داد از شهادة امام حسین مع هفتاد و دو تن با آنحضرت و اسیر بردن زنان اهل بیت بشام آخر بلا تفاوة بهمان طور بوقوع آمد تنبیه از اخبار بغیبیات متواتره دفاتر معتمده و مستنده لا تعد و لا تحصى از اسلاف و اخلاف شیعیان و مملو اند و هر ذی عقلی و شعوری را علم قطعی بوقوع و حصول و ظهور خبر غیب جمعاً و فرادی حاصل میشود که آنحضرت مخبر بامور غیب بوده و اشکالات و شبهات باطل شد و الحمد لله

قوله تعالى

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا ۖ فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ ۖ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا ۚ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۝ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ ۚ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ۝

ترجمه این آیات خمسه یعنی او سبحانه آنکسی ست که آفرید شما را از یک جان یا از یک تن و بیافرید از همان نفس واحده یا از تن واحده یا از جنس همان نفس جفت او را تا آرام بگیرد و الفت پذیرد بسوی وی یعنی بسوی جفت خود که زوجه او باشد پس آن هنگام که پوشید آدم جفت خود یعنی حوا را فرا گرفت و مقاربت و مجامعت با او کرده بار گرفت آن زوجه یا حوا از نطفه و منی آدم بار سبکی و قلیل الثقلی را یعنی حامله بولد شد پس بگذشت حوا بآن بار شکم یعنی حوا را آمد و رفت بحالة حمل و شکمداری بیکر و یا مستمر اگذرانید ایام حمل را تا بعد خفت ثقیل شد ثقل حمل او پس آن وقتیکه گران و سنگین شد حوا ببار شکم و حمل خود خواندند هر دو شوهر و زن یعنی آدم و حوا خدا را که پروردگار ایشان بود و آنچه خواستند آن هر دو از پروردگار خود این مقال بود که ای خالق اگر بدهی تو ما را ولدی درست خلقت و صحیح الجسم و الاعضاء مثل و شبیه ما در صورت و شکل هر آئینه میباشیم ما سپاس و ثنا کنندگان مر نعمت ترا پس آن هنگام که خالق عطا کرد بایشان فرزند صحیح و صالح و سالم گردانیدند و قرار دادند بر خدا یعنی آن دو زن و شوهر یا آدم و حوا انباز ان در آنچه داد خالق بایشان پس برتر و منزه است خدا از آنچه برای او انباز و ثانی قرار میدهند آیا انباز و شریک قرار میدهند بنی آدم آنچیز را که نیافریند اصلاً هیچ چیز را و حال آنکه خود آن انبازان آفریده و مخلوق شده اند و مخلوق چگونه شریک خالق شده میتوانند و آن انبازان اصنام قدرة و طاقة ندارند و نمیتوانند جمیع آن انبازان یاری یاوری و اعانة کردن و جر منفعت و دفع مضرت از ایشان نمیتوانند از مطیعان خود و نه برای نفسهای خود یاری توان بدهند و آنکه چنین عاجز باشد چگونه انها را انباز و شریک قرار میدهند و ای مسلمانان اگر بخوانید شما ایشان را یعنی مشرکین را بسوی دین اسلام و توحید که اصل هدایة است پیروی نمیکنند شما را یکسان است برشما آنکه بخوانید ایشان را یا آنکه شما ساکت و خاموش باشید و نخوانید ایشان را و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در وجه اتصال این آیه با ماقبل **بدانکه** هرگاه بالا ذکر کفار و مشرکین و قیل و قال و سوال از علم غیب ایشان نقل کرد **پس** متصل بآن در اینجا رجوع بذکر توحید فرمود **بحث ثانی** هو الذی خلقکم الخ جمله مستانفه یعنی استینافی است در اثبات خالقیت خود و مخلوقیت جمیع بشر یعنی خالق در مدح و تعلیه خود میفرماید آن خدای هست که آفرید شما را از محض نابودی و نیستی بلا مادة و لا مدة بکمال علم و قدرة خود **سوال** این خطاب کم در خلقکم بسوی کیست عام است یا خاص **جواب** دران فی الاصالة مفسرین دو قول دارند **قول اول** پس اینها هم در بین خود بدو قول خلاف کردند **خلاف اول** مخاطب باین خطاب خلقکم جمیع بنی آدم الی القیمة مومن و کافر همه است و بعد بیان ایجاد ایشان از نفس واحده که برهان ایجادی بدیهی است شکایة کرد که مع برهان الایجاد من نفس واحدة لتشریک در ذات و صفات خالق فرقه کافرین کردند **خلاف دوم** از قائلین با قول که عام است **پس** با این آیه جمیع مشرکین بنی آدم الی القیمة مخاطب اند بعد اثبات برهان ایجاد بر تخلیق بنی آدم از نفس واحده برای توحید الهی **و** ایشان مع معاینه و مشاهده اینحال تشریک در خالق دادند **و** همین قول جماعتی از اعاظم تابعین چون حسن و عکرمه و غیرهما است **اما قول ثانی** پس اینها هم در بین خلاف کردند **نزد بعض** المخاطبون بخلقکم هم الیهود و النصاری رزقهم الاولاد فهودوهم و نصروهم یعنی مخاطب بخطاب خلقکم یهود و نصاری اند چه اینها اولاد خود را یهود و نصاری گردانیدند **نزد جمعی** خطاب و نزول این آیه در کفار قریش و بنی قصی شده بعد ایجاد ایشان از نفس واحده **و** ایجاد جفت ایشان از جنس آن نفس اولاد خود را ابوین اینها بعبد العزی و عبد المناف و عبد الدار و عبد اللات نامیدند **و** همین قول مختار ابن کیسان است **نزد زمخشری** وجه او انخطاب بقصی و اولاد او مخصوص میباشد **نزد عکرمه** قال انه خاطب به کل واحد من الخلق بقوله خلقکم ای خلق کل واحد من نفس ابیه **و** جعل منها زوجها ای جعل من جنسها زوجها یعنی عکرمه گفت که اینخطاب بهر فردی از خلق بنی آدم است یعنی آفرید هر یکی را از نفس واحده پدر خود **و** گردانید از جنس آن نفس واحده زوجه او را تا مانوس باو باشد **و** مشرکین بعد شرک خود اولاد خود را هم مشرک ساختند **و** اولاد تبعیت ابوین خود شرک اختیار کردند **و** همین قول محققین فرقات مختلفه اسلامیه مثل علم الهدی و غیرهم از اسلاف و اخلاف **و** فخر رازی بتبعه او هست **و بغوی** گفته و هذا قول حسن لولا قول السلف **بحث ثالث** در منها مضاف مقدر است **و** تقدیرش من جنسها و مثلها میباشد چنانچه در واسئل القریة مضاف مقدر است **و** تقدیرش واسئل اهل القریة است **اما لام** لیسکن لام تعلیل است چه جنس بسوی جنس خود میل است نفور و فرار از جنسیت خود عاید و ناشی نمیشود **بحث رابع** هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها **و** جعل بدو معنی استعمال شده **احدهما** بمعنی تصییر یعنی گردانید **ثانیهما** بمعنی تخلیق یعنی آفرید یعنی آن خدا خالقی هست که آفرید شما را از شخص و نفس واحده زنده چه نفس بمعنی جان **و** جان بمعنی حیوة باشد پس این نفس واحده افاده میکند از شخص واحد زنده آفرید شما را **و** آفرید یا گردانید

ازنفس واحده زوجه یعنی زن او را تا آرام بگیرد آن نفس واحده بسوئی او و مانوس او در شب و روز باشد **اشکال** نفس واحده مؤنث آورده و لیسکن را بصیغه مذکر چرا ذکر کرد این چگونه جمع شده تواند **جواب** چونکه نفس مؤنث لفظا است لهذا صفة او تانیث واحدة آورده **اما** در واقع نفس یعنی شخص واو مذکر است پس باعتبار معنی لیسکن را مذکر آورد **بحث خامس** در نفس واحده **و** در زوجها فی الحقیقة مفسرین سه قول دارند **اول** خطاب خلقکم بکافه بنی آدم **و** مراد از نفس واحدة آدم ابو البشر **و** مراد از زوجها ام البشر اصلی **حوا** نام میباشد **پس نزد** ایشان طایفه مراد از منها زوجه آدم حوا را نام از خود آدم آفریده شده **پس** در اینهم وجوه دارند **نزد طایفه** از ضلع یعنی ڈنده چپ آدم آفریده شده **و** روایتی نقل کردند انه تم خلق حواء من ضلع الیسر آدم یعنی خدا حوا را آفرید از ڈنده چپ آدم **و** بعوض آن ڈنده در آدم لحم آفریده و یک ڈنده در هر مرد بنی آدم ناقص است **و** همین در **توراة عربی** در سفر اول در فقرة سادسه یوم جمعه اولی از صوم عشیه ثبت است **و** لم یوجد لآدم فیها عونا مثله فالقی الله علی آدم سباتا فرقد فنزع ضلعا من اضلاعه واخلف له بدله لحما فخلق الله من الضلع الذی من آدم امرئة واقبل بها الی آدم فقال آدم هذه الآن التی قربت الی فی وقتی هذه عظم من عظامی ولحم من لحمی هذه یدعی امرئة لانها اخذت من الرجل لذلک یدع الرجل اباه وامه ویلحق بزوجته ویکونان کلاهما جسدا واحدا **و** در **قرابة سابقه** گفته وسمی آدم امرئته حواء لانها کانت ام کل حی انتهی حاصل آنکه آدم بعد ایجاد او انیسی و معینی مثل خود در زمین نیافت پس خدا آدم برا آدم خواب انداخت پس یک ڈنده از اضلاع چپ آدم بر آورده **و** بعوض بدل او لخته گوشتی در انجا آفریده **پس** خالق حوا را از همان ضلع آفریده و با آدم پیش کرد **و** آدم بمعاینه حوا فرمود که این زن استخوان و لخته گوشت من است **پس** این یاد کرده میشود باسم امرئة یعنی باسم زن زیرا که او گرفته و آفریده شده از امرء که اسم مرد باشد **و** برائے همین آفریدن زن از ضلع آدم مرد ترک پدر و مادر خود میکند و ملحق بزوجه خود میشود **و** مرد و زن هر دو جسد و بدن واحد اند **و** آدم نام زوجه خود را حوا از برا که مادر هر زنده میباشد **اقول** این واجب البطلان است بچند دلیل **اول** باین لازم میاید که خود آدم بنحو جماع کرده و وطی او موطوء خود بوده است چه حوا عین جزء اصلی آدم از ڈنده و لحم است هر چند بشکل مؤنث جزء آدم متبدل شده **و** فرقی در آن بنا شد **و** محققین مثل فخر رازی و جمهور امامیه است **و** میگویند هر گاه خالق آدم را از نابودی بیود آورده و ابنوه خلایق بحری و بری لا تعد ولا تحصے آفریده آیا بر آفریدن حوا از غیر آدم و از غیر جزء اصلی بدنی آدم قادر نبود **ثانی** از علم تشریح و از معاینه اضلاع مرد مشهود و محسوس هر کس شده خصوصا ماهر شب و روز ابدان مشروحه مردان و زنان مردهای بنی آدم در هر بلد هند در دار الشفا و المعالجات قایم از سر تا پای موجود اند نقص عدد از اضلاع ایسر مرد از اضلاع راست او **و** نقصان دو طرف اضلاع مشهود نشده **و** این دعوی ایجاد حوا از ڈنده چپ آدم خلاف محسوسات و مشهودات بالعیان قطعا واجب البطلان سفسطه بلا شک است **پس** بنابر این خبر مخترع موضوع و ماخوذ از کتب محرفه یهود و نصارے قطعا میباشد **ثالث** در ایجاد حوا از ضلع آدم ثقلین یعنی قرآن **و** اہل بیت عصمة و طهارة ساکت محض اند **و** با دله آخر نیز این دعوی واجب البطلان است **قول ثانی نزد طایفه دیگر** از مفسرین است که از وجعل منها زوجها مراد وخلق حواء منها ای من بقیة طینة آدم است یعنی حوا را از طینه باقی مانده آدم آفریده **و** این مضمون نیز بعض اخبار بطرق خاصه و عامه وارد شده **و** این بنا بر آنست که جعل یعنی خلق گرفته شود خاصة **و** مراد از این زوجین حوا و آدم باشد **قول ثالث** نزد طایفه جمهور محققین است مراد از جعل تصییر **و** از این زوجین قصی قرشی و زوجه و اولاد ایشان است **و** همین قول زمخشری و سعد و دی از معتزله است **بحث سادس** مرّت از مرّ یمر مرّا و مرورا یعنی گذشتن و رفتن **و** امرار یعنی گذرانیدن چنانچه میگویند امر دیت الایام والشهور والاعوام یعنی گذرانیدم روزها و ماهها و سالها را **اما** حمل بفتح اول **و** سکون ثانی یعنی بار و شکم دار شدن زن بگرفتن نطفه مرد تا جنین بشود **و اما** حمل بفتحتین **در مصباح** گفته یعنی ولد گوسفند باشد **در صحاح** گفته والحمل یعنی برق **و** جمعش حملان **و** اول برج دوازده گانه سماوی است **و اما** بکسر اول و سکون میم ما یحمل علی الظهر و نحوه یعنی بسته ثقیله و باری که بر پشت و سر حمال کرده میشود **و** جمعش احمال **و** حمول میباشد **و** خفیف نقیض ثقیل یعنی آنچه وزن دار و سنگین باشد از خف یخف خفا و خفة فهو خفیف آنچه سبک و قلیل الوزن باشد **بحث سابع** حملت حملا خفیفا یعنی بعد غشیان آن زوجه بار نطفه از مجامعت شوهر گرفت و شکم دار شد بار گرفتن خفیفی و سبکی و زنی **و** این حالت خفت وزن باعتبار مبادیه بود چه یوم فیوم و ماه بماه آن بار خفیف نطفه میباشد و نطفه مستقر فی الرحم تدریجا علقه **و** بعد علقه مضغه **و** بعد مضغه بشکل مکمل تام الاعضاء و الجسم شده و زن ثقیل و زیاد بالنسبة بدایة او میشود **پس** این حملت حملا خفیفا بیان حالة بدایه حامله او میباشد **بحث ثامن** فمرت به پس این حامله استمرار

کرد با آن حمل و بحالۂ حمل گذرانیدند ایام حمل خود را یعنی قیام و قعود و آمد و رفت وا خذ و ترک و کار و بار طبخ و اکل و شرب مع حمل گرفتن خود میکرد و شکم دار شدن او مانع از کار و بار او نمیشد و **بقرائت شاذه** فمارت از مور بمعنی مجی و ذهاب **و بقرائت دیگر** ماخوذ از مریة بمعنی فطنت الحمل و اذا تابت به یعنی بعد غشیان او شاک شد در باب حمل گرفتن خود که آیا من حمل گرفتم یا نه **و بقولی** مراد از این حمل خفیف آنست که آن حامله مثلا قی نشد از حمل خود با آنچه حبالی دیگر از تحمل حمل بکرب و مشقت و محنت و اذیة و نحیش تبیا فتند اینجا ما دا را هیچ چیزے باین حمل عاید نشده **بحث تاسع** فلما اثقلت دعوا الله ربهما پس وقتیکه بار شکم از حمل سنگین شد اینحامله دعا کردند آن زوجین پروردگار خود را **پس** در این زوجین همان سه قول مذکوره بالا اند **یکی** مراد والدین همه انواع کفار اند از نصارے و یہود و ہنود چه ایشان خود هم کافر بعد در خواست اولاد اینها را ابلۂ گردانیدند و بتبعیة ابا ر کفره اختیار کفر کردند **دوم** قصی و زوجه عربیه از جنس و قوم او **و** از اینها اولاد بوجود آمده عبد اللات **و** العزی **و** عبد المناف **و** عبد الدار **و** عبد الشمس نام میدهند **سوم** مراد از این زوجین خاص داعیین آدم و حوا است **بحث عاشر** لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین یعنی آنچه مدعوا ایشان بود این است ای خالق اگر بما هبی و عطا بکنی بما ولدے و نسلے صحیح الجسم کامل الاعضاء شایسته هر آئینه ما میگردیم و میباشیم از ثنا و سپاس و شکر کنندگان **تو بحث حادی عشر** آیا شرکا بصیغه جمع بضمه اول است **یا** مفرد شرکا بکسر اول در آن دو قرائة اند **و قرائة اولی** بجمع قرائة ابن کثیر و ابو عمرو **و** حمزه و کسائی **و** نزد عاصم در روایة ابوبکر شرکا مصدر بکسر اول و تنوین آخر است **بحث ثانی عشر** فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما فتعالی الله عما یشرکون پس هنگام که خدا عطا کرد با نها نسل یا ولد صحیح الجسم مثل و شکل والدین خود گردانیدند و قرار دادند والدین او مران ولد و نسل صالح را انبازها و شریکها **و بقول دیگر** یعنی قرار دادند والدین آن ولد شریک و انباز مر خالق را و را آنچه خدا داده بود والدین او را پس برتر و منزه هست خدا از آنچه شرک آوردند و کردند ایشان **تنبیه** بدانکه این آیه از اجله متشابهات معضله محیره جمهور اعلام هست **تذکره** بدانکه اکثر مفسرین قشریین **و** غیر متنزهین انبیا رفته اند در تفسیر این آیه که این شرک بسلسله از آدم و حوا واقع شده **و** بر اینمطلب در اینجا از ابن عباس نقل کرده اند **عن** ابن عباس انه قال المراد من هو الذی خلقکم من نفس واحدة وهی نفس آدم وخلق منها زوجها ای حواء خلقها الله من ضلع آدم من غیر اذی فلما تغشاها آدم حملت حملا خفیفا فلما اثقلت ای ثقل الولد فی بطنها اتاها ابلیس اللعین فی صورة رجل **و** قال ما هذا یا حواء انی اخاف ان یکون فی بطنک کلبا او بهیمة وما یدریک من این یخرج أمن دبرک او من فیک او ینشق بطنک فخافت حواء **و** ذکرت ذلک لآدم فلم یزالا فی وهم من ذلک **ثم** اتیهما بصورة اخری **و** قال ان سئلت الله ان یجعله صالحا سویا مثلک لیسهل خروجه من بطنک تسمیه عبد الحارث **و** کان اسم ابلیس فی الملئکة الحارث فذلک قوله فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما ای لما آتیهما الله تم ولدا سویا صالحا جعلا له شریکا ای جعل آدم و حواء لله شریکا والمراد من الشریک هو الحارث المعروف بابلیس **و** باین معنی بعض روایات دیگر مع زیادتی الفاظ اند که اولادی که از حوا متولد میشد **و روایة دیگر** میشد میمیرد پس بعد معاهده با ابلیس ولدے پیدا شده بعبد الحارث او را نامیدند **و** حاصل مفاد این خبر آنکه مخاطب خلقکم کل بنی آدم اند **و** از نفس واحده خاص مراد آدم ابو البشر **و** از منها زوجها مراد خاص زوجه او حوا است که از ضلع چپ او آفریده بغیر تاذی آدم **و** مراد از حملت حملا خفیفا آبستن و شکم دار شدن حوا بانتقال نطفه از آدم است **و** بحالۂ ابلیس لعین بصورت غیر خود نزد حوا آمد تخویف و تحذیر حوا کرد که من میترسم که این حمل در شکم تو یا سگ صورة **یا** بهایم صورة حیوانی باشد دانسته نمیشود ان حیوان از دبر تو یا از قبل تو یا از دهان تو یا شکم تو شگافته بر میآید و حوا مقال قایل با آدم نقل کرده در اندیشه هم و وهم و غم و فکر و حزن افتادند **پس** ابلیس لعین بصورة و لباس دیگری بعد چندے نزد حوا آمده و گفته که اگر من خالق را سوال و دعوة بکنم که حمل ترا ولد سوی صالحی مثل و هم شکل تو بشر گرداند و آسان و سهل سازد خروج او از شکم تو بشرط آنکه او را نام بگذاری بعبد الحارث چه ابلیس باسم حارث معروف و موسوم بود **پس** مراد از جعلا له شرکاء فیما آتیهما اینست که آدم و حوا بعد تولد آن ولد بعبد الحارث نامیدند و تشریک اله در التسمیه ولد کردند و حارث ابلیس لعین بود **اقول** این توجیه واجب البطلان بوجوه کثیره است **اولها** شخصیکه مرسل بسوی کافه عقلا را بصار خود میشود مقتضی عقل است که آن شخص رسول کامل العقل والعلم باید باشد چه بضعیف العقل والحیا مطلب باطل و کار مرسل الیهم مختل میشود در زوال و خلل در حال ایشان ناشی و حاصل میشود **دوم** آدم علیه السلام تا ثابت است بنقوله تعالی یا آدم انبئهم باسمائهم رسول کل ملائکه و کل بنی الجان بالضرورة بود **تنبیه** هر گاه این برهان و قرآن ثابت باشد **پس** چگونه آدم

بیان آنکه بلاغت تعبیر ...
بیان ادله بطلان این وجه

وحوا جاہل از اسم ابلیس بحارث باشد وکدام عقل تجویز میکند کہ مع نبوۃ وکمال عقل وعلم تفصیلے بکل اسمار ممکنات ومخلوقات الی یوم القیمۃ آدم نبی از دھم ابلیس
لعین بحارث بیخبر بودہ حاشا وکلا کہ آدم نبی بی عقل وبی علم از ابلیس واسم او بودہ باشد **ثانیھا** در ارض در آنوقت احدی بغیر آدم ساکن نبود **و** ابلیس
ذاتاً وشکلاً وصفاتاً ومکراً وعناداً کما ینبغی آدم وحوا اعرف واعلم بودند چہ بمکر وفریب او از جنت بذلۃ انہار ابرآوردہ پس کدام عقل تجویز میکند کہ آن لعین
بتبدل شکل وصورۃ خود آمدہ انہارا بگوید کہ اگر غرض ایلاد وتولید ولد صحیح وسلیم الجسم والاعضاء مثل شما وبقاء او غرض دارید من دعا میکنم باسمچہ میگویم
او را باسم عبد الحارث بنامید تا مطلب خود برسید چگونہ حوا خصوصاً آدم نبی اللہ اعلم بکل اسمار خالق تعالی **و** بکل اسمار کل ملائکہ **و** کل اسمار بنی الجان **و** کل
اسمار مخلوقات وموجودات علوی وسفلی بوحی الہی تعلیم یافتہ واز اسم ہیچ چیزے بیخبر نبود الا از اسم ابلیس لعین بی علم بودہ **و** چگونہ انہا گمان ناصح ومعلم
وہادی ودال در تولید ولد صحیح وسلیم از بطن بتسمیہ عبد الحارث خلاف اسمار الہی اعتقاد کردند **و** آن لعین را شریک الہی قرار دادند **و** انہا علم قطعی داشتند
کہ دشمن جان وایمان وعزۃ ما بعیت او در زمین فرود آمدہ **و** چگونہ انہا تعقل نکردند کہ این لعین قطعاً ہمان لعین میباشد چہ ابلیس بصورۃ وشکل ملک
شدن وساختن خود ممنوع مطلق است **و** آدمی دیگر قبل ربا **و** الحال در روے زمین نبودہ ونمیباشد **و** این چنین احوال طفل ذی شعور ہم میداند وفریب
نمیخورد واعجب العجاب است کہ آدم نبی اللہ مع علم تفصیلے وعقل کل بودہ او انیقدر تعقل وتامل نداشت وبمکر وفریب ابلیس را تشریک باری قرار دادند
ثالثھا در خود این آیہ صراحتے نیست از اسم آدم وحوا **و** نہ از ابلیس بل ابتداء آیہ خلقکم وانتہاء آیہ فتعالی اللہ عما یشرکون صریح ہست بر عمومیت کافرین
آدم **لھذا** قفال **و** ابو مسلم اصفہانی **و** جمعی آخر این را حمل کردہ اند بر عموم مشرکین ومایل نہایین علم الہدی **و** فخر رازی مع تبعہ او اند **و** در وجوہ تاویلات
صحیحہ این آیہ در آخر ذکر آن خواہد شد **رابعھا** در شرایط حصول نبوۃ برہان عصمۃ میباشد **و تعریف** عصمۃ متکلمین خاصہ بوجوہ کردہ اند **نزد**
جمہور محققین العصمۃ من اللہ لطف خفی زاید علی العدالۃ المکتسبۃ مخصوص لعباد الاصفیاء من الملائکۃ والانبیاء وخلفائھم
المنصوصین لئلا یضل العبید بجہالھم وزللھم وخطائھم وجہلھم بحیث لا یکون لھم داع الی ترک الواجب وفعل القبیح والحرام مع بقاء
قدرتھم وارادتھم واختیارھم یعنے عصمۃ من اللہ عبارت است از لطف مستور الزاید بر تحصیل عدالۃ مکتسبہ مخصوص برای بندگان صفاتیہ از ملائکہ وانبیا
وخلفاء منصوصہ ایشان تا بجہل وخلل وزلل وخطاء ایشان است در خلل وزلل وضلالۃ وجہالۃ نیافتند بحدیکہ انہا مجبور نکردند در فعل واجب وترک قبیح وحرام
وافضل الوجوہ جمعاً در تعریف عصمۃ نزد احقر اینست العصمۃ من عنایۃ الخاصۃ الالھیۃ قوۃ خاصۃ وضیئۃ مضیئۃ دائمۃ زایدۃ
علی قوۃ الحافظۃ والعاقلۃ المستعدۃ والحواس الظاہرۃ والباطنۃ الکاملۃ لخواص اصفیاء العبید من الملائکۃ والانبیاء وخلفائھم المنصوصۃ
نبوجودھا یبقی کل معلوم من حسنۃ وقبیحۃ مستحضرۃ کانھا مشہودۃ دائماً عند صاحبھا فی کل وقت بغیر تغیر ولا فتور ولا ضعف
فلاجل ذلک لا یمحو ولا یسھو ولا یجھل ولا یغفل شیئاً من المحاسن والقبایح فی الیقظۃ والمنام والفرح والغضب وفی جمیع الاحوال والی
ذلک یشیر **حدیث** النبی ان عیون الانبیاء تنام وقلوبھم یقظان حاصل آنکہ عصمۃ از عنایۃ خاصہ الہیہ عبارۃ است از قوۃ خاصہ کہ بنفسہا
روشن ومضیئ غیر علی الدوام زاید بر قوۃ حافظۃ عاقلۃ مستعدہ **و** بر دراکہ حواس ظاہرہ وباطنہ کاملہ برای خواص بندگان صفیار از ملائکہ وانبیا وخلفار منصوصہ
انہا میباشد **پس** بوجہ این قوۃ قویہ وضیئہ زایدہ باقیماند ہر معلوے از امر ونہی وہر حسن وقبیح مستحضر چون مشہود برای العین دائماً نزد صاحب آن
در ہر وقت بغیر تغیر وسہو ومحو ولا فتور ولا تضعیف ولا نسیان میباشد **لھذا** صاحب آن جاہل وغافل وساہی وناسی ہیچ چیزے از امور محاسن و
قبایح در جمیع اوقات اصلا وابداً نمیشود وزیراکہ عقل و دراکہ حواس ظاہرہ وباطنہ انہا سست وضعیف نمیشوند **و** بسوی ہمین تعبیر مشیر است **حدیث**
نبوی یعنے بدرستیکہ عیون انبیاء بظاہر میخوابند اما قلوب ایشان دائماً بیدار بیخواب میباشند لہذا انہا در ہیچ حال بعد بلوغ غیر مکلف الی الموت
نمیشوند **تنبیہ** ہرگاہ شرط صحۃ نبوۃ وخلافۃ الہیہ عصمۃ باشد **و** عصمۃ ایضاً در دلیل چگونہ ممکن الوقوع والصدور اکبر کبایر تشریک باللہ تعالی
از آدم نبی اللہ واز دیگر انبیاء وخلفاء باشد پس وجہ سوال فاسد باطل میباشد **خامسھا** بتقدیر ان آدم سماہ بعبد الحرث فلا یخلو اما ان یقال
انہ جعل ہذا اللفظ اسم علم لہ **او** جعلہ صفۃ لہ بمعنی انہ اخبر بہذا اللفظ انہ عبد الحارث ومخلوق من قبلہ **فان کان الاول** لم یکن ہذا
شرکا للہ تعالی لان اسماء الاعلام والالقاب لا تفید فی المسمیات فایدۃ فلم یلزم من التسمیۃ بہذا اللفظ حصول الاشراک **وان کان الثانی** فی
ہذا قولا بان آدم اعتقد ان للہ شریکا فی الخلق والایجاد والتکوین وذلک یوجب الجزم بتکفیر آدم وذلک لا یقولہ عاقل فثبت بہذا ان

تعریف جامع عصمۃ

ہذا القول

هذا القول فاسدٌ ویجب علی المسلمین ان لا یلتفت الیه حاصل آنکه بفرضیکه آدم پسر خود را بعبد الحارث نامیده باشد پس خالی ازین نیست یا این لفظ عبد الحارث اسم علم باشد یا صفة برائی او باین معنی که باین لفظ عبد الحارث اخبار باشد ازینکه او مملوک مخلوق حارث است **و اگر اول** یعنی بطور اسم علم باشد او تشریک خدا نیست زیراکه اسماء اعلام و القاب مفید در مسمیات نمیباشد **پس** بنابراین تسمیه عبد الحارث اشراک بالله نیست پس ایراد و شبهه باطل شد **و بر ثانی** که بطور اخبار باشد باینکه آدم معتقد تشریک اله بود عیاذاً بالله لهذا التسمیه پسر خود عبد الحارث کرد در تخلیق و تکوین و ایجاد عالم و آدم **پس** اینحالة موجب جزم و تیقین بتکفیر آدم باشد میباشد **و** این چنین هفوات را هیچ عاقلی تفوه و تلفظ نمیکند **و** این قول باطل بضروریه عقل است **و** بر هر مسلم واجب است که اصلا التفات بسوی چنین قول فاسد نکند چه برادنی عاقل عالم طعنی چنین مقال جایز نیست فضلا عن الانبیاء و خلفائه تم آدم **و** همین مقال جمعی منهم البلخی **و** الطبری **و** الرازی **و** نقله البلخی ایضاً عن جمع من علمائه **و** غیر هم هست **تذکره** درینجا ذکر میکنیم آنچه عصمة انبیاء و خلفاء تم مشتمل است بر آن اجمالاً **اعلم ان** اختلاف الواقع فی هذا الباب من اعلام الامة حصراً یرجع الی اقسام اربعة یعنی اختلافیکه واقع در این باب از اعلام ملل اسلامیه محصور و منقسم باقسام اربعه میباشد **باب فی ذکر اقسام الاربعة من اختلاف الامة فی عصمة الانبیاء**

احدها فی باب العقاید **ثانیها** فی باب تبلیغهم **ثالثها** فی الاحکام و الفتاوی منهم **رابعها** فی افعالهم و سیرهم یعنی احد الانواع درباب عقاید ایشان **و ثانی** درباب تبلیغ ایشان من الله الی الخلق **و ثالث** در احکام و فتاوی ایشان بخلق **و رابع** در سوانح اعماری ایشان از افعال و اعمال و سیر و خصال ایشان میباشد **النوع الاول** فاعلم ان الامة قد اجمعت و اتفقت قاطبة علی عصمتهم بان الشرك و الكفر و الضلالة فی اعتقادهم قبل النبوة و بعدها ممتنع غیر طایفة الازارقة من الخوارج **و** انهم جوزوا علیهم الذنب **و** کل ذنب عندهم کفر فلزمهم تجویز الکفر علیهم بل یحکی عنهم انهم قالوا یجوز ان یبعث الله نبیاً یعلم انه یکفر بعد نبوته یعنی نوع اول بدانکه است محمدی بتحقیق مجمع و متفق علیه کلهم طبق بطبق بر عصمة و محفوظیة انبیاء در عقاید از شرک و کفر و گمراهی قبل النبوة و بعد النبوة و آن ممتنع است عقلاً **و** نیز نقلاً در جواب سوال ابراهیم **لا ینال عهدی الظالمین** بغیر طایفه ازارقه از خوارج چه ایشان تجویز گناه بر انبیاء کرده اند و هر گناه هم نزد ایشان کفر است **پس** بنابراین تجویز کفر قبل النبوة و بعد آن بر انبیاء لازم میشود **بل** از ایشان محکی شده تجویز ابعاث پیغمبرے که خدا بداند که بعد نبوة او کفر هم میکند **و محکی** از غزالی نیز شده که جایز است که کافرے بحالة کفر مبعوث برسالة بشود اگر مؤید بالمعجزات باشد **و** احقر اقفر بر مقوله محکیه از غزالی ظفریاب نشدم **النوع الثانی** وهو ما یتعلق بالتبلیغ فقد اتفقت الامة بل جمیع ارباب الملل و الشرایع علی وجوب عصمتهم عن الکذب و التحریف فیما یتعلق بالتبلیغ عمداً و سهواً الا القاضی ابوبکر فانه جوز ما کان من ذلك علی سبیل النسیان و فلتات اللسان یعنی نوع ثانی آنچه تعلق بتبلیغ دارد و متفق علیه امت بل جمیع ارباب ملل و شرایع اند بر وجوب عصمة ایشان از دروغ گفتن و تبدیل و تحریف کردن در آنچه تعلق بابلاغ و تبلیغ عمداً و سهواً باشد سوای قاضی **ابوبکر** چه او تجویز کرد آنرا بر صورة سهو و نسیان و آنچه از زبان بلا اختیار بیفتد **و اما النوع الثالث** وهو ما یتعلق بالفتاوی فاجمعوا ایضاً علی انه لا یجوز خطاهم فیه عمداً و سهواً الا شرذمة قلیلة من العامة نوع ثالث آنچه تعلق بفتاوی دارد **پس** اینهم مجمع علیه اهل قبله است که جایز نیست ایشانرا خلل و زلل و خطا در آن مگر جماعتے قلیل از من لا تحصیل لهم من العامة **و اما النوع الرابع** وهو الذی یقع فی افعالهم فقد اختلفوا فیه علی خمسة اقوال نوع رابع آنچه تعلق باعمال و افعال و خصال و سیر ایشان دارد و در آن علماء امت اختلاف به پنج قول دارند **الاول** مذهب الاثنا عشریة من الشیعة و عندهم لا یصدر عنهم الذنب لا صغیرة و لا کبیرة لا عمداً و لا نسیاناً و لا خطاء فی التاویل و التقریب **و** لم یخالف فیه الا الصدوق المحدثین **و** شیخه محمد بن الحسن بن الولید فانهما جوزا علیهم الانساء لا الاسهاء من الله تعالی لا اسهاء الشیطان **و** کذا فی الائمة من العترة الطاهرة **قول اول** مذهب اثنا عشریه از شیعه است و نزد ایشان صدور معاصی صغیره و کبیره عمداً و نسیاناً و سهواً و بطور خطا در تاویل و تقریب صادر نمیشود چه اگر معاصی و سهو تجویز بر ایشان بشود هیچ ظاهر و معلوم نیست که کذب و افتراء هم بر ایشان مجوز میشود و وثوق و اعتماد و اطمینان بر قول و فعل ایشان باقی نمیماند **و** مخالف این در این فرقه احدے نیست الا شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن بابویه **و** استاد او محمد بن الحسن الولید **و** اینها هم تجویز کردند انساء و اسهاء من الله بر ایشان گاهے نه اسهاء شیطانی و طبعی **و** همچنین معصوم مطلقاً میدانند کل ائمه اثنا عشریه را **قول ثانی** انه لا یجوز عنهم الکبایر **و** یجوز علیهم الصغایر الخبیثة المنفرة کسرقة لقمة او حبة **و** کل ما ینسب فاعلها الی الدناءة و الصفات الرذیلة **و** هذا هو قول اکثر المعتزلة **قول ثانی** آنکه کبایر اصلاً بر ایشان تجویز نکردند **اما صغایر** خبیثه منفره چون

در دیدن لقمه و یکشنه و همه آنچه بسبب آن منسوب می شود فاعل او بدنامی و بصفات رذیله و همین مذهب اکثر معتزله هست یعنی **قول ثالث** انه لا یجوز علیهم بان یأتوا بصغیرة ولا کبیرة علی جهة العمد لکن یجوز علی جهة التاویل والسهو والخطاء وهذا قول الجبائی و قدماء اهل الحدیث **قول ثالث** تجویز صغیره و کبیره نمیکنند بر ایشان بطور عمد و لکن تجویز آن مینمایند بر جهت تاویل و سهو و خطاء و همین ابو علی جبائی و قدماء اهل حدیث است **قول رابع** انه لا یقع منهم الذنب الا علی جهة السهو والخطاء لکنهم ماخوذون بما یقع منهم سهواً وان کان موضوعاً من امتهم السهو لقوة معرفتهم وعلو رتبتهم و دلائلهم وانهم یقدرون من التحفظ علی ما لا یقدر علیهم غیرهم وهو قول النظام من المعتزلة و جعفر بن مبشر و من تبعهما من اخباری العامة و منهم الوهابیین یعنی واقع نمیشود ذنبی از ایشان مگر بطور سهو و خطاء اما ایشان معتوب و ماخوذ میشوند بآن اگرچه سهو و نسیان مرفوع است از امم ایشان بجهة قوت معرفت انبیاء و علو درجه و دلایل و رتبه ایشان و ایشان مقتدرند بر حفظ خود بر آنچه غیر ایشان از امم قادر بر آن نیستند و همین قول نظام معتزلی و جعفر بن مبشر و تبعه انها و همین مذهب اخباریین عامه معروف بوهابی اند **قول خامس** انه یجوز علیهم و علی الملائکة الصغایر والکبایر عمداً و سهواً و خطاءً وهو قول الحشویة و کثیر من اصحاب الحدیث و اهل الظاهر منهم داود الظاهری یعنی جایز است بر ایشان و بر ملائکه همه انواع صغایر و کبایر عمداً و سهواً و خطاءً و همین مذهب فرقه حشویه و بسیاری اصحاب حدیث و اهل ظاهر منهم مذهب داود ظاهری است **تنبیه** در وقت حصول عصمة نیز اختلاف کردند بسه حال **اول** از مهد الی لحد و از ولادة تا موت انها معصوم و محفوظ از جمیع انواع معاصی در جمیع احوال اند و همین مذهب امامیه اثنا عشریه هست **ثانی** از حین بلوغ معصوم اند پس اینها شرک و کفر و کبیره قبل النبوة و بعد آن جایز اصلا نیست و همین مذهب کثیری از معتزله هست **ثالث** از وقت نبوة معصوم **واما** قبل بر آن تجویز صدور معصیت از ایشان تجویز کرده اند و همین مذهب اکثر اشاعره و ابو هذیل العلاف و جبائی ابو علی معتزلی **اما** فخر رازی و زمخشری و بیضاوی در ذیل **اية** لا ینال عهدی الظالمین استدلال کردند بر عصمة ایشان قبل از نبوة عموماً **سوال** آیا عصمة انبیاء و ائمه علیهم السلم عقلی هست یا سمعی آن چیست **جواب** بالاتفاق جمهور متکلمین فی الاصالة عصمة و دلیل بر آن عقلی هست چه اگر سمعی میبود البته کفار و مشرکین را دلیل سمعی مجبور بتصدیق نمیساز چه کافر گفته میتواند که تصدیق مرسل تو هنوز نمیدانم که آیا او کاذب و فاسق و فاجر را قبیح میداند یا نه **و اظهار** اعجاز بر صدق توجه بر انمیشود چه ما هنوز نمیدانیم که مرسل تو باین اعجاز تصدیق کاذب کرده یا تصدیق صادق **پس** باید که آثار از لوازم عصمة انها نموداره و ثابت قطعاً قبل از نبوة عموماً در مردم بلدی و عصری خود چون صدق گفتار و پدیهانه رفتار و نیک خصال و کردار را انها بوده باشد تا مجروح و ملزم همه کفار بکردند **سوال** آیا دلیل سمعی هم بر عصمة انبیاء و خلفاء منصوصه ایشان در کتاب الله هست **و** او چیست **جواب** وانها آیات عدیده اند **منها** خالق با ابراهیم فرمود انی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی ای ابراهیم من ترا مقتدا و پیشوای کافه مردم تا قیمت میکردانم ابراهیم عرض کرد که از ذریه من هم ائمه مقتدا گردان خالق جوابش داد که عهد امامة و خلافة من بستمکاران نمیرسد چه هر ظالم فاسق و فاجر ملعون بر لسان خالق و خلق هست و ملعون خلافت محروم مطرود و نیابت **و** این نص هست که قبل از امامة هر که ظلم کرده او قابل منصب عهد الله که نبوة و امامة است اصلا الی الابد نمیشود و نمیباشد و نمیرسد **و** همین معنی عصمة است که قبل از نبوة و امامة صاحب آن محفوظ و بری از جمیع اقسام ظلم صغیره و کبیره عمداً و سهواً و تاویلات در اراده و اقوال و افعال در کل احوال وجوباً میباشد **منها** ایه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً حاصل آنکه منحصر و محصور گردیده اراده اله برای اذهاب و ازاله هر گناه و پلیدی از شما اهل بیت نبوة و پاک میگرداند شما اهل بیت را پاک گردانیدن ظاهری و باطنی الی الاخر **و** این خاص در پنجتن محمد **و** علی **و** فاطمه **و** حسن **و** حسین بالاتفاق نازل شد پس هر مطهر معصوم از جمیع معاصی و خلل و زلل و خطاء و خباثت هست **منها** آیه ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین حاصل آنکه خالق برگزید و چید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را یعنی انبیاء از ذریه ابراهیم و از ذریه عمران را بر کافه عالمیان **و** اصطفا از صفوة یعنی صاف و پاک و خالص و بلا آمیزش از جمیع پلیدی و کدورة گناهان اختیار کرد و برگزید ایشان را بر کافه عالمیان چه عالمین جمع عالم و بقاعده نحو و اصول بدخول الف و لام استغراقی مراد از العالمین جمیع انواع خلایق علوی و سفلی اند **و** اشرف ایشان کل ملایکه **و** کل بنی الجان **و** کل بنی آدم ذوی العقول اند و از کل خلایق آدم **و** نوح **و** ابراهیم رابع الناس او **و** آل و نسل عمران را بر کافه عالمیان برگزیده بشرف نبوة و خلافة خود و بعصمة مشرف گردانید چه معلوم هست که فاسق و فاجر و جاهل بدعمل شرف ملائکه و نیز افضل کل بنی نمیشود و نمیباشد تا وقتیکه معصوم و مطهر از جمیع

انواع گناهان

بیان از وقت حصول عصمة از انبیاء و خلفاء منصوصه ایشان ۱۲

جواب سوال آنکه آیا عصمة انبیاء بدلیل عقل است یا بدلیل نقل و آن چه حیثیت ۱۲

بیان بطلان مذهب که بعضی از عصمة ... انبیاء معصوم نیست ۱۲

الانواع گناهان از نیک عمل و بگناه برتر و بهتر نمیشود **منها** آیه لمن المصطفین الاخیار بعد اصطفاء وصف انبیاء باخیار کرده دلیل است که بعد صفائی و خالصیت
انبیاء از معاصی اخیار خلق بنبوة مطهر گردیدند **پس** عصمة کل انبیاء قطعاً ثابت شد سمعاً **تنبیه** پس بثبوت این باطل شد مزعوم نصاری که غیر از عیسی
احدی از انبیاء معصوم و مطهر نمیباشد **اشکال** هرگاه باین دلایل بعصمة و طهارة انبیاء قایل شویم **پس** لازم میاید ترک آیات صریحه قرآن که در انها خطاب
ذی عتاب بر صدور معاصی کبایر از انبیاء عاید شده خصوصاً قصص آدم **و** ترک قرآن چگونه جایز باشد **جواب** بدانکه قانون کلی مقرر شده که هیچ کتابی
از کتب منزله الهی خالی از آیات محکمات **و** آیات متشابهات نیست **پس** آیاتیکه مطابق برهان عقل و محکم نقل نباشد او من باب المتشابهات میباشد
عمل بهر دو جایز ممکن نیست زیرا که عمل بنقیضین غیر معقول و باطل است **و** ترک نقیضین معاً هم جایز نیست زیرا که ارتفاع نقیضین عاید میشود **پس**
لابد تمسک و عمل باحد نقیضین لازم میباشد **و** آن برهان عقل قاطع است چه برهان عقل حجة قاطعه غیر قابل تاویل و تحویل بخلاف نقل است **پس**
آنچه منافی و معارض برهان باشد اگر **تاویلش** مطابق برهان و محکم قرآن امکان شد بنوعیکه تعارض مرتفع در بین انها شود تاویلش واجب است **و**
الا رد شده وجه صحیح آن الی الله والراسخین من الانبیاء و خلفائهم المعصومین باید کرد چه محکم معقول را ما مکلف عقلاً و سمعاً و در متشابه بسبب اشتباه معانی
آن متوقف العمل میباشیم **تنبیه** هرگاه قانون کلی اسلام مقرر گردید **پس** این آیه و امثال آن از اجله متشابهات و اجب التاویل است تا ارتفاع
تناقض بشود **اما وجوه تاویل** این آیه شریفه عدیده اند **اول** نزد اناکه این آیه خاص درباره کفار قریش وارد است بدلیل آنکه قبل و قال
ماقبل و مابعد با قریش است **و** ذکر آدم و حوا هم در ماقبل و مابعد این نیز صراحة و کنایة مذکور نیست **پس** اینها حمل گردند بر قصی بن کلاب **و** بزوجه او که
عربیه قرشیه از جنس قوم او بنکاح آورده **و** اینها تمنا اولاد کرده اولاد خود را بعبد العزی **و** عبداللات **و** عبد الدار **و** عبد الشمس **و** عبد المناة نامیدند
و عبد الله و عبد الرحمن امثال این شرک کردند **و** اولاد اینها هم بعد اینها عبادة بهمین اصنام موسومه لات و عزی و یعوق و نسر و غیرها میکردند فتعالی الله عما
یشرکون لهذا بن خطاب خلقکم در اول خاص بکفار قریش **و** از من نفس واحده مراد قصی **و** از جعل منها زوجها مراد زوجه عربیه قومیه قرشیه اوست **قول**
اینوجه اصح الوجوه نزد انان است که تجویز کفر در بعض ابا و ختم الانبیاء نماید **و** نزد انانکه کل ابا آنحضرت تا آدم مومن موحد و بعض بعض انها انبیاء بوده
اشکال وارد **تاویل ثانی** درباره عموم کفار است قال **قفال** انه تعالى ذكر هذه القصة على تمثيل ضرب المثل **و** بيان ان هذه حالة هؤلاء
المشركين في جهلهم وقولهم بالشرك وتقرير هذا الكلام كانه تعالى يقول هو الذي خلق كل واحد منكم من نفس واحدة وجعل من جنسها زوجها
انسانا يساويه في الانسانية فلما تغشى الزوج زوجته وظهر الحمل دعى الزوج والزوجة ربهما لئن آتيتنا ولدا صالحا سويا لنكونن للآلاء و
نعمائك من الشاكرين فلما آتيهما ولدا صالحا سويا جعل الزوج والزوجة لله شركاء فيما آتاهما لانهم **تارة** ينسبون ذلك الولد الى الطبايع
كما هو قول الطبايعيين **وتارة** الى الكواكب كما هو قول المنجمين **وتارة** الى الاصنام والاوثان كما هو قول عبدة الاصنام **وتارة** الى
الدهر هو مذهب الدهريين **ثم** قال تعالى فتعالى الله عما يشركون اى تنزه الله عن ذلك الشرك حاصل آنکه او سبحانه این آیه بطور ضرب المثل فرموده
و بیانش آنکه اینجا نقل از جهالة و ضلالة مشرکین میباشد که او سبحانه خالقی است که آفرید هر یک نفسی از جان از احد و جفت و زوجه او هم را از جنس همان
نفس انسانی آفرید پس بعشیان یعنی بجماع شوهر خود آن زوجه آبستن و حامله بولد شد **و** بدعوة هر دو زوج و زوجه ولدی و نسلی صحیح و سلیم و سوی بانها عطا
کرد **پس** از این این زوجین شریکها قرار دادند مر خدا را در ان نسل و اولاد چه گاهی نسبت اولاد بسوی طبایع میکردند که طبیعة موجد انها میباشد چنانچه
قول طبیعیین است **و گاهی** اسناد اعطاء آن اولاد بنجوم میکردند چنانچه مذهب منجمین است **و گاهی** اسناد این ایجاد اولاد الی الاصنام والاوثان میکردند
چنانچه اعتقاد بت پرستان است **و گاهی** اسناد الی الدهر میکردند که دهر اینها را ایجاد کرده چنانچه دین دهریین است **پس** خالق در آخر آیه برد ایشان
فتعالى الله عما یشرکون فرموده و تنزه خود از جمیع انواع تشریک ایشان اظهار کرد **و** همین قول قفال واحد وجوه **سید مرتضی است و فخر**
رازی و نیشاپوری و غیرهم از اصحاب اختیار کرده اند **رازی** در اینجا فرموده **و** هذا جواب في غاية الصحة و نهاية المتانة والسداد **تاویل**
ثالث ما ذکره ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهاني فانه يحمل الآية على ان الكناية في جميعها غير متعلقة بآدم وحواء ويجعل الهاء في تغشيها والكناية
في دعوا الله ربهما و آتيهما صالحا راجعين الى من اشرك ولم يتعلق بآدم من الخطاب الا قوله تعالى خلقكم من نفس واحدة الى الخلق عامة وكذلك
قوله تعالى وجعل منها زوجها **ثم** خص منها بعضهم كما قال تعالى هو الذي يسيركم في البر والبحر حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة فخاطب

جواب اسئلة اهل عقائد عصمة انبیاء علی تکذیب آیات صریحه قرآن لازم میاید ترک آن جایز باشد

بیان وجوه

انه لکم فیما آتیهما

ايهاما حتى بالتنبيه ثم خص راكب البحر وكذلك هذه الاية اخبرت عن جملة امر البشر بانهم مخلوقون من نفس واحدة وزوجها منها وهما آدم و
حواء ثم اعاد الذكر الى الذي سئل الله تعالى ما سئل فلما اعطاه اياه ادعى له الشركاء في عطيته قال وجايز ان يكون عنى بقوله هو الذي خلقكم من
نفس واحدة المشركين خصوصا اذا كان كل بني آدم مخلوقا من نفس واحدة وزوجها فيكون المعنى في قوله تعالى خلقكم من نفس واحدة خلق
كل واحد منكم من نفس واحدة وهذا قد يجيء في القران وفي كلام العرب كما قال تعالى والذين يرمون المحصنات ثم لم ياتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانين جلدة والمعنى فاجلدوا كل واحد منهم ثمانين جلدة حاصل آنكه ابو مسلم اصفهاني در تاويل اين فرموده كه همه ضماير وكنايات اين آيه
غير راجع وغير متعلق بآدم وحوا اند يعنى از تغشيها وكنايه دعوا الله ربهما وآتاهما صالحا راجع بسوى من اشرك باشد و بآدم وحوا متعلق نيست اگر خطاب
خلقكم من نفس واحدة وبعد اين گفته كه خطاب خلقكم بسوى عامه خلق است وهمچنين است قول وجعل منها زوجها پس تخصيص داد
بعض ايشان را چنانچه خطاب سير را بعد تعميم در آيه يسيركم في البر والبحر تخصيص كرد راكبين بحر را همچنان در اين آيه گفتار رفتار كرد در تخليق
كافه خلق از نفس واحده و از زوجه او از آنكه آدم وحوا باشند پس اعاده كرد ذكر سوال سائلين را واعطاء مسئلة انها پس انها او عار كردند شركاء
را در عطيه تعالى و فرمود جايز است كه مراد از خلقكم من نفس واحدة مشركين عموما باشند چه هر يكى از كل بني آدم مخلوق از نفس واحده اند و اين در كلام عرب
وقرآن بسيار آمده چنانچه در آيه والذين يرمون المحصنات الخ آمده پس معنيش آنكه تازيانه بزنيد هر يكى از اين شهود دروغ هشتاد تازيانه را قول حاصل
ومحصول از كلام اصفهاني چنين ميباشد كه خلقكم كل بني آدم مخاطب اند و از نفس واحدة و از زوجها منها خاص آدم وحوا است كه از اين دو جان
همه مردم را آفريده پس از اين حكايت مع الشكاية از ابوين مشركين از ذريه آدم كرد كه ايشان معهد التشريك براى اله در اولاد خود قرار دادند و همين در درر
الغرر و در تنزيه و در مجمع و در الجنان و در منهج و در صافي در وجه تاويل اين نقل فرمودند تاويل رابع فخر رازى مع نيشابورى
و ديگر تبعه او گفتند مخصص آنكه ان المشركين كانوا يقولون ان آدم كان يعبد الاصنام ويرجع في طلب الخير ودفع الشر اليها فذكر تعالى قصة آدم عنهم
انهما قالا لئن آتيتنا صالحا لنكونن من الشاكرين اى لنا لك النعمة فلما آتيهما صالحا جعلا له شركاء فقول جعلا له شركاء ورد بمعنى الاستفهام على
سبيل الانكار والتبعيد والتقدير فلما آتيهما صالحا اجعلا له شركاء فيما آتيهما ثم قال فتعالى الله عما يشركون اى تعالى الله عن شرك هؤلاء المشركين
وينسبونه الى آدم ونظيره ان ينعم رجل رجلا بوجوه كثيرة من الانعام ثم يقال لذلك المنعم ان ذلك المنعم عليه يقصد ذمك وايصال الشر
اليك فيقول هذا المنعم ا يفعل هكذا اى لا يفعل هكذا لاني احسنت اليه حاصل آنكه جايز است كه اين نقل زعم مشركين باشد چه ايشان بزعم خود ميگفتند
كه آدم عابد اصنام وطلب خير وشر خود از انها ميكرد پس آدم وحوا اول طلب ولد صالح سوى گردند وبعد حصول تولد اولاد با انها آدم وحوا شركاء قرار دادند
مر خدا را در اعطاها پس لفظ جعلا بتقدير همزه استفهامية تنكيرية بر سبيل انكار وابعاد وارد شده پس بنا بر اين تقدير معنيش چنين خواهد شد چگونه
آدم وحوا مع علمها بتوحيد الله تعالى شركاء قرار ميدادند يعنى تشريك قرار نداوند پس خالق تنزه خود از تشريك مشركين و از آدم كرد ونظيرش
چنين است كه منعم حكيمى بوجوه كثيره شب و روز انعام واحسان ميكند بشخصى وبعد آن منعم شنيد كه منعم عليه تو ذم وايصال ضرر تو ميكند وآن منعم بطور استبعاد وانكار
ميگويد آيا او بمن قدح ميكند وچگونه بمن قدح ميكند ضرر ميرساند من محسن ومنعم او على الدوام الى حين ام يعنى چنين نميگويد ونميكند تاويل خامس مامون الرشيد از جناب
حضرت على بن موسى الرضا عليه السلام پرسيد فما معنى قول الله تعالى فلما آتيهما صالحا جعلا له شركاء فيما آتيهما فقال الرضا ان حواء ولدت
لآدم خمسمائة بطن ذكرا وانثى وان حواء وآدم عاهدا الله تعالى ودعواه وقالا لئن آتيتنا صالحا لنكونن من الشاكرين فلما آتاهما صالحا من النسل خلقا
سويا بريئا من الزمانة والعاهة كان ما آتاهما صنفين صنفا ذكرانا وصنفا اناثا فجعل الصنفان لله تعالى شركاء فيما آتاهما ولم يشكراه كشكر ابويهما له تعالى
فتعالى الله عما يشركون فقال المامون اشهد انك ابن رسول الله حقا پس امام رضا در جواب مامون فرمود از حوا نسل آدم پانصد شكم بوجود
آمد و در هر شكمى نر وماده ميزائيد وآدم وحوا عهد بستند و درخواست كرده بودند كه اگر بما نسلى سوى وصحيح وسليم برى از نقص وآفت وعاهت وزمانت وادى بهر
آئينه ما از شكر كنندگان تو باين نعمت خواهيم بود و خالق باتها دو صنف اولاد نر و ماده مرحمت فرمود پس اين هر دو صنف نسل شركاء اله قرار دادند در آنچه
باو صنف نر و ماده از اولاد داده و اين صنفين شكر اله چون شكر ابوين خود آدم وحوا نكردند پس خالق فرمود كه خدا برتر است از آنچه اين اصناف در وى
شرك آوردند پس مامون گفت كه من گواهى ميدهم كه بتحقيق تو پسر رسول خداى حقا شكى نيست در اين كه علم تنزيل وتاويل نزد شما است

عیون الرضا مرویست **تبصره** در بعض وجوه تاویل این آیه که کل در آدم و حوا وارد است **تاویل اول** ان نقول ان قلنا هذه القصة من اولها
الی آخرها فی حق آدم و حوا فلا اشکال فی شیء من الفاظها الا قوله فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما نقول التقدیر فلما آتاهما ولدا صالحا سویا
جعلا له شرکاء ای جعل اولادهما له شرکاء علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه وکذا فیما آتیهما ای فیما اتی اولادهما **و نظیره**
اینه واسئل القریة ای واسئل اهل القریة یعنی اگر این قصه من اولها الی آخرها در آدم و حوا هم باشد اشکال بهیچ وجه در هیچ لفظی از الفاظ این آیه نیست
مگر قوله تع جعلا له شرکاء فیما آتاهما **پس** تقدیرش آنکه هرگاه اعطا کرد اولاد صالح سوی کامل تام الخلقة داد شرکا اله در اولاد اینها قرار دادند **پس** اینجا
مضاف مقدر و مضاف الیه قایم مقام او گردیده و همچنین در فیما اتیهما فیما اتی اولادهما باشد چنانچه در واسئل القریة تقدیر واسئل اهل القریة
باشد **اشکال** اگر گفته شود که بنا بر این تاویل چه فایده در تثنیه جعلا له شرکاء است **جواب** ان ولده قسمان ذکر وانثی فقوله جعلا المراد منه
الذکر والانثی مرة عبر عنهما بلفظ التثنیة لکونهما صنفین ونوعین **و مرة** عبر عنهما بلفظ الجمع وهو فتعالی الله عما یشرکون یعنی ولد اینها دو
قسم مرد و زن بودند **پس** مراد از جعلا هما قطعا دو قسم اولاد مذکر و مونث اند **گاهی** تعبیر از اینها بلفظ تثنیه **و گاهی** تعبیر از اینها بیشرکون بصیغه جمع کرد
هیچ اشکالی عاید نمیشود **تاویل ثانی** سلمنا ان ضمیر جعلا و ضمیر آتاهما عاید بآدم و حوا اند **پس** جایز است که مقصود و موعود اینها در لئن اتیتنا صالحا این
بوده که آن اولاد عطا شده وقف باشد مخصوص برای خدمت بیت الله و طاعت خدا و خدمت حجاج و زوار این بیت الله و دعا بسمی مخصوص باشد **پس** او بین
ایشان گاه آن اولاد را مصروف باشغال خود چون چرانیدن مواشی و امثال آن مثلا میساختند و از اینها منتفع میشدند **پس** جعلا له شرکاء فیما اتاهما و
فتعالی الله عما یشرکون اخبار و اشعار از این حالت باشد **و تصریف** ایشان گاهی از خدمت و طاعت خدا بسوی خدمت خود شرک واقعی در ذات و صفات
و عبادات نیست ان کان ذلک منافیا بالطاعة الا ان حسنات الابرار سیئات المقربین بالنسبة انبیاء و خلفاء الله معصوب میشود بکمال
علمهم و علو مراتبهم **در حدیث قدسی** است قال تع انا اغنی الاغنیاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه غیری ترکته و شرکه یعنی من
غنی بی نیازم از شرک هر کرد عملی شریک سازد غیر مرا ترک او و ترک شرک او میکنم **و رازی** فرموده و علی هذا الوجه الاشکال زائل **تاویل ثالث**
بلخی از جماعتی مفسرین **و ایضا** طبری **و** رازی و غیرهم نقل کرده اند قالوا لو صح الخبر ان هذا الشرک قد صدر من آدم و حوا فقلنا لم یکن فی ذلک
الا اشراکا فی التسمیة ولیس ذلک بکفر ولا معصیة **و رواه العیاشی** فی تفسیره ایضا کان شرکهما شرک طاعة ولم یکن شرک عبادة
یعنی اگر صحیح و ثابت شود مضمون مرویه خبر ابن عباس که همچنین شرک از آدم و حوا بوقوع آمده **پس** ما میگوییم که در آن شرک ذات و صفات اله ابدا
نیست مگر آن اشراک در تسمیه است **و** آن کفر و معصیة نیست **و در تفسیر خود عیاشی** روایة کرده که شریک آدم و حوا در تسمیه اولاد خود بعبد
الحارث شرک طاعة بود و شرک ذات و صفات و عبادات نبود **و شیخنا در مجمع** در باب تسمیه بعبد الحارث فرموده **هذا** الوجه تا باه العقول
وتنکره الفحول فان البراهین الساطعة التی لا یعترضها الاحتمال **و** لا یتطرق الیها المجاز والاتساع قد دلت علی عصمة الانبیاء فلا یجوز
الشرک والکفر والمعاصی وطاعة الشیطان **قوله نعلم** تاویل الایة لعلمنا علی الجملة ان لها وجها صحیحا یطابق دلالة العقل فکیف وقد
ذکرنا الوجوه الصحیحة الواضحة فی ذلک علی ان الروایة الواردة فی ذلک قد طعن العلماء فی سندها بما هو مذکور فی مواضعه والحاج
الی اثباته فان الایة تقتضی انهم اشرکوا الاصنام الذی یخلق ولا تخلق لقوله تع ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون **و فی خبرهم**
انهما اشرکا ابلیس للعین فیما ولد لهما بان سموه عبد الحارث ولیس فی ظاهر الایة لابلیس ذکر **و حکی** البلخی عن جماعة من العلماء انهم
قالوا لو صح الخبر فلم یکن فی ذلک الا اشراکا فی التسمیة ولیس ذلک بکفر ولا معصیة **و** همین مضمون شریف المرتضی در کتاب **درر الغرر**
و در تنزیه الانبیاء **و شیخ** الطایفه در تفسیر تبیان **و شیخ** الشارح در تفسیر روض الجنان از امامیه و غیر از علمای عامه چون محمد بن جریر الطبری **و قاضی** ابوبکر
و امام فخر الدین رازی و تبعه او همین مضمون فرموده اند **تنبیه** علی ای تقدیر این دلالة دارد که اسمی باضافه عبد الی الله خاص لازم و باضافه
عبد الی غیر الله حرام و غیر جایز است **و در اخبار** صحاح و حسان بطرق خاصه و عامه وارد است که با اولاد خود بعبد الله **و** بعبد الرحمن **و** عبد الرحیم **و**
عبد الحمید و غیرها نامیده و بغیر اضافه بمحمد **و** علی **و** فاطمه **و** حسن **و** حسین **و** ائمه دیگر **و** انبیاء سلف چون یحیی **و** موسی **و** یعقوب **و** ایوب **و** یوسف **و** ابراهیم
و عیسی **و** مریم نامیده و این مستحب مؤکد و مندوب مستحسن میباشد **اشکال** پس بنا بر این تسمیه اولاد بعبد المسیح **و** غلام نبی **و** غلام رسول **و** غلام محمد

وغلام علی وغلام حسنین حرام غیر جایز میباشد زیرا که درین تشریک الاسمیه عبدیت الی غیره تعالی عموماً میباشد **جواب** البته حرام ولا یجوز اضافة عبد الی
غیر الله وقتی هست که آن مولود را اعتقاداً مخلوق مملوک غیر الله دانسته نامیده باشد **و اگر** رقیق زاده کسی و بنهج شرع زرخریده غلام و کنیز کسی باشد
مضاف باسم آقای خود شود چون زید مولی رسول الله و قنبر غلام علی و واثله غلام محمد و فضه کنیز فاطمه و امثالهم در عصر نبوی و ائمه اطهار مشهور و در
کتب رجال اسمای اشان مسطور است جایز است **اما** تسمیه احرار بغلام محمد و عبد الرسول و غلام علی و غلام حسن و غلام حسین و غلام نبی و غلام احمد
دو اسم را باهم مرکب و مرتب بغیر اضافة عبدیت بسوئی مضاف الیه چون حضرموت و بعلبک جمله واحده گردانیده اسم علم بر کسی بگردانند بظاهر عیب ندارد
وعوام شیعه در جواب تسمیه عمر و بعبد العلی و بغلام حسنین و غیرها میگویند تا در دنیا و در قبر و آخرة ملائکه و نکیرین و مردم مشتبه نشوند که این غلام عمر از رسول
است **بلی** طایفه از اهل حدیث محمد شاه این عصر را حرام دانسته دیدم که اسم عبد النبی و عبد الرسول و غلام علی تبدیل کردند **و تمحض فاضلی**
غلام نبی نام در علوم مقدمات کامل و بالجمله از حنفیت رجوع بسوئی اهل حدیث کرده که معروف بوهابی الحال اند نزد احقر تشریف آورد و از اسم و رسم خود
فرمود که سابق باسم غلام نبی **و** الحال عبد الغنی موسوم میباشم **و مناظره** تا یک ساعت زیاده از شب بوقوع آمد بحمد الله بحضور جمعی از طلاب و نابیه
خود مذهب امامیه را علی الاعلان دفعة قبول کرد **و** ابتداء سوالش همین بود که از **کتاب معارف الملة** شما دیدم که دیدار اله را منکرید و معتقد آنرا
فاسد الاسلام میدانید و مثل شما چگونه خلاف کتاب الله چون وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة **و** سنت رسول الله چون سترون ربکم کما ترون
هذا القمر رفتار و گفتار کرده اید از تحقیق شما خیلی بعید است **در جوابش** گفتم که اول و اصل این مسئله متنازع فیها خود اله است **پس** اول آنرا مقرر کنیم
بگو که خدا کیست و چیست **گفت** هو المعبود بالحق **احقر** گفتم ازین ثابت شد که جاهلی از علم کلام و معقول چه سوال از ما و من هو متضمن طلب
حقیقة و ماهیة ذاتیست **و** تو جواب از صفة دادی **بعد** تاملی فرمود پس خود شما تعریف اله کنید **احقر** گفتم هو ذات کاملة واجبة الوجود لذاتها
قائمة بنفسها بلا علة ولا سبب مجردة عن الجسمانیة و لوازمها جامعة لجمیع صفات الکمالیة و الجمالیة و الجلالیة فلاجل ذلک تستحق الالهیة
والعبادة لا غیرها **پس** بشنیدن این تصدیق و تسلیم کرد این تعریف را و گفت از اجل و اجمع تعریفات اله است بجائی ندیده و نشنیده ام **پس**
هرگاه تسلیم بلا اعتراض و لا رد کردی این را **پس** چگونه مجرد محض مرئی و محسوس و محدود و مشهود شدن ممکن باشد بطلان لازم ملزوم هم واجب
و ضروری البطلان است **پس** ازین جواب آیه و حدیث مسطوره را بالتفصیل جواب دادم از شبهات و اعتراض او پس ازان دفعة بحضور جمعی از طلاب
ملتی خود رجوع الی مذهب اهل البیت کرده تا آخر بر اعتقاد صحیح امامی نزد **سردار ایوب خان** کابلی که برای تعلیم اعزه افغانی موظف بود والیوم
مرحوم و مغفور در **بلدة** راولپنڈی گردید اعلی الله مقامه مع اهل بیت النبی صلعم **بحث ثالث عشر** ایشرکون ما لا یخلق شیئا و هم یخلقون
این جمله مستانفه استفهامیه بطور تعنیف و توبیخ و تقریع مشرکین عموماً و خصوصاً بمشرکین قریش وارد شده خواه لفظ ما مصدریه خواه موصوله باشد **و** بقرائة
تشرکون بتا بخطاب **و** بقرائة مشهورة بالیاء میباشد **پس** معنیش آنکه آیا شریک می سازند یعنی چگونه و چرا شریک می آرند و میسازند چیزی را که نیافریده و ابدا
هیچ چیزی را و حال آنکه خود آن شرکاء مخلوق خالق اند و هیچ مخلوق شریک خالق ازلی و ابدی ابدا شده نمیتوانند بدو جهت **یکی** آنکه خالق باید قدیم ازلی
و ابدی و واجب بذاته غیر محدث و غیر مخلوق علی الدوام بنفسه و بذاته باید باشد **دوم** آنکه اگر شریک خالق کسی بشود پس میباید که آن شریک هم قدیم
ازلی بالسویه موجد و خالق اشیاء بذاته باشد **و** آن شرکائیکه قرار باله و واجب قرار داده ابدا هیچ چیزی را نیافریده و نمیتوانند که مانند خالق واجب از
محض نابودی چیزی را بیافرینند از صغیر و کبیر **و** در مرجع ضمیر هم دو وجه اند **احدهما** بسوئی شرکاء قرار داده اینها است **پس** بنابران معنیش چنین میشود و حال
آنکه آن شرکاء مقرره اینها خود مخلوق حادث اند **و** بر مخلوق حادث ابدا صفت خالق اطلاق نمیشود **پس** چگونه مخلوق خالق را شریک خالق واجب
قرار میدهید **و** ما بین خالق و مخلوق این فرق بین و جزماً ثابت میباشد که مخلوق شرکاء اصلا قدرة بر ایجاد شئی حی و ذی روح ندارند **ثانیهما** ضمیر
و هم راجع بسوئی عابدین ایشان است **پس** بنابران معنیش چنین میشود و هم یعنی عبدتهم یختلقون بان اصنامهم شرکاء الخالق لانهم اعجز
من عبدتهم علی تخلیق شئ و جلب نفع و دفع ضرر عن انفسهم یعنی و حال آنکه عابدین اصنام در تسمیه اینها بالهه شرکاء اله مخترع و مختلق اند چه الهه اینها از
عبده عاجز تر اند بر تخلیق و ایجاد چیزی و عاجز تر اند در جلب نفعی و دفع ضرری از خود و از نفسهای عابدین **پس** علی التقدیرین چگونه شئی مخلوق
محدث مع جمادیتهم مستحق عبادة خالق میشود **تنبیه** نزد مجره این آیه دلالة دارد که در عالم احدی موجد و خالق فعلی و عملی نیست پس جمیع افعال عباد

مناظره با فاضل وهابی عبدالغنی نام و شیعه شدن او بعد مناظره علی الاعلان در دفعه ۱۳۰۲

راهم خالق واحد

راہم خالق واحد بذاتہ موجد میباشد **جواب** اینکہ تبارک اللہ احسن الخالقین دلیل سمعی قطعی ہست کہ غیر خالق واجب الخالقین آخر در عالم اند اما غیر واحد
واجب الوجود تم مخترع و موجد و احیاء جماد از محض عدم بلا مادہ و لا مدۃ و بلا مثال سبق دیگرے نیست **پس** حمل این احسن الخالقین برائے ازالہ و ارتفاع
تناقض واجب شد بر فاعلین افعال و اعمال خود **و** آن فاعلین و عاملین اعمال عبید اند **و** حسن **و** شہوۃ صنایع بندگان چون سفن دخانی و غیر
دخانی **و** ریل گاری دخانی **و** تلغراف برائے اخبار و اعلام یکدیگر **و** انواع گوناگون ابنیہ و اماکن **و** اقسام و اجناس اقمشہ و البسہ و اوانی و غیرہا از مصنوعات
و مفعولات عبید موجود و مشہود ہر ذی بصیرتی و بصارتی اند **و** عیان را حاجت بیان نیست **پس** معہذہ المشہودات و المحسوسات و الملموسات انکارش سفسطہ
ضروری البطلان ہست **اشکال** چگونہ لفظ یخلق را بافراد و توحید در اول آیہ آورد **و** بعد آن یخلقون را بصیغہ جمع در محل واحد ایراد کرد و اجتماع آن چگونہ
جایز باشد **جواب** باعتبار لفظ ما یخلق آورد چہ کلمہ ما بحسب ظاہر لفظ مفرد ہست **اما** باعتبار معنی کہ بر واحد و تثنیہ و جمع اطلاق میشود **پس** در ابتداء
ایشرکون ما لا یخلق باعتبار ظاہر لفظ ما آورد **و** یخلقون بصیغہ جمع باعتبار تضمن با معنے جمع ایراد کردہ اشکال باطل شد **اشکال** لفظ ما استعمال در غیر ذوی
العقول میباشد چنانچہ کلمہ من بخلاف ما در ذوی العقول خاص میباشد **پس** بنا بر این مراد از لفظ ما اصنام جمادی و انہا معدود در غیر ذوی العقول میشوند
پس چگونہ اصنام را در وہم یخلقون جمع ذکور ذکر فرمودہ **جواب** بدانکہ در اصنام ہر دو وصف ذکور و اناث جایز اند **اما** صفۃ اصنام بانانیث چون ہم ملن
کثیرا باعتبار ظاہر کہ غیر ذوی العقول اند **و اما** باعتبار معنی کہ اصنام و اوثان جمادی کہ نزد معتقدین انہا ذوی الافہام و العقول و تمیز اند لہذا بدو لفظ
جمع وہم یخلقون **و** اضلوا کثیرا **و** کقولہ تعالی و الشمس و القمر رایتہم لی ساجدین **و** کل فی فلک یسبحون وارد و استعمال شدہ اشکال باطل محض ہست
بحث رابع عشر و لا یستطیعون لہم نصرا و لا انفسہم ینصرون یعنی اصنام انہا کہ مخلوق محض میباشند توانائی و حیوۃ و علم و قدرۃ اصلا
ندارند لہذا آن اصنام جمادیہ ابدا استطاعۃ ندارند بر قضاء حاجت و بر اعانۃ و یاری عابدین خود و نہ قدرت و توانائی دارند بر جلب نفع و دفع ضرر و گرفتاری
نفسہای خود چہ از لوازم الہیت ہست کہ او بینا و توانا برای شنوائی و ایصال خیر و دفع ضرر اعداء از نفس خود و از نفس عبدہ خود در ہر آن و حال باشد و این
اصنام لا حیوۃ و لا احساس و لا قدرت فی الاصالۃ بالضرورۃ بالفعل و القوۃ اند پس عبادۃ بانہا و سوال و طلب خیر و دفع مضرۃ اغیار و علل و امراض و اعسار
از انہا مع معاینہ این احوال چگونہ جایز باشد **و** تا اینجا انکار احتجاج و تنفیر از تشریک اصنام بود **بحث خامس عشر** و ان تدعوہم الی الہدی لا یتبعوکم
آیا در این عدول بخطاب تدعوہم بطور التفات بجانب مشرکین عبدہ اصنام ہست **یا** بسوی مومنین ہست در ان دو وجہ محتمل اند **پس** بر ہر دو تقدیر واگر شما بخواہید
اصنام را ای عبدہ انہا **یا** ای مومنین اگر شما بخواہید اصنام و عبدہ انہا را بسوی رشد و ہدایۃ بترک ضلالۃ و جہالۃ پیروی و اجابۃ شما نمیکنند چہ اصنام جماد
لا حیوۃ **و** تبعہ انہا مرسوخ الکفر و الجہالۃ و الضلالۃ اند لہذا اجابۃ و اتباع دعوۃ شما نمیکنند و این حالتی مشہود العیون ہر ذی علین و عیان را حاجۃ اثبات
و بیان نیست **بحث سادس عشر** بدانکہ صمت بمعنی سکوت و خاموشی از کلام و گفتار از صمت یصمت صمتا از باب قتل و صموتا و صماتا فہو صامت
و اصمتہ بمعنی اسکات غیر **و** شیء مصمت بمعنی شیء لا جوف باشد **و** بکم از بکم یبکم بکما بمعنے گنگ و لال کہ کلام میباشد **پس** و صم بکم عمی الخ
صم بمعنے کر **و** بکم بمعنے لال **و** عمی بمعنے نابینا باشد **بحث سابع عشر** سواء علیکم ادعوتموہم ام انتم صامتون مساوی و برابر ہست بر شما خواہ بخواہید
و بطلبید ایشان را بسوی دین و ہدایت و رشد خواہ نخواہید ساکت و خاموش باشید از خواستن الی الحق انہا بیک حال و یک صورۃ میباشند ہیچ فایدہ نمی بخشد
در خواستن و طلب شما **اما** اصنام بجمادیۃ و لا حیوۃ نمیشنوند **و اما** تبعہ عبدہ انہا بجہۃ رسوخ کفر چون کور و کر و لال اند **و** مثل این آیہ ان الذین کفروا سواء علیہم ءانذرتہم
ام لم تنذرہم لا یؤمنون یعنی خواہ بترسانید انہا را خواہ نترسانید انہا اصلا ایمان بخدا نمی آرند و تصدیق باو نمیکنند **سعودی** در اینجا گفتہ گروہی
اینخطاب ان تدعوہم بسوی مومنین در طلب کفار بسوی ایمان و اسلام بسباق و سیاق نظم مطابق و موافق نیست چہ بنا بر آن لازم بود کہ بگوید سواء
علیہم مکان علیکم کما قال فی آیۃ سواء علیہم ءانذرتہم ام لم تنذرہم لان استواء الدعاء و عدمہ انما ہو بالنسبۃ الی المشرکین لا بالنسبۃ الی
الداعین فانہم فایزون بفضل الدعوۃ **اشکال** عطف جملہ اسمیہ بر فعلیہ جایز نیست **و** اینجا جملہ ام انتم صامتون جملہ اسمیہ عطف بر جملہ فعلیہ ادعوتموہم
چگونہ جایز میباشد بخلاف قاعدہ مقررہ نحاۃ ہست **جواب** سعودی و غیرہ گفتہ کہ این جملہ اسمیہ بمعنے جملہ فعلیہ ہست لہذا عطف بر فعلیہ شدہ **پس** باعتبار
معنی ادعوتموہم ام صمتم میباشد کما قد قال الکشاف اشکال مدار رحمہ اللہ اعلم **قولہ تعالی ان الذین تدعون من دون اللہ**

جواب اشکال ام انتم صامتون جملہ اسمیہ چگونہ عطف بر جملہ فعلیہ بخلاف قاعدہ جایز باشد

عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَادْعُوْهُمْ فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَّمْشُوْنَ بِهَا
اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَّبْطِشُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُّبْصِرُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ يَّسْمَعُوْنَ بِهَا قُلِ
ادْعُوْا شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيْدُوْنِ فَلَا تُنْظِرُوْنِ ۝

ترجمه اینده آیه یعنی ای مشرکین بدرستی وتحقیق انانی راکه بالهیت ومعبودیت میخوانند وعبادة بانها میکنند سوای خدای بحق بندگانی اند اشباه و امثال شما پس بخواهید وبخوانید شما ایشان را پس باید که اجابة نمایند انها مرشما را اگر شما راست گویانید آیا آن اصنام را پاهای هست که در مهمات رفتار میکنند بان پاها چون شما آیا مر ایشان را دستهای هست که فرا میگیرند وگیرودار میکنند بان دستها چون شما آیا مر ایشان را چشمهای هست که معاینه مرئیات میکنند بان چون شما آیا مر ایشان را گوشهای هست که بشنوند مسموعات را بان پس بگو تو یا محمد مر انها را که بخوانید وبخواهید انبازان خود را که برای الهیت وعبادة انها را قرار داده اید پس زبان بکوشید هر قدر که بتوانید پس مرا مهلت مدهید وآنچه بخواهید با من معامله نمائید **و در تفسیرش چند بحث اند بحث**

اوّل ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم این خطاب هم بمشرکین است یعنی بدرستی وتحقیق انانی را که شما میخواهید ومیخوانید باسم الهیت یعنی اصنامی را که بالهیت میخوانید وعبادت بانها میکنید از غیر خدا انها بندگانی اند امثال شما واشباه شما ومعبود میباید که خلاف جنس شما واجب غنی بذاته باشد وآن اصنام از جنس شما اند **نزد حسن** یعنی مخلوق اند امثالکم **نزد** کلبی مملوکون امثالکم **نزد** دیگران اشباهکم فی التفنید وهمین قول اخفش است **تنبیه** این آیه درواقع در بیان اجمال لا یستطیعون نصرا ولا انفسهم یعنی این اصنام معبودان اصلا قدرة وحیوة وملکة ندارند برای فعل خیر ودفع ضرر از نفس خود واز شما عابدین چه آن مدعوین هم مخلوق محتاج بغیر اند مثل شما ومعبود حی عالم وقادر غنی بذاته از کل ماسوا باید باشد **اشکال** هرگاه اصنام جمادی از احجار واشجار منحوته بدست شما تیار شده بلا روح ولا احساس وادراک ولا حرکة باشد پس بر انها اطلاق عباد امثالکم واقع شده چه عبد اطلاق نمیشود مگر بر آنکه اجسام مع الارواح از ذوی العقول باشد وبر اشباه وجماد جمادی اطلاق صحیح نیست **جواب اوّل** بدانکه بحسب موضوع لغوی عباد ماخوذ از عبد یعبد عبدا وعبادة بمعنی ذلة وخضوع العبد نامیده ند بجهة ذلة وتعبید تذلیل است **و** از اینجا طریق معبد بمعنی موطوء ومسلوک بالوطی والمشی میباشد **و** در این آیه وتلک نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل بمعنی ذللتهم واستخدمتهم ضرفا من الخدمه بهمین معنی وارد است **تنبیه** پس بحسب موضوع ثابت شد که بر اصنام اطلاق عباد امثالکم باعتبار وجه معنی ذلة وتذلیل درواقع کرده چه اصل احجار واشجار از اشیاء ممکنه متذلله تراشیده اصنام تیار ساختند انها بالذات ذلیل وخوار اند **اشکال** من حیث الموضوع باطل شد **جواب ثانی** نزد مقاتل این آیه در رد عبده ملائکه وجن وارد شده **و** جمعی از مشرکین والملائکة بنات الله میگفتند والخطاب مع قوم کانوا یعبدون الملائکة فقال انه عباد امثالکم نقله البغوی **فی المعالم** وصاحب اللباب یعنی این رد عبده ملائکه وجن است که انها را اختراع از خدا قرار داده وعبادة انها میکردند پس مراد از عباد امثالکم ملائکه وجن اند وانها اله معبود نیستند زیرا که انها اشباه شما بندگان مملوک ومخلوق من الله اند **جواب ثالث** نزد مشرکین اصنام جمادی نافع وضار ومدبر عاقل وفهیم بودند وبعبده خود نفع ونخالفین خود را ضرر میرسانیدند پس عباد امثالکم بحسب مزعوم انها بطور الزام ایراد کرده لهذا متصل بان فرمود فادعوهم فلیستجیبوا لکم فرمود **و** بطور فادعوهم فلیستجیبوا لکم **و** قال ان الذین فرمود والتی لغیر فرمود **جواب رابع** زمخشری وغیره گفت ان هذا اللغو ورد فی معرض الاستهزاء بهم ای قصارى امرهم ان یکونوا احیاء عقلاء فان ثبت ذلک فهو امثالکم ولا فضل لهم علیکم فلم جعلتم انفسکم عبیدا وجعلتموها الهة وارباب یعنی این عباد امثالکم لغو در معرض استهزاء بانها ایراد والزام کرده یعنی قصه دست امر ایشان از اینکه انها احیاء عقلاء وعلماء باحوال باشند بلی جاد مطلق اشباه شما اند فضلی وشرفی ورتبه بر شما اصلا ندارند مع هذا اجر اشما خود را بندگان عبید انها واصنام را اله معبود قرار داده اید **و** اگر معبود شما قادر بر نفع وضرر اند پس بطلبید شما از ایشان نفعی یا دفع ضرری وان را تا دیده شود **جواب خامس** چونکه احجار واشجار منحوته وتراشیده اشکال وصور انها را بایدی خود چون اجساد واشکال وصور امثال خود ساختید لا حیوة ولا قدرة اند پس بظاهر امثال شما

انداز انها

جواب اشکال که اصنام جماد محض اند بر ایشان اطلاق عباد امثالکم واقع شده

اندازاینها مطلبی بطلبید آیا کرده میتوانند یا نه **بحث ثانی** فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین یعنی پس ای مشرکین هرگاه اصنام جمادی جسمانی وصور واشکال وامثال واشباه شما اند **پس** بخوانید وبطلبید مراد ومطلبی را ازانها تا اجابت کنند وبرآرند آن حاجت شما را اگر شما در الهیت انها ودر ایصال نفع ورفع ضرر بانها مدعی صادقید **و** لام لیستجیبوا لام امر برای تاکید طلب واجابت مدعو مدعی میباشد وغرض باین تعجیز مدعیان است **و** حاصل اینکه اجابت وقضاء حاجت از اصنام جمادی ابدا ممکن الحصول قطعا نیست **پس** دراین اظهار علی الاعلان برای هر عاقل خبیر وبصیر والزام اتم تعجیز مدعیان الهیت میباشد که بالعکس که حیوة وعلم وقدرة اصلا نباشد پس او چگونه اهل وقابل الهیت بگردد چه عدم صدور فعل ونطق صحیح علی ازانها اقوی برهانی واقطع حجتی بر بطلان دعاوی مدعیان گ بالنسبت الهیت اصنام میباشد چنانچه کسانیکه عصمة وطهارة دیگر بجز پنجتن ازازواج واقارب واصحاب ادعا میکنند وسوانح اعمار انها از رفتار وکردار وگفتار بعمل اجناس معاصی وسوء اوصاف وسیر انها تا موت انها بخلاف عصمة انها صادر وثابت وواضح ولایح باتفاق اهل عالم وآدم باشد چون بوقوع آمدن جنگ جمل **و** جنگ صفین **و** جنگ نهروان وغیرها خلاف عصمة وطهارة انها اقطع واقوی برهانی وشاهدی ودلیل قطعی حسی است بر بطلان دعوا مدعیان العصمة این اشخاص **پس** بلکه اصنام احجاری که حیوة ونطق وحس وحرکة بذاتهم فی الحقیقة معدوم مشهود العیون باشد انها چگونه اله معبود میشوند **بحث ثالث** رجل بکسر را بمعنی پای انسان رفتار میکند **د مصباح** گفته که رجل بکسر اول برای انسان عضوی هست از فخذ تا قدم **و** بوجود رجل دوم مشی میکند **و** جمعش ارجل آمده وجمعی دیگر ندارد چنانچه ید واحد ایدی بمعنی دست از سر انگشتان تا شانه اطلاق میشود **و** یطلق الرجل علی الراجل وهو خلاف الفارس فجمع الراجل رجل مثل صاحب وصحب **مآ ابطش** بطش بطشا فهو باطش بمعنی حمله وگرفتن سخت نمودن باشد **مآ قرایة** ابوجعفر وحده در اینجا **و** در قصص **و** در دخان بضمه طاء **و** در **دباقی** قراء بکسر طاء میباشد **و** بکسر افصح است **بحث رابع** الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم اذان یسمعون بها این دیگر نوع برهان احساسی بر ابطال دعاوی الهیت اصنام جمادی والزام وافحام مدعیان است یا بمعنی آن اصنامیکه شما الهیت انها قرار داده اید آیا مر ایشان را پای هست که بآن مشی وقیام وقعود وحرکة از یک جا بجای دیگر بنفسهم کرده میتوانند ومیکنند **آیا** مر ایشان را دستی هست که بوجود آن گیر وداد چیزی مع حمله برکسی کرده میتوانند **آیا** مر ایشان را چشمی هست که بآن مرئیات ومبصرات را دیده میتوانند **آیا** مر ایشان را گوش شنوائی هست که بوجود آن مسموعات ومسئولات شنیده میتوانند یعنی **و** بیان الزام عبده اصنام باین وجه است که خدا باید که زنده حی وقیوم باشد از آثار حیوة احساس وادراک شنود و گیر وداد ونقل وتحویل اشیا میباشد پس شما اصنامی را که ذوالاجساد بایدی خود از احجار وخشب اشجار تراشیده اعضاء وجوارح در انها قرار داده اید آیا آن جوارح ادراک واحساس محسوسات ومدرکات واخذ واعطاء وشنود ومشی وقیام وقعود کرده میتوانند یا نمیتوانند **واگر** این حرکات که از آثار ولوازم ذوی الحیوة است این اصنام وارند پس بحضور من ازانها ازین امور بخواهید وبطلبید تا دیده شوند افعال انها **واگر** ظهور این آثار وافعال ازانها بوقوع وبظهور ابدا آمده نمیتوانند زیراکه لاحیوة جماد مطلق اند **پس** چگونه با الهیت آن اصنام جمادی را گرفتید وچرا ذوالاجساد والجوارح والاعضاء انها را ساختید **اشکال** نزد مجسمه ومشبهه وبعض اهل ظاهر بحسب این آیه از لوازم الهیت وجود جسم این اعضاء وجوارح استدلال میکنند چه او سبحانه ابطال حجیة اصحاب اصنام کرده بعدم این جوارح پس واجب شد قول باثبات وجود جسم وجمیع اعضاء وجوارح در خالق تعالی **جواب** بدانکه بعض اعلام جواب بدو وجه داده **الاول**

ان المقصود من هذه الایة بیان الانسان اعلی وافضل واکمل حالا من الصنم لان الانسان له رجل ماشیة **و** ید باطشة **و** عین باصرة **و**

اذن سامعة **و** الصنم جعلتم له البدن بلا حیوة **و** رجله غیر ماشیة **و** یده غیر باطشة **و** عینه غیر مبصرة **و** اذنه غیر سامعة **و** اذا کان

کذلک کان الانسان اکمل وافضل حالا من الصنم فاشتغال الاحیاء العقلاء الکملاء بعبادة الجماد الاخس الادون لا ینفع ولا یضر لنفسه

ولا لغیره ولا یستطیع علی ان یسمع ویبصر جهل بحت خلاف العقل والعلم یعنی حاصل مقصود از آیه اینست که انسان حی اشرف واعلی کافة مخلوقات وافضل واکمل الاحوال از صنم جماد لاحیوة است چه انسان پایهائی ماشیه دارد وبآن آمد ورفت از ملکی بملکی واز جائی بجائی دیگر میکند **و** دستهائی دارد که بآن کار وبار واخذ وداد ودفع اشیاء میکند **و** چشمها دارد وبآن مرئیات ومدرکات ومبصرات نیک وبد را می بیند **و** دو گوش دارد که بآن مسموعات ومسئولات می شنود **و** صنم جمادی را این جوارح اگرچه ساختید ولی بکار ولا عمل مطلق اند زیراکه اصل جسد او لاحیوة ولاروح بالضرورة جماد محض بیکار مطلق فی الاصالة است **و** هرگاه صنم بچنین حالة باشد **پس** هر انسان ذی الحیوة والاحساس والعقل والعلم بالضرورة هست **و** بالعکس که بچنین اوصاف کامله

متصف باشد او اکمل و افضل از جماد نیست و لا حیوة و لا ادراک میباشد **و** انسان متصف باین کمالات چگونه بعبادة جماد اخس ادنی مصروف و مشغول شود **و**
آنرا معبود نافع و ضار و سمیع و بصیر و قدیر و علیم بخلاف واقع قرار بدهد **پس** این کمال جهل و خلاف عقل و علم بدیهی و ضروری و اجب البطلان است **پس**
قول مجسمه ضروری البطلان است **الثانی** ان المقصود من ذکر هذا الکلام تقریر الحجة التی ذکرها قبل هذه الآیة و هی قوله لا یستطیعون لهم نصرا و لا
لا نفسهم ینصرون یعنی کیف تجوز عبادة من لا حیوة له و لا یعلم و لا یسمع و لا یبصر و لا یقدر علی ایصال النفس بالنفع و الدفع عنها و عن غیرها
و الاصنام هذه احوالهم من عدم المشی و البطش و التبصر و التسمع دائما فامتنع کونها الهة للعقلاء الاحیاء **و اما** الله العالم و خالقه وجب
ان یکون منزها متعالیا عن الجسمانیة و الجوارح و الاعضاء و موصوفا بکمال الحیوة و العلم و القدرة علی النفع و الضرر فظهر هذا الفرق
بطل مزعوم المجسمة بالاصالة یعنی مقصود از ذکر این کلام تقریر حجة سابقه هست که او تعالی فرموده بود که اصنام توانائی ندارند برای یاری جانهای خود و نه برای
یاری دیگران زیراکه در واقع حیوة ندارند **پس** چگونه جایز باشد احیاء عقلا را عبادت کنند بجمادات لا حیوة و لا علم و لا سمع و لا بصر و لا قدرة را که ابدا بایصال
نفع و دفع مضرة از خود و از یکدیگران کرده نمیتوانند **و اصنام** متصف علی الدوام بسلب حیوة و عدم ادراک و فقد احساس بواسطه اعضاء و حواس
میباشند **پس** بعدم این احوال ممتنع میباشد بودن و کردانیدن انها الهه برای احیاء عقلاء **و اما الله عالم** و خالق آن واجب است که او منزه و
متعالی از جسمانیت و از لوازم آن از جوارح و اعضاء و جهة و مکان و موصوف بکمال زندگی و علم و قدرة بر ایصال نفع و ضرر میباشد **پس** بظهور این
فرق مبین حاصل و مزعوم مجسمه بالاصالة باطل گردید **جواب ثالث** این الزام بعبده اصنام باینوجه است که خود شما احجار و خشب اشجار را تراشیده
باشباه خود و ابدان و اعضاء پائی و دست و چشم و گوش انها قرار دادید **آیا** ابدان و این اعضاء انها حیوة دارند و باشغال و اعمال لازمه خود مشغول و مصروف
شوند و کار کرده میتوانند **یا** نمیتوانند اگر حیوة و کار و بار خود هیچ ابدا کرده نمیتوانند **پس** چرا انها را ابدان مع الجوارح بدون حیوة ساختید و ماهیت
جماد بلا احساس و لا ادراک و لا عمل را قرار دادید هیچ عاقلی کار لهو و لغو و لعب و بان عبادة نمیکند **و اگر** حیوة و عمل و شغل ابدان و اعضاء انها دارند
پس بجوائید و بجوا امید از ان اصنام افعالی و اعمالی را و اجابة مسئله و درخواست خود طلبید از انها آنوقت دیده شود **پس** بهر تقدیر مزعوم مجسمه باطل است
اشکال آیا در کتاب خود وصف خود بسمیع و بصیر و ید الله فوق ایدیهم و کل شیء هالک الا وجهه نکرده این بحکم است که او تعالی سمعی و بصری و یدی و
وجهی دارد و هرگاه خدا باین اعضاء متصف باشد و بنفس خود مدح بان بکند **پس** چه مانع است ما را از تجویز اعضاء برتر **جواب** بدانکه او سبحانه
واجب لذاته مجرد از جسم و جوارح جسمانی و لوازم آن از تحدید و جهت و مکانی میباشد **و** جسم و اعضاء و لوازم آن از علامات و لوازم اشیاء امکانیه و حدوث
و تغیر و انفعال است **و** او سبحانه منزه و متعالی از سمات و صفات امکانی و حدوثی هستند **و** این ببراهین قاطعه مبرهن ثابت گردیده احدی از عقلاء
و حکماء علماء اسلام منکر از این تنزه باری هرگز نیست **تنبیه** هرگاه تنزه او از جسم و اعضاء قطعا ثابت باشد **پس** حمل و تاویل آیات واجب شد بحیث
مطابق معقول و صحیح منقول باشد تا التعارض زایل گردد **پس** مفسرین و متکلمین همه تاویل این الفاظ کرده اند هنها **سمیع و بصیر** یعنی علیم
بمسموعات و مبصرات و مرئیات میباشد **و اما** ید ماول بقدرة مطلقه میباشد **و اما** وجه او ماول بذات است از علم کلام و از تفاسیر جمهور با تفصیل
دریافت خواهد شد **و** اشکال باطل است **حنابله** میگویند که خدا تعالی گوش و دست و پائی و چشم دارد با کیفیت و حقیقة آن مجهول غیر معلوم باطل است
ثم الله اعلم **بحث خامس** بدانکه الکاد کیدا کوشش یعنی خدع و مکر و فریب و حیله و تزویر میباشد **در مصباح** گفته کاد کیدا من باب باع خدعه
و مکر به و الاسم المکیدة **در صحاح** گفته الکید المکر کاده یکیده کیدا و مکیدة فریب دادن **بحث سادس** کیدون بجزنون اصلش کیدونی بود صیغه
امر است باضافة یاء متکلم **و قراء** هشام و یعقوب بیاء در وقف **و** در وصل است **و** موافق ایشان ابو جعفر **و** ابو عمرو **و** اسماعیل در وصل است **و نزد**
باقی قراء بغیر یاء در هر دو حال میباشد **اما** تنظرون نیز همه بیاء در هر دو حال نزد یعقوب است **بحث سابع** واحدی گفته ان الفواصل تشبه القوافی و
قد حذفوا هذه الیاءات اذا کانت فی القوافی یعنی فواصل فقرات شبیه بقوافی اند **و** گاه حذف میشوند در نظم و نثر و قتیکه در قوافی باشند کسره در آخر دلالت
میکند بر حذف یاء و ضمه بر حذف واو و فتحه آخر بحذف الف دلالت میکند قطعا **و اما** الذین اثبتوها فلان الاصل هو الاثبات یعنی انانکه یاء را ثابت
میگذارند یاء نزد انها اصل اثبات یا کلمه میباشد لهذا حذف نزد انها جائز نیست **بحث ثامن** قل ادعوا شرکائکم ثم کیدون فلا تنظرون نزد
حسن چونکه مشرکین پیغمبر را تخویف و تحذیر میکردند از اصنام خود که یا محمد تو باطه را بد میگوئی تراگرفته سخت مواخذه خواهند کرد **پس** خالق آنحضرت را

تعلیم داده

ركوع ولي جنين يا عراف واختلاف قراءة دران

تعلیم داده امر کرد که بگو تو یا محمد در جواب مشرکین که بخوانید وبخواهید شرکاء خود یعنی الهه خود را که اصنام جمادی اند هر دو شما مکر و کید و کوشش بفعور و بالفعل کنید
در اخذ من پس مهلت بطرفة العین هم اندهید شما و انها و غایة تعجیل نمائید در اخذ و تحذیر و تنذیر مرا تا بعالم و آدم و بشما هم حال هویدا شود و حاصل آنست
که خالق ماحی و قیوم و دانا و بینا و توانا بر جمیع امور بعفو و تاخیر و اوست حافظ من هست و کید شما بمن نرسد چه او سبحانه نافع و دافع ضار من میباشد پس اگر الله
شما چنین اند خود شما مع انها جد و کد کنید در ایصال ضرر و دفع من از خود انها و شما امهال و تاخیر بچشم زدن در اخذ من مکنید تا صحة و غلطی جانبین بشما

واضح بفعور شود **قوله تعالیٰ** اِنَّ وَلِیِّۦَ اللّٰہُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتٰبَ وَھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ ۝ وَالَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِہٖ لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نَصْرَکُمْ وَلَآ اَنْفُسَھُمْ یَنْصُرُوْنَ ۝ وَاِنْ تَدْعُوْھُمْ اِلَی الْھُدٰی لَا یَسْمَعُوْا ؕ وَتَرٰىھُمْ یَنْظُرُوْنَ اِلَیْکَ وَھُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ ۝

ترجمه این آیات ثلثه یعنی بدرستی و بتحقیق یار و یاور و متولی امور من بذاته خاص خدا هست آن خدائیکه فرو فرستاد کتاب خود که قرآن باشد
و همان خدا متولی و کارساز امور بندگان شائسته است و انانرا که شما میخوانید و بالهیت میپرستید بغیر خدا و احب یکتا آن الهه شما قوة و قدرة ندارند بیاری
و یاوری شما و نه بجانهای خود یاری و اعانة میتوانند کرد یعنی نزد کسر و قطع آن اصنام رفع کاسر خود و نزد قتل شما بدست دیگران و نزد نزول عذاب
بر شما نجاة و خلاصی ابداً و اصلاً کرده نمیتوانند **و** ای مومنین اگر بخوانید شما یا ای محمد اگر بخوانی و بطلبی تو کفار را بسوی رشد و هدایة و آن دین حق
اسلام طریق راست الی الله میباشد نشنوند بسمع قبول گوش ننهند و می بینی تو یا می بیند هر عاقل و اعظ ناصح ایشان را مینگرند ایشان بسوی
تو و حال آنکه در واقع ایشان نمی بینند و نمینگرند ترا بچشم بصیرت چه بحقیقت و حقیقت تو دانا و بینا نیستند **و در تفسیرش** چند بحث اند
بحث اول بدانکه کلمه ولیی بیاءات ثلثه هست **واحدی** گفت **قرّع القراء** ولیّی بثلث یاءات **الاول** یاء فعیل وهی ساکنة
والثانیة لام الفعل وهی مکسورة وقد ادغمت الاولی فیها فصار یاء مشددة **والثالثة** یاء الاضافة **وروی** عن ابی عمرو ولیّ
بیاء مشددة **ووجه** ذلک انه حذف الیاء التی هی لام الفعل کما حذفت اللام من قولهم فما بالیت به بالة ثم ادغمت یاء فعیل فی یاء الاضافة
فقیل ولیّ الله **و** هذه القراءة فتحت یاء الاضافة **واما الباقون** فاجازوا اجتماع ثلث یاءات والله اعلم حاصل آنکه در ولیی دو قراءة اند
جمهور قراء بسه یا خوانند **اولی** یاء فعیل و او ساکن میباشد **ثانی** یاء برابر لام الفعل او مکسور میباشد **و** ادغام داده شد یاء اولی را در یاء
ثانیه پس یاء مشدد شد **ثالث** یاء اضافة است **و مروی** است قراءة ابو عمرو ولیّ بتشدید و یاء مفتوحه مشدده **و وجهش** آنست که یاء آخر که برابر لام فعل
بود حذف کرده شد چنانچه حذف لام در قول فما بالیت به شد پس ادغام کرده شد یاء فعیل در یاء اضافة **پس** ولیّ بتشدید و یاء مفتوحه مع الادغام گردید
و این فتحه یاء اضافی هست **واما نزد باقی قراء** پس انها اجازة داده اند در اجتماع یاهای ثلثه در یک کلمه والله اعلم **بحث ثانی** در وجه اتصال
این آیه با قبل **بدانکه** هرگاه آنحضرت را کفار تخویف میکردند از مواخذه اصنام و بانها جواب داده بود که انها جماد مطلق لا قدرة و لا عمل اند شما مع
انها هر مکر و کیدی که بخواهید بکنید تا بشما واضح بشود احوال انها **و اما** کید و مکر و فریب شما بمن اصلاً ضرر نرساند متولی و یار و یاور و ناصر من خداست
و او متولی مومنین شائسته و صالحین مسلمین هست **بحث ثالث** ان ولیّی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصّٰلحین یعنی ای کفار کید و مکر و
خدیع شما مع الهه شما بمن نرسد چه بتحقیق خالق ماحی و قیوم لا یموت دانا و بینا و توانا بر هر امر است همان خدا یار و یاور و متولی جمیع امور من است همان
خدا کتاب قرآن را از کلام خود بر من فرو فرستاده است و آن کتاب متضمن فلاح دنیا و صلاح دین و آخرة بندگان بکمال و تمام میباشد **اما** فلاح دنیا
در ان سامان ما یحتاج الیه البشر فی الدنیا کما است **و اما** صلاح دین در ان نجاة از عذاب شدیده آخرة میباشد و همان خدا است واحد در ذات
و صفات متولی امور و کارگذار شائستگان بندگان خود هست پس انچنان کس که حافظ و ناصر و معین کسیکه باشد او را هیچگونه مضرت و مکر و کید و خدیع

شما و از غیر شما میرسد **در علم سیر** منقول است که عمر بن عبد العزیز اموی هیچ چیزے برای اولاد خود ذخیره نمیکرد **و از و** میپرسیدند در جواب گفته ما و لدی
اما کان من الصالحین **او** من المجرمین فان کان من الصالحین فولیه الله **و** من کان له ولیا فلا حاجة له الی مالی وان کان من المجرمین فقد قال تعالی
فلن اکون ظهیرا للمجرمین **و** من رده الله لم اشتغل باصلاح مهماته یعنی اما اولاد من **یا** از صالحین باشد **یا** از مجرمین **و** صالحین را خالق متولی و مدد
انها میباشد و او را حاجة بمال من نیست **و اگر** از مجرمین بودلپس او را من معین و مدد نمیکردم **و** هر کس را که خالق رد و قدح کند و من مشغول اصلاح مهمات
او نمیکردم **در خبر** است هر کس که صالح است او عند الله عزیز و مرفیع هست او را تخذیل مخذولان و تذلیل مذللان ضرر نمیرساند **یا** نمی بینی که اقوام تیمی
و عدوی و اموی و مروانی و عباسی تا چند صد سال مصروف و مشغول تذلیل و تخذیل سید اولیا علی علیه السلام مع اولادش و شیعه او بودند معهذا آن انوار اله
دران ظلمت کده زمان یوما فیوما و عصرا بعصر الی حین الوزوا ظهر من الشمس فی کبد السماء بودند و میباشند هیچ ضرر تذلیل و تخذیل آن کافه سلاطین
تهار کفار الی حین الجهار نرسانید **و** نور الرا بنده اطفاء کرده نمیتوانند کما قال تعالی یریدون لیطفئوا نور الله والله متم نوره ولو کره المشرکون **بحث رابع**
والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون یعنی آنانی را که شما بالهیت یاد میکنید بغیر از خالق حقیقی احدی از انها قدرة ندارد
که اعانت و یاری نماید شما را در ایصال نفع **یا** در دفع ضرر و نه خود را یاری و خلاص نماید از گرفتاری **بحث خامس** وان تدعوهم الی الهدی لا
یسمعوا و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون **بدانکه** این خطاب تدعون اول بکفار است **پس یا** این تدعون ثانی خاص بمومنین است
یا بجز مشرکین هر آن دو وجه اند فعلی التقدیر بن اگر ای مومنین کفار **یا اگر** ای مشرکین اصنام خود را بسوی دین حق اسلام و هدایت و نجات بحجج و
و دلایل قاطعه بر بطلان بت پرستی قایم بسیار بدگوش و هوش بان نمیکنید و شما گمان میکنید که انها نگاه میکنند بسوی شما و حال آنکه دیدن انها بهوش
و بدیده قلب بصیرة نیست نمی شنوند و نمی بینند چه اصنام حیوة و عقل و حس و حرکة اصلا ندارند **و اما** مشرکین پس بتولد انها بر کفر و رسوخ آن در
قلوب و عروق و اعصاب وایشان نمیشنوند و نمی بینند و قبول نمیکنند حق را از باطل **اشکال** این تکرار بلا فایده هست چرا در کلام الله کجا باشد
جواب مفسرین دراین خلاف کردند **نزد بعضی** ای مشرکین غیر الله هر کس را که برای یاری و اعانت میخوانید یاری و اعانت شما و اعانت
خود هم انها کرده نمیتوانند چه نصرة و اعانت من الله میباشد و در اعانت شما و خود درباره ضرر پیغمبر و مومنین انها توانائی ندارند چه خالق مانع و صارف
آن از ایشان است **و** این بطور تحدی وارد شده چه انها تخذیر میکردند از اقلاع ضرر به پیغمبر و در جواب آن آمده چنانچه در معارضه قرآن وارد شد
که اگر شما همه جن و انس اتفاق و اجتماع بر معارضه قرآن تا قیامت کنید هرگز معارضه نمیتوانید کرد چه خالق مانع و صارف است از آن **و** لکذا اگر شما و
کل من سوی الله بر دفع و اهلاک محمد استعانت کنید هر آئینه توانائی و قدرت بر دفع او نخواهید یافت **اما** جمله ثانیه خاص وارد شده در نفی
اعانت و نصرة اصنام که انها غیر احیا و جماد محض بلا عقل ولا علم ولا حیوة ولا قدرة اند انها نه فهمند و نمی بینند هیچ چیز کرده نمیتوانند **نزد بعضی**
جمله اولے از اوصاف اصنام و جمله ثانیه از اوصاف مشرکین هست **اشکال** باز هم تکرار آیه ما قبل لازم میآید **جواب** واحدی گفته انما اعید
هذا المعنی لان الاول مذکور علی جهة التقریع **و هذا** علی جهة الفرق بین من تجوز له العبادة **و** بین من لا تجوز کانه قیل الا له المعبود
یجب ان یکون بحیث یتولی الصالحین **و** هذه الاصنام لیست کذلک فلا تکن صالحة للالهیة **و بقولی** این جمله آخره از احوال مشرکین است
که انها تخویف پیغمبر و اصحاب او میکردند خالق در رد کفار و تسلی پیغمبر فرمود انهم لا یقدرون علی شیء والکفار قد بلغوا فی الجهل والحماقة
الی انک دعوتهم واظهرت لهم اعظم انواع الحجج والبراهین علی بطلان عبادة غیر الله فلم یسمعوا بقولهم ولم یبصروا فیه **اشکال**
بنا بر این ذکر اسم مشرکین در بالا نیامده اینوجه چگونه صحیح میشود **جواب** گفتند ذکر مشرکین در قل ادعوا شرکائکم ثم کیدون آمده پس اشکال
عاید نمیشود **اقول** وجه اول اقوی هست **اشکال** نظر عبارة از تقلیب حدقه بالاراده طلبا للرویة بسوی مرئی و منظور میباشد **و** اصنام جسام جمادی
بودند تقلیب حدقه یا تفکر تقلیب از لا حیوة جمادی چگونه اینجا صحیح میشود **جواب** نزد آنانکه این آیه از اوصاف مشرکین است **پس** مراد از ان یعنی
که ایشان نظر بغور نمیکردند بل زبان و قرآن و دلیل اعراض مطلق میداشتند **اما نزد آنانکه** این در اوصاف اصنام است **پس نزد انها**
نظر یعنی تقابل یکدیگر است **رازی** گفته قلنا المراد من کونها ناظرة کونها مقابلة بوجهها وجوه القوم من قولهم جبلان متناظران او متقابلان
تنبیه که رازی دراینجا فرمود وهذه الآیة تدل علی ان النظر غیر الرؤیة لانه تعالی اثبت النظر **و** نفی الرؤیة **و** ذلک یدل علی التغایر یعنی دراین

جواب اشکال اشکال ... بلا کیفیت
... جواب اشکال بقرینه ...
جواب اشکال نظر ...
تقلیب حدقه ... مفقود ... اصنام

دلیلی بر لالة هست که نظر غیر رویة است زیرا که ادعام اثبات نظر و نفی رویة کرد پس ایند لالة دارد که ما بین نظر و منظور و رائی و مرئی مغایرة از یکدیگر میباشد ثم القصد انعم

قوله تعالی خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجٰهِلِيْنَ ۝ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهٗ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ۝ ترجمه این دو آیه

ای محمد بگیر عفو را یعنی عذر معتذر و تقصیر او قبول کن و حلم و امر کن بحسب معروف و نیکوئی کرو نزاو گریز و اغماض کن و روی بگردان از اقوال و اعمال و افعال نادانان جهال سفیهان را که حمقا اهل زمان میباشند و هرگاه برانگیزاند ترا و از جای بحمل بردار د یعنی بغیظ و خشم و بجوش بیارد ترا و سوسه دیو فریبنده و از جای برآورد یعنی اگر از مقال و افعال کسی ابلیس اسنی و جنبی ترا بحرکت و بغیظ و غضب او تردد برساند و بپهار واز حال خنیار و ثبات بردارد ترا بر داشتنی پس در انوقت پناه خود بجوی و بخواه بپروردگار خود بدرستیکه او تعم شنونده و داناست **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** عفو در لغت بمعنی گذشتن و گذاشتن و ترک بخشیدن از عفی یعفو عفواً و عفواً و عفاء است و بمعنی سلامتی و از ینجاست اسلک العافیة **رازی** گفته قال اهل اللغة العفو الفضل و مالاتی بغیر کلفة یعنی عفو نزد اهل لغة بمعنی زیادتی و افزونی **و** آنچه بغیر عسر و کلفت و محنت بدست بیاید **و اما عرف** از عرف یعرف عرفاً و عرفاناً بمعنی آنچه خیر و نیک بعقل و شرع از قول و فعل و عمل و در آن داخل امر بحسن و نهی از منکر میباشد **در کبیر** فرموده و العرف و العارفة و المعروف هو کل امر عرف عقلا او شرعاً فلا بد من الاتیان به **و** ان وجوده خیر من عدمه یعنی عرف عارفه و معروف هر امریست که حسن آن شناخته بعقل و شرع شده باشد و در آن فی الواقع قدح و قبح نباشد لابد است از تمسک بجا و بعمل آوردن آن چه وجود او بهتر از لا وجود او میباشد **در مجمع** فرموده و العرف ضد المنکر **و** مثله المعروف **و** العارفة هو کل خصلة حمیدة تعرف صوابها العقول و یطمئن الیها النفوس یعنی عرف ضد المنکر است **و** مثل آن معروف **و** عارفه است و او هر خصلت حمیده است شناخته باشد حسن آن عقول و ساکن و بارام میباشند قلوب نفوس عقلاء و صور **بحث ثانی** در وجه اتصال و تنظیم با ما قبل **بدانکه** هرگاه در این آیات بالا ابطال اگر دعاوی اهل عصام و اثبات کرد که عصام جمادی و کل مشرکین اضرار و ابطال و ایذاء و اعدام انبیاء و دین رب العالمین و تبعه مؤمنین ابداً کرده نمیتوانند زیرا که خالق حی لایموت داناو توانا بر دفع و صرف کید کافرین میباشد **پس** بان رجوع کرد بتهذیب و تادیب سید الانبیاء و المؤمنین بحسن اخلاق و حسن معاشرة و گذر **خاصه و عامه** از حضرت صادق ع روایة کرده اند ان الله ادب رسوله بذلک رواه العیاشی **وقال جعفر الصادق** و لیس فی القرآن آیة اجمع لمکارم الاخلاق من هذه الآیة ان الله امر نبیه بمکارم الاخلاق **رواه** الثعلبی **و** البغوی **و** الزمخشری **و** السیوطی **و** صاحب الکبیر **و** الغرایب **و** صاحب لباب التنزیل **و** الخطیب و غیرهم کثیر **و در مجمع و جوامع** و غیرهما هم از حضرت صادق نقل کرده اند **و ایضاً** روی الحسن فی الحسن عن الحسین ان خلق الحسن حسن یعنی نیست آیتی در قرآن که جامع تر بمکارم اخلاق باشد از این آیه بدرستی و تحقیق خالق امر کرد پیغمبر خود بمکارم اخلاق رفتار با خلق کند **اقول** آنچه قرآن ناطق حضرت جعفر صادق ع فرموده حق و درست است که ادعم کل علم اخلاق در این سه کلمه جمع کرده اخذ عفو و امر بمعروف **و** اعراض از سفاهت اقوال و افعال جهال **و** این اصول ثلثه علم اخلاق اند و مبین هر سه فقره تدوین کتب بسیار علم اخلاق میباشد [illegible] عن گرفته و بعض احادیث در ذیل تفسیر این آیه **بحث ثالث** آیا این آیه منسوخ بآیه زکوة **و** آیه سیف **و** آیه امر بمعروف و نهی از منکر است یا کل حکم باقی بالبنیع [illegible] آن سه قول است **قول اول** [illegible] از عامه و خاصه منهم ابن عباس و سدی **و** ضحاک و غیرهم که حکم هذه الآیة فی صدقة کان مبدأ یا امر الله نبیه صلعم من الناس العفو ای الفضل من اموالهم و یسلم الله ما یاخذ منهم ما یفضل عن نفقتهم و ما کان مرفقا ثم نزلت آیة الزکوة فی المدینة و قد نزلت هذه الآیة منسوخة بآیة الزکوة **و** ان سورة الاعراف مکیة **رواه** اصحابنا منهم صاحب المجمع و صاحب بعض التبیان فی البیان **و** المنهج و غیرهم **و** من العامة کثیرون یعنی حکم این در بدایة اسلام در مکه جاری بود و بحضرت پیغمبر امر کرده بود که بگیرد از اموال مردم آنچه فاضل و زاید از نفقه خود و عیالشان که نزد ایشان بیاید پس وقتیکه در مدینه طیبه آیه واقوا الزکوة نازل شده حکم این آیه

خذ العفو بان منسوخ گردید و این سوره نازل در مکه شده است **قول ثانی** از مجوزین نسخ در این آیه اینطور است که بدل یتا اینکه خذ العفو اباید زکوة و
اخرا بید و اعرض عن الجاهلین باید امر و نهی بمنسوخ شده **و وسط آیه** و امر بالعرف محکم باقی است **بغوی** و **سیوطی** و **صاحب لباب**
وغیرهم روایه کرده اند قالوا اول هذه الایة **و** اخرها منسوخ **و** وسطها محکم یرید بنسخ اولها اخذ الفضل من الاموال فنسخ بفرض الزکوة **و** الامر بالمعروف
محکم **و** الاعراض عن الجاهلین منسوخ بایة القتال **قول ثالث** محکم باقی است چه این آیه من باب الاخلاق است و اخلاق و اداب را نسخ لاحق نمیشود
و اینقول مختار جمهور است چه **خاصه و عامه** باسانید خود روایه کرده اند لما نزلت هذه الایة قال ماهذا یا جبرئیل قال لا ادری حتی اسئل الله ثم رجع
فقال ان ربک یأمرک ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عمن ظلمک یعنی وقتیکه این آیه خذ العفو نازل شد پیغمبر از جبرئیل پرسید که این چه
معنی دارد جبرئیل عرض کرد دریافته از خدا عرض خواهم کرد **پس** جبرئیل برگردیده عرض کرد خالق امر کرد بشما اینکه وصل کنی بقاطع خود **و** عطا کنی آنرا
که ترا محروم گردانیده **و** عفو کنی از آنکس که بتو ظلم و ستم کرده **در ترمذی** از عایشه مرویست قالت لم یکن رسول الله فاحشا و لا متفحشا و لا سخابا
فی الاسواق و لا یجزی بالسیئة السیئة و لکن یعفو و یصفح یعنی عایشه گفت رسول خدا نبود دشنام دهنده دشنام خواه یعنی دشنام دهرا خوش داشتی
نبود و نبود آنحضرت صیاح آواز دهنده در بازار چنانچه **ابن اثیر** گفته سخاب بالنحاء بمعنی صیاح است و نبود آنحضرت جزا دهنده بدی را ببدی و لکن
آنحضرت عفو کننده و تجاوز کننده بود از آنکس که باو ایذاء و ضرر رسان بود **بغوی** از جابر روایه کرده قال قال رسول الله ان الله بعثنی لتمام مکارم
الاخلاق و تمام محاسن الافعال حضرت رسول الله صلعم فرمود بتحقیق خدا مرا مبعوث ساخت برای تمامی مکارم اخلاق و برای اتمام محاسن اخلاق
در در منثور از ابراهیم بن آدم **و در مکارم الاخلاق** ابو الدنیا نیز همین روایه آورده که بعد نزول آیه خذ العفو الخ قال رسول الله
امرنی ان آخذ العفو من اخلاق الناس یعنی پیغمبر فرمود من مامور گردیدم باخذ عفو از اخلاق مردم **ایضا** ما نزلت هذه الایة الا فی اخلاق الناس
خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین **و فی آخر** امر نبیه ان یاخذ العفو من اخلاق الناس **و** اخرجه عفیر من بعض فی العامه
کسعد بن منصور و ابن ابی شیبه **و** البخاری **و** ابو داؤد **و** النسائی **و** النحاس فی ناسخه **و** ابن جریر **و** ابن المنذر **و** ابن ابی حاتم **و** الطبرانی
و ابو الشیخ **و** ابن مردویه و بیهقی فی الدلایل **و** ابو نعیم وغیرهم **و** کل کثیر من الامامیه یعنی این آیه عفو نازل نشده مگر خاص در اخلاق ناس
و پیغمبر مامور بود باخذ اخلاق **و** بامر معروف باحسن وجه **و** اعراض از سوء اعمال و اقوال جهال **در شعب** بیهقی روایه کرده از علی ع قال قال رسول الله
الا ادلک علی خیر اخلاق الاولین و الاخرین قال علی قلت یا رسول الله نعم قال تعطی من حرمک **و** تعفو عمن ظلمک **و** تصل من قطعک یعنی
حضرت بامیر المؤمنین فرمود آیا دلالت بکنم ترا به بهترین اخلاق اولین و آخرین علی عرض کرد آری یا رسول الله صلعم پس پیغمبر فرمود ای علی عطا کنی آنکس که ترا
ممنوع و محروم گردانید **و** عفو مواخذه کسی کنی که ظلم و ستم بتو کرد **و** توصل و رعایت احسان کنی بکسیکه قطع رحم و احسان از تو کرده **ایضا** از عایشه **و** ابو هریره
و انس روایه کرده اند قال ع الا ادلکم علی کرایم الاخلاق للدنیا و الاخرة ان تصل من قطعک **و** تعطی من حرمک **و** تجاوز عمن ظلمک **رواه**
السیوطی فی الدر المنثور **احمد و طبرانی** از معاذ جبل روایه کرده اند قال ع افضل الفضایل ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تصفح عمن شتمک
بخاری و ابن منذر و ابن ابی حاتم **و** ابن مردویه **و** بیهقی در شعب **و** سیوطی در در منثور از ابن عباس روایه کرده اند که جماعتی از اهل اسلام مظلوم
بودند و وارد مدینه بایام خلافت عمر شدند منهم عیینه بن حصین بمیهمان منزل برادر زاده خود حر بن قیس کرد **و** حر از جمله یاران عمر قریبا بود او سخط
عیینه مع جماعة مظلومین خود داخل بر عمر خطاب شد پس انجماعه بعمر گفت یا ابن الخطاب فوالله ما تعطینا الجزل و لا تحکم بیننا بالعدل فغضب
عمر حتی هم ان یوقع به فقال له الحر یا امیر المؤمنین ان الله تعالی قال لنبیه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و ان هذا من الجاهلین یعنی
ای پسر خطاب سوگند بخدا نمیدهی ما را آنچه بزرگی و روی دهی و بعدل میان ما حکم نمیکنی پس ابن الخطاب بسماع انخطاب بغیظ و غضب آمد تا آنکه اراده
زدو کوب او کرد **و** حر گفت ای امیر خدا بر پیغمبر امر کرد که بگیر اخلاق حسنه را **و** امر بمعروف کن و اعراض از نقال جاهلان بکن **و** این نقال جاهلان
است **و** عمر این آیه را گویا نخوانده بود بمحض سماع متحیر و از ضرب انجماعت معطل و خاموش شد **در عیون الاخبار** مرویست که حضرت
رضا ع فرمود ان الله امر نبیه بمداراة الناس فقال خذ العفو الخ **در کتاب فقیه** از حضرت امیر ع روایه کرده که بشخصی از اهل ثقیف فرمود انک
ان لم یحب سئلنا او یغیو منا او لبیع دابة لک فی درهم فانا امرنا ان ناخذ منه العفو **در تفسیر برهان** از حضرت امام رضا ع روایه کرده

قال ع لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلث خصال سنة من ربه وسنة من نبيه وسنة من وليه اما السنة من ربه فكتمان السر قال تعالى
عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الخ واما السنة من نبيه فمداراة الناس ان الله امر نبيه بمداراة الناس فقال خذ العفو الخ واما
السنة من وليه فالصبر على البأساء والضراء اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون حاصل خبر آنكه مومنى مومن نميشود تا در او سه خصلت
جمع نباشد سنت الله کتمان اسرار خلق وعیوب ایشان چه او تعالى اطلاع بغیب احدی را نمیدهد و اما سنت پیغمبر پس ملایمت در رفتار نمودن با خلق میباشد چه
پیغمبر را مامور گردانید باخذ اخلاق اما سنت ولایة ولی علی ع او صبر کردن بر شدة عسرة و فقر و ضرر میباشد چه در قرآن وعده بصابرین داشته که انها
تصدیق بدین کرده و انها پرهیزکاران اند در مجالس شیخ الطائفه روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود اگر صاحب حاجتی بمن عرض حاجت
خود نماید پس من مبادرة و پیشی بسرعة بسوی آن نجیم مباد صاحب حاجت بی نیاز از ان قبل وارسی من بشود الا وان مکارم الدنیا والاخرة فی
ثلثة احرف من کتاب الله خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين وتفسيره ان تصل من قطعك وان تعفو عمن ظلمك وتعطى من حرمك
و همین در نور الثقلین و در تفسیر برهان است تنبیه اکثر صحاح و حسان خاصه و عامه صریح وارد اند در سبب نزول این آیه برای تکمیل و تحصیل
اخلاق عموما برای همه بنی و امت او پس بسبب این اخبار کثیره حمل این بر اخلاق اولی و برآنکه از محکمه باقیه غیر منسوخ و بجهة آنکه اصل عدم نسخ است و
ایضا قول بمنسوخیة ابتدا آیه خذ العفو و آخر آیه واعرض عن الجاهلين و ابقاء محکمیة وسط آیه وامر بالعرف قبل الاستثناء بلا دلیل قاطع از صاحب
شریعه است مع هذا از خذ العفو خاص اخذ اموال بلا مقدار بر اثبات نشود پس حمل آن ممکن است بر اباحة و اجازه بآنحضرت در اخذ تحایف و
عطایا و هدایائی از خلق و ایشم از وجوه مکارم اخلاق معدود میباشد چه رد و ترک اخذ هدایا موجب تهمت کبر بدان میشود ثم الله اعلم بحث رابع
در معنی کلمات این آیه خذ العفو و انچه تقدیر یا محمد خذ العفو است پس در این دو وجه گفته اند احدهما یعنی بگیر از مردم آنچه بتو میرسانند
بلا انصاب و لا تقدیر از اموال خود و نقد و جنس چنانکه آن وقت آیه زکوة مع تقادیر نصاب نازل نشده بود و محتمل بگیر یا محمد آنچه بتو مردم بطور هدایا و
تحایف و سوغات از نقد و جنس اموال خاص میدهند برای تو میل و در اخذ آن مجازی ثانیهما مراد از خذ العفو اینست که یا محمد بگیر اخلاق و آداب
محموده و پسندیده را در گفتار و رفتار و کردار با حسن وجوه با خلق و اختیار کن آنرا چه در آداب پسندیده و اخلاق حمیده قطع نظر از تحمل تألف خلق است
بعض اعاریب عامه چون فخر رازی و از اصحاب با حضرت اقدس مجلسی هم فرموده بودند که علم و ادب و تهذیب اخلاق در عرب بالذات مسلوب و
مفقود بود و محمد بن عبد الله بکمال ادب و تهذیب در آن اقوام بی تمیز و بی آداب مبعوث گردیده و در اقطار عالم و بنی آدم اخلاق و آداب و حسن کردار و گفتار
آنحضرت منتشر و مشهور شده معمول گردیده اما هنوز اقوام عرب خصوصا بادیه نشینان و اهل قری تهذیب و تمیز و ادب الی حین بکمال ندارند پس وقت
بعثت آن جناب هرگاه آن قوم لا تهذیب و لا تادیب بوده باشند پس بملاحظه وحشی سیرت اعراب الی حین و کمال اخلاق و آداب سید الانبیاء صلعم طایفه
از عقلا میگویند که اگر آنحضرت هیچ معجزی غیر از تهذیب و تادیب آن حضرت که عالم مشحون بنی آدم در دنیا بان متادب شده اند همین اخلاق
و تهذیب آنحضرت از افاضل براهین نبوة و از اعاظم خوارق العادات برای آنحضرت کافی و وافی بود بحث خامس وامر بالعرف و بالابیان شد که عرف
یعنی معروف امر ممدوح و مستحسن عقلی و شرعی ضد منکر و قبیح میباشد پس مراد آنکه حکم و امر کن بمعروف عقلی و شرعی مردم را عموما و خصوصا تا باز باشند از منکر
و قبیح که ضد آن باشد یعنی امر بمحاسن و نهی از قبایح افعال و اعمال کن تا بسبب آن مردم بالفعل و القوة در دنیا و عقبی منتفع و از مضار محفوظ باشند در
مجمع فرموده العرف المعروف وهو كلما حسن في العقل فعله او في الشرع ولم يكن منكرا ولا قبيحا عند العقلاء و قيل كل خصلة حميدة و في هذا
وغيره گفته در خذ العفو يعني خذ العفو من اخلاق الناس و اعمالهم من غير تجسس و ذلك مثل قبول الاعتذار و ترك البحث عن الاشياء لان العفو هو التساهل
في كل شيء يعني بگیر و قبول کن از اخلاق مردم و اعمال ایشان آنچه اینکه با عمل میاورند بغیر تجسس و بغیر تفحص در اعمال انها این یعنی مثل قبول کن عذر مردم را
عند الاعتذار و تقبل اعمال و ترک تفحص کن و بسیار سختی و دقت مکن بر ایشان در اتباع کل احکام چه حدیث و جدید الاسلام اند و عذر شان قبول کن
و ترک تجسس و تفتیش از اشیا نما چه عفو یعنی تساهل در هر شیء میباشد و بقول بگیر اقل المیسور من اموال الناس و اخلاقهم ولا تطلب منهم الجهد
وما يشق عليهم حتى لا ينفروا و امثاله كقوله عليه السلام يسروا ولا تعسروا ولا تشددوا ولا تستقصوا عليهم فيستقصوا عليك فتتولد منه العداوة والبغضاء
یعنی خذ العفو یعنی قبول میسور اموال مردم و اخلاق ایشان و طلب مکن جهد و جد بسیار بآنچه شاق بشود بر ایشان تا بجهة آن نفور و نفرة نکنند از تو چنانچه

آنحضرت فرمود بآسانی و سهولة بکنید بعسر و تنگی حال مکنید پس بر ایشان زیاد بر این بالفعل مکن پس متوعاصی و سرکش می شوند و آن عداوة و بعض مردم
للناس ناشی میشود **و مراد** از و امر بالعرف اینست یا محمد مرهم بالمداره ما امرک الله به **و** هو کما عرفته بالوحی من الله **و** ما قررتهم من الشرع یعنی ای محمد امر
کن خلق را بمدارا بآنچه خالق امر بان کرده **و** از همان است که بوحی بتو من الله رسیده **و** آنچه برای ایشان شریعة مقرر کرده **و بقول عطاخراسانی**
المراد من و امر بالعرف هو قول لا اله الا الله محمد رسول الله مراد ازین معروف کلمه شهادتین لا اله الا الله محمد رسول الله است **و بقول بعض اعاظم** معروف
عام و داخل و شامل معروف ولایة و امامة ائمه اثنا عشر است و قریب بهمین نیز مرویست چنانچه **در برهان** و نور و غیره از عبد الاعلی مرویست عن ابی عبد الله
فی خذ العفو و امر بالعرف قال بالولایة و اعرض عن الجاهلین یعنی معروف عام هر معقول مستحسن عقلا و شرعا است **و افضل** معروف امر بقبول شهادتین
اعتقاداً **و** مع الشهادتین اعتقاد و اقرار بولایة و محبة و امامة ائمه طاهرین اثنا عشر میباشد **بحث سادس** و اعرض عن الجاهلین قیل معناه و اعرض
عنهم عند قیام الحجة والیاس من قبولهم ولا تقابلهم بالسفه صیانة لقدرک فان مجاوبة السفیه تضع عن القدر بقول بعض اعاظم معنیش آنکه اعراض
کن و منحرف شو از جهال سفها نزد ابلاغ و اتمام حجة خود و نزد مایوسی از قبول و اجابة ایشان و مقابله بسفها مکن و در اعراض از مقالات سفها صیانة و قدرت
و محافظت اب و آبروی تو است چه مجاوبه سفیه موجب اضاعة قدر آدم عزیز و عقیل رفیع است **فخر رازی** در اینجا فرموده فالمقصود منه امر الرسول
بان یصبر علی سوء اخلاقهم و ان لا یقابل اقوالهم الرکیکة و لا افعالهم الخسیسة بامثالها یعنی از اعراض امر برسول است که صبر کند و تحمل فرماید بر سوء
اخلاق سفها و جهال و مقابله ننماید و باقوال رکیکه و با فعال خسیسه امثال ایشان **اشکال** هرگاه بامر با عراض کرد پیغمبر را عموماً پس این دلالة دارد بر ترک قتال
ایشان و جمع این هر دو ممتنع است **جواب اول** صاحب المجمع فرموده و لا یقال هذه الآیة منسوخة بآیة القتال لانه عامة مخصص عنها الکافر الذی یجب
قتله بدلیل قال **ابن زید** لما نزلت هذه الآیة قال النبی کیف یارب و الغضب فنزل قوله و اما ینزغنک من الشیطان نزغ الخ یعنی باین گفته نشود
که این آیة منسوخ بآیة قتال گردیده زیرا که این آیه عام است تخصیص یافته ازان کافریکه واجب است قتال او بدلیلیکه ابن زید نقل کرده که نزد نزول این پیغمبر
گفت ای خدا چگونه اعراض بکنم و غضبم هیجان بیاید و زمام اختیار از دست نابود میشود و نزد قیام غضب پس این آیه نیز نازل شد در جواب پیغمبر **جواب**
ثانی فخر رازی فرموده و لیس دالة علی امتناع عن القتال لانه لا یمتنع ان یومر علیه السلام بالاعراض عن الجاهلین مع الامر بقتال المشرکین فانه لیس
من التناقض ان یقال الشارع لا یقابل سفاهتهم بمثلها و لکن قاتلهم **و** اذا کان الجمع بین الامرین ممکنا فلا حاجة الی التزام النسخ الا ان الظاهریین من
المفسرین مشغوفون بتکثیر الناسخ و المنسوخ من غیر ضرورة و لا حاجة حاصل در این آیه دلالتی نیست بر امتناع قتال چه ممتنع نیست که خالق بنبی خود امر
باعراض از جاهلین کند مع بقاء امر قتال مشرکین و در ان تناقضی اصلاً نیست در اینکه شارع مقابله سفهاء را بامثال سوء اقوال ایشان نماید و لکن قتال شان
بکند **و** هرگاه جمع بین الامرین ممکن باشد پس در ان وقت حاجة بالتزام نسخ نمیشود و مگر عادة اهل ظاهر از مفسرین بتکثیر ناسخ و منسوخ بغیر از ضرورة و لا حاجة
میباشد **و** اصل هم در کلام الله عدم النسخ الا عند الصراحة و الضرورة **اگر گفته شود** که چرا از و امر بالعرف مراد عرف عوام الناس نباشد چنانچه میگویند
عرف منطقیین و عرف متکلمین و عرف اطباء و امثال ایشان و شما خاص حمل بر امر معروف و نهی منکر گردیده **جواب** بدانکه عرف عام که مراد از ان استعمال و رواج
باشد این حجة نیست **و** امر و نهی از اعظم امور الهی حجة است لهذا حمل آن بر ابلاغ او امر و نواهی که خیر محض باشد کرده شده **بلی** ابلاغ این احکام و امور الهی
بنفاذ و کلم الناس علی قدر عقولهم بحسب اصطلاح و استعمال حال شان باشد این معروف است نه اینکه مشهور نبی بسوال جاهل خلاف عالم و جهل خلاف علم است **و**
هرگاه پیغمبر معروف برای اعلام و تعلیم جاهل و جوکا باشد **پس** ابداء اعلام و تعلیم کدام مبتدا بعد اعلام و تعلیم نبی شان کار انبیا است **و** اگر کل مردم عالم می بودند
انبیا مبعوث نمیشدند پس چرا امر نبی را باعراض جاهلین شد **جواب** جاهل بدانکه ضعیف العقل قلیل الفهم میباشد لهذا بیهوده و فضول و لغو میگوید بسند
وجدان منافی طبیعة خود **و** اینقسم مردم را سفهاء و جهلاء و نیز بر ایشان احمقا ر هم اطلاق میشود **و** سیقول السفهاء از اینجا است **تنبیه** هرگاه این واضح شد
پس اینچنین سفهاء را بجاهلین در اینجا ذکر کرده امر فرموده که از فضول گوئی ایشان اعراض کن و ملتفت بسفاهة و لغو گوئی ایشان مشو **و** الله اعلم **بحث سابع**
نزغ بنزغ نزغا یعنی اغواء و اغراء بفساد و جدال کردن چنانچه بیوسف گفته شد من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی یعنی افسد و هیاء للفساد **فیروزآبادی** گفته
که نزغ و نسغ هر دو متقارب المعنی اند نسغ به بسوط کنده و بکاد بر نرغه و بلاد ما بعد النزغ ادنی حرکة تکون **و** من الشیطان ادنی وسوسة **رازی** مخاد
بغداد گفته اعلم ان نزغ الشیطان عبارة عن وسوسة و نخسه فی القلب بما یسول للانسان من المعاصی و ابو زید گفته نزغت بین القوم اذا افسدت ما بینهم **و قیل** النزغ

جواب اشکال هرگاه پیغمبر را اعراض کند جاهلان را که نیز نمایند ۱۲

الا من بعج منک بش ما یکون عند الغضب و احمله الا ان عج بالحرکة الی الشر **بحث ثامن** و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم
در تنزیل این بالا شنیدی که جمعی از مفسرین میگویند پیغمبر که هرگاه مشغول اسفاهت پیش میشوند پس نزد هیجان غضب چه کرده شود خالق این آیه فرستاد که در
نزغ و وسوسه شیطانی استعاذه کن و پناه ببر بسوی خالق سمیع علیم تا دفع او بکند **بحث تاسع** در سنیه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله
یعنی ای محمد هرگاه برسد بتو از شیطان وسوسه او پس پناه بخواه تو بخدا از وسوسه آن لعین تا نجات یابی تو از تاثیر وسوسه آن لعین **و ابن عباس** فرمود
و ان عرض لک من الشیطان عارض **و بقولی** و ان منعک الشیطان عن شیء مما امرتک من هذه الاشیاء فاستعذ بالله فاستجر الله واسئل الله
ان یعیذک و یحفظک من منعه و تاثیر وسوسته انه تعم سمیع للمسموعات علیم بالخفیات من اسرار الضمایر و غیرها تفصیلا یعنی اگر عارض شود برای
تو از شیطان عارضی یا منع کند بتو یا لغی از شیطان از چیزیکه امر کردم ترا ازین اشیا پس پناه و نجات بجوی و بخواه بخدا و سوال کن او را چه او پناه و نجات
میدهد ترا از تاثیر وسوسه او چه او تعم شنوا جمیع مسموعات و دانا بهمه خفایا از اسرار ضمایر و غیر ضمایر تفصیلا میباشد **و بقولی** او تعم شنونده دعا تو دانا بهیچ
آنچه عارض میشود بتو و حافظ تو از همه عوارض میباشد **سوال** آیا لسانی استعاذه کافی از شر ابلیس است **یا** مع استحضار معانی آن بقلب مفید است
جواب درانید و قول اند **ثانی** یعنی بلسان و حضور معانی بقلب مفید و واجب **و** همین مذهب مختار محققین و اینجا است **منهم رازی** قدس الله
تدل علی ان الاستعاذة باللسان لا تفید الا اذا حضر فی القلب العلم بمعنی الاستعاذة فکانه قال یا محمد اذکر لفظ الاستعاذة بلسانک فانی
سمیع و استحضر معانی الاستعاذة بعقلک و قلبک فانی علیم بما فی ضمیرک یعنی این دلالة دارد که استعاذه بلسان بغیر استحضار معانی آن فی القلب فایده
نمی بخشد **پس** معنیش چنین میشود که پناه بجوی بسوی من بلسان و معانی آنرا در دل حاضر بگردان چه مقال لسانی تو شنوا **و** در احضار معانی آن در دل
تو من عالم **و** بغیر آن فایده نمیدهد **اشکال** از این آیه و آیات آخر چون فوسوس لهما الشیطان درباره آدم و حوا دلیل است که وساوس شیاطین
در قلوب انبیا دخلی دارند **و** هرگاه واضح و ثابت بنص الهی و اخراج آدم بوساوس آن لعین لازم باشد **پس** چگونه قطع شود که انبیا در حال فرح و
غیظ و غضب در ابلاغ و تبلیغ بلا خلل و لا زلل میباشند **جواب** بدانکه فی الاصالة در وصول وسوسه از شیطان **و** تاثیر آن در ایشان دو قول اند
اولها مذهب ثانی هست که طاعن در عصمة انبیا از حشویه و نصاری است **ثانیهما** مذهب جمهور و مشهور محققین اهل اسلام عصمة بل بالجملة متفق علیها
بعد بعثة ایشان برسالة است **و** بثبوت براهین قطعیه بر عصمة انبیا کلا علیهم السلام اینچنین آیات واجب التاویل اند **اول** عقول انبیا کامل و در جمیع احوال
مستعد غیر ذاهل و لا غافل **و** علم ایشان بهر چیز حسن و قبیح حاوی و مستحضر و علاوه بران حفاظة تعم با ایشان بلا انفصال شامل میباشد **تنبیه** پس ثبوت
این تاثیر وسوسه ابلیس با ایشان موثر نمیشود و در هیچ احوال امکان خلل و زلل نمیباشد **پس** این آیه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ بکلمه شرط و دیده
میباشد **و** نزغ هم بتقریر آیمه لغت و تفسیر یعنی ادنی و احقر وسوسه میباشد **پس** او وسوسه ضعیف بخاتم الانبیا موثر نمیشود بوجود موانع مزبوره هر چند ابلیس از جانب
خود پیش بکند **و** این نزغ بالفرض اگر واصل هم شود **اما** اینجا دلالة ندارد که آنحضرت متاثر وسوسه آن لعین گردیده باشد **و ثانی** لو سلمنا ان الشیطان
یوسوس الرسول فان هذا لا یقدح فی عصمته و انما القادح فی عصمته لو قبل وسوسته و یوثرها فیه یعنی بفرض تسلیم که شیطان از جانب خود القا
وسوسه میکند در نبی **پس** ما میگوییم این قادح در عصمة نمیباشد و قادح در عصمة وقتی میشود که پیغمبر متاثر بوسوسه او شده باشد **و** تاثر و تاثیر وسوسه اصلا در ان
حضرت هیچ ثابت نیست **ثالث** بنص قرآنی شهادت شیطانی لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین آن لعین انبا اغوا خود و استثنا عباد مخلصین
از انبیا هم و بنی آدم مخلص علی الاکمل کسی هست خصوصا از سید الانبیا **پس** ثابت شد که اغوا شیطان خصوصا بخاتم المرسلین ابدا نرسیده **و رابع**
صحیح مسلم از ابن مسعود روایة کرده قال قال رسول الله صلعم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن و قرینه من الملائکة قالوا و ایاک یا
رسول الله قال و ایای الا ان الله اعاننی فاسلم فلا یامرنی الا بخیر حاصل آنکه از شما احدی نیست مگر آنکه موکل هست با و قرینی از جن **و** قرینی از ملائکه
صحابه عرض کردند تو هم یا نبی الله پیغمبر صلعم فرمود من هم مگر فرق نیست که خدا مرا اعانة میکند **پس** من سالم میمانم از شر وسوسه او **پس** مرا امر نمیکند مگر بخیر
شارحین در رفع و ضم میم اسلم دو قول دارند **نزد اناکه** میم مرفوع است **پس** صیغه متکلم میباشد باین معنی که من سالم میمانم از شر وسوسه او
و نزد اناکه مفتوح میم است **پس** صیغه ماضی غایب است باین معنی که ان القرین اسلم من الاسلام یصیر مومنا یعنی بالایمان فلا یامرنی الا بخیر
یعنی آن قرین جنی اسلام بیارد و مومن میشود متابعة من در ایمان میکند و امر بشر نمیکند **وجه اول** برفع میم مختار خطابی و بالان نووی استشهاد

مختار قاضی عیاض بدلیل فلا یأمرنی الا بخیر **و قاضی عیاض** بعد این فرموده اعلموا ان الامة مجتمعة علی عصمة النبی من الشیطان فی جسمه
و خاطره و لسانه **و** فی حدیث اشعار و اشارة الی التحذیر من فتنة القرین و وسوسته و اغوائه اعلمنا انه منا فلنحترز عنه بحسب الامکان فی الله
اعلموا انتهی کلام القاضی یعنی بدانکه مجمع علیه امت بر عصمت نبی از وسوسه شیطان در جسم و خاطر و زبان انحضرت **و** در حدیث اشاره هست بسوی آنکه ما
پر حذر باشیم از فتنه و شر آن لعین و احتراز کنیم بحسب امکان **ایضاً شعبی** لفکر وه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من انسان الا و معه شیطان قالوا و
انت یا رسول الله قال و انا لکنه اسلم بعون الله فلقد اتانی فاخذت بحلقه و لولا دعوة سلیمان لاصبح فی المسجد طریحا حاصل آنکه احدی
از آدمی نیست مگر آنکه با او شیطانی میباشد صحابی عرض کردند با تو هم یا رسول الله انحضرت فرمودند با من هم ولکن خدا مرا اعانت میکند من محفوظ
و سالم میمانم از وسوسه و تاثیر او و من ابلیس جنی آمده بود من بحلق او را گرفتم اگر رعایت دعوة سلیمان نمیبود هر آئینه صبح میکرد در مسجد طریده و طریح افتاده
خبر ثابت شد که انحضرت محفوظ میباشد از وصول وساوس ابلیس **ساوس** در صحیح **و تفسیر کبیر** فرموده قیل ان النزغ اول الوسوسة و
المس لا یکون الا بعد التمکن **و** لذلک فصل الله سبحانه بین النبی و غیره **فقال** للنبی و اما ینزغنک **و** قال للناس اذا مسهم طائف من الشیطان
حاصل آنکه در نزغ و مس فرق است چه نزغ اول و ابتداء وسوسه **و** مس میباشد که بعد تمکین داده شود در اینجا تفریق کرد برای نبی نزغ فرموده و برای مردم
مس **اشکال** سلمنا که ختم الانبیاء از وسوسه محفوظ علی الدوام میباشند پس در باره آدم چه میگوئید که بوسوسه او را از جنت بسوی زمین برآورد **جواب**
نزد بعضی غفلة بر معصومین علیهم السلام بمقتضای بشریة جایز است **و** قصه وصول وسوسه ابلیس بآدم بغفلة من باب الامتحان بود چنانچه بغیر سهو شیطانی
انسا من الله بانبیا روا بحسب حکمت و مصلحت حکیم مدبر الهی طاری و لاحق میشود **اشکال** سلمنا پس در معنا آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول
و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته تاویل این آیه بجای خود بالتفصیل خواهد آمد اینجا اینقدر بدانکه باجماع امة ایشان نزد تبلیغ وحی الهی خلاف
آن ابلاغ کردند **و** قول و فعل بخلاف عصمت ایشان بوقوع آمدن ممتنع و محال است

قوله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطن تذکروا فاذا هم مبصرون
و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون و اذا لم تاتهم بایة قالوا لولا اجتبیتها
قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة لقوم
یؤمنون ○ ترجمه آیات ثلثه

یعنی بدرستی و بتحقیق آنانکه پرهیزگار و خدا ترس و عاقبت اندیش اند وقتیکه میرسد ایشانرا پاره وسوسه از دیو سرکش که ابلیس لعین باشد پس آنوقت یاد میکنند خدا را او از وعید اله می اندیشند پس آنهنگام میکه می بینندگان و غور کنندگان راه صواب اند از بد و زشت باشند پس باندیشه و بنظر دقیق
می بینند و میدانند که این وسوسه از تلبیس ابلیس لعین عدو مضل بنی آدم است متنبه حق می شوند و ترک باطل و میثاق میکنند و برادران
ضعفاء که کفار و فجار اند یا برادران کفار و فجار که شیاطین و ابالیس اند یعنی انداد میکنند و میکشند ضعفاء عقول یا کفار و فجار
را در گمراهی و چاه ضلالة و غوایة میاندازند پس کوتاهی نمیکنند و باز نمی ایستند از کفر و ضلالة و یا محمد چون تو نیاری کافران را علامتی و اعجاز
مطابق مطلوب و مقصود ایشان میگویند آن کفار چرا اختیار نکردی و نیاوردی مطلوب است ما را از پیش خود بگو تو یا محمد در جواب شان جز این
نیست که من پیروی میکنم آن چیز را که وحی کرده میشود بسوی من از آفریدگار و پروردگار من این قرآن و آیات آنست این قرآن بصیرتها
و حجتها و دلیلها هست که بلطافت و بدیدن این راه حق و صواب از راه باطل ممتاز میشود از جانب پروردگار شما و برآرنده و بحق

رساننده و نعمت است

رساننده و نعمة است برای تو میکه ایمان بیارند بخدا و دین اسلام و رسول محمد بن عبد الله و در تفسیرش چند بحث اند بحث
اول بدانکه مس بیتن مثلا بمعنی بالیدین و دست کردن بچیزی فهو ممسوس و در لغة بمعنی مجنون یعنی دست رسیده از دو جن میباشد و مس الماء
الجسد مسًّا از اینجا میباشد در صحاح فرمود الممسوس الذی به مس جن و الممسوس من المیاه ما نالته الایدی بحث ثانی طیف بکسر طا و جهله
مع الیا مصدر طاف یطیف قرائة بصریین و ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو همین قرائة نخعی و اسود بن نخعی و قرائة باقی قرار بالف طایف
است بحث ثالث در طیف ایا واوی هست یا یائی صرفیان و اهل لغة دران دو قول دارند نزد انانکه یائی هست از طاف
یطیف طیفًا از باب باع بمعنی لمة دان جنون و وسوسه میباشد و از اینجا هست طیف الشیطان رنجش یعنی وسوسه و مس و یاد می است رنجش
گفته اللمم صغار الذنوب و ایضا طرف من الجنون و رجل ملموم ای به لمم و اصابت فلانا من الجن لمة و هو المس و الشی القلیل نزد دیگران
اصل طیف طوف هست واو را قلب بیا کردند یا برای تخفیف یا لغتی دیگر هست بمعنی آنچه بمس جن بادمی میرسد در صحاح گفته طاف
الخیال طیفا من باب باع الم و طیف الشیطان و طایف المامه بمس او وسوسة و یقال اصله الواو و یطوف لکنه قلب اما التخفیف و اما المبالغة
و قال ابن الفارس فی باب الواو و الطیف و الطایف ما اطاف بالانسان من الجن و الانس و الخیال و قال فی باب الیاء الطیف تقدم
ذکره بلا تکلف واحدی گفته که در طیف خلاف کرده اند بعضی گفته اند مصدر است و قال ابو زید یقال طاف یطوف طوفا و طوافا اذا اقبل و ادبر
اطاف یطیف اطافة اذا جعل یستدیر بالقوم و یاتیهم من نواحیهم و طاف الخیال یطیف طیفا اذا المّ فی المنام و ابن الانباری گفته
که جایز هست که طیف اصلش طیف باشد مگر آنکه بجهة ثقل تشدید را حذف کردند یک یا را و یا ساکنه را باقی گذاشتند پس بقول اول
طیف مصدر هست و بر قول ابن الانباری او از باب هیّن و هین و میّت و میت و قرائة سعید بن جبیر اذا مسّهم طیف بالتشدید
نیز مؤید انباری هست و همین اصل در طیف است شمر میگوید الجنون و الغضب و الوسوسة طیفا لانه لمة من الشیطان تشبه لمة الخیال
ازهری گفته طیف در کلام عرب بجنون و پس ازان برای غضب اطلاق شده چه غضبان شبیه بمجنون میباشد اما الطایف فیجوز ان یکون
بمعنی الطیف مثل العافیة و العاقبة و نحو ذلک مما جاء المصدر فیه علی فاعل و فاعلة و فراء گفته در این آیه طایف و طیف هر دو مساوی در
معنی اند و هو ما کان کالخیال الذی یلم بالانسان و منهم من قال الطیف کالخطرة و الطایف کالخاطر حاصل این طایف و طیف یک معنی
اند خواه واوی در اصل باشد یا یائی در لغة اند و بقولی فرق آنست که طایف عبارة است از آنچه بدور انسان دور کند و طیف وسوسه مطلقه موثر شود
در آدمی بحث رابع هرگاه بالا ذکر نزغ کرده نزغ و نسغ و نخس و غرز شبیه بوسوسه و خطرات ضعیفه و طیف و طایف کمال وسوسه درجه ثانیه
او میباشد پس آنرا تقسیم کرد که آنچه شبیه بوسوسه ضعیفه باشد گاهی بانبیا لاحق میشود اما وسوسه کبیره قویه اکثر بغیر معصومین مس میکند پس در اینجا
ذکر غیر معصومین اورده و ازین واضح شد که خطرات ضعیفه گاه بمعصومین و وساوس قویه بغیر انبیا طاری و لاحق میشود اما در معصومین غیر
موثر و در غیر معصومین موثر میباشد اما برای این مرض دوا و دافع و شافی برای هر کس استعاذه بالله السمیع العلیم میباشد بحث خامس
ان الذین اتقوا اذا مسّهم طایف من الشیطان تذکروا کلمه اذا در اینجا ظرف زمانی است برای او جزائی میباشد که جزاء او جمله بالعبد است پس
معنیش آنکه بتحقیق آنانیکه خداترس اند از معاصی الهی پرهیز میکنند وقتیکه این متقیان را مس میکند وسوسه از ابلیس که دشمن آشکار امر بنی آدم را
هست نزد حسن وقتیکه بر ایشان مس وادو میکند پاره از وساوس شیطان نزد سعید بن جبیر و سدی وقتیکه اغوا شیطان مس میکند ایشان
را بغضب و بغیظ میاید اقوال و افعال قبیحه سرمیزند از ایشان نزد بعضی بدمیدن شیطان وقتیکه ایشان چون مجانین میگردند و اقوال
و اعمال شان هم چون مجنونان از ایشان بوقوع میاید و نزد ابن عباس و سدی وقتیکه بوساوس شیطان معاصی بعمل میارند پس در عقاب
آن در دنیا هم ماخوذ می شوند پس در حالة مواخذه اینها متنبه شده یاد شان میاید که باین آفة طیف شیطان گرفتار شدیم و بقولی
وقت ممسوس گردیدن ایشان بمس طیف ابلیس یاد ایشان آمد که اینچنین از منهی خدا است و بخلاف آن ماموریم بحث سادس فاذا هم
مبصرون این اذا ثانیه ظرف مکانی بمعنی جاست چون خرجت من داری فاذا زید یعنی فاذا هو البصیرة و معرفة فالبصر و السداد و الهدی
رد فعوا وسوسة الشیطان و حقیقته فنفروا منه الی الله سبحانه و تابوا بعد که یعنی پس سیدن وسوسه شیطان و گرفتار شدن بعصیان ایشان

دیدند و دانستند سداد و هدایت را در دفع وسوسهٔ شیطان و حقیقت آن لعین کرده پس فرار کردند از ابلیس و ترک آن لعین کرده توبه و رجوع الی الله
کردند بعد آن با ایشان بصیرت و معرفت زیاده شد **مجاهد** بعد از مس شیطان از متقیان متذکر و متنبه شدند بان لمی ابلیس که این از مصاحبت
ابلیس در آن وقت تمیز کردند و شناختند باطل را از حق **سدی** گفته اذا زلوا فبصروا و تابوا عنه **مقاتل** گفته اذا اصابه نزغ من الشیطان
تفکر وانظر فیه فعلم انه نزغ من الشیطان و ندم علی فعله **بحث سابع** اجتباء و نظرش اصطفاء بمعنی برگزیدن و اختیار کردن چیزی از
اشیاء و این باب افتعال از جبایه بمعنی استخلاص شیئ برای نفس خود میباشد و **علی ابن عیسی** گفته اجتباء بمعنی استخراج و از همین معنی
کلمه جبایه است **و اصله** اصله الجمع من جبیت الماء فی الحوض جمع کردم آب را در حوض از جبی یجبی جبایة و جبیة اجبوه جباوة مثله بمعنی جمعت
المال والخراج **و** جابیه حوض و امثال آن هر ظرف کلان آب چون حب و خم کلان که در آن آب نگهدارند **فراء** گفت اجتبیت الکلام بمعنی
اختلقته و ارتجلته اذا افتعلته من قبل نفسك **و ابو عبیده** گفت اجتبیت بمعنی اخترعت باشد **بحث ثامن** مد یمد مدا بمعنی کشیدن
واطالة و امهال و زیادتی شیئ باشد **در صحاح** گفته مددت الشیئ فامتد والمادة الزیادة الاصلیة المتصلة **و** مد الله عمره و مده
فی غیه ای امهله و طول له **و** المد السیل یقال مد النهر و مد البحر **و** از اینجاست مد الید و مد البصر و مد نظر **و** مدید القامة یعنی طویل القد **و** استمداد
طلب مدد و اعانة **و** مدة من الزمان بمعنی برهه و قطع از زمان میباشد **و** امداد اعانة باشد **و** مداد بکسر اول بانچه کتابت کرده و نوشته شود
و المدة بفتح غمس قلم از سیاهی میباشد **و** مد بضم اول کیلی بوزن که یک رطل در آن بگنجد **و** ربع صاع نزد اهل حجاز میباشد **بحث تاسع**
در یمدونهم دو قرائت اند **اولیهما** قرائة نافع یمدون بضم یاء و کسر میم از امد یمد امدادا بمعنی اعانة و یاری میباشد **ثانیهما** قرائة باقی قراء که بفتح
یاء و ضم میم از مد یمد مدا و لغة بیک معنی اعانة میباشند **وقیل** مد معناه جذب کشیدن **و** امد معناه من الامداد است **واحدی**
گفته عامة ما جاء فی التنزیل مما یحمد و یستحب امددت علی افعلت کقوله اتمدونن بمال و بنین **و** امددناهم بفاکهة **و** اتمدونن
بمال **و** ما کان بخلافه فانه یجیئ علی مددت کما قال تعالی و یمدهم فی طغیانهم یعمهون **قال** وجه یمدونهم ههنا قرائة العامة وهی فتح الیاء
اما الاقصار از اقصر یقصر اقصارا بمعنی کف و امساک و دور ماندن از شیئ باشد چنانچه **لیث** گفته الاقصار الکف عن الشیئ **و ابو**
زید گفته اقصر فلان عن الشر یقصر اقصارا اذا کف عنه و مجردش قصر یقصر قصرا و قصورا بمعنی کوتاهی چنانچه قصر الصلوة و قصر الثوب
خلاف طویل و قصیر القامة از اینجاست و بمعنی عجز **و** قصور بمعنی کوشک **و** قصار بفتح اول و ادغام و صباب بمعنی گازر که جامه را میشوید **و** اقتصار
اکتفاء باشد **و** تقصیر در امر بمعنی سستی در فعل و عمل آن است **بحث عاشر** و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون **بدانکه**
در مرجع ضمیر اخوانهم دو قول وارد اند **احدهما** مرجع ضمیر شیاطین است پس تقدیرش آنکه و اخوان الشیاطین یمدون الشیاطین فی الغی و ذلك
لان شیاطین الانس اخوان الشیاطین الجن فشیاطین الانس یغوون الناس فیکون ذلك امدادا منهم لشیاطین الجن علی الاغواء
والاضلال ثم لا یقصرون عن الاغواء والاضلال بمعنی مصداق شیاطین الانس والجن یوحون الی اولیائهم که شیاطین دو
طایفه اند **اما** شیاطین انس امداد و اعانة میکنند شیاطین جن را با غواء و اضلال خود ضعفاء جهلاء مردم را تا در چاه غوایة و ضلالة میاندازند
پس از القاء ایشان در غوایة اکتفاء و اختصار بر همان قدر اضلال و القاء نمیکنند بل بعد اضلال هم دائما مستمر اند در تقویة غوایة و ضلالة کایشان
نمیباشند تا ترک ضلالة ننمایند ایشان **تنبیه** و این در این اعصار مشهور هر کس است که **پادریان** و کشیشان نصاری حمقاء و ضعفاء
جهلاء را لا یعقل را باطماع اکرام انعام و بدوام و تنخواه و اطعام ابعد اخراج از طریقه اصلیه مستمرا در تعلیم و اعلام ضلالة ممد و معین ایشان میباشند
و کوتاهی در آن نمیکنند تا از ملة باطله بر نیایند **ثانیهما** این ضمیر راجع بسوی اخوان متقیان است که کفار و فجار و فساق از قوم ایشان میباشند **و**
تقدیرش ان اخوان الشیاطین هم الناس الذین لیسوا بمتقین فان الشیاطین منهم یکونون مددا لهم فلا یترکون مددهم الی
بقائهم و لا یکفون عنهم **و قیل** القولان مبنیان علی ان لکل کافر اخا من الشیاطین یعنی اخوان شیاطین مردمان غیر اتقیاء مراد میباشند
چه شیاطین از نوع ایشان مددگار ایشان در جمیع احوال میباشند و مدد ایشان ترک نمیکنند تا موت ایشان و از ایشان دور و باز نمیمانند **و بقولی** بنا بر این
هر دو قول مبنی است بر اینکه برای هر کافری برادری از شیاطین هست **سوال** در لا یقصرون فاعل و یکدام راجع است **جواب** در آن نیز

یاد در بیان نصائح
بطمع جهال از علماء
اشد بطمع ملت
تحفه مهیمن نمبر ۱۴

احتمالات است **احدهما** که مراد از مضمر فاعل یقصرون انا ی باشد که در غوایة و ضلالة افتادند با غوای شیاطین یعنی بعد اغوا و اختیار ضلالة آن ضلال
از ضلالة حاصله خود بر بینایید و کف و اجتناب از آن نمیکنند **ثانیهما** فاعل مضمر از یقصرون عاید بشیاطین باشد که اینها بعد اضلال و اغوا دست از
اضلال آنها بر نمیدارند همیشه تا مرگ ایشان معین و ممد و مستمر امیباشند **کلبی** در تفسیر این گفته مراد از اخوان الشیاطین مشرکین اند **و مراد از**
یمدونهم فی الغی امداد شیاطین با ایشان است زیرا که بر ای هر کافری برادری از شیطان صحبت دارد و طلب ایشان با غوا بسوی غوایة و ضلالة مستمرا
میکنند فلا یکفون عن الضلالة و لا یتوبون یعنی پس از گل غوایة اجتناب و ترک غوایة نمیکنند **و هذا** بخلاف حال المؤمنین المتقین لان
المومن اذا اصابه طیف من الشیطان تذکر و اعرف ذلک نزع عنه و تاب و استغفر **و** الکافر مستمر فی ضلالته لا یتذکر و لا یرعوی **و**
قال ابن عباس لا الانس لا یقصرون عما یعملون من السیئات **و** لا الشیاطین یمسکون عنه فعلی هذا القول یحمل قوله لا یقصرون علی
فعل الانس و الشیاطین جمیعا **سوال** حاصل امداد و مدد در اینجا چیست **و** چرا اهل غوایة عقلا بوده اغوا و غوایة قبول میکنند **جواب**
بعض علام فرموده که مدد و امداد بیک معنی وارند یعنی الامداد تقویة تلک الوسوسة و الاقامة علیها **و** شغل النفس عن الوقوف علی قبایحها و معایبها
لحسن ظنهم المتبوعین **و** لترک التعقل و النظر یعنی امداد عبارة است از تقویة آن وساوس بالقاء ادله باطله بر آن **و** از شغل نفس از وقوف قبایح
و معایب اینها بجهة تقلید و حسن ظن اینها بمتبوعین خود **و** برای ترک تعقل و نظر و تدبر در مقال و اغوا اینها غوایة ناشی و حاصل میشود در تبعه مقلدین
بشیاطین **اشکال** شیطان را در آیه بالا مفرد **و** ضمیر اخوانهم را جمع آورد این حالة چگونه ثابت و جایز باشد **جواب** بظاهر اشکال ندارد چه
از شیطان نوعیت و جنسیت مراد خواهد شد خواه باعتبار کل کافر شیطان خواه بغیر ان چنانچه در آیه اولیاءهم الطاغوت **و** طاغوت جنسیت دارد
دارد و مفرد آورده **بحث حادی عشر** و اذا لم تاتهم قالوا لولا اجتبیتها این عطف بر ما قبل است **و** ا**بو مسلم** گفته که این آیه عطف بر
یسئلونک عن الساعة است تقدیرش یسئلونک عن الایات فاذا لم تاتهم بها قالوا لولا اجتبیتها میباشد **بدانکه** در آیه بالا انتساب کرد که شیاطین
جن و انس از جانب تقصیر و تاخیر در اضلال و اغوان خود از مشرکین میکنند **و از جمله** اغوا و اضلال ایشان است که از انبیاء معاجز اقتراحی بخواهید
و هر گاه ایشان آن قسم معاجز مطلوبه شما بیارند پس تکذیب اینها بکنید چه اینها انبیاء اله نیستند **بحث ثانی عشر** مفسرین در اسباب النزول این آیه
آورده اند چنانچه **کلبی** گفته کان اهل مکة یسئلون النبی الایات تعنتا کما نقل تم عنهم و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا
الخ فاذا تاخرت اتهموه و قالوا لولا اجتبیتها یعنی هلا احدثها و انشاتها من الله او من عندک فنزلت فی جوابهم قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی
یعنی اهل مکه و کفار قریش میخواستند آن حضرت را معجزات بطور تعنت و اقتراح چنانچه نقل مقال کفار کرد که میگفتند که ما هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد
تا آنکه ظاهر و جاری سازی از این زمین چشمها را تا آخر و شیاطین الانس اینها تعلیم داده بودند که از محمد چنین اقتراحی بخواهید پس وقتیکه تاخیر کند از
آوردن مطلوب شما او تهمت کنید یعنی اگر تو نبی صادق بودی چرا نیاوردی از جانب خدا و اگر خدا نمیداد خودت چرا اختراع و اختلاق و انشاء نکردی
پس در جواب اینمقال ایشان این آیه نازل شد که بگو تو اینها را من تابع وحی الهی ام **بحث ثالث عشر** معنی این آیه و اذا لم تاتهم قالوا لولا اجتبیتها
یعنی و ای محمد وقتیکه نیاری تو آیات اقتراحی مطابق مطلوب آنها میگویند تو چرا اختلاق و افتعال و اختراع و ایجاد خودت نکردی آیات مطلوبه را **مجاهد** **و**
مجاهد و زجاج گفتند معناه انک یا محمد اذا جئتهم بایة کذبوا بها و اذا ابطات عنهم یقترحونها و یقولون هلا جئتنا من قبل نفسک
فلیس کلما تقوله وحی من السماء یعنی معنیش آنکه ای محمد وقتیکه میبری تو مر اینها را آیتی و معجزه اینها تکذیب تو با آن آیة میکنند **و** وقتیکه تو تاخیر از اتیان
آن میکنی و اینها فرح و قدح تو میکنند و میگویند که چرا نیاوردی از جانب خودت و از صنعه خودت پس نیست کل آنچه میگفتی تو که بوحی الهی متابعت و قفا
و گفتار من میباشد **و** اگر آن دعوی تو صحیح میبود البته هر مطلوب ما را میاوردی **و** نیاوردن آن پیغمبر صادق نیستی **ابن عباس و جبائی**
و ابو مسلم اصفهانی گفتند معناه اذا لم تاتهم بایة مقترحة قالوا هلا اختلقتها من قبل نفسک فتسال ربک ان یاتیک بها یعنی
وقتیکه نیاری تو مر اینها را آیة مقترحه را پس میگویند که چرا آن مخترعه مفتعله مصنوعه خودت از جانب خودت نیاوردی پس سوال میکردی خدا بتو
که آن آیة مقترحه مطلوبه اینها میاورد و میداد **بحث رابع عشر** بدانکه بصایر جمع بصیرة بمعنی براهین و حجج و دلایل قاطعه است **در مجمع** از زجاج نقل
فرموده که معناه ظهور الشیء و تبیانه **و** نیز گفته بصیرة بمعنی ترس یعنی سپر نگاهدارنده و طریق دریافتی یعنی خلاصه جمع همه اینها بصایر است **در صحاح** گفته

جواب اشکال که شیطان
جواب ضمیر جمع و ضمیر اخوانهم

البصر حاسة الرؤية والبصرت الشيء رأيته والبصير خلاف الضرير يعني بينا خلاف اعمی است والبصر العلم وبصرت بالشيء علمته كما قال الله بصرت بما لم
يبصروا به والبصير العالم والتبصير التعريف والايضاح والبصرتان الكوفة والبصرة والانسان على نفسه بصيرة وقال الاخفش جعله
هو البصيرة كما يقول للرجل انت حجة على نفسك والبصرة بالتحريك الحجر والبصرة بالسكون حجارة رخوة الى البياض ما هي بها سميت البصرة
در مصباح گفته البصرة بوزن تمرة بمعنی سنگهای نرم و گاهی ها را آن حذف کرده میشود بفتح با وکسر آن و زجاج از فتح با مع حذف ها
انکار کرده و در نسبت بصری بذکر با او بجهین وان نام بلدے ہست از بلاد محدثه اسلامیه بنا از آن در خلافت عمر رض بسال هجده هم از هجرة شد و بعد این
گفته البصر النور الذی تدرك به الجادحه المبصرات والجمع ابصار چون سبب و اسباب است و البصرة برؤية العين ابصارا و ابصرت بالشيء بالضم
والكسر لغة وانا به بصير ای علیم وخبير والاستبصار بمعنی البصيرة اهل معانی در اینجا گفته بصارة نور روشنی است آنچه تعلق بجارحه راسی دارد
وادراك احساس مبصرات بآن میکند آنوقت بصارة یعنی دیدن بالعين است و آنچه تعلق بقلب دارد و بعیون قلب می بیند آنرا البصيرة و استبصار
بینامند و آن علم وعرفان و معرفت میباشد **بحث خامس عشر** قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی بدانکه این جواب قول کفار لولا اجتبیتها
میباشد یعنی یا محمد بگو تو مر طالبین آیات مقترحه را کار من نیست جز این نیست من متابعة و پیروی میکنم خاص همان چیز را که وحی کرده می شود آن بسوی
من از جانب پروردگارم و بتلقاء نفسانی و خواهش و رأی خود اصلا چیزے نمیگویم و بفعل و عمل نمیآرم و انزال آیات و اظهار معجزات خاص از افعال
جناب باری اند بر ایجاد آنها بغیر الله احدی از خلایق قادر نیست و هرچه مقتضای مصلحة و حکمة علیم و حکیم مدبر میباشد در آنوقت آنرا از عالم ایجاد
بر دست هر کس و هر جا که میخواهد میکند بندگان انبیاء در ایجاد معاجز و اتیان آن بهر گونه هر وقت مطابق خواهش هر کس باقتراح و غیر اقتراح مدخلیت ندارند
چنانچه در استنزال وحی و در ترسید و تنقیص و تبدیل کلمه از آن ابدا مدخلیت ندارند فقط انبیا اصفیا در بیان اسرار الهی منان میباشند **جمعی** از ائمه تفسیر
گفته که قدیما و حدیثا از کفار و مشرکین این دو حالة در باب معاجز انبیا بود **اول** آنکه اگر پیغمبرے بلا درخواست کفار اعجازے مینمودند و میآورند
پس ایشان بمعاینه آن میگفتند این جادوی و نظر بندی ما است لهذا ما چنین بخلاف حقیقة مینماید **ثانیها** اگر درخواست بطور تعنت و اقتراح
از انبیا میکردند **پس** در آن بدو وجه جواب میدادند **اول** اگر میآورند معاجز را بحسب خواهش و درخواست آنها میگفتند هذا اختلاق و اوثك
وافتراء على الله فلم خصك الله بدونا وانت مثلنا یعنی این خارق اختلاق و افترا و دروغ محض است چرا ترا باین تخصیص داد و بغیر ما چال
آنکه تو هم مثل ما ئی **ثانی** اگر تاخیر اتیان معاجز اقتراحی آنها میشد **پس** کفار در آنوقت میگفتند ان كنت صادقا فی دعوة رسالة ربه واتک مجیب دعائك
فلم لا جئت بهذا الاعجاز المطلوب عنك ولم لا اجتبیت وافتعلته من عندك ولم لا اجاب التماسك فما كنت نبیا صادقا یعنی اگر تو صادق در دعوی
رسالة خود بودی و میگفتی که الله من مجیب دعوات منست پس چرا اجابة دعا تو در ارسال این اعجاز مطلوب از تو نکرد و چرا خود تو آنرا بنا نتی و اختلاق نکردی
چون اقوال آخر **پس** باین واضح شد که تو نبی صادق نیستی و بجهت هم همین طور گفتار و رفتار کردند **پس** خالق در جواب شافی ایشان قل انما اتبع ما یوحی الی
من ربی فرستاد و معناه لیس لی ان اقترح على ربی فی امر من الامور وانما انتظر الوحی فكل شيء اكرمنی به قلته والا فالواجب السكوت وترك
الاقتراح یعنی نیست برای من سوال و الحاح و طلبی و خواستن بحکم از پروردگار خود امری را از امور و جز این نیست که من منتظر وحی الهی میباشم پس هرچه
مرا وحی کرد من میگویم و بشما میرسانم و بالکل تغیر و تبدل نمیکنم در حرف آن و تا وحی نرسد و نباید سکوت و ترک سوال بالحاح و بیشی امر از جانب خودم
واجب الترك میباشد چه باب واجب بندگان ذلیل نیست که بخلاق ذو الجلال استعجال در خواست و پیشی سوال و الحاح در طلب آن نمایند و هرچه
اصلح و اوفق بحکمة حکیم علیم مدبر تعیم میباشد خود میکند حاجة در خواست در آن باو نمی نیست **تنبیه** در مجمع فرموده این آیه دلالة دارد که افعال نبی و
اقوال آنحضرت همه تابع بوحی اند بر او جایز نیست عمل بر رأی و قیاس بر آنحضرت مطلقا **اشکال** از مطاعن نبوة خاتم الانبیاء مخالفین اسلام خصوصا
نصارے از همه اعداء اکثر این را اقرار داده و عوام کالانعام را شب و روز با بیها میلغز انند بانیکه معجزه محمد در قرآن اصلا بجای مذکور و منقول نیست مگر
هر وقت که مردم از آنحضرت معجزه و آیتی خواستند در هر جا جواب آنها قل انما الآیات عند الله و لو اعلم الغیب لاستكثرت من الخیر و انما انا
بشر مثلكم یوحی الی و انما انا بشیر و نذیر همین کلمات میفرمود و خود آنحضرت در جواب انکار مطلق از داشتن معجزه خود فرمود و قرآن از آن مملوه
مشحون و مسلمانان دفاتر خود از هزار معجزات زاید و ثبت کرده منافی و مخالف قرآن باطل محض میباشد **جواب** بدانکه اولا شرط صحة نبوة انبیا

هر نوع معاجزه واظهار هر قسم خوارق مطابق طلب هر فردی از امم خود هر وقت است یا شرط صحت نبوة اظهار یک خارق العادة ولو یک مره ترین بیخواه منوبت
بیباشد **و** این عقلا ونقلا واجب نیست که هر وقت وهر آن معاجز اقتراحی مطابق درخواست هر آدمی بیا بیدو اظهار نماید چه تکثیر وتقریر معاجزه واظهار آن بکرات
ومرات اعتنا وعظم ووقر آن در انظار مردم وقلوب نهاقلیل بل ساقط میشود چنانچه اینجا معلوم هر کس است که معاینه امر شریعیت بار اول که بهره او بجمال رغبة
دیده میشود مره ثانیه بمثل آن رغبة ومیل دیدن بمثل اول نمیباشد **پس** آنچه موجب ضعف وقلة رغبت واعتنا میشود لا النفاتی بخوارق العادة گردد او
جایز نیست وبالجمله از خرق عادة بر بیا بید **پس** یکمره یک معجزه خارقة در صدق هر نبی کافی است **و** در **عدم لزوم** این باب مبرهن گردید **تنبیه**
هرگاه این واضح شد **پس** جواب این اشکال آنکه از اعاظم معاجز باقیه الی القیمة قرآن **و** هر سوره کبیره وصغیره بل هر آیتی از آن است که تحدی با آن
بکرات ومرات بوقوع آمده **و** از عصر آنحضرت الی عشر اول چهارده صدی هجری هیچ قومی ملتی از مجوس ویهود ونصاری خصوصا کفار عرب که
اصحاب علم ولسان وور فنون علم ادب وشعر وخطبه حذاق ماهر باهر ودر فصاحة وبلاغة وملاحة در هر عصر سر آمد روزگار اعدا اکثر از احصا بودند
معارضه بحرفی لسانی الی حین کرده نتوانستند لهذا اوایل صنوف از دفع آنحضرت بحروب ومعارضه آن عاجز گردیده ناموس خود زنان وبنات واطفال
واموال خود را بغارت وبغلامی وکنیزی دادند **و** خود تحت سیوف لعان آنحضرت مقتول گردیدند **و** این اقطع برهانی است بر عجز انها در خرق عادة
قرآن الی یوم القیامة کافی وشافی است **و** حاجت اعجازی دیگر بعد قرآن بر صحة نبوة آنحضرت اصلا نیست زیرا که این معجزه کلام الهی الی القیمة دایم قایم
مستمر آذی التحدی موجود است **اما جواب** آنچه مسلمانان زیاده از هزار معاجز آنحضرت در دفاتر ثبت کردند قطع از تواتر اکثر آن لا اقل هزار آدم
معاصرین آنحضرت لا بدا میباشد **پس** با جتماع هزار آدم در نقل معجزه در اوقات مختلفه تواتر قطعا حاصل شد بر اینکه محمد صلی الله علیه وسلم صاحب الاعجاز بعلم
الیقین بوده **و** الآ یعنی با نکار این کل علم سیر **و** تواریخ مخالف وموالف از انبیاء وسلاطین سلف بالکلیه باطل میشود وما جوابکم فیه جوابنا **جواب**
ثانی فخر رازی **و** مقلد او نیشاپوری **و** مسعودی صاحب تفسیر المنیر **و** التیسیر در اینجا فرموده بیان ان عدم الاتیان بتلک المعجزات التی اقترحها لا
یقدح فی الغرض لان ظهور القرآن علی وفق دعواه معجزة بالغة باهرة قاطعة قطعا علی نبوته وصحة دعواه بها **فاذا** ظهرت هذه المعجزة الواحدة
کانت کافیة فی تصحیح نبوته وبقائها الی القیمة فکان طلب الزیادة من باب التعنت باطل فلا یلتفت الی مقالهم العقلاء یعنی پس از آن بیان کرد
خالق که عدم اتیان آنحضرت معاجز مقترحه موجب قدح در غرض نمیباشد چه ظهور قرآن موافق دعوای آنحضرت معجزه بالغه باهره قاطعه بر وضوح دعوای نبوة
وثبوت آن میباشد **پس** وقتیکه این معجزه واحده قاهره از آنحضرت ثابت وباقی باشد کافی وبس است در تصحیح نبوة وبقاء او الی القیمة **پس** طلب
زاید بر آن از باب تعنت باطل است وابدا بسوی مقالات خصام عقلا التفاتی ندارد **جواب ثالث** از خود قرآن معاجز بسیار ثابت است
منجمله آن آیه وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی **و منجمله** آن باد دبور در هزیمة اهل بدر **منجمله** نزول ملائکه هزارها برای یاری اسلام در اکثر
غزوات آنحضرت با کفار **و** در ذیل هر آیه از تفاسیر **و** در علم مغازی سیر **و** تواریخ تفصیلا ثبت وضبط اند **و** ثبت آن معاجز منافی وخلاف قرآن
نیست بل عین بیان وتفصیل قرآن است **بحث سادس عشر** هذا بصائر من ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون یعنی بعد این قدر
وصف قرآن فرموده **وقولها** این قرآن بصائر اند برای مردم از جانب خدا **و** بصائر را اهل لغة تعبیر وتفسیر ببراهین قاطعه وحجج ساطعه کرده بر
ثبوت حقیقة منزل قرآن وحقیقة نبوة نبی آخر الزمان چه دلایلیکه بر اثبات الهیه وتوحید شده **و** بر اثبات نبوة سید انبیاء **و** بر مبدء ومعاد جسمانی خلق
الله وبر جمیع امور واحکام دینی واخلاق انسانی وعلوم عقلی ونقلی مفصل ومجمل درج اند وباین طور در هیچ کتاب سلف الهی مدلل ومفصل نیستند
بمعاینه آن بصیرة قلبی وبصارة عینی هر صاحب البصیرة وبصارة منور وافزوده میشود **ولهذا** وصف آن ببصایر کرده **و** در آیات آخر ذکرش نموده
کرده **ثانیها** وصفش بهدی کرد چه هر فقره وهر کلمه او دلالة وهدایة ورشد موصل طالب الی الحق است اصلا در آن خطا وزلل وخلل وباطل نیست **ثالثها**
وصفش برحمة کرد چه هر آیه از قرآن نعمة کامله دین ودنیائی لا نهایة الهی الی الابد باقی ثابت است برای قوم ایمان آرندگان **بلی** خصوصیت
اهل ایمان برای آن کرد که مومن طالب ایمان میباشد متوجه تحصیل وتفکر وتدبر در آیات وکلمات میکند چنانچه خدا ترس وپرهیزگار طالب تقوی
میباشد از کتاب الله منتفع میشود **و** الا کتاب الله بصایر وهدایة ورحمة برای کافه بندگان فی الواقع میباشد **و قال** ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین پس چنین در اینجا بلام تخصیص لقوم یؤمنون فرموده **تبصره** بدانکه در این اوصاف ثلثه قرآن مراتب ثلثه برای عقلا مومنین بالنوف

اند و ذلك ان الناس متفاوتون فی درجات العلوم **فمنهم** من بلغ الغایة فی علم التوحید والمعارف حتی صار کالمشاهد وهم اصحاب عین الیقین کعلی بن ابیطالب القایل علی المنابر مرات وکرات لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا **و** سلونی قبل ان تفقدونی **و** سلونی عن عالم العرش فانی اعرف من طرق الفرش یعنی مردم در مدارج معارف وعلوم بالضرورة متفاوة اند **و** از ایشانان کسی بغایة و نهایت علم معارف توحید رسیده حتی مستور چون مشهود نزد او میباشد **و** این طایفه از اصحاب عین الیقین **و** منهم بل اعلیهم واولیهم وافضلهم واصلهم امیر المومنین علی بن ابیطالب از اصحاب پیغمبر صلعم خاص است **لهذا** آنجناب در مشاهد اعلام امم مسلم وغیر مسلم علی الاعلان بکرات ومرات بلند میفرمود که اگر کشف غطاء وارتفاع حاجب مابین من وخالق شود البته در علم ومعرفة من که در بدایة تصدیق کردم هیچ ذره در علم الیقین من اصلا زاید نمیشود یعنی در ابتداء امر العبد حق الیقین علم الیقین بدرجه اتم نهایت حاصل شد که الحال معارف بکمال وتمام رسیده حتی اگر حجاب البشریة از من برداشته شود اصلا در معرفة وعلم یقینی وقطعی من بالنسبة بدایة معرفة وعلم من هیچ وجه یکذره نمی افزاید **و** بجهة همین بکرات در محافل ومشاهد اعلام امم میفرمود که پیش سپید مرا قبل از آنکه نیابید مرا **و** من عارفترم باحوال عوالم علوی وسفلی از سماوات وعرش واز احوال زمین یعنی اعلم واعرفم بکلیات وجزئیات عوالم سماوی وارضی **و منهم** بلغ درجة الاستدلال والنظر وهم اصحاب حق الیقین یعنی درجه ثانیه معارف وعلوم قرآنی درجه استدلال ونظر وفکر است بحیثیکه در هیچ کتاب الهی اینگونه دلایل نظریه وفکریه اصلا نازل نشده پس اینمرتبه متوسطه اهل اجتهاد واستدلال درجه اهل حق الیقین است **و منهم** المسلم المستسلم وهم عامة المؤمنین فهذا درجة المقلدین **فالاولی** علم الیقین درجة انبیاء المرسلین **و** الخلفاء المسلمین الذین هم الصدیقون السابقون اولئك هم المقربون **والثانیة** علم حق الیقین درجة اهل النظر والمستدلین من الصحابة واعلام الملة من المسلمین **والثالثة** علم المقربین درجة المقلدین المتبعین المجتهدین المستدلین یعنی درجه سوم خلق مسلمان صاحب استسلام وایشان عامة مومنین اند **و** همین درجه ادنی برای مقلدین است **درجه اولی** علم الیقین منهم انبیاء ومرسلین واولیاء خلفاء مسلمین که ایشان صدیقین سابقین از مقربین رب العالمین اند **درجه ثانیه** علم حق الیقین از صحابه کرام واعلام امة از ملة مسلمین است **درجه ثالثه** علم مقربین واین درجه مقلدین از عوام مومنین که تبعه مجتهدین مستدلین میباشد **پس** قرآن بصایر لاهل الکشف والعرفان للانبیاء واولیاء الله است **و** قرآن هدایت برای اهل نظر واستدلال است **و** قرآن رحمة ونعمة الهی برای غیر قابلین نظر واستدلال است **محتمل** برای هر سه طایفه قرآن بصایر وهدایة **و** رحمة بحسب قابلیت هر یکی از طوایف ثلثه میباشد ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝ وَاذْكُرْ رَّبَّكَ فِیْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً وَّدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْغٰفِلِیْنَ ۝ اِنَّ الَّذِیْنَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا یَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهٖ وَیُسَبِّحُوْنَهٗ وَلَهٗ یَسْجُدُوْنَ ۝

ترجمه آیات ثلثه یعنی وقتیکه تلاوة وخوانده شوند آیات قرآن بر شما خصوصا در نماز امام بخواند وعموما در نماز وغیر نماز پس گوش بدهید مر آن الفاظ آیات قرآن را وقت تلاوة آن خاموش وساکت باشید تا بشنوید کلمات آنرا شاید شما متاثر شده مرحوم ومغفور گردید ویاد کن یا محمد بدل وزبان پروردگار ترا در نفس خود بزاری وگریه دبتر سگاری از بیم عدل سبحانی ویاد کن خدا را باواز پس تر از آواز جهر وخفی یعنی باواز یکه میان بلند وخفا یعنی میان جهر وسر از گفتار تو باشد یعنی یاد ..... خدا را نه بصوت مستور ونه بصوت جهور بل بصوتیکه مابین الصوتین بود وقت صباح وشبانگاه باید باشد چه دو طرف روز صلوة جهریه مفروضه است باید که بسیار باواز بلند **و** بسیار مستور الصوت خوانده نشوند ویا محمد مباش تو از بیخبران از یاد آوری خالق نماز بدرستی وبتحقیق آنانکه نزد پروردگار تو اند ملائکه قدسیه کردن نمیکشند وکبر نمی نمایند از طاعة وعبادة خالق سبحانه وتنزیه و

وتقدیس او تو

بیان آنکه خلق متفاوت است در علم اول اهل کشف وعیان ثانی اهل نظر واستدلال ثالث مقلدین

وتقدیس او تو میکنند وخاص مر او را سجده شام وصباح وهر وقت میکنند غافل از عبادة اله اصلا وابدا نمیشوند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** استماع و اصغاء متقارب یعنی گوش کردن وفرا گرفتن سخن بگوش دادن میباشد **اما** انصت انصاتا وصمت صمتا وصموتا وصماتا بضمه هر دو بمعنی خاموشی صوت بغرض استماع و اصغاء سخن وکلام میباشد **وابن الاعرابی** گفت نکصت ینصت نصتا **و**انصت انصاتا بمعنے استمع الحدیث مع الصمت صمت وسکوت خاموشی است **بحث ثانی** در وجه اتصال این آیه با ماقبل **بدانکه** هرگاه در ماقبل این عظم قرآن واعجازیة آن بتصریح الفاظ ثلثه بصایر وهدایة **و**رحمة ذکر کرد **پس** بعد از آن اینجا ذکر کرد آنچه موجب تعظیم وعلو وعظم شان قرآن باشد آنست که نزد تلاوة کلمات آن هر مستمع سامع ساکت مانده سجده خالق منزل آن هر قاری وسامع کرده باشد **بحث ثالث** واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون یعنے وقتیکه خوانده میشوند آیات وکلمات کتاب الله که قرآن نام باشد پس شما همه مردم هر حالة گوش بدهید وگوش گذار بدل وجان باشید برای شنیدن قرآن بهر حالت وساکت وخاموش وقت تلاوة باشید وکلامی ورفع صوتی والتفاتی بسوی غیر قرآن اصلا نکنید تا شما مغفور ومرحوم میگردید **تنبیه** بعد اثبات اعجازیة قرآن ثانی الوجه این وجوب استماع و اصغاء بکلمات وانصات وخاموشی از ارتفاع اصوات نزد تلاوة آیات آن بر هر حاضر **و**ثالث الوجه اینجا هر قاری وسامع ومستمع آیات قرآن مامور بسجده کردن وجوبا او ندبا است بخلاف کتب آخر **پس** این اعظم برهان قطعی است بر افضلیت قرآن از کل کتب منزلة الهی چه استماع وانصات واصغاء واداء سجود له نزد تلاوة انها وارد وثابت نیست در حالة غیر منسوخیت انها **اما** بعد نسخ انها بالاولی انچنین تعظیم وتعلیه وتوقیر انها بر جمیع اصناف امم غیر قرآن نیست **بحث رابع** این دو خطاب فاستمعوا له وانصتوا **آیا** واجب مطلقا است **یا** ندب مؤکد ودر آن فقهاء امت دو قول دارند **وایضا** آیا این استماع وانصات نزد تلاوة هر قاری الی القیمة باقی است **یا** نزد تلاوة پیغمبر خاص است **دو وجه اولین** مختار اکثر واشهر بل مشهور در فقهاء امت **و**اهل ظاهر است زیرا که در علم موضوع **و**علم تفسیر **و**علم اصول فقه مقرر ومبرهن گردیده که هر خطاب بصیغه امر مقتضی بذاته وجوب است چنانچه هر صیغه نهی مقتضی بالاصالة تحریم بالذات است **واما** حمل خطاب بصیغه امر ونهی عند التعذر وتعسر بقائهما علی ظاهرهما من الوجوب **و**التحریم بر استحباب **و**کراهة بلاچاری میشود واز خلاف وضع واصل مهما امکن عدول ممنوع بالذات است **پس** حمل این دو خطاب بر استحباب مؤکد بر نهی تنزیهی بدون ثبوت عذر عقلی ووضعی وشرعی وعسر ظاهری اینجا جایز نیست **پس** وجوب هر دو خطاب در اینجا ثابت شد **بحث خامس** آیا تنزیل وخطاب این آیه خاص است **یا** عام در آن نیز اهل تفسیر **و**فقهاء امت دو قول دارند **قول اول** آنکه تنزیل وخطاب این آیه خاص بمشرکین قریش است بچند وجه **اول** چونکه بالاتفاق وقبیل مشرکین قریش بودند وایشان طلب آیات کردند **و**در جواب ایشان بقل انما اتبع ما یوحی الی من ربی مامور کرد یعنی معجزه من وحی الهی قرآن متضمن معاجز آخر منها متضمن بصایر وهدایة ورحمة است **و**متصل بان امر کرد ایشان را که شما اعجازیة قرآن بنهایة فصاحت وبلاغة متضمن جمیع امور واحکام دین ودنیا وعلوم کثیره وبصایر وهدایة ورحمة اله بودن او برای کافه بندگان براهین قاطعه وحجج ساطعه ودلایل باهره قاهره بشما واضح ولایح وثابت خواهد شد بشرطیکه بکمال توجه کلمات آیات آنرا گوش کنید وگوش گذار وساکت وخاموش از اصوات شوید واعراض از اصغاء واز استماع آن نکنید **ثانی** چونکه کفار مشرکین قرآن را اصلا شنیدن گوش نمیدادند واقوام را دایما از استماع آن باز میداشتند چنانچه در آیات آخر حکایة مقال ایشان کرده بقوله قالوا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون یعنی اکابر کفار بقوم تبعه خود گفتند که شما گوش نمیدهید این کتاب قرآن را لغو کنید یعنے بیهوده وکلام باطل مهمل در السنه طرح کنید آنرا وبسماع او متوجه مشوید تا شما بر مسلمانان غالب خواهید شد **ثالث** هرگاه او سبحانه در جواب کفار وصف قرآن ببصایر **و**بهدایة **و**برحمة جزما وقطعا برای مومنین مستمعین متبعین قرآن خاص کرد **پس** متصل بان چگونه بکلمه تشکیک ترجی بلعلکم ترحمون مرحومیت مومنین بشک ذکر کند وحال آنکه قبل براین در همین سوره ذکر رحمت وسیعه خود خاص برای این امت مرحومه مرحومه کرده **پس** اگر این آیه را مخصوص بمومنین صالحین ومستمعین قرآن را حمل کنیم تا مطلع باعجاز قرآن بشوند این منافی نظم ونسق عبارة قرآن میشود لهذا بظاهر قرآن وقراین ودلایل ثابت شد که تنزیل این آیه وخطاب آن خاص بجواب مشرکین منکرین اعجاز قرآن میباشد ثم الله اعلم **و**همین مذهب بعض اهل ظاهر **و**بعض محققین متاخرین مفسرین منهم الرازی **و**تبعه او است **اقول** این قول بحسب ظاهر قرآن بنهایة مربوط ومعقول میباشد وترک ظاهر قرآن وعدول از مقتضیات ظاهر آن مهما امکن جایز نیست **اشکال** بنابر این تخصیص ترک احادیث صحیحه مستنده مرویه فی مسانید ائمة الحدیث لازم میاید واین چگونه جایز میباشد **جواب** چونکه جمهور اهل تفسیر **و**اصول فقه قانون مقرر ومبرهن کرده اند که اگر سبب نزول وخطاب آیه خاص بقومی باشد

بیان وجوه ثلثه کلمات و بیان وجوه ثلثه تعظیم قرآن

فضیلت قرآن بر کل کتب الهیه

اختلاف اقوال در تنزیل وخطاب این آیه

بیان اختلاف اقوال مفسرین در شان نزول و هر دو خطاب

سبب خاص مانع از عمومیت حکم بالاعتبار نمیباشد والا ترک اکثر احکام الله لازم میآید پس احادیث در باب این آیه که مختلف وارد اند من باب البیان و تثبیت عموم مومنین نزد تلاوة قرآن باستماع و انصات الی القیمة خواهند شد چنانچه اشاره بسوی این در غرایب التنزیل نیشاپوری هم نقل کرده بقوله وقیل المراد باستماع القرآن العمل بما فیه ثم امر نبیه و امته بتبعیته بالذکر العام قرآنا کان او غیره علی سبیل الدوام و ذلک ان استماع القرآن کان کالذکر الخفی اما قول ثانی تنزیل و هر دو خطاب این آیه عام بکل مومنین الی القیمة است این مختار اکثر مفسرین و محدثین و فقهاء امت است پس ازین ابهام در وجوب انصات و استماع کدام وقت و کدام جا واجب است نیز خلاف دارند **قول اول** و همان قول حسن بصری و اهل ظاهر و جمعی از شیعه ایشان است فقالوا ان تجری هذه الآیات علی العموم ففی ای وقت و ای موضع قرئ القرآن یجب علی کل احد الاستماع و السکوت یعنی ظاهر این آیات بر عمومیت خود باقی و جاری الی القیمة اند و در هر وقت و در هر موضع که تلاوة کلام الله کرده شود بر هر شخص حاضر سکوت و استماع آیات قرآن عینا واجب است خواه داخل در نماز باشند خواه خارج از نماز باشند **قول ثانی** مذهب جم غفیر از طوایف اهل قبله است انها نزلت فی تحریم الکلام فی الصلوة روی عن ابی هریرة انهم کانوا یتکلمون فی الصلوة بحوائجهم فامروا بالسکوت و الاستماع لقراءة القرآن و قال عبد الله ابن مسعود کنا نسلم بعضنا علی بعض فی الصلوة سلام علی فلان و سلام علی فلان فجاء القرآن لتکلم و لا استماع القرآن و الانصات له در مجمع هم نقل کرده فقیل انه فی الصلوة خاصة خلف الامام الذی یوتم به اذا سمعت قراءته عن ابن عباس و ابن مسعود و سعید ابن جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری و روی ذلک عن ابی جعفر قالوا و کان المسلمون یتکلمون فی صلوتهم و یسلم بعضهم علی بعض واذا دخل داخل فقال لهم کم صلیتم فاجابوه فنهوا عن ذلک و امروا بالاستماع انتهی حاصل هر دو عبارة متحد است که این آیه در تحریم کلام فی الصلوة نازل شد بقول سابق مقتضی نماز فرادی و جماعت عام بقول منقول از مجمع این آیه مخصوص در نماز جماعة مامور بانصات و استماع قراءة امام نازل شده چه مسلمانان در حال نماز کلام با یکدیگر و سلام هم بر یکدیگر و احوال پرسش میکردند و از یکدیگر میپرسیدند که چند رکعة خوانده و جواب هم میدادند پس ازین احوال منهی گردیده مامور بانصات و استماع قرآن در نماز مامورین شدند و این را جمعی از اجله صحابه و تابعین گفته مثل ابن عباس و ابن مسعود و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری و غیرهم و همین مروی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام است کما فی الفقیه عن الباقر ع ان کنت خلف امام فلا تقرأن شیئا فی الاولیین و انصت و لا تقرأن شیئا فی الاخیرتین فان الله یقول للمؤمنین و اذا قرئ القرآن الخ و الاخیرتان تبع للاولیین یعنی هرگاه خلف امامی تو باشی در دو رکعة اولی از سورتین در نماز چیزی مخوان و خاموش گوش گذار باش چه او تعالی امر باستماع و انصات برای مامومین در جماعة کرده و دو رکعة اخرویه هم تابع بدو رکعة اولیه اند در تهذیب از حضرت صادق ع نیز روایة کرده قال اذا کنت خلف امام تولاه و تثق به فانه یجزیک قراءته عیاشی هم در تفسیر خود روایة کرده عن احدهما ع فاذا کنت خلف امام تأتم به فانصت و سبح فی نفسک یعنی ایشان ع فرمودند هرگاه تو دنبال پیش نمازی اقتداء باو کردی در نماز پس خاموش باش و سبحان الله آهسته آهسته بخوان **قول ثالث** انها نزلت فی ترک الجهر بالقراءة خلف الامام روی ابو هریرة انها نزلت فی رفع الاصوات و هم خلف رسول الله و عن ابن مسعود انه سمع ناسا یقرؤن مع الامام فلما انصرف قال اما آن لکم ان تفقهوا و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و قال الکلبی کانوا یرفعون اصواتهم فی الصلوة حین یسمعون ذکر الجنة و النار یعنی این آیه انصات نازل شد در ترک جهر قراءة در نماز جماعة دنبال امام و ابو هریره روایة کرده که این آیه در منع از بلند کردن آواز دنبال امام در نماز جماعت نازل شده و ابن مسعود هرگاه شنید که مامومین قراءة میکنند در نماز جماعة امام پس گفت او با ایشان ازین وقت بفهمید شما که دنبال امام وقتیکه نماز بجا آیید پس گوش گذار قراءة او و خاموش باشید و کلبی هم همین گفته که اصحاب رفع آوازهای خود در نماز جماعة پیغمبر میکردند وقتیکه ذکر جنت و جهنم میشنیدند در تفسیر عیاشی و مجمع مرویست که قرأ ابن الکواء خلف امیر المؤمنین فی صلوة الصبح لئن اشرکت لیحبطن عملک الخ ثلثا فانصت علی تعظیما للقرآن حتی فرغ ابن الکواء فانصت علی ثم قرء فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون ثم اتم علی السورة ثم رکع هذا هو المنتخب من الحدیث حاصل آنکه ابن کوا در جماعة نماز صبح باقتداء امیر المؤمنین ع میکرد و ابن کوا آیه لئن اشرکت لیحبطن عملک الخ سه دفعه خوند امیر المؤمنین ع تعظیما للقرآن از تلاوة ساکت مانده و در آخر در اسکات ابن کوا خواند آیه فاصبر ان وعد الله حق را تا آخر خونده پس امیر المؤمنین باقی سوره را از انجا خوند که گذاشته بود و آنرا پس نماز خود را تمام کرد و این

قول خاص در استماع

قول خاص در استماع و اسکات در نماز جماعة است که نزد اجهار قرائة امام جمیع ماموین ساکت باشند **قول رابع** این آیه در استماع و انصات مردم
در حال خطبه خواندن امام در اعیاد چون خطبه جمعه عید فطر و عید ضحی نازل شده و همین قول سعید بن جبیر و مجاهد و عطا و عمر بن دینار و زید بن اسلم و شیخ
الطایفه ابو جعفر طوسی هم مع شیعه او همین دو قول دارند **احدهما** در استماع قرائة در صلوة جماعة **ثانیهما** در خطبه جمعه و عیدین وارد است **ایا**
واجب است انصات و استماع یا مستحب در آن نیز علماء و شیخ طایفه نیز دو قول دارند **و مرویه** از ابو عبد الله الصادق در مجمع و غیره از کتب حدیث امامیه ثابت
قال علیه السلام یجب الانصات للقرآن فی الصلوة و غیرها قال الشیخ و ذلك علی وجه الاستحباب **و مرویه** عبد الله ابن یعفور از ابی عبد الله ع
است که من عرض کردم که مرد یکه تلاوة کلام الله میکند ایجب علی من سمعه الانصات و الاستماع قال علیه السلام نعم اذا قرئ عندك القرآن
وجب علیك الانصات و الاستماع در اینجا خبر امام ع لفظ وجوب صریح وارد است **بغوی و صاحب اللباب** در اینجا گفتند و اختلف اهل
العلم فی القرائة خلف الامام فی الصلوة فذهب الی ایجابها سواء جهر الامام بالقرائة او اسر **و روی** ذلك عن عمر و عثمان و علی و ابن
عباس و معاذ **و هو** قول الاوزاعی و الشافعی یعنی اهل علم اختلاف کردند در تلاوة و قرائة دنبال امام در نماز جماعة و نزد بعضی واجب است خواند
دنبال امام خواه نماز جهری باشد خواه نماز اخفاتی و همین مروی از عمر رض و عثمان رض و ابن عباس رض و معاذ جبل و همین قول اوزاعی و شافعی است
و ذهب قوم الی انه یقرء فیما اسر فیه و لا یقرء اذا جهر **و روی** ذلك عن ابن عمر و هو قول عروة بن الزبیر و القاسم بن محمد و به قال
الزهری و مالك و ابن المبارك و احمد و اسحاق **و ذهب قوم** الی انه لا یقرء سواء اسر الامام او جهر **و یروی** ذلك عن جابر و
انه قال الثوری و اصحاب الرای یعنی مذهب قومیست که قرائة کند مطلقا در نماز جماعة خواه نماز سری باشد خواه نماز جهری و همین مروی از ابن عمر
و قول عروة بن زبیر و قاسم بن محمد و قول زهری و مالك بن دینار و ابن المبارك و احمد و اسحاق است **و مذهب قومیست** که
مطلقا ماموم نخواند خواه نماز سری باشد خواه نماز جهری و همین مروی از جابر و همین مقوله ثوری و اصحاب رای است **قول خامس و منهم**
من لا یری القرائة خلف الامام جهرا و سرا بظاهر هذه الایة **قول سادس و منهم** من اوجبها و قال الایة هذه فی غیر الفاتحة فاذا
قرء الامام الفاتحة یسکت و یستمع الماموم یعنی از فقهاء عامه کسی هست که خواندن را مطلقا خلف امام جهرا و سرا بظاهر این آیه جایز نمیدانند **و قول**
سادس هست که از فقهاء عامه که این آیه در غیر سوره فاتحه است چه سوره فاتحه را وقتیکه امام نخواند ماموم ساکت و سامع باشند در غیر آن سوره مذهب
مکحول و ربیع و همین را عباده بن صامت روایة کرده انه قال صلی النبی صلعم الصبح فثقلت علیه القرائة فلما انصرف قال انی اراکم یقرؤن وراء امامکم
قالوا ای والله یا رسول الله فقال لا تفعلوا الا بام القرآن فانه لا صلوة لمن لا یقرء بها یعنی صحابه در خلف پیغمبر در نماز صبح تلاوة کردند پیغمبر گران
آمد خواندن ایشان پس بعد فراغ از نماز فرمود که شما دنبال امام میخوانید صحابه عرض کردند آری پس فرمود که من بعد چنین مکنید و مخوانید مگر سوره فاتحه را
چه نماز آنکس صحیح نیست که فاتحه را نخوانده باشد در نماز خواه با امام خواه فرادی **قول سابع** در مجمع نقل فرموده از جبائی انها نزلت فی ابتداء التبلیغ
لیعلموا و یتفقهوا **و قال** احمد بن حنبل اجمعت الامة علی انها نزلت فی الصلوة یعنی این آیه انصات در ابتداء بعثت نبی نازل شده تا مردم بفهمند
معانی آیات قرآن را **و احمد حنبل** گفت که اجماع کرده امت بر آنکه این آیه در سکوت ماموم حال نماز نازل شده **قول ثامن** عطا گفته بنا بنقل
البغوی کذا وجب الصمت فی اثنتین عند الرجل یقرء القرآن و عند الامام و هو یخطب و هو اختیار جماعة صمت با این آیه واجب است در دو
احدهما نزد تلاوة قرآن **ثانیهما** نزد خطبه امام **اقول** تفصیل زیاده در این از کتب بسیطه فقهاء عامه و خاصه چون تذکرة الفقهاء و منتهی
الشیعه حضرت آیة الله دریافت خواهد شد **اقول** اشکال لا ینحل است چه جم غفیر میگویند نزد اکثر مفسرین این آیه در مکه نازل شده و خطبه و صلوة
جمعه و عیدین در مدینه نازل شده جمع اینچگونه شود **جواب** جمع این ممکن است و اشکال عاید نمیشود که این آیه در بدایت اهل در مکه مطلق در وجوب انصات
و استماع کلام الله مطلقا نازل شده و دلیل بر آن عمومیت انصات این آیه **و مرویه** عبد الله ابن یعفور از حضرت صادق ع است قلت له الرجل یقرء القرآن
ایجب علی من سمعه الانصات و الاستماع قال علیه السلام نعم اذا قرئ عندك القرآن وجب علیك الانصات و الاستماع و ظاهر استماع و انصات
عموما در صلوة و در خارج آن نزد تلاوة کتاب الله در جمیع احوال تعظیما و اجلالا له بخطاب امر واجب میباشد و فایده در شنیدن آن افهام و تفهیم الفاظ و اشعار
معانی آن در سامعین مخالف و موالف و اتمام حجة الله بر همه انها امری مقصود و اصلی میباشد پس اخبار و اقوال آخر در باب بیان او ...

اختلاف علماء در اجهار و اخفات قرائة ماموم در نماز جماعت

محمول میشوند والاقلام امتراعلم **بحث سادس** تضرعًا وخیفة هردو مصدر موضوع بموضع حال بتقدیر متضرعین خائفین میباشند **و** دون الجهر عطف
بران پس اینهم وجهاد بموضع حال بتقدیر وغیر رافعین اصواتکم حتی یبلغ حد الجهر است **بحث سابع** تضرعًا مصدر تضرع یتضرع تضرعًا ماخوذ از
ضرع یضرع ضرعًا وضراعة بمعنی ذلة ووهن وبر ابتهال ایضًا استعمال واطلاق بر گریه وزاری بطور تذلل میشود **و** ضرع پستان میباشد **و** جمعش ضروع مثل
فلوس است چنانچه گفته میشود ضرع الرجل یضرع ضراعة اذا خضع وذل واستکان لغیره ودر لغت میباشد **و** مضارعة مشابهة میباشد **و** مضارع
احد افعال ثلثه ماضی **و** حال **و** استقبال است **در مصباح** گفته والفعل المضارع ما صلح ان یتعاقب علیه الزوائد الاربع من الاتین **و**
هو قبل الماضی فی الوجود لانه یقع خبر به فاذا تم صار ماضیا **سوال** چرا فعل استقبال را مضارع نامیدند **جواب** علماء معانی وجوه دارند **اول**
چونکه مضارع معرب است شباهت باسم معرب دارد لهذا المضارع نامیدند **ثانی** چونکه این هر سه فعل ماضی **و** حال **و** مضارع برای کار زمانی مخصوص موضوع
ومقرر ومعین شده اند لهذا این هر سه فعل بمنزله توأم باهم وهم ضرع اند وبمضارع نامیده شد **ثالث** چونکه در زمان این هر سه فعل ماضی وحال واستقبال
مشترک اند هر چند برای هر یکی زمانی مخصوص میباشد پس بالنتیجة مضارع هم ضرع انها میباشد لهذا بمضارع نامیده شد **بحث ثامن** واذکر ربک
فی نفسک تضرعًا وخیفة این عطف بر ما قبل اقل است پس هرگاه بالا فاذا قرئ القرآن عمومًا بغیر تخصیص قاری ذکر کرد او مقتضی است که نزد تلاوة
هر قاری هر کس از مومن وغیر مومن گوشگذار وساکت بکلمات قرآن تعظیمًا لفرمان الله وکلام تم باشند تا منتفع ومهتدی شوند **و** محتاج الیه برایها تمام نیز شوند
پس در اینجا خطاب واذکر علی الظاهر بحبیبی ماب کرده مهبط وحی الله خاص آنحضرت **و** عام در غیر خطابات مخصوصه بنی کل امت وماموران بجهة
عمومیت آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله است تا محبوب اله بالمتابعت حبیب الله شوند **بحث تاسع** در معنی آیه بدانکه او سبحانه بنبی خود
بعد آن امر کرد که یا محمد یاد کن پروردگار ترا در نفس ودر دل خود بحالیکه تضرع بگریه وتذلل بزاری کننده وبحالیکه خایف وترسان از عدل عالم الغیوب
والقلوب الهی باشی چه غرض در ذکر الله فی نفسه وقلبه چند چیز است **اول** ذاکر الهی بلسان عارف بمعانی الفاظ باشد **و** بغیر معرفة معانی لفظی تکلم آدمی
تکلم بلا اراده چون نائم ولاهی ساهی ومقال طوطی لا معنی لا اعتبار ولا تاثیر بلا فایده میباشد چنانچه صیغه انکحت وقبلت وبعت واشتریت بلا معنی دانی
بگوید لغو عقد وغیر منعقد میباشد **ثانی** تذکر المعنی لسانًا باستحضار قلبی باراده وقصد ناری میباشد واین منتفع میشود وبغیر اراده قلبی بلفظ لسانی در واقع
من باب اللهو واللغو غیر نافع است **و** **در حدیث** است دعا احدی بحض لسان بیخبری دل قبول نمیشود بل بهیچ عملی صعود نمیکنند فضلا
عن الاجابة **ثالث** ذکر الله ودعا در نفس بگریه وخوف اله اسرع وانفع فی اجابة الدعاء است **رابع** ذکر الله سرًا بدل موجب برائة از شوائب ریاء وسمعه موجب
کمال اخلاص مثمر اجابة است **در کافی** مرویست از حضرت صادق علیه السلام قال الله تعالی من ذکرنی سرًا ذکرته علانیة یعنی خدا فرمود هر که مرا
یاد کند بسیر ومستور من او را یاد میکنم علانیة **ایضًا** در قدسیه مرویه خاصه وعامه است من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء من اعلی علیین یعنی
خدا فرمود هر که مرا در جمعی از مردم یاد کند من او را در جمعی از ملائکه اعلی علیین ذکر میکنم **ایضًا** از امیر المومنین ع مرویست من ذکر الله فی السر فقد
ذکر الله کثیرًا ان المنافقین کانوا یذکرون الله علانیة ولا یذکرونه فی السر یعنی هر که یاد کند خدا را بطور مخفی بتحقیق او یاد کرد خدا را بکثرة چه
منافقین ذکر الله علانی میکنند وذکر تم سرًا نمیکنند لقوله تعالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا **سوال** مراد از ذکر الله فی النفس چیست
جواب بدانکه بعد از معرفة وعلم بصفات کمال وجمال وجلال یاد کردن خدا با انعام واکرام وتعظیم واجلال منعم حقیقی اله باسماء حسنی وصفات علیا ماثوره
فی صحاح الاخبار میباشد **سوال** چرا او تعالی در اینجا امر کرد واذکر ربک فی نفسک فرمود وبغیر ربک از اسماء اخر واوصاف دیگر نفرمود **مع هذا**
چرا ربوبیت خود را مضاف الی نفس النبی کرد **جواب** بدانکه لفظ رب از جمیع اسماء حسنی وصفات علیاء اله متضمن معانی عدیده است چون موجد محسن
منعم تربیت وتغذیت وتفضل وترحم وعفو وحمایة وکفالة جمیع امور جسمانی وروحانی ودنیائی ودینی مخلوق ومملوک بنده در جمیع احوال میباشد **پس** اضافة
رب بعبد اقطع وارغب واقرب الرجاء وامید حصول مرادات وفلاح وعفو ونجاح بطور اعم واتم از جمیع تقصیرات میباشد **لهذا** لفظ رب را اغلب اکثر
اضافة بعباد کرد تا بدانند که رب مربی پرورنده محسن با کمال لطف ومهربانی ونهایة شفقت ومحبة بماوراء تا التیامهم رغبة اعم ومحبة اتم بسوی رب مربی
خود نمایند **آیا** نمی بینی در معرض احتجاج درقیة میفرماید مخاطب بعصاة ما غرک بربک الکریم **مفسرین** گفتند که غرض از ذکر ربک کلمه رجا ورافة و
عطوفة در معرض احتجاج اشاره ولقمه وهی است تا در جوابش بگوید غرنی علی معاصیک ربوبیتک وکرمک وان من لوازم الرب انه یعفو ویغفر

الذین تضرعا [illegible] جواب سوال چرا لفظ ربک با اضافه بغیر اسماء دیگر گفت

دیگر او زیک مه

در قلب مومن خوف و رجاء مساوی میباشد

ویخاف بکرمه عن معاصی عنده **سوال** مصدر خاف یخاف خوفا و مخافا و خیفة اجوف واویست پس در خیفة یا از کجا آمده **جواب** صرفیان در تعلیل آن منهم زجاج
گفته اصل خیفة خوفا بوده و او را بیا بدل کردند فتح خا را بکسره یا بدل کرده و تا را در آخرش افزودند خیفة گردید **تنبیه** موسنے حینا باشد در دنیا گر خوف و
رجا او مساوی میباشد چنانچه در **حدیث** هم آمده قال النبی صلعم لو وزن خوف المؤمن و رجائه لاعتدلا **لبعض اعلام** در اینجا فرموده و فی هذه دقیقة
لطیفة و هی فی واذکر ربک فی نفسک فیه اشعار بقرب العبد من الله تعم هو مقام الرجاء لان لفظ الرب مشعر بالتربیة والرحمة والفضل والعفو والاحسان
فاذا تذکر العبد بالقلب انعام الله تعم بالائه و احسانه بتعاییه لا یحصیها کما قال تعم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها فعند ذلک بعد المعرفة یقوی
الخوف والرجاء علی معًا فیتضرع و یخاف من تلفها و یرجو من عوایدها و ازدیادها من المربی الکریم فیقوی ایمانه **و روی** ان النبی صلعم دخل علی شاب
و هو فی سکرة الموت فقال له کیف تجدک قال المحتضر ارجو الله یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی فقال النبی صلعم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا
الموطن الا اعطاه الله ما یرجو منه وآمنه مما یخاف اخرجه **الترمذی** ص حاصل کلام آنکه در این اشعار است که بحصول خوف بنده قریب برب خود
میشود برجاء فلاح چه رب مشعر است بتربیة و رحمت و فضل و احسان و عفو و غفران مربے تعم پس عبد متذکر میشود بشنیدن اسم رب خود انعام آلاء و احسان
تعالی و انها بر من لا تعد و لا تحصی اند چنانچه خود تعم آنرا ذکر فرموده پس درآن وقت بعد تقویة معرفة خوف و رجا معًا در قلب او مستحضر میشوند پس بسبب آن
تذلل و گریه و خوف از زوال نعمت و مواخذه و امید از فواید و عواید آن میشود و ایمانش کامل میگردد **و در ترمذی** مرویست که پیغمبر صلعم بر جوانی
در حال مرگ او بر او داخل شد و پرسید او را که چگونه خود را می یابی جوان گفت یا رسول الله من امید عفو کریم تعم میدارم اما خوف از گناهان خود میکنم
پس پیغمبر صلعم فرمود که خوف و رجا معًا در قلب واحد عبد مومن این وقت جمع نمیشوند مگر آنکه خالق عطا میکند امید نجات و امن او را از آنچه می ترسد **تحقیق**
عاشر و دون الجهر من القول یعنے هرگاه اوّل امر کرد بیاد آوری خود در دل بگریه و خوف که از امور قلبی است پس متصل آن فرمود که یاد کن خدارا
بعد دل بر زبان و کلام بغیر اعلان و جهار صوت یعنی وقتیکه یاد خدا القول کنی و قول متضمن صوت و آواز میباشد و صوت را بسیار بلند مکن چه ارتفاع صوت
غالبًا معرض قلب است از استحضار و خدا تعالی از حبیم است لهذا خبیر و بصیر و سمیع کلام و مقصود و مراد هر حاضر و غائب و هر شاهد و خفی یکسان بالسویه است چنانچه
در آیه دیگر تفسیر این مقال کرده و لا تجهر بصلاتک ولا تخافت وابتغ بین ذلک سبیلا **و ابن عباس** در تفسیر آیه زکریا پیغمبر صلعم گفته اذ نادی ربه
نداء خفیا همین معنی صوت میانه بین الدرجتین فرموده ای ان یذکر ربه علی وجه یسمع نفسه ولا یعلنه عالیا **و اقل** جهر همین است که صوت مقال خود
بگوش خود بشنوانند تقدیرا و حکما بصحت حالة سمع و کری آن **پس** تقدیر این آیه چنین خواهد شد فاذکروا الله یا محمد فی القلب بتوحیده و کمال صفاته ثم اذکره
بالقول لسانا بالکلام ولا تعلوا صوته بل یکون القول مع الصوت بین الخفاء والاجهار وذلک درجة ثالثة بین الخفاء والاجهار **و در خبر**
است خیر الامور اوسطها و افراط و تفریط در هر امر غیر مرغوب و لا مطلوب و بهترین امور همست آنچه اوسط درجه باشد **پس** دون الجهر در اینجا یعنے تحت
الجهر و فوق الخفی میباشد **تحقیق حادی عشر** غدو یعنے وقت از ابتداء طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب **و بقولی** ما بین طلوع شمس تا چاشت
روز و اوّل اشهر از غدی یغدو غدوًا و غداة **در مصباح** گفته ما بین صلوة الصبح و طلوع الشمس و جمع الغدوة غدی مثل مدیة و مدی
هذا اصله ثم کثر حتی استعمل فی الذهاب والانطلاق ای وقت کان والغداة الضحوة **و قال ابن الانباری** ولم یسمع تذکیرها
ولو حملها حامل علی معنی اوّل النهار جاز له التذکیر والجمع غدوات والغداء بالمد طعام الغداة **و اذا قیل** تغد و تعش والجواب
ما بی من تغد و لا تعش والغد الیوم الذی یاتی بعد یومک هذا علی الخ **رازی** در غدو فرموده که در آن دو قول است اولیها مصدر غدوت
اغدو غدوًا و از اینجاست غدوها شهر ای غدوها للسیر ثم سمی وقت الغد و غدوًا کما یقال دنا الصباح ای وقته و دنا المساء ای وقته
ثانیهما الغدو جمع غدوة **و لیث** گفت که الغدو جمع مثل الغدوات و واحد الغدوات غدوة است **تحقیق ثانی عشر** اصال جمع اصل وقت
بعد غروب آفتاب از شب **و بقولی** اصل او وقتیست ما بین صلوة عصر الی المغرب **و بقول دیگر** اصل آخر روز تا شام میباشد **و بقولی** او
عشاء شب است **در مجمع** فرموده الاصال بالمد جمع اصل بضمتین و اصل بالضم جمع اصیل فالاصال جمع الجمع و تصغیره اصیلان علی ابدال
النون و منه المعشیات و هو ما بین العصر الی غروب الشمس **بدانکه** اصل الشئ بیخ و بنیاد و اسفل و اساس آن و بر ان معنی و قیام و بقاء او چون
شجر و کرست و بنیاد مکان بر ان میباشد **در مصباح** گفته اصل الشئ اسفله و اساس الحایط اصله و استاصل الشئ یعنے ثبت اصله و قوی ثم

کذ حتی قیل اصل کل شیٔ مایستند وجود ذلک الشیٔ الیه فالاب اصل الولد والنهر اصل الجدول و الجمع اصول و اصل النسب بالضم اصالة
شرف فهو اصیل مثل کریم وقولهم لا اصل له ولا فصل **کسائی** گفته الاصل الحسب و الفصل النسب **و ابن الاعرابی** گفته الاصل
العقل و الاصیل العشی وهو ما بعد العصر الی الغروب و الجمع اصل بضمتین و الاصال سنا صل الله الکفار بمعنی اهلکهم جمیعا و قولهم ما فعلته
اصلا ولا افعله اصلا بمعنی ما فعلته قط ولا افعله ابدا و انتصابه علی الظرفیة ای ما فعلته وقتا من الاوقات ولا افعله حینا من الاحیان
بحث ثالث عشر بالغدو والاصال ولا تکن مع الغافلین یعنے یاد کن خدا را بدو وقت باوقات صباح و مساء و از جمله بیخبران و بیفکران مباش
از ذکر خالق و مراد بقید این دو وقت دوام الذکر بدوام اوقات میباشد و قول قتادہ مع دیگران است چنانچه در آیه دیگر فرموده فاذکروا الله قیاما وقعودا
وعلی جنوبهم مراد استقامة با دامة ذکر الله است در جمیع اوقات ایام و لیالی بحالة مشی و قیام و قعود و بر پهلوها افتاده صحیحا سلیما او سقیما نوما او یقظة
کما قال ابن عباس **سوال** در تخصیص این وقتین بذکر صبح و شام چه سبب است **جواب** در ان دو وجه اند **احدها** بعض اعلام فرموده
انما خص هذین الوقتین بالذکر لان الانسان یقوم بالغداة من النوم الذی هو اخو الموت فاستحب له ان یستقبل حالة الانتباه وهی
وقت الحیوة الجدیدة الیومیة من النوم بالذکر لیکون اول اعماله ذکر الله عند اول وقته من النهار **و اما** وقت الاصال وهو آخر النهار فان
الانسان یرید ان یستقبل النوم بالذکر الذی هو اخو الموت فیستحب له ان یستقبل بالذکر لانها حالة تشبه الموت ولعله لا یقوم من ذلک النوم
فیکون موته علی ذکر الله وهو قوله سبحانه ولا تکن من الغافلین عما یقربک الیه تعالی تخصیص بذکر او این دو وقت از دو طرف روز
و شب چه انسان بوقت صباح از برادر مرگ حی بخیز و زنده میشود از موت شب چه خواب برادر مرگ و موت است پس مستحب موکد است که استقبال
کند در ابتداء انتباه خود که کانه حیوة جدیدة یومیه از مرگ لیلیه بذکر میباشد تا اول اعمال او ذکر الله و تجدید عهد الله نزد ابتداء و اول وقت نهار بیعه
او را حاصل و ثابت شود **و اما** وقت اصال که آخر روز که ابتداء شب باشد پس او کانه ابتداء آمادگی نوم که اخ موت است باید پس مستحب است
که استقبال اخ موت بذکر اله بکند چه اشبه و اقرب این دو حالة بالاماتة و احیاء بعد موت میباشد شاید که از خواب زنده نخیزد پس ابتداء و انتهاء این
در هر دو بدایة روز و نهایة شب بر ذکر الله باشد و اینست مراد از دوام ذکر اله و نهی از غفلة در قول تعالی و غافل مباش از آنچه موجب قرب خدا در حال
باشد **ثانیها** ان اعمال العباد یصعدون الی اللوح المحفوظ للاثبات علیه فی وقتین فاعمال اللیالی تصعد کل صباح و اعمال النهار تصعد کل مساء
فیصعد عمل اللیل فی اخره فجرا و یصعد عمل النهار فی اخره عند الغروب مساءً کما صرح الله فی آیة الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه
فلاجله امر الله سبحانه بذکره فی هذین الوقتین لیکون ابتداء عمله بالذکر و اختتامه بالذکر یعنے وجه ثانی در امر بادامة ذکر الله در ابتداء
و انتهاء نهار اینست که اعمال کل بندگان دو وقت صعود و سوی آسمان میکنند **پس** اعمال شب با آخر آن وقت فجر صادق **و** اعمال نهار در آخر آن
بعد غروب و ابتداء شام چنانچه در آیه دیگر تصریحا ذکرش کرده که بسوی تعالی بلند میشوند کلمات پاک و نیک و عمل شایسته هم از اعمال شبانه و روزانه
مرتفع میشوند **پس** برای همین امر که خالق بذکر و یاد کردن او در این دو وقت تا ابتداء **و** اختتام عمل او بذکر الله میباشد **ثالثها** ان هذین الوقتین
من الفجر و بعد العصر وقتا الغفلة فامر الله سبحانه مخاطبا لنبیه فی کتابه ان یذکره تعالی قبل طلوع الشمس **و** بعد غروبها و لا یغفل فی
هذین الوقتین لئلا یصیر من الغافلین یعنی وجه ثالث در امر بتذکار در این دو وقتین قبل طلوع شمس و بعد العصر نزدیک غروب و این هر دو
وقت غفلة اند و خالق مخاطب بنبی خود امر کرد که او فهمید که ابذکر الله که خدا را یاد کنند خاصة بان اسماء و صفات تا از غافلین معدود و محسوب نشوند
سوال آیا ذکر آمده وقت معینا ثابت است یا هر ذکر الهی که متضمن باسماء حسنی و صفات الهیه ماثور و غیر ماثور باشد کافیست **جواب** در ان دو وجه
احدها ذکر معین نیامده **ثانیهما** ذکر معین آمده چنانچه محمد بن **کلینی** من اصحابنا روایة کرده اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیٔ قدیر **و** این ده مرتبه قبل طلوع الشمس و قبل غروب الشمس گوید **عیاشی**
و غیره از ایشان روایة کرده قال تقول عند المساء لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت وهو
علی کل شیٔ قدیر **و** در دیگر زیاده بیده الخیر وهو علی کل شیٔ قدیر است **در کافی** مرویست قال علیه السلام من حافظ علی الصلوات المفروضة
فضلا ها لوقتها فلیس هذا من الغافلین **در نور الثقلین** است عن ابی عبد الله علیه السلام من کان معه کفنه فی بیته لم یکتب من الغافلین و کان ماجورا

كلما نظر اليه

كلا نظرا اليه يعني هر كه حفاظت كند بر ادای صلوات مفروضه در اوقات خود او از غافلين نيست و هر كس كه كفتن او باد در خاطر او باشد باد كار او هم ميكند
او هم از غافلين نيست **اشكال** خطابات اين آيه بحسب باب است **پس** آيا آنحضرت از غافلين خدا بود **جواب** اين بوجوه است **اولها** چونكه آنحضرت
مهبط وحي الهي على الدوام بوده **پس** مخاطب بآنحضرت خطاب عايد بكل امت الى القيمة ميباشد **ثانيها** اين خطاب من باب التاديب تعليم و اعلام و تفهيم
مبني هست چون قل رب زدني علما و قل رب ادخلني مدخل صدق و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله است چنانچه پدر و معلم حاذق و آقای اشفق به پسر
و شاگرد و غلام خود ميگويند افعل هذا و لا تفعل هذا لئلا تكون من الجاهلين **ثالثها** بقولي بر معصومين انبيا بمقتضای طبيعت بشری غفلت جايز است لهذا
اعلام و افهام مبني معصوم قبل الغفلة كردنا من بعد غفلت با ولاحق نشود و متنبه و بيدار باشد والله اعلم **بحث رابع عشر** ان الذين عند ربك لا يستكبرون
عن عبادته يعني بدرستي و بتحقيق آنانيكه نزد پروردگارت رتبه عاليه و منزلة رفيعه دارند نه منزلة منزل و مكان آنها كبر و تكبر و تعظيم نميكنند مع علو منزلة خود
از طاعت و عبادت و تذلل خالق خود چه ايشان هم مثل بشر بندگان مخلوق و مملوك تعالى اند و **متفق عليه مفسرين** است كه مراد از اين فرشتگان نوری
در رضوان سماوی ميباشند چه آنانی كه اعلی مراتب و ارفع مناصب نزد سلطان قهار الهی دارند انهار از رفعة ذاتيه و علو مناصب از عبادة و فرمان برداری او تعالی
مانع نميشود و در **تفسير قمی** در تاويل اين وارد است مراد از ان الذين عند ربك الخ انبيا و رسل و ائمه عليهم السلام اند يعني بغير تكبر عبادة و تسبيح او تعالی و سجده
خاصه مخصوص برای خدا ادا مينمايند **بحث خامس عشر** و يسبحونه وله يسجدون يعني و همان معززين و متبحرين فرشتگان نوری تنزيه و تقديس
ذات او تعالی بقول از همه مناقص ميكنند و مراد از اخاص بخضوع و خشوع سجده بر خاك مذلت روی خود نهاده مينمايند **تنبيه** بدانكه در اين تعبير مشركين عبده اصنام
است چه ايشان تعظيم و سجود با صنام خود و انكار از عبادة و سجود اله بصورة استعجاب ميكردند و ميگفتند انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا يعني ای محمد آيا امر و حكم
ميكنی ما را بسجده خدای واحد و زياد نكرد ايشان را از سجده اله مگر فرار و نفرة از آن **پس** اين در رد و تعيير ايشان و از تفلج و استغنا خود از عبادة او تعالی خصوصا
از ان كفار نازل شده و كافه معلوم است كه عبادة و سجود كافه خلايق در عظمت و جبروت اله غنی تعالی هيچ نفع و بزرگی تعالی عابد و زاهد نميشود چنانچه ترك عبادت
و طاعت و سجود همه انواع و اصناف خلايق نقص و ضرر در معبوديت و ربوبيت او نميرساند اين نفع و نقص بخود عباد عايد ميشود و قطعا و طاعت و عبادة و سجود بطور تذلل
مستمر آشب و روز بزرگان خلق نوری بخالق خود ميكنند و فرمانبرداری و عبادة و طاعة و سجود بطور خضوع و خشوع اعاظم خلايق و اكابر اهالی مناصب اعلی
و افضل هست از عبادة و سجود خلايق خاكی ظلمانی **اشكال** در عبادة تسبيح و سجود قطعا در لغة داخل و شامل است **پس** چرا تسبيح و سجود را از عبادة اخراج و
بالانفراد ذكر ان كرد **جواب** بدانكه عبادة بر سه قسم هست قلبی ب لسانی ج جوارحی **تنبيه** هر گاه اين واضح شد **پس** در اين آيه هر سه قسم طاعة
و عبادة ملائكه ذكر كرد **اما** بلا يستكبرون ذكر امر قلبی ايشان كرد كه مع كونهم اكابر كل المخلوقين قلبا معتقد بوجود خالق وحيد قهار اند تعظيم و تكبر خود از تصديق
و ايمان او تعالی ندارند **اما** بيسبحونه اظهار اقرار لسانی ملائكه نوری كرد كه مع رفعة مادية ذاتيه نوريه تنزيه و تقديس و تقليه خالق وحيد مجيد ميكنند از جميع آنچه لايق و
قابل ذات مقدسه او و بجمال و جمال و جلال الهيت او نيست **پس** اين اقرار لسانی هست **اما** وله يسجدون اين اظهار عمل جوارح ايشان ميباشد كه ايشان
مع رفعة و علو ذات و كمال صفات حالات و مقامات ايشان معتقد اله بقلوب و مسبح او از كل مناقص و عيوب بلسان و بجميع جوارح ابدان خود و ابا متذلل
سر بسجده ميباشند و ايشان ابدا از اعتقاد و تصديق و تسبيح و تعبد بسجود او تكبر و انكار اصلا و ابدا ندارند **بحث سادس عشر** بدانكه سجده در شريعة عبادة
است از وضع پيشانی و جبهه بطور خضوع و خشوع بخاك مذلت و بر آنچه صحيح عليه است از غير ملبوس و غير ماكول بالفعل و بالقوة ايضا مخصوص برای معبود واحد حق منعم مطلق ميباشد
پس اين سجده از افعال واحده صلوات مفروضه و مندوبه و وقت تجدد نعم الهيه و دفع نقم و بعد فراغ از هر صلوة مفروضه و مندوبه و وقت تلاوة
آيات سجده عزائم واجبه و در مندوب ندب ميباشد و اين ثابت بقرآن و سنت و باجماع و اتفاق امت مسلمه هست **اما قرآن** پس از آيات
سجده و سوره‌های قرآن ثابت و سجده‌های خود ذكر انها ذيل هر آيه ميايد و نيز واضح خواهد شد **اما اجماع امت** او هم بتتبع كتب تفاسير و فقه
نيز واضح ميشود و **اما سنت** او هم با فعال و اعمال و اقوال رسول خدا و ائمه اطهار از عترة آن حضرت كه واجب التمسك در جميع اعمال و افعال
و اقوال و كل احوال ميباشند و مسانيد كل اسلاميه نيز ثبت و ضبط است **عن** عبد الله بن عمر ان النبي كان يقرأ القرآن فيقرأ سورة فيها سجدة فيسجد
ونسجد معه حتى ما يجد بعضنا موضعا لمكان جبهته في غير وقت صلوة يعني ابن عمر گفت كه پيغمبر تلاوة قرآن ميفرمود پس نزد تلاوة سورة سجده خود سجده
و اصحاب به همراه آنحضرت سجده سوره قرآنی ميكرديم تا بعض اوقات بعض ما موضعی برای وضع جبهه خود در غير وقت نماز نميافتيم رواه مسلم ابو هريره روايت كرده

جواب سوال

در بيان سجده و تعريف سجده

قال رسول الله اذا قرء ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكي يقول يا ويلتي امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة و امرت بالسجود فابيت فلي النار صحيح حضرت رسول الله فرمود وقتیکه پسر آدم آیه سجده را میخواند پس سجده بفور میکند و شیطان دور میشود و در آنوقت سجده آدمی و شیطان گریه میکند میگوید یا ویلتا که کلمه تاسف و حزن است که پسر آدم مامور بسجده گردیده سجده اله میکند برای او عوضش جنت ابدی هست و منهم مامور بسجده گردیدم انکار از آن کردم ناری گردیدم و مقرم نار ابدی هست و همین مضمون مروی در احادیث ائمه اطهار است **مسلم** ایضاً از ثوبان غلام حضرت رسول اکرم صلعم روایت کرده قال سمعت رسول الله یقول علیک کثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة وحط بها عنك خطیئة یعنی حضرت رسول صلعم میفرمود بر تو باد ای ثوبان کثرة سجود مر خدا را چه تو سجده برای خدا خاص نمیکنی مگر آنکه بمقابل سجده بلند و رفیع میکرداند درجه عالیه نزد خود و میریزد بمقابل السجده خطیئه کبیره را از تو **اقول** این خبر ثوبان دلالة بر عمومیت سجده وارد در غیر نماز و در غیر سجده قرآن علی الدوام **بحث سابع عشر** بدانکه سجده قرآن پانزده است **اول** سوره اعراف **دوم** سوره رعد **سوم** سوره نحل **چهارم** سوره بنی اسرائیل **پنجم** سوره مریم **ششم** و **هفتم** در سوره حج دو سجده است **هشتم** سوره فرقان **نهم** سوره نمل **دهم** سوره الم تنزیل سجده **یازدهم** سوره ص **دوازدهم** سوره فصلت حم سجده **سیزدهم** سوره والنجم **چهاردهم** سوره انشقت **پانزدهم** سوره اقرا **تنبیه** کل سور قرانی این پانزده سجده بر تالی و بر مستمع کردن است **اما** این چهار سجده در سوره الم تنزیل **و** در سوره حم سجده **و** در والنجم سجده **و** در اقرا سجده واجب بالاتفاق است نزد اتمام آخر کلمه سوره سجده هر جائی **و اما** در غیر این چهار سوره ها در یازده سوره علی المشهور سجده استحبابی و ندبی هست عندنا **تبصره** آیا در این سجدات مایصح علیه السجود و طهارة لباس و بدن و روی بقبله و تشهد و سلام و ستر عورتین شرط صحة سجده است یا نیست **مشهور** ثانی هست یعنی واجب نیست زیرا که واجب فوری هست و تکبیر اول بعد بدو روایة دو قول اند **و لکن** اولی و مندوب همه این امور هما امکن قبل از تلاوة آیه سجده میباشد **سوال** در این سجود یا ذکری عینا در واجب و جبیا در ندب ندباً و مستحب است یا نیست **اول** مشهور است **و** کافیست در این سجده وضع پیشانی بر خاک بغیر ذکری **و اما** سجدت لك یا رب تعبدا و رقا کافیست **و اگر** ذکر کبیر سبحان ربی الاعلی و بحمده **یا** سبحان ربی العظیم و بحمده **یا** سه مرتبه یا یکمرتبه هم سبحان الله بگوید جایز و مجزی هست **سوال** بر تالی آیه سجده سجده میباشد یا بر سامع هم هست یا نه **جواب** بر تالی و کونندۀ او از سجده قرآن حتماً میباشد **اما** بر سامع که اتفاقاً بگوش برسد در آن دو قول اند **اقوی** از سجده بعمومیة آیات و اخبار بر تالی **و** مستمع **و** سامع بالسویه میباشد **و** اذا قرء علیهم القرآن لا یسجدون ذم بالاتفاق بر مستمع سامع قرآن بترک سجده آن عموماً بالسویه میباشد **سوال** هرگاه سجده قرآن در سوره عزایم اربع فوراً واجب و در غیر عزایم مندوب فوراً باشد پس در تاخیر قضا دارد یا ندارد **جواب** تاخیر از واجب فوری و ندب جایز نیست **و اگر** عمداً تاخیر کرد ند آنگه اند پس تالی و مستمع و سامع بنیت قضا بعمل آرند **و** نزد **بعضی** همیشه اداست قضا نیست **پس** نزد او نیت ادا همیشه ادا کرده میتواند **و** در اینجا چه مسایل کثیره فقهیه در این ج دفن اند صورة استظهار و استخراج در اینجا مینباشد **اشکال** نزد فرقه مجسمه و مشبهه این عندیة در اینجا دلالة وارد بر تجسم اله و بودن الله در جهة فوق است **جواب** تجسیم و تشبیه مجرد تتم بعالم جسمانی نگردد همه مجلدات این تفسیر خصوصاً در ذیل آیه ثم استوی علی العرش بالبراهین العقلیة و الدلایل النقلیة بالتفصیل گذشته **پس** تاویل این عندیة واجب شد که مراد از این عندیه قرب تشریفی است چنانچه گفته میشود که فلانه شخص اقرب است نزد سلطان است و از این اقربیت مکانی مراد نیست نه جسمانی و نه مکانی **اشکال** بلام تخصیص وله یسجدون دلالة بر حصر دارد پس جمع آن مع آیه فسجد الملائکة کلهم اجمعون چگونه توانند شد **جواب اول** غزالی گفته الذین یسجد والادم ملائکة الارض فاما عظماء و ملائکة السماوات فلا یعنی مراد از سجده ملائکه باآدم ملائکه ارضی **و اما** اعاظم ملائکه سماوات و حاملان عرش اینها مامور بسجده آدم نشدند پس اینها سجده آدم نکردند **اقول** همین مذهب طایفه معتزله است چه نزد اینها آدم آفریده در ارض شده و آن جنت هم جنت ارضی بوده لهذا ملائکه علویه مامور بسجده آدم نکرد **جواب ثانی** اینها تنفدا نهم ما سجد و الغیر الله ابداً فهذا یفید العموم و آیه فسجد لادم خاص و الخاص مقدم علی العام **پس** مراد از آیه سجده آدم بامر الله تعظیماً بود **پس** سجده ملائکه ابداً لغیر الله نبود و عبادة و سجده لغیر الله ابداً ملائکه نمیکردند پس جمع بلا اشکال حاصل شد و الحمد لله

الا و اختر ما قدمتم تفسیر سورة الاعراف و توفیقه و تسدیده

و متصل بها شرعنا فی تفسیر سورة الانفال بتایید الله المتعال

و الصلوة و السلام علی نبینا و خیار الال

بعونه تعالی

سورة الانفال مدنية وهي خمس وسبعون آية عشر ركوعات

ودر تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** آیا این سوره کلها در مدینه نازل شده **یا** بعض آیات آن در مکه نازل شده در ان دو وجه اند **اول** مشهور است الا
اذ واذ یمکر بک الذین تا آخر هفت آیه **یا** شش آیه **یا** پنج آیه در مکه نازل شده **جمعی** تصریح کردند والاصح انها نزلت بالمدینة **و** انکانت الواقعة بمکة
بحث ثانی در تعداد آیات این سوره خلاف کرده اند که آیات این سوره چند اند **نزد جمعی** هفتاد و پنج آیه کل این سوره است **و بقولی** هفتاد و
شش **نزد الثر** هفتاد و هفت آیه اند **در مجمع** از ابن عباس **و** قتاده **و** غیرهما نقل فرموده سورة الانفال هی مدنیة غیر سبع آیات نزلت بمکة واذ
یمکر بک الذین کفروا الی آخرهن **و قیل** نزلت باسرها فی غزاة بدر عن الحسن **و** عکرمه یعنی بقول دیگر این سوره در غزوه بدر نازل شده **و** بعد آن
فرمود **و** همین مروی در معالم **و** تفسیر لباب التنزیل **و** اتقان **و** در منثور سیوطی از جماعتی هست **و عدد آیاتها** هی سبعون وسبع آیات شامی **و** ست
حجازی بصری **و** خمس کوفی **بحث ثالث** در تعداد کلمات این سوره کریمه مهندسین مفسرین **و** قرا مشهورین گفتند و کلماتها الف وخمس مائة وسبعون
کلمة **و** رکوعاتها عشر رکوع یعنی کل کلمات سوره انفال یکهزار و پانصد و هفتاد کلمه میباشد **اما عدد حروف** این سوره پنج هزار و هشتاد حرف میباشد
در کشاف گفته کلماتها وحروفها **بحث رابع** در ثواب و فضل تالی این سوره شریفه در تفاسیر اهل البیت وارد و منها **در ثواب الاعمال** صدوق
المحدثین **و در تفسیر عیاشی** باسنادهما ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله الصادق ع روایة کرده قال ع من قرء سورة الانفال **و** البرائة فی کل شهر لم یدخله
نفاق ابدا **و** کان من شیعة امیر المؤمنین ع حقا **و** یاکل یوم القیمة من موائد الجنة معهم حتی یفرغ الناس من الحساب یعنی هر که سورة انفال **و** سوره برائة
در هر ماه بخواند نفاق ابدا در دل او راه نمییابد و داخل نمیبود **و** او از شیعه بحق امیر المؤمنین خالص میباشد **و** میخورد از موائد بهشت با شیعه ایشان روز قیمة
که برابر پنجاه هزار سال ایام دنیا باشد تا فراغة مردم از حساب قیمة **در تفاسیر امامیة** منها مجمع البیان وغیره از حضرت ابو جعفر امام باقر ع مرویست
قال فی سورة الانفال جدع الانوف یعنی آنحضرت فرمود که در سوره انفال بینی بریدن منافقین میباشد **در مجمع و روض و منهج** ابی بن کعب
از پیغمبر ص روایة کرده اند قال من قرء سورة الانفال **و** برائة فانا شفیع له وشاهد یوم القیمة انه بری من النفاق **و** اعطی من الاجر بعدد کل منافق ومنافقة
فی دار الدنیا عشر حسنات **و** محی عنه عشر سیئات **و** رفع له عشر درجات **و** کان تحت العرش **و** حملته یصلون علیه ایام حیوته فی الدنیا یعنی پیغمبر فرمود
هر که سوره انفال **و** سوره برائة بخواند من شفیع قاری و شاهد او یوم القیمة میباشم که قاری او بری و خلاص و پاک از نفاق میباشد **و** عطا کرده میشود باو ثواب
واجر او بعدد هر منافقیکه در دنیا بوده ده حسنات **و** محو کرده میشود از وده گناهان کبیره او **و** بلند کرده میشود برای او در جنت ده درجه او **و** میباشد او تحت سایه عرش
الهی **و** حاملان عرش تعه درود و سلام میفرستند بر او تا بقا زندگانی او در دنیا **تنبیه** در مقدمات مجلد اول بالتفصیل ذکر شده که سوره انفال **و** سوره برائة
بظاهر دو سوره اند **اما** در واقع محسوب یا سوره واحد میشود لهذا در بین این دو سوره در سر سوره توبه بسم الله ثبت نشده چنانچه سوره الم نشرح **و** سوره لایلاف
در عدد دو سوره **و** در واقع اینها هم سوره واحده محسوب شده اند **و نتیجه** این حاصل میشود **نزد ما** انکه این چهار سوره را دو سوره میشمارند یعنی

در تعداد کلمات این سوره کم گویند ۱۲

در ثواب تلاوت سوره انفال

انفال و برائة را سوره واحده و الله ترکیب و لا بدان را سوره واحده میدانند و تبعیض سوره در ادا فرایض بغیر تلاوة کل سوره جایز نمیدانند و بحث مفصل
این در تفسیر سوره برائة مع سوال و جواب اشکال ترک بسم الله بر سر سوره برائة و ذکر سبب آن خواهد آمد ان شاء الله **سوال** تسمیه سوره با نفال و توبه آیا من الله
او من الرسول است یا از موضوعات خلق و معنی انفال چیست **جواب** در مجلدات سابقه مکرر ذکر شده که تسمیه اسماء سور فی الواقع من الخلق نیست بلی
هر سوره که متضمن بیانی هست آن سوره مشهور بهمان اسم گردیده چون سوره قل هو الله احد مشهور بسورة توحید و سوره اخلاص شده و هکذا غیرها **بحث**
خامس در وجه اتصال این سوره با سوره اعراف شیخنا الطبرسی فرموده لما قص الله سبحانه فی سورة الاعراف قصص الانبیاء و ختمها بذکر نبینا صلعم
و افتتح فی سورة الانفال بذکره ثم ذکر ما جری بینه و بین قومه فقال بسم الله الخ یعنی هرگاه در سوره اعراف قصص انبیاء و در ختم آن ذکر نبی بالاختصار
کرد **پس** برای همین در سوره انفال بعد بسم الله ابتدا و افتتاح حال ختم انبیاء و آنچه مابین پیغمبر و قوم آنحضرت بوقوع آمد فرمود در این نیز احوال منافقین است

قوله تعالی بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

يَسۡـَٔلُوۡنَكَ عَنِ الۡاَنۡفَالِ ؕ قُلِ الۡاَنۡفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوۡلِ ۚ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصۡلِحُوۡا ذَاتَ بَيۡنِكُمۡ ۚ وَاَطِيۡعُوا اللّٰهَ وَرَسُوۡلَهٗۤ اِنۡ كُنۡتُمۡ مُّؤۡمِنِيۡنَ ○ ترجمهٔ ایندو آیه

بدانکه خطیب در تفسیر سراج المنیر در ترجمه بسم الله الخ فرموده بسم الله الذی له العظمة الظاهرة و الحکمة الباهرة الرحمن الذی عم جمیع خلقه بنعمه المتواترة الرحیم
خص من اراد من عباده بما یرضیه فکان حامدہ و شاکرہ یسئلونک یا اشرف الخلق یا محمد عن الانفال ای الغنائم لمن هی یعنی باسم خدائیکه مر او راست عظمت
ظاهره و باطنه و حکمت باهره الخ خدائیکه مهربانی و بخشش او نعمات متواتره متوافره متکاثره او بجمیع اصناف خلق در دنیا عام و تام است مهربانی بعنایة خاصة مخصوص
کسی از خواص بندگان او هست با نچه راضی بسازد او را پس او بجانه حامد و شاکر او میباشد می پرسند ترا ای اشرف خلق ای محمد از حقیقة انفال که حقیقت
آن چیست و بعد حصول و عام یا خاص است برای کیست **پس** تقسیم آن مساوی است یا متفاوت و آنچه در غزوات بجنگ و غیر آن بلا جنگ و جدال حاصل
شده حکم آن متحد است یا مختلف یا محمد بگو تو در جواب سایلین صحابه که انفال و واقع غنایم اموال اند حکم آن مختص برای خدا و برای پیغمبر او است پس بترسید
خدا را و پیغمبر بیار مخالفة اله در حرص دنیا و طمع آن و باصلاح بیارید فساد و عناد را که در میان شما ناشی شده و اطاعة کنید و فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید
رسول او را اگر شما ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان خدا و رسول و دین او هستید **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** معانی الفاظ
بسم الله الخ در مجلد اول و کلمات آن را افرادی فرادی هر یکی از مجلدات مفصل ذکر شده حاجة اعاده نیست **اشکال** در لفظ رحمان معنی مبالغه هست جمع
این با عدل منافی است چه رحم موجب عفو و تجاوز از عاصی بخلاف عدل که موجب جزا و سزا هر عامل است **جواب** اینهم بکر رسابق ذکر شد **اما** اجمالا اینجا
میگوئیم که منافی عدل رحم نمیباشد زیرا که معلوم است که خلق دو صنف میباشند کافر و مومن **اما** کفر که از اکبر کبایر است لعفو و غفران اصلا مستحق نمیباشد
پس با یشان عدل شامل میباشد تا عذاب زاید بر استحقاق انها عاید و حاصل نشود **اما** ایمان که افضل و اصل جمیع صالحات است پس بوجود ایمان
اهل ایمان را برحمة خاصه که مستحق آن میباشند عفو و غفران خطایای انها میشود اشکال عاید نمیشود و الله اعلم **بحث ثانی** انفال جمع نفل است
و نفل در لغة بچند معانی آمده غنیمت و عطیة و هبة و زیادتی بر اصل و ولد الولد و از اینجا است و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة یعنی ابراهیم
طلب اسحق کرد خالق زاید بر اصل ولد که اسحق باشد متفضل زاید بر اسحاق یعقوب هم عطا کرد و آنچه زاید بر اعمال و افعال مفروضه و واجبه تطوعا بعمل
آورده شود **هذا** بر زیادتی صلوات مفروضه یومیه و صیام غیر شهر رمضان و حجة الاسلام که بنیت ندب بعمل میاید همه آن را نوافل میدانند چه این
اعمال و افعال مندوبه زاید بر اعمال واجبه میباشد **در صحاح و نهایة** گفته النفل بالتحریک الغنیمة و جمعه انفال **و** النفل بالسکون و قد یحرک
الزیادة و جمعه النوافل **و ابن اثیر** گفته و اصل النفل النفی یقال نفلت الرجل عن لسنبه است تبرعا و تطوعا **طریحی** گفته و النوافل جمیع الاعمال الغیر الواجبة

جواب سوال تسمیه سوره با انفال یا من الله یا من الرسول یا من الخلق است

معنی مبالغه جمع این با عدل که در رحمن است

محمد اسماعیل لوبیہ رالله

تا بعمل او جماقه سبحانه واما تخصیصها بالنوافل المندوبه کالمعرف طارو النافلة العطیة و نوافلك فضائلك و نوافل الجنین زیادتها تنبیه آنچه
از دار الحرب باهل اسلام حاصل و عاید شود پس جمیع آنچه بعد جنگ و قتال کفار حصول و وصول شد خواه نقدی باشد خواه جنسی خواه اموال حیوانی باشد
خواه غیر حیوانی خواه منقولی باشد خواه غیر منقولی چون اماکن و اراضی و اشجار آن از جمله انفال کلا میباشد و آنچه بغیر قتال مالی آن مالک فرار و جلاء
وطن شوند بترک اماکن و اراضی و اشجار و اثاث البیوت و حیوانات و مواشی و اموال و اشیاء جنسی و نقدی بر همه فیئ اطلاق میشود اجوف یائی مهموز اللام
اصلی از فاء یفیئ فیئا و جمعش فیوء و افیاء چون بیوت و ابیات بمعنی رجوع شیئ بسوی کسی میباشد چونکه این اشیاء الحال راجع شدند الی الله و رسوله
و خلیفته علیهم السلام لهذا بفیئ نامیده شد در نهایة ابن اثیر گفته قد تکرر ذکر الفیئ فی حدیث علی اختلاف تصرفه و هو ما حصل للمسلمین من اموال
الکفار من غیر حرب و لا جهاد و اصل الفیئ الرجوع یقال فاء یفیئ فئة و فیوءا کانه کان فی الاصل لهم فرجع الیهم و منه قیل الفیئ للظل لانه بعد زوال الشمس
یرجع الظل من جانب المغرب الی الشرق در صحاح و مصباح گفته و الفیئ الخراج و الغنیمة و هو بالهمز فلا یجوز الا بدال و الا دغام و ذلك تکون
فی الزاید لا فی الاصلیة مثل الخطیئة و الفئة الجماعة لا واحد لها من لفظها و جمعها فئات و قد جمع بالواو و النون کفئون سوال غنیمة را چرا
بنفل نامیده اند جواب در آن وجوه گفته اند احدها چونکه نفل در اصل زیادتی هست و مجاهد فی الواقع ثواب و نفع عقبی قطعا دارد پس آنچه از دار
الحرب از اشیاء و اموال از کفار بدست میاید او زاید بر ثواب اصلی جهاد و کفار میباشد چنانچه نوافل صلوات و صیام زاید بر اصل فرایض هست ثانیها الانفال
ما زاده الله من الحلال لهذه الامة فی هذه الدنیا لان الغنایم من المحارب ما کان حلالا و لا مباحا فی الامم السالفة و احله الله خاصة لهذه الامة
فهذه من احد خصایص هذه الامة المرحومة حاصل آنکه نفل بمعنی زیادتی عطا میباشد پس جمیع آنچه از دار الحرب باهل اسلام بدست میاید او غنیمت
است و غنایم در امم سلف حلال نبود و این غنایم را خالق خاص تحلیل برای این امت مرحومه گردانید پس این از احد وجوه خصایص این میباشد
و همین قول زجاج است ابو عبیده گفته النفل غنیمة فالغنیمة ما ینل من اهل الشرك عنوة و الحرب قائمة و الفیئ ما ینل منهم بعد ان تضع الحرب
اوزارها ثالثها بقول جمعی منهم صاحب الکشاف گفته که این نفل عبارة است از سلب و آو داده میشود زاید غازی را بر اصل سهم غنیمة ترغیبا له
فی القتال و بعضی یا امام مجاهدین بگوید من قتل قتیلا فله سلبه او قال للسریة ما اصبتم فهو لکم او یقول فلکم نصفه او ثلثه او ربعه و لا یخمس
النفل فاعطائه و دادنش یا او عده واجب علی الوالی تنبیه نفل در شریعة اسم عام است علم گردیده بر جمیع آنچه بحالة حرب از کفار بدست آید یا بغیر حرب
باستجلاء و فرار کفار اموال و املاك ایشان بدست اهل اسلام بیاید کما قال الفقهاء و یعد من الانفال کلما اخذ من دار الحرب بغیر قتال و کل ارض
انجلی اهلها بغیر قتال ایضا فسماها الفقهاء فیئا و الارضون الموات و الاجام و بطون الاودیة و قطایع الملوك و میراث من لا وارث له
و الارض فذلك من باب الفیئ و هی لله و للرسول و لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه و مصالح عیاله قیل الانفال ما لم یوجف
علیها بخیل و لا رکاب هی لله و الرسول خاصة و همین الفاظ در معنی انفال مروی در تفسیر جمع الجوامع و تفسیر قمی همین از حضرت
صادق ع مرویست بحث ثالث لفظ عن در اینجا در یسئلونك عن الانفال صله زایده هست یا غیر زایده هست اما در غیر زاید لفظ عن بمعنی من الانفال
است در نسخه مفسرین دو قول اند و همین قرائة ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص و علی ابن الحسن و ابو جعفر محمد بن علی الباقر و زید بن
علی و جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و طلحة ابن مصرف است یعنی یسئلونك عن الانفال و ابن جنی گفته هذه القراءة بالنصب مؤدیة
عن السبب المقرئة لان الاخری هی عن الانفال کما جاء مثلها فی ایة و اختار موسی قومه و ایة واقعدوا لهم کل مرصد بحث رابع در سبب نزول
این آیا خاص در مغانم بدر هست یا عام در مطلق مغانم سرایا هست ثانی مذهب حسن بن صالح بن حیی و همین ثانی القولین ابن عباس هست
پس روایات وجه نزول متعدد اند احدها قال ابن عباس لما کان یوم البدر قال رسول الله ص من صنع کذا و کذا فله کذا و کذا و من اتی مکان
کذا فله کذا و من قتل قتیلا فله کذا فتسارع الشبان و بقیت الشیوخ تحت الرایات و فی حفظ النبی عند خیمته فلما فتح الله علیهم جاؤا یطلبون ما
جعل لهم النبی فقال لهم الاشیاخ لا تذهبوا به دوننا و لا تستاثروا به علینا فانا کنا ردءا لکم و لو انهزمتم لانهزمتم الینا و نحن نعینکم فانزل
الله هذه السورة حاصل آنکه حضرت رسول یوم بدر ترغیبا للعسکر فی القتال فرمود هر که چنین کاری کند برای او جزایش چنین و چنین میباشد و هر که
بفلان مکان و مقام بیاید یا و چنین چنین وجه داده خواهد شد و هر که قتل کند قتیلی را پس مر او را سلب او است از فرس و زره و خود و سپر و شمشیر و غیره و لباس او

جواب سوال غنیمة را چرا بنفل نامیده اند

بیان وجوه نزول سورة انفال

پس جوانان لشکر سارعة در قتال کفار بدر کردند و شیوخ نزد رایة و علم اسلام و در حفظ خیمه نبی قایم ماندند تا فتح کردند پس از فتح عرض بحضرت رسول کردند که الحال انجاز وعدهای بفرمایید و بما جعالة را عطا کنید پس شیوخ ایشان بایشان گفتند که شما مخصوص آنرا بغیر ما نبرید و نگیرید چه با هم شریک شما درین غنیمتیم زیرا که ما هرچند نزد رایة و خیمه پیغمبر صلعم قایم بودیم اما یاور و معین و مدد شما بودیم اگر شما هزیمة میخوردید هر آئینه باور آنوقت باعانة شما آماده بوده باعانة شما میآمدیم لیکن شما را خصوصیتی در استیثار غنیمة بغیر ما نمیباشد پس در بین صحابه شیوخ و شبان منازعة و مخاصمة قایم شده آنوقت این سوره انفال در رد نزاع آنها نازل شده پس مفسرین بعد نقل این روایة میگویند فقام ابو الیسر بن عمرو الانصاری اخو بنی سلمه فقال یا رسول الله

انك وعدت ان من قتل قتيلا فله كذا وكذا وانا قد قتلنا سبعين واسرنا سبعين وقام سعد بن معاذ فقال ما منعنا ان نطلب ما طلب هؤلاء زهادة في الآخرة ولا جبنا عن العدو ولكن كرهنا ان نعرى مصافك فيعطف عليك خيل من المشركين فيصيبونك فاعرض عنهما رسول الله

فقال سعد يا رسول الله ان الناس كثير والغنيمة دون ذلك فان تعط هؤلاء ذكرت لا يبقى لاصحابك شيء فنزلت هذه السورة ف

نزع الله الغنائم منهم وجعلها لرسوله يفعل بها ما يشاء فقسم بينهم بالسوية حاصل آنکه ابو الیسر بن عمرو انصاری اخ بنی سلمه عرض کرد که یا نبی الله تو وعده بمقاتلین دادی هر که چنین و چنان کند برای هر یکی چنین و چنان صله او میباشد از ان غنیمة و ما هفتاد آدم را از کفار قتل کردیم و هفتاد دیگر را اسیر آوردیم پس ایفاء وعده بعطاء جعالة بکن و سعد بن معاذ در آنوقت بمعارضه ابو الیسر گفت که ما را منع نکرد آنچه ایشان از جعاله میطلبند زهد آخرة از اخذ مال دنیا و منع نکرد ما را جبن و بزدلی از اعداء و لکن ما مکروه شمردیم که مصاف و مقام تو یا رسول الله خالی و عاری و ترا تنها بگذاریم تا خیلی و قومی از مشرکین بتازند و بر تو در خلوة وا دیدی تو برسانند و پیغمبر از مقال هر دو اعراض کرد پس سعد گفت اگر بطور جعاله بمقاتلین وعدهای انهارا بدهی مردم مقاتلین بسیار و غنیمة قلیل و کمتر است و بمردم نمیرسد و باصحابت چیزی نمیرسد چه باقی چیزی نمیماند پس این سوره انفال نازل شده در نزع و نقل غنایم الی النبی گردانیده و برای آنحضرت مخصوص ساخته تا هرچه بخواهد بکند خود بگیرد یا بدیگری بدهد پس پیغمبر صلعم آن غنیمت را تقسیم در صحابه بالسویه کرد و همین مروی از اهل بیت عصمة صلعم و همین قول ابن عباس و ابن جریج و ضحاک و عکرمه و حسن و غیرهم جم غفیر است که انفال مغانم را مخصوص رسول گردانید و بحضور او با او و بعد آنحضرت بخلیفه حقه او و داده هرچه بخواهد بکند و همین قول امام السیر والمغازی محمد

بن اسحاق است امر النبي بجمع ما في العسكر فاختلف المسلمون فيه فقال من جمعه هو لنا وكان النبي نفل كل مرء ما اصاب وقال المقاتلون لولا نحن ما اصبتموه وقال الذين يحرسون رسول الله صلعم لقد كنا نقدر ان نقاتل العدو ولكنا خفنا و همین مروی در تفاسیر اهل البیت است مع زیادتی اینکه ثم انزل الله آية الخمس واعلموا انما غنمتم من شيء فان خمسه لله وللرسول الخ حاصل آنکه بحکم پیغمبر از لشکر کل اموال غنیمة را جمع کرده شد پس صحابه سه طایفه شدند طایفه که آن اموال را جمع کرده بودند گفتند آن غنیمة خاص برای ما است و طایفه دیگر که مقاتلین بودند اینها گفتند که مختص برای ما است چه اگر ما قتال کفار نمیکردیم این بدست شما نمیآمد طایفه سوم که در حراست پیغمبر صلعم بودند گفتند که ما هم قادر بر قتال کفار بودیم ولکن بحفاظت رسول قیام کردیم تا از اعداء کفار به پیغمبر صلعم ضرر نرسد پس ما هم شریک شما میباشیم و در آنوقت این آیه نازل شد و تصرف آن انفال را خاص بنبی و بعد او بخلیفه حق او داد و بدست غیر نبی انفال را نداد پس ازین آیه خمس واعلموا انما غنمتم من شيء الخ نازل شد و در بحث نسخ بعد این میآید ثانی روایة در سبب نزول مکحول از ابی امامه باهلی روایة کرده انه قال سألت عبادة بن الصامت عن الانفال فقال فينا معشر اصحاب البدر

نزلت حين اختلفنا في النفل وساءت فيه اخلاقنا فنزعه الله من ايدينا وجعله الى رسول الله فقسمه رسول الله بيننا وامرهم باطاعة الرسول والاصلاح ذات البين یعنی ابو امامه باهلی پرسید از عباده بن صامت از انفال پس عباده گفت که در ما گروه بدر نازل شده و قتیکه ما اصحاب بدر در حقیقت نفل اختلاف کردیم و اخلاق ما در انخاله درشت و بد شده بودند پس خالق از دستهای ما بدر بیْن انفال را بر آورده و برسول الله صلعم داد پس آنحضرت تقسیم میان ما بالسویه کرده و خدا امر کرد ما را باطاعة خود و باطاعة رسول و باصلاح در بین خود و بپرهیزگاری و خدا ترسی روایة

ثالثه از وجه نزول این سوره قال سعد بن وقاص انه قتل اخي عمير يوم بدر فقتلت به سعد بن العاص فاخذت سيفه فاعجبني فجئت به الى رسول الله صلعم فقلت ان الله قد شفى صدري من المشركين فهب لي هذا السيف فقال النبي ليس هذا لي ولا لك اطرحه في موضع الذي وضعت فيه الغنائم فطرحته وبي ما يعلمه الله من قتل اخي واخذ سلبي فما جاوزت الا قليلا حتى جاءني رسول الله وقد نزلت سورة

الانفال فقال م یا سعد انک سئلتنی السیف و لیس لی فانه قد صار لی فخذه حاصل آنکه سعد وقاص گفت که در جنگ بدر برادرم عمیر نام بقتل آمد و من مقابل او سعد بن عاص را بقتل آوردم و شمشیر او را گرفتم و آن سیف عجیب را استحباب ورد نزد پیغمبر بوده عرض کردم که تشفی صدر من از قتل شر کبیر حاصل شد پس این سیف را بمن هبه کن پس پیغمبر فرمود که این سیف نه برای من و نه برای تست ببر آنرا و بگذار در غنایم از جائیکه برداشتی و خدا امید انست حال دل مرا از قتل برادرم عمیر و از واپس گرفتن این شمشیر مبارک از من و من هنوز نرفته در نگردیده بودم دیدم که پیغمبر آمده فرمود که این سوره انفال نازل شده و بر آمدن نبود و الحال بسبب قل الانفال لله و للرسول آن شمشیر هم برای من خالق تقرر کرد مع جمیع غنایم و الحال من تو دادم بگیر آن سیف را **تنبیه** در اینجا فخر رازی آنچه فرموده اینست **یحتمل** ان یکون المراد من هذه الانفال الغنایم و هی الاموال الماخوذة من الکفار قهرا **و یحتمل** ان یکون المراد غیرها حاصل آنکه محتمل است که مراد از انفال غنایم باشد و آن اموال ماخوذه از کفار قهرا میباشد **و یحتمل** که مراد غیر آن اموال باشد **اما الاول** ففیه وجوه **احدها** انحضرت تقسیم کرد غنیمة بدر را برابر حاضرین و برانانیکه حاضر نبودند و اینها سه نفر از مهاجرین **و پنج** نفر از انصار بودند **اما از مهاجرین** پس احد اینها عثمان بود چه او را برای بیمار داری زوجه خود گذاشته بود در مدینه **و** سعید بن زید **و** طلحه هر دو را برای تجسس از خبر عیر براه شام فرستاده بود **و اما** پنج نفر انصاری احد اینها **ابولبابه** مروان بن عبد المنذر **و** او را پیغمبر خلیفه خود بر بلد مدینه گذاشته بود **و عاصم** او را خلیفه بر عالیه گذاشته بود **و حرث** بن حاطب را از روحا بسوی عمرو بن عوف برای کاری فرستاد **و حرث** ابن الصمة را علتی و مرضی بروحا رسید متوقف در انجا بود **و خوات** بن جبیر و اینها حاضر در حرب بدر نبودند **و** دیده بغیر حضوری هر یکی از اینها سهمی از غنیمة بدر گذاشت و اصحاب حاضرین برای آن ناراض شدند پس این سوره انفال در آن نزاع نازل شده **و بعد** ذکر این وجوه مرویات مسطوره بالا در سبب نزول نوشته **و اما احتمال ثانی** و آن اینست که مراد از انفال شئ غیر غنایم باشد **پس** بنا بر این قول هم در تفسیر انفال وجوه اند **احدها** ابن عباس در بعض روایات گفته المراد من الانفال ما شذ عن المشرکین الی المسلمین من غیر قتال من دابة او عبد او متاع فهو الی النبی یضعه حیث یشاء حاصل مراد از انفال اینچیزهاست که بالانفراد بغیر مشارکة احدی از کفار و مشرکین برسول برسد از مال و متاع و دواب و غیرها تا هرچه بخواهد آنرا بکند **و** اینهم در احادیث اهل بیت مروی شده **و از** جمله این ارض فدک و اشجار و باغستان و اماکن آنجا بود که یهود با قتال بترس ترک آن کرده فرار و منجلی الاوطان شده بودند **ثانیها** المراد من الانفال الخمس الذی جعله الله لاهل الخمس و هو قول مجاهد فالقوم انهم سئلوا عن الخمس فنزلت هذه الایة مراد از این انفال خمس است که برای اهل آن مقرر کرده و قوم از این سوال کرده بودند و یسئلونک عن الانفال از این بوده و در خمس نازل شده **و** همین قول مجاهد است **ثالثها** ان المراد من الانفال هی السلب الذی یدفع الی الغازی زائدا علی سهمه من المغنم ترغیبا له فی القتال کما اذا قال الامام من قتل قتیلا فله سلبه **او** قال لسریة ما اصبتم فهو لکم **او** یقول فلکم نصفه او ثلثه **او** ربعه و لا یخمس النفل یعنی مراد از انفال سلب است که آنرا بغازی زاید بر سهم از مغنم داده میشود بطور ترغیب در جهاد و با وعده بدهد امام که هر کس را هر که قتل کرد برای او همه اسباب مقتول از سلاح و زره و غیره است **یا** بسریه مقاتلین بگوید که آنچه شما در جنگ بدست آید خاص برای شماست **یا** گوید برای شما نصف **یا** ثلث **یا** ربع غنیمة آنست **و** خمس در نفل نکردند **اشکال** این روایات نزول مختلف اند جمع اینها چگونه میسر میشود با خذ بعض و ترک بعض بغیر مرجح لازم میآید **جواب** قاضی ابوبکر گفته کل این وجوه را آیه متحمل است و نیست دلیلی بر ترجیح بعضی بر بعض دیگر **و اگر** صحیح و ثابت شود در اخبار آنچه دلالة کند بر تعیین فیقضی به و الا فالکل محتمل کما ان کلوا حدا منها جائز فکذلک ارادة الجمیع جائزة فانه لا تناقض بینها **جواب ثانی** رازی گفته اقرب آنست که مراد بان میباشد که بانحضرت جایز بود نفل کند یعنی زیاده بدهد غیر از جمله غنیمة قبل حصولها و بعد حصولها کما لا یسوغ له امرا تحریضا علی الجهاد و تقویة للنفوس کنحو ما کان ینفل و احدا فی ابتداء الجهاد ترغیبا له فی الحرب **او** عند الرجعة **او** یعطیه سلب القاتل **و** یوضع لبعض الحاضرین **و** ینفله من الخمس الذی کان علیه السلام یختص به **فعلی** هذا المراد من قل الانفال لله و الرسول امر زاید باشد بر آنچه مجاهدین مستحق بان میشوند **بحث خامس** این آیه انفال از محکمات باقیه الی القیمة غیر منسوخ الحکم است **یا** منسوخ الحکم **و** ناسخش آیه خمس **و** اعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی الخ **یا** خود آیه انفال بوجهی ناسخ **و** بوجهی منسوخ میباشد مفسرین در آن خلاف کردند **اول** یعنی غیر منسوخ مذهب محققین صحابه و تابعین منهم ابن عباس **و** طبری **و** عبد الرحمن بن زید **و** غیرهم **و** مذهب امامیه **و** همین مروی از ائمه اثنا عشر عترة طاهره پیغمبر بالاتفاق میباشد **و** همین صحیح المذاهب است بچند وجه **اولها** ظاهر قرآن دلالة دارد که جمله انفال مخصوص

جواب سؤال ابن ... روایات نزول مختلف اند جمع اینها چگونه میسر میشود ۱۲

برائی خدا و برائے رسول وست دیگرے درا و حقی و سہمی ندارد و ہرچہ بخواہد دران بکند و بہر کس کہ بخواہد بدہد و بخواہد ندہد مملوک خود رسول است ثانیہا انجا
شان نزول نیز بران دال ند خصوصاً خبر سعد وقاص کہ دربارہ طلب سیف پیغمبر اول جواب شواد بعدان بعطیہ بدر الحال برائے من خالق خاص کرد اینیہ من الحال
آن سیف بتو دادم بگیر ثالثہا اتفاق عترۃ طاہرہ کہ واجب التمسک در کل الاحوال در جمیع امور الدین والدنیا میباشند و مثل معروف اہل البیت اعرف بما
فی البیت مسک بقول و فعل ایشان برکافہ صحابہ وامت فرض عین ہست چہ درا خذ و تمسک ایشان خلل و زلل و خطار و ضلالۃ ابدا نیست رابعہا قول ابن
عباس کہ اصل و راس مفسرین صحابہ ہست خامسہا مذہب جمہور بالاتفاق محققین ہست است سادسہا چونکہ انفال و فیئی نوع دیگری از غنایم
مخصوصہ بغیر اشتراک احدی در آن میباشد لہذا بالانفراد مخصوص برائے خدا و رسول و گرویدہ چہ بلام تخصیص للہ والرسول خالق تخصیص او کردہ و در
آیہ خمس تشریک اصناف ستہ کردہ پس آیہ انفال محکم باقیۃ الی القیمۃ بغیر نسخ میباشد سادسہا قل الانفال للہ والرسول معنے مقتضی آن ہست ان الحکم
فیہا للہ والرسول و ہذا المعنے باقی فلا یمکن ان یصیر ہذا منسوخا یعنے ظاہر آیہ انفال مقتضے ہست کہ حکم در انفال مختص خدا و رسول وست و این معنی باقی است
ممکن نیست نسخ آن و آیہ خمس دلالۃ دارد کہ غنیمہ ملک و مملوک غانمین بعد خمس میباشد و ہمین از احد اولہ رازی ہست و بیان شیاء انفال و فیئی الحال میاید
ثانی الاقوال کہ آیہ انفال منسوخ است بمذہب مجاہد و عکرمہ و سدی بلا دلیل قطعی ضعیف است ثالث الاقوال این آیہ انفال کہ بوجہی ناسخ
او نیست کہ با جماع امت و سنت قطعا ثابت شدہ کہ جمیع اقسام انفال و غنایم بر جمیع امم سالفہ تا ختم النبوۃ ۱۲ اصلا مباح و حلال نبودہ و خاص برائے
این امت مرحومہ کہ خیر الامم باشد مجاز و مباح و حلال گردیدہ و اما از سنت خبر صحیح مرویہ متفق علیہ الامۃ قال رسول اللہ فضلت علی الانبیاء بستۃ
اعطیت جوامع الکلم و نصرت بالرعب و احلت لی الغنایم و جعلت لی الارض مسجدا و طہورا و ارسلت الی الخلق کافۃ و ختم بی النبوۃ
یعنے پیغمبر فرمود مزیت و فضیلت دادہ شدہ مرا بر جمیع انبیا سلف بشش چیز یکی عطا کردہ شدہ بمن جمیع کلمات یعنی جمیع علوم از بدایۃ الی نہایۃ دوم
دیاری دادہ شدم برعب یعنی بالقا خوف من در جمیع قلوب اعدا از قریب و بعید سوم مباح و حلال کردہ شد مرا غنایم از اموال جمیع اشیاء کفار
چہارم و گردانیدہ شد برائے من کل روئے زمین جائے نماز کردن و گردانیدہ شد برائی من کل روئے زمین طہور و پاک پاکیزہ یعنی بلا آب وضو و غسل
بخاک تیمم میسر گردید پنجم و من رسل و مبعوث من اللہ گردیدم بسوئی کافہ خلق تا قیمۃ ششم بمن ختم کردہ شد نبوۃ و رسالۃ یعنے بعد من اصلا تا
نبوۃ و رسالۃ الہیہ نمیباشد و بامن ختم نبوۃ شدہ باب الانفال والفیئی بدانکہ انفال عبارۃ است از آنچہ بغیر جنگ و قتال از دار الکفر بدست
مسلمانان بیاید خواہ کفار خود بنبی و امام تسلیم نمایند یا کفار ملک و اراضی و اماکن و اموال خود را ترک کردہ بگریزند و فرار نمایند و جلاء وطن شوند و این
بلفظ فیئی ہم مینامند و میراث من لا وارث لہ و صفایا و قطایع کہ از اسلحہ و البسہ و زر و تاج و تخت و کرسی و اماکن و مساکن مخصوصہ از وراج
و غلام و کنیز و مراکب حیوانات و خزاین جواہرات و غیرہا کہ مخصوص ملوک و سلاطین بغیر غصب و سلب از مسلمانان باشد و آجام یعنی زمین نیستان
و درختان و بطون انہار و بطون آدویہ در کنارہائے انہا اصلا ابادی و ملکیت احدی نباشد و خود جبال و رؤس انہا و اراضی موات کہ ویران
غیر آباد و بجر باشد و از غنایم ہم قبل التقسیم کنیز ہائے حسان و فرسہائے اعلے مع سامان انہا و شمشیر و نیزہائے اعلے و امثالہ و کل غنیمتیکہ بغیر اذن
پیغمبر و بلا اجازۃ امام عصر معصوم از کفار بجنگ و قتال انہا بدست بیاید کل آن بلا اخراج و بلا التزام خمس در فیئی و انفال داخل و شامل پس ہمہ اینہا
مخصوص برائی پیغمبر و بعد او برائے قایم بمقام او از خلیفہ و امام عصر منصوص و معصوم میباشد و برائی سلاطین و ملوک و دیگرے غیر اینہا ہیچ چیز
ازین نمیباشد و اگر سوزنی و تارنخی را بلا اذن نبی و امام معصوم دست زد و غلول خاین و غاصب ملعون میباشد ابضا در تفسیر کنز
العرفان محل القول شیخنا المحقق المقداد در اینجا فرمود الغنیمۃ فی الاصل ہی الفایدۃ و الفضل و اصطلح جماعۃ علی ان ما اخذ من الکفار
ان کان من غیر قتال فہو فیئی و ان کان مع القتال فہو غنیمۃ و ہو مذہب اصحابنا و مذہب الشافعی و ہو المروی عن الباقر و الصادق
علیہما السلام ثم قال اصحابنا ان الفیئی للامام خاصۃ و الغنیمۃ یخرج منہا الخمس و در آیہ انفال فرمود اختلف العلماء فی الانفال
ماہی فقال ابن عباس و جماعۃ انہا غنیمۃ بدر و قال ہی انفال السرایا و قیل ہی ما شذ من المشرکین من عبد و جاریۃ من غیر قتال و قال
ہو الخمس و الصحیح ما قال الباقر و الصادق علیہما السلام انہا ما اخذ من دار الحرب من غیر قتال کالذی انجلی عنہا اہلہا و ہی المسمی فیئا
و میراث من لا وارث لہ و قطایع الملوک و صفایاہم اذا لم تکن مغصوبۃ من مسلم او معاہد و الآجام و بطون الاودیۃ و الارض الموات

وجوہ ستہ در منسوخ نبودن آیہ انفال

باب الانفال والفیئی و غنیمۃ

در بیان انفال و غنیمۃ

فان للہ خمسہ و للرسول

فانها لله وللرسول خاصة وبعده لمن قام مقامه يصرفه حيث شاء من مصالحه ومصالح عياله ثم قال لا ان غنايم بدر كانت للنبي خاصة فقسمها

بينهم تفضلا منه م وهو مذهب اصحابنا الامامية ويؤيد ان الانفال جمع نفل وهو الزيادة على شئ وسمى به لكونه زايدا على الغنيمة كما سميت

النافلة نافلة لزيادة على الفرض وسمى ولد الولد نافلة لزيادته على الاولاد وقيل سميت الغنيمة نفلا لان هذه الاية فضلت بها على الامم انتهى

وهمين در مجمع و روض الجنان فرموده اند زياده بر اين تفصيل نفل وفئ وغنيمة و دلايل و اقاويل اعلام ملل از كتب مبسوطه فقه اماميه منها كتاب مبسوط

شيخ الطايفة و كتاب المعتبر نجم الدين صاحب شرايع و از كتب بسيطه آية الله چون تذكرة الفقهاء و منتهى المطلب بايد ديد. بحث سادس در معنى

تفسيرى يسئلونك عن الانفال يعنى اصحاب ميپرسند و سوال ميكنند از انفال سوال آيا اين سوال ايشان از ماهيت و حقيقة انفال بود كه چه چيز است او يا

سوال ايشان از دريافت حكم آن بود كه براى كيست و آيا انفال و غنايم حلال السحال بر ما هست يا حرام است بر اين امت هم چنانچه بر امم سابقه جميع انواع انفال

و فئ و غنايم حرام بود و اگر مباح و حلال بر ما گرديده پس تقسيم آن را بر ما در آن است دو قول دارد ثانى مشهور در مفسرين است پس ايشان در بين خود نزاع

كردند نزد طايفه منهم ابن عباس و ابن جريج و ضحاك و عكرمه و حسن و همين مختار طبرى و غيرهم است فقالوا ان الاصحاب سئلوه ان يقسم

غنيمة بدر بينهم فاعلمهم الله ان ذلك خاصة لله و رسوله دونهم وليس لهم في ذلك شئ فعلى هذا ان لفظة عن هيهنا صلة زايدة فتقديره

يسئلونك الانفال ان تعطيهم و يؤيد هذا القول فاتقوا الله يعنى اصحاب سوال كردند پيغمبر را از تقسيم انفال بدر در بين ايشان هر گاه بر آيا اين هست مباح

و مجاز و حلال گرديده و خالق با صحاب اعلام كرد بقل الانفال لله والرسول كه انفال مختص مال و مملوك خدا است بغير شركة ايشان در آن و نيست هيچ چيز

از آن براى كسى ديگر غير از خدا و رسول او و اين مخصوصيت بتتمه آيه فاتقوا الله الى آخره پس بنا بر اين ايشان گفتند كه كلمه عن در عن الانفال زايد است يعنى

است پس معنيش چنين ميشود كه التماس ميكنند اصحاب كه تقسيم كن اموال انفال را در بين ما اصحاب پس اين طايفه بعد از اين مختلف شدند بدو قول

قول اول آنكه اين آيه منسوخ گرديد بآيه خمس و اعلموا انما غنمتم الخ پس از تقسيم كل انفال بدر بنزول آيه غنمتم از غنايم من بعد اخراج خمس باقى تقسيم

بر لشكريان اصحاب مى شد قول ثانى آنكه نيست منسوخة وهذا هو الصحيح لان النسخ يحتاج الى دليل ولا تنافي بين هذه الاية و اية الخمس لان

الانفال مختصة لله والرسول ولا تغيير بها فيه حظ فالرسول تفضل عليهم من ماله يعنى آيه انفال منسوخ نيست و همين صحيح ثابت است زيرا كه نسخ محتاج

بسوى دليل قاطع است و آن ثابت نيست و منافاتى ميان اين دو آيه نيست چه انفال مختص خدا و رسول است و بغير اين دو ديگر حظى و سهمى و شركتى ندارد

و پيغمبر بعد از تملك انفال از مال خود او گرديده بطور تفضل و طرح تقسيم آن بر ايشان كرد و آيه خمس بعد آن بزمانى نازل شده سوال فصل زمان

ما بين نزول آيه انفال و آيه خمس چقدر است جواب در اين هم خلاف است نزد واقدى در غزوه بنى قينقاع بين بدر و او بفصل يك ماه و سه

روز در نصف شوال بعد از هجرة بيست ماه گذشته بر اس ماه بيست و يكم آيه خمس نازل شده نزد كلبى در يوم بدر خمس مشروع نبود و انما شرع يوم ...

و ابتداء الانفال لما نزلت في يوم بدر عرف المسلمون انه لا حق لهم في هذه الغنيمة وانها لرسول الله ص فقالوا يا رسول الله سمعنا و طاعنا فاصنع ما شئت فنزلت

ايه و اعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسه الخ بعد بدر وروى ان رسول الله ص قسم غنايم بدر عن بواء اى على سواء ولم يخمس يعنى خمس مشروع

گرديد بيوم احد و آيه انفال در بدر نازل گرديد اصحاب دانستند كه انفال مال مخصوص رسول گرديده سمعنا و طاعنا عرض كردند و ليكن انفال هر چه ميخواهى ...

مرويست پس پيغمبر غنايم بدر را از مال خود بر صحابه بالسويه تقسيم كرد پس آيه خمس و اعلموا الخ نازل شد نزد حضرت صادق ع تا سابع عشر

از رمضان نازل شد و در كنز العرفان فرموده والمشهور انه السابع عشر منه بحث سابع فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم در مجمع فرموده

وقوله تم ذات بينكم كناية عن المنازعة والخصومة والذات هي الخلقة والبنية يقال فلان في ذاته صالح اى في خلقته و بنيته يعنى ذات كنايه از حقيقة منازعه

و خصومة مضمره في الضماير است و ذات بمعنى خلقة و بنياد است چنانچه گفته ميشود فلانى در ذات و حقيقة شايسته است يعنى در خلقة و بنية خود پس معنى آيه اينست

كه اى اصحاب محمد بترسيد و پرهيز كنيد از مخالفة خدا و رسول و اصلاح در بين و ميان خود بكنيد تا منازعه و خصومت از ميان شما زايل شود و بقولى اصلحوا

قلوبكم عن الطمع والحرص فصلحت احوالكم يعنى اصلاح كنيد هر يكى از شما دلهاى خود را از طمع و حرص تا ظاهر شما صالح و شايسته شده با هم متفق شويد

و بقولى اصلحوا كل نفس بينكم و بقولى اصلحوا بواطنكم او اصلحوا حال كل نفس بينكم و بقولى اصلحوا حقيقة وصلكم كما قال لقد تقطع

بينكم اى وصلكم والمراد كونوا مجتمعين على امر الله و رسوله و گفت معنى اللهم اصلح ذات البين اى صلح الحال التى بها يجتمع المسلمون يعنى زجاج

جواب سوال فصل زمان ما بين نزول آيه انفال و آيه خمس چقدر است

گفته ذات بمعنے حقیقت **و** بین بمعنی وصل است یعنی اصلاح حقیقتی کنید در وصلة باهم خود و بقولی حاصل مراد اینست که مجتمع شوید بر امر خدا و رسول او
همین معنی این کلمه دعائیه است که بار خدایا باصلاح بیار حالة مسلمانان را تا باهم متفق و مجتمع شوند **نزد** ابن عباس **و** مجاهد هذا نهی لهم من الله عن
الاختلاف فیما اختلفوا فیه من امر الغنیمة یوم بدر یعنی این نهی باصحاب از اختلاف در امر انفال بدر وارد شده **تنبیه** تقوی اصل مفتاح
هر خیر دین و دنیا میباشد حصول آن بتعقل و تامل میشود و هر کس که غیور در امور میباشد او النفع و ضر هر شیئ بالفعل یا بالقوة دریافت شده وقایة خود و
پرهیز میکند از مضرات لهذا هر جا بر تقوی جمیع امور خیرات را تفریع میکنند چنانچه اینجا بر تقوی اصلاح ذات البین و اطاعة خدا و رسول و ایمان تفریع کرد
بحث ثامن و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین یعنے ای صحابه و اطاعت و فرمانبرداری کنید در جمیع امور از اوامر و نواهی و مصالح خدا و رسول او محمد را
اگر شما مصدقین اله و رسول او هستید چه از لوازم تصدیق و ایمان و آثار آن انقیاد و اطاعة و فرمانبرداری خالق در جمیع مور سمعًا و طاعة میباشد چه ایشان
منافی صلاح و خلاف خیر مصالح شما هیچ چیزے نمیکنند و نشما نمیگویند **تبصره** این دلالة دارد که جمیع اوامر و نواهی تهم منوط بحکمة و مصلحة بندگان در دنیا
و دین میباشد **و بعض اعلام** فرموده اند امریکه حصول و ثبوت آن بر شرط باشد پس نزد عدم حصول شرط مشروط هم معدوم میباشد **و** اینجا تعلیق
کرد ایمان را بر طاعة بکلمه ان شرطیه **پس** نتیجه این میدهد هر که اطاعة نکرد او ایمان و تصدیق واقعی ندارد پس غیر مطیع خارج از ایمان میشود **و** همین مضمون
در صحاح اخبار خاصه و عامه وارد است که سارق بحالة سرقة زانی بحالة زنا **و** شارب خمر بحالة شرب خمر وغیرها از فاعلین مناهی ایمان و تصدیق از
ایشان زایل است زیراکه خلاف لوازم تصدیق و ایمان از ایشان بروز کرده و تا وقتیکه توبه نمیکنند ایمان از ایشان مسلوب و مبعود میباشد ثم الله اعلم **قوله تعالی**

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ اٰيٰتُهٗ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا
وَّعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ ۚ الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ ۞ اُولٰٓئِكَ
هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ۚ لَهُمْ دَرَجٰتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ۞

ترجمه ایں آیات ثلثه یعنی اینست جز این نیست که مومنین مصدقین واقعی آنانی اندکه هنگام یاد کردن خدا نزد ایشان ع لهای ایشان از جلالت
خدا و اجلال بکمال بترسند و وقتیکه خوانده و تلاوة کرده میشود بر ایشان آیات کتاب خدا می ترسند قلوب صادق الاعتقاد ایشان چه از لوازم و علامة ایمان و تصدیق
واقعی بعد انقیاد ترس خالق قهار در سوخ قلوب ایشان میباشد بسبب اینجا زیاد میشود ایمان شان یعنی کامل و راسخ و ثابت تر میشود تصدیق ایشان و بر پروردگار
خود اتکال و اعتماد مینمایند و او جمیع امور دین و دنیائی خود آن مومنین مذکورین وصف ظاهری دیگر دارند که ایشان آنانی اندکه بر پای و قایم میدارند
ادائی صلوات مفروضه و مندوبه موقتة خود را در اوقات خود دائمًا مع الاداب و الشرائط تمامها و از آنچه روزی داده ایم ایشان از حسب احوال خود بغیر بخل و
اسراف و تبذیر صرف بنفقه واجب النفقات خود و صرف بنفقه اهل اعسار و افقار و محاویج اهل دین خود که عیال خدا اند مینمایند بکمال اعتقاد صحیح خود
آن گروه مومنین که بعد تصدیق او صاف رفتار و کردار و گفتار چنین داشته باشند همان مردم مومنین با ایمان درست و صحیح و صدق بر حق اند پس آنانکه
بلسان آمنا و صدقنا گفتند و اینچنین صفت و عمل نداشته باشند مومن نیستند بل ایشان منافقین اندکه بلسان اقرار بدون تصدیق واقعی بغیر اعمال
جوارحی گفتار و رفتار دارند مر این مومنین را خاص مرتبها رفیعه و منزلها عالیه نزد پروردگار خود دارند و آمرزش تقصیرات و رزق و روزی صاف و
پاک از اکتساب و جد و جهد خالی از خوف قطع و زوال علی الدوام بیک حال میباشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه
وجل و خوف و فزع هر سه بیک معنی ترس و آن حالة و جدانی در قلب انسانی و حیوانے نزد معاینه عظمة و شوکت و سطوت از غالب قاهر دیگرے
ناشی شده بسا اثر آن ترس در ظاهر جلد و بدن خایف نمودار میشود از وجل بکوجل و یاجل بالالف و ییجل و یجل و جلا چهار لغة اند اجود یاجل
است قال السیبویه **واحدی** گفته وجل یوجل وجلا فهو وجل و اوجل اذا خاف **سوال** آیا مابین این الفاظ فرقے هست یا نه **جواب**

بعض اہل معانی تصریح کردند کہ فرقے ندارند الا بعموم وخصوص **اما** الوجل ہو الخوف مع شدۃ الحزن **وانما** یستعمل علی الغالب فی القلب یعنی وجل بمعنے خوف مع شدۃ حزن است لہذا غالباً استعمال میشود در قلب **بحث ثانی** در وجہ اتصال با ما قبل **بدانکہ** باصحاب رسول صلعم در بدر فرمود کہ اتقاء و اصلاح در بین خود و اطاعت خدا و رسول او در کل امور کنید اگر شما مومنید و اگر تصدیق کامل دارید **پس** در این بیان کرد کہ مومن آن کس است کہ این پنج وصف داشتہ باشد سہ وصف قلبی **و** دو وصف ظاہر جوارحی او مومن واقعی برحق قطعاً است **و** الا او منافق است **بحث ثالث** انما المؤمنون الذین اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم **بدانکہ** این وجلت قلوبہم خاص وصف اول مومنین است **و اما** لفظ انما بالاتفاق کلمہ حصر است پس معنیش آنکہ نیست جز این کہ مومنین خاص آنانے اند ہرگاہ یاد کردہ شود خدا باسم ذاتی **یا** بصفت کمالی وجمالی **یا** بصفت جلالی آن واجب تعالی میترسند قلوب ذکر کنندگان و شنوندگان آن مردم **و** مفسرین میگویند کہ ہرگاہ بالا باصحاب بدر فرمود کہ اگر شما مومنید و در دعوائے ایمان صادق قید لازم ایمان اتقاء و اصلاح خود و دیگران از رذایل و قیل و قال لا حاصل و اطاعت خدا و رسول او در جمیع اوامر و نواہی و اعتقاد بوعد و وعید **پس** انحراف از احکام اللہ و از سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطرفۃ العین اصلاً و ابداً مکنید متصل بان اوصاف مخصوصہ ایمان و مومنین بصورۃ حصر ذکر کرد **پس** معنے انما المومنون الذین آنست لیس المؤمنون الذین یخالفون اللہ ورسولہ فی امر من امورہما بل انما المؤمنون الصادقون فی ایمانہم الذین اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم ای خضعت وخافت وزفت قلوبہم و ذابت اجسادہم و یتغیر الوان ابدانہم بالخوف والحزن **و** انتم یعنی نیستند مومنین آنانیکہ مخالفت امر اللہ و رسول او در امرے از امور او میکنند قطعاً **بل** خاص مومنین بیقین در دعوائے ایمان خود آنانے اند کہ بذکر اللہ نزد ایشان دفعۃ میترسند کمال خضوع و خشوع و خوف و رقت قلوب ایشان و گداز می شوند اجساد ایشان و متغیر میشوند رنگہائے بدنہائے بحصول خوف و حزن **و** علماء **اہل حقایق** فرمودند خوف بر دو قسم است **یکی** خوف عقاب و ہمان خوف عصاۃ میباشد **دیگر** خوف ہیبت و جلال و عظمت و ہمان خوف خواص خلق از ملائکہ مقربین و انبیاء مرسلین و خلفاء معصومین است چہ ایشان قطعاً میدانند جلالۃ و عظمۃ اللہ جل جلالہ لہذا این خوف مہابت بایشان علی الدوام در قلوب و نزد انظار ایشان چون عرفاء و صاحبین سلاطین قہار بلا انفکاک و لا انفصال میباشد چنانچہ ہمین احوال ... خصوصاً از مناجات و ادعیات صحیفہ سجادیہ و دعاء سحر طویل **و** دعاء کمیل امیر المومنین علیہم السلام بالتفصیل معلوم خواہد شد **در خبر** **و** ... مولف و مخالف ... گفتند کہ ... آن صوت رفتم و شخصے را در سجدہ ... آخرش این بود کہ اگر ... کل خلائق را ... عدل تست ظلم نکردی **و** اگر ... فضل تست مستحق آن نیستم **پس** ساکت شد **پس** شناختم ... علی بن ... ادوم و ... چون چوب خشک میت جماد گردیدہ بود **و** بفور برگردیدم ندا کردم ای اہل ... علی بن ابی طالب ... مرد ... **جواب** ہم داد ... ہمین حالۃ در مناجاتہا بعلی شب و روز ... **اما خوف عصاۃ** **پس** کفار و منافقین اگر خوف خدا یا جبرئیل کر اسماء اجلہ الہی **و** ایات عذاب قرانی بجز انشد اینہا متاثر و متخوف میشوند قطعاً چہ اینہا اعتقاد و تصدیق بخدا و کتاب و دین و رسول نعم ندارند **اما** آنانکہ مومنین اند **پس** اینہا دو وجہ بالضرورۃ اند **اولہما** مصدق اہل المعرفۃ **پس** او خواہ قدیم الاسلام و ایمان باشد خواہ جدید الاسلام **پس** بایشان بمجرد تذکرہ اسماء و تلاوۃ آیات اللہ وجل قلوب و اقشعرار موہای بدن میشود زیرا کہ معرفۃ تامہ ندارند **و** معانی اسماء الہ والفاظ کتاب نمی شناسند چون طوطی **و** تنہا تکلم بلا الہ الا اللہ میکنند **ثانیہما** **پس** خوف اینہا بحسب تفاوت معارف اینہا و وجہ لا اقل دارند **و** بتذکرہ اسماء اللہ و تلاوۃ ایات اللہ ایشان بحسب تفاوۃ مقدار معارف متخوف و متاثر میشوند **اما اصحاب** بدر **پس** بالضرورۃ حدیث و جدید الاسلام بودند **پس** ایشان را ہنوز معرفۃ کاملہ و تامہ مفصلہ حاصل نبودہ چہ کل قران ہنوز نازل نشدہ بود لہذا بایشان تادیباً خطابات متضمن عتابات در تحصیل اصلاح و اطاعۃ خدا و رسول تعالی مع شرطیہ ان کنتم صادقین نازل شدہ **و** کافی دلیل قاطع و شاہد صادق کہ بعد بیعت بر خلاف آن در جنگ احد غزوات دیگر بظہور و بصدور آمدہ **و** خود فرار کردہ **و** پیغمبر را بدست کفار دادند تا دندان مبارک و ... شہید ساختند **بدانکہ** فخر الدین **و** نظام الدین **و** خازن بغدادی **و** خطیب و غیرہم در اینجا گفتند والمراد ان المؤمن انما یکون مومناً اذا کان خائفاً من اللہ **و** نظیرہ قولہ تعالی تقشعر منہ جلود الذین یخشون ربہم **وایضاً** والذین ہم من خشیۃ ربہم مشفقون **وایضاً** الذین ہم فی صلوتہم خاشعون والخوف علی قسمین خوف العقاب **و** خوف العظمۃ والجلال **واما** خوف العقاب فہو للعصاۃ **واما** خوف الجلال والعظمۃ

از جملہ علامات ایمان و مومنین وجل القلوب و رقت ذکر خدا میباشد

فہولا یزول عن قلب احد من العارفین سواء کان ملکا مقربا او نبیا مرسلا لانہم یعرفون انہ تعالیٰ غنی لذاتہ عن کل الموجودات وما سواہ من
الموجودات فمحتاجون الیہ والمحتاج اذا حضر عند الملک الغنی یہابہ ویخافہ ولیست تلک الہیبۃ من العقاب بل مجرد علمہم بکونہ غنیا عنہم
وکونہم کلہم سواہ محتاجا الیہ وجب تلک المہابۃ والخوف پس ازین فرمودند اذا عرفت ہذا فنقول ان کان المراد من الوجل القسم الاول فذلک
لا یحصل من مجرد ذکر اللہ وانما یحصل من ذکر عقاب اللہ وہذا ہو اللائق بہذا الموضع لان المقصود من ہذہ الآیۃ الزام اصحاب
بدر بطاعۃ اللہ وطاعۃ الرسول فی قسمۃ الانفال واما ان کان المراد من الوجل القسم الثانی فذلک لازم من مجرد ذکر اللہ ولا حاجۃ الی
الاضمار انتہی کلام الرازی واتباعہ عینا حاصل کلام آنکہ خوف مومن دو قسم دارد خوف عصاۃ وخوف مہابۃ تا آخر تفصیل اما خوف عصاۃ
بمحض ومجرد ذکر اللہ تعالیٰ عوام عصاۃ را حاصل نمیشود مگر بذکر عقاب وعدل ومواخذہ تعالیٰ وہمین قسم خوف مراد درینجا است تا اصحاب بدر ملتزم طاعۃ
خدا ورسول صلعم اوامر در قسمۃ انفال بدر بشوند واما خوف مہابۃ بکمال معرفۃ پس آن خوف در قلوب عرفاء ملائکہ وانبیاء وخلفاء تعالیٰ ملازم ہست
وبمجرد ذکر اللہ خایف وخاشع وخاضع میشوند چہ عدل وعقوبات ومواخذات دنیا وعقبیٰ زیر انظار ایشان مستحضر ہست پس انسب در اینمقام قسم
خوف اول باصحاب بدر خاصۃ وبعد ایشان بعوام ہست از صحابہ وغیر صحابہ الی القیمۃ شامل میباشد اشکال پس آنچہ ائمہ حدیث و
اہل سیر واہل تواریخ در مسانید مستندہ معتمدہ بتواتر واتفاق نقل کردند کہ امیر المومنین علی علیہ السلام بکرات ومرات در مشاہد اعلام صحابہ وجہابذ
ملل ونحل بر بالای منابر باصوات عالیہ میفرمود لو کشفت الغطاء ما ازددت یقینا وعنیش چنین نقل وثبت کردند کہ در روز اول کہ سن بعد تصور و
فہم ایمان آوردم وتصدیق بخدا وبرسول وبکتاب وبدین او کردم والحال کہ بموجب آیہ الیوم اکملت لکم دینکم دین اسلام باکمال وانعام تعالیٰ باتمام
رسیدہ بعد انکشاف غطاء وحجاب بشریت ہم اگر از مابین من وخدا بر داشتہ شود ہرگز آئینہ در ایمان وتصدیق ومعارف من مع این کمال واتمام دین
وکتاب وکثرۃ دلایل وبراہین یکذرہ وبرابر یک سر سوزن در تصدیق وایمان ومعرفۃ من از آنوقت الی حین تفاوت بزیادتی نکردہ یعنی بدایت
ونہایت تصدیق من الی الحال بالسویہ یکدرجہ ہست زیادہ بالنسبۃ سابق نشدہ واینچگونہ با آیہ زادتہم ایمانا تا جمع تواند شد جواب بدانکہ بنی بشر
بالضرورۃ دو قسم میباشند اولہما انبیاء وخلفاء اللہ کہ کامل الذوات قابل جمیع علوم وکمالات تخلیقا میباشند لہذا یحیی در حال صبوۃ وعیسیٰ در مہد
بمحض ولادۃ مشرف بباب حکمۃ ونبوۃ گردیدند پس این اقطع براہینست کہ انبیاء وخلفاء تعالیٰ بخلاف احوال عوام بشر تخلیقا میباشند ثانیہما المتبایان
از اصحاب تا علما وغیر علما ہمہ ایشان تدریجا نشو ونما واکتساب احوال امور قدیما وحدیثا میکنند ومعاینہ اینہ وحالۃ دو نوع بشر احدی را مجال شک
وانکار نیست چہ اینچنین حالات بدیہی اند تنبیہ ہرگاہ این بتو واضح ومبرہن گردید پس جواب اشکال ہذا الایج وواضح گردید کہ
علی امیر المومنین ع از خلفاء تعالیٰ فی الارض از اوصیاء اصفیاء اطہار خاتم الانبیاء ص بودہ لہذا معارف وعلوم باتحضرت یکدفعہ حاصل در بدایت
شدہ چون یحیی در صبوۃ وعیسیٰ نزد ولادۃ وبآدم در بدایۃ نزد مکالمہ با ملائکہ کل کمالات ونبوۃ وعلوم وحکمۃ یکدفعہ بخارق العادۃ حاصل وعاید
شدہ تا دلیل بر اجلال وتعظیم ایشان من اللہ وموجب تصدیق وعلو خلقۃ ورفعت منزلۃ در خلق اللہ وامتیاز ایشان از جمیع عوام الناس چون
آفتاب روشن در گنبد السماء الی قیام القیمۃ ہویدا باشد نزد صوفیہ امیر المومنین ع سید اولیاء اللہ نزد نصف امۃ از طوائف شیعہ
ونزد امامیہ آنحضرت اول خلفاء اللہ از اوصیاء ختم الانبیاء اکمل وافضل کل انبیاء ذاتا وصفاتا بعد رسول اللہ بالیقین بودہ نزد طایفۃ
غلاۃ ومفوضہ آنحضرت خدا بحلول واتحاد عیاذا باللہ بودہ نزد طوایف اہل سنت آنحضرت بالاتفاق رابع خلفاء مجبولین
خلق بودہ نعوذ باللہ تعالیٰ آنکسی کہ اینحالات وکمالات داشتہ اورا باتحت مجہولین مجبولین پنداشتن وبعد تحریر وضبط جمیع کمالات او واعلیٰ حالات
ہستا خود نوشتن پس از آن او را بدرجہ عوام جہال ادانی گردانیدن ظلمی اظلم است کہ فوق بر آن متصور نیست اما جواب سعودی در
تفسیر خود علی ع را صاحب مکاشفات تامہ گفتہ والاصوب ان تفسر التصدیق بما یقبل القوۃ وہی التی عبر عنہا بالزیادۃ الفرق البیّن بین یقین الانبیاء
وارباب المکاشفات وعلیہ مبنی ما قال علی رض لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا وکذا ما قام علیہ دلیل واحد وما قامت علیہ ادلۃ کثیرۃ
اشکال قول امیر المومنین لو کشف الغطاء مع قول خلیل الرحمن رب ارنی کیف تحیی الموتیٰ قال اولم تومن قال بلیٰ لیطمئن قلبی چگونہ جمع تواند شد
چہ ابراہیم خلیل الرحمن خلیل اللہ وعلی عزیز ولی السبحان بودہ وابراہیم اطمینان قلب حال نبوۃ احیاء اموات میطلبید وعلی ما ازددت

یقینا منافی اومیگوید

حل جواب اشکال قول حضرت امیر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا با آیہ زادتہم ایمانا چگونہ جمع میشود

یقیناً منافی اوست گوییم **جواب اول** نزد ما آنکه بعد سید انبیاء خاتم الرسل علی افضل کل انبیاء است نزد ایشان اشکال بالراس ساقط است زیرا که منصب رسالت و خلافت متحد است فرق بمتبوع سابق و تابع لاحق او میباشد چون موسی متبوع سابق **و** هارون خلیفه تابع لاحق او **و** هر دو مشترک در منصب نبوة بودند **و** بعض اوصاف هارون زاید از موسی داشت چون حلیم **و** افصح از موسی بود **پس** نزد ایشان اکملیت و افضلیت علی از جدش ابراهیم معلوم بوده نه افضل از ذات چه ولی **و** خلیل بذات پسر و پدر بودند **جواب ثانی** چونکه باتفاق مبرهن گردیده که خاتم الانبیاء اکمل و افضل کل موجودات **و** کائنات بوده **و** در آیه انفسنا خالق علی را نیز بالاتفاق نفس خیر خلایق محمد بن عبد الله شمرده **و** در متواترات مرویات موالف و مخالف سید عالم و آدم علی را نفس و جان خود شمرده و فرمود بقوله نفسک نفسی و لحمک لحمی **و** علی منی و انا من علی **و** انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی **تنبیه** هرگاه این ثابت شد **پس** ثابت شد که علی جان نبی مساوی نبی در جمیع امور میباشد الا ما استثنی بالدلیل او همین است که بعد من بهم رسول و نبی الی القیمة ابداً احدی نمیباشد **و** هرگاه محمد اعلم و اکمل و افضل از ابراهیم باشد **پس** علی هم که جان و مساوی محمدی عموماً هست البته اکمل و افضل از ابراهیم میباشد **جواب ثالث** طلب ابراهیم احیاء اموات کرد تا معاینه و مشاهده کند آنچه ببرهان دانسته بود **و** الله پرسید اولم تومن ای اولم تصدق فیه قال ابراهیم بلی و لکن لیطمئن قلبی غرض از این اطمینان تسکین قلب بشهود و عیان کیفیة احیاء موتی بود نه آنکه خلیل جاهل یا شاک در معاد جسمانی باشد اشکال علی کل حال عاید نمیشود و الله اعلم **اشکال** این آیه اذا ذکر الله وجلت قلوبهم **و** **معارض** ان آیه الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله **و** در دیگر الا بذکر الله تطمئن القلوب **و** **در دیگر** تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم چگونه ضدین باهم در یک محل جمع شده میتوانند خصوصاً در آیه ثالثه خود تعالی هر دو ضدین را ذکر فرموده **جواب** بوجوه میباشد **اول** ازین آیات اثبات آنست که متکلمین فرموده اند قلب مومن مصدق نیست مگر آنکه خوف و رجا در او بالسویه جمع میباشد و از یکدیگر یکذره تفاوة ندارد یعنی نزد آیات غضب و آیات عدل و عقوبات شدیده یوم القیمة و مواخذه و بهاویه بذکر اسماء قهاریة و جباریة اقشعرار جلود و خشیت و خوف در قلب او ناشی میشود **اما** نزد ذکر و ذکر اسماء رحمانیت و تلاوة آیات عفو و غفران و ایفاء آن و اعطاء نعمة دایمه بکثرة در جنت چون آیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و امثالها اطمینان و آرام و تسکین قلب هر مومن حاصل میشود منافاتی در آیات نیست **ثانی** شیخنا الطبرسی و **شیخ ابو الفتوح الرازی** در تفسیر وجلت قلوبهم فرموده ای خافت تعظیماً له و ذلک اذا ذکر عندهم عقوبته و عذابه و عدله و وعیده علی المعاصی بالعقاب و اقتداره علیه **و** **اما اذا ذکر** نعمة الله علی عباده و انعامه و احسانه الیهم و فضله علیهم و ثوابه علی الطاعات اطمأنت قلوبهم و سکنت نفوسهم الی عفو الله کما قال سبحانه الا بذکر الله تطمئن القلوب فلا تنافی اذ ورد تا فی حالتین معنی آیه اینست که نزد ذکر الله خوف تعظیمی در قلب هر مومنی برای خدا ناشی میشود و وقتیکه نزد ایشان ذکر عقوبة و عذاب و عدل **و** وعید او بر معاصی بعقاب و اقتدار او بران میشود **اما** نزد ذکر نعماء و آلاء او بر بندگان او و انعام و احسان و اکرام او سبحانه و فضل او بر ایشان و کثرة ثواب او بر طاعات میشود کمال آرام و تسکین قلوب و نفوس ایشان بسوی حصول عفو الله حاصل میگردد چنانچه در آیه دیگر فرمود که آگاه باشید که بیاد آوری خدای رحیم و کریم قلوب بندگان آرام میگیرند **و** منافاتی بین الآیات نیست چه در دو مورد وارد شده اند **ثالث** این آیات از اوصاف مومن است بانه اذا نظر فی نعم الله علیه و منته لدیه و عظیم مغفرته و رحمته اطمأن قلبه و حسن بالله ظنه **و اذا ذکر** عظیم معاصیه بترک اوامره و ارتکاب نواهیه وجل قلبه و اضطربت نفسه لان الوجل هو الخوف مع الحزن من امور القلب یعنی مومن وقتیکه نگاه میکند بنعمات منعم و منتهای لانهایت او بر خود و عظیم و بزرگی مغفرة و رحمة او قلبش آرام و تسکین مییابد و حسن ظن بخدا میکند **و** وقتیکه اکبر کبایر و اعاظم معاصی خود بترک اوامر و ارتکاب نواهی نظر میکند قلبش بخوف و اضطراب میآید چه وجل یعنی خوف قلبی مع الحزن و غم از امور قلبیه میباشد **و** در آیه ثالثه در یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم را باین جهة در مومن جمع کرده منافاتی باهم آیات بحمد الله ندارند **رابع** در آیه ثالثه اطمینان و خوف رجا معاً جمع کرده تا در قلب مومن بالسویه بلا تفاوة مجتمع باشد خوف و رجا لان الاطمینان انما یکون عن ثلج الیقین و شرح الصدر بمعرفة توحید الله و تصدیق دینه و کتابه **و** **اما الوجل** انما یکون من خوف العقوبة **و** بین هاتین الحالتین فهذان الوصفان اجتمعا فی آیة واحدة **و** **هی** تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله جمع فیها الخوف و الرجاء زیرا که اطمینان و آرام و تسکین از جهة برودة یقین و شرح صدر

بنور توحید رب العالمین ناشی میشود و اما خوف از عقوبۃ شدیدہ بر معاصی عظیمہ میباشد پس این ہر دو حالۃ دو صفۃ متضادہ اند در یک آیہ تقشعر منہ جلود الذین الخ جمع کردن دلیل باشد کہ خوف و رجاء مومن بسبب اعتبار عقوبت اقشعرار جلود و خشیۃ و بسبب اعتبار عفو و رحمۃ و نعم لینت جلود و میلان قلوب بیکدیگر حاصل باشد و جمع ضدین بحالۃ واحدہ در قلب واحد بدو اعتبار مختلف یکی بعد دیگر حاصل شدن میباشد اشکال باطل محض است **اشکال** آیا در ذکر اللہ یاد آوری خدا فاعلش خود متذکر بقلب فقط است و مذکرے غیرہ باشد تا بذکر او شنوندہ خاشی و خایف بگردد **جواب** ہر دو صیغہ ذُکِرَ اللہ و صیغہ و اذا تلیت صیغ مجہولہ دال اند کہ ذاکر اسم اللہ و تالی آیات کتاب اللہ عز و جل غیر باشد تا بتذکیر و بتلاوۃ او شنوندہ خاشے و ایمانش افزون شود ثم اللہ اعلم **بحث رابع** قرائۃ و تلاوۃ ہر دو بمعنے پی ہم خوندن و در پے کسی رفتن باشد از تلی یتلو تلاوۃ بکسر اول و تلوا ابن سکیت و جوھری گفتہ و تلوت القرآن تلاوۃ اذا قرأت و تلوت الرجل اتلوہ تلوا اذا تبعتہ **سوال** چرا خوندن قرآن را بتلاوۃ میگویند **جواب** در آن دو وجہ اند **احدہما** چونکہ کلمات آیۃ قرآن در پے یکدیگر اند **ثانیہما** کل قرآن متضمن سور و سور آن در پے یکدیگر اند و در ہر سورہ آیات در پے یکدیگر مرتب و مجتمع اند چونکہ کل امت الی القیمۃ مامور بتلاوۃ کل قرآن من اولہ الی آخرہ پے یکدیگر میباشد پس بتلاوۃ کل قرآن ہر سورہ کہ در پے یکدیگر درج اند و بتلاوۃ ہر سورہ ہر آیۃ کہ در آن سورہ درج است پی یکدیگر خواندہ میشوند لہذا بتلاوۃ نامیدہ شد خوندن قرآن و خوندن آیات آن **وجہ ثالث** ہم محتمل است کہ نزد خوندن ہر آیہ و ہر کلمہ امر بتتبع معانی و تلوان امر و نہی و نصیحت و عمل بآن است لہذا خاص خوندن قرآن و آیات آن بتلاوۃ نامیدہ شد بہر سہ وجہ خوندن قرآن تلاوۃ نامیدہ شد ثم اللہ اعلم **بحث خامس** و اذا تلیت علیہم آیاتہ زادتہم ایمانا و علی ربہم یتوکلون این عطف بر آیہ و اذا ذکر اللہ است پس این خاص وصف ثانی و ثالث مومنین است یعنی وقتیکہ خواندہ میشود بر ایشان آیات کتاب اللہ قرآن نامہ زیادہ میسازد بسبب تلاوۃ آیات قرآن موجب زیادتی ایمان مصدقین مومنین میشود و بپروردگار خود اعتماد و اتکال در جمیع امور دین و دنیای خود میکنند و کل امور را تفویض بسوی او سبحانہ مینمایند **ضحاک** گفتہ مراد از زادتہم ایمانا تصدیقا و یقینا علی یقین بتلاوۃ و اتیان آیات قرآن پے در پے بر ایشان موجب زیادتی بصیرۃ و یقین بر بصیرۃ و یقین ایشان میشود نزد **ابن عباس** زادتہم تصدیقا مع تصدیقہم بما انزل اللہ الیہم قبل ذلک قبل العنی انہم یصدقون بالاولی و الثانیۃ و الثالثۃ و ہکذا کل ما یاتی من عند اللہ فیزداد تصدیقہم یعنے زیادہ میسازند آیات قرآن ایمان سابق مومنین را یعنی بنزول آیات لاحقہ تصدیق سابق ایشان را قوی تر میسازد و ہمچنین جمیع آنچہ من عند اللہ میآید تصدیق بہر آیت میکردند و نزد بعضے تکالیف الہی در آیات قرآن متفاوۃ الاوقات نازل میشدند پس ہر حکمے در ہر آیتے در مختلف الاوقات متضمن تکلیف و حکمی و امری و عملی و نہی جدا جدا با نہایۃ از بدایۃ نزول قرآن تا ختم نزول آن پس بہر وقت نزول ہر حکمی تصدیق و تسلیم آن باعتقاد و تسلیم میکردند تا الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل گشت پس قبول ہر حکم منزل من اللہ و امتثال تصدیق و تسلیم و تعمیل آن کردند پس ایمان را تعبیر بزادتہم ایمانا فرمودہ **و اول** آن نزول قول لا الہ الا اللہ **و آخر** آن ولایۃ علی و آل علی در یوم نزول آیہ الیوم اکملت لکم دینکم بروایات صحیح خاصہ و عامہ میباشد پس آنکہ از بدایۃ تا نہایۃ احکام و تکالیف الہی را بطیب نفس و خوشی دل قبول کردند حقیقی دون المجتنی استیثب بانہا وعدہ اولئک ہم المومنون حقا الی و رزق کریم میباشد و ایزاد حکمی بعد حکمی در آیات قرآن نازل میشد قبول میکردند زادتہم ایمانا کنایہ از آن میباشد **و در علم سیمی** مرویست کہ عمر بن عبد العزیز بسوی عدی بن عدی نوشت ان للایمان فرائض و شرائط و شرائع و حدودا و سننا فمن استکملہا فقد استکمل الایمان و من لم یستکملہا لم یستکمل الایمان یعنے برای ایمان فرائض و شرائط و شرائع و حدود و سنتہا اند پس ہر کہ کامل کرد آنہارا بتحقیق کامل کرد ایمان خود را و ہر کہ تکمیل نکرد آنہارا کامل و تمام نکرد ایمان خود را **و در صحیح** است کہ حضرت رسول صلعم فرمود الایمان بضع و سبعون شعبۃ اعلیہا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ و ادناہا اماطۃ الاذی عن الطریق و الحیاء شعبۃ من الایمان یعنی ایمان ہفتاد و چند شعبہ دارد اعلی از ہمہ آنہا شہادۃ توحید الہ و ادنی ہمہ آنہا ازالہ اذیۃ از راہ و حیاء ہم شعبہ از ایمان است **و عمر بن حبیب** گفت برای ایمان زیادتی و نقصان است و از و پرسیدند او چیست در جواب گفت اذا ذکرنا اللہ و حمدناہ فذلک زیادۃ و اذا سہونا و غفلنا فذلک نقصانہ **بحث سادس** مراد از زیادتی ایمان چیست **بدانکہ** در اینجا بحث از دو امر است **اول** ایمان چیست **ثانی** زیادتی و نقصان آن **اما امر اول** در تحقیق حقیقت معنی ایمان اہل قبلہ خلاف دارند و بطور حاصل نزد طائفہ

جواب اشکال آیا در ذکر اللہ فاعلش چیست ۱۲

جواب سوال چرا خوندن قرآن را تلاوۃ میگویند

ایمان در اصل

ایمان در اصل عبارة است از تصدیق بالتصور و اقرار و عمل جوارح از افعال و تروک غیر آن دو شاهد مصدق علی ما فی ضمیره میباشد و همین قول محقق نصیر الدین
در فصول الاصول است پس بنا بر این آنکس که تصدیق بجا داشته و بظاهر اقرار و عمل نکرده او بینه و بین الله مومن باشد علی ما قاله بعض شارح الفصول
نزد بعضے ایمان محض قول لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان فقط و بقول قوشجی همین مذهب ابو حنیفه است پس بنا بر این کافر و
مشرک متجاهر اگر آمنا بگوید او ظاهرا و باطنا مومن هست و همین قول منقول از کرامیه هست نزد اکثر طوایف اهل قبله ایمان عبارة از مجموع
اعتقاد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالافعال والتروک است و همین مذهب اهل ظاهر و اهل الحدیث و جماعتے از امامیه و غیر امامیه و اشاعره
و همین در اکثر صحاح و حسان مرویه فریقین است پس برین اعمال مفروضه بل مسنونه مقرره موظفه در عین ایمان داخل اند بترک بعض آن
ناقص الایمان و بترک کل اعمال اگرچه بانکار نباشد خارج الایمان میشود نزد محققین ایمان عبارة از تصدیق دین اسلام بالقلب و اقرار باللسان
است و اما اقرار کاشف ما فی قلبه ست و اعمال جوارح ثمره تصدیق است داخل در تصدیق نیست فقالوا ان التصدیق لا یقبل الزیادة والنقص لاجماع
اهل اللغة علی ان الایمان هو الاعتقاد بالتصدیق القلبی و ذلک یعنی ان التصدیق لا یزید ولا ینقص و همین قول مدققین امامیه منهم حکیم
نصیر الدین در تجرید و آیة الله و مذهب شیخنا المحقق المقداد مع جم غفیر من متکلمی المتاخرین و جماعة من القدماء است و احدهما بالانفراد کافی میباشد
و تفصیلش از کتب کلامیه اسلامیه دریافت خواهد شد و نزد جمعی از اشعریه الایمان فی الشرع هو التصدیق للرسول فیما علم مجیئه به ضرورة تفصیلا
فیما علم تفصیلا و اجمالا فیما علم اجمالا و ذلک فهو فی الشرع تصدیق خاص یعنی ایمان در شرع خاص تصدیق رسول میباشد در آنچه آنحضرت
ضرورة آورده پس تفصیلا تصدیق در مفصل و اجمالا در مجمل معلوم ضروری باشد و همین قول بعض اعلام امامیه هم است نزد خوارج و علاف
و عبد الجبار ایمان عبارة است من الطاعات باسرها فرضا کان او نفلا و مذهب جبائیان ابو علی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره ایمان
عبارة از طاعات مفروضه از افعال و تروک معاصی غیر نوافل میباشد نزد بسر مجاهد ایمان بجنان و اقرار بلسان و عمل بالارکان است و غیر این
اقوال نیز از کتب کلام اهل ملل بالتفصیل دریافت خواهد شد اما امر ثانی که مراد از زیادتی ایمان چیست آیا ایمان قابل نقص و زیادتی هست
یا نه در آن متکلمین و مفسرین اسلام دو قول دارند نزد آنانکه ایمان عبارة از امور ثلثه از تصدیق قلب و اقرار زبان و عمل بالارکان معا هست نه
ایمان فقط عمل است پس نزد ایشان اگر کل اعمال را ترک کرد خارج از ایمان میشود و اگر بعض اعمال را دون البعض ترک کرد پس او ناقص الایمان باشد
و دلیل بران همین آیه زادتهم ایمانا و آیه و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا و اخبار صحیحه کثیره مرویه خاصه و عامه میباشد
چه ایشان صریح ناطق اند بزیادتی و نقص ایمان و دلیل بران آنکه مجمع علیه امت است که در عهد رسول تدریجا قرآن سوره سوره آیه آیه یوم فیوم و ماه بماه
تا مدة بیست و چهار سال متضمن ازدیاد تکالیف دینیه و احکام شرایع جدیده فرود آمد یکدفعه و یکوقت کل دین و احکام نازل نشده و آن امری معلوم بالضرورة
بلا خلاف در امت است پس وقت نزول تلاوة هر آیه کرده میشد و مردم تصدیق بعد تصدیق و تسلیم آن آیات و احکام را میکردند پس مراد از زیادتی
ایمان در این آیه و اخبار تسلیم آن میباشد اما نزد آنانکه مراد از ایمان معرفة و عرفان میباشد پس هر عاقل خبیر و دبیر و بصیر بمعاینه مخلوقات مختلفه شتے
گوناگون کمال علم و قدرت و حکمة و تدبیر در سر خلقے دریافته انتقال از ادنی معرفة بدرجه توسطه و از ان بدرجه نهایة و از ان بدرجه تجلی میرسید و تصدیقات معارف
او میافزاید بالضرورة و این مجربست لا اشکال له پس نزد ایشان لطیفه مراد از ازدیاد ایمان ازدیاد معارف مع ازدیاد تصدیقاتهم میباشد نزد جمعی مراد از ازدیاد
ایمان ازدیاد دلایل بر ایمان میباشد چه بکثرت دلایل ایمان اقوی میشود چه مشهود است که آنکس که ادله عدیده بر یک چیز یافته و دیده مرئی و معاینه و مفهوم
او اقوی بالنسبة آنکس باشد که یک دلیل دارد و واحدی گفته که بر همین عامه اهل علم اند فقال ان کلما کانت الدلایل عنده اکثر کان اقوی و ازید ایمانا
لان عند حصول کثرة الدلایل تصیر المطلوب عنده اقوی ثبوتا و لا یطریه الشک و یتقوی یقینه فی ثبوته و الیه الاشارة فی حدیث النبوی اخرجه
البخاری و المسلم قال النبی الایمان بضع و سبعون شعبة اعلیها شهادة ان لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و الحیاء شعبة من
الایمان یعنی هر آن کس را که دلایل بر ایمان اکثر باشند کانه معلوم است که ایمان او اقوی و ازید باشد بالنسبة آنکس که دلیل واحد داشته و بحصول
کثرة دلایل مطلوب او اقوی و اثبت میباشد و باو شک و شبهه لاحق نمیشود بل یقینش اقوی در ثبوت باشد و سوی همین حدیث نبوی مشیر است
که ایمان هفتاد و چند شعبه دارد افضل و اعلی همه آنها کلمه توحید الخ است اقول اشکال بنا بر این لازم میاید مراد ازین زیادتی یا قوة دلیل است

یا کثرة دلایل اما قوة دلیل باطل است زیرا که هر دلیل مرکب است از مقدمات و آن مقدمات یا جازم مانع از نقیض باشد یا جازم نباشد و هرگاه جازم مانع از نقیض در کل مقدمات حاصل شد پس ممتنع است که بعضی دلایل اقوی از بعض باشد چه جازم مانع از نقیض قابل تفاوة نمیباشد و اگر جازم مانع از نقیض حاصل نباشد در کل یا در بعض پس آن دلیل نباشد بلکه اماره است و نتیجه حاصله از آن علم نیست بلکه او ظن است پس ثابت شد که حصول تفاوة در دلایل بسبب قوة محال است و اما حصول تفاوة بسبب وجود کثرة دلایل هر چند خیال چنان است لکن جزم حاصل بدلیل واحد نمیشود اگر مانع نقیض بود ممتنع است که نزد اجتماع دلایل کثیره بدلیل واحد اقوی شود و اگر غیر مانع از نقیض است پس آن دلیل نمیباشد بلکه اماره و نتیجه او غیر معلوم و لا ثابت نمیباشد بل غایة آن ظن است پس تاویل آیه بکثرة ادلا زیادتی ایمان ضعیف است ثم الله اعلم اما قول ثانی ایمان نزد آنکه قابل زیادتی نیست زیرا که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و تصدیق قابل زیادتی و نقص نیست چنانچه بالا ذکر شد و این مذهب جمهور محققین امامیه و غیرهم است اما من اصحابنا الامامیه مذهب حضرت علم الهدی و محکی از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی و حکیم نصیر الدین طوسی و آیة الله علامه و شیخ محقق مقداد و مذهب شیخنا الطبرسی و شیخنا ابو الفتوح رازی و غیرهم از تبعه ایشان است تنبیه بنا بر این تارک اعمال و فاعل کبایر مومن فاسق غیر کافر است لوجود التصدیق فیه اشکال بنا بر این قول چون ابلیس بعد تصدیق کافر و مرتد میشوند اینگونه جایز و ممکن باشد جواب نزد ایشان آنکه بعد تصدیق مرتد میشوند پس ایشان از بدایة منافق بودند تصدیق قلبی صحیح نداشتند و عناداً تا دم نفاق خود که کفر و انکار اصلی ایشان بود اظهار کردند اشکال عاید نمیشود سوال پس نزد این طایفه معنی این آیه و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و امثال آن از آیات و اخبار صحیحه صریحه کثیره چیست جواب نزد این طایفه اینچنین آیات و اخبار واجب التاویل اند اما تاویل این آیه جواب اول ان هذه صفات خیار المؤمنین و افاضلهم فکانه قال انما خیار المؤمنین من له هذه الصفات و لیس یمتنع ان یتفاضل المؤمنون فی الطاعات و ان لم یتفاضلوا فی الایمان و یدل علی ذلک ان الاجماع حاصل علی ان وجل القلب لیس بواجب و انما هو من المندوبات و ان الصلوة قد یدخل فیها الفرایض و النوافل و الانفاق کذلک فعلمنا ان الاشارة بالآیة الی خیار المؤمنین و اما غیرهم فلا تدل اذاً علی ان من کان دونهم فی المنزلة خارج عن الایمان حاصل آنکه در این آیه صفات خیار مومنین و اکامل و افاضل ایشان مذکور شده که ایشان باین صفات کامله مخصوص میباشند و ممتنع نیست تفاضل مومنین در طاعات اگر چه متفاضل در ایمان نباشند و دلیل اجماعی حاصل بر این است که ترس قلبی واجب بشرط حصول و ثبوت ایمان نیست و ترس از مندوبات است چه در صلوات فرایض و نوافل و نیز در انفاق هم داخل و شامل واجب و مندوب است پس بما علم حاصل شد که در این اشاره بسوی خیار مومنین و اماثل و افاضل است پس این دلالت ندارد که هر کس دون منزلة ایشان باشد او خارج از ایمان است و ابن عباس فرموده سبحانه اراد بذلک ان المنافق لا یدخل قلبه خشیة الله عند ذکره و ان هذه الاوصاف المذکورة منتفیة عنه مراد از این آیه خاص مومنین اند و منافق در آن داخل اصلا ندارد زیرا که خشیة در قلب او داخل نمیشود و این اوصاف مذکوره منتفی اند از منافق ثم الله اعلم وجه دیگر آنکه چونکه این آیات در بدایة اسلام مخاطب بصحابه در قصه انفال نازل شده بالاتفاق ایشان در آن وقت تصدیق بخدا و برسالة محمد و بدین اسلام کرده بودند اما کل قرآن و آیات احکام و تکالیف تدریجا نازل شده یکدفعه پس تنازع صحابه بینهم در عطاء انفال و اخذ آن بوقوع آمد تا آنکه طمع هر طایفه و مندا عیان من قتل قتیلا فله سلبه بر آورده با نزال قل الانفال لله و الرسول صحابه از وصول آن با ایشان ناامید و مایوس گردیدند چنانچه خبر سعد ناطق بآن است پس این آیات از اذا ذکر الله در تنبیه و تادیب و تهذیب و صفات مصدقین اهل ایمان نازل شده پس آن صحابه سمعا و طاعة گفتند من بعد آن هر آیتی و هر تکلیفی و حکمی که در آیات تا آخر عهد رسول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی نازل شد و بر ایشان خوانده میشد تسلیم و تصدیق هر تکلیف یکی بعد دیگر تا آخر نزول قرآن میکردند باین اعتبار مخصوص ایشان ظاهر میباشد حاجة و تاویل باین نماند و مختار فخر رازی هم همین است قال المراد من زیادة التصدیق انهم یصدقون بکل ما یتلی علیهم من عند الله و لما کانت التکالیف متوالیة فی زمن الرسول صلعم متعاقبة فعند حدوث کل تکلیف کانوا یزیدون فی تصدیقهم و اقرارهم و من المعلوم من صدق انسانا فی شیئین کان تصدیقه له اکثر من تصدیق من صدقه فی شیء واحد و قوله و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا معناه انهم کلما سمعوا آیة جدیدة اتوا باقرار جدید فکان ذلک زیادة فی الایمان و التصدیق اشکال ظاهر و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا ظاهر مشعر است که نفس کلمات آیات موثر در حصول زیادتی

ایمان و کلمات

ایمان وکلمات آیات من باب الاعراض چگونه تواند شد **جواب** چونکه کلمات وفقرات آیات متضمن هدایت وارشاد مع الدلیل والبرهان میباشند
پس نزد استماع کلمات آیات مع الحجج والبراهین موثر ومتوجه قلوب سامعین میشوند نفع وضرر خود از آن کلمات مفیده موجب زیادتی ایمان متوجه
سامعین میگردد **و** امر وجدانی براین شاهد ناطق است که بمحض استماع کلمه منافیه طبیعت آدم متلون گردیده بغیظ وغضب **و** باصغاء کلمه موافق وفق
طبیعت بفرحت وبشادمانی میآید پس باعتبار سبب حقیقی آن موثر در ازدیاد ایمان شمرده اشکال عاید نمیشود **اشکال** توکل بمعنی تفویض پس حاصل آن
اینست که بندگان در حصول ووصول کل امور دینی ودنیائی خود بالکلیه والاصالة متوسل بخالق نمایند ودخلیه حصول آن بجز خود وبغیر الله احدی را نسازند
پس این تفویض دلالة دارد که فاعل ومانع جمیع امور خالق باشد چونکه جبر نزد عدلیه باطل است پس تفویض کل امور الی الله واعتماد کلی بر ایصال
آن بعباد بر تمه چگونه صحیح وجایز باشد **جواب** چونکه امور عباد یا ارادی واعتقادی یا امور اعمالی وافعالی بالارادات والقصود یا بغیر آن میباشند
ثالث باطل است زیراکه آن اعمال وافعال بلا اختیار باضطرار بوقوع آمدند وبظهور میآیند **اما اول وثانی** پس امور وافعال اعتقادی وعملی که تعلق
بخود عبد میباشد در ایقاع آن حاجة تفویض الی الله نیست الا طلب توفیق وتسهیل وتسبیل ودر ادامة آنها **اما** اموریکه غیر این باشند چون حیوة وممات
واسباب معاش وصحة وسلامة ووسعة وعزت ورفعة وصیانت از شرور اعداء واز ذلة وفقر ومسکنت وحاجة الی غیره واعانة وامداد در ایقاع وامثال آنها
که من باب التدبیر والتنظیم علیم حکیم قدیر مدبر تعالی خاص میباشد در اینچنین امور متولی اوسبحانه است پس در اینچنین امور توکل واعتماد بر تعالی
وتفویض امثال آنها الیه تم بندگان مامور میباشند **جواب دیگر** آنکه مراد از توکل علی الله واز تفویض کل امور الی الله اینست که بنده منقطع
از غیر الله متوجه الی الله در جمیع امور دینی ودنیائی باشد لا نه تعالی ولی المؤمنین چه توکل بمعنی اعتماد مع وثوق بر تعالی در لغة میباشد باین توکل وتفویض
وجبر لازم نمیآید ثم الله اعلم **بحث سابع** الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون اینده وصف خاص جوارحی اند یعنی آنانکه برپا میدارند وقائم
خود او آنها میدارند نماز مفروضه ومندوبه پومیه خود را **و** از بعض آنچه عطا کردیم وروزی دادیم ایشانرا نفقه میدهند ودر آنچه امر کردیم ایشانرا
واز صلوة در اینجا مراد جنس صلوات مفروضه **و** نوافل موقته **و** از انفاق مراد همه امور واجبه از زکوة وخمس وصدقه فرج وجهاد ونفقه واجب النفقات
از زوجات واولاد ووالدین محتاج وغلام وکنیز حتی حیواناتیکه بسته در تصرف وکار ایشان باشند **و** انواع بر وقربات وانفاق ذوی الارحام ومحاویج
ایتام ومومنین در این انفاق داخل بعمومیت میباشد **و** من در مما بعضیه هست پس مراد انفاق بعض آنچه در شریعة بایشان مقرر کردیم هست
اشکال پس بتقیید من در مما بعضیه هست دلالة انفاق کل امر یحتاج الیه نفسه وواجب نفقاته جایز نیست عقلاً وشرعاً پس پیغمبر صلعم **و** ائمه اطهار
حضور وصفا اصحاب هل اتی چگونه تبرعات وکرات انفاق بعض کل اموال ومطعومات خود کردند وخود گرسنه مع عیال واجب النفقه ماندند **جواب** در سابق
از این مجلدات مکرر ومفصل مذکور گردیده **و اینجا** میگوئیم که انبیاء وائمه معصومین اشرف واعرف ماله واعلم باحکام تکالیف وشرایع الهیه بحجز وبالایجوز
علیهم میباشند بلا نکیر **و** برای کمال معارف واعلی مراتب ایشان بعض بعض تکالیف آنها از است زیاد میباشند **پس** بعض وقات آنها مجاز وصرف
کل بوده باشند **و** الاّ معصومین ومطهرین اقدام وجرئت مکرر بر انفاق کل نمیکردند **تنبیه** در اینجا اوصاف خمسه مخصوصه مومنین مع الحصر بطور عموم
ذکر کرده **اول** ترسیدن از خشیة نزد ذکر الله **دوم** تلاوة آیات زیادتی اعتقاد وایمان **سوم** توکل واعتماد در امور دین ودنیائی خود خاص بر خدا ومنقطع از
غیر او واین هر سه امور قلبیه اصولیه میباشند **و** دو صفت دیگر از اعمال جوارح **اولها** صلوة افضل کل اعمال بعد ایمان است **و** بایقاع او فرق مابین کافر و
مومن ظاهراً وباطناً حاصل میشود **ثانیها** انفاق مالی باوقات خود در مامورات الهی مع الشرائط اصل آن اخلاص زبانی میباشد **و** آنکس که تا وقت
موت برین پنج صفات مذکوره مرتد او مومن مخصوص بوده ومرده **تبصره** در مما رزقناهم ینفقون دلالة است که رزق وروزیکه خالق میدهد ووسناد
واضافه آن الی نفسه کند البته آن رزق نجس وحرام نباید باشد چه اسناد رزق نجس وحرام الی رازق الانام جایز نیست زیراکه او نهی از اکل وکسب حرام
ونجس کرده **و ایضاً** پس ثابت شد که روزی الهی طیب خالص مطلق است **و** مزعوم جبریه که رزق خواه حرام ونجس خواه حلال باشد او خاص من الله
تعالی است باطل محض میباشد **و علیه** گفته فلانه ثم مدح من ینفق ما رزقه الله **و** اجمعت الامة علی انه لا یجوز الانفاق من الحرام **و**
ذلک یدل علی ان الحرام لا یکون رزقاً **اما جواب** ایرادات جبریه در دیگر مجلدات تفسیر الدلایل القاهره ثبت گردیده **بحث ثامن** حق مصدر
در لغة بمعنی وجوب وثبوت شئ وسقوط آن میباشد **و** بهمین معانی در تنزیل آمده بمعنی ثالث آیه وجبت جنوبها است **و** حقیقة الشئ منتهائی آن است

واصله الشتمل علیه فلان حقیق بکذا بمعنے خلیق وهو ماخوذ من الحق الثابت **امادر نصب حقا** دو وجه اند **احدهما** نصب و بمصدر محذوف است چون اولئك هم المؤمنون ایمانا حقا **ثانیهما** محتمل که مصدر مؤکد برائے جمله باشد ای حق ذلك حقا کقولك هو عبد الله حقا **بحث تاسع** تفسیر جمله اولئك هم المؤمنون حقا مبتدا و خبر معا اینجا جمع اند مرجع اولئك همان جماعة موصوفین مذکورین ما قبل این میباشد **پس** معنیش ظاهر آنکه آن اشخاصیکه بعد تصدیق متصف باوصاف خمسه مذکوره قلبیه و قالبیه حقیقة تا موت بلا تردد ولا لحوق شك و ریب ثابت باشند همان مردم خاص اصحاب ایقان و اهل ایمان علی الحقیقة میباشند **جم غفیر** از مفسرین گفتند ای هولاء المستجمعون لهذه الخصال والحایزون لهذه الصفات حتی ماتوا علی هذا فهم الذین استحقوا هذا الاسم علی الحقیقة مراد آنست همان جماعة که جمع کردند این خصال و صفات قلبیه و قالبیه تا آنکه مردند بر همین حالة پس مختص همین جماعة مستحق باسم مومنین بر حقیقت و همانها مصدقین واقعی بدین اسلام اند **تنبیه** نزد جماعة محققین آنکس را که خالق تصدیق و تسمیه او بمومن کنند لیکن عینا مومن واقعی علی الحقیقة بلا شك نمیباشد و برائے او مغفرة و نعمة و نجاة ابدیه خاص است **و** او میباید قطعا بر این اوصاف ظاهرا و باطنا مستمرا بوده و یك آن از او این اوصاف منقطع نشده و نبوده باشد **اشکال** کلمه انما و بعده کلمه اولئك نیز بالاتفاق از کلمات حصر اند دلالة قطعیه دارند که هر کس این اوصاف فی الایات از ابتدا تصدیق تا موت بلا تردد و ثابت نباشند او مومن هرگز نیست **جواب** این مقتضے است که در آنانکه از صحابه بدر این نازل شده الصحابة تا زمان نزول این متصف باین اوصاف کامله تامه ایمان قطعا نبودند خصوصا او تنبیه و تادیب و تکمیل و تهذیب انها و آنانکه من بعد ایشان از مصدقین اسلام بدنیا بیایند تا وقتیکه باین اوصاف مزبوره متصف نباشند همه انها مومن نباشند **پس** باین جهة جمعی از جمهور محققین مفسرین و متکلمین اسلام حمل این اوصاف بر معصومین از خمسه مطهرین حضرات اهل البیت **و** بقیه ائمه عترة طاهره **و** خواص اصحاب تبعه ایشان کرده اند **و مصرحش** صحاح اخبار متفق علیه ائمة منهم **در خصایص** امام نسائی آورده که پیغمبر صلعم مخاطب بقریش فرمود یا معشر قریش لتنتهن والله لیبعثن الله علیکم رجلا منکم قد امتحن الله قلبه بالایمان فلیضربن رقابکم علی الدین قال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال النبی صلعم لا فقال عمر انا هو یا رسول الله قال صلعم لا ولکن هو الذی یخصف النعل وکان اعطی علیا نعله یخصفها یعنی ای گروه قریش ترك کنید قیل و قال خود را قسم بخدا مبعوث بیسازد و بر میانگیزد بر شما مردی را از خود قوم شما پس هر آئینه میزند گردنهای شما را بر خلاف رفتار دین اسلام **ابوبکر** گفت آن شخص ممتحن بالایمان منم یا رسول الله پیغمبر در جوابش فرمود که تو ممتحن بالایمان نیستی **پس عمر** گفت آیا ممتحن بالایمان منم پیغمبر صلعم فرمود تو هم ممتحن بالایمان نیستی **ولکن** آن ممتحن بالایمان آنکس است که نعلین مرا میدوزد و بان پینه میزند **و در مسند خود** احمد حنبل باسانید کثیره این را روایة کرده قال النبی صلعم یا معشر قریش اترکوا هذا الکلام والا لابعثن الیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه للایمان لیضرب رقابکم فی الدین قالوا یا رسول الله هو ابوبکر قال النبی صلعم لا فقالوا هو عمر قال صلعم لا ولکن الذی فی البیت یخصف نعلی **و ترمذی** روایة کرده قال صلعم یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم بالسیف علی الدین قد امتحن الله قلبه علی الایمان قالوا من هو یا رسول الله **و** قال عمر من هو یا رسول الله قال النبی صلعم هو خاصف النعل **و** کان اعطی علیا نعله یخصفها **در جامع الاصول** از سنن ابو داود **و** ترمذی آورده پیغمبر فرمود یا معشر قریش لتنتهن عن مخالفة الله والا لیبعثن علیکم قوما یضربون رقابکم بالسیف **و** هم قوم امتحن الله قلوبهم للتقوی فقال بعض الصحابة و من القوم یا رسول الله قال صلعم منهم خاصف النعل **و** کان نعلین امیر المؤمنین علی فی الاسفار جمیع همانا صلعم و منها انه یخصف نعله فی السفر **صاحب المشکوة** بعد نقل خبر نسائی و ترمذی گفته که این متفق علیه جمیع محدثین اهل اسلام است **و مؤیدش** آنچه در تفاسیر اهل البیت علیهم وارد در خصوصیت آن طایفه است نزلت فی امیر المؤمنین علی **و** ابی ذر و سلمان **و** مقداد **رواه** القمی و صاحب الصافی **و** صاحب نور الثقلین **و** صاحب برهان البحرینی **و** غیرهم فی تفاسیرهم **سوال** بنا بر این آیه **آیا** انا مومن ان شاء الله تعالی باعتقاد خود یا گفتن انا مومن حقا باعتقاد خود جواب سایل گفتن جایز است **یا** جایز نیست **جواب** در مفسرین **و** فقهاء امت دو قول اند **نزد ابو حنیفه** و تبعه او جایز بل واجب است که انا مومن **و** انا مومن حقا بگوید چه ایمان بدلایل قطعی برهانی و قرآنی است باید که بلا تردد بطور قطع و علم الیقین ایمان ثابت بهر کس جو باشد نه بظن چه اصل او شك است و شاك کافر است پس انا مومن ان شاء الله تعالے گفتن جایز نیست **و اهل تفسیر** تجویز کردند که ابو حنیفه بقتاده اعتراض کرده که تو چرا در جواب سایل درباره ایمان خود انا مومن ان شاء الله میگوئی **قتاده** گفت بمتابعت و اقتدار بقول ابراهیم والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین **ابو حنیفه** گفت چرا اقتدار بمثل قول ابرهیم حین سئله تعالی او لم تؤمن **و** ابرهیم گفت بلی لیطمئن قلبی نکردی قتاده منقطع شد از قول قتاده

بحث تاسع

جواب اشکال کلمه انما ثابت شد که هر کس تا موت بر تصدیق نماند مومن نیست

جواب اشکال صفات مذکوره در کل صحابه نبود تا آن وقت نبود پس انها معصومین میباشند

شد **اقول** قتاده چرا معطل باند وبجواب گفت قول لیطمئن قلبی مطلوبست یادتی اطمینان قلبی بمعاینه و احساس عینی چه قبل برا این بلفظ بلی اظهار تصدیق خود کرده
بود **اما نزد شافعی** و اصحاب او انا مومن فقط گفتن جایست **و** انا مومن حقا گفتن غیر جایزست زیراکه نزد اصحاب موافاة ایمان و کفر اعتبار
دارد و ثابت میشود وقت موت که هر کس عند الموت یا بر ایمان میرد و یا بر کفر لهذا انا مومن حقا گفتن جایز نیست بغیر لفظ انشاء الله تعالی **دیگر اینقول**
انا مومن حقا بغیر انشاء الله موجب و مشعر تزکیت **و** ایضاً دلالة بر کبر بر قایل در هر قول و تکبر و اظهار آن مردود مطلقاً است **ابو الحسن بصری**
در جواب سایل انت مومن گفت ایمان دو مرتبه دارد اگر تست سئلتنی عن الایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و الجنة و النار
و البعث و الحساب فانا مومن قطعاً **و** ان سئلتنی عن آیة انما المومنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم الی قوله زادتهم ایمانا و الله لا ادری
هل انا منهم ام لا نقله المفسرون بروایة البیهقی **یعنی** اگر تو سوال از تصدیق و ایمان من باصول دین یعنی بخدا و ملائکه و کتب و انبیاء او سبحانه و از
معاد جسمانی و لوازم آن در اعتقاد و اقرار من مومن قطعاً هستم چه تصدیق بآن قطعاً و یقیناً دارم **و** اگر مسئلت از من از اوصاف مذکوره در آیه انما
المومنون کردی بخدا نمیدانم که آیا من از موصوفین این آیه که داخل ایشانها هستم یا نه **اقول** اینقول فصل بصری بد نیست **و** اصل نزاع در قول
بحقا اینست که نزد یک طایفه مفسرین و فقها که ایمان عبارة از اعتقاد قلبی و تصدیق لسانی هست **پس** نزد ایشان قول انا مومن حقا جایز است
و نزد آنکه ایمان عبارة از اشیاء مرکبه قلبی **و** لسانی **و** عملی هست نزد ایشان بغیر انشاء الله نباید **رازی و خازن بغدادی** و غیر ایشان در
اینجا تصریح کرده اند **و فیه دلیل** علی انه لا یجوز ان یصف احد نفسه بکونه مومنا حقا لان الله تعالی انما وصف بذلک اقواما مخصوصین علی
اوصاف مخصوصة و کل احد لا یتحقق وجود ذلک الاوصاف فیه **و هذا** یتعلق بمسئلة اصولیة **و هی** ان العلماء اتفقوا علی انه یجوز
للرجل ان یقول انا مومن و اختلفوا فی انه هل یجوز له ان یقول انا مومن حقا ام لا **فقال ابو حنیفه** و اصحابه یجوز **و قال الشافعی** و
اصحابه لا یجوز الا مع انشاء الله تعالی **و در اخیر** ... و قال این ... الا ان ... هم المومنون حقا گفتند اوشان فقد حکم بکونهم مومنین حقا بحصول
هذه الصفات المذکورة اذا اتوا بتلک الاوصاف النفسیة **و** لا یقدر احد ان یاتی بتلک الاوصاف علی الحقیقة دائما [illegible]
لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم **یعنی** آنکه در محل جواب است ... احتمال دارد احدهما خبر ثانی و ثالث است **ثانیهما** محل کرده
میتدء [illegible] از سوال تقدیری ... بمقابله هذا التحصیل ... فقیل فی جوابهم لهم درجات عند الله الخ **یعنی**
این وعده جزائی ... موصوفین ... آنکه بعد ایمان متصف باوصاف مذکوره باشند جزاء ایشان در آخرة
اینست که ... درجات ... در جنت ابدی و کرامت علیا ... و ... پروردگار ایشان ثابتست و مراد از شرف
... بر ... ثواب دایم ... الجنة است **بلکه** ...
و اعمال ایشان ... المراتب و المنازل و کثرة العوائد و الفوائد الا و ...
و مفسرین در اینجا گفته اند ... لاهل الجنة ... بحسب تفاوت احوالهم ... الاوصاف المذکورة **فلهذا**
تتفاوت مراتبهم فی الجنة لان درجات الجنة علی قدر اعمالهم **قال** ... درجات الجنة ... **و قال الربیع** ... ان فی
الجنة سبعین ما بین ... مغفرة ...
... باشند ... ایمان ... یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ... مراد از رزق ... جنت ابدی میباشد **و** هو اشارة الی کون ... المنافع
خالصة دائمة مقرونة بالاکرام و التعظیم **و** مجموع ذلک هو حال الثواب ... **عارفین** مراد از این مغفرة در دنیا ... ازالة
... الله تعالی ... مراد از رزق کریم ... علاوه بر لذاید جسمانیه میباشد
واحدی گفته ... موصوف بانکریم و القرآن
ایضا موصوف بالکریم ... **قال الزرقانی** الکریم هو الشریف الفاضل الحسن انتهی **بصری**
بالا شنیدی که ربیع بن انس گفته که درجات جنت هفتاد درجه اند ... حضر ... بمهملة و ضمه و ضاد معجمه یعنی دویدن فرس تند روکه

قول انا مومن حقا
حسن یا جایز نیست
درجات است رزق کریم
اعمال کرام

شب و روز هفتاد سال یکحال بدود ایضاً مرویست قال رسول الله صلعم ان فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین مائة عام رواه الترمذی
یعنی حضرت رسول صلعم فرمود که بتحقیق در جنت یکصد درجه است ما بین هر دو درجه صد ساله راه مسافت است اشکال چونکه جنت ملک و احد محدود الابعاد
بالضرورة میباشد و مکلفین مومنین از ملک و جن و انس هم از بدایة ایجاد عالم و آدم تا فناء دنیا در عدد لا نهایة میباشند و هرگاه بهر یکی بحسب تعدد
عقاید و صالح عملیات و اعراض هموم و غموم و امراض و آلام و فوت منافع اینها و بمقابل هر یکی ازین اشیاء جزائی و عواید و فواید آن اکثر و ازید لاحصا
بکثرة حاصل میشود که غیر حد اجزاء هر یکی ازینها لا یمکن اند پس عقل در حیرت است که چگونه یک ملک جنت برای همه امور وافی و کافی مع ایزاد جزاء آن
فان میشود جواب عقلاً و نقلاً است اما عقلاً قطعاً معلوم است که او تعالی در ازل بید النست جمیع آنچه در ابد میکند پس بحسب کثرة تعداد مومنین
برای هر مومنی اشیاء جزاء او در جنت آفریده و جنت یک ملک نیست بل و املاک عدیده فوق یکدیگر الی ما علمه الله احوال الخلق کلاً و وسعاً در ابتدا
آفریده و اشکال و استبعاد متحیر باطل گردید اما نقلاً سعید خدری روایة کرده ان النبی صلعم قال ان فی الجنة مائة درجة لو ان العالمین اجتمعوا فی
احدٰهن لوسعهم یعنی پیغمبر صلعم فرمود بتحقیق در جنت صد درجه است اگر کل عالمیان کل دنیا مجتمع در یکدرجه آن شوند هر آئینه وسعت سکونت همه
عالمیان یکدرجه دارد و بحمد الله عقلاً و سمعاً اشکال و حیرة جهال باطل گردیده اشکال ظاهر آیه بحسب کلمه حصر انما دلالة قطعیه دارد که هر کس بعد
تصدیق قطعی برهان اوصاف حسنه قلبی و دو عمل جوارحی از اداءة صلوات و اعطاء صدقات موجب نجاة و دخول جنت ابدی میباشد اگرچه
عملیات آخر از حج و جهاد و صوم و غیرها از امور آخر واجبه اصلاً مدة العمر بعمل نیاورده باشد جواب بعون الله الوهاب بدانکه این آیه شریفه
چون کلام مجمل است و بیان تکالیف اعتقادی و عملی آن آیات آخر کتابی این اجمال میباشد پس جمیع تکالیف شرعیه منزله فی کتاب الله
معمول مفعول صاحب و ما ینطق عن الهوی میباشد اشکال باطل شد جواب ثانی بعض مدققین مفسرین فرموده قلنا انه تعالی بدأ بقوله
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت ایاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون و جمیع التکالیف داخل تحت هذین الکلامین الا
انه تعالی خص من الصفات الباطنة التوکل بالذکر علی التعیین و من الاعمال الظاهرة الصلوة و الزکوة ایضاً علی التعیین تنبیهاً علی اشرف
الاحوال الباطنة التوکل و اشرف الاعمال الظاهرة البدنیة و المالیة الصلوة و الزکوة انتهی کلامه حاصل آنکه در اینده و آیه او سبحانه جمیع
عقاید قلبیه و افعال ظاهره تکلیفیه را جمع کرده مگر تخصیص داد از صفات باطنه توکل را بذکر عیناً و از اعمال ظاهره بدنیه و مالیه صلوة و زکوة را عیناً و غرض ازینها
خصوصیت اینها تنبیه تحقق است بر اشرف احوال باطنه توکل را و بر اشرف و افضل اعمال ظاهره بدنیه و مالیه صلوة و زکوة را تنبیه هر عاقل و جاهل
میباید که در این همه آیات دلالة قطعیه بر بطلان قول مجبره است زیرا که همه این اعمال قلبی و جوارحی را اسناد بعباد کرده و ایشان را مدح اعم و اتم کرده اگر از
افعال ایشان نمی بودند البته مدح ایشان بدروغ بلا فعل اینها میکرد و چه کذب بر تعالی ابداً ممتنع است ثم الله اعلم قوله تعالی

كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيْتِكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ يُجَٰدِلُونَكَ
فِى ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ ۝ وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ
إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ
أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ۝ لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَٰطِلَ وَ
لَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ۝ ترجمه این آیات اربع

یعنی ای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ بیرون آورد ترا پروردگارت از خانہ وجلائے خودت کہ فی الحال بلدۂ کہ یا مدینہ طیبہ باشد برای جنگ قتل کفار ومشرکین براستی ودرستی وصواب وبدرستیکہ گروہی وقومی از مومنین ہر آئینہ البتہ کارہ وناخوش در رفتن شما ببدر میباشند چہ اکثر کفار قربی مومنین بودند پس باین قرابۃ کراہتہ طبایع جماعتے از مومنین داشتند وراضی بہجرت نبی صلعم ببدر نبودند لہذا اکثر ہمت خود بمخالفت چون بنی اسرائیل در قتال کنعانیان بوسے بستند فاذھب انت وربک فقاتلا انا ھٰھنا قاعدون گفتند واشارہ بسوئی این در یجادلونک فی الحق است یعنے جدال با تو تعجیل و قتال در حق جہاد وحرب کفار بدر میکنند بعد از آنکہ با ایشان واضح وروشن ودانستہ شد کہ جہاد در قتل کفار واجب است اگرچہ خویشاوند یکدیگر باشند چہ ایمان وکفر ہند یکدیگر اند سلسلۂ قرابۃ کفرہ باسلام منقطع شدہ وبرآوردن ایشان تقتال کفار گو یا راندہ میشوند بسوئی مرگ وگو یا ایشان مینگرند ونگاہ میکنند عین مرگ دموت خود را یا مینگرند ظفر وفتح یا بی تو وقتل کفار قربے خود را ویاد کنید ای مدعیان اسلام وعدہ کہ خدا داد بشما یکطایفہ را از دو گروہ یعنی شما مسلمانان را وعدہ داد کہ آنطایفہ کفرہ یا کاروانیان مع اموال وہشیار ایشان مر شمار است وآیا شما دوست میدارید کہ غیر خداوند شوکت وسلاح وظفر وعزت باشد مر شمار یعنے آیا شما دوست میدارید ومیخواہید کہ خود شما بغیر شوکت وسلاح وبلا مال وبلا نصرت وغیر وسعت ذلیل باشید ومیخواہد خدا آنکہ ثابت وقایم سازد دین حق را بکلمہ کہ آیات الٰہی ویاری ونصرت سماوی باشد مر شما را در باب محاربہ ذات الشوکۃ یا فتح ونصرۃ وظفر وعزت وغلبہ ونشر آن در عالم تا خاتم باشد وببرد وبرکند بیخ وبنیاد کفر وقلعات شرک را تا اثبات واظہار نماید دین حق توحید خود واسلام را ونیست ونابود گرداند کفر وشرک باطل را واگرچہ ناراض باشند ونخواہند اجہار واظہار اسلام وحقیقت آنرا مجرمان وعصاۃ **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** کما اخرجک ربک را باین جا در شبہ بہ مفسرین خلاف کردند بوجوہ **احدھا** از دبیر وما قبل وست وتقدیرش قل الانفال للہ والرسول وانکرھوا کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وھم کارھون یعنے بگو تو یا محمد انفال مخصوص مر خدا است ومر رسول را است اگرچہ طایفہ اصحاب تو مکروہ وناخوش داشتند اختصاص خدا ورسول وبانفال چنانچہ پروردگارت برآورد ترا از خانہ خودت بطور راستی ودرستی ومصلحۃ صحیح واصحابت از بہم کارہ اند **ثانیہما** انتعلق بجملہ ما بعد است **وتقدیرش** کما اخرجک من بیتک بالحق علی کرہ فریق منھم کذلک یکرھون القتال ویجادلونک فیہ چنانچہ برآوردن تو از خانہ خودت بحق وبامر الٰہی بود ولکن یک فرقہ از صحابت برآمدن ترا مکروہ میدارند فرقہ از اصحاب تو ارادہ جہاد کردن تو را **ثالثہا** از دبعضے انیکاف تشبیہ نیست بلکہ بمعنے کلمہ علی ہست **وتقدیرش** امض علی الذی اخرجک ربک من بیتک بالحق فانہ حق یعنی برو تو یا محمد براجرای امر یکہ خدایت برآورد ترا از مسکن ومکان سکونت بطور حق وآن امر واجرائی امر واجب وثابت بر تو تخلف نباید کرد از ان **رابعہا** انیکاف بمعنی قسم وجوابش یجادلونک **وتقدیرش** والذی اخرجک ربک من بیتک یجادلونک فی الحق یعنے بیاد قسم برآورد ترا خالقت بحق از خانہ خودت البتہ جدال میکنند اصحاب تو در حقیقت این امر **خامسہا** انیکاف بمعنی اذ است **وتقدیرش** واذکر یا محمد اذ اخرجک ربک من بیتک بالحق یعنی یاد کن ای محمد آن وقت را کہ برآورد ترا خالقت واصحابت ناراض بودند **و**غیر اینوجوہ اند **صاحب اللباب** ہمہ آنرا درج کردہ **زمخشری** واکثر در اعراب وتعلق کما دو وجہ اند **احدھما** ان یرتفع محل الکاف علی انہ خبر مبتداء محذوف تقدیرہ ھذہ الحال کحال اخراجک یعنی ان حالھم فی کراھۃ ما رأیت من تنفیل الغزاۃ مثل حالھم فی کراھۃ خروجک للحرب یعنی کما مرفوع المحل بخبر مبتدا محذوف است **پس** حاصلش آنکہ مثل کراہۃ اینا بخصوصیت انفال بتو کراہیۃ خروج تو برای جنگ میباشد **ثانیہما** ان ینتصب علی انہ صفۃ مصدر الفعل المقدر فی قولہ الانفال للہ والرسول **و**تقدیر الانفال استقرت للہ والرسول **و**ثبتت مع کراھتھم ثباتا مثل ثبات اخراج ربک ایاک من بیتک وھم کارھون **وسہمین** دو وجہ مختار اکثر است **سادسہا** رازی از وجوہ این نوشتہ ان یکون التقدیر ثبت الحکم بان الانفال للہ والرسول وان کرھوا کما ثبت حکم اللہ باخراجک الی القتال وان کرھوا **بحث ثانی** در معنے کما اخرجک ربک من بیتک بالحق چنانچہ حکم انفال مختص برائے خدا ورسول ومختص بالصواب والمصلحۃ منوط بود والیشان از تخصیص آن ناراض درباطن بودند ہچنین برآوردن تو از خانہ ات راست بصواب وحکمۃ وصواب است **پس** در مراد از بیتک **و**از لفظ بیتک مفسرین دو وجہ دارند **احدھا** مراد و نزد بعضے مکہ معظمہ است کہ مبیت آبائی واجدادی آنحضرت بود وبامر الٰہی آنحضرت از مکہ معظمہ بمدینہ طیبہ برآمد وہجرۃ کرد تا اقامۃ دین اسلام نماید **سوال** وان فریقا من المؤمنین لکارھون چگونہ صحیح شود **جواب** باینقابل ممکن است کہ فرقہ از مومنین بمکہ باخراج وخروج وہجرۃ آنحضرت کارہ بودند چہ باہانا ازیۃ از مشرکین میرسید **ثانیہما** مراد

جواب سوال آن چہ گفتہ است ... فان فریقا من المؤمنین لکارھون چگونہ صحیح شود

از بیتک نفس بلد مدینه محل امان و امن آنحضرت بود **و بقولی** مراد از بیتک کل مدینه طیبه نیست بل مراد خاص مکان و مسکن آنحضرت بود
که در آن بیتوته و سکونت میفرمود **اما مراد** از لفظ بالحق بالوجوب است یعنی برآوردن آنحضرت از خانه باین سفر بوجوب بود **و بقولی**
بالاصلح الاصوب للجهاد است **رازی و زمخشری و بیضاوی** و غیرهم گفته‌اند اخرجک ربک من بیتک بالحق اخراجاً ملتبساً بالحکمة
والصواب لا محید عنه یعنی اخراج تو از بیت تو بحق است چه این اخراج ملتبس و منوط بحکمت و صواب است و از این برآمدن تو از خانه خودت
چاره نبود **و بعضی** از جمهور مفسرین افاده کرده‌اند که مراد از بالحق در اینجا بادی بجنگ کفار قریش در مقام بدر است **و** همین جنگ بدر اول غزوات
بود **و** تا اینوقت مامور بجهاد نبودند **و** از همین وقت مجاز بجهاد کفار گردیدند **در مجمع** هم همین وجه فرموده مراد از الحق بالوحی است چه
بامر جبرئیل آنحضرت خروج کرده **و** بقولی اخرجک ومعک الحق **و بقولی** اخرجک بالحق الذی وجب علیک وهو الجهاد **تنبیه** در این
اخراج الهی بعنی را دلالة است بر آنکه افعال عبید دو حالة دارد **احدهما** باراده و اختیار خود عباد که در آن مدخلیت الهی نمیباشد **ثانیهما** که عمل
و فعل باراده و اختیار خود عبید هست **اما** بالزام جناب باری چون اقامة و ادا است صلوة یوسیه و جهاد بعمل میآرد **قول قاضی ابوبکر** اینست که
خروج آنحضرت بسوی بدر باراده خود بامر و الزام الهی حاصل شده لهذا خروج آنحضرت را اضافة الی نفسه خالق تعالی کرده **بحث قالت کره**
بمعنی ناخوش و مقهور خلاف محبوب و مرضی میباشد **در مصباح** گفته کره الامر والمنظر کراهة فهو کریه مثل قبح قباحة فهو قبیح وزناً و
معنیً **و** کراهیة بالتخفیف ایضاً **و** کرهته اکرهه من باب تعب کرهاً بضم الکاف وفتحها ضد احببته فهو مکروه **و** الکره بالفتح المشقة
و بالضم القهر **و قیل** بالفتح الاکراه **و** بالضم المشقة **و** اکرهته علی الامر اکراهاً حملته علیه قهراً یقال فعلته کرهاً ای اکراهاً علیه قوله طوعاً او
کرهاً فقابل بین الضدین **ابن زجاج** گفته در قرآن هر جا هر لفظ الکره وارد است او بضمه است **و** فتحه هم در آن میباشد الا در سوره بقره کتب علیکم
القتال وهو کره لکم خاص بضمه است **و** کریهة شدة در حرب میباشد **بحث** **اربع** وان فریقاً من المؤمنین لکارهون ای حالیه اذا اخرجک
و تقدیرش اخرجک فی حال کراهیتهم یعنی برآورد ترا پروردگارت در حالیکه طایفه از مؤمنین از خروج تو بسوی جنگ بدر ناراض و ناخوش اند
سوال سبب کراهت و غیر راضی بودن آن فرقه صحابه چیست **جواب** در آن باب اند چونکه جماعتی صحابه مهاجرین را با کفار قریش قرابة
و صداقت و دوستی و محبت و معاشرت بلکه بیگمی و بود و بسبب بعضی نفاق **و** بعضی مذبذب در ایمان بودند **در مدارک** هم همین را از شیخ ابو
منصور نقل کرده **و محتمل** انهم منافقون کرهوا ذلک اعتقاداً **و محتمل** ان یکونوا مخلصین قالوا ذلک لکراهة طبعهم لانهم حین تهیئین له
و کثرة اعداء کفار چند هزار مسلح و قلة اعداد اهل اسلام سیصد و چند آدم بعدد لشکر طالوت بودند **و** اهل اسلام بی زاد و بلا سلاح و بلا
مرکب کلیهم پیاده و سیاد و بسیار آدم سوی **و** الب نبوده **و** چونکه خالق اموال انفال را از دست اشرار بوده و خالق آنرا مخصوص خود گردانیده بود **و**
ایشان مجان غارت کردن اسباب و متاع و اشیاء کاروان ابوسفیان برآمده بودند پس **و** قبیله لشکری مع صنادید قریش و سرگروه ایشان
ابوجهل بن هشام بود دیدند قتال و مقابله ایشان فهمیدند پس بهمه این اسباب و وجوه کاره و ناراض و باطن گردیدند **و** ان فریقاً من
المؤمنین لکارهون اشاره باین میباشد **و** الله اعلم **بحث خامس** بدانکه اصل جدال کج گفتاری و باطل گوئی بجهة خصومة و دشمنی بمقابل
حق است جدل یجدل جدلاً فهو جدل اذا اشتد خصومته و جادل مجادلة و جدالا اذا خاصم بما یشغل عن ظهور الحق و وضوح الصواب
در مصباح گفته هذا اصله ثم استعمل علی لسان حملة الشرع فی مقابلة الادلة لظهور ارجحها و هو محمود ان کان للوقوف علی الحق **و** الا
فمذموم و یقال اول من دوّن الجدل **ابو علی الطبری** و بقولی اول کسیکه باب جدال بنا نهاده او ابلیس لعین بود چه بعد
از آن لعین بالملائکه گفت بطور جدال که خدا اگر میدانست که من شریر خواهم شد پس چرا آفرید مرا **و** چه مرا هدی و ضلالة من پس چرا مهلت داد و با
اقیّت گردن ملت مرا برآ افعال **و** گشت مرا و بمان هفت شبه لعین **در کتاب الملل** محمد شهرستانی و غیره نقل کرده‌اند **و** ملا
عبدالله شیرازی از معاصرین احقر در شرح رساله اعتقادیه بهائیه اجوبه اسوله او ثبت کرده و خود او از رساله را در مشهد مقدس تصنیف نموده
و انرا مبسوط داده **و** احقر هم ابطال شبهات او در بعض مجلدات این تفسیر ضبط بنوعی دیگر کرده ام **اما سوق** در صراح گفته بفتح راندن
سپیدان و بردن **و** ستادن جیزی بسوی چیزی **در مصباح** گفته ساقه الدابة سوقا و المفعول مسوق علی مفعول و سائق

الصدق الی امر ثبوتها ای جلیه الیها **و** اساقه بالالف لغة وساق نفسه وهو فی السیاق ای فی النزاع **و** السوق التی یباح فیها یعنی بامراد **بحث سادس**
یجادلونک فی الحق بعد ما تبین یعنی یا محمد آن فرقه صحابه توقیل وقال با تو بخصومت میکردند در باب حق ثابت بعد از آنکه روشن و واضح شده مر ایشان را نبوة
تو قطعا میدانستند که تو بغیر وحی و امر خالق علیم و حکیم ابدا و اصلا چیزی نمیگوئی **سوال** جدال شان با پیغمبر چه وچرا بود بعد حصول علم ایشان بحقیة نبوة و صدق
مقال و دیانت افعال و اقوال پیغمبر در جمیع احوال **جواب** چونکه صحابه و قتیکه لشکری آراسته مسلح و مکمل مع صنادید قریش معاینه کردند صحابه دو فرقه
شدند **فرقه واحده** کارهه مخاطب به پیغمبر گفتند لما القینوا بالقتال کرهوا ذلک وقالوا ما لا تخبرنا ولا تعلمنا انا نلقی العدو یا القتال فنستعد
لقتالهم ونخرج الیهم بالسلاح **و انما** خرجنا لطلب العیر لا لقتال النفیر وهذا هو جدالهم مع النبی یعنی هر گاه ایشان معاینه کردند صنادید قریش
مع لشکری در بدر آراسته و یقین کردند بجنگ و بقتال ناراض و ناخوش شدند بمعاینه آن و به پیغمبر گفتند که چرا ما را در اول اخبار و اعلام نکردی از
این واقعه قتال تا ما هم مستعد و آماده و مسلح شده بسوی ایشان بر میآمدیم **و** ما مخصوص بغرض و بطلب اشیاء کاروان بر آمدیم نه بغرض قتال جمعی
و خالق در رد جدال و انتقال ایشان فرموده جدال ایشان با تو بعد ثبوت حقیت نبوة تو و وضوح آنکه تو هیچ اراده و کاری نمیکنی مگر همه آن بوحی و امر
الهی منوط بعین حکمة و صواب و صلاح و صلاح بندگان میباشد و علم بآن داشتند چرا جدل و اعتراض و اعراض میکنند و باطل میگویند **و قول**
دیگر آنکه غرض شان ازین جدال اعراض و تخلف ازین قتال بود تا رخصت یافته مراجعت بمدینه نمایند **بحث سابع** کانما یساقون
الی الموت وهم ینظرون معنیش آنکه بکراهة طبیعة و لا رضائی قلبی ایشان از قتال گویا که امتثالا به قتال کفار کشیدن و بردن ایشان بسوی مرگ
میباشد و ایشان مرگ را بعین میبینند **در لباب التنزیل** گفته لشدة کراهتهم القتال وهم ینظرون الی الموت **و** شبه حالهم فی فرط فزعهم
بحال من یجر نفسه الی القتل ویساق الی الموت وهو ینظر الیه بعینه ویعلم انه حاضر یاخذه و یحصله الموت یعنی بجهة کراهة شدیده اینها
از قتال ایشان چون موت خورا نگران میباشند **و** خالق تشبیه داد حال اصحاب بدر را در فرط فزع و جزع بحال آن کس که کشیده شود جبرا بسوی مرگ
و حصول موت را بعین الراس و بعلم الیقین می بیند و میداند که مرا فرا میگیرد و من میمیرم و بحض حضوری نزد او مرگ من حاصل میشود **بحث**
ثامن و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم **ملحی** از حسن نقل کرده و اذ یعدکم الله الخ نزلت قبل قوله کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وهی فی
القرائة بعدها یعنی آیه و اذ یعدکم الله تا آخر نازل شده قبل از آیه کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و آن در قرائة و تلاوة بعد این مقرر گردید یعنی
آیه و اذ یعدکم الله مقدم النزول و مؤخر التلاوة و الثبت مقرر و مرتب گردیده **بحث تاسع** در وجه تفسیر آن و اذکروا یا اصحاب محمد و اشکروا الله
اذ یعدکم الله احدی الطائفتین لکم اما العیر **و** اما النفیر یعنی یاد کنید ای اصحاب محمد و شکر الله کنید خدا را بر آنکه هنگامیکه وعده داد شما را خدا بر زبان
پیغمبر خود یکی از دو طایفه مر شما راست یا عیر یا نفیر **و** عیر یعنی کاروان تجارة **و** مراد از عیر اینجا کاروان و قافله اهل تجارة از قریش که سر گروه اینها
ابو سفیان بن حرب **و** خالد بن ولید **و** عمرو بن العاص **و** مخرمة بن نوفل الزهری مع چهل سوار از قریش با عظیم اثقال از اشیاء و اموال تجارة گونا
گون از شام بر گردیده بودند **و** از الطیبه میگویند و مینامند **و** عیر عبارة است از کاروان تجار مرکب دار و قافله بار اموال دارد **مصباح**
گفته العیر بکسر العین الابل تحمل المیرة ثم غلب علی کل قافلة **در صراح** گفته عیر بکسر کاروان شتر که غله بر وار میباشد **و** نفیر از نفر یعنی جماعة
و گروه مردم هست و بر واحد هم لفظ نفیر اطلاق میشود **و** اینجاست در آیه فلولا نفر من کل فرقة **در صراح** گفته والنفیر القوم ینفرون بالسکون
گروه گروه مردم **و** لشکر یان حرب و جنگ را النفیر نامیده اند چه نفور و کوچ میکنند از منزل بمنزل باراده حرب و قتل مقابل **و وجه دیگر** آنکه
قوم مقابل ایشان از اعدا بجانب ایشان نفور و اعراض از حرب و قتال را نیمایند بجهة عدم مقاومة و جبن خود یا خوذ از نفر القوم اذا اعرضوا
وصدوا است **و بقولی** آنکه آن قوم بسرعة میکنند بسوی مقاتله مقابل خود کما یقال للقوم النافرین الی الحرب او غیرها النفیر **و** در حرب
مثل سایر است لا فی العیر و لا فی النفیر **تذکره** بدانکه جمیع اهل مغازی و اهل تواریخ و سیر و جمله اخبار و حدیث و اهل
تفسیر بالتفصیل این قصه نوشته اند که همین اول غزوه و جهاد اهل سلام هست که بعد از هجرة اول همین جهاد بوقوع آمده **و** ما در اینجا بصورة
تلخیص و مختصر ضروریه این را ضبط خواهیم کرد بدانکه اکثر اطراف عرب از نواحی مکه معظمه در سال یکمرتبه بمقام **بدر** که نام ابیا تالاب است یا
چشمه یا چاهی شیرین در آن وادی بنا نهاده مردی بدر نام از جهینه است جمع شده یک بازار بزرگی از اکثر انواع و گوناگون تجارة و بیع و شرا

تا چند روز می شد **و ابو سفیان** مع چهل سوار سرگروه قافله با اجناس اشیاء و اموال عظیمه قیمتیه گوناگون اهل مکه از شام میآمد **و جبرئیل امین**
بامر رب العالمین نزد خاتم المرسلین آمده پیام الهی رسانید که بمسلمانان یکی ازین طایفه وعده داده شد یا عیر یعنی این قافله تجارة آینة الحال از راه شام
که حامل نقد و جنس عظیم قیمتی سرگروه قافله ابو سفیان است یا نفیر که جماعة جنگی قوم قریش سپاه سالاران ابو جهل بیا شد پا رسول الله خود با صحابت
از خانه بر آمده بمقام بدر بر گردید **و پیغمبر** بعد اخبار از این واقعه با انبار از مدینه طیبه بر آمده بمقام بدر رسیده **در وادی ذافر** منزل کرد
و ابو سفیان بین راه بحض سمع این خبر که پیغمبر با اصحاب بمقام بدر با خذ عیر بر آمده براه ساحل بحر بر گردیده **و ضمضم** بن عمرو را بمکه مع این
خبر فرستاد **و ابو جهل** کل اهل مکه را از قریش و کل غلامهاے ایشان را مسلح و مکمل با خود بحمایت عیر و دفع انحضرت بسوی بدر بر آمد مسلح و منادی
کرد که اگر امروز احدے بخانه خود از قریش باقی ماند بر بنیاد مالش را غارت میبریم و خانه او را میسوزانیم و من بعد با او ترک معاشرت بجمیع الوجوه
میکنیم **و بقولی** کل لشکر ابو جهل سه هزار آدم **و بقولی** لشکر او یانه صد و پنجاه آدم قریش بوده **و مسلمانان** کلا سه صد و پنجاه نفر مع
هفتاد شتر و دو اسپ **و** شش زره **و** هشت شمشیر **و** در هر دو طرف عدد لشکریان جانبین طالوت و جالوت بودند **و در خبر** متفق علیه
است که عاتکه دختر عبد المطلب در همین اوقات قبل از آمدن ضمضم و بر آمدن قریش از مکه سه روز خوابی را دیده ان رجلا اقبل علی بعیر

لما ینادی یا لال غالب اغدوا الی مصارعکم **ثم** رأی بجبلة علی ابی قبیس فاخذ حجرا فدهدهه من الجبل فما ترك دارا من دور قریش الا

اصابته منه فلذة فانتبهت فزعة فاخبرت العباس بذلك فقال لها لا تخبری بها احدا ولما فشت الرؤیا فقال ابو جهل هذه نبیة ثانیة

فی بنی عبد المطلب **و** اللات والعزی لننظرن ثلثة ایام فان کان ما رأت حقا والا لنکتبن کتابا انه ما من اهل بیت من العرب اکذب

رجالا ولا نساء من بنی هاشم فلما کان یوم الثالث اتاهم ضمضم علی جمل علی ابی قبیس ینادی باعلی صوت یا ال غالب یا ال غالب اللطیمة

اللطیمة العیر العیر ادرکوه وما اریکم ان تدرکوه فان محمدا قد جاء مع اصحابه لیاخذه فما بقی احد من عظماء قریش الا اخرجوا مالا لتجهیز

تباعهم **و** قالوا من لم یخرج نهدم داره **و** اخرجوا معهم العباس **و** نوفل بن الحرث **و** طالب **و** عقیل ابنی ابیطالب الی بدر لتخلیص العیر

در کشاف و کبیر و غیرهما این حدیث را چنین نقل کرده اند **قالت عاتکة** لاخیها العباس قد رایت کان ملکا نزل من السماء فاخذ صخرة

من الجبل ثم حلق بها فلم یبق بیت من بیوت مکة الا اصابه حجر من تلك الصخرة فحدثت بها العباس فلما بلغ ابا جهل فقال فی بنی عبد المطلب

ما رضی رجالهم ان تتنبؤا حتی تنبأت نساؤهم فخرج ابو جهل بجمیع اهل مکة وهم النفیر فی المثل السائر فی العیر ولا فی النفیر فقیل له ان العیر

اخذت طریق الساحل ونجت فارجع بالناس الی مکة فقال لا والله لا یکون ذلك ابدا الخ یعنی حاصل هر دو خبر آنکه مردی یا ملکے از آسمان
فرود بر کوه ابو قبیس آمده پس سنگی را از سر کوه دریده بریده آنرا ریزه ریزه کرده بسوی خانهاے مکه انداخته و خانه باقی نمانده مگر آنکه سنگ ریزه بهر
خانه رسیده **و** عباس بخواهر خود منع کرد از افشار این خواب **و ابو جهل** بعباس گفت در محفلے از مردم که رجال بنی عبد المطلب از تنبا راضی نشدند
تا آنکه زنان ایشان هم ادعا نبوة بنا نهادند و خبر سماوی اظهار میکنند **و** عاتکه نبیه شده **پس** ابو جهل گفته ما تا سه روز انتظار رویة میکنیم اگر بظهور آید
تعبیر او خوب و الا ما پیمانی مینویسیم که هیچ یکے از مردان و زنان از اهلبیت اعراب کذاب مثل بنی هاشم نباشد سوای زنان و مردان بنی هاشم **پس** بروز
سوم **ضمضم** از جانب ابو سفیان بر شتر سوار بوده آمد باعلی صوت خود ندا میکرد که ای آل غالب لطیمه لطیمه عیر را یعنی اموال و اشیاء کاروان
خود را دریابید و لکن نمیدانم که شما درك آن بکنید چه محمد با اصحاب خود برائے اخذ آن بر آمده **پس** احدی از اعاظم قریش در خانه خود باقی نمانده
مگر آنکه حسب حال خود اموال برائے تجهیز جیش داده اند **و** ابو جهل گفت هر که برائے حفظ عیر و دفع محمد بر نیاید و معیت ما نکند البته خانه او را منهدم میسازیم
لهذا عباس **و** طالب **و** عقیل **و** نوفل هم را با خود بر آوردند **و در در منثور** روایة کرده که هر منهم و غیر منهم باسلام و از بنی هاشم با خود کرها بر آوردند
منهم عباس **و** طالب **و** عقیل و دو پسر ابو طالب **و** نوفل بن حارث **و اشعار طالب** نقل کرده اند بقول عند خروجه **شعر**

اما یخرجن طالب بمقنب من هذه المقانب فی نفر مقاتل یحارب ولکن السلوب غیر السالب والراجع المغلوب غیر الغالب **اقول** طالب
نه در مقتولین بدر یافته شد و نه بمکه مراجعة کرد سراغ او بعد از بر آمدن مکه دریافت نشده کما قال اهل المغازی **و بمقام بدر** قیام کردند **و**
وقت حرکة قوم قریش گفته با ایشان عیر شما خلاص شد از محمد و براه ساحل بحار دوان رفته و از دست محمد نجاة یافته مردید بمقابل محمد ابو جهل

واقعه جهاد اسلام و بعد بیان قصه جنگ بدر

تعین نشسم گفته هرگز بر نیکردم تا چنین وچنان نکنیم فنزل جبرئیل وقال یا محمد ان الله وعدکم احدی الطائفتین اما العیر واما النفیر من قریش
فاستشار النبی صلعم اصحابه فقال ما تقولون فالعیر احب الیکم ام النفیر فقالوا بل العیر احب الینا من لقاء العدو فتغیر وجه رسول الله وظهر
غضبه بیسو وقال ان العیر قد مضت علی ساحل البحر وهذا ابو جهل قد اقبل فقالوا یا رسول الله علیك بالعیر ودع العدو یعنی پس دران
وقت جبرئیل امین نازل شده فرمان آورد که خالق بتحقیق داد شمارا یکی ازین دو طایفه یا اخذ کاروان یا اخذ نفیر قریش و اصحاب را پیغمبر فرمود
که شما کاروان را یا نفیر را دوست تر دارید اصحاب دو فرقه شدند طایفه گفت که ما دوست تر داریم اخذ کاروانیان را چه دران مشقت جنگ
وقتل نیست و ترك نفیر کن یا رسول و پیغمبر بسمع این جواب بغضب آمده متغیر الوجه شد فقام سعد بن عبادة وقال یا رسول الله امض الی ما
امرك الله فانا معك حیثما اردت فوالله لو سرت الی عدن ابین لما تخلف رجل من الانصار یعنی دراین وقت سعد بن عباده برپای استاده
عرض کرد که ای پیغمبر برو بسوی کار مراد الهی وما قوم انصار بیعت تو کرده ایم هرجا که اراده کنی بخدا اگر بسیر بروی بسوی بلد ابین که بطرف تخت مملکت
حبشه است هر آئینه احدی تخلف وتاخر از تو نکند از انصار ثم قال المقداد بن عمرو یا رسول الله امض الی ما امرك الله به فانا معك حیثما
اردت ولا نقول لك کما قالت بنو اسرائیل لموسی اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون ولکن نقول اذهب انت وربك فقاتلا
انا معکما مقاتلون ما دامت منا عین تطرف فضحك رسول الله صلعم یعنی پس مقداد بن عمرو رض برپای شده عرض کرد ای پیغمبر
برو بسوی مامور الهی و ما بیعت تو کرده ایم هرجا که اراده کنی و ما نمیگوئیم آنچه بنی اسرائیل بموسی گفتند که برو خود و خدایت بقتال کنعانیان ما درینجا
قاعد نگران وتماشا کنان میباشیم ولکن میگوئیم یا محمد خود با خالقت بقتال قریش برو و ما هم با شما هر دو مقاتل ایشان میباشیم ما دامیکه عیون
ما پلك بزنند پس پیغمبر بسخن مقداد خندان شده ثم قام سعد بن معاذ وقال امض یا رسول الله لما اردت فوالله الذی بعثك
بالحق لو استعرضت بنا هذا البحر فخضته لخضناه معك وما تخلف منا احد فسر بنا علی برکة الله ففرح النبی باقوالهم الثلثة فقال
النبی سیروا علی برکة الله ابشروا فان الله وعدنی احدی الطائفتین والله لکانی الآن انظر الی مصارع قریش فسرعوا حرب النفیر من
قریش فقتلوهم سبعین واسروا سبعین منهم عباس وعقیل ونوفل وهزموا بقایاهم واخذوا کل ما کان لهم من الاموال پس
سعد بن معاذ برپای استاده عرض کرد ای پیغمبر برو پی کار مراد خودت بخدائیکه ترا بحق وراستی ودرستی فرستاده اگر ما قوم انصار را باین بحر مواج
عمیق عارض بسیازی هر آئینه ما همه بمعیت تو دران بحر خود را میاندازیم واحدی از ما انصار تخلف وتاخر اصلا از تو نمیکند پس سیر کن بسوی مرادت
ببرکة خدائی پس پیغمبر باقوال ثلثه مذکوره مسرور وفرحناك گردیده فرموده بروید بجنگ نفیر ببرکة خدائی چه او تعالی بمن وعده داده که یکی ازین
دو طایفه برای شما میباشد قسم بخدا گویا من می بینم بسوی مصارع مقتولین نفیر قریش که ابو جهل اینجا وفلانی اینجا وفلانی اینجا بکذا تا هر یك
گرفته میباشد بلشکریان خود میفرمود پس روز ثانی صحابه دیدند والله هر یکی از اسماء مذکورین مقتولین کفار را همانجا عینا کشته یافتند مسلم
از انس روایة کرده از عمر قال ان النبی صلعم کان یرینا مصارع اهل البدر بالامس ویقول هذا مصرع فلان ان شاء الله وهذا مصرع فلان غدا ان شاء الله
هذا مصرع فلان ان شاء الله فقال عمر فوالله ما اخطئوا الحدود التی حدها رسول الله فجعلوا هم فی بئر بعضهم علی بعض فانطلق النبی
حتی وصل الیهم فقال صلعم یا فلان بن فلان و فلان بن فلان وهکذا بذکر کلو احد باسمه هل وجدتم ما وعدکم الله ورسوله حقا فانی قد
وجدت ما وعدنی الله حقا فقال عمر یا رسول الله کیف تکلم اجسادا لا ارواح فیها فقال النبی صلعم ما انتم باسمع لما اقول منهم غیر انهم
لا یستطیعون ان یردوا علی شیئا وفی البخاری روی هذا عینا یعنی عمر رض گفت که پیغمبر صلعم پیش از قتال یك روز بمینمود ما را مصارع
وجایهای قتل هر یکی فرادی فرادی از کفار قریش در بدر مع نامهائی اینها عینا وایا و عمر رض گفت که بعد قتل اینها ما لشکریان اسلام و دیدیم بخدا
قسم هر یکی از مقتولین کفار همان موضع افتاده بود ویك بالشت از تحدید محدود متفاوت ندانشت پس کل مقتولین کفار بدر را در یك چاه یکی
بر دیگر انداخته شد پس از قتل اینها پیغمبر صلعم با اصحاب برای نظاره مقتولین تشریف برده و هر یکی را از ان ها نام و پدر نشانیده هر یکی با اسمه خطاب
بفرمود آیا یافتید شما آنچه را خدا ورسول او بشما وعده داده بود حق است چنانچه من وعده خالق را بحق یافتم و عمر رض از کل صحابه عرض کرد
که یا رسول الله چگونه کلام وخطاب میکنی با اجساد که جان محض ندارد وروح ندارند پیغمبر صلعم در جواب عمر رض فرمود ای عمر شما مردم احیا را سامع ترشنید

در صحیح مسلم و بخاری مروی است که پیغمبر صلعم ... کلام بما ... لیکن ... نمی توانند ... [illegible]

ازاین اموات مقتولین تقویت کنم بایشان گفتم سوالی اینکه اینها توانائی جواب ندارند فقط تا رد جواب بدهند مراد شما بشنوید آنرا **تنبیه** طاعنین
از احد مطاعن عمر شمرده اند که عمر تا آن وقت معتقد بسوال وجواب وعذاب وثواب قبر نبوده **اقول** مروية اهل صحاح درسانید واهل مغازی باختلاف
باسانید خود روایت کرده اند که همچنین امیر المومنین مصارع صنادید خوارج را بلشکریان خود قبل قتل ایشان باسماء نموده بود **پس** از قتال ایشان
حضرت امیر ع مع لشکر برای نظاره مقتولین خوارج رفته **وذو الثدیه** را از مقتولین دریافته بطور همین خطاب وکلام با اینها همین آیه بعد ذکر
اسماء اینها فرمود که آیا وعده خدا ورسول او بحق دریافتید چنانچه ما وعده خود را بحق دریافتیم **درکشاف** نقل کرده **و** روی انه قیل لرسول الله صلعم
حین فرغ من بدر علیك بالعیر لیس دونها شیء فناداه العباس وهو فی وثاقه لا یصلح فقال النبی لم فقال العباس لان الله وعدك احدی الطائفتین
وقد اعطاك ما وعدك یعنی مرویست که کسی بحضرت رسول ص گفت حالا برنوبا دنتاقب عیر این غنیمت نزد عیر هیچ چیزے نیست **پس** عم عباس که
در اسیران بدر بسته بریسمان بود ندا کرد که هرگز این صلاح نیست پیغمبر ص فرمود چرا **و** عباس گفت بجهة آنکه آنچه بتو خدا وعده داده بود از احدی الطائفتین
بتو داد ورسید وعیر بتو وعده هینا بود **بحث عاشر** شوك الشجر معروف بمعنی خار درخت **و** شوكة شدة البأس وقوة در سلاح باشد **در صحاح**
گفته از شاك الرجل یشاك شوكا از باب خاف یخاف خوفا یعنی ظهرت شوكته وحدته وهو شاك السلاح وشائك السلاح علی القلب **و** شوكة
القتال شدته باسه است **درکشاف** گفته والشوكة الحدة مستعارة من واحدة الشوك **و** منها شاك السلاح **قطرب** گفته ذات الشوكة
کنایه از حرب است که دران شدة حرب بسلاح وتقتال میباشد **بحث حادی عشر** در تفسیر وتودون ان غیر ذات الشوكة تكون لكم یعنی
میلان قلب بسوی چیزے مع التمنی وآرزوی آن است **پس** وقتیکه جماعتے از صحابه مهاجرین نبی ص در جوابش گفتند که ما عیر را دوست داریم و
نفیر را دوست نمیداریم چه ارکده لفیر یا رسول الله ترک کن **پس** خالق تعیین نسکیند مخیین کاروانیان را که دشما تمنی میکنید ومیطلبید طایفه را که دران
حدة وشدة باس وحرب وقتل نباشد یعنی در کاروان ابوسفیان چهل مرد جنگی ذی سلاح بودند **و** اینها هم چهل سوار بودند وتمنا حصول اینها
میکنند که بغیر جنگ بدست شما بیاید **و** رغبت وخواهش طایفه ذات الشوكة والسلاح والقوة والحدة نمیکنید چه نفیر قریش قریب هزار مردان جنگی
باسلاح وشوكة وعزة وقوة وشدة وحدة بودند این کمال نامردانگی وبزدلی شما مردم میباشد **بعض محققین** میگویند که اکثر مهاجرین بزدل
بودند **لهذا** بهر جنگ که سالار لشکرے شایخ ثلثه شده رفتند بغیر از فرار غیر از خیام وکوهستان نگرفتند چنانچه متواتر است که در جنگ احد وخیبر
وغیر هما از لشکر اسلام اول فراریان اینها بودند **بحث ثانی عشر** ویرید الله ان یحق الحق بكلماته ویقطع دابر الكافرین **در مجمع** فرموده حق
عبارة از وقوع والقاع ووضع شے در موقع وموضع اصلی خود میباشد **پس** حقیقت دحقیقت شی که صحیح وثابت بحجة وبرهان شده باشد **پس** او حق
واقع بموضع وبموقع خود میباشد **پس** باطل خلاف حق بغیر موقع واقع میباشد **امّا دابر** یعنی آخر وعقب هر شے است **چنانچه** در تفسیر
خلاف القبل من كل شیء است **و** یقال لآخر الامر دبرة كره فی المصباح **بحث ثالث عشر** در تفسیر اینجمله مسطوره یعنی او تعالی اراده میدارد که اثبات
واظهار واعلاء حق ونشر وتقویة آن در خلق عالم وآدم کند **و حق** در اینجا بالاتفاق دین اسلام است **و مراد** از کلماته در اینجا بانزال آیات قرآنی
واحکام آن در قتل کفار ومشرکین بایدی مومنان میباشد منجمله آن قتال نفیر ذات الشوكة در این آیه **و** بآیات آخر اجازت اثم والثم چون آیه
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم **و** بانزال ملائكه سماوی در این معارک برای نصرة اسلام **و** تسلیط هیج دور بر این کفار میباشد **و مراد**
از ویقطع دابر الكافرین البتة که خدا بعد تحقیق حق واثبات آن اراده میکند که بیخ ودنبال وعقب کفر وشرک کفار ومشرکین عرب خصوصًا
مشرکین قریش **و جماعتی** تصریح کرده اند که دابر بمعنی آخر فاعل فی بر دادبر هست **پس** معنیش آنکه استیصال میکند ایشانرا مع کفر ونبال ایشان تا
احدی از آن کفر من بعد هم باقی نماند **و** همین بحمد الله بوقوع آمد والی حین احدے از کفار عرب وقریش در ملک عرب بعد اینها بر کفر باقی نماند
وهر کس از عقب اینها مسلمان است **بحث ثالث عشر** لیحق الحق ویبطل الباطل ولو كره المجرمون **بدانکه** باطل خلاف حق آنچه
بذاته قابلیت وجود وبقاء ودوام نداشته واگر در موضع وقتی بوجود باشد او در غیر موقع بطور عارضی میباشد چه در اصل حق امر ثبوتی بالذات **و** باطل
امر عدمی بالذات است **بحث رابع عشر** در لیحق لام تعلیلی هست برای بیان حکمة وداعیه بسوی اختیار ذات الشوكة نصرة اسلام وغلبه
آن بر کفر وشرك یعنی در اراده الهی غرض اصلی وعلة غائی وحکمة واقعی خاص احقاق وتحقیق حق واعلاء آن **و** خاص ابطال باطل

واعدام آن هست

بست خواهست اگرچه ناخوش و ناراض مجرمین کفار و مشرکین و منافقین از اثبات دین اسلام و اعلای آن **و** از اعدام و ازالهٔ کفر و شرک باشند **تنبیه**
این اظهار و اعلام باهل اسلام است که قلیل العدد و بلا سلاح بودند که ایشان منصور و غالب خواهند شد بران فرقهٔ کفره ذوات الشوکة والقوة که کثیر
العدد و سه چند از آن مسلمانان بودند **و** همین نفور بوقوع آمد **و** هر گاه خبر مطابق مخبر به بلا فصل بوقوع آمد **پس** اعجاز خارق العادة از محمد است
پس محمد پیغمبر صادق و واجب التصدیق میباشد **پس** مزعوم آنانکه در قرآن اعجازی از محمد ثابت نیست باطل محض است **اشکال** دراینجا
عقب یکدیگران لیحق الحق و لیحق الحق و یبطل الباطل بلا فاصله تکرار بلا فایده در افصح کلام الهی قبیح است **جواب** بدانکه تکرار زاید بلا فایده نیست
بل در اول یرید الله ان یحق الحق بکلماته مراد و خاص بیان موعود بهم و رابهو اقعه از غلبه و نصرة و ظفر انهابراعدا است **و** در ثانی لیحق الحق بیان حکمت
داعیه بسوی اختیار حرب ذات الشوکة میباشد که باین تقویت ضعفاء مسلمین و اثبات دین و اعزاز و اعلام قرآن رب العالمین و اعدام کفر و
شرک مشرکین میباشد اشکال ندارد **و نقولی** بالفرض تکرار پس ما میگوییم که مراد از تکرار اظهار تاکید است از تحقیق حق و ابطال باطل میباشد
اشکال هر گاه معنی حق شئ ثابت و موجود لذاته **و** معنی باطل باطل لذاته در حقیقت و الواقع باشد پس از ذکر تحقیق حق **و** ابطال باطل البته
غیر از تحصیل حاصل چیزی نمیباشد چه اثبات شئ ثابت لذاته **و** ایضا اعدام معدوم لذاته احاجة اظهار و اعدام نمیباشد **جواب** ان المراد
من تحقیق الحق اظهار کون ذلک الحق حقا و اعلائه **و** المراد من ابطال الباطل اعلان ذلک انه معدوم فی نفسه **فاظهرها** باثبات البراهین
والدلایل والحجج القاطعة الباهرة القاهرة علیهما حتی یتقوی اهل الحق بها و حقیتهم **و** یعدم و یقلع و یقمع المادة الفاسدة و رؤسهم المبطلین
حتی یلوح احوالهما یعنی مراد از تحقیق حق اظهار کردن حقیة حق با جهار و اعلای آن میباشد **و مراد** از ابطال باطل اظهار و اعلان بطلان باطل
است **و** اظهار این هر دو باثبات براهین ساطعه و دلایل قاطعه و حجتهای ساطعه میباشد تا آنکه قوة یابند اهل حق و حقیت ایشان **و** قلع و قمع
و نابود شود مادهٔ فاسده و رؤس مبطلین ایشان و نمودار باشد احوال این هر دو امر چه گاهی باظهار دلایل و بینات **و** گاهی بتقویة رؤساء
حق و اعزاز ایشان **و** بقهر باطل و تذلیل رؤس باطل شان میباشد **تنبیه** در این آیه لیحق الحق و یبطل الباطل دلالة قطعیه هست که او سبحانه
محق حق و مبطل باطل علی الدوام میباشد نه مرید کفر و شر **پس** مزعوم باطل جبریه مقصرا این آیه باطل است ثم الله اعلم **اشکال** نزد نصاری این اراده
کاروان از اعظم مطاعن اسلام میباشد و این اراده و حالة راهزنی نامیده اند پیغمبر را باگروهی باین اراده از جائی خود بمقام بدر برآمده برانبیاء
بانسطور خون مسافرین و اموال ایشان چگونه حلال و مباح باشد **جواب** چونکه کفار و مشرکین اعدا خدا اند هر گاه پند و نصایح و مواعظ و بدلایل
گوناگون و بآیات بینات و معاجز قاهرات باصلاح نیایند و تن بتوحید خالق و باوامر و احکام او سبحانه ندهند مفسد و مخرب نظم ملوک و مملکت
مالک الملوک میباشند **پس** عقلا و نقلا مباح الدم و الاموال اعدا مفسدین مخربین جمیع میباشند **و** عالم تمدنی مقتضی تحذیر و تنبیه چنین اعدا شیر و بین
مفسدین مخربین میباشد تا انتظام مملکت مالک الملوک فاسد نشود و یوما فیوما بغی و طغیان زاید نگردد چنانچه قدیما و حدیثا مجرمین سلاطین و دول
از اهالی نحل و ملل ورآخر بهمین حالة کمبتر دین و مجرمین مملکت خود بهمین صورة رفتار کردند **اما نقلا** چونکه مشرک و کافر لعظم جرمه هر گاه باصلاح
و بفلاح بعد نصیحت و اثبات حجت نیاید شرعا هم حلال الدم میگردد **و** تحلیل اصل ذات او لوازم او هم آل و اموال او مباح میگردد **لهذا** نص الهی
ثابت در کتابش اینجرکه بوقوع آمد بقدح نصاری این حالة مقدوح و مقبوح نمیشود چنانچه بامر الهی همین کردار اکثر انبیاء سلف چون کلیم الله
تا عیسی رفتار کردند **الا** برانبیاء سلف اکل غنایم کفار حلال و مباح نبود و غنایم را احراق میکردند **و** برای این امت و نبی غنایم حلال گردید **و**
اما نبوة عیسی تا صعود او الی السماء هنوز قرار نیافته بود تا جهاد با کفار کنند **و** بیچاره را سکونت و قرار بر کل روی زمین یهود و مجوس تنگ کرده بودند
قرار کرد و اشکال نصاری باطل بالاصالة لغناد میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملئکة
مردفین ۝ وما جعله الله الا بشری ولتطمئن به قلوبکم وما النصر الا من

جواب اشکال نصاری
تحفهٔ مجیب کلکی رحمن
رسالهٔ ابتلاء برهان
و انشیات ۱۲

عِندِ اللّٰہِ ۭ اِنَّ اللّٰہَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ ۝

ترجمہ ایذ واید یعنی ای اصحاب محمد یاد کنید آن وقت را کہ دادرسی میخواستید پروردگار خود را بفریاد طلبند چہ مرویست کہ پیغمبر صلعم دعا کرد نزد
ضیق مجال اصحاب یا غیاث المستغیثین یا ربنا انصرنا علی عدوک اگر یاری و اعانت نکردی این گروہ مومنین را ہلاک باید ی اعداء تو میکردند و
بتوحید پرستندہ تو باقی نیماند پس اجابۃ و قبول کرد دعاء شمارا بآنکہ بتحقیق من امداد و اعانت کنندہ شما مومنین مخلصین عموماً و خصوصاً بیاشم
بانزال فرشتگان ہزار تن از آسمان بجا لیکہ پی یکدیگر آیندگان میباشند و نگردانید خدا آن امداد ملائکہ را مگر بشارتے و مژدہ نیکی و خبرے
فرحت رسانی برای اہل ایمان و برائے تسکین و آرامی قلوب شما بحصول نصرۃ و فتح و ظفر و غلبہ بر اعداء کفار بسبب نزول ملائکہ بطور امداد
وحال آنکہ نیست نصرۃ و فتح و ظفر بر اعداء مگر خاص از جانب خدا نہ از جانب ملائکہ و نہ از غیر ایشان بدرستی و بتحقیق خدا بذاتہ در جمیع احوال
غالب ہست یاری و اعانت میکند مومنین مخلصین را درست کردار سنجیدہ فہمیدہ کار ہر امرے و فعلی از تعالے سنجیدہ بمصالح و حکمتہائے
صحیحہ سلیمہ ہست اصلا در امور او خلل و زلل و نقص و عبث نمیباشد ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول استغاثہ اجوف واوی از باب
استفعال فریاد خواستن و طلب داد رسی کردن از غاث یغوث غوثاً بفتح و بضمہ نیز بمعنے فریاد و فریاد رس مردم باشد رازی گفتہ تستغیثون
بمعنی تطلبون الاعانۃ یقول الواقع فی البلیۃ اغثنی ای فرج عنی جوہری گفتہ غیاث اسم بکسر اول غواث بود واو یا گردید بکسر غین غواث
گفت کہ غواث اسم صوت ہست ولیس یأت فی الاصوات شئ بالفتح غیرہ وانما یاتی بالضم مثل بکاء و دعاء او بالکسر مثل نداء و صیاح وتغویث
بمعنے یا غوثاہ و اغوثا گفتن و اغاثہ بمعنے فریاد رسیدن میباشد واز اجوف یائی غیث بمعنی باران و باریدن آن و اغاث و غاث
اللّٰہ البلاد خدا آب پاشی و باران باری کرد و یا غیاث المستغیثین اغثنا بالغیث یعنی ای دادرس داد خواہان و فریاد رس فریاد خواہان داد
رسے کن ما را بانزال باران و در این دعا ہر دو اجوف یائی و واوی جمع ہست بحث ثانی استجاب نیز از باب استفعال بمعنے طلب جواب
و طلب اجابۃ و قبولیت دعا در مصباح و صحاح گفتہ کہ اجابۃ و استجابۃ بیک معنی قبول دعاء و سوال ہست و مصدر اجابت و اسم جابت
بمعنے بمنزلہ طاعۃ میباشد و یقال استجاب لہ اذا دعاہ الی شئ ای اطاع و اجاب دعائہ و سوالہ و در این جاب یجوب جوباً و جواباً بمعنے خرق و قطع
است چہ داعی و مستجیب دعوۃ را باجابۃ دعا قطع ناامیدی از رد دعوۃ او میشود و جیب کیسہ و گریبان پیراہن است و جواب بمقابل سوال
و دعا و کلام و استفہام تقریراً و تحریراً بمعنے نعم یا لا میباشد بحث ثالث در عامل اذ دو وجہ اند احدہما بدل از یعدکم یا عامل از قول لیحق الحق
و یبطل الباطل است بس این آیہ متعلق و متصل بہمان میباشد ثانیہما اینجا مستانفہ است بتقدیر اذکروا اذ تستغیثون ربکم است بحث رابع اذ
تستغیثون ربکم فاستجاب لکم یعنے یاد کنید ای اصحاب محمد آن وقت را کہ دانستید در بدر کہ از قتال کفار قریش اصلاً بیچارہ نیست و سخایہ
گردید کہ آنہا قریب ہزار آدمی جنگی مکمل باسلاح و البسہ و حاذق در حرب اند و خود شما سہ صد و چند نفر بودید و بہلاکت خود یقین کردید و بکمال خشوع
و خشیت و خضوع استغاثہ و طلب دادرسی و یاوری و طلب غلبہ و ظفر خود بر اعداء دینی و جانی خود گردید از غیاث المستغیثین کہ پروردگار شما و پروردۂ
شما بود پس اجابت و قبول کرد دعاء شما مر شمارا پس بسبب آن شما ہفتاد نفر شجاع و صنادید قریش را منہم راس آن لشکر ابوجہل لعین را کشتید
و ہفتاد نفر اعاظم ایشان را اسیر آوردید و اموال و اسلحہ ایشان را بغارت بردید و باقیماندگان ایشان فرار و منہزم شدند کما رواہ اہل
المغازی و التفسیر و التواریخ فقتلوا یومئذ سبعین و اسر و اسبعین سوال این مستغیثین بدعا یا خاص پیغمبر بود و یا اصحابہ بودند یا
مع الصحابہ پیغمبر ہم بود در آن سہ قول وارد اند اول الاقوال پیغمبر وحدہ دعا کرد و خطاب جمع بجہۃ تعظیم ذکر شدہ بروایۃ خاصہ از حضرت امام
باقر و عامہ از ابن عباس نقل کردند لما کان یوم بدر نظر رسول اللّٰہ الی المشرکین وہم الف و اصحابہ ثلثمائۃ و بضعۃ عشر رجلا فاستقبل
نبی اللّٰہ الی القبلۃ ثم مد یدہ فجعل یہتف بربہ و یقول اللہم انجز لی ما وعدتنی اللہم ان تہلک ہذہ العصابۃ من اہل الاسلام لا تعبد لک
فی الارض فما زال یہتف بربہ ماداً یدیہ حتی سقط ردائہ عن منکبیہ فاتاہ ابوبکر فاخذ ردائہ فالقاہ علی منکبیہ ثم التزمہ من ورائہ
فقال یا نبی اللّٰہ کفاک مناشدتک ربک فانہ سینجز لک ما وعدک فانزل اللّٰہ اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم حاصل آنکہ روز بدر

هر گاه پیغمبر نگاه کرد بسوی مشرکین و ایشان هزار آدم جنگی مسلح تجربه کار بودند و بسوی اصحاب خود که ایشان سه صد و سیزده آدم بلا اسلحه سلاح بودند لهذا بر صحابه خوف و اضطراب عظیم لاحق شده بود و امید بقاء احدی از خود نداشتند پس پیغمبر بمعاینه این قلة و ضعف و خوف و اضطراب اصحاب روی بقبله دست بدعا برداشته با آواز بلند در مناجاة دعا میکرد که ای خالق من انجاز و جاری کن آنچه بمن از فتح و ظفر عام وعده دادی اگر این طایفه موحدین مسلمین صحابه را بدست اعداء کفره هلاک ساختی هر آئینه بتو در ارض عبادة بتوحید کرده نمیشود در همین دعا بزاری و بلندی دستهای خود مصروف و مشغول بودند تا آنکه ردایش از شانه مبارکش افتاد پس ابوبکر آنرا برداشته بر شانهای آنحضرت انداخت پس ابوبکر خود ملتزم خلف آنحضرت شده و عرض کرد یا رسول الله کفایة میکند مناجاة تو در انجاز وعده الهی تو پس این آیه اذ تستغیثون ربکم الخ نازل شد **اما قول ثانی** مسلمانان بغیر النبی استغاثه کردند لما علموا انه لا بد من القتال طفقوا یدعون الله یقولون ربنا انصرنا علی عدوک یا غیاث المستغیثین اغثنا **اما قول ثالث** بطور جمع مع النبی دعا بودند یعنی پیغمبر دعا و صحابه آمین میکردند **بحث خامس** ممدکم از امد یمد امدادا بمعنی اعانت و نصرت و یاری و تقویت و افزونی است و ازینجا هست معنی و امددناهم بمال و بنین یعنی افزونی علیهم و تکثیر کردیم باموال و اولاد و ایشانرا ازمدوت الجیش امدادا **در مصباح** گفته والمدد الجیش و امددته بمدد اعنته وقویته به و اصل باب ابراوا از مد یمد مدا بمعنی زاد و چه اعانه و تقویت بامداد زاید میشود مستمد بر قوة خودش بایصال چیزی دیگر و مدوا مد لغتی هست **بحث سادس** ارداف مردف ردفاً فهو ردیف و ردیف آنکس که دنبال و عقب تو بر مرکب تو یا تو سوار باشد و جمع او ردافی است بر خلاف قیاس **زجاج** گفت ردفت الرجل بالکسر اذا رکبت خلفه اردفته اذا ارکبته خلفک و ردفته بالکسر الحقیقة و تبعته و ترادف القوم بمعنی تتابعوا و کل شئ یتبع شیئاً فهو ردفه **بحث ثامن** آیا مردفین بضم میم و فتح دال بصیغه اسم مفعول است یا بکسر دال صیغه اسم فاعل از ارداف است دران دو قرائة اند قرائة نافع و ابوبکر از عاصم اولی هست و قرائة ثانیه قرائة باقی قراء هست و فراء گفته که مردفین بمعنی متتابعین یاتی بعضهم فی اثر بعض کالقوم الذین اردفوا علی الدواب و بفتح دال بمعنی فعل بهم ذلک یعنی انهارا ردیف و پیرو دیگران ساخت **بحث تاسع** در انّی آیا بفتح همزه است یا بکسر همزه پس چرا مکسور باشد دران نحاة دو قول دارند اولهما فی الاصل بانی ممدکم بفتح همزه بود بحذف جار مسلط بر او استجاب شد پس نصب بمحل او داد ثانیهما بکسر همزه بر اراده قول و برای اجراء استجاب مجرای قال همزه مکسوره گردیده چه استجابت هم از قول میباشد و همین کسره قرائة ابو عمرو است **بحث عاشر** انّی ممدکم بالف من الملائکة مردفین یعنی این بیان اجابة دعا هست گانه جواب از سوال ناشی بمقتضاء عبارة است کانه قیل ولما اجاب دعاهم فما فعل بهم فاجیب قال الله انی ممدکم الخ یعنی گانه سایل سوال میکند هرگاه دعاء شان قبول شد پس با ایشان چه سلوک شد جواب میدهد که خدا با نها میفرمود بدرستی و بتحقیق من امداد و اعانت میکنم شمارا با نزال و ارسال هزار تن از فرشتگان آسمان بحالیکه پی و دنبال یکدیگر شما میرسند بلا آنکه در معنی مردفین وجوه دارند **نزد بعضی** بمعنی ردیف یعنی درپی یکدیگر چون قطار شتر میامدند **نزد جبائی** ملائکه دیگر از عقب تابع وجوه و رؤس خود آمدند چه هر یک رئیسی از آنها تبعه داشته چنانچه هر عسکر بمتابعة سردار و رسالدار خود بجنگ میرود و در تحت حکم و فرمان او میباشد **نزد جمعی** منهم ابن عباس و قتاده و سدی معناه متنادفین متتابعین و کانوا الفا بعضهم اثر بعض **نزد بعضی** مُردفین با دغام دال و بضم راء و بکسران میباشد چه اصل آن مترادفین بمعنی مترادفین بوده و با دغام تاء در دال بالتقاء ساکنین راء را حرکه کسره علی الاصل داده شد و اما ضمه راء اتباع آن **نزد بعضی** ملائکه آمده دنبال دنبال **و بقولی** پیش پیش مومنین در حال حرب میرفتند **نزد بعضی** بمتابعة رئیس خود هر یک طایفه کارزار حرب میکردند **نزد ابو حاتم** ان الملائکة قد جاؤا علی اثر المسلمین معینین لهم فی دفع اعدائهم **سوال** آیا این ملائکه سماوی بودند یا ارضی چه درین آیه چیزی بیان آن نیست **جواب** بنص قرآنی متفق علیه است که همه آنها ملائکه سماوی مع رؤسهم بودند لقوله تعالی اذ تقول للمومنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة الاف من الملائکة منزلین و نزول استعمال نمیشود مگر با نچه از سمت علو فرود میاید **اشکال** مابین این آیه بالف من الملائکة و مابین آیه سوره آل عمران بثلثة الاف من الملائکة منافاة و معارضه بیّن و صریح است در عدد چه درین سوره ذکر یکهزار و در عمران ذکر آنها سه هزار کرده در کلام الله مخالفة و مباینت و منافاة باشد

وجمع این چگونه بشود **جواب** منافاتی مابین ہر دو آیت نیست **اول** بنا بر قرأۃ بالآف من الملائکة اشکال بالراس ساقط شد چه اقل جمع سه است
پس مطابقت مابین این دو آیه واضح شد **ثانی** بنا بر الف که یکهزار باشد **پس** این هزار بوجوه واعیان متبوع آن سه هزار بوده اند **بحث**
حادیعشر در نزول سماء در متعدد مقامات چون بدر **و** احد **و** حنین و احزاب منصوص قرآنی مجمع علیه اهل اسلام بلا نکیر ثابتست **آیا** ایشان
قتال کردند در هر یکے ازین مقامات **یا** خاص در بدر قتال کردند **و** مواضع دیگر نه **یا** در هیچ موضع قتال نکردند درین مفسرین خلاف است سه قول دارند
قول ثانی مختار قومی کثیر است که در بدر قتال کردند **رازی** وغیره گفتند اختلفوا فی ان الملائکة هل قاتلوا ببدر فقال قوم نزل جبرئیل ؑ فی خمسمائة
ملک علی المیمنة **و** میکائیل فی خمسمائة علی المیسرة وفیها علی ابن ابیطالب فی صورة الرجال علیهم ثیاب بیض وقاتلوا **و صاحب المعالم ولباب**
و سیوطی و صاحب المجمع والمبانی وغیرہم نقل کردند بغیر ذکر ابوبکر و علی کردند مروی است نزل جبرئیل فی خمسمائة **و** میکائیل فی خمسمائة
فی صور الرجال علی خیل بلق علیهم ثیاب بیض قد ارخوها بین اکتافهم حاصل آنکه جبرئیل در پنجصد ملک از میمنه خود **و** میکائیل در پنجصد ملک باشکال
وصور مردان بنی آدم بلباس سفید و عمامهای سفید که کنارها را بر اطراف خود چپ و راست آویخته بر اسپهای ابلق نازل شدند **بعض اهل**
مغازی میگویند قول باینکه جبرئیل مع پنجصد ملک بمیمنه ابوبکر بود صحیح و ثابت نیست چه در اخبار کثیره آمده است پس این فقره ازدیاد است
چه شیخین در هیچ جهاد محارب و فوجدار نبودند **و** از جنگ احد و خیبر اول فراریان بودند **و** در حال محاربه با ابوعبیده جراح بتبعیت او خود را مصروف
و مشغول مجروحان میساختند و حفظ خیام مردم و اسباب محاربین میکردند **در بخاری و معالم و لباب و مجمع** وغیرہم نقل
کردند از ابن عباس ان النبی ؐ قال یوم بدر هذا جبرئیل آخذ براس فرسه علیه اداة الحرب ای الاته یعنی پیغمبر ؐ فرمود روز بدر اینست جبرئیل
گرفته لجام اسپ خود و بر او آلات حرب او اند **ایضاً** روایة کردند قال النبی ؐ یا ابابکر اتانا نصر الله هذا جبرئیل آخذ بعنان فرسه یقوده علی ثنایا
النقع یعنی پیغمبر ؐ فرمودای ابوبکر آمد نصرة خدا اینست جبرئیل عنان اسپ خود گرفته میکشد او را بسوے تله ریگ بدر **ایضاً** روایة کردند از عبدالله
عباس انه قال کان سیماء الملائکة یوم بدر عمائم بیض **و** یوم حنین عمائم خضر **و** لم تقاتل الملائکة فی یوم سوی بدر من الایام وکانوا فیما سواه
عدداً و مدداً یعنی علامت شناخت ملائکه در روز بدر عمامهاے سفید **و** در روز خیبر عمامهاے سبز بود **و** مقاتله در غیر بدر هیچ جای نکردند **و**
در غیر بدر مخصوص براے عدد و زیادتی عدد و تسکین قلوب بحصول مدد **ایضاً** نقل کردند از **ابو سید** مالک بن ربیعه و او هم در بدر حاضر بود
انه قال بعد ما ذهب بصره لو کنت معکم الیوم ببدر و معی بصری لاریتکم الشعب الذی خرج منه الملائکة یعنی اگر در انوقت هم با شما ببدر با
سلامتی حاسه عیون خود میبودم هر آئینه مینمودم آن شعبیکه از ملائکه بر آمده نمودار شدند **ایضاً** روایت کردند که سماک گفت که مرا حدیث کرد ابن
عباس انه قال بینما رجل من المسلمین یومئذ یشتد فی اثر رجل من المشرکین امامه اذ سمع ضربة بالسوط فوقه و صوت الفارس یقول اقدم
حیزوم اذ نظر الی المشرک امامه خر مستلقیا فنظر الیه فاذا قد حطم انفه وشق وجهه کضربة السیف فاحصی ذلک اجمع وجاء فحدث بذلک
رسول الله ؐ فقال صدقت ذلک من مدد السماء فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین حاصل اینکه مردے از مسلمان نهایت سخت در اثر مشرکی
پیش روے پیش بود ناگاه آواز ضرب تازیانه زدن بر سر آن مشرک و آواز فارس شنید حیزوم یعنی تنگ بسته باش گفت که پیش روے او افتاد
بپشت و دیدم که بینی شکسته و روے پیش شق شده چون بحضرت رسول خدا اینحال را نقل نمود پیغمبر فرمود راست گفتی این ضربت و قتل آن
مشرک از امداد ملک سماوی بود **پس** روز بدر هفتاد آدم از کفار مقتول **و** هفتاد دیگر اسیر گردیدند **ایضاً** روایت کردند که از ابن مسعود در یوم بدر
ابوجهل پرسید این یاتینا الضرب ولا نری الشخص قال من قبل الملائکة فقال هم غلبونا لا انتم یعنی ای مسعود بضرب غیبی مردم ما قتل میشوند و روس
انها از ابدان علیحده میافتند و شخصیت قاتل العیون معاینه نمیکنیم **ابن مسعود** در جوابش گفت این از ملائکه سماوی میباشد **ابوجهل**
گفت که پس مغلوبیت ما بسبب ملائکه حاصل شد نه بدست شما **ایضاً** از ابن عباس روایت کردند انه قال ان الملائکة قاتلت یوم بدر وقتلت
الکفار **قول ثالث** قال آخرون لم یقاتلوا وانما یکثرون السواد و یثبتون المؤمنین والا فملک واحد کاف فی اهلاک الدنیا کلها فان
جبرئیل اهلک بریشة واحدة من جناحه مدائن قوم لوط **و** اهلک بلاد ثمود **و** قوم صالح بصیحة واحدة یعنی طایفه دیگر که ملائکه از سماء نازل
بالشکل و شبیه شدند براے تکثیر سواد لشکر مومنین در عیون مشرکین **و** برای اطمینان و آرام قلوب و تثبیت مومنین در محاربه کافرین والا

ملک واحد

جواب اینکه ملائکه سماوی بودند یا ارضی

هذا مردود لاستلزامه ...

الف واحد کافی بود و فی در اهلاک کل دنیا بود و ایلے یعنی که بیک نیشه پر خود بلاد قوم لوط و بلاد ثمود و اقوام صالح بیک صیحه خود هلاک بطرفة العین ساخت
و دلیل بر این مدعا خود همین آیه و ما جعله الله الا بشری یعنی ما جعل الله امداد الملئکة الا بشری للمؤمنین و لیطمئن قلوبهم یعنی انزال ملائکه
از سما فرود نیامدند مگر خاص بطور بشارت بنصرة یابی و خوشی و اطمینان قلبی مومنین آمدند و جمعی ترجیح داده اند و تصحیح کرده اند بطور جمع همان قول
ثانی را که خاص در بدر ملائکه قتال کردند بغیر مقامات اخر **اشکال** شخصیت ملائکه را هرگاه مومن و کافر و ایضا آثار انها را معاینه نکردند و فقط بر قول
مخبر صادق نزول انها اکتفا کردند هرچند برای اهالی دین حجیة آن کافیست اما غیر مومنین را از منکرین این واقعه چگونه حجت باین توانند شد
جواب از کتب مغازی و مقاتل اینحال در ضح خواهد شد بوجوه چند اولها آنکه در بدر مسلمانان سه صد و سیزده آدم کلهم بودند و کفار یک هزار
آدم جنگی بغیر خدم **پس** دفعة کفار لشکر اسلام را بعد معاینه قلت عدد انها اضعاف مضاعف چهار چند خود معاینه کردند و متحیر ازین کثرة اسلام
شدند و خود اهل اسلام و قتیکه کثرة عدد اشخاص خود دیدند قطعا و دانستند که این تائید الهی باشخاص سماوی خاص بما عاید شده **ثانیها**
از لشکریان اسلام هرگاه دیدند از دست شعب تله ریگ در بدر یکے بعد دیگر اشخاصے مسلح نمودار شده جولان در میدان با افراس خود میدادند منجمله
ایشان را **اسید الیهودی** که خود او معاینه تماشائے شان اسلام آورده بود حالا شنیدی گفت که اگر من بینائی عینین میداشتم بشما مینمودم
آن شعب و آن تله ریگ که ملائکه نمودار شدند **ثالثها** البسه سفید بعمایم سفید مختک بدو طرف ابدان خود آویخته بر افراس ابلق ململ مسلح در
در وقت مقاتله و محاربه فریقین موالف و مخالف بعیون خود معاینه انها میکردند **رابعها** بمعاینه بعض ضربات ضاربین بلا عیان شخصیت ملائکه
راوس کفار تا ابدان انها جدا شده بدن بیکطرف و سر بطرف دیگر او افتاده بدو نش در اضطراب میشد **خامسها** بعض ضربات تازیانه و صوت
ضربه او میرسیده بدون عیان شخصیت او کافر مقتول گردیده میافتاد و بمعاینه و مشاهده اینحالات و آثار انها فریقین را یقین قطعی شد که
این اشخاص فرشتگان سماوی هستند **هذا** باقیماندگان کفار بعد فرار بمعیت اهل مکه بطور عذر از هزیمة خود میگفتند که با جنگ محمد و اصحاب
او رفته بودیم نه بجنگ فرشتگان او برانها چگونه ظفر یاب میشدیم **سادسها** بحالة حرب در بین دو لشکر بوئی خوشی از عطریات ساطع و بمشام هر کافر
و مومن رسیده و در دنیا مثل آن خوشبوئی ابدا احدی نه شمیده بود و آن بوئے خوش از البسه و اجسام ملائکه منشور اندشت بود تا ارتفاع ملائکه از
آن مقام و **سیوطی** از جماعتے نقل میکند که بسماع و شهود این حال فتح چندے از یهود مدینه و نواحی آن ایمان آوردند و در بین خود میگفتند
که این محمد همان نبی موعود الهی بموسی بلاشک است **اشکال** نزول ملائکه از سما سوار بر اسپہائے ابلق ایا آن اسپها آسمانی بودند یا ارضی و
اگر افراس سماوی بودند **پس** سوال است چگونه فرود آمدند **جواب** نزد دیانت داران بر اهل ایمان و بر اهالی ادیان تصدیق اقوال منقوله
صحیحه فرض عین است **پس** اهل ایمان میگویند که جایز است که آن افراس ملائکه از جنان ذو بال و ذو جناح بوده چون براق خود می پس برانها
سوار شده پریده در زمین رسیده بودند این ممتنع عقلا و نقلا نیست و هرگاه این ممکن غیر ممتنع باشد پس اشکال باطل محض گردیده ثم الله اعلم **بحث
ثانی عشر** بشری بضم اول و در آخر الف مقصوره چون طوبی و حسنی بروزن فعلی اسم بشارة بمعنی خبر متضمن سرور و فرحت و خوشی و هذا اطلاقه و جه
و تازگی لون جلد و قلب با مستمع آن ناشی میشود و بشارة بکسر اول و ضمه او لغتے میباشد در **مصباح** گفته بشر بالکسر طلاقة الوجه و بشرة ظاهر جلد
بدن و الجمع البشر مثل قصبة و قصب ثم اطلق علی الانسان واحده و جمعه و لکن العرب ثنوه و لم یجمعوه و فی التنزیل قالوا انؤمن لبشرین
مثلنا **بحث ثالث عشر** و ما جعله الله الا بشری و لتطمئن به قلوبکم و این بشری استثناء مفرغ از اعم علل مفعول له برائے جعل میباشد
پس معنیش آنکه نیست امداد و امداد ملائکه مگر خبر مسرتے مر شما را بنصرة و ظفر یابی بر اعداء مقاتلین مقابلین و برائے تسکین و آرام یابی قلوب
و ذوال وسوسه شما چون تابوت سکینه در بنی اسرائیل بجی ایشان و الا یک فرشته در رفع و اهلاک ایشان کافی بود و **صاحب مدارک**
گفته در ما جعله الله ای الامداد الذی دل علیه ممدکم الا بشری ای الا بشارة لکم بالنصر و لتطمئن به قلوبکم یعنی انکم استغثتم و تضرعتم لقلتکم
فکان الامداد بالملائکة بشارة لکم بالنصر و تسکینا منکم و ربطا علی قلوبکم حاصل آنکه نگردانید خدا امداد شما را که دلالت کرد بر آن ممدکم مگر آنکه
همین امداد ملائکه بشارت باشد مر شما را بنصرة و ظفر یابی خود بر اعداء و برائے آنکه قرار گیرند و آرام و تسکین یابند بحصول و وصول مدد ملائکه
دلہائے پریشان شما زیرا که شما استغثتم و متضرع بودید بخوف قتل و هلاکت خود بکثرة عدد اعداء **پس** ردیف گردیدن ملائکه بشما بشارتی بالنصرة شما را

اشکال بنابر قاعده بحصول نصرة وظفر بابی وتسکین مرشما رامی باشد ربط وثاقة بقلوب شما بمعاینه اینها والا نصرت خاص از خدا بدست خداست علی هذا عدلیه امداد ملائکه بشیر وکه یکی ازانها اقوی القوی واغلب الغالبین بر افنا عالم وبنی آدم بیک دمه بلا اشکال است **وانجا** هزار تا چهار هزار برای قتال و دفاع ضعفا جماعتی تا هزار قوم بعزیز **وسهذا** املائکه بانظار آدمیان نیایند ما ضرب اینها با ایشان نرسد وهر ضرب فرشته خطا دیکار نگردد چگونه این برجادل ضعف شعر جایز باشد **جواب** این چنین اشکالات در سوره آل عمران گذشته **واینجا** میگوئیم بعد اعطار عقل وانزال کتب وارسال رسل تمام حجة وقطع معذرة ایشان شده متنبه وتائب وراجع الی امر الله تم نشد ند اصلا وابدا **پس** بحسب اصرار وتمادی بر کفر وشرک خود باقی ماندند **لهذا** جزا وسزا ایشان واجب گردید **و** جزا وسزا ایشان بعذاب در دنیا هلاک ایشان مقرر گردید خواه بلا واسطه احدی تسلیط بلایا وامراض وعلل بر اینها تا هلاک سازد خواه بواسطه ملائکه وانبیاء وخلفاء خود بقتل هلاک سازد مجرمین متمردین خود را فرقی در بین الامرین نیست **و** هیچ قبح وقدح بر عدل لازم وعاید نمیشود **بحث رابع عشر** وما النصر الا من عند الله بدانکه بعد امداد ملائکه رفع شبه میکند از صحابه تا گمان نکنند که ملائکه بذواتهم ناصر اینها بودند لهذا اضافت نصرة الی نفسه بطریق حصر کرد یعنی نیست نصرة وظفر مگر خاص از نزد خدا بدست تم او تعم یاری ونصرة وظفر میدهد هر کسی که مصلحت میداند واو تعم ناصر شما مومنین است چونکه شما وعده نصرة وظفر بر اعدا وتقویة شما ودین اسلام داده بود بیم لهذا شما یاری بارسال ملائکه وامدا مر خاص توثق واعتماد واتکال بر خالق واحد خود بکنید ای مومنین واتکال بر قوة وشدة باس حرب وجمعیت اسباب والات خود واعتبار واعتماد نکنید **قول دیگر** ایها المومنون لا تحسبوا النصر من الملئکة ولا من تیسیر الاسباب فان النصر من الله فالمنصور من نصره والله یعن ذلله یعنی ای مومنین گمان نکنید شما که نصرت ملائکه از جانب ملائکه بود بل آن نصرت هم من عند الله وامر او بود چه ملک هم مخلوق محتاج در تصرف وهم من میباشد یاری وامداد بارسال ملائکه میکند هر کس را که میخواهد چه نصرة وعزة وذلة نزد خداست پس عزیز ومنصور آنکس است که خدا معزز وناصر او باشد و ذلیل وخوار وخراب آنکس است که خدا او را ذلیل گرداند **در مجمع** فرمود ویحتمل ان یکون المعنی فالنصرة لیست بکثرة العدد والقوة ولا الاسباب ولکن النصرة من عند الله ینصر من یشاء قل لعدد ام کثر **بحث خامس عشر** ان الله عزیز حکیم بدانکه اینده کلمه کانه در معرض تعلیل ما قبل برا شد یعنی تحقیق خدا اقوی قاهر منیع رفیع است ابداً مقهور شئی وممنوع ومغلوب از کسی نمیشود ونمیباشد ومقهور ومغلوب او هر شئی است حکیم سنجیده کار درست کردار است هر شئی را بحسب حکمة وتدبیر وبعلم میکند پس دران بالفعل والقوة الی الابد خلل وزلل وخطا ورخنه اصلا نمیباشد **تنبیه** در این ولایت بر دو چیز است **اولها** تنبیه بصحابه وبکل مومنین الی القیمة است که ان لا یتوکل احد ولا یعتمد الا علی الله فی جمیع احواله وامورة ولا یثق علی غیر تم اصلا **ثانیهما** لا یجوز طلب الاعانة ولا امداد عن غیره تم ولو کان ملکا او نبیا او اماما حیا او میتا **سوال** پس قول عوام یا علی مدد جایز نمیباشد **جواب** بمفاد آیه وابتغوا الیه الوسیلة انبیاء وائمه چونکه وسایل بین الخالق والخلق اند زیرا که هر نبی وامام معصوم خلفاء الله فی ارضه اند **پس** طلب امداد واعانت ونصرة اینها درامور دین جایز است زیرا که در واقع وحقیقت انبیاء وائمه منصوصه منصوبه خلفاء الله قایم بمقام خالق برای انفاذ امر الله وتنفیذ وتنظیم امور عباد خاصه اند پس طلب امری از خلیفة الله المنصوبة فی الواقع از خالق تم میباشد **لهذا** تجویز یا محمد ویا علی مدد با ینجهة جایز است **و** الا فلا زیرا که بعد نفی عام استثنا دلیل بر حصر خاص مقرر در علم نحو واصول فقه مبرهن گردیده تم الله اعلم **اشکال** بنابر این هر دو فریقین در حدیث قدسی **ناد علیا** در جنگ خیبر علی الاصح وارد شده کما صرح جمع منهم فی المدارج محدث الدهلوی چگونه استمداد خود نبوی از علوی جایز باشد **جواب** هرگاه این حدیث قدسی است **پس** بامر خالق اکبر حضرت پیغمبر جور خیبر واحد وحنین واحزاب علی را برای امداد طلب کرده پس این امداد علی علیه السلام **و** مالک در این محاربه من الله بلا فرق بوده تا علی با امداد ممتاز از کل صحابه در است تا قیمة باشد اشکال ندارد تم الله اعلم **قوله تعالی**

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلٰى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ اٰمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ۝ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكٰفِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ۝ ترجمہ از آیات

یعنی ای اصحاب محمد یاد کنید آن وقت را که فرا گرفت شما را خوابی سبک در شب التقای فریقین در بدر و باحتلام اکثر صحابه را غسل جنابت واجب شد
بصبح آن از روی امنیت از خوف قتل و آن زمین ریگستان بلا آب بود پس ابلیس بایشان القاء وساوس کرد بانیکه برای نماز غسل واجب میباشد
و آب بغداد پیش روی شما اعدا خون خواه در زمین سخت قادر بر آب اند و شما در میدان ریگستان تا زانو پایها فرو میرود و گرفتار بلای سخت شدید
خالق علام بلطف خاص هم صبح در همه جا باران وافر بارید تا هم غسل جنابت کردند و آب هم گرفتند برای خود و برای حیوانات خود و بسوی آن اشاره
در ویُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً میباشد یعنی و یاد کنید آن وقت را که برای آب لاچار در آنجا بودند خالق مهربان بر شما از جهت آسمان آب باران را
فرستاد تا پاک سازد شما را بان آب از بوث و خبث صوریه و معنویه و دور میگرداند از شما مومنین احتلام شیطانیه و وساوس او و برای آنکه ببندد بر
دلهای شما امیدواری و اعتقاد شما برحمت و لطف خود و تا ثابت گرداند بعطاء آب باران قدمهای و پاهای شما را در حرب نغیر محکم تا بعبر آب متزلزل
و متردد نباشید یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگارت بسوی فرشتگان که امداد مومنان بروید و مضمون وحی این بود که ای ملائکه من هم
بمعیت شما مدد و معین شما ام پس ثابت و استوار و محکم بدارید مومنین را بر ایمان و بر جنگ کافران زود باشد که میافکنم در دلهای آنانیکه کفر و
شرک کردند پس ای ملائکه بزنید بشمشیرهای بر بالای گردنهای ایشان یعنی بمقام مذبح ایشان سرهای ایشان را جدا کنید و بزنید بعض ایشان را بزنید هر انگشتان
ایشان تا دستهای بریده و دریده شوند و از جنگ کردن معطل باشند این ضرب و قتل ایشان بسبب آنست که ایشان مخالفت میکردند خدا و رسول او را
و هر که خلاف خدا و رسول او کند پس بتحقیق خدا سخت کننده عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت در تفسیرش چند بحث اند بحث اول
غشاء و غطاء بکسر اول بمعنی آنچه بان چیزی پوشیده شود عام است و غشاوه بالکسر بمعنی غطاء و از اینجا ظلمه شب که روز را میپوشاند غطاء میگویند یقال
غشی اللیل و اغشاه از غشی یغشی غشاء و هو غاش فهو مغشی و اما الغشی نزد اطباء او مرضی در قوی محرکه ناشی شده موجب تعطیل قوی
محرکه و حساسه میگردد و التضعیف القلب بسبب وجع شدیدا و برد او جوع مفرط برای ضعیف القلب بسبب وجع و درد شدید یا بسبب برودت
یا بسبب گرسنگی اتم مفرط و قیل الاغماء سهو یلحق الانسان مع فتور الاعضاء لعلة تغشی الدراکة من الادراك و قیل الاغماء هو
امتلاء بطون الدماغ من بلغم بارد غلیظ و بقولی غشی و اغماء هست اغماء سهویست ملحق میشود ایشان را مع فتور اعضاء بجهت علتی که بپوشد قوه دراکه
و حساسه را از ادراک و بقولی غشی اغماء هست و سبب آن امتلاء و پر شدن باطن اجواف دماغ از بلغم بارد غلیظ و همین قول انا ابن سینا
و تبعه او و غشیان بالکسر اسم بمعنی پوشیدن میباشد کنایه آن از جماع میشود چنانچه کنایه بان از اتیان میشود بحث ثانی نعاس اسم خواب
خفیف از نعس ینعس نعسا فهو ناعس و جمعش نعس مثل راکع و رکع و هی ناعسة و جمعش نواعس و ربما قیل نعسان و نعسی و حملوه
علی وسنان و وسنی و نعاس و سنه بکسر اول و رقاد بکسره از مقدمات نوم و اول آن خفیف میباشد در شرح کبیر رافعی گفته و اول
النوم النعاس و هو ان یحتاج الانسان الی النوم ثم الوسن و هو ثقل النعاس ثم الترنیق و هو مخالطة النعاس العین ثم الرقاد و هو النوم
الغلیظ الطویل ثم الکری و الغمض و هو ان یکون الانسان بین النایم و الیقظان ثم العفق و هو النوم و انت تسمع کلام القوم ثم الهجود و الهجوع

تحقیق معنی غشاء و غطاء و اغماء نزد اطباء

تحقیق معنی نعاس

حاصل آنکه نوم یعنی خواب بتفاوت حالات او کاه منقسم میشود و هر قسمی از و اسمی جدا دارد **نعاس** و آن عبارتست از حالت متوجه انسان بسوی خواب پس
وسن و آنحالت عبارة است از ثقل و سنگینی نعاس **پس ترنیق** و آنحالت عبارت است از غلظ نعاس برای چشم **و الی قاد پس** او خواب غلیظ
طویل میباشد **پس کری** و غمض و این هر دو حالت برای انسان میان خواب و بیداری حاصل میشود **پس غطق** او خرابی ... که بان کلام
توم را بشنوی **در کلیات ابو البقاء** گفته **النوم** هو حال تعرض للانسان بل کل حیوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات
الابخرة المتصاعدة بحیث تقف الحواس الظاهرة عن الاحساس راسًا **والنعاس** هو اول النوم **والوسن** ثقل النوم **والرقاد** النوم
الطویل و هو خاص باللیل **وقیل** السنة ثقل فی الراس **والنعاس** فی العین **والنوم** فی القلب **والسنة** بکسر الاول والتخفیف هو ابتداء
النعاس فی الراس فاذا خالط القلب صار نومًا انتهی یعنی **نوم** او حالتی است که عارض میشود هر حیوان را باستر خار و سستی اعصاب و عروق
دماغ از بخارات متصاعده از قلب بحیثیتیکه حواس ظاهر بالراس واقف و ایستاده از احساس و ادراک میشوند **واما** نعاس او اول و ابتداء خواب است
اما وسن او ثقل و سنگینی خواب میباشد **اما** رقاد او نوم غلیظ طویل خاص در شب است که بیدار و تنبیه تیقیظ دفعات میشود **واما** سنه بکسر اول
و تخفیف او ابتداء نعاس خاص در سر است و هرگاه خلط آن با قلب شد خواب و نوم میگردد **وبقولی** سنه ثقل در سر نشسته در ابتدا ارشده ابتداء
خفیف است و نعاس در چشم خاص و نوم در قلب خاص میباشد **پس** بحصول نوم اول بینگی که عبارة از سنه است **پس** از سنه خواب در چشم
ناشی شده از و بدن معطل میشود **پس** نوم در قلب ناشی شده ظاهر حواس و قلب و دماغ با هم میخوابند لهذا غیر مکلف بنوم میگردد **و در حدیث**
برای حصول حالت بیخبری نایم وارد است النوم اخ الموت یعنی خواب برادر مرگ است **و تفصیل** این در آیة الکرسی ذکر شده گفته **والنوم** غشیة ثقیلة
تهجم علی القلب فتقطعه عن المعرفة بالاشیاء و لهذا قیل هو آفة لان النوم اخو الموت **و قیل** النوم مزیل للعقل والقوة المدرکة **واما** السنة ففی الراس
و النعاس فی العین **وقیل** السنة هی النعاس **وقیل** السنة ریح النوم تبدو فی الوجه ثم تنبعث الی القلب فینعس الانسان فینام و تام عن
حاجته اذا الرهیم لها حاصل آنکه نوم غشیه هست ثقیل هجوم میارد بر دل پس قطع میکند معرفة را از نایم لهذا برادر اطلاق افتاده چه نوم برادر مرگ است
وبقولی نوم مزیل عقل و قوة ادراکیه است **واما** سنه او در سر میباشد و نعاس در چشم **وبقولی** سنه عین نعاس است **پس** منبعث بسوی
دل میشود و انسان میخوابد از حاجت خود اگر مکسور و مقتور نباشد **تنبیه** بدانکه حکمای اسلام در حقیقت نوم تعریفی کردند حاصلش آنکه نوم حالت استراحة
باهم روح و بدن را چون معانقه و مصاحبة مع اعضاء الظاهرة والباطنة میباشد **برای** حیوان خصوصًا برای انسان حالت و علامت صحت بدن میباشد
پس عدم نوم برای او مرض و آفت میباشد **سوال** آیا بخواب انبیاء و خلفاء الله تعالی غیر مکلف میشوند یا نه **جواب** قلب و دماغ آنکس که بخواب
میرود غیر مکلف میشود چه عقل و حواس و ادراک و فهم از کار خود معطل میمانند بخلاف انبیاء و خلفاء الله تعالی چه عیون ایشان خواب میکنند و قلوب
خواب نمیکنند چنانچه در صحاح احادیث وارد شده که عیون ما میخوابند و قلوب ما بلا خواب بیدار میباشد **و** خواب شان چون سنه و نعاس در عیون
میباشد **و** لهذا همه بحالت خواب میفهمند و میشنوند و می بینند **ولا جل** اکثر وحی بانبیاء و الهام متعلق بخلفاء در خواب شان و اگر قلوب شان بخواب
میشد غیر مکلف میگردیدند و بغیر مکلف و لا عاقل وحی و الهام نمیشد چنانکه هذا **سوال** آیا ملائکه خواب دارند یا نه **جواب** در آن اعلام است
دو قول دارند نزد **اهل حدیث** بظاهر اخبار هیچ ذی حیوتی بغیر خواب ذا بینه نمیباشد چه از لوازم لازم حیوة نوم هست پس ملائکه چون سنه
قلیل دارند **اما نزد محققین متکلمین** ملائکه اصلا خواب قلیل و ضعیف و نوم قلیل و کثیر ندارند و در مدح لا یفترون و غیرها دلیل نقلی بر
عدم نوم از ایشان وارد است چه فتور یعنی سستی بدن و اعضاء آن میباشد و بنوم فتور در قلب و دماغ و اعضاء و کل بدن عارض میشود و غیر عاقل غافل
و غیر مکلف میگردد و تجویز غیر مکلفی بر ملائکه و انبیاء و ائمه در هیچ حال خصوصًا بر ملائکه روا نمیباشد **سوال** آیا در جنان باهل جنان نوم میباشد یا نه
جواب در اینجا دو قول اند **احدهما** بدانکه نوم یک نوع حالة راحتی است معلوم بعلم وجدانی **و** اعدام این نوع نعمت عظیمه از حالت
راحت روح و بدن چگونه جایز میباشد **و** ایه کل ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین نوم از اشد تشبیهات نفس و عین نعمة روحانی و جسمانی است
و در جنان چرا معدوم باشد بل باید ثابت باشد **ثانیهما** از وجهی منهم مذهب رافضی در **شرح کبیر** اش است چونکه نوم اخ موت است و جنت
ابدی موعود است بوعده قطعی از عدم موت و از آنچه شبیه بموت باشد پس اصلا نوم در جنت نباید باشد **و روی** ان اهل الجنة لا ینامون لان

جواب اشکال ایان انبیاء و خلفاء الله بخواب غیر مکلف میشوند یا نه

جواب سوال آیا ملائکه خواب دارند یا نه

النوم موت

النوم موت اصغر کما قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها وان کیفیت حمل الشی علی نظیره **وایضاً** او تم وصف جنت بآنکه اکلها دایم فرمود خواه مراد از دوام اکل اکلین گرفته شود خواه دوام ماکولات بهر دو تقدیر اهل نیام را نوم دوام اکل ماکولات و شرب مشروبات تعیش بمعاش و تلذذ بتظاره اشجار جنان نمیشود لهذا در جنت باهل جنت خواب نمیباشد و نمیاید ثم الله اعلم **بحث ثالث** در اذ یغشیکم سه قرائة اند **قرائة** نافع بضم یاء و سکون غین و تخفیف شین از باب افعال اغشی یغشی اغشاء و نعاس منصوب است **قرائة** ابو عمرو و ابن کثیر یغشاکم بفتح یاء و سکون غین و بالف مقصوره از باب مجرد و نعاس برفع است **قرائة** باقی قرا بضمه یاء و فتحه غین و تشدید شین مع کسره از باب تفعیل بمعنی تغشیه نعاس بالنصب بمعنی یلبسکم النوم است **واحدی** گفته قرائة اولی اغشی از باب افعال **و** قرائة ثانیه از باب مجرد و بالف مقصوره بفتح غین و شین و نوم مرفوع بفاعلیة میباشد **و** قرائة ثالثه از باب تفعیل است **و** اغشی **و** یغشی بمعنے واحد **و** قرآنهم بهر سه صیغه آمده چون فاغشیناهم **و** فغشیها ما غشی **و** اغشیت وجوههم **پس** در یغشاکم سناد غشیان الی النعاس **و** در دو باب اغشاء و تغشیه اسناد غشیان الی الله است **بحث رابع** در محل اذ یغشیکم سه وجه محتمل اند یا بدل ثانی از اذ یعدکم است **یا** منصوب از بالنصر است **یا** جمله مستانفه باضمار اذکر یغشیکم است **بحث خامس** امنة بمعنے امان و نجاة و بیخوفی میباشد بالتحریک **و** بمعنی نیز بسکون میم در **قاموس و بحرین** فرمودند الامن والامانة والامنة ضد الخیانة است **و** الامنة الامن مصدر امنت **و** الامنة ایضا الذی یثق بکل شیٔ **در صحاح** گفته الامن ضد الخوف **و** الامنة بالتحریک **و** کان الامنة بالامن و الا من **و** منه امنته نعاسا **و** امان اطمینان در نجات از خوف و قتل و خلاف خیانت است **در مصباح** گفته زید الاسد امنا **و** امن منه مثل سلم منه وزنا و معنی الاصل ان یستعمل فی سکون القلب **و** اطمینانه و یتعدی بنفسه بالحرف **و** یعدّی الی ثان بالهمزة فیقال امنته و امنته علیه بالکسر و ائتمنته علیه فهو امین **و** امن البلد اطمأن به اهله فهو امن و امین و هو مامون **بحث سادس** اذ یغشاکم النعاس امنة منه بدانکه در مرجع ضمیر منه دو وجه اند **و** امنة مفعول له **و** منه نزد کشاف صفت برای امنة است پس تقدیرش اذ یتغشون امنة حاصلة لکم من الله **بحث سابع** هرگاه بالا ذکر نصرة کرد که نزد خدا باشد **پس** مفصل آن در اینجا وجوه نصرة خود با صحاب بدر بهفت نوع بیان فرمود **نوع اول** عطاء نوم در حال شدة خوف محال است و بحالة خوف بآنها القاء نعاس کرد **بحث ثامن** در وجه تفسیر اینجمله نوم میباشد **یعنی** ای اصحاب محمد یاد کنید آن وقت را که فرا گرفت شما را خواب بجهة اطمینان شما از خوف قتل بدست عدو **وجه ثانی** یاد کنید شما آن شب را که خوف جان از جانب اعداء را شنید خدا و پوشانید چشمهای شما را بخواب امن و امان از عدو و از قتل و گرفتاری شما بدست ایشان **وجه ثالث** اذکروا اللیلة التی کنتم خایفین من الاعداء اخذت عیونکم نوماً کما لا منکم و امانکم الحاصل لکم خاصة من الله سبحانه یعنی ای اصحاب محمد یاد کنید شبی را که شما ترسان از خوف دشمنان بودید پس ناگاه بگرفت چشمهای شما را خواب شما بجهت کمال امن و امان و اطمینان شما از خوف اعداء حاصل شد و آن امن شما را خاص از جانب خالق تعالی بود **وجه رابع** بعضی فرمودند اذکروا اذ یلقی علیکم النعاس و هو النوم الخفیف امنا من الله تم لکم من عدوکم ان یغلبکم **قال** ابن عباس و عبد الله ابن مسعود النعاس فی القتال امنة من الله **و** فی الصلوة من الشیطان یعنی یاد کنید ای اصحاب محمد وقتی که القاء شد بر چشمهای شما خواب خفیف و سبک نعاس نام باشد بطور امن و امان از خالق بر شما از غلبه اعداء بر شما **ابن عباس و عبد الله مسعود** فرمود که خواب خفیف در حال قتال و خوف آن منبئت و امید نجات از خوف امن الهی خاص **و** در وقت ادای نماز خواب از شیطان خاص میباشد **اشکال** چگونه قطع شود که حالة خوف خواب بر خایف دلیل و موجب نجات میباشد بل شب خون ازاعداء بغلبه خواب در جنگهای بوقوع میاید **جواب** بدانکه از جمله موانع نوم خوف **و** فکر در امر سختی و حضور غالبین محاربین اعداء خونخوار **و** در امراض عدیده مولمه موجعه میباشند و بحالت عطش شدید تمازة مفرطه آفتاب و مکان و زمان و هوا اصلا خواب نمیاید و این معلوم بعلم وجدانی و مشهود هر کس است **پس** غلبه نوم خفیف بر اصحاب لیلة البدر خاص با من و امان از احد معاجز خارق من الله و آن خاص است که مع کمال خوف عدو و غلبه عطش و دشت ریگستان اینهار اخوف گرفت **و بعضی** تصریح کردند در اعجازیة اینحالة در شب بدر قالوا ما خافوا علی انفسهم لکثرة عددهم **و** عددهم **و** قلة المسلمین و قلة عددهم و عدم مددهم **و** لعطشهم عطشا شدیدا لفقدان الماء عندهم ولبعیدهم ومقامهم فی واد الدخل الی ساقهم **و** یغوص فیه رجالهم **و** لعدم تمکنهم مقابلة الاعداء لعدم سلاحهم **و** لخوفهم بهجی العدو علی قتالهم

در تحقیق معنی امنه و اشتقاق آن که ماباب

جواب اشکال که چگونه قطع کرد حال که خوف خواب بر خایف دلیل نجات است

بیلاً فکانوا کلهم فی الکلال والملال والخوف الشدید بجمیع هذه الوجوه **و مع** هذه الاحوال الشدیدة المخوفة القیهم النوم علی عیونهم و
القاء النوم علیهم دفعة جمیعاً خارق للعادة علامة امنة قاطعة لهم من الله تعالی یعنی چونکه ایشان خایف بخوف شدید بودند بر جانهای خود
برای حضوری عدد کثیر اعدا مقاتلین تمامی اسلحه حرب و قتل **و** قلة عدد خود مسلمین صحابه **و** بعدم امید مدد نجود **و** بجهت غلبه عطش شدید **و**
برای میسر نبودن آب با نهاچه اعدا شان سابق بر مسلمانان مقام پر آب کرده و گرفته بودند **و** بجهت وقوع ایشان در وادی ریگ که تا ساق
پاهای آدم و مراکب در آن ریگ فرو میرفت و رفتار در آن ریگستان نهایت صعوبة بود **و** بجهت عدم اسلحه متمکن بمقابله اعدا مقاتلین خود و بکمال
خایف بودند از شب خونی خود بدست اعدا، **و مع هذه** الاحوال الشدیدة المخوفة القاء نوم بر کل ایشان دفعة بیک وقت تا دم صبح بلا شک آن
خواب راحت و آرام از اجل اعجاز خارق العادة **و** علامت قاطعة بر امان و امنیت حاصله مر ایشان را من الله عاید و حاصل شد **پس** بصبح صحابه
بیدار شدند که این القاء نعاس بر کل ما بیک وقت بکمال راحت و آرام مع الامن از عدم وصول و حصول ضرر در آن شب از اعدا این خواب نعمت
کامله الهیه بکمال لطف و مهربانی سبحانه بما خاص بوده متمکن بر قتل و دفع اعدا گردیدند **تنبیه** این حصول حالت برای صحابه آنحضرت دلالت
بر خیار و خیر کل امم سلف بودن ایشان میباشد **بحث تاسع** و ینزل علیکم من السماء ماءً **این نوع ثانی نصرة الله** با صحاب بدر
است و یاد کنید آن وقت را که نهایت عطشان و محتاج بغسل جنابة شده بودید و اصلا آب یاب شما نبود تنزیل کرده و فرستاده بر شما از جهت آسمان
آب را متفق اند مفسرین بر اینکه مراد از ین ماء باران است **و در خبر** متفق علیه آمده است ان القوم من الاعداء قد سبقوا الی موضع فی بدر و استولوا
علیه وطمعوا لهذا السبب ان تکون لهم الغلبة علی المسلمین **و** عطش المومنون وخافوا واعوزهم الماء للشرب والطهارة **و** اکثرهم احتلموا و
اجنبوا **و** انضاف الی ذلک ان ذلک الموضع کان رملاً تغوص فیه الارجل **و** یرتفع منه الغبار الکثیر **و** کان الخوف لهم حاصلاً فی قلوبهم بسبب
کثرة العدو **و** بسبب کثرة آلاتهم وادواتهم وحذاقتهم فی الحروب یعنی قوم اعدا سبقت کردند در اخذ موضع آب در بدر تا بوفور آب بلشکر تنگ نشوند
و بوجود آن غالب و قاهر بر مقابلین باشند **و** مومنین جائی آب دست یاب نشد در وادی رمل در یک مقام کردند **و** ریگستان بسیار بود پایهای
مردم و دواب قریب بزانو تا در ریگ فرو میرفتند و رفتار در ان ریگستان بکمال صعوبة و مشکل **و** علاوه بر آن غبار مع الریگ بهوا متصاعد میشد **پس**
مومنین بجهت این ریگ و غبار خیزی و فقدان آب در آن نواحی مع دوابهم نهایت تنگ و تشنه شدند **و** شبانگاه اکثر ایشان و جب الاغتسال
باحتلام گردیدند و نماز بتیمم خواندند **و** بسبب کثرت عدد اعدا خونخوار و بکثرت الات و ادوات و اسلحه حرب ایشان آراسته بودند مومنین در کمال خوف
و اندیشه گشتند **و** بالقاء وساوس شیطانی که شما مع معاینه چنین احوال جانبین و عدم حصول امکان آب در بلا که افتاده اید **پس** شما چگونه امید
ظفریابی از دست اعدا دارید و میکنید **و خالق منان** اینحالات یاد آوری ایشان را باین نوع ثانی نعمت و منت عظیمه که در اینحال بشما
آب سما فرستادم تا همه شما مع الدواب سیر آب گردیده و منتفع از آب گردیده و در الوادی تالاب آب برای شما جمع کرده غسلها جنابة کردید و نماز
بطهارت آبی هر وقت ادا میکردید **و** باران غبار وادی بسته گردیده **و غرض** در ذکر این انواع نعمت و نصرة تقویت و تثبیت قلوب و
آماده ساختن ایشان بکمال در حرب و قتال میباشد **اشکال** باران معلوم است از بخارات ارضیه است پس چگونه اضافة این باران الی السما
علی الحقیقت کرده **جواب اول** نزد اکثر اهل اسلام محال و ممتنع نیست که در بین الارض و السماء علیم حکیم مدبر منبع بحر و بخر ابی بیافریده باشد
و انزال امطار من نحو السماء ممکن و مقدور است و از ان لفریبد **جواب ثانی** چونکه ابخره متصاعده از ارض الی السماء شده **پس** آنرا انقلاب
تنزیل از جهت سماء الی الارض کرد علی التقدیرین امطار من السماء الی الارض علی الحقیقت بغیر مجاز میباشد اشکال فلسفیه از فلق باطل است
بحث عاشر بدانکه رجز برای مهمله مع کسرة و جیم و زاء معجمه در صحاح گفته بمعنی قذر و پلید **و** عذاب میباشد **بحث حادی عشر**
لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان **این نوع ثالث** نعمت الله با صحاب بدر است **بدانکه** لام لیطهرکم برای تعلیل تنزیل مطر آورده یعنی
فرستادم باران از سما بر شما تا پاک سازید خود را بآن آب سما از نجاست و خباثت صوریه و معنویه و شما بازاله آن غسل و غسل و وضو کرده عبادة
مشروطه بطهارة بدن و جامه را بعمل بیارید **و** دور و زایل سازد آن آب سما وی از شما پلیدی و قذر و نجاست و خباثت شیطانی را **نزد بعضی**
مراد از تطهیر در اینجا تطهیر قلوب بالماء از ازاله وساوس و خطرات الملبس از خواطر و ازاله التهاب عطش بار تو از جگر و قلب **و مراد** از رجز ازاله القذر منی و اثر جنابة

بغسل جنابة باشد

جواب اشکال ایراد آن از جهت اضافت است بسوی السماء ... ان الی السماء

بغسل جنابت باشد تا تکرار لازم نیاید لان التکریر خلاف الاصل است **ونقول** بالعکس است نزد **رازی** کما قال المراد من لیطهرکم حصول

الطهارة الشرعیه **و** المراد من اذهاب رجز الشیطان ازالة جوهر المنی عن اعضائهم فانه شئ مستخبث **ثم** نقول حمله علی ازالة اثر الاحتلام

اولی من حمله علی ازالة الوسوسة **و** ذلک لان تاثیر الماء فی ازالة العین عن البدن تاثیر حقیقی **واما** تاثیره فی ازالة الوسوسة عن

القلب هو تاثیر مجازی **و** حمل اللفظ علی الحقیقة اولی من حمله علی المجاز **اقول** این وجه اقوی است زیرا که بحمل بر این وجه قطعا ثابت

ولازم میشود که جوهر منی احتلامی انها رجز قذر شیطانی بوده **و** ذلک یوجب الحکم بکونه نجسا مطلقا لقوله تعالی والرجز فاهجر واوجب الله تنبیه

تطهیره ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** بدانکه ربط بمعنی بستن چیزی باشد چه در لغت ربط بمعنی شد است وکل من صبر وحبس نفسه علی امر

فقد ربط نفسه علیه باشد رشت وثبات بمعنی قیام بر جائی وامری باشد وکل من قام وبقی علی امر او فعل وقول او مقام فقد ثبت علیه ست

تبصره وهمین قول رازی هست **در کافی** **و جنان** از حضرت صادق مرویست اشربوا ماء السماء فانه یطهر البدن ویدفع الاسقام قال هذه

الایة یعنی بخورید آب سماوی را چه او پاک میکرداند بدن را ودفع بیماری اسقام ظاهر وباطن ا حبا ویرا **بحث ثالث عشر** ولیربط علی قلوبکم

ویثبت به الاقدام **این نوع رابع** نعمت باصحاب بدر است وباران را بر شما فرستادم بسبب وعلت آنکه تا ربط وجمعیت قلوب شما شود واتحاد و

اتفاق خود ویقین کنید وبران صبر نمائید **و** ثابت وقائم واستوار سازد آن باران قدمهائے شمارا بر جهاد کفار ودفع انها از خود نمائید **ونقول**

سعودی مراد از لیربط قلوبکم اعتماد قلوب شما بر ظفر وفتح ناشی وثابت شود کما قال ای یقویها بالثقة بلطفه تعالی فیما بعد بمشاهدة طلائعه بزیل

بخطرات الشیطان من قلوبکم ویثبت به اقدامکم للدفاع فلا تسوخ بها ارجلکم فی الرمل لان الرمل تلبد بالماء **رازی** وغیره گفته ربط

مبین شد در لغت است **و** یقال لکل من صبر علی امر فقد ربط قلبه علیه کانه حبس عن ان یضطرب ویتردد کما یقال رجل رابط ای حابس نفسه

بقول صاحب لباب ان المطر لبد الارض **و** قوی الرمل حتی تثبت علیه الاقدام وحوافر الدواب هذا بیان ذلک **وقیل**

المراد تثبت به الاقدام بالصبر فی الجهاد وقوة القلب لان من یکون ضعیف القلب او ضعیف الایمان لا یثبت قدمه بل یفر ویهرب **و**

لاجله کان علی بن ابیطالب فی المعارک والمهالک اثبت الاقدام واکمل الایمان واکثر الیقین واقوی القلب والعرفان ما فر ابدا من زحف یعنی

مراد بثبوت اقدام صبر در جهاد وقوت قلب بیاشد چه هر که ضعیف القلب وضعیف الایمان است او ثابت القدم نمیماند بلکه فرار هر وقت میکند **و** برای همین

علی در جمیع معارک ومهالک اثبت الاقدام ابدا بوده از هیچ جهادی فرار نشده زیرا که اکمل الایمان واقوی الیقین واشجع القلب اکثر العرفان بوده

حتی در غزوه صفین لیلة الهریر بلباس نازک تن تنها مقابله بلا اعلام با صدی میکرد **و** در جواب صحابه واولاد خود فرمودی لیس لی من لا یبالی ابوک

فی المعارک والمهالک هل یسقط الموت علی ام اسقط علیه **و** ان ابن ابیطالب یلعب بالموت کما یلعب او یطلب الصبی الجایع ثدی امه نقل

جمیع اهل السیر والتاریخ والتفسیر منهم الزمخشری والبیضاوی والرازی وغیرهم در ذیل آیه فتمنوا الموت انکنتم صادقین **بخلاف** مشایخ ثلثه

انها همیشه از غزوات فرار میکردند **نزد** مریدان فرار بضعف قلوب میکردند **اما نزد طاعنین** انها بضعف وقلة ایمان فرار میکردند

سوال چونکه تثبیت باب تفعیل متعدی هست پس علی بهر چه آورده واستعمال علی برای استعلاء میشود **جواب** احد گفته وتثبیتان

یکون علی هیهنا صلة لان کلمة علی ههنا صلة **و** المعنی ولیربط قلوبکم بالنصر وما وقع من تفسیره بتثبیتان لا یکون صلة لان کلمة علی

تفید الاستعلاء فالمعنی ان القلوب امتلئت من ذلک الربط حتی کانه علا علیها وارتفع فوقها حاصل آنکه کلمه علی در اینجا برای تعدی نیست

پس شبیه است که لفظ علی صله زایده باشد **پس** بنابران معنی چنین میشود که از باران بر سر ربط قلوب شما نصرت شده **و** آنچه از تفسیر او

شبیه سبب صله بودن او میشود چه علی مفید استعلاء حقیقت است **پس** معنی آنکه قلوب شما مملو از آن ربط شد گویا که عالی ومرتفع بر آن قلوب

شده **و** صله بودن مربوط تر در معنی بیاشد ثم الله اعلم **در خبر متفق علیه** انهم لما عطشوا وناموا واحتلم اکثرهم فتمثل لهم الشیطان

وقال انتم تزعمون انکم علی الصدق والحق وانکم تصلون علی الجنابة بغیر غسل الجنابة وبغیر وضوء وقد عطشتم ولو کنتم علی الحق ما غلبوکم

علی الماء واعدائکم ینتظرون علی ان یجهدکم العطش ثم تقتلون جمیعا او یاسرون الی مکة جمیعا فانزل المطر حتی جری فی الوادی واتخذ المسلمون

حیاضا واغتسلوا وتلبد الرمل لیثبت علیه اقدامهم فبذلک زالت وسوسة الشیطان وطابت النفوس وقویت قلوبهم قد رحمهم الله علی قتالهم و

بیان نعمت نصرت اهل بدر

جواب سوال تثبیت بعلی

بیان مطاعن بعض مشایخ

معکم علی الظفر حاصل آنکه در شب گاه اصحاب تشنگان در ولد رمل خوابیدند اکثر ایشان با حتلام جنب شدند و اهلا این حالت خیلی تلخ شد پس ابلیس لعین متمثل بشخصی شده با ایشان گفت که شما اصحاب محمد گمان دارید که بر دین حق و صدیقید و حال آنکه شما نماز بی غسل و بی وضو میخوانید و تشنه بسیارید و اگر شما بر حق بودید پیر اینچنین این اعداء غالب شما بر آب نمیشدند و این اعداء منتظر اند که نزد جهد تشنگی جمعی را از شما بقتل بیارند و جمعی را اسیر مغلول بمکه برده غلام سازند پس خالق در وقت باران جیوة بو فرداد و دشت پر آب و حیاض و گودالها لبالب شدند و خود مردم مع الدواب سیراب گردیده و آب نگاه داشتند و غسلها و وضوها نمازها خواندند و زمین ریگستان بباران بر بسته شد و پایهای مردم و دواب دران فرو نرفت و بانزال باران وساوس شیطان زایل و نفوس پاکیزه و قلوب انها قوی و اقدام شان ثابت بر قتل کفار گردید پس بمشاهده اینحالات غیبیه برای مومنین الله قدر عیانا یافتند پس تمکین نظفر داد خدا ایشان را بر قتل کفار و اسیر انها والحمد لله تعالی **بحث رابع عشر** اذ یوحی ربك الی الملئکة انی معکم این **نوع خامس** نعمت است برای اصحاب بدر میباشد نصب این بیدل ثالث از اذ یعدکم است یا جمله مستانفه پس کلمه او معنی اذکر میباشد یعنی یا محمد یاد کن وقتی را که وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان خود که انها را با مداد بسوی بدر فرستاده بود و آنچه وحی بود ابتدایش اینست که ای ملائکه منهم ناصر و ممد و معین اصحاب رسول با شما میباشم نه شما فقط و این کمال اهتمام الدرامداد مومنین و مقاتله مشرکین مقاتلین انهاست چنانچه می بینی وقتیکه لشکر برای امداد حاکمی از حکام خود سلطان سفیر میبفرستد و بیان سلطان لشکر میگوید که شما را فقط بدفع اعداء و اعانة و امداد حاکم سفیر نمیفرستم بل من خود هم بمعیت شما در نصرة و امداد انها در دفع و قتل عدا هستم و میباشم فوق براین اهتمام در اعانت و اثبات و اعلاء اسلام اصلا متصور نیست **تنبیه** اینحالة امداد قدیما و حدیثا هیچ پیغمبرے و اصحاب انها را نصیب نگردیده و حاصل اصلا و ابدا نشد سوای این سید الانبیاء و دین اسلام و پس این از اجله دلایل خیر الانبیاء و خیر الادیان بودن اسلام و خیار و خیر این امت میباشد تدبر و تبصر **اشکال** انی معکم چه معیت است چه معیت جسمانی و مکانی بر تعالی ممتنع است زیرا که تعالی منزه از جسم و از لوازم جسمانی هست **جواب** باتفاق کافه حکماء و عقلا جناب باری واجب مجرد محض از جسم و از لوازم جسمانی هست و کل اهل اسلام هم متفق علیه بر تجرد و تنزه تعالی از جسمیت میباشند الا فرقه مجسمه و فرقه اتحادیه از متصوفه و اکثری از طوایف ثلثه نصاری و نیز فرقه غلاة هندو و نیز طایفه حنابله قایل بان اند الا آنکه میگویند که جسمیت و اعضاء او از صورة و ید و سمع و بصر و وجه و ساق دارد **اما** مجهول بما است کیفیت و حالت و صورة انها و این ضروری البطلان است بر من ببراهین عقلیه و نقلیه در علم کردید **پس جواب** این معیت به وجه هست **اول** این معیت امرے للاجلال والتعظیم هست یعنی شما برای نصرة و امداد مومنین در دفع کفار بمعیت امر و حکم من بروید بزنید و همین قول این هیچمدان هست **ثانی** بعضے گفتند اینکون المراد انه تعالی اوحی الی الملائکة بانه تعالی معهم ای مع الملائکة حال ما ارسلهم رِدءًا للمومنین یعنی مراد از معیت تعالی معهم انیست که او تعالی وقت وحی بملایکه فرموده که من هم با شما ام حالت ارسال ایشان بیاری مومنین **اقول** لیس بشیء چه بآیه و هو معکم اینما تکونوا با هر کس است معیت علمی کافر باشد خواه مومن و اینجا مراد تعظیم و جلال مع التخصیص هست نه عمومیت **ثالث** اینکون المراد انه تعالی اوحی الی الملائکة انی مع المومنین فانصروهم و ثبتوهم و **رازی** و نیشاپوری اینوجه آخر را اولی دانسته و گفته لان المقصود من هذا الکلام ازالة التخویف عن المومنین لان الخائفین هم المومنون انتهی **اقول** لیس هذا بشیء چه غرض درینجا اظهار علو امر اسلام و اهل آن بالخصوص و خالق معیت علمی و رضوانی با هر مومن دارد و الاول هو الاصل الاولی **تنبیه** انی معکم مفعول یوحی میباشد **اما** دو قرائة اند **احدهما** او انی قرائة اکثر است **ثانیهما** انی بکسر همزه بارادة قول یا باجرا یوحی مجرای یقول میباشد **بحث خامس عشر** فثبتوا الذین امنوا این فقره ثانیه از وحی بملائکه است که مومنین بخوف کفار متردد البال اند و ترددو رفته ردیف انها شده پس از مومنین بعد ازالة الخوف و ترددات و خطرات قلوب شان ثابت و قایم گردانید و تقویت بدهید ایشان را استجاع جمعی بظفر و نصرة یا فتن ایشان بر اعدا تا اقبال و اقدام بقتال کفار بطال نمایند **بعض اعلام** فرمودند که اختلاف کردند در کیفیت این تقویت و تثبیت **فقیل** کما ان للشیطان قوة فی القاء الوسوسة فی قلب ابن آدم بالشر فکذلک للملك قوة فی القاء الالهام فی قلب ابن آدم بالخیر یعنی چنانکه برای ابلیس لعین در القاء وسوسه در دل آدمی قوة تمکینی هست همچنین برای ملک هم قوت تمکینیه هست در القاء الهام بالخیر در قلب آدمی و یسمی ما یلقی الشیطان وسوسة و ما یلقی الملك یقال له لمة و الهاما فهذا هو التثبیت یعنی ملقیات خطرات شیطانیه موسوم بوسوسه

جواب اشکال در انی معکم معیت مراد است نه معیت جسمانیه

میباشد و ملقیات

بباشد و مقامات قدسیه موسوم بلیله القدر بباشد **وقیل** ان المراد من تثبیت الملائکة المؤمنین حضورهم معهم القتال ومعونتهم لهم ای ثبتوهم
علی قتال المشرکین وانتم ردیف المؤمنین حتی یکثر هم سوادهم فی عدد هم یعنی مراد از تثبیت تکثیر سواد ایشان حضور ی خود ملائکه مع المومنین در وقت
قتال مشرکین و ملائکه ردیف مومنین باشند در قتل کفار **سوال** در قتال کربلا و بعض اهل مغازی امامیه مینویسند که نزد ندا رسید الشهداء علیه السلم
هل من ناصر ینصرنا فرقه از قوم جن و طایفه از ملک نزد آنحضرت بطور نصرت و امداد حاضر شده اذن قتال از آنحضرت خواستند **و** آنحضرت اذن
ندادند **و** فرمودند که بخلاف انصاف است چه شما اقوی از بشر و بنظر ایشان نمیایید لهذا ضرب شما با ایشان کار گر ضرب آدمی اصلاً بشما نمیرسد و بنظر ایشان
نمیایید **و** ایشان گفتند که ما متمثل و متجسم ببشر شده بمقابله قتال با ایشان میکنیم **و** آنحضرت فرمودند که معهذا قوت شما بالذات اقوی از بشر میباشد **لهذا**
اذن با ایشان نداد پس این قتال صحیح باشد **پس** برخلاف **فضل** خدا میباشد چه او تعالی در بدر **و** احد **و** خیبر **و** حنین **و** احزاب **و** غیرها هزارها
ملک را با امداد پیغمبر صلعم فرستاد و قتال با کفار کردند **جواب** امداد ملائکه بکرات بنص قرآنی مکرر ثابت شده **و** احقر الی حین وقف بر تحال
بر نص قطعی نشده **و** اگر اثبات و صحیح میشود **پس** ما میگوییم که اگر بعمومیت فقره هل من ناصر ینصرنا ملائک و اکثر جن برای امداد آنحضرت
حاضر شده بعید نیست **و** لکن اذن ندادند چه این فقره هل من ناصر خاص اتمام حجت بر حاضرین کلمه گویان کوفه و شام بوده نه استنصار از ملائک و جن کل بشر
روی زمین چه سید الشهداء از جد خود **و** از پدر خود **و** از صحیفه کان مایکون وقوع شهادت خود و اصحاب خود عینا بالاسماء در کربلا دانسته بود
لهذا با ایشان اجازت نداده باشد **و** اگر تعلیل آنحضرت بمقابله درخواست اذن صحیح هم شود **پس** او محمول میشود بر صبر خود و تطییب قلوب ملک و جن
و انتظار ایشان تا رجعت در ایام مهدویت **چنانچه** در **غنیه** حضرت عبد القادر که از اکابر اهل سنت **و** غیره در فصل عاشر عاشورا روایت کرده که
برای امداد امام حسین هفتاد هزار ملک در کربلا بامر الٰهی فرود آمدند دیدند که آنحضرت شهید شده پس بامر الٰهی آن ملائکه مامور گردیدند که
بر قبر آنحضرت تا قیامت بر شهادت آنحضرت گریه نمایند **والحدیث** اینست قال الامام جعفر بن محمد الصادق هبط علی قبر الحسین فی یوم اصیب
سبعون الف ملك وهم یبکون علیه الی یوم القیمة **وفی** آخر نزید ویستغفرون لزائریه الی یوم القیمة **وقیل** معناه بشروهم بالنصر
والظفر فکان الملك یمشی فی صورة رجل امام الصف ویقول ابشروا فان الله معکم ناصرکم علیهم یعنی ای ملائکه ثابت بدارید مومنین را در قتال
کفار ببشارت دادن ایشان را بنصرت و ظفر یابی بر اعداء **پس** ملک بصورت آدمی پیش پیش صف مسلمانان میرفت و میگفت ایشان را بشارت باد شما را
چه تحقیق خدا ایست شما ناصر شما است **وقیل** ان الملائکة عرف الرسول ان الله ناصر الرسول والمؤمنین وبنفسه ومعینکم فقال ذلك النبی
للمؤمنین وهذا هو تثبیتهم المؤمنین یعنی ملائکه بعد دل پیغمبر را گفتند که خود خدا با شما است بیاری و با مومنین و آنحضرت بمومنین بیان کرد این را
تا دل استوار شدند **بحث سادس عشر** سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بضمه را و عین یعنی خوف و خشیت داد و اسم از رعب یرعب رعبا
بسکون و رعبا بضمه سر و میباشند در **مجمع** فرمود رعب انزعاج نفس بتوقع مکروه و حصول آن **و** اصله التقطیع من قولهم رعبت السنام
ترعیبا اذا قطعته مستطیلا فالرعب تقطع حال السرور بضده من انزعاج بتوقع المکروه **و** رعب السیل فهو راعب اذا امتلأ منه الوادی
لانه انقطع الیه من کل جهة **بحث سابع عشر** این نوع سادس از خصائص مخصوصه این نبی آخر زمان است و اصحاب او باقی الی
القیمة میباشد **و** از جمله وحی بملائکه در باب مقاتله بدر است خالق فرمود بملائکه نزد تنزیل ایشان با امداد مومنین در بدر یعنی ای ملائکه شما آگاه
باشید که من زود القا میکنیم یعنی از همین وقت و در همین آن و ساعت ایجاد خوف و رعب و ترس و دهشت و وحشت میکنیم عموماً در قلوب کفار الی القیمة خصوصاً
در کفار قریش در بدر از این پیغمبر و از اهل اسلام تا دایماً جمیع انواع مشرکین و کفار و منافقین و مخالفین ترسان و لرزان از اهل اسلام و از نبی آخر الزمان میباشند
این خاص از خصائص پیغمبر آخر الزمان و دار اهل اسلام است **و** احدی از انبیاء و امم سلف بالقاء خوف او در اعداء و خصام و دشمنان مؤید و مخصوص
باین نگردیدند **پس** تنزیل هزارها ملائکه در اکثر محاربات کفار چون بدر **و** احد **و** خیبر **و** حنین **و** احزاب **و** غیرها برای اعلاء و اثبات دین اسلام
و امداد مومنین مقاتلین **و** القاء رعب اهل اسلام و ایمان در قلوب جمیع انواع کفار و مشرکین و منافقین از محاربات و غیرها از خصائص این نبی آخر الزمان است
بالاعلی مرتبه و قصوی درجه و رفعت و عزت و بنهایت اجلال و تعظیم صاحب دین اسلام از جمیع ادیان انبیاء و مرسلین قطعاً الی حین بحمد الله تعالی حاصل
و ثابت و لایح و واضح برای هر ذی بصیرت و فهم و عقل میباشد **پس** این از جمله براهین قاطعه **و** از اقطع ادله و حجج ساطعه رب العالمین بر ثبوت حقیت و کاملیت

خیر المرسلین و برافضلیت وخیریت ملت ودین اسلام از جمیع ادیان ماضیین و برخیر الامم بودن این امت میباشد تعقل وتصور وازوقت بدایت اسلام
همیشه سلاطین قاهره اقالیم سبعه مع کثرت لشکر ودولت وانواع اسباب اسلحه ظفر درحرب بوده قدیماً وحدیثاً الی زمان ترسان وهراسان بوده میباشند
الی یوم القیمة بلا تغیر ولا تبدل ولا تحول ولا نسخ انتهاکات **تنبیه** پس بشارة قرآنی **بآیه** سألقی فی قلوب الذین کفروا الرعب **وخبر** متواتر القی الرعب والخوف
فی قلوب المشرکین از اعاظم معاجز باهره قاهره ثابته خاتم الانبیاء وسید المرسلین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در قرآن وحدیث است زیرا که این خبر وبشارة مطابق
مخبر به بحیثیت وصراحت بل درهمه محاربات اعدای آنحضرت بوقوع آمد خصوصاً اهل بدر هفتاد صنادید بقتل آمدند **و** هفتاد روس واعاظم قریش انها را اهل اسلام اسیر
گرفتند **و** باقیماندگان ایشان منفرد ومنهزم گردیدند **و** جمیع اموال انها بغارت بردند مع قلة عدد اسلام بمقابل مقاتلین کفار دائماً ظفریاب بودند والی
حین سلاطین قاهره دنیا در خوف واندیشه از اهل اسلام میباشند **پس** مبشر ومخبر این واقعات پیغمبر برحق **و** دین اسلام او دین حق صدق باقی الی القیامة
بلا زوال قطعاً بعین الیقین وحق الیقین ثابت وواضح شد **پس** مزعوم باطل آنانکه میگویند که اعجازی از محمد بن عبد الله بغیر قرآن ثابت نیست باطل محض
وجهل محض از حقیقت وحقیقت اسلام **یا** عناد محض وتلبیس چون ابلیس برای عوام وجهال غبی وضعفاء عقول میباشد **بحث قامن عشر** فاضربوا فوق
الاعناق این نوع **سابع** نعمت مخصوصه بالضمیر برای این نبی وامت میباشد **و** اینهم از جمله آنچه بملائکه نزد تنزیل ایشان بامداد مومنین در زمین وحی شده
نزد اکثر این خطاب فاضربوا بملائکه است **نزد بعضی** این خطاب فاضربوا بواسطه ملائکه بمومنین بدر فرستاده **و** اقوی واثبت مقتضی فاء عاطفه معطوف
بر اقرب میباشد **پس** بر ثانی خالق بوحی خطاب فرمود بملائکه که بگوئید مومنین را که بزنید گردنهای کفار را تا تحت سر بالا تر بر گردنهای انها یعنی
بمقام مذبح گردن بزنید ایشان را **و بر اول** خالق در این خطاب بملائکه امر کرد که شما بامداد مومنین رفته پس گردنهای کفار بزنید بالاتر از گردن **و** در این تفسیر
وجوه دارند **احدها** چونکه فوق اعناق روس اند امر کرد ایشان را بر سرهای مشرکین بزنید تا روس شان شق شوند **و** مقتولین ملائکه معلوم میشدند بهمین
که روس کفار مشقوق الروس بودند ومقتولین بایدی مومنین متفاوتة الاعضاء مقتول بودند **ثانیهما** مراد از این قطع روس کفار از اعناق میباشد
پس اکثر مقتولین را روس از ابدان جدا در میدان کارزار افتاده بودند چه فوق الاعناق روس اند **ثالثها** مراد قطع راس وجدا کردن او از جسد باشد
و آن اعلی بدن است تا بقطع راس از بدن وقلع آن صورت بکلی بهیئت وحیوة او رفته وفوراً باقی نمیماند **بحث تاسع عشر** بنان اطراف اصابع
وانگشتان ایدی میباشد **در صحاح** گفته بنان بتقدیم با بر نون جمع بنانه بمعنی انگشتان **و قیل** اطراف الاصابع والواحدة بنانه **و قیل**
سمیت بنانا لان بها صلاح الاحوال التی یستقر بها الانسان لانه یقال ابن بالمکان اذا استقر به **در مجمع** فرموده البنان الاطراف من الیدین والرجلین
یعنی بنان اطراف دو دست ودو پای میباشد **و** واحدش بنانه است **و یقال** للاصبع بنانه **و** اصله من ابنت السحابة ابنانا اذا لزمت قال
الشاعر الا لیتنی قطعت منه بنانه **و بعض** علماء رجال اصبغ بن نباته بتقدیم الباء الموحدة الفتحانیة ثم بالنون شدد بالالف ثم بالنون ثم بالهاء خفیفة
ومشهور بالسنه بودن نباته مستور بن نباته بتقدیم باء وبعد آن نون وبعد الف تاء وبعد آن هاء از اجله اصحاب امیر المومنین علیه السلام است **و در قاموس**
ونقل الصاد اورده اصبغ بن عباشة صحابی **و** اصبغ بن نباته بتقدیم تاء بعد باء با در آخر تا نوشته **در مجمع البحرین** کذا است **بحث**
عشرین واضربوا منهم کل بنان **ابن الانباری** گفت ان الملائکة حین امرت بالقتال ولم تعلم این تقصد بالضرب من الناس فعلمهم الله
بالضرب فوق الاعناق والضرب الایدی والارجل یعنی ملائکه چونکه مامور گردیدند بقتال ونمیدانستند که کدام جا بزنند مردم کفار را پس خالق تعلیم داد
ایشان را بسر بریدن **و** دست وپای بریدن ایشان **و** اکتفا کرد در بیان قطع ایدی وارجل بلفظ بنان **پس** مقتولین کفار دیده شدند از بدن جدا سر
بریده **و** دست وپای در بریده بودند **و بقول دیگر** مامور گردیدند خاص در قطع سر که اعلی واشرف بدن **و** در قطع اسفل بدن وآن دو دست ودو
پای باشد **نزد عطاء** مامور گردیدند بضرب تمامه وجمیع یعنی کاسه سر وانگشتان ودستها وپایهای انها یعنی هر مضروب را کاسهای سر وانگشتان
ودستها وپایهای انها بزنید **نزد ابن عباس و ابن جریج و سدی** مامور گردیدند در ضرب اعناق واطراف ایدی وارجل **و** هیئا **نزد جمعی**
این امر اجازه عام بملائکه ومومنین در قتل مشرکین وارد شده هر جا که بخواهید از اعلی بدن که سر باشد واوسط بدن که دستها اند **و** اسفل بدن که
پایها اند بزنید چنانچه در قطع این اعضاء جمعاً وفرادی چه بقطع سر زنده نمیمانند **و** بقطع دستها وپایها هم زنده وباقی نمیمانند وقتل مخصوص بقطع سر
یا بقطع ایدی وارجل میباشد **و بقولی** بزنید بر مفصل دست وپاهای **سوال** بقطع انگشتان ودستها وپایها چرا مامور گردیدند **جواب**

بقولی بلفظ منهم اشاره بهست بآنکه طایفه کفار را که بسنادید و روس ضلالند انهارا عیناً کردن بزنید تا سرها از جسد اینها جدا شوند و اصلاً زنده باقی نمانند اما بعض طایفه انها که تبعه ضعفا انها اند اصابع ایدی و ارجل انها را عیناً قطع کنید تا اگر زنده هم کسی از انها بماند بجنگ رفته نتوانند و اسلحه حرب هم بدست گرفته نتوانند **و رازی** انچنین نقل کرده و منهم من قال بل المراد **اما** القتل وهو ضرب ما فوق الاعناق **او** قطع البنان لان الاصابع هی الالات فی اخذ السیوف والرماح وسایر الاسلحة فاذا قطع بنانهم عجزوا عن المحاربة والمجاوزة **تذکره** مرویست که ابو داود مازنی صحابی در جنگ حاضر بود **انه قال** تبعت رجلا من المشرکین یوم بدر لاضربه فوقعت راسه بین یدی قبل ان یصل سیفی الیه یعنی من دنبال کشتن کافرے در بدر شدم تا کردنش را بزنم ناگاه درهمین حالة دیدم که سر آن مشرک پیش پایم افتاد قبل ازانکه شمشیر من باو برسد **ایضا** ابو امامه بن سهل بن حنیف جلیل القدر صحابی گفت لقد کنت قایما عند رایة الاسلام یوم بدر وان احد نا یشیر بسیفه الی المشرك فقطع راسه عن جسده قبل ان یصل الیه السیف یعنی من قایم نزد علم اسلام بودم در روز بدر **و** مردی از مثل ما صحابی اشاره بشمشیر خود بسوی مشرکی کرد پس دیدم ناگاه وقتیکه سر او بریده از جسدش نزد من افتاد پیش ازانکه شمشیر او بان مشرک برسد **حکم** از ابو رافع مولی رسول الله نقل کرده حاصل مقصود ما اینجا نقل میکنیم که ابو رافع گفت که من غلام عباس بن عبد المطلب ضعیف البنیه بودم **و** تیر ها میتراشیدم در حجره زمزم و در آنجره ام الفضل زوجه عباس بود **و** اسلام بخفا در خانه اهل بیت عباس داخل شده بود و لکن عباس متفرق الاموال نزد اشخاص بود و از مخالفت قوم خود مهابت داشت **و ابو لهب** تخلف از بدر کرده در مکه بود **و** بعوض خود عاص بن هشام بن المغیره را ببدر فرستاده بود **و** ابو لهب نزد چاه زمزم پشت بدیوار حجره آمده نشست **پس** همان وقت ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب کئیب الوجه حزین نزد او آمد مع حبشی کثیر **و** ابو لهب باو گفت یا ابن اخی بگو چه خبر است از بدر **ابو سفیان** گفت لا شیئ والله واذا لقیناهم فهم یقتلوننا و یاسروننا کیف شاؤا **و** ایم الله لقینا رجالا بیضا على خیل ابلق بین السماء والارض والله لا یلقاهم شیئ ولا یقوم لهم شیئ **قال ابو رافع** وقلت ذالك والله الملائکة فضرب ابو لهب وجهی ضربة شدیدة فثاورته فاحتملنی وضرب بی الارض ثم برك على صدری وكنت رجلا ضعیفا فضربته ام الفضل بعمود من عمود الحجرة ضربة فلقت شجة راسه منکرة **و** قالت تستضعفه وان غاب عنه سیده فقام مولیا ذلیلا فوالله ما عاش اللعین الا سبع لیال حتى رماه الله تعالى بالعدسة حتى قتله مضطر باشد یک حاصل آنکه ابو سفیان با ابو لهب گفت بخدا هیچ خبر نیست و نزد التقاء طرفین ایشان ما را قتل میکردند و بر ما بسیاری اسیر بردند هر طور که خواستند کردند **پس** ابو سفیان نیز گفت بخدا قسم مردانی سفید بر بادپایهای ابلق سوار بوده را دیدیم و ملاقی باشند ... و نه درمیانها بین ارض و سما بودند **والله** با ایشان از جانب ما هیچ ضربی و اثرے نمیرسید و هیچ چیزے قایم باینها نشد **و ابو رافع** در آنوقت باینها گفت والله اینها ملائکه بودند **پس ابو لهب** بما بدست ضربت شدیده بطپانچه زد و من افتادم و مرا برداشته و بزمین زد و بالای سینه من نشسته **و ام الفضل** انحال من دیده بیک ستون حجره زمزم بسر ابو لهب زد تا آنکه فرق سرش سخت ضربت خورد و شگافته شد و باو گفت بغیاب آقایش او را ضعیف شمردی **پس** ابو لهب خونریزان ذلیل و خوار از اینجا برخواسته رفت **و** بعد او بدانه طاعون ... مقتول گردید و مضطرب اسوء الحال بدانه طاعون مرد و الحمد لله **رواه** اهل التفسیر والحدیث **و** المغازی **و** اهل السیر **و** التواریخ **ایضا** همه اینها روایت کردند که مقسم از ابن عباس روایت کرد كان الذی اسر العباس ابو الیسر كعب بن عمرو الانصاری اخو بنی سلمه **و** كان ابو الیسر رجلا مجموعا **و** كان العباس رجلا جسیما قویا فقال له رسول الله صلعم كیف اسرت العباس قال یا رسول الله لقد اعاننی علیه رجل ما رایته قبل ذلك ولا بعد هیئته وهیئته كذا وكذا فقال لقد اعانك علیه ملك كریم یعنی ابن عباس گفت که عباس جسیم قوی **و** ابو الیسر مردی ضعیف بود و عباس را او اسیر گرفته بود **پس** باین جهت از روی تعجب پیغمبر پرسید ابو الیسر را که تو چگونه مع ضعف این جثه اسیر گرفتی **ابو الیسر** عرض کرد که مردی که قبل ازان و بعد ازان باین هیبت و باین هیئت ندیده بودم اورا انوقت بر اسیر کردن و بستن عباس اعانت و یاری کرد **پس** پیغمبر فرمود که آن شخص ملك کریم و بزرگ بود که ترا در اخذ و اسیر عباس یاری و اعانت کرد **تبصره** و معاینه کردن ملائکه در بدر **و** غیر ان هر دو جانب لشکریان اسلام **و** کفار به تواتر ثبت و ضبط اهل سیر **و** تواریخ **و** مغازی **و** اهل حدیث **و** اهل تفسیر باسانید معتبره است **و** قرآن هم بنزول ایشان در معاونت و مناصرة مؤمنین در مقاتله کفار بنصوص صریحه شاهد و ناطق است **و** بجال انکار و شك احدی را ممکن نیست **و** الا احوال بلدان **و** سلاطین **و** انبیاء و مرسلین **و**

امم سابقه بالکه ثابته باقیه ابداً و صلاً ثابت شده بمیتو اند **بحث حادی وعشرین** بدانکه **در مجمع** فرموده شقاق عصیان است و اصل و انفصال است از شق بیشق شقاً یقال شقه فانشق و شاقه شقاقاً اذا صار فی شق عدوه علیه و منه اشتقاق الکلام لانه انفصال الکلمة عما تحتمل فی الاصل و شقوق و وجوه محتملات کلمه و عبارة میباشد **در مصباح** گفته الشق بالکسر نصف الشیء بمعنے مشقت و محنة و زحمت است **و** بالفتح انفراج و کشادگی در شیئے است و او مصدر و در اصل جمعش شقوق مثل فلس و فلوس **بحث ثانی وعشرین** ذالك بانهم شاقوا الله و رسوله این مبتدا و خبر جمع **و** مرجع ذالك بسوئ امور مذکوره از اصله و حاصله بکفار تعجیلاً للعقاب و اعانة و نصرة للمؤمنین فی الدنیا میباشد این امور از جانب اله بکفار عاید شدند بجهة آنکه ایشان مخاصمه و محاربه بخدا و رسول کردند **و** همین قول ابن عباس است **و بقول دیگر** این قتال و اسیر شدن بکفار در دنیا رسید بسبب آنکه مخالفت و مخاصمة و عصیان کردند خدا و رسول او را **اشکال** اسناد مشقت الی الله تعالی از محالات است پس معنی شاقوا الله چیست **جواب اول** چونکه اسلام و کفر دو شق متضادین باهم اند **پس** شقاق کفار بخصومت در انشقاق دین اسلام که در حقیقت دین خدا و رسول میباشد اشکال عاید نمیشود **و** هذا مجاز معروف و من هذا الباب من اطاع الرسول فقد اطاع الله است **جواب ثانی** از زجاج است که شاقوا بمعنے جانبوا است لانهم صاروا فی شق غیر المؤمنین فکأن من الشقین المتخاصمین المتعادیین یرید دفع شق خصمه یعنی کل خلق دو جانب و دو شق مجتنب از یکدیگر یکی جانب شق کفر **و جانب دیگر** شق اسلام گردیدند **پس** این هر دو شق بمباینت کلیتین باهم خصومت و عداوة کلی دارند **لهذا** این هر دو شق مرید دفع شق خصم خود میباشد **و** خالق همین خصومت شق کفر را ابشاقوا الله بیان فرموده علی کل حال اشکال وارد نمیشود **بحث ثالث وعشرین** و من یشاقق الله و رسوله فان الله شدید العقاب **بدانکه** تعذیب الهی بمتمردین کفره و فجره بحسب اقتضا الحکمة و المصلحة مؤجل در آخرت میباشد یا معجل فی الدنیا **اما** معجل فی الدنیا و الاخرة **پس** باصحاب بدر آنچه رسید از قتل و اسیرے **و** نهب اموال بدست مسلمانان رسید این عذاب ادنی در دنیا تعجیلاً علی سوء اعمالهم مشیر بان کلمه ذالك است **و** شدید العقاب توعید عقبی با نهاد عقبی میباشد **پس** من حیث التنزیل این توعید خاص باصحاب بدر **و** من حیث التعمیم توعید عام الی القیمة بهمه مشرکین و کفره است **اما** معنے آیه آنکه و هر کس که تمرد و عصیان کند خدا و رسول او را و باسوء افعال و اقوال مشقت رساند ایشان را در اینجا تقدیر است یعاقبه الله فی الاخرة فان الله شدید العقاب یعنی عاصی را عقاب میکند خدا در آخرة پس بدرستی و بتحقیق خدا سخت کننده است عذاب و عقاب عاصی متمرد عموماً و خصوصاً بکفار بدر عینا چنانچه ثواب اله اعلی و اعظم و اکثر از کل سلاطین قهار دنیا است **و بوجه دیگر** و من یشاقق الله و رسوله فان الله شدید العقاب فی الدنیا بالاهلاك و القتل **و** فی الاخرة بالتخلید فی النار یعنے هر کس عاصی شود خدا و رسول او را پس بتحقیق خدا سخت کننده عذاب او در دنیا بقتل و اهلاك و در آخرة مخلد و ابدی در نار **توہم** **اشکال** شدید اضافت کرده بسوی عقاب **و** این دلالت دارد که خود خدا بنفسه شدید العذاب است چنانچه سلطانی بکار گذار نمک حلال و غلام کاری خانه زاد را میگوید که بمقابل اینخدمت تو من خود هم ثواب و جزاء تو ام **و** این اطلاق بکلمه شدید العقاب یعنی بذات خدا چگونه جایز و صحیح میشود **جواب** این ما ؤل بتقدیر بدو وجه **اول** اینجا عاید بسوی من مقدر است **و** تقدیرش فان الله شدید العقاب لمن یشاقق له تعالی یعنی پس بتحقیق بذاته خود خدا سخت کننده عقاب است برای کسیکه بشقاق بیش شود خدا را **و** این توجه سوی است **ثانی** قبل ازین محذوف است توعید **پس** تقدیرش و من یشاقق الله و الرسول یعاقبه بنفسه و بذاته لا تحویل الی غیره من الملائکة الغلاظ فان الله شدید العقاب میباشد یعنی هر کس که عصیان و کفر کند خدا و رسول او را عقاب عذاب میکند بذاته و بنفسه خود خالق و تفویض و تحویل عذاب او با حدی از ملائکه غلاظ نمیکند **پس** ازین تحذیر کرد بوصف آن عذاب بانکه خدا سخت کننده است عقاب را بانکس که بذاته بتعذیب او متوجه میشود **ایا** نمے بینی که مجرم عظیمی را سلطان نهایت غضبناك میباشد خود سلطان بضرب و تحذیر بلا ازبان تسلیتش نمیشود **و** غیظ فرو نمی نشیند لهذا بذاته و بیده خود سلطان آن اعظم مجرمین را بدست خود گردن میزند یا بکمال قوة نفسانی ضرب سیوط میزند **جواب ثالث** شدید صیغه فاعل از شد یشد شدة فهو شدید بوزن فعیل بمعنے خدا انبا سخت کننده عقوبة متمردین است **و** فان الله کلمه تحقیق است ولکن مستلزم نیست که خود خدا بنفسه عقوبة شدیده است **یا** شدید کننده عقوبة عصاة میده است بل بامر امر هر کس که فعلی کند آن فعل منسوب الی الآمر میشود کما قال تعالی من اطاع الرسول فقد اطاع الله **و** چنانچه

امانة مرحوم بدست

اماتة مردم بدست ملائکه میشود لهذا اسناد آن الی نفسه کرده کقوله توفیتنی و تتوفاهم الملائکة و کما نه معلوم است که خود متوجه امات خلق نمیشود پس اماتة
بدست ملائکه و قتل کفار بدست انبیاء و خلفائه المنصوصه میباشد و در واقع آن قتل و امات هم میباشد پس اشکال باطل است ثم الله اعلم **بحث رابع**
وعشرین ذلکم فذوقوه **صاحب المدارک** در اینجا گفته در ذلک کاف خطاب للنبی او لکل احد وفی ذلکم للکفرة علی طریقة الالتفات
ومحله الرفع علی ذلکم الخطاب و العقاب **پس** مرجع ذلکم کفار بدر اند معنیش آنکه ای کفار بدر جمیع آنچه بشما تا حال حصول و وصول شد از قتل و
اسر و نهب پس بچشید مزه آنرا بالفعل تعجیلا فی الدنیا چه اینحاله بنهایة قلیل است از عذاب موجل که برای شما در آخرة اماده و مهیا کرده شده است و
سوال چرا در وصول قتل و اسر اشاره کرد بانها بفذوقوه **جواب اول** ذاق یذوق ذوقا و ذوقانا و ذواقا و مذاقا بمعنی چشیدن و ادراک طعم شئ و ذوق اصطلاحیست
منسوب بعصب مفروش بر عضل لسان میباشد تنبیه هرگاه اینوهم شد پس گفته شد بانها یعنی و مرادیکه بقتل و اسر بانها واصل و حاصل این نسبة بعذاب نار ابدی هم به نهایة قلیل است چنانچه
چشیدن مزه مذوقات بنهایة قلیل و یسیر بالنسبت اکل و شرب کثیر میباشد **فلذلک** سماه ذوقا لان الذوق لا یکون الا لتعرف طعم الیسیر لیعرف
به حال الکثیر فعاجل ما حصل لهم من الالام فی الدنیا کالذوق القلیل بالنسبة الی الامر العظیم المعد لهم من الالام فی الاخرة **جواب ثانی**
فذوقوه دلالت دارد که ذوق که عبارت از ادراک طعوم مطعومات بصورت مخصوصه از تلذذات جسمانی هست **و** او بغیر جسمانیت بروحانیت هم حاصل
بروح میشود کما قال ذق انک انت العزیز الکریم **و مروی است** که پیغمبر میفرمود ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی این هر دو دلالت دارند بر اثبات
ذوق و اکل و شرب بطریق روحانی مغایر طریق جسمانی اشکال اطلاق ذوق بمعنی مزه چشیدن از خاص مطعومات و مشروبات واقعا میباشد و
در غیر این مطعومات و مشروبات جسمانی از الام و انتقام و اوجاع اطلاق چگونه میشود و این خلاف واقع است **و** کلام الله بخلاف حقیقة و واقعیت چگونه
وارد شده **جواب** در واقع ذوق وارد چشیدن مزه از مذوقات میباشد و مزه مذوقات عام تلخ و شور و شیرین میباشد **پس** بر طعوم مطعومات
و مشروبات علی الحقیقة میباشد **و اما** ذوق بر حصول و وصول و احساس مرارة و تلخی بضرب و قتل و نهب و سبی و تمریض عاید و حاصل و
واصل بمضروب و مقتول و منهوب و مسبی و مریض علی طریقة المجاز در لغة و شرع معنا اطلاق شده چه وصول و حصول مرارة بشخص بمنزله چشیدن
مزه مطعوم میباشد اشکال عاید نمیشود **و** همینقدر فرق است که مزه مطعوم جسمانی **و** مزه الام موصوله روحانی هست اشکال ندارد ثم الله اعلم **و جواب**
دیگر از حسن بصری فذوقوه بمعنی ادرکوه کما قال ذلکم حکم الله فذوقوا ای ادرکوا هذا الذی اعددت لکم من الاسر و القتل فی الدنیا فکونوا للعذاب
کالذایق للطعام لقمة بعد لقمة و هو الطالب ادراک الطعم یقینا و الیسیر بالفم لان معظم العذاب و اشده بعد تمام هذا متصلا بلا فصل یعنی
ای کفار بدر این حکم الله در باره شما مقرر و جاری شده پس بچشید یعنی دریابید آنرا از قتل و اسر **و** باشید آماده بر بهر عذاب شدید چون کسیکه بقلیل
مزه میچشد جرعه جرعه لقمه لقمه و بعد آن کل با و دفعة وارد میشود **و اما** ذایق او طالب ادراک مزه بتناول یسیر قلیل طلب میباشد چه اعظم عذاب شدید
آن بعد تمام این عذاب دنیا متصل بلا فصل اماده و مهیا برای شما میباشد **بحث خامس و عشرین** و ان للکافرین عذاب النار بالکلیه
لفظ و او در اینجا بمعنی مع است پس معنیش آنکه یا ایها الکفرة فذوقوا هذا العذاب العاجل فی الدنیا مع العذاب الاجل لکم فی الاخرة معدة فان للکافرین
عذاب النار یعنی ای کفار این قتل و اسر شما در دنیا حکم الله هست پس بچشید مزه این عذاب دنیا را مع عذاب آخرت که متصل بشما باین عذاب عاجل
در آخرة هست چه برای کفار در آخرت عذاب نار شدید ابدی هست **اشکال** این آیه صریح است که برای کفار دو مره دو قسم عذاب است **احدهما**
در دنیا عذاب ادنی از قتل و اسر و نهب است **ثانیهما** اشد عذاب نار ابدی **پس** بر عادل منصف حکیم چگونه جایز است تعذیب عبید ضعیف دو دفعه
و عذاب اخرویه اشد لا ینقطع و لا یخفف عنهم الی الابد **و** مقابل سوء عمل او یک عذاب منقطع کافی بود **جواب** مشرک و کافر در سوء اعمال
داشت یکی کفر و شرک دایم **دیگر** مشاقه انبیاء و خلفاء هم و اولیاء **پس** بعوض علة و ائمه که شرک و کفر اصلیه باشد بسبب اقتضاء عدل جزاء و عذاب دایم
لا ینقطع الی الابد میباشد و بعوض سوء اعمال منقطعه او که بمحاربه انبیاء و مومنین بر آمده عذاب منقطع باو در دنیا عاید شده هیچ وجه زاید بر استحقاق او
عذاب حاصل نشده اشکال باطل است **اشکال** سلمنا نار خصوصا نار قوی در آخرة میباشد لازمه طبیعة نار مع ایلام لانهایت احراق و افناء و اعدام
شئ محترق بها و ایما هست **پس** چگونه در اینچنین نار شدیدی قوی عبید ضعیف مع اجزاء الجسم و الحیوة الی الابد زنده باقی بماند و علم مشهود و محسوس
بوسیله قطع نظر از براهین عقلیه شاهد استحاله میباشد **جواب** اینچنین اشکالات از لاخدایان و لادینیان طبیعیه **و** دهریه که دنیا را قدیم و منکر عالم آخرة

بالکلیه میباشند و اهل ادیان خصوصاً دین اقوم مسلمانان که معتقد بثبوت وجود خالق معتقد بحدوث عالم و آدم و دنیا و وجود عالم جسمانی آخرت ببراهین قاطعه عقلیه و بحجج و دلایل کتب منزله سابقه و لاحقه و مجمع علیه یک لک و بیست و چهار هزار انبیاء و خلفاء مرسله الهیه و باتفاق عقلاء و حکماء سلیمه مسلمه برخلاف آن کفره می باشند لهذا حضرت اقدس مجلسی در مجلد معاد بحار فرموده شبهات و شکوک و استبعادات واهیه رکیکه اهل هیچ عاقل میبندار ی التفات و اعتناء اصلاً نمیکند اقول جواب این شبهه واهیه در هر جلدی از مجلدات این تفسیر بالتکریر ببراهین تحریر یافت و در اینجا مینویسیم که نزد کافه انبیاء و خلفاء مع کتب منزله و مجمع علیه کافه حکماء و فلاسفه و مجمع علیه علام مستنده معتمده اهل ادیان خصوصاً از ضروریات قرآن و دین اسلام مسلمانان ثابت کالشمس فی کبد السماء روشن و مبرهن است که موجد عالم دنیا و عقبی حضرت واجب الوجود لذاته عالم بجمیع معلومات و قادر بجمیع مقدورات و ممکنات بدون ایجاب موجود و حی باقی الی ابد الاباد و بیک حال است پس ممکن مقدور بواجب قدیر بالاراده ابقاء عباد محترقین بالنار القویة الابدیة بحیاتهم الاولیة الاصلیه الی ابد الاباد و بدو وجه احدهما از نار افناء و اعدام محترقین عبید را باز دارد و حایل و مانع آن واجب قدیر خالق بشود چنانچه احراق و افناء از نار خلیل الرحمان ابرهیم علیه السلام باز داشته ثانیهما ابقاء حیوة مع اجزاء اصلیه ابدان محترقین و حفظ آن فرمان کند و باتفاق کافه عقلاء و جمیع اعلام ملل سلف و خلف این مسلم زیرا که این امر ممکن و مقدور واجب قادر قاهر تعم است پس اشکال بطلان و استبعاد رکیک واهی بالاصالة باطل محض میباشد والحمد لله و قرة عینی سید علی حایری این مطلب را بالتفصیل باستدلال عقلیه و نقلیه در کتاب منهاج السلام و نیز در مجلد اول کتاب موسوم غایت المقصود نوشته من شاء التفصیل فلیرجع الیها تنبیه در آیه دلالة است که کفر و ایمان از افعال و ایمان بندگان است لهذا اینقدر اهتمام و افهام و تفهیم باین حد لا اهتمام نسبت بعز یقین کرده و ایمان و حسن اعمال آن و ترک کفر و شرک و سوء افعال ایشان بالاختیار و اراده تهم مقصود و مطلوب تعم از کافه بندگان است و الا اینچنین اهتمام عقلاً جایز نبود زیرا که موجب اعظم سفاهت و حماقت و اقبح قبایح میباشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً پس مزعوم جبریه باطل بالاصالة است دیگر از این اهتمام و انعام تنزیل ملائکه برای امداد و تقویت و تمکین اهل ایمان بر قتال مشرکین و تثبیت ایشان بر اسلام و ایمان و انزال باران نزد حاجت اهل ایمان و در آن مکان و اثبات و ترویج و اعلاء دین اسلام دلیل قطعی هست که بر اعلی و اشرف و اکمل و افضلیت نبوه ختم الانبیاء پس این نبی سید و خیر الانبیاء و این دین اسلام خیر الادیان و این است مرحومه خیر الامم و قرآن خیر الکتب المنزله و این شریعة اسلام خیر و خیار الشرایع میباشد تتمه جمهور اهل سیر و تواریخ و مغازی و ائمه تفسیر ضبط و ثبت کرده اند و کانت وقعة بدر فی صبیحة یوم الجمعة السابع عشر من رمضان المبارک فی السنة الثانیة من الهجرة النبویة صلعم یعنی این واقعه بدر در صبیحه یوم الجمعه هفدهم شهر رمضان المبارک در سنه ثانیه از هجرة مقدسه نبویه علیه و آله التحیة بوقوع آمده و همین اول غزوه اسلام بامر الهی میباشد و تفصیل این قصه از کتب مغازی در باب

قوله تعالی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ ۝ وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗٓ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَیِّزًا اِلٰی فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ ۭ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝ فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ ۠ وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی ۚ وَلِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ۭ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ۝ ترجمه این آیات ثلثه

بیان غزوه بدر اول از غزوات اسلام در سنه ۲ ثانیه بعد هجرت

یعنی ای آنانکه ایمان آورده آید وقتیکه ملاقی بطور مقابل شوید آنانی را که کفر و انکار از ایمان و از اسلام کرده اند انبوه و اجتماع و پیوسته باهم شده اند
برای حرب و قتال شما پس ای مومنین در امتحان مقاتله و مقابله برگردانید شما پشتهای خود را بهزیمت و فرار از قتال و قبال ایشان و دیگر بعد از ملاقات
جنگ و قتال و این حکم در بدایهٔ اسلام بود که یک مومن از مقابله ده کافر زیاده هم نبایست و نشایست گریختن و بعد آن بموجب نزول آیه الآن
خفف عنکم از پنجاه تخفیف کرده شد و عنقریب بیانش بیاید و هر کس که برگرداند در آن روز جنگ از مقابل مقاتلین کفار رو و پشت خود را مگر
برگردیده باشد برای جولان و برای کر و فر جنگ را یعنی بر میگردد و بخوبیکه خصم گمان فرار او نماید و غافل شود از تقابل قتال او پس باز گردد
بسوی قتل و یا مگر و برگردیدن اراده او پناه جوئی خود بسوی هم قوم مسلمانان باشد یا پناه وی دیگرے از هم قوم خودش بمیمنه و میسره و
یاد یاران ایشان برود پس آن مدبر از مقتل بتحقیق برگردید بجالیکه نهایت خشمناک از خدا میباشد و جای قرار صاحب الفرار و بازگشته دوزخ
سوزنده سوزنده است و جهنم نهایت بدوزشت جای بازگشت اوست و درینجا تقدیر رست ولما قتلوهم و فرغوا منهم انزل الله تعالى فلم تقتلوهم یعنی
هرگاه از قتل کفار بدر فارغ شدند خالق مخاطب بصحابه خطاب پیغمبر باید پس شما قتل نکردید ایشان را یعنی شما تنها بقوة و طاقت خود قتل آن کفار نکردید
ولکن خود خدا همی ایشان را قتل کرد یعنی من قتل ایشان را بدست شما مقرر کردم و بشما نصرة و تسلط اتم بر قتل ایشان دادم و یا محمد صلعم و نیفگندی
یعنی آن مشت خاک را بروی ایشان وقت انداختن و خدا انداخت و افگند آنرا تا باقی ماندگان کفار بسبب رسیدن آن خاک بچشم هر یکی کافر
مقاتل طایفه اسیر کردند و طایفه بلا اختیار منهزم و فرار شدند و اکرام و انعام کرد خدا مومنین بدر را از نزد خود عطار نیکوئی و نعمت عالیه جمیله که نصر
و ظفر بر کفار باشد و اثبات اسلام و ایمان و اعلاء آن در عالم تا یوم الحشر کرد چه اگر در آن روز نصرت الهی شامل اسلام نمیشد البته الی ابد اسلام قایم نمیشد
بدرستی که خدا شنونده جمیع مسموعات منجمله آن استغاثه شما و دانا بجمیع معلومات منجمله آن منویات و عملیات شماست و در تفسیرش
چند بحث اند بحث اول لقی یلقی لقاء در لغت بمعنے تقابل و اجتماع دو چیز بر وجه مقاربة میباشد چه گاهی اجتماع دو شئے بر غیر مقاربت و
مقارنت مجتمع میشوند پس او لقاء نمیباشد چون اجتماع اعراض در محل در مصباح گفته واللقاء بالکسر مع المد والقصر ایضا و هو کل شئ
استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه و منه لقاء البیت یعنی قبالة القبلة بحث ثانی زحف بمعنے و نزدیکی قلیلے و تزاحف بمعنے نزدیکی یکدیگر
باهم از زحف یزحف زحفا و ازحفت القوم اذا دنوت لقتالهم و لیث و ثعلب گفته الزحف جماعة یزحفون ای یمشون قلیلا الی عدوهم
برة و جمعه زحوف در کشاف گفته والزحف الجیش الدهم الذی یری لکثرته کانه یزحف ای یدب دبیبا من زحف الصبی اذا دب علی استه
قلیلا قلیلا و سمی ذالک بالمصدر والجمع الزحوف بحث ثالث ولما التولیة بمعنے برگردانیدن روی خود از آنچه محاذی و مقابل و قبل بر این
بوده یعنی بعد از توجه او پشت بسوی دیگر و انداز ولی یولی تولیه در مجمع فرموده التولیه جعل الشئ یلی غیره یقال ولاه دبره اذا جعله یلیه فهو
یتعدی الی مفعولین و منه ولاة البلاد من امارة الولایة و تولاه هو اذا قبل الولایة و اولاه نعمه اذا جعلها تلیه بحث رابع اما
ادبار جمع دبر بضمتین و بسکون با نیز آنچه پس پشت باشد نقیضش و مقابلش قبال است لهذا المخرج غایط که بطرف پشت است دبر و مقابلش
پیش رویش قبل مخرج بول و مدخل ذکر برای آدمی باشد در مصباح گفت الدبر بضمتین و سکون الباء خلاف القبل من کل شئ و منه
یقال لآخر الامر دبر و اصله ما ادبر الانسان عنه و منه دبر الرجل عبده تدبیرا اذا اعتقه بعده والدبر الفرج والجمع الادبار و ولاه دبره
کنایة عن الهزیمة و ادبر الرجل اذا ولی ای صار ذا دبر بحث خامس و نصب زحفا که مصدر است سه وجه اند اول از مفعول لقیتم یا
فاعل از کفروا تقدیر زاحفین یا متزاحفین نحو کم میباشد ثانی نصب او بمصدر برای تاکید فعل مضمر موزون حال استعمال شده یعنی یزحفون زحفا
ثالث از حال از مفعول لقیتم و از فاعل کفروا معا این جیز جوز و محققین است رازی گفته یجوز ان یکون حالا للفاعلین وهم المؤمنون
بحث سادس یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار بدانکه این آیه منزل خاص باهل بدر و لکن
حکمش عام الی القیمة برای کافین در حالة قتال و جهاد باقی است پس در آیه بالا اعداد ملایکه و وعده نصرة و ظفر یا بهار بر کفار کرد و متصل با این اینجا
خطاب بمومنین بدر خالصة کرد و معنیش آنکه یا ایها الذین آمنوا اذا ذهبتم الی الکفار لاجل قتالهم مجتمعین متزاحفین ای متدانین بعضکم
الی بعض تمشون الیهم فلا تجعلوا ظهورکم الیهم منهزمین منهم فان المنهزم یولی ظهره خلفه یعنی ای مومنین بدر وقتیکه میروید شما بقصد و باراده

قتال مشرکین بحالت اجتماع وازدحام واہتمام تام و نزد التقاء باہم یعنی بقیام حالت قتال ظہر و پشت خود بسوئ مقابلین کفار مگردانید و فرار از مقاتلہ
بکنید بصورت منہزمین و مغرورین و متفق علیہ اینست که لا تولوا صیغہ نہی متضمن تحریم است و ہر تحریم از اقبح قبائح و از اکبر کبایر است پس
قطعا ثابت شد که دادن پشت بجنگ و فرار از محل قتال بحالت قتل از اقبح قبائح و اکبر کبایر بنص قرآن و سنت و اجماع امت است بالاتفاق
و نیز فرار و انہزام یکی موجب لغزش و فرار لشکر و قوم او میشود و این اعظم وبال دیگر بر گردن اول مغرور و منہزم ثابت میشود خواه باراده خواه بلا اراده
بجبن طبعی از جہاد دلیر نہ فاجر فاسق مغضوب الہ و ہالک میگردد **بحث سابع** متحرف و متحیز دو کلمه از تفعل اند و **سعودی** گفته
این فرد و تفعیل اند بمعنی متحرک و زایل و مایل از استوا از جہت از حرف بحرف حرف بمعنی کناره و یکطرف و یکسو شدن میباشد و **نحاة**
از اینجا میگویند که حرف بمعنی طرف و کناره میباشد چه حرف از اسم و فعل کناره از انہا بطرف دیگر علیحده میباشد از قبول لوازم انہا و ہمین معنی
طرف در آیه و من الناس من یعبد الله علی حرف بمعنی علی طرف میباشد و **تحریف** تبدیل و تغییر شی و کلام از حالت اصلیه بحالت دیگر بکمی و
زیادتی لفظا معنی و اعرابا میباشد و جمع حرف حروف و **حروف معجم** اسما **ا** و **ب** و **ت** و **ث** تا آخری میباشد و **حرفة** بکسر اول اسم
برکسب و صنعة است یقال لعیاله یحرف حرفا ای کسب و صنع صنیعة لما تلد و لمعاش عیاله و **اصل** باب حرف میلان از چیزی و از طرفی الی
طرف آخر میباشد **بحث ثامن** متحیز بمعنی منتحی یعنی از یک جانب و از یک ناحیه بجانب و بناحیه رونده و جوینده باب افتعال از حاز یحوز حوزا
بمعنی جمع و ضم کردن شیئا بشی باشد و **حیز** مکانی ہست که در آن تقرر نیز نفیر باشد و **تحیز** طلب مکان در جهتی که در آن خود متمکن باشد **ابوعبیدہ**
گفت التحیز التنحی و فیه لغتان **واحدی** گفته و اصل هذا من الحوز و هو الجمع یقال حزته فانحاز و تحوز و تحیز اذا انضم و اجتمع ثم
سمی التنحی تحیزا لان المتنحی عن جانب ینفصل و یتحرک عنه و یمیل الی غیره **رافعی** در شرح کبیر گفته این دو لغت وارد حزت الشیء احوزه
حوزا و حیازة ضممته و جمعته و کل من ضم الی نفسه شیئا فقد حازه حوزة حیزا من باب سار فیه لغة **سوال** هرگاه متحیز از اجوف واوی ہست
یائی چگونه شد **جواب** متحیز در اصل متحوز بود بکسره واو منقلب بیا گردید **بحث تاسع** فئة بمعنی قطعه و جماعتی از مردم مجتمعه باہم متفق الآراء
منقطع از غیر خود میباشد و گویا اسم جمع است و لفظا چون رهط و قوم ہست و احدی گفته برای او نیامده و جمعش فئات و نیز فئون بواو و نون آمده از
فاء یفیء فیئا بمعنی رجع **جوهری** گفته فئة طائفه از مردم و ہا در آخرش عوض از یاء است و **اصلش** فیء مثل فیع گر از فاء یفیء ہست و **در**
وجه تسمیه طایفه مجتمعه مردم بفئة گفته‌اند که آن طایفه مجتمعه باہم آمد و رفت و رجوع بیکدیگر در امور دارند **لهذا** بفئة نامیده شد و چه اصل
باب فیء از افاء بمعنی رجع ہست و **درآیه** حتی تفیء الی امر الله ای ترجع الفئة الی حکم الله آمده **بحث عاشر** الا متحرفا لقتال او متحیزا
الی فئة نصب اینهر دو منصوب بحال از فاعل یولهم اند یا نصب باستثنا بتقدیر الا ان یکون رجلا متحرفا او متحیزا باشد **بحث حادی عشر**
هرگاه بالاتفاق نهی کرد تحریم عموما از فرار از جهاد پس استثنا کرد از ان بتقدیرش آنکه الا متحرفا ای منقطعا منفردا عن فئة او متحیزا ای منضما مجتمعا
مع قومه فانه یجوز ذلک یعنی مگر جایز است عدول از موضع قتال باراده اینکه از گروه خود منفرد و جدا شده جنگ بکفار کند یا بر گرود باراده
اینکه تنها ام بگروه و جماعت خود جمع و منضم شده قتال بکنم این جایز بالاتفاق است و هذا هو الکر بعد الفر من احد خدع المحاربات و مکایدها
فانه جایز فی الشرع اتفاقا **یعنی** این حالت را اهل حرب نامیده هستند کراری در حرب بعد از فراری از ان چه چون فراری از قتال اختیار کند
و گمان مقابل فراری باشد و از حال فرار رفته برگردد و برای تکرار قتال این از احد خدعات و فریب بازی و کید ہست در باب جنگ مجوز در شریعة
ہم ہست بالاتفاق **بحث ثانی عشر** باء و رجع و عاد ہمه متقارب بمعنی آمدن از باء یبوء بوءا **و در مصباح** باء یبوء بوءا بمعنی رجع
باء بحقه ای اعترف به و باء بذنبه ای جاء مع ثقله **والباء** بالمد بمعنی نکاح و تزوج و کنایة از جماع میباشد و **الباءة** هو الموضع
الذی تبوء الابل ثم جعل عبارة عن المنزل ثم کنی به عن الجماع و **بوأته** دارا اسکنته ایاها و تبوء بیتا بمعنی اتخذه مسکنا و مقرا و **الابواء**
بفتح اول منزلیست میان مکه و مدینه قریب از جحفه از جهت شمال نزد یک سه مرحله **بحث ثالث عشر** فقد باء بغضب من الله یعنی هرکه بگریزد
از جهاد بحالت قیام حرب و قتال بین الطرفین بغیر تحرف و تحیز بسوی جمع خود پس بتحقیق بر گردیده و رجوع کرده و آمده او بحالیکه مستحق غضب و قهر الهی
میباشد و **بقولی** بر گردیدن و آمدن او مسخوط و معتوب و مغضوب و مقهور بقهر الهی میباشد **تنبیه** مجمع علیه اینست که فرار از جهاد از اکبر کبایر

داعظم مناهی است و همین مروی از اهل البیت و ابن عباس وغیره هست انهم قالوا ان الفرار من الزحف من الکبائر آیا قابل توبه هست یا
نه جمهور علما بر قبول توبه او هست **بحث رابع عشر** ماوی بفتح اول و بقصوره آخر اسم مکان بمعنی جای قرار و سکون در آن آخر ماواه ای منزله
یاوی الیه آوی یاوی اویًا و اویًا متعدی بنفسه میباشد **پس** معنی وماویه جهنم و بئس المصیر تصریح غضب باظهار غلظت توعید برای فرار از جهاد میباشد
یعنی آنکس که مسخوط و مغضوب اله برگردید ماوی و مقر و مسکن دایم او نار دوزخ میباشد و مسکن و مقام او دوزخ نهایت زشت و بد جهنمی و مسکنی
و مقری و مرجعی هست اعاذنا الله والمؤمنین منه جمیعًا **و مصیر** بمعنی مرجع از صار یصیر صیرًا و صیرورة بمعنی انتقل و صار الامر الیه ای کذا رجع
الیه و الیه مصیره ای مرجعه و مآله و صاره یصیره صیرا جنبانده **تنبیه** هرگاه فرار از جهاد از اکبر کبایر باشد و اعظم و اقبح قبایح باشد
پس آن مفرور مغضوب و مسخوط اله قهار بغیر توبه و مقام دائمی او بئس المصیر قهر جهنم و مقر هست **اشکال** غضب در اصل وصول منافی و منفر طبیعت
است لهذا خون او بجوش آمده انتقام آن از شخص منفر و موذی میخواهد و میجوید و خدا از جسم و جسمانیت و از لوازم او منزه و مبرا و متعالی هست
پس مراد از غضب الهی چیست **جواب** رضا و خلاف غضب از اوصاف جسمانی بلا شک هست **پس** تجرد و تنزه واجب تعالی از جسم و صفات
آن تاویل چنین الفاظ وارده فی کتاب الله و سنت صحیحه رسول الله مطابق کتاب خدا واجب است **پس** حمل غضب و سخط و رحم و رضا
میشود بر غایت اینها **و اما** غایت غضب انتقام گرفتن از شخص مغضوب و تعذیب او میباشد **و** غایت رضا و رحم عفو و احسان و اکرام مرحوم
مرضی بقانون کلی در اسلام مقرر و مبرهن نزد متکلمین گردیده اشکال ندارد **بحث خامس عشر** این آیات هرچند نزول اینها خاص در بدر
و آن متفق علیه است **پس آیا** حکمش عام هست **یا** حکمش خاص و مخصوص اهل بدر هست در آن خلاف بدو قول دارند **احدهما** این حکم خاص
مختص اهل بدر هست **و** همین بروایت کلبی از احد القولین ابن عباس **و** همین مختار حسن **و** قتاده **و** ضحاک وغیره هست **و** همین مروی از
سعید خدری هست **و یزید بن حبیب** گفت اوجب الله النار لمن فر یوم بدر فلما کان یوم احد قال الله تعالى انما استزلهم الشیطان ببعض
ما کسبوا ولقد عفی الله عنهم **ثم** کان یوم حنین بعده فقال تعالی ثم ولیتم مدبرین ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء **و ایضًا** از ابن عمر روایة
کرده که او گفت بعثنا رسول الله فحاص الناس حیصة فاتینا فقلنا یا رسول الله نحن الفرارون قال لا بل انتم العکارون انا فئة المسلمین یعنی
ابن عمر عرض کرد که یا رسول الله ما فراریان هستیم منهزم شدیم پیغمبر فرمود نه بلکه شما کراریان هستید چه من فئه مسلمین تو وم **اقول** حاص حیصة بالحاء
والصاد المهملتین یعنی جولان باشد از جال الناس جولة یطلبون الفرار من العدو **و** المحیص المهرب **و در سبب** تخصیص این وجوه میباشد
احدها حضرت رسول در یوم بدر خود حاضر بود **و اما** لاجل انه لا یساوی به سائر الفئات بل هو اجل و اعلی من الکل **و اما** لاجل ان الله وعدهم
بالنصر والظفر فلم یکن لهم التحیز والتحرف الی فئة اخری **ثانیها** انه تعالى شدد علی اهل بدر لانه کان اول الغزوات فلو انهزم المسلمون فیه
لزم منه الخلل العظیم فلهذا وجب علیهم التشدید والمبالغة یعنی تشدید امر شدید بر اهل بدر از عدم تحیز چه خود پیغمبر صلعم دران غزوه که اعلی و اجل از همه
غزوات بود و اگر مردم دران تحرف و تحیز میکردند **پس** بآن انهزام زلل و خلل عظیم بر همی اسلام عاید می شد **ثالثها** لاجل منعهم الله فی ذلک الیوم
من اخذ الفداء من الاسری **والقول الثانی** ان هذا الحکم فی هذه الآیة عام فی جمیع الحروب بهذه الآیة یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا عام فیتناول جمیع الصور و اقصی ما فی الباب انه نزل فی واقعة بدر ولکن العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب یعنی حکم این عام در جمیع
حروب است زیرا که خطاب یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم بعموم مومنین الی القیامة می باشد **و** غایت ما فی الباب است که در غزوه بدر نازل شده ولکن
خصوصیت سبب مانع از عمومیت حکم نمیباشد چه اعتبار بعمومیت لفظ و همان اصل در کلام میباشد **و** همین از روایة ثانیه از ابن عباس **و** همین قول
جبائی **و** ابومسلم و جمیع نقل فرمودند **بحث سادس عشر** حکم از تحیز **آیا** من بعد محکم باقی در هر جهاد الی القیامة است **یا** منسوخ گردیده دران غزوه قول
دارند **نزد عطاء** این تحیز منسوخ گردیده بآیة الآن خفف الله عنکم فلیس لقوم ان یفروا من مثلیهم نسخت تلک الآیة فی هذه العدة و همین قال
بغوی وغیره گفته و علی هذا اکثر العلماء ان المسلمین اذا کانوا علی الشطر والخطر من عدوهم لا یجوز لهم ان یفروا و یتحرفوا فیولوا ظهورهم
و یتحیزوا **و** ان کان المسلمین اکثر من المشرکین القلیلین بلا خوف و لا خطر جاز التحرف والتحیز **و قال** ابن عباس من فر من ثلثة فلم یفر **و**
همین فر من اثنین فقد فر **رازی** و تبعه او هم دراینجا فرموده اختلفوا فی جواز التحیز الی فئة هل یختص بما اذا کان العسکر عظیما **او انما** ینبت

جواب اشکال غضب و رضا الهی از صفات جسمانی هست چیست

حکم این حکم خاص هست

در اسباب تخصیص این وجوه میباشند

اذا كان في العسكر خفة قال بعضهم اذا عظم العسكر فليس لهم هذا التحيز وقال بعضهم بل الكل سواء وهذا اليق بالظاهر لانه لم يفصل
حاصل هر دو عبارت آنکه نزد اکثر اهل علم اگر لشکر اهل اسلام ضعیف وقلیل پر چند از عدو قوی کثیر است پس جایز نیست اصلا فرار مطلقا ودر تحرف
وبه تحیز واگر لشکر کثیر وقوی ذو الفئات بلا خوف از عسکر عدو بود پس فرار بوقت تحرف وتحیز الی فئة جایز است ودلیلش قول ابن عباس است
که اگر از سه چند خود تحیز کند جایز است واز دو چند دشمن جایز نیست ورازی در نقل قول ثانی که خواه عسکر اسلام عظیم باشد خواه خفیف وقلیل باشد
تحیز مساوی در هر دو حال جایز است وهمین لائق تر بمقام بمقتضای ظاهر آیه است زیرا که در آیه تفصیل نیست ندکل لامروست پیغمبر استعاذه
میکرد از مرگ هفت قسم موت الفجاة ومن لدغ الحية ومن السبع ومن الغرق ومن الحرق ومن ان يخر عليه شئ ومن القتل عند فرار
الزحف رواه احمد وايضا از ابی یسیر روایة کرده انه صلعم یدعوا بهؤلاء الکلمات السبع یقول اللهم انی اعوذ بک من الهدم واعوذ بک
من التردی والغرق والحرق واعوذ بک ان یتخبطنی الشیطان عند الموت واعوذ بک ان اموت فی سبیلک مدبرا واعوذ بک ان اموت لدیغا
ایضا پیغمبر صلعم فرموده هر که سه مرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه بگوید او مغفور میشود اگرچه گناه از فرار زحف باشد
رواه جماعت من المحدثین از زید بن حارثه واز ابن مسعود منهم ابن سعد وابو داود وترمذی وبیهقی در اسماء وصفات وایضا ابن شیبه و
حاکم وسیوطی وغیرهم محاسن مطابع عشر فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم وابن بطوتا وبن الخطاب عدول از خطاب صحابه الی خطاب
النبی است بلانکه این فا جواب شرط مقدر است وتقدیرش بدو وجه میباشد احدهما ماذکر مدارده بالملائکة والتثبیت لهم والقاء
الرعب فی قلوب اعدائهم فعلی هذا کانه قیل اذا کان الامر کذلک فلم تقتلوهم انتم بقوتکم وقدرتکم وجمعکم القلیل ولكن الله قتلهم بنصرکم
وتسلیطکم علیهم القاء الرعب فی قلوبهم مراد آنچه از امداد ملائکه وغیره بایشان بوقوع آمده بیان شد پس از ظفر یابی انها تذکیر وتبصیر آن بایشان
کرده گویا بیاران فرموده شد که هرگاه امر چنین بوده پس قتل کفار شما نکردید بقوة وبقدرة وجمعیت قلیل خود بلکه خدا قتل ایشان کرد بیاری تسلیط
شما والقاء رعب شما در قلوب کفار تا قتل واسر آنها کردید ثانیهما التقدیر ان افتخرتم بقتلهم فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم لما روی انهم لما انصرفوا
من المعركة غالبين غانمين اقبلوا يتفاخرون يقولون قتلت واسرت وفعلت وتركت فنزلت هذه الاية قاله الزمخشری والرازی والسعدی
یعنی هرگاه مومنین بدر غالبین وغانمین بقتل واسر کفار رجعت کردند پس ایشان در بین خود بمفاخرة ومباهات میگفتند که من فلانی را قتل کردم
وفلانی را اسیر آوردم خالق در جواب ایشان این را تنزیل کرد که شما قتل آنها نکردید بلکه قتل آنها خدا کرده وهمین مروی از مجاهد در کبیر ومعالم
التنزیل مرویست قال مجاهد اختلفوا یوم بدر فقال بعضهم هذا انا قتلت وقال الآخر انا قتلت فانزل الله هذه الاية انتهى هذه الکسرة
الکبیرة لم یحصل منکم وانما حصلت بمعونة الله انتهی مجاهد گفت اصحاب در یوم بدر بعد الفراغ والظفر اختلاف در بین خود کردند پس بعضی گفت
من این را قتل کردم وبعض دیگر میگفت که من قتل کردم پس این آیه در رد مقالات ایشان نازل شده اشکال چگونه او سبحانه قتل
کفار در بدر کرد ونسبة فعل قتل الی الله تعالی اثبات علی الظاهر نمیشود مگر مذهب مجبره چه نزد ایشان فعل عبد عینا فعل خداست مگر آنکه مراد
از این قتل ایجاد موت نزد ضرب مومنین شود یا عدم حایل گردیدن خدا بین القاتل والمقتول عند القتل مسلم است نه قتلهم بید الخالق جواب
من اصحابنا جمع منهم صاحب المجمع فرموده اند ذاتا نفی الفعل عمن هو فعله علی الحقیقة ونسبه الی نفسه ولیس بفعل اله من حیث کانت افعاله تعالی بالسبب
المؤدی الی قتلهم من اقداره وتمکینهم علی قتالهم واعانته لهم وتشجیع قلوبهم والقاء الرعب فی قلوب اعدائهم المشرکین حتی قتلوا واسروا یعنی
نفی فعل علی الحقیقت کرد از آنانکه بوقوع آورده بودند ونسبت آن فعل الی نفسه فرمود وحال آنکه عینا آن قتل نه فعل خدا چون افعال او تعالی اصلا نیست بلکه اسناد
قتل ایشان الی نفسه کرد باعتبار سببیکه مؤدی الی قتلهم گردیده چه او تعالی اقدار وتمکین وشجاعت داد ایشان را واعانت کرد مر ایشان را بر فعل قتل ودر قلوب
کفار خوف ورعب القاء کرد تا آنکه قتل گردیدند واسیر شدند وهمین قرار کردند واین اسناد مسبب باعتبار سبب مجازی مشهور ومستعمل در قرآن ودر عرف
است چنانچه شخصی میگوید که فلانی را این شمشیر کشتم وآدم دیگر باو میگوید که تو قتل او نکردی من قتل او کردم یعنی اگر من شمشیر تو نمیدادم تو او را کشته
نمیتوانستی وایضا کسی بکسی دیگر میگوید که فلانی مرا ذلیل ومحبوس نکرده است بلکه تو مرا ذلیل ومحبوس کردانیدی چه تو برای او سفارش کردی پیش حاکم
از جهت سفارش تو اینحال کرده را بخت ما من عشر وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی واین خطاب خاص بحضرت رسالت مآب است

بالا فلم تقتلوهم با صحاب آنحضرت است یعنی یا محمد نینداختی تو و قتیکه و لکن خدا انداخت انداختن را **و بقولی** معناه و ما بلغت اذ رمیت
و لکن الله رمی یعنی ای محمد تو نرسانیدی مشت خاک را در چشم و دهان و منخر یعنی هر یکے از لشکر کفار و قتیکه تو بیند اختی و لکن خدا رسانید آن را در چشم و منخر
و بینی هر یکے را **سوال** رامی پیغمبر منصوص خطاب این آیه بود **اما** آنچه رمی کرد او چه بود **و** در کدام جنگ بود **جواب** جمیع علماء منصوص کتاب الله
است که رامی خاص حضرت رسول صلعم بود خلافی در آن **و** جهالت است **اما** در مرمی سه قول اند یکی مشت خاک متضمن سنگریزهای صغار دیگر
آنکه حربه زده **و سوم** تیر انداخته **اما** در محل هم سه وجه اند **قول اول** در جنگ بدر روایت قول اهل تفسیر و حدیث **و** مغازی **و** سیر و تواریخ **و** همین
احادیث صحیحه از فرقات اهل اسلام مروی اند **ثانی** در جنگ احد **بدلانکه** در جنگ بدر هر گاه صنادید ثلثه قریش بیک وقت یعنی عتبه بن ربیعه
بدست عبیده بن الحارث **و** شیبه بدست اسد الله حضرت حمزه عم نبی **و** ولید بدست مظهر العجائب علی ابن ابیطالب بقتل رسیدند **و** در کفار
قریش اضطرابے عظیم شدید پدید آمده **دفعتہ** مع ابوجهل کل لشکر حمله بر لشکر اسلام کردند **مروی است** پیغمبر هر گاه حمله شان مشاهده فرمود
جماعت مفسرین از ابن عباس وغیره نقل کردند فقال رسول الله اللهم هذه قریش قد جاءت بخیلائها وفخرها یکذبون رسولک اللهم انی ان
تحجنها وعدتنی وو عدک الحق لا تخلف فیه فنزل جبرئیل و قال خذ قبضة من تراب فارمهم بها فلما التقی **قال النبی** لعلی اعطنی قبضة من
التراب من حصباء الوادی فرمی بها فی وجوههم و قال شاهت الوجوه فلم یبق مشرک الا دخل فی عینیه و منخریه و فمه غبار و حصیاة
فانهزموا و تعاقبهم اهل الاسلام فقتلوا منهم سبعون **و** اسروا سبعون من صنادیدهم و اجلتهم و فرقتا یا هم الی مکة **و روایت** المفسرین
عن جماعة من الصحابه بمثل ابن عباس **و** حکیم بن حزام **و** جابر **و** عکرمه **و** غیرهم حاصل آنکه پیغمبر در وقت حمله قریش فرمود بار خدایا این جماعت با کبر
و افتخار حمله آوردند بر اهل دین تو که اسلام است ایشان انجاز و انفاذ و جار کن وعده خود است که همین وادی در ظفر و اعلاء کلمه اسلام **پس** همون پیغمبر
در دعا بود که جبرئیل فرود آمده با مر اله فرمود که مشت خاکی را بر داشته بپاش بسوی کفار **پس** با مرنبی علی ولی مشت خاکی از آن وادی بدست سنگریزه
امیر بدست نبی داد **و** پیغمبر وقت پاشیدن و رمی آن بسوی آن گروه شاهت الوجوه للحی القیوم فرمود **پس** از ان قبضه خاک و ریگ غبار سنگریزهای
صغار احدی از کفار باقی نماند مگر آنکه آن خاک بد و چشم و بد و سوراخ بینی و بدهان هر یک کافر رسیده دفعته کلهم منهزم و مفرور دفعة کلهم گردید **پس**
فوج اسلام تعاقب با نها کرده هفتاد آدم رؤس آنها را قتل **و** هفتاد اجله دیگر آنها را بریسمان بسته اسیر آوردند **و** بقایای آنها منهزم و مفرور ذلیل و خوار
بمکه رفتند **و** اسباب اثاث آنها را مسلمان نیز گرفتند **و** این خبر را جمهور و عماید مفسرین قد بار تابعین از جماعت کثیر صحابه روایت کردند **اشکال**
از نفی و ما رمیت اذ رمیت اثبات بکلیه اضطراب و لکن الله رمی فی الحقیقة و فعل از رمی محمدی بنود بل خاص رمی الهی بود **پس** چرا اذ رمیت
اسناد الی محمد کرد **و اگر** خدا آن را رمی کرد چگونه آن رمی بود **جواب اول** چونکه رمی ظاهری آن قبضه خاک بضرورة و لا اشتباه پیغمبر کرد **اما**
دست رسول الله صلعم در آن وقت **و ایضا** دست خلیفة الله علی در قلع باب خیبر و اخذ آن بعوض سپر در حکم دست و قوة خالق بود و میباشد چنانچه در بات
بیعة رضوان بیعت بر دست رسول او بود **و** در فتح آن دست مبارک بحکم دست اله بود و میباشد **پس** باین جهت رمی آنحضرت مشت خاک را **و**
قلع باب خیبر بدست علی اسناد ش الی نفسه تعبیر گردید **و** شاهد ش **آیه** ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله **و** ید الله فوق ایدیهم
است **پس** باین اعتبار ملکے نفسه کرد فعل رسول و فعل علی علیهما السلم را **جواب ثانی** رمی مشت ظاهر قبضه خاک از فعل پیغمبر بود **و اما** ایصال
اثر آن بکل لشکر فرداً فرداً خاص از فعل خالق بود و چه معلوم است که از وسع و امکان بشر ممتنع است وصول یک قبضه خاک **و** اثر آن بیک آن در عیون
هر یکے از کل لشکر دفعةً **فمعناه** ان القبضة من الحصباء التی رمیتها فانت ما رمیتها فی الحقیقة لان رمیک قبضة من الحصباء لا یمکن ان یبلغ اثره سایر
البشر و لکن الله حین رمی للنبی ابلغ اجزاء ذلک التراب و اوصلها الی عیون کل واحد من العسکر الکثیر و منخریهم فصورة الرمیة صدرت من النبی
و ایصال اثرها انما صدره من الله ثم فلهذا المعنی صح فیه النفی و الاثبات انتهی **تنبیه** این آیات هر یکے بذاتها معجزه خارق العادة است خصوصا
آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ما از اعاظم معاجز خاتم الانبیاء و اکبر براهین و اقوی الشواهد القاطعة فی ثبوت نبوة خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلعم
الے بقاء الدنیا قطعا میباشد **پس** باطل شد مزعوم باطل جهال نصارے که محمد صلعم مؤید بالاعجاز الخارق للعادة فی کتاب الله نیست بلکه معاجز او
اهل اسلام بعد آنحضرت بطور اختراع و افتراء و اختلاق اسناد آن با نحضرت کردند **جواب اول** در اثبات الفاد این قبضه خاک از اجل معاجز نبوی

است بسبب اوّلها این خبر از فعل محمّدی در بدر است و این خبر بفور مطابق مخبر به بوقوع آمد و خبریکه مطابق و قرین بدعوای وقوع میآید قطعًا معجزه و صادق و واجب التصدیق است پس قرآن و محمّدؐ عین صدق و صادق مصدّق و واجب التصدیق قطعًا میباشد ثانیهما چونکه آنحضرت از دعا هوه مستمر آنکه رب خود میکرد و بمردم فرمود که خالق مرا وعده احدی الطائفتین از عیر یا نفیر قریش و فتح یابی برایشان داده پس وقت حمله قرآن حضرت دست بدعا بر داشته از خالق انفاذ و انجاز وعده بظفر یابی خود درخواست کرده و بامر تم قبضه خاک در آن بروی کفار پاشیده و کل ابطال آن لشکر بوده کلهم معطل از قتال ماندند چشمهای خود مالیده منتظر انهار چیچ نیامد تا چند نفر اصحاب محمّدؐ تعاقب انها کرده جمعی از ابطال انها بقتل رسانیده و جمعی از صنادید ایشان زنده بریسمانها بسته اسیر آورده و اموال همه ایشان بغنیمت گرفته و باقیماندگان انها بخسران و حیران منهزم گردیده دم خود را بپای رسیده گرفتند و هیچ عاقلی از خارق عادة بشر بودن اینحالة را انکار کرده نمیتواند چه ممکن نیست که کل لشکر ابطال قتال بحمله آمده بر دشمن خود که ضعیف و قلیل العدد باشد و از اراده جمعی خود کل لشکر ابطال از قتال دفعه معطل مانده در خود مع القوة و التمکن بقتل و اسیرے عدو خود را ندهند و باقی منهزم و مفرور گردند بلا سبب قاطع و مانع انها از اراده قهری خود پس مزعوم نصاری بالکلیه باطل محض و اکثر معاجز خاتم النبوة در قرآن قطعًا ثابت و واضح است

اما جواب ثانی در بطلان قول نصاری که اهل اسلام بعد موت محمّدؐ معاجز محمّدیرا باختراع و افترا و دروغ در دفاتر ثبت کردند بوجوه میباشد اولها علمای نصاری بمثل مشهور و وجدان والمرء یقیس علی نفسه چونکه از قدیم الی حین سلف و خلف عین انجیل منزله را نیست و نابوده کرده بدستهای خود انجیه اختلاق و اختراع و افترا و محض دروغ در قرطاس ثبت و ضبط کردند و آنرا انجیل عیسی نامیدند و معهذا بر زبان انها بتهذیب و تبدیل و ایزاد و اخراج سیاهیند چنانچه بر ملاحظه کننده اناجیل عتیقه و جدیده را احوال تبدیل کلمات مخترعات اسلاف خود واضح میباشد که ثبت مخترعات عادة قدیمه آن طایفه میباشد هذا قوم اسلام را هم بر مثل خودشان پندارند ثانیها اکثر معاجز محمّدی و علوی علیهما السلام غیر از قرآن هم متواتر اند و تواتر عبارت است از اتفاق و جمعیت جمعی از نقلهٔ شهود و رواة که نقل مسموعات و مبصرات و معلومات و مشهودات خود ملتبس از حق و باطل زیراکه ممتنع و محال است تواطؤ و اتفاق جماعات مختلفة الارا و الدواعی و الافهام و الالسنه از صدر اوّل عصر بعصر بر نقل واقعاتیکه حقیقة و الاصالة آن واقعه بوقوع نیامده و در اصل کذب و بهتان و معدوم باشد و بر خلاف آن واقعه کلهم بگویند و بنویسند و نقل نمایند حاشا و کلا عن ذلک ابدًا و الّا علم سیر و تواریخ متضمن احوال انبیاء و سلاطین و واقعات و قضایای ایشان و اسماء ایشان و قرون هالکه و بلاد و قری ثابته و ثابقه کل روی زمین الی حین همه دروغ و کذب و بهتان و افترا و اختلاق محض باطل بالکلیه میباشد زیراکه هر یکی از موجودین هر عصر بچشمهای خود ندیده اند فجوابکم جوابنا اشکال بنابرین چرا نصاری و یهود عنود احوال معاجزی محمّدی نوشتند اگر اکثر آن متواتر بودند جواب عادة طبعی مخاصمین متعصبین است که اغلب و اکثر تحریر حقیقت مخالفین دین خود نمینویسند چنانچه اهل چین و هند و غیر انها از مشرکین کفار طوفان نوح و فلق بحر سویس و غرق فرعون مع کل لشکر چند لک آدم در آن یک دفعه و ولادة عیسیٰ بغیر نکاح و بنکاح صحیح معاجز و ابن الله بودن او نه نوشته اند پس بننوشتن اعدا دین مبین دلیل بر بطلان وقایع حقیقت ثابته ابدًا نمیشود و الّا جوابکم جوابنا ثالثها قانون مقرره اهل اسلام از صدر اوّل الی در اعتبار هر امری و نقل آن کمال عدل و صدق و دیانت شرط است و علم درایه و علم رجال رواة و علمای برامی دریافت عقاید و اعمال و صدق و عدل و کذب و دیانت فرادای و همه احوال عمرے و نقل مدون و مقرر گردیده اند و باد فی سوء حالتی و مقلتی راوی ترک روایة کرده اند و بنای همین قانون محدثین اسلام صحاح مسانید معتمده ترتیب داده اند بدلیل هر حدیث منقوله اشاره بصحیح و حسن و موثق موثوق و بضعیف و منکر و متروک العمل کرده اند و بر نقل و قول هر یک ملوانی بغیر کمال مهارت علوم و حذاقت فنون و صیانت عدالة و دیانت و صدق معهذا بغیر مدارسته و بغیر معاینه و امتحان اعلام مشهودین و بغیر اجازة تقریرے و تحریری و اذن جماعت ائمه مجتهدین مسلمه و بغیر حکم جمهور معتمدین مستندین در کل ابدًا و اصلًا قابل اعتماد و عمل و تسلیم ندارند و قول او مثل بول مطروح و متروک میباشد بخلاف نصاری اهل اسلام رفتار در دین دارند و کاف شاهدی از اهل اسلام همین است که از نزول قرآن الی حین سیزده چهارده صدی روان است در یک قرآن هم زیر یا زبر یا پیش یا جزم یا شد یا مد قرآن کم یا زاید نشده بخلاف کتب یهود و نصاری اما قول ثانی در حصول و وقوع اینواقعه و ما رمیت اذ رمیت

در جنگ احد است این واقعه بوقوع آمده در قتل ابی بن خلف مروی است انه اتی النبیؐ بعظم رمیم قال یا محمّدؐ من یحیی هذا و هو رمیم فقال علیه السلام

جواب از مطاعن [illegible] که قرآن معجزه
داری [illegible] بیت [illegible] از ... [illegible]
[illegible] مخالفین قرآن
[illegible] معاجز و [illegible] ثابت است
[illegible] نصاری که بر [illegible]
[illegible] از قرآن [illegible]
بیست [illegible] عادی
[illegible] ثبات اعجاز
پیدایش [illegible] و ابطال
قول نصاری

ان يحييه الله ثم يميتك ثم يحييك ثم يدخلك النار فاسر هذا اللعين يوم بدر فلما افتدي قال لرسول الله صلعم ان عندي فرسًا اعلفها كل يوم

فرقا من ذرة كي اقتلك عليها فقال صلعم بل انا اقتلك ان شاء الله تعالى فلما كان يوم احد اقبل ابي بن خلف يركض على ذلك الفرس حتى

دنا من الرسول صلعم فاعترض له رجال من المسلمين ليقتلوه فقال صلعم استاخروا عنه ورماه النبي بحربة فكسر ضلعًا من اضلاعه فحمل وهو صريح

حزين فقال اصحابه لا باس فقال لهم الا سمعتم انه قال لي سأقتلك انشاء الله فلو كانت للناس لقتلتهم وفي رواية الزهري ولما ضربه النبي

فخدشه في ترقوته فجعل يتدأدأ عن فرسه مرارًا وقال اصحابه لم تضطرب وتصطرخ من هذه الخدشة فقال لهم والله لو حصلت لجميع الخلق

لاحترقوا بسببها ولما توافق الروايتين ومات ذلك الملعون مضطربا مستصرخا بعد ايام في الطريق فدفنوه رواه في الدر المنثور

مع حديثه حاصل آنکه ابی بن خلف لعين استخوان مرده آدمی کهنه بوسيده بدست گرفته بحضور پیغمبر صلعم آنرا بدست ماليده چون خاکستر او

بدميدن بهوا پريد و گفت يا محمد کدام زنده ميکند اين استخوان را پيغمبر صلعم فرمود خالق آنرا زنده ميکند پس ترا ميميراند پس ترا زنده ميکند پس

ترا داخل نار ميسازد و آن لعين کينه آن در دل نگاه داشت و بروز بدر گرفتار شد بفديه دادن خلاص شد گفت يا محمد من اسپی لايق دارم و آنرا

ذره ميخورانم تا قوی و چاق شده بران سوار شده ترا خاص قتل ميکنم و پيغمبر صلعم در جوابش فرمود بل من ترا قتل ميکنم اگر خدا خواسته بروز

احد آن خلف لعين بمقابل نبی آمد و اصحاب مانع او شدند تا قتل کنانيد او را پيغمبر صلعم فرمود که بگذاريد تا بيايد پس پيغمبر صلعم حربه دستی

کتا زيد گوش آدمی بود در يکطرفش تيزی نوک دار آهن مي باشد بيک روايت بران لعين زد و دفعة ضلع او منکسر شد و بروايت زهری بترقوه

او که تره چيز کردن ميباشد بنوک حربه پيغمبر خراشی بجلد او رسيد فعلی الروايتين لعين بدن نالان النار المحرقة ناله زنان نزد قوم خود رسيده و اينها

خراش او ديده خندان گفتند چيزی نيست باين خراش چرا نالان نعره زنان باضطراب سخت افتان خيزان آمدی و در جواب شان گفت آيا شما نشنيده ايد

که او گفت مرا بالکه من ترا خواهم کشت بخدا قسم اگر تمام مردم همين خراش که بمن رسانده ميرسيد هر آئينه کلهم ميميرند و ميسوختند حرقتی و سوزشی در بدن

دارم که مثل اين احراق و ايلام در هيچ سمی و ضربتی و لدغه اصلا نميباشد پس همين سوزش و احراق و ايلام و اضطراب متصل هر آن هر شب و روز افزون

بود و بعد چند روز بدرک اسفل شتافت و در بين راه آن لعين را دفن کردند اما قول ثالث از روايت در جنگ خيبر بنابر روايت الرازي

روی انه عليه السلام اخذ قوسًا وهو على باب خيبر فرمى سهما فاقبل السهم حتى قتل ابن ابي الحقيق اليهودي وهو على فراشه فنزلت هذه الاية و ما رميت

الخ وفي الدر المنثور عن عبد الرحمن بن جبير فطلب النبي قوسًا فرمى الحصن فاقبل السهم يهوي حتى قتل ابن ابي الحقيق في فراشه فانزل الله هذه

الاية حاصل آنکه پيغمبر در يوم خيبر تير و کمانی طلبيده رها کرد تير از کمان پس آن تير پريده رسيد ابن ابی الحقيق را و آن لعين سوار

بفرش خود در حصن بود و بر فرش خواب خوابيده بود تا نعره زد و بدرک اسفل رفت و اين آيه درباره او نازل شد اشکال و اين رمی ثلاث

دارند اگر من باب التواتر اسد الاقوال می بود خلاف دران واقع نمی شد پس اختلاف دلالت دارد که هيچ يکی از اقوال ثلثه بوقوع نيامده از دست

اگر صحيح ست پس غير اين اقوال مراد متفق عليه بايد باشد و آن چيست و جمع اين اقوال متضاده در نزول ممتنع هست جواب بدانکه نزد اهل التفسير

قانون متفق و مبرهن مبرهن گرديده که سبب نزول يا خاص باشد و لکن نظر آيه عام يا برعکس اين خاص باشد پس در صورت

سبب خاص بالنظر عموميت حکم رود يا برعکس اين بجهة مقتضای کلمات او شده ميتواند خصوص صادقيکه معهم يا مخصص خارج از ديگر آيه يا از تعين صحيح بوجود

باشد و قانون ثانی اينکه يکوقت در يک مقام در امری نازل شده پس اگر مثل و مشابه آن امور اخر بوقوع بيايد پس بمقتضای عموميت

آيه همه امور اخر را حاوی و شامل ميشود و ميباشد تنبيه اگر اين واقع شد پس جواب اشکال بدو وجه ميباشد اولها اين آيه ميست

خاص درباب بدر وارد شده و ديگران اکثر صحاح و حسان باسانيد مستفيضه صحاح مسانيد ثبت و جمع اند و همين قول مختار اکثر مفسرين ست چه

بجميع اقوال و اخبار بالجملة تواتر حاصل است و فخر رازی هم همين اختيار کرده و الاصح ان هذه الاية نزلت في يوم بدر والا لدخل في

اثناء القصة کلام اجنبي عنها و ذلك لا يليق بل لا يبعد ان يدخل تحته سائر الوقائع لان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب انتهى

پس تحقيق اينقول که در بدر نازل شده ارجح و اصح و اقوی در ثبوت ميباشد پس قول ثانی و ثالث بجهة بعض اخبار احاد است و مسانيد

شوند و متفق عليه الاکثر نشوند ثانيها جمع اين اقوال ثلثه بغير ترجيح بالامرجح ممکن هست باينکه آيه واحد ست خاص در بدر نازل شده و در

احدها رمی حربه بود در خیبر رمی تیر مثل و شابه رمی قبض خاک بوقوع آمده والفاظ آیه مخصص بوقت وفعل و مکان نیست بل مطلق است پس هر جنگی که آنحضرت کسی را بچیزے زنده یا بحکم رمی و ضرب الهی عموما است زیرا که آنحضرت نائب و وکیل الهی و خلیفه بلا رمی بود هر وقت حصر جا زدن و دادن و اخذ او زدن و دادن و اخذ خدا میباشد و ید نبی الله و خلیفه تم حکم ید الله و لسان الله در همه امور دارد چنانچه حکم افعال و اقوال ملائکه حکم افعال و اقوال تعود ارند و آیه بیعة ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم مثیر این مرام هست پس بحمد الله اشکال هیچ وجه لازم نیاید ثم الله اعلم اشکال قاضی ابوبکر آنچه در اینجا افاده کرده و منها ان التراب الذی رماه کان قلیلا فیمتنع وصول ذلک القلیل الی عیون القوم الکثیر فدل هذا علی انه تم ضم الیها اشیاء اخر من اجزاء التراب و اوصلها الی عیونهم و منها ان عند رمیه القی الله الرعب فی قلوبهم فکان المراد من و لکن الله رمی رمی الرعب فی قلوبهم جواب بدانکه القاء رعب معجزه علیحده و یک قبضه خاک پاشی بعیون هر یکے از لشکر کثیر معجزه دیگر است دو معجزه را یکی شمردن عدول از ظاهر کلام الله بلا ضرورت باتفاق است ممنوع لا یجوز است و غرض اقصی در اظهار معاجز کثیره تقویت در اثبات حقیقت نبوه و اتمام حجت و قطع معذره موالف و مخالف است اما جواب که یک قبضه خاک قلیل چگونه بعیون کل لشکر رسید بغیر انضمام خاک دیگر پس چنین قول دلیل بر بلادة بلید الطبع میکند عجب العجاب است از صدور این از احد ارکین معتزله و جوابش بدو وجه میباشد احدهما این بلوغ خاک قلیل بعیون هر یکے از لشکر کثیر تا صد بر شدند بالاتفاق اعجاز خارق العادة بلا نکیر میباشد و غرض اقصی در این اظهار غرابت خارقیت رمی و اثبات نبوه نبی و ازدیاد افتراء الد الخصام میباشد پس این مشت قبضه خاک سبب فرار انبوه کثیر مع اتمام حجة بآن بر آنها بود و در افعال معاجز قیاس کردن بانکه قلیل کثیر با نضمام مثل آن یا کثیر قلیل یا ثقیل خفیف و خفیف ثقیل گردید بایزاد و تخریج جزئی از آن دلالت دارد که قایل آن معتقد بر عدم اقتدار قادر مطلق از امر امکانے باشد که شئے قلیل مع قلته بحجم غفیر بغیر ازدیاد و انضمام جزء دیگر رساند و این گمان واهی باطل است ثانیهما خود این قاضی معتزله در تفسیر آیه و انذر عشیرتک الاقربین نوشته که آنحضرت در مکه در بدایة دعوای نبوه خود کل بنی هاشم را جمع کرده نان یک صاع و گوشت بره بزغاله کو چک و یک شکیزه آب قریب بهزار آدم مردان و زنان از یک کاسه و از یک مشکیزه شکم سیر خوردند و نوشیدند و همچنان تا دو روز دو دفعه کرده معهذا آن آب مشکیزه و کاسه گوشت و نان بحال خود باقی بود پس آیا خالق و نان و گوشت آن نان و گوشت پخته جدید ایزاد میکرد در آن یا نه فجوابک جوابنا
هذا اشکال طایفه کسبیه از مجبره میگویند که در اینجا ثابت شد جبر بالکسب چه رمی محمد کسب و خالق مبلغ آن بلشکر کفر قطعا ثابت شد پس جبر بالکسب صحیح و ثابت میباشد یعنی بنده کاسب و خدا موجد اعمال شان است جواب اولا بدانکه جبر بالکسب بدو اراده دو شخص در شئے واحد میباشد یا باراده احدهما یا بلا اراده هر دو پس اول و ثانی واجب البطلان است اما بطلان اول بجهة آنکه بدو علت تامه شئے واحد حاصل میشود و این ضروری البطلان است و علی هذا آیا اراده خالق و مخلوق هر دو متساوی میباشد یا متفاوت در قوة و ضعف اما بنا بر شق اول لازم میآید که بنده و خالق شریک متساوی در یک اراده اند و کفر این حاوم هر عاقل است اما متفاوة قوة و ضعف اگر اراده عبد اقوی از اراده اله هست در اکفریت و بطلان آن بقواعد شرع اسلام احدی شکے ندارد و اگر اراده خالق اقوی هست پس الزام و ایلام و حد و تعزیر در دنیا و عذاب شدید نار در عقبی بر بنده ضعیف چرا مقرر میباشد و بان توعید و تعذیب بالبقینیه عقلا و نقلا شریک اقوی اولے میباشد و فاعل خود بوده پس لهو فعلها و بران تعذیب بغیر ملاحق نهایت ظلم و اجب البطلان است پس بایں وجه ثابت شد قطعا که هر فعل و عمل تکلیفی خاص باراده واحده آدمی تن تنها حاصل میشود و لهذا بسبب آن مستحق مدح و ذم و اعتراض و ثواب و عقاب با و عاید عقلا و شرعا میشود پس اشکال جبر بالکسب بغیر الکسب خلاف معقول و صحیح منقول واجب البطلان است اما جواب آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی فعل مخصوص ختم الانبیاء من باب الاعجاز قطعا باتفاق کافه عقلاء امت است که رامی محمد خاص و موصل و مبلغ او و اثر او الی الکفار خاص خدا است چه سر اعجاز بالاتفاق در وقوع فعل اله و اظهار و اجراء آن بر دست و زبان انبیاء و خلفاء منصوصه منصوبه خود برای تصدیق ایشان میکند تا اینها مطاع و متبوع خلق بالاطمینان بگردند و بغیر قسم معاجز همه افعال از جمیع انبیاء و خلفاء منصوصه از اعمال خود ایشان میباشد و بغیر مدخلیة الهی خاص باراوات خود بعمل و بوقوع میآرند و بران مدح و ثواب دارند و میبایند
بحث تاسع عشر و لیبلی عطف بر و لکن الله رمی ای لیبلی ابلاء جوهری گفته والبلاء الاختبار یکون بالخیر و الشر یقال ابلاه بلاء حسنا و ابلیته معروفا و بلاء الله بلاء و ابلاء ابلاء حسنا و ابتلاه ای اختبره و زهیر گفته جزی الله بالاحسان ما فعلا بکم و ابلاهما خیر البلاء الذی

بیلوای بیتیه صنم

یبلوای خیر الصنیع الذی یختبر به عباده حاصل آنکه بلاء و ابلاء و ابتلاء بمعنے اعتبار و امتحان در اصل لغت میباشد اما تعلق آن بخیر و شر و نیک و بد پس استعمال او بالاشتراک می باشد ما بین خیر و شر و در اینجا این کلمه لیبلے المومنین بمعنی الانعام یعنی انعمهم بالخیر والانعام بالاتفاق میباشد

بحث عشرین ولیبلی المومنین منه بلاء حسنا **صاحب اللباب** نقل کرده فقد اجمع المفسرون علی ان البلاء ههنا بمعنی النعمة فمعناه و لینعم الله المومنین نعمة عظیمة بالنصر والظفر والامداد بالملائکة و انزال المطر والغنیمة و تذلیل اعدائهم و تقویة الاسلام و اعلائه و الاجر والثواب یعنی مفسرین مجمع علیه اند برانکه معنے بلاء در اینجا بمعنے نعمت است پس معنیش آنکه و هر آئینه انعام کرد خدا مومنین را و در اینجا بنعمة عظیمه جسیمه و آن عطا باران نزد کمال حاجت و امداد و بملائکه و نصرة و ظفر بر اعداء مشرکین و قتل و تذلیل ایشان و بحصول غنیمة از ایشان و بتقویة اسلام و اثبات و اعلاء آن مع ذلک اجر و جزاء و ثواب آن در آخرة از خدا ثابت باشد و مرجع ضمیر منه الله **و بقول دیگر** راجع بسوی نصرت است پس بنا بر این انعام مومنین من الله هست و بر ثانی انعام مومنین از نصر و غیره است **در کشاف** فرموده ای عطاء جمیلا قال **زهیر** فابلاهما خیر البلاء الذی یبلو والمعنی و للاحسان الی المومنین فعل ما فعل و ما فعله الا لذلک یعنے برای نیکی رسانی بسوی مومنین کرده شد آنچه بایشان کرده شد و غرض اصلی در آن امور مفعوله همین ایصال انعام و اکرام بود که الحال بایشان حاصل شده **قاضی ابو بکر** گفته ان المفسرین اتفقوا علی حمل الابتلاء ههنا علی النعمة و الا لکان یحتمل المحنة بالتکلیف فیما بعده من الجهاد حتی یقال ان الذی فعله تعالی یوم بدر کان کالسبب فی حصول تکلیف شاق علیهم فیما بعد ذلک من الغزوات یعنی اگر اجماع مفسرین بر حمل ابتلاء در اینجا بر نعمت نمیبود هر آئینه احتمال محنت بتکلیف فیما بعده از جهاد بود تا آنکه گفته میشد که آنچه در بدر کرده شد او چون سبب در حصول تکلیف شاق فیما بعد ذلک از غزوات بود

بحث احدی و عشرین ان الله سمیع علیم در آخر تتمه این دو کلمه متضمن ترهیب و تحذیر ایشان ایراد کرد تا مغرور و مفتون امور نشوند و تعجب از افعال خود ننمایند یعنے بتحقیق خدا شنوا بجمیع مقالات و دعوات شما دانا با حوال قلوب و نیات و قصود از نیک و بد شما میباشد

بحث ثانی و عشرین بدانکه مجمع علیه عقلاء و کافه علماء ملة که غزوه بدر در ثواب افضل از کل غزوات نبویه است زیرا که اول غزوه بود و بفتح آن اثبات نبوة و دین اسلام شد و مردم اسلام قلیل سه صد آدم بلا اسلحه و لا اسباب از لوازم جنگ و بمقابل ایشان یک هزار ابطال خونخوار ایشان قائم و عازم بر نیست و نابود گردانیدن ایشان مسلح و مکمل بودند لهذا قلق و اضطراب در اصحاب بکمال ناشی شده بود و خالق برای همین امداد ملائکه نمود

کرد بایشان **سوال** آیا غزوه بدر افضل و اعلے هست یا **غزوه کربلا** **جواب** در این تامل است و لکن بقاعده کلیه افضل الاعمال احمزها ای اشقها عقلا و نقلا است **اما** اشق کل جنگهای نبوی بدر بود و از بدر اصعب و اشق کربلا است بچند وجه **ا** اصحاب بدر باراده اخذ قافله شام بطمع حصول اموال در ابتداء بر آمده بودند باراده جنگ **۲** **اما** غازیان کربلا بلا طمع مال محض بغرض حصول شهادت خاص بر آمده بودند **ب** تا راضی اهل بدر از جنگ نفیر بودند بخلاف اصحاب کربلا چه ایشان از خانها بکمال رضا خاص بغرض شهادة بر آمدند مع علمهم که از ما احدی زنده و باقی در این جنگ نمیماند بخلاف اهل بدر چه ایشان بوعده قطعی الهی بدانکم احدی الطائفتین فتح و ظفر و حصول غنیمت قطعا امید داشتند **ج** خود پیغمبر در این جنگ با ایشان بود و مکرر از آنحضرت فهمیده بودند که من موعود بظفر و فتح من الله شده ام بخلاف اصحاب کربلا که صاحب آن بمردم مکرر فرموده که من برای شهادة موعود بکوفه میروم **د** اهل بدر قلیل العدد تا سه صد و سیزده آدم و ابطال کفار بودند **اما** اهل کربلا اقل قلیل کلهم هفتاد و دو آدم منهم تا بیست و پنج آدم صغار السن و اطفال باقی کبار بمقابل سی و شش هزار آدم ابطال خونخوار لا اقل علی الاصح بودند **ه** برای اهل بدر نزد عدم آب باران آمده و آب گرفتند بخلاف اهل کربلا چه بر همه صغار و کبار ایشان قطعا از هفتم آب را بالکل بستند و همه تشنه و گرسنه شهید شدند **و** اهل بدر قوی بامداد ملائکه و برمی قبضه خاک کفار را قتل و اسیر گرفته غنیمه آوردند بلا مشقت جنگ بخلاف اهل کربلا چه هر یکے بقتال پیش شده شهید شد بعد شهید ساختن آل رسول الله صلعم ناموس خدا از زنان کبار و بنات صغار رسول الله را ریسمان کرده اسیر بلا نقاب بر عامة البلوی از کربلا تا شام بردند بخلاف اهل بدر **ح** رؤس مطهره شهداء کربلاء جدا از ابدان مطهره کرده پس ایشان را بر نیزها سوار مشهور و منتشر بلاد از کوفه تا شام کردانیدند بخلاف اهل بدر **تلک** که هرگاه این وجوه بتو واضح شد پس ثابت شد که احمز و اشق الشهادة شهادة کربلا او قطعا افضل و اعلے و اقضی مدارج کل غزوات نبوی صلعم خصوصا اکثر فی الثواب والمنازل و المراتب از غزوه بدر میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی ذٰلِكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ مُوْهِنُ كَيْدِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا

جواب استدلال [illegible] غزوه بدر افضل و اعلیٰ است از غزوه کربلا [illegible]

فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ
فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝

ترجمهٔ این آیات این بعضی اینست آنچه ازکار یاد دید بدرستی و بتحقیق خداست کننده ضعیف و باطل سازنده است مکر و حیلهٔ کفار را اگر طلب فتح و نصرت کرده و میکنید پس بتحقیق آمد شما را فتح و نصرت آنکه کمن محبوب تر و دوست تر است یعنی محمد و دین اسلام او و اگر باز باستید ای کفار باقیماندگان بکار کفر و از جنگ و جدل و عناد خود پس آن باز ماندن شما بهتر است مر شما را در دنیا از قتل و اسیری و از نهب اموال و استرقاق آل و عیال و از عذاب نار پایدار **و اگر** عود میکنید و باز میگردید بسوی قتال و جدال مع جمعیت جهال و دفع میکنند از شما و بی نیاز نمیگردانند شما را جمعیت جماعت معاونان شما هیچ چیزی را هیچ حال و اگر چه کثیر العدد و جماعات شما باشند و با مداد شما از هر فرقه مردم بیایند و بدرستیکه خدای تعالی با جمعیت مومنین دارد ای آنانکه ایمان آورده اید اطاعت و پیروی در هر قول و فعل بکنید خدا و رسول او را و برگردید و منحرف اصلا مشوید از امر ایشان و حال آنکه شما می شنوید کرات و مرات از من که محمد پیغمبر صلعم من خاتم الرسل است و بشما نصایح میکنم در اتباع او و در پیروی احکام قرآن و مباشید شما یعنی کردار و گفتار مکنید مانند آنانکه گفتند و میگویند که شنیدیم و فهمیدیم و حال آنکه ایشان نمیشنوند و نمیفهمند یعنی شنیده و فهمیده بالکلیه عمل بآن نمیکنند و منتفع از مواعظ و پند مسموعه نمیشوند چون مومنین و مسلمین این اعصار که کتاب الله را میخوانند و سمعنا و فهمنا میگویند و بر خلاف آن رفتار و کردار و گفتار مینمایند و این حالت منافقان است نه صادقان اهل ایمان **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه **قراءة** نافع و ابن کثیر **و ابو عمرو** موهن بتشدید ها و کید بنصب دال از توهین است **و قراءة** حفص از عاصم موهن کید بالاضافة بغیر تنوین است **و نزد باقی قراء** موهن بالتخفیف و کید بلا اضافه بالنصب است **و** مثل آن کاشفات ضره بالتنوین و بالاضافه است **بحث ثانی** محل ذلکم در اعراب چون ذلکم فذوقوا ست یعنی خبر مبتدا محذوف چون الامر ذلکم ان الله موهن کید الکافرین عطف معطوف بر آنست **در مجمع** فرموده ذلکم موضعه رفع و کذلک ان الله فی موضع رفع والتقدیر الامر ذلکم والامر ان الله موهن کید الکافرین کذلک الوجه فی قوله ذلکم فذوقوه و ان للکافرین عذاب النار **بحث ثالث** ذلکم و ان الله موهن کید الکافرین بدانکه موهن اسم فاعل از اوهن و از وهن یعنی ابطال و ضعیف بلا قوه گردانیدن از وهن یهن و هنا فهو واهن و کذا اوهن یوهن فهو موهن میباشد **پس** معنی آنکه امر شما بلا ء حسن و ابلاء شما بفتح و ظفر بر قتل و اسر اعداء و انهزام بقیه ایشان است و بتحقیق خدا ضعیف و باطل گرداننده کید و مکر و اراده کفار را بتفریق جمعیت و بهزیمت ایشان **در تفسیر** ابو سعود می گفته قیل والمشار الیه القتل و الرمی والمبتدا الامر ای الامر ذلکم هو القتل والرمی یعنی و ان الله الخ من قبیل عطف البیان ای یعنی مشار الیه ذلکم امر و آن رمی قبضه خاک بسوی کفار میباشد و بالتحقیق بسبب القاء آن خدا ضعیف و باطل گردانید مکر و اراده و جمعیت کفار را تا گروهی را قتل کردید و انبوهی را اسیر آوردید و بقیه طوایف بهزیمت قرار گردیدند **و** بنا بر این جمله ما بعد ذلکم عطف بیان ذلکم میباشد **رازی و نیشاپوری** در اینجا فرموده اند توهین الله تعالی کیدهم یکون باشیاء باطلاع المؤمنین علی عوراتهم والقاء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ما ابرموا بسبب اختلاف عزائمهم یعنی غرض اصلی با متنان بیان حقیقت باطنی فریقین است که او سبحانه انعام و اکرام کرد بشما فتح و ظفر را **و** باطل کرد اتفاق و اراده و جمعیت اعداء شما را بالقاء رعب و خوف شما در قلوب ایشان و متفرق گردانید کلمه و اراده جمعیت ایشان را و نقض کرد آنچه ایشان ابرام کرده بودند و باهم عهود و سخت بسته بودند بر اهلاک شما بالکلیه بسبب خلاف انداختن در ارادات و دواعی و قصود ایشان **خاصه و عامه** حدیث قدسی از ابن عباس نقل کرده اند و در اینجا اند قال بنبی رسول الله صلعم و یقول تعالی انی قد اوهنت کید عدوک حتی قتلت خیارهم **و** اسرت اشرافهم یعنی پیغمبر صلعم را خالق خبر داده بود که من ضعیف و باطل کردم مکر و اراده مخفومی دشمن شما را تا آنکه کشتی برگزیدگان ایشان را **و** اسیر آوردی اشراف ایشان را **و بعض اهل سیر**

تعرض کفار برای اعلای حق جنگ ابوجهل بیاید

حکایت سبب اسلام آوردن عقیل و عباس ۱۳ و ۱۴

نوشته اند منجمله اسیران بدر عم پیغمبر عباس و عقیل برادر علی که پسر ابیطالب بودند و پیغمبر تمام شب در فکر این هر دو بود و صبح پیغمبر بعلی فرمود که خالق
عم عباس ابن و عقیل را تو بخشید و من هم عمت عباس را تو بخشیدم و علی جعفر را بمره ثلثه تکلیف شهادتین اسلام کرد و عقیل سکوت و تسلیم آن شد
و بعلی گفت تو مرا میکشی علی گفت آری اگر ایمان نیاوردی و عقیل بعلی گفت که آیا من و تو از یک صلب و رحم والدین ابو طالب و فاطمه بنت اسد
نیستیم علی گفت کفر قطع اخوة و رحم کرده بمصداق یا نوح انه لیس من اهلک پس تو کافری و من مومن و مواخات در بین مومنین بمصداق آیه
انما المؤمنون اخوة ثابت است و حضرت امیر اراده قتل او کرد و عقیل دفعتا کلمه شهادتین خواند و مردم گفتند آیا از شمشیر برادر ترسیدی
عقیل گفت نه والله بلکه اتحاد مسلک و وصلة رحمی بنظر او آوردم و بجواب علی دانستم که اگر اسلام کلمه صحیحه حقه میبود البته علی برادر هم صلبی و رحمی را دیده و دانسته
و فهمیده قتل نمیکرد و من با او بخشیده شده هم بودم برعایت اتحاد نسبی احتمال توقع رهائی من بود و دیدم که معهذا علی از قتل من نمیگذرد پس
در اینوقت بعلم الیقین و حق الیقین دانستم که اسلام فی الواقع عین حق است والا مع کمال عقل و علم و معرفت برادر بزرگ خود را که در دامنم او را
تربیت و پرورش کرده بودم قتل نمیکرد پس علی بخواندن شهادتین عقیل را از زیر تیغ خود رها کرد و عباس چونکه پول دار بود زوجه خود را
تنها بشی گفت که قریش مرا فردا صبح با خود ببدر میبرند کرا معلوم نیست که احوال چگونه خواهد شد این تعداد دینار طلائی در این کوزه هست از اهلیز
وقت در زاویه زیر خانه دفن کن تا بعد من بکار تربیت الاطفال بیاید و پیغمبر در همان وقت قبل بوقال علی بعباس ذکر کرد آنچه با بین جبین
از مقال و تدفین کوزه دینار باهم بوقوع آمده بود عباس اسلام آورد و قسم خورد که سوی من و زوجین سوای خدا مطلع بر راز مخفی ما هر دو نبود بحث
رابع مستفتح باب استفعال بمعنی فتح و نصرة و طلب کشودن امر و باب مغلق و بسته از فتح یفتح فتحا چه سین استفعال خاص برای طلب
موضوع شده است در مجمع فرموده الاستفتاح طلب الفتح وهو النصر الذی یفتح به بلاد العدو و الفتح ایضا الحکم و یقال للقاضی الفتاح و
اصل الباب من الفتح الذی هو ضد الاغلاق و ان تنتهوا یعنی ترک فعل لا حل المنهی عنه باب افتعال از نهی ینهی نهیا باز ماندن از منهی عنه و
ترک کردن آن ضد امر میباشد چنانچه میگویند نهیته فانتهی و امرته فائتمر و ان واوی نهوته نهوا لغت دیگر است ذکره صاحب المصباح و النهیة
العقل لانها تنهی عن القبائح و الجمع النهی مثل مدیة و مدی و نهایة الشئ انتهاه و آخره میباشد بحث خامس ان تستفتحوا فقد جاءکم
الفتح آیا اینخطاب بمومنین بدر هست یا بکافرین قریش در آن مفسرین دو قول دارند و آیا این ان تستفتحوا ابدی هست یا حکمی در آن نیز دو قول اند اول
اصح القولین از هر دو وجه است اما قول اول که خطاب بمومنین است مذهب جمهور محققین است و اینها میگویند ان هذا الخطاب لا یجوز ان یکون
الا للمومنین فقد بدر و انه علیه السلم لما رای کثرة المشرکین و قلة عدد المسلمین استغاث بالله و طلب النصرة التی تقدم بها الوعد و کذلک الصحابة
تضرعوا الیه ثم فانزل الله هذه الایة ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح و حصل لکم النصرة علی عدوکم فاشکروا الله علی هذه النصرة و التزموا طاعته
دائما بلا تخلف یعنی اینخطاب جایز نیست که بمشرکین باشد زیرا که کافر عدو الله غیر قابل خطاب الهی میباشد پس لابدا اینخطاب تشریفی مع المنة
خاص بمومنین میباشد پس روایة کرده اند اینها که آنحضرت هرگاه معاینه کرد در بدر کثرة عدد اعداء مشرکین و قلة عدد مسلمین را پس آنحضرت استغاثة
بخدا طلب نصرة و انجاز وعده ظفر و نصر کرد با این از احدی الطائفتین به پیغمبر و مومنین داده بود و اصحاب هم تضرع و آمین نزد دعای پیغمبر
کرده بودند پس این آیه در جواب شان نازل شد که هرگاه شما طلب فتح میکنید پس بتحقیق آمد و رسید و حاصل شد بشما آن فتح و ظفر موعود بر اعداء
دین حربین قول عطا و جبائی هست قاضی ابو بکر در اینجا گفت هذا اذا فسرنا الفتح بالنصر و الظفر علی الاعداء و هذا القول اولی لان
قوله قد جاءکم الفتح لا یلیق الا بالمومنین اما قول ثانی که اینخطاب بکفار آمده وقتیکه از خدا طلب نصرة کردند پس سدی گفته ان
المشرکین لما ارادوا الخروج الی بدر اخذوا استار الکعبة و قالوا اللهم انصر اعلی الجندین و اهدی الفئتین و اکرم الحزبین و افضل الدینین حاصل
آنکه مشرکین نزد خروج خود ببدر بستار کعبه را گرفته گفتند خدایا یاری ده اعلی جندین را الخ و در روایة دیگر ابو جهل یوم بدر گفت اللهم انصر افضل
الدینین و احقه بالنصر و در روایة دیگر گفت اللهم ایّنا کان اقطع للرحم و افجر فاهلکه الغداة در مجمع از ابو حمزه ثمالی آورده قال ابو جهل
اللهم ربنا دیننا القدیم و دین محمد الحدیث فای الدینین کان احب الیک و ارضی عندک فانصر اهله الیوم حاصل همه قریش در وقت حرکة خود
ببدر و ابو جهل اخراب او دعا کردند خدایا یاری ده افضل دینین و احق آنرا بار خدایا هر یکے از ما فریقین قاطع ارحام و افجر الفجار باشد او را فردا هلاک

کن ہمراہ پیغمبر ما الی ابوجہل گفت بار خدایا دین ما قدیم و دین محمد جدید است پس ہر یکے ازینہا کہ محبوب تر و پسندیدہ تر نزد تو باشد پس یاری کن اہل آن دین را قائل ابی بکر گفتہ ہذا اذ افتر نا الفتح بالقضاء والحکم لم یمتنع ان یراد بہ الکفار **بقول زجاج** وغیرہ اند قال تجوز ان یکون معناہ ان تستنصروا و تستقضوا فقد جائکم القضاء والحکم من اللہ یعنی این قول وقتی صحیح میشود کہ مراد از استفتاح درینجا قضا و حکم گرفتہ شود پس ممتنع نیست کہ مراد بآن کفار باشند پس حاصلش آنکہ ای کفار شما خواستند یاری برائے دین حق بتحقیق آمد شمار اصاحب دین حق و او محمد میباشد و او را یاری و ظفر دادہ شد بر دین باطل شما **زجاج** گفت جایز است کہ معنے استفتاح طلب حکم و قضاء آن باشد و معنیش آنکہ پس ای کفار بتحقیق آمد شمارا قضاء و حکم الہی و آن ہمین است کہ جمعی از شما قتل و جمعی از شما اسیر شود **بحث خامس** وان تنتہوا فہو خیر لکم وان تعودوا نعد دراینہم بدو وجہ معنیش میباشد **احدہما** بنابر انیکہ خطاب آیہ بمومنین است پس معنیش آنکہ و ای مومنین اگر شما باز مانید از مخالفت خدا و رسول و در جنگ حنین پس از فرار از جہاد نکردید بلکہ بالاتفاق بہ کفار و مقاتلہ آنہا متوجہ شدید پس اینحال برائے شما بہتر میباشد یعنی در ہر جنگ فتح و ظفر و غنیمۃ و عزت دنیا و دین میباشد و اگر شما عود کردید بمخالفۃ و ترک متابعۃ خدا و رسول و باعتقاد کامل پیروی او امر و نواہی آنحضرت نکردید و از جہاد فرار کردید ما ہم عود میکنیم و تذلیل و تنزیل و تخذیل شما در دنیا و آخرۃ **اقول** این اہتمام تام و توصیہ باصحاب برائے ایام ما بعد است تا از جہاد ہائے آیندہ چون در احد و خیبر و حنین و احزاب وغیرہا مخالفت نکنند و فرار از حالت قتال نشوند **پس** این متضمن وعدہ و وعید باصحاب رسول میباشد **ثانیہما** بنابر آنکہ خطاب این آیہ بکفار است **پس** معنیش ای کفار قریش تلبیہا بشما میگوئیم و اگر باز مانید از کفر قدیم و از اذیۃ محمد نبی و از ایذاء اصحاب وی و از قتال ایشان و ترک کفر کردہ اسلام آوردید پس آن حال برای شما قریش بہتر میباشد و بخیر برای شما میگذرد و باقتال و اسیر سے و اخذ اموال و عیال شما بغلامی در دنیا دست اندازی نمیکنیم **و** اگر شما عود بقتل اہل اسلام و بایذاء محمد نبی باز کردید ما ہم عود بامداد ملائکہ و نصرۃ محمد و اصحاب او در قتل و سبی شما خواہیم کرد **و** این تحذیر و ترہیب و توعید بکفار در دنیا میباشد **بحث سادس** ولن تغنی عنکم فئتکم شیئا ولو کثرت یعنے ای کفار مشرکین و اگر شما بمخالفۃ خدا بمقابلہ نبی من و اصحاب او عود کردید پس بدانید ای کفار ہرگز بی نیاز نمیسازد شمارا جماعت معاونین شما در مہمات جہاد و قتال وغیرہا ہیچ چیز را اگر چہ جماعات معاونین شما کثیر الاعداد در حمیۃ و حمایت ملتہ و قوم میباشند **و بقول دیگر** ای مسلمانان اگر شما عود کردید بمخالفت رسول و بفرار از جہاد ما ہم عود میکنیم بترک معاونت و نصرۃ و امداد شما **و** ہرگز شمارا کثرت فوج و لشکر و جمعیت خود شما بے نیاز و بے باک نمیسازد و شمارا از شکست و قتل و خذلان و ذلت ہیچ چیز را **بحث سابع** وان اللہ مع المؤمنین **و** در فتح ہمزہ ان اللہ اینجا قراء **و** نحاۃ دو قول دارند **پس** فتح ہمزہ قرائۃ نافع **و** ابن عامر **و** حفص از عاصم **و اما** کسرہ قرائۃ باقی قراء **و** بقولی عطف بر ان موہن کید الکافرین است **احدہما** بنابر فتحہ تقدیرش ولان اللہ مع المؤمنین **پس** این جملہ تذییلیہ در معرض تعلیل عدم استنصار و استغنار بجمعیت فئہ ایراد شدہ یعنی در حصول نصرۃ و ظفر یابی بر اعداء کثرۃ جمعیت فئات لشکر و اسباب آن بی نیاز نمیسازد شمارا زیرا کہ خدا معیت دارد با مومنین و خالق قہار بالیکہ معیت دارد اگر مخالف او را کل اجناس مخلوقات روئے زمین ناصر و معین باشند بر او غلبہ کردہ و نصرۃ و ظفر یافتہ ابدا میتوانند چہ فوق قہار الہی قہارے ابدا نیست **ثانیہما** ان بالکسر است کما ہو منقول عن عبد اللہ ابن مسعود چہ نزد ایشان ان اللہ جملہ مستانفہ منقطعہ از ما قبل خود میباشد **و** در ابتداء ان مکسورہ میباشد و می باید **پس** بنابراین اخبار و اعلام بفرقہ منصوصین ہست بسبب عدم نصرۃ و ظفر یابی آنگروہ کہ خدا باہا معیت نداشتہ باشد **اشکال** این کدام نوعیت معیت مراد است **جواب** چونکہ خالق تعالے منزہ از جسم و لوازم جسمانی قطعا ثابت ببرہان است **پس** تاویل و تحویل این معیت الہی با مومنین معیت رضوانی بالنصرت خاصہ قطعا میباشد بحمد اللہ شبہ جسمانی باطل شد **بحث ثامن** یا ایہا الذین آمنوا اطیعوا اللہ و رسولہ این در اینجا بمومنین خاص بان خطاب شدہ کہ ای آنانکہ تصدیق بخدا و برسول او کردید بدل و زبان **پس** از لوازم تصدیق و علامت شناخت صحۃ و ثبوت آن اطاعت است **و** بنابران ای مومنین مصدقین صادقین در جوار ایمان اطاعت و فرمانبرداری کنید حسب جمیع اوامر و نواہی خدا و رسول او را در جمیع احوال و ازمنہ آیندہ تا با طاعت دائمہ ممتاز از اہل نفاق باشید **و** کانہ معلوم است کہ عمل ظاہری کاشف ما فی ضمیرہ و اعتقادہ میباشد **سوال** اطاعت اللہ و رسول او بر کافہ مکلفین ہر عصر دینا فرض عین است **پس** چرا تخصیص این خطاب ندائی بمومنین وارد شدہ **جواب** و دران وجوہ اند **احدہا** چونکہ کافر بذاتہ منکر از وجود واحد و اجب الوجود و از رسالۃ رسول است **و** اطاعت از لوازم تصدیق و ایمان است **و** کافر اصل اقرار و اعتقاد ندارد فاذا عدم اللازم عدم ملزومہ **ثانیہما** تخصیص

ابتدار مومنین

ابتداء مومنین بعد یا بانہم تعظیما و اجلالا و ایمان الکفار و تعلق قدرہم عند مالک الملوک **ثالثہا** فایدہ نداء سلطان بفرمان بردار ان غلامان و
وکنیزان و نوکران و چاکران خود میکند کہ ای بندگان مطیعان من چنین و چنان کنید موجب رغبت کمال اطاعت و انقیاد و دیگر عباد میگردد رابعہا
مومن مصدق واقعی متوجہ بدل و جان بنداء آقای خود میشود و کافر و منافق لا اعتبار بلا اعتقادی خود بوجود فنا و باطنی نمیباشد **لہذا** علیم حکیم
مدبر بصیر بمصدقین خود نداء میکند **خامسہا** چونکہ این نداء خاص بمومنین و امر و نہی بانہا خاص کرد چہ این از مقدمات جنگ احد من بعد
میباشد و **اشارہ** ہست بانیکہ منافقین و مذبذبین و مستضعفین ضرور از جنگ بعد عقد مواثیق ظاہری ہمیشہ ضرور خواہند گریخت و بفرار ایشان
ای مومنین مصدقین واقعی شما از بیم زحف ابدا فرار نشوید و در حفاظت رسول و مقاتلہ مقاتلین اعداء مقابلین دائما ثابت قدم باشید **پس**
ہمہ این وجوہ یا ایہا الذین امنوا تخصیص مومنین بافتند **بحث تاسع** ولا تولوا عنہ وانتم تسمعون در این آیہ بعد امر مومنین با طاعت
خدا و رسول او دایما بلا تخلف متصل بان نہی مطلق فرمود کہ ای گروہ مومنین مصدقین برگردید از امر و فرمان و طاعت رسول او اصلا و ابدا
در محاربہ و در غیر آن و مخالفت امر و نہی او مطلقا مکنید و حال آنکہ شما صدق در رسالۃ او من اللہ بظہور دلایل و ثبوت براہین من جانب اللہ بوسطہ
وحی الہی میشنوید و معاجز آنحضرت را مستمرا می بینید چہ عدول و انحراف و خلاف ارادہ و حکم او رفتار اقبح قبایح و اکبر کبایر و اعظم جرایم میباشد
بالشبہ آنانکہ بگوشہای شنوا می شنوند و بچشم ہای بینا می بینند **اشکال** چرا در ابتداء امر بہر دو خود و رسول خود باطیعوا اللہ و رسولہ بالسویہ معا کرد و متصل این در ولا تولوا عنہ نہی از
انحراف امر رسول بالانفراد فرمود لازم بود کہ ولا تولوا عنہما معا مانند ما قبلش میفرمود **جواب اول** آنکہ این آیہ **مثل آیہ** واللہ و رسولہ احق ان یرضوہ میباشد **پس**
ضمیر در این ہر دو آیہ ضمیر واحد راجع در حقیقت الیہما معا میباشد لان طاعۃ الرسول طاعۃ اللہ لا مرہ تعالی بطاعتہ لقولہ تعالی من یطع الرسول فقد
اطاع اللہ پس طاعت رسول او عینا طاعۃ خود خدا شیٔ واحد میباشد چنانچہ میگویند الامر والنہی لا ینفع ولا یفید فلانا **جواب ثانی** جایز است
کہ در اینجا بتقدیر ولا تولوا عن امتثال النبی مطلقا باشد و در امتثال و انقیاد امر و نہی ہر دو داخل و شامل معا اند **اشکال** عاید نمیشود **تبصرہ**
بدانکہ تولوا از باب تفعل در اصل تتولوا چون تنزل در اصل تتنزل بود **پس** احدی التائین در اول برای تخفیف حذف کردہ شد **سوال**
آیا تاء زایدہ در تاء باب تفعل یا تاء علامۃ مضارع **جواب** نزد صرفیان تاء زایدہ غیر حرف مضارع محذوف میشود **بحث عاشر** ولا تکونوا
کالذین قالوا سمعنا وہم لا یسمعون **بدانکہ** از اوصاف منافقین است کہ انہا بمرض باطنی خود امنا و سمعنا میگویند ولکن در باطن ایشان
لا یومنون و لا یسمعون میباشند و **مقتضی** ہست کہ کل اصحاب رسول دو قسم و دو گروہ بودند **پس** معنیش آنکہ ہر گاہ بالا امر مومنین عموما کرد در
اطاعت پیغمبر خود و نہی کرد نیز عموما از مخالفت آنحضرت و اجمالا **پس** در این نہی کرد صحابہ را از تسلیم تشبیہ بقول فرقہ منافقین کہ سمعنا و اطعنا بغیر اعتقاد
لسانا گفتہ باشند **لہذا** دنبال آن نہی کرد مومنین را بانیکہ مباشید شما در قول سمعنا مانند آنانکہ گفتند کہ با فرمان و امر خدا و در متابعت و پیروی
رسول او در جمیع اوامر و نواہی او شنیدیم و حال آنکہ ایشان نمیشنوند و **نظر** بخلاف رفتار ایشان ثابت میشود خلاف قول سمعنا از ایشان چہ ہر گاہ
بیعت کردید و میثاق شدید بستید با طاعت خدا و رسول او در جمیع امور و **بخلاف** آن رفتار و گفتار و کردار ابدا و **مسلما** نمیکنیم **پس** از آن فرار کردید
از جہاد و رسول را بدست کفار وا دیدہ و تنہا گذاشتید او را **پس** این قول شما سمعنا و امنا و اطعنا شبیہ قول ناقص باشد کہ بلسان اقرار کنند و بخلاف
آن بوقوع میآرند انہا قطعا منافقین فی الدرک الاسفل من النار بکفر و نفاق اصلی خود میباشند چنانچہ تعالی نقل انہا فرمودہ و اذا لقوا الذین امنوا
قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینہم قالوا انا معکم انما نحن مستہزؤن **و غرض** اصلی در این بعد تادیب صحابہ ارادہ کرد ایشان انہا بر جہاد و ہای ما بعد [illegible]
بکمال اہتمام و انتظام بغیر میلان بجیفہ دنیاوی از اموال و غیرہا **در مدارک** گفتہ والمعنی انکم تصدقون بالقران والنبوۃ فاذا تولیتم عن طاعۃ
الرسول فی بعض الامور من قسمۃ الغنائم و غیرہا اشبہ سماعکم سماع من لا یؤمن من المنافقین **اشکال** سماع قول مستلزم تصدیق و قبول
نیست **پس** بانہا چرا ذم در سمعنا وہم لا یسمعون وارد شد **جواب** چونکہ سماع تقدم بر قبول و تصدیق و نعم یا لا دارد و ہر گاہ سماع متوجہ
قلبی نکرد **پس** نعم یا لا و قبول و انکار از غیر سامع بظہور نیاید **پس** بانجہۃ لا یسمعون ایراد کرد کہ ایشان با اعتقاد و توجہ قلبی گوش نمیکنید و
نمی فہمند لہذا قبول و تصدیق نمی نمایند **پس** سمعنا کنایۃ از قبول باشد کما فی سمع اللہ لمن حمدہ بمعنی قبل اللہ لمن حمدہ میباشد

قولہ تعالی

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ○ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ ○

ترجمه این دو آیه بدرستی وتحقیق بدترین کل جنبندگان مخلوق نزد خدای گران لاشنوا از شنیدن حق و گنگان از نطق اند آنانکه وریافت نمیکنند یعنی گوش نهند سخن حق نمیگویند کلمه حق را وتعقل در حق وباطل و در ایمان و کفر نمینمایند و اگر خدا میدانست خیرے وبهتری را در ایشان و نیکوئی که منتفع ایمان می شوند هر آئینه مے شنوانید ایشان را بتوفیق و از کمال مهربانی خود و اگر میشنوانید ایشان را بعد استماع آن هر آئینه برمے گشتند از آن مسموع و حال آنکه ایشان اعراض کنندگان دائما از حق مسموع میباشند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** دواب جمع دابة اسم جمیع ما یدب علی الارض یعنے دابه اسم هر حیوانیکه رفتار برروئے زمین کند خواه انسان خواه غیر انسان صغیر باشد یا کبیر ذکر باشد یا مونث **پس** بنابراین طیر خارج از دابه باشد **جواب** هر چند بلغت لفظ طیر خارج از دابة الارض هست **و** لکن بمجاز معنوی که طیر هم برزمین فرود میآید و رفتار او برزمین بود تو قلیل میباشد لهذا داخل در دابه هست **و** بآیه والله خلق کل دابة من ماء یعنے خلق الله کل حیوان ممیزا کان او غیر ممیز انسانا کان او غیر انسان بحریا کان او بریا داخل و شامل میباشد **الا** الملائکة فانهم خلقوا من غیر ماء من ریح او نور بغیر تناسل اصل آب دب دبا یدب دبیبا **سوال** چرا ماشی علی الارض را دابه نامیده اند **جواب** چونکه برفتار او صوت دبدبه شنیده میشود **و** بصورت دبدب هر حیوان مشی برزمین میکند **پس** این تسمیه من باب السبب بر مسبب میباشد **و** دابة الارض موعود فی القرآن ظهورش بعد ظهور امام مهدی آخر الزمان ع و انقضاء ایام او از آثار و عجیب علامات قرب بقیام قیامت میباشد **و** متصل باین آفتاب از مغرب بر میگردد و بعض ظهور این دابه از مکه معظمه من بین رکن و مقام ناگهان باب تکلیف و توبه مرتفع بالکلیه میشود **و** در حقیقت این دابة الارض در صورة و شکل جسمی او بانسان **یا** بحیوان چرنده **یا** پرنده **یا** صاحب النطق والکلام میباشد **یا** غیر ذی منطق میباشد در آن وجوه مختلفه اند **و** بقول سلمان فارسی این دابة الارض انسان حضرت امیر المومنین علی است که در آخر وقت باراده اله بدینا برگردیده بر پیشانی هر مومن **و** هر کافر موجود ین آن زمان نشانے روشن میزند تا هر مومن از هر کافر ممتاز باشد **و** انشاء الله در تفسیر خود آن آیه بالتفصیل از طرف خاصه و عامه ذکر خواهد شد **و** بت بضم اول جیولے خبیث ممسوخ بفارسے او را خرس میگویند **بحث ثانے** بکم بکیم بکما فهو ابکم یعنے گنگی و لال باشد **و** صمم یصمم صمما و صممًا و صموتًا و صماتا یعنے سکوت **در مصباح** گفته بکم بیکم فهو ابکم اخرس **وقیل** الاخرس الذی یخلق ولا نطق له والابکم الذی له نطق ولا یعقل الجواب **و** الجمع بکم **ابن اثیر در نهایة** گفته البکم هی جمع الابکم وهو الذی یخلق اخرس لا یتکلم **و در** الصم گفته هی جمع الاصم وهو الذی لا یسمع **و** اراد بالصم والبکم الذی لا یهتدی ولا یقبل الحق من صمم العقل لا صمم الاذن **تذکره** بدانکه صاحب النطق متکلم بکلام میباشد **و** خلاف او ابکم هست که مخلوق ویا او ناطقه منطق نمے باشد **و** او را لال و گنگ میگویند **اما** اصم آنکس هست که مخلوق بغیر سامعه مستمع نباشد **و** او را کر میگویند **پس** هر که لال بلا نطق ولا ناطقه لازم است او کر ولا شنوائی هست **اما** هر کر لال بلا کلام ولا نطق نمیباشد بخلاف هر لال لا ناطقه **اما** هر کس را که اینها حاسه مسلوب او معدوم میباشد او غیر منتفع از سماع و نطق بالضرورت **پس** هر آدمیکه لا یسمع ولا یفهم ولا ینطق مع وجود هما الحاسه از بلادة عقل و فهم و ادراک باشد بر او هم بمجاز صم و بکم اطلاق میشود **بحث ثالث** ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون بدانکه بالفصیحه و پند کرد اهل اسلام را پس اینجا وصف کرده بجماعتے از کفار قریش و غیرهم بسبب کمال جهل نافهمی و عدم تعقل ولا توجه اینها الی الدلائل المسموعة والبراهین المعقولة باینکه بدرستی وتحقیق بدترین حیوانات ماشیه برروی زمین نزد خدا کران و گنگان اند آنانکه میشنوند تامل و تعقل و تدبر و تفکر نمیکنند در دلائل مسموعه و براهین معقوله که بر اثبات حق و ابطال باطل ناطق باشند **و** اینها آدمیان بوده از بهایم و دواب بدتر اند **و** در آیه دیگر فرموده ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا و در این آیه بلفظ اضل **و** بآیه مفسره بشر الدواب ذکر اینها فرموده زیراکه بهایم و دواب مع عدم العقل درک و ادراک نافع و ضار معاش و مسالک نجاة و معارک مهالک خود میکنند **اما** طایفه انسانی که اکمل از دواب و بهایم هست ذاتا و صفاتا او نمی فهمند آنرا **پس** چنین انسان بلاشک شر و اضل

بیان معنی دابه و ذکر ظهور دابة الارض متصل بقیامت و قول سلمان در خصوص او از دواب و بهایم میباشند ۱۳

ازدواب وبهایم

اند دواب و بهایم بیاشد و **واحقر** انابی داکر همچنین حالت معاینه کردم نام اینها حشرات الارض نهاده ام چه تمیز بین الحق و الباطل و ایمان و کفر
و نفع و ضرر ابدی اخروی نمیکنند **بدانکه** در معنی شر مفسرین وجوه وارند **احدها** الشر اظهار السوء الذی یبلغ من صاحبه و هو نقیض الخیر
یعنی شر اظهار بدی است که از صاحبش میرسد بعیر آن نقیض خیر است **ثانیها** الشر هو الضرر القبیح و الخیر هو النفع الحسن یعنی شر ضرر قبیح و
خیر نفع حسن است **ثالثها** الشر ضرر الشدید و الخیر النفع الکثیر **اقول** در این توجه اخیر تامل است چه گاهی ضرری میباشد اما شر نمیباشد بجهت آنکه
عقب و متصل بآن خیری باشد چون قصد کردن **و** زالو نشاندن از دو جوشش و کثرت خون این خون گرفتن موجب صحت و ارامی آن شخص
است پس همچنین حالت از شر شمرده نمیشود **وقیل** اصل الشر اظهار السوء و المبالغة من قولهم ای الناس شر قبیلة اشرت کلبها بما کف الاصابع
سوال تشبیه جماعت انسان بدواب که عبارت از ما یدب علی الارض انسانا کان او غیر انسان من الحیوانات در چه چیز میباشد **جواب**
چونکه جماعتی از بشر یا بقلة فهم و کمال جهل و قلة ادراک **یا** بکمال عناد و حمیت و حمایت مرغوب طبیعة **یا** بتقلید اکابر و اسلاف و ملبوعان که
تعقل و تامل و تبصر و توجه و تدبر در براهین و دلایل و حجج بر حق و باطل اصلا نمیکنند **پس** این از اوصاف بلید دواب الارض حیوانات چون
گوسفند و گاو **و** گاومیش و خر میباشد **پس** هر آدمی و هر انسانی که رفتار و گفتار و کردار همچنین حالت در امور دین و تحقیق داشته او را تشبیه
بهمچنین دواب غبیه بلیده الطبیعة داده چه او مع آدمیت باینحالت رفتار میکند **جواب ثانی** انه تعالی شبههم بالدواب ذما لجهلهم و عدولهم
عن الانتفاع بما یقولون و یقال لهم فلذلک وصفهم بانهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون یعنی بطور ذم تشبیه داد جماعت آدمی را بدواب بجهت
جهل و عدول ایشان از انتفاع آنچه خود میگویند و آنچه باینها گفته میشود **و** لهذا وصف اینها کرده بکری و لالی و کنگی و کوری و از لا یعقلون **جواب**
ثالث این وصف بجهت تشبیه اینها بدواب نکرده بل بغرض تشبیه اینها میباشد که باینصورت رفتار و گفتار و کردار می نمایند تا متنبه گردیده ترک
اینحالت نموده کردار و گفتار و رفتار اصحاب شعور و عقل کنند **اشکال** رفتار آن طایفه انسان باینطور خالی از حال نیست **یا** اینحالت اینها
تکوینی و تخلیقی اینها باشد **یا** بطور عمدی باینحالت رفتار مینمایند **و** **اول** وصف بلیدی اینها صحیح و لکن اعتراض بر خالق تعالی عاید میشود که
چرا این جماعت را لا یعقل و لا یشعر و لا یبصر آفرید **معهذا** چرا با ایشان ذم بوجود این اوصاف با یجاده مبهم کرده **و** این صحیح نمیشود مگر بر اعتقاد
مجبره **اما** **ثانی** که ایشان مع الفهم و العقل و التبصر ترک لوازم اینها عمدا کردند بخلاف آن چون کر و گنگ و نابینا رفتار میکنند صحیح نمیباشد
جواب وجه اول واجب البطلان است چه برامر مخلوقی و مجبوری ذم و مدح وجهی ندارد چرا المخلوق مجبور عاید نمیشود ابدا **اما** **وجه ثانی**
این ذم و قدح باینها عاید شده که اینها ترک مقتضای عقل عمدا میکنند **و** این ثابت از استدراک کلمه نهی این آیه و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و
هم لا یسمعون میباشد که ای مردم شما مشوید و مباشید مانند آنانکه میگویند باشنیدیم و حال آنکه نمی شنوند و گوش بتوجه قلبی بآن نمیکنند یعنی
قبول نمیکنند **اشکال** باطل است **بحث رابع** در این جا آیا این آیه مع ما بعدش عام لی الیقینیة است بهر کس که باینحالت رفتار وارد **یا** خاص است
پس آن خاص معین است **یا** نه الا آنکه در اشخاص کفار معاصرین نبوی است **جواب** در آن دو قول اند **احدهما** از استبداد این آیه الی
مفروضون عام است که مومنین هیچ عصر شبیه معرضین اعصار خود از دین باینطور نباشند **ثانیهما** این تشبیه خاص بمعاصرین نبوی از فریقین
میباشد **و** همین قول ابن عباس **و** مروی از ائمه اهل البیت علیهم السلام است **پس** مخاطب باصحاب بدر **و** مشبه بهم معرضین طایفه مخصوصین
کفار قریش میباشند **و** سبب نزول هر چند خاص در فریقین عصر نبوی است **و** لی سبب خصوصیت تنزیل مانع از عمومیت حکم نمیشود **و** جماعت
مفسرین عامه در ذیل این آیه لا یعقلون فرموده اند یعنی لا یفهمون عن الله امره و نهیه و لا یصدقون بنبیه و کتابه **و** **انما** دواب لانه لا انتفاعهم
بقولهم **وقال ابن عباس** هم نفر من بنی عبد الدار بن قصی کانوا یقولون نحن صم بکم عمی فیما جاء به محمد صلعم فقتلوا جمیعا یوم احد و
کانوا اصحاب اللواء و لم یسلم منهم احد الا رجلان مصعب بن عمیر **و** سویط بن حرملة یعنی ابن عباس شبه به قرار داده ابن عباس فرموده
که خاص جماعتی از بنی عبد الدار بن قصی بودند چه ایشان میگفتند که ما کر و گنگ و نابینائیم از آنچه محمد آورده **پس** آن طایفه کفار و جنگ احد تمام
کفار بودند **و** همه اینها بقتل آمدند احدی از اینها زنده باقی نماند مگر دو آدم از اینها **احدهما** مصعب بن عمیر **و** سویط بن حرملة **و** حضرت باقر
فرموده لما نزلت هذه الآیة فی بنی عبد الدار لم یکن اسلم منهم غیر مصعب بن عمیر **و** حلیف لهم یقال له سویط **در مجمع** نقل فرموده نزلت

هذه الآية في النضر بن الحارث بن كلدة من بني عبد الدار بن قصي و همین است قول ابن جریج در درمنثور از ابن منذر منقول است **اشکال** صم را چرا
تقدیم کرد بر بکم **جواب** چونکه صم بمعنی کر یعنی ناشنوا و بکم بمعنی لا ینطق لال و گنگ میباشد و آدمیکه لا یسمع باشد او نطق مطابق و جواب موافق
اصلا اداء نمیتواند زیرا که او کلام متکلم نشنود و تطبیق جواب بخبر سامع اصلا صادر نمیشود و تطبیق جواب بالصواب منحصر است بتقدیم سمع کلام متکلم
سعودی صمّ اصل بکم است امر کم شمرده بود فال تقدیم الصم علی البکم لما ان صممهم متقدم علی بکمهم لان السکوت عن النطق بالحق من
فروع عدم سماعهم له ثم الله اعلم بمراده **بحث خامس** ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم بدانکه او سبحانه عالم الغیوب و القلوب این جمله
تا آخر جواب سوال تقدیری ناشی از عبارت است که خالق چرا تعلیم و تبصیر و تفهیم نکرد جوابش میدهد که اگر خالق عالم القلوب و الغیوب در انطایفه کفار
قابلیت و لیاقت خیر یعنی قابلیت قبول امور خیر میدانست البته در قلوب آنها القاء افهام و اسماع آن میکرد و اینها معدوم القابلیه بودند لهذا اعلام و تعلیم با اینها
نمیکند **نزد حسن** ولو علم الله فیهم قبولا للهدی و اقبالا علی الطلب للحق لاسمعهم یعنی لجعلهم یسمعون عن استماعه یعنی اگر خدا میدانست قبولیة
راه در ایشان برای اهتداء و اقبال و پیشی بر طلب حق البته اسماع و افهام و اعلام با ایشان میکرد تا اعراض از استماع حق نمیکردند **و بقولی** معنا
لاسمعهم الجواب عن کل ما سئلوا عنه یعنی اگر اسماع و افهام جواب کلام با اینها میکرد از جمیع آنچه از اینها سوال کرده و گفته می شد و همین قول زجاج است
نزد ابن جریج هم المنافقون **نزد حسن** هم اهل الکتاب نقلهما **فی الکشاف** الزمخشری **و بقول دیگر** معناه لاسمعهم قول
قصی بن کلاب [illegible] **صحیحا نزد بل** روایة کردند که این جمله در جواب سوال جمعی از کفار قریش نازل شد که سئلوا رسول الله ان یحیی
لهم قصی بن کلاب وغیره من مشایخ قومهم الاسلاف من امواتهم لیخبروهم بصحة نبوته فانزل الله هذه الآیة فی جواب سوالهم فبین سبحانه
انه لو علم فیهم خیرا و هو انتفاعهم بقول هؤلاء الاموات لاحیاهم حتی یسمعوا کلامهم و لکنه تم علمه منهم انهم لا یقولون هذا الکلام
الا علی سبیل العناد و التعنت و انه لو اسمعهم الله کلامهم لتولوا عن قبول الحق و لاعرضوا عنه یعنی چون آن جماعت کفار پیغمبر سوال کردند
که برای ما قصی بن کلاب که جد امجد قریش هست اینها را زنده بگردان تا ایشان بما خبر دهند بصحت نبوة تو یا محمد و بزرگان دیگر را از مشایخ اسلاف ما
پس خدا این آیت را در جواب سوال شان فرستاد در آن بیان کرد که اگر عالم الغیب تعالی در اینها خیر یعنی منتفع شدن اینها بقول حق و صدق آن اموات
ایشان میدانست هر آئینه خدا ایشان را زنده میگردانید تا استماع و گوش گذار کلام آن اموات خود میگردیدند و هم شنیدند و لکن عالم الغیب تعالی از این
کفار دانست که اینها ابدا قبول نمیکنند مقال حق و صدق اموات خود را هم **پس** این سوال اینها از احیاء اموات اینها نمیباشد و نمیگویند مگر خاص
بعناد و تعنت و اقتراح **بحث سادس** ولو اسمعهم لتولوا و هم معرضون پس در جواب سوال مقدر نیز میفرماید و اگر اسماع و افهام
ایشان خالق میکرد هر آئینه اینها بر میگردیدند و حال طبیعی ایشان دائما اعراض و انکار و لا التفات و لا توجهی کنندگان از حق و از شنوائی میباشد
اصلا و ابدا قبول حق نمیکنند بسبب کمال جهل و تمادی ایشان دائما بر اعراض از حق طبیعت ثانیه با اینها گردیده **اشکال** لایخل ایمان و اجابة
بان طایفه ممتنع محال است چه در معلوم و علم تعالی ایمان اینها در هر حالت ثابت نیست لانه لو حصل منهم الایمان لکان ان یوجد ذلک الایمان مع بقاء
هذا الخبر صدقا او مع انقلابه کذبا **والاول** محال لان وجود الایمان مع الاخبار بعدم الایمان جمع بین النقیضین و هو محال **والثانی**
محال ایضا لان انقلاب خبر الصدق المقطوع علیه محال لا سیما فی الزمان الماضی المنقضی **وهذا** القول فی انقلاب علم الله جهلا
جواب بعون الله الوهاب اشکال عاید نمیشود زیرا که عالم الغیوب در ازل با تفصیل حال و مآل هر چیز یکه در ابد میباشد میدانست **پس** او تعالی
میدانست حال و مآل این کفار که کدام ایمان باراده و اختیار خود میآرد و کدام ایمان باراده و اختیار خود نمیآرد **تنبیه** هر گاه اینها صحیح و
ثابت باشد پس این آیه و آیه سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون اخبار مبنی و متحقق است که فلان و فلان اصلا و ابدا ایمان نمیآرد چه در
علم مبین قطعا ثابت است خواه اینها را من بلا واسطه و خواه بواسطه ملک و رسول بشر با اینها بگویم اشکال در هر حال نمیباشد **تبصره** بدانکه فحول جمهور
متکلمین گفته اند متعلق حالات چهار قسم میباشد **احدها** جملة الموجودات **والثانی** جملة المعدومات **والثالث** هر یکی از موجودات اگر معدوم
باشد یا نیست شود بچه کیفیت حال اینها میباشد **الرابع** اگر هر یکی از معدومات اگر وجود باشد چه کیفیت و چگونه حالش میباشد **پس** دو قسم اول
علم بالوقایع و دو قسم ثانی علم بالمقدر میباشد **پس نزد عدلیه** اینچنین اخبار باین آیه از علم بالوقایع هست **و نزد جبریه** از علم بالمقد

ر و التقدیر میباشد

بیان علم الله بسبب او تعلق [illegible] چهار قسم منقسم میشود [illegible] این آیه [illegible] علم [illegible] نقل از تعلق ۱۲/۶/۱۳

والتقدیر میباشد **تبصره** در مفاد کلمه لو ما بین نحات و ما بین فقها و اصولیین دو قول است **اما نحویین** میگویند که لفظ لو موضوع است برای دلالت بر انتفاء شیئ بجهت انتفاء غیر او چه در مثال لو جئتنی لاکرمتک افاده میکند که بانتفاء مجی اکرام هم منتفی شد **و فقهاء** میگویند که لو افاده نمیکند مگر استلزام الحکم **فاما الانتفاء** لاجل انتفاء الغیر فلا یفید هذا اللفظ والدلیل علیه هذه الایة **و تقریره** ان کلمة لو لو افادت ما ذکروه لکان قوله ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم یقتضی انه ما علم فیهم خیرا وما اسمعهم ثم قال بعد ولو اسمعهم لتولوا فیکون معناه انه ما اسمعهم وانهم ما تولوا ولکن عدم التولی خیر من الخیرات فاول الکلام یقتضی نفی الخیر واخره یقتضی حصول الخیر وذلک تناقض بین **فهذا** ثبت ان کلمة لو لا تفید انتفاء الشیئ لانتفاء غیره وانما تفید الاستلزام **اهل بیان و معانی** گفتند در فیصل این قضیه ان دلیل الفقهاء احسن الا انه علی خلاف جمهور الادباء است

قوله تعالی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اسْتَجِیْبُوْا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْكُمْ ۚ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ یَحُوْلُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهٖ وَاَنَّهٗٓ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ وَاتَّقُوْا فِتْنَةً لَّا تُصِیْبَنَّ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مِنْكُمْ خَآصَّةً ۚ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝

ترجمه این دو آیه ای گروه مومنین اجابت و قبول کنید مر خدا را و اجابت کنید مر پیغمبر او را وقتیکه یاد کند یعنی بخواند و بطلبد شما را برای آن چیزیکه زنده میگرداند شما را و آن علم بتوحید اله و برسالت رسول و دین اسلام میباشد و بدانید شما قطعاً که بتحقیق خدا حایل و فاصل میشود میان مرد و اراده قلبی او یعنی او تعالی فسخ عزایم و نقض همم آدمی میکند و نیز بدانید آنرا که شما محشور و مبعوث خواهید شد بسوی او تعالی بعد مردن در یوم القیمة **و بترسید** و حفظ کنید خود را از گناهی و ابتلائی را که اگر آن گناه یا عقوبت آن برسد نمیرسد آن بجهاینکه ظلم و تعدی و ستم کردند از شما خاصة یعنی فقط بظالم مخصوص بعقوبت بلکه عقوبة آن فتنه و ظلم عام میباشد یعنی بفاعل و امر و دال بر آن و راضی بان نیز میرسد و بدانید شما که بدرستی و بتحقیق خدا سخت کننده است عذاب و عقاب خود را بهر کس که مستحق آن باشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول **بدانکه** اجابت و استجابت هر دو بمعنی واحد قبول کردن دعوة الی الشیئ از داعی بطور طاعت میباشد **و هرگاه** در آیه بالا ذکر اسوء احوال طایفه کفار قریش کرد **پس** متصل بان رجوع بتادیب و تهذیب مسلمین کرد و این نوع از الطاف مقربه بعباد من الله میباشد **یعنی** ای اناکه ایمان بخدا و رسول آورده بود و تصدیق بالهیت اله و رسالة محمد بن عبد الله کردید **پس** علامت تصدیق اینست که اجابت و قبول فوراً کنید هر فرمان و هر امر را در جمیع احوال مر خدای و مر رسول او را **و** در این دلالت است بر اجابت و جوب فوری چه بعد ندا بصیغه امر بجای اجیبوا استجیبوا ایراد کرد چه سین استفعال برای طلب مقتضی فوریة میباشد پس انخطاب و ندا برای اجابت فوری است **و** مفسرین میگویند استجیبوا بمعنی اجیبوهما بالطاعة والانقیاد لامرهما بلا تاخیر است **و ابو عبیده و زجاج** گفتند معناه اجیبوا فورا بلا تاخیر **و زجاج** در اینجا انشاد شعر کرد **ع** فلم یستجبه عند ذاک مجیب **پس** این استجیبوا صیغه امر از استجاب یستجیب و بمعنی حکم بفعل از حاکم متعالی بطور استعلاء بمحکوم و آتی خود میباشد **بحث ثانی** اکثر فقهاء و اصولیین در اینجا میگویند که ظاهر امر این آیه دلالة دارد بر وجوب لان کل من امره الله ورسوله بفعل فقد دعاه الیه **و هذه الایة** تدل علی انه لا بد من الاجابة فی کل ما دعاه الله ورسوله الیه یعنی هر کس را که خدا و رسول او امر کنند بفعلی یا بترکی پس بتحقیق دعوة کرد او را بسوی آن **پس** این دلالة است بر لابدی از اجابت جمیع انچه دعوة خدا و رسول او بسوی فعلی یا ترکی بکنند **و موید این** صحاح اخبار نیز میباشد که روایة **البخاری** عن ابی سعید بن المعلی قال کنت اصلی فی المسجد فدعانی رسول الله فلم اجبه ثم اتیته فقلت یا رسول الله انی کنت اصلی فقال الم یقل الله استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم یعنی ابو سعید بن معلی گفت که من بنماز در مسجد بودم و رسول خدا مرا طلبید و ندا کرد و من اجابتش نکردم **پس** من رفتم نزد آنحضرت و عرض کردم من در نماز بودم لهذا اجابت ندا شما نکردم **پس** پیغمبر صلعم فرمود که آیا خدا در قرآن نفرموده که در جمیع احوال اجابت و قبول کنید مر خدا و

رسول او را وقتیکه بخواند و بطلبد شما را ایضاً مفسرین و محدثین روایت کرده اند ان رسول الله خرج علی ابی بن کعب وهو یصلی فقال رسول الله یا ابی
فالتفت ولم یجبه وصلی ابی وخفف ثم انصرف الی النبی فقال السلام علیک یا رسول الله فقال صلعم وعلیک السلام ما منعک یا ابی ان تجیبنی
اذ دعوتک فقال یا رسول الله انی کنت فی الصلوة فقال صلعم افلم تجد فیما اوحی الله الی ان استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم
قال لا جرم لا تدعونی الا اجیبک و در ترمذی است قال بلی ولا اعود ان شاء الله یعنی حضرت رسول صلعم روزے بر آمد و بر در خانه ابی
بن کعب استاده ندا کرد یا ابی و ابی ندای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده جواب نداد چه او مشغول بنماز بود و ابی نماز خفیف خوانده نزد پیغمبر صلعم رفت
بعد ادای اسلام پیغمبر صلعم رد جواب او پس پیغمبر صلعم باو فرمود ای ابی چه مانع شد ترا از اجابت ندای من وقتیکه ترا طلبیدم ابی عرض کرد که من در نماز
بودم پیغمبر صلعم فرمود که آیا از وحی الهی بمن خبر نداری و تو آیا نیافتی در کتاب الله استجیبوا لله وللرسول را عموماً در جمیع اوقات و کل احوال که باشید
وقتیکه من بشما مردم بطلبم و بخوانم ابی عرض کرد بلا شک دیدم و یافتم ولکن من بعد مرا هر وقتیکه بخوانی مگر آنکه بفور اجابت بکنم و عود بمثل فعل مدة العمر
نخواهم کرد **تنبیه** نزد اکثر مفسرین و محدثین و متکلمین و فقها بدلالة این آیه و این احادیث ثابت شده که از خصایص نبوی صلعم است که هر وقت
پیغمبر صلعم هر کس را که از صحابه دوست بخواند و هر وقت بخواند و بطلبد در جمیع احوال واجب فوری اجابت ندا و طلب او میباشد خواه در صلوة باشد خواه در صلوة مفروضه باشد
خواه مصروف در امور واجبه اخری باشد و تاخیر و توانی در اجابت آنحضرت آثم و عاصی خدا و رسول او میباشد و توبه ازان بفور واجب است چنانچه ابی بن کعب
توبه کرد بقوله لا اعود ابداً **وقالوا** فعلی هذا لیس لاحد ان یقطع صلوته مفروضة کانت او مندوبة لاحد ان لا یقطع صلوته لدعاء احد
غیر النبی یعنی اصناف علماء مذکورین گفتند بعد اثبات والزام اجابت خواندن پیغمبر صلعم مطلقاً اینجا حیثیة خاصه نبوی هست **پس** بنابراین نیست مر احدی را
که قطع نماز خود نماید خواه نماز مفروضه باشد خواه مندوبه برای خواندن احدی غیر از پیغمبر صلعم **در کشاف** وغیره در اینجا فرموده وفیه قولان **احدهما**
ان هذا مما اختص به رسول الله صلعم **والثانی** ان دعائه کان لامر لا یحتمل التاخیر فاذا مثله للمصلی فله ان یقطع الصلوة **سوال** آیا خلیفة
الله المنصوصة المنصوبة بمقام النبی صلعم همین حکم دارد یا او شریک نبی در این خاصیت نیست **جواب** در این هر دو احتمال اند **احدهما** از خصایص
نبی مخصوص هست لقوله اذا دعاکم فاعلش واحد راجع خاص الی النبی است **و** شریک خلیفة منصوصه او از این تخصیص بخاصیت خارج میشود **و ثانیهما**
شریک است چه دعوة او لما یحییکم من الله و رسوله اگر باشد در آن فرقی ندارد **و** در غیر این حالت اگر دعوة او در باب غیر امور دین ضروری التحمل
والاجزاء باشد واجب نیست **و** احقر در این تامل دارم **سوال** اگر غیر نبی غیر خلیفة الله المعصوم المنصوص کسی را بخواند و طلبید عند الضرورة من تلف
النفس المحترمة **آیا** اجابة او هم واجب یا جایز هست **پس** او قطع صلوة واجبه یا مندوبه خود کرده میتواند یا قطع صلوة کرده نمیتواند **جواب**
جمعی از فقهاء عامه و خاصه تجویز اجابت داعی مومن کرده اند اگرچه در صلوة مفروضه باشد قطع صلوة در آن وقت جایز داشته **بحث ثالث** اذا
دعاکم لما یحییکم یعنی وقتیکه رسول او بخواند و بطلبد شما را برای آنچه زنده می سازد آن امر دلهای شما را **اشکال** در ما قبل این استجیبوا لله و
للرسول جمع کرد خدا استجابت با خود رسول خود را بالسویه **و** در اذا دعاکم چرا تخصیص کرد بالانفراد رسول را **جواب** در قول اعنه گذشت چه در استجیبوا
لله وللرسول ذکر هر دو کرد برای تنبیه که طاعت خدا و رسول او بالسویه واجب است **و** رسول قرین او بامر اوست **پس** از ان بتوحید آورد یعنی
خود دعوة رسول را تا دانسته شود که طاعة و انقیاد و امتثال امر و حکم رسول الله عیناً امر الله او احدهما احد است لعموم قوله تعالی من یطع الرسول فقد
اطاع الله **کشاف** گفته وانما یذکر احدهما مع الآخر للتوکید والمراد بالاستجابة الطاعة والامتثال **و** بالدعوة البعث والتحریض والتعجیل
بامره **بحث رابع** در لما یحییکم **اشکال** مراد از یحییکم اگر عین حیوة و زندگی موجوده دنیا هست او باطل است زیرا که تحصیل حاصل است **و اگر**
مراد غیر این زندگانی هست او چیست **جواب** مفسرین در این حیوة وجوه دارند **اول** نزد سدی مراد ازین حیوة ایمان است ایمان تعبیر
کرده میشود بحیوة چه با ایمان حیوة قلبی در دنیا **و** حیوة ابدی در عقبی است و کفر موت قلبی است **و اما دلیلش** یخرج الحی من المیت **و** یخرج
مومن میت کافر است **ثانی** نزد قتاده مراد ازین حیوة قرآن است چه در قرآن حیوة ابدی مع العصمة و نجات سرمدی است **اما تسمیة**
قرآن بحیوة بجهة آنست که قرآن علم و معرفت است و علم و معرفت در حقیقت زندگی و حیوة ارواح هست پس جایز هست که بحیاة نامیده شود بسبب حیوة
ثالثها نزد ابو مسلم مراد جنت است چه در آن حیوة ابدی و نعمت سرمدی بلا زوال است **رابعها** نزد اکثر مراد جهاد است چه جهاد سبب حصول شهادت است

و شهادة موجب

بیان در آنکه از استجیبوا لله وللرسول و مع حدیث ابی ثابت
خصوصیت
جواب سوال
منصوص
دو وجه

و شهادت موجب حیوة ابدیه است لقوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و جهاد تقویة دین
و اعلای اسلام و غلبه و اعزاز اهل اسلام بعد ذلة و قلة ایشانست و نیز دران ترهیب و تخویف و تذلیل کفار و مشرکین است و این قول توی الاقوال
چه این ترغیب و اراده خلق بجهاد احسن و غیره است خامسها ترجمی محدثین امامیه مراد از لما یحییکم ولایت و امامت اهل بیت نبوة است چه
این در امامت و ولایت علی نازل شده چه اتباع علی موجب حصول حیوة ابدی است کما رواه فی الکافی وغیره من الامامیه و ابن
مردویه من اهل السنة باسناده مرفوعا الی الامام الباقر ان هذه الآیة قد نزلت فی ولایة علی ابن ابیطالب انتهی همین عبارة
سروبه فریقین است سادسها آنکه مراد جهاد مراد لکل حق و صواب است اقول این قول عام واسع دران همه این وجوه مذکوره داخل و
شامل اند و بعضی تصریح کرده اند که در این وجوه مسطوره لام لما یحییکم بمعنی الی میباشد بحث خامس حال یحول حولا فهو حایل یعنی حاجز
و فاصل و مانع شدن میان دو چیز و اتصال در میان خود نباید و بمعنی گردشتن و گردیدن بخلاف قرار و ازین جهة ایام و شهور و سال را
حول میباشند چه او میگردد و دور میکند و بر یک حالت برقرار نمیماند و حیلة بکسر و اوبا کرده اند بمعنی حذاقة و کمال و اقفیت در تدبیر امور
و قیل هی تقلیب الفکر حتی یهتدی به الی حصول المقصود و حال عبارت است از صفت شیء که بر آن صورت و حالت باشد و استحال
تغیر و انقلاب شیء از حقیقت اصلیه طبیعة خود بسوی طبیعة و حالت و صفة غیر خود میباشد و تحویل نقل از یک مقام و مکان و حالت
بمقام و مکان و حالت و صورت دیگر میباشد و محال باطل غیر ممکن الوقوع و الحصول بالذات است و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی
لا یمکن العدول و الصرف عن المعصیة و لا طاقة علی الطاعة الا بتوفیق الله تعالی یعنی ممکن و میسور نیست ترک گناه و عدول از آن
بترک آن و طاقت و توانائی نیست بر طاعت و فرمانبرداری الهی در جمیع امور او مگر بتوفیق و تائید و تقویت خدا بحث سادس قوله
ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون بدانکه هرگاه اهل بدر متزلزل و ترسان و لرزان از جهاد و قتال با کفار بسبب
کثرة ابطال حذاق در قتال و بمعنی بجهة قرابة نبی با ایشان متفرد و متردد از مقابله بقتال ایشان بودند و عالم الغیوب مطلع بر ترددات
شان بود و لیس در ما قبل این آیات ایشانرا ترغیب و تحریص و اراده بر جهاد با حسن تدبیرات کرده اند پس در اینجا ازاله قلوب ایشان
بجمال قدرت خود و اعلام تعلق میکند پس مراد از این آیه آنست که بدانید ای بندگان من بتحقیق خدا حاجز و حایل و مانع میشود
میان آدمی و اراده قلبی او و بدانید اینست جز این نیست که بتحقیق بسوی او بعد مردن زنده گردیده مبعوث و محشور خواهید شد شما برای حصول جزاء
جزاء و سزای عقاید و اعمال نسبت بکل مفسرین است در تفسیر این بدو طریق رفتار کرده اند اما احد الطریقین مجبره که اعتقاد شان در ایمان و
کفر عباد مخلوق خاص خالق بودن است نزد اکثر ایشان ان الله یحول بین المؤمن و بین کفره و معاصیه و یحول بین الکافر و بین ایمانه و طاعته
یعنی او تعالی مانع میشود مؤمن را از کفر و معصیت کردن و مانع میشود کافر را از ایمان آوردن و از طاعت نمودن و همین را منسوب می سازند بعکرمه و سعید
بن جبیر و ضحاک و مجاهد و همین را منسک کل متاخرین مجبره اند و نزد بعضی انه یحول بین المرء و قلبه حتی لا یدری ما یصنع و لا یعقل شیئا
یعنی خالق حایل و فاصل و مانع میشود میان انسان و میان دل او تا نمیدانند خود آن آدم که چه میکند و چه میگوید و هیچ شیء در عقل اش نمی آید
و دلیل بران و تغییر میارند بکی مرویه عمرو بن عاص انه قال سمعت النبی یقول ان قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب
واحد یصرفه حیث شاء ثم قال اللهم مصرف القلوب ثبت قلوبنا علی طاعتک یعنی عمرو عاص گفت که من شنیدم پیغمبر میفرمود که بتحقیق
دلهای بنی آدم میان دو انگشت از انگشتهای خدای رحمان میباشند چون قلب واحد چنانکه بدست کسی میباشد و میگرداند آنرا بهر طرفیکه میخواهد
پس از ذکر این آن حضرت دعا کرد و بار خدایا تو ای گرداننده قلوب خلق ثابت و باقی بدار دلهای ما را در انجام طاعت و عبادة خود ترمذی
از انس روایت کرده و کان یکثر ان یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک فقلنا یا رسول الله قد آمنا بک و بما جئت فهل تخاف علینا قال ان
القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف شاء یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اکثر دعا میکرد باین کلمات که ای گرداننده دلهای
خلایق را ثابت بدار قلبم را بر دین خودت پس اصحاب عرض کردیم ای پیغمبر ما بتو ایمان آورده ایم و با آنچه تو آورده ای پس آیا تو میترسی
بر ما از تقلیب ایمان ما بسوی کفر پیغمبر فرمود آری چه قلوب بندگان میان دو انگشت از انگشتهای خدای مهربان اند میگرداند قلوب را

ہر طور وہر طرفیکہ میخواہد ودلیل دیگر آیہ واللہ خالق کل شیء است پس او تعالی خالق ہر چیز از کفر وایمان ومصرف قلوب ہمہ بندگان است وبر
ہر طرفیکہ از کفر یا ایمان میخواہد **اقول** ظاہر ادعاء این بہ تعین وازاینہ وحدیث واجب وضروری البطلان است **براھین** عقلیہ وقطعیہ منہا
اگر این معنی مذکور مجبرہ بیاید صحیح وثابت فی الواقع می بود البتہ ارسال رسل **و** انزال کتب **و** عدو وعید قطعا عبث ولغو ولہو محض وباطل می بود
چہ خود خلق کفر کرد **و** خود حایل ومانع از ایمان شد **و** عبد مجبور چگونہ بر خلاف فعل مخلوق رفتار وگفتار وکردار کردہ میتواند **و اکثر** کل کفار شامل
خطاب آمنوا باللہ وبرسولہ **جواب** بالزام تعالی دادہ میتوانستند کیف نؤمن لک ونترک الکفر وانت خلقت مطلوبک فینا **و** انت تحول
بیننا وبین ارادۃ قلوبنا کما اجاب ابلیس خلقتنی من نار وخلقتہ من طین سئلہ ما منعک لما امرتک **و** ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی یعنی
چگونہ ما ایمان بیاریم وترک کفر بکنیم وحال آنکہ خودت آفریدی کفر مطلوب خودت در ما **و** خودت حایل ومانع می شوی میان ما ومیان اراد‌ات چنانچہ
ابلیس جوابش دادہ بود کہ مانع میشود مرا آنچہ تو در ما کردی او اینست کہ آفری مرا از نار عالی و آفریدی آدم را از خاک دانی **و** برای بندگان اعظم
حجۃ الزامیہ الدھین میباشد **و** بر خالق عقل وعلم وحکمت حجۃ احدی ابدا عاید نمیتواند شد **و** مصرحش آیہ لئلا یکون للناس علی اللہ حجۃ بعد الرسل
میباشد **اما** طریق **ثانی** طریقہ عدلیہ کہ بندگان را در ایمان وکفر واعمال خود فاعل مختار اند **پس** نزد این فرقہ تفسیر این آیہ بوجوہ میباشد
احدھا ان القوم من اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی غایۃ الضعف والقلۃ وخافت قلوبھم وساءت ظنونھم وضاقت صدورھم فقیل لھم
قاتلوا فی سبیل اللہ واعلموا ان اللہ یحول بین المرء وقلبہ فیبدل خوفہم امنا والجبن جرءۃ وشجاعۃ حاصل آنکہ چون اصحاب بدر بقلۃ عدد و
بفقد اسلحہ در کمال ضعف وخوف از کثرت اعدا وابطال بودند لہذا بسوء ظنون ناامیدی وبضیق صدور کلہم بودند پس باینحال اینہا مامور گردیدند
بجہاد **و** عالم الغیوب القلوب تعالی اعلام کرد اینہا را بآنکہ بدانید من عموما حایل ومانع ومصارف قلوب ہمہ خلق خود وقادر بر تحویل قلوب اینہا میباشم **کانہ**
در این اشارہ واشعار است کہ حایل سوء ظنون اصحاب بدر میشوم تا مقاومت نمایند بر قتال اعدا وظفر بر اینہا امید ہم **و** نیز حایل میشوم وبر ارادہ وجرئت
قلوب کفار تا خوف ورعب از این فوج قلیل القا میکنم در قلوب اینہا وجبن از قیام بازماندہ بخوف شما فرار نمایند **و** ہمین بحمد اللہ بوقوع آمد بلا تاخیر
این آیات ہم در مقدمات جہاد وتقویت اصحاب ودر رفع معاذ ظاہری وباطنی ایشان مسلسل بالاتفاق وارد شدہ **پس** حمل آن بغیر کردن خلاف
ظاہر نظم ونسق کتاب اللہ لایجوز میباشد **معہذا** در آیہ اصلا چیزی نیست کہ مشیر ودال باشد کہ حایل ارادہ کافر از ایمان **و** مانع مؤمن از گناہ وکفر باشد
چہ این آیات در واقعہ خاص بموقع خاص وارد شدہ **واما** از عدلیہ وجوہ چندی در اینجا تیمنا وتبرکا ذکر میکنم **اول** قالوا ان المراد من الآیۃ
انہ تعالی یحول بین المرء وبین الانتفاع وما یتمناہ بقلبہ بسبب الموت فقدیرہ ایہا المؤمنون بادروا فی الاستجابۃ فیما الزمتکم من الجہاد وغیرہ
من الاوامر قبل ان یاتیکم الموت الذی لابد منہ فیحول بینکم وبین الطاعۃ وتوبتکم **وقال القاضی** ولذلک عقبہ مایدل علیہ بقولہ
وانہ الیہ تحشرون فالمراد منہ الحث علی الطاعۃ قبل نزول الموت الذی یمنع منہا حاصل مراد از این آیہ آنکہ خدا حایل میشود میان آدمی ومیان
ارادہ وتمنای قلب او بسبب وصول وحصول مرگ لازم بحیوان **پس** تقدیرش آنکہ ای مؤمنین پیشی ومبادرت بکنید در جمیع اوقات اجابۃ امر خدا ورسول
او در جہاد وغیر آن از اوامر قبل آنکہ بیاید وبیاید موت شما را پس موت حایل میشود میان شما ومیان طاعت وتوبہ وادای فرایض **و قاضی**
ابوبکر در اینجا گفت لہذا عقب آن آیہ والیہ تحشرون آورد تا دلالۃ بر تعجیل اجابۃ **و** غرض در این بکمال تحریص وترغیب بر طاعۃ قبل از نزول
موت مانع از ادا وتعمیل آن است **ثانی** یحول ای یمیتہ فیفوتہ الفرصۃ التی ھو واجدھا وھی التمکن من اخلاص القلب فاغتنموا ہذہ الفرصۃ
واخلصوا قلوبکم لطاعۃ اللہ ورسولہ وبینہ وبین ما یتمناہ بقلبہ من طول الحیوۃ فیفسخ عزائمہ یعنی او تعالی حایل می شود بموت میرویحیوۃ
را وآن موت چو بندہ یابندہ ہر حیوۃ است پس بوصول مرگ فرصتہ توفوت میشود **و** در وقت فرصت تمکن از اخلاص قلبی ممکن پس این فرصتہ را غنیمت
بدانید واخلاص قلبی خود برای طاعت خدا ورسول او کنید **و** ترک وتاخیر آن مکنید چہ میان آدمی ومیان تمنای قلبی آدمی از طول حیوۃ موت فسخ
عزایم او میکند **ثالث** ان المراد انہ تعالی یحول بین المرء وبین ما یتمناہ ویریدہ بقلبہ فان الاجل یحول دون الامل فکانہ قال بادروا الی
الاعمال الصالحۃ ولا تعتمدوا علی ما یقع فی قلوبکم من توقع طول البقاء فان ذلک غیر موثوق بہ **و** انما حسن اطلاق القلب علی الامانی
الحاصلۃ فی القلب لان تسمیۃ الشیء باسم ظرفہ جائزۃ کقولہم جری المیزاب وسال الوادی تاویل ثالث این آیہ مراد اینست کہ او تعالی حایل میشود

میان آدمی میان تمنائی و مراد قلبی او چه اجل حایل و دا بر هست ما بین زندگی و اراده و آرزو های آدمی پس گویا فرمود میشی کنید بسوی تحصیل صالحات و اعتماد مکنید بر آنچه در قلوب شما واقع شده از توقع طول بقا چه آن غیر موثوق به میباشد بلکه حسن اطلاق قلب بر آمال و آرزوهائیکه حاصله در قلب میشود زیراکه تسمیه شئی باسم ظرف خود شایع و جایز هست چون قول جری المیزاب و سال الوادی رابع ان المومنین کانوا خائفین من القتال یوم بدر فکانه قیل لهم سارعوا الی الطاعة ولا تمتنعوا عنها بسبب ما تجدون فی قلوبکم من الضعف و الخوف والجبن ان الله تعالی تغییر تلک الاحوال فیبدل الضعف بالقوة والجبن بالشجاعة لانه تعالی مقلب القلوب اقول تاویل دوم هست خامس قال مجاهد المراد من القلب ههنا العقل فکان المعنی انه یحول بین المرء وقلبه فالمعنی بادروا الی الحسنات وانتم تعقلون فانکم لا تامنون زوال العقول التی عند ارتفاعها یبطل التکلیف وجعل القلب کنایة عن العقل جایز کما قال تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای لمن کان له عقل تاویل پنجم نزد مجاهد مراد از قلب در اینجا عقل است پس معنیش آنکه او تعالی حایل میشود ما بین آدمی و قلب او و تقدیرش این چنین میباشد که ای مردم مبادرة کنید بسوی اعمال و شما عاقلید چه شما مامون و بیباک مباشید از زوال عقول بموت و بمرض و جنون و غیرها و نزد زوال آن تکلیف شما باطل و مرتفع میشود واما گردانیدن قلب کنایه از عقل جایز و شایع هست چنانچه در این آیه لذکری لمن کان له قلب یعنی لمن له عقل می باشد سادس قال الحسن معناه ان الله حایل بین المرء وقلبه والمعنی ان قربه من عبده اشد من قرب قلب العبد منه والمقصود منه التنبیه علی انه تعالی لا یخفی علیه شئ مما فی باطن العبد ومما فی ضمیره ونظیره آیة ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهذا قال الزمخشری ایضاً معناه انه یطلع علی کل ما یخطر المرء بباله لا یخفی علیه شئ من ضمائره فکانه یحول بینه وبین قلبه تاویل ششم نزد حسن بصری مراد از یحول قرب تعالی بعبد اشد از قرب قلب بعبد میباشد چه مقصود از آن تنبیه است بر اینکه مخفی بر او هیچ چیزے مخفی نمیباشد از آنچه در باطن عبد و در قلب او میباشد و نظیرش آیه که مضمونش آنکه و ما نزدیک تر هستیم بسوی او از شاهرگ گردن سابع قال الزمخشری معناه ان الله تعالی قد یملک علی العبد قلبه فیفسخ عزایمه ویغیر نیاته ومقاصده ویبدله بالخوف امناً وبالامن خوفاً وبالذکر نسیاناً وبالنسیان ذکراً وما اشبه ذلک مما هو جایز علی الله تعالی واما ما یثاب علیه العبد ویعاقب من افعال القلوب فلا واما المجبرة علی انه یحول بین المرء والایمان اذا کفر وبینه وبین الکفر اذا آمن تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً تاویل هفتم زمخشری گفته معنیش آنکه او تعالی مالک گاه متصرف قلب عبد می شود پس فسخ عزایم و تغییر نیات و مقاصد میکند و تبدیل خوف بامن و تبدیل امن او بخوف و تبدیل ذکر بنسیان و تبدیل نسیان بذکر و امثال آن میکند از آنچه جایز بر تعالی باشد واما بر ثواب و عقاب از افعال قلوب عباد نه واما مقوله مجبره که خدا حایل ایمان بکافر و میان او و میان کفر نزد اراده او بایمان باطل محض و او تعالی برتر است از آنچه ظالمین بتعالی میگویند ثامن قال محمد بن اسحاق معناه لا یستطیع القلب ان یکتم الله شیئاً وهذا فی معنی قول الحسن نزد محمد بن اسحاق معنیش آنکه قلب احدی مستطیع نمیباشد از کتمان چیزے و این قول در معنی قول بصری هست تاسع قیل انه یحول بین المرء وقلبه فمعناه لا یستیقن القلب ان الحق باطل ابداً ولا یستیقن القلب ان الباطل حق ابداً وهذا هو المروی عن ابی عبد الله الصادق ع وروی هشام بن سالم عنه علیه السلام معناه یحول بینه وبین ان یعلم ان الباطل حق واوردها العیاشی فی تفسیره وفی المجمع والدر المنثور والثقلین والمعانی والصافی والمنهج وغیر ذلک حاصل هر روایة آنکه معنی حیلولة خدا اینست که قلب بنده متیقن ابداً نمیشود که حق باطل یا باطل حق است و حایل میشود از اینکه باطل را حق بداند و این مروی از حضرت صادق ع و در تفاسیر مسطوره بالا هم هست ایضاً مذکورین روایة کرده اند از امامین صادقین باقر العلوم و صادق الانام علیهم السلام هذا هو الشئ الذی یشهد به الرجل بقلبه وسمعه وبصره لا تتوق نفسه الی غیر ذلک فقد حیل بینه وبین قلبه وفی اخری فانه لا یاتیه الا وقلبه منکر لا یقبل الذی یاتی یعنی در آنچه خدا حایل میشود او چنین است که از مشتبهات قلب و سمع و بصر او بحال میباشد و نفس آدمی آرام بغیر او نمیگیرد پس خدا حایل او و حایل مشتبهات او میشود تا نزد اتیان این دلش قبول نمیکند بل منکر میشود و نفرت از او مینماید تنبیه این وجوه تاویلات آیه انه یحول بین المرء وقلبه میباشد اشکال هرگاه تاویل این آیه ذکر شد پس دو خبر صحیح الاسناد از مرویه ابن عاص و ابو هریره در بخاری و ترمذی چسپنے دارند جواب بالاختصار بوجوه

چند میباشد اول عمرو بن العاص هر دو مطعون نزد علماء رجال خصوصاً نزد معتزله و امامیه اند زیرا که باین مخالف علی خصوصاً عمرو بن عاص از
اجلهٔ معاندین و محاربین علی بالاتفاق است و هر که مبغض و محارب علی است محارب پیغمبر است بروایتی که متفق علیه امت یا علی حربک حربی و
سلمک سلمی و محارب علی بالاتفاق کافر است و بروایت ترمذی قوم انصار میگفت و نحن نعرف المنافقین ببغض علی پس عین
نفاق و کفر عمرو بن عاص هرگاه ثابت شد نقل او ساقط الاعتبار و العمل است اما ابوهریره بخیانت بیت المال خلیفه ثانی عمر او را
تعزیر کرد چنانچه اهل رجال و در این سیر صاحب الطبقات ذکر آن کرده اند اما انس بن مالک امیر المؤمنین ع نزد احتجاج خود در باره
حدیث غدیر و حدیث منزلت از و شهادت طلبید و انس کتمان شهادت کرد پس امیر المؤمنین ع در همان محفل برای او نفرین کرد که بار خدایا
اگر انس بدروغ کتمان شهادت کرد پس بر پیشانی او داغ برص ایجاد کن تا پوشیده نتواند ابداً و انس از مجلس برص الجبهه برآمد
هر کس که مغضوب علی باشد بلاشک او مغضوب محبوب الٰه باشد روایة او هم قابل نقل و اعتماد نیست **سوال** پس بخاری چگونه خبرها صحیح شمرده و
ترمذی اینها را تحسین کرده **جواب** از مقدمات شارحین بخاری دریافت که از و نقل کرده اند که او میگفت که من اکثر نقل و اخذ اخبار
از نواصب و خوارج میکنم چه نزد من اصح المنهج در نقل احادیث خوارج و نواصب اند **ثانی الجواب** در هر دو حدیث مذکور است ان القلوب
بین اصبعین من اصابع الرحمان یقلبها کیف یشاء این نص صریح است بر جسم خدا و بر وجود اجزاء بدن و جسد لهذا هر نوع جسم
و اجزاء آن تعالی بالاتفاق کافه حکماء و کل علماء اهل اسلام غیر مجسمه واجب البطلان است **لهذا** این هر دو خبر متروک و مردود غیر المعمول
اند **و بفرض تسلیم** تاویل ید و اصابع مجاز و تعبیر بقدرة و علم واجب میباشد چنانچه در معنی آیه ید الله فوق ایدیهم و ما منعک ان
تسجد لما خلقت بیدی نزد مفسرین ید محمول بر قدرت شده **تنبیه** بنا برین تاویل ید و حدیث ان قلوب الخلق بید الله تعالی ای
بید قدرته یقلبها کیف یشاء و غرض درین محض اعلام و اظهار و بیان اقتدار و تصرف خود بما هست در تحریک و تقلیب و تدبیر و
تنظیم قلوب خلق و باین ثابت نمیشود که قلب کسی را بسوی ایمان و قلب کسی را بسوی کفر میگرداند تا مجبور الایمان یا کفر را اختیار میکند چه با جبار ترجیح و توهم و
ثواب و عقاب نمیباشد و امر و نهی بجبور مقهور اصلاً عاید نمیشود **تذکره** امرء بکسر همزه و بهمزه آخر در لغت مرد از بشر است و اطلاق جمع از غیر این حرف میباشد
و جمعش رجال است چنانچه امرأة بکسر همزه اول و نیز مرأة بغیر همزه بفتح میم بمعنی زن و جمعش بغیر این حروف نساء و نسوة میباشد و در **مصباح** گفته
امرء و امرءان واحد و تثنیه این آمده اما جمعش رجال من غیر لفظ و امرأة و امرأتان و مرأة و جمعها نساء و نسوان بغیر لفظها فیها چنانچه نسوة را واحد
از این لفظ و حرف نیامده **بحث سادس** در لاتصیبن دو قرائت است **احدهما** لتصیبن بلام مفتوح و بنون مشدد قرائت امیر المؤمنین و ابو جعفر الباقر
علیهم السلام و زید بن ثابت و ربیع بن انس و ابو العالیه است ثانیهما قرائة باقی قراء است **اشکال** این دو قرائت متباین و متنافی از یکدیگر اند چه در لتصیبن
اثبات اصابة و در لاتصیبن نفی جمع و تجویز آن چگونه جایز میباشد **جواب** جایز است که در لاتصیبن الف حذف کرده بغیر الف بر فتحه لام باقی نهاده
چنانچه در مثال ام والله لیکونن که حذف الف در لا یکونن کرده اند **بحث سابع** در محل اعراب لاتصیبن نحویین نیز وجوه وارند **نزد اکثر** ابن ابی
البقاء گفته اند که جواب شرط مستور است فلا یلیق به النون المؤکدة ثقیلة و لا خفیفة لکنه لما تضمن معنی النهی ساغ فیه یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا
یحطمنکم سلیمان و جنوده **بقولی** صفت برای فتنه باشد و لا برای نفی آمده هر چند نون ثقیله و خفیفه داخل بر نفی نمیشود غیر از قسم یا برای نهی اراده
قول داخل میشود چون قول شاعر حتی اذا جن الظلام و اختلط * جاءوا بمذق هل رایت الذئب قط * **نزد بعضی** این جواب قسم محذوف است چنانچه
در قرائت لتصیبن آمده **رازی** در این دو وجه دارد و قال فان قیل کیف جاز دخول النون المؤکدة فی جواب الامر **قلنا** فیه وجهان **الاول** ان جواب الامر
جاء بلفظ النهی و متی کان کذلک حسن ادخال النون المؤکدة فی ذلک النهی کقولک انزل عن الدابة لا تطرحک او لا تطرحنک **و کقوله تعالی**
یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده **والثانی** ان التقدیر و اتقوا فتنة تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة الا انه جیء
بصیغة النهی مبالغة فی النفی لاختصاص الفتنة بالظالمین ای الذی ظلموا کان الفتنة نهیت عن ذلک الاختصاص **و قیل** لها
لا تصیبن الذین ظلموا خاصة و المراد منه المبالغة فی عدم الاختصاص علی سبیل الاستعارة **بحث ثامن** و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصة بدانکه بحسب دو قرائت دو معنی آمده **احدهما** بنابر و اتقوا فتنة لتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة معنیش بلا اشکال میباشد یعنی

ای اصحاب پیغمبر

ای اصحاب پیغمبر وقایه کنید وحفظ نمایید خود را از فتنه وفسادی وبلایی که هر آئینه میرسد آن فتنه آنانی را که ظالم وستمگار باشند از شما مردم صحابه مومنین را
مخصوص وتنها یعنی از فتنه ممتحنه که مخصوص بشما اصحاب رسول پیش میشود پس از ان فتنه وفساد خود را محفوظ ونگاه دارید چه در آن فتنه وفساد هر که خود را نگهداشت
البته او محفوظ میماند از عذاب وعقاب الهی در دنیا وآخرة **فانها** بر قرائة لا تصیبن معنیش چنین خواهد بود که برسید فتنه را وعاقبت آنرا که هر گز نرسد
آنانی را که ظالم باشند از شما صحابه خاصة یعنی نتیجه آن فتنه مختص ظالم ومظلوم هر دو میباشد مخصوص یک طرف ظالمین نمیباشد **و مفسرین**
تفسیر چنین کرده اند واحذروا فتنة ان نزلت بکم لا تقتصر علی الظلم خاصة بل تتعدی الیکم جمیعا وتصل الی الصالح والطالح **و** اراد بالفتنة
الابتلاء والاختبار عموما بنزول الامراض والآفات وحبس المطر والقحط والوباء والطاعون فی ملك دون ملك **وقالوا** وتقديره واتقوا
فتنة ان لم تتقوها اصابتكم جميعا الظالم وغير الظالم يعني اى اصحاب رسول بر حذر باشيد وبترسيد فتنه را که هرگاه بشما وارد شود اقتصار نمیکند خاص
بر ظالم شامل ومتعدی می شود بصالح وطالح شما عموما **و** مراد از فتنه ابتلا وبلاهای امتحان واختبار ایمان شما است یعنی اگر پرهیز نکردید از اختلاف وخلاف
وفساد در بین خود هر آئینه همان فساد ممتحن شما فریقین ظالم ومظلوم را شامل خواهد شد **سوال** هرگاه در ملکی بلاهای الهی چون قحط ووبا وحبس
طاعون ومرگ مفاجات نازل میشود **پس آیا** آمد ورفت ودخول وخروج از آن بلد جایز است بر اختیار یا عموما بهمه مردم هست یا نه **جواب** درین
دو قول اند **احدهما** شخص خارج درآن ملک داخل نشود **و** داخل از آن بر نیاید توکل بر خالق علیم حکیم مدبر نماید چه بغیر اراده تعالی چیزی نمیشود
ومشغول استغفار وتوبه باشد **و** همین صحیح الروایتین ومقبول فی العقل است **بحث تاسع** ودر مراد ازین فتنه مفسرین خلاف کرده اند **قول
اول** نزد جمعی آن فتنه ظهور وصدور هر منکر وقبیح وبدعت است پس از آن تقریر وابقاء وترویج ونشر آن میباشد **و** همین قول ابن عباس وجبائی
است فقال ان الله امر المؤمنين ان لا يقروا المنكر بين اظهرهم فيعمهم الله بالعذاب فيصيب الظالم وغير الظالم يعني خالق امر کرد مومنین را
از صدر اول صحابه الى القيامت که قرار ندهند وباقی نگذارند آن امر منکر وقبیح را پیش روی وپهلوی خود پس بر رواج ونشر آن عذاب وعقاب آن
بظالم وبغیر ظالم میرسد **وعدی** بن عمیرة الکندی روایة از جد خود میکند ومیگوید جدم گفت انی سمعت یقول رسول الله ان الله لا یعذب العامة
بعمل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم وهم قادرون علی ان ینکروه فلا ینکروه فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة **رواه**
البغوی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدا عذاب نمیکند عموما عامه خلق را بعمل اشخاص خاصه تا آنکه معاینه نکنند منکر را در میان خود
والیشان قادر بر انکار ودفع آن باشند معهذا دفع وانکار ورفع آن نکنند وهرگاه دفع آن نکردند خالق عذاب میکند عامه وخاصه آن مردم را **و
ابو داود** روایت کرد از جریر بن عبد الله که من شنیدم که حضرت رسول پیغمبر میفرمود ما من رجل یکون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی یقدرون علی
ان یغیروا علیه ولم یغیروا الا اصابهم الله بعقاب قبل ان یموتوا یعنی نمیباشد مردی در قومی که در آنها معاصی وبدعات علانی بعمل وبفعل بیاید
و آن مردم قادر بر جلوگیری ودفع آن قادر باشند وتغییر آن ندهند ومنع وقلع ونهی از آن تبلیغ نکنند مگر آنکه میرسد آن قوم کافرها را عقاب الهی قبل از آنکه بمیرند
تنبیه باین روایات ثابت شد که آن فتنه معاصی وظهور وصدور منکرات اند **پس** تارکین امر ونهی وفاعلین قبایح ومرتکب منکرات هر دو
طایفه را عذاب الهی میرسد چون فریقین عصاة وباغیان **و** تارکین امر ونهی ابرار را عذاب الهی در دنیا میرسد **قول ثانی** الفتنة هی
البلیة التی یظهر باطن امر الانسان فیها یعنی مراد از فتنه بلیتی است که ظاهر میشود از باطن امر انسان که در آن میباشد **قول ثالث** الضلالة
وافتراق الکلمة والمخالفة بعضهم بعضا **و** همین قول ابن زید است **قول رابع** مراد ازین فتنه همه مخالفت ومتارکه ومقاتله اصحاب وتابعین بلحاظ
وبعد وفات ظاهره آنحضرت صلعم عموما است چنانچه اکثر مفسرین گفته اند مراد ازین فتنه وفساد همی اختلاف وافتراق است که بعد موت پیغمبر در صحابه بوقوع
آمد **پس** جمع غفیر از قدماء مفسرین ومحدثین واهل سیر ومغازی نوشته اند وقالوا نزلت خاصة فی علی وعثمان وطلحة والزبیر نقله **فی الدر
المنثور** عن ابن جریر وابن المنذر عن الحسن **وایضا** عن مطرف قال قلنا للزبیر یا ابا عبد الله ضیعتم الخلیفة حتی قتل ثم جئتم تطلبون بدمه
فقال الزبیر انا قرأنا علی عهد رسول الله صلعم وابی بکر وعمر وعثمان واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة ولم نکن نحسب انا اهلها
حتی وقعت فینا حیث وقعت **رواه** احمد والبزار وابن المنذر **و** ابن جریر **و** ابن مردویه **و** ابن عساکر **و** السیوطی **وایضا** قال الزبیر
لقد قرأناها زمانا وما نری انا من اهلها فاذا نحن المعنیون بهذه الآیة الخ **رواه** ابو شیبه **و** عبد بن حمید **و** نعیم بن حماد **و** ابن جریر **و** ابن المنذر

وابن ابی حاتم وابو الشیخ وابن مردویہ والسیوطی وبغوی وخطیب وثعلبی وخازن بغدادی وفخر الرازی والنیشاپوری والزمخشری
وخطیب وغیرہم حاصل ہر دو خبر آنکہ جماعتی از تابعین صحابہ بزبیر گفتند کہ ای زبیر شما ضایع ساختید عثمان خلیفہ را تا آنکہ قتل شد پس عائشہ و زبیر را
تحریص کردہ بطلب خون او بقتال علی بر آمدید وزبیر در جواب شان گفت کہ ما این آیہ را در زمان پیغمبر و ابو بکر و عمر و عثمان تلاوت میخواندیم این آیہ واتقوا فتنۃ
را و ما گمان نداشتیم کہ ما اہل آن فتنہ ہستیم تا آنکہ مصداق این آیہ در ما بوقوع آمد لیکن صحابہ معاین گردیدیم کہ مراد از این آیہ ما بودیم خاصۃ وایضا ہمہ
ایشان نقل کردند از حسن بصری انہ قال قد نزلت فی علی وعثمان وطلحۃ والزبیر وہو یوم الجمل خاصۃ وقد قال الزبیر نزلت فینا وقرأناہا زمانا
وما ظننا انا اہلہا المعنیون بہا و لفظ عمار در بعض نسخ بتصحیف کاتب بعوض عثمان نوشتہ شدہ چہ معلوم است کہ عمار حمایت خلیفہ علی اصلا نداردیعنی
این آیہ واتقوا فتنۃ الخ خاص در قضیہ علی وعثمان وطلحہ وزبیر نازل شدہ چہ خود زبیر گفت کہ در ما نازل شدہ و این آیہ را ہمیشہ میخواندیم تا زمان وقوع
مصداق این شدیم از قتال با عثمان و علی و ما گمان نداشتیم کہ خاص مراد از این آیہ ما ہستیم زمخشری و رازی و نیشاپوری
بغوی و ثعلبی و سیوطی فی الدر وغیرہم نقل از سدی ومقاتل وضحاک وقتادہ کردند ان ہذہ الآیۃ قد نزلت فی قوم مخصوصین من
اہل بدر الذین اصابتہم الفتنۃ یوم الجمل وقالوا قد روی ان الزبیر کان یسایر النبی یوما اذا اقبل علی فضحک الیہ الزبیر فقال رسول اللہ
اتحب علیا قال نعم قال النبی کیف حبک لعلی قال الزبیر یا رسول اللہ بابی انت وامی انی احبہ کحبی لولدی او اشد حبا فقال النبی وکیف انت
اذا سرت الیہ تقاتلہ یعنی این آیہ نازل شدہ در قوم مخصوص از اصحاب پیغمبر و آنہا اہل بدر بودند کہ ایشان را این فتنہ در یوم الجمل رسیدہ و ہم
ایشان روایۃ کردند کہ زبیر روزی با پیغمبر ہم سیر بود ناگاہ امیر المومنین باہم جمع شدند و ہم روایت عبد البر در استیعاب وابن ابی الحدید
در شرح نہج البلاغۃ واہل مغازی در ذکر قصہ جنگ جمل این قدر زیادہ کردہ کہ زبیر بکمال خوشی دست علی را بدست خود گرفتہ با پیغمبر قدم
میزدند و پیغمبر بدیدن علی خندہ کرد و پیغمبر بزبیر فرمود آیا علی را دوست میداری عرض کرد آری یا رسول اللہ پس آنحضرت فرمود کہ چگونہ
باشد آن وقت کہ تو بسوی قتال او و تو در آن وقت ظالم او باشی و عبد البر و ابن ابی الحدید و اہل سیر و مغازی مینویسند
کہ وقت قیام قتال مابین علی و زبیر علی زبیر را از صف بیرون طلبیدہ و ہمین خبرش بیادش آوردہ پس زبیر ساکت گردید متردد و متحیر گردیدہ
آخر پسر خود را با عائشہ در جنگ گذاشتہ ارادہ برگردیدن بمدینہ کرد تا کہ ابن جرموز او را رفیق راہ شدہ بمکر و فریب در نماز قتل او کرد تنبیہ
بدانکہ جمہور مفسرین صحابہ و تابعین و اکثر متاخرین واہل حدیث واہل سیر و تواریخ معتمدین متفق اند کہ این آیہ در پیش خبری وقوع و قتال ثلثہ فرقہ
ناکثین جنگ جمل عائشہ وطلحہ و زبیر و قاسطین صفین قوم فتنہ باغیہ معاویہ و مارقین خوارج نہروان وارد شدہ قد صدق اللہ ورسولہ چہ این
فتنہ و قتال بعد موت پیغمبر بلا شک بوقوع آمد تبصرہ این از جملہ معاجز خاتم الرسل میباشد زیرا کہ اخبار مطابق مخبر بہ فتنہا مطابق خبر بوقوع
آمد و ہر گاہ خبر مقدم مع قرین دعوای نبوۃ او بلا تفاوۃ ولا تخلف حاصل شد پس مخبر آن از خدا محمد پیغمبر اصدق الصادقین قطعا و از اعظم
دلایل نبوۃ آن خاتم الرسل میباشد پس حقیت خدا و کتاب او قرآن منزل و محمد رسول او ثابت شد پس بثبوت آن مزعوم باطل مبطلین
اہل کتاب کہ در قرآن اعجازی از جہۃ ثابت نیست باطل شد تذکرہ امام نسائی در خصایص و امام بغوی در شرح السنۃ و عبد البر در استیعاب
وابن ابی الحدید وغیرہم از ائمہ محدثین و ائمہ علم سیر و تواریخ مستند اہل سنت ہمہ باسانید خود از سعید خدری وغیرہ روایۃ کردند قال سمعت رسول اللہ
یقول ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیلہ فقال ابو بکر انا ہو یا رسول اللہ فقال لا فقال عمر انا ہو یا رسول اللہ قال لا ولکن ہو خاصف
النعل وکان علی قد خصف نعل رسول اللہ وہو یخصفہا وقال ابن طلحۃ صاحب الاستیعاب وابن ابی الحدید فثبت وقضی ان علیا یقوم بالقتال
علی تاویل القرآن کما قام النبی بالقتال علی تنزیلہ یعنی پیغمبر صریح خبر فرمود و مخاطب باصحاب از شما مردم کسی ہست کہ او قتال با فرقین میکند بر تاویل قرآن
چنانچہ قتال کفار کردم بر تنزیل قرآن پس ابو بکر از کل اصحاب پرسید یا رسول این قاتل منم پیغمبر فرمود تو نیستی پس عمر ہم گفت آیا
این قاتل منم یا رسول اللہ پیغمبر فرمود تو ہم نیستی ای عمر لیکن آن قاتل آنکسی ہست کہ نعلین مرا پینہ میکند و سید و نعل اعداء و مستحقین کل
اصحاب دیدند کہ علی نعلین نبی میدوخت پس باین خبر ثابت شد قتال علی با ناکثین و قاسطین و مارقین بتاویل قرآن بوقوع آمد ایضا در
شرح مسند امام بغوی و در استیعاب عبد البر و در شرح نہج ابن ابی الحدید باسانید کثیرہ از ابن مسعود روایۃ کردند کہ

و مراد از فتنہ قتال فرقات ناکثین و مارقین و قاسطین است

حضرت رسول صلعم بخانہ حضرت ام سلمہ ام المومنین رفت کہ امیر المومنین علی ع آمد فقال رسول اللہ یا ام سلمہ ہذا واللہ قاتل القاسطین والناکثین والمارقین من
بعدی و در خبر دیگر اہل مغازی و سیر بالاسانید نیز روایۃ کردہ قال النبی ع یا علی ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی علی تاویل القرآن
کما قاتلت علی تنزیلہ حاصل مفاد ہر دو خبر یکیست کہ پیغمبر فرمود ای ام سلمہ این علی قسم بخدا قاتل قوم قاسطین کہ اینہا معاویہ و متبعہ ہست و قوم ناکثین
کہ آن قوم عائشہ و طلحہ و زبیر و متبعہ ایشان است و قوم مارقین کہ قوم خوارج نہروان بیاشد ابن طلحہ و اہل مغازی ہمہ میگویند بتحقیق ثابت شد
قتال علی بر تاویل قرآن بتعلیم نبی آخر الزمان ع با فرقات منافقین ثلثہ در ارشاد ابو مسعود دیلمی وغیرہ نقل کردہ اند کہ بروز شوری در احتجاجات حجۃ
باین حدیث کرد قال علی ع ہل فیکم احد قال فیہ رسول اللہ من یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین غیری قالوا اللہم لا وقال ہل فیکم احد قال فیہ
رسول اللہ الحق معک مع علی و علی مع الحق یدور الحق معہ حیث ما دار غیری قالوا اللہم لا وقال ہل فیکم احد قال فیہ النبی ع فی ابلاغ سورۃ
براءۃ من اللہ لا یبلغن رسالتک الا انت او رجل منک فارسلنی و ردہا بکر غیری قالوا اللہم لا ابن ابی الحدید باسناد مشایخ خود روایۃ کردہ از
ثعلبہ بن یزید من شنیدم از علی ع میفرمود بالای منبر اما و رب السماء والارض ثلثا قال لعہد النبی الامی الیہ لتغدرن بک الامۃ من بعدی یعنی قسم
بخالق آسمان و زمین پیغمبر ص بمن عہد بست کہ ہر آئینہ بعد رحلتم ستم و ظلم پیش میایند تو بعد از مرگ من در غایۃ المرام نقل کردہ کہ حضرت رسول مخاطب
بام المومنین ام سلمہ منجملہ فضایل علی و آنچہ بعد آن حضرت باہل تبلیغ میگذرد خبر داد منجملہ آن اینست یا ام سلمہ اسمعی و اشہدی ہذا علی بن ابیطالب
سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین قلت یا رسول اللہ من الناکثون قال الذین یبایعونہ بالمدینۃ
و ینکثونہ بالبصرۃ وقلت من القاسطون قال معاویۃ و اصحابہ من اہل الشام وقلت من المارقون قال اصحاب النہروان و ام سلمہ عرض کرد
یا رسول ص ناکثین و قاسطین و مارقین کیستند پس فرمود ص ناکثین آنانی اند کہ در مدینہ بیعت کردہ نکث آن در بصرہ میکنند و اینہا طلحہ و زبیر اند مع عائشہ با علی جنگ
میکنند و قاسطین ظالمان و سرگروہ آن طایفہ معاویہ پسر سفیانی میباشد و مارقین اقوام خوارج اند در نہروان با علی جنگ میکنند در بحار مجلسی از مناقب
خوارزمی از ابو لیلی روایت کردہ ان النبی قال ستکون بعدی فتنۃ فاذا ظہرت تلک الفتنۃ فعلیکم بعلی ابن ابیطالب فانہ الفاروق بین الخلق و بین الحق و بین الباطل
والحق یعنی پیغمبر فرمود کہ بعد من فتنہ و فسادی ظاہر خواہد شد پس از ظہور آن فتنہ بر شما باد تمسک بعلی چہ او فارق میان خلق و حق و میان باطل و حق است
ایضاً از ابن عمر روایۃ کردہ ان رسول اللہ قال من فارق علیا فقد فارقنی و فارق اللہ ہر کہ جدا از علی شود بتحقیق او از من و از خدا جدا شد و ایضاً از ابو ایوب
انصاری روایۃ کردہ ان النبی قال لعمار یا عمار ان رأیت علیا یمشی فی واد و الناس فی واد آخر فاذہب مع علی و دع الناس فانہ لا یدخلک فی ضلالۃ و لا
یخرجک من ہدایۃ پیغمبر فرمود بعمار ای عمار اگر تو می بینی کہ علی بوادی تنہا میرود و کل مردم بوادی دیگر میروند پس تو با علی برو و ترک کن ہمہ مردم را چہ
علی ترا داخل در ضلالۃ نمیسازد و ترا از ہدایۃ بر نمیآرد و امام ثعلبی ہم باسناد خود در تفسیر کشف البیان در ما قبل این خبر حذیفہ زیاد کردہ و اما در ما
بعد این فرمود یا عمار طاعۃ علی طاعتی و طاعتی طاعۃ اللہ و ابو طالب ہروی ہم باسناد علقمہ و اسود بلا تفاوۃ و لا تزاید و لا تنقیص بلفظ خدری روایۃ کردہ
و این خبر را در مجمع از ہر دو ایراد کردہ و امام ابو القاسم الحسکانی در تفسیر شواہد التنزیل باسناد خود از ابن عباس روایۃ کردہ قال لما نزلت ہذہ الآیۃ
واتقوا فتنۃ قال النبی ص من ظلم علیا مقعدی ہذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوۃ الانبیاء قبلی یعنی ہر گاہ این آیہ واتقوا فتنۃ نازل شد نبی ص فرمود
ہر کہ ظلم کند علی را از این مقام من یعنی از خلافت من بعد مرگ من پس کانہ او انکار کرد نبوۃ مرا و نبوۃ جمیع انبیا کہ قبل از من بودند یعنی منکر خلافۃ
علی از من کافر منکر است چہ منکر نبوۃ من و منکر نبوۃ کافہ انبیا بالاتفاق کافر است ثم اللہ تعالے اعلم ہذا عمار با علی در مقاتلہ ناکثین و صفین
بود تا در صفین از جانب علی بدست قوم معاویہ شہید شد ایضاً از ام سلمہ روایۃ کردہ ان النبی قال ان علیا مع الحق والحق مع علی لا یتفرقان حتی یردا علی
الحوض و ابن ابی الحدید این روایۃ حق را از عائشہ نیز روایۃ کردہ قالت قال النبی علی مع الحق والحق مع علی یدور معہ حیث ما دار تنبیہ
بحسب دلالۃ این آیہ و صحاح این خبرہا متفق علیہ طوائف ہمہ اہل اسلام است ثابت شد دو امر احدہما آنکہ کل اصحاب بدر واجب النجاۃ نیستند
و خبر عشرہ مبشرہ بالجنۃ محض موضوع و مخترع اہل البداوۃ است کما صرح بہ ابن ابی الحدید و تصریح بنا امیدی از نجاۃ خود در بخاری مرویست کہ
کسی براء بن عازب را گفت طوبی لک یا براء انت بایعت بیعۃ الرضوان و انت صحبت رسول اللہ گفت و براء در جوابش گفت یا ابن اخی انک لا تدری
ما احدثنا بعدہ یعنی تو نمیدانی کہ ما بعد بیعت رضوان چہ بدعات احداث کردیم ثانیہما دلالۃ دارد بر موضوعیۃ و عدم حجیۃ جمہور صحابی کہ الحق معہ بایکم

بیان احادیث در معنی این فتنہ مقاتلہ با علی از فرقات ثلثہ منافقین است ۱۲

ابن الدار الغدار کی فرخ خبر
صحاح کل النجاۃ با بدریہ
فقد ثم احدہم فتنہ تمیز
عشرہ مبشرہ موضوع
کل است ۱۲

اقتديتم اهتديتم چه هر يكے از صحابي جملةً و فرادي غير معصوم صادق الخطا يا بالضرورة بودند و قتال اهل اسلام از هر دو جانب بوقوع آمده قطع نظر از ايجاد
بدعات و بقضيه عقل قطعا ثابت است كه حق در احد الطرفين ميباشد و الا جمع ضدين لازم ميآيد و جمع آن باطل است پس على اى تقدير اين خبر عشره
مبشره و حديث اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم بضرورة عقل موضوعي باطل و افتراء محض است ثم الله اعلم پس اتفاق و اجتماع عامه
كل صحابه بغير معيت نبي معصوم يا بغير احد مطهرين نيز حجت بر خلق نميباشد **اشكال** آيت صريح است كه هرگاه عذابي يا بلائي من الله نازل ميشود پس
يعني ظالم مستحق و غير مستحق را معا احاطه ميكند و فرا ميگيرد و اين چگونه بعليم حكيم كريم عادل تم جايز كه غير مستحق را مبتلا بآن بلا رساند **جواب** بدو وجه
ميباشد **اوليهما** بنا بر قرائت اتقوا فتنة لتصيبن الذين ظلموا منكم خاصة اشكال بالاصالة باطل شد چه باين ثابت شد كه خاص اهل ظلم و فجور
و فسق را باستحقاق ميرسد و فرا ميگيرد **و ثانيهما** بنا بر قرائة ثانيه البته بظاهر اشكال عايد و جوابش از باب طائفه جبريه بنا بر قاعده كليه ايشان اصلا هيچ ظلمي و
ظلمے و جبرے قبيح نمے باشد بر خدا چه خالق تم مالك الملك خالق الخلق است **پس** مالك قهار هر گونه كه تصرف در بندگان خود صغير و كبير و مستحق و غير
مستحق و بعاصے و بغير عاصي از معصوم نمايد از ظلم و ستم شمرده نميشود **اما نزد عدليه** هيچ عادلے از خالق و خلق هيچ گونه قبحي و منكري و ظلمے
و جورے عقلے و شرعي تجويز اصلا نيست چه آنچه قبيح عقلا باشد او شرعا هم ميباشد **پس نزد اين طايفه** هرگز نه كه ابتلاء از عادل حكيم تم بجماعه
عباد ميرسد در ان صلاح بندگان بحسب مقتضاے حكمة و علم بالصلاح ميباشد **و فخر رازي و صاحب اللباب** در سوال و جواب
سخ گفته اند **فان قيل** حاصل الكلام في الاية انه تم يخوفهم من عذاب اذا نزل عم المذنب وغيره و كيف يليق برحمة الرحيم الكريم ان يوصل الفتنة
والعذاب الى من لم يذنب **قلنا** انه تم قد ينزل البلاء من الموت والفقر والعمى والبلى فانه بعبده ابتداء **اما** لانه يحسن منه تم ذلك بحكم المالكية
او لانه تم علم اشتمال ذلك على نوع من انواع الصلاح على اختلاف المذهبين و اذا جاز ذلك لاحد هذين الوجهين فكذا ههنا انتهى يعني اگر
گفته شود چگونه نزول بلا يا بجماعه خلاف از مذنب و غير مذنب از خالق رحيم جايز باشد **ما ميگوييم** گاهے نزول بلا يا از مرگ و فقر و عسر و عمي
و صحه و سقم و مرض و غير من و بار بنده و امثالها ابتداء بعبيد يعني بغير استحقاق الغير معاصي من الله تم ميرسد **پس** ايصال آن بعبد حسن
ميباشد بثبوت حكم مالكيت عندنا بنا بر مذهب جبريه چه نزد ايشان هر گونه تصرف بر مالك تم بالتقصير و مع التقصير جايز غير قبيح است يا بجهة اشتمال
علم تم بايصال آن از انواع صلاح و اصلاح عباد نزد عدليه ميباشد **و** اينده وجه جواب بنا بر اختلاف مذهبين جبريه و عدليه است **و هرگاه**
اين حالت بنا بر مذهبين جايز باشد **پس** بمتقين جزا گسيا نيم و بغير عصاة صلاحا و صلاحا هم ميباشد **سوال** لفظ من در منكم چيست
جواب زمخشري و سيوطي گفته براي تبعيض بر وجه اول است **و** براے تبيين بر وجه ثاني هست لان المعنى لا تصيبنكم خاصة على
ظلمكم لان الظلم اقبح منكم من سائر الناس زيرا كه شما صحبت رسول داشتيد و در مهبط وحي و علم بوديد **پس** لاجل عصيان شما اعظم من معاصي
عصاة ميباشد ايا نيسے بيني بزوجات نبي بهمين جهت نافرماني توعيد شديد و چندان و تضعيف عذاب كرد **ايه** يا نساء النبي لستن كاحد من النساء
الى قوله بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين **و** در جزا ثواب ايشان دو چند ثواب **بايه** وعده فان الله اعد للمحسنات منكن اجرا عظيما
داده **بحث عشر** و اعلموا ان الله شديد العقاب بدانكه بعد ذكر اين فتنه اين تحذير و توعيد شديد كرد با صحاب رسول خصوصا با اهل بدر و عموما بجماعة
مومنين الى القيمة و بر پا كردن اين فتنه و بانيان **و** دال **و** راضيان بان از اسلاف و اخلاف ايشان **يعني** اي اصحاب رسول و اي
امت الى القيمة بدانيد كه بتحقيق خدا سخت كننده است عذاب و عقاب خود و اصحاب فتنه و فساد را **و كذا** اهل فتنه و قتال يكديگر بقتل آمدند
چنانچه در ابتداء خبر ابو ايوب انصاري **و** سعيد خدري پيغمبر فرموده بود **و قال** لعمار يا عمار انه سيكون بعدي هنات حتى يختلف السيف فيما بينهم و
حتى يقتل بعضهم بعضا و حتى يبرء بعضهم من بعض فاذا رايت ذلك فعليك بهذا الاصلع عن يميني علي ابن ابيطالب فان سلك الناس
كلهم واديا و سلك علي واديا فاسلك وادي علي و خل الناس **يا عمار** ان عليا لا يردك من هدى ولا يدلك على ردى **يا عمار** ان
طاعة علي طاعتي و طاعتي طاعة الله تم انتهى **و هكذا** بني امية بدست مختار الثقفي و ابراهيم اشتر در قضيه سيد الشهداء عليه و آبائه و اولاده الطاهرين
سلام الله عليهم اجمعين در دنيا بعذاب سيوف همه بقتل آمدند **و** بتنزيل فات اله بجهنم رفتند **و** باقيماندگان در دنيا بلعن خلق و خالق الى بقاء
الدنيا مذكور و در آخرت بنار جهنم شديد دائم مبتلا ميباشند **سوال** جميع انانيكه اهل بيت رسول از زوج بتول الى آخر الثاني عشر مخالفه و انكار

جواب اشکال دوم هست که بر او ظالم و مظلوم همه را

جواب سوال اشکال نسبت باصحاب فتنه و فساد و مخالفين ائمه اثنا عشر رسول بحکم در چه است و عقبی چیست

دکابه و مقاتله

محاربه و مقابله با ایشان کرده پس حکم ایشان در دنیا و آخرت فقط چیست **جواب** عند المحققین حکم محاربین با ایشان کفار در دنیا و آخرة کفار است **لقوله**
النبی صلی الله علیه وآله یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و متفق علیه امت که محارب رسول کافر است پس محارب علی کافر
است **اما مخالفین** ایشان نیز دو قسم می شوند **احدهما** اصحاب عقل و فطرت و علم بحقوق ایشان علیهم السلام که منکر و مبغض و معاند و غاصب ایشان قدیما و حدیثا
پس حکم ایشان منافق در دنیا و در آخرة بعموم آیه ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار بنار جحیم و درد الیم مستحق میباشند **و بقولی دیگر** ایشان در دنیا و آخرة کافر
اند زیرا که مودة و اجلال و تعظیم ایشان فرض عین و عین ایمان باید مودة القربی ثابت است و بخلاف آن هر که گفتار و رفتار کرد او هم کافر است چه
عوض تعظیم و مودة سب و دشنام و لعن بر ایشان اظهار و اعلان کرده **و لقول النبی** یا علی من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله
والساب فی النار متفق علیه امت **ثانیهما** آنانکه جهال لا علم ضعفاء العقول از عوام اهل تقلید اسلاف باشند و تمکن و اقتدار از دریافت حال و استدلال
و اجتهاد ندارند در این شکی نیست که این طایفه فجره و فسقه اند در دنیا **اما در آخرة** تفویض امر این طایفه ضعفا الی الله و حکمهم علی الله تعالی
است **اما یعذبهم و اما یتوب علیهم** و همین قول جمعی از محققین فرقه ناجیه امامیه و الیه اشار **فی التجرید** حکیم محقق نصیر الملة و الدین و آیة
الله الحلی **و شیخنا** المحقق المقداد و غیرهم من اساطین الفرقة الناجیة و همین اصح و انسب بتحقیق است ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

ترجمهٔ این آیه یاد کنید ای مهاجرین از اصحاب محمد آن وقت را که شما در آن وقت قلیل العدد و ذلیل و خوار در انظار کفار اهل مکه بیچارگان و ناتوان
در زمین عرب خصوصا در زمین مکه بودید پیش از هجرت از مکه میترسیدید از اینکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم میداشتید که اگر از مکه بیرون بیائیم مشرکین
عرب ما را تاخت میکنند و بغلامی ما را میگیرند پس جای مسکین و تقویة و تسکین داد شما را بیاری خود بامداد انصار مدینه و بعد آن تنزیل ملائکه در
اکثر محاربه و روزی شما را از غنایم پاکیزه که خاص برای شما حلال و مباح گردانیدیم و بر امم انبیاء غنایم حرام و سحت بود تا شاید شما شکر کنید خداوند را
برین نعمتها ادا کنید **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه بکرات و مرات در هر مجلد تفسیر منها مفصل ذکر شده معنی ذکر بقلب
و بلسان هم میباشد **اما ذکر قلبی** معنی یاد کردن و آوردن بدل امور حاصل شده از پیش و بدید میباشد بعد از عدم استحضار ایشان **و اما ذکر**
بلسان بعد از استحضار در قلب تلفظ آن حالات که با وجود شده باشد کما تقول ضرب فلان و انعمنی و اکرمنی فلان بفلان شیء **بحث ثانی**
اما استضعاف یعنی طلب ضعف و تهوین حال کسی و امری میباشد باب استفعال از ضعف یضعف ضعفا فهو ضعیف یعنی ناتوانی خلاف قوة و طاقت
و همین حالت میباشد **بحث ثالث** و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض بالاتفاق خطاب بمهاجرین اهل مکه میباشد و وجه
اتصال این بما قبل این است که او سبحانه در ما قبل اطلاع داد و اعلام کرد که در شما اصحاب محمد فتنه و فساد ناشی شده بعض موت بین شما و بکدیگر خواهید
گشت و اهل بیتش را ایذا و اخذ حقوق ایشان کرده بعضی ایشان را قتل و دختر ایشان را اسیر در عامة البلوی خواهید کرد و ناید **پس** اینحالة از شما صادر نبوده
شد که بجمعیت مال و دول و غلام کنیز و جاه و این خانه بتوه رسیده اسلام آورده بود و از ذلة و قلة و غایة ضعف برآمده بودید **پس** ابتدا حالة با صحاب
محمد یاد میبایدد **یعنی** ای اصحاب محمد خصوصا ای اصحاب مهاجرین یاد کنید همه شما عموما و خصوصا حالت ابتدائی خود را وقتیکه شما قلیل العدد و ذلیل
الحالة کثیر الحاجة در معاش و فقیر ناتوان در زمین مکه و در ارض عرب بوده بود در ابتداء اسلام **بحث رابع** یتخطف باب تفعل تخطف یعنی اخذ
بالسرعة باشد و خطف و خطفه همه معنی ربودن و بردن و برداشتن شی قهرا بکمال سرعة باشد و از این جا برق خاطف میگویند چه نظر و نور چشم
را میرباید و خیره میسازد **بحث خامس** تخافون ان یتخطفکم الناس میترسیدید از اینکه میربایند شما را چون باز شکاری جانور صغیر را مردم کفار
نزد عکرمه و قتاده از مردم کفار عرب است **و نزد وهب** بن منبه مراد مردم فارس و روم است یعنی اینقدر قلیل العدد و ذلیل الحالة و

والمسکنة لا قوة و اعتبار بود بدکه مردم که دعرب اشما بیتر رسیده اگر از خانهای برآییم بصورت باز گرسنه جانور قلیل الوزن را شکار میبرند و میربایند بقتل
نیست و نابودی می سازند و اگر از مکه برآییم مردم فارس و روم و دیگر اقوام مشرکین میربایند و می برانند غلام و کنیز خود می سازند **بحث سادس**
اوی یاوی آویا از ضرب یضرب صرفا متعدی بنفسه جای اقامت و سکونت و جائی بیتوته و شب گذاره و جای آرام و مقام خواب و جای پناه **و**
آوی از باب افعال نیز و هی ایوار بمعنے پناه داون بجائی **و** از اینجا ساوی الی جبل یعصمنی من الماء می باشد **و** ماوی بالفتح میم و واو اسم مکان آن
بمعنے مسکن هر حیوان و انسان **و** بالکسر اوی الابل این شاذ است بالنظر **و** ماوی الغنم بالفتح مراحها الذی تاوی الغنم الیه لیلا **و** جعل الجنة مثوا
کلمه دعائیه بمعنے بگردانید بهشت آخروی را جائے آرامگاه او ورا آخره **بحث سابع** فاواکم وایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون
یعنے شما معدک الحال از ضیق مجال و پریشان بال و در انظار ذلیل و خوار و در نهایت اعصار و افتقار در بدایت اسلام بوده **پس** مقام و جای قرار
و آرام و محل سکونت داد شما را بمدینه طیبه بعد از هجرت از مکه خوف اختطاف و ایذا و اهلاک از دست کفار **و** بعد عطای امن و امان و جائے پناه بمدینه
قوة و نصرت و عزت داد شما را در یوم بدر **نزد بعضی** بانزال ملائکه **نزد دیگران** شما بعد تمکین بمدینه تقویت داد و کثیر العدد یوم فیوم گردانید شما
اهل اسلام را **و** بامداد ملائکه را در اکثر محاربات از بدر **و** احد و حنین **و** احزاب بشما فرستاده تا ظفر یافتید بر اعداد خونخوار هر جا **و** روزے داد شما را از
غنائم محلله پاکیزه که خاص آن از برائے شما اباحت و تحلیل کرد بغیر امم سلف تا از عسر و فقر و حاجة و ذلة و قلة و علة خوف جان و مال برآمده قوی و رفیع و منیع و
عزیز المنازل و المراتب در انظار خلایق و غالب با جاه بر کل کفار و سلاطین قهار روے زمین الی قیام یوم الدین گردانید شما را تا همه کفار سلاطین از
شما پر حذر و با خوف باشند **و** حال شما در آخر بر عکس حال بدایة شما ساخت تا شما شکر این نعمات لا نهایت بمنعم خالق نمائید و اطاعت خدا و رسول او
علے الدوام در حضور و غیاب او بکنید **پس** بسبب کفایان عزت و جمعیت حال و مال و آل رسیده ید چگونه در آل و اولاد و ذریة او بخلاف وصیت او رفتار
نمائید و مناصب و مقام الش را بالحاح تحجیر ید و قتال نهار ایش شوید و زبان سب و لعن و طعن و عناد بر اینها میکشائید و دختر الش را که ناموس نبوة بودند
اینها را اسیر بر هنه سیمان بسته بر شتران بلا پالان در عامة البلوی از کوفه الی شام منزل بمنزل گردانیده اید این از شما عوض نبوة و اسلام و امداد و تعلیم و
و اعلام او بعترتش بود ندبر تبصر

قوله تعالی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه آیات ثلثه یعنے ای گروه مومنین که ایمان آورده اید بعد ایمان خیانت مکنید در امور خدا و رسول و خواه قولی باشد خواه فعلی خواه مالی
و خیانت مکنید امانتهای خود را یعنی امانتیکه میان یکدیگر شما باشد و حال آنکه شما میدانید که این امانت است و میدانید عذاب خیانت را **و** ای مومنین
بدانید شما که مالهای شما از نقد و جنس و اولادهائے شما ذکور و اناث محنتی و مشقتی است خدائی بیازماید شما را بعطائی اینها که معدلک رفتار شما چگونه خواهد
بود و بدرستی و بتحقیق بدانید که نزد خدا مزدی و اجری بزرگ و عظیم ست بر رفتار نیک ای گروه مومنین اگر بترسید خدا را و پرهیز نمائید از همه مناهی
و معاصی خدا تقوی پیشه باشید می سازد و میگرداند شما را قومی فرقان یعنی شما را جدا و متفرق خواهد ساخت از قوم مبطلان و از امم سلاف باطله و بوجود
و تفرد شما فرق نمایان باشد میان حق و باطل **یا** بسبب تقوی شما ممیز خواهید بود میان اهل ایمان و مشرکان و منافقان و فاجران و خدا میپوشاند
و در میگذراند بدیهای گناهان شما را و میامرزد مر شما را گناهان کبایر سلف که قبل از ایمان یا قبل از اتقاء شما از شما بوقوع آمده اند بفضل و کرم خود و
خدائی صاحب فضل و عطاء بزرگ است **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خان یخون خونا و خیانت بکسر اول **و** مخانة متعدے

بقیه انموقایان

بنفسه فهو خاین یعنی نا راستی و ناامینی در قول و فعل مستور و محفوظ باشد **مجمع** زمره و الخیانة منع الحق الذی قد ضمن التأدیة فیه و هی ضد الامانة

اصلها تنقیص من ائتمنك امانة کما یقال تخونت الشیئ تنقصته باشد و **زمخشری** و **سعودی** گفته اصل خون نقص است چنانچه اصل وفا

تمام است **و** استعمالش در ضد امانة برای نقص او بخیانة شده لانك اذا خنت فی شیئ فقد ادخلت فیه النقص خائنة صیغه مبالغه است **و** خائنة

الاعین هی کسر الطرف بالاشارة الخفیة یعنی بگوشه چشم بطور مخفی بسوی گردن میباشد **و بقولی** خائنة الاعین نظر ثانیة عمدا بسوی زنی کردن باشد

و الخان ما ینزله المسافرون **و** الجمع الخانات یعنی سراچه خورگوهی که در آن مسافرین منزل میکنند **و** جمعش خانات است **و** الخوان ما یوکل علیه معرب و

دران سه لغت اند بکسر خا و آن اکثر است **و** جمعش خون هست **و** بضمه آن محکی از ابن السکیت است **و** اخوان بکسر همزه محکی از ابن فارس است **و** خوان

لقب عالی برای امراء و اغنیاء اکثر مستعمل در افغانستان میباشد **سوال** فرق ما بین خاین **و** سارق **و** غاصب چیست **جواب** خاین کسی

است که خیانت کند در آنچه امانة مستور نزد او و بران امین شمرده شده باشد **و** سارق آنکس است که اخذ شیئ مخفی بطور خفیه کند **و بقولی** هر سارق

خاین دون العکس میباشد **اما** غاصب آنکس است که اخذ شیئ از غیر قهرا جهرا معتمدا علی قوته و غلبته بکند **بحث ثانی** در جزم و تخونوا دو وجه اند **اولهما**

بسبب عطف بر نهی لا تخونوا التقدیرش نزد اخفش و لا تخونوا میباشد **ثانیهما** او منصوب بوقوع جواب بالواو میباشد **بحث ثالث** در سبب وجه نزول این

روایات مختلف نقل کرده اند **اول** نزد عطا راند قال قد سمعت جابر بن عبد الله یقول ان ابا سفیان خرج من مکة فاتی جبرئیل النبی قال ان ابا سفیان خرج

من مکة فی مکان کذا و کذا فاخرجوا الیه و اکتموا قال فکتب الیه رجل من المنافقین ان محمدا یریدکم فخذوا حذرکم فانزل الله هذه الایة یعنی جابر گفت

که ابوسفیان از مکه با اموال تجارة بر آمده بود **پس** جبرئیل فرود آمده پیغمبر را اطلاع داد از خروج او شما بر وید پیش روی بگیرید در فلان مکان و مقام رسیده است

و این سخن مخفی بدارید **و** مردی از منافقین صحابه با بوسفیان اراده نبوی را فرستاد که محمد اراده شما دارد پس حفظ و حذر خود را بگیرید **پس** این آیه نازل شد

ثانی سدی گفت کانوا یسمعون الشیئ من النبی فیفشونه حتی یبلغ المشرکین و انزلت هذه الایة فی افشاء المنافقین اسرار النبی یعنی اصحاب منافقین

آنچه از اسرار پیغمبر می شنیدند آنرا افشا و اظهار بمشرکین میکردند **پس** این آیه در نهی منافقین نازل شد که افشار راز های پیغمبر ابدا نکنید **ثالث**

زهری **و** کلبی از ابن عباس روایت کرده اند ان هذه الایة قد نزلت فی افشاء ابی لبابة بن عبد المنذر الانصاری **و** ذلك ان النبی قد حاصر یهود

بنی قریظة احدی و عشرین لیلة فسئلوا رسول الله الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من بنی النضیر علی ان یسیروا الی اخوانهم الی اذرعات **و** اریحا

من ارض الشام فابی النبی ان یعطیهم ذلك الا ان ینزلوا علی حکم سعد بن معاذ فانه حکم فیهم بان یقتل رجالهم و یسبی نسوانهم و ذراریهم

فقالوا ارسل الینا ابا لبابة و کان مناصحا لهم لان عیاله و ماله و ولده کانت عندهم فبعثه رسول الله فقالوا ما تری یا ابا لبابة انزل علی

حکم سعد بن معاذ فاشار ابو لبابة بیده الی حلقه الذبح فلا تفعلوا فاتاه جبرئیل فاخبره بذلك فقال ابو لبابة والله ما زالت قدمای من

مکانهما حتی عرفت انی قد خنت الله و رسوله فنزلت هذه **و** ان ابا لبابة شد نفسه باسطوانة مسجد النبی و قال والله لا اذوق طعاما و لا

شرابا حتی اموت او یتوب الله علی فمکث علی هذا الحال الی سبعة ایام لا یذوق طعاما و لا شرابا حتی مغشیا علیه فتاب الله علیه فقیل له یا ابا لبابة

قد تیب علیك فقال لا والله لا احل نفسی حتی یکون رسول الله یحلنی فجاءه فحله بیده **و** قال ابو لبابة ان من تمام توبتی ان اهجر دار قومی التی

اصبت فیها الذنب و ان انخلع من مالی فقال النبی یجزئك الثلث ان تتصدق به **و** هذا هو المروی عن الامام الصادقین ابی جعفر **و** ابی عبد الله

حاصل کلام آنکه این آیه در ابو لبابه بن عبد الله المنذر نازل شده چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه محاصره کرد یهود بنی قریظه را تا بیست و

یک شب **پس** یهودان مصالحه درخواست کردند که آنچه با برادران ایشان بنی نضیر کرده بودند **و** اینها را هم باذرعات **و** اریحا در ارض شام است بفرستند **و**

پیغمبر ص ابا کرد از آن **و** فرمود از قلعه فرود بیایند بر حکم سعد بن معاذ چه او نسبت باینها حکم کرده بود که مردان شان اگر اسلام نیاورند قتل کرده **و** زنان

و اطفال شان رق شوند **پس** اینها ابو لبابه را طلبیدند چه او ناصح اینها بود بجهة آنکه مال و آل و عیال و اولاد او نزد اینها بود در قلعه **پس** از ابو لبابه پرسیدند

که تو رائی خود درباره ما چه داری **ابو لبابه** بغیر کلام با انگشت اشاره بسوی حلق خود کرده یعنی کشته خواهید شد **پس** جبرئیل آمد خبر داد از این قول و قال

بنبی علیه السلام که ابو لبابه خیانة در افشاء راز کرد **و** این آیه در ابو لبابه نازل شد **و** او خود را بستون مسجد بسته کرده قسم خورد که تا وقتیکه توبه من نازل نشود از این جا

خود را نمیکشم مگر برای ادای فریضه و آب و طعام نمیخورم تا آن وقت **و** تا هفت روز بر همین منوال بسته باستون بود تا آنکه بگرسنگی غشیه بر او لاحق شد **پس**

سورة الانفال

جواب سوال فرق ما بین خاین و سارق و غاصب چیست

پیغمبر خود را از ستون مسجد وا کرد و فرمود که عهدت بلوغ کن با نیکه ثلث مال ان ازان برار کافیست و همین مروی نیز از ابا مین صادقین حضرت امام باقر و حضرت
جعفر علیهم السلام **رابع** زید ابن زید گفت که این آیه در تادیب و تهذیب کل صحابه ابتدا ا و بعد انها با مت الی القیمة نازل شده فنهاهم الله ان یخونوا کما صنع المنافقون
یظهرون الایمان ویسرون الکفر یعنی پس نهی کرد صحابه را از خیانت در امانت عموماً چه انها افشا راز و دست اندازی شی و در مال کسی نکنند چنانچه صفت
و کار منافقین هست که اظهار ایمان و افشار اسرار رسول و کتمان کفر میکردند **خامس** رازی و نیشاپوری نقل کردند از زهری و کلبی نیز انها نزلت فی حاطب
بن ابی بلتعة حین کتب الی اهل مکة لما هم النبی الخروج الیهاو هذا قول لا یصح این آیه خاص در حاطب بن ابی بلتعه منافق نازل شد چه او کفار مکه را مشتهر نمود
از اراده خروج پیغمبر بسوی مکه و همین قول اصح است **سادس** همه این اسباب نزول و وجوه این آیه نازل شدن جایز و ممکن است پس مع الامکان جمع
همه این وجوه اولی است از ترجیح بعض و از ترک بعض **بحث رابع** یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول یعنی ای گروه مومنین خیانت یعنی
بلا دیانت کفار و رفتار مکنید در احکام و اوامر و نواهی خدا و رسول او را پس افشا مکنید اسرار خدا و رسول او را و تنقیص و تزئید مکنید فرایض خدا و سنن
رسول را و تبدیل مکنید بتاویلات فاسده کاسده معانی آیات کتاب الله و احادیث رسول الله و شرایع او را **و** اخذ و تبدیل مکنید جزئی از غنایم و انا نات و
و دایع آخر بلا اذن الله و لا رسوله و در امانة و ودیعة مردم اصلا و ابدا اگرچه امانت و ودیعة نزد شما از جانب کفار باشد چه بودیعة امانة هر کس محفوظ و
مضمون و محروس نزد امین میباشد **قتاده** گفته بدانید بتحقیق دین الله امانة اله در خلق اله است پس دار کنید امانت بکسی که شما را امین در امانة
ساخته **پس** فرایض خدا از دین او و حدود او نزد طلب او تعالی بوقت معین ادا کنید خدا را **و مروی** بهمین معنی هست قال رسول الله ادّ
الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک یعنی ادا کن و برسان امانت بسوی کسیکه ترا امین گرفته و تو خیانت مکن کسی را که او خیانة تو کرده **و در احادیث**
خاصه و عامه مرویست که کلام خواه در مجلس خواه در غیر محفل مذکور شده هم بلا اذن انها افشار و نشر آن جایز نیست زیرا که امانت هست الا آنچه از باب امر و
نهی و هدایت و ارشاد باشد نشر و ذکر و نقل او بخلق جایز بل لازم است پس این خطاب خطاب نهی و لا تخونوا هر چند تنزیلا خاص است **اما** تحکمش عام باقی
در امت الی القیمة است زیرا که بلفظ عام است نه بسبب خاص **تنبیه** حضرت رسول با اصحاب وا هست دو چیز اعلی را امانت و ودیعة نهاد و بکرات و مرات
تا مرگ خود تاکید اکید میفرمود در حفظ و حراست انها و آن یکی کتاب الله **دیگر** عترة طاهره خود او که سرگروه آنش میباشند بلا خلاف **پس** اصحاب امت
اند و امانت و ودیعة عالیه و عظیمه را چه حفاظة و حراست کردند **اما از** بعض موت آنحضرت با آتش سوختند **و** دنیش را هفتاد و سه تلف گردانیدند **و**
اهل بیتش را بعد غصب حقوق انها معزول ساخته مقتول گردانیده دختر انش را بلا نقاب و بلا چادر اسیر از کوفه بشام در بلوی عام برده **و** باقی ائمه را
در مجالس بسیم کشتند و علاوه بران خائنین و قاتلین ایشان از بحمیة جاهلیت خود بری الذمة والجرم میپندارند **و** انها را اهل حق و ناجی و واجب الجنة میدانند
معاذ الله عن هذا العیان **سوال** این معطوف و عطف لا تخونوا الله والرسول مقتضی هست بمغایرة **پس** باید که خیانت رسول خیانت غیر الله میباشد
پس باید خیانت خدا **و** این خیانت رسول الله بالانفراد در یکی چیست **جواب** این شبه از قاضی ابو بکر انباری هست **پس** معلوم
که این خطاب باعتبار لفظ میشود یعنی آنچه با مر خدا چون قل یا عبادی کذا بگوید و برساند او خاص امانت خدا است **و آنچه** بغیر لفظ خطاب قل پیغمبر
بمردم بگوید بسیار و هر چند صاحب و ما ینطق عن الهوی و افعاله و باطنا هست **و لکن** بغیر قول لفظ قل او ودیعة و امانت رسول هست و اسناد او بسوی
آنحضرت با جهت علی الظاهر میشود چون صلوات و صیام مفروضه من الله **و** صلوات و صیام نوافل مسنونه مقرره رسول الله میباشد ثم الله اعلم
بحث خامس و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون یعنی این عطف بر ما قبل و تقدیرش و لا تخونوا اماناتکم **و** مویدش قرأت عبد الله مسعود هم
و لا تخونوا است یعنی ای اصحاب است شما خیانت در امور و احکام و اقوال و افعال او رسول میکنید **و** ای مومنین شما هم خیانت مکنید در امانات
خود هم یعنی آنچه خود شما امانت و ودیعة نزد یکدیگر میگذارید و حال آنکه شما میدانید که این شئی ودیعة و امانت نزد ما هست یعنی دانسته عمداً خیانت
و دست اندازی ابداً هیچ وجه در ان مکنید **پس** بنابر این اگر سهواً خیانت در ان بشود بان جرم و سزائی بر ان شما عاید نمیشود **و بقول** حسن
و غیره و حال آنکه خیانت و تصرف بلا اذن در شئی ودیعة و امانت قبیح عقلاً و نقلاً معا هست و شما قبح هر قبیح و حسن هر حسن را میدانید معذلک در ان
خیانت میکنید او اقبح القبایح موجب اشد و اعظم سزا و عذاب میباشد **زمخشری** و تبعه او گفته یعنی ان الخیانة توجد منکم و تخونوا عن
تعمد لا عن سهو و انتم علماء تعلمون قبح القبیح و حسن الحسن **وجه ثانی** محتمل است که حذف نون در و تخونوا نون بتقدیر ان ناصبه باشد پس

بحث اشتمال معنی و لا تخونوا الله والرسول چیست

ایجاد منافقه

ایں جملہ مستأنفہ خواہد شد چنانچہ در ولکنوا الحق نصب بتقدیر آن میباشد پس تقدیرش وان تخونوا وانتم تعلمون و تعلمون یعنی ای اصحاب محمد خدا
میدانید کہ شما خیانت خدا و رسول و در امانات یکدیگر خود ہم خواہید کرد و حال آنکہ شما عامد در خیانت و عالم بقبح آن و باشد عذاب آن میباشد
سوال آیا توبہ خائن اقوال و افعال و اموال قابل قبول ہست یا نہ **جواب** خیانت عمدی بہ سہ حالات است **احدھا** در ابدال و اضلال
فقال محرمین مسلطین بغیر مجرمین **پس** توبہ بندامت بینہ و بین اللہ کہ بر آن فعل قبیح و عزم جزم بر عادۂ مثل آن از الحال الی بقاء حیوۃ
باشد **پس** ازاین اگر اضلال باشد با عدادا ابدال کند و بضالین بگوید کہ آن قول و فعل من باطل بودہ من برگردیدم از آن و شما ہم از آن باطل
واسنند برگردید از آن **واگر** قتل مومنے کردہ باشد پس خود را تسلیم ورثہ او یا بصاحب شریعت کند خواہ انہا او را قتل نمایند یا عفو کنند **واگر** ضامنہ
اموال باشد **پس** اگر عینہ موجود باشد **والا** مثلے او بصاحب امانت و یکبار رد نماید **ثانیہما** خیانت سہویہ و یا لشبہہ را نیز بعد توبہ بہمین طور تدارک
نماید الا در قتل خطائی و سہوے خون بہا آدمی کہ مقرر در شریعۃ ہست بدہد ثم اللہ اعلم **تبصرہ** بدانکہ در مجلدات تفسیر ہذا مکرر ذکر شد معنی فتنہ
وھی ما یتبین بہا حال الانسان وہو ما من الخیر والشر من فتنت الذہب بالنار اذا جربتہ لتعلم بیاند خالص بلا غش و خلط الفتانۃ ہی
حجر الذی یجرب الذہب والفضۃ و **بمعانی عدیدہ** ایضاً آمدہ **ا** شرک فی قولہ حتی لا تکون فتنۃ **ب** بمعنی ضلال چون ابتغاء الفتنۃ
ج بمعنی قتل چون ان یفتنکم الذین کفروا **د** بمعنی صد چون واحذرہم ان یفتنوک **ھ** ضلالۃ چون ومن یرد اللہ فتنتہ **و** بمعنی قضاء چون
ان ھی الا فتنتک **ز** بمعنی اثم چون الا فی الفتنۃ سقطوا **ح** بمعنی مرض چون یفتنون فی کل عام **ط** عبرت چون لا تجعلنا فتنۃ **ی** عقوبت
چون ان تصیبہم فتنۃ **یا** اختبار چون ولقد فتنا الذین من قبلہم **یب** عذاب چون جعل فتنۃ الناس کعذاب اللہ **یج** احراق چون
ہم علی النار یفتنون **ید** جنون چون بایکم المفتون **یہ** نفی البلد چون الفتنۃ اشد من القتل علی قول **بحث سادس** واعلموا انما اموالکم واولادکم
فتنۃ چونکہ اموال و اولاد اہل صحابی ابولبابہ را نزد یہود بنی قریظہ بود برعایت و حمایت حفظ اموال خود خیانت **و** مقال خلاق ذوالجلال رسول
سوال کرد و یہود گفت و اشارہ کرد کہ از قلعہ خود بر آیید قریب مروان شما خواہد کرد **ہر چند** این جملہ ہم خاص است ولکن بعمومیت لفظ حکم خطاب
عام الی القیمۃ شامل میباشد یعنی ای اصحاب محمد و ای امت اسلام بیقین بدانید کہ بغیر این نیست کہ اموال و اولاد و شما در شما خلایق را ابتلاء و امتحان است
کہ مع اینہا چگونہ شما بدیانت و امانت و اتقاء در جمیع امور دین گفتار و رفتار میکنید و بعطاء مال و آل شما را امیاز با بدچہ صاحب دنیا **و** آل و عیال و اولاد
آدم مدا کور و کر مییازد و اقدام بمناہی میکند **و** عاقل را باید کہ حب مال و آل را با سوئی خود نسازد از امور عاقبۃ **در کشاف** گفتہ جعل الاموال والاولاد
فتنۃ لانہم سبب الوقوع فی الفتنۃ وہی الاثم **او** العذاب **و** المحنۃ من اللہ لیبلوکم کیف تحافظون فیہم حدودہ تم یعنی اموال و اولاد را فتنۃ نامید
چہ این سر و سبب وقوع حصول در فتنہ اند و فتنہ گناہ میباشد یا عذاب یا محنۃ از جانب خدا برائی آزمودن بندگان کہ چگونہ در وجود مال و آل حفظ
حدود او رفتار کنند **ایضاً** زمخشری در حبناء اجرا عظیما فرمود وان تتوطوا انطلبہم وربما یودی الیہ ہمکم تزہدوا فی الدنیا ولا تحرصوا علی جمیع المال
وحب الولد حتی تورطوا انفسکم من اجلہما کما قال تعالیٰ المال والبنون الخ **وقیل** ہی من جملۃ ما نزل فی ابی لبابۃ وما فرط منہ لاجل مالہ وولدہ انتہی ای
صحابہ مشوط و پیچیدہ باشید در طلب اجر عظیم و اگر تمامی خود را مصروف ساختید بتحصیل آن غالبا خواہد رسید بان **و** زہد و پرہیز کنید در دنیا و حرص
نکنید بر جمیع مال دنیا و حب اولاد تا در ہلاکت رسید و تا اندازہ بیجا نہایی خود را از جہت تحصیل دنیا و مال و اولاد آن **تبصرہ** از اجل صحابہ حضرت ابی لبابہ
ہر گاہ چنین ثابت شد کہ بحب مال و آل خیانت خدا و رسول صلعم کرد و دیگر صحابہم طمع غنیمہ بدر و خیانت در غنائم کردند بحضور پیغمبر **پس** در غیاب نبوی چہ ہا
است کہ دیگر صحابہ بسبب دنیا ترک حقی کردہ اختیار دنیا نکنند چنانچہ **رومی در مثنوی** درباره انہا گفتہ کو صحابہ بحب دنیا داشتند مصطفی را بی کفن بگذاشتند
و در سر العالمین حجۃ الاسلام غزالی تصریح آن کردہ و علمای آن ملت ہم مقالش را اکثر نقل کردہ اند کہ در قصہ **غدیر خم** فرمودہ و از حیث
ان ذکرہ ابن جوزی ... سید حسنہ ... اللہ خود آن کتاب نزد حقیر موجود است **قال الغزالی** قال رسول اللہ صلعم یوم غدیر خم من کنت مولاہ وعلی
مولاہ **فقال** عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنۃ **فقال الغزالی** وہذا تسلیم و رضاء و تحکیم **ثم** بعد
ہذا غلب الہوی حب الریاسۃ وعقد البنود وخفقان الرایات وازدحام الخیول فی فتح الامصار وامر الخلافۃ ونہیہا فحملہم علی الخلاف فنبذوہ وراء
ظہورہم واشتروا بہ ثمنا قلیلا وبئس ما یشترون **قال** ولما مات النبی صلعم قال قبل وفاتہ ایتونی بدواۃ وبیضاء لاکتب لکم کتابا لا تختلفون بعدی

سورۃ الانفال

وجوہ معانی کلمۂ فتنہ

علاوہ تحقیق تفصیلش از کتاب منہاج السلامۃ ... تصنیف سرکار علامہ جلیل مولوی سید علی حائری ...

فقال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر انتهی نقل بعین کلامه حاصل آنکه در مقام غدیر خم بعد ابلاغ ولایت علی عمر بمولائی و بمولی کل مؤمن و مؤمنة علی را
تسلیم کرد و این تسلیم برضا کل صحابه بود پس از موت نبی در صحابه بخواهش نفسانی حب ریاست و اجتماع لشکر مع علمهای پرچم وار و در فتح بلاد شد لهذا
غضب و نهب خلافت از علی ولی کرده آن عهد و میثاق غدیر را پس پشت خود انداخته عالم عقبی را بهل کردند بمتاع قلیل فانی دنیا فروختند بدکاری
و تجارتی کردند و پیغمبر وقت مردن خود کاغذ و دوات خواست تا وصیتی بنویسد که امت مختلف و گمراه نشود و به آنحضرت ندادند و عمر در جوابش گفت
که این شخص مهجور القول بما قرآن بس است **سوال** آیا این سید الانبیاء و الحکماء و العقلاء فریفته اولاد بود چه گاهی حسنین را بر منکبین میگرفت و با نها بازی
میکرد و گاهی برای انها کبر می شد و گاهی خطبه را قطع کرده از منبر فرود آمده برداشته بالای منبر سپرد انها را و کل اهلحدیث و سیر فرط موانست آنحضرت با حسنین
بالتفصیل ثبت و ضبط کرده اند و اگر حب مال و آل مذموم سبب این آیه بود پس این سید الانبیاء و الحکماء چرا خود با اولاد چنین رفتار کرد **جواب اجمالی**
انکه این رفتار نبوی با حسنین بمحض طمع و خواهش نفسانی نبود بل اظهار آن اقوال و افعال و اعمال آنحضرت بامر اله بود چه حسنین حجج اله و خلفاء اله بجای نبی الله
و بعد علی پدر شان بودند و الا چنین عقل کل و علم جزء و کل چنین رفتار با ایشان نمیفرمود و غرض ازین قصه درا ظهار فرط محبت انها کمال احترام و اجلال و تعظیم انها
و اعلی منزلت انها نزد خدا با ثبات حجیت و وجوب متابعت انها بر امت بود **اشکال** عند العقل شکی نیست که اموال و آل از اعاظم الاء و نعماء دنیا برای
بشریت پس چگونه آنرا فتنه نامیده **جواب اول** در این عقلاء و علماء شکی ندارند که از اعظم اعطاء الهی مال حلال و صحیح انسال فی الولادة میباشد
اما اکثر نعمة فتنه و ابتلاء و امتحان برای آن شخص میباشد بدو صورة **اولها** اگر آل و عیال شخص بغیر مال بود پس آن شخص همیشه در تحصیل
اموال برای عیال در همه اوقات شاغل میباشد غالبا حلال و حرام آمیخته بسینه بسبب حب آنها و توقیر آن برای اطفال میخواهد و ترک فرائض قطع نظر از نوافل
اکثر بسبب شغل روز و شب و روز در تحصیل مال بوقوع میاید **ثانیها** اگر مال و آل هر دو با و فور بودند پس او را طمع و حرص یوما فیوما زاید می شود
در تحصیل مال و ترقیل آن اکتفا میکند دیگر در اموال آنچه حقوق مفروضه خالق و خلق از زکوة و خمس و حج و مصرف ترویج دین چیزها دیگر آن میباشد
ترک آن بغرض ابقاء و آن برای آل بعد خود میکند و فکر و عمر او مصروف بطرف همین شی **وجه ثانی** آنکه بکثرة مال و منال و آل اکثر اشخاص
مغرور بالکل میشود **تنبیه** این تو واضح و ثابت شد پس بای سبب این نعمت مال و آل را بفتنه نامیده و آنرا امتحان فرموده تا مآل حال چنین شخص در
خلائق علوی و سفلی در دنیا نمود ار شود چنانچه مشهود اکثر مردم گردیده که شخصی فقر الفقراء بود و اموال وافرۀ و اولاد عدیده با و دفعة حلالا او حراما حاصل شده
آن شخص بالکل از اعمال صالحه و عبادات مفروضه زکوات و اخماس و حج واجبه تارک و بسر عن اتم و اعم بالکل میباشد عیاذا بالله تعالی **جواب ثانی**
شیخنا در مجمع فرموده بینی بهذه الایة انه یختبر خلقه بالاموال و الاولاد لیتبین الراضی بقسمته من لا یرضی بها و ان کان سبحانه اعلم منهم من انفسهم لکن
لیظهر الافعال بالتی بها یستحق الثواب و العقاب **والی هذا** اشار امیر المؤمنین فی قوله لا یقولن احدکم اللهم انی اعوذ بک من الفتنة لانه
لیس احد الا و هو مشتمل علی فتنة و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن فان الله یقول و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة **وقد**
روی هذا المعنی ابن مسعود انتهی یعنی باین آیه ذکر کرد که خبر میگیرد خدا از بندگان باموال و اولاد تا متبین شود راضی بقسمة الهی از غیر راضی
با آن اگرچه او تعالی اعلم باحوال بندگان اکثر از نفسهای خود ایشان است و لکن اظهار سازد از انها افعالیکه بآن مستحق ثواب و عقاب می شوند در عقبی و در
دنیا بذم و مدح **و حضرت امیر** اشاره بسوی همین معنی کرده فرموده که شما مگوئید اینکه خدایا پناه می برم بسوی تو از فتنه چه احدی نیست در دنیا
مگر آنکه او مشتمل هست بر این مال و آل و لکن پناه بخواهید از مضلات فتنها و فسادها و امتحانهای آن چه بسا همین نعمت زحمت او میشود چه خدا فرموده
و اعلموا انما شما مصروف بحب مال و آل دنیا شوید و بسبب ایشان بترک طاعة شما خدا و رسول و بدانید اموال و اولاد شما فتنه و امتحان در شمارا اند **جواب ثالث**
و ان الله عنده اجر عظیم و درین جمله تذییلیه استحقاق بعموم مفاد آیه ماقبل هست که ای اصحاب شما خیانت در غنایم و حرص در تحصیل آن بکنید و بان مشغول میشوید
و با ایمان و تقوی و دیانت رفتار علی الدوام بکنید چه بتحقیق نزد خدا بمقابل ایمان و جهاد اجری عظیم دائم بلا زوال هست که انتها و کثرت و عظمت آن از
تنبیه صاحب لباب گفته و فیه تنبیه ان سعادة الاخرة و هو ثواب الله افضل من سعادة الدنیا من المال و الاولاد **اهل سیر و مغازی**
روایت کردند که خوارج بعد الخروج باهم مصلحت کرده دوازده نفر علماء عقلاء فرستادند و بهر یکی از انها سوالی از یک مسئله تعلیم کردند در یک مجلس **اول**
پرسیدند یا علی مال بهتر است یا علم **علی** فرمود علم و سائل پرسید چرا و آنحضرت فرمود چه که علم مودی الی الایمان و مال مودی الی الغوایة و الضلالة

میشود

علم
تفصیل حدیث قرطاس تا استدلال عقلیه و براهین نقلیه از کتب اهل سنت و جماعت در خوارق البوارق فاضل جلیل علامه نبیل متبحر عصر مولوی سید علی حائری لاهوری مفصلا نوشته نظیر انها ملاحظه

نمیشود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم آنحضرت فرمود علم چه علم پاسبان تو میشود و مال تو پاسبان آن میشود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم و علی فرمود علم چه زوال نمییابد و مال زایل میشود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه حیوة و زندگی روح است و مال عزو است دیگری پرسید علی فرمود علم بهتر است چه بعلم درجات بلند یافته و ضرر باو نمیرسد بخلاف مال دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه او باتفاق زیاده و مال بنفقه ناقص میشود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه بعلم کمال عقل و فهم و دانش بهم رسد حاصل میشود بخلاف مال دیگری پرسید بهتر است یا علم علی فرمود علم چه نور و ضیاء و مال ظلمت و جهل است دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه علم حافظ تو است و مال محتاج حافظ است دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه بعلم معارف حاصل شده نزد اله مدارج عالیه حاصل میشود بخلاف مال دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه علم صفت خدا و انبیاء و خلفاء اله است بخلاف مال چه او از لوازم فراعنه و نماروده است دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه او مانع از اکل و کسب حرام بخلاف مال است دیگری پرسید مال بهتر است علم علی فرمود علم چه صاحب او خود مهتدی و بغیر خود هادی و مرشد بخلاف مال میباشد پس خوارج دوازده گانه گفتند ای عالم سلونی مع هذا چرا تحکیم راضی شدی حضرت فرمود که بمکیدهٔ لعین ابن عاص شما عسکر فریفته شده مجبور بتحکیم یا جنگیدن با ما نمودید درامالی شیخ الطایفه روایه کرده بسند خود که کمیل بن زیاد فرمود حضرت امیر

فرمود یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسك وانت تحرس المال والمال ینقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل محبة العالم دین یدان الله به یکسبه الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان المال والعلماء باقون مابقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجوده الخ بحث ثامن فرقان در اصل مصدر از فرق یفرق فرقا و فرقانا بمعنی فصل میان دو شیئی بنحویکه از یکدیگر انفصالی بهم رسد یکی از یکدیگر جدا و علیحده باشد و فرقان وصف خاص قرآن که مفرق حق از باطل میباشد اما لفظ جعل در لغت قرآن بمعانی میباشد مجملاً بمعنی تخلیق و تکوین و بمعنی تصییر و تحویل میباشد و اینجا هر دو معنی محتمل است بحث تاسع یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا بدانکه هرگاه نهی از خیانة و از حب مال دنیا و اولاد گردید پس متوجه بمؤمنین است عموماً و بصحابه خصوصاً با بن خطاب شده فرمود ای گروه معشر مؤمنین صحابه و امت اگر شما پرهیزگاری اتقاء و وقایه خود از جمیع انواع مناهی و معاصی منها از رفتار بخلافت دیانت گردید و بحب مال و ریاست دنیا و آل فریفته نشدید و از حرص و طمع آن بالکل دست کشیدند چه حب الدنیا رأس کل خطیئة و با طاعت خدا و رسول او دائماً عامل گردید و میگردانند خدا شما را در دنیا جدا از کل عصاة امم ماضیه یا متفرق و متفرد بتقوی و پرهیزگاری ممتاز و مشهور و مشهود در عیون کل خلق علوی و سفلی باشید و مفسرین در معنی فرقان و در کیفیت آن وجوه دارند نزد اکثر بعد ایمان و تصدیق واقعی باتقاء قلوب شان منور میگردند پس بنابران اشاره هست یجعل فرقانا بسوی اینکه یجعل نورا و توفیقا فی قلوبکم تفرقون به بین الحق والباطل لان الفرقان اصله الفرق بین الشیئین لکنه ابلغ من اصله لانه یستعمل فی الفرق بین الحق والباطل والحجة والشبهة یعنی بحصول کمال ایمان و تقوی خالق نوری در قلوب شما میافرستد و توفیق شما کرامت میکند تا تفریق کنید شما هر وقت بوجود آن نور میان حق و باطل چه اصل فرق تمیز و تفصیل میان دو شیئی است لکن فرقان ابلغ است از اصل زیرا که استعمال میشود در فرق میان حق و باطل و حجة و شبهه یعنی پس از اعطاء نور فرقان اصلا شما در باطل بودن باطل شک و شبهه لاحق و معطل از اقامت حجة بر ابطال باطل ابدا نخواهد شد و دائما حق از باطل نزد شما منور و از هم پیدا شد نزد مجاهد یجعل لکم مخرجا فی الدنیا والآخرة نزد مقاتل مخرجا فی الدین من الشبهات والشکوك نزد عکرمه یجعل لکم نجاة تفرق بینکم و بین ما تخافون نزد محمد بن اسحاق فصلا بین الحق والباطل یظهر الله حقکم و یطفی باطل من خالفکم وقیل یفرق بینکم و بین الکفار بان یظهر دینکم و یعلیه علی جمیع الادیان فی الدنیا و یوهن الکفر و یجعل الرعب منکم فی قلوبهم و بقولی یجعل لکم فتحا و نصرا همین قول فراء هست و بقولی عزا فی الدنیا و ثوابا فی الآخرة و عقوبة و خذلانا و ذلا فی الدنیا و عذابا شدیدا فی الآخرة لاعدائکم همین قول جبائی هست اقول همه این وجوه آیه محتمل است پس حمل بر همه این وجوه اولی است از حمل بعض دون البعض بلا مرجح بحث عاشر تکفیر بمعنی پوشیدن شیئی باب تفعیل از کفر یکفر کفرا و کفرانا یستر و غفر و غطاه و جحد و انکر و بعد چون غفر یغفر غفرانا بمعنی صفح عنه و ایضا اصل الغفر الستر فارابی گفته کفرته اذا غطیته و سترته باشد و اصل باب کفر و غفر پوشیدن باشد و تکفیر

احباط بالعکس کرنظایر مینمایند غلط کرده چه تکفیر نزد متکلمین عبارت است بعمل صالح لاحق عفو و پوشیدن گناه سابق میباشد و این پوشیدن کنایه است از ابراء مجرم و از عدم مواخذه بر معاصی و کفر سابق بعمل صالح لاحق او من باب العفو میباشد **امّا احباط** یعنی فساد عمل صحیح صالح و ابطال جزاء آن بفعل عمل طالح لاحق او میباشد **پس** متکلمین در احباط قیل و قالی دارند در مجلدات سابقه تفصیل همه اقوال احباط و تکفیر و اجوبه آنها بالبراهین مکرر ذکر شده **بحث حادیعشر** ویکفر عنکم سیّاٰتکم ویغفر لکم **بدانکه** این عطف بر ما قبل است پس شاید این وعده دیگر اله بمومنین مزبورین هست که کفاره میسازد از شما گناهان کبایر شما را **و** میامرزد و میبخشد شما را مواخذه جرایم شما را **اشکال** مابین عطف و معطوف مغایرة لازم است و اینجا مابین و یکفر و مابین یغفر مغایرت نیست چه غرض از تکفیر و غفران متحد هست **پس** اگر تکفیر یعنی عفو گناه حاصل شد بعد آن حاجت غفران نیست چه عفوا و قبل بر غفران بوقوع آمده پس ذکر تکفیر و غفران تکرار بلافائده باطل میباشد **جواب** ما میگوییم که مراد از تکفیر السیات ستر گناهان عصاة مومنین در دنیا **و** مراد از یغفر ازاله عذاب آن در عقبی لهذا مغایرة حاصل و تکرار باطل شد **اشکال** ادخال شرط در حکم از کسیکه عالم بعواقب امور نباشد حسن است چه مستلزم شک است **پس** از عالم الغیوب و القلوب تعالی چگونه این صحیح میشود و چرا او تعالی در این آیه شرط اتقاء **و** جزائش تکفیر و غفران قرار داده **جواب** قولنا ان کان کذا لکذا این افاده میکند استلزام جزا را نه شک را **فلو سلمنا پس** ما میگوییم که او تعالی بعباد معامله در جزا میکند چون معامله شاک **و** همچنین سوره آیة فلنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین وارد است **بحث ثالث عشر** فضل و فضیله یعنی فزونی و زیادتی غیر خلاف نقیصه رمیته **در مصباح** جمعش فضول میباشد **در قاموس** گفته و الفضیلة الدرجة الرفیعة فی الفضل والاسم الفاضلة **و** الفواضل الایادی الجسیمة او الجمیلة **در صحاح** گفته الفضل و الفضیلة خلاف النقص و النقیصة **و** الافضال والاحسان الی الغیر باشد **و** فضول فضایل **و** فواضل جمع الجمع از فضول اند **و از مطالب عالیه** و انجا نزد اهل معانی بیان لفظ فضل بالاضافة و بغیره چنانچه **در کلیات** علامه ابو البقا گفته فضل چون نصر یعنی الفضیلة و الغلبة **و** چون حسن یعنی الفضل والزیادة فی الخیر **و** الفضل فی الخیر **و** یستعمل لمطلق النفع **و** الفضول جمع فضل یعنی الزیادة غلب علی من لاخیر فیه قیل بالتمثیل ثم قیل فضل بلا فضل وسن بلا سن وطول بلا طول وعرض بلا عرض **ثم** قیل لمن یستعمل بما لا یعنیه فضولی ولذا لم یرد الی الواحد عند النسبة **و** لا یبعد ان تفتح الفاء فیکون مبالغة فاضل من الفضل **و** العرب تبنی المصدر بالفعلیة عما دل علی لطیفة غالبا فیاتی بالفضیلة اذا قصد به صفات الکمال من العلم ونحوه للاشعار بانها لازمة دائمة **و** تاتی ایضا بالفضل اذا قصد به النوافل باعتبار تجدد الاثار لان السائل یتجدد وان کان المسئول واحدا **و** الفضل **و** الفاضلة الافضال والاحسان **و** جمعها فضول **و** فواضل **و** الفضائل هی المزایا المتعدیة **و** الایادی الجسیمة **و** الجمیلة **و المراد** بالمتعدیة التعلق کالانعام ای اعطاء النعم وایصالها الی الغیر لا الانتقال **و الفضل** یعنی کثرة الثواب فی مقابلة القلة **و الخیر** یعنی النفع فی مقابلة الشر **و** الاول من باب الکیفیة **و** الثانی من باب الکمیة **و الفضل** بالصفة القائمیة کالعلوم **و** بالصفة القیومیة المقومیة کتقدیم ادم النبی علی الجمیع لانه اساس الانبیاء **و** بالصفة الاضافیة کخاتمیة سیدنا محمد علیه واله الصلوة لان الحکم یضاف الی اخر العلة **و** فضل الانسان علی سائر الحیوانات بامور خلقیة طبعیة ذاتیة مثل العقل **و** النطق **و** الخط **و** غیرها هو التکریم **و** اکتساب العقاید الحقة **و** الاخلاق الفاضلة بواسطة ذلک العقل هو التفضیل **و** یقال فی تفضیل بعض الشئ علی کله فلان اول الجریدة **و** بیت القصیدة **و** الفضل من حیث الجنس کفضل الحیوان علی جنس النبات والجمادات **و** من حیث النوع کفضل الانسان علی غیره من الحیوان **و** من حیث الذات کفضل رجل علی اخر **و** النساء **و** الاولان الجوهریان لا سبیل للناقص فیهما ان یزیل نقصه وان تستفید بالفضل منه **و الفضل الثالث** عرض فیوجد السبیل الی اکتسابه **و** ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء **و** انما اول للانواع الثلثة من الفضل انتهی **بحث ثالث عشر** والله ذو الفضل العظیم این جمله ندیلیه در بیان علت موا عده خود بمدح خود و فرمود یعنی ای اصحاب محمد و امت او بدانید که خدا صاحب فضل عظیم است چه ملک و مملکت

اهل معانی بیان تفضیل فضل نزد

و دولت و بزرگ

و دولت او بزرگ و بسیار از همه خلق و سلاطین دنیا هست هذا التفضل و احسان و انعام و اکرام او کثیر میباشد **پس** در اینجا دو وجه اند **احدهما** شما را اگفتیم که شما طمع و حب مال دنیا و اولاد مگذارید نزد من اجر عظیم باز و الا است برای کسانیکه اطاعت خدا و رسول او دائماً بغیر اختلال و لا انحراف میکنند **و** گناهان کبایر آنها را کفاره **و** صغایر آنها را المغفور میسازم چه پروردگار رو و الاحسان العظیم و الافضال و الاکرام الجسیم بالنسبت مومنین قدیم میباشد **ثانیهما** قیل معناه انه تعالى بعد اعطاء الاجر العظیم جزاء لهم مقابلا لاعمالهم فی الآخرة یتفضل علیهم زائداً علی حقوقهم الواجبة لانه هو ذو الفضل العظیم الکریم و الکریم یتفضل به حاصل آنکه او تعالى بعد ذکر نصایح بالاوعده اجر جزیل بمقابل ایمان و اطاعة و وعده تکفیر سیئات و غفران بایشان داده و جملة تذییلیه آخرش بمورد علت مع خود ایراد فرمود که خالق کریم ذو الفضل و الانعام و الاکرام القدیم العظیم بمومنین میباشد پس این مشیر هست که او سبحانه بفضل خود زائد بر حق جزاء همیشه انعام و اکرام خود با نها ایراد دائماً خواهد فرمود **سوال** این تکفیر و غفران معاصی **آیات** بالتوبه حاصل خواهد شد یا بغیر توبه و آن غیر توبه چیست **جواب** این تکفیر و غفران مومنین از ذنوب کبایر و صغایر بغیر توبه بوعده الهیه شود و مشیر این اینجا ذو الفضل العظیم هست **پس** آن من باب العفو میباشد **و** غفران یعفو من الله بمومن متفق علیه متکلمین جایز است ثم الله اعلم **تنبیه** بدانکه نزد جبریه بمقابل ایمان و اعمال جزاء بالثواب الدائم بعاملین مومنین و اون بر تعالى واجب نیست زیراکه عبید مملوک تعالى اند واجب است بر ایشان تعمیل امور مالک خالق تعالى **و** جزائیکه ثواب بعاملین مومنین میدهد او بطور تفضل میدهد نه بوجوب بر او تعالى **و** ذو الفضل العظیم اشاره بایصال اجر تفضل است **اما** نزد عدلیه امامیه و معتزله جزاء ایمان و اعمال بر تعالى واجب است **اما** ایزاد بر جزاء از روی تفضل میباشد **و** عنده اجر عظیم **و** ذو الفضل مشیر است بحصول هر دو یعنی جزاء و تفضلا بعده زیراکه او ذو الفضل العظیم است ثم الله تعالى اعلم ۔ **قوله تعالى**

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ ط

ترجمه این آیه خالق میفرماید ای محمد یاد کن آن وقت را که مکر و کید بد میکردند نسبت بتو آنانیکه کافر و منکر نبوة تو بودند تا حبس و مقید و محبس میسازند ترا یا قتل کنند ترا یا جلا وطن سازند ترا از مکه و ایشان بد میسگالیدند و بد میسگالید خدا در بارهٔ ایشان و خدا بهترین جزا دهنده یعنی سزا دهنده است مکر کنندگان را **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در وجه نزول بدانکه در کید کفار قریش بشب هجرت نبوی از مکه نازل شده **و کل مفسرین** بالاتفاق روایت کردند از ابن عباس و مجاهد و قتاده و قفال و کلبی و سدی و غیرهم انما نزلت فی قصة **دار الندوة** و هی دار قصی بن کلاب ان قریشا قد اجتمعوا ذات لیلة لیتوامروا و یتشاوروا فی باب **محمد** **و** رؤسهم عتبه و ابن شیبه ابنا ربیعة بن الاسود **و** حکیم بن حزام **و** نبیه **و** منبه ابنا الحجاج و امیة بن خلف **و** اعترضهم ابلیس فی صورة شیخ نجدی فقالوا من انت قال انا شیخ من نجد دخلت مکة و سمعت اجتماعکم فاردت ان احضرکم و لن تعدموا منی رایا و نصحا فقالوا ادخل فدخل **فقال اولا** ابو البختری **اما** انا اری ان ناخذ محمدا و نحبسوه فی بیت مقیدا و تشدوا علیه وثاقه و تسدوا باب البیت علیه غیر کوة تلقون منها طعامه و شرابه و تتربصوا به ریب المنون حتی یهلک فصرخ عدو الله شیخ النجدی **و** قال بئس الرای لو جاء قومه فیقاتلونکم و یخرجونه و یاخذونه من ایدیکم **و قال** عروة بن هشام بن عمرو من بنی عامر بن لوی **اما** انا اری ان تحملوه علی بعیر و شدوه وثاقه و تخرجوه من بین اظهرکم فلا یضرکم ما یصنع و این وقع اذا غاب عنکم و استرحتم منه **فصرخ** النجدی تخرجونه الی غیرکم فیفسدا ...

الم تروا الی حلاوۃ منطقہ وطلاقۃ لسانہ وجذب القلوب بما تسمع من حدیثہ فیجمع یأتیکم ویخرجکم من بیوتکم فقالوا صدق النجدی وھو اصوب الرای **فقال ابوجہل** اما انا ما اری ومالہ ری غیرہ ان تاخذوا من کل بطن من کل قریش رجل شاب مع سیف صارم ثم تضربوہ جمیعا ضربۃ رجل واحد فاذا قتلوہ تفرق دمہ فی القبائل کلھا فلا اظن ان ھذا الحی من بنی ہاشم یقوون علی حرب کل قریش فاذا راوا ذالک بنی ہاشم یرضون طوعا وکرھا بدیتہ **فقال النجدی** ھذا الرای ھو اجود الاراء ولا اصوبوا ولا اری غیرہ **ثم** اجتمعوا الیہ علی رایھم فاخبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم جبرئیل من کیدہم و امرہ ان لا یبیت فی مضجعہ الا علی بن ابیطالب **و** اخبرہ النبی من ھذہ المکیدہ وامرہ ان یبیت فی مضجعہ وقال لہ اتشح ببردی الاخضر ولن یصل الیک امرمنہم تکرھہ **و** امرہ ان یودی الی الناس اما ناتھم لانھم یعلمونہ انہ امین وبات علی فی مضجعہ وخرج النبی مع جبرئیل واخذ قبضۃ من تراب والکفار یجارسوان ویحاصرون طریق بیت النبی یمینا ویسارا وینتظرون اجتماع القوم کلہم فخرج النبی بین ایدیھم ویلقی علی راس کل واحد ترابا وھم لا یبصرون کما ذکرہ اللہ تعالی وجعلنا من بین ایدیھم سدا ومن خلفھم سدا فاغشینھم فھم لا یبصرون **و** مضی النبی حتی وصل الی الغار ومعہ ابوبکر فلما اصبحوا راوا فی مضجعہ علیا وقالوا این صاحبک فقال لھم لا ادری فاتبعوا فی اثرہ ووجدوا اثر رجل ابی بکر فتعاقبوا لہ الاثر الی باب الغار فوجد واحماما قد باض وطار بخرا والنسج العنکبوت علی بابہ وقالوا لو دخل فی ھذا الغار لما بقیت ھذہ البیضۃ ولا النسج فقالوا العلما اصعدہ بہ الی سمائہ فرجعوا **و** مکث النبی فی الغار ثلثا ثم خرج الی المدینۃ **حاصل ترجمہ**

آنکہ این آیہ در کید کفار مجتمعین در دار الندوۃ نازل شدہ این آیہ باقی سورۂ انفال مدنی ہست کما قالہ جماعۃ منہم الرازی **و** **امکان** قصی بن کلاب بنا شدہ قریش مکہ در آن خانہ جمع شدہ برائے مشاورہ در امر پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ باوجہ معاملہ کنند **و** **رؤس** آنہا در آنوقت ابوجہل و عتبہ **و** شیبہ و پسر ربیعہ بن اسود **و** حکیم بن حزام **و** نبیہ **و** منبہ و پسر حجاج **و** امیہ بن خلف بودند **و** حاضر بآنہا **ابلیس لعین** بشکل آدمی شدہ پرسیدند ازاو کہ تو کیستی وگفت من **شیخ نجدی** ام در مکہ آمدہ شنیدم اجتماع شما برائے امر محمد میباشد ومنہم خواستم شریک رائے و نصیحت باشما باشم **پس** از قوم اول **ابو البختری** گفت کہ من رائے دارم کہ محمد را گرفتہ حبس در مجلس مقید کنید و در آنخانہ را مستحکم ببندید و منتظر مرگ او باشید تا در آن زندان بمیرد **و** سوراخی از طرف بام خانہ بگذارید برائے ایصال آب و طعام او **شیخ نجدی** ابلیس فریادی کرد کہ این بد رائے میباشد چہ اگر قوم محمد ہجوم کردہ آمدند از دست شما او را میربایند و خون بسیاری شما میریزند و شما مقاومت با آنہا کردہ نمیتوانید **و** مردم پسند و دیدند رای شیخ نجدی را **پس** **عروۃ** بن ہشام برخواستہ گفت کہ من رائی دارم کہ محمد را بر شتر مستی و بوانہ بستہ سوار کردہ شتر را بتازید از پیش خود و از ملک خود او را اخراج کنید پس در ملک دیگر میرسد ہر چہ بخواہد در آنہا در غیاب شما بکند و بگوید و شما نمی بینید و نمی شنوید و خود را از و خلاص و فارغ ساختہ استراحت کنید **پس** **شیخ نجدی ابلیس** باز فریادی زد کہ اینہم بد رائی ہست کہ اگر او را اخراج کردید چونکہ او حلو المنطق وطلاقۃ و فصاحت لسان و کلامش جاذب قلوب دارد لہذا جمعیت مردم کردہ بر شما مے آید و شما را قتل یا اخراج از بلد و دیار خود میسازد اینہم مناسب نیست **و** کفار ہمہ تصدیق و تحسین رائے شیخ نجدی کردند **پس** **ابوجہل لعین** برخواستہ گفت کہ من بغیر این رائے دیگر ندارم کہ از ہر بطن قریش مردی را خواستہ و جمع نمودہ ہر یکے با سیف برندہ ہمہ اقوام یکدفعہ او را بیک ضربت چون ضربت مرد واحد بکشند **و** خون او در قبایل متفرقہ منتشر میشود و بنی ہاشم با کل قبایل متفرقہ محاربہ کردہ نمیتوانند لہذا طوعا و کرہا بنی ہاشم با خذ دیت او راضی میگردند آنرا **شیخ نجدی** لعم ندار احسن احسن اصوب اصوب الاراء کرد **پس** ہمین حالت جمعیت کردہ آمدند و تمام شب حراست خانہ پیغمبر بطور محاصرہ راہ باب النبی تا صبح کلہم متفرق قبائل جمع شدند **و** **جبرئیل** از کیدۂ قریش در باب الندوۃ پیغمبر را خبر دادہ بشب جمعیت آنحضرت را امر کرد کہ امشب ہجرہ بمدینہ کن **و** **علی** را ودائع اہل مکہ سپرد کن چہ کفار ہم کلہم امین صاحب الدیانۃ آنحضرت را میدانستند و ودیعت نزد او مے گذاشتند تا بعد تو بمردم برساند **و** خانہ نبوت و اہل و عیالت را حفظ و حراست کردہ آخر او را

بیان الکید قبائل الکفار قریش در قتل پیغمبر صلعم وھجرت آنحضرت از خانہ باسرار ودیعت وعلی را گذاشتن در خانہ

با اہل وعیال ہمہ بہ طلبان پس امر بعلی کرد کہ بامر الٰہ بر مفرش من بخواب و برو خضرمی بر خود بپوش و تو ضرری نخواہد رسید انشاء اللہ تعالیٰ و علی را خوابانیدہ پیغمبر با جبرئیل از خانہ خود از طرف باب بیرون با مشت خاکی بر آمد و ہمہ آنہا ہمین و بسیار راہ تا دروازہ خانہ بیدار نشستہ بودند و خاک چشمہائے ہر یکی را از کل محاسین و محاصرین پوشانیدہ بہی راہ میرفت چنانچہ بآیہ فاغشیناہم فہم لا یبصرون اشارہ بآن کردہ و بر سر ہر یکے از آن جمعیت کفار قدر خاکی ہمین و بسیار آنہا پاشیدہ میرفت و بجز دیگر بطرف پیغمبر و بطرف دیگر جبرئیل بر سر ہر یکے از کفار خاک بیر نخیت اتفاقاً ابوبکر در راہ لاحق شد و با مر جبرئیل ورا با خود برد تا سراغ از حرکت پیغمبر بر نیاید وکفار زود دمیدن صبح بخانہ پیغمبر کلہم بطور ہجوم در آمدند شمشیرہا بر داشتہ و علی از لحاف روئی خود بر آورد و دستہا از زدن باز داشتہ پرسید ند کہ صاحب کجاست در جواب آنہا گفت کہ خدا میداند کجا است من نمیدانم پس مایوس از خانہ پیغمبر برآمدہ بحسب نشانہ قدمہا رفتہ تا بغار کوہ حرا رسیدند و بر در غار دیدند کبوتری پرید و در آشیانہ او بیضہائی او اند و پس تر آن تار عنکبوت منسوج قائم بحال خود نیز دیدند و باہم گفتند کہ تا اینجا محمد رسیدہ و اگر داخل غار شدہ البتہ اصلاً تار عنکبوت و کبوتر بایں حال باقی نمی ماند پس از اینجا کجا رفت و یکی از میان گفت خالقش بآسمان بردہ باشد و ابوبکر در آنوقت گریہ میکرد و میگفت یا رسول اللہ بدروازہ این غار رسیدند و باہم گفتار میکنند پیغمبر ابوبکر فرمود حزین مباش و گریہ مکن ان اللہ معنا چہ خدا با معیت دارد بر او دست نمیابند اشکال این قصہ خروج نبی لیلۃ الہجرۃ معقول متفق علیہ کل مفسرین است اما ذکر ابلیس لعین بشکل آدمی و قیل و قال او و علائی با مردم غیر معقول لا مقبول است جواب در این مسئلہ آیا جن قابلیت و تمکن بر تبدل ہیئۃ خود و گردیدن او بشکل و صورت انسانی یا حیوانی و یگر یدانہ دارد یا نہ متکلمین ہست در آن دو قول دارند قول اول در تعریف جن ہو اجسام لطیفۃ ناریۃ یتشکلون باشکال مختلفۃ و یقتدرون علی ذالک لطافۃ اجسامہم قول ثانی مذہب معتزلہ است چنانچہ قول زمخشری در قصہ آدم و رہمین جلد قبل نقل شد و قاضی ابوبکر در اینجا فرمود آنچہ ابن عباس و جماعت مفسرین خصوصہم راہم ابن عباس ہمہ مطابق قرآن و بیان صحیح است لاالتصور و تشکل ابلیس بصورت شیخ نجدی النبی باطل غیر معقول و لا مقبول است

لانہ اما ان یکون من فعل اللہ او من فعل ابلیس والاول باطل لانہ لا یجوز من اللہ تعالیٰ ان یفعل ذالک لیفتن الکفار

فی المکر والثانی ایضاً باطل لانہ لا یلیق بحکمۃ اللہ تعالیٰ ان یقدر ابلیس عن تغییر صورتہ نفسہ انتہیٰ کلام القاضی المعتزلی

اجابہ الرازی بقولہ واعلم ان ہذا النزاع عجیب لانہ لما لم یبعد منہ تعالیٰ ان یقدر ابلیس علی انواع الوساوس لامتحان عبادہ فکیف یبعد منہ تعالیٰ ان لا یقدرہ علی تغییر صورۃ نفسہ انتہیٰ جواب الرازی یعنی رازی گفت این عجب نزاعی از معتزلہ است چہ ہرگاہ اقدار ابلیس بر انواع وساوس و تلبیس بعید برائے امتحان عبید من اللہ نباشد پس اینجا چہ استبعاد است کہ او تعالیٰ قادر و مقتدر نگرداند ابلیس حتی را بر تغییر صورۃ خود و تشکل غیر اجسام سوال این آثار اقدام بر زمین از پیغمبر بودند یا از ابوبکر جواب در آن علماء سیر دو قول وارند احدہما و ہمان مختار اکثر است کہ آن علامات پائی پیغمبر بودند چہ از خصائص پیغمبر است کہ نشان پائی مبارک بر زمین نرم و غبار دار نمیشد و آن نشان پاہائی ابوبکر بود و ہمین اقوی ہست و قول ثانی مختار محققین ائمہ سیر است کہ آن نقش نعلین ابوبکر و اثر نعلین پیغمبر بود چہ آن حضرت اگر پا برہنہ میرفت اثر پائی مبارکش بر زمین نمیشد و اگر پوشیدہ مشی میکردند البتہ اثر نعلین آن حضرت نقش بر زمین میشد ثعلبی و حسکانی و رازی و نیشاپوری وغیرہم در ذیل آیہ ومن الناس من یشری نفسہ ابتغاء مرضات اللہ

وجہ نزولش چنین نوشتہ اند مروی لما نام علی علی فراشہ لیلۃ الہجرۃ نزل جبرئیل عند راسہ و میکائیل عند رجلیہ و جبرئیل ینادی

بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباہی اللہ بک الملائکۃ فنزلت ہذہ الآیۃ در احیاء العلوم حجۃ الاسلام غزالی وجہ نزول آن آیہ مع زیادتی

الفاظ ایراد کردہ و اینست ان لیلۃ بات علی بن ابی طالب علی فراش رسول اللہ اوحی اللہ الی جبرئیل و میکائیل انی اخیت بینکما

جعلت عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یوثر صاحبہ بحیوتہ فاختارا کلاہما الحیوۃ واحباہا فاوحی اللہ تعالیٰ الیہما افلا کنتما

مثل علی ابن ابیطالب آخیت بینہ و بین محمد فبات علی فراشہ یفدیہ بنفسہ و یؤثرہ بالحیوۃ اہبطا الی الارض فاحفظاہ من عدوہ

فکان جبرئیل عند راسہ و میکائیل عند رجلیہ یحرسانہ و یقولان بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباہی اللہ بک الملائکۃ فانزل اللہ و

من الناس من یشتری الخ حاصل ہمه آنکه در شب ہجرت نبوی امیر المؤمنین علی بر فرش سید الانبیا خوابید و خدا وحی کرد بجبرائیل و میکائیل که ای دو ملک راس روحانیین متبوعین ملائکه من اخوت بستم میان شما و ملک عمر یکے را طویل تر از عمر دیگر برادر شما گردانیدم پس کدام از شما ایثار و اختیار میکند صاحب خود را و ازدیاد عمر او را از عمر خود آن زیادتی بدہد و میل رضی بآن بشود پس ہیچ یکی از دو ملک جلیل کروبین راضی نشد و اختیار نکرد نقص عمر و حیوة خود با ازدیاد آن بر عمر برادر دیگر خود و ہر یکے را محبوب بود حیوة خود پس خدا وحی کرد بآن ہر دو ملک آیا چرا شما دو سید کروبین کل ملک مثل دو بشر محمد و علی نمیباشید چه من میان آن دو نفر اخوت بستم و علی بر فراش محمد میخوابد و جان خود را فدا محمد میکند و ایثار بقا او بر نفس میخواہد بکمال رضا و رغبت اتم بآن پس بزمین فرود روید شما ہر دو ملک او را از شر و از ضرر و قتل کفار اعدا حفظ کنید و بخدمت و حراست او تا صبح باشید و ہر دو ملک نزد علی فرود آمده ہر دو مخاطب بعلی میگفتند که ای پسر ابوطالب کیست بمثل شان و ایمان تو از بشر و ملک چه خدا فخر و مباہات میکند بوجود تو با سادات ملائکه از کروبین و روحانیین پس این آیه و من الناس الخ نازل شد خاص در شان علی در لیلة الہجرة که کیست از کل مردم بنی بشر که بفروشد جان خود را بطلب رضوان و مرضیهای الٰہی در مرویه آخر است که علی وقت فرمایش نبوی عرض کرد که یا رسول الله اگر شما بغیر ما میروید آیا جان مبارک شما محروس میباشد و محفوظ از ضرر اعدا میمانید پیغمبر فرمود آری پس بسجده شکر افتاد و بتعجب خنده میکرد پیغمبر پرسید چرا سجده میکنی علی عرض کرد که شکر کردم بسلیم ماندن شما و خنده کردم بر توفیق رفیق گردیدن من الله بر فدا کردن جان خود را بجان سید کائنات در مواہب لدنیه کذا احدا انجیه سیر معتمده است بعد نقل این خبر گفت فکان علی اول من شری نفسه فی ذلک یعنے علی اول آنکس است که جان خود را فروخت در آن لیلة الہجرة و در این جا اشعاری چند از علی نقل کرده شعر وقیت بنفسے خیر من وطیٔ الثری ٭ و من طاف بالبیت العتیق والحجر ٭ رسول الٰہ خاف ان یمکروا به ٭ فنجاه ذو الطول الاله من المکر ٭ ترجمه حفظ کردم بفدا کردن جان خود کسی که رفت از ثری تا ثریا یعنے صاحب معراج را و او کسی ہست که طواف کرد بیت العتیق یعنے خانه کعبه را و بحجر الاسود یا حجر اسماعیل نبی را و رسول مرسل خدا ہست و قتیکه ترسید از مکر کفار بنفس خود پس نجات داد خدائے ذو الفضل والاکرام او را از مکر مکارین و در در منثور سیوطی بروایت حاکم دو بیت دیگر زیاد روایت کرده و بات رسول الله فی الغار امنا ٭ و فی حفظ من الله و فی ستر ٭ و بت اراعیه و ما یتهمونني ٭ و قد وطنت نفسی علی القتل والاسر یعنے بنی بیتوته کرد در غار پس تاک و در حفظ الله و در ستر تعالی و من خوابیدم مراعات او میکردم و مرا اتہام نساختند و من توطین نفس خود بر قتل و اسیری کردم سوال آیا مرتبه ایقان و ایمان او اعلے و افضل و اکمل است که جان خود را ایثار کرد خصوصاً بلیلة الہجرة فدا نبوی کرد یا ایمان آنکس که بمعیت نبی رفت و حزین و غمگین شد که حالا اعدا رسیده قتل ما خواہند کرد جواب قطع نظر از اہل علم و عقل ہر ذی فہمی و شعوری میداند که جان فروش و جان باز اعلے المراتب و افضل و اکمل الایمان از کل امت محمدی تا قیامت بل از کل بشر بکلمه من تبعیضیه در آیه و من الناس و بدخول الالف واللام استغراقی بر الناس که مفید احاطه جمیع افراد است پس افاده میکند واحد من کل الناس علی بیع نفسه و اما از ایمان دو سید مطاع کل ملائکه روحانی ایمان علی اینجا ثابت شد که اعلے درجه است بعد محمد از کل بشر حتے این اخبار ہم دلالت دارد که ایمان علی اعلے درجه از ایمان ملائک ہست چه علی فی تشبہ بوده فدا جان خود بکمال رغبت دائما خصوصاً در لیلة الہجرة میکرد و ہیچ یکی از این دو ملک مع عدم نفس شہوانی یک ساعت حیوت خود را بدادن بدیگر راضی نشد نزد امتحان الٰہی بآنہا و خدا بعلی مباہات بالای افلاک بسادات و رؤس کل ملائکه کروبین کرد و خود ایشان حاضر شده بخ بخ بیجان باز علی گفته زیر پای و بالا سر مبارک او خدمت حفاظت میکردند احدی را مجال انکار حتے شیطان را ہم باقی نمانده و ثبت شد که از کل خلق علوی و سفلی علی ممتحن بالایمان گردیده بود چنانچه شاہد صریح این مرام مرویه متفق علیه کل طبقات ائمه حدیث اہل سنت است

قال النبی صلی الله علیه وسلم یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم رجلا قد امتحن الله قلبه بالایمان فلیضربن رقابکم علی الدین قال ابو بکر رضی الله تعالی عنه انا هو یا رسول الله قال صلی الله علیه وسلم لا فقال عمر رضی الله عنه انا هو یا رسول الله فقال النبی لا ولکن هو الذی یخصف النعل وکان اعطے علیا نعله یخصفها رواه النسائی والترمذی

بیان نزول آیه در شان علی و امتحان خدا ملائکه جبرئیل و میکائیل را

جواب سوال ان الخلیفة الاول اکمل و افضل الایمان ...

احمد وعبد البر والحاکم مع تصحیحه والاخطب وابن ابی الحدید عن مشائخه وغیرهم من ائمة الحدیث لاهل السنة باسانیدهم
المستفیضة مع جمهم یفید التواتر یعنی پیغمبر فرمود ای گروه قریش تانهٔ بید از قتل و قال خود یا مبعوث سازد خدا بر شما مردی را که او را امتحان کرده شده
باشد بایمان پس بزند گردنهای شما را بر دین ابو بکر در آن وقت در بین که از صحابه گفت یا رسول الله آن ممتحن بالایمان منم
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود در جوابش تو ممتحن بالایمان نیستی پس عمر گفت که آیا آن ممتحن بالایمان منم پیغمبر در جواب عمر فرمود
تو هم ممتحن بالایمان نیستی پس پیغمبر فرمود آن ممتحن من الله بالایمان خاص شخص واحد است که نعلین مرا پینه میکند و میدوزد و او
علی بود و دیدند صحابه که نعلین آن حضرت را میدوخت وابن خبر را اجلهٔ ائمه حدیث کل طبقات محدثین اهل سنت با سانید مستفیضه خود
در مسانید ایراد کرده اند مع اجتماع اسانید بلاشک تواتر حاصل میشود بحث ثانی سابق ذکر شد که مکر در واقع حیله مخفیه و تدبیر مستور در
اضرار و خدعه و فریب است در مجمع فرمود المکر المیل الی جهة الشر فی خفیة قال الازهری المکر من الناس خب و
خدع و من الله جزاء یعنی مکر میل کردن بسوی شر و خفاء است یعنی در باطن آن شر و ضرر باشد چنانچه ازهری گفته که مکر از مردم فریب
و از باری میباشد والحداء اجزاء و سزا میباشد واصل المکر الالتفات من قولهم جاریة ممکورة واما الفرق بین المکر و
الغدر ان الغدر نقض العهد الذی یجب الوفاء به والمکر قد یکون ابتداء من غیر عقد واما اثبات از باب افعال بمعنی حبس
باشد یقال رماه فاثبته ای حبسه مکانه اذا جرحه جراحة مثقلة از ثبت یثبت ثبوتا بمعنی دام و استقر فهو ثابت و رجل ثابت
القول و ثابت القلب و القدم فی الحرب وغیره من المعارک والمهالک بحث ثالث در وجه اتصال آیه با ماقبل بدانکه هرگاه با لاعدا
برای تقویت و آمادگی صحابه ذکر نعمات خود از واذکروا اذ انتم قلیل کرد پس اینجا یعنی خود یاد آوری میکند که چگونه ترا از کید کافرین و ماکرین
نجات دادم و مکر و حیله آنها باطل ساختم بحث رابع واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک یعنی یاد کن ای
محمد وقتی را که کل کفار حیله و تدبیر میکردند با اتفاق در ابطال امر تو بحبس تو یا بقتل تو یا باخراج و اجلاء تو از وطن تا در ارض منتشر نکردی نزد
جمعی مراد از لیثبتوک بسته کردن بزنجیر و ریسمان دائما میباشد تا مقید و مغلول و بوثاق موثوق سازند ترا و همین قول ابن عباس و
حسن و مجاهد و قتاده است فرح عطار و سدی مراد از اثبات در اینجا حبس در مجلس و سجون در سجن است نزد ابان بن تغلب
و جبائی مراد لیثبتوا یعنی لیجرحوک بالجراحات الشدیدة بالضرب الی بقائک است اشکال کلمه او که متضمن تردید است
در معلوم تعالی تردد و شک جایز نیست چگونه اینجا ذکر کرد جواب این کلمه تردید تعلق با افعال کفار دارد یعنی مکر کفار در باره تو در
در این حالت بود که بقول بعض ایشان ترا در زندان محبوس و مغلول و موثوق بگذارند و بقول بعض ایشان ترا بکشند و بقول
بعض ایشان ترا اخراج و اجلاء از وطن سازند پس این نقل رایهای مختلفه ایشان باشد که مکر ایشان بطور تردید و در این حالت بوده اشکال بالاصل
باطل است بحث خامس ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین یعنی و کفار تدابیر و حیل سازی خود گوناگون دوام و تسلسل
مصروف بودند و خدا هم مستمر العزم بالجزم در ابطال و در ایصال جزاء و سزا بر مکر ایشان دائم قائم میبود و خدا کید انواع مکر ایشان بوقوع و بانجام
نرسید و خدا بهترین حیله سازان و مکاران میباشد اشکال حیله سازی و مکاری از شیاطین جایز و جاری است اما حیله گیری مکاری
بر جناب قهار باری چگونه جایز و چگونه مدح خود بوالله خیر الماکرین کرده و این ابهام میکند که خدا مکار و حیله باز اکمل و افضل از جمیع ماکران و حیله
سازان و کاید ان اشرار باشد پس کانه خدا اصل و افضل ماکرین باشد نعوذ بالله عن ذالک جواب چونکه در لغت دانستی که مکر در حقیقت
یعنی تدبیر و حیله شر مخفی و میلان الی الشر بطور مخفی میباشد پس جوابش بوجوه است احدها این ویمکر الله والله خیر الماکرین
بمطابقه لفظی رد و قدح ماکرین وارد شده پس مراد آنکه کفار تدبیر و حیله مخفی در اطفاء امر محمدی میکردند و خالق هم بمقابل تدبیر و حیله مخفی در
ابطال مکر ایشان میکرد نه علی الاعلان و نه علی الاجهار تا توبه و ایمان ایشان ضروری گردد ثانیها معناه یعاملهم و یجازیهم الله
معاملة مکرهم والمکر منهم هو التدبیر بالسوء فی ایصال السوء و من الله هو تدبیر الحق وتقریر جزاء سوء فعالهم الیهم فی
الدنیا او فی الآخرة وفیهما معا یعنی خدا معامله ماکرین بطور معامله مکر ایشان در ایصال سزاء بایشان میکند چه مکر آنها تدبیر بد بایصال بدی بمحمد بود و

از عذاب تعبیر کرده شد تقریر جزا و سزا اعمال و افعال بد و ایصال آن بآنها در دنیا یا در آخرت باید هر دو جا باشد چنانچه حدیث آخرت بکفار حقانی ظاهر است رحمت و نجات میباید و وقتیکه در آن داخل شوند با طبق انواع عذاب نار میباشد ظاهره الرحمة وباطنه من قبله العذاب مفسرین میباشد ثالثها

قال جماعة معناه یجازیهم الله جزاء مکرهم فسمی الجزاء مکرا لانه فی مقابلته فصار معناه انهم احتالوا فی ابطال امر محمد ﷺ و الله تعالی

اظهر امر محمد ﷺ و علاه و قواه و نصره و اضاع کیدهم و ارادتهم و تدبیرهم و لما حصل و وقع و ظهر فعل الله لمحمد ﷺ و بطل ارادة اطفاء نور محمد ﷺ قلت اقال و الله خیر الماکرین یعنی مراد آنکه خدا جزاء مکر ایشان میدهد پس همین جزاء مکر را باسم مکر نامید زیرا که بمقابل فعل شان جز اعمال فعل الهی بوقوع آمد پس معنیش چنین شد که کفار حیله میکردند در ابطال امر محمد ﷺ و خدا بخلاف آنها اظهار میکرد امر محمد ﷺ را و او را عالی و بالا و قوی گردانیده بیاری و اذن خود و اهلاک و ضایع ساخت کید کفار و اراده و تدبیر ایشان را و هرگاه در باب محمد فعل خدا ظاهر و واقع و حاصل و اراده و کید آنها در اطفاء محمد باطل شد پس باین جهت خود را بخیر الماکرین مدح و وصف کرد که کار و اراده الهی روشن و ثابت و کید و مکر ماکرین باطل شد پس تقدیر چنین شد که فعل الله خیر من فعل الماکرین اشکال باطل شد **رابعها** یعنی چنین فرموده اند المراد منه و الله اقوی الماکرین فوضع خیر موضع اقوی فیه تنبیه علی ان کل مکر یبطل بفعل الله یعنی خیر در موضع اقوی میباشد چه در این تنبیه است که هر مکر باطل میشود بفعل الله پس تقدیرش و الله اقوی الماکرین باشد **خامسها** چونکه فعل کفار از مکر بزعم کفار خیر بود پس خالق در اینجا بر زعم ایشان فرمود و الله خیر الماکرین **سادسها** یعنی فرموده این قول بحسب احتمال مجازی وارد شد چون المومن خیر من مشرك و العادل خیر من الفاسقین علی کل حال اشکال باطل شد ✤

قوله تعالی

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه اربع آیات و چون خوانده میشود بر کفار آیات کتاب ما که قرآن باشد میگفتند ایشان که بتحقیق ما شنیدیم این کلام یا مثل آن را اگر ما هم بخواهیم هر آئینه میگوییم مثل این کلام را آن کلام نیست مگر قصه‌های پیشینیان ما که پیش از ما اولین گذشته اند و یا محمد یاد کن تو وقتیکه کفار مکه گفتند بار خدایا اگر این کلام همان کلام حق صحیح ثابت از نزد تو آمده و تو آن را فرستادی پس ببار بر ما منکرین آن سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل سنگ باریدی یا بیار بما عذابهای مهلک و دردناک چه ایشان این کلام را مجعول و مقول محمد میدانستند قطعاً نه کلام الله و خالق در جواب شان فرمود و نیست خدائے که عذاب کند ایشان را یعنی طالبین عذاب الیم و حال آنکه تو یا محمد در میان و در اظهر ایشان موجود و ساکن باشی زیرا که ترا رحمت عالمیان گردانیده فرستادم و نیست خدا که عذاب کند

ایشان را و حال آنکه ایشان استغفار و طلب مغفرت میکنند از ما در باطن و حیثیت مر ایشان را که او مانع میشود از اینکه عذاب نکند خدائی مر ایشان را
و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنین را از طواف مسجد الحرام و نیستند ایشان متولیان یا اولی بمسجد الحرام مگر آنکه پرهیزگاران از شرک و کفر
باشند ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت بیت الله نیست مگر خاص برائی اهل تقوی و پرهیز کنندگان کفر و شرک را **و در تفسیر** این
چند بحث اند **بحث اول** واذا تتلی علیهم ایاتنا قالوا قد سمعنا **بدانکه** هر گاه کید و مکر کفار قریش در وجود محمد را
نقل کرد **پس** اینجا حالا ذکر میکند مر ایشان را در اعجاز محمد که قرآن میباشد **پس** معنی اینجا آنست و هنگامیکه بر کفار مکه خونده و تلاوت کرده
میشد سوره یا آیات کتاب ما که قرآن باشد کفار میگفتند که بتحقیق شنیدیم ما الفاظ و کلمات قرآن را و درک معانی بگوشهائی سرهائی خود
کردیم چه سماع و ادراک صوت بحاسه گوش میباشد **بحث ثانی** اساطیر جمع اسطاره بکسر اول **و** اسطوره بالضم بمعنے اباطیل و اکاذیب
و مفتریات و مختلقات محض بغیر اصلیت میباشد **و** سطّر فلان فلانا بتشدید طاء مهمله بمعنے جاء بالاساطیر السابقة والحکایات السالفة
و القصص الماضیة صادقة کانت او کاذبة **و** از باب سطرت الکتاب سطرا بمعنے کتبت الکتاب و حررته از باب قتل **و در صحاح**
گفته السطر الصف من الشجر وغیره **و** بفتح طاء لغت بنی عجل جمعش اسطار چون سبب و اسباب **و** بیکون آن لغت جمهور و مشهور جمعش اسطر و اسطور است
و المسطر کالمنبر میزان برائی ظهور آثار و علامات سطرهائی بر صفحه کاغذ برائی کتابت کردن کاتب میباشد **و غزالی** بالتفصیل گفته که موازین
برائی توزین هر شئے از اجرام و اعراض و اشیاء ثقیله بحسب حال هر شئے مختلف علیحده و متفرد است چنانچه برائے توزین حق از باطل عقل
و علم **و** برائی توزین اشعار علم عروض فاعل فاعلات فعول و امثال آنها تعیین مقرر کرده اند **و** برائی توزین اشیاء جرمیه دو پله و عمودش که بدو
طرف آن دو پله آویخته اند میباشد **و** میزان فروع و احکام علم اصول دین **و** میزان علم تفسیر و فقه اصول فقه **و** میزان علم حدیث علم رجال و درایه
و میزان سطور کتابت مسطر الخ میباشد **و** المسیطر بمعنے المتعهد است **بحث ثالث** لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر
الاولین **بدانکه** ان مکسوره مخففه اینجا نافیه میباشد چه الا حرف استثناء بعد نفی مستثنیٰ منه بجهت اثبات در مستثنےٰ میآید **پس** معنی این الفاظ
آیه آنکه کفار قریش بعد شنیدن آیات از کلام الٰهی گفتند اگر ما بخواهیم هر آئینه ما هم میگوئیم مثل این کلام قرآن را نیست این کلام قرآن مگر احادیث
و قصصهائی سابقین اولین و ماضین بنی آدم چه در قرآن ذکر قصص انبیاء و سلاطین و امم معتقدین و منکرین برائی عبرت گرفتن مردم میآمد
کفار بعناد خود گفتند که این آیات مسموعه از قصصها و حکایات اسلاف امم مسطور در دفاتر اند قصه خوانان و حاکیان آن را هر شب و روز حکایه
میکنند و میخوانند و میگویند و ما هم این طور حکایات و قصص را گفته میتوانیم **اشکال** در ابتدا این واذا تتلی علیهم آیاتنا است **پس**
مرجع ضمیر هذا و مثل هذا **و** ان هذا میبایست که مذکر واحد باشد **و** آیات جمع مؤنث آیة **پس** ارجاع این هر دو ضمیر هذا بسوئے آیات
چگونه جایز و صحیح میشود **جواب** مرجع این هر سه هذا بسوئی قرآن **و** قرآن لفظ مفرد و مذکر است پس کفار اشاره بکل قرآن کردند نه خاص
بآن بعض آیات مسموعه از قرآن این من باب دلیل آوردن جزو بر اصل کل در علم مناظره برائی الزام مدعی خصم مقرر میباشد اشکال باطل شد
بحث رابع این مقال سمعنا لو نشاء لقلنا **آیا** مقال کل کفار است **یا** مقال بعض بعض ایشان **و اگر** از بعض است اسناد آن چرا الی
الکل کرد **جواب** از وجه نزول الحال واضح خواهد شد **بدانکه** نزول این سه وجا اند **اول** نزد اکثر اهل سیر **و** تواریخ **و** حدیث
و تفسیر چنین که این آیات خاص در شخص واحد قائل بآن شده و او **نضر بن حارث** بن الکلده یا حارث بن علقمه از بنی عبد الدار بود
چنانچه اکثر خاصه و عامه بالاسانید روایت کرده اند انها قد نزلت فی النضر بن الحارث ابن الکلدة **و** ابن علقمة **و** انه کان یختلف
الی ارض فارس **و** الحیرة و یسمع اخبارهم عن رستم **و** اسفندیار **و** احادیث العجم **و** کان الی العباد فی المعابد للیهود
والنصاری والمجوس فیراهم انهم یقرؤن کتاب زرتشت والتوراة والانجیل و یرکعون و یسجدون و یبکون فلما جاء
مکة وجد النبی صلی الله علیه و سلم یقول قد اوحی الی و هو ایضا یقرء سورة القرآن و یصلی و یسجد فقال النضر فی جمعهم
قد سمعنا مثل هذه المقالات التی جاء بها محمد لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین **حاصل** آنکه **نضر بن**
حارث بسوئی ارض فارس **و** حیره سفر کرد در آن نواحی قصصهائے رستم و اسفندیار **و** کتاب زرتشت از مجوس شنیده

کفار میگفتند که این قرآن همان قصص سالفین ماهم مثل آن ساخته میتوانیم

ودر معابد رهبان احبار نصاری ویهود دیده وشنیده که ایشان انجیل وتورات را هر دو فرقه در معابد خود میخوانند و ذکر قصص اسلاف میکنند ورکوع وسجود وگریه بسماع وتلاوت آن میکنند برگردیده در مکه شنید که محمد ادعای وحی کرده نماز ورکوع وسجود میکند وسور وآیات قرآن را در نماز و در غیر نماز میخوانند پس نضر مذکور در جماعت کفار علی الاعلان گفت که مثل این قصص وحکایات ومقالات محمد ما شنیده ایم اگر بخواهیم ما هم میگوییم این قرآن نیست مگر قصه های سابقین سالفین هم این چگونه بطور اعجاز کلام الهی میباشد رازی وتبعهٔ اونقل کرده اند روی ان نضر بن الحرث خرج الی الحیرة تاجرا واشتری احادیث کلیلة ودمنة وکان یقعد مع

المستهزئین والمقتسمین وهو منهم ویقرء علیهم اساطیر الاولین کان یزعم انها مثل ما یذکره محمد من قصص الاولین فهذا هو المراد من قولهم قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا الخ یعنی مرویست که نضر بن حارث بسوی حیره بطور تجارت برآمد وخرید کرد کتاب کلیله دمنه را بعد مراجعت بمکه مع مستهزئین نبوت نشسته بر آنها قصه ها کلیله دمنه میخواند بمردم افهام و تفهیم میکرد ومیگفت پس آنچه محمد الحال بر شما میخواند از قصص اسلاف مرحوم است وما اگر بخواهیم قطعا ما هم میتوانیم که مثل قصه های محمدی بگوییم وبسازیم از تفسیر حسینی نقل کرده که نضر بن حارث لعین تجارت ببلاد فارس رفته قصه رستم واسفندیار خریده معرب ساخته بمکه آورد وبقوم کفار خود گفت که اینک افسانه اسلاف آورده ام شیرین تر از افسانه های محمد که برآن میخوانند پس او تعالی از عنا ونفر خبر میدهد در این آیات واذا تتلی علیهم آیاتنا الخ ومروی بخاری ومسلم ان هذا من قول ابی جهل وبقول دیگر

قال الذین اشتمروا فی دار الندوة فی امر محمد یعنی این مقال قالوا قد سمعنا آنها گفتند که در دار الندوة در تدبیر قتل محمد جمع شده بودند پس جواب وجه اول تقریر اهل سیر این نضر رئیس قریش وقاضی ایشان وبقول وفعل وگفتار ورفتار همه کفار مکه وعمل بر رای او میکردند و مرجع کل آنها بود وهذا بقالوا بجمع اسناد بسوی او کرده چه او متبوع همه آنها بود و قول متبوع قوم بعوض کل قوم میباشد اما اشکال بر دو قولین دیگر بالکلیه ساقط است زیرا که اقل جمع دو یا سه اند وبقول ثالث قایل این قول

قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم مطعم بن عدی وابوجهل ونضر بن حارث وعقبه ابن ابی معیط بودند هذا همین سه شریرترین بودند با حضرت رسول همین سه نفر را خاصة واعیانا بحضور آنحضرت حضرت امیر گردنهای آنها را زد ومروی سعید بن جبیر ودر در منثور نیز از سعید بن جبیر روایت کرده قال قتل النبی یوم بدر صبرا عقبة ابن ابی معیط والنضر بن الحارث وکان المقداد قد اسر النضر فلما امر

بقتله قال المقداد یا رسول الله قد اسرته وهذا اسیری فقال النبی انه کان یقول فی کتاب الله ما یقول وفیه واذا تتلی علیهم آیاتنا الخ یعنی پیغمبر از اسیران بدر امر کرد علی را بقتل عقبه بن ابی معیط وبقتل نضر بن حارث ومحشر یک دیگر تا معاینه نماید قتل یک دیگر را ومقداد عرض کرد یا رسول الله این نضر را من اسیر کردم یعنی مرا بخش او را پیغمبر فرمود که آیا نمیدانی که این نضر همان است که آیات قرآن را گفت که این افسانها سلف اند ما هم مثل آن ساخته میتوانیم پس علی گردنش زد در مجمع فرمود که از اسیران بدر نضر بن حارث وعقبه بن معیط بودند پس بامر حضرت رسول حضرت امیر نضر بن حارث را که بنهایت خوش صورت بود وموی جعده داشت حضرت امیر موی سرش را گرفته نزد پیغمبر آورد ونضر در آنوقت گفت یا محمد سوال میکنم بتو بر حمیکه مابین من وتوهست مگر آنکه نسبت کن هم همان امر جاری کن که نسبت باین اسیران میکنی یا اگر قتل آنها کردی مرا هم قتل کن واگر فدا گیری آنها را مرا هم مثل آنها فدا کن یعنی فدیه بگیر و رها کن پیغمبر در جوابش

فرمود لا رحم بینی وبینک قطع الله الرحم بینی وبینک بالاسلام فقال یا علی قدمه فاضرب عنقه پس علی بامر پیغمبر عقبه را پیش کرد پس عقبه گفت یا محمد آیا نگفتی که قریش صبراً گشته نشود پس پیغمبر در جوابش گفت ما انت من قریش انما انت علج من اهل صفوریة والله لانت فی المیلاد اکبر من ابیک الذی تدعی الیه یعنی تو مرد علج هستی ودر لغت علج بمعنی گور خر غلیظ ومرد ضخیم از کفار عجم وشخص قوی شدید العناد هست تو در اصل از صفوریه هستی بخدا قسم میلاد تو بزرگتر است از پدریکه تو ادعا پدریت او میکنی وتو هم از قریش نیستی پس او هم را گردن زد بحضور پیغمبر حضرت امیر علیه السلام اشکال کفار سماع قصص از مجوس ویهود ونصاری

کلمان

گمان کردند که قصص قرآن مثل قصص ماضیه مسطوره در تواریخ یهود و مجوس و نصاری است پس باتیان ونقل مثل قصص قرآن ایشان قادر
بین الرجاء که قرآن معجزه عاجز سازنده کفار قریش یهود والنبوة لو نشاء لقلنا مثل هذا میگفتند و لهذا بعد این گفتند اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم گفتند پس واضح شد که نزد کفار قریش
که اصل اهل فصاحت و بلاغت بودند اگر عبارت قرآن نزد آنها اعجاز خارق العادت نبود البته اقرار باتیان مثلیت قرآن کرده نمیتوانستند
جواب اول نزد آنانکه اعجاز خاص بجهت صرفه بود یعنی نزد اراده معارضه قرآن خالق الجنان والعقل والجوارح للسان صرف
و باز میداشت همه آن را تا معارضه کرده نتوانند چنانچه شی خفیف الوزن را اگر دانیدن اثقل کثیر صارف یا بتغییر ثقل آن مانع میشود از
حمل آن و باز میدارد از دست کردن بآن خفیف الوزن پس بنا برین هر چند کفار اصحاب فصاحت و بلاغت و لسان و بکمال
حذاقت در آن بودند و خالق صرف اذهان و افهام و عقول و اراده آنها میکرد لهذا باز میماندند نزد تحدی پس عجز خود در بین خود
دانستند والحین متمکن بر معارضه آن نشدند جواب ثانی آنانکه اعجاز قرآن بجهت الفصاحت والبلاغت و نظم و اسلوب و علم غیبیه اند
پس نزد ایشان بوجوه میباشد اول کلمه لو شرطیه مفید انتفاء شیٔ لانتفاء غیره میباشد پس قوله لقلنا مثل هذا دلالت بر عدم حصول مشیت
ایشان است پس بعدم حصول مشیت مشروط هم معدوم میباشد و این عدمیت کالشمس معلوم است چه اگر آنها چیزی میکردند و میآوردند
منشور و مشهور عالم و آدم بکمال عناد خود الزام خصم و دفع او باتیان حروف میکردند و تحت سیوف لمعان الها صبراً اجمعاً و فدای قتل
نمیشدند و ناموس خود اطفال و نسوان خود را بغلامی و کنیزی نمیدادند ثانی این قول ایشان محض عناد لسانی برای تسلی و تثبیت ضعفاء
قوم خود بود تا بر مکر و شد چنانچه نمرود در جواب خلیل الرحمن گفت انا احیی و امیت تلبیس کرد برای تثبیت عوام وانصار خود ثالث
این نهایت مکابره و نهایت عناد بود چه اگر مستطیع و متمکن و مقتدر را اتیان مماثل میبودند پس مانع از مشیت و اراده آنها چه میشد و
حال آنکه قطعاً با آنها در مکه قریب ده سال و در مدینه هم زیاده از دوازده سال بکرات و مرات تحدی کرده شد اول بمثل کل قرآن و بعد آن برابر
ده سورت و بعد آن برابر یک سوره صغیره آن که در یک دو سطر میباشد و بعد آن مساوی یک آیه تام المعنی بیارید و هرگاه بتعدید تحدیات و
تکرار در طلب ایشان مماثلات آیات قرآن اصلاً بمقابل خصام نیاوردند پس قطعاً معلوم و ثابت شد عجز ایشان لهذا این قول واوند پس
قطعاً ثابت شد که کل و جزء قرآن از اقطع معاجز باقیه تا قیامت بسبب بلاغت و فصاحت و علم غیبیات و نظم و اسلوب آن و بسبب صرفه معاً
میباشد بعلم الیقین اشکال و شبه باطل محض میباشد والحمد لله رابع مقتضی عقل است لهذا هر عاقل در رفع خصم اولاً مع الامکان اختیار اسهل
واخف و اهون میکند و کفار اگر تعارض و اتیان حروف مثل ترکیب و نظم و اسلوب و فصاحت قرآن ممکن و میسور میشد مع انهم قد
کانوا اصحاب اللسان والفصاحت والبیان البته اختیار اصعب و اثقل و اشق و امر آن مع کمال عقلهم نمیکردند و ترک اتیان حروف تحت
لمعان سیوف خصم عنق خود نمیگذاشتند و آل و عیال و اطفال و بنات و زنان خود را که ناموس غیرت اند بغلامی و کنیزی گرفتن اصلاً راضی
نمیشدند پس بقطع براهین قطعی ثابت شد که ایشان از بدایة عجز از معارضه قرآن الی حین چهارده صدی بودند و شدند خامس قول ایشان
قالوا لو نشاء لقلنا مثل هذا محض قول لسانی بمکابره اسلام و تثبیت عوام کفار بود چه قاعده کلیه اهل عقل و فهم است که قول مدعی
متضمن وقوع فعل مع الادعا به بالبدیهه پس تا وقتیکه آن فعل مطابق آن مقال بوقوع و ظهور نیاید آن قول لغو و لایعنی محض میباشد و اگر
فعل مضمون بظهور رسد بعید و ریب ابداً البته کالشمس معلوم و مشهور میشد پس بعدم فعل آنها قول آنها هم معدوم میباشد سادس هرچند قرون سالفه
هالکه در کتب تواریخ بالتفصیل مندرج اند و قولهم لو نشاء لقلنا مثل هذا مثل قصص نقل میشد اما از جمله شرائط آن اول شرط است که هر قصه
من اولها الی آخرها مصئون و محفوظ از خلل و زلل و غلط باشد بنحویکه احدی از مورخین مصدق و مکذب تکذیب آن کرده نتواند دوم
شرط است که نقل آن قصص ابلغ بلاغت و افصح فصاحت عربی مثل قرآن کل کلمات آن باشند نه بزبان غیر عربی فصیح چون شاهنامه
فردوسی چه او مثل قرآن و معارض شمرده نمیشود بالاتفاق زیرا که غیر عربی هست سابع اگر کفار لو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند و
خاص بسماع قصص اولین از یهود و نصاری گفتند که ما هم چنین افسانه گفته میتوانیم و قرآن بالکل متضمن قصص اولین نیست و در آن علم

در بیان وجوه متعدده اعجاز قرآن عجیب

کلام و احکام علم قضایا و علم نحو و علم لغت و صرف و اشتقاق و ادب و علم معقول هیئت وغیره و علم قصص ماضیه و آیت مطابق واقع
ثابت است پس عقل محض قصه سابقین خاصه بغرض صحیح و سلیم از غلطی بفصاحت کاملهم باشد معارضه قرآن بایتان مثل این ثابت نمیشود
اگر گفته شود که قولهم لو نشاء لقلنا مثل هذا الی قوله بعذاب الیم بکمال بلاغت و فصاحت در قرآن خود خدا نقل قول ایشان
کرده پس این عبارت ایشان معارض مماثل قرآن میباشد پس حجت اعجاز قرآن باطل شد جواب چونکه این عبارت بلاشک از
ترکیب و ترتیب الهی در نقل مقال کفار است باین لازم نمیشود که همین کلمات و احرف همین ترتیب و ترکیب عینی از کفار میباشد و مولوی
سید علی حایری لاهوری اثبات اعجازیت قرآن بادله آخر در خوارق البوارق مفصل کرده من شاء فلیرجع الیها
بحث خامس بدانکه کلمه هو درین جا برای فصل است لهذا او محل اعراب نیست نزدکوفیه تسمیه و عماد نیز گفته شد اما
کلمه الحق منسوب است بجهت آنکه خبر کان میباشد و رفع در آن جایز است ولکن قرائتی برفع ان نیامده الا اصحاب الکشاف
از اعمش قرائت رفع نقل کرده و اما لام لیعذبهم لام الجحد است و اصل ان لام الاضافت هست و انما دخلت فی النفی و لم
یدخل فی الایجاب لتعلق الخبر بحرف النفی کما دخلت الباء فی خبرها و لم یدخل فی الایجاب اما کلمه اللهم بمعنی یا الله است
و سبب ... یا الله الیهم و محل ... تفسیر ... مذکور شده بحث سادس و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
یعنی و یاد کن ای محمد وقتیکه کفار گفتند بار خدایا هرگاه این قرآن که محمد آورده او بصدق و بحق از نزد تو آورده سوای آنچه ما گمان داریم یعنی این قرآن
از کلام محمد است پس ببار و بفرست بر ما منکرین قرآن و منکرین نبوت او سنگی از جهت آسمان در قائل این خلاف است در
بخاری و مسلم مرویست که هو ابو جهل اما نزد اکثر هو نضر بن الحارث قال ابن عباس لما قص
النبی صلی الله علیه و سلم علی قریش شان القرون الماضیة فقال النضر لو شئت لقلت مثل هذا فقال له عثمان بن
مظعون اتق الله ان محمدا یقول الحق قال النضر و انا اقول الحق قال ابن المظعون ان محمدا یقول لا اله
الا الله فقال النضر و انا اقول لا اله الا الله و لکن هذه بنات الله یعنی الاصنام ثم قال النضر اللهم ان کان هذا هو
الحق الخ یعنی القرآن جاء به محمد فارسل علینا حجارة کما انزلت علی اصحاب الفیل او قوم لوط او ائتنا
بعذاب الیم مؤلم مثل ما انزلت و عذبت به الامم الماضیة حاصل هرگاه پیغمبر بغرض عبرت و تنبیه کفار قریش چند آیت قصص
امم ماضیه از منکرین انبیا سلف خواند نضر بن حارث گفت که اگر ما هم بخواهیم مثل این قصه قرآن میگوییم پس عثمان بن مظعون گفت پس
خدا را بترس محمد کلمه توحید لا اله الا الله میگوید نضر گفت ما هم لا اله الا الله میگوییم ولکن اصنام دختران خدا اند پس از این نضر مذکور گفت که
بار خدایا آنچه محمد از قرآن آورده اگر این بحق و صدق از نزد تو آورده بر ما سنگ آسمانی بفرست چنانچه بر اصحاب فیل یا بر قوم لوط فرستادی یا
عذابی دیگر بفرست چنانچه بر امم سلف فرستادی و بقول دیگر مراد نضر از این چنین بود که محمد آنچه از توحید احکام و نبوت خود و بدین اسلام
ادعا میکند اگر صحیح از جانب تو باشد پس بر ما سنگ آسمانی یا عذابی مؤلم دردناک بفرست و بروایة دیگر خود پیغمبر در جواب کفار فرمود
ویلک انه کلام الله تعالی فقالوا ان کان هذا هو الحق الخ گفت بحث سابع او ائتنا بعذاب الیم بدانکه قائل سائل
اعراض کرد از انزال حجارت بسوی انزال عذاب مؤلم که دردناک در دنیا باشد یعنی یا سنگ یا عذاب مؤلم بر ما بفرست در دنیا متفق
علیه کل مفسرین است که این نضر از سائل قائل قبول کرده خواه قائل این ابو جهل خواه قائل این نضر باشد بعد طلب این عنقریب در
جنگ بدر بعذاب شمشیر هر دو قتل کردیده اند پس بانهم ثابت شد که قرآن منزل و محمد رسول مرسل بحق و صدق من الله بوده اند
سوال چرا کفار طلب عذاب بحق از خدا کردند چه عاقل طلب حق بخیر میکند نه شر یعنی قرآن را حق دانسته چرا طلب کردند و اگر باطل است
بحق چرا گفتند جواب چونکه ایشان گمان داشتند که قرآن و دعوای محمد بنبوت خلاف حق واقع است بلفظ لیشر طلبه ان کان هو الحق گفتند و
هرگاه حق و صدق نباشد پس بایشان مضرتی نخواهد رسید و چونکه قرآن و نبوت محمد حق بودند قتل بعجلت در دنیا گردیدند سوال چرا امطر من السماء
حجارة گفتند و معلوم است که امطار نمیباشد مگر از جهت عالیه جواب در صحیح بدو وجه فرموده احدهما انه یجوز ان یکون

جواب سوال چرا کفار طلب عذاب کردند عاقل کی طلب عذاب کند

امطار الحجارة من مکان عال غیر السماء والثانی انه علی طریق البیان سوال چرا کفار طلب عذاب کردند و عاقل طلب عذاب برنفس خود نمیکند جواب کفار در عدم حقیقت قرآن و نبوت محمد بکمال جهالت و مکابره و عناد بغیر توجه الی الدلایل و الایات انکار میکردند و از تحذیر و تندیر و توعید و تهدید شدید بتنزیل عذاب بآنها آنحضرت اصرار میفرمود همین قول فامطر علینا حجارة من السماء الی گفتند و این دلالت دارد که ایشان از معارضه قرآن عند التحدی عاجز بجان رسیده بودند تا طلب عذاب کردند اگر قرآن و محمد حق باشند

بحث ثامن وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون بدانکه طلب عذاب ایشان است که نیست خدا که بفور انها را عذاب استیصال کند و در عدم تعذیب استیصالی و اهمال ایشان فی الحال دو سبب خود تعالی بیان فرمود اولهما وانت فیهم یعنی ترا رحمة للعالمین فرستادم و حال آنکه تو رحمة للعالمین و در بین ایشان ساکن میباشی عذاب استیصال بآنها با وجود تو در اینها نمیرسد چه عادت از قدیم جاری بود که در امم سالفه تا وقتیکه پیغمبر آنها در آنها موجود بود تا خروج او از نزد آنها عذاب بر آنها اصلا نازل نشد چون هود و صالح و لوط تعظیما و اجلالا لانبیائهم و مثل این آیه وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها مصلحون میباشد ثانیهما وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون یعنی و نیست خدا عذاب کننده انکفار را کلین را و حال آنکه ایشان طلب غفران خود میکنند چون غفرانک ربنا میگفتند و بعضی گفتند که یستغفرون صیغه استقبال است چه اصل غفران کلمه اسلام و تصدیق و تسلیم آن بدل بحسب مقتضای دین محمد میباشد و معنی یستغفرون که صیغه استقبال از غفران مع سین باب استفعال متضمن طلب مغفرة در آینده بزمان قریب میباشد پس معنیش یسلمون عنقریب فی الزمان الآتی یعنی زود اسلام میارند و با سلام آوردن مغفور خواهند شد و همچنین بوقوع آمد که جمعی کثیر بعد آن از انکفار قریش اسلام آوردند و رازی و غیره نیز این را نقل کردند قال ذهب بعضهم الی ان الاستغفار ههنا بمعنی الاسلام و المعنی انه کان معهم قوم کان فی علم الله ان یسلموا منهم ابوسفیان بن حرب و ابوسفیان بن الحرث بن عبد المطلب والحارث بن هشام و حکیم بن حزام و خالد بن ولید و عدد کثیر فالمعنی وما کان الله معذبهم وانت فیهم مع ان فی علم الله ان فیهم من یؤل امره الی الایمان و قال اهل المعانی دلت هذه الآیة علی ان الاستغفار امان و سلامة من العذاب قال ابن عباس کان فیهم امانان نبی الله والاستغفار واما النبی فقد مضی واما الاستغفار فهو باق الی یوم القیامة پس معنی آیه چنین میشود که خدا عذاب کننده ایشان نمیباشد چه تو نبی الرحمة در بین ایشان ساکن میباشی و هنوز در علم الهی هست که کدام کدام از ایشان رجوع بسوی اسلام خواهد کرد و جمعی منهم مذکورین از آنها بعد این اسلام آوردند نزد اهل معانی این دلالت دارد که استغفار امان و سلامت از نزول عذاب میباشد و ابن عباس فرمود که در کفار دو امان بود احدهما نبی الرحمت خاتم النبوت محمد بن عبد الله او از بین رفت ثانیهما استغفار او باقی تا قیامت هست در همه اهل بیت نظر آمده و قتیکه خالق با براهیم ارائه ملکوت سماوات و ارض کرد و جمله مرئیات دید که جوی الی سیاه لون جاری و نهاصله بسیره و کثیره چون نقطها و خشنده و آن جاری اند پس ابراهیم را در جواب آمد که این جوی کنایه از کفار است و آن نقطهای درخشنده کنایه از ایشان بر مومنین ایشان است یعنی بلا فصل از کافر میزاید و بعضی بفصل قلیل و بعضی بفصل کثیر از انسال آنها میاید بحث تاسع بوجود مبارک خود بطور یکه از نزول عذاب الهی بنص قرآنی بود پس از موت آنحضرت ... آنحضرت امان اهل زمین اند یا عترت طاهرة آنحضرت که فاطمه زهرا و ائمه اثنا عشر باشند بخصوص اند یا عموم کل ذریت آنجناب مردان و زنان صغار و کبار ایشان در هر عصر و دهر میباشند امان اندر آن دو وجه اند حق و صحیح و منقول صحیح منقول قول اول است و همین معنی ائمه محدثین اهل سنت روایات کثیره نقل و ثبت کرده اند منهم در مسند احمد حنبل با سانید خود احادیث عدیده روایت کرده در تاویل آیه وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم قال رسول الله ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء و اذا ذهب اهل بیتی عن الارض لذهبت الارض باهلها یعنی پیغمبر فرمود اهل بیت من نجات و امان برای اهل ارض اند چنانچه ستارگان امان برای اهل آسمان بدانکه نجوم اهل آسمان میروند

میمیرند و بعذاب اهل بیت من کل اهل ارض میمیرند در **فرائد السبطین** حموینی باسانید مشایخ خود از سلمة ابن اکوع روایت کرده قال النبی
صلی الله علیه وسلم النجوم امان لاهل السماء **و** اهل بیتی امان لامتی **ایضاً** از ایاس **و ایضاً** از علی رضی الله عنه قال الا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض **ایضاً**
باسناد حضرت صادق از امام زین العابدین روایت کرده قال نحن ائمة المسلمین **و** حجج الله علی العالمین **و** سادة المؤمنین **و** قادة
الغر المحجلین **و** موالی المؤمنین **و** نحن امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء **ایضاً فریقین** از سعید خدری روایت
کرده اند که او گفت من شنیدم که حضرت پیغمبر فرمود اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء قیل یا رسول کم الائمة
بعدک من اهل بیتک قال صلی الله تعالی علیه وسلم نعم الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین امناء معصومون **و** منا مهدی
هذه الامة الا انهم اهل بیتی و عترتی من لحمی و دمی ما بال قوم یؤذوننی فیهم لا انالهم شفاعتی **و** همین مروی از جابر **و**
ابو موسی اشعری **و** ابن عباس است **و صدوق المحدثین** و خطب بعده و نحن امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل
السماء نیز او کرده **و نحن** الذین بنا یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه **و** بنا یمسک الارض ان تمید باهلها **و** بنا
ینزل الغیث **و** بنا تنشر الرحمة و تخرج برکات الارض **و** لو ما فی الارض منا لساخت باهلها **ثم** قال و لم تخل الارض منذ
خلق الله آدم من حجة الله فیها ظاهر مشهور او غایب مستور کما ینتفعون بالشمس اذا سترها سحاب حاصل مضمون این هر دو
روایت آنکه خاص چهارده معصوم بعد از پیغمبر **و** فاطمه **و** دوازده امام امان اهل الارض اند از نزول عذاب اله **و** پیغمبر در جواب سائل فرمود
که بعد من امامان این امت الی القیامت خاص دوازده معصوم امناء الهی اند **و** بعد علی و حسن و حسین نه امام خاص از اولاد حسین میباشند
و مهدی این امت از ما اهل بیت نبوت است **آگاه باشید** که همین فاطمه **و** ائمه دوازده گانه خاص اهل بیت مخصوص من **و**
عترت من **و** گوشت **و** خون من اند چه شد بعض قوم و اصحاب مرا که اذیت میرسانند مرا باذیت رسانی برایشان **و** آن موذیان نخواهند رسید اصلاً
شفاعت من **و همین ائمه آل محمد** بعد نقل و ذکر امان خلق زمین بودن خود فرمودند که ما آنانی هستیم که خالق بوجود
ما امساک آسمان کرد از افتادن آن بر زمین باذن خود **و** بوجود ما قرار داد زمین را بر مرکز خود از حرکت و ممد و گردیدن او با اهل زمین **و** بودن
ما در زمین خدا باران میفرستد **و** بوجود ما نشر رحمت در اهل ارض میفرماید **و** ببودن ما زمین برکات خود را بیرون میآورد **و اگر** ما در زمین
نمی بودیم هر آئینه زمین کلا اهل آن را فرو برده میسکرد و میخورد **و** هیچ وقت اصلاً زمین خالی نمانده از پیدایش آدم الی حین بغیر حجت الهی
و در آن یا ظاهر مشهور و معروف بود یا غایب مستور و در هر دو حال خصوصاً بحال اختفاء منتفع میشدند از حجت الله چون انتفاع خلق
از آفتاب وقت مستور گردیدن او در زیر ابر **در صواعق محرقه** آنچه ابن حجر مکی در این آیه در فضائل آل محمد علیه السلام
ثبت و ذکر کرده بعیناً ضبط آن تیمناً و اتماماً للحجة میکنم **الایة السابعة وما کان الله لیعذبهم وانت**
فیهم اشار النبی الی وجود ذلک المعنی فی اهل بیته بقوله و انهم امان لاهل الارض کما کان هو امانا لهم **و**
فی ذلک احادیث کثیرة یاتی بعضها **و منها** النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی اخرجه جماعة **و**
ایضاً اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا هلک اهل بیتی جاء اهل الارض من الآیات ما کانوا یوعدون **و فی اخری** لاحمد
فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء **و** اذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض **و فی روایة** صححها الحاکم علی شرط
الشیخین النجوم امان لاهل الارض من الغرق **و** اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا
فصاروا حزب ابلیس **و جاء** من طرق عدیدة یقوی بعضها بعضاً **انما** مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من
رکبها نجی **و فی روایة مسلم** و من تخلف عنها غرق و فی روایة هلک **و انما** مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة
فی بنی اسرائیل من دخله غفر له **و فی روایة** غفر له الذنوب خلاصه همه پیغمبر اشاره و اثبات معنی این آیه بعد خود بسوی
اهل بیت خود و در آنها کرده و در دیگر احادیث فرمود که اهل بیت من امن و امان برای اهل ارض و امت من اند چنانچه نجوم امان برای

عبارت صاحب صواعق در اثبات معنی وما کان الله معذبهم بعد پیغمبر از ائمه اطهار و امان اهل زمین اند

احادیث متفقہ درباب نجات بہ تمسک اہل بیت علیہم السلام

جواب سوال مراد از امن و امان چیست

اہل آسمان اند وقتی کہ نجوم بروند اہل آسمان ہم میروند و وقتیکہ اہل بیت من کلہم از روی زمین بروند اہل ارض ہم کلہم میروند و
حاکم مع التصحیح بر شرط بخاری و مسلم روایت کردہ کہ اہل بیت امان از غرق و امان برای امت من ان اختلاف اند و ہرگاہ
قبیلہ از عرب اختلاف کردند در امری از امور دین پس آنہا یعنی مخالفین و معرضین از انہا فوج و لشکر ابلیس لعین میشوند
و بطرق عدیدہ نیز احادیث کثیرہ مقوی بعض آنہا بہ بعض دیگر اند کہ مثال اہل بیت من در شما صحابہ و امت الی القیامت
مثل کشتی نوح اند ہر کہ در این کشتی اہل بیت من سوار شد نجات یافت از بحر ضلالت و اختلاف و بہو و تہ مسلم
ہر کہ تخلف از اہل بیت من کرد او غرق بحر ضلالت و ہلاکت ابدیہ شد و ایضاً پیغمبر فرمود مثال اہل بیت من چون مثال باب
حطۂ بنی اسرائیل است ہر کہ در آن باب اہل بیت داخل شد او مغفور الذنوب است و نیز در خبر دیگر است و من لم یدخل
فیہ فقد کفر ہر کہ در این باب حطۂ اہل بیت داخل نشد پس تحقیق او کافر شد رواہ الدیلمی وغیرہ من اہل السنۃ
پس ازین صاحب الصواعق از جمہور اہل سنت فرمود و قال بعضہم یحتمل ان المراد باہل البیت
الذین ہم امان علماؤہم لانہم الذین یہتدی بہم کالنجوم والذین اذا فقدوا جاء اہل الارض من
الآیات ما یوعدون و ذلک عند نزول المہدی علیہ السلام لما یاتی فی الاحادیث ان عیسیٰ یصلی خلفہ ویقتل
الدجال فی زمنہ و بعد ذلک تتابع یعنی محتمل است کہ مراد ازین اہل بیت کہ امان اہل زمین اند علماء آل آن حضرت اند کہ
بانہا مردم ہدایت میابند و آنہا چون نجوم در امت اند با انعدام علماء آل باہل ارض آیات موعودہ میایند و این آیات نزد
مہدی آخر الزمان میباشد منجملہ آنہا نزول عیسیٰ و نماز خواندن او با قتدار مہدی و او قتل دجال در زمان مہدی میکند و بعد آن
پی در پی آیات قیمہ میایند صاحب صواعق بعد کلامی فرمود قال ویحتمل وہو الاظہر عندی ان
المراد بہم سایر اہل البیت فان اللہ لما خلق الدنیا باسرہا من اجل النبی وجعل دوامہا بدوامہ و دوام
اہل بیتہ لانہم یساوونہ فی اشیاء مر بعض ذلک عن الامام الرازی و لانہم قال فی حقہم اللہم
انہم منی وانا منہم و لانہم بضعۃ منہ بواسطۃ ان امہم فاطمۃ بضعتہ فاقیموا مقامہ فی الامان یعنی ثانی
آن عالم کہ وجہ اولش ذکر شد نزد صاحب صواعق اظہر است کہ مخصوص زمان مہدی نیست بلکہ مراد سایر اہل بیت و آل آنحضرت
از حدیث امان چہ او تعالی دنیا با ہمہ آنچہ در آنست خلق کرد بجہت وجود و ایجاد پیغمبر او را علت غائی گردانید در ایجاد عالم
و آدم پس دوام دنیا و اہل آن بدوام آنحضرت و بدوام اہل بیت او گردانید چہ اہل بیت آنحضرت مساوی پیغمبر در
ہفت چیز اند و از امام رازی ذکرش پیش ازین شدہ و بجہت آنکہ پیغمبر در حق ایشان فرمود خدایا ایشان از من
و من از ایشان ام و بجہت آنکہ ایشان بضعہ محمدی اند بواسطہ فاطمہ پس باین جہات قایم بمقام آنحضرت گردیدند در امن
و امان خلق روی زمین و بقیہ عبارۃ صواعق این است اما وجہ تشبیہہم بالسفینۃ فیما مر ان
من احبہم و عظمہم و شکرا لنعمۃ مشرفہم و اخذ بہدی علمائہم نجی من ظلمۃ المخالفات و من تخلف عن
ذلک غرق فی بحر کفر النعم و ہلک فی مفاوز الطغیان و مر فی خبر ان من حفظ حرمۃ الاسلام و حرمتہ صلی اللہ
علیہ و سلم حفظ اللہ تعالی دنیاہ و آخرتہ و من لم یحفظ دنیاہ ولا آخرتہ و ورد یرد الحوض اہل بیتی و من
احبہم من امتی کہاتین السبابتین و یشہد خبر حشر المرء مع من احبہ و بباب حطۃ ان اللہ تعالی جعل دخول
ذلک الباب الذی ہو باب اریحاء او بیت المقدس مع التواضع والاستغفار سبب للمغفرۃ و جعل ہذہ
الامۃ اہل البیت سبباً لہا کما یاتی قریباً انتہی عبارۃ الصواعق عیناً الی ہذا سوال مراد از امن و امان
چیست جواب مراد عام است کہ جمیع آنچہ بسخط و غضب الٰہی از تعالی باہل زمین از اقسام عذاب از قحط و حبس و
وبا و موت مفاجات غرق و حرق و مسخ و فسخ و نسخ و رسخ و زلال و ہلاکت و ضلالت جہالت و خلاف و غیرہا من

جانب الله باشد **اشکال** هرگاه معنی امان امنیت و نجات از مهلکات وسماوی وارضی من الله باشد **پس** این بالجمله مسلّم است که خود ایشان مامون وامن محفوظ ورکل انواع بلایات وآفات باشند **پس** ایشان علیهم السلام چرا وچگونه بطور استیصال مقتول گردیدند بغیر یک طفل امام زین العابدین از اهل بیت نبوت باقی نماند **ودر اعصار** بنی العباس همه این ائمه قاتل در خانه ومجالس محبوس مقتول گردیدند حتی امام مهدی الزمان بخوف خلق مستور ومفرور ولاجین گردیده **جواب** در آیه وعده از امنیت غضب الله واز نزول عذاب الله من الله هست مثل عذابهائی که بر امم سلف نازل شده **وائمه اطهار** آنچه عاید شده او خاص از غضب جاهل جهال بوده مثالش چون قتال ناقه صالح نبیا شد چنانچه قتل وبامر وبغضب تعالی نبود وکذا بانبیاء علیهم الله وغضب الله نبود والاجوابکم جوابنا **اشکال** وهم یستغفرون دلالت دارد که استغفار کفار مع بقائهم علی کفرهم وشرکهم مقبول موجب نجات ایشان میگردد واین چگونه جایز باشد **جواب** ضحاک گفته که مردم مکه در آنوقت دو قسم بودند فرقه کثیره کفار ومشرکین وفرقه قلیله مومنین **واکثر** این مومنین در آن وقت بتقیه بودند **پس** خالق نفی تنزیل عذاب کفار کرد بچند سبب **سبب اوّل** اقامه پیغمبر در مکه معهم چه هیچ امتی را عذاب نیامد تا وقتیکه نبی آنها این آنها بر نیامد وبعد از برآمدن نبی با جمعی از مومنین بی تقیه وباتقیه در مکه مع کفار باقی ماندند **سبب ثانی** در عدم نزول عذاب استغفار مومنین مع المشرکین بود **پس** وهم یستغفرون اشاره بظاهر مشرکین بالتقیه باشد نه بمشرکین ظاهر وباطن **سبب ثالث** آنکه در اصلاب وارحام کفار بالفعل انسان موحدین بودند **و** جمعی از آنها در قریب ایام اسلام آوردند **سبب رابع** باجلال بیت الله **و** بتعظیم نبی الله که مقیم در مکه مع الکفار بودند **و** باستغفار مومنین که مع الکفار ساکن بودند **سبب خامس** آنکه در معلوم تعالی ایمان آوردن جمعی از آنها حینا **و** از اصلاب دیگران آنها ثابت بود لهذا بآنها عذاب استیصال نازل نشد **پس** از برآمدن نبی از مکه **و** بعد برآمدن بقیه مومنین بر کفار ابدی قریش عذاب قتل بروز فتح مکه نازل شد وکفار ابدی کلاً مقتول گردیدند **و** باقی ماندگان طوعا وکرها فوج فوج از زنان ومردان مع آنانکه در تقیه موحد بودند علی الاعلان ایمان آوردند بحمد الله اشکال باطل شد والحمد لله **جواب ثانی** زید بن دینار گفت هرگاه کفار مکه او ائتنا بعذاب الیم گفته بودند فلما امسوا ندموا عن ذلک

وقالوا ابما او عد محمد من ایتاء العذاب ونحن طلبناه یحتمل ان یاتی فطافوا وقالوا غفرانک ربنا فاخبرنا الله عن حالهم بایه وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون لان توبة الکافر عن بعض المعاصی کالتوبة عن قتل الناس

او عن الزنا مع بقائه علی کفره جائز مقبول یعنی روزیکه کفار طلب عذاب کردند **پس** در همان نادم شده باهم گفتند که بانچه محمد تو عید بما کرده ما هم طلب آن کردیم محتمل است که عذاب بیاید **پس** در همان شب کلهم طواف کردند وغفرانک ربنا گفتند **و** خالق بهمان جهت تنزیل عذاب نکرد وخبر داد بما که خدا عذاب نمیکند ایشان را چه ایشان طلب مغفرت کردند چه توبه کافر مع بقائه علی کفره توبه از بعض معاصی چون توبه از قتل آدمی بناحق یا توبه از زنا وحکم بکند جایز ومقبول است **ایراد** بنا براین هر احد اسبابا عدم تنزیل عذاب بر آن کفار اجلال وتعظیم بیت الله **و** پیغمبر بود **پس** چگونه بر اصحاب فیل انزال طیرا ابابیل مع حجارات سجیل در مکه کرد **و** چگونه امر عام بقتل کفار مکه یوم فتح مکه در خود مکه ودر مسجد الحرام کرد چه در آن وقت هم خود پیغمبر حاضر در مکه بود **جواب** اما انزال عذاب ابابیل بر اصحاب فیل برای آن کرد که اصحاب فیل خاص برای انهدام واعدام خود بیت رب جلیل جمیل آمده بودند **و** آنکس که باراده تخریب خانه مالک الملوک توهینا بیاید قتل وتعذیب او هر جا که ممکن شود هر چند درون کعبه باشد قتلش واجب است **مع هذا** اصحاب فیل هنوز داخل بلد مکه معظمه نشده بودند بر آنها عذاب استهلاک **و** استیصال نازل شد **امّا جواب** قتل کفار مکه در خود مکه **و** در مسجد الحرام با وجود نبوی بوقوع آمد بجهت آنکه خود کفار بجار به خدا ورسول او در خود بلد مکه قایم شدند **و** خود آنها توهین بیت الله با قامت جنگ خدا ورسول واخراب تعالی از مومنین قایم شدند **هذا** امر باباحت قتال کفار با تروز فقط وارد شد تا بالکل از سکونت مشرکین **و** از الوات اصنام موضوعه آنها در بیت الله

و از تعبید ایشان تا بقا و انها بینا آن بیت محترم و بلد معظم را پاک و خالص سازد و ایراد نماید **بحث عاشر** صد یصد صداً
بمعنی باز داشتن در **مصباح** گفته صددته عن کذا صداً من قتل بمعنی منعته و صرفته **و** صددت عنه اعرضت
عنه **و** صدید نزد **ابو زید** هو القیح الذی کانه الماء فی رقته والدم فی شکلته **و** سددت بالسین المهملة
بمعنی بستن رخنه و سوراخ من سددت الثلمة و نحوها سداً من باب قتل **و** منه سددت علیه باب الکلام سداً **و**
ایضاً بمعنی سخت **و** السداد بالکسر ما تسد به القارورة و غیرها میباشد **بحث حادی عشر** و ما لهم الا
یعذبهم و هم یصدون عن المسجد الحرام **اشکال** تعارض و تناقض جسیم اینجا بین و ما کان الله لیعذبهم **و**
میان این آیه و ما لهم الا یعذبهم میباشد **جواب** مورد این هر دو جدا جدا هست چه آیه سابقه خاص وارد است
بحال وجود نبی در بین آنها **و** استغفار مومنین مع الکافرین در مکه وارد شده **اما** این آیه مدینه هست که بعد صد نبی و اهل اسلام عن بیت
الحرام یوم الحدیبیه در بیان جنگیکه بان فتح مکه حاصل شده وارد شد **پس** نزول تقدم و تاخر این دو آیه اشکال تعارض ما بین الآیتین
بالکلیه باطل شد و الحمد لله **قتاده و سدی و مجاهد** نیز گفته آیه و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون ای
لو استغفروا **و** هذا ادعاء الی الاسلام و الاستغفار و لکنهم لم یستغفروا و لم یسلموا فما لهم الا یعذبهم
الله یعنی و اولی دعوت الی الاسلام و الاستغفار بکفار بود چونکه آنها در ایام امهال اسلام نیاوردند و توبه نکردند از کفر خود پس حسب
المنع است که خدا عذاب قتل فی الدنیا بکند مر آن کفار را و حال آنکه ایشان مانع رسول شدند و باز داشتند او را و مومنین را از دخول مکه برای
انجام و اتمام حج و عمره را و گفتند که ما ولاة و اولیاء مکه و بیت الله هستیم **و** اهل ایشان واجب القتل بغیر گردیدند **پس** بحکم فاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم کفار مکه در جنگ مقتول گردیدند **و** همین وجه اصح الوجوه معقول و مطابق منزول منقول بلا ایراد میباشد **و**
جمعی از ارباب تنزیل گفتند که آیه و ما کان الله لیعذبهم منسوخ بابن آیه و ما لهم الا یعذبهم الله گردید **و**
همین قول اول تابعین حسن بصری هست **و بعضی** تعرض حسن بصری شده و قال فی هذا نظر لان النسخ لا یدخل **و** لا
یلحق الاخبار **اقول** قول حسن خالی از قوت نیست چه آیه اولی من باب الامهال **و** آیه اخری من باب الاجراء باشد
چه علت اجرا قتل در باره آن و هم یصدون عن المسجد الحرام هست **و** الله تعالی اعلم **بحث ثانی عشر** و ما کانوا اولیاءه
ان اولیاءه الا المتقون و لکن اکثرهم لا یعلمون **بدانکه** این جواب کلیه مقدره بحسب مقتضای این آیه هست
و هم یصدون عن المسجد الحرام و یزعمون انهم اولیاءه یعنی سبب تنزیل عذاب قتل ایشان الحال این است که ایشان منع
و صد پیغمبر و مومنین از دخول مکه و باز داشتند از اتمام حج و عمره و گمان میکردند و میگفتند که ما والی و متولی مکه و بیت الحرام هستیم **و** جواب
شان آمد که مشرکین متولی مکه و بیت الحرام نیستند و آن اولیاء و حکام مکه و بیت نیستند مگر خاص پرهیزگاران از شرک و کفر و لکن اکثر مشرکین
قریش نمیدانند این را که بجهت کفر و شرک ولایت بیت الله الواحد از آنها منقطع گردیده و از ولایت آن و وراثت هر کافر و مشرک
معزول شده اصلاً و ابداً با آنها تعلقی و تصرفی به بیت الله باقی نمانده **و** همین قول حسن است **و زمخشری** زیاد کرده و لیس
کل مسلم ایضاً ممن یصلح لان یلی امره انما یستاهل و لا یته من کان براً تقیاً فکیف بالکفرة عبدة الاصنام
سوال در اینجا و لکن اکثرهم لا یعلمون فرمود این افهام میکند که بعض مشرکین قایل بر و نحن اولیاءه نبودند آنها کیستند
جواب در آن دو وجه اند **احدهما** ان اکثرهم بمعنی کلهم هست چه بر قوم کلهم بلفظ اکثرهم اطلاق میشود کما قاله فی المدارک
ثانیهما مراد از اکثرهم اشاره بسوی آنانیکه آنها یوم الحدیبیه رای نداده بودند از باز داشتن پیغمبر و مومنین از طواف بیت الله
الحرام و از اتمام حج و عمره **و سعودی** گفته فیه اشعار بان منهم من یعلم ذلک و لکنه یعاند **و قیل** ارید
باکثرهم کلهم کما یراد بالقلة محض العدم و الله تعالی اعلم

قوله تعالی

جواب اشکال تعارض بین الآیتین و بیان آن

جواب سوال الذی بان اکثرهم ... اولیائه نبودند

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۵﴾

ترجمه آیه و نبود نماز و دعای کفار و مشرکین نزد خانه خدا که کعبه باشد مگر صفیر زدن و دست بر دست کوفتن چه عادت کفار نزد دعا و سجود در بیت الحرام صفیر زدن و دست بر دست کوبیدن بود چنانچه عادت صوفیهم قدیما و حدیثا همین صفیر و دست زدن بر دست است **و** جماعت مسلمانان انگریزی خوانان و انگریزی دانان از شنوندگان کل محفل نزد مقبول و پسند آمدن مقال قایل دست بر دست خود کل اهل محفل میزنند پس بنا بر این حالت و خصلت کفریت خالق با آنها عذاب فرستاد و میفرماید بمقابل اصحاب مکا و تصدیه بچشید ای کفار و مشرکین عذاب قتل را بالفعل در دنیا و بعد آن در آخرت بسبب آنچه بودید شما دائما کفار کفر میگردید

در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در قرارة شاذه از عاصم صلوتهم منصوب بتقدیم خبر کان الا مکاءً و تصدیةً مرفوع باسم کان میباشد **و** همین قرارة اعمش منقول در کشاف است **بحث ثانی** مکا بمعنی صفیر و صفیر بمعنی آواز و صوت جانور ذی الجان میباشد **در مجمع** فرمود والمکاء طائریکون بالحجاز له صفیر بالتشدید یقال مکی یمکو امکاء اذا صفر **در کشاف** فرمود المکاء فعال بوزن الثغاء **و** الرغاء من مکی یمکو مکاءً اذا صفر **و** منه المکاء کانه سمی بذلک لکثرة مکائه **و اصله** نحو البکاء **و** القتراء **و** قرءُ مُکًا بالقصر **و** نظیرهما البکاء بلا مد **و** البکاء بالمد

بحث ثالث تصدیه از تصدی بصدی تصدیةً بمعنی دست بر دست زدن **در کشاف** گفته التصفیق تفعلة من الصدد اعرا **و** من صد یصد صدا بمعنی با تصفیق **رازی** گفته اما المکاء فالتصفیر **و** منه المکاء وهو طائر بالف الریف **و** جمعه المکاکی **و** سمی بذلک لکثرة مکائه ای صوته **و** اما التصدیة فهی التصفیق یقال صدی یصدی تصدیة اذا صفق بیده **و** فی اصلها قولان **الاول** انها من الصدی وهو الصوت الذی من جبل یعنی تصدیه مصدر باب تفعیل بمعنی دو دست باهم زدن **و** در اصل اشتقاق او دو قول اند **احدهما** اصلش صدی باب مجرد ش بمعنی آواز یست که از کوه رجوع بر زیر کند **و ثانیهما** قال ابو عبیدة اصلها تصددة فابدلت الیاء من الدال **و** منه قوله تعالی اذا قومک منه یصدون ای یضجون وانکر بعضهم هذا الکلام **و ازهری** گفت قول ابی عبیده است **و** اصلش صدد بود پس متعدد و دالات یکی را تقلیب کردند بیا پس صدا رشده

بحث رابع وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاءً و تصدیة **بدانکه** بالاهر گاه نفی ولایت کفار از بیت الحرام و اثبات آن برای انقیا باز موحدین مومنین کرد **پس** متصل بآن اینجا ذکر سوء اعمال و عبادت آنها در بیت الله کرد **و بقولی** این متعلق است در سبب نزول عذاب قتل با ایشان چه ایشان اخراج پیغمبر از مکه **و** آنحضرت و اصحابش را صد کردند و مانع شدند از دخول مکه **و** از اتمام حج و عمره یوم الحدیبیه **و** مانع شدند پیغمبر را از ادای صلوت در بیت الحرام **بحث خامس** در وجوه معانی این آیه یعنی نبود نماز و عبادت کفار نزد بیت الحرام مگر غوغا و گوناگون اصوات و آوازها بلند ظاهر کردن **و** دستها بر دستهای خود زدن **چنانچه** صوفیه سفهاء قدیما و حدیثا از اجله عبادات در مساجد خود همین قسم دستها بر دستهای خود زدن و آوازهای هو هو **و** حق حق بلند کردن میباشد چنانچه معتزله بعضی از امامیه منهم **آیة الله** الحلی در منهاج الکرامت نقلش کرده اند **پس** در صلوتهم وجوه وارند **اول** صلوت بمعنی دعا ایشان میباشد چه معنی نماز دعا هم در لغت میباشد یعنی دعا ایشان مردان و زنان عریان پنجهای خود را با یک دیگر مشبک بسته گرد بیت الله میگردیدند **و** بعد فراغ از طواف باهم غوغا و صوتها بلند کرده دست بر دست دیگر خود میزدند **و** همین قول ابن عباس است **ازهری** گفته المکاء والتصدیة لیسا بصلوة ولکنه سبحانه اخبر انهم جعلوا مکان الصلوة التی امروا بها یعنی

مکاء و تصدیه

یعنے مکا و تصدیه در واقع صلوٰت مامورہ نبود ند ولکن او تعالی اخبار کرد که کفار مکه بعوض و بمقام صلوٰت مامورہ مکا و تصدیه مقرر کردند و همین بقول حسان بن ثابت ثابت در قصیده اوست که صلوٰت شان مکا و تصدیه بوده **ثانی** نزد مجاهد کفار بنی عبد الدار معارض نبی میشدند وقت طواف **و** نماز آنحضرت بطور استهزاء **و** بجائے هر دو دستهای در دهانهای خود صفیر میکشیدند برائے تغلیط پیغمبر در عدد اشواط و رکعات نماز و در تلاوة و قراءة قرآن **پس** مکا از گردانیدن انگشتان در شدق دهان **و** تصدیه صوت برآوردن است **ثالث** نزد جعفر بن ربیعه میگوید که من از ابو سلمه بن عبد الرحمن از معنے مکا و تصدیه پرسیدم جمیعه ثم نفخ فیها صفیر ابیں او و کف دست علیحده علیحده جمع کرده و در هر یکی از انها دمیده صفیر برآمد و بین نمود **رابع** نزد مقاتل کان النبی یدخل المسجد الحرام قام رجلان عن یمینه یصفران **و** رجلان عن یساره یصفقان لیخلطوا علی النبی من بنی عبد الدار یعنی وقتیکه در مسجد الحرام نماز میخواندند دو مرد از طرف راست آوازهای بلند **و** دو ام دیگر از طرف چپ آنحضرت استاده دست بدستهای میزدند برای غلط و خلط شدن نماز پیغمبر **خامس** نزد سعید بن جبیر این مکا و تصدیه منع و صد پیغمبر و مؤمنین از حج و از مسجد الحرام و منع از قبول دین میباشد **در مجمع** نقل فرمود که قیل اراد به لیس لهم صلوٰة ولا عبادة **و** انما یحصل منهم ما هو ضرب من اللهو واللعب فالمسلمون الذین یطیعون الله ویعبدونه عند هذا البیت احق بمنع المشرکین منه یعنے نزد بعضے مراد آنست که برای ایشان صلوٰتے و عبادتی نبوده و از ایشان آنچه حاصل میشد او لهو و لعب بوده و اهل اسلام مطیع خدا و عابد او بودند پس مسلمان احق اند بمنع مشرکین از بیت الله **و** قول ابن عباس اقوی نزد جمعی هست **اقول** بر همه این وجوه آیه مکا و تصدیه شامل میباشد حمل بر عام مع امکانه اولی است از حمل بر بعض دون البعض **اشکال** چگونه این رذالت و سفاهت و جهالت را خالق باسم صلوٰت ذکر کرد و از جنس صلوٰت شمرد **جواب** چونکه کفار مکا و تصدیه را صلوٰت قرار داده بودند و آن را الصلوٰت نامیده بودند **پس** بحسب تسمیه و تقریر و تشهیر ایشان بصلوٰت خدا هم نقل زعم آنها کرد **پس** بجهت اعتقاد ایشان ذکرش کرد **تنبیه** این چنین حرکات و گفتار از کفار عین کفر است **پس** هفوات فقراء صوفیه باطل محض است چه جمعی **از صوفیه** هم نقل کرده اند انهم قالوا من کان المکاء والتصدیة صلوٰته فلا صلوٰة له یعنے الآن عرفاء صوفیه که فرقه وحدت وجودیه هست که باصوات بلند هلهله و لوله تلفظ حق حق **و** هو هو گویان دست بر دست زنان میگویند او است او ست خدا رفت دست بر دست تاسف میزنند **و** میگویند تکلیف عبادات از صلوات و صیام از انها ساقط و هر حلال و حرام بآن طایفه مباح شد **و** همین مکا و تصدیه بعوض صلوٰت برای آن طایفه میباشد و صلوٰتی و عبادتی غیر این حالت ندارند **و** از **زمخشری** شنیده ی در ذیل آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی چه گفته منجمله آن معشوقه خود بخاطرش آمده و منزل شده در میان پای منی او افتاده اشاره بسوی او هو هو برای تشویق اهل ارادت خود بسوی خدا بطور تصوف میکند یعنی خدا در او حلول کرده و انحلال از و برآمد رفت اوست او ست خدا معاذ الله عن هذه الهفوات والهذیانات **بحث سادس** فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون خطاب بکفار مکه هست یعنی ای کفار شما که توبه از کفر و ترک شرک نه کردید **پس** بچشید مزه عذاب قتل را در دنیا بسبب آنچه شما کفر و شرک میکردید و در آخرت عذاب عظیم دائم بلا انقطاع ولا تخفیف جزئی بشما باستحقاق میشود **سوال** هرگاه در دنیا بکفار قتل بطور جزاء عاید شده **پس** در عقبے عذاب نار با نها تکرار سزا نزد عدلیه چگونه جائز باشد **جواب** سزا و جزا کلیه ایشان قتل دنیا جزئی ابتدائی از ان سزا **و** در آخرت عذاب نار دائم ابداً میباشد زاید بر حق ایشان لازم نیاید **اشکال** باطل است

قوله تعالی

اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ لِیَصُدُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ

جواب اشکال ... الاجمال باسم صلوات
ذکر ... صوفیه
جواب سوال ... دنیا کفار ... بطور ... جزا قتل ... در آخرت ... عذاب نار ابدا است

فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ۝ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝

ترجمه این آیات ثلثه بدرستی وبتحقیق آنانکه کفر کردند وکافر بودند آنها نفقه میدهند ومیکنند اموال خود را بقوم کفار سفر و بغرض اینکه با زدارند مردمان را از راه خدا یعنی از پیغمبر واز دین اسلام اوچه **مروی است** ابوسفیان دو از ده هزار عرب را اجیر و اجرت میگرفت برای جنگ حد پس زود باشد که انفاق بکفر وشرک کل اموال خود را میکنند پس زود باشد بر همان نفقه دهندگان پشیمانی وغم واندوه عاید میشود که مال رفته وحاصل چیزی بغیر این حسرت نشده پس از صرف اموال وکمال جد وجهد آنها در قتال اهل اسلام خود آن کفار مغلوب ومقتول آخر کار خواهند شد واین پیش خبری است قبل از قیام قتال که اهل اسلام منصور وکفار مغلوب ومقتول خواهند شد وآنانکه ثابت بر کفر خود باشند بسوی جهنم رانده وبرده میشوند واین منصوریت مسلمانان ومغلوبیت کافران برای آنست که تا ممتاز وجدا کرده شود از روی خدا کفار ناپاک از مؤمنین پاک ایمان دار نیک دین وجمع کند وباهم اندازد گروهی وبرخی پلید کافران را بر گروه دیگر پس بچسپاند همه آن کوهای مختلفه کفار را بهم ودر آمیزد ودر اخل میسازد جمیعا آن گروه را در نار جهنم آنگروه خبیث کفار ومنافقین بدرستی همان مردمان زیان کاران در احوال واموال خود میباشند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** هرگاه باری تعالی شرح طاعات از عقاید قلبیه واز اعمال جارحیه کفریات کفار کرد پس در اینجا شرح صرف اموال آنها در قتال رسول ذو الجلال واحزاب الله المؤمنین فرمود

بحث ثانی در وجه نزول این آیات خلاف کردند **اول** نزد سعید بن جبیر ومجاهد قد نزلت هذه الآیة في ابي ابن حرب في نفاق ماله علی حرب محمد یوم احد وانه قد استاجر الفین من الاحابیش من بني کنانة سوی من استجاش من العرب وانفق علیهم اربعین اوقیة والاوقیة اثنان واربعون مثقالا من الذهب فقاتل بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم والمسلمین **رواه کثیر** منهم الزمخشري والثعلبي والرازي وغیرهم من مفسري الخاصة **وقال کعب بن مالك** وفیهم احابیش منهم حاسر ومقنع ثلثة آلاف ونحن بقیة ثلث وکثرنا معهم الی اربع الاف یعنی این آیات خاص در ابوسفیان بن حرب ودر انفاق مال بحرب پیغمبر در روز احد نازل شده چه ابوسفیان برای قتال پیغمبر بجهت روز احد قوم حبش را از کنانه دو هزار آدم را اجیر گرفت سوای آنانیکه از عرب جوش دل بجنگ آنحضرت داشتند وبر همه آن مردم مستاجرین چهل اوقیه صرف کرد وهر اوقیه چهل مثقال طلا بود ومعیت بقتال پیغمبر در احد ابوسفیان بر آمد **وکعب بن مالك** که در آنجا بود وگفت که سه هزار مردم حبش را که از آنها قوم حاسر ومقنع بودند ابوسفیان اجیر گرفت وما بقیه عرب غیر آن سه هزار بودیم وجمعیت ابوسفیان در آن وقت کل چهار هزار آدم جنگی با سلاح مکمل برای جنگ احد جمع کرد **ثانی** وجه نزول نزد جمعی منهم کلبي ومقاتل قد نزلت هذه الآیة في المطعمین یوم بدر وکانوا اثنی عشر رجلا ابو جهل بن هشام وعتبة وشیبة ابنا ربیعة بن عبد شمس ونبیه ومنبه ابنا الحجاج وابو البختري بن هشام ونضر بن الحرث وحکیم بن حزام وابي ابن خلف وزمعة بن الاسود والحرث بن عامر بن نوفل والعباس بن المطلب وکلهم من قریش فکان یطعم کل واحد منهم

در وجه نزول این آیات مختلف گویند

الجیش فی یوم عشر جزور مناسلم منہم بعد ذلک عم النبی عباس و حکیم بن حزام یعنے این آیات در مطعمین یوم
بدر نازل شده و ہمہ آنہا دوازده کس بودند ۱ ابوجہل لعین ۲ عتبہ ۳ شیبہ دو پسر ربیعہ بن عبد شمس ۴ نبیہ ۵ منبہ دو پسر حجاج
بودند ۶ ابو البختری پسر ہشام ۷ نضر بن حارث ۸ حکیم بن حزام ۹ ابی بن اسود ۱۰ حرث بن عامر بن ۱۱ زمعہ ۱۲ عباس بن
مطلب وہمہ این مردان از اکابر قریش بود پس ابوسفیان در اطعام ہر یکی از جیش فی یوم ده جزور یعنے ده شتر بچہ جوان میداد و آخر
ازین عباس و حکیم بن حزام اسلام آوردند **ثالث وقیل** فیہ لما اصیب من اصیب من قریش یوم بدر و رجع

ابوسفیان بعیره الی مکۃ و مشی عبد اللہ ابن ابی ربیعۃ و عکرمۃ بن ابی جہل و صفوان بن امیۃ فی رجال من قریش
قد اصیب آباتہم و ابناتہم و اخوانہم یوم بدر فکلموا ابا سفیان بن حرب و من کانت لہ فی تلک العیر
من قریش تجارۃ فقالوا یا معشر قریش ان محمدا قد وترکم و قتل اخیارکم فاعینونا بہذا المال علی حربہ
لعلنا ندرک منہ ثارا عمن اصیب منا ففیہم نزلت ان الذین کفروا ینفقون اموالہم لیصدوا عن
سبیل اللہ ای عن الایمان باللہ و رسولہ **رواه** جماعۃ من جمہور المفسرین و المحدثین منہم و محمد بن
اسحاق و ضحاک و ابن الجریر و ابن المنذر و ابو الحاتم و البیہقی فی الدلائل و الحافظ ابونعیم **ایضا**
فی الدلائل کلہم باسانیدہم من الزہری و محمد بن یحیی بن حبان و عاصم بن عمر بن قتادۃ و الحصین
بن عبد الرحمن بن عمر یعنے این آمادگی ابوسفیان وقتے کرد کہ ابوسفیان بقافلہ تجارت بمکہ رسیده و از باقیماندگان بدر
ابن ربیعہ و عکرمہ و صفوان مع جماعت رجال کہ پدران و برادران و عزیزان کشتہ شدگان بودند مراجعت بمکہ کرده و با بو
سفیان واقعہ بدر مفصل نقل کرده **پس ابوسفیان** مع دیگران اصحاب تجارت خطاب بکفار قریش بمکہ کرد و ندا ای
گروه بتحقیق محمد صلی اللہ علیہ وسلم خون ریزی بسیار و قتل برگزیدگان شما را کرد و شما را باقی گذاشت پس الحال شما ہمہ اعانت کنید ما را بصرف
بصرف این مال تجارت بر جنگ و قتل محمد مع اصحاب او تا شاید کہ ما ہم خون خواہی بزرگان خود بیابیم پس ہمہ آنہا اجابت
ابوسفیان کردند و بقتال محمد بالاتفاق باحد بر آمدند و در اطعام و انفاق آن لشکر ده شتر بچہ جوان میداد و میخوردند پس این آیہ در او
نازل شد. و جم غفیر از قدما تابعین از ائمہ مفسرین و محدثین این مفصل باسانید خود نقل کرده اند **اقول** جمع این اقوال ممکن است
بآنکہ در ہمہ این مردم نازل شده و رئیس بانی این جنگ احد ابوسفیان بود **بحث ثالث** ان الذین کفروا ینفقون اموالہم
لیصدون عن سبیل اللہ یعنے آنانکہ از قریش کفار بوده بعد قتال جنگ بدر بر کفر خود عناد را افزوده بگفتہ ابوسفیان جمعیت نمود
با ابوسفیان بحرب بدر قتل محمد و اصحاب او بر آمدند و آنہا انفاق اموال خود بآن لشکر میکردند تا منع و صد راه اسلام بکنند و نبوت
محمد و اسلام رواج نیابد و اصل اسلام را کہ محمد رسول اللہ باشد او را بقتل از صفحہ دنیا بر آرند و نام و نشان او باقی نگذارند چہ لام لیصدوا
برای غایت و عاقبت آورده یعنے قطعے غرض آنہا اعدام محمد بن عبد اللہ و دین اسلام او میباشد **بحث رابع** حسرت یعنے
غم بفوت چیزی بعد دریافت و انکشاف خطیہ در آن کما قالوا الحسرۃ الغم علی ما ینکشف من فوت استدراک الخطیۃ در
مجمع فرموده و اصلہ الکشف من قولہم حسر عن ذراعیہ حسرا در **مصباح** ہم گفتہ حسر یعنے کشف از
حسرت المرأۃ ذراعیہا و خمارہا من ضرب کشفتہ فہی حاسر بغیر ہاء و من باب فعل حسر البصر حسورا کل
فہو حسیر و الحسرۃ اسم منہ اسم و ہی التلہف و التاسف علی فوت شئ باشد **بحث خامس** فسینفقونہا
ثم تکون علیہم حسرۃ ثم یغلبون پس صرف ایشان اموال خود را در صد راه توحید و دین اسلام پس میشود و میگردد آخر و
عاقبت آن انفاق بر آن منفقین ندامت و تاسف و تلہف یعنے در دنیا و آخرت باین منفقین کفار و منافقین منکشف میشود
کہ صرف آن اموال بخطا رفتہ پس مال اینجا مصروف شد و فائده آن حاصل نشد پس از ذہاب و صرف اموال مغلوب و
مقتول اکثر شان میگردند پس خسر الدنیا و الآخرۃ ذلک ہو الخسران المبین ہمین میباشد **تنبیہ** در این آیہ ہم یغلبون

نو ترکم او بد ترکم

خصوصاً و هكذا در آیات آخر چون كتب الله لاغلبن انا و رسلی و آیه الا ان حزب الله هم المفلحون و مانند این
بسیاری آیات و احادیث عموماً پیش خبری هست که اهل اسلام غالب و فتح یاب در این محاربه و بعد آن در کل محاربات میشوند پس
این خبر قرآنی مطابق مخبر به بفور قطعاً بوقوع آمد و خبریکه مطابق مخبر به بوقوع بلا تخلف و لا تبدل آمد پس این خبر خارق العادت بلا
قیافه ولا اسباب آخر معجزه محمدی میباشد پس محمد رسول صادق و واجب التصدیق در جمیع دعاوی و اوامر و نواهی قطعاً هست
پس باطل شد زعم بعض نصاری که اعجازی از محمد در قرآن ثابت نیست **بحث سادس** والذین کفروا الی جهنم
یحشرون یعنی آنانکه بر کفر خود باقی ماندند سوی نار دوزخ جمع کرده میشوند بعد از تحسر ایشان در دنیا بر صرف اموال خود در محاربه
پیغمبر و بوقوع ظفر و قتل قوم ایشان **سوال** چرا والذین کفروا را تکرار کرد **جواب** برای آنکه در کفار قریش آخر دو گروه شدند
احدهما اتفاق مال در قتال پیغمبر کردند در دنیا اکثر آنها بقتل آمدند آنها را این توعید آمد که بعد قتل در دنیا آخر بجهنم آنها جمع
خواسته شد ثانیهما دیگر فرقه از کفار قریش که ایمان آوردند و بر ایمان کامل مردند آنها با کفار در نار اصلاً جمع نمیشوند **بحث سابع**
بدانکه قوت ممیزه چیزیست در طبیعت آدم رشید عاقل که بوجود آن دریافت میکند اجزا از مرکب و ممتزج و تمیز باب تفعیل و آن تفصیل و
تفریق شئ از ممتزج و مختلط میکند نزد بعضی از اطبا التمیز قوة فی الدماغ یستنبط بها المعانی و یفرق ما بین الممتزجات و
المختلطات یعنی تمیز قوت دماغیه هست بوجود آن استخراج معانی میکند و تفریق در ما بین اشیا ممزوج و خلط باهم بآن مینماید و نزد
بعضی این کمال قوت دراکه هست در مصباح گفته مزته میزا من باب باع یعنی عزلته و فصلته من غیره و
التثقیل مبالغة و ذلك یکون فی المشتبهات نحو لیمیز الله الخبیث من الطیب و فی المختلطات نحو وامتازوا الیوم ایها
المجرمون و تمیز الشئ بمعنی انفصل عن غیره والفقهاء یقولون سن التمیز فالمراد به سن اذا انتهی الیها عرف
مضاره و منافعه و کانه ماخوذ من میزت الاشیاء اذا فرقتها در مجمع فرمود التمیز اخراج الشئ عما
خالفه مما لبس منه والحاقه بما هو منه یعنی تمیز عبارت هست از اخراج شئ از مخالف او که از ذات او نباشد والحاق
او بانچه از آن باشد یقال میزه یمیزه تمیزا و مازه یمیزه فامتاز و انماز **بحث سابع** لیمیز الله الخبیث من الطیب یعنی
با نفاق مال در حرب رسول متعال و العرض صد راه خدا تفریق میکند و خدا میسازد و پلید نجس و رجس را از طاهر و پاک یعنی کافر پلید را ممتاز
گرداند از مومن کامل پاک تا فرق فریقین نمودار در خلق علوی و سفلی و ثابت باشد و در کشاف گفته خبیث و طیب دو صفة
دو فریق شمرده بغیر ذکر موصوف آنها چون الفریق الخبیث و الفریق الطیب و در مدارك گفته الفریق الخبیث
من الکفار والفریق الطیب من المؤمنین متعلقة بیحشرون لیمیز حمزة و علی علیهما السلام یعنی ممتاز باشند
مومنین حمزه و علی از کل مشرکین و همین معنی قول ابن عباس باشد تا ممتاز اهل سعادت را از اهل شقاوة و بقولی تا تمیز دهد میان
عمل بد و عمل نیک و عمل بد را داخل در نار و عمل نیک را داخل بجنت سازد و بقولی تا ممتاز باشد انفاق در راه شیطان
و انفاق در راه رحمان **تنبیه** آیت دلالت دارد که هر قسم مشرک و کافر و منکر ضروری نبوی نجس العین ظاهرا و باطنا بالذات
مثل سگ و خوک و غایط میباشد و ایضاً هر مومنی صحیح العقاید طیب و طاهر بالذات میباشد و مویدش ایضاً انما المشرکون
نجس و همین مذهب طایفه ناجیه امامیه و مذهب فرقه شافعیه است پس حمل و تاویل نجاست کافر بر کفر قلبیه خلاف ظاهر و
خلاف حقیقت و مجاز است **بحث ثامن** رکم بمعنی جمع شئ و وضع آن بر شئ و فوق آن میباشد حتی تجعله رکاما مرکوما مرتکما و هو
المتراکم بعضه فوق بعض از رکم یرکم رکماً بمعنی برهم نشاندن اشیا بر یک دیگر و ته بته نهادن شئ باشد و اصل آن انضمام
شئ با شئ دیگر باشد **بحث تاسع** و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم یعنی و بگرداند عمل خبیث و
نفقه خبیث و کافر خبیث را جنس خبیث دیگر از جنس و نوع آن همه را ضم باهم میگرداند بعض آنرا بر بعض دیگر پس جمع میسازد در آخرة
همه آنرا در نار جهنم بجهت سزا و جزا را اعمال آنها ابومسلم اصفهانی فرمود معناه لیمیز الله الخبیث ای الکافر من

للمومن الطيب فى الدنيا بالغلبة والنصر والاسماء الحسنة والاحكام المخصوصة وفى الآخرة بالثواب فى الجنة **واما** الكافر فيجعلهن فى جهنم مجتمعين فى مقام ضيق فيركمه بعضه فوق بعض كالسحاب بعضه فوق بعض حال آنكه در دنيا ممتاز وجدا جدا ميساز د مومن صحيح عقيده والعمل را بدادن غلبه ونصرت ونامها ولقب هاى نيك چون احزاب الله وانصار الله واولياء الله واحباء الله واطياب وغير ها **و** باحكام مخصوصه بانها ودر آخرت بدادن ثواب در جنت ابدى **واما كافر** خبيث را در مقام نهايت ضيق وتنگ در نار جهنم جمع ميگردانند بصورتيكه يكى بر ديگر چون لختهاى ابر برابر ديگر ميگذارد چنانكه مرويست كه كفار در مكان نهايت تنگ ومضيق چو جامهاى بسته در صندوق تنگ وخورد وچون لختهاى ابر يكى بر ديگر گذاشته چنانچه تخته صندوق بر بالا بسته ميگردانند **بحث تاسع** اولئك هم الخسرون مرجع اين منفقين همان كفار در قتال سيد المرسلين واحزاب رب العلمين وصد سبيل دين اسلام ميباشد يعنى آنجماعت زيان كاران اند در دنيا وآخرت چه ايشان فروختند دولت اعلى وادوم را بمتاع قليل دنيا خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين **قوله تعالى**

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ ط وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝

ترجمه اين آيات ثلثه اى محمد بگو تو مر آنانى را كه بر كفر خود باقى اند وكافر ميباشند اگر باز ايستند از كفر واز عداوت رسول خدا واز ايذا او وامر زيده خواهد شد مر ايشان را جميع آنچه از گناهان در زمان گذشته كرده باشند واگر باز گرديد بجانب عداوت در مقاتله پيغمبر ومومنين **ا** پس بتحقيق از قديم گذشته است عادت طريقه الهى در پيشينيان امم انبياء عم كه بعد از ايمان آوردن آنها همه گناهان سابقه شان بخشيده شدند وكارزار كنيد اى مومنين با مشركين تا وقتيكه فتنه وفساد وشرك وكفر باقى نماند ونشود و بگردد كل دين واحد اسلام خاص براى خدا **پس** اگر باز باشند از شرك وكفر ونفاق واز جنگ وجدل با رسول الله پس بتحقيق خداى بآنچه شما بعمل ميآريد بينا ودانا هست هر ذره آنرا مى بيند **و اگر** اعراض كردند از آوردن ايمان پس بدانيد اى مومنين بدرستى وبتحقيق خدا ولى كار وبار شما است خدا نيكو ولى ومالك است مر شما مومنين را ونيكو يارى كننده ويار ومددگار ومعين شما هست بر نصرت وظفر دادن شما بر مشركين وكفار عالميان **ودر تفسيرش چند بحث اند بحث اول** انتهوا از باب افتعال بمعنى الاقلاع عن الشئ لاجل النهى يقال نهاه عن كذا فانتهى اى نهى نهيا يعنى باز داشتن ازمنهى صحيح **و** نهوته نهيا لغة فيه والنهية العقل لانها تنهى عن القبيح **و** الجمع نهى مثل مدية ومدى **و** نهاية الشئ اقصاه واخره **بحث ثانى** هرگاه بالا قبايح افعال واعمال كفار با رسول مختار **و** با مومنين اعلى وقار ايشان ذكر فرمود لهذا باز تحذير وترهيب كرد پس متصل بآن اينجا ذكر فرمود كه اگر آنها مع هذه الاحوال ايمان آوردند همه گناهان ايشان مغفور والا در دنيا محكوم بقتل

خواهند شد **بحث ثالث** قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف **بدانکه** خطاب قل مخصوص برای
حضرت ختمی مآب است **اما در کشاف** فرموده چونکه قابلیت خطاب الٰهی نبودند لهذا الذین کفروا ان ینتهوا بصیغهٔ غیاب
فرموده پس معنیش آنکه بگو تو یا محمد مر آنانی را که کفر ورزیدند و بر کفر خود مصر باقی اند اگر از کفر خود باز مانند و ترک آن کرده ایمان و اسلام با اعتقاد
صحیح آورند و عمل بشرایع اسلام من بعد آن کنند آمرزیده خواهد شد مر آن کفار را جمیع آنچه از کفر و نهب و قتل قبل بر این کرده اند و بالاتفاق
این لفظ مارکاف مراد از آن کل افراد جمیع میباشد **در مجمع** نقل فرموده معناه قل لهم ان ینتهوا عن المحاربة والمعاندة
الی الموادعة یغفر لهم کلما قد سلف من المعاقبة یعنی بگو مر کفار مکه را که اگر باز مانند از قتال و جدال و عناد و بمواجه
روی آورند بخشش خواهد شد مر ایشان را عقاب و عذاب کل آنچه در سلف بوقوع آورده اند از شرک و کفر و قتل و نهب و ایذا و آنچه
برسول الله و مؤمنین **تنبیه** آیه نص است بر آنکه جمیع انواع کفریات و تعدیات و اشراک و اذیات و قتل مؤمنین کرده اند پس
عقوبات همه آن گناهان و معاصی باوردن ایمان و اسلام صحیح و عمل بحسب شریعت محمدی بالکلیه معفو و مغفور و غیر ماخوذ خواهند شد
و مؤیدش آنچه از انس بن مالک مروی شده انه قال صلی الله علیه وسلم لا یوخذ الکافر بشیء صنعه فی کفره اذا
اسلم لقوله تعالی قل للذین کفروا الخ یعنی کافر هرچه از کفر و گناهان بحالت کفر و شرک کرده ماخوذ و بعقوبت آن گناهان نخواهد
شد بدلیل **ابن مرویه** متفق علیه قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام یجب ما قبله اذا اسلم یعنی اسلام ساقط میسازد
جمیع آنچه قبل از اسلام از اقسام گناهان کرده باشد **و در در منثور** از احمد حنبل روایت کرده که عمرو بن عاص مکار
گفت که هرگاه خدا اسلام و قرآن را در قلبم قرار داد **پس** من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده گفتم که دست خود را یا محمد دراز کن
تا من بیعت بتو بکنم بالشرط پیغمبر فرمود آن شرط چیست **پس** ابن عاص گفت که عفو جمیع آنچه تا این وقت بعمل و بفعل از
کفریات و قتلیات آورده‌ام فقال النبی صلی الله علیه وسلم اما علمت ان الاسلام یهدم ما کان قبله **و** ان الهجرة
تهدم ما کان قبلها **و** الحج یهدم ما کان قبله یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جوابش فرمود آیا تو ندانستی که بتحقیق اسلام هدم
عقوبات جمیع افراد گناهان سلف **و** هجرت هدم کل آنچه قبل آن از کفر و شرک **و** حج هدم همه آنچه قبل بر آن عمل آورده میکند
وایضاً مروی و مجمع علیه الامة است که من اسلم غفر له جمیع ذنوبه وصار کیوم ولدته امه هرکه کافر که اسلام بیاورد
بمحض ایمان او جمیع اقسام گناهان آمرزیده میشوند **و** میگردد او چون روز اولیکه از مادر بیگناه زاییده باشد **در ثواب**
الاعمال از سعید خدری مرویست که او تعالی وحی کرد بموسی یا موسی لو ان السموات وعامرهن عندی والارضین
السبع فی کفة ولا اله الا الله فی کفة مالت بهن لا اله الا الله حاصل آنکه خدا فرمود ای موسی هفت آسمان و هفت زمین مع باشندگان
آنها اگر یک پلهٔ میزان کرده شود **و** در پلهٔ دیگر آن کلمهٔ لا اله الا الله البته آن پلهٔ با کلمه اثقل و سنگین تر میشود از پلهٔ دیگر **در ثواب**
الاعمال از جابر مرویست قال النبی الموجبتان من مات یشهد ان لا اله الا الله دخل الجنة **و** من مات
یشرک بالله دخل النار یعنی پیغمبر فرموده سبب اند هرکه نزد مرگ خود شهادت کلمهٔ توحید لا اله الا الله میدهد داخل جنت میشود
و هرکه شرک بالله میرد داخل نار میشود **ایضاً** حضرت باقر فرموده لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم الذنوب فقالوا
ذاک اهدم یعنی از حضرت رسول نقل است که وقت مرگ تلقین کنید اموات خود را بکلمهٔ لا اله الا الله هادم و عادم الذنوب کلمهٔ توحید است
ایضاً در آن مرویست قال النبی صلی الله علیه وسلم ثمن الجنة لا اله الا الله کلمهٔ توحید جنت ابدی است **ایضاً** در آن
از حضرت باقر مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس الا و له شیء یعدله الا الله فانه لا یعدله شیء ولا اله الا
الله فانه لا یعدلها شیء **و** دمعة من خوف الله الخ پیغمبر گفت هر شیء را شبیه معادلی هست غیر از خدا چرا که عدیل ندارد **و پس** معادل
کلمهٔ لا اله الا الله ثواب هیچ کلمه و عبادت نیست **و** معادل در ثواب قطره گریه از خوف خدا ثواب هیچ عبادتی نیست **در تفسیر**
ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر مرویست ما من شیء اعظم ثواباً من شهادة ان لا اله الا الله لان الله تعالی لا یعدله

شئ ولا یشرکنی فی الامر احد یعنی ہیچ عملی و عبادتی در ثواب اعظم نیست از ثواب شہادت لا اله الا الله چه ذات خدا عدیل ندارد
وشریک امر او ہم احدی نمیباشد در ثواب الاعمال حضرت صادق از آباء خود روایت کرده که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود خیر العبادة قول لا اله الا الله ایضا در آن مرویست قال النبی صلی الله علیه وسلم ما من
مؤمن یقول لا اله الا الله الا محت ما فی صحیفته من سیئات حتی ینتهی الی مثلها من حسنات پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ہیچ
مؤمنی نمیباشد که لا اله الا الله را باعتقاد بگوید مگر آنکه محو کرده میشوند از نامه عمل و جمیع گناهان او تا منتهی شود مثل و مساوی آن حسنات او میشوند
ایضا در آن مرویست که حضرت رسول فرمود که آمد جبرائیل مرا ما بین صفا و مروه طوبی لمن قال من امتک لا اله الا الله
مخلصا و در روایات دیگر دائما ہست دخل الجنة سوال آیا فقط کلمه توحید لا اله الا الله کافی ہست در نجات جواب
اجماع مسلمانان ہست که قرین بشہادت کلمه توحید شہادت بنبوة محمد اعتقادا شرط ہست و بغیر آن نجات ممکن نیست چه اول دین
توحید ذات او و وحدت او اقرار بالاخلاص برسالت محمد رسول الله میباشد زیراکه ایند و لدین اند اقرار و اعتقاد با حدهما ہرگز موجب
نجات نیست تا وقتیکه شہادتین را معا باعتقاد و اخلاص آن مجزوه باشد زیراکه رسول الله خاص مبعوث برای ابلاغ شہادتین
لا اله الا الله محمد رسول الله شده نزد امامیه تا وقتیکه شہادت ثلثه توحید لا اله الا الله محمد رسول الله
علی واحد عشر من الائمة الاطهار من اولاد علی علیهم السلام خلفاء رسول الله بلا فصل باعتقاد و اخلاص تام نمیرد
نجات ممکن الحصول نیست بادله عقلیه و نقلیه و در کتاب سیف الفرقان التفصیل براہین عقلیه و قوانین نقلیه جواب
این سوال ہم قرة عینی مولوی سید علی حائری وفقه ربی نوشته فلیرجع الیها سوال کافر نہب اموال
از اہل اسلام اگر کرده باشد او ہم برای تو مسلم مباح و حلال و عفو آن ثابت بنص این آیه میباشد اما اگر مسلمانی مال حرام جمع کرده
باشد پس از آن رجوع ببصیرت ایمانی نماید آیا آن اموال برای او ہم حلال است یانه جواب نزد فقہاء اگر مثلا بدزدی
و قطع طریق و قمار و امثال این مالی از اہل اسلام گرفته باشد برای او حلال و مباح نیست باید که بآنها عینا رد کند و بعدم آنها بورثه
آنها مال و مقدار عینی الامثلی آن و بعدم علم بآنها یا بوجه حصول اضطرار کلی بایصال آن بآنها بنام ہریکی از ماخوذین تصدق کند و در
باب رد مظالم فقهاء رضوان الله علیهم تفصیلا نوشته اند و در تفسیر عیاشی صاحب صافی وغیره نقل کرده اند که مردی
از امامیه گفت انی کنت عاملا لبنی امیه فاصبت مالا کثیرا فظننت ان ذالک لا یحل لی و قیل لی ان اهلک و مالک
وکل شئ لک حرام فسئلت الباقر ع فقال صلی الله علیه وسلم لیس کما قالوا لک قال قلت له فلی توبة قال ع نعم
توبتک فی کتاب الله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف یعنی و آن مرد گفت که من عامل بنی امیه بودم
و مال کثیر بمن حاصل شد و من گمان داشتم که بمن این مال حلال نیست و بعض مردم ہم بمن گفتند که اہل و مال تو ہر شئی تو حرام است
پس من عرض حال بحضرت باقر ع کردم آنحضرت فرمود آنچه مردم بتو گفتند آن طور نیست پس من عرض کردم آیا برای من توبه این
ہست امام فرمود آری توبه تو در کتاب الله ہمین آیه ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف است اقول اقترسنا و تیمنا در این
تامل دارم معنه اشاید باین وجه آنحضرت فرموده باشند که سلاطین امویه اکثر منافق مخربین دین مبغضین اہل بیت طاہرین و قاتلین معصومین
بودند پس از مالیات ایشان آنچه بدست آمده برای او مباح باین جہت باشد والله اعلم اشکال کافر بحالت کفر شخص مقطوع الایمان
اشرف الذات را اگر کشته چون کشتن وحشی کافر حضرت اسد الله سید الشهداء را پس بقولیکه وحشی منافق بوده کافر مرده و کافر
بوجود شرک و کفر ثوابی ندارد اصلا و در آخرت حق مقتول و مظلوم از ثواب عمل قاتل و ظالم گرفته میشود و بجہت الکفر کافر ثواب ندارد
پس حق مقتول از کجا حاصل میشود جواب در این مسئله متکلمین عدلیه و غیر عدلیه کلامی دارند اما نزد جمہور عدلیه کافر باجمله عوضی از
آلام و تمریض و ثواب افعالی دارد که در عمل و فعل آنها نیت تقرب شرط نیست پس ثواب آن از قاتل و ظالم گرفته بمقتول و
مظلوم داده میشود و اما بقاتلیکه حقی نباشد یا خالق باو بخشیده باشد خون مقتول را پس در اینحالت کریم تعالی از نزد خود حق

از جانب قاتل بمقتول میرسد چرا او سبحانه مالک هر دو قاتل و مقتول است و مالک عزاسمه عبد جانی را در شریعت لازم نیا شد والله اعلم

بحث رابع سنت و طریقه و سیرت نظایر یک معنی اند در **مصباح** گفته والسنة بضمه اول هی الطریقة و السیرة حمیدة کانت او ذمیمة والجمع السنن ارباب سنن اند در **صحاح** گفته سنة سنة سننا اخواستی در **کلیات** گفته السنة بالضم والتشدید الطریقة ولو غیر مرضیة **و شرعا** اسم للطریقة المرضیة المسلوکة فی الدین من غیر افتراض ولا وجوب **والمراد** بالمسلوکة فی الدین ما سلکها رسول الله او غیره ممن هو علم فی الدین **اما** عند الامامیة کالائمة الاثنی عشر المطهر من عترة النبی **واما** عند غیرهم من اهل السنة کالصحابة اجمعین خلافا للشافعی فانه لا یری تقلید الصحابة بعموم الجواز الخطاء علیهم لاختلافهم و التشاجر فیما بینهم یعنی سنة بضمه اول و تشدید ثانی در لغت بمعنی طریقه اگرچه غیر مرضیه باشد یعنی بر طریقه مرضیه و غیر مرضیه سنت اطلاق میشود **اما شرعا** سنت اسم طریقه مرضیه مسلوکه در دین بغیر فرض و وجوب میباشد **واما مراد** از مسلوکه در دین راهی و صورتی و سیرتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بآن گفتار و رفتار کرده باشد بالاتفاق تا اینجا هست یا غیر آنحضرت از کسی که او علم و رکن متبوع در دین باشد **اما** این غیر که متبوع و مطاع فی القول والفعل عموما بعد آن حضرت باشد در آن امت دو قول وارد نزد **امامیه** آن غیر بعد پیغمبر معصوم خاص اهل ائمه اثنا عشر اند نه غیر آنها احدی **اما نزد اهل سنت** بعد آنحضرت صحابه آنحضرت عموما و خلفاء اربعه خصوصا میباشد بخلاف شافعی چه نزد او سنت مختص بحضرت رسول است چه بنا را و بر این است که او تقلید صحابه را موقوفا در غیر مرفوع رائی ندارد بجهت جواز خطاء و زلل بر همه ایشان و بجهت وقوع اختلاف و تشاجر در بین ایشان در **کتاب غایة البیان** از اجله محققین شیبان است فرموده السنة هی ما فی فعله ثواب **و فی** ترکه عتاب لا عقاب **وهذا** التعریف ابدعه خاطری **وما قیل** هی الطریقة المسلوکة فی الدین ففیه نظر یعنی سنت عبارت از آنچه در فعل آن ثواب باشد **و** در ترک آن عتاب بغیر عقاب از ابداع خاطر من این تعریف میباشد **واما** در تعریف سنت آنچه گفته شد که او طریقه مختار در دین هست در آن تامل است **ثم قال** واما عرفا فهو بلا خلاف هی ما واظب علیه مقتدی نبیا کان او ولیا وهی اعم من الحدیث لتناولها للفعل **و** القول **و** التقریر **واما** الحدیث لا یتناول الا القول **و** القول اقوی فی الدلالة علی التشریع من الفعل لاحتمال اختصاصه به والفعل اقوی من التقریر لان التقریر یطرقه من الاحتمال ما لا یطرق الفعل الوجودی ولذلک کان فی دلالة التقریر علی التشریع خلاف یعنی عرفا سنت عبارت است از آنچه بر آن مواظبت کند مقتدی خواه پیغمبر باشد خواه ولی و این عام تر است از برای تناول او بفعل **و** قول **و** تقریر **واما** حدیث شامل نیست مگر قول را و قول اقوی در دلالت هست بر تشریع از فعل بجهت احتمال اختصاص آن با و **واما** فعل او اقوی هست از تقریر چه تقریر را لاحق میشود از احتمالات آنچه بفعل وجودی لاحق نمیشود **و** برای همین در دلالة تقریر بر تشریع خلاف اصولیین کرده اند **واما** مطلق السنة لا یقتضی الاختصاص بسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فان المراد به فی عرف المتشرعة طریقة الدین **اما** للرسول بقوله وفعله **او** للصحابة **واما** عند الشافعی مختصة بسنة رسول الله **و** هذا بناء علی انه لا یری تقلید الصحابة یعنی مطلق سنت مقتضی اختصاص نسبت بنبی نیست چه مراد در عرف متشرع عبارت است از طریقه دین خواه آن طریقه ثابت باشد بقول و فعل رسول خواه بفعل و قول صحابه **اما نزد شافعی** سنت مختص است برسول صلی الله علیه وسلم **و** بنا او بر آنست که او رائی ندارد در تقلید صحابه **ثم قال** والسنة الطریقة المسلوکة المتبعة فلا یطلق اسم السنة علی طریقتهم الا بالمجاز فتعین الحقیقة عند الاطلاق **واما** عندنا لما وجب تقلید الصحابة کانت طریقتهم متبعة لطریق الرسول فلم یدل اطلاق السنة علی انه طریقة النبی **وقد** تطلق السنة علی الثابت بها کما روی عن ابی حنیفة ان الوتر سنة **وعلیه** یحمل قولهم

بعد ان اجتمعا الصحابة معا فرض وللآخر سنة ای واجب بالسنة **و** السنة بمعنى الطريقة المسلوكة فی الدين تنتظم
المستحب والمباح بل الواجب والفرض ايضاً **و** السنة المصطلحة بخلافها فانها مقابلة للاربعة المذكورة كلام
بتركها انتهى كلامه يعنى سنت كه بمعنى طريقه مسلوكه متبوعه باشد اطلاق بر طريقه آنها نميشود مگر بمجاز **پس** نزد اطلاق بر حقيقت
معين ميباشد **اما** نزد ما تقليد صحابه واجب است چه طريقه ايشان تابع طريقه رسول هست پس اطلاق سنت بر طريقه نبی خاصه ولا
ندارد **و** گاهی اطلاق سنت بر ثابت بآن ميشود چنانچه از ابو حنيفه مروی شده كه وتر سنت است **و** بر آن حمل ميشود قول فقهاء
دو عيد جمع شدند يكی فرض **و** ديگر سنت يعنی واجب بالسنة **و اما** سنت بمعنی طريقه مسلوكه در دين منتظم مستحب **و** مباح **و**
واجب **و** فرض هم ميباشد بخلاف سنت مصطلحه **اما اصح و اقوی** نزد ما سنت عبارت است از طريقه مسلوكه
در امور دين فی الاصالت خاص بقول **يا** بفعل خود پيغمبر مقرر كرديده باشد **پس** آن سنت متضمن مستحب **و** مباح **و** واجب
و فرض ميباشد **اما قولی** چون تقرير ختنان اطفال بقول نبوی شده **و اما فعلی** چون تقرير عقيقه اطفال بفعل
و قول آنحضرت شده چه آنحضرت خود بنفسه المباركه برای هر يكی از حسنين عليهما السلام دو دو گوسفند عقيقه كرده آيا اين
هر دو واجب اند يا مستحب اند فقهاء امت در اين خلاف كرده اند **نزد بعضے** اين هر دو واجب بالسنة اند **و**
نزد بعضے مستحب مؤكد بالسنة اند **نزد بعضے** ختنه طفل واجب **و** عقيقه مستحب است **و بعد** پيغمبر صلی الله
عليه وسلم سيرة معصومين ائمه اثنا عشر از عترت آنحضرت كه خلفاء و اوصيای آنحضرت مطهر و معصوم از خلل و زلل و خطاء در جميع
احوال اند او هم شامل سنت رسول الله صلی الله عليه وسلم بلا دغدغه بنصوص قاطعه بطريق مخالف و موالف در مسانيد همه
فرقات اسلام ثبت و ضبط اند منجمله آن **در عرائس** امام ثعلبی در باب خامس ما زين الله الارض روايه
كرده **و** زينها ايضاً بآل محمد صلی الله عليه وآله وسلم **و** زينهم باربعة علی و فاطمه والحسن و
الحسين يعنی خالق زينت داد نيز زمين را بايجاد وجود آل محمد عليه الصلوة والسلام **و** زينت داد بآل آنحضرت بچهار شخص
علی **و** فاطمه **و** حسن **و** حسين عليهم السلام **و نيز يزيد رقاشی** از انس بن مالك روايت كرده قال صلى بنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم صلوة الفجر فلما انفتل من الصلوة اقبل علينا بوجهه الكريم فقال معاشر المسلمين
من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر **و** من افتقد القمر فليتمسك بالزهرة **و** من افتقد الزهرة فليتمسك
بالفرقدين **فقيل** يا رسول الله ما الشمس وما القمر وما الفرقدان **فقال** صلى الله عليه وسلم انا
الشمس **و** علی القمر **و** فاطمة الزهرة **و** الحسن **و** الحسين الفرقدان فی كتاب الله تعالی لا يفترقان
حتى يردا علی الحوض يعنی پيغمبر صلی الله عليه وسلم روزی نماز صبح با اصحابه خوانده و بعد از فراغ از صلوت روی منور خود بسوی
اصحابه كرده فرمودای گروه صحابه مسلمين آنكس را كه آفتاب مفقود شود **پس** او چنگ بزند **و** متمسك شود ماه تابنده را
و هر كس را كه ماه مفقود ميشود **پس** او چنگ بزند و بگيرد نجم درخشنده زهره را **و** هر كس را كه زهره مفقود شود **پس** او
متمسك شود و بگيرد فرقدين را **پس** عرض كرده شد كه يا رسول الله اين آفتاب و ماه و فرقدين چيست **و پيغمبر**
صلی الله عليه و آله وسلم گفت آن آفتاب دين و دنيا من خود محمد رسول خدا ام **و آن** ماه ليلة البدر در شب تار و ظلمت علی هست
و آن زهره تابنده حضرت زهرا در دنيا و دين دخترم هست **و** آن فرقدين كه دو ستاره سياره درخشنده اند دو فرزندم
حسن و حسين اند **و ايضاً** حديث متواتر متفق عليه الامت انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی ان تمسكتم
بهما لن تضلوا بعدی ابدا **پس** اين خطاب اولاً بكل صحابه **و** بعد آنها بكل امت تا قيامت است كه اگر قرآن و عترة را
متمسك شديد ابداً گمراه نخواهيد شد وعده حتمی قطعی داده **و حديث سفينه** كه متفق عليه هست الا ان مثل
اهل بيتی كمثل سفينة نوح من ركبها نجی ومن تخلف فقد غرق وهوی **پس** ثابت شد كه تمسك بسيرة اهل عترة

بيان آنكه اهل بيت سنت اند
پيغمبر و ائمه اطهار
منصوص و اسوه اند

بحث خامس وان یعودوا فقد مضت سنة الاولین یعنی و هرگاه آنها عود بقتال شما و اصرار بر کفر و هجو و ایذا پیغمبر و مومنین کنند **پس** طریقه و سنت و سیرت و عادت خدا با ولین امم کفار گذشته است و آنها شنیده اند که بگونا گون عذاب الهی همه هلاک شدند پس با اینها هم مثل آنها عذابی شدید الهی در دنیا عاجلا و در آخرت عذاب نار و الهی آجلا بلا تخلف حاصل و عاید خواهد شد ولن تجد لسنة الله تبدیلا **و** در این کمال تهویل و ترهیب بکفار مقاتلین قریش و برئیس آنها ابوسفیان و معاویه و امثال آنها رامیباشد **و مجمع** علیه هست که این آیات درباره ابوسفیان نازل شده چه او صرف اموال خود بکفار در قتال محمد میکرد و مردم را بر قتل آنحضرت و اصحاب او اغوا و آماده میکرد **و** این عادت سفیانی مع آل و عیال نسلا بالنسل بخاندان نبوت بود **آیا** از علم سیر و مغازی و تواریخ واضح هست که خلق کثیر را جمع کرده در احزاب و حنین و احد بر پیغمبر آورده **و** دندان مقدسه پیغمبر در آن جنگ شهید ساخت **و** زنش هند باغوا وحشی حضرت اسد الله و رسوله جناب حمزه را شهید ساخت **و** هند امیر حمزه را مثله کرده آن اجزا بدن مبارکش بر ریسمان بسته در گردن خود آویخته هجوکنان بالشکر کفار رجکه بر گردید **وایضا** آن لعینه جگر مبارک حضرت حمزه دریده بدندان خود میجوید لهذا معاویه مشهور باسم ابن اکلة الاکباد شده بود **و** بزبان امیر المؤمنین و ائمه طاهرین ندار و خطاب بسیار با و یا ابن اکلة الاکباد مخاطب میشوند **و** پسر سفیانی معاویه ۱۸ ماه با مرتضی علی در صفین جنگیند **و** در آن جنگها چند هزار اصحاب رسول و علی و تابعین را بشهادت رسانید **و** در ظلم و خود در هر مسجد خطیب و خلیفه خود را مقرر کرد که باعلان هر روزی و شب بعد نماز بر منبر لعنت بر نفس رسول علی مرتضی را کنند **و** تا هشتاد و چهار سال هجری این سنت ملعون جاری بود تا در ایام خود عمر بن عبد العزیز آن را منع کرد **وثالث** امام المحدثین اهل سنت احمد نسائی را که منع از لعن کرد امویه او را در مسجد دمشق شهید ساختند برای منع او **و** معاویه لعین امام حسن مجتبی سبط بزرگ مصطفی را بواسطه جعده زهر خورانده و شهید ساخت **و** نیز بجنگ امام حسن مجتبی بر آمد **و نیز** پلید پسر پلید معاویه بن پلید سفیانی سبط دوم مصطفی را گرسنه و تشنه با اطفال کبار و صغار و اصحاب شهید کرده سرهای مطهر ایشان آنها بر نیزها کرده بشام طلبانید **و** دختران رسول خدا را بی تفاوت و بی لباس ریسمان بسته بر شترهای بی پالان در بلوای عام کفار و مسلم اسیر بشام برده آنها را محبوس گذاشت **و** محبان اهل بیت را خود معاویه و یزید بحکم عام آنها هر جا بهر حیله و بنی هاشم را قتل میکردند تا آخر سلطنت مروانیه **اشکال عظیم** اگر سفیان **و** معاویه **و** یزید **و** عمرو بن عاص **و** خالد ولید اگر مسلمان در آخر شدند **پس** چگونه انبا و آبا و اجداد و اخوان او قوما جنگ و سب عترت رسول کرده و بنات پیغمبر را اسیر برده و مدینه **و** کعبه را بی احترامی کرده **و** معاویه مع ها چگونه نماز میخواند **و مرویه مسلم** و غیره از ائمه حدیث بدر از آل عبا را جماعت صحابه فیهم معاویه بکرات و مرات آمده فرموده حربکم حربی و سلمکم سلمی **و** من سب علیا یا علی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و ساب الله کافر معهذا چگونه او نماز میخواند **جواب** بدانکه سفیانی مع الاولاد و الانسال و القوم امتحان و ابتلا بامت بودند و میباشند **وبنص قرانی** جماعتی از معاصرین نبوی در مدینه منافق و رؤس آنها دوازده نفر منجمله آنها ابوسفیان با اولاد و آن سال و اخوان بودند **و** مطلع باسماء و اشخاص این منافقین تفصیلا غیر اهل بیت **و** ابن عباس **و** سلمان **و** ابوذر **و** مقداد **و** عمار **و** جابر خصوصا حذیفه یمانی احدی از قرابه و صحابه نبی واقف نبودند **ولیلة العقبه** این دوازده رؤس منافقین اراده هلاک پیغمبر بمیدان آن سر کوه بودند **و** باظهار برق سماوی آنحضرت از عقبه گذر کرد و در آن وقت حذیفه یمانی مهار ناقه آنحضرت بدست گرفته میرفت **و** بنور برق حذیفه پیش **و** عمار **و** ابوذر دنبال ناقه بودند همین و بیا ر آن عقبه بسبب برق روی بر زمین مانده بودند پس اشخاص منافقین را دیدند و شناختند حذیفه ندا هم کردای منافقین شما را دیدیم و شناختیم **و در ترمذی** بحدیث حذیفه صاحب سر رسول الله مخصوص گردید چه حذیفه علم باسماء و اشخاص منافقین بالتفصیل بمیان آنها بتعلیم رسول

جواب اشکال که ابوسفیان و معاویه و عمرو عاص و خالد و یزید بعد از اسلام چگونه اقتال و هجو و لعن و قتال آل رسول [illegible]

داشت تعلیم پیر فقط تفصیل حال دریافت خواهم شد **هذا** پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنی امیه را مکروه میداشت واما چنانچه خود

ترمذی روایت مات النبی وهو یکره ثلثة احیاء ثقیف وبنی حنیفة وبنی امیة ودر

روایت دیگر وهو بعضهم یبغضهم وداینها وعمر جاحظ وابن ابی الحدید ائمه

اهل مغازی وقت نوشتن صلحنامه ما بین علی ومعاویه در محضر رؤس و لشکر قیل لعلی لا تقران معاویه واهل الشام

مسلمون ومؤمنون فقال علی ما اقر لمعاویه ولا لاصحابه انهم مؤمنون ولا مسلمون ولکن یکتب

معاویة فقط یا امیر المؤمنین جمعی عرض کردند که آیا باسلام وایمان معاویه واهل شام اقرار نداری امیر المؤمنین

فرمود که من معاویه واصحاب او را مومن ومسلم نمیدانم واقرار ندارم لکن اهل مغازی اهل السیر منهم محمد بن اسحٰق

وابن ابی الحدید در مجلد رابع شرح نهج روایت کرده در صفین حضرت عمار یاسر بند ارباب فرمود یا اهل

الشام اتریدون ان تنظروا الی من عادی الله ورسوله وجاهدهما وبغی علی المسلمین وظاهر المشرکین

فلما اراد الله ان یظهر دینه وینصر رسوله اتی النبی فاسلم وهو والله فیما یری راهب غیر راغب

ثم قبض الله رسوله وانا والله لنعرفه بعداوة السلام (اهل الاسلام) ومودة المجرم الا وانه معاویه فقاتلوه والعنوه

فانه ممن یطفی نور الله وبظاهر اعداء الله یعنی اعظم صحابه عمار یاسر در صفین هرگاه بمقابل اهل شام برآمده فرمود که ای

شامیان آیا اراده دیدن آنکس دارید که دشمن خدا ورسول اوست وبجنگ خدا ورسول او وبغی بر اهل اسلام برآمده و

معاونت مشرکین میکرد او معاویه وپدرش هست **هین** وقتیکه دید که خدا اظهار واعانت وراثبات واعلاء دین اسلام

میخواهد ویوم فیوم زیاد وغالب میشود **هذا** معاویه نزد پیغمبر آمده بظاهر لسان اسلام آورد **نیس** وقتیکه بخدا اسلام بخوف

جان بغیر رغبت قلبی آورد **هین** خدا قبض کرد رسول خود را **وا** بخدا قسم نفاق او را امید انتیم بعداوة ودشمنی او بسلامتی اهل اسلام

ودوستی او مجرمین آگاه باشید که او همان معاویه هست که اوصاف نفاق او شنیدید **نیس** او را لعنت وقتال او کنید **ایضًا**

همین دو همین آورده اند نقل از عبد الرحمان مسعودی **وا** واز یونس بن ارقم باسناد شیوخ خود روایت کرده وقتیکه عمرو بن عاص

ومعاویه رایتها یعنی رایات را قائم در صفین کردند **وا** علی بود **وعلی** فرمود والذی فلق الحبة وبرء النسمة ما اسلموا

ولکنهم استسلموا واسروا الکفر فلما وجدوا علیه اعوانا اظهروه **ایضًا** از عمرو بن هند البجلی روایت کرده

لما نظر علی الی رایات معاویة واهل الشام قال والذی فلق الحبة وبرء النسمة ما اسلموا ولکن استسلموا

واسروا الکفر فلما وجدوا علیه اعوانا رجعوا الی عداوتهم لنا الا انهم لم یترکوا الصلوٰة تلبیسًا لعوام

الاقوام حاصل هردو خبر آنکه بجانب رایات شامیه حضرت امیر فرمود قسم بخدا معاویه وابن عاص وقوم او ایمان قلبا وصدقا

نیاوردند ولکن طلب سلامتی خود وباظهار اسلام لسانی کردند وکفر در قلوب مخفی نهاده **نیس** وقتیکه اعوان وانصار

یافتند رجوع بسوی کفر اصلی خود وعداوت کردند مگر آنکه ترک نماز نکردند تا باوا را آن تلبیس قائم کردند که آنها امرثابت

ایشان گمان نبرند **ایضًا** از حبیب بن ثابت روایت شده قال لما قام قتال صفین قال رجل لعمار یا ابا الیقظان

آیا پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرمود که قتال مردم بکنید تا اسلام بیارند ونزد اسلام آوردی آنها خون ومال آنها محفوظ میشود آیا

عمار گفت آری ولیکن معاویه وعمرو وقوم آنها والله ما اسلموا ولکن استسلموا واسروا الکفر حتی وجدوا

علیه اعوانا فخرجوا **وبخاری ومسلم ونسائی** بل کل ائمه حدیث اهل اسلام با اسانید خود روایت کرده

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمار ویحك یا عمار ستقتلك الفئة الباغیة تدعوهم

الی الجنة ویدعونك الی النار **ومعاویة** وقوم تبع او پیغمبر باسم فئة باغیه نامیده **ایضًا** از ابن مسعود

روایت کردند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم معاویة یخطب علی منبری فاضربوا

ذکر مقابلۂ انفال و اعمال معاویه و یزید [illegible]

عنه فقال الحسن البصری فوالله ما فعلوا ولا افلحوا حضرت رسول فرمود و قتیکه معاویه را دید که خطبه بر این منبر می‌خواند
پس شما همه اهل مدینه گردنش زنید پس حسن بصری فرمود بجا نه گردنش زدند و نه رستگار شدند و شیخین بخاری و مسلم بتغیر ذکر اسم
معاویه این خبر را همینا روایت کردند تنبیه هرگاه این آثار را از بزرگان ائمه سنیان دیدی پس در نفاق ابوسفیان
و معاویه و عمرو عاص و خالد و احزاب آنها شک باقی نماند پس بان جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابو
سفیان و یزید و پسر او در هفت موضع لعنت کرده در کتاب المفاخرات لبکار بن زبیر و محمد بن
اسحاق که امام السیر ائمه اهل السنت و ابن ابی الحدید و غیرهم همین عبارت نقل کرده اند که بعد مصالحه معاویه با امام حسن
علیه السلام نزد معاویه عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط و عتبه بن ابی سفیان بن حرب و مغیره بن شعبه و دیگر ابناء
معاویه جمع شده باشاره شیطان عمرو عاص معاویه اشاره کرد همه آنها را یکی بعد دیگری در محفل بحضور امام برامیر المؤمنین لعنت
کردند و بعد فراغ آنها چندی از فضائل امیر المؤمنین خلف آنها واده ذکر کرد و ما از مطلوب اینجا خلاصه هر فقره آن
نقل میکنیم انشدکم بالله هل تعلمون ان النبی صلی الله علیه و سلم قال علی خیر البشر من انکره کفر
افال فی غیره انشدکم بالله هل تعلمون انه بایع البیعتین بیعة الفتح و بیعة الرضوان و انت
یا معاویة باحدیهما کافر و بالاخری ناکث انشدکم بالله هل تعلمون اول الناس ایمانا و انت یا معاویة
و اباك من المؤلفة قلوبهم تسترون الکفر و تظهرون الایمان لسانا و تستمالون بالاموال انشدکم بالله هل
تعلمون انه کان صاحب رایة رسول الله یوم بدر و احد و یوم الاحزاب و رایة المشرکین بید معاویة
و ابیه فالله و رسوله ساخط علیك و علیك و علی ابیك رسول الله فی تلك المواضع و انشدك
بالله یا معاویة تذکر یوما جاء ابوك علی جمل احمر و انت تسوقه و اخوك عتبة هذا یقوده فراکم
رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ص اللهم العن الراکب و القائد و السایق الخ حاصل آنکه شما قوم را قسم میدهیم که آیا شما
میدانید پیغمبر علی را خیر البشر و منکر آن کافر فرموده تا آنکه فرمود ای معاویه قسم تو میدانی روزی را که پدرت بر شتر سرخ
سوار بود و تو سایق و برادرش این عتبه قایدش بود پیغمبر در آن وقت بر هر سه شما لعنت کرد و فرمود ایها الرهط
انشدکم بالله الا تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن ابا سفیان فی سبعة مواطن فلا تستطیعون
ردها اولها یوم لقی رسول الله صلی الله علیه و سلم خارجا من مکة الی الطائف یدعوا ثقیفا الی الدین
الخ والثانیة یوم العیر الخ و ثالثها یوم احد الخ و رابعها یوم جاء بالاحزاب و غطفان
و الیهود فلعنه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الخامسة یوم الحدیبیة جاء مع قریش فصدوا عن
المسجد الحرام فلعن النبی صلی الله علیه و سلم ابا سفیان و لعن القادة و الاتباع قال کلهم ملعونون و لیس
فیهم من یؤمن و السادسة یوم الجمل الاحمر و السابعة یوم وقفوا لرسول الله صلی الله
علیه و سلم فی العقبة لیستنفروا ناقته و کانوا اثنی عشر رجلا منهم ابو سفیان حاصل آنکه ای گروه شما را قسم
بخدا میدهم آیا میدانید آن هفت مواضع که پیغمبر بر سفیان و معاویه و برادرش لعنت کرده اول روز ملاقات قوم ثقیف
دوم یوم العیر که از شام میآمد بازار اطلاع خروج پیغمبر از این راه بطریق بحر فرار گردید سوم بروز جنگ احد چهارم
بروز جنگ احزاب پنجم بیوم الحدیبیه که صد رسول کردید از مسجد الحرام لعنت کرد برابو سفیان و بر قایدان و تابعان
شما هم و در آن وقت پیغمبر فرمود بجواب سائل که احدی از اینها ایمان بقلب نیارد و واحدی از همه اینها مومن نخواهد بود
ششم بیوم سوار بودن بر شتر سرخ موی هفتم بلیلة العقبه که دوازده آدم منافقین برای اهلاک پیغمبر صلی الله
علیه و سلم عهد بسته آمده بودند که برم دادن ناقه آنحضرت را بکشند و در آن دوازده آدم پدرت ابو سفیان و تو بودی حذیفه شمارا

لعن کرده است پیغمبر معاویه و پدرش

شناختہ ای معاویه این برائے تو و امّا ای عمرو عاص تو مجهول النسل از زنا مخلوق شدی فتحاکم فیک اربعة من
قریش و تغلب علیک جزارها هانت اذ لهم حسبا و اخستهم منصبا و اگر تفصیل احوال معاویه بخواهی از
کتاب بحث بالمعاندین که در خصوص تفصیل حالات معاویه پسر ابوسفیان و وزیرش عمرو عاص و لعنت کردن
و کشانیدن ایشان بر خلیفة الله علی مرتضی علیه السلام باستدلال عقلیه و نقلیه عزیزمن مولوی سید علی حائری
سلمه ربی نوشته معلوم خواهد شد و نیز کتب سیر و مغازی خصوصا از کتاب مفاخره و شرح نهج ابن ابی الحدید ملاحظه کن
معهذا جمعی از حشرات الارض او را خلیفه رابع میدانند و حال آنکه جمعی از ائمه محدثین چون صاحب ترمذی
و غیره روایت کرده اند آخرش اینست که سعید بن جمهان گفت که بسفینه گفتم ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة
فیهم قال سفینة کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک یعنے بسفینه کسی گفت که بنی امیه گمان
دارند که خلافت رسول در ماست سفینه در جوابش گفت که دروغ محض بنی زرقا میگویند چه همه سلاطین امویه از
بدترین سلاطین ظلمه شریره اند و نحن نقول و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بحث سادس
وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله بدانکه این خطاب بحضرت رسالتمآب و مؤمنین و این حکم
صریح در جهاد اعداء علی الاعلان میباشد یعنے اگر مشرکین مکه ترک شرک و کفر و قتال و ایذا و توبه از ان نه کردند پس ای محمد و ای مؤمنین
قتال ابوسفیان مع مشرکین او عموما و خصوصا بکنید تا آنکه در دنیا فتنه و فساد یعنے شرک و کفر نزاعی باقی و موجود [illegible]
کافری و مشرکی بغیر عهد باقی نماند چه اگر کافری بغیر عهد باقی بماند او عزیز مطاع و متبوع عوام میگردد پس فتنه و فساد و نزاع و جدال و
قتال قائم میسازند شعر سر چشمه باید گرفتن بمیل ※ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ※ و تا بشود دین اسلام کلا خاص برای
خدا و هیچ وجه شرکی کفر و ریائی فساد در عالم و آدم باقی نماند بحیے رازی حتی تکون الطاعة و العبادة کلها
لله خالصة دون غیره نزد قتادة حتی یقال لا اله الا الله فقاتل نبی الله جمیع المشرکین علی کلمة
الشهادتین والیها دعی الناس جمیعا نزد محمد بن اسحاق وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة یعنے
نوع کفر و شرک و یکون الدین کله لله و یخلع الانداد و یقلع اضداد الله تعالی اشکال مفاد این آیه از زمانه
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الی الآن اصلا بوقوع نیامده یعنے کل عالم و بنی آدم معتقد و مقر بشهادتین و متفق و مجتمع بر دین واحد
اسلام نیستند و این عیان است و عیان را حاجت بیان نیست جواب بدانکه هر امر و حکم و فعل بالضرورت دو حالت دارد
بدایت و نهایت امّا بدایت این حکم در عصر خود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقوع آمده و شروع در قتال مشرکین شده امّا غایت و
ختم آن من حیث الکل در عصر مهدی آخر الزمان خواهد شد و کل ادیان باطله دنیا و جمیع اصناف کفر و شرک و بدعات آنها بالکل
از بیخ و بنیاد برآورده تمام اهل دنیا بر دین واحد اسلام جمع میشوند و در تفاسیر اهل البیت بالاجماع وارد
است که حصول مفاد این آیه باقی است و در عهد حضرت مهدی آخر الزمان بالکل حاصل خواهد شد و روی الامامیه
رضوان الله تعالی علیهم بهذا المعنی عن ائمتهم علیهم السلام و روی زرارة و غیره عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام
انه قال لم یجئ تاویل هذه الآیة و لو قد قام قائمنا بعد سیری من یدرکه ما یکون من تاویل هذه الآیة
و لیبلغن دین محمد ما بلغ اللیل و النهار حتی لا یکون شرک علی ظهر الارض کما قال الله یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا رواه العیاشی و المجمع و الجنان و الصافی و النور و البرهان و المنهج و غیرهم حاصل این دو آیه آنکه تاویل
این در زمانه قائم آل محمد بوقوع میاید شب و روز بانصرام نرسند تا وقتیکه دین واحد اسلام جمیع اقطار بر و بحر ارض میسر شوند و
مشرکی و دینی در دنیا باقی نخواهد ماند غیر از دین واحد اسلام و اهل اسلام بر یک ملت آن سوال چگونه اتفاق و اتحاد کل
خلق بنی آدم بر یک ملت توحید دین اسلام خواهد شد آیا بقتل کل ملل باطل یا بارجاع کل ایشان الی الاسلام خشیة عن القتل و

تنزیل عذاب اللہ بعلم ضروری **جواب** مفسرین ومحدثین فریقین ہمین دو وجہ جواب دادہ **ثالث الوجوہ** ہمین وجہ یعنے بقتل اکثر کفار **و** بمعاتی بمایۂ معاجزہ قاہرہ ملجیہ الے الاسلام **و** بمعانی بحصول علم ضروری کہ بترک اسلام اشد عذاب الٰہی بفور نازل خواہد شد این مقام زیادہ براین مقتضی تحقیق این مطلب نمیباشد وہر گاہ تفصیل کلیات وجزئیات آن خواہش باشی پس رجوع کن بمجلدات کتاب مشہور جون آفتاب **غایۃ المقصود** فی حالات الامام الموعود کہ در آن قرۃ عینی ولدی **سید علی حائری** براہین عقلیہ وقوانین نقلیہ جمیع اعتراضات متخیلہ را باحسن الوجوہ حل کردہ

بحث سابع فان انتہوا فان اللہ بما یعملون بصیر یعنے پس اگر از کفر وشرک واز عبادت اصنام واز تہجو نبی و از جنگ وجدال باز مانند وترک وتوبہ از آن کردند پس بتحقیق خدا بینا ودانا ہست بجمیع آنچہ بعمل میآرند از افعال قلبی وجوارحی اعمال آنہا با نہا جزا و سزا رسید اگرچہ یک ذرہ نیک یا بد بوقوع آوردہ باشد **تنبیہ** در ورود حکم بقتال کفار مکہ مع قلت المؤمنین چند وجہ مفسرین ذکر کردہ اند **احدہما** عروۃ ابن زبیر قال کان المؤمنون فی مبدأ الدعوۃ یفتنون عن دین اللہ فافتتن من المسلمین بعضہم وامر النبی صلی اللہ علیہ وسلم المسلمین ان یخرجوا الی الحبشۃ **و** فتنۃ ثانیۃ وھو انہ لما بایعت الانصار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیعۃ العقبۃ توامرت قریش ان یفتنوا المؤمنین بمکۃ عن دینہم فاصاب المؤمنین جہد شدید **ھذا** ھو المراد من الفتنۃ فامرھم اللہ تعالیٰ بقتالہم حتے تزول ہذہ الفتنۃ یعنے عروہ ابن زبیر آنچہ گفت در سبب امر بقتال مشرکین مکہ عموماً حاصل آنکہ مؤمنین در بدایت اسلام مفتون یعنے بر میگردیدند از دین خدا تعالیٰ پس مبتلی شدند بعض مسلمانان **ھذا** بعض اہل اسلام را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بحبشہ فرستاد **و فتنہ ثانیہ** آنکہ ہرگاہ انصار بیعت عقبہ بپیغمبر کردند کفار قریش باہم مشورہ کردند کہ مسلمانان را بسوئے کفر برمیگردانند ومسلمانان را در این وقت باین جہت جہد شدید لاحق شد **پس** ہمین مراد است از فتنہ **ھذا** مسلمانان مامور گردیدند بقتال کفار مکہ تا این فتنہ باقی نماند **ثانیہما** وھو ان مبالغۃ الناس فی جہاد یا نہم اشد من مبالغتہم فی حبہم ارواحہم فالکافر ابد السعی باعظم وجوہ السعی فی ایذاء المؤمنین وفی القاء الشبہات فی قلوبہم وفی القائہم فی وجوہ المحنۃ والمشقۃ اذا وقعت المقاتلۃ زال الکفر والمشقۃ وخلص الاسلام وزالت تلک الفتن بالکلیۃ یعنے وجہ ثانی حب مردم بادیان خود ابلغ واشد واکثر میباشد از حب آنہا بحیوت وبارواح خود پس کافر ہم ہمیشہ ساعی باعظم وجوہ سعی در ایذاء مؤمنین **و** در القاء شبہات در قلوب مومنین والقار شبہات در وقوع آنہا بگوناگون محنت ومشقت میباشد پس بوقوع مقاتلہ باہم کفر ومشقت زائل میشود **و** اسلام مؤمنین خالص **و** بر آن ثابت القدم بلا تردد میباشد **و** انواع فتن وفسادات نیز مرتفع میگردد **وجہ ثالث** قاضی ابو بکر گفتہ انہ تعالیٰ امر المؤمنین بقتال المشرکین ثم بین العلۃ التی بہا اوجب قتالہم بقولہ حتے لا تکون فتنۃ ویخلص الدین الذی ھو دین اللہ من سائر الادیان **وانما** یحصل ھذا المقصود اذا زال الکفر بالکلیۃ یعنے او تعالیٰ بعد الامر بقتال علتش را بیان کرد کہ باین قتال کفار واجب میباشد **و** او برای ازالہ فتنہ وفساد بین مؤمنین وکفار مکہ **و** اخلاص واثبات دین اسلام کہ دین پسندیدہ خدا را از جمیع ادیان صحیح سالفہ میباشد پس مقصود بالکل حاصل میشود بازالہ کفر کل **اشکال** باین وجہ ثالث کفر ونزاع ما بین مشرکین وکافرین باقی است چہ مقصود از آیہ حتے لا تکون فتنۃ ازالہ کفر وکافر از ارض بالکلیہ میباشد وآن نشدہ **و** مفاد آیہ لا حاصل از مسلمین است پس بدلالت این کل صحابہ در ازالہ کفر بالکلیہ مسامحہ کردند ومسامحہ در خطاب یعنی الٰہی کفر است پس صحابہ کلہم کفار میباشند **جواب** اشکال نیست چہ این آیات خاص در قصۂ کفار مکہ وارد اند الی اینجا **و** ہرگاہ مورد این آیات خاص در کفار مکہ یا در کفار عرب باشد پس بقتال کفار مکہ مقصود

جواب اشکال صیغه امر جزای شرط چگونه صحیح باشد

از آیه حتی لا تکون فتنة فی ارض مکة او فی ارض العرب بحمد الله حاصل شده چه از مشرکین قریش ارض مکه بل
ارض عرب پاک بالکلیه شده و احدی از مشرکین که در عرب الی حین موجود و باقی نیست و پیغمبر فرمود لا یجتمع
دینان فی جزیرة العرب **اشکال** آیا یهود و نصاری در ارض عرب نیست پس قول حتی لا تکون فتنة
فی ارض العرب خلاف واقع میباشد **جواب** اصل کفار مشرکین اند و در این آیه امر او لاً بقتال اقربین شد بمصداق
و انذر عشیرتک الاقربین **پس** آنحضرت اوّل مامور با بدار قوم و ملک خود شده و هرگاه آنها اتباع از اسلام
کردند پس باین و قاتلوهم مامور گردید اوّل در رفع و قتل آنها که اصل مشرکین و کفار عرب بودند **و** بعد آنها بقتال اهل
کتابین عرب و عجم **پس** آنانکه باقی ماندند رفع و قتل باقی ماندگان آنها از کل روی زمین بدست امام مهدی قطعاً خواهند
شد اشکال ندارد **بحث ثامن** و ان تولوا فاعلموا و جمله شرط و جزا اند **اشکال** چگونه صیغه امر فاعلموا جزای
شرط واقع شد **جواب** چونکه فاعلموا متضمن خبر میشود تقدیرش و ان تولوا فواجب علیکم العلم بان الله مولیکم
میباشد **اما** تولی عن الدین بمعنی ذهاب از دین الی خلافت **و** تولی الی الدین بمعنی ذهاب الی جهت الحق لمتابعته میباشد

بحث تاسع و ان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم نعم المولی و نعم النصیر یعنی و اگر کفار از دین و طاعة
خالق برگردیدند و ترک کفر و قتل نکردند پس ای مومنین بدانید شما بطور قطع و یقین که بتحقیق خدا ولی امور شما کل مومنین است
و کسی را که خدا ولی ناصر بذات خود باشد پس او تعالی بهتر مالک و ولی **و** بهتر یاری و اعانت کننده قوی و جمیع امور دین و دنیا
هست که اصلاً و ابداً مغلوب و مقهور و ممنوع نمیشود چنانچه در آیه دیگر فرمود الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور **و** الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات **پس** خالقیکه مالک **و**
ولی کسی باشد او را خوف و باک ابداً نیست اگرچه کل خلق دنیا مخالف او باشد و تعالی بهترین کل حفظه و بهترین کل یاری
کنندگان میباشد **تنبیه** در این تثبیت و تسکین و تقویت و وعده یاری و اعانت بمومنین **و** ترغیب و تحذیر و ترهیب
بکل کفار و مشرکین و منافقین و در آخر تخریب با آنها میباشد **تبصره** بحسب مسئله و خواهش مردم مبتلا شده و اینجا تجربیات

در رجوع الی الله سبحانه بکرات و مرات مشهور گردم در خواندن حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
برای کفایت اهل ظلمه و ظلم و تعدی و گرفتاری آنها و خلاصی از مجلس سلاطین تا شب چهل و یک آدم مومنین نمازی
در مسجد یک بالک و بیست و یک هزار بالتقسیط خوندند هر یکی از آنها بمطلب رسیده و از قیود و حبس هم خلاص شده بر آمدند
دیگر و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد همین عدد مذکور در هر یک شب برای قضاء حاجات دینی
و دنیاوی برای عسر و فقر و قرض خوندند مقضی الحاجات شدند **دیگر** برای صحت یابی مریض و علیل همین عدد مسطور بجای
عدد مردم خوندند البته بر مریض صحت یاب شد الا آنکه او را اجل حتمی رسیده بود **دیگر** حصول وسعت رزق و بخت
و غنا و او اردیون آیه قل اللهم مالک الملک الی بغیر حساب بعد نماز صبح یا بعد صلوة عشاء یک صد و سی بار
اکثر مردم خوندند قبل از اتمام چهل روز حاجات شان بر آمد **و** قبل از شروع در هر عمل لا اقل صد یا ده مرتبه و بعد از فراغ
هم از عمل حاجت خود را و ترتیب منوی داشته اللهم صل علی محمد و ال محمد خوند و شود با وضو رو بقبله
دو زانو نشسته انشاء الله تعالی حاجاتش بر آید

وقد وقع الفراغ من تسوید هذا المجلد التاسع من تفسیر لوامع التنزیل
سواطع التاویل بتایید الله الخالق الجلیل الجمیل فی سلخ الشهر جماد الاول

فی سنة ۱۳۱۸ ثامن عشر بعد الالف وثلثمائة من الهجرة المقدسة المطهرة لخاتم النبوة صلوات الله علیه وعترته الطاهرة فی بلدة **لاهور** حفه بالامن والامان والسرور **ویتلوه المجلد العاشر** واعلموا انما غنمتم من شیٔ فارجوا واطلب من ربی القادر الاعانت والامداد والصحة والتوفیق والتسهیل فی تحریره واتمامه واکماله وابقائه سلیما صحیحا حتی اتمم هذا الی اخر مجلداته وهو تعالی علی کل شیٔ قدیر وبالاجابة جدیر فالحمد لله سبحانه اولا واخرا ظاهرا وباطنا والصلوة والسلام علی نبینا خیر خلقه وعترته خیار بریته دائما فی کل ان بعدد لا یقضی وامد لا ینتهی

اللهم اغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات بحرمت نبیک المختار الی یوم القرار ۵

CALL No. { ٢٩٧٫١٢٢٧ / ١٢٧ ل ت
ACC. NO. ١٤٧٧١
AUTHOR ابو القاسم بن سعيد
TITLE لوامع التنزيل سواطع التأويل

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.